

تفسیر جامع جزء سی ام قرآن کریم

تألیف و تحقیق:

گروه علمی مجموعه موحدین

عنوان کتاب:

تفسیر جامع جزء سی ام قرآن کریم

نویسنده:

گروه علمی مجموعه موحدین

موضوع:

تفسیر

نوبت انتشار:

اول (دیجیتال)

تاریخ انتشار:

مرداد (اسد) ۱۳۹۶ ه. ش - ذوالقعدة ۱۴۳۸ ه. ق.

منبع:

کتابخانه قلم www.qalamlib.com



این کتاب از سایت کتابخانه قلم دانلود شده است.

www.qalamlib.com

book@qalamlib.com

ایمیل:

سایت های مجموعه موحدین

www.qalamlib.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

محتوای این کتاب لزوماً بیانگر دیدگاه سایت کتابخانه قلم نمی باشد؛ بلکه بیانگر دیدگاه نویسنده آن است.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست سوره‌ها

۱.....	مقدمه
۲.....	تفسیر سوره‌ی نبا
۵۲.....	تفسیر سوره‌ی نازعات
۱۰۵.....	تفسیر سوره‌ی عبس
۱۳۴.....	تفسیر سوره‌ی تکویر
۱۵۸.....	تفسیر سوره‌ی انفطار
۱۷۶.....	تفسیر سوره‌ی مطففین
۲۰۶.....	تفسیر سوره‌ی انشقاق
۲۲۵.....	تفسیر سوره‌ی بروج
۲۵۲.....	تفسیر سوره‌ی طارق
۲۶۸.....	تفسیر سوره‌ی اعلی
۲۸۶.....	تفسیر سوره‌ی غاشیه
۳۰۵.....	تفسیر سوره‌ی فجر
۳۳۵.....	تفسیر سوره‌ی بلد
۳۶۰.....	تفسیر سوره‌ی شمس
۳۷۵.....	تفسیر سوره‌ی لیل
۳۹۵.....	تفسیر سوره‌ی ضحی
۴۰۷.....	تفسیر سوره‌ی انشراح
۴۲۴.....	تفسیر سوره‌ی تین
۴۳۶.....	تفسیر سوره‌ی علق

۴۵۷	تفسیر سوره‌ی قدر
۴۷۰	تفسیر سوره‌ی بینه
۴۹۱	تفسیر سوره‌ی زلزله
۵۰۳	تفسیر سوره‌ی عادیات
۵۱۸	تفسیر سوره‌ی قارعه
۵۳۰	تفسیر سوره‌ی تکوین
۵۴۵	تفسیر سوره‌ی عصر
۵۶۱	تفسیر سوره‌ی هَمَزَه
۵۷۵	تفسیر سوره‌ی فیل
۵۸۶	تفسیر سوره‌ی قریش
۵۹۵	تفسیر سوره‌ی ماعون
۶۰۹	تفسیر سوره‌ی کوثر
۶۱۸	تفسیر سوره‌ی کافرون
۶۲۶	تفسیر سوره‌ی نصر
۶۴۱	تفسیر سوره‌ی مسد
۶۵۶	تفسیر سوره‌ی اخلاص
۶۶۴	مقدمه‌ی سوره‌های فلق و ناس
۶۶۶	تفسیر سوره‌ی فلق
۶۷۴	تفسیر سوره‌ی ناس

مقدمه

آنچه پیش روی خوانندگان گرامی قرار دارد تلاشی است در جهت بیان مفاهیم تفسیری جزء سی‌ام قرآن کریم که پس از تطبیق و حذف مطالب تکراری و با در نظر داشتن بیان قول راجح در موارد مورد اختلاف، از سه تفسیر مکتوب در این زمینه گردآوری شده است که عبارتند از:

۱- تفسیر جزء سی، ترجمه ایسر التفاسیر تالیف ابوبکر جزائری.

۲- تفسیر جزء سی‌ام قرآن کریم تالیف ام احمد اوزی.

۳- تفسیر جزء سی‌ام قرآن کریم تالیف محمود ویسی.

ترجمه آیات از تفسیر احسن الکلام انتخاب شده است و نیز با کتاب «المختصر فی التفسیر القرآن الکریم» تدقیق شده است.

باشد که مثمر ثمر واقع شده و تلاشی باشد در جهت تصحیح باورها و عمل بر مبنای اعتقاد صحیح.

وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین

تفسیر سوره‌ی نبا

نَبَأُ: این سوره مکی و دارای پنج نام می‌باشد: «نَبَأُ، عَمَّ يَسْأَلُونَ، عَمَّ، مُعْصِرَات، تَسْأَلُ» نَبَأُ به معنای خبر است و الله متعال سوره را با سؤال شروع کرده است؛ زیرا سؤال همانند چتری که باز می‌گردد، مغز انسان را باز نموده و انسان را به تفکر وامی‌دارد. الله متعال در قرآن کریم سوره‌ها را با موارد و چیزهایی جذاب آغاز نموده و سپس وارد موضوع اصلی می‌شود. در این سوره نیز الله متعال سوره را با سؤال از کافران شروع می‌کند.

سوره‌ی نَبَأُ چکیده و خلاصه‌ای از جزء سی می‌باشد. بنابراین اگر انسان، معارفی را که سوره‌ی نَبَأُ بیان می‌کند دقیقاً بفهمد، چکیده‌ای از جزء سی‌ام را فهمیده است. این سوره هم یکی از سوره‌های مکی است. محور آیاتش هم همان محوری است که تمام سوره‌های مکی دارند که عبارت از اصلاح بینش‌ها است. بینش ما را مجموعه اصول و قواعدی تشکیل می‌دهد که از مسأله‌ی ایمان به الله و توحید آغاز می‌شود و به مسأله‌ی ایمان به آخرت ختم می‌گردد. در جای‌جای قرآن، مسأله‌ی ایمان به الله و قیامت به تکرار در کنار هم قرار گرفته است، اما با استفاده از هدایتی که سوره‌ی حمد به ما می‌دهد و این که سوره‌ی حمد آینه‌ی تمام‌نمای قرآن است و با توجه به آن چه در تفسیر آیات سوره‌ی حمد بیان گردید که این سوره متن قرآن و ۱۱۳ سوره‌ی دیگر قرآن، شرحی بر این متن هستند، بنابراین اگر کسی توفیق پیدا کرد، سوره‌ی حمد را آن‌چنان که بایسته است، بفهمد و خود اهل حمد شود، آن وقت است که آمادگی این را پیدا خواهد کرد که بقیه‌ی سوره‌های قرآن را هم بفهمد. سوره‌ی حمد تنها سوره‌ای است که در آن انسان با الله سخن می‌گوید، در بقیه جاهای قرآن، الله است که با انسان سخن می‌گوید و به انسان یاد می‌دهد، بیاموزد آنچه را که باید بیاموزد: ﴿أَقْرَأْ بِأَسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ ۝۱ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ ۝۲ أَقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ ۝۳ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ ۝۴ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ ۝۵﴾ [العلق: ۱-۵] «ای پیامبر، به نام پروردگارت که [هستی را] آفرید بخوان؛ [همان پروردگاری که] انسان را از خون بسته آفرید. بخوان و پروردگارت [از همه] بزرگوارتر است. [همان] ذاتی که به وسیله قلم [نوشتن] آموخت. به

انسان آنچه را که نمی‌دانست آموخت». بنابراین الله است که بندگان را تعلیم و تربیت و ساخته و پرداخته می‌کند و آن‌ها را برای خود می‌خواهد، همچنان که به بنده‌ی بزرگوارش موسی علیه السلام فرمود: ای موسی! من تو را برای خودم ساخته و پرداخته کرده‌ام: ﴿وَأَصْطَفَيْتَكَ لِنَفْسِي﴾ [طه: ۴۱] «و تو را برای خودم برگزیدم». و تو خودت را در اختیار من قرار دادی تا از تو موسی ساختم. محبت خودم را آن‌چنان در دلت جای دادم که خودت را به من سپردی و تحت مراقبت مستقیم من، موسایی شدی که به لقب کلیم الله نایل شدی. با استفاده از هدایت سوره‌ی حمد، ظاهراً ایمان به قیامت مقدم بر ایمان به الله است و شاید مقدمه‌ی مؤمن شدن و بنده شدن انسان، همانا مؤمن شدنش به قیامت است. سوره‌ی نبا که سوره‌ای مکی و محورش اصلاح بینش در ارتباط با مسأله‌ی قیامت می‌باشد. مسأله‌ای که بعد از گذشت حدود چهارده قرن از نزول قرآن هنوز هم در عصری که به عصر انفجار اطلاعات و معلومات نام گرفته تازه و غریب است، آن هم غربتی که سبب شده انسان‌ها دچار بحران‌های مختلف هویتی و شخصیتی شوند که این مسأله از غربت بیرون آید و به دقت تحلیل شود، بحران‌های شخصیتی که شاهدش هستیم و نامتعادلی‌ها و نامتوازن‌های شخصیتی که در میان مردان و زنان و پسران و دختران وجود دارد، به حداقل خودش برسد و آرامش و اطمینانی بر شخصیت‌ها حاکم شود. وقتی جامعه‌ای از شخصیت‌های متعادل تشکیل گردید، یک جامعه‌ی پویا، زنده و پر نشاط خواهد بود.

نام سوره نبا است به معنی خبری که یقینی است، خبری که حتمی و قطعی است، پس فرق میان نبا و خبر این است که هر نبا خبر است، اما هر خبری نبا نیست. محور سوره بیان اخباری است که تاکنون نشنیده‌ایم، مخصوصاً در عصری که عصر انفجار اطلاعات و معلومات و اخبار است. با وجود انفجار اطلاعات و توسعه‌ی ارتباطات، جامعه به یک دهکده تبدیل شده است که فاصله‌ی هر فردی و هر جمعی با جمع دیگر مانند فاصله‌ی کسی است که در یکی از اتاق‌های خانه‌ای نشسته و با فرد دیگری در اتاق دیگر ارتباط برقرار می‌کند. یعنی فاصله‌ها بسیار کم شده است اما در عین حال انفجار اطلاعات ضررهایی هم داشته است. جوامع و انسان‌ها را به بحران هویتی دچار کرده و کارشان به جایی رسیده است که کسی خود را نمی‌شناسد. همه، هویت و کیان خویش را فراموش و گم کرده‌اند.

محور سوره:

خبر است اما خبری بسیار مهم و یقینی که با هیچ خبری قابل مقایسه نیست و آن عبارت است از زنده شدن انسان‌ها بعد از مرگ و قیام قیامت. به همین خاطر است که گفتیم: این سوره چکیده و خلاصه‌ای است از مفاهیمی که سوره‌های جزء سی‌ام بیان می‌کنند. واقعیت این است که اگر کسی در مجلس قرآن و بر سر سفره‌ی قرآن بنشیند و بعد از برخاستن، تحولی در شخصیتش چه در گفتار و یا رفتارش اگرچه اندک هم باشد، ایجاد نشود، باید بداند که بسیار نامتعادل است و بایستی بیشتر در این محافل و مجالس حضور داشته باشد تا این نامتعدالی‌ها و نامتوازنیه‌ها را تبدیل به تعادل و توازن شخصیتی بنماید، بنابراین قرآن تنها سفره‌ای است که الله با آن کریمانه از میهمانانش پذیرایی می‌کند و آن‌ها را با معارفی آشنا می‌گرداند که اگر اهلیت و توفیقش را داشته باشند، هم خود متحول و دگرگون می‌شوند و هم دیگران را متحول می‌کنند و به تعبیر اقبال لاهوری، دیدگاه‌های قبل از آمدن به مجلس قرآن با دیدگاه‌های بعد از آمدن به مجلس کاملاً متفاوت است. تفکرها، نگاه‌کردن‌ها، بینش‌ها و منش‌ها کاملاً تغییر می‌یابند. این تفاوت‌ها شاید در ابتدا اندک باشند، اما شتاب می‌گیرند و شعر اقبال به یاد می‌آید که می‌گوید: «دیدن دگر آموز، شنیدن دگر آموز». و در حدیث آمده است که: «الْمُؤْمِنُ يَغِيظُ، وَالْمُنَافِقُ يَحْسُدُ»^۱. تفاوت بارز میان مؤمن و منافق همین است که مؤمن اهل غبطه‌خوردن است و منافق اهل حسدورزیدن است. مؤمن اگر کسی را ببیند که اهل توفیق و خیری شده است، غبطه می‌خورد و از الله می‌خواهد که از آن توفیق و خیر، او را هم بهره‌مند گرداند، اما منافق اهل حسد است.

تا توانی به جهان بال و پر خویش گشودن آموز که پریدن نتوان با پر و بال دگران باید با پر و بال خود پرواز کنیم و به اوج برسیم که اگر به آن اوج‌ها نرسیم، اهل خسارت هستیم. نه این که با بال دیگران بخواهیم پرواز کنیم که امکان‌پذیر نیست.

۱- تفسیر قرطبی: ۲۵۹ / ۲۰ و غزالی در احیاء: ۱۸۶ / ۳، حافظ ابوالفضل عراقی در "المغنی عن حمل الأسفار" می‌گوید: «برای آن، اصل مرفوعی نیافتم بلکه این سخن، کلام فضیل بن عیاض است، همچنین ابن ابی دنیا در "ذم الحسد" آن را روایت نموده است». ابونعیم در "حلیة الأولیاء وطبقات الأصفیاء" از طریق ابراهیم بن اشعث روایت می‌کند که شنیدم فضیل بن عیاض می‌گوید: «الْغِبْطَةُ مِنَ الْإِيمَانِ، وَالْحَسَدُ مِنَ التَّقَاقِ، وَالْمُؤْمِنُ يَغِيظُ وَلَا يَحْسُدُ، وَالْمُنَافِقُ يَحْسُدُ وَلَا يَغِيظُ، وَالْمُؤْمِنُ يَسْتُرُ وَيُعِظُ وَيَنْصَحُ وَالْفَاجِرُ يَهْتِكُ وَيُعَيِّرُ وَيُفْشِي». (مصحح)

خاسرین و خسارت‌مندان واقعی کسانی هستند که قبل از مرگ‌شان این انتقال و هجرت شخصیتی را از وضعیت موجودی که دارند، به سمت وضعیت مطلوبی که باید داشته باشند، صورت نداده و بمیرند که الله خود در آیه‌ی ۱۰۲ سوره‌ی آل عمران فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾ [آل عمران: ۱۰۲] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از الله - آن گونه که شایسته‌ی پروا کردن از اوست- پروا کنید و جز در حال مسلمانی نمیرید».

تقسیم‌بندی آیات:

از آیه‌ی ۱ تا آیه‌ی ۳ بیان مختصری است از حادثه‌ای که قرار است روی دهد و اختلافی که مردم در رابطه با روی‌دادن و روی‌ندادن آن باهم دارند و امروز ما شاهد این اختلاف هستیم؛ این آیه بیش از ۱۴۰۰ سال پیش و در ابتدای دوران مکی نازل شده است. و اکنون نیز در میان روشن‌فکران، در عصر انفجار اطلاعات و معلومات در رابطه با وقوع حیات بعد از مرگ چه در میان انسان‌های دیندار و بی‌دین و چه در میان ادیان مختلف آسمانی، همان اختلاف وجود دارد؛ زیرا عده‌ای در باب معاد معتقد به معاد جسمانی نیستند، بلکه معتقد به معاد روحانی هستند و این در تضاد آشکار با آیات قرآنی است، زیرا در این صورت ما بی‌دلیل خود را از بسیاری از لذت‌های دنیوی محروم می‌کنیم، درحالی‌که باید همه‌ی آن لذت‌ها را داشته باشیم، چون در آن دنیا دیگر این لذت‌ها وجود ندارد. توضیح کافی در این سوره و سوره‌های بعدی خواهد آمد که معاد دارای دو بُعد روحی و جسمی می‌باشد. آیه‌ی ۴ و ۵، انذار و اعلام خطر در این رابطه است که اگر این وضعیت ادامه پیدا کند، سرانجام نامطلوبی در انتظار خواهد بود، یعنی اگر انسان خود را از این ابهامات و شبهات و شک‌ها خارج نسازد و تکلیفش را در رابطه با زنده‌شدن بعد از مرگ، قیامت، محاسبه‌ی انسان‌ها و مراحل‌ی که قرآن درباره‌ی قیامت به تفصیل بیان کرده است، روشن نکند و به یقین نسبی نرسد تا مسئولانه سخن بگوید و مسئولانه حرکت کند، در این صورت در حیرت و سرگردانی قرار خواهد گرفت. بنابراین مسأله‌ی عالم‌شدن به قیامت مقوله‌ای است و مسأله‌ی مؤمن‌شدن به قیامت هم مقوله‌ای دیگر. بسیاری از مردم عالم به قیامت هستند، مانند یهود و نصاری که آن‌چنان ماهرانه در رابطه با حوادث و مسایل قیامت سخن می‌گفتند که سخنان آن‌ها را الله در قرآن آورده است. طوری که یهود ادعا می‌کردند: ﴿لَنْ تَمْسَنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَةً﴾ [البقرة: ۸۰] «آتش دوزخ جز چند روز محدودی، هرگز به ما نخواهد رسید».

می‌گفتند: ما تنها چند روزی در جهنم خواهیم بود. بعد از مدتی از آن جا بیرون می‌آییم، در جایی، قرآن نقل می‌کند که می‌گفتند: ﴿لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصْرِيًّا﴾ [البقرة: ۱۱۱] «جز یهودی یا نصرانی، [هیچ کس] هرگز وارد بهشت نخواهد شد». یعنی فقط مسیحی و یهودی به بهشت خواهند رفت و کس دیگری حق رفتن به بهشت را ندارند. و بنابراین فرق ایمان به قیامت با عالم‌شدن به قیامت در این است که ایمان به قیامت یعنی علم به قیامت، همراه با احساس مسئولیت. پس عالم‌شدن به قیامت اگر در کنار احساس مسئولیت قرار گیرد، ایمان به قیامت می‌شود. مؤمن یعنی کسی که علم را دارد و این علم در او احساس مسئولیت هم ایجاد کرده است و دیدگاهش را نسبت به دنیا و مافیها تغییر داده است، سنجیده می‌گوید، سنجیده می‌بیند، سنجیده می‌اندیشد و تمام حرکات و سکناتش استاندارد می‌شود. این چنین فردی مؤمن به قیامت است و گرنه تنها با علم، انسان نمی‌تواند از سنجیدگی و تعادل شخصیتی، مخصوصاً در باب بینش و منش برخوردار شود. از آیه‌ی ۶ تا آیه‌ی ۱۶ استدلالی است برای اثبات حیات پس از مرگ. بعضی از آیات امکان وجود آن و بعضی از آیات وجوب وجودش را برای ما بیان می‌کند. بودن قیامت واجب است و اگر بعد از این حیات، حیات دیگری نباشد، با این همه اضطراب، استرس و مشکلات موجود، انسان عاقل ترجیح می‌دهد که زودتر بمیرد. عقل و نقل هم این را تصدیق می‌کند اما اگر زنده‌شدنی بعد از مرگ وجود دارد، به فرموده‌ی پیامبر ﷺ، هیچکس حق ندارد که از الله بخواهد او را بمیراند و اگر بسیار به تنگ آمد بگوید: «اللَّهُمَّ أَحْيِنِي مَا كَانَتْ الْحَيَاةُ خَيْرًا لِي، وَتَوَفِّي إِذَا كَانَتْ الْوَفَاةُ خَيْرًا لِي»^۱: «یا الله! تا زمانی که زندگی به نفع من است، مرا زنده نگه دار و هنگامی که مرگ به نفع من است مرا بمیران». یهود که ادعا می‌کردند اولیای الهی هستند، می‌گفتند: ما دوست الله و مقربان درگاه او هستیم، الله هم آن‌ها را امتحان می‌کند و می‌گوید: شما که دوست دارید، پیش محبوب‌تان بروید؛ و شما که ادعای ولایت می‌کنید و خیلی الله را دوست دارید آرزوی مرگ کنید، اگر راستگو هستید. ﴿قُلْ يَأَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّبِيِّينَ فَتَمَتُّوا أَلْمُوتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ [الجمعة: ۶] «بگو: ای یهود، اگر گمان دارید که [تنها] شما دوستان الله هستید نه مردم دیگر، اگر راست می‌گویید، مرگ را آرزو کنید».

﴿وَلَا يَمَتُّونَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ﴾ [الجمعة: ۷] «ولی آنها به خاطر آنچه از پیش فرستاده‌اند، هرگز آن آرزو را نخواهند کرد؛ و الله [از حال] ستمکاران آگاه است». ولی آنها هرگز آرزوی مرگ را نمی‌کنند، زیرا آنها بسیار دنیا را دوست دارند و از مرگ هراسان‌اند و این از ویژگی‌های شخصیتی یهودیان است.

اگر مؤمن هم چنین وضعیتی پیدا کند، یکی از ویژگی‌های یهودیان را پیدا کرده است، بنابراین از آیه‌ی ۶ تا آیه‌ی ۱۶ اثبات حیات بعد از مرگ و وجوب آن است، واجب بودن حیات بعد از مرگ است که به حیات قبل از مرگ معنی می‌دهد. از آیه‌ی ۱۷ تا آیه‌ی ۲۰ مقدمه‌ی آمدن روز سخت یعنی همان قیامت است و محاسبه و محاکمه‌ی انسان. از آیه‌ی ۲۱ تا آیه‌ی ۳۰ بیان عاقبت گروهی است که حیات بعد از مرگ را تکذیب کردند و با فراموش کردن حیات بعد از مرگ احساس مسئولیت در آنها هم خاموش شد. از آیه‌ی ۳۱ تا آیه‌ی ۳۶ بیان عاقبت گروهی است که احساس مسئولیت کردند و در مسیر کمال حرکت نمودند و آیه‌ی ۳۷ و ۳۸ بیان این مسأله‌ی مهم است که در دادگاه الله، وکیل گرفتن و پارتی‌بازی وجود ندارد. هر انسانی باید به تنهایی از خودش دفاع کند. ﴿وَكُلِّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَلِيبَهُ فِي عُنُقِهِ﴾ «و [سرنوشت] رفتار هر انسانی را [تا لحظه‌ی حسابرسی] در گردنش بسته‌ایم». هر انسانی را با اعمالش و می‌گذاریم. ﴿وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا﴾ [الإسراء: ۱۳] «و روز قیامت نوشته‌ای برایش بیرون می‌آوریم که آن را گشوده می‌بیند». و در روز قیامت پرونده و کتاب و نامه‌ی اعمال او را برایش بیرون می‌آوریم که کاملاً منشور، یعنی باز شده است. ﴿أَفَرَأَى كِتَابَكَ﴾ «نامه‌ات را بخوان». به او گفته می‌شود نامه‌ی اعمال را بخوان.

کسی حق ندارد شفاعت را بکند ﴿كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا﴾ [الإسراء: ۱۴] «کافی است که امروز خود حسابگرِ خویش باشی». حسابگری خودت برای خودت کافی است. خودت حساب کن و ما قبول داریم. اگر بخواهد آن را سانسور کند و یا قسمتی را حذف نماید: ﴿يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا﴾ [آل عمران: ۳۰] «[روز قیامت،] روزی [است] که هر کس آنچه را از کار نیک [و بد] انجام داده است حاضر می‌بیند». چقدر زیبا فرموده است. هنری که امروز معروف به هنر هفتم، یعنی سینماست. در این آیه اشاره ضمنی به آن رفته است که در قیامت ما فیلم یکایک اعمال خود را مشاهده خواهیم کرد. این دوربین‌هایی که فیلم‌برداری می‌کنند و آن هم به دقیق‌ترین شیوه و شکل، یکی از دلایل بدیهی هستند برای این که ثابت شود نه

اعمال ما و نه اقوال ما از بین رفتنی نیستند، بلکه موجود و باقی هستند. الله متعال فرموده است: ﴿إِذْ يَتَلَفَّى الْمُتَلَقِيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ﴾ [ق: ۱۷] «وقتی دو فرشته که بر سمت راست و چپ مراقب نشسته‌اند [رفتارش را] ثبت می‌کنند». یکی اعمال خوبش را و یکی هم اعمال بدش را ضبط می‌کند. ﴿مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾ [ق: ۱۸] «هر سخنی که بر زبان می‌آورد، [فرشته] مراقبی در کنار او آماده [نوشتن] است». هیچ حرفی بر زبان انسان جاری نمی‌شود، مگر این که گیرنده و نگهبانی موجود است که آن را ضبط می‌کند. کلمه‌ی محضر یعنی احضار شده، یعنی نمایش دادن هر چیزی را که خیر باشد و هر چیزی که شر باشد. اگر انسان با این تصور حیاتش را سپری کند که یک دوربین مرتب او را زیر نظر دارد، میزان جرم بسیار کم خواهد شد. در کشوری مانند انگلستان حتی در دستشویی‌های عمومی که در خیابان‌ها وجود دارند، دوربین‌های مخفی نصب شده است، به این دلیل که جرم و جنایت در آن مکان‌ها هم انجام می‌گیرد و وقتی که انسان‌ها احساس می‌کنند، در همه جا دوربین‌هایی آن‌ها را تحت نظر دارد، میزان جرم و جنایت کاهش می‌یابد. مسأله، مسأله‌ی نظارت است و نظارتی را که آن‌ها برای خودشان تجویز کرده‌اند، این چنین نظارتی است. اما ضمانت اجرایی برای هر قانونی، اعتقاد است. پس اگر هر انسانی مواظب خود و عملکرد خود باشد، جامعه اصلاح می‌شود. و آیه‌ی ۳۹ بیان روشن شدن قضیه‌ی قیامت برای انسان و این که چه موضعی باید بگیرد؟ و آیه‌ی ۴۰ انذار برای انسان و ترساندن او است. ﴿إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا﴾ [البأ: ۴۰] «به راستی، ما شما را از عذابی نزدیک بیم دادیم». که اگر راه کج و انحرافی را انتخاب کند، به سرانجام بدی دچار خواهد شد. خلاصه‌ی مطلب، این که اعتقاد به آخرت در انسان ایجاد مسئولیت می‌کند و قدم‌گذاشتن در میدان عبودیت و بندگی تنها در این صورت امکان دارد. ایمان به قیامت مستلزم علم به قیامت، همراه با احساس مسئولیت در انسان است و پیش از آن که انسان موحد شود و توحید الوهیت را در خود تثبیت نماید، باید مؤمن به آخرت شود. پس دعوت به ایمان به آخرت ظاهراً به استناد آیات سوره‌ی حمد مقدم بر دعوت به توحید است. چون ابتدا می‌فرماید: ﴿مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ [الفاتحة: ۴] «مالک روز جزاست». و سپس می‌فرماید: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ [الفاتحة: ۵] «[پروردگار] تنها تو را عبادت می‌کنیم و تنها از تو یاری [و مدد] می‌جوییم».

تفسیر آیات:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ ﴿۱﴾ عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ ﴿۲﴾ الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ ﴿۳﴾﴾ [النبا: ۱-۳].

﴿عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ ﴿۱﴾﴾: «کافران [درباره چه چیزی از یکدیگر سؤال می‌کنند؟».

﴿عَمَّ ﴿۱﴾﴾: «درباره‌ی چه چیز».

﴿يَتَسَاءَلُونَ ﴿۱﴾﴾: «قریشیان از همدیگر می‌پرسند».

پس از اینکه الله متعال رسولش را به سوی آن مشرکان فرستاد، از چه می‌پرسند؟ آیا آنان دنبال حقیقت هستند؟ آنان دنبال حقیقت و راستی نیستند؛ بلکه می‌خواهند با این کار در دین بهانه و شک و ایراد وارد کنند.

این آیه و آیات بعدی، ابتدای دوران مکی نازل شده و می‌بینیم که فاصله‌ی نزول این آیه با عصر ما حدود هزار و چهارصد و چند سال است. تصویری را در رابطه با نوعی حیرت و سرگشتگی به ما ارایه می‌کند. حیرتی که حاکم بر نسل زمان نزول قرآن بوده است. يتساءلون: اصل تسائل این است که مجموعه‌ای از افراد در رابطه با قضیه‌ای به

۱- عم: از دو کلمه تشکیل شده است. یکی عن و یکی ما. عن و ما با هم ترکیب شده و تبدیل به عما شده است. و ما، مای استفهام است و با آمدن حرف جر بر سرش برای تخفیف (الف) آن حذف می‌شود. اگر مای موصوله بود، (الف) آن حذف نمی‌شد.

۲- يتساءلون: از ماده‌ی سؤال است. سؤال یعنی طلب مغفرت. یعنی طلب چیزی که انسان را به معرفت برساند. سؤال الله در رابطه با بندگان از هیچکدام از این مقوله‌ها نیست که الله با سؤال کردن از بندگان بخواهد به معرفتی برسد، بلکه برای آگاه کردن مردم است. پس در لغت سؤال به معنی مطلع بودن است و به معنی سرزنش هم به کار رفته است. در قرآن کریم داریم: ﴿وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ ﴿۸﴾﴾ [التکویر: ۸] زمانی فرا می‌رسد که از دخترانی که زنده به گور شده‌اند، سؤال کرده می‌شود. ﴿بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ ﴿۹﴾﴾ [التکویر: ۹] از کسانی که مورد این جنایت واقع شده‌اند، سؤال کرده می‌شود. کلمه‌ی سؤال هم به وسیله‌ی عَنْ متعدی می‌شود و هم به وسیله‌ی مِنْ. در قرآن بیشتر به وسیله‌ی عَنْ متعدی شده است. ﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ ﴿۸۵﴾﴾ [الإسراء: ۸۵] و... بعضی اوقات به وسیله‌ی حرف باء هم متعدی می‌شود و آن هم معنی خاص خودش را دارد. وقتی سؤال به باب تفاعل برود، معنی مشارکت پیدا می‌کند. یعنی جمعی می‌پرسند، جمع دیگری هم سؤال این‌ها را با پرسش جواب می‌دهند و آن‌ها هم از این‌ها سؤال می‌کنند. یعنی جواب سؤال را با سؤال می‌دهند.

ابهام و حیرتی رسیده باشند و بخواهند از آن حیرت خارج شوند. بنابراین همدیگر را مورد خطاب قرار می‌دهند، برای این که به وسیله‌ی این پرس و جو حیرت‌ها را از خود دور کنند. ﴿عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ﴾ از چه می‌پرسند؟ و آیا این سؤال، امروز دوباره مطرح نیست؟ امروز هم دوباره یکی از شبهاتی که مطرح است و جامعه را به سمت بی‌هویتی و بی‌شخصیتی می‌برد، ابهام در قضیه‌ی حیات پس از مرگ است؟ همان ابهاماتی که در عصر نزول قرآن مطرح بود، امروزه هم مطرح است؛ افرادی که اعتقاد داشتند حیات همین حیات دنیا است و با تمام‌شدن این دنیا همه چیز تمام می‌شود. آیا شعار امروز جامعه‌ی جهانی دنیا مَداری نیست؟ ﴿عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ﴾ این تسائُل‌ها و این شبهات که بعد از مرگ چه خواهد شد و ما چه وضعیتی پیدا خواهیم کرد؟ آیا ممکن است که انسان بمیرد و دوباره زنده شود و یک مجموعه شبهات و شک‌هایی از این قبیل که طبیعتاً مطرح‌شدن شک و شبهه، چیزی کاملاً طبیعی و بدیهی است، اما ماندن در شک و شبهه طبیعی نیست. بیمار شدن امری طبیعی است، اما در بیماری ماندن طبیعی و عاقلانه نیست. همچنان که انسان برای معالجه‌ی بیماری‌های جسمی به بهترین متخصصی که سراغ دارد، مراجعه می‌کند در زمینه‌ی معالجه‌ی بیماری‌های روحی و روانی، بحران‌های مختلف فکری، اخلاقی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و ایمانی هم باید چاره‌ای بیندیشد. بهتر این است که انسان در همان مراحل مقدماتی، قبل از این که تنش‌ها به تشنج و تشنج‌ها به بحران تبدیل شوند به متخصص مربوطه مراجعه کرده و خود را درمان کند. قرآن در همان مرحله‌ی تنش‌ها به یاری انسان‌ها می‌آید و از تبدیل آن‌ها به تشنج و بحران جلوگیری می‌کند. دین و فرهنگ ما فرهنگی است که در این راستا کار کرده و کار می‌کند، یعنی پیشگیری فکری، بینشی و اعتقادی بروز می‌کند. از چه چیزی از همدیگر سؤال می‌کنند؟ در چه رابطه‌ای دچار شک و شبهه و ابهام شده‌اند؟ آیا سؤال‌ها منطقی و معقول است؟

﴿عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ﴾^۱: «از خبری بزرگ».

۱- نبأ: یعنی خبری که فایده‌ی بزرگی داشته باشد. فایده‌ای که به انسان در رابطه با چیزی علم و یا ظن قوی بدهد که نبی و نبوت هم از همین ریشه است. نبی به کسی گفته می‌شود که اخبار یقینی و مطمئن را از طرف الله به عنوان نماینده‌اش به کسانی که صاحب بینش و عقل و اندیشه‌اند، می‌رساند و نه تنها مشکلات مردم را در رابطه با آخرت حل می‌کند، بلکه در رابطه با

و این خبر بزرگ همان قرآن است که در بردارنده برانگیخته شدن پس از مرگ می باشد. علما در مورد این خبر چندین نظر دارند:

(۱) این خبر در مورد قرآن است.

(۲) این خبر در مورد محمد ﷺ و آنچه آورده و بر او نازل شده، می باشد.

(۳) در مورد روز قیامت است.

(۴) در مورد اسلام است.

نظر اکثر علما این است که این خبر در مورد قیامت و زنده شدن پس از مرگ است. نبأ در رابطه با خبری که یقینی و اطمینان بخش است و در عین حال عظیم هم هست. شاید انسان در رابطه با یک سری از حوادثی که رخ می دهد، بی تفاوت باشد؛ چون تکراری هستند. در فرهنگ کنونی حاکم بر دنیا صدها و گاهی میلیون ها انسان کشته می شوند ولی امر عجیبی محسوب نمی شود. به این دلیل که تکرار می شود و همین تکرار شدن شان انسان را به طرف بی تفاوتی می برد. اما یک سری اخبار هستند که اولاً تکراری نیستند و تنها یک بار روی می دهند و نزدیکترین شان قبل از قیامت خبر مرگ انسان ها است. و یکی از نعمت های الهی این است که به ما نگفته چه وقت می میریم، بلکه گفته است: قطعاً می میرید. مردن وجود دارد اما زمانش بیان نشده است و این دال بر رحمت و لطف الله است. پس آیا معقول است انسان در رابطه با خبری که قطعاً روی می دهد و همه به آن یقین دارند و برای هر کسی هم تنها یک بار اتفاق می افتد، بی تفاوت باشد. حوادث دنیا دو دسته اند، یک دسته مشارکت پذیرند و یک دسته هم مشارکت ناپذیرند. بخش مشارکت پذیر عادی است، مانند خوردن،

دنیا نیز مشکلات را حل می کند. تفکر سکولار که الآن بر جامعه ی جهانی حاکم گردیده معتقد است که دین تنها به درد آخرت می خورد و دنیای مردمان را باید خود آن ها بسازند و در این رابطه تبلیغات وسیع هم می شود که این خود به نوعی به حاشیه کشاندن و ضعیف و کم رنگ کردن نقش دین در اداره ی دنیا است و این خود ناشی از این است که هنوز نبأ قرآن فهمیده نشده است. و نبی پیامی را با خود دارد که با تبلیغ این پیام آرامش را بر دل ها و سرها حاکم می کند. آرامش را بر بینش ها و منش ها حاکم می گرداند؛ زیرا با شنیدن یک خبر مطمئن و یقین بخش، هم دل و هم سر آرام می گیرد.

عظیم: از ماده ی عظم است. عظم استخوانی را گویند که بزرگ است و جمع آن می شود، عظام و بعداً برای هر چیز بزرگی به کار رفته است.

نبأ عظیم چون نبأ خود بزرگ است و عظیم هم به آن اضافه شود، می شود بسیار بزرگ.

خواهیدن و... اما در حادثه‌ی مرگ همه تنها هستند و هیچ کسی با فرد دیگری در آن شریک نمی‌شود. و مرگ مقدمه‌ی قیامت و آن نبأ عظیم است. آیا معقول است که موضع‌گیری‌اش را قبل از مرگ مشخص نکند؟ می‌خواهد کجا برود و تکلیفش چیست و با آمدن مرگ آیا وقت و فرصت برای جبران باقی است یا نه؟ بنابراین شروع و مقدمه‌ی قیامت مرگ است و با مرگ هر موجودی قیامت آن آغاز می‌شود. پس در رابطه با مرگ باید تکلیف روشن شود و ابهامات مرتفع گردد. تنها در آن زمان حیرت باقی نخواهد ماند.

﴿الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ﴾^۱: «همان [خبری] که آنها در آن اختلاف دارند».

۱- مختلفون: از ماده‌ی خُلف است. مقابل خُلف می‌شود قُدَام یعنی جلو. تخلف یعنی کسی که جا مانده است جایی را قرار بود اشغال کند اما اشغال نکرده. کلمه‌ی خلافت و خلیفه هم از خُلف گرفته شده است. الله متعال می‌فرماید: ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ [البقرة: ۳۰] علما کلمه ﴿خَلِيفَةً﴾ را در این آیه به دو صورت تفسیر می‌کنند:

اول: مراد از خلیفه، پدرمان آدم عليه السلام است؛ زیرا او جانشین الله در زمینش در اجرای اوامرش است. و گفته شده: زیرا او جانشین جنیان شده است که قبل از او در زمین سکونت داشتند؛ که با این حساب خلیفه بر وزن «فَعِيلَةٌ» و به معنای فاعل است. و گفته شده: زیرا وقتی او می‌میرد افراد بعد از او جانشینش می‌شوند؛ که با این حساب خلیفه بر وزن «فَعِيلَةٌ» و به معنای مفعول است. و اینکه خلیفه، همان آدم باشد چیزی است که در ظاهر از سیاق آیه به نظر می‌رسد. دوم: اینکه خلیفه مفرد است اما مقصود آن جمع است؛ یعنی: خَلَائِفُ، و ابن کثیر نیز، همین معنا را برگزیده است. و اگر مفرد، اسم جنس باشد جامعیت و دربرگیری آن در زبان عربی افزایش یافته و به معنای جمع می‌آید. مانند: ﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهْرٍ﴾ [القمر: ۵۴] «پرهیزگاران در باغ ها و [کنار] جویبارهای [بهشتی] جای دارند». یعنی: «وَأَنْهَارٍ»؛ به دلیل: ﴿فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَّاءٍ غَيْرِ آسِنٍ﴾ [محمد: ۱۵] «در آن، جویبارهایی از آبی [خالص و زلال] است که بو و مزه‌اش تغییر نکرده است».

﴿وَأَجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾ [الفرقان: ۷۴]. «و ما را پیشوای پرهیزگاران قرار بده».

﴿فَإِنْ طِبَّ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِّنْهُ نَفْسًا﴾ [النساء: ۴] «پس اگر آنان چیزی از آن را با رضایت خاطر به شما بخشیدند».

با وجود اینکه برای این آیه کریمه هر دو معنای مذکور محتمل است، باید دانست که آیات دیگر، تنها معنای دوم را دربر می‌گیرند و آن اینکه مفهوم خلیفه: تنها آدم را شامل نمی‌شود بلکه تمامی جانشینان، اعم از آدم و فرزندان او را دربر می‌گیرد. مانند:

قول راجح این است که آن خبر همان قرآن است که در توصیف آن اختلاف داشته و از آن با تعبیر گوناگون یاد نموده و آن را سحر و شعر و کهانت و اساطیر اولین می خواندند. اما تفسیر دیگری که از آن بیان شده زندگی پس از مرگ است چنانکه بعضی آن را باور دارند و بعضی آن را تکذیب می کنند. و تعجب مشرکان و سؤال آنان برای شبهه وارد کردن در دین بود.

آنها در بودن و نبودنش اختلاف نظر دارند، عده ای می گویند وجود دارد و عده ای می گویند که چگونه ممکن است وجود داشته باشد؟ این تعبیر به کرات با اندک تفاوتی در بسیاری از آیات قرآن آمده است که به عنوان نمونه در آیات دوم و سوم از سوره ی ق می فرماید: ﴿بَلْ عَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ فَقَالَ الْكٰفِرُونَ هٰذَا شَيْءٌ عَجِيبٌ ۝١٠١ أَعِدَّا مِثْنًا وَكُنَّا تُرَابًا ذٰلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ ۝١٠٢﴾ [ق: ۲-۳] «مشرکان از اینکه هشداردهنده ای از میان خودشان به سراغشان آمده است، ابراز شگفتی می کنند و می گویند: ماجرای عجیبی است. آیا هنگامی که مُردیم و خاک شدیم، [دوباره برانگیخته خواهیم شد؟] این بازگشتی بعید است». و اگر قرار است که ما بمیریم و خاک شویم و دوباره زنده شویم، این زنده شدن مجدد غیر ممکن است. و اینها باید به مسایل نزدیک تر بپردازند که مسأله مرگ و مردن خودشان است که اگر بعد از مرگ را باور ندارند، خود مرگ را باید باور

﴿قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ﴾ [البقرة: ۳۰] «آنان گفتند: آیا کسی را در آنجا

می گماری که تبهکاری و خونریزی کند؟». و واضح است که آدم عليه السلام از تبهکاران و خونریزان نیست.

﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ﴾ [فاطر: ۳۹] «او همان ذاتی است که شما را در زمین

جانشین [پیشینان] قرار داد».

﴿وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ﴾ [الأنعام: ۱۶۵] «و اوست که شما را جانشین [پیشینان

در] زمین قرار داد».

﴿وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ﴾ [النمل: ۶۲] «و شما را جانشینان [پیشینان در] زمین قرار می دهد».

و ...

و ممکن است پاسخ داده شود که مراد از خلیفه، آدم است و اینکه الله به فرشته ها فهماند که عده ای از فرزندان آدم تبهکار و خونریز هستند. و اینکه مراد از خلافت آدم، خلافت شرعی است و اینکه خلافت فرزندان جامعتر و عامتر از آن است. و خلافت در آنها نسل به نسل منتقل می شود. اگر خلف به باب افتعال برود، می شود اختلاف؛ یعنی این که یک نفر چیزی را بگوید و طرف مقابل چیز دیگری بگوید.

داشته باشند و الله از مرگ در آیات ۸۳ الی ۸۷ سوره‌ی واقعه به عنوان دلیلی برای اثبات حیات پس از مرگ نام برده است. آن جا که خطاب به بندگان می‌فرماید:

﴿فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ ﴿۸۳﴾﴾ [الواقعة: ۸۳] «آنگاه که [جان نزدیکانتان] به گلوگاه می‌رسد». کار به جایی می‌رسد که جان به حلقوم می‌رسد. ﴿وَأَنْتُمْ حِينِيذٍ تَنْظُرُونَ ﴿۸۴﴾﴾ [الواقعة: ۸۴] «و شما در آن هنگام نظاره می‌کنید». و شما نگاه می‌کنید به کسی که در حال احتضار و مشغول جان دادن است. ﴿وَوَحْنٌ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَلَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ ﴿۸۵﴾﴾ [الواقعة: ۸۵] «و ما از شما به او نزدیک‌تریم؛ ولی نمی‌بینید». ما به این کسی که دارد جان می‌دهد از شما نزدیک‌تریم. اما شما ما را نمی‌بینید. ﴿فَلَوْلَا إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ ﴿۸۶﴾﴾ [الواقعة: ۸۶] «اگر هرگز در برابر اعمالتان جزا داده نمی‌شوید [و قیامتی نیست]». پس اگر شما فکر می‌کنید که با مردن کار تمام می‌شود و حیات پس از مرگ، محاسبه و پاداش و جزایی وجود ندارد. ﴿تَرْجِعُونَهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۸۷﴾﴾ [الواقعة: ۸۷] «اگر راست می‌گویید چرا جانش را باز نمی‌گردانید؟». نگذارید که جان از حلقوم این فرد خارج شود. اگر صادق هستید؟ از همین جا می‌توان استنباط کرد که الله اعلام می‌کند، یکی از دلایل ما برای زنده کردن شما بعد از مرگ این است که شما را می‌میرانیم و اگر شما حیات بعد از مرگ را انکار می‌کنید، پس جلوی مرگ خودتان را بگیرید. بنابراین، مقدمه‌ی این که بعد از مرگ، انسان‌ها زنده می‌شوند، این است که می‌میرند و بعد از مرگ یا از اصحاب یمین و یا از مکذبین و ضالین و یا از مقربان خواهند بود؛ پس این اختلاف تا وقتی که از بین نرود، منجر به ایجاد شک و شبهه خواهد شد. زمان، زمان اطلاعات و فن‌آوری است و زمانی نیست که ما نتوانیم اختلافات خودمان را با گفتگو حل کنیم، همه‌ی امکانات برای این که اختلافات از صورت نکوهیده به صورت پسندیده تبدیل و اختلافاتی کمال‌زا گردد موجود است.

الله متعال با جواب قاطع و کوبنده به آنان هشدار می‌دهد و می‌فرماید:

﴿كَلَّا سَيَعْلَمُونَ ﴿۱﴾ ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ ﴿۲﴾﴾ [النبا: ۴-۵].

﴿كَلَّا سَيَعْلَمُونَ ﴿۱﴾﴾: «چنین نیست [که آنها می‌اندیشند]؛ به زودی [عاقبت تکذیب

قرآن را] خواهند دانست».

۱- سيعلمون: اصلش از ماده‌ی علم است. علم یعنی درک حقیقت چیزی. اعلام که از ماده‌ی علم است، یعنی خبررسانی سریع. و فردی هم که مسئولیت اعلام را بر عهده می‌گیرد، باید معنی

آنان هنگام مرگ و یا هنگام بیرون آمدن از قبر به سرانجام تکذیب خود پی خواهند برد. کلمه‌ی کلا در ادبیات عرب کلمه رذع است. یعنی فردی را وادارکردن به توقف و بازگشت نمودن از مسیری که مشغول رفتن بر آن است. با توجه به آیات، آن‌هایی که در رابطه با نبأ عظیم مشکل دارند، به زودی خواهند دانست، این‌چنین نیست. این واقعیت است که دنیا برای هیچ کسی بقا ندارد، حتی برای آن‌هایی که به وضعیت موجودشان قانع هستند؛ زیرا به دنیا تکیه کرده‌اند. به استناد آیه‌ی ۷ سوره‌ی یونس که می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنُّوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ ﴿۷﴾» «کسانی که به دیدار ما امید [و باور] ندارند و به زندگانی دنیا راضی شدند و به آن دل بسته‌اند و کسانی که از آیات ما غافلند». آن‌هایی که بسیار به دنیا تکیه کرده‌اند، علتش این است که مؤمن به قیامت نیستند. و همه چیز دارند و هر چیزی را که به ذهن هم خطور نکند، آن‌ها به آن رسیده‌اند. ﴿وَاطْمَأَنُّوا بِهَا﴾ یعنی محکم به آن تکیه داده‌اند ﴿وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ ﴿۷﴾» آن‌ها از آیات ما غافل هستند. ﴿كَلَّا سَيَعْلَمُونَ ﴿۱۰﴾» به تأکید به دانشی خواهند رسید که ضد این جهالتی است که الآن در آن قرار دارند و آن زمان پشیمان خواهند شد. بسیاری از اوقات اگر علم، انسان را به کمال و آرامش نرساند، با جهل برابر است. به قول مولوی نیاموختن

اعلام را بدانند. تا خبر را به وقت مناسب اطلاع دهد، طوری که از ارزش آن کم نشود. تعلیم که از ماده‌ی علم است، به معنی تکرار و تکثیر چیزی، طوری که اثر آن در فرد ظاهر شود. معلم یعنی کسی که مطلب را آن‌چنان بیان و تکرار کرده و توضیح می‌دهد که هرگاه دانش‌آموز از مجلس درس برخاست، اثری از این علم در او باشد. مدرس معنی‌اش بیشتر از معلم است و اصل کلمه‌ی درس یعنی مطالبی که بعد از گفتن، آثاری را در مخاطب به جای بگذارد. بنابراین مدرس کسی است که کاملاً در روان‌ها تأثیر بگذارد و از درون، افراد را تحت تأثیر قرار دهد. علم هم از علم گرفته شده است. به معنی اثر و نشانه‌ای که در جایی باشد و به وسیله‌ی آن اثر ما بخواهیم پی به موثری ببریم. در زبان عربی به کوه، علم گفته می‌شود؛ چون معلوم و پیدا است. عالم هم که از ماده‌ی علم گرفته شده است، وسیله‌ی راهنمایی است. عالم بر وزن فاعل اسم آلت است. یعنی وسیله‌ی شناختن چیزی. انسان خود عالمی است و جمع عالم می‌شود عالمین. ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۲﴾﴾ [الفاتحة: ۲]. با این معنا اگر عالمین را به جهانیان معنی کنیم، درست است، چرا که انسان عالمی است، حیوان عالمی است، نباتات خود عالمی هستند و مجموع این عالم‌ها می‌شود عالمین. در نتیجه‌ی معرفتی که این عالم‌ها به ما می‌دهند، ما الله را بیشتر می‌شناسیم.

بعضی از علم‌ها بهتر از آموختنش است. مانند پسر نوح که شنا کردن را یاد گرفت، ولی این علم موجب هلاکتش گردید و ای کاش علم به شنا کردن را پیدا نمی‌کرد.

کاش کنعان آشنا ناموختی تا طمع در نوح و کشتی دوختی پدرش به او گفت: بیا بر کشتی سوار شو. گفت: نمی‌آیم. اگر آب خیلی بالا بیاید،

من به بالای کوه می‌روم. ﴿قَالَ سَأُوۡبَىٰٓ اِلٰى جَبَلٍ يَّعَصِمُنِي مِنَ الْمَآءِ ۗ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ اَمْرِ اللّٰهِ اِلَّا مَنْ رَّحِمَ ۗ وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُعْرِقِيۡنَ ﴿۴۳﴾ [هود: ۴۳] «پسر نوح گفت: به کوهی پناه خواهم برد که مرا از آب محافظت کند. [نوح] گفت: امروز هیچ نگهدارنده‌ای در برابر فرمان الله نیست، مگر کسی که [الله] به او رحم کند. [والی ناگاه] موج در میان آن دو فاصله انداخت؛ پس [وی نیز] از غرق‌شدگان گردید».

کاش کنعان آشنا ناموختی تا طمع در نوح و کشتی دوختی کاش چون طفل از حیل جاهل بُدی تا چنگ در دامان مادر می‌زدی

پس اگر انسان، عالم واقعی باشد، نشانه‌ی عالم بودنش این است که مؤمن به مرگ و بعد از مرگ باشد، آن‌چنان مؤمن به مرگ و بعد از مرگ باشد، گویی که یک بار مرده و دوباره زنده شده و به دنیا برگشته است.

چون مرگ رسد چرا هراسم کان راه به‌توست می‌شناسم
از خورد گهی به خوابگاهی و از خوابگاهی به پیش شاهی
(نظامی گنجوی)

دنیا خوردگه است و با مرگ، انسان به خوابگاه می‌رود. البته این خوابگاه برای مؤمنین وضعیتی دارد و برای مکذبین وضعیتی دیگر و از خوابگاهی به پیش شاهی. آن جا است

که انسان (مقرب و مؤمن) به لقای الله می‌رسد: ﴿وَعَدَ اللّٰهُ الْمُؤْمِنِيۡنَ وَالْمُؤْمِنٰتِ جَنَّٰتٍ تَجْرٰى مِنْ تَحْتِهَاۤ اَنْهٰرٌ خٰلِدِيۡنَ فِيۡهَا وَمَسٰكِنٌ طَيِّبَةٌۢ فِي جَنَّٰتٍ عَدْنٍ وَّرِضْوٰنٌۢ مِّنَ اللّٰهِ

اَكْبَرُۙ ذٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيۡمُ ﴿۷۲﴾ [التوبة: ۷۲] «الله به مردان و زنان مؤمن، باغهایی [از بهشت] وعده داده است که جویبارها از زیر [درختان] آن جاری است؛ جاودانه در آن خواهند ماند؛ و [نیز] خانه‌های پاکیزه‌ای در بهشت‌های جاودان [به آنان وعده داده است]؛ و رضایت الله [از همه اینها] برتر است. این همان [رستگاری و] کامیابی بزرگ است».

﴿ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُوۡنَ ﴿۵﴾﴾

«باز هم چنین نیست؛ به زودی خواهند دانست».

این آیه انذار را کامل می‌کند. و تکرار در این جا دال بر تاکید و انذار است. شاید تأمل کنند و از راهی که در پیش گرفته‌اند برگردند و بیندیشند که می‌خواهند به کجا برسند؟ بعد از عتاب و سرزنش کافران در آیات فوق، الله متعال شروع به نمایش قدرت و عظمت خویش نموده و به صورت پیاپی، نعمت‌های خویش را ذکر می‌کند؛ زیرا مشرکان تسلیم نمی‌شدند و مرتب به دین، اتهام می‌زدند؛ الله نیز همانند خودشان پی در پی نشانه‌های قدرت خویش را بیان کرده و تکرار می‌کند. یعنی ای کسانی که ایمان نمی‌آورید به خلقت و قدرت من نگاه کنید.

در این مقطع به آیات بسیار روشن برای اثبات حیات بعد از مرگ استدلال می‌کند. چون قرار بر این است که انسان به صورت عالمانه، مؤمن به حیات بعد از مرگ شود. ما مکلف هستیم که حتی اگر مؤمن به قیامت هم نباشیم، مانند انسانی که فطرتاً کمال جو است، تمام ظرفیت‌های وجودی را که الله به ما بخشیده است به کار گیریم:

﴿وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾ [آل عمران: ۱۰۲] «و جز در حال مسلمانی نمی‌میرید». تمام استعدادهایی را که الله به ما داده است، باید شکوفا کنیم و بعد بمیریم. شکوفا نکردن استعدادها و از دنیا رخت بر بستن، انسان را به صف خاسرین ملحق می‌کند.

﴿قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾ [الزمر: ۱۵] «بگو: زیانکاران [واقعی] کسانی هستند که [به طمع دنیا] خود و خانواده‌هایشان را در رستاخیز به زیان انداختند». پس کسی که از استعدادها و ظرفیت‌های خودش در راستای منافع خود و دیگران بهره نگیرد، اگر بمیرد خاسر و خودباخته است. ﴿خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ﴾ و به دنبالش ﴿وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾ خانواده‌اش را هم از دست خواهد داد و الله ما را با توجه به آیه‌ی ۶ سوره‌ی تحریم مکلف کرده است که: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا قُوًا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ﴾ [التحریم: ۶] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خود و خانواده‌تان را از آتشی که هیزم آن مردم و سنگ‌هاست نگه دارید». باید خودتان و خانواده‌های‌تان را از آتشی که سوخت آن عبارت از دو چیز است، محفوظ دارید. یکی ناس یعنی مردم. کدام ناس؟ مردمی که مؤمن به قیامت نبوده‌اند، مردمی که مضطرب و نگران بوده‌اند، مردمی که در رابطه با مسایل دینی دچار حیرت و سرگستگی شده بودند و دوم حجاره یعنی سنگ‌ها؛ و در کنار هم قرار دادن سنگ و مردم؛ بیانگر ارتباط میان آن‌هاست و اصولاً مردم چه سنجیتی با سنگ‌ها دارند؟ چون

این دسته از مردم شخصیت‌های سنگی و انعطاف‌پذیر داشته‌اند. شخصیت‌هایی که حاضر نبودند کمترین تحولی را در خود بپذیرند و در جهت کمال گام بردارند؛ به همین علت الله، شخصیت‌هایی سنگی را در کنار سنگ‌ها قرار داده است: ﴿وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ﴾. پس قرار نیست کسی کورکورانه اهل ایمان شود، چون مؤمن شدن به قیامت در اولویت است، مؤمن شدن به قیامت در بسیاری از آیات مقدم بر مؤمن شدن به الله است. خیلی از اوقات ما از مبدأ مشروع می‌کنیم و به معاد می‌رسیم. اما می‌توانیم از معاد هم آغاز کنیم و به مبدأ برسیم، زمانی می‌توانیم موضع‌گیری خوبی در رابطه با مبدأ یعنی توحید و بندگی کردن برای الله داشته باشیم که ایمان خود را به قیامت قوت بیشتری ببخشیم.

تکرار جملات در قرآن کریم طبق نظر علما، ۲ معنی دارد:

۱- طبق نظر اول، هر دو جمله یک معنی دارد و جمله‌ی دوم تأکید جمله‌ی اول است.

یعنی این که الله بیهوده حرفی را تکرار نمی‌کند، بلکه منظوری دارد و منظور این است که بالاخره سزای عمل خود را خواهید دید.

۲- نظر دوم این است که دو آیه، دو معنی متفاوت دارد. آیه‌ی اول در مورد دنیا و آیه‌ی دوم در مورد آخرت است.

به نصرت و پیروزی مؤمنین

مرگ کفار در غزوه بدر

ثواب مؤمنین

عتاب کافران

﴿سَيَعْلَمُونَ﴾ در آیه‌ی اول به دنیا اشاره دارد

﴿سَيَعْلَمُونَ﴾ در آیه‌ی دوم به آخرت اشاره دارد

در مقطع دوم که آیات چهارم و پنجم هستند، الله انداز عالمانه و بسیار شفافی دارد و اندازهای قرآنی همه اندازهای عالمانه هستند، مثلاً وقتی احوال کسانی که حیات بعد از مرگ را نمی‌پذیرفتند و اصلاً به آن ایمان نداشتند، به تصویر می‌کشد؛ آنجا که داد و فریادشان بلند می‌شود و می‌گویند: ﴿وَهُمْ يَصْطَرِحُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ أَوْ لَمْ نُعَمِّرْكُم﴾ [فاطر: ۳۷] «[دوزخیان] در آن [آتش] فریاد می‌زنند:

پروردگارا، ما را [از این عذاب] بیرون آور تا غیر از آنچه [بیشتر] می‌کردیم، کار شایسته‌ای انجام دهیم. [به آنان گفته می‌شود:] آیا به شما [آنقدر فرصت و] عمر ندادیم؟ و از الله می‌خواهند که ای الله! ما را از جهنم خارج گردان تا آن کارهایی را که باید انجام می‌دادیم، اما انجام ندادیم جبران کنیم و الله در این دنیا قبل از آن که بمیرند، برای‌شان وضعیت آن جا را بیان کرده است. ﴿أَوْ لَمْ نُعَمِّرْكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ﴾ «آیا به شما [آنقدر فرصت و] عمر ندادیم تا هر کس که پندپذیر است در آن [مدت] پند گیرد؟». آیا ما آن قدر به شما عمر، جوانی، استعداد، توان ندادیم که برای تذکرپذیری و از خواب غفلت بیدار شدن کافی باشد؟ ﴿وَجَاءَكُمْ النَّذِيرُ فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ﴾ [فاطر: ۳۷] «و [پیامبر نیز به عنوان] بیم‌دهنده نزدتان آمد؛ پس [حال که اطاعت نکردید، طعم عذاب را] بچشید که ستمکاران هیچ یاریگری ندارند». نبی که کارش انذار مبین بود به سوی شما آمد و شما را انذار کرد، شما را ترساند، شما ظالم بودید و ظالم یاوری نخواهد داشت و طبیعتاً بزرگ‌ترین ظلم را شما به خودتان کردید که در دنیا به جای این که به دنبال هدی حرکت کنید، به دنبال هوی حرکت کردید که چنین سرانجامی پیدا کردید.

اکنون بیان آیاتی از آفاق و انفس برای اثبات حیات بعد از مرگ:

﴿أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهْدًا ﴿۱۶﴾ وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا ﴿۱۷﴾ وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا ﴿۱۸﴾ وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا ﴿۱۹﴾ وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا ﴿۲۰﴾ وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا ﴿۲۱﴾ وَبَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا ﴿۲۲﴾ وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَاجًا ﴿۲۳﴾ وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً مُتَجَاوٍ ﴿۲۴﴾ لِيُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَنَبَاتًا ﴿۲۵﴾ وَجَعَلْنَا أَلْفَافًا ﴿۲۶﴾﴾ [النبا: ۶-۱۶].

﴿أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهْدًا ﴿۱۶﴾﴾^۱ «آیا زمین را بستری [برای آسایش شما] قرار ندادیم؟».

۱- نجعل: از ماده‌ی جعل است، یعنی قراردادن چیزی در جایی. یکی از معانی آن ایجاد است. همچنین می‌تواند به معنی تبدیل کردن چیزی به چیز دیگری باشد و می‌تواند به معنای حکم دادن چیزی بر چیز دیگر باشد. تمام این معانی در قرآن به کار رفته‌اند؛ باید با قراین بفهمیم که جعل چه معنایی دارد. جُعَاله مبحثی است در فقه و به مالی گفته می‌شود که برای کسی در عوض یافتن مال یا شی گم شده قرار داده می‌شود.
ارض: یعنی هر چیز که در پستی است. مقابل ارض، سماء می‌باشد، یعنی هر چیزی که بالا است.

﴿مَهْدًا﴾: مانند گهواره و تخت کودک؛ زمین کروی و در حال حرکت است، ولی ما آن را حس نمی‌کنیم و مانند تخت بچه مسطح و راحت است. نه چنان سخت است که نشود در آن زراعت کرد و نه چنان شُل که نشود در آن راه رفت یا چیزی در آن ساخت. در این جا الله متعال به مظاهر قدرت، علم، رحمت و حکمت خود که برای اندیشمندان موجب ایمان به توحید، پیامبران و ملاقات الله می‌گردد، اشاره می‌کند و می‌فرماید: ﴿أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مَهْدًا﴾: آیا ما زمین را فرش و بستر زندگی شما قرار ندادیم؟ آیا چنین چیزی بدون علم و قدرت امکان‌پذیر است؟ آیا ما زمین را محلی برای آرامش شما و به تعبیری گهواره قرار ندادیم؟ این یکی از آیات آفاق است و به تعبیری دعوت به حکمت است. تفکر انسان‌ها را مورد خطاب قرار می‌دهد که شما نگاه کنید آیا زمین را مهد و محل استقرار و آرامش شما قرار ندادیم؟ اشاره‌ای هم به کروی بودن زمین دارد که اگر زمین غیر کروی بود، دیگر محل آرامش و آسایش نبود و مشکلات عدیده‌ای در ساختار شب و روز ایجاد می‌شد.

گاهی انسان‌ها غرق در نعمت و غافل از آنند. الله متعال این نعمت‌ها را به یاد ما می‌آورد که شکرگزار باشیم و در مقابل، شیطان نعمت‌ها را از یاد ما برده و آنچه نداریم را در نظر ما بزرگ می‌کند که راضی و شکرگزار نباشیم.

﴿وَأَلْبَابًا أُوتَادًا﴾^۱ «و کوه‌ها را میخ‌های آن قرار ندادیم؟ که مانع حرکت و لرزش آن گردند!»

مهاد: از ماده‌ی مهد است، یعنی گهواره‌ای که برای بچه آماده می‌شود تا در آن جای بگیرد و استراحت کند. و مکان‌هایی را هم که مهد کودک نام گذاشته‌اند از همین کلمه گرفته شده است. اما در حقیقت مهد کودک نیستند؛ زیرا کودک آن چیزی را که باید در آن جا یاد بگیرد یاد نمی‌گیرد. تنها مؤسسات انتفاعی و تجاری هستند. دامن و آغوش مادر بهترین مکان برای کودکان است. ضربان قلب مادر بهترین لالایی برای کودک و نوزادان است. زمین مهد است، یعنی جای امنیت، آرامش و استقرار است و کسی هم که این امنیت و آرامش زمین را به خطر بیندازد، طبیعتاً کاری خلاف سنت الله انجام داده است.

۱- جِبَال: جمع جبل است. و جمع دیگری هم دارد، به نام اَجْبَال و به معنی کوه است و اگر صفت برای فرد هم قرار بگیرد، می‌گویند: فلان جبل یعنی تصور و بینشی پیدا کرده است که تحت هیچ شرایطی این تصور و بینش را از دست نمی‌دهد، چون فهم و عقیده‌اش بر آن تصور محکم شده است و قرآن می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ﴾ [یس: ۶۲]

﴿أَوْتَادًا﴾: «میخ‌هایی که زمین با آن ثابت می‌ماند. همان‌گونه که خیمه‌ها با میخ ثابت می‌شود.»

آیا برای تقویت استقرار شما و استحکام زمین، کوه‌ها را بسان میخ‌ها و لنگرگاهی در زمین قرار ندادیم تا مایهٔ تعادل زمین باشند؟ و زمین و ساکنانش را از تزلزل، اضطراب و سقوط هر بنایی محفوظ دارد. به کوه‌ها بنگرید که مانند ستون خیمه و چادر که آن را برپا نگه می‌دارد، زمین را ثابت و محکم نگه داشته است و به همان مقدار که روی زمین است، در زیر زمین هم ریشه دارد؛ تا این که زمین را نگه دارد.

و اوتاد جمع «وُتَد» است، به معنی میخ. کوه‌ها لایه‌های زمین را کاملاً به همدیگر چسبانده و باعث استقرار زمین شده‌اند.

﴿وَحَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا﴾^۱ «و شما را جفت [= نر و ماده] آفریدیم.»

«و بی‌تردید، [شیطان] بسیاری از شما را گمراه ساخت. آیا اندیشه نمی‌کردید؟». که از ماده‌ی جبل گرفته شده است. یعنی جماعت مهم، جماعت زیاد و قابل ملاحظه. اوتاد: جمع وُتَد است، به معنی میخ. کوه‌ها که میخ زمین هستند و لایه‌های زمین را به هم متصل کرده‌اند.

۱- ازواج: جمع زوج است. زوج به دو یا چند نفر گفته می‌شود که دارای میل و تمایلی نسبت به همدیگر هستند. اصلش از ماده زوج است، یعنی چیزی به سمت چیز دیگری میل کرد. یکی از معانی آن زن و مرد است. آن‌ها باید این میل را به همدیگر داشته باشند و تحت هیچ شرایطی با گذشت زمان نه تنها این میل کمتر نشود، بلکه روز به روز بیشتر شود و اگر این طور نشد، زوجیت معنایی ندارد؛ بایستی کاملاً مشتاق همدیگر باشند. کاملاً متمایل به همدیگر باشند و کاملاً از دل و جان، همدیگر را دوست داشته باشند و با گذشت زمان تنها کسانی که از همدیگر بی‌حوصله نشوند و شخصیت‌شان برای هم تکراری نشود، زوج هستند چون قرآن فرموده: ﴿وَمِنْ ءَايَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾ [الروم: ۲۱] «و از [دیگر] نشانه‌های او [این] است که از جنس خود شما همسرانی برایتان آفرید تا در کنارشان آرام گیرید و محبت و مهربانی میانتان پدید آورد. بی‌گمان، در این [نعمت،] نشانه‌هایی [از قدرت پروردگار] برای خردورزان است». نتیجه‌ی این زوجیت، سکونت و مودت و رحمت می‌باشد؛ در غیر این صورت هیچ‌کدام از ویژگی‌هایی را که الله فرموده است، تحقق نخواهد یافت. در میان آحاد جامعه هم همین طور است. آحاد جامعه باید همدیگر را دوست داشته باشند. میل و کششی نسبت به همدیگر داشته باشند و بخشی از این میل و کشش را نیازهایی که به همدیگر دارند، ایجاد می‌کند. تمام جوامع به همدیگر نیاز دارند،

آفریدن خود یکی از مظاهر قدرت و علم است و آفریدن آنان به صورت جفت، یکی از مظاهر حکمت و رحمت الهی است. و از رحمت الله این است که هر دو از دو جنس متفاوت و مخالف هم خلق شده‌اید.

شما را زوج، زوج قرار دادیم و چون خطاب با ضمیر «کُم» است، در نتیجه انسان‌ها مورد خطاب می‌باشند. در جای دیگر خطاب عام است که می‌فرماید: ﴿وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ﴾ [الذاریات: ۴۹] «و همه چیز را به صورت زوج آفریدیم». زوجیت یعنی تکامل و کمال. فرد کامل تنها الله است. هر چیز به غیر از الله که بخواهد تکامل پیدا کند، باید زوج شود و حداقل زوج هم دو نفر می‌باشد. وقتی به زن و مرد زوج گفته می‌شود که مکمل شخصیت همدیگر باشند. بعضی اوقات زن کم می‌آورد و مرد باید به او کمک کند و بعضی اوقات مرد کم می‌آورد و زن باید به او کمک کند. و الآن بسیاری کلمه‌ی زوج را یدک می‌کشند و یا به تعبیر فارسی همسر هستند، ولی عملاً هیچ مصداقی از همسر بودن را با خود ندارند و بهتر این است که گفته شود هم اتاقی. دو نفر که زیر یک سقف زندگی می‌کنند. چون زوج همدیگر نیستند، زیرا در راستای کمال بخشیدن به همدیگر یعنی سکونت و مودت و رحمت گام بر نمی‌دارند و نه لباس همدیگر و نه همسر یکدیگرند. باید هم دل و هم فکر شوند و آن زمان همسر می‌شوند. در غیر این صورت دو نفر هستند که در زیر یک سقف باهم عمرشان را سپری می‌کنند. این‌ها همه آیات آفاق و انفس و روشن هستند.

﴿وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا﴾^۱. «و خواب شما را [مایه] آرامش‌تان قرار دادیم [تا از فعالیت دست کشیده و استراحت کنید]».

هر کسی به شکلی و این یعنی زوجیت. ﴿وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾^{۱۹}

[الذاریات: ۴۹] «و همه چیز را به صورت زوج آفریدیم؛ باشد که [توجه کنید و] پند گیرید».

۱- نوم: یعنی شل شدن بخشی از اعصاب در داخل مغز انسان که منجر به خوابیدن او می‌شود. نوم به عبارتی یک نوع مرگ موقت است. منام هم که در قرآن آمده، به معنای نوم است. ﴿إِنِّي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ﴾ [الصافات: ۱۰۲] «پسرم، در خواب [به من وحی می‌شود و] می‌بینم که تو را ذبح می‌کنم». ابراهیم به فرزندش می‌گوید: من در خواب می‌بینم. و منامه به لباسی که انسان به هنگام خواب می‌پوشد، گفته می‌شود. عرب‌ها وقتی که می‌گویند: نام السوق یعنی بازار خوابیده است، منظور این است که وضع کاسبی خوب نیست.

﴿سَبَاتًا﴾: قطع خستگی.

یعنی استراحت کامل؛ خواب‌های روز خواب‌هایی کامل نیستند. این است که انسان در روز استراحت نمی‌کند و خواب‌های شب هم بایستی در وقت خودش باشد، نه این که تا نیمه‌های شب انسان بیدار باشند و بعد بخوابد، چون آن خواب، خواب مفیدی نیست. خواب مفید خوابی است که انسان زود بخوابد و در عین حال زود بیدار شود و سنت پیامبر ﷺ هم این است. وقتی ما از کتاب و سنت دور شویم، دچار بلایی که نباید به سر ما بیاید، خواهیم شد. افرادی هستند که ساعت‌ها می‌خوابند و وقتی هم که بیدار می‌شوند سردرد و کسالت و... آن‌ها را فرا گرفته است؛ این خواب مایه‌ی استراحت و آرامش نخواهد بود. پس خواب نیز نشانه و آیتی است برای اثبات حیات بعد از مرگ که پیامبر رحمت ﷺ فرمود: «همچنان که می‌خوابید می‌میرید. و همچنان که از خواب بیدار می‌شوید، بعد از مرگ هم دوباره زنده می‌شوید»^۱.

﴿وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا﴾^۲ «و شب را پوششی [برای تان] قرار دادیم. [که چون لباسی که عورت را می‌پوشاند، با تاریکی خود شما را دربرمی‌گیرد]».

سَبَات: از ماده‌ی سَبَت است. سبت یعنی دست از کار کشید. یوم السبت یعنی روز شنبه. به خاطر این که روز تعطیلی کار بوده و الآن هم در میان یهودیان همین طور است.

۱- «الْمَوْتُونَ كَمَا تَنَامُونَ، وَلِئُبْعُثُنَّ كَمَا تَسْتَيْقُظُونَ» [الكامل فی التاریخ ابن اثیر: ج ۲ ص ۶۱ و تاریخ ابن عساکر ج ۶ ص ۳۹۶] و قرطبی: ج ۸ ص ۵۷۰۵ با این الفاظ روایت کرده است: «كَمَا تَنَامُونَ فَكَذَلِكَ تَمُوتُونَ وَكَمَا تُوقُظُونَ فَكَذَلِكَ تُبْعُثُونَ». از پیامبر ﷺ برای آن اصلی ثابت نشده است بلکه از سخنان قس بن ساعدة روایت شده است. (مصحح)

۲- لباس: به چیزی گفته می‌شود که انسان را بپوشاند، هر چیزی که انسان را از زشتی ظاهری و غیر ظاهری بپوشاند لباس است. بهترین معنی لباس را الله برای زن و مرد در قرآن به کار برده است. ﴿هُنَّ لِبَاسٌ لَّكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَّهُنَّ﴾ [البقرة: ۱۸۷] «آنان لباس شما هستند و شما لباس آنان هستید». و اما چرا الله لباس بودن زن را مقدمه‌ی لباس بودن مرد قرار داده است؟ برای این که لباس بودن زن بسیار مهم‌تر از لباس بودن مرد است و نقش زن حساس‌تر از نقش مرد در پوشاندن عیوب است. و همچنین هیچکس نباید اسرار زن و مرد را بداند، در غیر این صورت لباس بودن زن و مرد به خطر می‌افتد و باید مشکلات‌شان را خود، حل کنند و اگر کار به جاهای باریک کشیده شد، باید فرد قوی امینی را بیابند و مشکل را با او مطرح کنند و البته به هر کسی نباید اعتماد کرد و اسرار و مشکلات میان زن و مرد را به او گفت. الله همچنین تقوا را هم در قرآن به عنوان حجاب و لباس ذکر کرده است.

﴿لِبَاسًا﴾: «شب، پرده‌ای برای شماست که هرچیزی را به تاریکی و سیاهی خود پنهان می‌کند».

و شب را برای شما به وسیله‌ی تاریکی‌اش پوشش و ساتر نگردانیدیم؟ زمین در شب گویا لباس سیاه بر تن می‌کند. این حالت، کم کم و از مغرب و سرخی به تاریکی شب و سیاهی، رخ می‌دهد. شب را لباس شما قرار دادیم. چرا لباس را برای توصیف شب به کار برده است؟ چون لباس چیزی است که به انسان شخصیت و آرامش می‌دهد و عیب‌های انسان را می‌پوشاند.

﴿وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ مَعَاشًا﴾^۱!

«و روز را [وسیله] زندگی و [امرار] معاش قرار دادیم».

و روز را هم برای شما معاش قرار دادیم. یعنی روز را طوری آفریدیم که در آن برای تحصیل اسباب زندگی و کسب و کار و جستجوی رزق و روزی تلاش کنید.

دلیل تکرار ﴿وَجَعَلْنَا﴾ در آیات:

(۱) یادآوری نعمت‌ها.

(۲) زیادی نعمت، موجب فراموشی شکر می‌شود.

از اسلوب و روش کافران این بود که با لجاجت، شک خود را تکرار می‌کردند؛ الله نیز جواب خود را تکرار می‌کند.

﴿وَبَيَّنَّا فَوْقَكُمُ سَبْعًا شِدَادًا﴾^۲ «و بر فراز شما هفت [آسمان] محکم و استوار

بنا کردیم». که هیچ‌گاه زایل و فنا نخواهد شد مگر آن‌گاه که الله بخواهد.

۱- نهار: در مقابل لیل است و اصل آن از ماده‌ی نَهَرَ است. یعنی جوی آب، اما جوی آبی که جاری است. به روز هم نهار گفته می‌شود، به خاطر این که نور را منتشر و جاری و ساری می‌کند. نَهْرَه به معنی کسی را از خود دور کردن، اما چرا به معنای خشم و غضب هم به کار رفته است؟ به خاطر این که درون انسان به چاهی می‌ماند که پر از آب است و یک باره که به خشم می‌آید، مانند این است که فوران کند و به جوش آید.

معاش: به معنی حیات و مصدر میمی است و مخصوص حیوانات است و از ماده‌ی عیش است و معنی آن خاص‌تر از حیات است. حیات معمولاً برای انسان به کار می‌رود، بخش حیوانی حیات انسان کلمه‌ی عیش برایش به کار می‌رود که همان خوردن و آشامیدن و... است.

۲- بنینا: از ماده‌ی بنا است، به معنی ساختن چیزی که قبلاً نبوده و بعداً ایجاد شده است. ابن و بنت هم از همین ریشه گرفته شده است. اما چرا به پسر گفته شده ابن! چون در حقیقت

﴿شِدَادًا﴾: «قوی و محکم».

الله متعال آسمان را در هفت طبق، بر روی هم، محکم و بدون خلل ایجاد نموده و هیچ ستونی آن را محکم نگه نداشته است و هیچ کس نمی تواند به آسمان هفتم برسد. بسیاری از اوقات انسان از آسمان و برکات و نعماتی که الله در آسمان به عنوان مظهري از مظاهر رحمت خود برای ما قرار داده است، غافل می شود.

﴿وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَاجًا﴾^۱.

«و [خورشید را] چراغی درخشان [و پر نور] آفریدیم».

﴿سِرَاجًا وَهَاجًا﴾: «چراغی در نهایت پرنوری». شمس (خورشید) که نور و حرارتش برای رشد گیاهان و انسانها فواید بسیاری دارد.

﴿سِرَاجًا﴾: چراغ، نور

﴿وَهَاجًا﴾: گرما

و آیا ما چراغ فروزانی که همان خورشید منور و تابان است برای شما قرار نداده ایم؟

﴿وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا﴾^۲ «و از ابرهای بارانزا آبی فراوان

فروفرستادیم».

وسيله‌ی بنا و ایجادش دیگری است، بانی وجودی او پدر و مادر هستند. همچنین اگر کسی یک ویژگی شخصیتی را به طور قوی داشته باشد، به او ابن آن چیز می گویند. مثلاً به فلانی می گویند ابن السبیل، یعنی کسی که در راه مانده است و برای مسافر به کار می رود. سبع: به معنی هفت است. به حیوان درنده هم سبع گفته می شود، چون هفت عددی است که نماد تمامیت و کمال است. و حیوانی که قوتش به اوج رسیده و کامل شده باشد، به آن سبع گفته می شود.

شداد: از ماده‌ی شَدَّ است، یعنی بستن دو یا چند چیز به همدیگر به طوری که کاملاً محکم باشد.

۱- سِرَاج: به چراغی گفته می شود که هم نور و هم گرما دارد. و برای خورشید این کلمه به کار رفته است.

وهَّاج: این هم تأکید کننده‌ی معنی سراج است، یعنی نوری که همراه با نور بودنش گرما را هم دارد. به زین اسب سَرَج گفته می شود، به خاطر این که می درخشد. سَرَج هم یعنی کسی که این کار را انجام می دهد، یعنی زین‌هایی می سازد که از دور جلب توجه کنند.

۲- مُعْصِرَات: از ماده‌ی عَصَر است. مُعْصِر یعنی فشاردهنده و منظور ابرهای متراکم می باشد.

ماء: از ماده‌ی موه است که به معنی آب است و جمعش میاه، یعنی آب‌ها.

ثَجَّاج: به معنی آب ریزان، آبی که در حال جریان باشد.

﴿الْمُعْصِرَاتِ﴾: «ابرهایی که زمان باریدن آن‌ها فرا رسیده باشد و به خود فشار می‌آورند همان گونه که کنیز هنگام فرا رسیدن قاعدگی به خود فشار می‌آورد.»
﴿مَاءٌ مُّجَاجًا﴾: باران.

و از ابرهای متراکم و فشرده، باران ریزان و پیاپی نازل نکردیم؟ و از فشارنده‌ها (معصرات) که منظور ابرها هستند، به این اعتبار که باهم متراکم می‌شوند و اگر تراکمی در میان آن‌ها صورت نگیرد، یقیناً بارانی از دل آن‌ها بیرون نخواهد آمد؛ آب ریزان فرو فرستادیم.

در این جا فشردگی ابرها به فشردگی کنیزک به هنگام قاعدگی تشبیه شده است.

﴿لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَنَبَاتًا﴾^۱ «تا با آن، دانه و گیاه بسیار [و مختلف] برویانیم.»
تا به وسیله‌ی این آبریزان، دانه‌ها، نباتات و باغ‌های درهم پیچیده و انبوه را برای شما درآوریم. دانه‌ها همچون برنج و ذرت برای خوراک شما و نباتات همچون گیاهان برای خوراک چارپایان شما.

۱- خرج: یعنی بارز و آشکار شدن چیزی. یعنی چیزی از مکانش بیرون آمده و خود را نشان بدهد، یا آشکار شدن حالتی برای کسی که قبلاً آن حالت را نداشته باشد. یا این که لباسی را که بر تن دارد از تن خارج کند. خراج هم یعنی مالیات به مالی که پنهان است و هنگامی که خارج شود به آن خراج (مالیات) گفته می‌شود.

حَبٌّ: به معنی دانه است. دانه‌های جو، گندم، برنج و... حب هم داریم، حب به فتح حاء به معنی بذر سبزیجات می‌باشد. حُبَاب هم به معنی کفی است که روی آب جمع می‌شود. به خاطر این که آن هم مثل دانه است. محبت هم یعنی چیزی را در دل کسی قرار دادن مانند همان دانه‌ای که در دل زمین کاشته می‌شود یا این که دل خود را در معرض بذر پاشی دیگران قرار دادن که نتیجه‌ی آن محبت می‌شود. در تعریف محبت آمده که عبارت است از خواستن چیزی که خیر است. و معنی دیگر محبت هم لذت بردن از یکدیگر می‌باشد و معنی دیگر آن بهره‌مند شدن از چیزی است. و همچنین به معنای فضل و برتری هم آمده است. بنابراین، هر محبتی اراده را به دنبال دارد اما هر اراده‌ای لازم نیست محبتی را به دنبال داشته باشد. پس محبت نوعی سرمایه‌گذاری و بذریاشی است.

نبات: یعنی هر چیزی که از زمین بیرون بیاید، اگر ساقه داشته باشد به آن شجر می‌گویند و اگر ساقه نداشته باشد، به آن نجم گفته می‌شود یعنی بوته ﴿وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ﴾ [الرحمن: ۶] «و گیاهان بدون ساقه و درخت [برایش] سجده می‌کنند». و همچنین برای هر چیزی که حالت نمو داشته باشد، کلمه‌ی نجم به کار رفته است و منظور از سجده‌ی گیاهان و درختان پیروی از سنت و قانون الهی است.

﴿وَجَنَّتِ الْفَافَا﴾^{۱۶}!

«و باغ‌هایی پردرخت [و انبوه چنانکه شاخه‌های درختان آنها در هم تنیده است، با آن پرورش دهیم]».

منظور از باغ‌های درهم پیچیده، بستان‌های انبوهی است که با میوه‌ها احاطه‌ی کامل داشته باشد و نیازمند حکمتی است که از هیچ چیز فروگذار نگردد و نیازمند رحمتی است که هر چیزی را دربرگیرد؛ باغ‌هایی که درختانش بسیار زیاد است که در دل همدیگر فرو رفته‌اند.

با توجه به آیاتی که گذشت ملاحظه می‌شود که این همه مظاهر رحمت از زمین گرفته تا کوه‌ها، مسأله‌ی زوجیت در همه‌ی کاینات و مخلوقات به صورت عام و در انسان‌ها به صورت خاص، مسأله‌ی نعمات دیگری از قبیل خواب، شب، روز و آسمان‌های هفتگانه، قراردادان خورشید همه‌ی این‌ها به تعبیر سعدی رحمته:

ابر و باد و مه و خورشید و فلک درکارند تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری
همه از بهر تو سرگشته و فرمان‌بردار شرط انصاف نباشد که تو فرمان‌بری

مولوی هم می‌گوید: کدام دانه به زمین فرو رفت که نرست؟ ﴿لِئُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَنَبَاتًا﴾^{۱۷} تمام این امکانات را الله فراهم کرده برای این که دانه‌ای که به زمین فرو می‌رود، رشد کند و زیاد شود. کدام دانه به زمین فرو رفت که نرست چرا به دانه‌ی انسانیت این گمان باشد؟ چرا نسبت به دانه‌ی انسان دچار شک و توهم شده‌ای؟ دانه‌ی گندمی که کاشته شده و شما یقین دارید که بعد از چند ماهی از زمین خارج می‌شود و یک دانه تبدیل به چندین دانه می‌شود، پس چرا به رویش دوباره‌ی دانه‌ی انسان یقین ندارید؟ و این‌ها همه آیات آفاقی بودند. چرا به دانه‌ی انسانیت این گمان باشد؟ مگر ما خالق ابرها، باران، خورشید، خاک، زمین، آسمان و... نیستیم؟ پس وقتی که چنین است و معبودی که توانسته یک بار خالق باشد و آسمان‌ها و کوه‌ها و کلیه‌ی موجودات را این‌چنین قرار دهد و ما را به صورت زوج بیافریند. خواب را وسیله‌ی استراحت قرار داده و شب و روز را به وجود آورده است، بار دیگر آسان‌تر می‌تواند بیافریند. به تعبیر قرآن ﴿وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ وَلَهُ الْمَثَلُ

۱- جنات: جمع جنت است و به معنی باغی است که درختانش آن قدر زیاد هستند که وقتی از بالا نگاه شود، زمین باغ دیده نمی‌شود.

الفاف: یعنی درهم فرو رفته و از ماده‌ی لَفَّ است. یعنی چیزی خودش را دور چیز دیگری پیچیده باشد.

الْأَعْلَىٰ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٢٧﴾ [الروم: ۲۷] «او همان ذاتی است که آفرینش را آغاز می‌کند، سپس آن را [پس از مرگش] بازمی‌گرداند و این کار برایش آسان‌تر [از آفرینش نخستین] است؛ و برترین وصف در آسمان‌ها و زمین برای اوست و او تعالی شکست‌ناپذیرِ حکیم است». یعنی الله خلقت را شروع کرده است، دوباره تکرارش می‌کند و تکرار بر او بسیار آسان‌تر است، اگر تصور سخت و آسان برای الله نیز مطرح باشد که چنین نیست. همچنین الله بدیع هست و بدون نقشی قبلی خلقت را آغاز کرده است. و در نتیجه جای شک و تردید نیست که الله دنیا را آفریده و قادر به آفریدن جهانی دیگر نیز خواهد بود.

تمام این‌ها در انحصار الله قادر، علیم، حکیم و رحیم است، پس چرا باید توحید مورد انکار و فرستاده‌اش مورد تکذیب قرار گیرد؟ و چگونه باید معاد که همان رستاخیز بندگان جهت محاسبه و مجازات بر اعمال شخص در دنیا که بعضی صالح و نیکوکار و بعضی فاسد و تبه‌کار بوده، بعید به نظر آید؟ آیا کار حکیمانه و منصفانه‌ای است که در این دنیا، ظالمان مرتکب ستم و مفسدان مرتکب فساد شده باشند و در مقابل، عدالت‌خواهان به عدل و مصلحان به اصلاح امت روی آورده باشند ولی همه یکسان بمیرند و حیات دیگری را فرا روی خود نبینند که بدکاران به وسیله‌ی کارهای بدشان و نیکوکاران به وسیله‌ی اعمال نیک‌شان پاداش داده شوند؟

الله اعلام می‌کند که چنین نیست بلکه باید سرای دیگری باشد که هرکس به سزای اعمال خود برسد.

رهنمود آیات:

بعضی از رهنمودهای این آیات:

۱- تبلور مظاهر قدرت، علم، حکمت و رحمت الهی در تمام آیات؛ از آن جا که

می‌فرماید: ﴿أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهْدًا﴾ تا آن جا که می‌فرماید: ﴿وَجَنَّتِ الْأَقْفَا﴾.

۲- تثبیت عقیده‌ی معاد، نبوت و توحیدی که مردم در آن‌ها مابین مخالف و موافق، مکذّب و مصدّق، اختلاف داشتند.

علم و آگاهی کامل به این نوع موارد اختلاف، هنگام نزع روح و لحظه مرگ حاصل خواهد شد ولی علم و آگاهی در آن هنگام که کار به سرانجام رسیده و اختلاف پایان یافته، نفع و فایده‌ای را در بر نخواهد داشت.

الله متعال در آیات بالا، ۹ نعمت بزرگ را برای ما ذکر کرده و برمی‌شمرد.

- ۱- زمین
- ۲- کوه
- ۳- ازواج
- ۴- خواب
- ۵- شب
- ۶- روز
- ۷- آسمان
- ۸- خورشید
- ۹- باران

و بعد از ذکر این نعمت‌ها می‌فرماید:

﴿إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَتًا ﴿٧﴾ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا ﴿١٨﴾ وَفُتِحَتْ
السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا ﴿١٩﴾ وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا ﴿٢٠﴾﴾ [النبا: ۱۷-۲۰].

پس از آن که الله متعال به نشانه‌های قدرت خود در رابطه با رستاخیز و جزای
اخروی که مورد انکار مشرکان بود و قریشیان در آن اختلاف داشتند، پرداخت، در این
آیات به طور گسترده راجع به معاد و آنچه در آن می‌گذرد، بیاناتی می‌فرماید، در آغاز
به رویدادهای انقلاب هستی پرداخته و سپس به مجازات و کیفر طاغوتیان به تفصیل
اشاراتی دارد.

﴿إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَتًا ﴿٧﴾﴾^۱.

«بی‌گمان، روز داوری، وعده‌گاه [ما با شما] است».

﴿إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ﴾: «داوری میان مردمان تا هرکس در مقابل آنچه انجام داده،
پاداش داده شود».

۱- فصل: یعنی جدا شدن دو یا چند چیز از همدیگر به طوری که فاصله‌ای میان آن‌ها ایجاد شود.
می‌گویند: فلانی صاحب فصل الخطاب است. یعنی وقتی که صحبت می‌کند جایی برای صحبت
دیگران باقی نمی‌گذارد. فصل هم یعنی بریدن کودک از شیر. جدا کردن کودک از شیر مادر به
طوری که دوران شیرخوارگی‌اش تمام شود.
میقات: از ماده‌ی وقت است اصلش موقت بوده است. اعلال گشته و تبدیل به میقات شده است.
یعنی زمان تعیین شده برای انجام هر کاری.

﴿كَانَ مِيقَاتًا﴾: «نزد الله متعال دارای وقت معین و محدودی است که تقدیم و تأخیر نخواهد داشت».

علما در مورد معنی ﴿يَوْمَ الْفَصْلِ﴾ آرای مختلفی دارند:

- ۱- در آن روز بین اهل کفر و اهل ایمان فاصله می‌افتد.
- ۲- در آن روز بین مردم و ظلم‌هایی که کرده‌اند فاصله می‌افتد.
- ۳- ﴿يَوْمَ الْفَصْلِ﴾ روز حق است.

۴- در آن روز مردم حقیقت همه چیز را می‌بینند.

﴿مِيقَاتًا﴾: کافرانی که دین را تکذیب کردند در آن روز ﴿يَوْمَ الْفَصْلِ﴾ جزای عمل خود را می‌بینند؛ صبر کنید موعده، روز قیامت است.

- علت این که الله بعد از ذکر نعمت‌ها در مورد یوم الفصل صحبت می‌کند این است که خود را به نعمت‌های دنیا مشغول نکن و بدان که بعد از دنیا چه چیزی پیش رو داری و هدف، هشدار به انسان‌هاست.

پس قیامت یعنی روز جدایی حق از باطل، جدایی صف مؤمنین از غیر مؤمنین است، فرا خواهد رسید، میقات است، یعنی قطعی و حتمی است. این جواب برای این است که ثابت شود روز فصل و جدایی وجود دارد. الله آن روز را برای تکذیب‌کنندگان دیدارش و کافران به توحیدش و منکران به رسالت پیامبرش آماده ساخته تا آنان را در آن روز به کیفری تمام و کمال برساند. سپس الله متعال به رویدادهای قبل از آن میقات پرداخت و فرمود:

﴿يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا﴾^۱.

(روزی که در «صور [دوم]» دمیده می‌شود و شما گروه‌گروه [به محشر] می‌آیید».

۱- نفخ: به معنی دمیدن در چیزی است.

صور: در این جا به معنی شیپور است، ولی اصل آن از کلمه‌ی صورت است. زیرا با دمیدن در شیپور چیزی برای انسان مصور و مجسم می‌شود. به همین خاطر است که کلمه‌ی صور برای شیپور به کار برده شده است، زیرا مطلبی را با صدا و آهنگ خودش که همان منتقل شدن روح‌ها به جسم و زنده شدن انسان‌ها بعد از مرگ است، تصویر می‌کند.

فتأتون: از ماده‌ی آتی است به معنی آمدن برای انجام کاری به آسانی و بدون هیچگونه توقف و درنگی.

أفواج: جمع فوج است، یعنی جماعتی که به سرعت، در حال حرکت هستند.

﴿يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ﴾: «روزی که اسرافیل در صور می دمدم».

﴿فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا﴾: «روح‌ها به جسد برگشته و شما مردم، گروه‌گروه به میدان

محشر جهت داوری و قضاوت می‌آید».

روزی که اسرافیل شیپور را برای بار دوم که نفخه‌ی حیات مجدد و رستاخیز مردگان است، می‌دمد و شما ای مردم، گروه‌گروه با اختیار و از روی میل به میدان محشر می‌آید. این شیپور، شیپور دوم است. شیپور اول شیپور خواب است و همه می‌میرند و شیپور دوم شیپور بیداری است که همه بیدار می‌شوند و شیپور سوم شیپور محاسبه است. شب‌نمی از آسمان، قطره قطره فرو می‌ریزد و بر روی استخوانی از کمر انسان که عَصُص نام دارد و در خاک، فاسد و تجزیه نمی‌شود، ریخته و انسان‌ها مانند گیاه، دوباره زنده می‌شوند. زمانی که به فرمان الله متعال و بعد از دمیده‌شدن در صور، همه‌ی موجودات مُردند و هیچ‌کس زنده باقی نماند، الله قهار ۳ بار ندا می‌دهد: ﴿لَمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ﴾ [غافر: ۱۶] «امروز فرمانروایی از آن کیست؟» اما هیچ موجود زنده‌ای وجود ندارد که پاسخ دهد و خود الله متعال پاسخ می‌گوید. و چون دومرتبه همه در زمین محشر گرد آمدند، باز الله ندا می‌دهد و این بار همگی جواب می‌دهند: ﴿لِلَّهِ الْوَحْدِ الْقَهَّارِ﴾ [غافر: ۱۶] «از آن الله یگانه پیروزمند».

پس وقتی که می‌فرماید: ﴿يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا﴾ یعنی این که شما به صورت دسته‌دسته، گروه‌گروه می‌آید. چرا دسته‌دسته می‌آید؟ چون صف‌ها باید جدا بشوند. تا مؤمنین و متقین به بهشت و کافران و تکذیب‌کنندگان به جهنم بروند.

به قول بعضی علما ۳ بار در بوق دمیده می‌شود:

۱- نفخه اول، ترس و وحشت است.

۲- نفخه دوم، مرگ است و همه می‌میرند.

۳- نفخه سوم، بیداری همه پس از مرگ است.

بعضی علما نیز تعداد نفخات را ۲ بار می‌دانند:

۱- نفخه ترس و مرگ.

۲- نفخه‌ی بیداری و برانگیخته‌شدن.

﴿وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا﴾^۱ «و آسمان گشوده می‌شود و به صورت درهای

متعدد درمی‌آید».

۱- ابواب: محل داخل‌شدن به جایی و یا چیزی.

﴿وَفُتِحَتْ السَّمَاءُ﴾: «و آسمان جهت نزول فرشتگان گشوده می‌شود.»

در آن روز آسمان پاره می‌گردد و چندین دروازه در آن پدید می‌آید؛ فرشتگان از آسمان پایین آمده و انسان‌ها بالا می‌روند.

در دنیا تنها بخش‌هایی از دره‌های آسمان باز می‌شد و بر شما باران می‌بارید، اما الآن تمام آسمان در می‌شود. تمام آسمان باز می‌شود. هر جا که نگاه کنیم هیچ جای استقراری در آسمان دیده نمی‌شود. همه آسمان باز شده و انگار که می‌خواهد فرو بریزد.

﴿وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا﴾^۱.

«و کوه‌ها به حرکت درمی‌آید [و چون غبار پراکنده] و به صورت سرابی می‌شود.»

﴿وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ﴾: «و کوه‌ها از جای خود کنده و به حرکت درمی‌آیند.»

﴿فَكَانَتْ سَرَابًا﴾: «کوه‌ها همچون سراب جلوه‌گر می‌شوند - سراب آب نماست -

یعنی همان‌گونه که انسان سراب را آب می‌پندارد درحالی‌که آب نیست، کوه‌ها هم همان‌طور می‌شوند.»

کوه‌هایی که محل استقرار و محل پناه‌گرفتن شما در مواقع خطر بوده‌اند، آن‌ها هم به حرکت درآورده می‌شوند و کوه‌ها به صورت سراب درمی‌آیند. یعنی ما فکر می‌کنیم که کوه وجود دارد، درحالی‌که کوهی وجود ندارد. و در این جا این مقطع هم تمام می‌شود و به این جمع‌بندی می‌رسیم که با توجه به آیات که قسمتی حوادث قبل از آمدن روز قیامت و قسمتی حوادث بعد از قیامت را بیان می‌کند، حیات بعد از مرگ چیز بعیدی نیست.

﴿إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا ﴿٣١﴾ لِلطَّغْيِينِ مَتَابًا ﴿٣٢﴾ لَبِئْسَ فِيهَا أَحْقَابًا ﴿٣٣﴾ لَا يَدْخُلُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا ﴿٣٤﴾ إِلَّا حَمِيمًا وَغَسَاقًا ﴿٣٥﴾ جَزَاءً وَفَاقًا ﴿٣٦﴾ إِنَّهُمْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَابًا ﴿٣٧﴾ وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذَابًا ﴿٣٨﴾ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا ﴿٣٩﴾ فَذُوقُوا فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا ﴿٤٠﴾﴾ [النبا: ۲۱-۳۰]

﴿إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا﴾^۱ «و بی‌گمان، جهنم کمینگاهی است [که او را زیر

نظر دارد].»

۱- سیرت: از ماده‌ی سیر است، یعنی به حرکت درآوردن چیزی به طور مکرر و مرتب و مداوم. سراب: به مکانی گفته می‌شود که پایین است، اما هنگامی که نور خورشید بر آن می‌تابد به علت شکست نور از دور مانند آب دیده می‌شود، درحالی‌که واقعیت ندارد.

﴿مِرْصَادًا﴾: «کمین‌گاه، چشم به راه.» جهنم در کمین و منتظر انسان‌هاست و همه جهنم را خواهند دید حتی اگر در آن نیفتند از روی آن رد شده و حرارتش را خواهند دید. یعنی بعد از محاسبات و بازجویی نوبت به مجازات می‌رسد. اینک دوزخ در کمین است ... فرشتگان مأمور عذاب در کمین آمدن دوزخیانند.

تأکیدی که در ابتدای این آیات آمده است، بیانگر این مسأله‌ی مهم است که مخاطبین در هر عصر و نسلی معمولاً پیرامون مسایل غیبی که یکی از مهمترین آن‌ها قیامت است، یا دچار شک می‌شوند و یا انکار. در بعضی از آیات شاهد تأکید بیشتری نسبت به این مسأله هستیم. آن جا که تأکید بیشتر است، معنی‌اش این است که مخاطبین منکر قیامت هستند و آن جا که تأکید کمتر است مانند این آیه که یک تأکید در آن است، معنایش این است که مخاطبین در مسأله‌ی قیامت و آمدن قیامت و احوالات قیامت در موضع شک و ابهام هستند. بنابراین با تأکید کمتری می‌فرماید:

﴿إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا﴾^۱ که نامی از نام‌های عذاب الهی است و در کمین است.

﴿لِلطَّاعِينَ مَأْبَا﴾^۲ «و محل بازگشتی برای طغیانگران».

۱- جهنم: یکی از نام‌های معروف آتش روز قیامت می‌باشد. و دلالت بر آتشی که دارای سوخت فراوان و در نتیجه استمرار است، می‌کند.

مرصاد: از ماده‌ی رصد است. رصد کردن یعنی کمین کردن و یا آماده‌شدن برای مراقبت از کسی یا چیزی. مرصاد به معنی کمین‌گاه است.

۲- طاغین: جمع طاغی است از ماده‌ی طغی و طاغوت هم از همین ریشه است با کمی تغییر. اصل طاغوت، طغیوت مانند ملکوت است که صیغه‌ی مبالغه می‌باشد. یعنی کسی که در طغیانش زیاده‌روی کرده است. طغیان برای آب هم به کار رفته و در قرآن هم آمده است: ﴿إِنَّا لَمَّا طَغَا الْمَاءُ حَمَلْنَاكُمْ فِي الْجَارِيَةِ﴾ [الحاقة: ۱۱] «هنگامی که آب طغیان کرد، ما شما را در کشتی سوار کردیم». آب که طغیان می‌کند یعنی حدود خود را پشت سر می‌گذارد و ساحل رودخانه را نیز فرا می‌گیرد که این حالت آب را طغیان می‌گویند. انسان هم اگر از نظر عصیان از حدود خودش تجاوز کند، به آن طغیان می‌گویند. خطا کردن یکی از ویژگی‌های آدمی است. اما حدود را شکستن و از حد تجاوز کردن و پا را از حریم فراتر گذاشتن است که انسان را طاغوت می‌کند. وقتی که انسان خود را بی‌نیاز می‌بیند و وقتی که فرعونیت در زور و قارونیت در مال و ثروت و هامانیت در تزویر و بهره‌گرفتن از نیروی اندیشه در مسیر شر بر او حاکم می‌گردد، نتیجه‌اش طغیان می‌شود.

مأبا: اصل آن از أوب به صورتی از رجوع، زمانی که ارادی باشد گفته می‌شود. چون بازگشت می‌تواند ارادی و غیر ارادی باشد. بازگشت ارادی ارزشمند است و به آن أوب می‌گویند و معنی

﴿لِلطَّغِيْنَ﴾: برای کسی که با شرع الله مخالفت کرده و از حدود الله تجاوز نماید و اصول دین را تکذیب کرده است. چنان که گفتیم طغیان نتیجه‌ی استغنا و بی‌نیازی از الله و عدم ایمان به آخرت می‌باشد که یکی از ویژگی‌های طاغیان در تمام تاریخ همان استغنا در رابطه با مسایل بینشی و اعتقادی است.

﴿مَأَبًا﴾: مرجع، جا و محل بازگشت. مأب مرجع و مکان است که طغیان‌گران و اهل انحراف، جایگاه‌شان آن جا است.

پس مرجع و بازگشت سرکشان، آتش جهنم است. همان‌طور که هر مسافری آخر به وطن خود برمی‌گردد، کفار و سرکشان نیز باید به محل اصلی و اساسی خود برگردند. جهنم در کمین طاغوتیان و سرکشانی است که از حدود مقرّر خود تجاوز نموده‌اند. حدّ و مرز آنان این بوده که باید به پروردگارشان ایمان می‌آوردند، تنها او را عبادت می‌کردند، اعمال مورد رضای او را انجام می‌دادند و از منهیاتش دوری می‌جستند، ولی آنان برعکس، از این حدود تجاوز نمودند، به پروردگارشان کفر ورزیدند، برای او شریک قرار دادند، به تکذیب رسولش پرداختند و به انجام منهیات و ترک اوامرش پرداختند؛ اینان همان طاغوتیان سرکشی هستند که دوزخ در کمین‌شان نشسته و به عنوان مرجع و مأوای آنان درآمده است.

﴿لَبِئْسَ فِيهَا أَحْقَابًا﴾^۱.

«مدت زمانی دراز [که پایانی برای آن نیست] در آنجا می‌ماند»^۲.

توبه هم از اوب گرفته شده است و مأب می‌توان مصدر باشد. یعنی بازگشتن ارادی و می‌توان اسم زمان باشد یعنی زمان بازگشتن و می‌تواند اسم مکان باشد یعنی مکان بازگشت. تواب در قرآن آمده و در حقیقت معنی‌اش یعنی بازگشتنی به سوی الله و ترک معصیت و انجام طاعت. و البته بازگشت به معنی انتقال از یک نقطه به نقطه دیگر است. به عبارتی ترک منکر نیست، بلکه انجام معروف نیز است. یعنی رجوع دو بعدی: هم ترک معاصی و هم فعل طاعات که روی هم توبه می‌شود. این چنین بازگشتی ارزشمند است.

۱- لابئین: از ماده‌ی لبث است، یعنی درنگ کردن.

احقاب: که جمع حقب است. حقب به معنی زمان.

۲- قرطبی می‌گوید: آنان در آتش دوزخ روزگاران بی‌پایانی می‌مانند که هرگاه روزگاری سپری شد، روزگار دیگری فرا می‌رسد. حُقب با دو ضمه و احقاب، روزگاران و عصرها است. حُقبه با کسره یک سال است جمع آن حُقب است.

﴿أَحْقَابًا﴾: (احقاب جمع حقب) به قول بعضی علما، هشتاد سال یک حقب است. کفار در جهنم خواهند ماند و هیچ‌گاه از آن بیرون نمی‌آیند. طبق حدیث شریف، در زمین محشر مرگ را در پوستین گوسفندی کرده و آن را ذبح می‌کنند و دیگر بعد از آن مرگی نخواهد بود.^۱ بسیاری از مفسران گفته‌اند وقتی الله به صیغه‌ی جمع این را آورده است نفرموده: لایسین فیها حقباً، بلکه فرموده است: أحقاباً یعنی هر حقبی هم اگر موقت فرض شود، این حقب که تمام شد دوباره تمدید خواهد شد و همین تمدیدها خلود و جاودانگی را معنا می‌بخشد و در جای دیگر هم می‌گوید: ﴿خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا﴾. بر این اساس این نکته باید همیشه مدنظر ما باشد که در سی و چهار جا از قرآن بحث خلود آمده است. و عبارت احقاب در این جا یعنی دوره‌ای بعد از دوره‌ای دیگر؛ نه این که ۸۰ سال، بلکه هر دوره‌ی آن هشتاد سال می‌باشد. این هشتاد سال‌ها را اگر باهم جمع کنید و با توجه به این که حداقل جمع سه است نتیجه خلود می‌شود. والله اعلم.

۱- در [بخاری: ۴۷۳۰] و [مسلم: ۲۸۴۹] حدیثی با این مضمون آمده است. لفظ بخاری:

«حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ، حَدَّثَنَا أَبِي، حَدَّثَنَا الْأَعْمَشُ، حَدَّثَنَا أَبُو صَالِحٍ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: "يُؤْتَى بِالْمَوْتِ كَهَيْئَةِ كَبْشٍ أَمْلَحٍ، فَيَنَادِي مَنَادٍ: يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ، فَيَشْرِيئُونَ وَيَنْظُرُونَ، فَيَقُولُ: هَلْ تَعْرِفُونَ هَذَا؟ فَيَقُولُونَ: نَعَمْ، هَذَا الْمَوْتُ، وَكُلُّهُمْ قَدْ رَأَاهُ، ثُمَّ يُنَادِي: يَا أَهْلَ النَّارِ، فَيَشْرِيئُونَ وَيَنْظُرُونَ، فَيَقُولُ: وَهَلْ تَعْرِفُونَ هَذَا؟ فَيَقُولُونَ: نَعَمْ، هَذَا الْمَوْتُ، وَكُلُّهُمْ قَدْ رَأَاهُ، فَيُدْبِحُ ثُمَّ يَقُولُ: يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ خُلُودٌ فَلَا مَوْتَ، وَيَا أَهْلَ النَّارِ خُلُودٌ فَلَا مَوْتَ، ثُمَّ قَرَأَ: ﴿وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ﴾، وَهُؤُلَاءِ فِي غَفْلَةٍ أَهْلُ الدُّنْيَا ﴿وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾» [مریم: ۳۹] «ابوسعید خدری رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «مرگ را به شکل قوچ سفیدی می‌آورند. سپس ندا دهنده‌ای ندا می‌دهد: ای اهل بهشت! آنها سرهایشان را بلند کرده و نگاه می‌کنند. ندا دهنده می‌گوید: آیا این را می‌شناسید؟ آنها که مرگ را دیده‌اند، می‌گویند: بله، این مرگ است. سپس منادی می‌گوید: ای دوزخیان! آنها نیز سرهایشان را بلند کرده و نگاه می‌کنند. پس می‌گوید: آیا این را می‌شناسید؟ آنان که همه مرگ را دیده‌اند، می‌گویند: بله، این مرگ است. سرانجام آن را ذبح می‌کنند. سپس منادی می‌گوید: ای بهشتیان! زندگی جاودانی خواهید داشت که مرگی به دنبال ندارد. و ای دوزخیان! زندگی جاودانی خواهید داشت که مرگی به دنبال ندارد. سپس این آیه را تلاوت فرمود: ﴿وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ﴾ یعنی آنان را از روز حسرت، بترسان. آن هنگامی که کار از کار می‌گذرد و آنان (اهل دنیا) در غفلت به سر برده‌اند. ﴿وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾» (مصحح)

﴿لَا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا﴾^۱.

«در آنجا نه [چیز] خنکی می‌چشند [که گرمای دوزخ را از آنها بزداید] و نه آشامیدنی [گوارایی خواهند داشت که از آن لذت برند]».

در آن نه خوابی^۲ دارند و نه جهت لذت، شربتی می‌نوشند؛ زیرا نوشابه‌ی آنان آب جوشان است. در لغت بعضی از اعراب، به خواب، «بَرْد» گفته شده است.

﴿لَا يَذُوقُونَ﴾: حتی نمی‌چشند، الله متعال از لفظ «لَا يَأْكُلُونَ» یعنی نمی‌خورند و

یا «لَا يَشْرَبُونَ» به معنی نمی‌نوشند استفاده نفرموده است؛ بلکه فرموده: ﴿لَا

يَذُوقُونَ﴾: یعنی چیزهای خنک را حتی نمی‌چشند و جهنمیان در آنجا هیچ نوع سردی و خنکی را نمی‌چشند و غذای آنان و نوشیدنی‌شان داغ و آتشین است.

۱- یذوقون: از ماده‌ی ذوق است. ذوق به معنی مزه مزه کردن چیزی. ذائقه یعنی قوه‌ی چشایی. و با خوردن یعنی اطعام فرق دارد. در قرآن برای عذاب کم و یا زیاد کلمه‌ی ذوق به کار برده شده است.

بَرْد: نقطه‌ی مقابل حر است و به معنی سرماست و چیزی که سرد شد، یعنی ساکن شد و تکان نخورد. از لحاظ فیزیکی نیز همین طور است، وقتی که آب یخ می‌زند از حرکت باز می‌ایستد. وقتی انسان زنده است در حال حرکت است و وقتی که بمیرد، کم کم بدنش سرد می‌شود، پس گرما یعنی حرکت و سرما یعنی ثابت شدن و ماندن؛ بنابراین هرکس بخواهد همیشه اهل حرکت و نشاط باشد، باید گرم باشد و انسان پویا هرگز سردی و سکون به او روی نمی‌آورد و در تمام مراحل پر نشاط به حرکت خود ادامه می‌دهد، حتی اگر اطرافیانش ساکن و بی‌تحرک باشند.

شراب: از شُرَب است، یعنی نوشیدن هرچیز مایع. در قرآن برای اهل بهشت یکی از پاداش‌های نقدی را که الله به آنها وعده داده است، این است که الله به اهل بهشت شراب می‌دهد:

﴿وَسَقَلُّهُمْ رُبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا﴾ [الإنسان: ۲۱] «و پروردگارش شراب پاک به آنان می‌نوشاند».

یعنی الله - ﴿وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى﴾ [النحل: ۶۰] «و صفت برتر، از آن الله است» - ساقی است و شرابی را به اهل بهشت می‌دهد که طهور و پاک است و برای جهنمی‌ها هم همین شراب است که البته طهور نیست، بلکه حمیم است، آب جوشان؛ جمع شراب اُشْرِبَه است. شرب یعنی نصیب مشخص از آب. مشرب مصدر است و اسم زمان و مکان نیز می‌باشد، برای نوشیدن شراب و شارب به معنی سبیل است. به خاطر این که وقتی انسان آب می‌خورد، موهای پشت لبش در آب فرو می‌رود و مانند این که سبیل هم آب می‌نوشد. به همین خاطر به آن موها شارب گفته شده است.

۲- از جمله شواهد دال بر این که «برد» به معنی خواب است، گفتار عرب است که می‌گوید: «منع البرد البرد» یعنی سرما مانع خواب شد.

به قول علما ﴿بَرْدًا﴾ یا خنکی اشاره به سه چیز دارد:

۱- هوای خنک.

۲- آب خنک.

۳- خواب: زیرا وقتی انسان خوابید، جسمش سرد و راحت می‌شود و تجدید قوا می‌کند و حتی به هنگام ناراحتی و مشکلات نیز خواب باعث به دست آوردن انرژی و راحتی می‌شود.

﴿شَرَابًا﴾: هیچ نوع نوشیدنی را نمی‌چشند.

پس وقتی کفار وارد دوزخ می‌شوند در آن جا نه هوای خنک و یا خوابی که تن و بدنشان را خنک کند می‌یابند و نه نوشیدنی خنکی که تشنگی آنها را رفع کند. به قرینه‌ی آیات بعد ما این جا آن را خنک معنی می‌کنیم.

در جهنمی که در آن واقع می‌شوند هیچ چیزی که مظهر لذت، آرامش و سکون باشد، برای آنها وجود ندارد و نه هیچ نوشیدنی؛ اگر قرار باشد که به آنها آبی داده نشود که خنکی داشته باشد و به آنها سکون و آرامش بدهد چه چیزی به آنها داده می‌شود؟

﴿إِلَّا حَمِيمًا وَعَسَاقًا﴾^۱:

«جز آبی سوزان و [مایعی که] چرک و خون [است و از بدن دوزخیان خارج می‌شود]».

﴿حَمِيمًا﴾: به معنی آبی است که در اوج حرارت خودش باشد. حُمی هم به معنی تب است. چون حرارت بدن از حالت طبیعی بالاتر می‌رود.

﴿وَعَسَاقًا﴾: «چرکابه‌ای است که از زخم‌ها و جراحات دوزخیان جاری می‌شود، آنان با این شیوه مجازات می‌شوند.»

آرای مفسران در مورد این کلمه به شرح زیر است:

۱- نوشیدنی بدبو و بدمزه که از خونابه‌ی بدن دوزخیان بیرون می‌آید.

۲- شراب یا نوشیدنی بسیار یخ که دندان‌ها را شکسته و خرد می‌کند.

۳- نوشیدنی بسیار سرد و بدبو و بدمزه.

۱- عساق: یعنی بسیار سیاه و اوج تاریکی؛ عرقی که از بدن خارج شود و سیاه رنگ باشد به آن عساق می‌گویند. به عبارتی عرقی است که از پوست اهل جهنم خارج می‌شود. و از آن به خونابه تعبیر شده است.

﴿جَزَاءٌ وِفَاقًا﴾^۱ «[این] کیفری است مناسب و درخور [کفر و گمراهی‌شان]».

زیرا هیچ گناهی بدتر از کفر و هیچ عذابی بدتر از آتش دوزخ وجود ندارد. این جزا و پاداشی است که کاملاً موافق و سازگار با عملکرد آن‌ها است و در جاهای مختلف قرآن ما شاهدش هستیم که الله همیشه جزا را از جنس عمل قرار می‌دهد. یعنی عمل هرکس در دنیا هرچه باشد، جزایش هم از جنس همان عمل خواهد بود. به عبارت دیگر عقوبت و عذاب جهنمیان، مناسب و موافق اعمال خودشان است و الله بر آن‌ها ستم نکرده، بلکه خودشان بر خویشان ستم کرده‌اند و هیچ‌کس در جهنم خود را بی‌گناه و مظلوم نمی‌داند و همه به گناهان خود اعتراف می‌کنند. الله در ادامه اعمالی را که به سبب آن مستوجب عذاب شده‌اند ذکر فرموده است.

﴿إِنَّهُمْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَابًا﴾^۲.

«چرا که آنها هیچ‌امیدی به [روز] حساب نداشتند».

آنان در دنیا از محاسبه الله در آخرت نمی‌ترسیدند چون به برانگیخته شدن پس از مرگ ایمان نداشتند و اگر از دوباره زنده شدن می‌ترسیدند، به الله ایمان آورده و عمل صالح انجام می‌دادند.

﴿كَانُوا﴾: فعل گذشته است یعنی: در دنیا.

اعتقاد مستمر در دنیا که قیامتی نیست

﴿لَا يَرْجُونَ﴾: حتی معتقد نیستند

مانند فیلمی در حال پخش و جلوی چشم
آن را مداوم انجام می‌دادند.

-
- ۱- جزاء: به معنی کفایت حاصل شدن در کاری یا چیزی و به پاداشی گفته می‌شود که کافی باشد. وفاق: از ماده‌ی وفق است، یعنی مطابقت بین دو یا چند چیز. موافقت و موفقیت هم از ماده‌ی وفق گرفته شده است. توفیق هم از همین ماده است که در رابطه با خیر است. یعنی انسان حرکتی را انجام بدهد که حرکتش منجر به نتیجه‌ی خوبی شود.
- ۲- یرجون: از ماده‌ی رجا است. رجا یعنی لبه‌ی چاه و أرجا که جمع آن است، یعنی لبه‌ها و کناره‌ها. کلمه‌ی رجا هم از همین ریشه گرفته شده است و در فارسی به آن امید می‌گویند و امید با آرزو فرق دارد. آرزو به امیدهای واهی گفته می‌شود. و رجا به امیدی گفته می‌شود که قریب الوقوع باشد. حساب: مصدر دوم از باب مفاعله می‌باشد. یعنی ارزیابی کردن کاری یا چیزی که به دنبال این ارزیابی نتیجه حاصل شود.

آنان در دنیا:

- ۱- طاعت و عبادت الله نمی کردند.
- ۲- به روز قیامت اعتقاد نداشتند و از آن نمی ترسیدند و خود را آماده نکردند.
- ۳- از حساب نمی ترسیدند.

چون این‌ها هیچ اعتقادی به حساب و کتاب نداشتند و معتقد بودند که هر چه وجود دارد در همین دنیا است، پس از این که مُردیم، همه چیز تمام می‌شود؛ در حالی که الله چنین معامله نمی‌کند و حداقل کاری را که در رابطه با بندگانش انجام می‌دهد، این است که آن‌ها را به جزای حتمی عمل‌شان به اندازه‌ی کافی خواهد رساند. اما بعد از آن درجات دارد چون الله اهل فضل و احسان است. بنابراین بعضی از اوقات بیشتر از آن چیزی که انسان استحقاق آن را دارد، به او می‌دهد و آن‌چنان هم می‌دهد که قابل شمارش نیست. این‌ها مؤمن به حساب قیامت نبودند. این‌ها امید و رجایی به حساب و کتاب نداشتند. این‌ها معتقد بودند که هر چه هست در این دنیا است و تمام می‌شود، هر چه را که انجام داده‌اند، تمام شده است. هر کاری که انجام شده، پَر کشیده و رفته است، اما الله می‌فرماید پَر کشید اما از بین نرفت، تعبیر قرآن بسیار زیبا است که می‌فرماید: ﴿وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَبْعَهُ فِي عُنُقِهِ ۗ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا ﴿۱۳﴾ أَفَرَأَى كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا ﴿۱۴﴾ [الإسراء: ۱۳، ۱۴] «ما اعمال هر کسی را به گردنش آویخته‌ایم و در روز قیامت کتابی را برای وی بیرون می‌آوریم که گشوده به او می‌رسد. در آن روز به او گفته می‌شود: کتاب اعمال خودت را بخوان، کافی است که امروز خودت حسابگر خویشتن باشی».

﴿وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذَابًا ﴿۱۸﴾﴾^۱

«و آیات ما را [که بر رسول ما نازل شد] به شدت تکذیب کردند».

﴿وَكَذَّبُوا﴾: نه تنها آیات را تکذیب می‌کردند، بلکه هیچ شک و تردیدی در این عمل خود نداشتند و روی تکذیب خود تأکید می‌کردند.

۱- کذبوا: از ماده‌ی کذب یعنی دروغ و مقابل آن صدق است و صدق و کذب در زمینه‌ی خبر دادن است. پس عدم مطابقت قول و فعل با واقع را کذب می‌نامند و مطابقت قول و فعل با واقع را صدق می‌گویند. مثلاً اگر گفته شود آب خوردم و واقعاً هم آب خورده باشد، این خبر یک خبر صادق است. اما اگر گفته شود آب خوردم، و آب نخورده باشد، این خبر یک خبر کاذب می‌باشد. صدیق هم یعنی کسی که صدقش زیاد است و کذاب یعنی کسی که کذبش زیاد باشد. آیات: جمع آیه است، یعنی دلیل روشن و واضح و غیر قابل انکار.

﴿كِدَابًا﴾: «سخت تکذیب کردن»

و آیات ما را شدیداً تکذیب می‌کردند و می‌گفتند: قرآن زمانش سپری شده است، با دنیای امروز سازگار نیست. باید راه‌های علمی و تجربی جدید را آموخت، دانش‌های زیاد و مختلفی در حال حاضر وجود دارند. انسان‌های مؤمن هم از این دانش‌ها استقبال می‌کنند ولی ما نمی‌خواهیم اسیر تکنولوژی باشیم، ما می‌خواهیم تکنولوژی مُسَخَّر و در خدمت ما باشد.

﴿وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا﴾^۱.

«و ما همه چیز را [در پرونده اعمال آنان] شمارش و ثبت کرده‌ایم». و حال آن‌که فرشتگان، اعمال آنان را به ثبت می‌رسانند و هر چیزی را برشمرده و به صورت کتابی در آورده‌ایم. بنابراین آنان به کیفر عادلانه‌ی خود دست می‌یابند.

﴿كُلُّ شَيْءٍ﴾: همه چیز؛ کم یا زیاد، نیک یا بد.

﴿أَحْصَيْنَاهُ﴾: برشمردن، حفظ کردن. (شامل دو مورد می‌شود):

- ۱- آنچه مردم انجام داده‌اند (دروغ، غیبت و...).
- ۲- آنچه مردم انجام نداده‌اند و حسنات و وظایفی که کوتاهی کرده‌اند (نیکی به والدین، نماز و...).

تمام آنچه انجام داده‌ایم، فرشتگان به طور واضح و دقیق می‌نویسند و الله متعال به افعال و اعمال ما آگاه است و آن را می‌داند و فرشتگان نیز می‌دانند، چون آن‌ها را می‌نویسند.

امام احمد بن حنبل رحمته الله در آخر عمر، دچار ناراحتی و بیماری شد؛ به گونه‌ای که از شدت درد، آه می‌کشید؛ وقتی به یاد آورد که فرشتگان تمام اعمال و رفتار او را می‌نویسند، گفت: دیگر آه نمی‌کشم تا ملائک در پرونده‌ام آه ننویسند.

﴿فَذُوقُوا فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا﴾^۲ «پس ای طاغیان، کیفرِ اعمال خود را»

بچشید که چیزی جز عذاب بر شما نمی‌افزاییم».

۱- احصیناه: از ماده‌ی حصی به معنی شن و سنگریزه می‌باشد که إحصاء مصدر آن است. در زمان قدیم برای حساب و کتاب کردن از سنگ استفاده می‌کردند و احصاء یعنی عملیات و حساب و کتابی که به وسیله‌ی سنگ انجام می‌گرفت.

۲- نَزِيدُكُمْ: از ماده‌ی زیادت است، به معنی نمو و افزایش.

این گفتار به سختی آنان می‌افزاید و یأس و نومیدی را در روان آنان مستحکم‌تر می‌کند، چنین پاداشی مجازات کسانی است که عقل و اندیشه‌ی خود را به کار نمی‌گیرند و نسبت به پروردگار خود کفر می‌ورزند و در عوض به شیطان ایمان می‌آورند و به عبادت هوای نفسانی خود می‌پردازند. «العیاذ باللّٰه تعالی»

﴿فَذُوقُوا﴾: خطاب به کافران است: پس بچشید که ما شما را از این بیشتر عذاب می‌دهیم.

﴿وَقَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ لِخَازِنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَنَّا يَوْمًا مِّنَ الْعَذَابِ﴾ [غافر: ۴۹] «و کسانی که در آتشند، به نگهبانان دوزخ می‌گویند: از پروردگارتان بخواهید که برای یک روز، این عذاب را از ما بردارد».

- ۱- چرا به خازن‌های جهنم می‌گویند و خودشان به الله نمی‌گویند. قبلاً خودشان از الله طلب تخفیف می‌کنند ولی الله آن‌ها را ساکت می‌کند. الله به آنها می‌فرماید: ﴿أَخْسَوْا فِيهَا﴾ [المؤمنون: ۱۰۸] «در آن [آتش] گم شوید».
- ۲- چرا رَبِّكُمْ: (حیاء) چرا می‌گویند الله شما: چون خجالت می‌کشند.
- ۳- چرا يُخَفِّفْ (یأس) کم کند: چون مأیوس و نا امید هستند.
- ۴- چرا یوماً: (فقدان أمل) روزی: امیدی ندارند و چون عمل صالحی ندارند می‌دانند که از آتش بیرون نمی‌آیند.

﴿فَلَن تَزِيدَكُمْ﴾: به عذاب آن‌ها روز به روز اضافه می‌شود.
رهنمود آیات:

بعضی از رهنمودهای این آیات:

- ۱- رسوا شدن اشخاص به وسیله‌ی طغیان و سرکشی.
- ۲- رسوا شدن اشخاص به وسیله‌ی تکذیب معاد و بیان حال مکذبین آن.

عذاب: از ریشه‌ی عذب به معنی آب گواراست. عذاب یعنی گرسنگی و تشنگی شدید. عذب رجل یعنی ترک خواب و خور کرد. عاذب و عذوب و تعذیب یعنی وادار کردن کسی به ترک خواب و خور. اما باید دقت شود، وقتی عذاب و مشتقات آن در قرآن به کار رفته، معنی شیرین و گوارایی از آن گرفته شده است. مثلاً وقتی گفته می‌شود، عذبتہ یعنی شیرینی و گوارایی حیات را از او گرفتم.

۳- اعمال بندگان چه مؤمن و چه کافر همه ثبت و ضبط می‌شود و در برابر آن پاداش داده خواهند شد.

۴- تثبیت اعتقاد به رستاخیز و روز جزا به وسیله‌ی بیان آثار آن.

۵- جاودانگی عذاب در روز قیامت و عدم امکان پایان آن.

۶- طغیان، سبب ورود به آتش می‌باشد.

در این جا بیان وضعیت مکذبین پایان می‌یابد و منتقل می‌شویم به بیان احوال مؤمنین و در حدیث هم داریم که بهشت هشت در دارد^۱ و علت وجود یک در اضافی بهشت نسبت به جهنم که هفت در دارد^۲، بیان سبقت رحمت الله بر غضب او می‌باشد. بهشت نماد رحمت الله و جهنم نماد غضبش می‌باشد.

﴿إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا ﴿۳۱﴾ حَدَائِقَ وَأَعْنَابًا ﴿۳۲﴾ وَكَوَاعِبَ أَتْرَابًا ﴿۳۳﴾ وَكَأْسًا دِهَاقًا ﴿۳۴﴾ لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا كِدَابًا ﴿۳۵﴾ جَزَاءَ مِمَّن رَّبِّكَ عَطَاءً حِسَابًا ﴿۳۶﴾ رَبِّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الرَّحْمَنُ لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَابًا ﴿۳۷﴾ يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا ﴿۳۸﴾ ذَلِكَ الْيَوْمَ الْحَقُّ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ مَآبًا ﴿۳۹﴾ إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَلَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا ﴿۴۰﴾﴾ [النبا: ۳۱-۴۰].

سیاق آیات پیوسته درباره‌ی تثبیت عقیده‌ی رستاخیز و جزاست که آن هم مستلزم عقیده‌ی توحید و نبوت می‌باشد پس از آن که الله متعال وضعیت طاغوتیان فاجر و سرانجام آنان را به بهترین وجه بیان نمود، به بیان متقیان نیکوکار و سرانجام وضعیت آنان که استقرار در بهشت‌هایی است که زیر آن‌ها رودها جاری است، پرداخت. الله درحالی که گفتارش حق و خبرش صادق است، فرمود:

﴿إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا ﴿۳۱﴾﴾ «بی‌گمان، برای پرهیزکاران [به خاطر انجام اوامر و ترک نواهی] کامیابی [بزرگی] است [و آن بهشت است]».

۱- [بخاری: ۳۴۲۵] و [مسلم: ۲۸ و ۲۳۴] و با لفظ «أَبْوَابُ الْجَنَّةِ الْمَنَانِيَّةِ» «درهای هشتگانه بهشت» آمده است. (مصحح)

۲- ﴿لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِّكُلِّ بَابٍ مِّنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ ﴿۱۱﴾﴾ [الحجر: ۴۴] «[دوزخ] هفت در دارد [و] برای هر دری، گروهی از آنان تقسیم [و مشخص] شده‌اند». (مصحح)

۳- تقوی: اصل آن وقوی بوده است و از ریشه‌ی وقایه. واو به ت تبدیل شده است و به معنی احساس مسئولیت است. متقیان کسانی هستند که از الله متعال پروا دارند، کسی را شریک ایشان قرار

﴿إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ﴾: «کسانی که به خاطر خوف از پروردگار و عذابش از شرک و معاصی پروا دارند.»

﴿مَفَازًا﴾: «مکان رستگاری و نجات که همان بهشت است.»

﴿لِلْمُتَّقِينَ﴾: امر الله را اطاعت کردند.

گناه و منکرات را ترک کردند.

﴿مَفَازًا﴾: به آتش جهنم وارد نمی‌شوند.

برنده و رستگارند.

برای متقین مفاز وجود دارد. یعنی جایی که در آن به فوز می‌رسند، به مطلوب‌ها و به امیدهای خود می‌رسند. جایی که در آن به آن چیزی که نادیدنی بود و آرزویش را داشتند می‌رسند. اما مفاز شامل چه چیزهایی می‌باشد؟

﴿حَدَائِقِ وَأَعْنَابًا﴾^۱.

«باغ‌های [میوه] و تاکستان‌ها».

﴿حَدَائِقِ﴾: باغ‌های انبوه و پرپشت با درختان مختلف و متنوع.

نداده‌اند و ایشان را نافرمانی ننموده‌اند و در محافظت بر آن به تزکیه‌ی نفس خود پرداختند که در نتیجه استحقاق بهشت رفتن را کسب نمودند؛ لام «للمتقين» لام استحقاق است.

مفاز: از ماده‌ی فوز است، یعنی دستیابی به خیر همراه با حفظ سلامت. مفازه، به معنی بیابان است. بیابانی که خشک و لم یزرع باشد. همچنین بیابان می‌تواند سبب هلاکت انسان باشد، وقتی که انسان تلاش نکند و دچار رکود و یأس و ناامیدی شود. پس دنیا همان مفازه است که اگر انسان تلاش کند و نصیب خودش را از دنیا بگیرد، برای آخرت او بهتر خواهد بود و اگر در این دنیا تلاش نکند و بگوید که همه چیز در دست دیگران است و این که ما کاری نمی‌توانیم بکنیم، همین سبب هلاکتش خواهد شد.

۱- حدائق: جمع حدیقه به باغی گفته می‌شود که دور آن سنگ‌چین و محافظت و حراست‌شده باشد. حدقه‌ی چشم یعنی کاسه‌ی چشم که در میانش، چشم قرار گرفته است. داخلش مرطوب است و به همین خاطر به باغ گفته می‌شود، حدیقه چون اطرافش را احاطه کرده‌اند و در داخل آن گل‌ها، درختان، آب و... موجود است.

اعناب: جمع عنب است. به معنی ثمره‌ی درخت انگور است.

﴿أَعْتَبًا﴾: درختان انگور، شکل و اسم میوه‌های بهشتی با میوه‌های دنیا یکی است ولی مزه‌ی آن متفاوت و بهتر و خوش‌مزه‌تر است و دلیل آن این است که کسی از امتحان کردن و خوردن این میوه‌ها در بهشت، ترس نداشته باشد که مبادا خوش‌مزه نباشد.

باغ‌های حصار شده و محصور و حفاظت شده. چرا حدائق به صورت جمع آمده؟ برای این که با هر تقوایی این نعمت‌ها افزایش پیدا می‌کنند. مخصوصاً انگور را بیان کرده برای این که انسان هم با نگاه کردنش به شور و شعف می‌آید و هم از خوردنش لذت می‌برد. و البته در جاهای دیگر قرآن از انواع میوه‌ها نام برده شده است.

﴿وَكَوَاعِبَ أَتْرَابًا﴾^۱.

«و حوریانی جوان و هم سن و سال».

﴿وَكَوَاعِبَ﴾: «دختران و دوشیزگان نارپستان که تازه پستان‌های‌شان برآمده و از کعب پاشنه‌پا بزرگ‌تر نگشته است و کواعب جمع کاعب است.»

﴿أَتْرَابًا﴾: «در سن و سال و حسن و جمال یکسان هستند. اتراب جمع است و مفرد آن «ترب» می‌باشد.»

این آیه برای تشویق مردان است که برای به دست آوردن حوریان بهشتی، خود و چشم‌های‌شان را نگه دارند. و از گناه دوری کنند چون فتنه زیاد است و مردان به طور طبیعی دارای غریزه هستند.

زنانی را به متقین می‌دهند که اتراب هستند. کاملاً همدیگر را درک می‌کنند و همسر آن‌ها می‌باشند و اتراب یعنی در کنار همدیگر احساس کمال و آرامش می‌کنند. دخترانی که تازه به صف زنان پیوسته‌اند و تجانس روحی و اخلاقی و اجتماعی با این‌ها

۱- کوعب: از ماده‌ی کعب است. کعب الرجل یعنی قوزک پا. برآمدگی‌های دو طرف پا را کعب می‌گویند و کاعب یعنی کسی که صاحب این کعب‌ها است. در این جا به دخترانی اطلاق شده که تازه بالغ شده‌اند و سینه‌های‌شان برآمده است. کعبه هم از همین ریشه است. یعنی تمام بناهایی که به شکل مکعب ساخته می‌شوند.

أتراب: از ماده‌ی تراب است. ترب به معنی هم‌سن و سال است، سی و سه سالگی؛ یعنی کسی که بتواند در کنار کس دیگری باشد، ترب که به معنی خاک است. ترب فلان یعنی کسی که به خاک چسبیده و زندگی خاکی پیدا کرده است. یعنی وضع او فلاکت‌بار است. ذی مَتْرَبَه یعنی خاکسترنشین.

دارند. البته ممکن است سؤال پیش بیاید که این‌ها برای متقین است و متقین هم مذکر است و به صورت مؤنث در قرآن نیامده است. محسنین داریم و در مقابل آن محسنات داریم. مسلمین و مسلمات و مؤمنین و مؤمنات و... داریم. اما برای متقین مؤنث به کار نرفته است و این نکته بسیار مهم می‌باشد. به خاطر این که تقوا بهترین توشه است، هم برای مردان و هم برای زنان و اصلاً مسالهی جنسیت مطرح نیست. همچنان که مردان متقی به هم سن و همسر خودشان می‌رسند، زنان متقی هم به همسران خودشان می‌رسند. اما با شرایط دیگر و وضعیت دیگری. این که می‌گویند به مردها هرچند تا که لازم باشد، حوری می‌دهند پس به زن‌ها چند تا می‌دهند؟ واقعیتش این است که الله وجود زن را طوری خلق کرده است که زن‌ها نه تنها در این دنیا، بلکه در آخرت هم یک شوهر دارند. اما مردها در دنیا با رعایت شرایط مخصوص اجازه دارند که از یک الی ۴ زن داشته باشند.

﴿وَكَأْسًا دِهَاقًا﴾^۱.

«و جام‌هایی لبریز و پیایی [از شراب پاکیزه بهشت]».

کاسه‌های پر از نوشیدنی که با نوشیدنش احساس لذت و آرامش کنند. شراب صاف و خالص که ناپاکی و ناخالصی ندارد.

﴿كَأْسًا﴾: جام، هرگاه در قرآن کریم لفظ کأس آمد، شراب در آن است.

﴿دِهَاقًا﴾: پر و لبریز است و دلیل کرم و بخشش الله است ولی نه آن قدر که بریزد؛ بلکه به همان اندازه تشنگی و نیاز در آن شراب است.

﴿لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا كِدَابًا﴾^۲.

«در بهشت نه سخن بیهوده‌ای می‌شنوند و نه دروغی [و نه یکدیگر را تکذیب می‌کنند]».

۱- کأس: یعنی جامی که پر است از آب و مقابل آن کوب است که جام یا ظرف خالی را گویند. دهاق: یعنی پُر. و این از باب اطلاق مصدر و اراده‌ی اسم مفعول است بنابراین دهاق مصدر و به معنی مدفوق به معنی «مملوء» است.

۲- یسمعون: از ماده‌ی سمع به معنی نیرویی که در گوش انسان است. بعضی از مواقع به گوش انسان هم سمع گفته می‌شود اما اصل معنی آن عبارت است از آن نیرویی که گوش به وسیله‌ی آن می‌شنود. به عبارتی نیروی شنوایی.

لغو: به صدای گنجشک و پرندگان دیگر گفته می‌شود و چون آواز گنجشک برای ما بی‌معنی است به این خاطر هر کلامی که برای ما بی‌معنی و بی‌مفهوم باشد لغو است.

در آن مجالس، متقین نه لغوی (حرف بی‌معنا) می‌شنوند، و نه دروغی می‌شنوند. و مجلس اهل ایمان در دنیا هم باید چنین باشد.

در بهشت با خوردن شراب، عقل انسان‌ها از بین نمی‌رود و حرف بی‌فایده و دروغ نمی‌شنوند و همه دور هم نشسته و ناراحتی و کدورت و نگرانی را الله از قلب‌ها پاک می‌کند. در مجالس دنیا وقتی در مکان سرسبز و پردرخت، شراب و زن هم باشد، در آن مجالس، فتنه و فساد زیاد است؛ درحالی‌که در بهشت چنین نیست. الله متعال به دنبال آن از روی امتنان می‌فرماید:

﴿جَزَاءً مِّن رَّبِّكَ عَطَاءٌ حِسَابًا﴾^۱.

«[این] پاداش، از جانب پروردگار توست و عطایی از روی حساب [و کافی]».

﴿مِّن رَّبِّكَ﴾: از نزد الله. این دلیل رحمت و کرم الله است.

﴿عَطَاءٌ حِسَابًا﴾: «عطای فراوانی که مرا کفایت کند»، عرب می‌گوید: «أعطانی

فَأَحْسَبُنِي» «بخشش او مرا کفایت نمود.»

نعمت‌هایی بسیار بزرگ و بیشتر از حد تصور و توقع ما؛ یعنی نعمت‌ها و عطیه‌های الهی، آن اندازه به بهشتیان می‌رسد که خواهند گفت: ما را بس! پاداش و نعمت‌های بهشتی بیشتر، عطا است تا جزا. یعنی بالاتر از عمل و حق ماست و الله کریم از روی کرم و بخشش خود به ما عطا می‌دهد تا جزا که پاداش اعمال ماست.

جزا و پاداشی است از سوی رب و صاحب و آمر و خالق تو، مالک و مَلِک تو. عطا و بخششی که از روی حساب می‌باشد. یعنی جزایی با حساب و کتاب، کامل و بدون کمترین ستمی.

﴿رَبِّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الرَّحْمَنُ لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَابًا﴾^۲.

«[همان] پروردگار آسمان‌ها و زمین و آنچه در میان آنهاست؛ [همان الله] رحمان [که]

هیچ کس [در آن روز] یارای سخن گفتن با او را ندارد».

۱- عطاء: به معنی بخشیدن چیزی به کسی و بهره‌مند ساختن او از روی میل و رغبت.

۲- سماوات: جمع سما است و از ماده‌ی سمو و هر چیزی که بلند باشد، کلمه‌ی سما برایش به کار رفته است. ابرها را نیز سما گفته‌اند به این دلیل که در بلندی قرار دارند. به باران هم سما گفته شده، چون از بلندی فرو می‌ریزد.

یملکون: از ماده‌ی ملک است. و مالک و ملک هم از همین ریشه است. یعنی کنترل و قدرت داشتن در انجام کاری.

﴿رَبِّ السَّمَوَاتِ﴾: پروردگار آسمان‌ها، یعنی کسی که این همه نعمت به شما می‌دهد پروردگار آسمان‌ها و زمین و آنچه در آن است، می‌باشد.

دلیل ذکر ﴿السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾: این است که الله نیازی به ما و عبادت ما ندارد و صاحب نعمت، خود پروردگار آسمان‌ها و زمین است؛ جن و انس و ملائک و آسمان‌ها و زمین و همه چیز، نعمت‌های الله و مخلوق اویند و او غنی و بی‌نیاز است و هرکه به الله متصل است خودش در آرامش است.

﴿الرَّحْمَنِ﴾: دلیل رحمت الله و علت آن:

۱- شادی مؤمنان به رحمت الله.

۲- توبیخ کافران که درب‌های رحمت الله باز است پس چرا توبه نمی‌کنید.

﴿لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَابًا﴾: «هیچکس در زمین محشر نمی‌تواند حرف بزند مگر الله اجازه و امر دهد».

﴿لَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا﴾ [طه: ۱۰۸] «جز صدای آهسته (و پنهان در زیر لبان، چیزی) نمی‌شنوی».

در محشر، همگی در زمینی صاف و مسطح جمع می‌شوند و فرشتگان اطراف آن‌ها را می‌گیرند تا فرار نکنند. الله متعال در پرده‌ای از ابر: ﴿فِي ظُلَلٍ مِّنَ الْعَمَامِ﴾ [البقرة: ۲۱۰] «در سایه‌هایی از ابرها»، آشکار می‌شود و همه از ترس و وحشت فرار می‌کنند و فرشتگان آنان را برمی‌گردانند؛ به قول برخی از علما، کافران فقط یک بار الله را می‌بینند و دیگر نه؛ تا همیشه حسرت این دیدار را بخورند و از شدت حسرت و ندامت نه تنها انگشت بلکه دستان خود را گاز می‌گیرند و به خود بد و بی‌راه می‌گویند.

هیچ کسی توان گفتن و یارای آغاز سخن با او را ندارد. ﴿الرَّحْمَنِ﴾ در این جا رحمانیت خود را مطرح می‌کند برای این که بیشتر، توجهات را جلب نماید و کسانی که به شکلی این آیات را می‌شنوند و نیز شاید افرادی به خاطر درک صفت رحمانیت، از راهی که تاکنون رفته‌اند اما اشتباه بوده برگردند و راه هدایت را پیش گیرند. در آن روز کسی اجازه‌ی خطابه و سخن گفتن ندارد.

﴿يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا﴾

﴿۳۸﴾^۱ «روزی که روح [= جبرئیل] و فرشتگان به صف بایستند، هیچ کس سخن نگوید،

۱- صف: یعنی دو یا چند چیز را در یک ردیف قرار دادن.

جز کسی که الله رحمان به او اجازه داده باشد و [او] سخن درست [و صواب] گوید [چون کلمه توحید]».

﴿الرُّوحُ﴾: (۱) جبرئیل. (۲) یکی از مخلوقات الله. (۳) روح همه‌ی مخلوقات. در آن روز فرشتگان هم جلو و هم پشت سر انسان‌ها ایستاده‌اند و هیچ راه فراری نیست.

نظر علما در مورد صفوف مردم و فرشتگان:

(۱) ملائک + مردم.

(۲) ملائک + مردم + ملائک.

﴿لَا يَتَكَلَّمُونَ﴾: سخن نمی‌گویند. آرای علما در این مورد:

(۱) بیچ می‌کنند.

(۲) هیچ حرفی نمی‌زنند.

(۳) نمی‌توانند با الله حرف بزنند.

در آن روز از عظمت الله هیچ کس نمی‌تواند سخنی بگوید مگر با دو شرط:

(۱) الله به او اجازه سخن گفتن بدهد.

سخن درستی بگوید.

در آن روزی که جبرئیل و فرشتگان به صف می‌ایستند و هیچکدام زبان به سخن نمی‌کشند مگر کسی که الله مهربان به او اجازه دهد و او نیز سخن راست و درست بگوید. روزی که روح یعنی جبرئیل که پیام‌آور وحی است و سایر فرشتگان صف می‌کشند کسی نمی‌تواند صحبت کند، حتی فرشتگان؛ مگر کسی که الله به او اجازه دهد. البته باید درست هم سخن بگوید، حرف‌های خلاف حدود و قوانین الله بر زبان نیاورد. در حدیث صحیح روایت شده، نخستین کسی که در آن جایگاه در پیشگاه الله به

یتکلمون: از ماده‌ی کلم یعنی سخنی که انسان بر زبان می‌راند و دیگران را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

کلم هم به سکون لام یعنی زخم. محل درک کلمه دل است و محل درک کلم چشم است.

صواب: از ماده‌ی صوب است، صوب به معنی بارانی است که بی‌ضرر باشد. بارانی که مفید بوده و نتایج و برکات خوبی را داشته باشد. صیب هم یعنی ابری که حتماً باران دارد (ابره‌ای سیرویس) مصیبت هم از همین ریشه گرفته شده است. یعنی بارانی که خود ببارد. بنابراین مصیبت بد نیست به مانند بارانی می‌ماند که بر انسان‌ها می‌بارد، تا از بارش این مصیبت‌ها شخصیت‌ها ساخته و پرداخته شود.

سخن می‌آید، رسول الله ﷺ است؛ او به زیر عرش می‌رود و برای پروردگارش به سجده می‌افتد و پیوسته در سجده می‌ماند و الله متعال زبان او را در همان وقت به ستایش و حسن ثنا الهام می‌کند و به او می‌فرماید: سر از سجده بردار و بخواه تا به تو داده شود و شفاعت کن تا شفیع شوی.^۱

بعضی‌ها می‌گویند: هر کار بدی که انجام داده‌ایم، بازهم الله رحمان و رحیم است و در قیامت فلان اشخاص برای ما شفاعت می‌کنند و نجات می‌یابیم؛ زیرا تصورشان چنین است که دادگاه قیامت هم مانند دادگاه‌های دنیوی با رشوه و پارتی و... اداره می‌شود درحالی‌که این طور نیست. در سوره‌ی نجم آمده است که: ﴿وَكَمْ مِّن مَّلَكٍ فِي السَّمَوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَىٰ ﴿٢٦﴾﴾ [النجم: ۲۶] «چه بسیار فرشتگانی که در آسمان‌ها هستند که شفاعتشان به هیچ وجه سودمند نخواهد بود؛ مگر پس از آنکه الله، برای هر کس که بخواهد و راضی باشد، اجازه دهد». فرشتگان حق ندارند برای کسی شفاعت کنند مگر این که الله اجازه دهد و راضی باشد؛ و این که بیاید سخنانی را بگوید که خلاف علم و حکمت و مشیت الهی نباشد که مثلاً یا الله به خاطر ما فلانی را ببخش.

﴿ذَلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ إِلَىٰ رَبِّهِ مَآبًا ﴿٣٩﴾﴾.

«آن [روز]، روز حق است [و بدون تردید واقع می‌شود]؛ پس هر کس که بخواهد، [می‌تواند] راه بازگشتی به سوی پروردگار خود بجوید».

آن روز - روز قیامت - حقیقت و واقعیت دارد و هیچ‌گونه شکی در آن نیست بنابراین هرکس که بخواهد، [می‌تواند] راه بازگشتی به وسیله‌ی ایمان و طاعت به‌سوی پروردگار خود بجوید.

﴿ذَلِكَ﴾: «آن». دلیل استفاده از اسم اشاره به دور: نشان دادن و اشاره به بزرگی و عظمت.

﴿الْيَوْمُ الْحَقُّ﴾: (۱) حقیقت واضح می‌شود. (۲) عدالت برقرار می‌شود.

﴿فَمَنْ شَاءَ﴾: امر و اختیار دست خود شماست. قیامت حق است و خواهد آمد. این که توبه کنید و برگردید یا نه، با شماست.

﴿إِلَىٰ رَبِّهِ مَآبًا﴾: با عمل صالح به نزد الله خواهی آمد.

﴿مَعَابًا﴾: «بازگشت سالم مقرون به ایمان و تقوا که نجات با آن دو حاصل می‌شود.» آن روز روزی است که مطابق حق است و باید روی دهد که اگر روی ندهد، نظام این جهان دچار خلل است؛ یعنی الله هر چیزی را زوج آفریده است. مرد و زن، شب و روز، باید که در مقابل دنیا آخرتی هم باشد. اصلاً فکر این که آخرتی نباشد نه تنها تمام فعالیت‌ها در دنیا را مختل می‌کند، بلکه علم و عدالت الله را هم زیر سؤال می‌برد. بنابراین چون الله علیم و حکیم است و در عین حال این دنیا را این چنین قرار نداده است که ما احساس بیهودگی کنیم، پس: ﴿ذَلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ﴾ حتماً باید آن روز بیاید. حق و مطابق واقع هم است و قطعاً باید روی دهد ﴿فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ إِلَىٰ رَبِّهِ مَعَابًا﴾ (۳۶) هر کسی که می‌خواهد، این مسیر را انتخاب کند، مرجع خودش و سرانجام راه خودش را همین جا باید تعیین کند. و واقعیت هم همین است. بنابراین، باید در همین دنیا تکلیف خودمان را روشن کنیم که آیا بهشتی هستیم و یا جهنمی.

﴿إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَلَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا﴾ (۱).

«به راستی، ما شما را از عذابی نزدیک بیم دادیم: روزی که انسان آنچه را از قبل با دست‌های خود فرستاده است می‌بیند و کافر [برای رهایی از عذاب] می‌گوید: «ای کاش من [چون حیوانات] خاک می‌شدم [چنانکه در روز قیامت به آنها گفته می‌شود خاک شوید]!».

﴿إِنَّا﴾: «ما»؛ ضمیر جمع و دلیل بر بزرگی و عظمت و تعظیم و تکریم است. بعد از فهمیدن این عظمت:

﴿أَنْذَرْنَاكُمْ﴾: ترساندیم، انذار دادیم از عذابی نزدیک.

﴿قَرِيبًا﴾: «نزدیک». دلیل آن:

(۱) روزها به سرعت و پشت سر هم زود می‌گذرند (سرعت زمانی).

(۲) هرکس مُرد قیامتش آمده و نزدیک است.

﴿قَدَّمَتْ يَدَاهُ﴾: دست، نماد بدن است و منظور، هر عملی که انجام داده‌ای و این از اعجاز قرآن است که به لفظ و اصطلاح خودمان برای‌مان بیان می‌کند. «آنچه که انسان در دنیا از خیر و شر پیش فرستاده است.»

﴿وَيَقُولُ الْكَافِرُ يُدَلِّيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا﴾: کافر می گوید کاش خاک بودم (۳ مرتبه):

۱- زمانی که حیوانات محاسبه می شوند و بعد به خاک تبدیل می شوند.

۲- کاش در قبر بودم.

۳- کاش هیچ گاه خلق نمی شدم.

ما شما را به عذابی هشدار دادیم که با مرگ آغاز می شود و پایانی نخواهد داشت. و می خواهیم که شما توقف کنید. توقف در مسیر معصیت و گناه؛ شیطان برای آن ها گناه را آراسته است تا آن ها را به سوی خود جذب نماید. و الله هم در مقابل شیطان ایمان را تزئین کرده است. پس وقتی چنین است: ما شما را از عذاب ترساندیم، از عذاب قریب و نزدیک. روزی که شخص خیر و شری را که پیش خود فرستاده و پاداش عمل خود را به عیان می بیند. اگر اعمالش نیکو بوده باشد پاداش آن را دریافت خواهد نمود و اگر اعمالش بد بوده باشد به مثل آن مجازات داده خواهد شد و انسان کافر کسانی که کارشان نه تنها کفر، بلکه تکذیب نبأ عظیم بود، وقتی که می بیند بهایم بعد از قصاص به خاک تبدیل می شوند و او پیوسته در عذاب است، آرزو می کند و می گوید: ای کاش من هم مانند بهایم خاک می شدم؛ زیرا خاک محاسبه ندارد. و اگر شدت عذاب نمی بود، چنین آرزویی نمی کردند.

رهنمود آیات:

بعضی از رهنمودهای آیات فوق:

۱- بیان کرامت پرهیزگاران و فضیلت تقوا.

۲- توصیفی زیبا از نعمت های بهشت.

۳- مذمت دروغ و سخنان عبث و صاحبان آن.

۴- تثبیت عقیده به رستاخیز و جزا - معاد -.

۵- تشویق انسان به عمل صالح و اجتناب از عمل بد و فاسد.

تفسیر سوره‌ی نازعات

نازعات: به معنای: «فرشتگان گیرنده‌ی جان» می‌باشد.
نام‌های این سوره: «۱- النازعات. ۲- والنزعات. ۳- الساهره. ۴- الطامة. ۵- المدبرات.»

این سوره از سوره‌های مکی است و محور آیاتش استدلال به آیاتی از آفاق و انفس در رابطه با زنده‌شدن انسان‌ها بعد از مرگ و نهایتاً آمدن قیامت و محاسبه‌ی آن‌ها بر حسب موضع‌گیری که نسبت به مسأله‌ی ایمان به قیامت داشته‌اند، می‌باشد. و در دو مقطع کلی، دعوت به این مسأله مهم را عرضه می‌کند، همچنان که در آیات انتهایی از سوره‌ی نحل، با مراحل دعوت و تبلیغ پیام الهی آشنا می‌شویم، آن جا که الله پیامبر را مکلف می‌کند مردم را به سوی او و راهش با حکمت و موعظه‌ی حسنه و جدال به روش احسن دعوت کند.

قبل از این که به تقسیم‌بندی آیات پردازیم، ابتدا یک تقسیم‌بندی کلی داریم:
تقسیم‌بندی کلی:

از آیه ۱ الی ۳۳ با تلاوت آیات آفاق و انفس انسان‌ها را به سوی مسأله ایمان به آخرت و امکان حیات پس از مرگ، فرا می‌خواند و در مرحله‌ی بعد از اثبات امکان، به اثبات وجوب وجود چنین حیاتی می‌پردازد، دعوت به حکمت یعنی همان دعوت به آیات آفاق و انفس، آیاتی که خارج از وجود ما هستند و مشهورند به آیات آفاق که در عالم مشاهده هستند و ما قادر به درک این آیات هستیم و آیات انفس هم آیاتی که در درون ما هستند ﴿وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ ﴿٢٠﴾ وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ ﴿٢١﴾﴾ [الذاریات: ۲۰- ۲۱] «در زمین و در وجود خودتان، نشانه‌ها [ی قدرت الهی] برای اهل یقین پدیدار است؛ آیا نمی‌بینید؟». ﴿وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ ﴿٢٠﴾﴾ اشاره به آیات آفاق ﴿وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ ﴿٢١﴾﴾ اشاره به آیات انفس است که نتیجه‌ی سیر در آیات آفاق و انفس انسان، اهل بصیرت شدن اوست و وقتی که انسان صاحب بصیرت شد، راه دعوت به سوی الله را خوب می‌شناسد، هم خود در این راستا قدم برمی‌دارد و هم دیگران را بهتر به این سو فرا می‌خواند.

و از آیه ۳۴ تا انتهای سوره، آیات ترغیب و ترهیب است یا به تعبیر دیگر دعوت به موعظه‌ی حسنه. یعنی بسترسازی برای بروز و به شکوفایی رساندن استعدادهای بالقوه در وجود همه‌ی انسان‌ها و این همان تزکیه است.

محور آیات سوره:

محور آیات سوره اشاره به آیات آفاق و انفس و ترغیب و ترهیب در رابطه با مسأله زنده‌شدن انسان‌ها بعد از مرگ است. همان حقیقتی که سوره‌ی نبأ آن را بیان می‌کرد. و اما چرا آیات قرآن در رابطه با این مسأله زیاد هستند؟ زیرا به اندازه‌ی این استدلال‌ها و شاید هم بیشتر، شک و شبهه و انکار در رابطه با حیات بعد از مرگ وجود دارد. پس جایی که شک و شبهه شدید است به همان اندازه استدلال هم باید قوی و شدیدتر و بیشتر باشد تا زمینه‌ی شبهات به کلی برچیده شوند و بعد از زنده‌شدن انسان‌ها در قیامت، مسأله محاسبه انسان‌ها بر حسب موضع‌گیری آن‌ها در رابطه با این حقیقت مطرح می‌شود و در نتیجه مشاهده می‌شود که سوره‌ی نازعات همان محوری را دنبال می‌کند که سوره‌ی نبأ دنبال می‌کرد. یعنی اثبات حیات بعد از مرگ و محاسبه‌ی انسان‌ها بر حسب موضع‌گیری‌های‌شان در دنیا نسبت به این مسأله.

تقسیم‌بندی آیات:

از آیه ۱ تا آیه ۵ استدلال به آیه‌ای واضح و آشکار از آیات آفاق است که همان وضعیت حاکم بر بادهاست. و چگونگی بارش باران در نتیجه وزش بادهای و این که این نعمت یعنی نعمت باران و پیامدهایی که بارش باران دارد مورد محاسبه است. یقیناً انسان‌ها در رابطه با همه‌ی نعمت‌ها و از جمله این نعمت مهم و بارز مورد محاسبه قرار خواهند گرفت و در نهایت با این استدلال می‌خواهد محور سوره را بیان کند. همچنان که باران سبب احیای زمین مرده می‌شود، شما هم بعد از مردن زنده خواهید شد. اما چگونه؟ از آیه ۶ تا آیه ۱۴ بیان حوادثی است که در ابتدای روز قیامت تا آخر همان روز روی می‌دهد.

از آیه ۱۵ تا آیه ۴۶ ذکر دلیل مؤاخذه به واسطه‌ی گناه. به این معنا که اگر انسان‌ها گناه کنند، الله آن‌ها را به حسب گناهان‌شان مورد مؤاخذه و محاسبه قرار خواهد داد و این مقطع یعنی از آیه ۱۵ تا ۴۶ خود به دو مقطع کوچک قابل تقسیم است. اول از آیه ۱۵ تا ۳۳ که اشاره به قدرتی است که بر زمین و آسمان و همه‌ی آن چیزهایی که در میان این دو قرار دارند، احاطه دارد و از آیه ۳۴ تا ۴۶ بیان این است که وظیفه‌ی داعی یعنی پیامبر و پیروان صدیق آن‌ها ابلاغ و دعوت است. البته این نکته قابل ذکر

است که این آیات مکی هستند و قبل از نزول آیات جهاد در مدینه است. ناگفته پیداست که پس از مشروعیت جهاد در مدینه، جهاد با کفار و مشرکان در صورت عدم تسلیم آنها در پذیرش شروط اسلام فرض است و دیگر به ابلاغ و دعوت بسنده نمی‌شود.

تفسیر آیات سوره:

این سوره هم همان محور و موضوعی را دنبال می‌کند که سوره‌ی نبأ دنبال می‌کرد که اثبات حیات بعد از مرگ و حوادث و احوالی است که از شروع قیامت هر کسی تا آمدن قیامت کبری روی می‌دهد و موضع‌گیری انسان‌ها پیرامون این حقیقتِ انکارناپذیر و بعد از آن سرنوشتی که انسان‌ها به حسب موضع‌گیری دنیایی خودشان در رابطه با ایمان به قیامت و آثاری که ایمان به قیامت باید در حیات آنها به جای بگذارد، پیدا خواهند کرد و در آیات انتهایی سوره، تکلیف انسان‌ها به حسب ایمان‌شان به این حقیقت یعنی حیات بعد از مرگ و عدم ایمان‌شان به آن روشن خواهد شد و در حقیقت با روشن‌شدن این تکالیف، وضعیت کسانی هم که این توفیق را پیدا کرده‌اند و مخاطب آیات این سوره هستند، روشن‌تر خواهد شد و همه کس وضعیت خود را بهتر و بیشتر از گذشته درک خواهد کرد، جایگاه و وضعیتی را که در دنیا دارد و چگونگی راهکارهایی را که باید به کار گیرد تا از وضعیت موجود به وضعیت مطلوب که همان فلاح و مفلح شدن است برسد. این سوره هم مانند سوره‌های دیگر از قرآن با استدلال و آن هم با نوع خاصی از استدلال یعنی سوگند خوردن آغاز می‌شود. بنابراین وقتی سوگند در مقام استدلال قرار می‌گیرد و کسی که از سوگند استفاده می‌کند، در این جا الله است، پس یقیناً این سوگندها، سوگندهای معمولی نیستند بلکه سوگندهایی هستند که خود بیان‌کننده‌ی بخش‌هایی از آن حقیقتی هستند که قرار است با این سوگندها به اثبات برسد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَالنَّزِعَاتِ غَرْقًا ﴿۱﴾ وَالنَّشِيطَاتِ نَشْطًا ﴿۲﴾ وَالسَّابِحَاتِ سَبْحًا ﴿۳﴾ فَالسَّلْبِغَاتِ سَبْغًا ﴿۴﴾ فَالْمُدْبِرَاتِ أَمْرًا ﴿۵﴾﴾ [النزعات: ۱-۵].

﴿وَالنَّزِعَاتِ غَرْقًا ﴿۱﴾﴾^۱ «سوگند به فرشتگانی که جان [کافران] را به شدت بیرون می‌کشند!»

۱- نزعات جمع نازعه است و از ماده‌ی نزع می‌باشد؛ نزع یعنی کندن چیزی از چیز دیگر و یا از جایی با شدت. وقتی دو یا چند چیز به هم چسبیده‌اند و پیوند محکمی دارند، جدا کردن‌شان

- الله متعال سوره را با قسم به نازعات شروع فرموده است و آرای علما در مورد معنای نازعات چنین است:
- ۱- ملائک و فرشتگان.
 - ۲- سكرات موت.
 - ۳- نجوم و ستارگان.
 - ۴- وحوش

با توجه به آیات بعدی که در مورد حالات و کارهای فرشتگان آمده و همچنین با توجه به آیه کریمه: ﴿فَالْمُدْبِرَاتِ أَمْرًا﴾، قول و نظر اول صحیح‌تر به نظر می‌رسد. النازعات: فرشته‌ای که روح را از بدن کافران به شدت و سختی بیرون می‌کشد و صدا می‌زند: «اُخْرِجِي أَيْتَهَا النَّفْسُ الْحَبِيثَةُ^۱، اُخْرِجِي إِلَى غَضَبِ اللَّهِ^۲» «ای نفس بدجنس که در بدن انسان بد هستی به سوی عذاب و خشم الله حرکت کن» و این ندا در روح آدم بد پخش می‌شود و مانند بیرون آوردن خار از پنبه، بیرون آمدن روح انسان‌های خبیث و بدکار هم از جسم‌شان، سخت است و فرشتگان، این کار را با سختی و شدت انجام می‌دهند؛ زیرا روح فرار می‌کند و این ملائک، نازعات نام دارند. این سوگند عظیمی است که الله متعال به آن قسم می‌خورد که روز آخرت و جزا حقیقت و واقعیت دارد. بیان این قسم‌ها هنگامی بود که مشرکان منکر معاد شدند و از آن حد تجاوز نموده، به پیروی از شهوات و آرزوهای نفسانی خود به فساد و گمراه ساختن خود و دیگران پرداختند. الله متعال در این باره می‌فرماید: ﴿بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ﴾ [القیامة: ۵]: «بلکه انسان می‌خواهد که در گناه و بدکاری مداومت داشته باشد»^۳.

مستلزم به کار بردن نیروی زیادی است. و منظور از آن گروهی از ملائک است؛ و به تعبیری «نزع» یعنی خارج ساختن روح از کالبد؛ و این به خارج ساختن او از چاه تشبیه شده است بنابراین به کسی که در حالت احتضار باشد می‌گویند در حالت نزع روح است. ﴿عَرَقًا﴾ اسم مصدر است از مصدر خود که اغراقاً است به خاطر هم سیاقی با ﴿سَبْحًا﴾، ﴿نَشْطًا﴾ و ﴿سَبْقًا﴾ عدول نموده است. معنی آن اغراق در نزع روح از اول تا انتهای بدن است.

- ۱- [ابن ماجه: ۴۲۶۲] حکم آلبانی: صحیح (مصحح)
- ۲- [صحیح ابن حبان: ۳۰۱۴] حکم آلبانی: صحیح (مصحح)
- ۳- معنای دیگری از آیه: «سوگند به همه‌ی چیزهایی که برمی‌کنند و بیرون می‌کشند!» قسم به بادهایی که به سرعت و شدت می‌وزند و ابرها را از جا برمی‌کنند. پس بادهایی که برکننده و

﴿وَالنَّشِطَاتِ نَشْطًا﴾^۱!

«و سوگند به فرشتگانی که جان [مؤمنان] را به نرمی و آسانی می‌گیرند».

﴿النَّشِطَاتِ﴾ یا ناشطات: فرشتگانی که جان مؤمنان را با بشارت و آرامش

می‌گیرند و می‌گویند: «اَخْرَجِي أَيُّهَا النَّفْسُ الطَّيِّبَةُ^۲، اَخْرَجِي إِلَى رِضْوَانِ اللَّهِ^۳:

«ای نفس پاک که در بدن انسان مومن هستی، به سوی بهشت الله حرکت کن»^۴.

﴿وَالسَّيِّحَاتِ سَبْحًا﴾^۵.

«و سوگند به فرشتگانی که [به امر الله، از آسمان به سوی زمین] شناورند».

﴿وَالسَّيِّحَاتِ﴾: فرشتگانی که حرف الله را گوش می‌دهند.

جداکننده و پراکنده کننده‌ی ابرها هستند و نهایتاً با این سرعتی که دارند، ابرها با شدت از جاهای خودشان کنده می‌شوند و از جایی در آسمان به جا و نقطه‌ی دیگری در آسمان به حرکت درمی‌آیند. ﴿وَالنَّزِيعَاتِ غَرَقًا﴾^۱ قسم به این بادها.

۱- ناشطات: از ماده‌ی نشط است، یعنی سبک شد. برای گاو نر هم به کار برده‌اند، گاوی که از سرزمینی به سرزمین دیگری می‌رود، پس ناشط یعنی سبک. می‌گویند فلانی فرد ناشیطی است، یعنی در او برای انجام کارهای سنگین، نشاط وجود دارد و بسیار راحت جابجا می‌شود.

۲- [ابن ماجه: ۴۲۶۲] حکم آلبنانی: صحیح (مصحح)

۳- [الزهد هناد بن سری کوفی: ۳۳۹] حکم سند: صحیح (مصحح)

۴- تعبیر دیگر آیه چنین است: «و سوگند به همه‌ی چیزهایی که چابکانه و استادانه بیرون می‌کشند!» بعد از این که این بادها ابرها را به حرکت درآوردند ابرها به مانند کوهی که یک آتشفشان در درون آن فعال شود و این آتشفشان آن چنان عظیم و قوی باشد که سنگ‌های کوه را تکه تکه از همدیگر جدا کند و هر تکه‌ای را به جایی پرتاب کند. این ابرها به هم چسبیده‌اند و این بادها ابرها را با سرعت و قدرتی که دارند از همدیگر جدا می‌کنند و بعد از این که جدا شدند، ناشیط یعنی سبک می‌شوند و به حرکت درمی‌آیند. بنابراین مرحله‌ی بعد از کنده‌شدن ابرها از یکدیگر به وسیله‌ی بادها، ناشیط و سبک‌شدن آن‌ها در آسمان است (تأکیدها مفعول مطلق تأکیدی است). اما قرار است که این ابرها مأموریتی را انجام دهند. مأموریت چیست و در چه راستایی است؟

۵- والسابحات: از ماده‌ی سبح است و به صورت استعاره برای هرگونه سرعت عمل به کار رفته است. یعنی حرکت سریع در آب و هوا نه در خشکی؛ زیرا آن کسی که در آب است، اگر حرکت نداشته باشد، غرق خواهد شد. و به صورت استعاره برای هر نوع حرکت سریع در عبادت و رسیدن به کمالات به شرطی که کیفیت از بین نرود، به کار رفته است.

آرای علما در مورد این کلمه:

- ۱) فرشتگانی که گوش به امر و فرمان الله متعال هستند.
 - ۲) فرشتگانی که همیشه در تسبیح و ذکر الله هستند.
 - ۳) فرشتگانی که وحی را نازل می‌کنند: جبرئیل علیه السلام.
- الله متعال در ۳ آیه فوق به فرشتگان قسم می‌خورد و دلیل قسم:
- ۱- قسم خوردن از روش و اسلوب عرب است و قرآن کریم به زبان عربی است.
 - ۲- تأکید بر چیزی که قسم یاد کرده است.
 - ۳- دادن خبر بعد از قسم.
- بعد از بیان قسم، الله متعال در آیات بعد، خبر را ذکر می‌نماید.^۱

﴿فَالسَّيِّئَاتِ سَبَقًا﴾^۲.

«و سوگند به فرشتگانی که [در اجرای اوامر الهی] بر یکدیگر سبقت می‌گیرند».

علما در مورد کلمه ﴿السَّيِّئَاتِ﴾ سه نظر دارند:

- ۱- فرشتگانی که سریع وحی را گرفته و به پیامبران می‌رسانند تا دست شیاطین به آن نرسد و آن را نذزدند؛ زیرا شیاطین در آسمان‌ها در انتظارند که این محتوای وحی را به آجنه و جادوگران برسانند؛ پس سابقات باید هرچه سریع‌تر وحی را به پیامبران رسانده و به آن‌ها بدهند تا شیاطین فرصت و مجال دزدیدن و دستبرد زدن به آن را نداشته باشند.
- ۲- فرشتگانی که سریع روح مؤمن را بعد از مرگ به بهشت منتقل می‌کنند.
- ۳- فرشتگانی که سریع امر الله را گوش داده و اطاعت می‌کنند و از دیگر فرشتگان پیشی می‌گیرند.^۱

۱- تعبیر دیگر آیه چنین است: «و سوگند به همه‌ی چیزهایی که چابکانه و استادانه بیرون می‌کشند!» و سوگند به این بادهایی که ابرها را بعد از جداکردن از همدیگر و سبک‌ساختن، به صورتی روان به مانند شنا کردن شناگری در آب، روان و جاری می‌سازند و هر چقدر سرعت بادها بیشتر باشد، سبقت نیز وجود خواهد داشت.

۲- سابقات: از ماده‌ی سبقت یعنی جلو افتادن در مسیر از دیگران و می‌توانید در مسیر خیر و یا شر باشد ﴿وَالسَّيِّئُونَ السَّيِّئُونَ ﴿۱۰﴾ أُولَئِكَ الْمَقَرَّبُونَ ﴿۱۱﴾ [الواقعة: ۱۰-۱۱] و شرط مقرب بودن اهل سبقت بودن است.

﴿فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا﴾^۲.

«و سوگند به فرشتگانی [که به امر الهی] کارها را تدبیر می‌کنند [مانند فرشتگان مسئول اعمال بندگان]».

مُدَبِّرَات: تدبیرکنندگان، ملک الموت: فرشته مرگ. اسرافیل: دمیدن در صور. جبرئیل: نزول وحی. میکائیل: نزول باران (هر فرشته‌ای مسئول کاری است).^۳

الله به پنج چیز سوگند یاد کرد: نازعات، ناشطات، سابحات، سابقات و مدبرات؛ نظر راجح این است که منظور از هر نوع، گروهی از فرشتگان می‌باشند و جایز است که منظور غیر فرشتگان هم باشد^۴ و اشکالی ندارد؛ زیرا منظور این است که بدانیم الله

۱ - تعبیر دیگر از آیه: «و سوگند به همه‌ی چیزهایی که کاملاً سبقت می‌گیرند!» بعضی از ابرها در بعضی از مناطق که سرعت باد بیشتر است، از ابرهایی که بادهای آن کم‌سرعت هستند، سبقت می‌گیرند و این ابرها مأموریت دارند و هر دسته‌ای باید خودشان را به جایی برسانند که مقرر است در آن جا باران ببارد. پس این آیات، آیات آفاقی است.

۲- مدبرات: از ماده‌ی دُبر است. دُبر یعنی پس؛ و مقابله‌ی قُبُل است، یعنی پیش. جمعش می‌شود، اَدْبَار. تدبیر از باب تفعیل از دبر گرفته شده است. یعنی پشت چیزی را دیدن و فاعلش مدبر می‌شود. یعنی کسانی که مسایل آینده را پیش‌بینی می‌کنند.

أمر: به معنی شأن و مقام و جمعش می‌شود امور. و در تعریف امر آمده است که: مکلف کردن کسی بر انجام کاری از لحاظ قولی و یا فعلی. کلمه‌ی امر در قرآن آمده (آیه‌ی ۷۱ سوره‌ی کهف) که به معنی منکر بسیار زشت و وارونه که برای بیان زشتی آن همزه‌ی امر وارونه شده است. اولو الامر هم در قرآن آمده که در لغت، مصادفش چهار گروه هستند: ۱- انبیا ۲- امرا و والیان ۳- حکما ۴- خطبا.

۳ - تعبیر دیگر از آیه: «و سوگند به همه‌ی چیزهایی که به اداره‌ی امور می‌پردازند!» مدبرات همین ابرها هستند. البته، تدبیری که ابرها دارند و به تبع این ابرها، بادهایی که در پشت این ابرها هستند، این تدبیرشان، تدبیر تسخیری است یعنی جبری است. یعنی بادها و ابرها طوری خلق شده‌اند که کارهای‌شان را درست و دقیق انجام می‌دهند. ﴿فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا﴾ یعنی تدبیرکننده‌ی امری هستند. این‌ها می‌خواهند کاری را انجام بدهند. آن کار چیست؟ آن کار همان باراندن باران می‌باشد.

۴- زیرا بعضی معتقدند که منظور از آن پنج مورد، ستارگان‌اند و برخی دیگر بر این باورند که منظور، گروهی از مرکب‌های جنگاوران، یا تیراندازان و یا سواران است ولی قول راجح این است که منظور، فرشتگان می‌باشد: نازعات: فرشتگانی که ارواح کافران را می‌ستانند؛ ناشطات: فرشتگانی که ارواح مؤمنان را با نرمی و آسانی می‌ستانند؛ سابحات: فرشتگانی که ارواح مؤمنان را به

متعال به بعضی از مخلوقاتش سوگند یاد کرده که زنده شدن و معاد قطعاً ثابت است، حق است و واقعیت دارد، جواب قسم در آن پنج مورد حذف است و تقدیر آن عبارت است از: ﴿لَتُبْعَنَّ ثُمَّ لَتَنْبَوْنَ يَمَا عَمِلْتُمْ وَذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ﴾ [التغابن: ۷]: «قطعاً زنده خواهید شد و به آنچه انجام داده‌اید باخبر می‌شوید. و این بر الله آسان است». و با این قسم‌ها می‌خواهد به بندگان بفهماند که با خلق این همه فرشته قادر به انجام هر کاری هست و می‌تواند ما را دوباره زنده کند و از قبر بیرون آورده و برانگیزد.

﴿يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ ﴿٦﴾ تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ ﴿٧﴾ قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ ﴿٨﴾ أَبْصَرُهَا خَشِيعَةٌ ﴿٩﴾ يَقُولُونَ أَيْنَا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ ﴿١٠﴾ أَعْدَا كُنَّا عِظْمًا تَحْرَةَ ﴿١١﴾ قَالُوا تِلْكَ إِذًا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ ﴿١٢﴾ فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ ﴿١٣﴾ فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ ﴿١٤﴾﴾ [النازعات: ۶-۱۴]

﴿يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ ﴿٦﴾﴾^۱.

«روزی که [پس از اولین دمیدن در صور] زمین [و کوه‌ها و همه چیز] به لرزه درآید».

﴿الرَّاجِفَةُ﴾: «صدایی سهمگین که همه چیز را لرزانده و درهم می‌کوبد» و این همان نفخه‌ی اول است که اسرافیل در صور می‌دمد و همه می‌میرند. و این مراحل بعث و جزا، در روزی که نفخه‌ی اول - راجفه - دمیده می‌شود و تمام جهان به لرزه درمی‌آید و هر آنچه در آن است، فنا و نابود خواهد شد از آن پس نفخه‌ی دوم به نام «رادفه» دمیده می‌شود که همه از قبرها زنده می‌شوند. فاصله‌ی میان این دو نفخه همان‌گونه که رسول الله ﷺ در حدیث صحیح بیان داشته‌اند، چهل سال است.^۲

ملکوت اعلی می‌برند. سابقات: فرشتگانی که به آوردن وحی به سوی پیامبران از شیاطین سبقت می‌گیرند. مدبرات: فرشتگانی که تدبیر آنچه به آنان سپرده شده از قبیل قبض ارواح، انزال باران و ارسال باد و ... را انجام می‌دهند.

۱- ترجف: از ماده‌ی رجف است. رجف به معنی لرزش و اضطراب شدید است. بحر رجاف: یعنی دریای خروشنده، دریای ملتهب و طوفانی. إرجاف: یعنی ایجاد لرزه کردن در درون دیگران. فتنه‌انگیزی یا به وسیله کاری و یا به وسیله حرفی. مرجفون در قرآن آمده (آیه‌ی ۶۰ سوره‌ی احزاب) یعنی کسانی که اهل سخنان فتنه‌انگیز و البته بی‌اساس هستند.

۲ - سخن از قیامت است. روز قیامت می‌آید و آمدن قیامت هم مستلزم مرگ انسان‌ها است، پس مرگ مقدمه‌ی قیامت است. ﴿اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيْحَ﴾ [الروم: ۴۸] «الله آن ذاتی است که بادها را

روانه می‌کند». یعنی ﴿وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا﴾^۱ و این آیه می‌تواند تفسیر آن آیات باشد. و گفتیم که قسم به بادهایی که ابرهایی را برمی‌کنند ﴿ثُبُرُ سَحَابًا﴾ یعنی ابرها را می‌پراکند، آن هم به وسیله‌ی بادی که روانه کرده است. یعنی ﴿وَالنَّشِيطَاتِ نَشَاطًا﴾^۲ ابرها را می‌پراکند. ﴿فَيَبْسُطُهُ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ﴾ [الروم: ۴۸] «و [الله] آنها را چنان که می‌خواهد در [پهنه] آسمان می‌گستراند»، یعنی ﴿وَالسَّيِّحَاتِ سَبْحًا﴾^۳ ﴿وَيَجْعَلُهُ كِسْفًا﴾ [الروم: ۴۸] «و به صورت پاره‌هایی درمی‌آورد» ابرها را تکه تکه می‌کند، یعنی ﴿فَالسَّيِّقَاتِ سَبَقًا﴾^۴ نتیجه چه می‌شود؟ ﴿فَالْمُدْبِرَاتِ أَمْرًا﴾^۵ و این جا می‌فرماید: ﴿فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ﴾ [الروم: ۴۸] «و باران را می‌بینی که از میان آن [ابرها] بیرون می‌آید»، یعنی ﴿فَالْمُدْبِرَاتِ أَمْرًا﴾^۵ هم عقل و هم نقل موضوع (بارش باران) را می‌پذیرد و نیکو است که انسان هم از نقل و هم از عقل کمک بگیرد برای رسیدن به فهم دقیق‌تر کلام الله. در آیه‌ی ۵۰ سوره‌ی روم داریم که: ﴿فَأَنْظُرْ إِلَىٰ آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُغِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾ «پس به آثار رحمت الهی بنگر که چگونه زمین را پس از خشکی و خزان‌ش زنده می‌کند». و در سوره‌ی مرسلات داریم که: ﴿وَالْمُرْسَلَاتِ غُرْقًا﴾^۶ قسم به بادهای که روان می‌شوند و به دنبالش ﴿وَالنَّشِيطَاتِ نَشَاطًا﴾^۲ و این جا ﴿فَالْعَصْفَاتِ عَصْفًا﴾^۷ عاصف به باد تند گفته می‌شود، آن چنان که پراکنندگی ایجاد کند. ﴿وَالسَّيِّحَاتِ سَبْحًا﴾^۳ و این جا ﴿وَالنَّشِيرَاتِ دُشْرًا﴾^۸ ﴿فَالْفَرْقَاتِ فَرَقًا﴾^۹ ﴿فَالْمُلْقِيَاتِ ذِكْرًا﴾^{۱۰} الفاء ذکر می‌کنند و ذکر یعنی همان باران و وقتی که آسمان ذکر می‌کند، در حقیقت دارد چیزی را یادآوری می‌کند و آن چیست؟ ﴿عُذْرًا أَوْ نَذْرًا﴾^{۱۱} سوره‌ی ذاریات: ﴿وَالذَّارِيَاتِ ذَرْوًا﴾^{۱۲} قسم به بادهایی که می‌پراکند. در این جا ﴿وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا﴾^۱ ﴿فَالْحَمِيَّاتِ وَفْرًا﴾^{۱۳} حاملات یعنی حمل‌کننده وقر یعنی سنگینی. از بادهایی که بر دوش خودشان ثقل و سنگینی را حمل می‌کنند که همان ابرها هستند. ﴿فَالْجَارِيَاتِ يُسْرًا﴾^{۱۴} جاری شونده به یسر و آسانی هستند یعنی ﴿وَالسَّيِّحَاتِ سَبْحًا﴾^۳ روان‌کننده هستند ﴿فَالْمُقْسِمَاتِ أَمْرًا﴾ تقسیم‌کننده‌ی امر هستند، یعنی باران ببارد یا نبارد؟ چقدر ببارد؟ و این جا می‌فرماید: ﴿عُذْرًا أَوْ نَذْرًا﴾^{۱۱} ﴿وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا﴾^{۱۵} قسم به بادهایی که چنان با سرعت می‌وزند که از این سرعت صداها و روزه‌هایی بیرون می‌آید و هر صدایی که از جابجا شدن باد ایجاد شود، ضَبْح گویند، حتی نفس زدن اسبها در هنگام تاختن. ﴿فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا﴾^{۱۶} که با سرعت می‌وزند و جرقه تولید می‌کنند. موریات قدح یعنی بیرون‌آورنده‌ی جرقه. و این واضح است که وقتی ابرها با بارهای الکتریکی مثبت و منفی به یکدیگر برخورد می‌کنند، ایجاد جرقه می‌کنند که همان برق است و

بعد از آن هم رعد به گوش ما می‌رسد ﴿فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا﴾ یعنی فرود آمدن کسی یا چیزی از بلندی به پستی، آن چنان فرود آمدنی که بر هر چه فرود آید، آن را در احاطه‌ی کامل قرار دهد. و باران هم هنگامی که ابرها فشرده شدند و به هم برخورد کردند، بر زمین فرو می‌ریزد ﴿فَأَتْرَنَ بِهِ نَقْعًا﴾ و در نتیجه‌ی بارش باران نفع ایجاد می‌شود و نفع به صدایی گفته می‌شود که از دریده‌شدن چیزی که بسیار محکم و سخت و سفت است به گوش می‌رسد. به گرد و غبار هم نفع گفته شده است که یکی از معانی آن است و به باران هم نفع گفته شده برای این که اگر از دور به بارانی که به شدت می‌بارد، نگاه کنیم شبیه گرد و غبار است. ﴿فَوَسَّطَنَ بِهِ جَمْعًا﴾ جمعی را در احاطه خود قرار می‌دهند. آیه‌ی ۵۷ سوره‌ی اعراف ﴿وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيحَ بُثْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ﴾ «او ذاتی است که پیشاپیش [باران] رحمتش، بادها را بشارت‌بخش می‌فرستد» که بسیار روشن و واضح این موضوع را ثابت می‌کند. ﴿حَتَّىٰ إِذَا أَقْلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا﴾ «تا ابرهای سنگین بار را [بر دوش] کشند» اقلت سحاباً، یعنی حمل می‌کند، ابر را ﴿سُقْنَةً لِّبَلَدٍ مَّيِّتٍ﴾ «[و] آن را به سوی سرزمینی [خشک و] مرده می‌فرستیم»، یعنی مناطقی که خشک و لوم یزرع می‌باشد. ﴿فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ﴾ «آنگاه بر آن [سرزمین،] آب فرو می‌باریم» به وسیله‌ی همین ابرها ما آب را نازل می‌کنیم. ﴿فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ﴾ «و با [برکت] آن [آب] هر گونه میوه‌ای برمی‌آوریم». نتیجه کلی از مجموع آیاتی که بیان شد این است که: بعد از تمام‌شدن آن جاهایی که سوگند است، دو تا از آیات یکی با الله شروع می‌شود و دیگری به صورت ضمیر ﴿وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيحَ﴾ و در این جا می‌فرماید: ﴿اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيحَ﴾ و جمع‌بندی این دو آیه که با سوگند است و دو آیه‌ی دیگر که با سوگند نیست و بیان خبر زنده‌شدن بعد از مرگ است، این است که در آیه‌ی اخیر می‌فرماید که: ما به وسیله‌ی این آب از زمینی که مرده است برای شما ثمرات را بیرون می‌آوریم، همچنین زمین مرده را نیز حیات می‌بخشیم و زنده‌اش می‌گردانیم ﴿كَذَٰلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾ [الأعراف: ۵۷] «این‌گونه، مردگان را [نیز از قبر] خارج می‌سازیم؛ باشد که پند گیرید». همچنان که دانه را از دل زمین با باراندن باران بیرون می‌آوریم، شما را هم بعد از مردن زنده می‌کنیم و نیز در آیه‌ی ۶۸ سوره‌ی زمر می‌فرماید: ﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ﴾ [الزمر: ۶۸] «[در آستانه‌ی قیامت،] در «صور» دمیده می‌شود؛ آنگاه هر کس که در آسمان‌ها و در زمین است، مدهوش مرگ خواهد شد - مگر کسی که الله بخواهد؛ آنگاه بار دیگر در آن دمیده می‌شود و ناگهان [همه از مرگ] برمی‌خیزند و چشم‌به‌راه [فرمان پروردگار] هستند». و در آیه‌ی ۵۱ سوره‌ی یاسین هم همین موضوع آمده است. همه‌ی این آیات، حیات بعد از مرگ را با دلایل آفاقی و

﴿تَتَّبِعَهَا الرَّادِفَةُ﴾^۱!

«[و] در پی آن، [دمیدن دوم حشر] بیاید». و آن نفخه‌ی حشر است و برانگیخته‌شدن». به دنبال نفخه اول، نفخه دوم نیز می‌آید و بین دو نفخه، ۴۰ فرصت است ولی این که چهل روز، ماه یا ساعت است، مشخص نیست؛ به قول علما در احادیث صحیح فقط آمده که ۴۰ فرصت است.^۲ بعد از نفخه اول و زمانی که همه مرده‌اند و هیچ کس زنده نیست، الله قهار با خشم ۳ بار ندا می‌دهد: ﴿لَمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ﴾ و البته هیچ کس زنده نیست تا جواب بدهد و الله خود پاسخ می‌دهد: ﴿لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ﴾. و به دنبال آن، الله از آسمان شب‌نمی فرو می‌فرستد که به وسیله آن همه مخلوقات مانند گیاهان از خاک بیرون آمده و زنده می‌شوند.

انفسی اثبات می‌کنند. ﴿يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ﴾^۳ روزی که راجفه می‌آید و می‌لرزاند. یعنی لرزاننده‌ای می‌آید و همه چیز را می‌لرزاند. به تعبیری که در سوره‌ی زلزال هم داریم: ﴿إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا﴾^۴ «هنگامی که زمین با شدیدترین تکان‌هایش به لرزه درآید». یک گوشه از زمین تکان می‌خورد و اوضاع به هم می‌ریزد! حال اگر همه‌ی زمین متزلزل شود، در آن صورت چه می‌شود؟ راجفه همان نفخه‌ی اول است که در آیات دیگر قرآن مانند آیه‌ی ۲۹ سوره‌ی یاسین و آیه‌ی ۶۸ سوره‌ی زمر اشاره شده است. نفخه دوم یا شیپور دوم که این جا از آن به رادفه یاد شده است.

۱- تتبعها: از ماده‌ی تبعه به این معنی که: از اثر چیزی پیروی کرد؛ دنباله‌روی کردن از کسی یا چیزی. به بچه‌ی گاو یا همان گوساله گفته می‌شود تبعیع. به خاطر این که در راه رفتن از مادرش تبعیت می‌کند. تبع از همین ریشه در قرآن آمده به معنی رؤسا است. زیرا در ریاست و سیاست بعضی‌ها از بعضی‌ها پیروی می‌کنند و بعضی‌ها هم گفته‌اند که تبع نام فرمانروایی بود که دیگران را به پیروی از خودش وادار می‌کرد، ولی معنی اول ظاهراً دقیق‌تر است. به سایه هم تبع گفته می‌شود، به خاطر این که از صاحبش تبعیت می‌کند.

رادفه: از ماده‌ی ردف است و ردفه یعنی: از او پیروی کرد. ترادف به معنی تتابع است و وقتی که می‌گویند دو کلمه باهم مترادف‌اند، یعنی وقتی که یکی از کلمه‌ها را می‌گوییم کلمه‌ی بعدی خود به خود به ذهن می‌آید، البته با متضاد فرق دارد.

رادف: یعنی کسی که جا مانده است. کسی که سوار حیوانی شود و یکی را هم پشت خودش سوار می‌کند، به فرد عقبی گفته می‌شود، رادف. مُردِف، یعنی کسی که دیگران را دنبال خودش می‌کشد.

۲- [بخاری: ۴۸۱۴ و ۴۹۳۵] و [مسلم: ۲۹۵۵] (مصحح)

رادفه چیزی است که به دنبالش می‌آید که نفخه دوم است. نفخه اول راجفه و نفخه دوم رادفه است، ﴿ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ﴾ «آنگاه بار دیگر در آن دمیده می‌شود». و این نفخه دوم شیپور بیدار باش می‌باشد. ﴿فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ﴾ [الزمر: ۶۸] «و ناگهان [همه از مرگ] برمی‌خیزند و چشم‌به‌راه [فرمان پروردگار] هستند». همه مردم آماده به صف ایستاده‌اند و منتظر. و شیپور سوم هم شیپور به خط (حرکت برای محاسبه) است. در سوره‌ی یاسین آیه ۴۸ داریم: ﴿وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ [۴۸] «این قیامت چه وقت می‌آید، اگر شما راستگو هستید؟ می‌فرماید: ﴿مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً﴾ چیزی نمی‌گذرد که ناگهان صدای بسیار مهیبی می‌آید ﴿تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ﴾ [۴۹] و درحالی‌که آن‌ها درگیر کشمکش‌های دنیایی هستند، آن‌ها را فرا می‌گیرد ﴿فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ﴾ [۵۰] و فرصت نمی‌کنند و نمی‌توانند برگردند به خانواده و وصیت و سفارش کنند. ﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ﴾ (شیپور دوم) همه از قبرها بیرون می‌آیند ﴿فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ﴾ [۵۱] [یس: ۴۸-۵۱] به سرعت و به شتاب به سوی الله خود می‌روند. ﴿قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ﴾ [۵۲] آن‌ها که ایمان نداشتند، تعجب می‌کنند، چه کسی بود که ما را از خواب خوشی که در آن بودیم بیدار کرد؟ و یک باره به یادشان می‌آید که: ﴿إِن كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ﴾ [۵۳] «[برانگیختن مردگان از گور،] جز یک بانگ هولناک [= دومین دمیدنِ صور] نیست و ناگهان همه را نزد ما حاضر می‌کنند». این همان چیزی بود که الله رحمان وعده داده بود و پیامبران علیهم‌السلام نیز راست گفتند. شیپور سوم نیز نواخته می‌شود ﴿وَلَا تُحْزَنُونَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ [۵۴] «و جز در برابر آنچه [در دنیا] کرده‌اید، جزا نمی‌بینید». همه آماده کرده می‌شوند تا مورد محاسبه قرار بگیرند. آن وقت است: ﴿فَالْيَوْمَ لَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا﴾ [بدانید که] امروز، به هیچ کس ستمی نمی‌شود. ﴿وَلَا تُحْزَنُونَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ [۵۵] «و جز در برابر آنچه [در دنیا] کرده‌اید، جزا نمی‌بینید». بهشتیان جایگاه خود را و جهنمی‌ها هم جایگاه خودشان را خواهند داشت.

﴿قُلُوبٌ يُّؤَمِّدُ وَاجِفَةٌ﴾^۱.

«در آن روز، دل‌هایی سخت مضطرب [و ترسان] است».

﴿قُلُوبٌ﴾: «جمع قلب، قلب‌ها» و دلیل کثرت، این است که قلب‌های تمامی

انسان‌ها را شامل می‌شود.

﴿وَاجِفَةٌ﴾: «ترسناک و مضطرب.» تپیدن قلب به سرعت و از ترس است؛ به این

دلیل که کافران در دنیا باعث ترس مردم می‌شدند و دل‌های آنان را به لرزه می‌انداختند و این آیه هشدار به آنان است که در نتیجه‌ی اعمال‌تان، در آخرت قلب‌های شما نیز از ترس خواهد لرزید.

دل‌هایی در آن روز لرزان و ترسانند. برای این که منتظر نتیجه‌ی عملکرد خودشان در دنیا هستند. واجف یعنی ترسان و لرزان از نتیجه‌ی کار و پیامدها و عمل‌کردهای دنیایی‌شان می‌ترسند. این هم شیپور سوم است.

﴿أَبْصَرُهَا خَشِيعَةٌ﴾^۲.

«و چشم‌های آنان [از ترس و شرمساری] فرو افتاده است».

﴿أَبْصَرُهَا﴾: دیدگان و چشمان آنان از ترس، شرمنده و افتاده است.

﴿خَشِيعَةٌ﴾: ذلیل.

چرا الله به جای کلمه‌ی ذلیل از کلمه‌ی خشوع استفاده کرد؟ زیرا کافران در دنیا از الله خشوع نداشتند و پروردگار را عبادت نمی‌کردند ولی در آخرت به خشوع خواهند افتاد.

۱- قلوب: از ماده‌ی قلب است، یعنی زیر و رو کردن چیزی. و انقلاب هم از همین ریشه است و به قلب انسان قلب اطلاق می‌شود، زیرا همیشه در حرکت است.

واجفه: از ماده‌ی وجف و به معنی سرعت حرکت است. واجفه یعنی ایجاد اضطراب‌کننده.

۲- ابصار: از ماده‌ی بصر است. برای عضو بیننده بصر را به کار برده‌اند و بعضی‌ها هم گفته‌اند که بصر یعنی قوه‌ی بینایی نه خود چشم و به چشم عین می‌گویند و نیرویی که به وسیله‌ی عین کار می‌کند، بصر نام دارد.

خاشعه: از ماده‌ی خشوع است. در مقابل خشوع در قرآن ضراعت هم داریم که گفته‌اند خشوع مربوط به اعضا و جوارح است و ضراعت یعنی همان تضرع که مربوط به قلب است. و وقتی که قلب انسان دچار تضرع شود، اعضا نیز صاحب خشوع می‌شوند. اما اگر در دل، سوز و گدازی نبود اعضا نیز خشوع و خضوعی نخواهند داشت.

چشم‌ها پر از ذلت و فرو افتاده، کدام چشم‌ها؟ قطعاً چشمان اهل ایمان نیستند. چشم کسانی است که مؤمن به این روز نبوده‌اند. چشم کسانی که به روز قیامت و محاسبه ایمان نداشتند. این‌ها همان کسانی‌اند که در دنیا می‌گفتند: وقتی که ما مردیم و استخوان‌های ما پوسیده شد، آیا دوباره زنده می‌شویم و برمی‌گردیم؟

﴿يَقُولُونَ أَيْنَا لِمَرْدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ﴾^۱

«[کافران در دنیا] می‌گویند: «آیا ما [پس از مرگ، دوباره] به حال اول خود بازگردانده می‌شویم؟».

﴿يَقُولُونَ﴾: کافران می‌گویند، جواب می‌دهند، مضارع، مستمر و پی در پی در حال وقوع.

﴿مَرْدُودُونَ﴾ از ماده‌ی رد است، یعنی برگرداندن چیزی به اصل و وضعیت ابتدایی خودش. راد یعنی گرداننده یا مانع. ردوا الی الله یعنی برگردید به سوی الله، إرتداد هم که در حقیقت یعنی بازگشتن از راهی که انسان مشغول رفتن در آن راه است. اگر آن مسیر اولیه مسیر ایمان باشد و انسان از آن مسیر برگردد، به آن رده می‌گویند؛ یعنی برگشتن از مسیر ایمان و رفتن به مسیر کفر. اما ارتداد عام است، می‌تواند از مسیر ایمان برگردد که به آن مرتد می‌گویند و می‌تواند در مسیر ایمان هم نباشد که معنی رجوع را دارد و صرف برگشتن را می‌گویند. مردود هم یعنی برگشتن به جای اول.

﴿الْحَافِرَةَ﴾: حفره، قبر، گور. «حافره»^۱ نامی برای اول هر چیزی است. از ماده‌ی حفر است. حفره به معنی مکان گود و عمیق است. معنی حفر یعنی خاکی که از جایی خارج می‌شود و در نتیجه‌ی بیرون آمدن خاک، آن جا گود می‌شود و محفار یعنی کلنگ. به سُم اسب‌ها گفته می‌شود حافره به خاطر این که وسطشان خالی است. و حافره به قبر هم اطلاق شده است.

کافران در دنیا زنده‌شدن بعد از مرگ را با تمسخر انکار می‌کردند و می‌گفتند: آیا ما دوباره از قبر زنده بیرون خواهیم آمد؟ و این جمله استفهام انکاری است.

۱- عرب می‌گوید: «رجع فلان إلى حافره» یعنی از همان راهی که آمد بازگشت. شاعر می‌گوید: «أَحَافِرَةٌ عَلَى صَلَاحٍ وَشَيْبٍ ... مَعَادَ اللَّهِ مِنْ سَفَهٍ وَعَارٍ». یعنی: «آیا بعد از پیری و طاسی سر به جوانی برخواهم گشت. شاهد در انکار رجوع به حالت قبلی است.»

﴿أَيُّهَا كُنَّا عِظْمًا نُحِرَّةً﴾^۱!

«آیا هنگامی که استخوان‌هایی پوسیده شدید [و به خاک تبدیل گشتیم، باز هم زنده می‌شویم]؟».

عظام: استخوان‌های بدن.

کافران زندگی بعد از مرگ را تکذیب می‌کردند؛ حتی گروهی از آنان روزی با یک تکه استخوان کهنه و پوسیده پیش پیامبر ﷺ رفتند و با فشار آن را پودر کرده و بر صورت مبارکش فوت کردند و گفتند: آیا وقتی ما به این استخوان‌های پوسیده و کهنه تبدیل شدیم ممکن است دوباره زنده شویم؟ چنین چیزی غیر ممکن است. این گفتار آنان بیانگر این است که وقوع قیامت و معاد را بعید می‌پنداشتند بنابراین منکر بعث و روز جزا شدند.

درحالی‌که الله بلند مرتبه آن‌ها را خلق کرده و برای او خلق دوباره از خلق اول آسان‌تر است.

امروز هم همین حرف‌ها را می‌زنند و هزار و چهارصد و چند سال پیش هم که این آیات نازل می‌شد، نیز همین حرف‌ها را می‌زدند. می‌گفتند: ﴿وَكَاؤُوا يَقُولُونَ أَيُّهَا كُنَّا عِظْمًا نُحِرَّةً﴾^۲ [الواقعة: ۴۷-۴۸] «آیا وقتی که مردیم و خاک و استخوان شدیم، دوباره زنده خواهیم شد؟ آیا پدران ما که در گذشته فوت شده‌اند زنده می‌شوند؟» ﴿قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ﴾^۳ [الواقعة: ۴۹] بله هم آن‌ها و هم شما همگی گردآوری خواهید شد، برای روز مشخص شده؛ پس آن‌هایی ذلیل‌اند که به چنین روزی ایمان نداشتند و می‌گویند:

﴿قَالُوا تِلْكَ إِذًا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ﴾^۴ «گویند: [اگر چنین وعده‌ای درست باشد] آنگاه آن [برای صاحبش] بازگشتی زیانبار است!»

۱ - نخره: به معنی پوک‌شدن تنه‌ی درخت است. استخوان‌های تو خالی را هم نخره می‌گویند و نخر به صدایی گفته می‌شود که در هنگام خواب به گوش می‌رسد و به آن نخیر هم می‌گویند. مَنخَر به سوراخ‌های بینی اطلاق شده است.

۲- کره: کر مقابل فر است. فر یعنی فرار کردن؛ کر یعنی حمله‌کردن؛ کر و فر یعنی آمدن و رفتن؛ حمله کردن و عقب‌نشینی کردن. و هنگامی که انسان حمله می‌کند، برای این که پیروز شود، مجبور است عملیاتی را چندین بار انجام دهد که به آن تکرار گفته می‌شود. و از کر گرفته شده است. کر وقتی به باب تفعیل برود می‌شود: کرره - یکرره - تکرار. یعنی تکرار کردن و متعدد

سبب نزول آیه ۱۲: چون این کلام الله متعال ﴿أَيْنَا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ﴾ نازل شد، کافران قریش گفتند: اگر بعد از مرگ زنده شویم به شدت زیان خواهیم کرد. بنابراین آیه: ﴿قَالُوا تِلْكَ إِذًا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ﴾ نازل شد.^۱

کافران از روی جهل و نادانی و کبر و غرور با خود می گفتند: اگر بنا باشد بار دیگر به زندگی دیگری برگردیم، این برگشتی زیان آور خواهد بود و این نسبت به آنان چنین است؛ زیرا آنان همه چیزشان زیان آور خواهد بود و الله و دین و رستاخیز را مسخره و استهزا کرده و می گفتند: چنین چیزی ممکن نیست و اتفاق نمی افتد و اگر الله ما را بعد از مرگ، دوباره زنده کند پس ما ضرر کرده ایم؛ چون خود را آماده نکرده ایم. همان گونه که الله متعال در جای دیگری می فرماید: ﴿قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا ذَٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ﴾ [الزمر: ۱۵] «بگو: زیانکاران [واقعی] کسانی هستند که [به طمع دنیا] خود و خانواده هایشان را در رستاخیز به زیان انداختند. آگاه باشید که این، همان زیان آشکار است».

﴿فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ﴾^۲

«پس آن [بازگشت آسان است و] تنها با یک بانگ مهیب است».

در حقیقت آن بازگشت جز یک فریاد - نفخه‌ی دوم اسرافیل - نیست که همان نفخه‌ی رستاخیز و زنده شدن است. زنده کردن بعد از مرگ برای الله آسان است و فقط یک امر و فرمان به اسرافیل است تا در بوق بدمد.

انجام دادن کاری. کرور یکی از واحدهای وزن در قدیم بوده است. مثلاً کرور کرور نعمت و امکانات. یعنی امکانات فراوان.

۱- حکم سند: ضعیف؛ مرسل است. سیوطی در [الدر المنثور: ۴۰۷/۸] آن را ذکر نموده و به سعید بن منصور و عبد بن حمید و ابن منذر منسوب کرده است. (مصحح)

۲- زجر: به معنی راندن کسی با صدای رسا از جایی.

واحد: از ماده‌ی وحد است، به معنی انفراد و واحد هم یعنی چیزی که تجزیه پذیر نیست و جزء ندارد و هر عددی را می شود به وسیله‌ی واحد توصیف کرد. کلمه‌ی واحد می تواند صفت باشد، برای هر چیزی و نکته‌ی مهم این است که واحد تعدد پذیر است، ولی احد تعدد پذیر نیست و الله احد است و به دنبال احد بودنش واحد است.

زجره واحد هم شیپور سوم است. و آن جا است که ذلیلانه دست‌ها را به آسمان بلند می‌کنند و می‌گویند: ﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ﴾ [المؤمنون: ۹۹] «[کافران پیوسته بر عقیده باطلشان هستند] تا هنگامی که مرگ یکی از آنان فرارسد [آنگاه در حالی که] نزد پروردگار [خود ناله و زاری می‌کند، به فرشتگان] می‌گوید: «مرا [به دنیا] بازگردانید». یا الله! من را به دنیا بازگردان تا آن کارهای بدی را که انجام داده‌ام جبران کنم. در سوره‌ی مؤمنون می‌فرماید: ﴿كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾ [المؤمنون: ۱۰۰] «بی‌تردید، این فقط سخنی است که او به زبان می‌گوید [و هرگز رفتارش تغییر نمی‌کند]؛ و تا روزی که برانگیخته شوند، پشت سرشان برزخی است». و در آخر سوره‌ی فاطر هم احوال آن‌ها را توصیف می‌کند و به آن‌ها می‌گوید: چرا شما متذکر نشدید ﴿وَهُمْ يَصْطَرِحُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ﴾ [فاطر: ۳۷] «[دوزخیان] در آن [آتش] فریاد می‌زنند: پروردگارا، ما را [از این عذاب] بیرون آور تا غیر از آنچه [پیشتر] می‌کردیم، کار شایسته‌ای انجام دهیم». ما را به دنیا برگردان تا اعمال صالح انجام دهیم، غیر از آن کارهای بدی که انجام می‌دادیم. و الله به آن‌ها می‌گوید که من برای شما قرآن و پیامبر فرستادم... ﴿أَوَلَمْ نَعْمَرِكُمْ مَا يَدَّكُرُ فِيهِ مَنْ تَدَّكُرُ﴾ [به آنان گفته می‌شود]: آیا به شما [آنقدر فرصت و] عمر ندادیم تا هر کس که پندپذیر است در آن [مدت] پند بگیرد؟. آیا شما به اندازه‌ی کافی فرصت و مهلت نداشتید تا آن کسی که می‌خواهد تذکر و پند بگیرد؟ ﴿وَجَاءَكُمُْ النَّذِيرُ﴾ «و [پیامبر نیز به عنوان] بیم‌دهنده نزدتان آمد». و پیامبری آمد و شما را ترساند و به شما گفت که این راهی که شما می‌روید، به سوی جهنم است. ﴿فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ﴾ [فاطر: ۳۷] «پس [حال که اطاعت نکردید، طعم عذاب را] بچشید که ستمکاران هیچ یاریگری ندارند». پس عذاب را بچشید و برای ستمگران یآوری نیست. ﴿فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ﴾ [صدای بسیار غیر قابل تحملی است که می‌آید و یکباره همه به صف می‌شوند.

﴿فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ﴾^۱ «و ناگهان همگی بر عرصه‌ی زمین [محشر] ظاهر می‌شوند [بعد از اینکه در شکم آن، مرده بودند]».

۱- ساهره: به سطح زمین گفته می‌شود و عمدتاً زمینی که پیوسته و شب و روز در حال رویاندن گیاه باشد. مانند این که استراحت و خواب نداشته باشد. ساهر اللیل یعنی کسی که شب زنده‌دار

﴿بِالسَّاهِرَةِ﴾: زمین محشر، دلیل انتخاب این اسم طبق آرای علما، این گونه است: (۱) رأی اول: این که زمینی غیر از زمین دنیا، مسطح، صاف و بدون پستی و بلندی است.

(۲) رأی دوم: این زمین، برای خوراک مردم در روز محشر تبدیل به نان می شود^۱ و زمینی دیگر و نقره ماند و بدون گناه در آن درست می شود.

به آن زمین حشر، «ساهره» گفته اند چون کسانی که در آن روز بر روی آن قرار می گیرند، پیوسته بیدارند و هیچ گاه به خواب نمی روند. الله متعال با این آیه به منکران معاد پاسخ داده و این خود، تثبیت و تقدیر این موضوع مهم و حیاتی است. حال چه کسی به آن معتقد گردد و چه نسبت به آن عناد ورزد.

همه در صحرای محشر صف می کشند و آن جا است که محاسبه و معامله شروع می شود. اگر چه الله اهل عفو و کرم است، اما محاسبه به قوت خود باقی است. ﴿فَمَنْ

يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ﴿٧﴾ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ ﴿٨﴾ [الزلزلة: ۷-۸]

است و خواب ندارد. ساهره هم یکی از نام های صحرای قیامت است که حاضر و آماده می شود و انسان ها در آن برای محاسبه صف می کشند.

۱- «تَكُونُ الْأَرْضُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ خُبْرَةً وَاحِدَةً، يَتَكَفَّوْهَا الْجَبَّارُ بِيَدِهِ كَمَا يَكْفَأُ أَحَدُكُمْ خُبْرَتَهُ فِي السَّفَرِ، نُزُلًا لِأَهْلِ الْجَنَّةِ» فَأَتَى رَجُلٌ مِنَ الْيَهُودِ فَقَالَ: بَارَكَ الرَّحْمَنُ عَلَيْكَ يَا أَبَا الْقَاسِمِ، أَلَا أَخْبِرُكَ بِنُزُلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ قَالَ: «بَلَى» قَالَ: تَكُونُ الْأَرْضُ خُبْرَةً وَاحِدَةً، كَمَا قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَتَنْظَرُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَيْنَا ثُمَّ ضَحَكَ حَتَّى بَدَتْ نَوَاجِدُهُ، ثُمَّ قَالَ: أَلَا أَخْبِرُكَ بِإِدَامَتِهِمْ؟ قَالَ: إِدَامَتُهُمْ بِالْأَمِّ وَنُونٌ، قَالُوا: وَمَا هَذَا؟ قَالَ: نُونٌ وَنُونٌ، يَأْكُلُ مِنْ زَائِدَةٍ كَيْدِهِمَا سَبْعُونَ أَلْفًا [بخاری: ۶۵۲۰] و [مسلم: ۲۷۹۲] «زمین در روز قیامت به یک قرص نان، تبدیل می شود و الله جبار آن را با دستش می گرداند و به عنوان مهمانی به اهل بهشت تقدیم می نماید همان طور که یکی از شما نانی را که در سفر می پزد، از این دست به آن دست می کند و جمع و جور می نماید». پس از آن، مردی از یهودیان آمد و گفت: ای ابوالقاسم! الله تو را مبارک گرداند. آیا از مهمانی اهل بهشت در روز قیامت، تو را مطلع نسازم؟ فرمود: «بله». آن مرد، همان گونه که نبی اکرم ﷺ فرموده بود، گفت: زمین به یک قرص نان تبدیل می شود. نبی اکرم ﷺ به سوی ما نگاه کرد و خندید تا جایی که دندان های مبارکش، آشکار شد. آنگاه مرد یهودی گفت: آیا از خورش بهشتیان تو را باخبر نسازم؟ خورش آنها بالام و ماهی است. صحابه پرسیدند: آن، چیست؟ مرد گفت: ماهی و گاوی هستند که از گوشه کبد آنها هفتاد هزار نفر می خورند». (مصحح)

«آنگاه هر کس به اندازه ذره‌ای کار نیک انجام داده باشد، [پاداش] آن را می‌بیند؛ و هر کس به اندازه ذره‌ای کار بد کرده باشد، [کیفر] آن را می‌بیند».

رهنمود آیات:

بعضی از رهنمودهای آیات فوق:

۱- آیات اشاره دارند بر این که الله متعال به هر چه از آفرینشش بخواهد، سوگند یاد می‌کند، برخلاف بندگان که سوگند یاد کردن جز به ذات الله، برای شان ممنوع است.

۲- آیات، بیانگر این هستند که: روح مؤمن هنگام مرگ سریع و بدون درد و رنج ستانده می‌شود، برخلاف روح کافر.

در خلال مضامین مقسم‌های الهی، قیامت، هنگامه و کیفیت آن، اثبات می‌گردد.

﴿هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى ﴿١٥﴾ إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِاللَّوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى ﴿١٦﴾ أَذْهَبَ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى ﴿١٧﴾ فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَهٌ إِلَّا أَن تَزْكَى ﴿١٨﴾ وَأَهْدِيكَ إِلَى رَبِّكَ فَتَخْشَى ﴿١٩﴾ فَأَرَاهُ الْآيَةَ الْكُبْرَى ﴿٢٠﴾ فَكَذَّبَ وَعَصَى ﴿٢١﴾ ثُمَّ أَذْبَرَ يَسْعَى ﴿٢٢﴾ فَحَشَرَ فَنَادَى ﴿٢٣﴾ فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى ﴿٢٤﴾ فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْأَخْرَةِ وَالْأُولَى ﴿٢٥﴾ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّمَن يَخْشَى ﴿٢٦﴾ ءَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ بَنَدَهَا ﴿٢٧﴾ رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّلَهَا ﴿٢٨﴾ وَأَعْطَشَ لَيْلَهَا وَأَخْرَجَ ضَحْلَهَا ﴿٢٩﴾ وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَلَهَا ﴿٣٠﴾ أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَمَرْعَهَا ﴿٣١﴾ وَالْجِبَالَ أَرْسَلَهَا ﴿٣٢﴾ مَتَعًا لَّكُمْ وَ لِأَنْعَامِكُمْ ﴿٣٣﴾ فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَةُ الْكُبْرَى ﴿٣٤﴾ يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَى ﴿٣٥﴾ وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِمَن يَرَى ﴿٣٦﴾ فَأَمَّا مَن طَغَى ﴿٣٧﴾ وَءَاثَرَ الْحَيَوةِ الدُّنْيَا ﴿٣٨﴾ فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى ﴿٣٩﴾ وَأَمَّا مَن خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى ﴿٤٠﴾ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى ﴿٤١﴾ يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَلُهَا ﴿٤٢﴾ فِيمَ أَنْتَ مِن ذِكْرِهَا ﴿٤٣﴾ إِلَى رَبِّكَ مُنْتَهَلُهَا ﴿٤٤﴾ إِنَّمَّا أَنْتَ مُنذِرٌ مَّن يَخْشَاهَا ﴿٤٥﴾ كَانَتْهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبُثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحُلًا ﴿٤٦﴾﴾ [النازعات: ۱۵-۴۶].

اما ارتباط این آیات با آیات قبلی چیست؟ چه ارتباطی میان داستان موسی و پیامبر شدنش و عذاب فرعون با آیات قبلی وجود دارد که بحث پیرامون بادهایی بود که می‌آمدند و در نتیجه‌ی وزش این بادهای ابرها متراکم می‌شدند و باران می‌بارید و زمین‌های مرده زنده می‌شدند و از این نتیجه گرفته می‌شد که همچنان که الله

زمین‌های مرده را با باراندن باران زنده می‌کند، شما را هم بعد از مردن، دوباره زنده می‌کند. این آیات استدلال بود برای اثبات وجوب وجود قیامت و آیات دیگر به صورتی واضح‌تر و روشن‌تر برای ما توضیح خواهند داد که این رویداد ممکن است و چیز غیر ممکن نیست. ﴿هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَىٰ﴾ آیا سرگذشت موسی به تو رسیده است؟ متوجه شده‌ای که چه جریاناتی برای موسی روی داد. موسی که پیامبر الله و کلیم الله بود.

منظور از بیان این آیات، تسلیت و نوازش قلب رسول الله است هنگامی که قومش او را در بیان توحید، نبوت و ... تکذیب می‌کردند؛ الله متعال گوشه‌ای از داستان موسی با فرعون را برای او بیان می‌کند تا از یک طرف موجب تخفیف نگرانی رسول الله گردد و از طرف دیگر، تهدیدی باشد نسبت به قوم او، در رابطه با مجازاتی که بر آنان نازل می‌گردد؛ مانند همان مجازاتی که بر سر فرعون و فرعونیان آمد، فرعونی که از لحاظ قوت و سلطنت، به مراتب از قوم پیامبر الله قوی‌تر و عظیم‌تر بود، ولی می‌بینیم الله متعال او را هلاک نمود و خود و سربازانش را غرق در دریای نیل کرد.

﴿هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَىٰ﴾.

«ای پیامبر! آیا داستان موسی [و فرعون] به تو رسیده است؟».

﴿هَلْ أَتَاكَ﴾: آیا می‌دانی؟ (خطاب به رسول الله ﷺ).

دلیل بیان آیه به شکل سؤال:

۱) برای یادآوری: زیرا در سوره‌ها و آیات قبل نیز در این مورد صحبت شده است.

۲) تحریک شنونده به شنیدن خبر.

﴿مُوسَىٰ﴾: «یعنی موسی بن عمران التلیه».

دلیل انتخاب موسی التلیه و آوردن نام او در این آیه از نظر علما:

۱- زیرا قصه‌ی موسی باعث صبر پیامبر ﷺ شود و او از دست مشرکانی که ایمان نمی‌آوردند ناراحت نشود.

۲- شباهت قوم موسی التلیه یعنی بنی اسرائیل به امت محمد و کافران زمان او.

۱- در این جا، هل استفهام صوری است و منظور تشویق شنونده است نسبت به خبری که بعد از آن بیان می‌گردد که در این صورت «هل» در اینجا معنی «قد» می‌دهد؛ یعنی قطعاً داستان عجیب موسی به تو رسیده است.

۳- در آخر الزمان جنگی میان مسلمانان و یهودیان (بنی اسرائیل) رخ می‌دهد. در حدیث صحیح آمده است که درختان و سنگ‌ها به مسلمانان علیه یهودیان کمک می‌کنند و شهادت می‌دهند که در پشت آن‌ها یهود مخفی شده است تا آن‌ها را به قتل برسانند مگر درختی به نام غرقد که از درختان یهود است^۱ و اسرائیل هم اکنون در فلسطین همه جا این درخت را کاشته است.

۴- تهدید مشرکان مکه و قریش: زیرا لقب ابوجهل نیز «فِرْعَوْنُ هَذِهِ الْأُمَّةِ» (فرعون این امت) بود.

در مدینه یهودیان زیادی زندگی می‌کردند.

﴿إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِاللَّوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى﴾^۲.

«آنگاه که پروردگارش او را در سرزمین مقدس [و پاک] «طوی» ندا داد».

﴿اللَّوَادِ الْمُقَدَّسِ﴾: سرزمینی مقدس نزدیک فلسطین و مصر که الله متعال آن را

مقدس خوانده است اما علت آن کاملاً برای ما مشخص نیست.

﴿إِذْ﴾ در این جا و خیلی از آیات قرآن ظرف زمان است، برای فعلی مقدر مانند اذکر

به معنی یاد کن. یاد کن ای پیامبر، زمانی را که پروردگار، او (موسی) را فرا خواند. در

۱- [بخاری: ۲۹۲۵ و ۲۹۲۶] و [مسلم: ۲۹۲۱ و ۲۹۲۲]. لفظ غرقد در مسلم آمده است. (مصحح)

۲- ناده: از ماده‌ی ندا و به معنی بلند کردن صدا است، به طوری که این صدا آشکار شود و همه کس آن را بشنود. فرق دعا با ندا در این است که در دعا میان داعی و مدعو فاصله‌ای وجود ندارد، زیرا اگر بُعد و فاصله باشد، در آن صورت دعا معنی پیدا نمی‌کند. اما ندا این را می‌رساند که ممکن است بُعد و فاصله‌ای باشد. در ضمن ندا این مفهوم را می‌رساند که میان ندا دهنده و ندا شونده فاصله‌ای وجود دارد. خود کلمه‌ی ندا از ندا است و ندی به معنی شبنم است. واد: به معنی سرزمینی است که معمولاً به صورت دشت باشد و آب در آن جاری شود و زمینی که بین دو کوه باشد، کلمه‌ی وادی برایش به کار رفته است. (دامنه کوه).

طوی: از ماده‌ی طوی است، به معنی پیچیدن و یا درهم پیچیدن چیزی و بعداً هم به طی کردن مسافتی گفته شده است. منطقه‌ی طوی را هم که در این جا آمده به خاطر این است که موسی عليه السلام در مقطعی از مقاطع عمرش که با یکی از مأمورین فرعون درگیر شده بود و این درگیری منجر به قتل آن مأمور گردید، به سرزمینی متواری می‌شود که در آن سرزمین با فرد صالحی روبرو می‌شود که با یکی از دختران آن فرد ازدواج می‌کند و از آن جا به سرزمینی نقل مکان می‌کند که شبیه به بیابان بوده به نام طوی. اما چرا اسم این بیابان طوی شد؟ مفسران گفته‌اند که دو بار از این مکان ندا داده شده و یا دو بار مقدس گردانیده شده است.

بیابانی که موسی با خانواده و اهلش گرفتار تاریکی و سرمای شدیدی شده بود، این جا است که از دور آتشی نمایان می‌شود و این آتش دعوت‌کننده و ندادهنده به موسی است که به سوی من بیا. موسی آتش را می‌بیند و تفاوت فاحشی را میان این آتش و آتش‌های دیگر مشاهده می‌کند. این جا است که قرآن تعبیر زیبای ﴿ءَأَنْتُمْ﴾ را به کار می‌برد. موسی به اهلش می‌گوید: ﴿إِذْ رَعَا نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا﴾ [طه: ۱۰] به خانواده‌اش می‌گوید: این جا درنگ کنید و بایستید. درحالی که می‌توانست بگوید: «انی وجدت نارا». یافتن آتشی را؛ می‌فرماید: ﴿إِنِّي ءَأَنْتُمْ نَارًا﴾ [طه: ۱۰] این تعبیر قرآن به تکرار در جاهای مختلف آمده است. من احساس انسی با این آتش می‌کنم. این آتش مانند آتش‌های دیگر نیست. ﴿لَعَلِّي ءَأْتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ﴾ [طه: ۱۰] شاید بخشی از این آتش را برای شما بیاورم که هم راه را روشن کند و هم شما گرم بشوید. ﴿لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ﴾ [النمل: ۷]. در آیه‌ی دیگر از سوره‌ی طه می‌فرماید: ﴿أَوْ أَجِدُ عَلَى النَّارِ هُدًى﴾ [طه: ۱۰]. یا این که به وسیله‌ی این آتش راهی را پیدا بکنم. ﴿إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى﴾ «واد» جایی که محل سکونت و آرامش است. جایی که از غوغاها و غوغاسالاری‌ها به دور است. جایی که انسان می‌تواند خلوت کند و به نجوا با الله بپردازد. مقدس هم بود یعنی از هرگونه مظاهر آلودگی چه شنیداری و چه گفتاری و چه دیداری پاک بود. پس الله یک دوره‌ی تربیتی را برای موسی تدارک می‌بیند تا بتواند به جنگ فرعون برود، چون اگر دوره‌ی تربیتی را طی نکند، در انجام مأموریت موفق نخواهد شد. در همان وادی مقدس طوی یک دوره‌ی تربیتی برای موسی ترتیب می‌دهد و به موسی می‌گوید: ﴿وَأَنَا أَخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَىٰ﴾ [طه: ۱۳] من تو را برگزیدم، پس گوش بده که به تو چه می‌گویم، ابتدایی‌ترین مرحله‌ی تربیت اصلاح بینش بود و بینش موسی باید اصلاح می‌شد. ﴿إِنِّي أَنَا رَبُّكَ﴾ من مربی و دلسوز تو هستم. ﴿فَأَخْلَعُ نَعْلَيْكَ﴾ کفش‌هایت را در بیاور و تکلیف در ابتدا بسیار آسان است. چون به جایی آمده‌ای که باید تربیت شوی. ﴿إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى﴾ [طه: ۱۲] جایی آمده‌ای که باید از لحاظ شخصیتی اصلاح شوی. و بعد از این که موسی از لحاظ شخصیتی تربیت شد. ﴿وَأَنَا أَخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَىٰ﴾ [طه: ۱۳] ﴿إِنِّي أَنَا اللَّهُ﴾

من فرمانروا و فریادرس تو هستم. من الله هستم. ﴿إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا﴾ هیچ فرمانروا و هیچ فریادرسی غیر از من نیست. ﴿فَاعْبُدْنِي﴾ پس باید من را بندگی کنی. ﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾ [طه: ۱۴] و برای تضمین و تقویت بندگی‌ات بایستی نماز را به پای داری و رابطه‌ات را با من مستحکم گردانی. اصلاح در آغاز، اصلاح بینش است اما مهمترین تکلیفی که انسان در راستای اصلاح بینش باید انجام دهد نماز و اقامه‌ی نماز است که اگر انسان در باب اقامه‌ی نماز موفق بود، در اصطلاح بینش خود نیز موفق خواهد بود. نماز یعنی رابطه با الله و این نزد الله بسیار با اهمیت است. ﴿إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا﴾ ایمانت را هم باید در رابطه با قیامت تقویت نمایی. زمان آمدن قیامت را کسی نمی‌داند. ﴿لِيُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسَعَىٰ﴾ [طه: ۱۵] تا هرکسی آنچه را کاشته درو کند. سپس از او سؤال می‌کند ﴿وَمَا تَلَكَ بِيَمِينِكَ يَمُوسَىٰ﴾ [طه: ۱۷] که ای موسی! آن چیست در دست تو؟ ﴿قَالَ هِيَ عَصَايَ﴾ این عصای من است. با آن (عصا) چه کار می‌کنی؟ ﴿أَتَوَكَّؤُا عَلَيَّهَا﴾ وقتی خسته می‌شوم به آن تکیه می‌کنم. ﴿وَأَهْشُ بِهَا عَلَىٰ غَنَمِي﴾ برگ‌های درختان را برای گوسفندان پایین می‌ریزم ﴿وَلِي فِيهَا مَعَارِبُ أُخْرَىٰ﴾ [طه: ۱۸] و کارهای دیگر نیز با آن انجام می‌دهم، بعد از این که توصیف عصا را از زبان موسی می‌شنود به او می‌فرماید: ﴿قَالَ أَلْقَهَا يَمُوسَىٰ﴾ [طه: ۱۹-۲۰]. عصایت را پرت کن، زیرا مربی می‌داند که موسی در مسیر مبارزه و رویارویی با فرعون چه چیزهایی را نیاز دارد. پس داستان تکرار می‌شود، زیرا فرعون که یکی نیست، بلکه فرعون نماد ستمکاران در هر زمانی هست. فرعون مرده اما فرعونیت در میان انسان‌ها زنده است. هر روز فردی به جا و مقامی می‌رسد و ندای ﴿أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَىٰ﴾ سر می‌دهد و اعلام می‌کند که حق من هستم و هیچکس دیگری جز من حق نیست. بنابراین موسی‌ها باید علیه این فرعون‌ها قیام کنند و قوی ظاهر شوند. عصا را پرت می‌کند و عصا تبدیل به مار کوچکی می‌شود. اما در مقام رویارویی با فرعون و فرعونیان وقتی که موسی عصا را پرت می‌کند آن وقت دیگر این عصا حیه و یک مار کوچک نمی‌شود، بلکه ثعبان مبین می‌شود. ازدهایی بزرگ می‌شود. این جا فعلاً موسی در مرحله آموزش و تربیت است و

لازم است که عصا به مار کوچک تبدیل شود، اما در آنجا موضوع دعوت است و باید ثعبان شود و دلیل آن همین است که در یک جا می‌فرماید ثعبان مبین و در یک جا می‌فرماید حیه، یک باره موسی می‌ترسد: ﴿قَالَ خُذْهَا وَلَا تَخَفْ﴾ عصایت را بردار و نترس ﴿سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَىٰ﴾ دوباره آن را به شکل نخستین‌اش درمی‌آوریم. و بعد به او می‌گوید: ﴿وَأَضْمُ يَدَكَ إِلَىٰ جَنَاحِكَ﴾ تربیت ادامه دارد. دستت را در گریبان‌ت داخل کن. ﴿تَخْرُجُ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ﴾ نگاه کن که دستت کاملاً سفید و شفاف و نورانی است. مریض نشده‌ای نترس ﴿آيَةٌ أُخْرَىٰ﴾ یک نشانه و آیه‌ی دیگر است. و بعد از اینکه موسی از لحاظ شخصیتی، بینشی و منشی اصلاح شد، به او در همان جا می‌فرماید:

﴿أَذْهَبَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ﴾.

«به سوی فرعون برو که او [در ظلم و تکبر] طغیان کرده است».

﴿إِنَّهُ طَغَىٰ﴾: «که او سرکش شده و از مرزبندی فراتر رفته است و ادعای ربوبیت و

الوهیت می‌کند.»

﴿فِرْعَوْنَ﴾^۱: پادشاه مصر؛ اولین پادشاهی که لقب فرعون به خود داد «اختاتون»

نام داشت و فرعون زمان موسی علیه السلام «رامسس دوم» نام داشت که خود را معبود

می‌دانست و می‌گفت: من والاترین معبود شما هستم: ﴿أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَىٰ﴾.

مردم مصر در آن زمان از ۲ گروه تشکیل شده بودند:

۱- قبطی‌ها: پادشاهان (فرعونیان) و ثروتمندان مصر.

۲- بنی‌اسرائیل: مردم عادی و فقیر مصر که از ذریه‌ی یعقوب نبی علیه السلام بودند و

بعد از آمدن یوسف علیه السلام و خانواده‌اش به مصر در آن جا ساکن و منتشر شدند.

۱ - فرعون: یعنی: «خانه یا قصر خیلی بزرگ، منطقه قصر» و بعدها این کلمه برای نسبت بزرگی و پادشاهی به اشخاص داده شد.

در زمان یوسف علیه السلام به پادشاهان مصر، ملک می‌گفتند و در زمان موسی علیه السلام پادشاه رامسس دوم، معروف به فرعون و انسانی ظالم و جاه‌طلب بود. وی بر روی تمام سکه‌ها نام خود را ضرب زد و همه چیز را تحت تصرف و ملک خود قرار داد.

قبطی‌ها و ثروتمندان اصیل مصر همیشه نسبت به بنی‌اسرائیل از روی حسادت، احساس ناخوشایندی داشتند؛ چرا که آن‌ها از سرزمینی دیگر به نام فلسطین به مصر آمده بودند.

رامسس دوم خواب دید که آتشی از فلسطین آمده و تخت پادشاهی‌اش را به آتش کشید؛ بنابراین تصمیم گرفت پسران قوم بنی‌اسرائیل را کشته و نابود کند و این کار را یک سال در میان آنان انجام می‌داد؛ زیرا او برای انجام اوامرش به خدمتکاران زیادی نیز احتیاج داشت که باید از بنی‌اسرائیل تأمین می‌شد. هارون در سال بدون کشتار به دنیا آمد و موسی در سالی به دنیا آمد که دستور به کشتار داده شده بود. مطابق با دستور الله، مادرش او را به رود نیل انداخت و آب او را به خانه‌ی فرعون برد و زیر نظر آسیه همسر فرعون بزرگ شد.

﴿طغی﴾: «عصیان و سرکشی.» زیرا هم خود را معبود خواند و هم به مردم ظلم و ستم می‌کرد؛ هم در حق الله و هم در حق بندگان الله ستم می‌کرد و بنی‌اسرائیل را بردگان خود کرده بود.

بعد از این دوره‌ی تربیتی، الله موسی را به سوی فرعون می‌فرستد. موسی به الله می‌گوید که یک سری نیازها دارم که می‌خواهم بگویم و الله به او اجازه می‌دهد که بگوید: ﴿قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي﴾ [طه: ۲۵] سینه‌ام را باز کن برای این که این بینش را که از تو گرفته‌ام و به من انتقال داده‌ای در وجودم نهادینه شود و جزء شخصیت من گردد. یعنی سینه‌ام را برای قبول هدایت خودت آن‌چنان گشاده کن که این هدایت در وجود من رسوخ نماید تا دیگر کسی نتواند آن را از من بگیرد. ﴿قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي﴾ و ﴿وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي﴾ من آموزش گرفته‌ام، بینشم درست شده، یقین هم پیدا کرده‌ام که این راه، راه حق است اما کار سخت است؛ کار را برایم آسان بگردان. ﴿وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي﴾ و ﴿وَأَحْلِلْ عُقْدَةَ مِنِّ لِسَانِي﴾ و چون جرمی را هم در گذشته مرتکب شده‌ام و کسی را کشته‌ام و الآن به سوی فرعون می‌روم و باید به او بگویم که ای فرعون! دیگر حق نداری فرعون باشی؛ این سخت است و ممکن است که زبانم بند بیاید. ﴿وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي﴾ و ﴿وَأَحْلِلْ عُقْدَةَ مِنِّ لِسَانِي﴾ زبانم را روان کن تا در گفتن موفق عمل کند و سخنانم را بفهمند ﴿يَفْقَهُوا قَوْلِي﴾ و ﴿وَأَجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِّنْ أَهْلِي﴾ و وزیری که هم فکر و هم اندیشه‌ی من باشد، برایم قرار بده. ﴿وَأَخِي﴾

هَرُونَ ﴿۳۴﴾ [القصص: ۳۴] هارون باشد چون هم زبانم را می‌فهمد و هم برادرم است و در عین حال زبانش از من فصیح‌تر می‌باشد. ﴿أَشْدُّ بِهِ أَرْزِي﴾ و به وسیله‌ی هارون پُشتم را محکم کن ﴿وَأَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي﴾ او را در کار و تکلیفم و در مأموریتم شریکم قرار بده. ﴿كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا﴾ و نَذْكُرَكَ كَثِيرًا ﴿۳۵﴾ إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا ﴿۳۶﴾ قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَمُوسَى ﴿۳۷﴾ [طه: ۳۳ - ۳۶] «تا تو را بسیار به پاکی بستاییم و بسیار یادت کنیم. بی‌تردید، تو به [حال] ما بینایی. [الله] فرمود: ای موسی، خواسته‌ات به تو داده شد». الله با همه‌ی پیشنهادات او موافقت می‌کند. و سپس موسی راه می‌افتد. ﴿أَذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ﴾ حال به سوی فرعون برو چرا؟ برای این که ﴿إِنَّهُ طَغَىٰ﴾ (فرعون) حدود را شکسته است. چون احساس مسئولیت نکرده است. طغیان به دو شکل ممکن است اتفاق بیافتد، یکی با افراط و دیگری با تفریط و البته در این جا فرعون دچار طغیان ناشی از افراط شده است.

﴿فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَهٌ إِلَّا أَنْ تَرْكَبُوا﴾^۱.^۲ «و به او بگو: آیا می‌خواهی [از کفر و گناه] پاک شوی؟».

۱- قرائت نافع تزکی به تشدید زاء است ولی قرائت حفص با تخفیف زاء می‌باشد، آن که مشدّد خوانده، یکی از دو تاء «تترکی» را در زاء ادغام نموده و آن که با تخفیف خوانده، یکی از دو تاء را حذف کرده است.

۲- تزکی: از ماده زکی لزوع آمده است، یعنی زراعت رشد کرد. به حالتی که یک دانه‌ی گندم تبدیل به چندین دانه‌ی گندم می‌شود زکات می‌گویند. باید دقت کرد که تزکیه، آن اصطلاح آکنده از شرک و بدعت و خارج از شرع صوفیانه با آن همه شرح و بسط و بازی با الفاظ و لغات نیست؛ بلکه در تعریفی ساده با استناد به آیات قرآن تزکیه یعنی: پاک شدن از شرک و کفر و فسوق و عصیان، با ترک همیشگی آنها و با توبه از انجام آنچه در گذشته از این گناهان انجام داده است و نیز پاک کردن نفس و تقویت آن با ایمان و عمل صالح است؛ زیرا تزکیه دو معنی دارد: پاک کردن، و از بین بردن تباهی و فساد، و رشد و فزونی با کسب نیکی، و به همین دلیل زکات، زکات نامیده شد.

تزکیه با پاک شدن از لوث شرک و پلیدی آن آغاز می‌شود. همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ﴾ [التوبة: ۲۸] «مشرکان قطعاً پلیدند»، اما پاک شدن از آن با ایمان آوردن صورت می‌گیرد. مرحله بعد پاک شدن از معصیت و نافرمانی، با تقوا و پروای از الله متعال است. همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید: ﴿فَلَا تُزَكُّوْا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَىٰ﴾ [النجم: ۳۲] «پس خودستایی نکنید، که او تعالی به حال پرهیزگاران داناتر است»، و در نهایت با انجام طاعات و

﴿فَقُلْ﴾: پس بگو؛ الله در این آیات، شیوه دعوتگری را به ما می‌آموزد و می‌فرماید که با بدترین انسان‌ها نیز باید با آرامی و با اخلاق رفتار کرد.

﴿إِنِّي أَنزَلْتُ﴾: «به او بگو قصد آن داری که از آلودگی شرک و کفر به وسیله‌ی اسلام پاک گردی؟»

پس اجباری در قبول هدایت نیست و حرکات فعلی و قولی ما باید طوری باشد که اشتباهی دینداری را در دیگران بارور و تحریک نماید. پس باید پیشنهاد کنی. اجباری نیست. آیا میل داری که تزکیه شوی؟ از لحاظ شخصیتی استعدادهای بالقوه در تو رشد کند؟ استعدادهای تو بیدار شود و به اوج کمال برسد؟ و فرعون نباشی!

﴿وَأَهْدِيكَ إِلَىٰ رَبِّكَ فَتَحْسَبُنِي﴾^{۱۹}!

اجرای فرامین الله صورت می‌پذیرد. الله متعال می‌فرماید: ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَن تَزَكَّىٰ﴾^{۱۹} و ذکر اسم ربیه فصلی^{۱۹} [الأعلى: ۱۴-۱۵] «یقیناً کسی که خود را [از شرک و کفر و گناه] پاک کند، رستگار خواهد شد؛ و [نیز کسی که] نام پروردگارش را یاد کند و نماز بگذارد». (مصحح)

۱- اهدیک: از ماده‌ی هدی است. هدایت به معنی راهنمایی کردن؛ به این ترتیب که کسی و یا چیزی را به آرامی به مقصد رساندن و با دلالت فرق دارد. دلالت هم نوعی دیگر از راهنمایی کردن است. مثلاً وقتی کسی از ما آدرسی را می‌پرسد و ما آدرس را به او می‌گوییم این یعنی دلالت. اما وقتی که دستش را گرفتیم و به همان نقطه یا هدف یا مقصد رساندیم، این یعنی هدایت؛ و پیامبران این چنین با مردم رفتار می‌کردند، آن‌ها نمی‌خواستند، بلکه رنج‌ها، مشقت‌ها و دردها را به جان می‌خریدند، برای این که همه‌ی بشریت را به سر منزل مقصود برسانند و آن‌ها را از شر وسوس شیطانی مصون و محفوظ بگردانند و... کلمه‌ی هدیه نیز از همین ریشه گرفته شده است. وقتی که گفته می‌شود به کسی هدیه دادم، در واقع راهی را از دل آن شخص به دل خودش باز کرده است و هر بار با دیدن این هدیه به یاد او می‌افتد. و این هدیه آن شخص را به هدیه‌دهنده دلالت می‌کند. در آموزه‌های پیامبر هم داریم که برای ایجاد دوستی و مودت میان خودتان، به همدیگر هدیه بدهید. هدایت‌ها به استناد آیات قرآن چهار دسته‌اند: اول: هدایت تکوینی، یعنی همان هدایتی که الله به صورت عام شامل حال همه‌ی مخلوقات کرده است، چه آن‌هایی که عالم هستند و اهل اراده و چه آن‌هایی که علم و اراده ندارند، مانند نباتات، جمادات و... ﴿قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ﴾^{۲۰} [طه: ۵۰]. پروردگار ما کسی است که خلقت همه چیز را تکمیل کرده است و سپس به آن‌ها هدایتی داده است. هدایت در این آیه هدایت تکوینی است. یعنی هرکدام از این مخلوقات را در مسیری که باید باشند قرار داده است.

دوم: هدایت تبلیغی ﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا﴾ [السجدة: ۲۴] «پیشوایانی از میان آنان

برگماشتیم که به فرمان ما [مردم را] هدایت می کردند». ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِن جَعَلْنَاهُ نُورًا نَّهْدِي بِهِءَ مَن نَّشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّا لَنَهْدِيهِ إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿۵۲﴾﴾ [الشوری: ۵۲] «ای پیامبر! این گونه، قرآن را [توسط جبرئیل و] به فرمان خویش بر تو وحی کردیم. [پیش از آن] تو آگاهی نداشتی که کتاب و ایمان چیست؛ ولی ما آن را نوری ساختیم که هر یک از بندگان خویش را که خواهیم، به آن هدایت کنیم؛ و مسلماً تو به راهی راست [= اسلام] هدایت می کنی». این جا هدایت به پیغمبر نسبت داده شده است، یعنی مبلغ پیامبر است. سوم: هدایت توفیقی که مخصوص الله است، کسانی که طالب هدایت هستند. زمینه‌ی کسب هدایت از نوع سوم یعنی توفیقی را دارند. الله می فرماید: ﴿وَالَّذِينَ أَهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَءَاتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ ﴿۱۷﴾﴾ [محمد: ۱۷] «الله بر هدایت پرهیزگاران می افزاید و پرهیزکاری شان [را قوت] می بخشد». یعنی کسانی که طالب هدایت اند الله هدایت آن‌ها را زیاد می کند. یعنی توفیق هدایت را نصیب آن‌ها می گرداند. یا آیه‌ی ۵۶ قصص: ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ﴾ هر کسی را که دوست داری، هدایت نمی کنی یعنی شما فقط مبلغ هستید. ﴿وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَن يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ﴿۵۱﴾﴾ [القصص: ۵۶] «بلکه الله است که هر کس را بخواهد هدایت می کند و او به [حال] راه یافتگان دانتر است». و بنابراین هدایت توفیقی از آن الله است. توفیق هدایت (هدایت توفیقی) موکول به قبول هدایت تبلیغی است. چهارم: هدایت در آخرت است به سوی بهشت: به تعبیر قرآن در سوره‌ی محمد ﴿سَيَهْدِيهِمْ وَيُصَلِّحُ بِأَلْهَمٍ ﴿۵﴾ وَيُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ عَرَفَهَا لَهُمْ ﴿۶﴾﴾ [محمد: ۵-۶] «الله آنان را [به راه راست] هدایت خواهد کرد و امورشان را سامان خواهد بخشید؛ و آنان را به بهشتی که [اوصافش را] برایشان بیان کرده است وارد خواهد نمود». الله مؤمنین را در آخرت به سوی بهشت هدایت می دهد. در تمام آیات قرآن اگر دقت کنیم، اقسام هدایت همین چهار تا هستند که یکی از این‌ها مربوط به آخرت است و سه تای اولی را در دنیا به دست خواهد آورد و نکته‌ی مهم این است که سه تا از این هدایت‌ها به دست الله است و تنها یک هدایت به دست ما است و آن هدایت تبلیغی است که اگر این را قبول کردیم سه تای دیگر را الله خود به ما خواهد داد و این همان فضل و کرم الله است و انسان چقدر ناسپاس این فضل و کرم است؟ آیا انصاف است که ما کوتاهی کنیم؟ و این جا است که انسان اهل کفر و ناسپاسی می شود، زیرا الله این همه امکانات را خلق کرده است که انسان اهل هدایت و رستگاری شود و در این مسیر فقط یک بخش از آن را در اختیار انسان گذاشته است و متأسفانه در این یک بخش هم انسان به خطا رفته است و خودش را از بقیه‌ی هدایت‌ها نیز محروم می کند.

فتخشی: از ماده خشیت است. خشیت به معنی خوف است، البته فرق آن با خوف در این است که خوف همراه با تعظیم را خشیت می گویند؛ یعنی کسی به خاطر عظمت و شخصیت کسی دیگر از او واهمه‌ای به دل راه بدهد که به این ترس خشیت می گویند. و این خود یکی از فضایل

«و من تو را به سوی پروردگارت هدایت کنم تا [از او] بترسی [و طبق رضایت او عمل نموده و از خشم او دوری کنی]»؟

تو را به سوی شناخت واقعی پروردگارت راه‌نمایم تا از او بترسی و او را فرمان‌بردار گردی و در نتیجه از عذابش رهایی یابی و در نتیجه، ظلم و طغیان را رها کنی.

﴿أَهْدِيكَ﴾: اُرْشِدُكَ: تو را به سوی الله راهنمایی کنم که بترسی و گناه نکنی.

ترکی: طاعت الله

طلب موسی عليه السلام از فرعون به آرامی

تخشی: دوری از گناه

اخلاقی است که انسان اهل خشیت از الله بشود. به عبارتی خوف همراه با تعظیم یعنی اگر عصیان و گناه کند از عذاب الله بترسد. و بنابراین اگر گناه کند از عذاب هم نمی‌ترسد. و این خوف مشروع است که مقدماتش را خود فرد با دوری از گناه فراهم می‌کند و خشیت خوفی است که حاصل عظمت مقام طرف مقابل ما است، حالا الله و یا غیر الله. بعضی از افراد هستند که از غیر الله می‌ترسند، یعنی آن عظمتی را که برای الله قایل هستند به غیر الله نسبت می‌دهند و بنابراین آن خشیتی را که باید در دل از الله داشته باشند از غیر دارند.

مشکل ما در باب خوف‌های دنیایی این است که مخلص نیستیم. به قول سنایی غزنوی: اگر مخلص شدیم پاک می‌شویم، از خوف سلطان و امیر. پس خوف همراه با تعظیم، انسان را به ذلتی می‌رساند که عین عبودیت و بندگی است. ذلیل بودن در مقابل الله عین عبودیت و بندگی است.

و ذلیل بودن در مقابل غیر الله عین شرک و انحراف از مسیر بندگی است. ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ

عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾ [فاطر: ۲۸] «به راستی، از [میان] بندگان الله، تنها دانایان [هستند که به صفات

و احکام الهی آگاهی دارند و] از او می‌ترسند». بنابراین در تنهایی و در میان جمع، این خشیت او را کنترل می‌کند تا سنجیده بنگردد، سنجیده بشنود و سنجیده سخن بگوید. و وقتی که این چنین ویژگی شخصیتی برای انسان پیدا شد. آن وقت است که محبوب الله می‌شود. در رابطه با خوف

از عذاب قیامت آمده است: ﴿وَالَّذِينَ هُمْ مِنَ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ﴾ [المعارج: ۲۷] «و کسانی

که از عذاب پروردگارشان می‌ترسند». کسانی هستند که نسبت به الله مشفق هستند که اشفاق نوعی از خشیت می‌باشد، مانند دانش‌آموزی که با این که درس‌هایش را خوب مطالعه کرده است و مطمئن هم است که بهترین نمره را خواهد گرفت، اما با این حال بازهم نگران است و این کاملاً طبیعی است و مؤمنین هم نسبت به آخرت این چنین وضعیتی را دارند، و انسان‌های بزرگ حتماً دردهای بزرگ خواهند داشت و انسان‌های کوچک دردهای کوچک.

درد دین داشتن فضیلت است. غصه‌خوردن برای این که چرا مردم به طرف دین نمی‌آیند فضیلت است.

﴿رَبِّكَ﴾:

- (۱) یادآوری این که: ای فرعون، تو پروردگار نیستی.
 (۲) فطرت درونی هرکس، وجود پروردگار را تأیید می کند و ای فرعون تو خلاف فطرت می گویی.

﴿تَحْتَى﴾: خوف و ترس از الله همراه با: ۱- علم ۲- عمل ۳- تعظیم.

علمی که عمل و خشوع به دنبال نداشته باشد نتیجه ای برای انسان ندارد.

(در این جا با گفتن این جمله به فرعون می فهماند که تو رب نیستی) و می دانیم که خشیت نتیجه ی معرفت است. و کسی که اهل معرفت شد، اهل خشیت هم می شود و خشیتی ارزشمند است که ناشی از معرفت باشد. هر اندازه انسان الله را بشناسد و مقام او را بداند، به همان اندازه در حرکات و سکانات و گفتارش مؤثر است.

﴿فَأَرْسَلْنَا إِلَيْكَ الْكُرْبَىٰ﴾^۱.

«پس [موسی] معجزه بزرگ [دال بر رسالت خود] را به او نشان داد».

۱- کبری: از ماده کبر است. کبر به معنی بزرگی است. معنی آن این است که انسان خودش را از آن وضعیت و شرایطی که هست، بزرگ تر و زیادتر بداند. به تعبیری که امام مسلم از پیامبر الله روایت می کند، در تعریف کبر: «الْكِبْرُ بَطْرُ الْحَقِّ، وَعَمَطُ النَّائِبِ» [مسلم: ۹۱] «کبر و غرور ناخشنودی و عدم رضایت از حق، و تحقیر مردم و ناچیز شمردن آنها است». کبر عبارت است از نپذیرفتن حق و تحقیر مردم؛ بی ارزش به مردم نگاه کردن؛ خود را همیشه از مردم بیشتر و بهتر دانستن. دو نوع تکبر داریم: یک نوع که بد است و تکبری که خوب است. تکبر خوب مخصوص الله است و یکی از اسمای حسنا ی الله، متکبر است. تنها الله متکبر واقعی است با معنی مطلوب و پسندیده اش. چون هرچه خیر است از جانب الله می باشد و هیچ شری نیست که از جانب الله قابل تصور باشد. اما تکبر بد هم آن است که انسان ها هیچ کار خوبی را انجام نداده باشند ولی کارهای خوب را به خودشان نسبت دهند. بارزترین ویژگی الله برای معبود بودن همان تکبر است و بارزترین ویژگی بندگان برای بندگی کردن تواضع است. اگر جای تواضع بنده با تکبر الله عوض شود، آن وقت است که از انسان فرعون ساخته می شود. و ندای: انا ربکم الاعلی سر می دهد. بنده هرچه متواضع باشد، بندگی اش اصیل تر و قوی تر است و الله هم باید متکبر باشد و اگر متکبر نباشد، نعوذ بالله نمی تواند معبود باشد، این است که فرمود: ﴿وَلَهُ الْكِبْرِيَاءُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ [الجاثیه: ۳۷] «بزرگی در آسمان ها و زمین از آن اوست». و در حدیث قدسی داریم که الله فرموده است: «الْعِزُّ إِزَارِي، وَالْكِبْرِيَاءُ رِدَائِي، فَمَنْ نَزَعَنِي بَيْئَةٍ مِنْهُمَا عَدَبْتُهُ» [لفظ از الادب المفرد بخاری: ۵۵۲ و مسلم: ۲۶۲۰] «عزت [زار من و بزرگی و تکبر ردای من است و کسی که درباره ی یکی از این دو با من نزاع کند، او را عذاب می دهم».

یعنی عصا و ید بیضا را به او نشان داد که بزرگ‌ترین معجزه‌ای است که بر صدق و حقانیت موسی دلالت می‌کند.

﴿الْآيَةُ الْكُبْرَى﴾: معجزه‌ی بزرگ:

(۱) عصا به مار تبدیل شد.

(۲) ید بیضاء: دست موسی علیه السلام سفید و نورانی شد.

در زمان موسی علیه السلام سحر و جادو رایج بود و او معجزه‌اش مطابق با شرایط آن دوران بود همان‌طور که در زمان عیسی علیه السلام علم طب و در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله سخنوری و کلام امری مهم و رایج بود.

موسی به عنوان یک داعی هر چیزی را که با خود دارد، به فرعون ارایه می‌کند. اما چون فرعونیت در فرعون به جایی رسیده که زمزمه‌های فریادرسی و فرمانروایی را سر داده است، با این آیه‌های کوچک از میدان به در نمی‌رود. بنابراین موسی آیه‌ی کبری را به او نشان می‌دهد. طوری که این آیه در وجود او نفوذ نماید و بر او چیره گردد و تمام جهد و کوشش خود را به کار می‌برد، برای این که فرعونیت را از فرعون بستاند و از او فردی مانند موسی بسازد. اما:

﴿فَكَذَّبَ وَعَصَى﴾^۱.

«اما او [معجزه را] تکذیب و [از آنچه موسی امر نمود] سرکشی کرد».

﴿فَكَذَّبَ﴾: تکذیب زبانی

﴿وَعَصَى﴾: یعنی تکذیب عملی: اعلام سرکشی و طغیان.

این اولین انحراف فرعون است. تکذیب کرد. چیزهای واضح و روشن را انکار کرد و عصیان ورزید و نافرمانی کرد. بیشتر از این هم پا را فراتر گذاشت.

﴿ثُمَّ أَدْبَرَ يَسْعَى﴾^۲ «سپس پشت کرد و به کوشش و تلاش [علیه او] پرداخت».

﴿ثُمَّ أَدْبَرَ﴾: به ایمان پشت کرد و ایمان نیاورد.

۱- عصى: به معنی عصیان کردن و از عصا گرفته شده است و عصا همان چوبی است که افراد ناتوان به دست‌شان می‌گیرند اما چرا به این چوب عصا گفته شده است؟ برای این که مانع از افتادن فرد استفاده‌کننده می‌شود. عصیان هم در حقیقت یعنی خروج از طاعت. یعنی عامل منع انسان از طاعت. یعنی نافرمانی؛ و وقتی که انسان اهل نافرمانی شد، دیگر نمی‌تواند اهل طاعت شود.

۲- یسعی: به حالت رفتن سریع اسب می‌گویند که از دویدن کندتر است. یعنی چیزی بین راه رفتن و دویدن و برای جدیت در انجام کارها نیز کلمه‌ی سعی به کار رفته است، چه در امر خیر و چه در امر شر.

﴿يَسْعَى﴾: سعی کردن، فکر کردن به شکست موسی عليه السلام.

فرعون پس از تکذیب و نافرمانی، به دعوت موسی پشت کرد و به جمع کردن حشم و جادوگران جهت جنگ با موسی پرداخت. و مشغول توطئه علیه موسی و پیروانش شد.

یسعی: و با تمام توان خود کوشش و تلاش کرد تا نگذارد دعوت موسی به جایی برسد.

آدمی در دنیا کارهای ناشایست خود را توجیه می‌کند و برای هرکدام دلایل و بهانه‌های فراوانی می‌آورد، نمی‌داند که هریک از این ناحق‌گویی‌ها، میخ محکمی می‌شود بر دهان او.

فرعون به مردم عوام گفت: من پروردگارم، اما حقیقت این دو نام (من و پروردگار) را نمی‌فهمید؛ زیرا اگر حقیقت پروردگاری را درک می‌کرد، هیچ‌گاه از خلق نمی‌ترسید و اگر حقیقت «من» را می‌فهمید، مقید به جسم و جان حیوانی نمی‌شد.

﴿فَحَشَرَ فَنَادَى﴾^۱.

«پس [سربازانش را برای رویارویی با موسی] جمع کرد و [قومش را] ندا داد».

﴿فَحَشَرَ﴾: همه را جمع کرد (قبطی‌ها و مردم بنی‌اسرائیل، سربازان، ساحران).

سپس فرعون از دعوت حق پشت کرد و به باطل و شرّ روی آورد و رجال و اعوان

خود را جمع کرد. ﴿فَنَادَى﴾: و با صدای بلند ندا داد که:

﴿فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى﴾^۲ «و گفت: من پروردگار برتر شما هستم!»

۱- حشر: به معنی جمع کردن چیزهای متفرق و پراکنده است که در مقابلش نشر یعنی پراکنده کردن می‌باشد.

۲- رب: در این جا به معنی معین است. یعنی فرمانروا.

اعلی: از ماده‌ی علو است. دو شکل دارد، یکی عَلَى، یَعْلُوا... عَلُوا اگر عَلَى - یَعْلُوا - علواً باشد، اسم فاعلش می‌شود، عالی به معنی کسی که برتری مادی دارد. الله در قرآن کلمه‌ی عالی را برای فرعون به کار برده است: ﴿مِن فِرْعَوْنَ إِنَّهُ كَانَ عَلِيًّا مِّنَ الْمُسْرِفِينَ﴾ [الدخان: ۳۱] «از فرعون که [رهبر] سرکشی در زمره اسرافکاران بود». اما اگر عَلَى یعلی باشد، مصدرش می‌شود علیاً و اسمش یا صفت مشبّه‌اش می‌شود عَلَى. عَلَى یعنی کسی که علو و برتری معنوی دارد. و موسی عَلَى بود ولی فرعون عالی بود. موسی بلندمرتبه و بزرگواری و فرعون فقط بزرگ بود. و ما نیاز به این داریم که تربیت‌مان در جهتی باشد تا افراد بزرگواری شویم. خیلی از افراد بزرگ جامعه‌ی ما

وی این کار را برای ایجاد ترس و وحشت در مردم انجام داد.
 من فرمانروای مُطاع شما هستم (معنای چهارم رب) و فقط امر من باید اجرا گردد.
 نتیجه چه شد؟

﴿فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَىٰ﴾!

«پس الله او را به عذاب آخرت [شدیدترین عذاب] و دنیا [با غرق کردن در دریا] گرفتار کرد».

﴿فَأَخَذَهُ اللَّهُ﴾: «الله انتقامی از او گرفت تا عبرت دیگران شود و ظالمان توبه کنند.»

﴿الْآخِرَةِ﴾: آخرت

﴿الْأُولَىٰ﴾: دنیا

الله فرعون را به عذاب آخرت هنگامی که گفت: ﴿أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَىٰ﴾ و به عذاب اولی هنگامی که گفت: ﴿مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي﴾ [القصص: ۳۸] «معبودی جز خود برایتان نمی‌شناسم» گرفتار کرد. سخن اول را هنگامی گفت که در آغاز دعوت قوم و اعوانش بود و به آنان گفت: من به بحث و تفحص پرداخته‌ام و سرانجام اجتهادم به آنجا رسیده که جز من پروردگار و فرمانروایی برای شما نیست.
 الله متعال در این آیه ابتدا از عذاب آخرت می‌گوید؛ زیرا آخرت ماندگار و ابدی است و دنیا زود گذر و فانی.

الله او را گرفتار و مبتلا به عذاب دایم نمود، عذابی مستمر و خلاص نشدنی. این جا بحث دیگری است؛ به استناد آیات پیشین متوجه خواهیم شد که آخرت صفت برای

فقط بزرگ هستند، اما بزرگوار نیستند. و در مقابل خیلی از افراد کوچک ما با وجود کوچک بودنشان بزرگوار هستند و ما باید کاری کنیم که بزرگان ما بزرگوار شوند و کوچک‌های ما نیز در مسیر بزرگوار شدن گام بردارند. اعلی می‌تواند از هردو مصدر باشد. می‌تواند از علُو باشد و می‌تواند از اعلی باشد. چون در جای دیگر از فرعون با عنوان عالی یاد شده است، پس اعلی هم به معنای علو برمی‌گردد، یعنی خودش را از لحاظ مادی برتر می‌دانست و در حقیقت هم همین طور بود، چون از لحاظ معنوی چیزی نداشت.

۱- نکال: اسم مصدر است از باب تفعیل مانند سلام که به معنی تسلیم است و نکال به معنی تنکیل. کلمه‌ی نکال در حقیقت جلوگیری کردن از انجام کاری به وسیله کسی به طوری که قادر بر انجام آن کار نباشد. و بعد در مفهوم کلی به عذابی اطلاق شده که آن‌چنان دست و پای انسان را ببندد که انسان به هیچ طریقی قادر به دفع و دور کردن آن عذاب از خود نباشد.

فعل محذوفی است و اولی هم همین طور است. فعل اولی کدام بود؟ این بود که ﴿فَكَذَّبَ وَعَصَى﴾. الله او را به خاطر تکذیب و عصیانش عذاب کرد. و فعل آخرش چه بود؟ ﴿أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى﴾. که در این جا بسیار پایش را از حدود خود فراتر گذاشت، یعنی ادعای فرمانروایی کرد. این قسمت دنیای اش بود. اما به محض این که در هنگام غرق شدن در آب جانش را گرفت، پذیرایی از او و همراهانش به وسیله‌ی آتش برزخ در صبحگاهان و شامگاهان آغاز شد: ﴿الَّتَارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ﴾ [غافر: ۴۶] «همان آتشی که [در قبرهایشان] بامداد و شامگاه بر آن عرضه می‌شوند؛ و روزی که قیامت برپا گردد، [فرمان می‌رسد:] فرعونیان را در سخت‌ترین عذاب در آورید». و روز قیامت به آن‌ها گفته می‌شود به سوی شدیدترین عذاب بروید. اما اینجا «اولی» یعنی الله عذاب فعل انحرافی اولش یعنی تکذیب و عسی و عذاب فعل انحرافی اخیرش، هردو را نصیب او گردانید.

الله متعال به این قصه پرداخت و فرمود:

﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّمَن يَخْشَى﴾^۱.

«بی‌گمان، در این [واقعه] برای هرکس که [از الله] می‌ترسد، عبرتی است».

در حقیقت در این داستان موسی و فرعون، عبرتی است برای هرکس که از الله و عذاب آخرت بترسد. باشد که از آن پس ایمان آورد و پارسا گردد و پیوسته ایمان و تقوایش بیشتر گردد.

(۱) انسان باید هوشیار باشد و از درس‌ها عبرت بگیرد.

(۲) قصه‌ی فرعون، عبرتی برای قریش و سایرین باشد که بدانند و توبه کنند.

۱- عبرت: اسم مصدر است و به معنی اعتبار و از ماده‌ی عبور است و عبور یعنی جابجا شدن چیزی از جایی و رفتنش به جای دیگر. عبرت هم به کلماتی اطلاق می‌شود که وقتی انسان آن‌ها را می‌شنود و یا صحنه‌هایی که انسان می‌بیند در او چنان تأثیر کند که از عالم ظاهر به عالم باطن منتقل شود، یعنی از پرده‌های ظاهر عبور کند و به درون برسد و تأثیر خودش را بگذارد. وقتی گفته می‌شود فلانی از فلانی عبرت گرفت، یعنی واقعه (دیدنی یا شنیدنی)، چنان در او تأثیر گذاشت که به اعماق وجودش نفوذ کرد و پرده‌ها را یکی پس از دیگری درنوردید و پشت سر گذاشت و به آن جایی که باید برسد رسید. مُعَبِّرٌ هم از همین ریشه است، یعنی کسی که تعبیر خواب می‌کند، به خاطر این که یک خواب را با مؤلفه‌هایی که دارد برای او بازگو می‌کنند و همه قادر به ایجاد ارتباط میان اجزای متفرق نیستند. او است که پرده‌ها را یکی پس از دیگری می‌شکافد و به عمق معنا می‌رسد.

﴿لَمَنْ يَخْشَى﴾: و این را کسانی که خشوع دارند، عبرت قرار می‌دهند. در این موضوع عبرت وجود دارد، برای کسانی که دل عبرت بین دارند. کسانی که دل‌شان صفا پیدا کرده است، کسانی که زنگار معصیت، دل‌شان را مکدر نکرده است. این‌ها اگر در داستان و دعوت موسی دقت کنند، عبرت می‌گیرند. لمن یخشی: برای کسی که اهل تسلیم باشد. تسلیم به استناد آیات نتیجه‌ی طلب‌کردن و خواستن است. آنجا که الله در سوره‌ی عبس در توصیف کسانی که پیامبر و مربی باید به آن‌ها توجه کند، دو ویژگی را نقل می‌کند، اول: طلب و بعد از آن تسلیم. ﴿وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى ﴿۸﴾ وَهُوَ يَخْشَى ﴿۹﴾﴾ [عبس: ۸-۹] «اما کسی که شتابان به سراغ تو می‌آید و [از الله] می‌ترسد». کسی که با پای خودش و با شوق به سمت شما می‌آید. شما باید به این فرد بها دهید و بیشتر به او توجه کنید. اما کسی که خود را بی‌نیاز می‌بیند و می‌گوید علم که دارم، سواد دارم و... نیازی نیست در مجالس سنتی شرکت کنم که چیزی را یاد بگیرم. احساس استغنا اولین جرقه فرعون‌ی شدنِ نفس است ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ ﴿۶﴾﴾ آن رِءَاةٌ أَسْتَعْتَى ﴿۷﴾﴾ [العلق: ۶، ۷] «حقا که انسان طغیان [و سرکشی] می‌کند [بعد] از اینکه خود را بی‌نیاز [و توانگر] ببیند». و باید موسایی بیاید که این نفس طاغی را به سمت ایمان دعوت کند؛ زیرا دچار استغنا شده است. و الله به پیامبر فرمود: ﴿أَمَّا مَنْ أَسْتَعْتَى ﴿۵﴾ فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى ﴿۶﴾﴾ [عبس: ۵-۶] «اما آن کس که [از ایمان] بی‌نیازی می‌ورزد، تو به این کار را بکنید، بلکه باید به کسی توجه کنید که احساس نیاز می‌کند و طلب و تسلیم دارد. ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِمَنْ يَخْشَى ﴿۱۶﴾﴾ «بی‌گمان، در این [واقعه] برای هرکس که [از الله] می‌ترسد، عبرتی است».

و کسانی هم هستند که انکار می‌کنند الله بتواند چنین بلایی را که بر سر فرعون و فرعونیان در دنیا آورده، بار دیگر هم در قیامت تکرار کند و بسیاری در خلقت دوباره خودشان در شک و شبهه هستند.

رهنمود آیات:

بعضی از رهنمودهای آیات فوق:

- ۱- آیات، تسلّی بخش دعوت‌گران به سوی شریعت الهی‌اند که اگر در راه دعوت شان متحمل رنج و زحمت گردند، صابر و شکیباً باشند تا به وسیله آن به اهداف خود نایل آیند.
 - ۲- آیات اشاره دارند بر این که مناجات موسی علیه السلام با پروردگارش بدون واسطه بوده است.
 - ۳- بیان این که تزکیه نفس بشر جز به وسیله‌ی اسلام و عمل به شریعت اسلامی امکان‌پذیر نیست.
 - ۴- خوف و خشیت از الله برای بنده حاصل نخواهد شد مگر بعد از شناخت واقعی الله متعال؛ به دلیل آیه: ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾ [فاطر: ۲۸]: «به راستی، از [میان] بندگان الله، تنها دانایان [هستند که به صفات و احکام الهی آگاهی دارند و] از او می‌ترسند».
 - ۵- صرف وجود معجزات انبیا، مستلزم ایمان دیگران نخواهد شد؛ زیرا فرعون مهم‌ترین معجزه موسی: عصا و ید بیضا را مشاهده نمود ولی باعث ایمان آوردن او نشد.
 - ۶- تهدید شدید قرآن نسبت به کسانی که ادعای ربوبیت و الوهیت دارند و مردم را به عبادت خود دعوت می‌کنند.
- ﴿عَأْنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ بَنَاهَا﴾ (۷۷)
- «[ای تکذیب‌کنندگان معاد] آیا آفرینش شما [بعد از مرگ] سخت‌تر است یا آسمانی که [الله] آن را بنا کرد؟»
- آفرینش شما مشکل و سخت‌تر است یا آسمان. در جای دیگر می‌فرماید: ﴿خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ [غافر: ۵۷] «مسلماً آفرینش آسمان‌ها و زمین بزرگ‌تر از آفرینش انسان‌هاست؛ [بنابر این برپایی قیامت، برای الله دشوار نیست]؛ ولی بیشتر مردم نمی‌دانند». خلقت آسمان‌ها و زمین بزرگ‌تر از خلقت مردم است.

اینکه الله متعال می‌فرماید: ﴿عَأْنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا...﴾^۱ تا آخر آیات؛ ایراد و سیاق این آیات برای اثبات عقیده به روز رستاخیز و جزاست. با بیان مهم‌ترین دلیل عقلی که

۱- استفهام تقریری است؛ یعنی منکران معاد را به سوی این بکشاند تا اقرار و اعتراف نمایند بر این که آفرینش آسمان از آفرینش آنان، عظیم‌تر است پس چرا باید منکر معاد و حیات دوباره‌ی انسان گردند.

هیچ عاقلی توان رد آن را نخواهد داشت و آن این‌که: آیا آفرینش آسمان و آنچه در آن است و همچنین آفرینش زمین و آنچه در آن است از آفرینش دوباره‌ی انسان بعد از مرگ دشوارتر، عظیم‌تر و مهم‌تر نیست؟ حجم تمام بشریت همتای حجم یک ستاره از ستارگان آسمان و همچنین همسان یک زنجیره از سلسله کوه‌های زمین نخواهد بود، چه رسد به این‌که هم‌طراز آسمان‌ها و زمین باشد. بنابراین آن‌که بر آفرینش آسمان و آنچه در آن است و بر آفرینش زمین و آنچه در آن است، توانایی داشته باشد قطعاً و به طریق اولی بر آفرینش دوباره‌ی انسان تواناتر است، پروردگاری که از آغاز، انسان را آفریده، بازآفریدن او بعد از مرگ به مراتب برایش آسان‌تر، میسرتر و ممکن‌تر است؛ زیرا خلقت اولیه‌اش بدون تصویر و نمونه قبلی بوده است. متأسفانه بیشتر مردم از این موضوع ناآگاهند به این دلیل که عقل و خرد خود را به کار نمی‌گیرند، این بود نمایش آیات آنچه که الله می‌فرماید: ﴿عَأْنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ أَلْسَمَاءَ بَنَلَهَا﴾^۱: ای منکران و تکذیب‌کنندگان معاد و روز رستاخیز آیا آفریدن شما دشوار است یا آفریدن آسمان‌ها؟! جوابی که قطعاً در این باره داده می‌شود، این است که آفریدن آسمان از آنان دشوارتر است؛ در توضیح آن می‌گوییم:

الله آسمان را به عنوان سقف زمین آفرید، ارتفاع و بلندی آن را بالا برد و آن را در یک سطح بدون این‌که بعضی بالا و بعضی پایین باشد، استوار و هموار کرد.

﴿رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّاهَا﴾^۲.

«سقف آن را بر افراشت و به آن شکل و نظم داد».

﴿رَفَعَ سَمَكَهَا﴾: «ارتفاع و بلندی آن را بالا برد».

۱- منظور از آسمان همین آسمان دنیا و مورد مشاهده‌ی ماست اگرچه لفظ سماء اسم جنس است بر بیشتر از یک آسمان هم دلالت دارد.

۲- سمک: مقابل عمق است و اگر انسان از بالا به چیزی در پایین نگاه کند، عمق آن چیز را می‌بیند و اگر از پایین به بالا نگاه کند، آن چیزی را که چشم انسان درک می‌کند سمک نامند. مثلاً: سقف اتاق را سمک گفته‌اند، برای این‌که مانع از دیدن بالای سقف می‌شود. وقتی در بیرون از اتاق باشیم، سمک ما آسمان می‌شود. پس سمک به معنی ارتفاع و بلندی و سقف معنی شده است. و بیشتر کلماتی که در عربی حرف اول آن‌ها سین و حرف دوم میم باشد، معنی علو و ارتفاع در آن است. مثلاً سمو، سماء و... فسواها: به معنی راست کردن و به تعادل رساندن است. فسواها: به معنی راست کردن و به تعادل رساندن است.

﴿فَسَوَّيْنَاهَا﴾: «آن را استوار و هموار کرد، در یک سطح بدون فراز و نشیب». آسمان را صاف و بدون ناهمواری و به اندازه‌ی معین، برافراشته و سامان داده است. به طوری که شما کمترین خلل و عیب و ایراد و شکافی در نظام آفرینش آن نمی‌بینید.

﴿وَأَغْطَشَ لَيْلَهَا وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا﴾^۱.

«و شبش را تاریک و روزش را روشن گردانید».

به هنگام شب، تاریکی همه جا را فرا می‌گیرد و از میان این تاریکی، روز آن را خارج کرد. و به هنگام روز، خورشید طلوع می‌کند و مردم به دنبال منافع دینی و دنیوی خود می‌روند.

﴿وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا﴾^۲.

«و زمین را بعد از آن گسترانید [و منافی را در آن به ودیعه نهاد]».

﴿دَحَاهَا﴾: هموار و آماده کردن زمین.

الله متعال ابتدا زمین و بعد از آن آسمان را خلق کرد و بعد از آن زمین را کروی و بیضی شکل قرار داد. چون اگر غیر از این شکل را داشت، نمی‌توانست مه‌اد و گهواره و محل آرامشی برای شما باشد. الله متعال بعد از هموار کردن زمین، منافی را که در آن به ودیعه نهاد برای ما ذکر می‌کند.

﴿أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَمَرْعَاهَا﴾^۳.

«و از آن، آب [چشمه‌ها و چاه‌ها و] چراگاهش را بیرون آورد».

زمین را خشک قرار نداد، بلکه تمام امکانات رشد و نمو در زمین را در اختیار شما قرار داد. از قبیل آب و آبادانی و مراتع سرسبز برای چارپایان.

۱- أغطش: از ماده غطش است و أغطش یعنی تاریک گردانید. و أغطش به کسی گفته می‌شود که روی سیاهی چشمش را پرده‌ای گرفته است، به طوری که بینایی‌اش را ضعیف و نهایتاً از بین برده است. برای بیابان هم صفت غطشی را به کار برده‌اند. برای این که در بیابان هم امکان این هست که انسان راه را گم کند و در تاریکی گام بردارد.

۲- دحاه: به معنی حرکت دادن چیزی به طوری که غلطان و گردش دورانی شکل داشته باشد. و این هم به نوعی اشاره به کروی بودن و یا بیضی شکل بودن زمین می‌کند که الله زمین را این چنین خلق کرده است تا بتواند دارای حرکات وضعی و انتقالی باشد و همچنان که در سوره‌ی نبأ اشارتی رفت این وضعیت باعث ایجاد شب و روز و فصول چهارگانه می‌شود.

﴿وَأَلْبِالَ أَرْسَهَا﴾^۱.

«و کوه‌ها را محکم و استوار [بر روی زمین] قرار داد».

کوه‌ها را ثابت و استوار گردانید و مانند میخ محکم در زمین درآورد و گستراند.

﴿مَتَعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَمِكُمْ﴾^۲.

«[همه اینها] برای بهره‌گیری شما و چارپایان‌تان است». و کسی که تمام اینها را خلق

کرده است، از خلق دوباره آنها ناتوان نیست.

از زمین آب و چرا بیرون آورد و برای پای برجاشدن زمین کوه‌ها را بر آن نهاد و آب و گیاه را از آن بیرون آورد و خویش‌های آدمیان و جانوران را فراهم ساخت تا آدمی در این قدرت شگرف بیندیشد و در عظمت آفرینش تفکر نماید. و وسیله‌ی تمتع و بهره‌گیری او و چارپایانش قرار گیرد. این همه امکانات را در اختیار شما قرار داده است. آن وقت آیا ممکن است محاسبه‌ای وجود نداشته باشد؟ چنین چیزی ممکن نیست و این کار از هیچ انسان عاقلی پذیرفتنی نیست، چه برسد به پروردگاری که علیم است و حکیم. پس حتماً روزی را هم برای محاسبه قرار داده است.

رهنمود آیات:

بعضی از رهنمودهای آیات فوق:

۱- اثبات و تقریر رستاخیز و جزا.

۲- بیان فضل نعمت الله متعال بر انسان.

۳- مشروعیت استدلال به چیز بزرگ در جهت اثبات چیز کوچک؛ و یا چیز زیاد برای اثبات چیز کم که چنین مواردی بدیهی و ضروری می‌باشد ولی غفلت

۱- ارسها: از ماده‌ی رسی است و ارسها به معنی محکم گردانید. به کوه‌ها هم در قرآن مُرسی گفته می‌شود، به خاطر این که محکم در جای خود ایستاده‌اند. به لنگر کشتی هم عرب‌ها مُرسی می‌گویند. مُرسی یعنی چیزی که کشتی را محکم می‌کند. در سوره‌ی هود هم آمده: که ترمز و استارت کشتی نوح، بسم الله بوده است ﴿وَقَالَ أَرَأَيْتُمْ فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ فُجِرْتُمْهَا وَمُرْسَهَا إِنَّ رَبِّي لَعَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ [هود: ۴۱] «[نوح] گفت: در آن [کشتی] سوار شوید. حرکت و توقفش با نام [و خواست] الله است. بی‌تردید، پروردگام آمرزنده‌ی مهربان است». که هر دو در آن جا مصدر میمی هستند.

۲- متاع: اسم مفعول است. یعنی وسیله‌ی بهره‌جویی. وسیله‌ی تمتع و استفاده کردن. انعام: از ماده‌ی نعم است. و اگر به صورت مفرد به کار رود، تنها به معنی شتر است و اگر به صورت جمع در قرآن به کار رفت، شامل همه‌ی چارپایان می‌شود.

انسان بزرگ‌ترین مانع و قوی‌ترین حایل است که نخست باید آن را از خود دور ساخت.

پس از آن که الله متعال مظاهر قدرت خود را در آفرینش انسان‌ها و ترتیب زندگی آنان به عنوان دلیلی بر رستاخیز و قیامت بیان نمود، به دنبال آن دلایل قدرت خود بر زنده گرداندن آنان پس از مرگ و محاسبه و مجازات آنان را با اسلوب واضح و روشنی بیان نمود و فرمود:

﴿فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَىٰ﴾^۱.

(پس هنگامی که [آن] حادثه بزرگ [قیامت] فرا رسد).

﴿الطَّامَّةُ الْكُبْرَىٰ﴾: قیامت، یا نفخه‌ی دوم حشر؛ «طامه» مهم‌ترین حادثه است حادثه‌ی طاقت فرسا. حادثه‌ای که در مغز و ذهن انسان نمی‌گنجد و قابل تصور نیست. مصیبتی عظیم و غیر قابل تصور برای همه و نه عده‌ای خاص.

زمانی که طامه بیاید و طامه، به حادثه‌ای گفته می‌شود که فراگیر است و از هر حادثه‌ای عظیم‌تر و هولناک‌تر است و هیچ چیز نه بادِ عاد و نه صیحه‌ی ثمود و نه رجفه‌ی ﴿يَوْمَ الظُّلَّةِ﴾ [الشعراء: ۱۸۹] به آن نمی‌رسد. طوری که هیچکس از سیطره و احاطه‌ی آن خارج نمی‌شود. حادثه‌ی فراگیر؛ و قید کبری هم این معنی را در آن بیشتر می‌کند که این حادثه با حوادث دیگر فرق دارد. چه از باب زلزله بودنش زیرا این زلزله بر خلاف زلزله‌های معمولی، تمام کره‌ی زمین را منقلب می‌کند و چه از باب کبری بودنش که بزرگ و غیر قابل تصور است. آن جا کار از کار گذشته و دیگر ارزش نخواهد داشت که انسان از خواب غفلت بیدار شود.

﴿يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَىٰ﴾^۲.

(در آن روز، انسان [تمام اعمال خیر و شر و] تلاش‌های خود را به یاد می‌آورد).

۱- طامه: از ماده‌ی طم است، یعنی چیزی را فرا گرفت، در بر گرفت، تحت پوشش خود قرار داد، به طوری که هیچ چیزی خارج از شمول و فراگیری آن نبوده و یکی از اسم‌های قیامت است. سفیان می‌گوید: «طامه» همان ساعتی است که دوزخیان تسلیم «زبانیه» می‌شوند، شاعر گوید:

إِنَّ بَعْضَ الْخَبِّ يُعْمِي وَيُصِمُّ وَكَذَلِكَ الْبُعْضُ أَذْهَىٰ وَأَظْمُّ

۲- يتذكر: از ماده‌ی ذکر است. به معنی یادآوری و متوجه‌شدن انسان بعد از غفلتی که بر او عارض شده است. غفلت طبیعی است اما ماندن در غفلت نه تنها طبیعی نیست، بلکه بسیار خطرناک است.

زیرا یقین دارد مورد بازجویی قرار می‌گیرد و در مقابل اعمالش پاداش داده می‌شود.

﴿مَا سَعَى﴾: آنچه در دنیا از خیر و شر انجام داده است.

علما در مورد به یاد آوردن اعمال سه نظر دارند:

- ۱- زمانی که نامه اعمال انسان به دستش داده می‌شود، به یاد می‌آورد.
- ۲- زمانی که فرشتگان، زمین، جسم و تمام اعضا و همه چیز به سخن درمی‌آیند و شهادت می‌دهند، اعمالش را به یاد می‌آورد.

زمانی که نزد الله حساب و کتاب می‌شود، الله همه چیز را به یاد انسان آورده و اعمالش را به او نشان می‌دهد.

آن جا است که انسان اهل ذکر می‌شود. از غفلت می‌گریزد و در رابطه با عملکرهای خود متذکر می‌شود که: ﴿مَا سَعَى﴾؟ چه کار کرده است؟ حرکات و تلاش‌هایش چگونه

و در چه راستایی بوده است؟ آیا تلاش‌هایش مذبوحانه و بی‌نتیجه بوده است؟ به تعبیر

قرآن در سوره‌ی کف ﴿أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِنْ دُونِي أَوْلِيَاءَ

إِنَّا أَعْتَدْنَا لَهُمْ لِلْكَافِرِينَ نُزُلًا ﴿١٠٣﴾ قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا ﴿١٠٤﴾

[الکف: ۱۰۲-۱۰۳] «آیا کسانی که کفر ورزیدند، پنداشته‌اند که [می‌توانند] به جای من،

بندگانم را کارساز [و دوست خود] بگیرند؟ بی‌تردید، ما دوزخ را برای کافران جایگاه پذیرایی

ساخته‌ایم. [ای پیامبر،] بگو: «[می‌خواهید] شما را از زیانکارترین [مردم] در کارها آگاه

سازم؟». به شما گزارش می‌دهیم وضعیت کسانی را که خسارت‌مندترین انسان‌ها از

لحاظ تلاش و کوشش‌های‌شان هستند. ﴿الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ کسانی

که تمام کوشش‌های‌شان در دنیا گم شده و این تعبیر، بسیار دقیق است. ﴿ضَلَّ

سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ تلاش‌شان در دنیا گم شده است. مانند کسی که بر روی آب

مشغول نقاشی کردن و یا نوشتن باشد. کوشش‌های آن‌ها در دریای دنیا گم شده است.

﴿وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾ [الکف: ۱۰۴]. و می‌پندارند که بهترین کارها

را انجام داده‌اند. ﴿يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَى﴾ بنابراین باید سعی و کوشش در

جهتی باشد که گم نشود. بنابراین، حفظ آثار و پیامدهای اعمال در گرو نیت است و

این که انسان با یک بار و دو بار انجام کاری نمی‌تواند آثار اعمالش را تثبیت نماید، بلکه

باید کسب فضایل، خصلت و ویژگی شخصیتی انسان شود. با چند بار راست‌گفتن

انسان صدیق و صادق نمی‌شود. همچنان که با چند بار دروغ‌گفتن انسان کذاب و کاذب نمی‌شود. پس کسی که این ویژگی در وجودش تکرار شود و به صورت خصلت درآید که اگر اهل خیر و یا اهل شر باشد، عملش باقی خواهد ماند. ﴿يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَى﴾^۱ آن کارهایی را که انجام داده، در آن روز یعنی قیامت، به خاطر می‌آورد. به قول حافظ که می‌گوید:

مزرعه‌ی سبز فلک دیدم و داس مه نو یادم از کشته‌ی خود آمد و هنگام درو
ماه هلالی شکل را به داسی که آماده‌ی دورکردن مزرعه‌ی سبز فلک شده، تشبیه
می‌کند. در این جا به یاد اعمال خود افتاده که باید درو شود. برای درو چه چیزی
دارد که خالص برای الله باشد، اگر بذری این چنین کاشته‌ایم، منتظر باشیم که حداقل
۱۰ برابر شود. ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَىٰ إِلَّا
مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾^۲ [الأنعام: ۱۶۰] «در آن روز، هر [مؤمنی] که کار نیکی بیاورد،
ده برابر آن [پاداش] خواهد داشت و هر کس کار بدی بیاورد، جز مانند آن کیفر نخواهد دید؛
و به آنان ستم نخواهد شد». اما کسی که کار ناشایست انجام داد، مادامی که از آن توبه
نکند و پشیمان نگردد، الله چون اهل فضل است، به اندازه‌ی همان عمل بدش به او
جزا می‌دهد، پس وقتی که این چنین است، سعی‌ها و کوشش‌ها دو دسته می‌شوند. این
جا فرمود: ﴿يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَى﴾^۳ و در سوره‌ی لیل می‌فرماید: ﴿إِنَّ
سَعْيَكُمْ لَشَتَّىٰ﴾^۴ کوشش‌ها و تلاش‌های شما متفرق است. بعضی کوشش‌ها با
نتیجه و بعضی‌ها بی‌نتیجه‌اند.

﴿وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرَىٰ﴾^۱

«و جهنم برای هر بیننده‌ای آشکار می‌شود».

در روز قیامت آتش جهنم را جلوی چشم انسان آورده و به خلائق نشان می‌دهند.
جهنم، ۷۰ هزار گره و دستگیره دارد و هر دستگیره را ۷۰ هزار فرشته حمل می‌کنند.^۲

۱- بُرِّزَتْ: آشکار و نمایان شد.

۲- «يُؤْتَىٰ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لَهَا سَبْعُونَ أَلْفَ زِمَامٍ، مَعَ كُلِّ زِمَامٍ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ يُحْرِقُونَهَا» [مسلم: ۲۸۴۲]
(مصحح)

در آن روز، گردنی از آتش بیرون آمده که چشم دارد و فریاد می‌زند و جهنمیان را فرا می‌خواند.^۱

اما آیا اهل بهشت هم جهنم را می‌بینند؟ بله، در سوره‌ی مریم می‌فرماید: ﴿وَإِنْ مِّنكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا ۗ﴾ [مریم: ۷۱] «و هیچ یک از شما [مردم] نیست، مگر آنکه وارد آن می‌گردد؛ [مؤمنان برای عبور و دیدن، کافران برای ورود و ماندن]. این [امر]، همواره بر پروردگارت حکمی حتمی است». هیچکدام از شما نیست ای مردمان مگر این که حتماً وارد جهنم می‌شود. و وارد شدن غیر از داخل شدن است. وارد شدن یعنی از روی جهنم عبور کردن؛ داخل شدن یعنی داخل جهنم شدن. پس دخول مرحله‌ی بعد از ورود است. ﴿كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا ۗ﴾ الله شما بر خود واجب کرده که این کار انجام پذیرد. آن زمان دو گروه می‌شوید: ﴿ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا﴾ اهل تقوا را نجات می‌دهیم و: ﴿وَنَذِرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثًا ۗ﴾ ظالمان را درحالی که به زانو درآمده‌اند در جهنم رها می‌کنیم.

پس از آن مردم دو گروه می‌شوند: گروهی مؤمن و دیگری کافر و دو راه بیش ندارند؛ یک راه به سوی بهشت و یک راه به سوی دوزخ.

﴿فَأَمَّا مَنْ طَغَىٰ ۗ﴾

«پس آن کس که طغیان [و سرکشی] کرده باشد [و در گمراهی از حد تجاوز کند].»

﴿فَأَمَّا مَنْ طَغَىٰ ۗ﴾: «هرکس کفر ورزد و یا ظلم کند و از برنامه‌ی شریعت الهی خارج

گردد.»

اما کسی که از دستورات پروردگارش سرکشی کند و او را نافرمان گردد و به ادای واجبات و اجتناب از منهیاتش نپردازد.

۱- پیامبر ﷺ می‌فرماید: «تَخْرُجُ عُنُقُ مِنَ النَّارِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَهَا عَيْنَانِ تُبْصِرَانِ وَأُذُنَانِ تَسْمَعَانِ وَلِسَانٌ يَنْطِقُ، يَقُولُ: إِنِّي وَكَلْتُ بِقَلْبِي، بِكُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ، وَيَكُلُّ مَنْ دَعَا مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ، وَيَا لِمُصَوِّرِينَ» «روز قیامت گردنی از آتش بیرون آمده که دارای دو چشم بینا و دو گوش شنوا و زبانی است که با آن نطق می‌کند و می‌گوید: من امروز بر سه شخص گمارده شده‌ام: بر شخص جبار ستمگر و سرکش، بر کسی که در دنیا با الله متعال، معبودی دیگری می‌خواند و بر صورت‌گران». [سنن ترمذی:

﴿مَنْ طَعَى﴾ چه کسی است؟ این‌ها آیات ترغیب و ترهیب هستند یا همان موعظه‌ی حسنه که بعد از شنیدن این آیات بایستی درون مخاطبین متأثر شود. زُبیده خاتون همسر هارون الرشید که یکی از زنان عالم به قرآن بود، وقتی که هارون در مجلس از علما سؤال می‌کند که شما می‌توانید بگویید چه کسی به بهشت و چه کسی به جهنم می‌رود؟ همه می‌گویند: والله اعلم. زُبیده خاتون می‌گوید: من می‌دانم که چه کسی به بهشت و چه کسی به جهنم می‌رود. می‌پرسد چگونه: می‌گوید: در قرآن الله خود مشخص فرموده که چه کسی بهشتی و چه کسی جهنمی است. هارون الرشید می‌پرسد: آیا می‌توانی بگویی که شوهر تو یعنی هارون الرشید به جهنم می‌رود یا بهشت؟ زُبیده خاتون در جواب می‌گوید: بله می‌توانم بگویم: اگر تو آغوشت را به روی دنیا باز کرده‌ای و نوکر و سرسپرده‌ی دنیا شده‌ای، قطعاً جهنمی هستی و اگر از کسانی هستی که خوف الله باعث توقف تو در مسیر معصیت و گناه شده، به بهشت خواهی رفت. هارون الرشید آن‌چنان می‌گرید که صورتش از اشک خیس می‌شود و الله را شکر می‌کند که زنی این‌چنین را نصیب او گردانیده است. این جا است که اگر زن اهل تقوا و خوف باشد، شوهرش را متحول و منقلب می‌سازد. هارون الرشید کسی بود که الله آن‌چنان عزتی به او داده بود که حتی به ابر آسمان می‌گفت هر جا که می‌روی برو و هر جا که می‌باری بار، مالیات خودت را به روی اهل ایمان بگشا؛ و این‌چنین با آسمان و ابر صحبت می‌کرد که قرار است، ای ابر تو هم خادم ما باشی تا بتوانیم الله را بهتر بندگی کنیم. ﴿فَأَمَّا مَنْ طَعَى﴾ کسی که طغیان کرد مانند فرعون و حدود را رعایت ننمود. کسی که حدود را نمی‌شناسد، اولین کسی است که متضرر می‌شود. تعبیر قرآن هم همین است. ﴿قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ۗ أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ﴾ [الزمر: ۱۵] «بگو: «زیانکاران [واقعی] کسانی هستند که [به طمع دنیا] خود و خانواده‌هایشان را در رستاخیز به زیان انداختند. آگاه باشید که این، همان زیان آشکار است». زیان‌کاران واقعی کسانی هستند که خود و خانواده‌شان را باختند. الله در سوره‌ی تحریم خطاب به اهل ایمان می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا﴾ [التحریم: ۶] اول خودتان و سپس خانواده‌های‌تان را از آتشی که هیزم آن ﴿وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ﴾ [التحریم: ۶] انسان و سنگ است، حفظ کنید. ﴿فَأَمَّا مَنْ طَعَى﴾ در جاده‌های دنیا هم تجاوز از حدود

منجر به خسارت خواهد شد. اما بارزترین مظهر طغیان و حدشکنی و تجاوز از حدود چیست؟

﴿وَأَثَرُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾^۱.

«و زندگی [فانی] دنیا را [بر آخرت باقی] ترجیح داده باشد».

دنیا را بر قیامت ترجیح دهد، کار و کوشش او برای دنیا باشد و عمر خود را صرف لذت‌های دنیوی کند و تمام سعی و نیروی خود را به سوی آن مصروف دارد و برای قیامت کاری انجام ندهد، به این معنا که روزه نگیرد و نماز نخواند و زکات و خیراتی انجام ندهد و عمل برای آخرت را از یاد ببرد.

البته قرار نیست که ما دنیا و یا آخرت را فراموش کنیم. انسان عاقل آن است که ارزش هر چیزی را بشناسد. اگر غیر از این باشد، قطعاً دیندار خوبی هم نخواهد بود. عاقلان می‌توانند دینداران خوبی باشند و نیز می‌توانند بی‌دین هم باشند. اما اگر از قوه‌ی عاقله درست استفاده نشود، در آن صورت در این سنجش‌ها مشکلاتی ایجاد می‌شود. این است که الله تکلیف ما را روشن نموده و فرموده است: دنیا و آخرت را داشته باشیم. اما اگر می‌خواهید به سود بیشتری برسید، سرمایه‌گذاری‌تان را بیشتر روی آخرت انجام دهید. و حاکم بر دنیا باشید نه محکوم آن. ﴿وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا﴾ [القصص: ۷۷] «بهره‌ات را از [زندگی] دنیا نیز فراموش نکن». ما سهم و نصیبی از دنیا داریم و باید آن را کسب کنیم و بمیریم. حق نداریم بگوییم که دنیا را نمی‌خواهیم، دنیای مذموم در قرآن، دنیایی است که انسان را از الله غافل کند. دنیایی است که انسان را از ذکر دور نماید و به غفلت بکشاند. به قول مولوی:

چيست دنیا؟ از الله غافل بودن نی قماش و نقره و میزان و زن
مال را کز بهر دین باشی حمول نعم مال صالح خواندش رسول

﴿فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى﴾^۲.

«بی تردید، جهنم جایگاه اوست».

دوزخ مأوی و مسکن اوست، نوشیدنی آن آب جوشان و خوراکش «زقوم» است.

﴿الْمَأْوَى﴾: جا و مکان، جهنم مأوا و مکان و خانه‌اش است و جای دیگری ندارد.

۱- آثر: این که انسان چیزی را بر چیز دیگری ترجیح دهد.

۲- مأوی: اسم مکان است. یعنی مکان قرار گرفتن و مستقر گشتن.

کسانی که دنیا در دلشان لانه کرده و حرص و طمع بر آنها حاکم گشته، جهنم جایگاه آنها است. البته در همین دنیا هم وضعیت خوبی نخواهند داشت. کسانی را ملاحظه می‌کنیم که همه چیز را در خدمت دنیا قرار داده‌اند اما وضعیت خوبی ندارند و از آرامش برخوردار نیستند؛ و این خود جحیم است. این تریب بود یعنی ترساندن. اما تبشیر و ترغیب کدام است؟

﴿وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ﴾

«و اما کسی که از ایستادن در حضور پروردگارش بیمناک بوده و نفس را از هوی [و امور حرام] بازداشته باشد».

﴿مَقَامَ رَبِّهِ﴾: «ایستادن در پیشگاه پروردگارش تا از او درباره‌ی آنچه پیش از خود و یا پس از خود فرستاده سؤال شود.»

و اما کسی که از ایستادن در پیشگاه پروردگارش به خاطر بازجویی و مجازاتش بترسد و در نتیجه اقدام به ادای واجبات نماید و از منهیاتش اجتناب ورزد و نفس خود را از آرزوهای نفسانی باز دارد و به خواهش‌های بشری که موجب خشم الله گردد، پاسخ ندهد و از آنچه الله متعال حرام کرده، خود را باز دارد.

انواع نفس:

(۱) مُطْمئنَةٌ: خیر را می‌شناسد، دوست دارد و عمل می‌کند.

(۲) أَمارةٌ: شر را می‌شناسد.

(۳) لَوامةٌ: سرزنش نفس مطمئنه
سرزنش نفس أَمارة

آتش شهوات با توجه به نوع‌شان متفاوت است. از قبیل شهوت مال، مقام، زن، بچه و... اگر انسان نتواند آتش این شهوات را مهار کند و به آن جهت صحیح بدهد، وضعیت بسیار خطرناکی پیدا خواهد کرد. و چیزی که در دین نهی شده، تبعیت از هوی و هوس است. هوی در مقابل هُدی است. هدایت که باشد هوی در کنترل قرار می‌گیرد. و هدایت اگر نبود هوی حاکم می‌شود:

با دو قبله در ره توحید نتوان رفت راه یا رضای دوست باید یا هوای خویشتن بنابراین، استفاده از مظاهر نعمت و لذت مادامی که با هواپرستی نباشد، مجاز و بلامانع است، زیرا در قرآن می‌فرماید: «چه کسی آن زینت‌ها و لذت‌ها و خوشی‌ها و رزق‌های نیکو را که الله در اختیار بندگانش گذاشته حرام کرده است. بگو این

خوشی‌ها و لذت‌ها در دنیا از آن اهل ایمان و در قیامت هم مخصوص آن‌ها است. در دنیا همه کس از این‌ها استفاده می‌کند. به تعبیر وارد در حدیث، الله دنیا را هم به دوستان و هم به دشمنانش می‌دهد اما دین را تنها به دوستانش می‌دهد. نتیجه‌ی دور کردن و نهی نمودن نفس از هواپرستی چیست؟

﴿فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ﴾

«قطعاً بهشت جایگاه او است».

بهشت «دارالسلام» یا دار النعیم با نعمت‌های بی‌پایان جسمی و روحی و معنوی و لذت‌هایی برتر از لذات دنیوی که منزل‌گاه نیکوکاران و متقیان است، مأوی و منزل‌گاه او خواهد بود. چه منزل‌گاه خوب و دل‌ربایی! آن‌جا که چشمه‌های روان، تخت‌های بلند، جام‌های نهاده شده، بالش‌های پهلوی هم چیده، فرش‌های زربافت گسترده، حوران زیبا، نورس و هم‌سن و سال و دیدار دوستان^۱ نصیبشان می‌گردد.

از کرم و بزرگواری الله متعال است که انسان را می‌ترساند، این ترساندن به جهت این است که او را به مقام امن و ایمنی که بهشت است برساند.

هرگاه از ترس الله هواهای نفسانی خود را ترک گفتی، پیاله‌ای از چشمه‌ی شراب الهی به نزد تو آید.

قبل از هر چیزی ما باید تکلیف خودمان را با خود و پروردگاران روشن نماییم که آیا راه جهنم را پیش گرفته‌ایم یا راه بهشت را؟ و کسی که نداند در این دنیا به کدام جهت حرکت می‌کند وضعیت خوبی ندارد. ﴿وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ﴾ کسی که الله و خوف او در دلش باشد. ﴿فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ﴾ در آن صورت بهشت جایگاه اوست. در این جا دعوت به موعظه‌ی حسنه تمام می‌شود. این پیامبر است که آیات را بر ما می‌خواند. در آیات ابتدایی ما را دعوت به حکمت کرد، آیات آفاق و انفس را بر ما تلاوت نمود. عقل‌های ما را وادار به تفکر و اندیشه کرد. در آیات بعدی که از آیه ۳۴ الی ۴۱ بود، دل‌های ما را مورد خطاب قرار داد و ما را متوجه ساخت که باید راه خودمان را مشخص کنیم و نتیجه‌ی هردو راه را به ما نشان داد.

۱- آنچه بیان شد از چشمه‌های روان تا دیدار احباب، همه در قرآن بیان شده است؛ روایت شده هنگامی که بلال در احتضار مرگ بود، از هوش رفت، وقتی به هوش آمد دید که همسرش گریه می‌کند، بلال به او گفت: گریه نکن فردا دوستانم، یعنی محمد و یارانش را دیدار خواهم کرد.

و در مقطع آخر سوره جدال است، آن هم جدال «بالتی هی احسن». کسانی که اهل ادای مسئولیت نبودند، در آن زمان هم همین سؤال را از پیامبر می‌کردند که:

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا﴾ (۱۴).

«ای پیامبر، تکذیب‌کنندگان معاد [دربارهٔ قیامت از تو می‌پرسند که در چه زمانی واقع می‌شود؟].»

﴿عَنِ السَّاعَةِ﴾: «یعنی قیامت برای حساب و جزا»

﴿أَيَّانَ مُرْسَاهَا﴾: «فرارسیدنش چه وقت است. الله چه وقت قیامت را برپا می‌کند؟»

منکران و مخالفین رستاخیز از تو ای رسول الله می‌پرسند و می‌گویند که قیامت کی فرا می‌رسد؟ یعنی جریان این کشتی کی باز خواهد ایستاد؟ یعنی وارد جدل می‌شدند. پس با تلاوت آیات آفاق و انفس و آیات ترغیب و ترهیب منقلب نمی‌شوند، بنابراین مرحله‌ی نهایی شروع می‌شود و می‌آیند از تو سؤال می‌کنند که چه زمانی قیامت فرا می‌رسد؟ وقت فرا رسیدنش کی است؟

«رسو»: از حرکت باز ایستادن است.

کسانی که زمان وقوع قیامت را از پیامبر می‌پرسیدند، برحسب نیت‌شان، عبارت‌اند از:
۱- کفار مکه و قریش که با تمسخر و توهین، زمان وقوع قیامت را می‌پرسیدند اما هدف‌شان از این کار تکذیب و انکار قیامت بود.

۲- یهودیان این سؤال را مطرح نموده و هدف‌شان این بود که بگویند: الله نمی‌تواند مردگان را در قیامت دوباره زنده کند و چنین چیزی امکان ندارد.

۳- گروه سوم کسانی بودند که به قصد تعلیم و فهمیدن، این سؤال را از پیامبر ﷺ می‌پرسیدند و البته رسول الله زمان وقوع آن را نمی‌دانست.

۴- چیزهایی که جزو اسرار الله متعال می‌باشد و هیچ‌کس از آن خبر ندارد، عبارت است از:

(۱) روح

(۲) قضا و قدر.

(۳) زمان وقوع قیامت

(۴) شکل و ظاهر الله عظیم الشان.

﴿مُرْسَاهَا﴾ یا ﴿أُرْسَاهَا﴾: برای چیزهای عظیم به کار برده می‌شود (کوه، کشتی) و

قیامت روز عظیمی است.

سبب نزول آیه ۴۲-۴۴: حاکم و ابن جریر از عایشه رضی الله عنها روایت کرده‌اند: از رسول الله صلی الله علیه و آله در مورد قیامت بسیار سؤال می‌شد تا این که الله متعال آیات: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسِلُهَا ﴿٤٤﴾ فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرِهَا ﴿٤٣﴾ إِلَى رَبِّكَ مُنْتَهَاهَا ﴿٤٤﴾ را نازل کرد، سپس سؤالات آنان پایان یافت.^۱

۱- طبری در [جامع البیان: ۳۰ / ۳۱] و بزار در [مسند: ۳ / ۷۸ رقم ۲۲۷۹] و حاکم در [المستدرک: ۷ و ۳۸۹۵] و ابونعیم در [الحلیة: ۷ / ۳۱۴] و خطیب در [تاریخ بغداد: ۱۱ / ۳۲۱] و اسحاق بن راهویه در [مسند: ۷۷۷]- و از طریق او ابن مردویه در تفسیرش تخریح نموده‌اند؛ همان‌طور که در [تخریح الکشاف: ۴ / ۱۵۱] از چند طریق آمده است که به سفیان بن عیینة از زهری از عروه از عایشه منتهی می‌شود.

بزار می‌گوید: «جز سفیان کسی را سراغ نداریم که این‌گونه روایتش کند».

و ابونعیم می‌گوید: «روایتش را از زهری جز از طریق ابن عیینة سراغ ندارم».

می‌گویم: این سند با شرایط شیخین صحیح است ولی شیخین آن را تخریح نموده‌اند.

حاکم پس از حدیث شماره ۷ المستدرک می‌گوید: «این حدیث در صحیحین تخریح نشده است ولی با شرایط صحیحین محفوظ است؛ و هر دوی آنها به احادیث ابن عیینة از زهری از عروه از عایشه احتجاج نموده‌اند».

و بعد از حدیث ۳۸۹۵ می‌گوید: «این حدیث با شرایط شیخین صحیح است ولی شیخین آن را تخریح نموده‌اند؛ ابن عیینة در اواخر عمرش این حدیث را به صورت مرسل روایت می‌کرد»، و ذهبی نیز سخنش را تأیید می‌کند.

و هیشمی در [مجمع الزوائد: ۷ / ۱۳۳] می‌گوید: «بزار آن را روایت کرده است؛ و رجالش رجال صحیح هستند».

سعید بن منصور در سننش آن را تخریح نموده است؛ همان‌طور که در [الدر المنثور: ۸ / ۴۱۳] آمده است - و از طریق او ابن مردویه در تفسیرش آورده است؛ همان‌طور که در [تخریح الکشاف: ۴ / ۱۵۱] آمده است -، و عبدالرزاق در تفسیرش ۲ / ۳۴۷، و ابن مردویه در تفسیرش از طریق نعیم بن حماد هرسه‌شان (سعید بن منصور و عبدالرزاق و نعیم بن حماد) از ابن عیینة به صورت مرسل نقل نموده‌اند و عایشه را ذکر نموده‌اند.

ابو زرعه همان‌گونه که در [العلل ابن ابی حاتم: ۲ / ۶۸ شماره ۱۶۹۳] آمده است می‌گوید: «صحیح آن است که به صورت مرسل و بدون ذکر عایشه نقل شده است».

می‌گویم: اما کسانی که این روایت را با سند متصل روایت کرده‌اند بیشتر و در روایت از ابن عیینة از دیگران ثقه‌تر (اوثق) هستند؛ مانند حمیدی، و اتصال سند افزوده‌ای است که قبولش واجب است، و دارقطنی در کتاب «علل» خویش؛ همان‌طور که در [تخریح الکشاف: ۴ / ۱۵۱] نیز آمده است سخن نیکی گفته است: «ابن عیینة گاهی سند را متصل و گاهی به صورت مرسل ذکر

﴿فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرُنَهَا﴾^۱ «تو را با یادآوری این سخن چه کار است؟! تو درباره‌ی آن آگاهی نداری تا برای آنان بگویی و این وظیفه تو نیست. اصولاً مسئولیت تو این نیست که اعلام کنی قیامت چه زمانی می‌آید، مسئولیت تو (پیامبر) این است که خود را برای آن آماده کنی و نیز آن را تبلیغ نمایی. پیام را درست برسان و حجت را بر مخاطبین تمام کن، اما این که قیامت چه زمانی می‌آید، این تنها در علم الله است و تو در این رابطه مسئولیتی نداری. یعنی پیامبر ﷺ از زمان وقوع قیامت خبر ندارد و به او ارتباطی ندارد؛ زیرا دانستن زمان آن نتیجه‌ای ندارد؛ بلکه مصلحت در مخفی بودن آن است تا تلاش بندگان برای آن روز بیشتر باشد.

﴿إِلَىٰ رَبِّكَ مُنْتَهَلَهَا﴾^۲.

[سرانجام و] منتهای [علم] آن، نزد پروردگار توست».

علم و آگاهی به فرا رسیدن قیامت تنها از آن خداوند یکتا است. و آن را مگر در وقت آن آشکار نمی‌کند. آنجا که انسان‌ها از دنیا به آخرت انتقال می‌یابند، آن وقت حرکت لیل و نهار باز خواهد ایستاد و گردش دوران خاتمه خواهد یافت. نه تنها قیامت حتی زمان مرگ هم مخفی است. اما وظیفه‌ی پیامبر چیست؟

﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ مَّن يَخْشَاهَا﴾^۳ «تو فقط بیم‌دهنده‌ی کسانی هستی که از آن [=

قیامت] می‌ترسند».

می‌کرده است»، و همان‌طور که حاکم می‌گوید شاید مرسل روایت کردن آن مربوط به اواخر عمرش باشد. - والله اعلم -.

این حدیث را سیوطی در [الدر المنثور: ۸ / ۴۱۳] ذکر نموده و آن را به ابن منذر منسوب کرده است. (مصحح)

۱- اسم استفهام و منظور انکار توأم با تعجب است که مشرکان بر رسول الله ﷺ اصرار می‌کردند که موعد و هنگامه‌ی قیامت را به آنان بگوید.

۲- منتها: یعنی نهایت و پایان هر چیزی؛ از ماده‌ی نهی است و نهی از ریشه‌ی نُهِيَ یعنی نیرویی که انسان را از انجام کارهای بد باز می‌دارد. در قرآن جمعش به کار رفته است. نُهِيَ در سوره‌ی طه داریم: ﴿كُلُوا وَارْعَوْا أَنْعَمَكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ﴾ [طه: ۵۴]. اولی النُّهَى یعنی صاحبان قوه‌ی ناهیه. یا نیروی باز دارنده و به تعبیری همان قوه‌ی عقل و تفکر.

۳- منذر: از ماده‌ی إنذار است. به معنی ترسانیدن کسی از وضعیتی که بعداً به آن دچار خواهد شد. در قرآن إنذار را در مقابل تبشیر داریم. و هر دو نسبت به آینده هستند، یعنی در رابطه با حوادث و

﴿مُنذِرٌ﴾: انذاردهنده، بیم‌دهنده.

﴿يَخْشَهَا﴾: کسی که خشوع دارد و از نصیحت استفاده می‌کند و ترس همراه با

عمل و تعظیم دارد.

ای رسول الله، علم قیامت در حیطه‌ی شما نیست، فقط یک معلم و انذاردهنده هستی و وظیفه‌ی شما غیر از آن چیزی است که آنان از تو می‌خواهند؛ وظیفه‌ی شما ترساندن کسی است که البته زمینه‌ی این انذار برایش فراهم شده است. یعنی اهل خشیت است و از درون متأثر و منقلب شده است. تو باید فقط کسی را که از قیامت می‌ترسد، هشداردهی، به کسی که از وقوع آن می‌ترسد و به بهشت و دوزخ و نعمت و عذاب آن ایمان دارد. آن وقت انذار در او موثر واقع می‌شود. و انذار هم باید انذار مبین و روشن باشد. انذارهای کودکانه نباشد. ولی کسی که ایمان به معاد و روز رستاخیز ندارد و از آن نمی‌ترسد و سؤال و استعلامش درباره‌ی آن استهزا و تمسخری بیش نیست، ای رسول الله! توجه و اعتنایی به آنان نداشته باش.

باید یادآور شویم که در ابلاغ و دعوت که کار انبیا و رهروان آنها است، هرچند هم اهل فهم و درک باشیم، بازهم ممکن است به آن صورتی که لازم است نتوانیم پیام را به صورت واضح و روشن به مخاطبین برسانیم. اما:

آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید

﴿كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبُثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا﴾^(۱۶)!

«روزی که [کافران قیامت را] ببیند، [چنین احساس می‌کنند که] گویی [در دنیا] جز یک شامگاه یا بامداد به سر نبرده‌اند».

﴿عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا﴾: نصف روز.

جرباناتی هستند که در آینده وقوع پیدا می‌کنند. و در مقابل این‌ها در ادبیات فارسی دو کلمه دیگر به کار می‌رود که مرادف این‌ها نیستند و اصلاً ارتباطی با آن‌ها ندارند. یکی تشویق است و دیگری تنبیه. درحالی‌که این‌ها را نمی‌توان معادل انذار و تبشیر قرار داد. تشویق در ارتباط با گذشته است ولی تبشیر به اعتبار آینده است. و همچنان که انذار به اعتبار آینده است و تنبیه هم به اعتبار گذشته. در قرآن انذار و تبشیر خطاب به کسانی است که دچار غفلت گشته‌اند.

۱- لم يلبثوا: از ماده‌ی لُبث است به معنی درنگ‌کردن و این درنگ‌کردن مستلزم این است که انسان در جایی مستقر شود و از آن جا تکان نخورد.

عشیه: به معنی غروب خورشید است.

کسانی که به قیامت ایمان نداشتند، زمانی که آن را می‌بینند انگار اصلاً هیچ در دنیا نبوده‌اند و فقط به اندازه‌ی نصف روز در آن مانده‌اند.

تقسیم اوقات در دنیا:

۱- ماضی: گذشته: روزی که رفته و بر نمی‌گردد و فقط باید برایش استغفار و توبه کرد.

۲- مستقبل: آینده: نامعلوم و مجهول، نباید به آن فکر کرد.

حاضر: حال: الآن و هم‌اکنون: زمان عمل.

روزی که قیامت فرا می‌رسد و آن‌ها قیامت را مشاهده می‌کنند ﴿لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا﴾ احساس می‌کنند آن‌چنان زود فرا رسیده که آن مدت طولانی که در دنیا مانده‌اند، بسیار اندک بوده و تنها به اندازه‌ی شبانگاهی یا چاشتگاهی گذشته است. وقتی که این چنین است، مطلوب است که انسان از همین حالا خودش را آماده کند و از الله بخواهد که به او عقل و محبت بدهد که این راه را تنها با عقل و یا تنها با محبت نتوان رفت. آیات آفاق و انفس ما را اهل عقل می‌کنند و قوه‌ی تعقل را در ما تحریک می‌کنند و آیات ترغیب و ترهیب ما را اهل دوستی و محبت می‌کنند و با دو بال عقل و محبت است که انسان می‌تواند به کمالات برسد و بنده‌ی واقعی الله شود.

رهنمود آیات:

بعضی از رهنمودهای آیات فوق:

- ۱- اثبات عقیده به معاد و رستاخیز به وسیله‌ی بیان احوال و صفات آن.
- ۲- مردمان در روز قیامت به دو دسته تقسیم می‌شوند: ۱- مؤمنان متقی که در بهشت جای دارند ۲- کافران فاجر که مأوای‌شان عذاب و آتش دوزخ است.
- ۳- اعلام این‌که علم غیب و علم وقوع قیامت در انحصار ذات الله متعال است و بس.

بیان این‌که بعضی از سختی‌ها و شداید به وسیله‌ی بعضی دیگر به نسیان و فراموشی سپرده می‌شوند؛ از آن جمله عذاب قبر در مقابل عذاب دوزخ آسان است و به فراموشی سپرده می‌شود.

برخی از فواید آیات:

- ۱- وجوب رفق و نرمی هنگام خطاب مدعو.

-
- ۲- ترس از الله متعال و بازداشتن نفس از هوی و هوس از اسباب ورود به بهشت است.
- ۳- علم قیامت بخشی از غیب است که جز الله کسی آن را نمی‌داند.
- ۴- بیان تفصیلی الله متعال از آفرینش آسمان‌ها و زمین.

تفسیر سوره‌ی عبس

محور آیات سوره‌ی عبس این است که دعوتگر باید وظیفه‌ی خود یعنی تذکر را انجام دهد و نباید ذره‌ای از امکانات خود را در غیر این مسیر و برای غیر اهل این مسیر صرف نماید؛ زیرا توان و امکانات و از همه مهمتر، عمر محدود است. بنابراین باید اولویت‌ها را در راستای استفاده کردن از امکانات و رسیدن خود و دیگران به کمال در نظر داشته باشد.

تقسیم‌بندی آیات:

یک مقطع کلی دارد و این مقطع خود نیز به مقاطع کوچکتر قابل تقسیم است. از آیه‌ی ۱ تا آیه‌ی ۱۶ مقطع اول است که خود به مقاطع کوچکتر قابل تقسیم است.

از آیه‌ی ۱ تا ۴ بیان خطای اجتهادی را که هر دعوتگری در مسیر دعوت خود به آن دچار می‌شود.

از آیه‌ی ۵ تا ۷ بیان‌کننده‌ی این مهم است که دعوتگر باید در وقت و امکاناتی که صرف نااهلان کرده تجدید نظر نماید و نباید این امکانات را در اختیار کسانی قرار دهد که شایستگی آن را ندارند و در این رابطه به دعوتگر، تذکری به صورت غیر مستقیم و ضمنی داده می‌شود.

از آیه‌ی ۸ تا ۱۰ بیان‌کننده‌ی این واقعیت است که با انجام دادن این امر یعنی توجه کردن به کسانی که اهلیت و شایستگی آن را ندارند به کسانی که اهلیت آن را دارند بی‌توجهی صورت گرفته است. شاید در اینجا سؤال مطرح شود که مگر دین، دین رحمت نیست؟ مگر نباید همه را تحت پوشش خود قرار دهد؟ جواب این است که بله. اما کسانی هستند که این رحمت را نمی‌پذیرند و اگر داعی اصرار نماید، همچنان که در سوره‌ی نازعات به آن اشاره رفت، ممکن است به نتایج مطلوبی نرسد. پس تا مرحله‌ای داعی اجازه دارد این رحمت را به همگان عرضه کند و بعد از اینکه جمعی آمادگی خود را برای پذیرش و قبول این رحمت با عمل ثابت کردند، آن زمان بایستی بیشتر امکانات صرف تربیت و تکمیل شخصیت آن‌ها شود. از آیه‌ی ۱۱ تا آیه ۱۶ بیان حقیقت و منزلت این دعوت است که در واقع یادآوری است، یعنی چیزی نیست که در تضاد و

تقابل با فطرت انسان‌ها باشد، بلکه این واقعیت و حقیقتی است که انسان‌ها آن را فراموش کرده‌اند و وظیفه‌ی دعوتگر متوجه ساختن کسانی است که به شکلی این حقیقت را از یاد برده‌اند. و این دعوت برای کسب منزلت و شخصیت نیازی به پذیرش ثروتمندان ندارد؛ زیرا این دعوت دارای ارزش ذاتی است. تا این جا مقطع اول سوره بود.

از آیه ۱۷ تا آیه ۲۲ بیان‌کننده‌ی این مساله‌ی مهم است که انسانی که خود را بی‌نیاز از تذکر می‌داند با وجود واضح‌ترین دلایل عقلی و نقلی بازهم بر کفر خود اصرار می‌کند. بنابراین باید دعوتگر وقت خود را صرف چنین افرادی نکند، اما از الله بخواهد که هدایت را نصیب آن‌ها بگرداند.

آیه‌ی ۲۳ هم اشاره به این مهم می‌کند که انتظار می‌رود با توجه به امکاناتی که الله در اختیار بندگانش قرار داده، انسان می‌بایست مسیر الله را پیش گیرد اما در عمل این چنین نیست. با وجود کثرت امکانات و کثرت توانایی‌ها انسان‌ها به جای این که اهل شکر شوند، اهل کفر می‌شوند و طغیان می‌کنند.

از آیه‌ی ۲۳ تا ۳۲ استدلال به آیات آفاق و انفس برای اثبات حیات بعد از مرگ و یا به تعبیری ساده‌تر، دعوت به حکمت است. با عقل‌ها و اندیشه‌ها سخن گفتن و عقل‌ها و اندیشه‌ها را متقاعد ساختن در راستای وجوب وجود حیات بعد از مرگ؛ زیرا عدم وجود حیات بعد از مرگ مهمل و بیهوده‌شدن لحظات زندگی و بی‌نتیجه بودن تلاش‌ها را رقم می‌زند، اگر پایان این باشد که انسان‌ها نهایت زحمت را بکشند و بمیرند و دیگر هیچ؛ پس چه بهتر که زودتر بمیرند که این استرس‌ها و اضطراب‌ها را کمتر داشته باشند. اما پیام حیات پس از مرگ به ما این است که تحمل این مشقات برای رسیدن و رساندن خود و دیگران به کمال ارزش‌ها است.

از آیه‌ی ۳۲ تا آیه‌ی ۴۲ استدلال به آیات تریب و ترغیب یعنی با دل‌ها وارد سخن شدن و انجام دعوت به موعظه‌ی حسنه، و مورد خطاب قرار دادن عقل‌ها و قلب‌ها است. بنابراین، دعوتگر دو نقطه را مورد خطاب دعوت خود قرار می‌دهد، یکی سرها و دیگری دل‌ها. ما هم اگر قرار باشد، تنها از سرهای مان استفاده کنیم و دل‌های خود را تعطیل نماییم بعد از مدتی دچار انحراف خواهیم شد یا اگر به دل‌ها بپردازیم و سرها را فراموش کنیم، بازهم دچار مشکل خواهیم شد. و بنابراین باید هم عقل‌ها و هم قلب‌ها را پرورش داد و قرآن پرورش‌دهنده‌ی قلب‌ها و عقل‌ها است، یعنی هم فکر را اصلاح

می‌کند و هم دل را. و مرحله‌ی جدال هم که پایان بخش دعوت است به شکلی در ابتدای سوره به آن اشاره‌ای رفته است که داعی مشغول تذکر دادن به کفار می‌شود، اما آن‌ها متأثر نمی‌گردند و کار به مجادله می‌کشد و مجادله هم منجر به مشغول شدن دعوتگر و محروم شدن کسانی که طالب و مستعد هستند می‌گردد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿عَبَسَ وَتَوَلَّى ۱ أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى ۲ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكَّى ۳ أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ ۴ الذِّكْرَى ۵ أَمَّا مَنْ اسْتَعْتَى ۶ فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى ۷ وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَّكَّى ۸ وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى ۹ وَهُوَ يَخْشَى ۱۰ فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى ۱۱ كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ ۱۲ فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ ۱۳ فِي صُحُفٍ مُكَرَّمَةٍ ۱۴ مَرْفُوعَةٍ مُطَهَّرَةٍ ۱۵ بِأَيْدِي سَفَرَةٍ ۱۶ كِرَامٍ بَرَرَةٍ ۱۷﴾ [عبس: ۱-۱۶].

سبب نزول آیات: «سبب نزول آیات به اختصار نقل می‌شود: عبدالله بن ام‌مکتوم مردی نابینا بود، ناگهان به مجلس پیامبر ﷺ درآمد و با صدای بلند گفت: «عَلَّمَنِي بِمَا عَلَّمَكَ اللَّهُ»: «یا رسول الله، از آنچه الله به تو آموخته به من بیاموز». و این درحالی بود که پیامبر ﷺ مشغول یکی از حساس‌ترین مذاکرات با سران قریش بود و می‌کوشید آنان را به اسلام دعوت کند. چهره‌های نام‌آوری چون عقبه، شیبه، ابوجهل بن هشام، عباس بن عبدالمطلب، امیه بن خلف و ولید بن مغیره در این مجلس حضور داشتند. و ابن ام‌مکتوم متوجه این وضع نبود، از این‌رو چون پاسخی از پیامبر ﷺ نشنید، چند بار با صدای بلند سخن خود را تکرار کرد. پیامبر ﷺ که درخواست او را بی‌موقع و نامناسب دید، ناراحت شد و اهمیتی به او نداد و به مذاکره‌ی خود ادامه داد؛ به این مناسبت آیات آغازین سوره‌ی «عبس» نازل شد^۱. و این اتفاق در ابتدای نزول وحی و دعوت به اسلام رخ داد.

این سوره و قول الله متعال، تذکره و یادآوری است برای:

۱- رسول الله ﷺ.

۲- همه مردم.

۱- [قرطبی: ۲۱۱/۱۹ و ترمذی: ۳۳۳۱ و ابن حبان: ۵۳۵] حکم آل‌بانی: صحیح. در ترمذی لفظ «يَا

رَسُولَ اللَّهِ أُرْشِدُنِي» آمده است. (مصحح)

رسول اکرم ﷺ در آغاز دعوت با مشکلات متعددی روبرو بود از جمله:

(۱) مشرکان مکه.

(۲) یهودیان.

(۳) سایر قبایل عرب.

(۴) ترش‌رویی با عبدالله بن ام مکتوم رضی الله عنه.

با این حال زمانی که این سوره در عقاب و سرزنش ایشان نازل شد، آن را مخفی نکرد. پیامبر ﷺ می‌دانست که این آیات در قرآن ثبت خواهد شد و تا ابد برای همگان خواهند ماند، ولی در ارسال این پیام کوتاهی نکرد و بعد از نزول این سوره، زمانی که عبدالله بن ام مکتوم نابینا نزد رسول الله ﷺ آمد، پیامبر گریه کرد و سر عبدالله را بوسید و گفت: «أَهْلًا بِالَّذِي عَاتَبَنِي رَبِّي مِنْ أَجْلِهِ»^۱ و این اعجاز این سوره است.

تفسیر آیات:

﴿عَبَسَ وَتَوَلَّى﴾^۲ «چهره درهم کشید و روی برگرداند».

۱- آلبانی در [السلسلة الضعيفة: ۳ / ۶۳۵] ذیل روایت شماره ۱۴۴۳ می‌گوید: «لا أعلم لهذا الحديث أصلاً يمكن الاعتماد عليه...» «برای این حدیث اصلی را سراغ ندارم که اعتماد بر آن ممکن باشد...». (مصحح)

۲- عَبَسَ: که نام سوره است از ماده‌ی عَبَسَ یا عَبُوس گرفته شده است. عَبُوس یا عَبُوس به کسی گفته شده که چهره‌اش را درهم کشیده است و اخم و ترش‌رویی بیرونی ریشه در درون دارد. اگر درون انسان دارای بسط و گشایشی باشد، این گشایش در چهره‌ی انسان آشکار خواهد بود. و البته ویژگی منحصر به فرد اهل ایمان چنین است که: خوشی و خوشحالی‌شان در چهره‌ی آنها پیدا است و اگر غم و اندوهی دارند، در دل‌شان کاملاً مخفی است.

تولی: از ماده‌ی ولی است و توالی هم از همین ریشه است. ولی به دنبال آمدن دو یا چند چیز به طوری که نزدیک هم باشند. مثلاً می‌گویند: فلانی ولی فلانی است. یعنی نزدیک او است و چون نزدیک او است، به او کمک می‌کند و مشکل او را می‌داند و می‌فهمد و شاید هم بتواند حل کند.

این ولا و نزدیکی می‌تواند ولای دینی یا ولای قلبی باشد و... به تعبیر قرآن: ﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾^(۷۱) [التوبة: ۷۱] «و مردان و زنان مؤمن، دوستان یکدیگرند؛ [مردم را] به نیکی فرمان می‌دهند و از ناپسند بازمی‌دارند و نماز می‌گزارند و زکات می‌پردازند و از الله و پیامبرش اطاعت می‌نمایند. اینانند که الله

﴿عَبَسَ﴾: «چهره درهم کشید، روی ترش کرد.»

﴿وَتَوَلَّى﴾: «صورت شریفش را برتافت.»

چهره درهم کشیده و روی برتافت که آن مرد نابینا پیش او آمد. این یک عتاب نازک و لطیفی است که الله متعال، پیامبرش محمد ﷺ را به آن هشدار داد، آن که روی درهم کشید و برتافت، پیامبر گرامی بود و آن نابینا که رسول به خاطر آمدنش چهره درهم کشید، عبدالله بن ام‌مکتوم نابینا، یکی از مهاجرین و پسر دایی خدیجه دختر خویلد ام‌المؤمنین بود.

سبب عتاب الله نسبت به پیامبر الله ﷺ این بود که روزی در مکه عده‌ای از سران قریش به نام «عقبه و شیبه فرزندان ربیعہ، ابوجهل، عباس پسر عبدالمطلب و امیه بن خلف، خدمت رسول الله ﷺ بودند و رسول الله ﷺ آنان را به اسلام دعوت می‌کرد و

آنان را مورد رحمت قرار خواهد داد. بی‌تردید، الله شکست‌ناپذیر حکیم است.» مردان مؤمن و زنان مؤمن ولی همدیگر هستند. و یکی از نام‌های مؤمن ولی الله است. و تعبیر قرآن هم همین است: ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [یونس: ۶۲] «آگاه باشید! دوستان الله نه ترسی خواهند داشت و نه اندوهگین می‌شوند». کسی که مؤمن و متقی باشد، ولی الله است. پس محدود و محصور به نفر و یا نفرات خاصی نیست و هر مؤمن متقی ولی الله است و هر چه تقوا بیشتر، ولایت و دوستی هم بیشتر و عمیق‌تر.

مضمون این آیه را در آیه‌های زیر بیاب: ﴿وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْعَدْوَةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ [الأنعام: ۵۲] «و کسانی را که [فقیرند و] سحرگهان و شامگاهان پروردگارش را می‌خوانند [و] خشنودی او را می‌طلبند [از مجالس خود] طرد نکن [که به بزرگان مشرکان توجه کنی]؛ نه چیزی از حساب آنها بر عهده‌توست و نه چیزی از حساب تو بر عهده آنهاست که [بخواهی] آنها را [از پیرامونت] طرد کنی و از ستمکاران شوی.» و ﴿وَأَصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْعَدْوَةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عِبْنًاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا﴾ [الکهف: ۲۸] «و خود را [بر همنشینی] با کسانی همراه [و شکیبا] گردان که بامداد و شامگاه پروردگارش را می‌خوانند [و با آنکه فقیرند، تنها] رضایت او را می‌خواهند؛ و هرگز چشمانت را از آنان برنگردان تا زیورهای دنیا [و همنشینی با اشراف و قدرتمندان] را بخواهی و [همچنین] از کسی پیروی نکن که دلش را از یاد خویش غافل ساخته‌ایم و از هوای نفس خود پیروی کرده و کارش تباه است.»

پیوسته مشغول صحبت کردن با آنان بود و به تشویق و ترهیب آنان می‌پرداخت به این امید که ایمان بیاورند و به سبب ایمان آوردن آنها، اسلام در مکه رواج یابد. در این اثنا، عبدالله بن ام مکتوم آمد و فریاد زد و گفت: ای رسول الله، آنچه الله تو را آموخت مرا تعلیم ده و چند بار تکرار نمود.

پیامبر الله ﷺ از این عمل ناراحت شد و دوست نداشت که صحبتش را با بزرگان قریش قطع کند، این بود که رسول ﷺ چهره درهم کشید و روی برتافت و به او جواب نداد و همین که پیامبر الله به خانه‌اش رسید، این آیات نازل شد.

چرا الله با استفاده از ضمیر غایب عقاب را شروع کرده است و مستقیماً پیامبر ﷺ را مخاطب قرار نداده است؟

- (۱) به دلیل محبت و علاقه الله به پیامبرش.
- (۲) آرام آرام و به تدریج سرزنش را شروع کرد.
- (۳) این اخلاق همیشگی پیامبر ﷺ نبوده و همیشه این کار را نمی‌کرده است.
- (۴) مانند فیلمی به تدریج آن را برای پیامبر ﷺ نمایش داده تا همه چیز را به یاد آورده و از رفتار خود درس بگیرد.

اصل این بود که بفرماید: عَبَسْتَ وَ تَوَلَّيْتَ. چون خطاب به پیامبر رحمت است. یعنی چهره ترش کردی، اخم کردی و پشت کردی. اما چون مقام، مقام تذکر است و الله هم رابطه‌اش با پیامبر رابطه‌ی اصلاح و تربیت است و در باب تربیت ابتدا باید تذکر غیر مستقیم باشد، به خاطر اینکه دل کسی را که می‌خواهی مورد تذکر قرار دهی، نرنجانی. الله در این جا، به پیامبرش می‌گوید که در دعوت به کسانی که علاقمند نیستند، اصرار نکند و برای این کار، باید آن‌ها علاقمند و طالب باشند و عبدالله در تقاضای خود و طلب علم دین بسیار مشتاق بوده و اصرار می‌کرد و بعد از این ماجرا دیگر پیامبر در دعوت زیاد اصرار نمی‌کرد.

بنابراین الله به صیغه‌ی غایب صحبت می‌کند ﴿عَبَسَ وَ تَوَلَّى﴾ یعنی روی ترش کرد. اخم کرد و پشت گردانید. و اعراض کرد. به چه خاطر؟ برای چه؟ برای این که:

﴿أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى﴾^۱ «از اینکه آن نابینا [= عبدالله بن ام‌مکتوم] به نزدش آمد».

۱- اعمی: از ماده‌ی عَمَى است و عمی یعنی فقدان بصر و یا بصیرت برای از دست دادن چشم سر و یا چشم دل کلمه‌ی اعمی استعمال شده است.

به خاطر آمدن عبدالله بن مکتوم که رسول الله را از ادامه دعوت بعضی از اشراف قریش به سوی اسلام بازداشت.

﴿الْأَعْمَى﴾: «نابینا، کور» دلیل ذکر این عیب:

(۱) چون با آن لقب مشهور بود.

(۲) الله متعال از بیان این صفت، قصد توهین به او را نداشته و هدف اعلام شخص و شناخت اوست.

(۳) برای سرزنش و عقاب بیشتر پیامبر ﷺ.

(۴) کسانی که معلول و معیوب هستند و نیازهای خاصی دارند باید بیشتر مورد توجه قرار گیرند.

اگر هدف از بیان عیب، تمییز و تشخیص باشد اشکالی ندارد ولی توهین، حرام است. اما آیا آمدن یک کور می‌طلبد که چهره درهم بکشد و پشت گرداند؟ چه کسی نزد پیامبر بود، مهم نیست، اما مهم این است هر یک از ما که در جایگاه دعوتگر قرار دارد، ممکن است روزی دچار این خطا شود و البته خطا، خطای اجتهادی است و این به این معنی است که پیامبران در مسیر وحی و ابلاغ آن عصمت مطلق دارند اما در جنبه‌ی بشر بودن و انسان بودن مانند همه‌ی انسان‌ها احتمال خطا دارند. و اگر بشر نبودند نمی‌توانستند برای ما اسوه باشند. بنابراین بر حسب ضعف بشری باید بعضی اوقات دچار این خطاها بشوند. اما خطای آن‌ها، خطای بزرگ و جبران‌ناپذیر نیست که در برخی موارد از این خطاها به ذنب نیز یاد شده است که با عصیان فرق دارد اما ماجرا از این قرار است که: کوری نزد پیامبر می‌آید و از او می‌خواهد که ارشادش کند و می‌گوید: ای پیامبر! به من آنچه را که الله به تو یاد داده است، یاد بده و پیامبر به او هیچ توجهی نمی‌کند و این کار چندین بار تکرار می‌شود. برای این که پیامبر مشغول امر مهم دیگری است و آن این است که اگر افرادی را که طغیان‌شان به اوج رسیده به راه راست بیاورد، بسیار برای دین و دعوت مفید خواهد بود. و الله رحمان به او (پیامبر) می‌فرماید که نه، این چنین نباید کار کرد ﴿عَبَسَ وَتَوَلَّى ۝۱﴾ ^۱ **﴿أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى﴾** بعد از این آیه روی سخن را متوجه پیامبر می‌گرداند که:

﴿أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى ۝۱﴾ مجرور به حرف جارهی محذوف لام است یعنی «لِأَنَّ جَاءَهُ...» چنین حذفی قیاسی و مطرد است، اصل ترکیب: «الْأَجْلُ مَجِيءُ الْأَعْمَى لَهُ».

﴿وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكَّى﴾^۱.

«و ای پیامبر! تو چه می‌دانی؟ شاید او [از گناهانش] پاک شود».

﴿لَعَلَّهُ يَزَّكَّى﴾: «شاید او از گناهان پاک و آراسته گردد».

﴿يَزَّكَّى﴾: اعمال صالح انجام دهد که باعث پاک‌شدن گناهان شود.

و چه می‌دانی شاید او از آن قرآن و سنتی که می‌خواهد یاد گیرد، بخواهد خود را آراسته و روحش را پاک گرداند. و چیزی را یاد بگیرد که باعث تزکیه و پاکی او شود، می‌خواهد استعدادهای بالقوه‌ی او شکوفا گردد و به کمال برسد. ﴿لَعَلَّهُ يَزَّكَّى﴾^۳ یا این که اهل تزکیه است اما چون غفلتی بر او عارض شده می‌خواهد بار دیگر دچار این غفلت نشود. چرا که حسنات گناهان را پاک می‌کند.

﴿أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الْذِّكْرَى﴾^۲.

«یا پند گیرد و این پند به سودش باشد».

﴿أَوْ يَذَّكَّرُ﴾: «یا پند پذیرد».

تو چه می‌دانی شاید عبدالله با این طلب و درخواستش از شما، از آنچه را می‌شنود پند گیرد و از خواب غفلت بیدار شود. و نهایتاً این تذکر و این بیدار شدن و آن اندرز تو به او سود رساند و در او اثر کند و از آن در زندگی‌اش استفاده کند و گناه را ترک کند و علم او به او منفعت و سود برساند.

این جریان از زبان مولوی در مثنوی چنین آمده است:

چون دوایت می‌فزاید درد، پس قصه با طالب بگو، بر خوان: عبس
چون که اعمی طالب حق آمده است بهر فقر او نشاید سینه خست
پس انسان نباید نصیحت را ترک کند؛ چون اگر قصد توهین و تحقیر نداشته باشد
بالاخره روزی اثر می‌کند.

۱- اصل ﴿يَزَّكَّى﴾ یتزکی بوده یعنی برای خود خواهان تزکیه است، تاء در زاء ادغام شده ﴿يَزَّكَّى﴾ گردیده است.

۲- فتنفعه: از ماده‌ی نفع است. نفع به چیزی گفته می‌شود که انسان را به خیر برساند؛ و ضد نفع ضرر می‌شود. حُسر در مقابل ریح است و همچنان که ضرر در برابر نفع است. حُسر ضرری است که از سرمایه متوجهی انسان می‌شود.

الله بعد از طرفداری و بیان عذر ابن ام مکتوم نابینا، در ادامه چنین می‌فرماید:

﴿أَمَّا مَنْ أَسْتَعَىٰ ﴿٥﴾﴾.

«اما آن کس که [به خاطر اموالش از ایمان اظهار] بی‌نیازی می‌ورزد».

اما آن کس که به سبب مال و جاهی که دارد، خود را از ایمان، علم و دین، بی‌نیاز می‌داند و خویش را از شنیدن حرف حق و دعوت دین و شنیدن حق و کلام الله بی‌نیاز می‌داند و غنای کاذب یعنی غنای مادی، او را به طغیان کشانده است، تو به آن‌ها می‌پردازی؟

﴿فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّىٰ ﴿٦﴾﴾^۱.

«پس تو به او روی می‌آوری و می‌پردازی».

تو به او می‌پردازی و رویت با اوست به سیه دل چه سود خواندن و عظم با این‌که آنان ابراز بی‌نیازی می‌کنند باز تو به آن‌ها اصرار می‌کنی؛ از این آیه درمی‌یابیم که نباید بر هدایت و ابلاغ دین و دعوت به دین، اصرار کرد و باید مدعو خود، طالب و خواستار دین و علم باشد.

﴿وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَّكَّىٰ ﴿٧﴾﴾.

«درحالی‌که اگر او خود را [از کفر به وسیله اسلام] پاک نسازد [و توبه نکند] ایرادی بر تو

نیست»؟!

روی آوردن به توانگر و ثروتمندی که خود را بی‌نیاز از حق می‌داند و علاقه‌ای به خیر ندارد و در مقابل، رهاکردن کسی که از این توانگر سزاوارتر است (عبدالله بن ام مکتوم که طالب علم بود) شایسته‌تو نیست؛ زیرا اگر توانگر، تزکیه و پاک نشود گناهی بر تو نیست و تو به خاطر کار بد او مورد بازخواست قرار نمی‌گیری. و هیچ تکلیفی بر تو نیست و هیچ گناهی بر تو نوشته نخواهد شد، اگر آن‌ها تزکیه نشوند.

گر دو سه ابله تو را منکر شدند تلخ کی گردی؟ چو هستی کان قند

مهم نیست که تو را انکار کنند، زیرا تو خود معدن قند و صفا و شیرینی هستی.

﴿وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَىٰ ﴿٨﴾ وَهُوَ يَحْشَىٰ ﴿٩﴾﴾.

«اما کسی که شتابان [برای کسب خیر] به سراغ تو می‌آید و [از الله] می‌ترسد».

۱- تصدی: از ماده‌ی صدی است، صدی به معنی پژواک یا انعکاس صوت است، متصدی کسی است

که عهده‌دار امری گشته که محل رجوع مردم شده است. نافع ﴿تَصَدَّىٰ﴾ را با تشدید صاد و دال خوانده ولی حفص با تخفیف صاد.

﴿يَسْعَى﴾: یعنی در طلب خیر - علم و هدایت - به سوی تو می شتابد.
 الله متعال عتاب و سرزنش رسولش را با کلمات زیبا و گوارا تکرار می کند و می فرماید:
 اما آن که شتابان و با اشتیاق، با شور و با شعور به سوی تو می آید (منظور عبدالله
 ابن ام مکتوم نابینا است) و در مجلس تو حضور پیدا می کند و با خوشایندترین نام -
 رسول الله - تو را خطاب می کند؛ درحالی که از الله و مجازاتش ترسان است.
 ﴿فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى﴾!

«پس تو از او غافل می شوی [و به بزرگان مشرکین می پردازی]».
 از او روی برمی گردانی؟ خودت را به کار دیگران سرگرم می کنی و به او نمی پردازی؟
 اعمی روشن دل آمد در میند پند او را داده که حق اوست پند
 بینش دینی این را به ما می گوید؛ چون اگر قرار باشد ما بخواهیم بدون برنامه از
 عمرمان برای هر کسی هزینه کنیم در آن صورت کسی تربیت نمی شود.
 احمد! نزد الله آن یک ضریر بهتر از صد قیصر است و صد وزیر
 احمد! این جا ندارد مال سود سینه باید پُر ز عشق و درد و دود
 در این جا قاعده‌ی معروفی به دست می آید و آن این است که مصلحت محقق نباید
 به خاطر مصلحتی که گمان تحقق آن می رود، رها شود. باید به طالب علم و نیازمند
 کسب دانش، نسبت به کسی که چنین نیست توجه بیشتری شود.
 ﴿كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ﴾!

«هرگز چنین نیست؛ بی گمان، این [آیات برای کسانی که به آن روی آورند] تذکر و یادآوری است».

﴿كَلَّا﴾: «زنهار، چنین مکن»

﴿إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ﴾: «این آیات پند و یادآوری است.»

آرای علما در مورد این آیه:

۱- کل قرآن تذکره و پند است.

۲- این سوره و نصیحتی که در آن آمده، پند و تذکره و مفید است به این صورت
 که در دعوت به این افراد، اصرار نکنیم.

و این یادآوری و پند، هم برای پیامبر ﷺ و هم برای همگان می باشد.

این آیات و این قرآن تذکره است و آمده تا افراد را از خواب غفلت بیدار کند. یکی از اهل صلاح می‌گوید: جامعه‌ی بشری در میان یک حلقه‌ی آتشین به خواب رفته است. و این حلقه‌ی آتشین هر لحظه تنگ‌تر می‌شود، و آن‌ها هنوز هم در خواب هستند. اما از میان افرادی که خوابیده‌اند چند نفری خواب‌شان سبک است و راه‌هایی برای بیدار کردن افراد به نظرشان می‌رسد، یکی این که داد و هوار راه بیندازند، دیگر این که از اول همه را یکی یکی بیدار کنند و... بالاخره بهترین و عاقلانه‌ترین کار این است که بیایند و ببینند از میان افرادی که خواب رفته‌اند چه کسانی خواب‌شان سبک است، آن‌ها را بیدار کنند و تعداد نفرات بیدار شده که زیاد شد، می‌توانند افراد بیشتری را از خواب بیدار کنند و این معنی ﴿وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى ﴿۸﴾ وَهُوَ يَحْشَى ﴿۹﴾﴾ است. این جا بود که مولوی گفت: من نیاز ندارم دیگران من را تأیید کنند.

گفت: از اقرارِ عالمِ فارغم آن که حق باشد گواه او را چه غم؟
﴿فَمَنْ شَاءَ ذَكَّرْهُ﴾ ﴿۱۲﴾

«پس هر کس که بخواهد، [می‌تواند] از آن پند گیرد».

پس از بندگان الله هرکس که می‌خواهد از این وحی و تنزیل پند گیرد، الله متعال آنچه را که بندگانش به آن نیاز دارند، در کتابش بیان نموده و هدایت را از گمراهی مشخص کرده تا هرکسی می‌خواهد به آن عمل کند. و اجباری در بیدار شدن نیست. بعضی از افراد هستند که عمیق خوابیده‌اند و تقریباً به هیچ وجه نمی‌توان آن‌ها را بیدار کرد. ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾ اجباری در دین نیست. مهم این است که انسان از درون بیدار شود.

﴿فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ﴾ ﴿۱۳﴾^۱

«در صحیفه‌های ارجمندی [نزد فرشتگان ثبت] است».

﴿مُكْرَمَةٍ﴾: «نزد الله ارجمند است».

(۱) حسی: که از طریق الله، جبرئیل و محمد ﷺ به ما رسیده.

مکرم:

(۲) معنوی: از طریق معلومات ارجمند و گران قدر است.

۱- مُكْرَمَة: از ماده‌ی کرم است. و اگر وصف الله قرار بگیرد، یعنی الله کریم، زیرا کرم اسمی است برای بیان احساس نعمات واضح و روشن الله. در رابطه با انسان اسم است برای اخلاق و کارهای نیکویی که انجام می‌دهد.

در صحیفه‌هایی که نزد الله متعال، گرامی، آسمانی و پاک و منزّه از تماس شیاطین - دور از هرگونه تحریف و آمیزش و پاک از هر نوع شایبه‌ی خرافات و عقاید باطل و فاسد- می‌باشد؛

چه ارتباطی میان این آیات وجود دارد؟ پیامبر می‌خواهد به شکلی در میان سران و بزرگان و اشراف قریش در آن زمان و در هر زمانی برای این دعوت منزلت و جایگاه ویژه‌ای به دست آورد. اما الله فرمود: نیازی نیست. چرا؟ چون جایگاه این دعوت را کسی دیگر از قبل تعیین کرده است. مقام این دعوت بالاتر از آن است که بخواهی به وسیله‌ی اشراف برایش مقام و منزلت ایجاد کنی. ﴿فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ﴾^۱ مقام این دعوت و برنامه در نامه‌های مکرم و بزرگ و ارزشمندی است که از سوی الله تکریم شده است.

﴿مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ﴾^۱

«[در جایگاهی] بلندپایه و پاکیزه [از پلیدی]».

﴿مَرْفُوعَةٍ﴾: «والا در آسمان»

﴿مُطَهَّرَةٍ﴾: «پاک شده، منزّه از تماس شیاطین»

﴿مَرْفُوعَةٍ﴾: حسی: از آسمان نازل شده.

معنوی: دارای قدر و منزلت بالا، عالی‌قدرتر از همه‌ی کتاب‌های آسمانی

حسی: ذاتی، لمس آن با ناپاکی درست نیست

﴿لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾^{۷۸}

﴿مُطَهَّرَةٍ﴾:

معنوی: هیچ اشتباهی در آن نیست و فقط حق در آن است.

﴿بِأَيْدِي سَفَرَةٍ﴾^{۱۵} «[در دست سفیران] [وحی از فرشتگان] است».

۱- مُطَهَّرٌ: از ماده‌ی طهر و طهارت است که می‌تواند طهارت جسم باشد و یا طهارت روح و نفس و روان باشد. و معمولاً انسان نخواهد توانست الله را آن‌چنان که شایسته است، بشناسد، مگر این که درون خود را از دیوهای مختلف رذایل، خالی گرداند و آماده‌ی نزول و دریافت فضایل و ارزش‌ها گردد.

﴿سَفَرَةٌ﴾: «سفیر، نویسندگان» آرای علما در تفسیر این کلمه:

(۱) اصحاب رسول ﷺ و حافظان قرآن.

(۲) ملائک و فرشتگان که سفیر الله به سوی انسان‌ها هستند.

قرآن به دست نویسندگانی - فرشتگانی - بزرگوار و نیکوکار نوشته و نسخه‌برداری شده است. آن فرشتگان مطیع و فرمان‌بردار پیشگاه الله متعال اند که این قرآن را در لوح محفوظ به ثبت رسانده‌اند، این صفات ملائک شامل هر شخص مؤمن، کریم‌النفس، پاک‌طینت، حافظ و عامل به کتاب الله می‌شود، مؤمنی که قرآن را در دستان خود قرار داده و آن را قرائت و ترتیل می‌نماید.

در صحیح بخاری از عایشه رضی الله عنها روایت شده که پیامبر الله ﷺ فرمود: «مَثَلُ الَّذِي يَقْرَأُ الْقُرْآنَ وَهُوَ حَافِظٌ لَهُ مَعَ السَّفَرَةِ الْكِرَامِ الْبَرَّةِ»^۲: «مثال کسی که قرآن را بخواند و حافظ آن باشد در ردیف فرشتگان بزرگوار و نیکوکار است».

﴿كِرَامٍ بَرَرَةٍ﴾

«[که نزد پروردگارش] بزرگوار و نیکوکارند».

در این آیه، الله متعال، سفیران را مدح و ستایش می‌کند. با توجه به این مدح و ستایش، قول راجح و برتر این است که آنان، فرشتگان الهی بوده و دارای خیر و برکت فراوانند و دل‌ها و اعمال‌شان نیک و خوب است و الله کتابش را توسط آنان محافظت می‌نماید.

وقتی که این چنین است تکلیف روشن است، زیرا این کتاب برای به کمال رساندن کسانی است که طالب و تسلیم‌اند، هم شور در دل و هم شعور در سر دارند. اقبال در مقایسه میان کسانی که خود را مستغنی می‌دانند و آنان که خود را فقیر و نیازمند می‌دانند، کسانی که اهل طلب و تسلیم‌اند و کسانی که چنین نیستند، گفتگوی زغال

۱- سَفَرَةٌ: از ماده‌ی سفر است به معنی برداشتن پوشش و یا برداشتن پرده از روی چیزی. کلمه‌ی إسفار که در قرآن به کار رفته است به معنی نور دادن و روشن شدن است و سفر به خطابی گفته می‌شود که پرده از روی حقایق بردارد. سافر یعنی کاتب و نویسنده، نویسندگانی که به روشنی حقایق را بازگو می‌کند و أسفار هم برای کتاب‌های آسمانی در قرآن به کار رفته است؛ زیرا پرده از روی حقایق برمی‌دارند. سفیر هم از همین کلمه گرفته شده است، به معنی کسی که نماینده‌ی جمعی برای جمعی دیگر است که حقایق و خواسته‌های آن جمع را بیان می‌کند. سفارت هم به معنی رسالت، پیام‌رسانی است.

۲- [بخاری: ۴۹۳۷] و [مسلم: ۷۹۸] (مصحح)

با الماس را مطرح می‌کند (الماس هم که خود به نوعی زغال است) و این که الماس چگونه به این مقام رسیده است؟ با تحمل فشارها و سختی‌ها از دل زغال سیاه بی‌ارزش الماس ارزشمند خارج می‌شود.

بعضی از رهنمودهای آیات فوق:

۱- آیات اشاره دارند بر این که رسول گرامی اسلام شریف‌ترین و بالاترین مقام و منزلت را نزد الله متعال دارد. الله، اسلوب عتاب او را با صیغه‌ی غایب به کار می‌گیرد که مبدا با اسلوب مخاطب و مستقیم باعث تألم و رنجش او گردد. این بود که با ملاطفت با او برخورد نمود و پس از آن که ترس و وحشت را از او زدود به او روی آورد و با عبارت ادیبانه ﴿وَمَا يُدْرِيكَ﴾ مورد خطابش قرار داد.

۲- اثبات آنچه در حدیث روایت شده «أَدَّبَنِي رَبِّي فَأَحْسَنَ تَأْدِيبِي»^۱: «پروردگارم چه نیکو مرا ادب نمود». این آیات بر اثبات آن دلالت دارد.

۳- پس از این تأدیب، ابن ام مکتوم نزد رسول الله ﷺ به کرامت و احترام خاصی نایل گردید که غیر او از آن برخوردار نبود تا آن جا که هروقت ابن ام مکتوم به محضرش می‌آمد، رسول الله ﷺ جا را برایش باز می‌کرد و در کنار خودش می‌نشاند و به او می‌فرمود: «أَهْلًا بِالَّذِي عَاتَبَنِي رَبِّي مِنْ أَجْلِهِ»^۲. «مرحبا به کسی که پروردگارم به خاطر ایشان مرا عتاب نمود». رسول الله ﷺ بارها تولیت مدینه را به ایشان می‌سپرد و در ماه رمضان مؤذن رسول الله بود.

۴- اشاره به این که محال بوده رسول الله ﷺ یک مورد از وحی را کتمان کند. ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها می‌گوید: اگر برای رسول الله جایز می‌بود که چیزی از وحی کتمان کند، عتاب الله متعال را در سوره «عبس» کتمان می‌کرد.^۳

۱- آلبانی در [السلسلة الضعيفة: ۷۲] آن را ضعیف دانسته است. ابن تیمیه در [مجموع الفتاوی

۳۷۵/۱۸] می‌گوید: معنای آن درست است اما اسناد آن ثابت نیست. (مصحح)

۲- آلبانی در [السلسلة الضعيفة: ۳/ ۶۳۵] ذیل روایت شماره ۱۴۴۳ می‌گوید: «لا أعلم لهذا الحديث

أصلاً يمكن الاعتماد عليه...» «برای این حدیث اصلی را سراغ ندارم که اعتماد بر آن ممکن باشد...». تنها در درالمنثور آمده که پیامبر ایشان را اکرام می‌کرد. (مصحح)

۳- همان‌طور که ابن حجر در [فتح الباری: ۱۳/ ۴۱۱] در شرح حدیث [۷۴۲۰] اشاره دارد اصل این

حدیث با روایت عایشه رضی الله عنها در [مسلم: ۱۷۷] و [ترمذی: ۳۲۰۸] با الفاظ زیر است: «لَوْ كَانَ

﴿قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ ﴿۱۷﴾ مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ ﴿۱۸﴾ مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ ﴿۱۹﴾ ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ ﴿۲۰﴾ ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ ﴿۲۱﴾ ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ ﴿۲۲﴾﴾.

مقطع دوم از آیه‌ی ۱۷ تا آیه‌ی ۲۲ بیان این مطلب است که انسانی که خود را بی‌نیاز از تذکر می‌داند و خودخواهی سراپای وجود او را فرا گرفته است و با وجود واضح‌ترین دلایل بازهم بر کفر خود اصرار می‌ورزد، اهل استغنا است و استغنا انسان را به وضعیتی می‌رساند که می‌خواهد به جای الله بنشیند و معبود شود و ندای انا ربکم الاعلی را که فرعون سر داد، سر بدهد و آیه‌ی ۲۳ توضیح این مطلب است که با وجود امکانات عدیده‌ای که الله در اختیار انسان قرار داده، بازهم انسان آن‌چنان که باید، تکالیف خود را انجام نمی‌دهد.

﴿قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ ﴿۱۷﴾﴾^۱.

«مرگ بر انسان [کافر]، چقدر ناسپاس است! [و کفر وی به الله متعال شدید است].».

﴿قُتِلَ الْإِنْسَانُ﴾: «لَعْنَتُ بَرِ الْإِنْسَانِ كَافِرٍ»

﴿مَا أَكْفَرَهُ﴾: «چه ناسپاس است. چه کافر بی‌ایمانی است.»

چه ناسپاسی، از روی تکبر ایمان نمی‌آورد. سرزنش به کفار که دعوت به آن‌ها رسید و قبول نکردند پس نفرین به آنان باد.

رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَاتِمًا شَيْئًا مِنَ الْوَحْيِ لَكُمْ هَذِهِ الْآيَةُ ﴿وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ﴾ [الأحزاب: ۳۷] و اما روایت دیگر که در مورد ﴿عَبَسَ وَتَوَلَّى﴾ است را جز از طریق عبدالرحمن بن زید بن أسلم که از راویان ضعیف است نیافتیم. محمد بن جریر طبری در [تفسیر طبری (جامع البیان عن تأویل آی القرآن): ۲۴ / ۱۰۵] و ابن ابی حاتم از عبدالرحمن بن زید بن أسلم روایت نموده‌اند که: «لَوْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَتَمَ شَيْئًا مِنَ الْوَحْيِ لَكُنْتُمْ هَذَا عَنْ نَفْسِهِ» و قصه ابن ام مکتوم و نزول عَبَسَ وَتَوَلَّى را ذکر نمودند. ترمذی، ابویعلی، طبری و حاکم این قصه را با سند متصل از طریق عایشه رضی الله عنها تخریج نموده‌اند که افزوده ﴿عَبَسَ وَتَوَلَّى﴾ در آن وجود ندارد. (مصحح)

۱- قتل: به معنی از بین بردن جسم به شکلی که روح از آن جدا شود، طوری که کاری از جسم ساخته نباشد. اما تعبیر قتل در این جا و جاهای دیگر قرآن، صیغه‌ای برای نفرین و دور کردن کسی از رحمت الله می‌باشد. این جا که می‌فرماید: قتل الانسان، ابراز انزجار و دور کردن فرد از رحمت الله است.

ما أكفره: از ماده‌ی کفر، و کفر به معنی پوشاندن چیزی، بعد از آشکار بودن آن است.

سبب نزول: «ابن منذر در تفسیرش از عکرمه روایت کرده است: وقتی عتبه پسر ابولهب گفت: «من به پروردگار ستارگان ایمان ندارم» آیهی: ﴿قَتَلَ الْإِنْسَانَ مَا أَكْفَرَهُ﴾ نازل شد.^۱

وقتی رسول الله ﷺ به خاطر مشغول بودن به کافران و مشرکان، از ابن ام مکتوم نابینا روی برتافت در نتیجه، مورد عتاب و سرزنش الله متعال قرار گرفت که در واقع مشرکان سبب اصلی در اعراض و روی برگرداندن رسول گرامی ﷺ از ابن ام مکتوم و در نتیجه عتاب الله متعال نسبت به رسولش شدند. به همین خاطر آن مشرکان به خاطر کفر و تکبرشان مستوجب نفرین الله گشتند.

امکاناتی که از لحاظ مادی و معنوی در اختیار انسان گذاشته شده و از طرف دیگر به او توانایی و استعداد داده شده است تا بتواند از این امکانات در راستای به کمال رسیدن خود و به کمال رساندن دیگران استفاده کند اما انسان این‌گونه عمل نمی‌کند. ﴿قَتَلَ الْإِنْسَانَ﴾ مرگ و نابودی بر انسان باد؟ ﴿مَا أَكْفَرَهُ﴾ چقدر ناسپاس است. این صیغه را در ادبیات عرب صیغه‌ی تعجب می‌نامند. جای تعجب است و الله هم تعجب می‌کند که توقعی غیر از این می‌رفت. انتظار این بود که با این همه امکانات و این همه استعدادها و این همه نبوغ، انسان به جایی برسد که به جز الله چیزی نبیند. اما با یک مقایسه میان انسان امروز و انسان دیروز درمی‌یابیم که انسان دیروز انسانی قانع و باتقوا بود، اما انسان امروز انسانی است که بسیار ناراضی، عجول، پر از شتاب، پر از اضطراب و از همه کس می‌ترسد جز الله؛ چقدر انسان ناسپاس و قدرشناس است! الله در سیاق آیه، شخص نامعلومی از آنان را انتزاع نمود و منظور، هر شخص کافر و متکبری است؛ آن‌جا که الله متعال می‌فرماید:

کشته باد انسان کافر، چه چیزی او را به کفر و تکبر واداشت. با دید اعتبار در خود بنگرد:

﴿مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ﴾

«[الله] او را از چه چیز آفریده است [که این‌گونه تکبر ورزیده و کفر می‌ورزد]؟!»
 آیا انسان حقیقت را نمی‌داند که از چه چیزی خلق شده است؟ چون اصل خودش را فراموش کرده است. یعنی اگر انسان به یاد اصل خود بود که الله او را از چه چیزی آفریده است، هرگز ناسپاسی پیشه نمی‌کرد.

۱- حکم سند: ضعیف؛ مرسل است. سیوطی در [الدر المنثور: ۸ / ۴۱۹] و [لباب النقول فی اسباب النزول: ص ۲۰۹] آن را ذکر نموده و به ابن منذر نسبت داده است. (مصحح).

﴿مِنْ نُّطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ﴾^۱!

«او را از نطفه [ناچیزی] آفرید و سپس موزونش ساخت».

از نطفه‌ای ناچیز و بی‌مقدار از میان هزاران نطفه که الله به او امر کرده است.

(۱) از جای ادرار خلق شده است.

(۲) ضعیف و ناچیز و بی‌مقدار که زود می‌میرد.

﴿فَقَدَرَهُ﴾: آرای علما در تفسیر این کلمه:

(۱) الله تو را از نطفه‌ای ناچیز در مجرای ادرار مرد و رحم زن خلق کرد؛ ابتدا نطفه و

بعد علقه و لخته خون و سپس به صورت مُضْغَه و پاره گوشت؛ پس چرا متکبری؟

(۲) ای انسان تو نطفه‌ای ناچیز بودی که الله تمام اعضای بدن تو را خلق کرد و تو

را زیبا و مکمل آفرید پس چرا مغروری؟

(۳) الله قدرت ایستادن به تو داده و تو را کامل و پر از نعمت خلق کرده است؛ پس

چرا متکبری؟

الله متعال انسان را از یک نطفه ناچیز و در چند مرحله خلق کرده است: نخست

نطفه بعد علقه و سپس مضغه. آیا کسی که چنین وضعیتی را دارا باشد، شایان این

است که نسبت به الله کفر ورزد و متکبر شود و خود را از پروردگار بی‌نیاز داند؟ انسان

باید به ابتدا و پایان و میان این آغاز و پایان بنگرد؛ آغازش نطفه‌ی گندیده و پایش

لاشه‌ی بدبو و میان این دو حامل نجاساتی می‌باشد، چنین انسانی چرا باید کفر ورزد و

چرا باید تکبر کند؟

از نطفه او را آفرید و به او قدرت و استعداد داد، از همان لحظه‌ی اول به قول مولوی:

دهد نطفه را صورت چون پری که کرده است بر آب صورتگری

۱- نطفه: عبارت است از آبی که صاف و روان و زلال باشد. همچنین به مرواریدی که درخشان باشد، نطفه می‌گویند.

فقدرة: از ماده‌ی قدرت است. وقتی که صفت انسان شود قدرت بر انجام کاری را بیان می‌کند و

وقتی که صفت الله است، در حقیقت نفی عجز و ناتوانی از الله را می‌رساند. این که گفته می‌شود

الله قدیر است، یعنی هرگونه عجزی را از او دور و نفی می‌کنیم. و این که گفته شود انسان قدیر

است، یعنی توانایی را برای انسان قایل هستیم که بتواند کارهایی را انجام دهد.

بنابراین قدیر بودن الله به این معنی است که خدوند فعال بما یشاء است و کاری را که مشیت او

اقتضا کند، بر مبنای حکمت انجام می‌دهد.

یک بار هم در طول تاریخ بشر تا امروز و تا قیامت هیچ کسی پیدا نخواهد شد که بر روی آب صورت‌گری و نقاشی کند. آن هم نقاشی متحرک؛ آن هم صورت‌گری که به قول قرآن احسن تقویم است. فَقَدَّرَهُ: یعنی توانایی‌ها و استعدادهای بی‌نهایت را به انسان‌ها بخشیده است. و با وجود زمینه‌ی مناسب انسان می‌تواند کمالات را به دست آورد. و می‌تواند بهتر از خود و مثل خود را تولید کند. آن هم نه فقط تولید مثل‌های حیوانی، بلکه تولیدی که منشأ خیرات و برکات و اصلاحات برای خود و دیگران باشد.

﴿ثُمَّ السَّبِيلَ يَسْرَهُ﴾^۱.

«آنگاه راه را برایش آسان نمود. [که از شکم مادرش خارج شود].»

سپس راه خروج از شکم مادر، راه معاش او، یا راه سعادت او را، سهل و آسان گردانید. اگر الله متعال راه خروج را از شکم مادر میسر نمی‌ساخت چگونه بیرون می‌آمد؟

سبیل: راه:

(۱) راه خروج تو را از رحم مادر آسان کردیم.

(۲) نه تنها راه خروج، بلکه راه خیر و شر را به تو نشان داده و آن را در فطرت تو قرار دادیم و دسترسی به اسباب دینی و دنیوی را برایت آسان کردیم.

راه را از آن طرف هموار ساخته و از این طرف هم توانایی و استعداد رفتن بر راه را به ایشان بخشیده است.

یسره: یعنی انسان را آن‌چنان ساخته و پرداخته کرده که بتواند در این راه گام بردارد. اما همچنان که از بیرون وحی را فرستاده است از درون هم استعدادها و توانایی‌ها را بخشیده است تا انسان بتواند گام به گام این وحی را عملی و تطبیق نماید.

﴿ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ﴾^۲.

«آنگاه [بعد از پایان عمر] او را میراند و در قبر [پنهان] نمود.»

گفته می‌شود «قَبْرَهُ»: او را دفن کرد. «أَقْبَرَهُ»: وسیله‌ای فراهم آورد تا کسی او را

در قبر گذارد.

۱- سبیل: به معنی راهی است که انسان در آن بتواند به راحتی گام بردارد و جمع آن هم سبل است.

۲- أماته: به معنی او را میراند. گشت.

سپس بدون درخواست مشورت و اعلام نظر، به مرگش رسانید و وسیله‌ای فراهم ساخت تا وارد قبرش کنند و گرنه، گندیده و متعفن می‌شد و لاشه‌خواران، لاشه‌ی او را می‌خورند. و این اکرام به مرده است که آن را شسته و در خاک دفن می‌کنند و این اکرام الله کریم به انسان است که مانند سایر حیوانات جسدش روی زمین انداخته نشود.

﴿ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ﴾^۱.

«سپس هرگاه بخواهد، او را [برای حسابرسی و جزا زنده می‌کند و] برمی‌انگیزد».

﴿ثُمَّ﴾: سپس، بعد مدت‌ها، بعد وقتی از زمان.

ف: پس به زودی، سریع بعدش اتفاق می‌افتد.

﴿إِذَا شَاءَ﴾: زمانی که الله خودش خواست و امر کرد. این زمان دست ما نیست.

سپس هر وقت الله خواست انسان را زنده کرده و برای حساب و کتاب اعمال به آسمان می‌برد و هدف الله متعال از سرزنش، ایمان آوردن به قیامت است.

در این باب وقتی شک‌هایی برای ما ایجاد می‌شود، راه معقول حل و فصل کردن این شک و شبهات این است که الله را بیشتر بشناسیم. هرچقدر بیشتر قدرت الله را بشناسیم و به قدرت الله مؤمن شویم به همان اندازه برای ما آسان‌تر خواهد بود، فهم این که: ﴿وَهُوَ الَّذِي يَبْدُؤُاَ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ﴾ [الروم: ۲۷] الله ذاتی است که خلقت را یک بار انجام داد و آن را مجدداً تکرار می‌کند و تکرار برای الله آسان‌تر است و این خود برای تبیین بیشتر معنی معاد می‌باشد و گرنه سخت و آسان برای الله معنی ندارد. و مؤمن بودن به حقیقت معاد است که در انسان احساس مسئولیت و کمال‌جویی را تقویت می‌کند. و عدم ایمان به این حقیقت سبب می‌شود، انسان از لحاظ احساس مسئولیت و حرکات دچار انحراف و خطا شود. با وجود این همه زمینه و این همه استعداد و با وجود این همه توانمندی آیا انسان آن‌چنان که بایسته است از این امکانات بیرونی و استعدادهای درونی در راستای رساندن وضعیت خود به کمال مطلوب و رساندن دیگران به این کمال، گامی برداشته است؟

۱- أَنْشَرَهُ وَ نَشَرَهُ به یک معناست؛ یعنی: بعد از مرگ او را زنده گردانید، در روز قیامت او را برای حساب و جزا زنده می‌کند.

﴿كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرُهُ ﴿٣٢﴾ فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ ﴿٣١﴾ أَتَأْتُوا الْمَاءَ صَبًّا ﴿٣٠﴾ ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا ﴿٢٩﴾ فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا ﴿٢٨﴾ وَعَيْنًا وَقَضْبًا ﴿٢٧﴾ وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا ﴿٢٦﴾ وَحَدَائِقَ غُلْبًا ﴿٢٥﴾ وَفَكَهَنَةً وَأَبْنَا ﴿٢٤﴾ مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَمِكُمْ ﴿٢٣﴾﴾ [عبس: ۱۷-۳۲].

﴿كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرُهُ ﴿٣٢﴾﴾.

«هرگز چنین نیست، [که او می‌پندارد حق الله را ادا کرده است]. او هنوز آنچه را که [الله از فریاض] فرمان داده، به جای نیاورده است»!

چرا این مغرور به خود نمی‌آید؟ و چرا مفتون و مست گردیده است؟ چرا آنچه را پروردگارش به او دستور داده از قبیل ایمان و طاعت انجام نداده است. آرای علما در تفسیر این آیه:

- (۱) انسان هرچه تلاش کند نمی‌تواند شکرگزار نعمت‌های الله باشد.
 - (۲) هنوز امر الله مبنی بر آمدن قیامت نیامده است، عجله نکنید و همه چیز از قبل در لوح محفوظ ثبت شده است.
- با توجه به آیه‌ی بعدی، رأی اول صحیح است.

برای فهم این مطلب باید دقت کرد که در آیات پیشین به چه حقیقتی اشاره شده است؟ یعنی انسان هنوز کاری را که باید انجام می‌داد، نداده اما امید است که انجام دهد. البته انبیا علیهم‌السلام همه‌ی مسئولیت‌های خود را انجام داده‌اند و در رأس همه‌ی آن‌ها ابراهیم علیه‌السلام قرار دارد که قرآن در رابطه با او می‌فرماید: ﴿وَأَبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى ﴿٣٧﴾﴾ [النجم: ۳۷] ابراهیم کسی بود که مأموریتش را تمام و کامل انجام داد. و در توصیف دیگری از ابراهیم در سوره‌ی بقره که اهل ادای تکلیف و مسئولیت بود می‌فرماید: ﴿وَإِذْ أَبَتَّ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ ﴿١٢٤﴾﴾ [البقرة: ۱۲۴] «هنگامی که الله ابراهیم را با سخنانی [مشمتمل بر احکام و تکالیف شرعی] آزمود و او همه را به خوبی به انجام

۱- دانشمندان در معنی واقعی «کَلَّا» بحث مفصل و اختلاف بزرگی دارند؛ نظر راجح بر این است که کَلَّا برای ردع است یعنی منع انسان از کفرش و استمرار غفلتش و تجاهل و عدم درایتش و جمله ﴿لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرُهُ﴾ بیانیه است یعنی بیان علت کفر و عناد او؛ یعنی او نظر و ادراک خود را به کار نگرفت و اگر چنین می‌کرد، آگاه می‌شد و هدایت می‌یافت و از این دیدگاه است که الله به او دستور داده که به خوراکش نظری بیفکند.

رساند». الله می‌فرماید که وقتی ابراهیم مأموریت خود را کامل انجام دهد امام می‌شود. و امامت در این جا امری اکتسابی است و انتصابی نیست. چرا؟ چون بحث ابتلا مطرح است و الله ابراهیم علیه السلام را مورد آزمایش و امتحانات بسیار مشکل و سخت قرار داد و ابراهیم علیه السلام نیز تمام این آزمایشات را با موفقیت به انجام رسانید. ﴿قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾ و الله او را امام قرار داد، ابراهیم در اینجا سؤال می‌کند: ﴿قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي﴾ آیا فرزندان من هم امام می‌شوند؟ ﴿قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾ [البقرة: ۱۲۴]. و الله می‌فرماید که عهد من به ظالمین نمی‌رسد و بدون امتحان کسی نمی‌تواند امام شود؛ و فرق انسان‌های دیروز و امروز همین است که انسان‌های دیروز اهل ادای تکلیف بودند، ولی انسان‌های امروز اهل فرار از تکلیف هستند. در حالی که با ادای تکلیف است که انسان رشد پیدا می‌کند و تربیت می‌شود و با فرار از تکالیف انسان عقب می‌ماند، می‌گردد، اسیر می‌شود و می‌گنجد.

در این جا به بیان آیات آفاق و انفس منتقل می‌شویم که دعوت به حکمت است و سخن گفتن با اندیشه‌ها است، طوری که اندیشه‌ها و عقل‌ها مورد خطاب واقع می‌شوند. ﴿فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ﴾ انسان به غذایی که می‌خورد، بنگرد و ببیند که چه مراحل را طی کرده است تا به این شکل در آمده و برای انسان قابل استفاده شده است.

﴿فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ﴾^۱.

«پس انسان باید به غذای خویش [و آفرینش آن] بنگرد (که چگونه به دست آمده است)». انسان باید به خوراکی که مایه‌ی حیات او است بنگرد که چگونه با تقدیر و تدبیر الله متعال کامل شده است؛ شاید انسان آن را متذکر شود و الله را سپاس گوید. منظور از نگاه کردن به خوراک، نگاه کردن به آفرینش و خلق خوراکی‌هاست؛ نه ظاهر ساده‌ی آن. پس انسان باید با نگاه ایمان و شکر، به خوراکش بنگرد و شکرگذار آن باشد.

﴿أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا﴾^۲.

«ما آب فراوان [از آسمان] فروریختیم».

۱- طعام: به معنی هر چیزی که قابل استفاده و خوردن باشد.

۲- صببنا: از ماده‌ی صب است. به معنی ریختن و باراندن و فرورفتادن است.

و در حقیقت اصل و اساس این غذا از بارانی است که از آسمان نازل می‌شود.

﴿ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا﴾^۱

«سپس زمین را از هم شکافتیم».

سپس زمین را برای رویدن گیاهان و خوراکی‌های متنوع شکافتیم.

نتیجه‌ی فرو فرستادن آب شکاف بر داشتن زمین می‌شود؛ زیرا تا آبی بر زمین نبارد، زمین شکاف بر نمی‌دارد. همچنان که در سوره‌ی انبیا آمده است که آسمان و

زمین هردو بسته بودند و ما آن‌ها را باز کردیم. ﴿أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَوَاتِ

وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ﴾^۲

[الانبیاء: ۳۰] «آیا کسانی که کفر ورزیدند، ندیدند که [درهای نعمت] آسمان‌ها و زمین بسته بود؛ [نه بارانی می‌بارید و نه گیاهی می‌روید؛] پس آن دو را باز کردیم و هر چیز زنده‌ای را از آب پدید آوردیم؟ پس آیا ایمان نمی‌آورند؟». وقتی که زمین شکاف برداشت، نتیجه چه می‌شود؟

﴿فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا﴾

«آنگاه دانه [های فراون] در آن رویاندیم».

و در آن دانه مانند گندم، جو، ذرت و سایر حبوبات قوتی رویاندیم. از دل زمین ما دانه را رویاندیم، نه فقط دانه بلکه:

﴿وَعِنَبًا وَقَضْبًا﴾^۳

«و انگور و سبزی [خوراکی بسیار]».

﴿حَبًّا وَعِنَبًا وَقَضْبًا﴾ «دانه گندم و جو و ... انگور، سبزی‌ها و علوفه‌ها را رویاندیم».

انگور و گیاهان خوردنی هم‌چون سبزیجات که اغلب دستچین و به صورت خام خورده می‌شود.

﴿وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا﴾^۴ «و درختان زیتون و خرما را».

۱- شققنا: از ماده‌ی شق است، به معنی شکافی که در چیزی ایجاد می‌شود. و شقه به معنی قطعه‌ای که از دیگر قطعات جدا شود. شقه به معنی یک واحد آپارتمان است.

۲- قَضْب: به معنی گیاهی که هنوز رطوبت دارد و خشکی به آن روی نیاورده است. علفی که تکه تکه می‌شود و خوراک حیوانات است و الله آن را به خاطر انسان‌ها خلق کرده است. قَضِيب به شاخه‌ی سرو گفته شده است.

و زیتون که دانه و روغن آن مورد استفاده قرار می‌گیرد. و درخت خرما که ثمر آن به صورت خام و نورس -بُسر- و رطب و خشک مورد استفاده می‌باشد. دلیل این که الله متعال، نام درخت خرما را ذکر فرموده و نه خود خرما را، این است که تمام درخت خرما و نه فقط میوه‌ی آن دارای فایده و خاصیت است.

الله در این جا، نام سه میوه‌ی انگور، زیتون و خرما را ذکر فرموده و دلیل آن این است که این میوه‌ها بسیار مفید و پرخاصیت هستند و به پادشاه میوه‌ها معروف‌اند.

﴿وَحَدَائِقِ غُلَبًا ﴿۳۰﴾﴾

«و باغ‌هایی [انبوه و] پردرخت».

﴿غُلَبًا﴾: در میان عرب، انسان‌های تنومند و چاق و گردن کلفت، به غُلب معروف‌اند و منظور آن در این جا، درختان تنومند و پرثمر و مفید می‌باشد. مفرد غُلْبًا، غُلْبَاءُ همچون حمراء است.

﴿وَفَلَکَهٗٔ وَأَبَّآ ﴿۳۱﴾﴾^۲

«و [انواع] میوه و علوفه [برای حیوانات پدید آوردیم]».

و میوه‌ها و چراگاه‌ها را؛ «أَبَّ» یعنی کاه و آنچه مورد چرای دام‌هاست. میوه‌ها برای خودتان و گیاه و علف برای خوراک چارپایان‌تان.

﴿فَلَکَهٗٔ﴾: میوه‌هایی که فقط به عنوان خوراک و برای سیرشدن خورده نمی‌شوند، بلکه به خاطر علاقه و تنوع، خورده می‌شوند.

﴿وَأَبَّآ﴾: چیزهایی که دوست نداری بخوری؛ علف و خوراک حیوانات.

قضباً: مانند علف: تکه تکه می‌شود.

خوراک حیوانات:

أَبَّآ: دانه دانه.

﴿مَتَّعَا لَكُمْ وَلَا نَعْمِيْكُمْ ﴿۳۲﴾﴾

«[همه اینها] برای بهره‌گیری شما و چارپایان‌تان است».

۱- نخل: در حقیقت نوعی الک کردن چیزی است که ناخالصی‌ها از آن جدا شود. به این خاطر درخت نخل را نخل گویند که ظاهراً الله آن را طوری آفریده است که هیچ بخشی از آن بدون استفاده و زائد نیست و تنومند نیز است.

۲- أَبَّ به معنی هر چیزی است که از زمین بیرون می‌آید و مورد استفاده‌ی انسان و حیوانات قرار می‌گیرد.

﴿مَتَلَعًا﴾: برای استفاده‌ی انسان در مدت‌زمانی خاص؛ و وقتی مُرد، تمام می‌شود.
 ﴿لَا نَعْمِيكُمْ﴾: برای حیوانات و چارپایان که الله آفریده و آن‌ها را رام کرده است.
 تا آنچه گذشت مورد استفاده‌ی شما و دام‌های شما: شتر، گاو، بز، گوسفند و ... قرار گیرد.

بعضی از آنچه گذشت مورد استفاده‌ی شما انسان‌ها و بعضی دیگر مانند «سبزیجات» و «علف» مورد استفاده‌ی چارپایان‌تان می‌باشد، بنابراین ای انسان کافر با چه توجیهی نسبت به پروردگارت کافر می‌گردی؟

در بهره‌مندی از نعمت‌های مادی، شما و چارپایان مشترکید. اما حیوانات طوری خلق شده‌اند که آن را ضایع نمی‌کنند. هیچ حیوانی را نمی‌توان یافت که مانند انسان تنوع طلب باشد، چه در خوردن و چه در پوشیدن و چه در مسکن؛ و در عین حال تمام وظایفی که برایش آفریده شده است به نحو احسن انجام می‌دهد. اما در انسان، علاوه بر تنوع‌طلبی، زیادت‌طلبی هم هست و با توجه به امکاناتی که در اختیار انسان می‌باشد، نه تنها آن‌ها را تبدیل به احسن نمی‌کند، بلکه بدترین استفاده را نیز از آن امکانات می‌برد.

بعضی از رهنمودهای آیات فوق:

- ۱- بیان علایم قدرت، دانش و حکمت الله متعال که می‌طلبد انسان به ذات او، آیات او، به پیامبران او و به دیدار او، ایمان داشته باشد.
- ۲- آیات از آفریده بر آفریننده و از اثر بر مؤثر استدلال می‌نماید ولی باز انسان در کفر و عناد در شگفت است که چگونه پروردگاری که او را آفریده و او را روزی داده و تا پایان اجلس حافظ و نگهدارنده اوست، باز در برابر او ناسپاس و کافر می‌گردد.
- ۳- انسان در رابطه با شکر پروردگارش پیوسته مقصر است اگرچه در تمام عمرش روزه‌دار و هر لحظه در نماز باشد.

﴿فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاحَّةُ ۚ ۳۳﴾ يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ ۚ ۳۴ وَأُمِّيهِ ۚ ۳۵ وَصَحْبَيْهِ ۚ ۳۶ وَبَنِيهِ ۚ ۳۷ لِكُلِّ أُمْرٍ مِّنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ ۚ ۳۸ وَوَجْهُهُ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرٌ ۚ ۳۹ ضَاحِكٌ ۚ ۴۰ مُّسْتَبْشِرٌ ۚ ۴۱ وَوَجْهُهُ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ ۚ ۴۲ تَرَهَقَهَا ۚ ۴۳ قَتْرَةٌ ۚ ۴۴ أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرَةُ ۚ ۴۵
 [عبس: ۳۳-۴۲].

﴿فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاحَّةُ﴾^(۳۳).

«پس هنگامی که [آن] صدای مهیب [قیامت] فرارسد».

﴿الصَّاحَّةُ﴾: «صیحه‌ی عظیم و گوش خراش نفخه‌ی دوم.» روزی که صدای بوق اسرافیل گوش‌ها را می‌خراشد و وحشت و هراس به دل‌ها می‌اندازد. هدف از بیان آیات فوق، رسیدن به این آیه بود. (رستاخیز)

پس از آن که الله متعال آغاز حیات و زندگی انسان را در این دنیا بیان نمود، به بیان و توضیح معاد و سرانجام بشر در دنیای دیگر پرداخت و فرمود: ﴿فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاحَّةُ﴾^(۳۳): شاید تسمیه‌ی قیامت به «صاخه» به این دلیل باشد که شدت نفخه‌ی دوم صور، چنان است که گوش‌ها را می‌خراشد و چه بسا کر شوند که الله متعال به دنبال آن می‌فرماید:

﴿يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ^(۳۴) وَأُمِّهِ^(۳۵) وَأَبِيهِ^(۳۶) وَصَحْبَتِهِ^(۳۷) وَنَبِيِّهِ^(۳۸)!﴾^۱.

«روزی که انسان از برادرش می‌گریزد و از مادرش و از پدرش و از زنش و پسرانش [نیز می‌گریزد]».

روزی که آدمی از برادرش، از مادرش که تکیه‌گاهش بوده و در دامن او پرورش یافته و از پدرش که برای او زحمات زیادی متحمل شده، می‌گریزد و از همسرش که در مقطعی از حیات، مونس و جلیس او بود، می‌گریزد «وَنَبِيِّهِ» و از پسرانش که بسیار به آن‌ها می‌بالید و افتخار می‌کرد. و از همه‌ی کسانی که در دنیا به شکلی از او حمایت می‌کردند گریزان است. مردم از وحشت از هم فرار می‌کنند. آن روز است که انسان‌ها از برادر و مادر و پدر خودشان هم که باهم رابطه‌ی تنگاتنگ داشته‌اند گریزان هستند.

۱- یفر: از ماده‌ی فر است و به معنی بالا زدن لب‌های حیوان است، طوری که دندان‌هایش آشکار شود و کسی هم که فرار می‌کند، آشکار می‌شود.

مرء: به معنی انسان است. مروت هم از ماده‌ی مرء گرفته شده است. و به معنی جوانمردی آمده که معنی دقیق‌تر آن کمال مردانگی است.

أخ: به معنی برادر است و به کسی یا کسانی گفته می‌شود که دارای مشترکاتی باشند و این مشترکات می‌تواند نَسَبی یا سَبَبی باشد.

صاحبه: از ماده‌ی صحب است، به معنی کسی که ملازم و همراه انسان است. مصاحبت می‌تواند، مصاحبت بدنی و فیزیکی باشد، مانند زن و مرد و فرزندان که صاحب یکدیگرند و یا مصاحبت لطف و مرحمت و عنایت باشد.

اینان اگرچه نزدیک‌ترین اشخاص به آدمی‌اند ولی با وجود آن انسان از ترس این که مبدا دیگران از او طلب حقی کنند که برگردن اوست و مورد مجازات قرار گیرد، از آن خویشان و نزدیکانش فرار می‌کند.

اقوال علما در مورد دلیل ترس و فرار مردم از یکدیگر به صورت زیر است:

(۱) شخص از این می‌ترسد که نیکی‌هایش را از او بگیرند؛ زیرا در دنیا ممکن است حقی بر گردن داشته باشد.

(۲) هرکس مشغول نفس خویش است و به فکر خود می‌باشد حتی پیامبران و هرکسی می‌گوید: نفسی! نفسی!.

(۳) هرکس از کسی دیگر درخواست نیکی می‌کند.

﴿لِكُلِّ أَمْرٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ﴾^۱.

«در آن روز، هرکس را کاری است که او را به خودش سرگرم می‌دارد [و از دیگری بازمی‌دارد]».

﴿شَأْنٌ يُغْنِيهِ﴾: «کاری است که او را به خود مشغول می‌دارد.»

در آن روز هرکس توان پاسخ‌گویی و سؤال دیگران را ندارد و اگرچه نزدیک‌ترین نزدیکانش باشد. هر انسانی در آنجا به فکر خودش است. ﴿يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ﴾^۲ وضعیتی دارد که او را از پرداختن به دیگران و توجه به آن‌ها باز می‌دارد و فرصت توجه به دیگران را ندارد. در کلان شهرها گاهی اوقات نمونه‌هایی از قیامت مشاهده می‌شود. مردم عادی راه می‌روند اما معلوم نیست در کجا هستند و چه کار می‌کنند و به کجا می‌روند و انسان دقیقاً قیامت را می‌بیند و هیچ کسی وقت توجه و پرداختن به دیگران را ندارد.

۱- شأن: به معنی وضعیت و شرایطی که انسان دارد و در قرآن به معنی امور و احوال بسیار مهم است.

ابن عباس رضی الله عنهما از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: «تُحْتَرُونَ حِفَاةَ عُرَاءِ غُرْلًا»، فَقَالَتْ امْرَأَةٌ:

أَيُّبَصْرٍ أَوْ يَرَى بَعْضَنَا عَوْرَةَ بَعْضٍ؟ قَالَ: «يَا فُلَانَةُ» ﴿لِكُلِّ أَمْرٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ﴾^۳

[عبس: ۳۷] «در روز قیامت پا برهنه، تن برهنه و ختنه نشده حشر می‌شوید، زنی گفت: آیا

(مردان و زنان) همدیگر را می‌بینند؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ای فلانی» و این آیه را خواند: ﴿لِكُلِّ

أَمْرٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ﴾^۴». [ترمذی: ۳۳۳۲] حکم آلبانی: صحیح.

﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ ۝۱﴾^۱.

«چهره‌هایی [= سعادت‌مندان] در آن روز، گشاده و روشن است».

﴿مُسْفِرَةٌ ۝۲﴾: «نورانی و درخشان» چهره‌ای که خوشحالی قلبی از درخشش آن

معلوم است.

الله ابتدا از چهره‌های شاد و نورانی مؤمنین می‌گوید و این به خاطر عبدالله بن ام مکتوم است که نابینا و فقیر بوده ولی در دین اسلام پیشرو بود.

﴿ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ ۝۳﴾^۲.

«[به خاطر نعمت و رحمتِ الله] خندان و شاد است».

و آن سیمای مردان و زنان مؤمن هست، سیمای پرهیزگاران به انوار عبادت، درخشان است و در پیشگاه پروردگار خود بشارت داده می‌شوند و در جوار بخشاینده‌ی کریم پذیرایی می‌گردند. بسیار خندان‌اند، زیرا به مقصد رسیده‌اند، آن هم راحت و سالم. اهل بهشت چنان خوشحال هستند که از پوست‌های‌شان پیدا است. از فرط شادی خون بدن به جوش آمده و پوست‌ها را تحت تأثیر قرار داده و شادی از پوست‌های‌شان آشکار است.

﴿وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيَّهَا غَبْرَةٌ ۝۴﴾^۳.

«و چهره‌هایی [= شقاوتمندان] در آن روز، غبارآلود است».

﴿يَوْمَئِذٍ ۝۵﴾: در آن زمان، مدت زمان طولانی.

﴿غَبْرَةٌ ۝۶﴾: «بر آن گرد نشسته - کدورت و اندوه-»

و در روز قیامت که مردم جهت محاسبه و قضاوت حشر می‌گردند، دسته‌ی دیگر کسانی هستند که چهره‌های سیاه و خاک‌آلود دارند و غباری آن‌ها را فرا گرفته است و

۱- وجوه: از ماده‌ی وجه به معنی شریف‌ترین عضو انسان می‌باشد که همان صورت است و در این جا به معنی صاحبان صورت‌ها و چهره‌هاست.

۲- مستبشره: از ماده‌ی بَشَّرَه است و بشره به معنی پوست بدن و ظاهر آن است. جمع بشر آبشار و بَشَّرَه می‌باشد. بشارت هم از همین ماده است و به خبری گفته می‌شود که وقتی انسان آن را می‌شنود. اولین جایی که عکس العمل نشان می‌دهد، پوست بدن است که خوشحالی از آن نمایان می‌شود.

۳- غَبْرٌ: از ماده‌ی غبار است. غبر باقی مانده‌ی شیر در پستان حیوان را می‌گویند. و غبار یعنی چیزی که روی پوست را می‌گیرد و آن را تیره و تار می‌کند.

به شقاوت و هلاکت خود یقین دارند.. این غبار، غبار اعمال ناصالح و ناشایستی است که در دنیا انجام داده‌اند. چون بدون صدق و صفا بودند و نتیجه تابع عمل است، در نتیجه همان جا نیز همین بلا بر سرشان می‌آید. غباری است که به دل می‌نشیند و دل را مکدر می‌کند، بدترین نوع غبار است، زیرا وقتی آینه‌ی دل مکدر گردد و کسی هم نباشد که صیقلش داده و به آن صفا بخشد، آن زمان دیگر حق را نمی‌بیند. و وقتی که حق را ندید، در نتیجه به دنبال باطل خواهد رفت.

﴿تَرْهُقَهَا قَتْرَةٌ﴾^(۷۱) !

«سیاهی [و تاریکی] آنها را پوشانده است».

کار به جایی می‌رسد که خودشان هم احساس تنگی می‌کنند و همه جا بر آن‌ها تنگ می‌شود و اهل جهنم به خازن‌ها و نگهبانان جهنم می‌گویند که کار ما را تمام کنید. به الله بگویید که کار ما را تمام کند. ﴿وَنَادُوا يَمْلِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ قَالَ إِنَّكُمْ مَكِثُونَ﴾^(۷۷) [الزخرف: ۷۷] «[دوزخیان، نگهبان آتش را صدا می‌زنند و] فریاد برمی‌آرند: ای مالک [کاش] پروردگارت کار ما را یکسره کند [و ما را بمیراند]. او می‌گوید: نه، شما [در این عذاب] ماندگارید». و مالک و خازن جهنم جواب می‌دهد: ﴿قَالَ إِنَّكُمْ مَكِثُونَ﴾^(۷۷) فعلاً منتظر بمانید. حالا اگر جان ما را نمی‌گیرد، حداقل یک روز از عذاب ما کم کند. و وقتی که می‌بینند از عذاب آن‌ها کم نمی‌شود داد و فریادشان به آسمان بلند می‌شود که ﴿وَقَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ لِحِزْنَةِ جَهَنَّمَ أَدْعُوا رَبَّكُمْ يُحْفَفْ عَنَّا يَوْمًا مِّنَ الْعَذَابِ﴾^(۷۹) [غافر: ۴۹] «و کسانی که در آتشند، به نگهبانان دوزخ می‌گویند: از پروردگارتان بخواهید که برای یک روز، این عذاب را از ما بردارد». ما را به دنیا برگردان تا جبران کنیم. اعمال ریاکارانه را به اعمال خالصانه تبدیل نماییم. و الله می‌فرماید: وقت تمام شده است و برای این کار وقت کافی و عمر کافی به شما دادیم، جوانی‌تان را چگونه سپری کردید؟ ﴿أَو لَمْ نُعَمِّرْكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَن تَذَكَّرُ﴾ آیا این مقدار به شما

۱- ترهقها: از ماده‌ی رھق است و رھق یعنی کسی را با تندى و تیزی و خشم تحت سلطه و پوشش قرار دادن. و إرھاق یعنی کسی را خسته و درمانده کردن است.

قتره: به معنی کم کردن مخارج که در مقابلش اسراف است. اسراف یعنی از حد بیشتر خرج کردن. قتور یعنی انسانی که بخیل و خسیس است. البته قتره در این جا به معنی دودی است که از برشته کردن، سوزاندن و یا کباب کردن چیزی به هوا بلند می‌شود.

عمر ندادیم تا هر کس که پندپذیر است در آن مدت پند گیرد؟ ﴿وَجَاءَكُمْ التَّذِيرُ^ط فَذُوقُوا﴾ و پیامبری دل‌سوز نیامد و شما را هشدار نداد؟ ﴿فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ﴾ [فاطر: ۳۷] ممکن نیست که ظالم یآوری داشته باشد. ظلمی بود که خودتان به خودتان کردید و نتیجه‌ی این ظلم را هم بچشید.

﴿أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرَةُ الْفَجْرَةُ﴾.

«اینان همان کافرانِ بدکردارند».

﴿الْكَافِرَةُ﴾: در قلب، کفر ورزیدند.

﴿الْفَجْرَةُ﴾: در عمل کفر ورزیدند.

پس گروه دوم کسانی هستند که میان کفر قلبی و عملی جمع کردند و هم در اعتقاد و هم در عمل، آیات الله را تکذیب کرده و کفر ورزیدند و محرمات الله را هتک نمودند. اینان همان کافرانِ بدکارند که در دنیا بر کفر و فجور زیستند و بر آن حالت هم مردند. آن‌ها کسانی بودند که در دنیا پرده‌ی کفر را بر ایمان قرار دادند، به طوری که ایمان‌شان به امراض مختلف از جمله نفاق و ریا دچار گردید. از طاعت الله به دور، واجبات را ترک کرده و محرمات را مانند ربا و زنا و خون‌ریزی مرتکب شدند؛ خلاصه در غیر مسیر شریعت الهی بودند. آن‌ها کسانی بودند که حدودی را که الله برای آن‌ها تعیین کرده بود، شکافتند و از حدود بیرون رفتند و حدشکنی را پیشه کردند، بنابراین نتیجه‌ی اعمال‌شان تابع عملی است که در دنیا انجام داده‌اند. چون در دنیا اهل کفر و فجور بودند، پس در قیامت هم گرفتار همان کفر و فجوری هستند که در دنیا داشتند و نتیجه‌ی آن هم بدبختی و ذلت و خواری و رسوایی آخرت است.

بعضی از رهنمودهای آیات فوق:

- ۱- شدت هول و هراس روز قیامت تا آن‌جا که شخص از نزدیکان خود فرار می‌کند.
- ۲- خطری که در روز قیامت دامن‌گیر بنده می‌شود، حقوقی است که در آن روز در مورد آن از او بازخواست می‌شود.
- ۳- شدت ترس و هراس روز قیامت، نگاه کردن به عورت اهل موقف را از یاد خواهد برد.
- ۴- میوه و نتیجه‌ی ایمان و تقوا در موقف محشر، نوری است که بر سیمای مؤمنان و متقیان درخشان است و میوه و نتیجه‌ی کفر و فجور در آن موقف غبار اندوه و ظلمت و تاریکی است که سیمای آنان را پوشانده است.
- ۵- نمایش عقیده‌ی رستاخیز و جزا.

تفسیر سوره‌ی تکویر

این سوره هم سوره‌ای مکی است و دارای نام‌های «کورت، تکویر» می‌باشد. رسول الله ﷺ می‌فرماید: «هرکس بخواند قیامت را با چشم‌هایش ببیند پس سوره‌های تکویر، انفطار و انشقاق را بخواند.»^۱

نام سوره اشاره به حادثه‌ای از حوادث عظیمی است که در نظام هستی پیش از آغاز قیامت روی می‌دهد، حادثه‌ای که در رابطه با خورشید، به عنوان یکی از بارزترین مظاهر قدرت و عظمت و رحمت الله روی می‌دهد و بیان‌کننده‌ی این مهم است که انسان به سرانجامی که خود، مقدمه‌ی آن را فراهم کرده است می‌رسد، البته بعد از وقوع حوادث بزرگی که در پیشاپیش قیامت و محاکمه و محاسبه‌ی انسان‌ها روی می‌دهد و وجود افرادی در کره‌ی زمین که برنامه‌ی الله را نمی‌پذیرند و آن را برنمی‌تابند، کمترین اشکالی در برنامه‌ی الله ایجاد نمی‌کند و اگر کسی قادر به رویت نور خورشید نیست، مشکل از چشمان اوست نه از نور خورشید. به تعبیر بوصیری^۲ در

۱- «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ كَأَنَّهُ رَأَى عَيْنٍ فَلْيُقْرَأْ: إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ، وَإِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ، وَإِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ» [ترمذی: ۳۳۳۳ و مسند احمد: ۴۸۰۶ و ۴۹۳۴ و ۵۷۵۵ و المستدرک حاکم: ۸۷۱۹] حکم آلبانی: صحیح. (مصحح)

۲- محمد بن سعید بن حماد بن عبد الله صنهاجی بوصیری مصری، شرف‌الدین، ابوعبدالله (۶۰۸ - ۶۹۶ هـ = ۱۲۱۲ - ۱۲۹۶ م):

نسبش به بوصیر در مصر به این علت است که مادرش اهل آنجاست اما خودش در سرزمین مغرب و در بهشیم از بخش‌های بهنساویه متولد شد و در اسکندریه مصر وفات یافت. او که از شاعران صوفی مسلک است قصیده‌ای مشهور به نام بُرْدَه در مورد میلاد پیامبر ﷺ دارد. از او قصاید دیگری نیز باقی مانده است.

اغلب اشعار او تحت تاثیر افکار و اندیشه‌های دولت عبیدی که مشهور به دولت فاطمیون است سروده شده است که پیش از آن بر آن مناطق حکم رانده‌اند.

او که از علوم شرعی آگاهی نداشت، منتسب به طریقه شاذلی صوفی منسوب به ابوالحسن شاذلی مغربی است و او را عجیبی دارد که آکنده از بدعت‌ها و توسل‌های بدعی و شرکی است. البته واضح است که غلو در مورد پیامبر ﷺ از ویژگی‌های جدایی‌ناپذیر فرقه‌های صوفی است، و محور

قصیده‌ی مشهورش که در وضع و حال کسانی که نور خورشید را متهم می‌کنند می‌گوید: آنان همانند انسان‌هایی هستند که دچار بیماری در چشم شده‌اند و چشم بیمار از دیدن نور درمانده است و ناراحت می‌شود و یا دچار بیماری جسمی شده‌اند، طوری که با نوشیدن آب گوارا احساس تلخ‌کامی کرده و آب را متهم به تلخی می‌کنند. مهم این است که با متهم‌ساختن آب‌های زلال در زمین و نور خورشید در آسمان، خدشه و صدمه‌ای به نورانیت خورشید و زلالت و شفافیت آب وارد نخواهد شد و اگر بخواهیم دین و منابع دینی را به چیزی تشبیه کنیم، شاید بشود منابع دین و در رأس همه‌ی این منابع قرآن را که کلام الله است، به خورشید تشبیه نماییم، از جهت نور دادن و روشن کردن راه و مسیر و گرم کردن کسانی که به نوعی به سستی و سردی و جمود در حرکت مبتلا شده‌اند و به بیانی دیگر می‌توان دین و منابعش را به آب تشبیه کرد که اساس حیات مادی همه چیز است: ﴿وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا﴾ [الأنبیاء: ۳۰]. حیات همه چیز در گرو آب است و همچنان که حیات مادی ما بدون آب مختل خواهد شد، حیات روحی و معنوی ما بدون آب حیات‌بخش قرآن و سیراب‌شدن از سرچشمه‌ی وحی، مرگش حتمی خواهد بود و همچنان که وجود خورشید برای ادامه‌ی حیات بر روی کره‌ی زمین ضرورتی انکارناپذیر است، وجود خورشید وحی و خورشید قرآن هم برای ادامه‌ی حیات معنوی و روحی ضرورتی انکارناپذیر است و اگر کسی توانست بدون خورشید و بدون آب، حیات سالمی را داشته باشد (از لحاظ مادی) می‌تواند بدون خورشید وحی حیات سالمی از لحاظ معنوی داشته باشد. در همین راستا مکلف هستیم همچنان که به جسم خود می‌رسیم و مواظب آن هستیم به روح و روان نیز، چنین توجهی داشته باشیم. همچنان که کمترین بی‌توجهی به جسم، جسم را دچار اختلال و بیماری می‌کند، کمترین بی‌توجهی به روح و روان نیز، روح را دچار فرسایش و پژمردگی خواهد کرد و هرچقدر از تمتعات و لذات دنیایی استفاده کنیم، نهایت آن این است که می‌میریم. در طول تاریخ شخصیت‌های قرآنی، جاودانه‌ترین شخصیت‌ها بوده و هستند.

ابیات قصیده بُرَدَه نیز بر غلو شدید در مورد پیامبر ﷺ و بالاتر بردن او از درجه بشری، و درخواست یاری از پیامبر ﷺ در دعاها و طلب فریادرسی از او است که این امر مخالف با توحیدی است که پیامبر ﷺ در طول دوران بعثتش به اصحابش آموخت. (مصحح)

تقسیم‌بندی آیات سوره:

در این سوره الله در مورد دو موضوع آخرت و وحی بحث کرده است. الله در این سوره ۱۲ خبر، ۶ خبر در مورد دنیا و ۶ خبر در مورد آخرت به ما می‌دهد. کلمه‌ی ﴿إِذَا﴾ در این سوره خیلی تکرار شده است؛ به گفته‌ی علما، این تکرار، دارای معانی زیر است:

- ۱- برای تشویق شنونده به شنیدن اخبار (تشویق)
 - ۲- برای ترس و عبرت و هشدار (تخویف)
 - ۳- برای تثبیت یادگیری فرمایش الله (تثبیت معانی)
- الله در این سوره چیزهایی را مثال می‌زند که همیشه می‌بینیم؛ و برای تأثیر بیشتر، اول اسم اشیا را آورده؛ سپس اتفاقی که برایش رخ می‌دهد را ذکر می‌کند. و این هشدار برای این است که انسان به هوش باشد و خود را آماده کند. از آیه‌ی ۱ تا آیه‌ی ۱۴ بیان این مطلب است که انسان در آینده بعد از حوادث بزرگی که روی خواهد داد، به نتیجه‌ی محتوم اعمال خود در دنیا خواهد رسید و مقدماتی را که در این آیات به آن اشاره شده باید روی دهند و سپری شوند تا به دنبال آن حجت بر انسان‌ها تمام شود. تمام امکانات از لحاظ مادی و معنوی در اختیار انسان‌ها گذاشته شده و زمینه‌ی رشد برای آن‌ها فراهم گردیده است؛ بنابراین اگر آن‌ها رشد نکردند و یا توفیق تحصیل رشد را پیدا نمودند، برحسب این توفیق و یا عدم توفیق مورد محاسبه قرار خواهند گرفت. از آیه‌ی ۱۵ تا آیه‌ی ۲۶ تأکیدی است بر آیات پیشین و دفع شبهاتی که در این رابطه موجود است. مجموعه‌ای از شبهات، چه در رابطه با آمدن قیامت و چه در رابطه با روی‌دادن این حوادث وجود دارند که این مقطع، خود به چند مقطع قابل تفکیک است. از آیه‌ی ۱۵ تا ۱۹ به بعضی از آیات آفاق برای اثبات حقانیت مطالبی که در آیات قبلی به آن‌ها اشاره شده استدلال می‌کند و این که این حوادث روی‌دادنی است. از آیه ۲۰ تا ۲۱ رفع شبهه دیگری از همان شبهات است. از آیه‌ی ۲۲ تا ۲۴ رد توهمی است که در ارتباط با مسأله‌ی وحی مطرح شده و این که آیا این پیامبر ﷺ وحی را دریافت نموده یا این که دچار خیالات شده است؟ آیه‌ی ۲۵ هم شبهه‌ی دیگری را رفع می‌کند و نهایتاً آیه ۲۶ بیان موضع‌گیری کسانی است که با این همه تحولاتی که شاهد آن هستند، کمترین تغییری در حرکت و سلوک‌شان ایجاد نشده است. از آیه‌ی ۲۷ تا پایان سوره، یعنی آیه‌ی ۲۹ بیان سنت

الهی در ارتباط با هدایت و گمراهی انسان‌ها و این که انسان‌ها خود مقدمات گمراهی و هدایت را فراهم می‌کنند و اما نتیجه، تابع مقدمه‌ای است که فراهم شده است و بنابراین جبری در کار نیست که انسان‌ها بخواهند پیشاپیش الله را متهم نمایند به این که آن‌ها را مجبور آفریده و بعد مورد محاسبه قرار می‌دهد، بلکه واقعیت این است که انسان‌ها مختار خلق شده‌اند و برحسب اختیارشان از آن‌ها بازخواست به عمل خواهد آمد.

خصوصیات سوره‌های مکی:

- ۱- قسم خوردن زیاد.
- ۲- موضوعیت ایمان به الله و روز قیامت و وصف بهشت.
- ۳- آیات کوتاه.
- ۴- بحث و مجادله با مشرکان.
- ۵- قصه و داستان.
- ۶- آوردن عبارت یا ایها الناس.
- ۷- سخن نگفتن از جهاد.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

﴿إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ ﴿١﴾ وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ ﴿٢﴾ وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ ﴿٣﴾ وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ ﴿٤﴾ وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ ﴿٥﴾ وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ ﴿٦﴾ وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ ﴿٧﴾ وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ ﴿٨﴾ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ ﴿٩﴾ وَإِذَا الصُّحُفُ نُثِرَتْ ﴿١٠﴾ وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ ﴿١١﴾ وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِرَتْ ﴿١٢﴾ وَإِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ ﴿١٣﴾ عَلِمْتَ نَفْسٌ مَّا أَحْضَرْتَ ﴿١٤﴾﴾ [التکویر: ۱-۱۴].

﴿إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ ﴿١﴾﴾^۱ «آنگاه که خورشید درهم پیچیده [و تاریک] گردد».

۱- شمس: به معنی خورشید نورافشان است و نورافشان بودن از توصیف خورشید در سوره‌ی نبا آیه‌ی ۱۳ گرفته شده است.

کورت: از مصدر تکویر و ریشه‌ی کور است. کور به معنی پیچاندن چیزی به دور چیز دیگر است. وقتی انسان عمامه‌ای یا دستاری را دور سر می‌پیچد، گفته می‌شود کورت العمامه، یعنی عمامه را دور سر پیچیدم. تکویر در حقیقت یعنی پیچیده‌شدن چیزی به دور چیزی و یا به دور خودش.

﴿إِذَا﴾: ظرف است برای دوازده فعل آیاتی که بعداً می‌خوانید و جواب آن‌ها عبارت
 ﴿عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا أَحْضَرَتْ﴾ می‌باشد.

﴿كُورَتْ﴾: «درپیچد و بی‌فروغ گردد. آن‌گاه که خورشید تاریک شود.»

۱- نور آن از بین می‌رود و تاریک می‌شود.

۲- به زمین می‌افتد.

۳- حرکت و طلوع آن متوقف می‌شود.

۴- به قول علما کُورَتْ یعنی درهم پیچیده‌شدن و جمع‌شدن و افتادن.

رسول الله ﷺ فرمود: «خورشید و ماه در روز قیامت هردو در آتش هستند»: ﴿إِنَّ
 الشَّمْسُ وَالْقَمَرَ يُكْوَرَانِ فِي النَّارِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾^۱؛ دلیل آن برای عذاب بیشتر کافران
 است که در دنیا خورشید و ماه را عبادت می‌کردند تا مایهٔ عذاب و ناراحتی بیشتر آن‌ها
 شود.

در حقیقت ترتیب طبیعی جمله این چنین است: (اذا کورت الشمس)؛ یعنی فعل و
 فاعل، اما چرا الله فرمود: ﴿إِذَا أَلْشَّمْسُ كُورَتْ﴾^۱؟ به خاطر این است که توجه ما را
 به یکی از بزرگترین و مهمترین آیات آفاق جلب کند که دچار تحولی شگفت و بزرگ
 خواهد شد و آن تکویر است. ﴿إِذَا أَلْشَّمْسُ كُورَتْ﴾^۱ تصور کنید شب که خورشید
 نیست و روز هم این نور خورشید کم کم از بین برود و رو به سوی تاریکی گذارد، در
 آن صورت حیات مختل می‌شود و زمین جای حیات نخواهد بود. در آیه‌ی دیگر آمده:
 ﴿إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا﴾^۱ [الزلزلة: ۱]. تمام زمین به لرزه درخواهد آمد. وقتی که
 خورشید تاریک شده و درهم پیچیده شود و نورش را از دست بدهد، این یکی از
 مهمترین رویدادهایی است که در آستانه‌ی قیامت اتفاق می‌افتد و یکی از بارزترین
 آیات آفاقی است که دچار این حادثه می‌شود.

زمین دو نوع حرکت دارد، یکی به دور خودش و دومی به دور خورشید. پیچیده‌شدن خورشید به
 دور خودش کنایه از جمع‌شدن و کم‌شدن نورش است.

۱- [مشکل الآثار طحاوی: ۱۸۳] و [الابانة الكبرى ابن بطه: ۷۰] و [السلسلة الصحيحة: ۱۲۴] حکم

آلبانی: صحیح. (مصحح)

﴿وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ﴾^۱ «و آنگاه که ستارگان [سقوط کرده و] بی فروغ شوند».

﴿انْكَدَرَتْ﴾: تیره و کدر شدن:

- ۱- نور آن از بین می رود.
 - ۲- از هم پاشیده می شود.
 - ۳- پخش و از جایش جابجا می شود و از مدار اصلی حرکت خود خارج می شود.
 - ۴- سیاه و کدر می شود و به زمین سقوط می کند.
- وقتی خورشید که منبع فیاض نور و حرارت و انرژی است، نورش را از دست داد، خود به خود سایر ستارگان هم نورشان را از دست خواهند داد و دچار تیرگی می شوند.

﴿وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ﴾.

«و آنگاه که کوهها [از جای شان] به حرکت درآید».

﴿الْجِبَالُ﴾: کوهها.

﴿سُيِّرَتْ﴾: کوهها از جای شان کنده شوند و به این سو و آن سو رانده شوند.

روان شدن؛ مانند پنبه شده، از جای خود کنده می شوند و حرکت می کنند.

بعد از خورشید و ستارگان کم کم زمین دچار تحول می شود، اولین چیزی که در زمین دگرگون می شود کوهها هستند. ﴿وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ﴾^۳ که کوهها به حرکت مستمر و زیاد انداخته می شود. در آیه ای دیگر از سوره ی طه آمده که الله به پیامبر رحمت می فرماید: ﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ﴾ در رابطه با کوهها از تو می پرسند که چه اتفاقی برایشان می افتد؟ ﴿فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا﴾^۴ [طه: ۱۰۵]. بگو: پروردگار آنها را پاره پاره و ذره ذره خواهد کرد. ﴿فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا﴾^۵ [طه: ۱۰۶] آنها را کاملاً مسطح خواهد کرد، مانند زمینی هموار ﴿وَلَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا﴾^۶ [طه: ۱۰۷]. کوههایی که تکیه گاه زمین و زمینیان هستند، کوههایی که هر جا باشند، یکی از عوامل مهم استقرار و استحکام هستند، همین کوهها به حرکت درآورده می شوند و این صحنهها را اگر بتوانیم تصور کنیم، بسیار مهم و تأثیرگذار خواهد بود.

۱- نجوم: جمع نجم به معنی ستاره ی طلوع کرده و همچنین گیاهی که تازه از خاک سر برآورده باشد و دارای تنبه نباشد، به شاخ حیوان هم که تازه از سرش بیرون آمده نجم می گویند.

انکدرت: از ماده ی کدر است و کدورت ضد کلمه ی صفا است و انکدار، یعنی تغییر تدریجی در چیزی، به طوری که حالت روشنی اش از دست برود و مکدر و تیره گردد.

﴿وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ﴾^۱.

«و آنگاه که ماده‌شتران باردار [که ارزشمندترین اموال آنها هستند] رها شوند».

﴿الْعِشَارُ﴾: «شتران آبستن ده‌ماهه» مفرد عشیره.

﴿عُطِّلَتْ﴾: رها شوند؛ یعنی به خاطر هراس و بیم و همچون شتران بی‌چوپان به

دست فراموشی سپرده می‌شوند.

الله از شتر، نام می‌برد؛ زیرا در زمان پیامبر، شتر بسیار با ارزش و مورد استفاده بوده و عرب بسیار در بند این حیوان بوده و اگر حامله بود این مراقبت و ارزش برای شتر بیشتر می‌شد اما در قیامت از ترس شتر ۱۰ ماه حامله را رها می‌کنند.

آن شترهای ارزشمند (منظور هر کالایی که ارزشمند باشد) عاقل و باطل رها می‌شوند، کسی توجهی به این کالاها و اموال ندارد، منابع و ذخایر زیرزمینی و معادن و نفت و... و بازارهای مهم جهانی که در گوشه و کنار دنیا وجود دارند و مورد توجه جهانیان هستند، روزی فرا خواهد رسید که معطل خواهند ماند.

﴿وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ﴾^۲.

«و آنگاه که حیوانات وحشی [در کنار انسان در زمینی وسیع] گرد آورده شوند».

۱- عشار: از ماده‌ی عَشْر که به معنی ده است. معشار هم در قرآن آمده، یعنی یک دهم چیزی؛ و اصل عشر صفت است برای شترهایی که ده ماهه حامله هستند و یکی از ارزشمندترین کالاها در آن زمان میان عرب‌ها بوده است. و جمع عشر می‌شود: عَشَار. و عشیره هم از همین ریشه گرفته شده است، یعنی افراد و قوم و خویش‌هایی که به وسیله‌ی آنها عدد انسان زیاد می‌شود و معمولاً دلالت بر تکثیر می‌کند.

عطلت: از ماده‌ی عَطَل است و عطل به معنی از دست‌دادن زینت و شغل است. مُعَطَّلَه نام فرقه‌ای است که صفات الله را انکار می‌کنند. آنها صفات الله را به بهانه‌ی پاک و منزّه دانستن الله از مشابهت با مخلوقاتش انکار می‌کنند و به نفی صفات الله می‌پردازند و شاخه‌های زیادی دارند: عده‌ای اسم‌ها و صفات را انکار می‌کنند، عده‌ای فقط صفات را انکار می‌کنند و برخی از آنها بعضی از صفات را انکار می‌کنند و بقیه را می‌پذیرند. منکرین صفات در حقیقت چیزی را عبادت می‌کنند که وجود ندارد. (مصحح)

۲- وُحُوش: از ماده‌ی وَحَش است و ضد انس است و حیواناتی را می‌گویند که هیچ انسی در رابطه با اجتماع ندارند و از اجتماع دور هستند.

حُشِرَتْ: از ماده‌ی حَشْر و در مقابل نشر است و حشر به معنی جمع‌کردن. حشر یعنی بیرون کردن و ترساندن جمعی از مکانی که دارند.

﴿وَحُوشٌ﴾: حیوانات وحشی در آخرت ۲ بار حشر می‌شوند.

﴿حُشِرَتْ﴾: حیوانات از هرسو در روز حشر جمع شوند و سپس بمیرند. در روز قیامت همه‌ی حیوانات وحشی یک‌جا جمع گشته و حساب و کتاب می‌شوند.

حیوانات وحشی همیشه از جامعه و انسان‌ها گریزان بوده‌اند و در دل کوه‌ها و جنگل‌ها زندگی کرده‌اند، همه گرد آورده می‌شوند. در قیامت ابتدا حساب حیوانات تصفیه می‌شود و اگر حیوانی به حیوان دیگر آزاری رسانده باشد، آن‌جا باید تلافی شود و سپس به فرمان الله: «كُونِي تُرَابًا»^۱ تبدیل به خاک می‌شوند. و این هم به خاطر حسرت بیشتر کافران است که از ترس و وحشت و حسرت، دستان خود را گاز می‌گیرند.

﴿وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ﴾^۲.

«و آنگاه که دریاها [جوشان و] بر افروخته [چون آتش] شود».

﴿الْبِحَارُ﴾: دریاها.

﴿سُجِّرَتْ﴾: دریاها همه یک‌جا جمع می‌شوند.

و وقتی که دریاها برافروخته می‌شوند و چون هرچه به اعماق زمین فرو برویم، گرمای زمین بیشتر می‌شود، بنابراین همه‌ی دریاها و آب‌ها برافروخته و آتشین خواهد شد.

۶ آیه اول ۶ خبر از دنیا در روز قیامت بود.

﴿وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ﴾.

«و آنگاه که هرکس با همسان خود قرین گردد [فاجر با فاجر و متقی با متقی]».

﴿النُّفُوسُ﴾: نفس‌ها.

۱- [جامع البیان طبری: ط هجر (۹/ ۲۳۶)] آلبانی در [السلسلة الصحيحة در ذیل حدیث شماره ۱۹۶۶] سند آن را جید می‌داند.

۲- بِحَار: از ماده‌ی بحر است، هر مکان وسیعی را می‌گویند که در آن جا آب زیادی جمع شده باشد، بَحیره به معنی دریاچه است، یعنی بحر کوچک؛ در قرآن بحیره به معنی شتری است که ده بار وضع حمل کرده است و بعد از دهمین وضع حمل گوشش را می‌شکافتند و از حمل بار یا سواری معاف می‌شد.

سُجِّرَتْ: از ماده‌ی سَجَر است و تسجیر مصدر آن است، به معنی برافروخته کردن آتش همراه با حرارت و گرما.

﴿زُوجَتْ﴾:

(۱) هرکس با شبیه و هم‌نشین خود محشور می‌شود.
 (۲) روح‌ها به بدن برمی‌گردند و مرده‌ها زنده می‌شوند.
 (۳) هرکس با حور العین محشور می‌شود و ازدواج می‌کند.
 بنا بر آرای مختلفی که در تفاسیر آمده است و تقریباً نزدیک‌ترین آن‌ها به واقعیت جمع شدن روح‌ها است که بعد از مدتی از جسم جدا می‌شوند و به عالم برزخ می‌روند و جسم‌ها به خاک سپرده می‌شود و در آستانه‌ی قیامت این روح‌ها دوباره با اجسام جمع می‌شوند و آماده‌ی محاسبه و دریافت جزا و یا پاداش اعمالی که انجام داده‌اند می‌شوند.

﴿وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ﴾^۱:

«و آنگاه که از دختر زنده‌به‌گور شده پرسیده شود».

﴿سُئِلَتْ﴾: از حق خود و از خونس که به ناحق ریخته شده می‌پرسد و بازخواست

می‌کند.

اعراب جاهلیت فرزندان دختر را به هنگام تولد در چاه می‌انداختند و یا شش‌ساله او را زنده به گور می‌کردند.

دین اسلام برای زنان ارزش و حرمت زیادی قایل شده است؛ این در حالی است که در کشورهای غربی و آمریکا حتی زن‌های پیر کار می‌کنند؛ اما در میان مسلمانان، مادران پیر احترام زیادی در خانواده و در جامعه دارند.
 از دختران زنده به گور شده پرسیده می‌شود که:

﴿يَأَيُّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ﴾^۲ «به کدامین گناه کشته شده است»؟

و در عین حال این آیه اشاره می‌کند به مورد سؤال واقع شدن تمام کسانی که به شکلی مظلومانه به دست ظالمینی در هر عصر و نسلی جان‌شان گرفته شد و ظالمین پنداشتند و می‌پندارند که الله از اعمال آن‌ها غافل است و الله می‌فرماید که: ﴿وَلَا

۱- مؤوده: از ماده‌ی وُأد است، یعنی زنده به گور کردن دختر.

۲- ذنب: اصل آن از ماده‌ی ذَنْب است، به معنی دنبالچه. دُم حیوان را هم ذَنْب می‌گویند و به معنی دلو نیز به کار رفته است. اما ارتباط ذَنْب یعنی دنبالچه و ذنب یعنی گناه چیست؟ هر فعلی که عاقبت وخیمی داشته باشد، به آن ذنب گفته می‌شود.

حَسْبَنَ اللَّهُ غَفْلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ ﴿٤٢﴾ [ابراهیم: ۴۲] مپندار که الله از اعمال ستمکاران غافل است. ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِّنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ ﴿١٣﴾﴾ [ابراهیم: ۱۳] «و کسانی که کفر ورزیدند به پیامبران‌شان گفتند: یا شما را از سرزمینمان بیرون می‌کنیم یا به آیین ما بازگردید. پروردگارشان به آنان وحی کرد که: یقیناً ستمکاران را نابود می‌کنیم». ما بی‌گمان ظالمین را در این دنیا و قبل از آمدن آخرت از بین خواهیم برد. ﴿وَلَنُسَكِّنَنَّكُمْ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ ذَٰلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَخَافَ وَعِيدِ ﴿١٤﴾﴾ [ابراهیم: ۱۴] «و قطعاً شما را پس از آنان در زمین جای خواهیم داد. این [عذاب و پاداش] برای کسی است که از ایستادن [به هنگام حسابرسی] در پیشگاه من بترسد و از تهدیدم بهراسد». و شما را جایگزین آن‌ها خواهیم ساخت، این را هم باید یادآور شویم که مبدا بسیاری از افراد این تصور و تفکر را پیدا کنند که الله همه‌ی بازخواست‌ها و محاسبه‌ها را به قیامت موکول خواهد کرد، چنین نیست. زیرا خود به اهل ایمان وعده داده است که در دنیا ما ناصر شما هستیم. و به وسیله‌ی فرشتگان به پشتیبانی شما خواهیم آمد.

﴿وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ ﴿١٠﴾﴾

«و آنگاه که نامه‌های [اعمال] گشوده شود» تا هرکس نامه عملش را بخواند. و پرده از اعمال بندگان برداشته می‌شود.

﴿صُّحُفٌ﴾: نامه اعمال.

﴿نُشِرَتْ﴾: پخش کردن و به قول علما باز پخش می‌شود (مفتوح) یعنی: کتاب اعمال انسان به صورت باز (نه بسته) به دست انسان داده می‌شود و ما اعمال‌مان را می‌بینیم.

آن جا است که نامه‌های اعمال، توزیع و پراکنده می‌شوند. ﴿وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْمَنَّا طَبِيرَهُ فِي عُنُقِهِ﴾ [الإسراء: ۱۳] هر چیزی را که انسان در دنیا کسب کرده است، ما آن را به گردن او می‌آویزیم. ﴿وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْمَنَّا طَبِيرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا ﴿١٣﴾﴾ [الإسراء: ۱۳] و در روز قیامت به شکل کتاب و نامه‌ای باز شده و واضح برای او انتشار خواهیم داد: ﴿أَقْرَأُ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ

حَسِيْبًا ﴿۱۴﴾ [الاسراء: ۱۴] از انسان‌ها می‌خواهیم که نامه اعمال‌شان را برای ما بازخوانی کنند. و البته چیزی قابل انکار نخواهد بود.

﴿وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ ﴿۱۱﴾﴾^۱

«و آنگاه که پرده از روی آسمان برگرفته شود [چنانکه پوست از گوسفند جدا شود]». و وقتی که پوست آسمان گرفته می‌شود، منظور این است که لایه‌ای که روی سر ما است، کنار خواهد رفت و چهره‌ی اصلی آسمان نمودار خواهد گشت. الله متعال می‌فرماید: این آسمان و زمین دگرگون خواهد شد: ﴿يَوْمَ تَبْدُلُ الْأَرْضَ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَوَاتِ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ ﴿۱۸﴾﴾ [ابراهیم: ۴۸] «در آن روز، [این] زمین، به زمینی دیگر و آسمان‌ها [به آسمان‌های دیگر] تبدیل می‌شوند و [مردم] در مقابل الله یگانه پیروزمند ظاهر می‌گردند». و این که آسمان چهره دیگری پیدا خواهد کرد، اشاره به همان تحولی است که به دنبال تکویر خورشید روی می‌دهد و بعد از این تحولات واضح و روشن دو مطلب دیگر باقی است؛ یکی مساله‌ی جهنم و دیگری مساله‌ی بهشت.

﴿وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِرَتْ ﴿۱۲﴾﴾

«و آنگاه که [آتش] دوزخ، افروخته [و شعله‌ور] گردد».

﴿سُعِرَتْ﴾: «شعله‌ور شدن نهاد آتش»

﴿وَإِذَا الْجَنَّةُ أُرْلِفَتْ ﴿۱۳﴾﴾^۲

«و آنگاه که بهشت [برای متقیان] نزدیک آورده شود».

و هنگامی که بهشت نزدیک می‌شود و در دسترس اهل بهشت قرار داده می‌شود. جهنمی‌ها را به سوی جهنم می‌برند اما بهشت را برای اهل بهشت می‌آورند که خود دال بر تکریم اهل بهشت از سوی الله است.

عمر رضی الله عنه فرمود: «تمام آیات بالا برای بیان این آیه نازل شده است».^۳

۱- کشطت: از ماده‌ی کشط الناقه است. یعنی پوست شتر را از گوشت آن جدا کرد. جابه‌جاشدن و کنده‌شدن از جای خود، بازشدن.

۲- ازلفت: از ماده‌ی زلف است، یعنی منزلت و مقام و در بسیاری از آیات قرآن کلمه‌ی زلفی به معنی منزلت و مقام به کار رفته است.

۳- در [تفسیر ابن کثیر: ط العلمیة ۸ / ۳۳۴] با سند متصل و صحیح از ابن ابی حاتم نقل شده است. [تفسیر ابن ابی حاتم: محققا ۱۰ / ۳۴۰۷]: ۱۹۱۶۹ - حَدَّثَنَا أَبِي، حَدَّثَنَا عَبْدُهُ، حَدَّثَنَا ابْنُ الْمُبَارَكِ،

﴿عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا أَحْضَرَتْ﴾^(۱)!

«در آن روز [هرکس خواهد دانست که چه چیزی [برای آخرت خود] آماده کرده است».

﴿أَحْضَرْتُ﴾: «از پیش فرستاده»، یعنی: هرکس مسئول اعمال خویش است و هر عمل خیری در دنیا انجام داده، در آخرت آن را خواهد یافت و چشم‌ها و هوش‌ها به یاد خواهند آورد.

جهنم و بهشت در انتهای این حوادث است و عملکرد امروز انسان‌ها، ایمان و اعتقاد و بینش آن‌ها می‌تواند سرنوشت آنجا را رقم بزند. ﴿عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا أَحْضَرْتُ﴾ هرکس می‌داند که چه چیزی را آماده کرده است. ﴿يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا﴾ [آل عمران: ۳۰] کلمه‌ی ﴿مُحْضَرًا﴾ که در این آیه آمده است، اشاره صریح و شفاف هم به صنعتی که حدوداً صد سال از عمر آن می‌گذرد، یعنی صنعت سینما دارد، بعضی از حقایق نمایش داده می‌شود: ﴿يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا﴾ روزی فرا می‌رسد که هرکس کار خیری که انجام داده، به تصویر کشیده شده و پیش چشمانش ظاهر می‌شود. کلمه‌ی محضر به زنده کردن اعمال اشاره دارد و هرکار بدی که انجام داده، آرزو می‌کند که میان او و آن کار بد فاصله‌ی زیاد بیفتد و الله شما را از خود و عذابش برحذر می‌دارد و الله نسبت به بندگان مهربان است. ﴿وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا وَيَحَدِّثْكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ رَعُوفٌ بِالْعِبَادِ﴾ [آل عمران: ۳۰].

اینکه الله متعال می‌فرماید: ﴿إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ...﴾ تا آیه: ﴿عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا أَحْضَرْتُ﴾ شامل دوازده حادثه روشن و واضح است؛ شش مورد از آن حوادث در ارتباط با این دنیا است و شش واقعه دیگر مربوط به قیامت است؛ تمام آن موارد، شرط

أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَطْرَفٍ عَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: «لَمَّا نَزَلَتْ إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ قَالَ عُمَرُ: لَمَّا بَلَغَ عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا أَحْضَرْتُ قَالَ: لِهَذَا أُجْرِي الْحَدِيثُ». حکم سند: صحیح. پدر ابن ابی حاتم، ابوحاتم الرازی معروف است. «عَبْدَةُ» همان عَبْدَةُ بْنُ سُلَيْمَانَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْكِلَابِيُّ است. پدر زید بن اسلم نیز همان اسلم القرشی العدوی از کبار تابعین و غلام آزاد شده عمر است. (مصحح)

۱- احضرت: از ماده‌ی حضر در مقابل بدو است، بدو یعنی بیابان و روستا و حَضْر یعنی شهر و کلمه‌ی حضر و حاضر که از همین ریشه است، به معنی نقد کردن چیزی است که موجود نبوده اما موجود شده است.

برای یک جواب است و آن ﴿عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا أَحْضَرَتْ﴾ از خسی و از شر تا پاداش آن داده شود تمام سیاق این آیات برای اثبات عقیده‌ی رستاخیز و جزا می‌باشد که مشرکان عرب، به شدت مخالف و منکر آن بودند و به دلیل این‌که مدار اصلاح فرد و جامعه به دور آن می‌چرخد و بدون اعتقاد به آن، اصلاح، تهذیب و تطهیری صورت نمی‌گیرد و قرآن، اهتمام و توجه خاصی به آن مبذول داشت. برای اثبات این مدعا کافی است که توجه کنیم آغاز سوره‌های صافات، ذاریات، طور، مرسلات، نازعات، تکویر، انفطار، انشقاق، بروج و فجر، محتوای تمام اینها و سوگندهای عظیمی که در بردارند همه و همه برای تثبیت عقیده‌ی معاد و روز رستاخیز است.

اینک آن شش حادثه‌ای که در دنیا واقع می‌شوند و به عنوان سرآغاز قیامت به شمار می‌آیند عبارت‌اند از:

- ۱- تکویر^۱ خورشید: در پیچیدن و بی‌فروغی آن.
 - ۲- تیره^۲ شدن ستارگان به خاطر ریزش و سقوط آن‌ها.
 - ۳- رانده شدن کوه‌ها به خاطر کنده شدن از جای خود و تبدیل آن‌ها به غبار که در فضا پراکنده شوند.
 - ۴- تعطیل و رها شدن شتران^۳ آبستن؛ نه دوشیده شوند و نه کسی بر آن‌ها سوار شود و نه به چرا برده شوند؛ به خاطر هول و هراس آن روز. که انسان از بهترین و خوشایندترین مال خود می‌گذرد.
 - ۵- حشر و نشر حیوانات وحشی و مردن آن‌ها در آن روز.
 - ۶- برافروخته شدن دریاها و تبدیل آن‌ها به آتش فروزان^۴.
- اما وقایع شش‌گانه‌ای که در قیامت روی می‌دهد:
- ۱- جفت شدن نفس‌ها هنگامی که جان‌ها به پیکرها درآورده شود پس از خلق دوباره‌ی پیکرها.

۱- ابوعبیده گوید: کورت: مانند تکویر عمامه: گرداندن و پیچاندن چیزی که قسمت‌هایش به یکدیگر پیوسته شود؛ مثل پیچیدن دستار یا عمامه.

۲- انکدار: افتادن و متلاشی شدن: دگرگونی در نتیجه انتشار و پخش شدن چیزی است.

۳- به چنین شتری «عشار گویند؛ یعنی ده ماه بر حمل آن گذشته و تا وضع حمل آن نام را دارد.»

۴- و این هنگامی است که گدازه‌ها و گازهای درون زمین، طوفان‌های آتشین و انفجارهای هولناکی پدید می‌آورند.

- ۲- سؤال از دختر بچه زنده به گور شده که به کدامین گناه کشته شده است.
- ۳- هنگام پخش و گشوده شدن نامه‌های اعمال.
- ۴- برکندن آسمان از مکان خود؛ همان گونه که پوست حیوان کنده شود.
- ۵- برافروخته شدن و شعله‌ور گشتن آتش دوزخ.
- ۶- تقرب و نزدیک گرداندن بهشت برای مؤمنان و پرهیزگاران.
- جواب تمام این شرطها که با حرف ﴿إِذَا﴾ آمده‌اند، آیه‌ی: ﴿عَلِمْتُ نَفْسٌ مَّا أَحْضَرْتُ﴾ است که آن اعمال انجام شده یا حسنات است که انسان را به بهشت می‌کشاند و یا سیئات است که او را به دوزخ می‌راند. «اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْأَلُكَ الْجَنَّةَ، وَمَا قَرَّبَ إِلَيْهَا مِنْ قَوْلٍ أَوْ عَمَلٍ، وَنَعُوذُ بِكَ مِنَ النَّارِ، وَمَا قَرَّبَ إِلَيْهَا مِنْ قَوْلٍ أَوْ عَمَلٍ».
- رهنمودهای آیات فوق:

- ۱- اثبات واقعه‌ی معاد و رستاخیز.
- ۲- بیان مفصلی در رابطه با مقدمات روز قیامت و پایان آن. در حدیثی صحیح که ترمذی: ۳۳۳۳ روایت کرده است، پیامبر ﷺ می‌فرماید: «مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ كَأَنَّهُ رَأَى عَيْنٍ فَلْيَقْرَأْ: ﴿إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ﴾ وَ ﴿إِذَا السَّمَاءُ أَنْفَطَرَتْ﴾ وَ ﴿إِذَا السَّمَاءُ أَنْشَقَّتْ﴾» «هرکس بخوهد قیامت را با چشم‌هایش ببیند پس سوره‌های تکویر، انفطار و انشقاق را بخواند».
- ۳- تشویق به ایمان و عمل صالح که آن دو محل بازگشت انسان را در بهشت تعیین می‌کند.

- ۴- اجتناب و دوری از شرک و معاصی که با آن، انسان وارد دوزخ می‌شود.
- ﴿فَلَا أَقْسِمُ بِالْخُنُوسِ ۝۱۵ الْجَوَارِ الْكُنُوسِ ۝۱۶ وَاللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ ۝۱۷ وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ ۝۱۸ إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ ۝۱۹ ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ ۝۲۰ مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ ۝۲۱ وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ ۝۲۲ وَلَقَدْ رَءَاهُ بِالْأَفْئُقِ الْمُبِينِ ۝۲۳ وَمَا هُوَ عَلَى الْعَيْبِ بِضَينٍ ۝۲۴ وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ ۝۲۵ فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ ۝۲۶﴾ [التکویر: ۱۵-۲۶].

هنگامی که الله متعال عقیده‌ی معاد و رستاخیز و حوادث و وقایع آن را به طور واضح توصیف نمود و این توصیف از طریق وحی بود، این موضوع نیاز به اثبات صحت وحی و اعتقاد به آن پیدا می‌کرد بنابراین، وقتی که وحی ثابت شد و انسان به آن باور

داشت، در آن صورت نسبت به معاد و رستاخیز باور یقینی به او دست خواهد داد. اینک الله متعال برای اثبات آن، عظیم‌ترین سوگند را یاد می‌کند مبنی بر این که این قرآن را جبرئیل امین بر محمد امین نازل کرده و آنچه محمد ﷺ بر زبان می‌آورد، کلام و وحی الله متعال است؛ محمد ﷺ دیوانه نیست تا این که نداند چه می‌گوید و یا گفتار عبث و بیهوده از زبان او بیرون آید و هم‌چنین قرآن از گفتار شیطان رانده شده نیست، آن شیاطینی که استراق سمع می‌کنند و اخبار آسمانی را برای کاهنان و جادوگران القا می‌نمایند!! بلکه آن کلام حق و صادق الله است و اخبار الله جز راست و حق نخواهد بود. آن جا که می‌فرماید: ﴿كَلَّا﴾ قضیه آن چنان نیست که آنان ادعا می‌کنند و می‌گویند: آنچه محمد بر زبان می‌آورد از جنس همان گفتارهایی است که بر زبان کاهنان جاری می‌گردد و کلام ایشان از جنس کلام شاعران و یا کلام دیوانگان و یا سحر ساحران است!

﴿فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنُوسِ﴾^{۱۵} ۱.

(پس سوگند به ستارگانی که [به جایگاه خود] باز می‌گردند).

الله متعال در این آیه به ستاره قبل از اینکه در شب برآید سوگند یاد می‌کند.

﴿بِالْخُنُوسِ﴾: «ستارگانی که در روز حرکت می‌کنند و پنهان هستند و در شب ظاهر

می‌شوند.»

دلایل قسم خوردن:

۱- اعراب در کلام خود زیاد قسم می‌خورند و قرآن کلام الله به زبان عربی است.

۲- الله در سخن با کافران برای تأکید بیشتر، قسم یاد می‌کند تا باور کنند (تشویق).

۳- تأکید کلام.

قسم خوردن فقط باید برای الله باشد و انسان نباید به غیر از الله قسم بخورد؛ ولی الله می‌تواند به تمام مخلوقاتش و هر چه که اراده کند، قسم بخورد.

۱- خُنُوس: خناس کسی است که دل‌ها را پر آشوب و پریشان می‌کند، دل‌ها را پر از وسوسه می‌کند. همچنین در سوره ناس به آن اشاره شده است. خناس که جمع خانس است، به شیطان اطلاق می‌شود، وقتی که نام الله برده شده و یادی از الله می‌شود، شیطان می‌رود و به لانه‌اش می‌خزد و نیز به ستاره‌هایی گفته می‌شود که به هنگام روز غروب می‌کنند و این جا همین معنی کوکب و ستاره مدنظر است که با آمدن روز غروب می‌کند.

الله متعال برای تأکید قسم خود، از اصطلاح: ﴿فَلَا أُقْسِمُ﴾ استفاده کرده و دلیل آن، آیه: ﴿فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ ۷۵ وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَّو تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ﴾ می‌باشد.

﴿حُنَّسٍ﴾: ۷ الطبی: آهو

النجوم: ستارگان که در شب بیرون می‌آیند و در روز مخفی می‌شوند.
الخنوس: الاختفاء، پنهان شدن، چیزهایی که مخفی می‌شوند.

با توجه به آیات بعدی، معنای ستارگان، بیشتر به کلمه‌ی ﴿حُنَّسٍ ۱۵﴾ می‌آید؛ زیرا:

- ۱- همه آن را می‌بینند. لیل
- ۲- با توجه به آیات بعدی درباره‌ی صبح
- ۳- الله به چیزهای بزرگ قسم می‌خورد.

الله در قرآن به صور فلکی، خورشید، ماه و ستاره زیاد قسم خورده است. سوگند نمی‌خوردم به آن ستارگانی که با آمدن روز، غروب می‌کنند، برای چه سوگند نمی‌خورد؟ برای این که واضح و روشن است و این صیغه خود تأکیدی را در ضمن دارد و آن این که می‌خواهد بگوید، چون آن مطلب بسیار واضح و روشن است، پس نیازی به سوگند خوردن ندارد، بنابراین من هم سوگند نمی‌خورم.

﴿الْجَوَارِ الْكُنَّسِ ۱۱﴾!

«[شتابان] حرکت می‌کنند [و هنگام برآمدن روز چون آهو که به خانه‌اش می‌رود از نظر] پنهان می‌شوند».

الجواری: تجری: دویدن، جاری شدن.

كُنَّسٍ: خانه حیوان در زمان پنهان شدن (بیت الحیوان عند الاختفاء).

﴿الْجَوَارِ﴾: مسیر

۱- جوار: جمع جاریه است، به معنی هر چیزی که در حال حرکت باشد، به دختر کوچک هم گفته می‌شود، جاریه چون در حرکت و جنبش است، به کشتی هم گفته شده، جاریه به شرطی که در دریا شناور باشد به هر ماشینی که سریع حرکت کند، جاریه گویند و در قرآن هم به معنی کشتی و هم به معنی گردشی که ستارگان در مسیر طلوع و غروب‌شان دارند، اطلاق شده است.
کنس: مانند خنس است و جمع کناس می‌باشد؛ و کناس یعنی کسی که زباله‌ها را می‌زداید، به کارگر شهرداری کناس گفته می‌شود. مکنسه یعنی جارو اما در این جا معنی کنس به معنی همان استتار و پنهان شدن است و تأکید و توضیحی است بر معنی خنس.

خنس که جاری و در حال حرکت است و مخفی شونده. معمولاً ستاره وقتی مخفی می‌شود که روز بیاید و تا وقتی که شب است، ستاره هم وجود دارد.

﴿وَاللَّيْلِ إِذَا عَسَسَ﴾^۱

«و سوگند به اول شب چون روی آورد و به آخر شب چون پشت کند».

﴿إِذَا عَسَسَ﴾: «آن‌گاه که به تاریکی روی آورد و یا پشت کند»؛ زیرا عَسَسَ از اسامی اضداد است. هم به معنی روی آوردن است و هم به معنی پشت کردن است، لفظ مشترکی میان اقبال و ادبار است.

پس وقتی که زمینه برای غروب ستاره فراهم می‌شود، شب هم باید رو به پایان باشد، یعنی تاریکی دارد کم‌رنگ می‌شود و جای خود را به نور می‌دهد.

﴿وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ﴾^۲

«و سوگند به صبح، هنگامی که بدمد».

﴿تَنَفَّسَ﴾: «پرده از روی خود برگرفت تا روز روشن گشت».

پس وقتی که تاریکی در حال از بین رفتن است، زمینه برای صبح فراهم شده است.

﴿وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ﴾ و صبح کم‌کم بیرون می‌آید و آرام آرام به مانند انسانی نفس

می‌کشد، اما سوگند به تمام آنچه بیان شد برای چه بود؟

۱- عسَس: به معنی عقب و جلو آمدن، شروع شب و انتهایش. وقتی که روزها طولانی می‌شوند، شروع شبها دیرتر می‌شود و انتهایشان هم زود است، یعنی شبها کوتاه‌تر می‌شود. تعبیر عسَس یعنی کسی که در تاریکی شب فرو رفت، طوری که تا انتهای تاریکی این فرو رفتن ادامه داشت و نزدیک بود وارد روشنایی و صبح شود. تعبیر ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا عَسَسَ﴾ اشاره به حالتی از شب است که دلالت بر پایان و تمام شدن شب دارد.

۲- صبح: اول روز را می‌گویند و از مادهی صَبَحَ گرفته شده است به معنی روشن و نورانی شد و صبیح الوجه یعنی کسی که چهره‌ی نورانی و روشن دارد و مصباح هم به چراغی گفته می‌شود که به اندازه‌ی روشنایی دارد که همه کس قادر به رؤیت همه کس و همه چیز باشد.

تنفس: از مادهی نَفَسَ است و نفس هم به هوایی گفته می‌شود که به بدن داخل و یا از بدن خارج می‌شود، البته از لحاظ علمی آن چیزی که وارد می‌شود، هوا است و آن چیزی که خارج می‌شود، دی اکسید کربن است و ماده‌ای سمی که اگر خارج نشود منجر به مرگ می‌شود. وقتی که گفته می‌شود: تنفس الريح: یعنی باد وزید، نه این که باد نفس کشید و بنابراین کلمه‌ی تنفس برای دم و بازدم به کار رفته است.

﴿إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ﴾^۱.

«بی تردید، این [قرآن]، سخن [الله است که ابلاغش به پیامبر، بر عهده] فرستاده‌ای بزرگوار [=جبرئیل] است».

﴿إِنَّهُ﴾: «قرآن»

﴿لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ﴾: «گفتار فرستاده بزرگوار - جبرئیل علیه السلام - است. قرآن به آن

فرشته نسبت داده شده؛ زیرا اوست که آن را به سوی رسول الله آورده است.»

یعنی آن قرآنی که برای شما به توصیف و اثبات معاد می‌پردازد، حقیقت و واقعیت

دارد، گفتار جبرئیل امین است. و به عبارتی آیات قبلی و تمام قرآن، قول یک رسول

کریم و بزرگوار است. یعنی کسی که از روی کرم این کار را انجام می‌دهد و کسی که

کریمانه کاری را انجام می‌دهد، بسیار دقیق و کامل انجام می‌دهد. این قرآن قول و

فرموده‌ی پیام‌آوری کریم است که در این جا منظور، جبرئیل امین است. این رسول

کریم پیام را می‌آورد و به رسول کریم دیگری منتقل می‌کند و او را هم کرامت

می‌بخشد، از همین جا این نکته را باید مدنظر داشته باشیم، انسانی که سخن

کریمانه‌ای را با خود دارد، خودش هم صاحب کرامت می‌شود. ممکن است سؤال شود

که: ﴿إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ﴾^۱ که در جواب این سوگندها آمده است، ارتباطش با

سوگندها چیست؟ می‌گویند: در روز و صبح روشن این کلام به پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده

است و چیزی نیست که نتیجه اوهام و تصورات و خیالات باشد. در سوره‌ی طه همین

موضوع را در رابطه با موسی علیه السلام بیان می‌کند، آن جا که به موسی علیه السلام می‌فرماید که

ای موسی! این چه چیزی است که در دست تو است؟ با این که الله می‌داند که این

عصا است، ولی چون زمینه وجود دارد که موسی علیه السلام زمانی که عصایش به مار تبدیل

شد، دچار اوهام و خیال شود، زیرا هم شب است و هم هوا سرد است و اگر قرار باشد

۱- رسول: از ماده‌ی رسل است، یعنی روان کردن چیزی یا کسی به آرامی و هر نوع رساندن چیزی از

جایی به جایی را رسل گفته‌اند و رسول کسی است که این کار را انجام می‌دهد، یعنی رساننده

پیام به آرامی به کسی یا کسانی. پس هر کسی نمی‌تواند رسول باشد، مگر این که آن نرمی و

لطافت را در رساندن پیام داشته باشد، به طوری که جذابیت را از پیام نگیرد، خیلی از اوقات

اخبار تلخ را می‌شود به شیرین‌ترین شکل ابلاغ کرد و در قرآن کلمه‌ی رسول هم برای پیامبران و

هم برای فرشتگان به کار برده شده است.

که این رسول خودش نسبت به رسالتش مطمئن نباشد، نمی‌تواند این موضوع را با قوت به دیگران ابلاغ نماید و این جا هم همین طور است که در صبح روشن این کلام بر پیامبر نازل شده است و چیزی نیست که نتیجه‌ی اوهام و خیالات باشد.

﴿ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ﴾^۱.

«همان فرشته‌ای که [مقتدر و] نیرومند است و نزد [الله] صاحب‌عرش، مقام و منزلت والایی دارد».

﴿ذِي قُوَّةٍ﴾: «صاحب نیروی بس شگرفی است.»

صفات جبرئیل:

- ۱- رسول: فرستاده از طرف الله.
- ۲- کریم: دارای منزلت عظیم، بزرگواری.
- ۳- ذی قوه: قوی و قدرتمند و دارای ششصد بال^۲: قوم لوط را با یک بال به آسمان برد و به زمین کوبید.
- ۴- مَکین: صاحب جایگاه و منزلت نزد الله، منزلت والا. مُطاع: رئیس و سایر فرشتگان از او اطاعت می‌کنند، فرمان‌برداری شده. آن فرشته که کریم و صاحب قول کریمانه است و در ادای مأموریت خود توانا و نیرومند است و با قوت این پیام را ابلاغ می‌کند و نزد الله صاحب عرش دارای منزلت و مکانت والایی است. توانایی است که هیچ انس و جنی توان انتزاع وحی و یا کم و کاست آن را هیچ‌گاه نخواهند داشت.

﴿مُطَاعٌ ثَمَّ أَمِينٌ﴾^۳.

۱- قوه: به معنی قدرت است و به آمادگی گفته می‌شود که در فرد برای انجام کار وجود دارد و در همه‌ی مخلوقات این قوه موجود است.

عرش: به هر چیزی که دارای سقف باشد، عرش گفته می‌شود و معمولاً به چیزی گفته می‌شود که به درخت انگور می‌بندند تا انگورها بیشتر رشد کنند.

۲- «أَنَّهُ رَأَى جِبْرِيلَ لَهُ سِتُّ مِائَةِ جَنَاحٍ» [بخاری: ۳۲۳۲ و ۴۸۵۶ و ۴۸۵۷ و مسلم: ۱۷۴] «پیامبر ﷺ

جبرئیل عليه السلام را (در صورت حقیقی)، درحالی که ششصد بال داشت دید». (مصحح)

۳- مطاع: از ماده‌ی طَوَّع است، به معنی میلی که انسان برای انجام کاری دارد، مقابلش کُزّه است، یعنی بی‌میلی، تَطَوُّع به معنی خود را به زحمت‌انداختن در مسیر طاعت است، زحمتی که الزام و اجباری در آن نیست، بلکه استحباب است و اما اقرار نیست که هر استحبایی را به صرف

«[در آسمان‌ها که ملکوت اعلی و عالم فرشتگان است] از او فرمان می‌برند و امین [وحی] است».

﴿أَمِينٍ﴾: وحی و فرمان الله را کامل می‌رساند و امانت‌دار وحی است.

از طرف بقیه‌ی فرشتگان مورد فرمانبرداری و اطاعت است و گذشته از این، امین هم است و هرکس که پیامش را پذیرفت، به امنیت و آرامش می‌رسد و در او تحول ایجاد می‌شود. پس کسی که پیامی را به ما رساند، زمانی که پیامش محتوای الهی و توحیدی داشته باشد، قطعاً در ما امنیت و آرامش ایجاد خواهد کرد.

﴿وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ﴾^۱.

«[ای مردم] همنشین شما [محمد که عقل و امانت و صداقت او را می‌شناسید چنانکه ادعا دارید] دیوانه نیست».

﴿صَاحِبُكُمْ﴾: دوست و همراهتان (محمد ﷺ): طعنه بر قریش که این پیامبر از بین خود شما بوده است.

۱- میان خود شما به دنیا آمده است.

۲- اصل و نسب او را می‌شناسید.

۳- لازم به معرفی نیست و همه او را می‌شناسند.

و در این جا می‌فرماید: کسی که می‌خواهد به شما کمال و آرامش بدهد و رفیق و هم‌صحبت شماست آن‌طور که می‌گویید مجنون نیست، دیوانه نشده است و کاملاً سنجیده دیده، سنجیده شنیده و سنجیده سخن می‌گوید و سنجیده با شما برخورد می‌کند.

﴿وَلَقَدْ رَءَاهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ﴾^۲ «و به راستی او [= جبرئیل] را در افق روشن دیده است».

مستحب بودنش رها کرد. چون مجموعه‌ای از فضایل و ارزش‌ها و درجات در گرو انجام مستحبات است و مقام محبوبیت انسان در نزد الله، وقتی تحصیل می‌شود که انسان اهل انجام مستحبات و نوافل شود.

امین: از ماده‌ی امن به معنی آرامش نفسی است.

۱- مجنون: از ماده‌ی جن است، اصل کلمه‌ی جن از فعل جُن گرفته شده است، یعنی پوشاندن چیزی و مصدر جن یعنی پوشاندن؛ و مجنون یعنی کسی که پرده‌ای روی عقلش را گرفته و حایل و مانع میان او و عقلش شده است، به طوری که عقلش نمی‌تواند هیچ تأثیری در حیات او داشته باشد و سنجیده حرکت کند.

پیامبر ﷺ جبرئیل را بیشتر به شکل صحابی (دُخیه کَلْبی) می‌دید.^۱
ملائک: با تعداد بال مختلف - جمیل - خلق شده از نور - دیده نمی‌شوند و ما آن‌ها را نمی‌بینیم.

جبرئیل در غار حرا بر رسول الله ﷺ نازل شد و باعث وحشت رسول ﷺ شد، سپس با راهنمایی ورقه بن نوفل، فهمید که او فرشته‌ای از طرف الله بوده است. سپس تا ۴۰ روز جبرئیل را ندید تا اینکه شبی از غار حرا برمی‌گشت که جبرئیل را در آسمان به صورت فرشته دید و بار دوم هم در اسرا و معراج جبرئیل را به صورت فرشته دید (۲ بار) ولی در موارد دیگر جبرئیل را به صورت انسان می‌دید.

این آیه هم تأیید می‌کند که پیامبر اوهام نمی‌گوید و خیالاتی نشده است؛ زیرا جبرئیل را در افقِ مبین دیده است، یعنی در بلندی بسیار روشن و بدون هیچگونه ابهامی؛ پس شب نبود تا دچار خطای دید و دچار توهمات و خیالات گردد، بلکه روز روشن بود.

﴿وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ﴾^۲

«و او بر [ابلاغ آنچه از طریق] غیب [به او وحی می‌گردد] بخیل نیست [چنانکه کاهنان مالی را در برابر گفته‌های‌شان از شما می‌گیرند]».

﴿وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ﴾: «محمد ﷺ در رابطه با وحی و اخبار آسمانی و آنچه بر شما پنهان است».

﴿بِضَنِينٍ﴾: بخیل نیست بلکه امین است و کلام وحی را کامل به انسان‌ها می‌رساند و در قرائتی «بظنین» با ظاء خوانده شده یعنی متهم نیست در اینکه بعضی آیات را بگوید و بعضی را کتمان کند.

محمد ﷺ نسبت به شما درباره وحی و سخنانی که از غیب آمده است بخیل و متهم نیست به اینکه در آن بکاهد و یا بیفزاید و یا تغییر و تبدیلی در آن دهد. بلکه می‌خواهد که همه‌ی انسان‌ها به کمال لایق خود برسند و به بهشت بروند.

۱- [بخاری: ۳۶۳۴ و ۴۹۸۰] و [مسلم: ۱۶۷ و ۲۴۵۱] (مصحح)

۲- غیب: هر چیزی که از حواس انسان‌ها پوشیده باشد.

ضنین: از ماده‌ی ضن به معنی بخل‌ورزیدن است. اما معنی آن از بخیل بیشتر است. فرق آن با بخیل این است که انسان بخیل کسی است که هر چیزی را که هر چند بی‌ارزش باشد، برای آن ارزش قائل است و حاضر نیست به هیچ قیمتی آن را به دیگری بدهد، اما ضنین به کسی گفته می‌شود که در رابطه با اشیا نفیس و ارزشمند بخیل است.

﴿وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ﴾^۱.

«و این قرآن، گفتار شیطان رانده شده [از رحمت الله] نیست».

قرآن از کلمات و سخنان شیطان رانده شده و دور از خیر و رحمت نیست؛ شیاطینی که در آسمانها استراق سمع می‌کنند تا به کاهنان و دوستانشان اخبار آمیخته با دروغ القا نمایند و آنان را گمراه کرده و باعث تباهی هم‌کیشان‌شان شوند.

﴿فَأَيُّنَ تَذْهَبُونَ﴾^۲.

«پس [بعد از این همه دلایل، در کلام الله بودن قرآن] به کدامین راه می‌روید؟» و تا کی از این قرآن پشت می‌کنید و منکر آن هستید بدون این که هدفی والا و مشخص داشته باشید.

در این جا الله متعال مسلک و راه و روش ناشایست آنان را در تکذیب رسول الله و متهم ساختن او به ساحری و متهم ساختن قرآن به شعر، کهانت و اسطوره را مورد انکار قرار می‌دهد و می‌فرماید: کجا می‌روید؟ عقل‌تان کجاست؟ چرا بیراهه می‌روید؟ و هشدار به انسان است که عقل‌ها را به کار بیندازید.

﴿إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ﴾^۳ لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ ﴿۳۸﴾ وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ

يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿۳۹﴾ [التکویر: ۲۷-۲۹].

﴿إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ﴾^۴.

«این [قرآن] چیزی جز پند و اندرز برای جهانیان [= جن و انس] نیست».

﴿ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ﴾: کتاب هدایت برای همه کس.

این قرآن کریم جز پند و اندرز برای جنّ و انس نیست مردم را به حقایق یادآوری می‌کند تا به غفلت نیفتند و آنان را به فضل و نعمت‌های الله متعال یادآوری می‌نماید تا به کفر و گمراهی دچار نشوند، مردم را به روز قیامت یادآوری می‌کند تا عمر خود را به معاصی تباه نکنند و به وسیله ترک واجبات و ارتکاب محرماتش، عصیان و نافرمانی نکنند.

۱- شیطان: از ماده‌ی شَطَنَ به معنی دور شد. بعضی گفته‌اند از ماده‌ی شَاطَ است، به معنی کسی که آن‌چنان عصبانی شود که بخواهد آتش بگیرد؛ و معمولاً شیطان، یعنی کسی که کارش بر هم‌زدن تعادل و آرامش و به پا کردن آشوب است، پس می‌توان از حسد، شهوت، غضب و... به عنوان یک شیطان نام برد.

رجیم: از ماده‌ی رَجِمَ است، رجم هم به معنی سنگ‌سار کردن چیزی یا کسی است.

﴿لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ﴾^(۱۸).

«برای هرکس از شما که بخواهد راه راست [حق را] در پیش گیرد».

﴿أَنْ يَسْتَقِيمَ﴾: «جوپای حق بوده و آن را باور داشته باشند و به مقتضای آن عمل

کنند.»

کسانی از شما که خواستار راستی و راه مستقیم باشند می‌توانند اولاً حقیقت و واقعیت را دریابند و آن را باور داشته باشند. ثانیاً به مقتضای آن عمل کنند.

هنگامی که ابوجهل این آیه را شنید، گفت: پس اختیار در دست خودمان است اگر بخواهیم به راه راست می‌رویم و اگر نخواستیم نمی‌رویم، به دنبال آن آیه نازل گردید.^۱

﴿وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾^(۱۹).

«و شما [راه راست و... را] نمی‌خواهید، مگر آنکه پروردگار جهانیان [اراده کند و]

بخواهد».

﴿هُدَايَةَ الْإِنْسَانِ تَابِعَةً لِمَشِيئَةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾: «هدایت انسان تابع خواست پروردگار

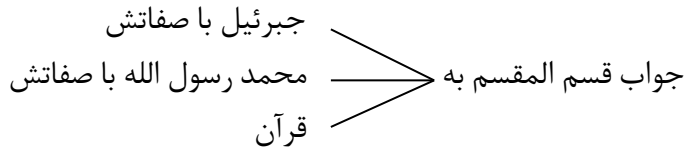
جهانیان است.» انسان برای اعمال خود، صاحب اختیار است؛ ولی الله به واسطه‌ی علم ازلی خود می‌داند که انسان چه خواهد کرد و به چه راهی خواهد رفت.^۲

و البته شما نمی‌توانید چیزی را بخواهید (مشیت کنید) مگر این که الله آن را مشیت کرده باشد که رب العالمین است، یعنی صاحب و پرورش‌دهنده‌ی تمام جهانیان است و اوست که حق دخل و تصرف در امور مخلوقات را دارد و شایسته است که او خود آمر باشد و کسی که خلق کرده بهتر می‌تواند امور مخلوقات را تدبیر کند.

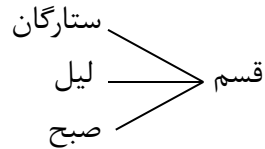
باید به یاد داشت که مشیت الله متعال از مشیت بنده پیشی می‌گیرد؛ به دلیل اینکه انسان بنده است و الله پروردگار است و هیچ مشیتی از مشیت او پیشی می‌گیرد.

۱- حکم سند: ضعیف؛ معضل است. طبری در [جامع البیان: ۵۳/۳۰، ۵۴] و واحدی در [اسباب النزول: ص ۲۹۸ و الوسیط: ۴/۴۳۲]، و ابن بطه در [الإبانه: ۱۸۹۷] آن را تخریج نموده‌اند. سیوطی در [الدر المنثور: ۸/۴۳۶] آن را ذکر نموده و به ابن ابی‌حاتم و عبد بن حمید نیز منسوب نموده است. (مصحح)

۲- گمراهی و هدایت انسان تابع خواست و مشیت پروردگار است و هیچ راهی برای خروج از علم پروردگار نیست و فعل و اراده‌ی انسان، بر خواست الله غلبه نمی‌یابد. به بیان دیگر با استطاعتی که الله به بنده می‌دهد، انسان این اختیار را دارد که اعمال نیک و بد انجام دهد اما در نهایت این الله است که به بنده توفیق آن عمل را می‌دهد یا توفیق نمی‌دهد. (مصحح)



در ۶ آیه اول این سوره، الله متعال نشانه‌های قیامت در دنیا و در ۶ آیه بعد، نشانه‌های قیامت در آخرت را برای ما بیان می‌فرماید. در ادامه به ستارگان و شب و صبح سوگند یاد می‌کند و سپس در مورد جبرئیل فرشته وحی و صفات وی صحبت می‌نماید و در آخر از پیامبر ﷺ و قرآن، کتاب آسمانی برای ما می‌گوید که تنها راه نجات و رستگاری در گرو عمل کردن به آن است و در حقیقت این‌ها جواب قسم‌هایی است که در آیات بالا به آن اشاره شده است.



بعضی از رهنمودهای آیات فوق:

- ۱- مشروعیت سوگند خوردن به الله متعال و اسماء و صفاتش.
- ۲- اثبات وحی و اثبات نبوت محمد ﷺ در پرتو آیات فوق.
- ۳- بیان صفات جبرئیل از کمال امانت‌داری، توانمندی، جایگاه عالی، اطاعت و کرامت در مضمون آیات.
- ۴- برائت پیامبر الله در رابطه با اتهامات جعلی که مشرکان به او نسبت می‌دادند.
- ۵- بیان این‌که مشیت و خواست الله متعال از مشیت و خواست بندگان پیشی می‌گیرد و در مملکت پروردگار جهان، هیچ چیزی جز به اراده و مشیت او واقع نمی‌شود.

تفسیر سوره‌ی انفطار

سوره‌ی انفطار: مکی و دارای ۱۹ آیه می‌باشد، دارای آیات کوتاه و بحث قیامت است. این سوره دارای نام‌های: «انفطار، إذا السماء انفطرت، انفطرت و منفطره» می‌باشد. محور این سوره در رابطه با مجموعه حوادثی است که قبل از آمدن قیامت روی می‌دهد و در آغاز اشاره به حوادثی است که در گستره‌ی آفاق و انفس اتفاق می‌افتد و همچنین متوجه ساختن انسان نسبت به مسئولیتی که در رابطه با برنامه‌ی الله دارد که قبل از این که فرصت‌ها از دست برود، از آن‌ها حداکثر استفاده را بنماید. الله متعال در این سوره علاوه بر این که برای ما از نشانه‌های قیامت می‌گوید، ما را مورد مؤاخذة و عتاب قرار می‌دهد.

سوره با کلمه‌ی إذا شروع می‌شود: — به ما خبر می‌دهد.
— در مورد آینده حرف می‌زند.
— در مورد غیب حرف می‌زند.
— و در مورد قیامت حرف می‌زند

تقسیم‌بندی آیات سوره:

از آیه‌ی ۱ تا ۵ استدلال است به آیات آفاق و انفس در ارتباط با اینکه امکانات به صورت بی‌هدف و بیهوده در اختیار انسان‌ها قرار داده نشده است و روزی می‌آید که مورد سؤال واقع می‌شوند.

از آیه‌ی ۶ تا ۸ متوجه ساختن انسان در رابطه با موضع‌گیری اشتباهی است که در برابر الله اتخاذ کرده است؛ و نهیب و هشدار می‌دهد به او است.

از آیه‌ی ۹ تا ۱۲ رد توقعی است که در رابطه با ادای مسئولیت از سوی انسانی که مخلوق الله خالق و آمر است وجود دارد. چون انتظار می‌رود الله با امکاناتی که در اختیار بنده‌اش قرار داده است، از آن‌ها استفاده‌ی بهینه نماید و خود به رشد و کمال برسد و دیگران را نیز به رشد و کمال برساند.

از آیه‌ی ۱۳ تا آیه‌ی ۱۶ تقسیم‌بندی انسان‌ها به دو گروه ابرار و فُجَّار با توجه به موضع‌گیری آن‌ها در دنیا است. بنابراین در همین دنیا قبل از آمدن قیامت ما باید

تکلیف و جایگاه خودمان را مشخص نماییم که در کدام یک از این صفت‌ها در حال حرکت و گذران حیات هستیم.
از آیه‌ی ۱۷ تا آخر سوره، تعظیم روز قیامت و بیان وضعیت آن روز است.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

﴿إِذَا السَّمَاءُ أَنْفَطَرَتْ ﴿۱﴾ وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ ﴿۲﴾ وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ ﴿۳﴾ وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ ﴿۴﴾ عَلِمْتَ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ ﴿۵﴾﴾ [الانفطار: ۱-۵].
﴿إِذَا السَّمَاءُ أَنْفَطَرَتْ ﴿۱﴾﴾^۱.

«آنگاه که آسمان [برای نزول فرشتگان از آن] شکافته شود».

﴿السَّمَاءُ﴾: آسمان.

﴿أَنْفَطَرَتْ﴾: «شکافته گردد».

زمین در روز قیامت از بین می‌رود و تبدیل به نان می‌شود و خوراک مؤمنان در زمین محشر می‌شود که ۵۰ هزار سال طول می‌کشد تا زمانی که وارد بهشت شوند. اولین غذای اهل بهشتیان نان، جگر حوت یا نهنگ و گوشت گاوی است که در بهشت بزرگ شده است.^۲

۱- انفطرت: از ماده‌ی فطر است. فطر به معنی شکافتن و فاطر یعنی کسی که شکافته است. افطار هم یعنی شکافتن روزی را که انسان روزه گرفته و این روزه را با خوردن افطار می‌شکافد. مُفطر یعنی شکافته. و یکی از صفات الله فاطر است: ﴿فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ [فاطر: ۱] یعنی شکافته. فطرت هم به معنی ایجاد و ابداع چیزی است، آن هم به شکلی که متناسب با آن وظیفه‌ای باشد که برایش تعیین شده است. یعنی فاطر بودن الله در رابطه با خلقت که به خالق هم معنی می‌کنند و در این راستا انسان را طوری آفریده است که بتواند تکلیفی را که بر او واجب کرده به نحو شایسته به انجام رساند. بنابراین، وظیفه‌ای را که بر دوش انسان گذاشته است، انسان توان انجام آن وظیفه را دارد. فطور به معنی اختلال هم آمده است. ﴿الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَوَاتٍ طِبَاقًا مَّا تَرَىٰ فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِن تَفْوُتٍ فَأَرْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَىٰ مِن فُطُورٍ﴾ [الملک: ۳] اشکال و یا ایرادی در خلقت آسمان و زمین می‌بینی؟ انفطار اشاره به قبول چیزی است که قرار است، روی بدهد.

۲- ﴿تَكُونُ الْأَرْضُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ خُبْرَةً وَاحِدَةً، يَتَكَفَّمُهَا الْجِبَارُ بِيَدِهِ كَمَا يَكْفُمُ أَحَدَكُمْ خُبْرَتَهُ فِي السَّفَرِ، نُزُلًا لِأَهْلِ الْجَنَّةِ﴾ فَأَتَىٰ رَجُلٌ مِنَ الْيَهُودِ فَقَالَ: بَارَكَ الرَّحْمَنُ عَلَيْكَ يَا أَبَا الْقَاسِمِ، أَلَا أَخْبِرُكَ بِنُزُلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ

زمین محشر غیر از زمین ما و نقره‌مانند است. شکاف برداشتن آسمان مستلزم آن است که الله اراده‌ی شکافته‌شدن را داشته باشد و به فرمان او آسمان شکافته شود. ﴿أَنْفَطَرْتُ﴾ یعنی پذیرش شکافته‌شدن و تسلیم فرمان الله گشتن. ﴿إِذَا السَّمَاءُ أَنْفَطَرَتْ﴾ وقتی که آسمان شکاف برمی‌دارد و در نتیجه، استقرارش از بین می‌رود.

﴿وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ﴾^۱.

«آنگاه که ستارگان پراکنده شوند [و فرو ریزند]».

﴿انْتَثَرَتْ﴾: «فرو ریزند و پراکنده گردند».

فایده‌ی ستارگان: زینت.

کمک برای یافتن مسیر.

نور.

يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ قَالَ: «بَلَىٰ» قَالَ: تَكُونُ الْأَرْضُ حُزْرَةً وَاحِدَةً، كَمَا قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَنظَرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَيْنَا ثُمَّ صَحَكَ حَتَّىٰ بَدَتْ نَوَاجِذُهُ، ثُمَّ قَالَ: أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِإِدَامِهِمْ؟ قَالَ: إِدَامُهُمْ بِالْأَمِّ وَنُونٌ، قَالُوا: وَمَا هَذَا؟ قَالَ: تَوْرٌ وَنُونٌ، يَأْكُلُ مِنْ زَائِدَةٍ كَيْدِهِمَا سَبْعُونَ أَلْفًا [بخاری: ۶۵۲۰] و [مسلم: ۲۷۹۲] «زمین در روز قیامت به یک قرص نان، تبدیل می‌شود و الله جبار آن را با دستش می‌گرداند و به عنوان مهمانی به اهل بهشت تقدیم می‌نماید همان‌طور که یکی از شما نانی را که در سفر می‌پزد، از این دست به آن دست می‌کند و جمع و جور می‌نماید». پس از آن، مردی از یهودیان آمد و گفت: ای ابوالقاسم! الله تو را مبارک گرداند. آیا از مهمانی اهل بهشت در روز قیامت، تو را مطلع نسازم؟ فرمود: «بله». آن مرد، همان‌گونه که نبی اکرم ﷺ فرموده بود، گفت: زمین به یک قرص نان تبدیل می‌شود. نبی اکرم ﷺ به سوی ما نگاه کرد و خندید تا جایی که دندان‌های مبارکش، آشکار شد. آنگاه مرد یهودی گفت: آیا از خورش بهشتیان تو را باخبر نسازم؟ خورش آنها بالام و ماهی است. صحابه پرسیدند: آن، چیست؟ مرد گفت: ماهی و گاوی هستند که از گوشه کبد آنها هفتاد هزار نفر می‌خورند». (مصحح)

۱- کواکب: به ستارگان گفته می‌شود، ولی اصل آن از ماده‌ی کَبَّ است. کَبَّ به معنی افتادن چیزی به روی خودش است. یعنی اگر کسی روی صورتش بیفتد، تعبیر کَبَّ برایش به کار رفته و گفته می‌شود: «كَبَّ عَلَىٰ وَجْهِهِ». یعنی بر روی صورتش افتاد و ستاره‌هایی را که در هنگام شب آشکار می‌شوند، کوبک گویند و کوبک ستاره‌ای را گویند که کاملاً قابل رؤیت و دیدن باشد. اینتثرت: از ماده‌ی نثر است، نثری که در ادبیات فارسی مقابل نظم است. نظم یعنی مرتب‌کردن و جمع و جور ساختن و مقابلش نثر است؛ یعنی پراکنده‌کردن. و انتشار یعنی پراکنده‌شدن چیزی.

ستارگان به طور آشکار در آسمان پراکنده می‌شوند و استقرارشان را از دست می‌دهند و از مدار خارج می‌شوند و به طور پراکنده و نامرتب می‌ریزند.

﴿وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِرَتْ ۝۳﴾

«و آنگاه که دریاها [به هم آمیزند و مخلوط و] روان گردند».

﴿فُجِرَتْ﴾: «بعضی از دریاها با بعضی دیگر آمیخته گردد و دریاهای شور و شیرین

به یک دریا تبدیل گردد.»

و آن‌گاه که دریاها شکاف برمی‌دارند و به هم می‌پیوندند، متصل و یکی می‌شوند و منفجر شده و آتش می‌گیرند. به خاطر شکسته شدن مانع، دریای شور با دریای شیرین آمیخته می‌گردد. هنگامی که چنین زلزله‌ای بر زمین افتاد، اعلام ویرانی جهان است.

﴿وَإِذَا الْقُبُورُ بُعِثَتْ ۝۴﴾^۱.

«و آنگاه که قبرها زیر و رو شود [تا مردگان از آنها برانگیخته شوند]».

﴿بُعِثَتْ﴾: «خاک قبرها زیر و رو گردد و مرده‌ها برای حساب و کتاب از قبر بیرون

شوند.»

هنگامی که این چهار حادثه روی دهد که سه‌تای آن یعنی شکافته شدن آسمان و ریزش اختران و اختلاط دریا، مربوط به دنیا است و با دمیدن نفخه‌ی اول حاصل می‌شود و حادثه‌ی چهارم؛ یعنی زیر و رو شدن قبرها و زنده شدن مردگان، مربوط به روز قیامت است و به دنبال نفخه‌ی دوم حاصل می‌شود.

الله در ابتدای سوره‌ی «ق» زمانی که مشرکان اعتراض می‌کردند و نمی‌پذیرفتند که انسانی از خودشان پیامبرشان باشد و از آن گذشته با تعجب می‌گفتند: ﴿أَوَدَّا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا ذَلِكْ رَجَعُ بَعِيدٌ ۝۳﴾ [ق: ۳]. همین سخنی را که امروز هم می‌گویند، اگر ما مُردیم و خاک شدیم، این خود جای تعجب است که دوباره برگردیم: ﴿أَوَدَّا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا ذَلِكْ رَجَعُ بَعِيدٌ ۝۳﴾ الله متعال در این جا با کمال قدرت می‌فرماید: ﴿قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ ۝۴﴾ [ق: ۴]. از همان لحظه‌ای که جسد آن‌ها به خاک سپرده می‌شود و به تدریج جسدشان کاسته می‌شود و به خاک تبدیل می‌گردد، لحظه لحظه‌ی

۱- بعثت: یعنی ظاهر و باطنش واژگون گردد، بعثه: انقلاب و دگرگونی است. گفته می‌شود: بعثه المتاع، وقتی اثاثیه درهم و برهم شود.

آن تغییرات تحت نظر ما است. و می‌دانیم که مؤمن بودن انسان به قیامت، مؤمن بودن به مسایل بدیهی است؛ زیرا وقتی که الله را قدیر و مقتدر دانستیم و مؤمن به این حقیقت شدیم، دیگر جایی برای تعجب کردن از کارهایش باقی نمی‌ماند.

﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّبَكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ ﴿٦﴾ الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ ﴿٧﴾ فِي أَيِّ صُورَةٍ مَّا شَاءَ رَكَّبَكَ ﴿٨﴾﴾ [الانفطار: ۶-۸].

﴿عَلِمْتَ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ ﴿٥﴾﴾^۱.

[در آن هنگام] هرکس می‌داند چه چیزهایی را پیشاپیش فرستاده و چه چیزهایی را واپس نهاده [و بر جای گذاشته است].

معنی قَدَّمَتْ روشن است اما در رابطه با أَخَّرَتْ باید گفت: أَخَّرَتْ یعنی آثار اعمال خوب و یا بدی را که انسان در حیات دنیوی خود انجام داده و بعد از او به جای می‌ماند ﴿عَلِمْتَ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ ﴿٥﴾﴾ بهترین تفسیر برای این آیه، آیه ۱۲ از سوره‌ی یاسین است که می‌فرماید: ﴿إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَعَاءَثُرَهُمْ^۲ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ ﴿١٢﴾﴾ «یقیناً ما می‌یم که مردگان را زنده می‌کنیم و آنچه را که از پیش فرستاده‌اند و آثار [به جای مانده از] آنان را می‌نویسیم؛ و همه چیز را در کتابی روشن [= لوح محفوظ] به شمار آورده‌ایم».

در روز قیامت عقل و هوش و چشم ما همه چیز را لحظه لحظه به یاد ما می‌آورد و هیچ چیز فراموش نمی‌شود و هرکس هرآنچه انجام داده به یاد می‌آورد و بر طبق آن پاداش داده خواهد شد. هر نفس مکلفی آگاه خواهد شد که چه چیز از اعمال خوب یا بد پیش فرستاده و چه اعمالی از خوب یا بد که بعدها به او می‌پیوندد باز پس گذاشته است ﴿كُلُّ أَحَدٍ يَعْلَمُ مَا قَدَّمَ مِنْ خَيْرٍ أَوْ شَرٍّ﴾: «هرکس هرآنچه از نیکی یا بدی فرستاده را می‌داند.» و این در رابطه با کسانی است که روش نیک یا بدی را بنیان نهند، خواه آن سنت، سنت هدایت باشد یا سنت گمراهی.

به دلیل حدیث رسول الله ﷺ که می‌فرماید: «مَنْ سَنَّ فِي الْإِسْلَامِ سُنَّةً حَسَنَةً فَلَهُ أَجْرُهَا وَأَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا بَعْدَهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أَجُورِهِمْ شَيْءٌ وَمَنْ سَنَّ فِي الْإِسْلَامِ

۱- آخرت: در مقابل قَدَّمَتْ آمده است. به معنی به تأخیر انداختن و از ماده‌ی آخر است و در مقابل اول، تأخیر به معنی تعویق انداختن است.

سُنَّةٌ سَيِّئَةٌ كَانَ عَلَيْهِ وِزْرُهَا وَوِزْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا مِنْ بَعْدِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أَوْزَارِهِمْ شَيْءٌ»^۱. «هرکس در اسلام، آغازکننده روش نیکویی باشد، پاداش آن و پاداش کسانی که پس از او به آن عمل کنند، به او می‌رسد؛ بدون آن که چیزی از اجر و پاداش آنها کم گردد. و هرکس روش بدی در اسلام پایه‌گذاری کند، گناه آن و گناه کسانی که پس از او به آن عمل نمایند، به او می‌رسد و ذره‌ای از گناهان آنها کاسته نمی‌شود». حسنات ما در دنیا همان پس‌انداز آخرت ماست و گناهان ما باعث کم‌شدن و از بین‌رفتن آنها می‌شود.

این‌گونه آگاهی، نخست به طور اجمال هنگام سفیدی و یا سیاهی سیمای نفس حاصل می‌شود ولی تفصیل و جزئیات این علم و آگاهی هنگامی است که انسان نامه‌ی اعمال خود را می‌خواند.

﴿يَأْتِيهَا الْإِنْسَانُ مَا عَرَكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ﴾^۲.

«ای انسان! چه چیزی تو را [نسبت] به پروردگار بزرگوارت [که به تو مهلت داده و در عذاب تو تعجیل نکرده] مغرور ساخته است؟!»

﴿مَا عَرَكَ بِرَبِّكَ﴾: «چه چیزی تو را نسبت به پروردگارت فریب داد و بر نافرمانی کردنش جرأت داد؟»

﴿عَرَكَ﴾: مغرور شدی.

مرا از یاد بردی.

این آیه خطاب به انسان است که:

۱- انسان در زمان مهلت است و فرصت دارد.

۲- حرکت کن و عمل کن.

۳- انسان عاقل باید از معلومات خود استفاده کند و به آن عمل کند.

۱- [مسلم: ۱۰۱۷].

۲- ما عَرَكَ: از ماده‌ی عَرَّ است. و عَرَّ به معنی غفلتی است که در حین بیداری عارض می‌شود. غرار هم غفلت به همراه چُرْت زدن است. عَرَّ جمع اعر است و به معنی سپیدی که در پیشانی اسب آشکار است و به ابتدای هر چیزی هم کلمه‌ی عَرَّ اطلاق شده است. غرور یعنی هر چیزی که انسان را دچار این غفلت بنماید.

۳- انسان در این‌جا برای جنس است. بعضی گفته‌اند منظور ابوالاسد بن کلدی جمحی است و استفهام برای انکار کفر او و تعجب از وضع او است خطاب به «یا ایها الانسان» جهت توجه و اهتمام به موضوع است.

﴿بِرَبِّكَ﴾: «پروردگار تو» الله با عظمت و محبت ما را صدا می‌زند.

﴿الْكَرِيمِ﴾: بزرگواری و بخشنده، که به واسطه‌ی کرم و بخشندگی‌اش گناهان ما را می‌بخشد و پذیرای ماست (منتقم و انتقام‌گیرنده نیست).

الله متعال انسان کافر فاجر را مورد خطاب قرار می‌دهد و به شیوه‌ی توبیخ و سرزنش از او می‌پرسد: چه چیزی تو را فریب داده و جری ساخته که به پروردگارت کفر ورزی و از او نافرمان و عاصی گردی و از اطاعت و بندگی ذات او خارج گردی، آن پروردگاری که قادر به مجازات توست و در همان لحظه‌ای که به او کفر ورزیدی و از دستوراتش سرپیچی نمودی، می‌توانست از تو انتقام گیرد ولی چنین نکرد. از مظاهر کریم بودن الله به قول سید قطب رحمه الله همین است که:

﴿الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّكَ فَعَدَلَكَ﴾^۱!

«آن [پروردگاری] که تو را [از عدم] آفرید، سپس به تو سر و سامان داد و آنگاه تو را متعادل و متناسب کرد».

﴿الَّذِي خَلَقَكَ﴾: «همان کسی که تو را از نیستی آفرید.»

﴿فَسَوَّكَ﴾: «اعضای بدنت را معتدل و سالم قرار داد؛ اندام‌های تو را متناسب با یکدیگر آفرید.»

﴿فَعَدَلَكَ﴾^۲: «خلقت تو را معتدل و متناسب قرار داد نه دستی از دست دیگر درازتر و نه پایی از پای دیگر کوتاه‌تر است.»

تو نبودی و الله تو را به وجود آورد و به تو هستی داد. تو عدم بودی و الله به تو وجود بخشید، تو را ساخته و پرداخته کرد. ﴿فَسَوَّكَ﴾ یعنی تو را آراست و به تو تعادل بخشید، هرکدام را طوری آفریده که بتوانند در راستای رفع نیازهای خودشان موفق عمل کنند. همه موجودات اعم از حیوان و انسان، بعد از اینکه از مادر متولد شدند تا مدتی با دو دست و دو پا راه می‌روند اما بعد از مدتی تکریم شامل حال انسان می‌شود، طوری که می‌تواند روی دو پایش راه برود و تعادل خود را حفظ کند.

۱- فَعَدَلَكَ: از مصدر عدالت و معادله گرفته شده است. عدالت مصدر ثلاثی مجردش و معادل مصدر ثلاثی مزید آن است. لفظی است که اقتضای معنی مساوات را دارد. عدل در رابطه با چیزهایی به کار می‌رود که به وسیله‌ی بصیرت قابل درک هستند.

۲- در «فعدلک» نافع به تشدید دال و حفص با تخفیف آن خوانده‌اند.

﴿فِي أَيِّ صُورَةٍ مَّا شَاءَ رَكَّبَكَ﴾^۱.

«و به هر شکلی [و صورتی] که خواست، تو را ترکیب نمود».

زیبا

﴿صُورَةٍ﴾: اختلاف شکل و قیامه — زشت

زیبایی شکل و صورت: شبیه به حیوان نیست.

زیبایی روح و روان.

الله به واسطه‌ی محبت بی‌پایانش به هر صورتی که خواست تو را ترکیب داد و به بهترین شکل خلق کرد. الله متعال شکل و اندام شما را هر نوع که خواست خودش بود آفرید: سفید یا سیاه، بلندقد یا کوتاه قد، مذکر یا مؤنث، انسان یا حیوان؛ آیا می‌تواند کسی مانع اراده و مشیت او گردد؟! جواب: نه هرگز، پس چگونه سزاوار است که کفر و عصیان و خروج از اطاعت و فرمان الله متعال را در خود راه دهی؟ الله پس از این توبیخ و تأدیب می‌فرماید:

﴿كَلَّا بَلْ تُكَذِّبُونَ بِالَّذِينَ ﴿٩﴾ وَإِنَّ عَلَيْكُمْ حَفِظِينَ ﴿١٠﴾ كِرَامًا كَاتِبِينَ ﴿١١﴾

يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ ﴿١٢﴾ [الانفطار: ۹-۱۲].

﴿كَلَّا بَلْ تُكَذِّبُونَ بِالَّذِينَ ﴿٩﴾﴾^۲.

- ۱- صوره: نقشی است که هر چیزی بر جای می‌ماند و می‌تواند نقش ذهنی باشد، مثل صورت اشیا که ما در آینه رؤیت می‌کنیم، دقیقاً شبیه صورت مسایلی است که در ذهن ما نقش می‌بندد. در قرآن وقتی که کلمه‌ی صورت و تصویرگری به الله نسبت داده شده، در حقیقت هردو نوع تصویرگری مدنظر است. تصویرگری ظاهری و تصویرگری باطنی؛
- رُكَّبَكَ: از ماده‌ی رُكِبَ است، به معنی سوار شدن. سوار شدن بر حیوان را رُكِبَ می‌گویند و برای کشتی و هر مرکب دیگری هم به کار رفته است. راکب یعنی کسی که سوار است. مترکب به معنی سوار بر هم. به زانو هم رُكِبَ گفته می‌شود، زیرا قسمتی بر قسمت دیگر سوار شده و درهم فرو رفته‌اند.
- ۲- دین: به معنی فرمانبرداری و خضوع و طاعت است و مدیون کسی را می‌گویند که تحت امر و سلطه‌ی کسی است و با محدودیت‌هایی روبرو است و حریت و آزادگی ندارد. مدین هم به همین معنی به کار رفته است. و در بعضی آیات قرآن دین به معنی اسلام آمده، یعنی هدایت و در بعضی از جاها به معنی فرمانبرداری است، در بعضی از آیات هم دین به معنی روز قیامت آمده است، به این معنی که در آن روز انسان‌ها در رابطه با چیزهایی که به عنوان امانت و قرض در دست داشته‌اند محاسبه می‌شوند.

«هرگز چنین نیست [که شما فریفتگان گمان می‌کنید]؛ بلکه شما روز جزا را تکذیب می‌کنید [و برای آن عمل نمی‌کنید]».

نه هرگز، چنان‌که می‌پندارید نیست. بلکه شما رستاخیز و جزای قیامت را تکذیب می‌کنید. این عدم اعتقاد شما به معاد بود که نسبت به کفر، ظلم و جنایت، جری شدید. ضعف ایمان و این‌که علم انسان تبدیل به عمل نشود باعث انکار قیامت می‌شود.

اما آن چنان که انتظار می‌رفت از امکانات به نحو احسن بهره ببرید، استفاده نکردید و خودتان را به رشد نرساندید و دیگران را نیز رشد ندادید، چرا موفق نشدید؟ چون نه تنها قیامت و دین و روز حسابرسی را قبول نداشتید، بلکه دیگران را نیز تشویق می‌کردید که آن‌ها را قبول نداشته باشند، تکذیب می‌کردید و می‌خواستید کار را به جایی بکشانید که دیگران نیز به طرف الله نیایند و مؤمن به آخرت نشوند، درحالی‌که:

﴿وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ ﴿۱﴾﴾!

«و بی‌گمان، نگهبانانی [از فرشتگان] بر شما گمارده شده‌اند [که اعمال‌تان را حفظ می‌کنند]».

نگهبانانی بر شما گماشته شده‌اند تا مراقب اعمال شما باشند و در صحیفه‌ها، اعمال شما را نوشته و به خاطر بسپارند؛ آنان می‌دانند که در نهان و آشکار چه کاری انجام می‌دهید و در مقابل آن پاداش داده می‌شوید. در روزی که هرکسی به پیش فرستاده و پس گذاشته خود مطلع و آگاه خواهد شد، در صحیفه‌ای که اعمال شما را ریز و درشت، بزرگ و کوچک ضبط و ثبت خواهد نمود و به مقتضیات آن به انسان پاداش خوب یا بد داده می‌شود.

مقدماتی‌ترین مرحله‌ی عدم ایمان به آخرت این است که انسان به دوربین‌هایی که اعمال او را لحظه به لحظه ضبط می‌کنند، مؤمن نباشد. شاید اگر صد سال پیش که صنعت سینما هنوز مطرح نبود، به کسی گفته می‌شد دستگاهی ساخته خواهد شد که تمام حرکات و سکانات شما را ضبط خواهد کرد و هر موقع بخواهید می‌توانید به آن گوش دهید و تصاویر ضبط شده را دوباره ببینید، به شما می‌خندید و باور نمی‌کرد که

۱- لِحَافِظِينَ: از ماده‌ی حفظ است و به معنی ضبط و کنترل چیزی در درون و یا بیرون است که نقطه‌ی مقابلش عدم حفظ و نسیان است. اگر چه نسیان را در مقابل ذکر به معنی یادآوردن قرار داده‌اند، که دقیق نیست؛ زیرا نقطه‌ی مقابل ذکر غفلت است. همچنین حفظ به هرگونه تعهد و رعایت اطلاق شده است.

روزی چنین چیزی اتفاق بیفتد و اگر الآن آن افراد زنده شوند و این وضعیت را ببینند، دوباره مثل گذشته خواهند خندید، اما این بار به ساده لوحی خود می خندیدند؛ کسانی هستند که مراقب و حافظ شما هستند و هیچ چیزی را فراموش نمی کنند و از قلم نمی اندازند. هر کاری را که انجام دهید و یا هر حرفی را که بر زبان آورید، آن را حفظ می کنند و از ویژگی های فرشتگانی که مأمور ساخته ایم تا بر شما نظارت مستقیم داشته باشند این است که:

﴿كِرَامًا كَاتِبِينَ﴾^(۱۱).

«که نویسندگانی [نزد الله] بزرگوارند [که اعمال انسان را می نویسند]». یعنی مخلوقاتی بزرگوار و کاتب [اعمال شما] هستند. امروزه اگر بخواهند به هر چیزی صورت قانونی بدهند، باید کتبی باشد، ﴿كِرَامًا كَاتِبِينَ﴾^(۱۱) آن ها (فرشتگان) آنچه را که باید بنویسند، کریمانه ثبت و ضبط و مکتوب می کنند و بر مبنای علم و به دور از هرگونه احساسات و عواطف آن را انجام می دهند.

﴿يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ﴾^(۱۲)!

«آنچه را انجام می دهید، می دانند [و اعمال نیک و بد شما را ثبت می کنند]». همه اعمال فعلی و قلبی و زبانی را می دانند و بر مبنای علم آن را ثبت و ضبط می کنند. اما چرا «تفعلون» فرموده، چون از «تعملون» جامع تر است، یعنی هیچ چیزی را از قلم نمی اندازند، چه آنچه را که از روی عمد انجام می دهید و چه آنچه را که غیر عمد انجام می دهید، همه ی آن ها ثبت می شوند.

فرشتگان:

۱- ﴿حَفِظِينَ﴾: از انسان محافظت می کنند و همه چیز را می نویسند.

حافظین: تمام معلومات در مورد انسان را می نویسند. از انسان حمایت می کنند.

۲- ﴿كِرَامًا﴾: ظلم نمی کنند و دقیق همه چیز را بی کم و کاست می نویسند.

۱- یعلمون: از ماده ی علم است و به معنای شناختی که در انسان اندیشیدن ایجاد کند، بنابراین هر نوع شناخت و معرفتی را علم نمی گویند، مگر اینکه صاحبش را متحول کند و تغییری در ساختار شخصیتی او ایجاد نماید. پس عالم کسی است که مرتب مشغول ایجاد تغییرات مثبت از حالتی به حالت دیگری است و چه نیکو است که این تغییر حالت از خوب به خوب تر و خوب ترین باشد.

۳- ﴿كَتِيبِينَ﴾: همه چیز را ثبت کرده و می‌نویسند.

﴿يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ﴾: همه اعمال فعلی و قلبی و زبانی را می‌دانند.

الله، صفات فرشتگان را می‌آورد تا به انسان یادآوری کند که نگهبانانی همیشه و در همه حال مراقب او هستند و انسان باید حواسش نسبت به اعمالش جمع باشد.

بعضی از رهنمودهای آیات فوق:

۱- بیان حوادثی که قبل از روز قیامت در نفخه‌ی فنا روی خواهد داد و در نفخه‌ی دوم که همان نفخه‌ی رستاخیز و زنده شدن است، تمام خلائق در محشر جمع می‌شوند و محاسبات اعمال انجام می‌گیرد و برآورد اعمال در صحیفه‌ای به دست انسان داده و صراط گسترده می‌شود و گذرنامه عبور انسان به بهشت یا دوزخ، داده می‌شود.

۲- اجتناب و تحذیر از اینکه مبدا انسان روش بدی را بنیان نهد که آن روش و سنت بد بعد از خود باقی می‌ماند و درحالی که او در قبر است، گناه و جرم آن سنت بد، به اعمال او افزوده می‌شود.

۳- اجتناب و تحذیر از غرور و فریب‌کاری که عامل آن، شیطان انس و یا جن می‌باشد.

۴- اجتناب و تحذیر از تکذیب روز قیامت و جزا که آن مهم‌ترین عامل شر و فساد در دنیا و موجب بزرگ‌ترین عذاب در قیامت خواهد بود.

اثبات این باور که اعمال انسان مکلف، خوب یا بد به وسیله دو فرشته از فرشتگان کرام الکاتبین نوشته و ثبت می‌گردد. و انسان برحسب آن مجازات می‌گردد. به دلیل حدیث صحیح که پیامبر ﷺ می‌فرماید: «يَتَعَاقَبُونَ فِيكُمْ مَلَائِكَةٌ بِاللَّيْلِ وَمَلَائِكَةٌ بِالنَّهَارِ»: «فرشتگانی در شب و فرشتگانی در روز به دنبال اعمال شما هستند».

﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ ﴿۱۳﴾ وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ ﴿۱۴﴾ يَصَلُّونَهَا يَوْمَ الدِّينِ ﴿۱۵﴾ وَمَا

هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ ﴿۱۶﴾ [الانفطار: ۱۳-۱۹].

بیان شد که انسان در پیشگاه الله متعال قرار می‌گیرد و پاداش و مجازات بر حسب اعمالی است که شخص انجام داده و به وسیله‌ی کرام الکاتبین نوشته و به ثبت رسیده است. و انسان‌ها در آن روز قیامت همانند امروز دنیا به دو دسته تقسیم می‌شوند: ۱-

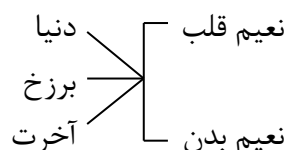
مؤمن نیکوکار ۲- کافر بدکار. اینک الله متعال پاداش هرکدام را مقرون به علت حکم بیان داشته است و می‌فرماید:

﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ ﴿۱۳﴾﴾^۱.

«مسلماناً نیکوکاران [در روز قیامت] در نعمت [های دائمی بهشت] هستند». و این به خاطر نیکوکاری‌شان و اطاعت الله متعال با کمال صدق خواهد بود.

﴿الْأَبْرَارَ﴾: «مؤمنان پارسا و نیکوکار.» (جمع برّ) کسانی که کارهای خیر، زیاد انجام می‌دهند و گناه و شر انجام نمی‌دهند.

نیکوکاران صاحب دو نعمت (نعیم) می‌شوند: آرامش قلب و روان و آرامش تن.



نفرموده که: «إِنَّ الْبَارِ لَفِي نَعِيمٍ»، بلکه فرموده است: ﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ ﴿۱۳﴾﴾ یعنی نیکان در بهشت هستند.

راه حق با کاروان رفتن خوش است همچو جان اندر جهان رفتن خوش است

مؤمنین مکلف هستند که از الله بخواهند و بگویند که: ﴿وَتَوَفَّأْنَا مَعَ الْأَبْرَارِ ﴿۱۹۳﴾﴾ [آل عمران: ۱۹۳]. یعنی ما را در زمره نیکان بمیران؛ زیرا نیکان در نعمت‌های فراوان قرار دارند.

﴿وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ ﴿۱۴﴾﴾.

«و یقیناً بدکاران در [آتش برافروخته] جهنمند».

﴿الْفُجَّارَ﴾: «کافران و کسانی که از اطاعت الله و رسول الله سرباز زده‌اند.»

و البته فجار هم با یکدیگرند. به خاطر کفر و تبهکاری‌شان که همان خروج از اطاعت پروردگارشان می‌باشد. آنان در ادای حقوق الله و بندگانش کوتاهی کرده‌اند و دل و اعمال‌شان به بدی آلوده شده است و در دنیا، برزخ و آخرت در عذاب هستند.

۱- جمله مستأنفه بیانیه است. قبلاً عباراتی بیان گردید که انسان را وادار و تشویق می‌نمود به این که به سرانجام انسان در روز قیامت آشنایی داشته باشد. ابرار: جمع برّ به معنی پرهیزگار صادق است و «نعیم» نامی برای بهشت است.

﴿يَصْلَوْنَهَا يَوْمَ الدِّينِ﴾^{۱۵} ۱.

«روز جزا به آن درآیند [و بسوزند]».

دنيا: نگرانی و ناراحتی

﴿يَصْلَوْنَهَا﴾: صلی

قبر: عذاب

آخرت: آتش جهنم

در روز قیامت به آن جحیم داخل می‌شوند، از همه طرف در آتش احاطه می‌شوند نه تنها داخل می‌شوند، بلکه کاملاً کباب می‌شوند (مانند گوشتی که با آتش از همه طرف در تنور پخته می‌شود) و جزای اعمال‌شان را می‌بینند. در سوره‌ی معارج هم همین تعبیر را داریم که در توصیف آتش می‌فرماید: ﴿كَلَّا إِنَّهَا لَأُظَىٰ ﴿١٥﴾ نَزَّاعَةً لِّلشَّوَىٰ ﴿١٦﴾ تَدْعُوا مَنَ أَدْبَرَ وَتَوَلَّىٰ ﴿١٧﴾﴾ [المعارج: ۱۵-۱۷] «[اما] هرگز چنین نیست! بی‌گمان، آن شعله‌های [آتش] سوزان است [که] پوست از سر برمی‌کند. کسانی را که [به فرمان الله] پشت کردند و [از حق] روی گرداندند، [به سوی خود] فرامی‌خواند». و در جای دیگر داریم: ﴿فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّىٰ ﴿١٤﴾﴾ [اللیل: ۱۴] «من شما را از آتشی شعله‌ور بیم دادم». و در این جا هم همین معنا است. ﴿يَصْلَوْنَهَا يَوْمَ الدِّينِ﴾^{۱۵} یعنی داخل‌شونده و کاملاً از آن آتش برخوردار می‌شوند و در روزی که آن روز را قبول نداشتند. آن روزی که فکر می‌کردند، هرگز نمی‌آید و اگر هم بیاید، تازه مشکلی برای آن‌ها ایجاد نخواهد شد.

﴿وَمَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ﴾^{۱۶}.

«و هرگز آنان از آنجا به دور و [در امان] نباشند [و جاودانه در آن می‌مانند]».

﴿بِغَائِبِينَ﴾: «هیچ‌گاه از دوزخ خارج نمی‌شوند»^۲.

یعنی کافران همیشه در آتش جهنم هستند و در آن هیچ وقفه، راحتی و دوری نیست و هیچ‌گاه نمی‌میرند و این عذاب دایمی و ابدی است و آن‌ها نمی‌میرند؛

۱- قرطبی می‌گوید: «بصلونها» یعنی حرارت و لهیب آتش آنان را در بر خواهد گرفت و این قطعاً بعد از ورود به جهنم است.

۲- این که آنان از دوزخ خارج نخواهند شد، دلالت دارد بر این که «فجّار» همان مشرکان و کافرانند؛ زیرا مؤمنان برای همیشه در دوزخ باقی نخواهند ماند.

و اهل جهنم به مانند اهل بهشت حاضر هستند و حضور در مجالس ایمانی و قرآنی مقدمه‌ای است برای انسان تا در بهشت با ابرار حضور پیدا کند؛ زیرا در این رابطه حدیث صحیح داریم که امام مسلم روایت کرده و پیامبر ﷺ می‌فرماید: «وَمَا اجْتَمَعَ قَوْمٌ فِي بَيْتٍ مِنْ بُيُوتِ اللَّهِ، يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ، وَيَتَدَارَسُونَهُ بَيْنَهُمْ، إِلَّا نَزَلَتْ عَلَيْهِمُ السَّكِينَةُ، وَعَشِيَتْهُمْ الرَّحْمَةُ وَالْحَفَّتْهُمْ الْمَلَائِكَةُ، وَذَكَرَهُمُ اللَّهُ فِيمَنْ عِنْدَهُ»^۱ «و هرگاه عده‌ای در یکی از خانه‌های الله (مساجد) جمع شوند تا کتاب الله را تلاوت کنند و به تعلیم و آموزش آن به یکدیگر پردازند، آرامش بر آن‌ها نازل می‌شود و رحمت الهی، آن‌ها را دربر می‌گیرد و فرشتگان، پیرامون آن‌ها جمع می‌شوند و الله، آنان را پیش کسانی که نزد او هستند، یاد می‌کند». نتایج نقدی حضور در مجالس قرآنی برای حاضرین: ۱- آرامش بر دل‌های آن‌ها حاکم خواهد شد. ۲- رحمت الله آن‌ها را دربر خواهد گرفت. ۳- ملائک رحمت آن‌ها را دربر می‌گیرند. ۴- و الله با مقربان درگاهش از آن‌ها یاد خواهد کرد.

﴿وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ ﴿١٧﴾ ثُمَّ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ ﴿١٨﴾ يَوْمَ لَا تَمَلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ ﴿١٩﴾﴾ [الانفطار: ۱۷-۱۹].

﴿وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ ﴿١٧﴾﴾.

«و تو [ای رسول] چه دانی که روز جزا چیست؟ [اگر ما به تو یاد نمی‌دادیم]». آن روز، روزی عظیم است که تمام مردم در پیشگاه الله متعال حاضر می‌شوند و به خاطر عظمت و بزرگی آن روز، الله متعال باز روی آن تأکید می‌کند و می‌فرماید:

﴿ثُمَّ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ ﴿١٨﴾﴾.

«باز تو چه می‌دانی که روز جزا چیست؟»

مراد این است که حقیقت و چگونگی قیامت را کسی چنانکه باید، نمی‌داند. وقتی که به تأکید این را بیان می‌کند، یعنی ای پیامبر! حتی شما هم که مخاطب اولیه‌ی این آیات بوده‌ای، عظمت این روز را درک نکرده‌ای؟ مگر آن مقداری را که مشیت ما اقتضا کرده است.

تکرار کلمات در قرآن دو معنی دارد:

۱- برای تأکید بیشترِ معنی تا این که در ذهن، بهتر ثبت شود.
 ۲- کلمه در دو جمله دو معنی متفاوت دارد.
 برای تأکید این مساله که هر چه به عمق قضیه‌ی روز قیامت فکر کنید، هیچ وقت نمی‌توانید عذاب الهی در آن روز را تخیل و تصور کنید (معنی اول) تأکید.
 ﴿يَوْمَ الدِّينِ﴾ در آیه‌ی اول: الله چه چیزی را برای مؤمنین مهیا کرده است.
 ﴿يَوْمَ الدِّينِ﴾ در آیه‌ی بعدی: الله چه چیزی را برای کافران آماده کرده. (معنی دوم)
 ﴿يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ﴾^۱.
 «روزی که هیچ کس قادر به انجام کاری برای دیگری نیست؛ و در آن روز حکم او فرمان، [از آن الله است] نه برای غیر او».

﴿تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا﴾: «روزی که کسی برای کسی هیچ اختیاری ندارد که به او منفعتی هر چند کوچک باشد، برساند.»

﴿وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ﴾: «در آن روز، فرمان، فرمان الله است و بس؛ و کار و بار تماما به او سپرده شده و جز به اذن ایشان هیچ شفاعتی پذیرفته نمی‌شود.»
 هیچ کس در روز قیامت نمی‌تواند هیچ خیر و شری به انسان برساند نه مال و ثروت و نه اصل و نسب و نه فرزندان هیچ کس نمی‌تواند برای کسی کاری انجام دهد و در آن روز فقط فرمان الله است و بخشش و شفاعت نیز به فرمان او انجام می‌شود و ظالمان و کافران از هر شفیع و یآوری محروم‌اند.

روزی است که هیچ نفسی مالکیت جزئی نه برای خودش و نه برای دیگران ندارد. در دنیا همه برای خودشان مانور می‌دهند که ما این اسلحه، تکنولوژی و... را داریم اما شما ندارید و همه به نوعی خدایی می‌کنند و هر کسی می‌خواهد به شکلی خدایی کند. در این دنیا کسانی که بخواهند بندگی واقعی کنند، بسیار کم هستند. حتی در خانواده‌ها زن می‌خواهد به نوعی خدایی کند و مرد می‌خواهد به نوعی دیگر خدایی کند، این‌ها نمی‌گویند که: ﴿أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى﴾^۲ اما این نداها فرعونیت و قارونیت

۱- تَمْلِكُ: از ماده‌ی مُلک است. از مُلک اسم فاعل مالک ساخته می‌شود که به معنی دارنده است و از مُلک صفت مشبیه مَلِک ساخته می‌شود که به معنی دارا است و معنی آن از مالک بیشتر است. این است که در قرائت سوره‌ی حمد قرائت مَلِک یوم الدین ترجیح دارد، چون مَلِک معنی مالک را هم در خود دارد.

در وجود همه هست. و این ایمان است که می‌تواند آن‌ها را مهار نماید و ما را از فرعونیت و قارونیت جدا کند و به موسی و موسویان متصل گرداند. شخصیت فرعونیت و قارونیت را از ما بستاند و ما را در وصف موسی و موسویان قرار بدهد. ﴿لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا﴾ پس فرق بارز آن روز با این روزهای دنیوی در این است که: در این روزهای دنیوی همه کس ادعای مالکیت و فرمانروایی و فریادرسی دارند اما در روز قیامت هیچ کسی این ادعاها را نمی‌تواند داشته باشد. ﴿يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ﴾ فرمان در آنجا به دست الله است. همه‌ی کارها در آن جا هم به دست الله است. اما در این جا الله با حلم خودش، زمینه را فراهم کرده که هر کسی در هر مسیری که می‌خواهد گام بردارد و حرکت نماید و اساس هم همین است، زیرا اگر اختیاری نباشد، در آن صورت امتحان معنی نخواهد داشت. پس بایستی فرصتی داده شود که ظالم ظلم کند و به مظلوم هم فرصت داده شود که یا مظلوم باقی بماند و یا علیه ظالم از خودش دفاع کند و... به شکلی این فرصت‌ها باید داده شود، زمینه‌ی رشد و شکوفایی استعدادها نیز فراهم شود که در آن صورت بازخواست‌ها و حساب و کتاب کردن اعمال معنی پیدا می‌کند.

در روز قیامت که همه در ترس و هراس و وحشت و عرق گناهان خود هستند، همه با هم جمع شده و نزد آدم علیه السلام می‌روند و از او خواهش می‌کنند تا برای‌شان نزد الله شفاعت کند. آدم علیه السلام می‌گوید: من نمی‌توانم شما را شفاعت کنم؛ چرا که من از میوه درخت ممنوعه خورده‌ام.

مردم هراسان به نزد نوح علیه السلام می‌روند و تقاضای خود را تکرار می‌کنند، اما نوح علیه السلام نیز نمی‌تواند برای آن‌ها کاری کند؛ زیرا در دنیا زمانی که از عناد و سرکشی قومش ناراحت شده بود، آن‌ها را نفرین کرد.

﴿وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا﴾ [نوح: ۲۶] «نوح (به دعای خود ادامه داد و) گفت: پروردگارا! هیچ احدی از کافران را بر روی زمین زنده باقی مگذار.»

پس همگی سراسیمه به نزد ابراهیم علیه السلام می‌روند و از او می‌خواهند، نزد الله آنان را شفاعت کند؛ ابراهیم علیه السلام نیز می‌گوید که نمی‌تواند شفاعت کند؛ زیرا در دنیا سه دروغ گفته است؛ اولی زمانی که با همسرش ساره به مصر رفته بود و فرعون مصر قصد تجاوز به ساره را داشت و ابراهیم علیه السلام گفته بود که ساره خواهرم است. دوم زمانی که

مردم برای مراسم روز عید از شهر خارج شدند ولی ابراهیم علیه السلام گفت: من بیمار هستم و نمی‌توانم با شما بیایم. و سوم زمانی که تمام بت‌ها را شکست و وقتی از او پرسیدند: چه کسی بت‌ها را شکسته؟ گفت: بت بزرگ این کار را انجام داده است.

سپس همگی به نزد موسی علیه السلام می‌روند و از او خواهش می‌کنند برای‌شان کاری کند؛ اما موسی علیه السلام نیز می‌فرماید که نمی‌تواند برای آن‌ها کاری انجام دهد؛ زیرا خودش در دنیا و در زمان جوانی یک نفر را مشتی زده و کشته بود.

بعد از موسی علیه السلام مردم به خدمت عیسی علیه السلام می‌رسند؛ اما او نیز شفاعت نمی‌کند و در آخر همگی نزد محمد صلی الله علیه و آله می‌روند. او درحالی‌که از احوال امتش ناراحت است، اُمَّتِي، اُمَّتِي را تکرار می‌کند و در همان‌جا برای الله سجده می‌کند و در این سجده‌ی طولانی، برای امتش دعا می‌کند و الله متعال به او می‌فرماید: که چه می‌خواهی؟ هرچه می‌خواهی به تو داده خواهد شد؛ پس پیامبر صلی الله علیه و آله به اذن الله تعالی در مورد امتش شفاعت می‌کند و این همان مقام محمود است که به رسول الله صلی الله علیه و آله داده خواهد شد.^۱

فرستادن صلوات زیاد بر پیامبر و خواندن ذکر بعد از اذان: «اللَّهُمَّ رَبَّ هَذِهِ الدَّعْوَةِ التَّامَّةِ، وَالصَّلَاةِ الْقَائِمَةِ آتِ سَيِّدَنَا مُحَمَّدًا الْوَسِيلَةَ وَالْفَضِيلَةَ، وَابْعَثْهُ مَقَامًا مَحْمُودًا الَّذِي وَعَدْتَهُ، إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ»^۲: «یا الله! ای صاحب این دعوت کامل (اذان) و نمازی که هم اکنون برگزار می‌شود! به محمد صلی الله علیه و آله وسیله (درجه‌ای است در بهشت) و فضیلت عنایت فرما و او را طبق وعده‌ات به مقام محمود (شفاعت) برسان.» به اذن الله متعال، باعث شفاعت پیامبر صلی الله علیه و آله درباره ما در روز قیامت می‌شود.

بعضی از رهنمودهای آیات فوق:

- ۱- بیان حکم الله متعال در موقف جزا که انسان‌ها به دو گروه تقسیم می‌شوند: گروهی صادق و نیکوکارند که در نعمت بهشت به سر می‌برند و گروهی کافر و بدکار هستند که در آتش دوزخ قرار دارند.
- ۲- بیان بزرگی و عظمت روز جزا.

۱- مضمون این مطلب را می‌توان در [بخاری: ۳۳۴۰ و ۴۷۱۲] و [مسلم: ۱۹۴] دید. (مصحح)

۲- [بخاری: ۶۱۴ و ۴۷۱۹] بدون لفظ «إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ»؛ و لفظ «إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ» را بی‌هقی در [السنن الکبری: ۱۹۳۳] روایت کرده است که شاذ و ضعیف است. (مصحح)

بیان اینکه در روز جزا هیچ شفاعت و دوستی برای کسی سودی در بر نخواهد داشت؛ زیرا هیچ‌کس بدون اجازه‌ی الله متعال یارای شفاعت را ندارد و کافران، ظالم‌اند و ظالمان از هر شفیع و یآوری محروم‌اند.

تفسیر سوره‌ی مطففین

نام سوره مطففین در ارتباط با محور سوره است که بیان‌کننده‌ی خلل و اشکالی است که در حیات اقتصادی ایجاد شده است که همان تطفیف به معنی کم‌فروشی می‌باشد و همچنین ارتباط مساله‌ی تطفیف به مساله‌ی مهم ایمان به آخرت و بیان کلی موضع‌گیری‌هایی که انسان‌ها در دنیا دارند و جزای آن‌ها در آخرت است. اهالی مدینه تا قبل از ورود اسلام، در معاملات و تجارت خود بسیار غش داشتند. قبایل اوس و خزرج بعد از اسلام، دست از این کار کشیدند و برای خود بازار جداگانه‌ای درست کردند و از آن‌جا که یهودیان کماکان در معاملات و خرید و فروش، کم‌فروشی و غش می‌کردند، دیگر مردم از آن‌ها چیزی نمی‌خریدند و همه برای خرید خویش به بازار مسلمانان که در آن غش نبود، می‌رفتند.

اما اینکه مساله‌ی اختلال اقتصادی چه ارتباطی با بینش دارد که در این سوره آمده و حتی نام سوره را به خودش اختصاص داده، نکته‌ی ظریفی است و سید قطب رحمته در تفسیر این آیات به آن اشاراتی دارد و آن این است که محور سوره‌های مکی^۱ بحث از اصلاح بینش و اعتقاد است، اما چرا به مساله‌ی تطفیف و مرض و بیماری که به جان اقتصاد آن زمان افتاده می‌پردازد، به خاطر این است که بیان کند این دین فقط دین آخرت نیست و بلکه دینی است که آمده تا دنیا را هم همراه با آخرت اصلاح کند و اصلاح بینش و عقیده فقط مربوط به آخرت نیست، بلکه اصلاح عقیده و بینش، ثمرات و برکاتی دارد که قبل از آخرت در دنیا به شخص مربوط می‌شود و به انسان می‌رسد. فضایی را که این سوره و سوره‌های دیگر قرآن، برای ما تصویر می‌کنند، فضای مکه

۱- در مورد مکی یا مدنی بودن این سوره اختلاف نظر است؛ بعضی علما آن را «سورة الطریق» می‌نامند یعنی در آخر راه مکه و نزدیک مدینه نازل شده و بعضی می‌گویند: آیاتی که درباره‌ی قیامت است در مکه و آیاتی که درباره‌ی تجارت است در مدینه نازل شده است (هم مکی و هم مدنی).
به طور کلی سوره‌های قرآن کریم، به صورت تکه تکه بر رسول الله صلی الله علیه و آله نازل می‌شده است. بعد از غزوه‌ی بدر، ترتیب مصحف از طرف الله متعال و از طریق جبرئیل به رسول الله صلی الله علیه و آله ابلاغ شد. و با زحمت و مشقت زیاد در آن زمان دو نسخه توسط ابوبکر و عمر رضی الله عنهما نوشته و ثبت و نگهداری شد.

است، اما گاه‌گاهی هم به مسایلی می‌پردازند که مربوط به نظام اسلام است، آن هم از ابعاد مختلف اقتصادی و اجتماعی، برای بیان این مهم است که این دین، تنها دین آخرت نیست، بلکه دین دنیا هم است.

تقسیم‌بندی آیات سوره:

از آیه‌ی ۱ تا آیه‌ی ۶ بیان انحراف اقتصادی است که در جامعه‌ی آن زمان پیش آمده است. در قرآن جایی را سراغ نداریم که مشکل و فساد و انحرافی را بحث کرده باشد، مگر اینکه به ریشه‌ی آن فساد و انحراف هم توجه کرده و در حقیقت تشخیص درمان درد مساوی است با معالجه‌ی درد. وقتی در رابطه با فساد اقتصادی بحث می‌کند علت آن را هم می‌گوید و در ضمن بیان علت، ما را راهنمایی می‌کند تا به دنبال دوابی که انحراف و فساد را از بین می‌برد، بگردیم.

از آیه‌ی ۷ تا ۱۷ بیان ویژگی‌های کسانی است که منکر قیامت هستند و اصولاً حیات بعد از مرگ را قبول ندارند و وضعیت این افراد در دنیا و در روز قیامت را نشان می‌دهد.

از آیه‌ی ۱۸ تا آیه‌ی ۲۸ بیان صفات کسانی است که مؤمن به آخرت و قیامت هستند و نتایج دستاوردشان در آخرت.

از آیه‌ی ۲۹ تا آخر سوره نتیجه‌گیری کل سوره است و وضعیت اهل ایمان و غیر اهل ایمان در روز قیامت.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَيَلُّ لِلْمُطَفِّفِينَ ﴿١﴾ الَّذِينَ إِذَا أَكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ ﴿٢﴾ وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ ﴿٣﴾ أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ ﴿٤﴾ لِيَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿٥﴾ يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٦﴾﴾ [المطففين: ۱-۶].

راجع به این آیات اولیه‌ی سوره مطففین، یکی از انصار رضی الله عنه می‌گوید: ما در میان مردم بدپیمانه بودیم تا آن‌جا که هر کدام از ما دو کیل داشتیم، یک کیل برای خرید و یک کیل برای فروش ولی هنگامی که این سوره بر ما نازل شد، بهترین کیل و وزن را داشتیم.

﴿وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّينَ﴾^۱.

«وای [هلاکت و خسران] بر کم‌فروشان!».

﴿وَيْلٌ﴾: هلاک، عذاب باد بر کسانی که پیمان‌های برای خود دارند و در معاملات از پیمان‌های خود استفاده می‌کنند ولی برای مردم از پیمان‌های دیگر که کمتر است، استفاده می‌کنند.

﴿مُطَفِّينَ﴾: کسانی که در میزان غش می‌کنند؛ تاجرانی که بر بازار سلطه داشتند و برای خودشان سنگ و پیمان‌های مخصوص داشتند و همه جا با خود می‌بردند.
ویل: (۱) کلمه‌ی عذاب (۲) وادی‌ای در جهنم

سبب نزول ﴿وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّينَ...﴾: نسایی و ابن ماجه با سند صحیح از ابن عباس روایت کرده‌اند، چون رسول الله ﷺ به مدینه آمد، مردم آن دیار هنگام پیمان‌ها یا وزن کردن، حق دیگران را کم می‌کردند، پس الله متعال ﴿وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّينَ...﴾ را نازل کرد؛ بعد از نزول وحی، وزن کردن و پیمان‌کردن را کاملاً درست رعایت می‌کردند^۲.

حسرت و هلاکت عاید کسانی باد که مطفف هستند. بهترین تعریف از مصطلحات قرآنی را خود قرآن دارد، یعنی کم‌فروشان اما این معنی کافی نیست؛ زیرا چه نوع کم‌فروشی است که انسان را به این وضعیت می‌اندازد؟

الله متعال کم‌فروشان و کاهندگان را تهدید می‌کند به دره‌ای در دوزخ که در آن سیل جراحات دوزخیانی که کاهندگان در وزن و پیمان‌ها هستند جاری است؛ الله حالت آنان را توضیح می‌دهد و می‌فرماید:

۱- مطففین: از ماده‌ی طف است. و تطفیف که مصدر آن است به معنی هر چیز اندک و قلیل است. کم‌کردن‌ها نیز به دو شکل است. یکی کم‌کردن از چیزی که به دیگران می‌دهد و یکی کم‌کردن به نسبت چیزی که از دیگران می‌گیرد، بنابراین تطفیف به معنی کم‌فروشی است. حال این کم‌کردن در راستایی است که به نفع طرف مطفف باشد. وقتی که می‌خرد بیش از حقیقش را می‌خواهد و وقتی که می‌فروشد، کمتر از حق مردم را به آن‌ها می‌دهد که امروزه به شکل‌های مختلف در جامعه شاهد این امر هستیم. فقط شکل آن نسبت به زمان گذشته عوض شده است، مانند بازارهای بورس و سهام و مزایده و مناقصه و...

نظر بعضی بر این است که تطفیف -کاستن- هم در کیل و هم در وزن، هم در وضو و هم در نماز جاری است و بدترین دزد کسی است که در نمازش سرقت انجام دهد.

۲- نسایی در تفسیر: ۶۷۴؛ ابن‌ماجه: ۲۲۲۳؛ حاکم: ۳۳/۲؛ طبری در [جامع البیان ۳۰/۵۸: ۳۶۵۷۷] حکم آلبانی: حسن.

﴿الَّذِينَ إِذَا أَكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ﴾^۱.

«کسانی که چون [برای خود] از مردم پیمان‌ه می‌کنند، حق خود را کامل می‌گیرند».

﴿يَسْتَوْفُونَ﴾: «به تمام و کمال افزون بر اندازه دریافت می‌کنند».

مال مسلمان را می‌برند، مشکلی نیست اما اگر بخواهند کمی از مال خود را بدهند، آن وقت صدای‌شان به آسمان بلند می‌شود و می‌گویند کو مسلمان‌ی؟ و این درست نیست و...

﴿وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ﴾^۲.

«و هنگامی که [می‌خواهند] برای آنان پیمان‌ه یا وزن کنند، کم می‌گذارند». و این وضعیت مردم در زمان هجرت رسول الله ﷺ به مدینه بود.

﴿وَإِذَا كَالُوهُمْ﴾: «و چون برای آنان پیمان‌ه کنند: یعنی «کالوا هُم».

﴿أَوْ وَزَنُوهُمْ﴾: «و یا برای آنان وزن کنند: «وزنو هُم».

و با ترازویی که سنگین‌تر است و کمتر نشان می‌دهد و یا پیمان‌ه‌ای که سبک‌تر است و بیشتر نشان می‌دهد، از حق مردم می‌زدند.

وقتی که در مقام معامله و مکایله، یعنی پیمان‌ه کردن با دیگران هستند یا اینکه بخواهند وزن دقیقی را به آن‌ها نشان دهند، این کار را نمی‌کنند. ﴿يُخْسِرُونَ﴾: کاستن؛ یعنی آن چیزی را که باید به مردم بدهند، نمی‌دهند و قیمت کالای دیگران را می‌شکنند که خود نوعی تطفیف است. کالایی که ارزش آن مثلاً ۱۰۰ تومان است،

۱- اکتالو: از ماده‌ی کیل است و چون به باب افتعال رفته است اکتال یعنی برای خودش پیمان‌ه گرفت. خَبَزَ یعنی نان را پخت و وقتی که گفته می‌شود، اختبز یعنی نان را برای خودش پخت. يستوفون: از وفا است. وافی یعنی کسی که به حد تمام و کمال رسیده است، کیل وافی یعنی پیمان‌ه‌ی پُر. و مصدر آن می‌شود استیفا، یعنی از کسی بخواهیم که به صورت کامل حقی را ادا نماید.

۲- کالوهم: این هم از ماده‌ی کیل است، مانند اکتالو با این تفاوت که صیغه‌ی کالوهم متفاوت است و از باب مفاعله است و به معنی خرید و فروش می‌باشد.

وزنوه‌م: از کلمه‌ی وزن است به معنی شناختن مقدار هرچیز. أقیما الوزن (سوره‌ی رحمان) اشاره به مراعات عدالت است در تمامی چیزهایی که انسان از افکار و افعال در جستجوی آن است؛ یعنی باید سعی کند عدالت را در فعل و قول رعایت کند، تا به مقام اقامه‌ی وزن برسد. یعنی قدر هرچیزی را بدانیم و به هرچیزی به اندازه‌ی خودش بها دهیم نه بیشتر و نه کمتر.

می‌گویند که بیشتر از ۲۰ تومان نمی‌ارزد. یخسرون یعنی بی‌ارزش کردن کالای دیگران که قرآن در این باره منع صریح دارد: ﴿وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ﴾ [هود: ۸۵] یعنی کالای دیگران را بی‌ارزش نکنید. کسی که دیگران را تحقیر می‌کند و خودش را بالا می‌کشد، مطفف است. چه در باب اقتصادی باشد و چه در باب اجتماعی و اخلاقی و سیاسی و... باشد. و در سوره‌ی الرحمن هم می‌فرماید: ﴿وَأَقِمْوْا لِّلْوِزْنِ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ﴾ [الرحمن: ۹] «و سنجش [حقوق دیگران] را به عدالت برآورد کنید و در سنجش زیان نرسانید [و کم‌فروشی نکنید]». چرا میزان عمومیت دارد؟ برای اینکه در آیه‌ی قبلی فرموده: ﴿وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ ﴿۷﴾ أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ ﴿۸﴾﴾ [الرحمن: ۷-۸] «و آسمان را برافراشت و میزان [عدالت را در زمین] برقرار نمود. [ای مردم، چنین کرد] تا در وزن و پیمانه، [به یکدیگر] ستم نکنید». الله آسمان را رفعت بخشید و برای هر چیزی میزان قرار داد، از جمله در رابطه با اقتصاد، اخلاق، اعتقاد و... نیز میزان قرار داده است. بنابراین هرگونه ایجاد عدم تعادل و توازن در میزان‌های ربانی می‌تواند مصادیقی از تطفیف باشد.

الله متعال این رفتار آنان را مورد انکار و توبیخ قرار می‌دهد و می‌فرماید:

﴿أَلَا يَتُظَنُّ أَوْلِيكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ ﴿۱﴾﴾

«آیا یقین ندارند که [قیامت فرا می‌رسد و از قبرها] برانگیخته می‌شوند؟»

﴿أَلَا﴾: «استفهام توبیخی انکاری است.»

﴿يَتُظَنُّ﴾: «یقین ندارند.»

دلایل برانگیخته شدن انسان در زمین محشر و قیامت:

۱- فطرت: نیرویی درونی در وجود انسان.

۲- دلیل: آیات قرآن کریم و احادیث پیامبر ﷺ.

۳- عقل: عقل انسان حکم می‌کند که باید قیامتی وجود داشته باشد تا نتیجه‌ی اعمال خود را ببینند.

۱- یظن: از ماده‌ی ظن است. قبل از ظن، شک و قبل از شک، وهم است؛ اطمینان به چیزی کمتر از ۵۰ درصد باشد، می‌گویند وهم، اطمینان از موضوعی در حدود ۵۰ درصد را شک می‌گویند و اطمینان از چیزی که بالاتر از ۵۰ درصد باشد را ظن می‌نامند و هر چقدر از ۵۰ درصد بالاتر و به ۱۰۰ درصد نزدیک باشد، ظن قریب به یقین است.

یعنی حتی اگر در قیامت و محشور شدن دوباره‌ی پس از مرگ، شک هم دارند نباید این کار (کم‌فروشی و غش) را بکنند مانند آبی که حدس می‌زنی مسموم باشد ولی آن را می‌خوری؛ پس به مجرد حدس زدن کافی است که آن را انجام ندهی. روز قیامت حدس و گمان نیست و حقیقت است؛ و شک و تردید در قیامت، آن‌ها را برای انجام این کار جری کرده است.

﴿لِيَوْمٍ عَظِيمٍ﴾

«در روزی بزرگ».

در روز بزرگ که همان روز جزا و حساب می‌باشد. روزی که در آن باید ۵۰ هزار سال درنگ کنی و کافران در آن روز از دیدار الله محروم‌اند و لال می‌شوند و از فشار و ناراحتی، دست‌های خود را گاز می‌گیرند. مانند این روزهای دنیوی نیست که می‌آیند و می‌روند و هیچ اتفاقی هم نمی‌افتد. هر روز هزاران بی‌گناه را از بین می‌برند، هزاران نفر را در خون خودشان می‌غلطانند و... هر روز مانند روز قبل بسیار عادی می‌گذرد، به غذا، شکم، تفریح و... خودشان می‌رسند و اصلاً هم مهم نیست اما روز قیامت بسیار جدی است. ﴿لِيَوْمٍ عَظِيمٍ﴾ روز عظیم و بزرگی است. چرا یوم عظیم است؟ چون به تعبیر دیگر قرآن در سوره‌ی حج، زلزله‌ی آن روز، زلزله‌ی ارض و تکان خوردن کره‌ی زمین است. ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ﴾ [الحج: ۱] آن زلزله شیء عظیم است. یک سری اتفاقات بزرگ در آن روز می‌افتد، از جمله زلزله ارض، تکویر شمس، انفطار سماء؛ بنابراین، آن اتفاقات در جای خود بزرگ هستند و مجموع اتفاقات بزرگ، آن روز را بزرگ می‌کند.

﴿يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾

«[همان] روزی که مردم [برای حسابرسی] در پیشگاه پروردگار جهانیان می‌ایستند».

﴿يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ﴾: «روزی که مردمان از قبرها به پا خیزند.»

﴿يَقُومُ﴾: ایستاده (حفاة العراة) «لخت و عریان» و ختنه شده و غرق در عرق و فشار

و ترس و ازدحام جمعیت درحالی که خورشید در نزدیکی و بالای سر آنها قرار دارد.

﴿لِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾: «با خشوع و فروتنی، مردم منتظر حکم الله متعال می‌شوند.»

- حج مثال کوچکی از قیامت است؛ زیرا بسیار شلوغ است و هرکس به فکر خودش است.

روزی که همه‌ی مردم خاشعانه و ذلیلانه صف می‌کشند و برای الله قیام می‌کنند و منتظر حکم و داوری پروردگار هستند و آن روز، روز محاسبه است. حشر و محاسبه‌ی مردمان در آن روز، صدسال و یا بیشتر طول می‌کشد، بعضی از هول و هراس آن روز در عرق غرق می‌شوند و عرق بعضی تا نصف گوش‌ها می‌رسد، روایات صحیح و فراوانی در این باره وارد شده است. ﴿يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَىٰ مِنْكُمْ خَافِيَةٌ﴾ [الحاقة: ۱۸] آن روز است که همه‌ی شما به پیشگاه الله عرضه می‌شوید و هیچ چیز پنهان‌شدنی را کسی نمی‌تواند پنهان نماید و بپوشاند ﴿يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ در مقابل الله همه صف کشیده‌اند و آماده برای محاسبه هستند و این جا است که صف‌ها باید از هم جدا شوند.

رهنمود آیات فوق:

- ۱- تحریم^۱ کاستن در پیمانانه و وزن هنگام داد و ستد، تطفیف و کاستن به این معناست که کسی عمداً از دریافت، اضافه گیرد اگرچه اندک باشد و در پرداخت، عمداً کاهش دهد اگرچه اندک باشد ولی اگر در دریافت و پرداخت بدون عمد و قصد اضافه و کم دهد گناهی بر او نیست.
- ۲- هشدار انسان به روز قیامت و اثبات آن.
- ۳- بزرگ نشان دادن روز قیامت، روزی که انسان‌ها در پیشگاه پروردگار جهان به پای می‌ایستند تا الله درمیان آن‌ها حکم دهد و هرکسی برحسب اعمال خود، خوب یا بد پاداش داده شود.

۱- ابن عباس از پیامبر ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «حَمْسٌ بِحَمْسٍ» قالوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا حَمْسٌ بِحَمْسٍ؟ قَالَ: «مَا نَقَضَ قَوْمٌ الْعَهْدَ إِلَّا سَلَطَ عَلَيْهِمْ عَدُوَّهُمْ، وَمَا حَكَمُوا بِغَيْرِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَّا فَشَا فِيهِمُ الْفَقْرُ، وَلَا ظَهَرَتْ فِيهِمُ الْفَاحِشَةُ إِلَّا فَشَا فِيهِمُ الْمَوْتُ، وَلَا طَفَّفُوا الْمِكْيَالَ إِلَّا مُنِعُوا النَّبَاتَ وَأُخِذُوا بِالسِّنِينَ، وَلَا مَنَعُوا الزَّكَاةَ إِلَّا حَبِسَ عَنْهُمْ الْقَطْرُ» [المعجم الكبير طبرانی: ۱۰۹۹۲ و السلسلة الصحيحة: ۱۰۷ حکم آلبانی: حسن] «پنج چیز، پنج چیز را به دنبال دارد. پرسیدند آنها چیستند؟ فرمود: ۱- هیچ قومی عهد و پیمان را نقض نمی‌کند مگر اینکه دشمن‌شان بر آن‌ها مسلط می‌شوند. ۲- هر گروهی که به جای احکام الله با قوانین وضعی بشری حکم کند، فقر درمیان‌شان منتشر خواهد شد. ۳- و هر قومی مرتکب فحشا شوند: مرگ و میر درمیان آنان شایع خواهد شد. ۴- و هر قومی که کم‌فروشی کند، از محصولات گیاهی محروم و به قحطی دچار می‌شود. ۵- و هر قومی که مانع زکات باشد از باران محروم می‌شود». (مصحح)

﴿كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَارِ لَفِي سَجِينٍ ﴿٧﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَجِينٌ ﴿٨﴾ كِتَابٌ مَّرْقُومٌ ﴿٩﴾
 وَيَلُّ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ ﴿١٠﴾ الَّذِينَ يُكَذِّبُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ ﴿١١﴾ وَمَا يُكَذِّبُ بِهِ إِلَّا كُلُّ
 مُعْتَدٍ أَثِيمٍ ﴿١٢﴾ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ ءَايَاتُنَا قَالِ اسْطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴿١٣﴾ كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِم مَّا
 كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿١٤﴾ كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّمَّحْجُوبُونَ ﴿١٥﴾ ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُوا الْجَحِيمِ
 ﴿١٦﴾ ثُمَّ يُقَالُ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ ﴿١٧﴾﴾ [المطففين: ۷-۱۷].

﴿كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَارِ لَفِي سَجِينٍ ﴿٧﴾﴾^۱.

«هرگز چنین نیست [که کافران پنداشته‌اند که زندگی پس از مرگ وجود ندارد]! به راستی که نامه [اعمال] بدکاران در سَجِين است».

﴿كَلَّا﴾: «قطعاً، قضیه آن چنان نیست که کم‌فروشان می‌پندارند.» کلا جواب توقع و انتظاری است که واقع نشده است.

﴿فُجَارٍ﴾: کافران، منافقان، فاسقان.

﴿سَجِينٍ﴾:

جایی تنگ

جایی در جهنم

جایی در زمین هفتم

«بعد از مرگ، نامه اعمال انسان توسط فرشتگان به آسمان بالا رفته و مهر می‌شود، نامه‌ی نیکوکاران به علیین رفته و نامه‌ی اعمال گناه‌کاران از بالا به پایین و در سَجین انداخته خواهد شد. الله در مورد محل کتاب اعمال کافران صحبت می‌کند تا شاید برگشته و توبه کنند (یعنی: زمانی که جای کتاب اعمال آن‌ها چنین جایی باشد پس جای خودشان کجا خواهد بود). کسی که نامه‌ی اعمال او در سَجین درج شده باشد، باید از زندان طولانی در محنت و رنج مطلع شود مکان آن در طبقه هفتم زمین است.»

سیاق آیات پیوسته در رابطه با تحذیر از ظلم و فسق و نافرمانی الله متعال است از

آنجا که می‌فرماید: ﴿كَلَّا﴾ قضیه آن چنان نیست که این کم‌فروشان و ضایع‌کنندگان

۱- سَجین: از ماده‌ی سَجَن است و سَجَن به معنی حبس کردن است. و به عنوان نام جهنم در این جا به کار رفته است و در مقابل علیین است. برای شعله‌های جهنم هم سَجین به کار رفته است، به این دلیل که اگر انسان گرفتار آن شعله‌ها شود، در آن حبس می‌شود و به هیچ طریقی نمی‌تواند خودش را نجات دهد.

حقوق می‌پندارند که گویا در محاسبه و جزا دقت نمی‌شود و یا این نوع موارد در دیوان کرام‌الکاتبین به ثبت نمی‌رسد و مجازاتی ندارد. کارنامه‌ی ظالمان فاجر و متجاوزین از شریعت و حدود الهی، در «سجین» است. سجین در طبقه‌ی پایین‌تر مخلوقات است که ارواح کافران و ستمگران در آن جای دارند و نامه‌ی اعمال‌شان در آنجا به ثبت رسیده است.

انتظار می‌رفت که اگر مردم متوجه شوند و در رابطه با ایمان به قیامت کمی فکر کنند، از بلای بسیار دهشتناک تطفیف فاصله می‌گیرند و مرتکب تطفیف نشوند. اما اگر ایمان نباشد این مساله اتفاق می‌افتد. بنابراین: کاملاً این چنین نیست؛ فجار همان مطففین هستند. یعنی همان مطففین نامه‌ی اعمال‌شان در جایی به نام سجین محبوس است. و به خاطر اینکه سجین را به ما معرفی کند، می‌فرماید:

﴿وَمَا أَدْرَاكَ مَا سِجِّينٌ ﴿۸﴾﴾

«تو [ای رسول] چه می‌دانی که سجین چیست؟»

یعنی تصور این را هم که سجین چگونه است نمی‌توانی بکنی. و این سبک عبارت به خاطر اهمیت موضوع است.

﴿كِتَابٌ مَّرْقُومٌ ﴿۹﴾﴾^۱

«کتابی است که [اعمال بدکاران در آن] نوشته شده است [نبود نمی‌شود و افزایش و کاهش نمی‌یابد]». نشان‌دار به علایم مشخصه بوده و نوشته‌هایش خوانا و گویا است و کار کتابت آن پایان یافته است و هیچ تغییری هم در آن داده نخواهد شد.

﴿مَّرْقُومٌ ﴿۹﴾﴾

۱- در آن کم و کاست و زیادی نیست.

۲- واضح و مشخص است.

۳- کتاب اعمال کفار دارای علامت خاصی است و اسم آنان روی آن نوشته شده است.

۴- مختوم است: بعد از مرگ، ختمی مانند قفل بر نامه‌ی اعمال انسان می‌زنند.

﴿وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ﴿۱۰﴾﴾

«در آن روز، وای بر تکذیب‌کنندگان!». و کسانی که این روز را قبول نداشتند.

۱- مرقوم: از رقم است. رقم نیز به عددی گفته می‌شود که درشت نوشته شود. ترقیم یعنی درشت نوشتن چیزی. و اگر برای کسی این اصطلاح به کار رفت، یعنی در نوشتن خیلی ماهر است.

عذاب دردناک در وادی ویل در روز قیامت از آن تکذیب کنندگان الله، آیات الله و دیدار الله و تکذیب کنندگان روز جزا و محاسبه می‌باشد.

﴿مُكَذِّبِينَ﴾: کسانی که به دین دعوت شده‌اند ولی قبول نکردند یعنی عذاب و هلاک برای کسانی که اتمام حجت بر آنان شده و دین به آنان معرفی و دعوت شده‌اند اما آن را قبول نکردند و روز قیامت را دروغ می‌پندارند.

﴿الَّذِينَ يُكَذِّبُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ﴾^{۱۱}.

«آنان که روز جزا را [که الله در آن روز جزای اعمال بندگان در دنیا را می‌دهد انکار و] تکذیب می‌کنند».

﴿بِيَوْمِ الدِّينِ﴾: «روز قیامت که روز حساب و جزاست.»

﴿وَمَا يُكَذِّبُ بِهِ إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ﴾^{۱۲}!

«و جز ستمکاران گنهکار [که از حدود الله تجاوز می‌کنند، کسی] آن [روز] را تکذیب نمی‌کند».

﴿كُلُّ مُعْتَدٍ﴾: «هر ظالم و ضایع کننده حقوق پروردگار متعال و حقوق دیگران؛

تجاوز کننده از راه حق».

﴿أَثِيمٍ﴾: «بسیار گناهکار، غوطه‌ور در گناه.»

و قیامت را تنها کسی تکذیب می‌کند که دو ویژگی داشته باشد: یکی معتد باشد، یعنی حدشکن باشد؛ زیرا ایمان به آخرت انسان را محدود می‌کند. معتد یعنی کسی که حدود و مرزها را می‌شکند، بنابراین هم خودش ضرر می‌کند و هم به دیگران ضررهایی را می‌رساند، آن کسانی که نمی‌خواهند در یک حد و مرزی سالم زندگی کنند و سلامت دیگران را هم به خطر می‌اندازند، این‌ها کسانی هستند که مؤمن به آخرت نیستند. و دوم کسانی که دچار چنان گناهی می‌شوند که اصلاً مشتاق رسیدن به ثواب و پاداش نیستند و این گناهان آن‌ها را از حرکت به سوی ثواب و پاداش و خیر باز می‌دارد.

۱- معتد: از ماده‌ی عَدُو است، به معنی دویدن و کسی که می‌دود، در حقیقت یک نقطه‌ای را ترک می‌کند و به نقطه‌ی جدید می‌رسد و بنابراین به معنی تجاوز از حدود هم به کار رفته است. پس معتد یعنی کسی که حدود را می‌شکند و از آن خارج می‌شود.

أَثِيمٍ: از ماده‌ی اِثْم است و اِثْم به فعلی گفته می‌شود که انسان را از انجام کارهایی که او را به ثواب و پاداش می‌رساند، گُند می‌کند. یعنی حرکت انسان را در راستای رسیدن به پاداش و ثواب گُند می‌کند. اِثْم به گناهی گفته می‌شود که ایمان را می‌کاهد و می‌سوزاند.

﴿إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴾^(۱۳)

«هنگامی که آیات ما بر او تلاوت شود، می‌گوید: «[این] افسانه‌های گذشتگان است [و از جانب الله نیست]».

﴿أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴾: «آنچه که گذشتگان از داستان‌ها و اخبار نادرست نوشته باشند؛ افسانه».

و این متجاوز گناهکار کسی است که هرگاه آیات الله به عنوان یادآوری و تعلیم، بر افرادی چون او سخت دل و سنگ دل خوانده شود و از آن‌ها دعوت می‌شود که از این آیات تبعیت و پیروی کنند می‌گویند دوره‌ی قرآن تمام شده است. قرآن افسانه‌های گذشتگان است و به درد جامعه‌ی امروز نمی‌خورد. نمی‌تواند مشکل جامعه‌ی مدرن امروز ما را حل کند. الآن ما نیازمند علمای سیاست، اقتصاد و... هستیم تا برای ما برنامه‌ریزی کنند و به قول امروزی‌ها ما خواهان جامعه‌ی سکولار و در حاشیه قرار دادن دین هستیم و هرکس می‌خواهد بندگی کند، مانند کلیسا به گوشه‌ی مسجد برود و برای خودش نیایش و عبادت انجام دهد. الله دلیل آن را گناه کردن زیاد آنان و سیاه و کج شدن قلب‌شان می‌داند.

رهنمودهای آیات فوق:

۱- بیان اینکه نامه‌ی اعمال فاجران در «سجین» است؛ سجین نام دیوانی است که اعمال بدکاران و مستحقان دوزخ در آن قرار دارد. جایگاهی است در پایین‌ترین طبقات زمین که نامه‌ی اعمال فاجران و فاسقان در آن قرار دارد. لفظ سجین مشتق از سجن به معنی زندان است.

۲- تهدید شدید نسبت به کسانی که الله و آیات او و دیدار او را تکذیب می‌کنند.

۳- اثبات عقیده به جزا و روز قیامت.

﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِم مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^(۱۴)

«هرگز چنین نیست [که آنها تصور می‌کنند]؛ بلکه [به سبب] آنچه کرده‌اند، بر دل‌هایشان زنگار بسته است».

۱- رَانَ: به معنی زنگی است که بر چیزی عارض می‌شود، مانند زنگ آهن. زنگی که بر دل عارض می‌شود، بهترین تعبیر برای آن «رَانَ» است که اینجا «رَانَ» به شکل فعل است و کار به جایی می‌رسد که آینه‌ی دل مکدر می‌شود و گرد و غبار می‌گیرد و در نتیجه تشخیص خیر از شر برای او مشکل می‌شود. نقاط سیاه که بر اثر گناه، روی عقل و قلب انسان را مانند زنگ آهن فرا می‌گیرد.

﴿رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ﴾: «پرده بر روی دل‌های‌شان گذاشته و مانع از قبول حق می‌باشد.»

نه چنان است که ناباوران ادعا دارند که قرآن افسانه‌های پیشینیان است بلکه اعمال زشت آنان و اثرات گناهان است که دل‌های‌شان را زنگ زده کرده است. و همچون زنگاری بر دل‌های‌شان نشسته و منافذ هدایت را بر روی‌شان بسته است و از معرفت و شناخت حق بازمانده‌اند.^۱

کلای دوم نفی انتظار تغییر مردم در مقابل تلاوت آیات را بیان می‌کند. وقتی که به آن‌ها گفته می‌شود مشکلات امروزی ناشی از ضعف و یا عدم ایمان به آخرت است، نمی‌پذیرند. چرا؟ ﴿بَلَّ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^(۱۴) به این دلیل که دل‌های‌شان زنگ زده است و ابن عمر از رسول الله ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ تَصَدُّ، كَمَا يَصَدُّ الْحَدِيدُ إِذَا أَصَابَهُ الْمَاءُ " قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَا جِلَاؤُهَا؟ قَالَ: " كَثْرَةُ ذِكْرِ الْمَوْتِ وَتِلَاوَةُ الْقُرْآنِ » [شعب الإیمان بیهقی: ۱۸۵۹ و السلسلة الضعیفه: ۶۰۹۶. حکم آل‌بانی: منکر] «دل‌ها زنگ می‌زنند، همچنان که آهن هنگامی که آب می‌خورد زنگ می‌زند. پرسیده شد: چگونه دل‌ها را جلا بدهیم؟ فرمود: با یاد مرگ و تلاوت قرآن.» مرگ‌اندیشی و تلاوت قرآن است که دل‌ها را جلا و صیقل می‌دهد؛ یعنی دل‌های‌شان را کاملاً این زنگ تحت پوشش قرار داده است. چرا؟ به خاطر کارهایی که می‌کردند و مشتاق انجام دادن آن بودند؛ یعنی اعمال ناصالح و معصیتی که انجام دادند، نتیجه‌اش دل‌های زنگار زده شد. و به قول حافظ وقتی که دل‌ها زنگار برداشت و آینه‌ی دل مکدر شد، دیگر نمی‌تواند حق و باطل را از هم تشخیص دهد.

۱- ابوهریره رضی الله عنه از پیامبر ﷺ روایت کرده که می‌فرماید: «إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا أَخْطَأَ خَطِيئَةً نُكَّتَتْ فِي قَلْبِهِ نُكْتَةٌ سَوْدَاءٌ فَإِذَا هُوَ نَزَعَ وَاسْتَعْفَرَ وَتَابَ سُقِلَ قَلْبُهُ وَإِنْ عَادَ زِيدَ فِيهَا حَتَّى تَعْلُوَ قَلْبُهُ وَهُوَ الرَّانُ الَّذِي ذَكَرَ اللَّهُ: ﴿كَلَّا بَلَّ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾» [ترمذی: ۳۳۳۴ و ابن ماجه: ۴۲۴۴. حکم آل‌بانی: حسن] «هرگاه بنده مرتکب گناهی شود، در قلبش نقطه‌ی سیاهی نقش می‌بندد اگر این بنده از آن گناه بازآید و توبه کند، قلبش پاک می‌گردد اما اگر به آن بازگردد، نقطه‌های سیاه افزون می‌گردد تا جایی که بر قلبش مستولی می‌شود و این همان «رَانَ» است که الله متعال ذکر کرده است: ﴿كَلَّا بَلَّ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾».

آئینه‌ات دانی چرا غماز نیست زان که زنگار از رُخش ممتاز نیست
 زنگار همان ران است. نتیجه چه می‌شود؟

﴿كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ ﴿۱۵﴾﴾^۱.

«هرگز چنین نیست [که آنها می‌پندارند]. بی‌گمان، آنان در آن روز از [دیدار] پروردگارشان محرومند».

﴿لَمَحْجُوبُونَ﴾: «از دیدار پروردگارشان محجوب و بی‌بهره‌اند.»

الله با سرزنش و توبیخ‌کنان نسبت به اقوال باطل و اعمال فاسد آنان می‌فرماید: حقا این تیره‌دلان از پروردگارشان در حجاب‌اند، اجازه‌ی دیدار الله را ندارند. و اولین و سخت‌ترین عذاب گناهکاران همانا محروم‌شدن از دیدن پروردگارشان است. دیگر راهی نیست و اگر این‌ها انتظار دارند که به جایی برسند، انتظاری عبث و بیهوده است. چرا که این‌ها خودشان را در دنیا با اعمال و اعتقادشان محجوب کردند.

﴿ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُوا الْجَحِيمِ ﴿۱۶﴾﴾.

«و [بعد از حساب،] مسلماً وارد دوزخ می‌شوند».

﴿لَصَالُوا الْجَحِيمِ﴾: «داخل آتش دوزخ می‌گردند و با آن می‌سوزند.» (صلی) و این

دومین عذاب گناهکاران است.

قطعاً آنان به دوزخ درآیند و با آتش آن می‌سوزند و انواع عذاب را می‌چشند، جهنمی که تمام ناشدنی است.

﴿ثُمَّ يُقَالُ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِء تَكْذِبُونَ ﴿۱۷﴾﴾.

«آنگاه به ایشان گفته می‌شود: این [آتش] همان چیزی است که آن را [در دنیا چون رسول الله از آن خبر داد] تکذیب می‌کردید».

سپس با سرزنش و خفت و خواری به آنان گفته می‌شود: این همان عذابی است که شما در دنیا آن را دروغ می‌دانستید و اکنون کفر و گناهان، شما را به آن جا کشانید. اکنون سزای اعمال خود را بچشید؛ جز عذاب چیزی بر شما اضافه نخواهد شد. و این عذاب تقصیر خودتان است و این سومین عذاب گناه‌کاران است.

۱- لمحجوبون: از ماده‌ی حجاب است، به معنی منع از رسیدن به چیزی. حاجب به معنی نگهبان و دربان است و به معنی ابرو هم به کار رفته است. محجوب یعنی کسی که از رسیدن چیزی به چیزی منع می‌شود.

کافران برای عذاب بیشتر در روز قیامت بزرگتر می‌شوند، گفته می‌شود: دندان آن‌ها به اندازه کوه احد گشته و ضخامت پوست آن‌ها به اندازه مسیر سه روز می‌شود و جای نشستن‌شان در جهنم به اندازه فاصله بین مکه تا مدینه است و...^۱ و نهایتاً به آن‌ها گفته خواهد شد: این همان چیزی است که در دنیا تکذیب می‌کردید و قبول نداشتید و می‌گفتید که قیامت و حساب و کتاب معنی ندارد و این همان روز است که در دنیا وجودش را تکذیب می‌کردید.

﴿كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ ﴿١٨﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَا عِلِّيُّونَ ﴿١٩﴾ كِتَابٌ مَّرْقُومٌ ﴿٢٠﴾ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ ﴿٢١﴾ إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ ﴿٢٢﴾ عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ ﴿٢٣﴾ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ ﴿٢٤﴾ يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ ﴿٢٥﴾ خِتْمُهُ مِسْكٌَ وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَفِسُونَ ﴿٢٦﴾ وَمِمَّا جُوهُهُمْ مِنْ تَسْنِيمٍ ﴿٢٧﴾ عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ ﴿٢٨﴾﴾ [المطففین: ۱۸-۲۸].

پس از آنکه الله متعال نامه اعمال فاجران و سرانجام آنان را بیان داشت، به ذکر پرونده و نامه‌ی اعمال نیکوکاران و سرانجام آنان پرداخت و فرمود:

﴿كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ ﴿١٨﴾﴾^۲ «هرگز چنین نیست [که آنها می‌پندارند حساب و جزایی نیست]؛ بی‌گمان، نامه [اعمال] نیکوکاران در [«علیین» است].»

۱- با این مضمون احادیثی با اسناد صحیح در مورد جثه و هیكل دوزخیان در [صحیح مسلم: ۲۸۵۱ و ۲۸۵۲] و [ترمذی: ۲۵۷۷ (صحیح) و ۲۵۷۸ (حسن) و ۲۵۷۹ (صحیح)] و [مسند احمد: ۸۳۴۵ (حسن) و ۱۰۹۳۱ (صحیح لغیره)] و... آمده است که البته در پذیرش هر یک از آنها، همواره باید به صحت سند این روایات دقت کرد. تذکر: حکم سند روایات فوق نیز در کنار شماره هر یک ثبت گردیده است. (مصحح)

۲- علیین: از ماده‌ی علو است به معنی بلندی و ارتفاع. البته این بلندی و ارتفاع در قرآن به دو معنی مادی و غیر مادی به کار رفته است. در جایی از ماده‌ی عَلِيٌّ، یعلی است و در جای دیگر از ماده‌ی علی و یعلو است که اگر از ماده‌ی علی، یعلو به کار برود، به معنی بلندمرتبیگی و بالا رفتن و ارتفاع مادی است. و اگر علی، یعلی به کار برود به معنی بلندمرتبیگی است، از لحاظ معنوی. دلیل ما هم برای اثبات این مدعا آیات قرآن هستند که برای فرعون کلمه‌ی عالی را به کار برده و می‌فرماید: ﴿مِنْ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ كَانَ عَلِيًّا مِّنَ الْمُسْرِفِينَ ﴿٣١﴾﴾ [الدخان: ۳۱] «از فرعون که [رهبر] سرکشی در زمره اسرافکاران بود». و به صیغه‌ی فعلی هم می‌فرماید: ﴿إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ ﴿٤﴾﴾ [القصص: ۴] «(بی‌تردید، فرعون در سرزمین [مصر] برتری‌خواهی کرد». و در آیات آخر سوره‌ی قصص

﴿كِتَابُ الْأَبْرَارِ﴾: «آنچه در پرونده ابرار نوشته شده».

﴿الْأَبْرَارِ﴾: جمع برّ و یا بارّ است.

۱- کسانی که نه فقط ظاهر آنان بلکه باطن و اعمال آنان نیز پاک است و ایمان دارند و حقوق الله و حقوق بندگان الله را به جا می‌آورند.

۲- کسانی که کارهای خیر بسیاری انجام می‌دهند و بسیار اطاعت الله می‌کنند و به وسیله‌ی اطاعت صادقانه الله در ادای واجبات و اجتناب از محرمات، نسبت به پروردگار نیکی کنند و یا نیک رفتار باشند، پرونده‌ی چنین اشخاصی در علیین است.

﴿لَفِي عِلِّيِّينَ﴾: «در مکانی به نام «علیین»- در آسمان در زیر عرش الله-

دارندگان این پرونده در اعلاّی بهشت‌اند.»

علیین: (اقوال علما)

۱- منطقه‌ای در سدره المنتهی

۲- منطقه‌ای در آسمان هفتم

۳- جایی در زیر عرش الله.

بعد از مرگ، کتاب اعمال انسان بالا رفته، ختم می‌شود و بسته به اعمال شخص به سجین یا علیین منتقل می‌شود. محل قراردادن کتاب اعمال شخص، دلیلی بر محل خود شخص است.

در این آیات و آیات بعد به بررسی اوصاف کسانی می‌پردازد که مؤمن به آخرت هستند و البته ایمان داشتن به آخرت دارای آثاری برای اهل ایمان در دنیا و آخرت می‌باشد. مؤمنان به آخرت در دنیا انسان‌های وارسته‌ای هستند و در آخرت جزای‌شان از

هم آمده که در توصیف خانه آخرت می‌فرماید: ﴿تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾ [القصص: ۸۳]. خانه‌ی آخرت را همانا از آن کسانی قرار داده‌ایم که اهل برتری طلبی (از لحاظ مادی) در زمین و اهل فساد نیستند. اما اگر از علی، یعلی به کار رود، اسم و یا صفت مشبیه‌ی آن «علی» خواهد بود که فرق علی با عالی در این است که آن بلندمرتبه‌ی مادی بود و این بلندمرتبه‌ی معنوی است و در نتیجه با توجه به این مقدمات در معنای کلمات، علیین هم از علی گرفته شده و جمع بسته شده است و منظور همان علو و بلندمرتگی از لحاظ معنوی است که انسان تحصیل می‌کند. البته این معنی نفی بلند مرتبگی‌های مادی مجاز هم نیست.

جنس عمل‌شان خواهد بود؛ کلاً این طور نیست که این وضعیت ظاهراً ناخوشایندی که اهل ایمان دارند و وضعیت خوشایندی که اهل کفر دارند، ادامه پیدا کند، قطعاً روزی به پایان خواهد رسید. آن کسی که در دنیا به این فضایل و ارزش‌ها رسید و به صف پاکان و نیکان ملحق گردید، نامه‌ی اعمال‌شان در علین است و جزا هم قطعاً از جنس عمل است.

﴿وَمَا أَدْرَاكَ مَا عَلَيْنَا﴾

«و تو چه دانی که «علین» چیست؟»

و ای رسول، تو چه می‌دانی آن جایی که به این‌ها وعده داده شده است، کجا است و چیست؟

﴿كِتَابٌ مَّرْقُومٌ﴾

«کتابی است که [اعمال نیکوکاران در آن] نوشته شده است [و ناپود نشده و افزایش و کاهش نمی‌یابد]».

﴿مَّرْقُومٌ﴾

- ۱- معلوماتش واضح و مشخص است.
 - ۲- در آن نقصی نیست و کم و کاست ندارد.
 - ۳- مختوم و بسته است و اسم شخص روی آن نوشته شده است.
 - ۴- هیچ‌کس غیر از صاحبش آن را نمی‌بیند.
- نوشته گویاست که الله متعال با آن، حاملش را از آتش جهنم امان می‌دهد و به بهشت می‌فرستد. برای این که حساب‌شان کاملاً واضح و روشن باشد:

﴿يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ﴾

«که مقربان [درگاه الهی در هر آسمان = فرشتگان] بر آن حاضر شوند [و گواهی دهند]».

﴿الْمُقَرَّبُونَ﴾

- ۱- فرشتگان.
- ۲- انبیا.
- ۳- صدیقین و شهدا.

فرشتگان مقرب در آسمان‌ها با آن حضور می‌یابند و محتوای آن کتاب مرقوم را به خاطر می‌سپارند و شاهد امان ایشان از آتش و نایل شدنش به بهشت می‌شوند.

مقربان، شاهد این نامه‌های اعمال هستند، یعنی شهادت می‌دهند به اینکه این افراد کسانی بوده‌اند که در دنیا با قول و فعل‌شان آن چیزی را که الله فرموده بود، تأیید کردند، این جا منظور از مقربان فرشتگان هستند و یک معنی دیگرش عبارت است از انسان‌ها و انبیا که شاهد بر حقانیت راه آن‌ها هستند. الله در قرآن اشاره کرده است که: ﴿وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِئَتْ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿۶۹﴾ [الزمر: ۶۹] «[در روز قیامت،] زمین به نور پروردگارش روشن خواهد شد و نامه [اعمال] نهاده می‌شود و پیامبران و گواهان را می‌آورند و به حق و عدالت میان مردم داوری می‌شود و هرگز به آنان ستم نخواهد شد». انبیا و گواهان آورده می‌شوند تا گواهی دهند.

فرق دیگر کتاب اعمال مسلمانان و کافران این است که کتاب مسلمانان با جشن و شادی فرشتگان و شرکت سه گروه مبارک به دست شخص داده می‌شود و آن‌ها به انسان تبریک می‌گویند برای زحمتی که در دنیا کشیده و سختی‌هایی که تحمل کرده است.

﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ ﴿۲۲﴾﴾

«همانا نیکوکاران در نعمت [های دایمی بهشت] هستند».

﴿نَعِيمٍ﴾: رضایت و دیدار الله متعال، صدای خوش.

۱- نعیم جسمی: راحتی و آسایش، آب و خوراک خوب، دریاچه با طعم شیر و عسل.

۲- نعیم روحی و قلبی: ﴿أَدْخُلُوهَا بِسَلَامٍ﴾ [الحجر: ۶۶ و ق: ۳۴] «به سلامت به آن

[باغ‌ها] وارد شوید». ندایی به این معنا که از امروز دیگر نمی‌میرید و مریض

نمی‌شوید.

اولین نعمت روحی در زمین محشر شروع می‌شود که صدا زده می‌شود و همه رو به بالا می‌کنند. در آن جا مرگ را در پوستین گوسفندی کرده و می‌کشند و به اهل بهشت بشارت می‌دهند که دیگر هیچ کس نمی‌میرد^۱ و مسلمانان به حدی خوشحال

۱- در [بخاری: ۴۷۳۰] و [مسلم: ۲۸۴۹] حدیثی با این مضمون آمده است. لفظ بخاری:

«حَدَّثَنَا عَمْرُ بْنُ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ، حَدَّثَنَا أَبِي، حَدَّثَنَا الْأَعْمَشُ، حَدَّثَنَا أَبُو صَالِحٍ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: " يُؤْتَى بِالْمَوْتِ كَهَيْئَةِ كَبْشٍ أَمْلَحَ، فَيَنَادِي مُنَادٍ: يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ، فَيَشْرَبُونَ وَيَنْظُرُونَ، فَيَقُولُ: هَلْ تَعْرِفُونَ هَذَا؟ فَيَقُولُونَ: نَعَمْ، هَذَا الْمَوْتُ، وَكُلُّهُمْ قَدْ رَأَاهُ، ثُمَّ

می‌شوند که اگر قرار باشد کسی از خوشحالی بمیرد، این مسلمانان هستند و اگر قرار باشد کسی از غصه و ماتم بمیرد، این کافران هستند.

از دیگر نعمت‌های بهشت این است که در آخرت حوریان بهشتی با سه مشخصه‌ی: شکل زیبا، اندام زیبا و صدای خوب برای آنان ترانه می‌خوانند. و همچنین در بین درختان بهشت صدای آهنگ‌های گوش‌نواز می‌شنوی.

﴿وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ﴾ [الزخرف: ۷۱] «و هر چه دل‌ها بخواهد و دیده‌ها از آن لذت برد، در آنجا هست».

و فرشتگان، به بهشتیان می‌گویند: ﴿سَلِّمٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ﴾ [الرعد: ۲۴] «و به آنان می‌گویند: [سلام بر شما به [پاداش] آنچه [بر ایمانتان] شکیبایی کرده‌اید. پس چه نیکوست فرجام آن سرای]!».

﴿بِمَا صَبَرْتُمْ﴾: به سبب این که طاعت الله، صبر و تحمل بسیار می‌خواهد. ابراری که نامه اعمال و پرونده پاکی دارند، در نعمت‌های مستمر و جاودانه هستند، نعمت‌هایی که هرگز از آن‌ها گرفته نخواهد شد. نعمت‌های دنیایی دو ایراد دارند که قابل اصلاح نیستند: ۱- اینکه حتماً مال و نعمات دنیا روزی به پایان می‌رسد. ۲- اگر هم تمام نشود، قطعاً عمر ما تمام خواهد شد، یعنی از آنها جدا خواهیم شد. به عبارتی

يُنَادِي: يَا أَهْلَ النَّارِ، فَيَشْرِيئُونَ وَيَنْظُرُونَ، فَيَقُولُ: وَهَلْ تَعْرِفُونَ هَذَا؟ فَيَقُولُونَ: نَعَمْ، هَذَا الْمَوْتُ، وَكُلُّهُمْ قَدْ [ص: ۹۴] رَأَهُ، فَيُدْبِحُ ثُمَّ يَقُولُ: يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ خُلُودٌ فَلَا مَوْتَ، وَيَا أَهْلَ النَّارِ خُلُودٌ فَلَا مَوْتَ، ثُمَّ قَرَأَ: ﴿وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ﴾، وَهَوْلَاءِ فِي غَفْلَةٍ أَهْلُ الدُّنْيَا ﴿وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ [مریم: ۳۹] «ابوسعید خدری رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «مرگ را به شکل قوچ سفیدی می‌آورند. سپس ندا دهنده‌ای ندا می‌دهد: ای اهل بهشت! آنها سرهایشان را بلند کرده و نگاه می‌کنند. ندا دهنده می‌گوید: آیا این را می‌شناسید؟ آنها که مرگ را دیده‌اند، می‌گویند: بله، این مرگ است. سپس منادی می‌گوید: ای دوزخیان! آنها نیز سرهایشان را بلند کرده و نگاه می‌کنند. پس می‌گوید: آیا این را می‌شناسید؟ آنان که همه مرگ را دیده‌اند، می‌گویند: بله، این مرگ است. سرانجام آن را ذبح می‌کنند. سپس منادی می‌گوید: ای بهشتیان! زندگی جاودانی خواهید داشت که مرگی به دنبال ندارد. و ای دوزخیان! زندگی جاودانی خواهید داشت که مرگی به دنبال ندارد. سپس این آیه را تلاوت فرمود: ﴿وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ﴾ یعنی آنان را از روز حسرت، بترسان. آن هنگامی که کار از کار می‌گذرد و آنان (اهل دنیا) در غفلت به سر برده‌اند. ﴿وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ و ایمان نیاورده‌اند.» (مصحح)

الله یا مال را از ما می‌گیرد و یا ما را از مال می‌گیرد و آیا نعمتی است که این دو عیب را نداشته باشد؟ آری، هست و آن نعمتی است که الله در آخرت به اهل ایمان وعده داده است. ﴿لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ خَالِدِينَ كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ وَعْدًا مَسْئُولًا﴾ [الفرقان: ۱۶] «در آنجا هر چه بخواهند، برایشان [فراهم] است [و] در آن جاودانند. این وعده‌ای است بر [عهده] پروردگارت که [بندگان پرهیزگار، انجامش را] از او خواسته‌اند». هر چه را بخواهند به آن‌ها داده می‌شود و تمام‌شدنی نیست و نعمت‌ها از آن‌ها ستانده نمی‌شود. یکی از آن نعمت‌ها این است که:

﴿عَلَىٰ الْأَرْيَافِ يَنْظُرُونَ﴾^۱

«بر تخت‌ها [تکیه زده و به پروردگارشان و آنچه موجب شادی و سرور آنهاست] می‌نگرند».

﴿عَلَىٰ الْأَرْيَافِ﴾: «بر سر تخت‌هایی که در حجله‌هاست.»

﴿الْأَرْيَافِ﴾: تختی که بالای آن سایه‌بان دارد و خیلی نرم و لطیف است و انسان احساس خوبی دارد و از روی آن ۱- الله متعال، ۲- نعمت‌های الله، ۳- کافران و کسانی که در دنیا او را آزار و اذیت کرده‌اند می‌بینند.

﴿يَنْظُرُونَ﴾: «به آنچه الله متعال به آنان داده از انواع نعمت‌ها نظاره‌گر هستند»^۲.

در حجله‌ها بر تخت‌ها نشسته و با چهره‌های شاداب و خوشحال به ناز و نعمت‌های فراوانی که الله نصیب آنان کرده، نگاه می‌کنند. اگر در دنیا روی زمین نشستیم، در دنیا محرومیت‌های نسبی را تحمل کردیم، آنجا (در آخرت) وضعیت فرق خواهد کرد، بهشتی‌ها و اهل بهشت بر روی اریکه‌ها و تخت‌ها به همدیگر می‌نگرند.

﴿تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ﴾^۱ «خرمی و نشاطِ نعمت را در چهره‌های‌شان

[می‌بینی و] می‌شناسی».

۱- ارائک: از ماده‌ی اریکه به معنی تخت است و اصولاً حجله و یا اتاقکی که بر روی شترها می‌گذاشتند، ظاهراً از درختی ساخته شده است، به نام اراک که شاخه‌های کوچکش را هم به صورت سواک‌هایی درمی‌آوردند و به جای مسواک در گذشته و امروز استفاده می‌کنند و ارائک به معنی تخت‌ها است.

۲- بعضی می‌گویند: ابرار درحالی که بر اریکه‌ها نشسته‌اند به دشمنان‌شان در دوزخ می‌نگرند. امروزه با وجود تلویزیون‌ها، چنان چیزی شگفت‌آور نخواهد بود.

﴿نَضْرَةٌ تَلْعِيمٌ﴾: «سرور و بهجت و خوشحالی»

اگر عمیقاً نگاه کنی، در چهره‌های آن‌ها طراوت، شادابی و لذتی را که در آن هستند می‌بینی. بلکه خوشحالی از هر جزء جسم آنان مشخص است و نشانه‌های شادی و نعمت و طراوت و زیبایی از چشم و پوست و ظاهر آنان و مهم‌ترین آن از صورت مشخص است؛ زیرا وقتی روح شاد باشد به صورت هم منتقل شده و مشخص می‌شود.

﴿يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ﴾^۲

«آنها از شراب نابِ مَهرشده [توسط خدمتکاران‌شان نوشانده و] سیراب می‌شوند».

۱- تعرف: از ماده‌ی معرفت است. اصل کلمه‌ی معرفت از ریشه‌ی عرف گرفته شده است و عرف به معنی بو و رایحه‌ی هر چیزی است و بوی خوش را هم عرف می‌گویند، عرفات هم که به آن صحرای معروف اطلاق می‌شود، به خاطر این که جایی بود که آدم و همسرش خودشان را باز یافتند و متوجه نافرمانی و عصیان خودشان شدند و آنجا بود که گفتند: ﴿رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [الأعراف: ۲۳]. حجاج که به آنجا می‌روند و ساعاتی از روز را می‌مانند، به خاطر همین است که خود را باز یابند و ارزیابی از عمری که رفته است و تصمیم‌گیری برای جبران کاستی‌ها و نقص‌ها داشته باشند و اگر این چنین نباشد، فلسفه‌ی آن تحقیق نخواهد شد و به خاطر همین است که در حدیث صحیح داریم که پیامبر الله فرمود: «الحج عرفه». حج عرفات است؛ اگر انسان عرفات را درک کند حجتش تمام است، در غیر این صورت تنها مسافرتی انجام داده و برگشته است. معروف هم از همین ریشه است که می‌شود اسم برای هر فعلی که به وسیله‌ی عقل و شرع، خوب و بد بودنش از همدیگر تمیز داده می‌شود. مقابل معروف منکر است، یعنی چیزی که عقل و شرع آن را انکار می‌کند و نمی‌پذیرد و از لحاظ شرعی و عقلی مقبولیتی ندارد.

نضره: به معنی شادی و طراوت و خوشحالی که آثارش کاملاً از ظاهر فرد هویدا و آشکار است، هرگونه رونقی که جذابیت و طراوت و شفافیت داشته باشد، به آن نضره گفته می‌شود.

۲- یسقون: از ماده‌ی سقی است، به معنی خوردن بخشی از آب و ساقی، یعنی کسی که مایعی را به دیگری انتقال می‌دهد.

رحیق: به معنی شهد است و شرابی از شراب‌های بهشت که دو ویژگی دارد و آن دو ویژگی را شراب‌های دنیوی (مست‌کننده‌ها) ندارند. ۱- ﴿لَا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا﴾: وقتی که می‌خورند سردرد ایجاد نمی‌کند. ۲- ﴿وَلَا يُنْفُونَ﴾ [الواقعة: ۱۹]: مست هم نمی‌شوند. شراب سفید و خالص و کهنه‌ای است.

﴿يُسْقَوْنَ﴾: فرشتگان این شراب را جلوی ما گرفته و به ما می‌دهند.

﴿مِنْ رَحِيقٍ﴾: «بهترین شراب؛ باده‌ی خالص و بدون غش.»

﴿مَخْتُومٍ﴾: «باده‌ای که دهنه‌ی آن مهر شده است و جز صاحبان آن، مهرش را نگشایند.»

﴿رَحِيقٍ﴾: شراب در بهشت:

۱- خالص.

۲- شراب قدیم.

۳- به جسم و روح آزار نمی‌رساند.

۴- سفید.

۵- دارای بو و رایحه‌ی خوب.

به بهشتیان شراب زلال و خالصی نوشانده می‌شود؛ از شهد و شرابی که مختوم (بِکَر) و دست نخورده است. این هم جزء خصوصیات انسان است که هر چیزی که دست اول و بکر باشد، دوست دارد و الله این موضوع را نیز لحاظ می‌کند و چیزهای دست نخورده را به بندگان ابرارش می‌دهد.

﴿خَتَمُهُ مِسْكًَ وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَفِسُونَ ﴿۶۸﴾^۱.

«مُهری که بر آن نهاده شده از مُشک است و مشتاقان [رحمت]، در این [شراب و دیگر نعمت‌های بهشتی] باید بر یکدیگر پیشی گیرند». با عمل به آنچه رضایت الله را به دنبال دارد و ترک آنچه خشم او را به دنبال دارد.

﴿خَتَمُهُ مِسْكًَ﴾: «پایان این شراب و یا مهر و دربند آن از مشک است که بوی

عطر آن در فضا پراکنده می‌شود.»

﴿مِسْكًَ﴾: ماده‌ای خوشبو که از ناف آهو گرفته می‌شود. شراب بهشتیان با مسک

خوشبو شده و مُهر و بسته شده و برای هر شخص خاص خودش است.

پس باید برای رسیدن به این نعمت‌ها باهم رقابت کنید نه در امور دنیا.

۱- ختام: از ماده‌ی خَتَم است، به معنی مُهر کردن و خاتم یعنی مُهر شده و یا وسیله‌ی مُهر کردن.

مِسْک: به معنی مایع خوش‌بویی است که در ناف آهو جمع می‌شود، به عبارتی یعنی مایع خوش‌بویی که به آسانی به دست نمی‌آید و در جایی جمع شده و کاملاً تحت کنترل است.

المتنافسون: از ماده‌ی نفس است و نفس هم عبارت از دم و بازدم.

تنافس: یعنی دو یا چند نفر برای رسیدن به چیزی به نفس بیفتند. امکان دارد برای رسیدن به دنیا باشد، یا چیز دیگر.

﴿وَفِي ذَٰلِكَ﴾: «و در این نعمت‌ها، نه غیر این‌ها.»

﴿فَلْيَتَنَفَّسْ الْمُتَنَفِّسُونَ﴾: «برای دست‌یابی به این درجه و مقام، مشتاقان باید به وسیله‌ی طاعت و استقامت بر یکدیگر پیشی گیرند.»

به محض اینکه دست را نزدیک می‌کنند تا در ظرف‌های شراب بهشتی را باز کنند، بوی عطر و عبیر و بوهای خوش، مشام آن‌ها را نوازش می‌کند. از پایان این شراب بوی عطر مشک در فضا می‌پیچد که بوی بسیار زیبایی دارد.

این وضعیتِ آخرت است، اما در دنیا اهل دنیا برای به دست‌آوردن آن خود را به آب و آتش می‌زنند، ولی از آن به صورت کامل استفاده نمی‌کنند و بعضی از اوقات ارث آن‌ها به کسانی می‌رسد که آن‌ها را دوست نداشتند. اگر قرار است انسان در میدانی به نفس‌زدن بیفتد و خودش را خسته و درمانده کند، باید ابتدا میدان را انتخاب و ارزیابی کند. واقعیت این است که ما خودمان را مانند کودکان که به خریدن اسباب بازی دل خوش هستند، مشغول دنیا کرده‌ایم. البته باید بهترین استفاده را کرد و دنیا باید در دست انسان باشد، ولی اگر حُب دنیا در دل رخنه کرد، در آن صورت محبتِ الله از دل خارج خواهد شد. و این دل باید تنها جای الله و محبت او باشد. زمانی که دنیا وارد دل شد، در آن صورت فساد آغاز می‌شود. بهایی‌گراف و سرمایه‌ی فراوان هزینه می‌کنیم، مانند عمر و امکانات و کمترین چیزها را به دست می‌آوریم و تازه فکر می‌کنیم که معامله‌ی خوبی هم انجام داده‌ایم، درحالی‌که چنین نیست.

مایه در بازارِ این دنیا زر است مایه آنجا (قیامت) عشق و دو چشم تر است باید محبتی در دل مان باشد، آن هم برای چیزی که ارزش محبت‌ورزیدن را داشته باشد. همه چیز که ارزش محبت‌ورزیدن را ندارد. بنابراین در این باب ما باید بدانیم که با چه کسی معامله کنیم که بیشترین سود را به ما بدهد، زیرا در دنیا هرکس در مقابل کاری که برای مان انجام می‌دهد، چند برابر از ما انتظار جبران دارد. متأسفانه نفس زدن‌ها در باب دنیا شتاب و سرعت بیشتری دارد تا در حوزه‌ی چیزهایی که ارزشمندتر از دنیا هستند، به قول مولوی الله دست کرمش را باز گذاشته تا بارانِ رحمت بر ما ببارد، ما مشتری همه کس می‌شویم غیر از الله؛ تا وقتی که مشتری الله نشویم، پیوسته در خُسران خواهیم بود.

مشتری شو تا بجنبد دست من لعل زاید معدن آبست من

الله بعد از ذکر نعمت‌ها، از ما می‌خواهد که برای رسیدن به آن‌ها رقابت کنیم و در کارهای خیر مانند طلب علم، نیکی به فقرا و... برای نعمت‌های جاویدان بهشتی و نه حطام و متاع و ملک زایل دنیا بر یکدیگر پیشی بگیریم و هم‌چشمی به خرج دهیم به وسیله‌ی ایمان و اعمال صالح؛ و به تمام معنا دور از مظاهر شرک و افعال قبیح و اقوال بد.

﴿وَمِزَاجُهُ مِنَ تَسْنِيمٍ﴾^۱!

«و آمیزه‌اش از [چشمه] تسنیم است.»

﴿تَسْنِيمٍ﴾: بهترین دریاچه‌ی بهشت که مانند عرق هِل، خوشبو و معطر است. ترکیبش از چشمه‌ی تسنیم است. یعنی آن باده‌ی صاف و گوارا با آب چشمه‌ی تسنیم آمیخته می‌شود و ابرار و اصحاب یمین از آن بهره‌مند می‌شوند. چشمه‌ای که:

﴿عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ﴾^۲.

«[همان] چشمه‌ای که مقربان [درگاه الهی] از آن می‌نوشند [و در بالاترین جای بهشت قرار دارد].»

﴿بِهَا﴾: بآ به معنی مِنْ است. به خاطر التذاذ از آن، گویی خود آن، آلت نوشیدنی است. یعنی خوردن کامل در حد سیر شدن (مقربون).

﴿يَشْرَبُ مِنْهَا﴾: «مِنْهَا» از آن کم کم و قطره قطره می‌خورند؛ زیرا سنت‌ها را انجام ندادند (الابرار).

از چشمه تسنیم می‌نوشند:

۱- ﴿الْمُقَرَّبُونَ﴾: گروهی که ایمان بیشتری دارند و خودشان مستقیم از چشمه

تسنیم برداشته و می‌نوشند.

۲- اصحاب الابرار الیمین: گروهی که ایمان کمتری داشتند و قطره قطره از چشمه تسنیم به لیوان شراب‌شان ریخته می‌شود و مخلوط می‌شود و می‌نوشند.

۱- مِزَاج: از ماده‌ی مَزَج است که از ترکیب‌شدن دو یا چند چیز باهم مثل آب و شکر به دست می‌آید و کلمه‌ی مزاج بیان‌کننده‌ی ترکیب مایع بهشتی که به اهل بهشت داده می‌شود می‌باشد.
تسنیم: یعنی چشمه‌ای که در بلندای بهشت است و در دسترس کسانی است که در آیات پیشین شرح حال‌شان گذشت.

تسنیم: چشمه‌ای که مستقیم از زیر عرش الله می‌آید و منبع آن فردوس اعلی است.

الابرار یا اهل الیمین
:
المقربون.

ویژگی‌های ابرار یا اهل الیمین:

- ۱- فرایض و واجبات را کامل انجام می‌دهند.
- ۲- از حرام دوری می‌کنند.
- ۳- سنت‌ها را به جا نمی‌آورند.
- ۴- از گناه اجتناب می‌کنند.

المقربون:

- ۱- فرایض و واجبات را انجام می‌دهند.
 - ۲- اعمال مکروه را انجام نمی‌دهند.
 - ۳- مرتکب گناه نمی‌شوند.
 - ۴- مباح را با نیت عبادت انجام می‌دهند.
 - ۵- سنت‌ها و نوافل را انجام می‌دهند و برایشان مانند واجب است.
- پس کسانی که تمام اعمال و زندگی‌شان را برای الله خالص می‌کنند (علمای عامل)، مستقیم از چشمه‌ی تسنیم می‌نوشند.
- الله متعال برای رقابت و مسابقه، دو گروه را به ما معرفی می‌کند تا بیشتر بر انجام اعمال صالح، تشویق شویم.

رهنمود آیات فوق:

- ۱- توصیف و ثنای نیکوکاران -ابرار- و بیان آنچه الله متعال برای آنان آماده کرده است. ابرار: همان مؤمنان متقی و صادق می‌باشند.
- ۲- اثبات عقیده‌ی معاد و جزا به وسیله‌ی آنچه که در آن جاری است.
- ۳- ترغیب و تشویق امت برای انجام عمل صالح و دستیابی به نعمت‌های بهشت، آن‌جا که می‌فرماید: ﴿فَلْيَتَنَفَّسِ الْمُتَنَفِّسُونَ﴾.

﴿إِنَّ الَّذِينَ أٰجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا يَضْحَكُونَ ﴿۱۹﴾ وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ ﴿۲۰﴾ وَإِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ ﴿۲۱﴾ وَإِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا إِنَّ هَٰؤُلَاءِ لَضَالُّونَ ﴿۲۲﴾ وَمَا

أَرْسَلُوا عَلَيْهِمْ حَافِظِينَ ﴿۳۳﴾ فَالْيَوْمَ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ ﴿۳۴﴾ عَلَى الْأَرَائِكِ
يَنْظُرُونَ ﴿۳۵﴾ هَلْ تُوبَ الْكُفَّارُ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ﴿۳۶﴾ [المطففين: ۲۹-۳۶].

پس از آنکه الله متعال وضعیت ابرار - نیکوکاران - و نعمت‌هایی را که مشیت داشت جهت ترغیب و تعلیم بیان نمود و پس از آنکه در آیات قبل از آن به وضعیت مجرمان و آن عذاب‌هایی که برای آنان آماده کرده بود پرداخت، در پایان سوره به آنچه که در استحقاق آن مجرمان بود که همان آتش دوزخ است و به آنچه برای مؤمنان ایجاب می‌کرد که همان بهشت است، پرداخت و سپس گوشه‌ای از رفتار مجرمان و گوشه‌ای از رفتار مؤمنان را بیان داشت.

﴿إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا يَضْحَكُونَ﴾^۱.

«همانا کسانی که [با کفرشان] جرم و گناه کردند، پیوسته [در دنیا از روی استهزا] بر کسانی که ایمان آورده بودند می‌خندیدند».

﴿إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا﴾: «کسانی که به وسیله شرک و معاصی، مرتکب جرم شدند؛ مانند: ابوجهل، امیه بن خلف و عتبه بن ابی‌معیط.» و بزرگ‌ترین جرم و گناه کفار، شرک و کفر به الله است.

۱- اجرما: ریشه‌اش از ماده‌ی جرم است که جرم به معنی کندن و چیدن میوه از درخت است و به مردی که کارش چیدن میوه از درختان یا درو کردن محصول از کشتزار است، جارم می‌گویند. مجرم به کسی گفته می‌شود که دارای جسمی درشت باشد و در قالب فعل به کار می‌رود، یعنی اجرم؛ و اگر برای چیزی استعمال شود، درحقیقت به معنی اثمر و اثمر و ابرم که از اسم فعل ساخته شده است به کار می‌رود؛ یعنی چیزی که وقت چیدن آن فرا رسیده باشد. مثلاً گفته می‌شود اجرم الثمر؛ یعنی زمان چیدن ثمر فرا رسیده است و به صورت استعاره برای ارتکاب اعمال زشت و ناپسند هم به کار رفته است، چون فردی که دچار این عمل می‌شود، مثل آن است که از درخت خبیثه، میوه و ثمر می‌چیند. نتیجه‌ی سخن این است که مجرم یعنی کسی که مرتکب اعمالی می‌شود که زشت و ناپسند هستند، و زری که از آن در قرآن سخن رفته است، شاید به شکل‌هایی مترادف و مرادف همان جرم باشد که در جای جای قرآن از آن یاد شده است و اینجا هم در توصیف کسانی که اهل تطفیف هستند آمده است. در نهایت آیات می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا﴾ که همان مطففین هستند.

یضحکون: از ریشه‌ی ضحک است و ضحک به معنی باز شدن و شادابی چهره است. چهره، بعضی از اوقات باز می‌شود و شادابی را نشان می‌دهد و این باز شدن تا حدی است که باعث نمایان شدن دندان‌های پیشین می‌شود و به همین خاطر است که نام دندان‌های پیشین را ضواحک گذاشته‌اند.

دلیل استفاده از فعل ماضی این است که آنها در دنیا این گناه را انجام داده‌اند و دیگر تمام شده و اکنون در زمین محشر هستند.

﴿مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾: «از آنانی که ایمان آورده بودند؛ مانند: بلال، یاسر، عمار، صُهَیب و حُبَیب.»

﴿يَضْحَكُونَ﴾: یعنی از حالت و وضعیت آنان که فقر، ضعف و ترک دین نیاکان خود بود. دلیل استفاده از فعل مضارع این است که آن را مانند فیلم تصور کنیم و این کار آنان مستمر است و همچنان انجام می‌دهند.

کسانی که نفس خود را مرتکب جرم نمودند و آن را با شرک و بدکاری و فساد تباه ساختند؛ همچون: ابوجهل، ولید بن مغیره، عاص و دیگران؛ آنانی را که ایمان آورده بودند مانند: بلال، عمار، صهیب، خبیب و دیگر فقراى مؤمنان را از روی تمسخر و استهزا، به ریشخند می‌گرفتند.

این آیه توصیف وضعیت مجرمین در دنیا است که به مؤمنان می‌خندند، آن‌چنان می‌خندند که دهان‌شان باز می‌شود. مجرمین در گذشته به طور مستمر این کار را انجام می‌دادند و امروز که بعد از هزار و چهارصد و چند سال از نزول این آیه می‌گذرد، دقیقاً همان وضعیت را داریم که اهل کفر در زمان‌های پیشین، اهل ایمان را مسخره می‌کردند.

﴿وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ﴾^۱.

«و هر گاه [مؤمنان] از کنارشان می‌گذشتند، با چشم و ابرو به هم اشاره می‌کردند [و آنان را به سخره می‌گرفتند].»

﴿يَتَغَامَزُونَ﴾: «با اشاره چشم و ابرو و کنایه مسلمانان را مسخره می‌کردند.» و این کار از خندیدن سخت‌تر بود. دلیل استفاده از کلمه و فعل جمع: چون بیشتر آنان این کار را انجام می‌دادند.

و چون در خیابان‌های مکه و اطراف مسجد الحرام بر آنان می‌گذشتند، متکبران به اشاره چشم و ابرو آن مسلمانان را به مسخره می‌گرفتند.

﴿وَإِذَا أَنْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ أَنْقَلَبُوا فَكِهِينَ﴾^۱ «و چون به سوی خانواده خود بازمی‌گشتند، [به خاطر کفری که بر آن بودند و تمسخر مؤمنان] شادمان و خندان بودند!»

۱- يتغامزون: از ماده‌ی غمز است، غمز به معنای اشاره کردن با پلک چشم یا دست به چیزی که در آن عیبی باشد، یا معیوب نشان دادن کسی با یک نوع خاصی نگاه کردن.

﴿فَكَهِينٌ﴾^۲: «هنگامی که به‌سوی اهل و دیارشان برمی‌گشتند از اینکه مسلمانان را به باد استهزا و ریشخند گرفته بودند، اظهار خوش‌وقتی می‌کردند.»
 کافران نه تنها در کوچه و بازار مسلمانان را مسخره می‌کردند، بلکه وقتی به خانه برمی‌گشتند، زن و فرزندان‌شان را نیز در این تمسخر شریک کرده و از تمسخر مسلمانان شادی می‌کردند گویا چیزی گم شده را پیدا کرده باشند. آنان همگی تاجر و ثروتمند و مغرور بودند و در ناز و نعمت زندگی کرده و سختی ندیده بودند و از روی تکبر، به کار خود شادمان بوده و تفاخر می‌کردند. و چون به میان هم‌فکران خود باز می‌گشتند، چون اهل تطفیف و فسق و فجور بودند، مؤمنین را مسخره می‌کردند.

﴿وَإِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا إِنَّ هَؤُلَاءِ لَضَالُّونَ﴾^۳.

«و هنگامی که مؤمنان را می‌دیدند می‌گفتند: بی‌گمان، اینان گمراهانند [چراکه دین پدران‌شان را رها کردند].»

﴿وَإِذَا رَأَوْهُمْ﴾: «هنگامی که این مسخره‌کنان، مسلمانان را می‌دیدند.»

﴿قَالُوا إِنَّ هَؤُلَاءِ لَضَالُّونَ﴾: «می‌گفتند: اینان -منظورشان یاران محمد بود- گمراه و عقب‌مانده و متعلق به زمان قدیم (هشدار به ما و زمان جدید که این کار را می‌کنند) هستند چون دین خود را ترک نموده و به دین جدید محمد متمسک شده‌اند.»

﴿وَمَا أَرْسَلُوا عَلَيْهِمْ حَفِظِينَ﴾^۴.

«درحالی‌که آنان برای مراقبت [و نگهبانی] بر مؤمنان فرستاده نشده بودند.»
 و حال آن‌که این بزهکاران برای نگهبانی مؤمنان و بازرسی کردارشان فرستاده نشده‌اند تا آنچه را بخواهند بگویند و وکیل و وصی مؤمنین نبودند بلکه آنان سفیهانی

۱- فَكَهِينٌ: از ماده‌ی فَكَّهَ به معنی خندید. فاکهه که میوه است و انسان با خوردن میوه شاد و مسرور می‌شود، فُكَاهِهٌ به گفتگو و سخن‌گفتنی اطلاق شده که اُنس و محبت ایجاد کند، فکاهیات هم داریم که هر چرند و پرندی را می‌گویند که فقط مردم را بخندانند.

۲- نافع و جمهور «فکاهین» خوانده‌اند به صیغه‌ی اسم فاعل ولی حفص بدون الف «فکھین» خوانده مبنی بر اینکه جمع «فکَّه» صفت مشبه است. معنی هردو یکی است.

۳- ضالون: از ماده‌ی ضل یعنی انحراف از راه مستقیم به معنای حیرت و فراموشی هم در قرآن به کار رفته است.

۴- جمله متضمن معنی تهکم است نسبت به آنانی که به مؤمنان فقیر می‌خندیدند و تمسخر می‌کردند.

بیش نیستند که با بدرفتاری و سوء فهم با مسلمانان برخورد می‌کنند. و نهایتاً تسلی کامل را این آیات به اهل ایمان می‌دهد که:

﴿فَالْيَوْمَ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَصْحَكُونَ﴾^(۳۱) ۱.

«ولی امروز کسانی که ایمان آورده‌اند، به کافران می‌خندند [چنانکه آنان در دنیا بر مومنان می‌خندیدند]».

﴿فَالْيَوْمَ﴾: «روز قیامت»

﴿مِنَ الْكُفَّارِ يَصْحَكُونَ﴾: «مؤمنان که بر تخت‌های خود نشسته و عذاب کافران را نظاره‌گرند، بر آنان می‌خندند.»

امروز (روز آخرت) اهل ایمان بر اریکه‌های محکم باقی و جاوید تکیه خواهند داد و اهل کفر را نگاه می‌کنند و به آن‌ها می‌خندند. در ابتدا آن‌ها (کافران) خندیدند و امروز روزی است که ما (مؤمنان) به آن‌ها می‌خندیم؛ خنده‌ای که گریه‌ای به دنبال ندارد برعکس آنان که اکنون گریه می‌کنند.

﴿عَلَىٰ أَرَآئِكِ يَنْظُرُونَ﴾^(۳۲)

«بر تخت‌های [آراسته نشسته و به نعمت‌های الهی] می‌نگرند».

﴿يَنْظُرُونَ﴾: نگاه می‌کنند.

۱- نگاه به وجه کریمانه الله. «اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا رُؤْيَةَ وَجْهِكَ الْكَرِيمِ».

۲- نگاه به نعمت‌های الله کریم.

۳- دور هم نشسته و همدیگر را می‌بینند؛ اگر کسی دلتنگ کسی شد از درجات بالاتر بهشت به دیدن آنها در درجات پایین‌تر می‌رود (از درجات پایین‌تر نمی‌توان به بالاتر رفت).

۴- به کافران نگاه می‌کنند که در عذاب و سختی هستند.

﴿يَنْظُرُونَ﴾: فعل مضارع، نگاه کردن مداوم و همیشگی؛ زیرا در بهشت، خواب نیست و کسی نمی‌خوابد و عبادتی نیست؛ فقط بهشتیان از روی خوشحالی، سبحان الله می‌گویند و آن هم مثل نفس کشیدن غیر ارادی است و نعیم بهشت تکراری و خسته‌کننده نیست.

۱- تقدیم ظرف «الیوم» برای اهتمام به موضوع است که آن روز قیامت است که در آن جا مؤمنان از مشرکان انتقام می‌گیرند.

بر تخت‌های خود نشسته بر کافرانی که در دنیا به آنان می‌خندیدند و اکنون در عذاب دوزخ‌اند، نظاره‌گر هستند. در این مورد که مؤمنان در اعلیٰ علیین، عذاب کافران در اسفل سافلین را می‌بینند، هیچ جای تعجب و شگفتی نیست؛ زیرا امروزه می‌بینیم که تکنولوژی جدید در پخش تلویزیون و امثال آن، چنین ناممکنی را ممکن ساخته است. نتیجه چیست؟

﴿هَلْ تُؤْتِبُ الْكُفَّارَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ﴾^۱.

«آیا کافران [با چشیدن عذاب] جزای آنچه را که [در دنیا] می‌کردند [با عذاب خوارکننده] دریافت نموده‌اند؟» جزایی از جنس عمل خودشان.

﴿يَفْعَلُونَ﴾: کفار آن را همیشگی و به صورت عادت انجام می‌داده‌اند.

﴿تُؤْتِبُ﴾: عوض داده شدند (پاداش و جزا).

آیا کفار نتیجه و پیامد کارها و اعمالی را که انجام داده‌اند، دریافت خواهند کرد؟ آیا نتیجه‌ی اعمال آن‌ها در دنیا بازگشت داده خواهد شد؟ جواب آنان از آنچه گذشت، معلوم و واضح است. و البته در این آیه نوعی مسخره کردن اهل کفر نیز به کار رفته است، یعنی ثواب عمل‌شان و پاداشی را که منتظر آن بودند، گرفتند.

آخرین نکته در باب تطفیف این است که انسان می‌تواند در زمینه‌ی مسایل فکری، اعتقادی، اخلاقی و... اهل تطفیف شود. تطفیف یعنی هرچیزی را که انسان خود دارد، بی‌نهایت برایش ارزش و بها قایل شود، اما آن چیزی را که دیگران عرضه می‌کنند، بی‌ارزش بداند که الله در این رابطه در قرآن فرموده که: ﴿وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ﴾^{۸۵} [هود: ۸۵] هیچ چیزی از چیزهای مهم را بی‌ارزش و پست ندانید و آن چیزی را که دیگران دارند، تحقیر و کوچک نکنید و تفکر اهل ایمان تفکر تخریبی و حذفی نیست. امروز زمان آن است که جواب فکر را با فکر داد، در غیر این صورت:

گر نداری معرفت خاموش باش و دم مزن پسته‌ی بی‌مغز گر لب وا کند رسوا شود
باید به معرفت و علم خود عمق و ارتفاع و وسعت ببخشیم، تا اهل تطفیف در اندیشه و تفکر نشویم.

۱- ثوب: از ماده‌ی ثوب است، به معنی بازگشت به حالت نخستین و ثواب عمل یعنی بازگشت به پاداش کاری که انسان انجام داده است. جمع ثوب که اثواب و ثياب است، به معنی لباس هم آمده؛ زیرا انسان را برای اینکه حالت نخستین و ابتدایی‌اش محفوظ بماند، پوشش می‌دهد.

رهنمودهای آیات فوق:

- ۱- تهدید و توبیخ نسبت به کیفر مجرمان.
- ۲- بیان آنچه مشرکان مکه در برابر دعوت اسلامی انجام می‌دادند و آن سختی‌ها و مشقت‌هایی که مؤمنان متحمل می‌شدند.
- ۳- بیان اینکه مؤمنان درحالی‌که در نعمت‌های بهشتی به سر می‌برند، مشرکان را در دوزخ می‌بینند و به آنان لبخند می‌زنند.
- ۴- بیان احترام و اکرام الله نسبت به اولیای خود و اهانت الله نسبت به دشمنان او.

تفسیر سوره‌ی انشقاق^۱

انشقاق به معنای «شکافته شدن» می‌باشد. این سوره مکی و دارای چهار نام است: «الانشقاق، إنشَقَّتْ - إذا السَّاءُ انشَقَّتْ، كَدْحٌ». محور این سوره هم به مانند سایر سوره‌های مکی تصحیح بینش انسان‌ها از طریق استدلال به آیات آفاق و انفس است، در این سوره بیشتر به آیات آفاق برای اثبات وقوع قیامت و دسته‌بندی انسان‌ها برحسب موضع‌گیری‌هایی که در دنیا داشته‌اند، پرداخته شده است.

تقسیم‌بندی آیات سوره:

از آیه‌ی ۱ تا آیه‌ی ۵ استدلال به آیات آفاق است، در ارتباط با چگونگی آمدن قیامت و حوادثی که پیشاپیش قیامت روی خواهند داد.

از آیه‌ی ۶ تا آیه ۹ بیان وضعیت و جزای کسانی است که بر مبنای ایمان‌شان به قیامت، موضع درستی را در دنیا اتخاذ کرده‌اند.

از آیه‌ی ۱۰ تا آیه‌ی ۱۵ بیان جزای افرادی است که به علت عدم ایمان به آخرت و قیامت موضع نادرستی را در دنیا اتخاذ کرده‌اند، بنابراین از همین جا متوجه می‌شویم که اعتقاد و بینش ما، معبودی که عبادت می‌کنیم و اعتقادی را که به آخرت داریم، کاملاً بر روند و مشی حرکت ما در دنیا موثر است.

از آیه‌ی ۱۶ تا ۱۹ استدلال به آیات آفاق برای هشدار به کسانی است که متوقف شده‌اند و توقف خود نوعی تأخر و عقب‌ماندگی است، چون کسانی که تا مرحله‌ای از کمال با تلاش خود و توفیق الله رسیده‌اند، بعد از آن فکر می‌کنند که کافی است و احساس نمی‌کنند این توقف، رکود و جمود است، همان لحظه‌ای که چنین تصمیمی می‌گیرند، عقب‌افتادگی و پَس‌روی آن‌ها آغاز می‌شود.

از آیه‌ی ۲۰ تا آیه‌ی ۲۵ نتیجه‌گیری کل سوره و بیان این مطلب است که با وجود این همه آیات، علت چیست که افراد منقلب و متحول نمی‌شوند؟ این همه پیامبران آمده‌اند، چرا میزان تحول و تغییر کم و یا در بعضی از اوقات ناچیز است. درحالی‌که

۱- انشقاق: نام سوره انشقاق است و انشقاق مصدر است و به معنی شکافتن برداشتن چیزی است.

کلمه‌ی شق هم از همین مصدر مشتق شده است، به معنی سختی و مشقت است.

اصل این بود که افراد با شناخت این آیات منقلب و متحول شوند. نتیجه این است که به سرنوشت محتوم و قطعی شان که همان عذاب الیم است می‌رسند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿إِذَا السَّمَاءُ أَنْشَقَّتْ ﴿۱﴾ وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ ﴿۲﴾ وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ ﴿۳﴾ وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ ﴿۴﴾ وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ ﴿۵﴾﴾ [الانشاق: ۱-۵].

﴿إِذَا السَّمَاءُ أَنْشَقَّتْ ﴿۱﴾﴾

«آنگاه که آسمان [برای نزول فرشتگان] شکافته شود.»

الله متعال خبر می‌دهد که هرگاه آسمان بشکافد و از هم متلاشی گردد. البته این شکاف برداشتن همراه با آمادگی آسمان است. چون مأموریتش تمام شده است و وضعیت دنیا باید تغییر کند.

﴿وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ ﴿۲﴾﴾ «و به [فرمان] پروردگارش گوش فرا دهد [و تسلیم شود]؛ و سزاوار است [که چنین کند].»

۱- آذنت: از ماده‌ی آذن است، به معنی گوش و به خاطر شباهتی که گوش‌ها به دسته‌های قابلمه دارند، به همین خاطر به دسته‌های قابلمه هم آذن گفته می‌شود. به کسی که زیاد می‌شنود و کم می‌گوید آذن می‌گویند. تعبیری که کفار و مشرکان آن‌گونه که در سوره‌ی توبه است در رابطه با پیامبر رحمت به کار برده‌اند. ﴿وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنٌ خَيْرٌ لَّكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةٌ لِّلَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۶۱﴾﴾ [التوبة: ۶۱] «و برخی از آنان [= منافقان] هستند که پیامبر را می‌آزارند و می‌گویند: او زودباور [و سراپا گوش] است؛ [ای پیامبر] بگو: او برای شما [فقط] شنونده‌ی سخن خیر است. [وی] به الله ایمان دارد و [سخن] مؤمنان را باور دارد و برای کسانی از شما که ایمان آورده‌اند رحمتی است؛ و کسانی که رسول الله را می‌آزارند، عذابی دردناک [در پیش] دارند.» پیامبر گوش شنوایی بود، برای اینکه کفار و مشرکان هرچه می‌خواهند بگویند و عجیب این بود که اصلاً پیامبر هیچ‌گونه برخورد تندی با آن‌ها نداشت و با آن‌ها به طریق نیکو برخورد می‌نمود. پیامبر این چنین تعاملی داشت و به او می‌گفتند آذن. یعنی سراپای وجودش گوش شده بود و هیچ واکنشی نشان نمی‌داد. الله جواب می‌دهد که به آن‌ها بگو: ﴿قُلْ أُذُنٌ خَيْرٌ لَّكُمْ﴾ [التوبة: ۶۱]. پیامبر اگر حرف‌های شما را گوش می‌دهد، این شنیدن برای شما خیر است و می‌خواهد گرفتاری‌ها و دردهایی را که ریشه‌ی این تعامل غلط شما هستند، درک و کشف کند و آن وقت به درمان این دردها بپردازد.

﴿وَأَذْنَتْ لِرَبِّهَا﴾: «فرمان برداری پروردگارش را اعلام نمود، شنید و تسلیم پروردگار شد.»
 ﴿وَحَقَّتْ﴾: «سزد که امر پروردگارش را بشنود و تسلیم گردد.» آسمان می‌داند که
 الله به او فرمان می‌دهد؛ پس گوش می‌کند.

آسمان با آن همه عظمت، گوش به فرمان پروردگار عالم است که اطاعت کند؛ پس
 چرا ما انسان‌ها با بودن دلایل محکم باز هم در اطاعت الله سست و متزلزل هستیم.
 ﴿وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ ﴿۳﴾﴾^۱.

«و آنگاه که زمین گسترده [و هموار] شود».

زلزله هم یکی از عوامل این کشش‌ها است. لایه‌های زیرین زمین بر روی هم
 می‌خزند و امتداد می‌یابند. هنگامی که کوه‌ها، دره‌ها، ساختمان‌ها و عمارت‌ها، بر روی
 آن نماند و به زمین سطح و هموار تبدیل شد.

نظر علما در مورد این آیه:

۱- زمین مسطح و صاف گشته و از حالت کروی و گرد بودن خارج می‌شود.

۲- کوه‌ها و بلندی‌های روی زمین از بین می‌روند.

﴿وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ ﴿۴﴾﴾^۲.

«و هر چه را درون خود دارد [از خزینه‌ها و مرده‌ها] بیرون ریزد و [از آنها] تهی گردد».

در روز قیامت زمین از زیر بار هر مسئولیتی که داشته، خارج می‌شود:

(۱) مردگان را از قبر بیرون می‌زند.

(۲) معادن و گنجینه‌های درون خود را بیرون می‌دهد.

۱- مدت: به معنی زمانی که ادامه پیدا کند که از مصدر مد ساخته شده است. امداد هم که برای
 چیزهایی محبوب به کار می‌رود، ولی مد می‌تواند برای چیزهای غیر محبوب هم به کار رود. و در
 قرآن هر جا که امداد بیاید، به دنبالش محبوبی هم وجود دارد: ﴿وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَيْنَ﴾
 [الإسراء: ۶] «و با اموال و فرزندان یاری‌تان می‌کنیم». ولی اگر به صورت ادغام شده بیاید، لازم
 نیست که به دنبالش حتماً محبوبی بیاید.

۲- التقت: از ماده‌ی لقا است، یعنی روبرو شدن دو یا چند کس. لقا هم مصدر اول است، از باب مفاعله
 و مصدر دومش هم می‌شود ملاقات. القا به معنی افکندن است، افکندن چیزی به طوری که قابل
 رؤیت باشد.

تخلفت: از ماده‌ی خلو است، به معنی خالی شدن زمان و مکان (سپری شدن زمان). تخلیه که
 مصدر دیگری است، از خلو و ثلاثی مزید آن است.

یکی از علامت‌های قیامت، پیداشدن گنجینه‌های فراوان در زمین است و چنانکه در حدیث صحیح وارد شده کوهی از طلا در عراق پیدا می‌شود.^۱

قبل از قیامت، زمین هرچه را در خود نگه داشته از مردگان و معادن، بیرون کرده و مسئولیتش تمام می‌شود. زمین هم مانند آسمان که تسلیم فرمان الله است، تسلیم می‌شود.

﴿وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ ﴿٥﴾﴾

«و به [فرمان] پروردگارش گوش دهد [و تسلیم شود]؛ و سزاوار است [که چنین کند]».

سید قطب رحمته در تفسیر این آیات می‌گوید: بارزترین مظهر از مظاهری که با تلاوت آیات مقدماتی این سوره خودش را پیش روی انسان قرار می‌دهد، مظهر استسلام است. تسلیم‌شدن آسمان و زمین برای الله. و بعد از آن انسان را به این تسلیم فرا می‌خواند. به دنبال این است که می‌فرماید: ﴿يَأْتِيهَا الْإِنْسُنُ﴾ و چه ارتباطی میان این آیات وجود دارد؟ بسیار واضح و روشن است. آن‌ها (آسمان و زمین) تسلیم شدند، اگرچه علم و اراده و شعور هم ندارند و تو ای انسان با علم و اراده‌ات! آیا معقول است که در این تسلیم‌شدن همراه آن‌ها نشوی؟

﴿يَأْتِيهَا الْإِنْسُنُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ ﴿٦﴾ فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ
بِئِمِينَةٍ ﴿٧﴾ فَسَوْفَ يُحَاسِبُ حِسَابًا يَسِيرًا ﴿٨﴾ وَيَنْقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا ﴿٩﴾﴾
[الانشاق: ۶-۹].

﴿يَأْتِيهَا الْإِنْسُنُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ ﴿٦﴾﴾

«ای انسان، بی‌گمان تو در راه [رسیدن به] پروردگارت سخت تلاش و کوشش می‌کنی؛ پس او را ملاقات خواهی کرد».

﴿الْإِنْسُنُ﴾: منظور مسلمان و کافر است.

﴿كَادِحٌ﴾: زحمت‌کش، عمل‌کننده، رنج‌بر.

۱- ابوهیره رضی از رسول الله صلی روایت می‌کند که فرمود: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّىٰ يَخْسِرَ الْفَرَاتُ عَنْ جَبَلٍ مِنْ ذَهَبٍ يَفْتَتِلُ النَّاسُ عَلَيْهِ فَيُقْتَلُ مِنْ كُلِّ مِائَةِ تِسْعَةٌ وَتِسْعُونَ وَيَقُولُ كُلُّ رَجُلٍ مِنْهُمْ لَعَلِّي أَكُونُ أَنَا الَّذِي أُجْجُو» [بخاری: ۷۱۱۹ و مسلم: ۲۸۹۴ و ۲۸۹۵] «قیامت برپا نمی‌شود تا آنکه فرات از کوهی از طلا پرده بر ندارد و آن را ظاهر نکند. مردم برای مالک شدن آن جنگ می‌کنند. از هر ۱۰۰ نفر ۹۹ نفر کشته می‌شود و هر شخصی چنین می‌اندیشد که من نجات پیدا می‌کنم». (مصحح)

﴿إِنَّكَ كَادِحٌ﴾: «حقا که تو به سختی عامل و کاسب خیر باشی»

﴿إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا﴾: «و به سوی پروردگارت به شدت کوشایی»

﴿فَمَلَقِيهِ﴾: تو عمل می‌کنی و این عمل هرچند در نظر الله کم باشد ولی جزای آن را می‌دهد و تو پاداش آن را در قیامت خواهی دید و الله را ملاقات خواهی کرد. ای انسان تو شب و روز در سعی و کوشش به سوی پروردگارت می‌روی هر جا که بروی باید در پیشگاه الله حاضر شوی تا آن‌گاه که او را ملاقات خواهی کرد و نتیجه‌ی رنج و تلاش خود را خواهی دید. تو پیوسته کار می‌کنی و با اعضا و جوارحت، به اعمال خیر و شر مشغولی و تا هنگام مرگ کار می‌کنی که به سرای آخرت انتقال می‌یابی و پروردگارت را ملاقات می‌کنی؛ ای کاش انسان این تلاش‌ها را با میل و رغبت به سوی الله سوق بدهد، قبل از آنکه قیامت فرا رسد. حدیث رسول الله ﷺ گواه بر این موضوع است که می‌فرماید: «كُلُّ النَّاسِ يَعْدُو فَبَايِعْ نَفْسَهُ فَمُعْتَقُهَا أَوْ مُوبِقُهَا»^۱ «هر یک از مردم صبح می‌کند درحالی‌که شخصی نفسش را از عذاب دوزخ آزاد می‌کند و دیگری هلاکش می‌کند». بنابراین ای انسان مکلف! بهتر است که پیوسته کار نیک انجام دهی تا آن‌گاه الله را ملاقات کنی و الله از تو راضی باشد و تو را گرمی دارد. قطعاً تو الله را ملاقات خواهی کرد پس تو را نصیحت می‌کنم که عملت صالح باشد.

صحیفه‌ی اعمال انسان، دارای تاریخ، سال، ماه، روز و جزئیات اعمال است و به زودی خودش می‌بیند. الله صدقه‌ خالصانه را با دست راست خود قبول می‌کند و آن را به اندازه‌ی کوهی بزرگ می‌کند^۲ و باعث قبولی دعا، رفع بلا و مصیبت و پاکی گناهان می‌گرداند.

﴿فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ﴾

«و اما کسی که نامه [اعمالش] به دست راستش داده شود». که حاوی خیر است و در

آن بدی نیست.

۱- [مسلم: ۲۲۳] (مصحح)

۲- «مَنْ تَصَدَّقَ بِعَدْلِ تَمْرَةٍ مِنْ كَسْبٍ طَيِّبٍ، وَلَا يَقْبَلُ اللَّهُ إِلَّا الطَّيِّبَ، وَإِنَّ اللَّهَ يَتَقَبَّلُهَا بِيَمِينِهِ، ثُمَّ يُرِيهَا لِصَاحِبِهِ، كَمَا يُرِي أَحَدَكُمْ فَلُوَّهُ، حَتَّىٰ تَكُونَ مِثْلَ الْحَبْلِ» [بخاری: ۱۴۱۰ و ۷۴۳۰] و [مسلم: ۱۰۱۴] «هرکس به اندازه‌ی یک خرما از کسب حلال و پاک صدقه دهد- و الله جز مال حلال و پاک را نمی‌پذیرد- الله آن را به دست راست خود می‌گیرد و آن چنان برای صدقه‌دهنده پرورش می‌دهد که مثل کوه، بزرگ می‌شود؛ همان‌طور که شما کره اسب خود را پرورش می‌دهید» (مصحح)

﴿كِتَابَهُ﴾: «نامه‌ی اعمال خود را پس از رستاخیز».

ویژگی‌های کتاب اعمال:

۱- صفحه صفحه است.

۲- جمع می‌شود.

۳- هر روز با تاریخ و ساعت دقیق مشخص شده است.

وقتی انسان فوت کرد، کتاب اعمالش بسته و ختم می‌شود و به بالا می‌رود و بسته به اعمال شخص به علیین یا سجین منتقل می‌شود.

هرکس نامه‌ی اعمالش به دست راستش داده می‌شود، اهل سعادت و یمن و مبارکی خواهد بود و البته با سرور و خوشحالی این کارنامه را تحویل می‌گیرد. پس:

﴿فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا﴾^(۸).

«به زودی به حسابی آسان، محاسبه می‌شود [و اعمال وی به او عرضه شده بدون اینکه مواخذه گردد]».

با او حسابی ساده و آسان خواهد شد. از او درباره‌ی چیز ساده‌ای می‌پرسند، اعتراف می‌کند و از او می‌گذرند و به سوی خانه و خانواده‌اش در بهشت جاویدان باز می‌گردد.

الله به خاطر احترام، او را با اهل بیتش دورهم جمع می‌کند. همان‌گونه که در سوره‌ی طور می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ﴾

[الطور: ۲۱]: کسانی که ایمان آورده‌اند و فرزندان‌شان آنها را در ایمان پیروی کرده‌اند،

فرزندان‌شان را به آنان محلق خواهیم کرد. الله، انسان نیکوکار را می‌طلبد و اعمال و گناهان او را به او می‌گوید و سپس می‌فرماید: همان‌گونه که در دنیا تو را ستر کرده و پوشاندم، اینجا نیز تو را بخشیده و گناهانت را ستر می‌کنم و می‌پوشانم. در آنجا

محاسبه‌اش، محاسبه‌ی آسانی خواهد بود. عایشه رضی الله عنها از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید، منظور از

این حساب سبب چیست؟ فرمود: این حساب سبب در حقیقت همان عرض معلومات است، یعنی الله اعمال و خیرات را به انسان نشان می‌دهد و گناهان و معاصی را که در

دنیا پوشانده، در آخرت هم می‌بخشد. در سوره‌ی مدثر هم آمده است که: ﴿كُلُّ نَفْسٍ

بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ ﴿۳۸﴾ إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِيْنِ ﴿۳۹﴾ [المدثر: ۳۸-۴۰]. هرکس در گرو عملکرد

خوبش است، جز اصحاب یمین که در گرو اعمال خویش نیستند.

﴿وَيَنْقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا﴾^۱ «و شادمان به سوی خانواده‌اش بازمی‌گردد».

۱- مَسْرُور: اسم مفعول است، مصدر آن اِسْرار به معنای پنهان داشتن می‌باشد. مقابل آن اعلان یعنی آشکار کردن می‌باشد. سُرّه به ناف گفته می‌شود. به این دلیل که ناف بعد از مدتی که بریده

همین تعبیر را الله در سوره‌ی احقاف دارد، آنجا که در رابطه با اهل ایمان می‌فرماید: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَنَتَجَاوَزُ عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ فِي أَصْحَابِ الْجَنَّةِ﴾ [الاحقاف: ۱۶]. هر عمل صالح نیکویی را که نیکوترین عمل آن‌ها باشد، می‌پذیریم و از گناهان آنها صرف‌نظر می‌کنیم و به بهشت خواهند رفت. ﴿وَيَنْقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا﴾ و مؤمن به اهل خودش ملحق می‌شود، درحالی که مسرور است و خوشحالی عمیق و درونی او را فرا گرفته است. بعضی از مفسران گفته‌اند که منظور از ﴿أَهْلِهِ﴾ همان بهشتیانی هستند که قبل از او فوت شده‌اند و او هم به آنها ملحق می‌شود، بعضی‌ها هم گفته‌اند الله در سوره‌ی طور فرموده: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُم بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلْتَنَاهُمْ مِّنْ عَمَلِهِمْ مِّنْ شَيْءٍ كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِيْنٌ﴾ [الطور: ۲۱] «مؤمنانی که فرزندانشان در ایمان پیرو آنان بودند، فرزندانشان را [نیز در بهشت] به آنان ملحق خواهیم کرد و از [پاداش] عملشان ذره‌ای نمی‌کاهیم؛ چرا که [سرنوشت] هر کس در گرو دستاورد خود اوست». هرکس که (مؤمن) بمیرد، اهلش را هم به او ملحق می‌کنیم به شرطی که اهلش هم اهل ایمان باشند.

﴿وَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ وَرَأَىٰ ظَهْرَهُ﴾ ﴿فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُورًا﴾ ﴿وَيَصِلَىٰ سَعِيرًا﴾ ﴿إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُورًا﴾ ﴿إِنَّهُ ظَنَّ أَن لَّنْ يُجُورَ﴾ ﴿بَلَىٰ إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بِبَصِيرًا﴾ [الانشقاق: ۱۰-۱۵].

﴿وَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ وَرَأَىٰ ظَهْرَهُ﴾!

«و اما کسی که نامه [اعمالش] از پشت سرش به او داده شود».

﴿وَرَأَىٰ ظَهْرَهُ﴾: «و اما کسی که نامه‌ی اعمالش را برای اهانت از پشت سر به دست

چپش دادند.»

می‌شود مخفی می‌شود. سریر به تختی گفته می‌شود که انسان بر آن احساس شادی می‌کند که الله وعده‌اش را به بهشتیان داده است. ﴿عَلَىٰ سُرُرٍ مُّتَقَابِلِينَ﴾ [الحجر: ۴۷] «بر تخت‌ها مقابل یکدیگرند». بنابراین مسرور به کسی گفته می‌شود که شادمانی واقعی و داخلی و عمیق دارد. مقابل سرور، فرح است، به معنی خوشی ظاهری.

۱- ظهره: ظهر به معنی پشت است. ظُهر به معنی پشت روز است. اگر به صورت فعلی گفته شود، ظهره یعنی از درد پشت نالید.

(یکی از عذاب‌های کافران این است که نامه اعمال آنها به دست چپ و از پشت کمر به آنها داده می‌شود).

﴿فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُورًا﴾^۱.

«به زودی نابودی خود را خواهد طلبید». (ولی دیگر فایده‌ای ندارد و مهلت تمام شده است).

﴿يَدْعُوا ثُبُورًا﴾: «بر خود نفرین کند و به هلاکت خود آواز سر دهد و گوید: وای بر من، وای بر من».

الله متعال حال و وضعیت کافران را در روز قیامت توصیف می‌کند که از شدت ناراحتی خود را نفرین می‌کنند و خود را گاز می‌گیرند و نامه اعمالشان به حالت توهین‌آمیزی به آنها داده می‌شود. وقتی که نامه‌ی اعمال این‌چنین است، این فرد هلاکت و نابودی را می‌طلبد و از الله می‌خواهد که هلاکش کند تا از این وضعیت اسف بار نجات پیدا کند. و هدف الله متعال، هشدار و بیدار کردن انسان‌ها برای انجام اعمال صالح است.

و البته:

﴿وَيَصْلَىٰ سَعِيرًا﴾^{۱۲}.

«و به [آتش] جهنم شعله‌ور در خواهد آمد».

به آتشی انداخته می‌شود که از همه سو افروخته و احاطه است و ۷۰ برابر از آتش دنیا داغ‌تر است و همیشه مشتعل است و خاموش نمی‌شود و خود انسان‌ها، هیزم جهنم‌اند. به سعیر وارد می‌شود، آتشی که سوزنده است و شعله می‌کشد و شعله‌هایش تمام‌شدنی نیستند. به چه جرمی؟

۱- يدعوا: مصدر دعا است. به معنی صدا زدن یا کسی را تحریک کند، به طوری که آن فرد به سمت صدا جلب شود. پس صدا زدن و فراخوانی جذاب را دعوت گویند. دعا هم از همین ماده است. دعا‌های ما باید محتوایی پیدا کند که وقتی الله را می‌خوانیم و یارب یارب می‌گوییم، کاملاً توجهات الله را به سمت ما جلب نماید. در ضمن یکی از راه‌های جلب توجه الله گریه کردن خالصانه است.

ثُبُور: به معنی هلاکت و فساد و نابودی است و مشهور که در قرآن به کار رفته است، به معنی کسی که عقلش ناقص باشد. و نقصان عقلی یکی از بزرگ‌ترین خسارت‌ها است.

﴿إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِيهِ مَسْرُورًا﴾^(۱۳).

«بی‌گمان، او [در دنیا] در میان خانواده خود [بر کفر و گناهش] شادمان بود». زیرا او در دنیا با کسانی که هم‌فکر و همراهش بودند، مسرور بود و فکر می‌کرد این دنیا برای او به همین وضعیت و شرایط باقی خواهد ماند. آنان در دنیا در نعمت مادی و شادی بودند و گناه کرده و مؤمنان را مسخره می‌کردند؛ ولی این شادی فقط جسمی بود و نه روحی؛ شادی کافران، پشیمانی و ناراحتی به دنبال دارد ولی شادی مؤمنین، پشیمانی به دنبال ندارد و ابدی خواهد بود.

﴿إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحُورَ﴾^(۱۴)!

«او گمان می‌کرد که هرگز [پس از مرگ نزد الله] باز نخواهد گشت».

﴿يَحُورُ﴾:

۱- رجوع و برگشت: فکر می‌کرد هرگز برنمی‌گردد.
 ۲- تغییر: فکر می‌کرد هیچ چیز تغییر نمی‌کند و مانند دنیا است.
 مانند ابولهب عموی پیامبر ﷺ که می‌گفت: با پولم بهشت را می‌خرم.
 این چنین می‌پنداشت که این دنیا تمام‌شدنی نیست و بعد از مرگ زنده نخواهد شد به همین خاطر هیچ‌گاه کار نیکی انجام نداد و از اعمال شر اجتناب نمی‌ورزید و به معاد و جزا اعتقادی نداشت. این گروه در دنیا هر کاری که نباید می‌کردند و از هر راهی که نباید می‌رفتند و هر حرفی که نباید می‌زدند و هر موضع‌گیری را که نباید می‌کردند، مرتکب شدند. این‌ها همان کسانی هستند که الله متعال لحظه‌ی جان‌کندن آنها را در دو جا از قرآن، یکی در سوره‌ی محمد و دیگری در سوره‌ی انفال آیه‌ی ۵۰ توصیف می‌کند، در سوره‌ی محمد چنین می‌فرماید: ﴿فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبُرَهُمْ﴾^(۱۷) [محمد: ۲۷] «آنگاه که فرشتگان الهی بر چهره و پشتشان می‌زنند و جانشان را می‌گیرند، [حال این منافقان] چگونه خواهد بود؟». وقتی که ملائکه جان آنها را

۱- یحور: از ماده‌ی حور است، به معنی تردد. این تردد یا درونی است و یا بیرونی. مُحاوره یعنی گفتگو. حور هم از این مصدر است. حاره به معنی کسی که در کارش دچار تحیر شود. محور هم از همین ماده است. یعنی چوبی که چرخ چاه بر آن قرار دارد و می‌چرخد. حواریون هم که مجموعه افرادی بودند، در محضر عیسی ﷺ به خاطر این حواریون گفته می‌شدند که در حقیقت از حیرت آزاد شده بودند و حیرت‌زدایی می‌کردند.

می‌گیرند، از همان لحظه‌ی جان‌دادن با سیلی‌های ملائک مواجه می‌شوند تا به جایگاه ابدی‌شان در جهنم ملحق شوند. ﴿يَصْرَبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَرَهُمْ﴾ «بر چهره و پشتشان می‌زنند». اوج توهینی است که الله در رابطه با این جمع دارد، چرا که در دنیا به هرچه ارزشمند بود، توهین می‌کردند و موضع‌گیری‌شان در رابطه با آنچه حق و حقیقت بود، موضع‌گیری عاقلانه و مؤمنانه نبود، بنابراین جزای آنها از جنس عمل‌شان است و در جای دیگر وقتی که از الله می‌خواهند آنها را از عذاب خارج و به دنیا برگرداند، به وضع و حال آن‌ها اشاره می‌کند که می‌گویند: ﴿رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ﴾ پروردگارا! به ما فرصتی دیگر بده تا عمل صالح انجام دهیم و الله متعال در مقام دفاع از محاکمه‌ی عادلانه‌ی خود می‌فرماید: ﴿أَوَلَمْ نَعْمَرْكُمْ مِمَّا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرُ﴾ آیا آن مقدار لازم به شما عُمر ندادیم که در آن پند بگیرید و از خواب غفلت بیدار شوید، ﴿وَجَاءَكُمْ التَّذِيرُ﴾ و پیامبر ترساننده و هشدار دهنده‌ای از جنس بشر برای‌تان فرستادیم، ﴿فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ﴾ [فاطر: ۳۷]. بچشید که ظالمین یاوری ندارند و شما ظالم بودید و بزرگ‌ترین ظلم را به خودتان و به الله و به کسی که شریک الله قرار دادید، کردید. یعنی دچار شرک شدید و شرک ظلمی عظیم است، ستم بزرگ در قرآن شرک نامیده شده است. ﴿إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾ [لقمان: ۱۳] «یقیناً شرک، ستم بزرگی است». چرا که در دل این ظلم، سه ظلم نهفته است. ظلم به الله که قرار است بندگی شود و از بندگی او سر باز زده می‌شود، ظلم به آن کسی که لیاقت ندارد، ولی در کنار الله قرار داده می‌شود و ظلم به خود فرد که قرار است الله یکتا را بندگی کند ولی سر به بندگی معبودی دیگر که کمترین ارزشی به عنوان معبود بودن ندارد، می‌نهد.

﴿بَلَىٰ إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بِهِ بَصِيرًا﴾^۱

«آری؛ همانا پروردگارش از حال وی آگاه بود».

۱- بصیر: قدرت ادراک دل است و در مقابلش بَصْر است. بصر یعنی همان چشم سر و بصیرت، یعنی چشم دل، یعنی نیرویی که انسان را در راستای تشخیص خیر از شر و حق از باطل یاری می‌کند. حیوانات فقط عین دارند و انسان‌ها علاوه بر عین، بصیرت هم دارند، به همین دلیل مکلف هستند.

﴿بَصِيرًا﴾: الله به اعمال ما بینا است و همه چیز را دقیق می‌داند. آری درحقیقت پروردگارش به او بیناست و چیزی از اعمال انسان بر او پوشیده نیست. او را چون بار اول زنده خواهد کرد و محاسبه‌اش می‌نماید و در برابر عملش پاداش داده خواهد شد؛ نه مانند بعضی که در دنیا چنان معتقدند که زنده نخواهند شد و مورد بازخواست قرار نخواهند گرفت و در برابر اعمالی که انجام داده‌اند، هیچ‌گونه پاداشی بر آنان مترتب نمی‌شود. الله متعال به او و به اعمالش کاملاً نظارت دارد و هیچ چیزی از حیطه‌ی علم او پنهان نمی‌ماند.

اگر قرار بود آخرت و قیامتی نباشد، همه‌ی حرکات و سکنات ما مهمل و بیهوده بودند. این همه مشقت و زحمت را انسان تحمل کند و بعد از آن بمیرد؟ کار انسان عاقل نیست که این‌چنین خودش را به آب و آتش بزند، برای اینکه بمیرد و بعد از آن حیاتی دیگر نباشد؟ چنین چیزی ممکن نیست. بنابراین الله که بصیر است، احوال بندگان را بهتر و بیشتر از هرکس می‌داند. پس همین طور آنها را رها نخواهد کرد.

رهنمودهای آیات فوق:

- ۱- اثبات عقیده‌ی معاد و جزا با بیان مقدماتی در انقلاب هستی.
- ۲- بیان اینکه ملاقات انسان با پروردگارش قطعی و حتمی است.
- ۳- هر انسان مکلف و عاقل و بالغ در دنیا، قطعاً عامل و کاسب است تا آنگاه که می‌میرد و پروردگارش را ملاقات می‌کند.
- ۴- با مؤمنان و متقیان حساب ساده و آسانی خواهد شد. محض عرض اندام حضوری است نه چیز دیگر و اینان رستگارند.
- ۵- اما کسانی که در حساب و بازجویی مورد مناقشه قرار گیرند، هلاک و معذب خواهند شد؛ زیرا چنین کسانی توان حجت و عذری را نخواهند داشت.
- ۶- بهره‌مند شدن از نعمت‌ها و غوطه‌ور شدن در شهوات و لذت‌های دنیوی همراه با ترک فرمان‌برداری الله و ترک اعمال صالح، ثمره‌ی عدم ایمان و یا عدم یقین به روز رستاخیز و جزا می‌باشد.

﴿فَلَا أُقْسِمُ بِالشَّقِيقِ ﴿١٦﴾ وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقِ ﴿١٧﴾ وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ ﴿١٨﴾ لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَن

طَبَقِ ﴿١٩﴾﴾ [الانشقاق: ۱۶-۱۹].

﴿فَلَا أُقْسِمُ بِالشَّقِيقِ ﴿١٦﴾﴾.

«پس به شفق سوگند می‌خورم!»

﴿بِالشَّفَقِ﴾: «سرخی در افق بعد از غروب آفتاب» در مقابل آن فلق است، یعنی صبح زود.

نه، نه قضیه چنان نیست که ادعا می‌کنند و می‌گویند: معاد و جزا نیست! سوگند نمی‌خورم به شفق. این سوگند نخوردن یکی از شیوه‌های سوگند خوردن قرآن است. خیلی از اوقات وقتی آیه‌ای واضح و روشن باشد و به عنوان دلیلی برای اثبات قضیه‌ای به کار گرفته شود، الله این روش را دارد که سوگند نمی‌خورد و این شکل از سوگند خوردن به خاطر تعظیم مقام چیزی است که به آن سوگند خورده شده است.

﴿وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ﴾^(۱۷)!

«و سوگند به شب و آنچه را فرو می‌پوشد»!

﴿وَمَا وَسَقَ﴾: «آنچه فروپوشاند و فرا می‌گیرد. اشاره به بازگشت انواع حیوانات و پرندگان حتی انسان‌ها به خانه‌ها و لانه‌های خود دارد.»

و قسم نمی‌خورم به شب، آنگاه که هر چیزی را می‌پوشاند. تاریکی شب وقتی فرا رسد، فراگیر است و همه چیز را می‌پوشاند.

﴿وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ﴾^(۱۸)

«و سوگند به ماه چون [بدر] کامل شود»!

﴿إِذَا اتَّسَقَ﴾: «جمع گردد و نورش تمام و کامل گردد و آن در ایام البیض است؛

۱۳ تا ۱۵ هر ماه.»

الله متعال برای تأکید، به سه چیز قسم شدید و قوی می‌خورد.

۱- شفق: یعنی سرخی بعد از مغرب تا نماز عشا.

۲- شب و هرچه در شب رخ می‌دهد و هرچه در شب برای موجودات رخ می‌دهد.

۳- ماه، زمانی که بدر کامل و ۱۴ شبهه است.

و هدف، آیه‌ی بعدی است.

و همچنین سوگند نمی‌خورم به ماه، وقتی که کم‌کم کامل می‌شود. این آیات

عقل‌ها و سرها را بیشتر مورد خطاب قرار می‌دهد و به دنبال سر، دل را؛ چون عقل و

۱- وسق: به معنی جمع‌کردن چیزهای پراکنده است که مقدار معینی از بار را هم که شتر

می‌توانسته بردارد، وسق می‌گفتند که ۶۰ صاع و برابر ۱۴۴ کیلوگرم است که همان وسق

می‌باشد، وسق هم از همین ریشه است. شب و تاریکی‌های پیاپی و زیادشدنی آن که این جا گفته

شده: ﴿وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ﴾^(۱۷)

به تعبیری شعور در سر است و شور در دل؛ و قرآن کلامی است که هم سرها و هم دل‌ها را مورد خطاب قرار می‌دهد. هم با عاطفه‌ها سخن دارد و هم با اندیشه‌ها و عقل‌ها؛ و غذایی است برای این دو. و اگر انسان از لحاظ عقلی و قلبی تغذیه شود، یک شخصیت متعادل و وارسته خواهد شد. الله در ضمن این آیه این نکته را می‌خواهد به شکلی به ما تفهیم کند که به ماه توجه کنید. سید قطب رحمته در ذیل آیه‌ی سوم و یا چهارم سوره‌ی تبارک می‌فرماید: کسی که شب‌ها به آسمان نگاه نکند و از آسمان منفعل و متأثر نشود، نه در سرش هوش است و نه در دلش جوش؛ ﴿الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَّا تَرَىٰ فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِن تَفْوُتٍ فَأَرْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَىٰ مِن فُطُورٍ﴾^۱ ثُمَّ أَرْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ^۲ [الملك: ۳-۴] «آن ذاتی که هفت آسمان را بر فراز یکدیگر آفرید. در آفرینش [الله] رحمان هیچ بی‌نظمی و خللی نمی‌بینی. بار دیگر نگاه کن؛ آیا نقصی می‌بینی؟ بار دیگر [به عالم هستی] نگاه کن؛ [نقصی نخواهی دید و] چشم تو در حالی که خسته و ناتوان است به سوی تو بازمی‌گردد». و اقبال می‌گوید:

به منزل کوش همچون مه نو در این نیلی فضا هر دم فزون شو
ماه هر شب نسبت به شب قبل کامل‌تر می‌شود تا در شب چهاردهم به کمال نهایی خود می‌رسد. پس انسان هم باید این‌گونه باشد و ایستایی و رکود نداشته باشد تا به کمال برسد، اما آغاز حرکتش هم یک سفر است، مانند سفر ماه. مسافرتی از نقص به کمال، مسافرتی از ضعف به قوت:

سفر اندر حضر کردن چنین است سفر از خود به خود کردن همین است
بسوزد مؤمن از سوز وجودش گشود هر چه بست اندر سجودش
اما جواب قسم، این قول الله متعال است که می‌فرماید:

﴿لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ﴾^۱

«قطعاً مراتب و حالات مختلفی را یکی پس از دیگری طی خواهید کرد».

۱- لتركبن: از ماده‌ی رکوب است، به معنی سوار شدن به مرکب. حب متراکب یعنی دانه‌های سوار بر هم که به بعضی از میوه‌ها اطلاق شده مانند دانه‌های انگور؛ رُكْبَةٌ هم به معنی زانو است، به این دلیل که انسان وقتی می‌نشیند، بر زانوی خودش سوار است.
طَبَق: در اصل یعنی مطابقت دو یا چند چیز است، به طوری که کاملاً همدیگر را پوشش دهند.

﴿طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ﴾: «مراتب و حالات مختلفی را یکی پس از دیگری طی خواهید کرد: نطفه، علقه، مضغه، حیات، مرگ. سپس حیات دوباره» و هیچ وقت به یک حال نمی‌مانی؛

یعنی همچنان که ماه کم‌کم کامل می‌شود، شما هم حالت‌های مختلف دارید. یک مرحله را رها می‌کنید و به مرحله‌ی بعدی می‌رسید. معلوم نیست که از ضعف به قوت می‌روید و یا عکس آن. حال انسان تغییر می‌کند، از حالی به حال دیگر منتقل می‌شود و این دست خودش نیست. نخست مرگ سپس حیات، از آن پس در پیشگاه الله قرار گرفتن، سپس محاسبات و بازجویی و در آخر جزا و پاداش، این‌ها حالات و مراتب گذر هر انسان مکلفی است؛ پس چگونه می‌پندارید که تنها مرحله‌ی آنان فقط مرگ است و لاغیر^۱.

تغییر حال انسان‌ها:

۱- احوال قلب‌ها → ایمان قوی
ایمان ضعیف

۲- احوال بدن‌ها (کودکی، جوانی، پیری).

۳- تغییر مکان: تغییر محل زندگی.

۴- تغییر زمان: (شاد، غمگین)

﴿فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿۲۰﴾ وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ ﴿۲۱﴾ بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُكْذِبُونَ ﴿۲۲﴾ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُوعُونَ ﴿۲۳﴾ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿۲۴﴾ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ ﴿۲۵﴾﴾ [الانشاق: ۱۶-۲۵].

﴿فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿۲۰﴾﴾^۲ «پس آن [کافران] را چه شده که ایمان نمی‌آورند»؟

۱- استفهام انکاری است و تعجب از احوال آنان است که چگونه ایمان نمی‌آورند.
۲- مؤمنون: از ماده‌ی امن است. امنیت، یعنی غمگین نبودن از گذشته و خوف از آینده و اینکه حالا چگونه انسان به این آرامش برسد، بسیار مهم است و راه رسیدن به آن، برداشتن بار امانت است. مؤمن یعنی کسی که حامل بار امانت است و می‌خواهد به امنیت برسد، طوری که هیچ خُزنی در رابطه با گذشته و هیچ خوفی نسبت به آینده نداشته باشد؛ اما راهش چیست؟ آیا به مادیات و مقام خود بیفزاید؟ درحالی که آنکه ثروت زیادی دارد، مشکلات بیشتری نیز دارد. پس مال و مقام‌ها به انسان امنیت نمی‌بخشد و تنها راهش حمل بار امانت است. ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَىٰ

ایشان را چه شده که به الله و پیامبرش و به ملاقات با الله ایمان ندارند، دلایلی فراوانی بر این وجود دارد که بر آنان خوانده می‌شود.

یعنی طبق آیه بالا دانستی که ضعیف هستی و دچار تغییر حالت می‌شوی و ایمان داری که این تغییر دست تو نیست و کار الله است پس چرا ایمان نمی‌آوری؟ و این خاص کافران نیست بلکه برای همه در مراحل مختلف و درجات مختلف ایمان است؛ و این جواب قسم است.

چرا مردم از مسیر غلطی که در پیش گرفته‌اند، متوقف نمی‌شوند و بازگشت و رجوعی ندارند؟ حداقل رجوع به خویشتن این است که اگر نمی‌توانیم به دیگران کمک کنیم، به خودمان بپردازیم. اگر نمی‌توانیم دل‌سوزِ همه‌ی این مردم باشیم، حداقل این است که دل‌سوز خودمان باشیم. ﴿فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ چرا مردم به سمت و سوی ایمان نمی‌آیند؟ الله در سوره‌ی قریش می‌فرماید: ﴿فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ﴾ قریش باید پروردگار این خانه را عبادت کنند، در نتیجه‌ی این بندگی کردن به دو چیز می‌رسند: ﴿الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِّنْ جُوعٍ وَعَآمَنَهُمْ مِّنْ خَوْفٍ﴾ امنیت اقتصادی و امنیت داخلی، امنیت مادی و امنیت معنوی و اگر ما در این دو بُعد امنیت و آرامش داشته باشیم، در جاهای دیگر هم قطعاً آرامش و امنیت خواهیم داشت.

﴿وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ﴾!

«و [چرا] هنگامی که قرآن بر آنان تلاوت شود [برای پروردگارشان] سجده نمی‌کنند»؟

﴿وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ﴾: «و چون قرآن بر آنان خوانده شود و یا بشنوند.»

﴿لَا يَسْجُدُونَ﴾: «چهره بر خاک نمی‌سایند، خاضع، مؤمن و تسلیم الله نمی‌شوند.»

﴿يَسْجُدُونَ﴾: سجده کردن قلب و عمل کردن به آن و اطاعت از اوامر و نواهی آن.

السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبِينَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا ﴿۷۲﴾ [الأحزاب: ۷۲] «ما امانت [انجام تکالیف شرعی] را بر آسمان‌ها و زمین و کوهساران عرضه داشتیم و آنها از تحمل آن سر باز زدند و از آن ترسیدند و [الی] انسان آن را پذیرفت. حقا که او [در حق خویش] همواره ستمکار و نادان است». چرا؟ به خاطر اینکه به آرامش برسد. پس راه رسیدن به این آرامش و راه مؤمن شدن، حمل بار امانت است.

۱- یسجدون: از ماده‌ی سجده است و سجده هم به معنی گُرنشی است که همراه با فروتنی و طاعت باشد. و مقدمه‌ی قُرب الله هم سجده است. و اسجد واقرب.

وقتی که برنامه‌ی الهی، یعنی همان قرآنی که می‌خواهد، امنیت مادی و امنیت معنوی را به آنها بدهد، بر آنها خوانده می‌شود، خاضع و خاشع و تسلیم نمی‌شوند. و با وجود آن همه حجت‌ها و براهین، چهره بر خاک نمی‌سایند. حال سؤال این است که قرآن چگونه امنیت مادی می‌دهد؟ الله وعده‌ی امنیت مادی را به انسان‌ها داده است:

﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ ءَامَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿۹۶﴾﴾ [الأعراف: ۹۶]

تقوا شوند، ما درهای رحمت خودمان را از آسمان و زمین به روی آنها می‌گشاییم. پس باید توجه داشته باشیم که وقتی ایمان و تقوای انسان ضعیف شد، برکات آسمان و زمین برداشته می‌شود و ایمان و تقوا که بیشتر شد، برکات آسمان و زمین هم بیشتر خواهد شد.

﴿لَا يَسْجُدُونَ﴾ در اینجا معنی سجده همان اطاعت و فرمانبرداری است. و سجده اگر از روی میل و اختیار باشد، تقرب به دنبال دارد. اگر در این سجده‌ها قرب ایجاد نمی‌شود، بدانید که بی‌میلی در آنها است و هرچه میل بیشتر

باشد، تقرب هم بیشتر است. در حدیث صحیح داریم که پیامبر ﷺ فرمود: «أَقْرَبُ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ مِنْ رَبِّهِ، وَهُوَ سَاجِدٌ، فَأَكْثَرُوا الدُّعَاءَ»^۱ «بنده زمانی که در حال سجده

است، بیش از هر زمانی به پروردگارش نزدیک می‌باشد، در سجده‌های تان زیاد دعا کنید». یعنی سجده‌های تان را طولانی کنید، نزدیک‌ترین حالت انسان به الله سجده است. سجده هم ممکن است که سجده ظاهری، یعنی سجده‌های موجود در نماز باشد و

یا سجده‌هایی که درونی است و دل خاضع و خاشع می‌شود. و اگر دل مطیع الله شد، قطعاً دست و چشم و گوش و سایر اعضا نیز مطیع الله خواهند شد. اگر دل سرکش باشد، اطاعت دست و گوش و چشم هم عارضی خواهد بود.

﴿بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُكَذِّبُونَ ﴿۹۷﴾﴾^۲.

«بلکه کسانی که کافر شدند، پیوسته [آیات الهی را که رسولشان آورده است] تکذیب می‌کنند».

بلکه آنان که کفر ورزیده‌اند عوض اینکه ایمان بیاورند و تسلیم شوند، به تکذیب دین خود می‌پردازند. کسانی که اهل کفرند و اهل ایمان نیستند، تسلیم نمی‌شوند،

۱- [مسلم: ۴۸۲] (مصحح)

۲- صیغهی مضارع یکذبون بر استمرار تکذیب آنان دلالت دارد و صله کفر است، به این معنا که اگر ایمان می‌آوردند، تکذیب نمی‌کردند. به خاطر کفرشان است که پیامبر و قرآن را تکذیب کردند.

بلکه تکذیب می‌کنند. چون اگر اقرار به ایمان کنند، مسئولیت‌های دینی بر آنها تکلیف می‌شود، بنابراین به خاطر شانه خالی کردن از این تکلیف‌ها حاضر به پذیرش دین نیستند.

﴿وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُوعُونَ﴾^(۲۳)

«و الله به آنچه در دل پنهان می‌دارند، داناتر است [و چیزی از اعمال‌شان بر او پوشیده نیست]».

﴿بِمَا يُوعُونَ﴾: «پنهان کرده‌اند یا گناهی را از قبیل کفر و تکذیب جمع کرده‌اند.» و الله به آنچه در سینه دارند از کفر، تکذیب، حسد، کبر، حقد و بغض که در روان‌شان است، داناتر است، الله نیت‌ها که محل آن قلب است و اعمال انسان‌ها را بهتر می‌داند بنابراین ای رسول الله، آنها را به آنچه از عذاب عاجل و یا آجل می‌رسد و آنان را می‌آزارد، با خبر کن.

﴿فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾^(۲۴)

«پس [ای پیامبر] آنان را به عذابی دردناک بشارت ده!»

ای رسول به کسانی که شنیده و عمل نمی‌کنند بشارت عذاب بزرگی بده. این صیغه‌های بشارت در اینجا و جاهای دیگر دلالت بر استهزا می‌کنند. اما راه‌هایی از این عذاب الیم و دردناک، راه‌هایی از این تکذیب و کفر و راه‌هایی از این ماندن و گندیدن و گنداندن چیست؟ باید خود را به الله سپرد و اهل ایمان شد.

﴿إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ﴾^(۲۵) ۱.

«مگر کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، که پاداشی بی‌منت و پیوسته برایشان است [که همان بهشت است]».

مگر دو گروه عذاب ندارند:

۱- کسانی که ایمان آوردند.

۱- استثنای منقطع است یعنی اما کسانی که ایمان آورده‌اند ... تا آخر.

۲- ممنون: به معنی مقطوع که از کلمه‌ی مَنْ گرفته شده که واحد وزن می‌باشد. ممنون یعنی چیزی که تقدیر و تعیین شده است. منت هم از همین ریشه است، یعنی نعمت بزرگی که بر دوش انسان سنگینی کند. ممنون از ریشه‌ی مُنیه یعنی عمر را کوتاه می‌کند و در حقیقت یک معنای قَدَر در آن است. اینکه می‌فرماید: ﴿أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ﴾، یعنی اجر غیر مقطوع، یعنی قطع ناشدنی و تمام‌ناشدنی.

۲- کسانی که عمل شایسته انجام دادند. به ادای واجبات پرداختند و از محارم اجتناب ورزیدند.

اینان نزد الله ثواب و پاداشی تا روز ملاقات دارند که هیچ‌گاه در بهشت دارالسلام ناقص و مقطوع نخواهد شد.

﴿أَجْرٌ غَيْرٌ مَّمْنُونٍ﴾: طبق نظر علما یعنی هر کار و عبادتی که در جوانی انجام دادی اگر به دلیلی در پیری نتوانستی انجام دهی، الله اجر و پاداش آن را در پیری هم برایت خواهد نوشت.

(یعنی اجر و ثواب مستمر) پس باید در جوانی از نعمت سلامت و امنیت استفاده کرده و عبادت الله متعال کنیم تا اگر در پیری نتوانستیم، اجر آن را داشته باشیم. البته ایمانی که عبارت است از شناخت و تسلیم به الله؛ تسلیم به تنهایی معنا ندارد. ابتدا باید شناخت داشته باشد، سپس تسلیم شود و نتیجه‌ی چنین ایمانی می‌شود، عمل صالح. ﴿وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ یعنی همه‌ی صالحان. هر عملی که از ایمان نتیجه می‌شود، صالح است و در نتیجه انسان در مسیر اصلاح خود و دیگران اولین گام‌ها را برمی‌دارد: ﴿لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرٌ مَّمْنُونٍ﴾ اجر و پاداشی را در سایه‌ی ایمان و عمل صالح دریافت می‌کند که لاینقطع است. ﴿غَيْرٌ مَّمْنُونٍ﴾: یعنی بر آنها سنگینی نمی‌کند و قطع‌شدنی نیست. قطعاً رزق و روزی ما را الله تعیین می‌کند و روزی هر روز ما نزد الله مشخص است و ما تنها وظیفه داریم که تلاش کنیم و کارها و مسئولیت‌های خود را انجام دهیم.

رهنمودهای آیات فوق:

- ۱- بیان اینکه انسان با حالاتی بعد از حالات، و احوالی بعد از احوال مواجه است تا اینکه سرانجامش یا بهشت است و یا دوزخ.
- ۲- بیان اینکه ایمان نیوردن انسان به پروردگارش، موجب تعجب و شگفتی است؛ زیرا هیچ مانعی برای ایمان و اعتقاد بنده به خالقش نیست درحالی که می‌داند که او مخلوق الله است و الله خود را به او شناسانید. کتاب‌هایش را نازل فرمود و پیامبرانش را مبعوث داشت و دلایل و براهینی بر آن اقامه داشت.
- ۳- مشروعیت سجده بردن، هنگامی که انسان آیه‌ی سجده را تلاوت نماید و یا بشنود.

۴- الله متعال به آنچه انسان در دل و یا در نفس دارد آگاه است و الله این موضوع را به بنده‌اش تذکر داد تا محافظ دستورات الله باشد و قلبش جز حاوی ایمان و نفسش جز حاوی خیر نباشد و از حسد، کینه، شک، عداوت، بغض و ... به دور ماند.

تفسیر سوره‌ی بروج

سوره بروج: بروج به معنای برج‌هاست و این سوره مکی است.

این سوره دارای نام‌های: «البروج و والسما ذات البروج» می‌باشد.

محور آیات این سوره هم پیرامون اثبات حیات بعد از مرگ است و با تنوع بیشتری مطلب را ترسیم می‌کند و با استدلال به آیات آفاق که مورد مشاهده‌ی ما است، به اثبات قیامت و محاسبه‌ی کسانی که از مسیر بندگی به خاطر ایمان به آخرت خارج شده‌اند می‌پردازد که نه تنها خود منحرف گشته، بلکه دیگران را هم وادار و تشویق به شراکت در این انحراف کرده‌اند؛ و در پایان، ظالمین در نهایت ظلم و ستم‌شان به هلاکت می‌رسند، همچنان که در سوره‌ی کهف آمده است: ﴿وَتِلْكَ الْقُرَىٰ أَهْلَكْنَاهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِم مَّوْعِدًا﴾ [الکھف: ۵۹] «ما [ساکنان] آن شهرها را هنگامی

هلاک نمودیم که [به خاطر کفر و گناه، به خود] ستم کردند و برای هلاکتشان موعدی تعیین کردیم». و الزامی ندارد که این موعد به بعد از مرگ و آخرت موکول شود، چون

در سوره‌ی ابراهیم هم آمده است که: ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَفِيْلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ﴾ [ابراهیم: ۴۷] هرگز گمان نکنید که الله از عملکرد ظالمین غافل است. جزای اصلی و نهایی آنها در آخرت است، اما در این دنیا نیز به سزا و جزای اعمال خود که همانا خواری و خفت و ذلت است، خواهند رسید. مؤمنین هم بر حسب ایمان‌شان به قیامت و محاسبه‌ی روز آخرت به جزای متناسب با همان موضع‌گیری‌شان خواهند رسید.

لازم به یادآوری است که بخشی از جزای مؤمنین و سزای کافران بنا بر حکمت الله در دنیا خواهد بود و بخش عمده‌اش هم در آخرت است. الله نسبت به اهل ایمان

می‌فرماید: ﴿إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ ءَامَنُوا فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا﴾ [غافر: ۵۱] وقتی که فرموده ما رسولان خود و مؤمنین را در دنیا نصرت می‌دهیم، معنایش این است که ظالمین را به جزای اعمال‌شان که همانا ذلت و خواری است می‌رسانیم؛ چون عزت مؤمنین، ذلت ظالمین را در پی دارد و در آخرت هم خود فرموده که: ﴿وَيَوْمَ يَقُوْمُ

الْأَشْهَادُ﴾ [غافر: ۵۱] «و روزی که گواهان [به شهادت] برمی‌خیزند». و این جزا و سزا برای اهل ایمان و اهل کفر در آخرت نیز ادامه پیدا می‌کند.

در این سوره، داستان اصحاب اُخدود نقل شده که در نجران و سرزمین یمن که مردمی یهودی مذهب زندگی می‌کردند رخ داده است. الله متعال این داستان را برای کفار قریش و همه‌ی ظالمین بیان می‌کند تا بشنوند و توبه کنند و بدانند که ظلم آنها به ضرر آنان است.

در گذشته‌های دور در سرزمین یمن، پادشاهی ظالم به نام دُونُواس حکومت می‌کرد؛ او برای بقای تاج و تخت پادشاهی‌اش به دنبال پسر بچه‌ای باهوش می‌گشت که علم سحر و جادوگری را به او بیاموزد و در آینده از او استفاده کند. او پسر بچه را پیدا کرد و برای تعلیم ساحری او را نزد کاهنان و ساحران برد. پسر بچه ضمن یادگیری سحر از کاهنان، با راهبی راستین آشنا شد که در مسیر حق بود و به او ایمان به الله را آموزش داد.

در میان این آموزش‌های متضاد، نوجوان دچار شک و تردید بود تا اینکه یک روز در راهی، حیوانی نشسته و تکان نمی‌خورد؛ به خود گفت: باید صحت عقیده‌ی خود را امتحان کنم؛ گفت: یا الله اگر تو راهب را دوست داری و آنچه او به من یاد داده است درست است، پس این حیوان را بکش. سپس سنگی برداشت و با گفتن «بسم الله الراهب» به سوی حیوان پرتاب کرد و حیوان در جا مُرد و او فهمید که این عقیده برحق و درست است. علاوه بر این، این نوجوان کسانی را که مریض بودند و یا درد چشم داشتند با خواندن دعا و بردن نام الله، شفا می‌داد. تا اینکه یکی از وزیران دربار نیز به چشم‌درد مبتلا شد و او به همین روش او را مداوا کرد. وزیر به او گفت: هر چه بخواهی به تو می‌دهم که شافی من هستی ولی او گفت: من شافی نیستم و الله شافی است.

خبر به گوش پادشاه رسید و تحقیق آنان به راهب رسید و دستور داد سرش را از بدن جدا کنند. نوجوان از ایمان خود دست نکشید و پادشاه دستور داد او را از بالای کوهی به پایین پرتاب کرده و بکشند، اما پسر دعا کرد و کوه تکانی خورد و همه سربازان پادشاه سقوط کرده و او سالم ماند. دوباره او را سوار کشتی کرده به دریا بردند تا غرقش کنند اما باز او دعا کرد و همه غرق شدند و خود سالم ماند. و او هر بار دعای «اللَّهُمَّ اكْفِنِيهِمْ بِمَا شِئْتَ» را می‌خواند.

در آخر پسر به پادشاه گفت: چیزی را به تو یاد می‌دهم که با گفتن آن بتوانی مرا بکشی؛ پادشاه مردم شهر را جمع کرد و تیر در ترکش نهاد و به پیشنهاد پسر با گفتن جمله‌ی «بِسْمِ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِ» تیر را به سوی او پرتاب کرد و او را کشت.

با این اتفاق تمام مردم شهر ایمان آوردند و از دین پادشاه برگشتند. به دستور پادشاه، گودالی بسیار عظیم درست کردند و آن را از هیزم و چوب پر کردند و آتشی شعله‌ور و سوزان آماده کرده و مؤمنین را از زن و مرد و کودک، به درون گودال انداختند و خود نظاره‌گر بودند.^۱

هدف الله متعال از بیان این داستان:

- (۱) تعبیر مؤمنین که در مقابل عذاب و آزار و شکنجه‌ی دیگران صبر پیشه کنند.
- (۲) تخفیف و تهدید کافران که بدانند بعد از ظلم خود چه عذابی پیش رو خواهند داشت.

تقسیم‌بندی آیات:

از آیه‌ی ۱ تا آیه‌ی ۴ استدلال به آیات آفاق در رابطه با اینکه ظالمین به سزای اعمال‌شان خواهند رسید.

از آیه ۵ تا آیه ۸ بیان برخورد ظالمانه ظالمین با اهل ایمان و اینکه خودشان قبل از دیگران شاهد بر کفر و ناحق‌بودن‌شان هستند و به تعبیر قرآن ﴿شَهِدِينَ عَلَيَّ أَنْفُسِهِمْ بِالْكَفْرِ﴾ [التوبة: ۱۷] «در حالی که آنان [عملاً] به کفر خویش گواهند [و آن را اظهار می‌کنند]». این نیست که خود ظالمین عملکرد خود را حق بدانند، بلکه اگر با خودشان خلوت کنند، یقیناً می‌دانند که عملکردشان خلاف حق است و البته باید به سرانجامش هم برسند. و جرم مؤمنین از دیدگاه اهل کفر و ظلم فقط ایمان به الله بوده است. ایمانی که آن‌چنان قوتی دارد که کاخ ظالمین را می‌لرزاند و خواب را بر چشم ظالمین حرام می‌گرداند.

از آیه‌ی ۹ تا آیه‌ی ۱۱ بیان قدرت و مُلک الله است. پروردگاری که بندگان را آرامش و تسلیت می‌دهد، در رابطه با اینکه همیشه ظلم پیروز نخواهد بود، بایستی قدرت مقابله با ظلم ظالمین را هم داشته باشند و تصریح می‌کند که الله این قدرت و مُلک را دارد.

از آیه‌ی ۱۲ تا آیه‌ی ۱۶ بیان صفات الله است و اینکه ما بیشتر آن‌ها را بشناسیم که حاکی از قدرت و حکمت الله هستند و اینکه الله بر مبنای حکمتش از قدرتش استفاده می‌کند و این نکته قابل فهم است که ما هم باید با حکمت‌مان از قدرت استفاده کنیم، چرا که در غیر این صورت با فرعون تفاوتی نخواهیم داشت.

۱- این داستان با همین مضمون در [مسلم: ۳۰۰۵] آمده است. (مصحح)

از آیه‌ی ۱۷ تا ۱۹ بیان این مهم است، معبودی که بتواند یک بار عذاب کند، بار دوم برایش بسیار آسان‌تر و راحت‌تر است.

از آیه‌ی ۲۰ تا انتهای سوره یعنی آیه‌ی ۲۲ بیان احاطه‌ی الله است، بر اعمال کافران و منزلت دعوت اسلامی و مقامی که این دعوت دارد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ ﴿۱﴾ وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ ﴿۲﴾ وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ ﴿۳﴾ قُتِلَ أَصْحَابُ الْأَخْذُودِ ﴿۴﴾﴾ [البروج: ۱-۴].

﴿وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ ﴿۱﴾﴾

«سوگند به آسمان که دارندهٔ بُرجهاست!»

۱- بروج: به معنی قصرها است. جمع بُرج است و وقتی که گفته می‌شود، بروج النجوم، یعنی جایی که ستارگان در آنجا قرار گرفته‌اند، به شکلی که مکان‌شان کاملاً مشخص است. بروج منازل سیارات و خورشید و ماه است. ماه از هر برجی در دو روز و یک سوم روز می‌گذرد؛ پس بیست و هشت روز می‌باشد و دو شب در خفا به سر می‌برد. ولی خورشید در هر برج یک ماه طی می‌کند، برج‌ها عبارتند از: حمل، ثور، جوزاء، سرطان، اسد، سنبله، میزان، عقرب، قوس، جدی، دلو و حوت. و بعداً برج به هر بنایی اطلاق شده است که وقتی انسان به آن نگاه کند، بدون زحمت آن را ببیند. تَبْرُجٌ در قرآن آمده که زنان را از آن نهی کرده است. ﴿وَلَا تَبْرَجْنَ تَبْرُجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى﴾ [الأحزاب: ۳۳] «و همچون جلوه‌گری [زنان در دوران] جاهلیت پیشین، جلوه‌گری [و خودنمایی] نکنید». یعنی زنان به شکلی خودشان را درنیاورند که جلب نظر کنند. و به آنها بدون کمترین زحمتی نگاه کنند. یعنی خود را نمایاندن با حرکات و سکنات و با آرایش و پوشیدن لباس‌های گوناگون.

۲- جابر بن سَمْرَه رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که: «كَانَ يَقْرَأُ فِي الظُّهْرِ وَالْعَصْرِ بِالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ، وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ وَتَحْوَهُمَا مِنَ السُّورِ» [ابوداود: ۸۰۵ و نسایی: ۹۷۹ و ترمذی: ۳۰۷. حکم آلبانی: حسن صحیح] «در نماز ظهر و عصر ﴿وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ﴾، ﴿وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ﴾ و سوره‌هایی از این قبیل می‌خواند».

جابر بن عبدالله رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که به معاذ دستور داده است در نماز عشا سوره‌هایی از قبیل: ﴿وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ﴾، ﴿وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ﴾، ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى﴾ بخواند. [صحیح ابن حبان: ۲۴۰۰ حکم آلبانی: صحیح (مصحح)

﴿ذَاتِ الْبُرُوجِ﴾: «دارای منازل خورشید و دوازده برج ماه و...»

شروع سوره با قسم و تهدید شدید است. این از مهم‌ترین سوگندها است، الله متعال به آسمان دارای برج که همان منازل خورشید و دوازده برج ماه است، سوگند یاد می‌کند. اینجا اشاره به رفعت و بلندی آسمان می‌کند که جای توجه و تأمل است. قسم به این آسمان که صاحب این برج‌ها است.

﴿وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ﴾^۱!

«و سوگند به روز موعود [قیامت]».

سوگند به روز قیامت؛ آنجا که پروردگار متعال وعده داده که در آن روز بندگانش را برای حکم و قضاوت در مورد آنچه باهم اختلاف داشتند، گرد خواهد آورد. و وعده الهی غیر قابل تغییر است. نفرموده است: یوم الذی وعد: روزی که وعده داده شده؛ بلکه موعود فرموده و صیغه‌ی اسمی بر این دلالت می‌کند که حتماً خواهد آمد و در آن روز، سرانجام انسان‌ها روشن می‌شود.

﴿وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ﴾^۲.

«و سوگند به هر کس که گواهی دهد [مانند پیامبر که بر امتش شهادت می‌دهد] و به هر کس که مورد گواهی قرار گیرد [چون امت که پیامبر بر آن گواهی می‌دهد]!»

﴿وَشَاهِدٍ﴾: «کسی که در آن روز بر دیگری گواهی دهد؛ بعضی گفته‌اند منظور روز جمعه است. هرچیزی که بر ما شهادت می‌دهد. الله متعال، فرشتگان، انبیا، پیامبر ﷺ، اعضای بدن: (شهادت‌دهنده).»

﴿وَمَشْهُودٍ﴾: «کسی که دیگری بر او در آن روز گواهی دهد؛ بعضی گفته‌اند: منظور روز عرفه است. هرچیزی که شهادت در مورد آن داده می‌شود. اعمال، افعال و اقوال ما؛ چه خیر و چه شر: (مورد شهادت).»

۱- موعود: از ماده‌ی وعد است. وعد می‌تواند وعده‌دادن در مسیر خوبی و یا بدی باشد. اما وعید فقط در بدی‌ها است و موعود هم یعنی چیزی که وعده داده شده است.

۲- ابوهریره رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمود: ﴿الْيَوْمِ الْمَوْعُودِ﴾ روز قیامت است و منظور از «مشهود» روز عرفه است و منظور از «شاهد» روز جمعه است. [ترمذی: ۳۳۳۹] حکم آلبنی: حسن. جایز است که منظور از «شهود» کرام الکاتبین و منظور از «مشهود» بنی آدم باشد. و هم‌چنین منظور از «شاهد» این امت و منظور از «شهود» سایر امت‌ها باشد و غیر این موارد هم احتمال دارد.

سوگند به روز جمعه و روز عرفه. جواب سوگند در اینجا محذوف است؛ تقدیر آن: «لَتَبْعَنَّ نَّمَّ لَتَنْبُونَ»: «قطعاً زنده می‌شوید و در مورد اعمال‌تان شما را باخبر خواهند نمود» زیرا این سوره مکی است و سوره‌های مکی غالباً به انواع عقیده: توحید، نبوت و معاد می‌پردازد. و جایز است که جواب قسم ﴿قُتِلَ﴾ باشد. با تقدیر «لام و قد»؛ یعنی لَقَدْ قُتِلَ.

و قسم به هر شاهد و مشهودی و هر چیزی که بتوان بر آن شهادت داد، حتماً بر آن شهادت داده می‌شود. پس بدانید و یقین داشته باشید که:

﴿قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ﴾^۱.

«مرگ بر آدم‌سوزان خندق!»

﴿قُتِلَ﴾: لعنت، مرگ بر آنها و از رحمت الله دور باشند.

﴿أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ﴾: اهل خندق: کسانی که حفره و گودال بزرگی را پر از هیزم کرده و آتشی بزرگ را شعله‌ور ساختند و مؤمنین را در آن انداختند. این آیه جواب قسم است و الله متعال برای عبرت و تمسخر، این اصطلاح را برایشان به کار برد.

اصحاب اخدود محروم و ملعونند، اما چرا اینجا اصحاب اخدود را دقیقاً مشخص نکرده است که چه کسانی هستند؟ به خاطر اینکه تاریخ تکرار می‌شود و این سنت، تعطیل‌شدنی نیست. اصحاب اخدودها خواهند بود و خواهند آمد، ظلم ظالمین باید باشد، تا ایمان مؤمنین در مقابل ظلم ظالمین استقامت کند. اما چیزی که معلوم و یقینی است، این است که اصحاب اخدود ملعون و محروم از رحمت الله هستند. محروم‌بودن‌شان یعنی اینکه الله ناصر آنها نیست و به آنها یاری نمی‌رساند.

﴿التَّارِ ذَاتِ الْوُؤُودِ﴾^۲ إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ^۳ وَهُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ^۴ وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَن يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ^۵ ﴿البروج: ۵-۸﴾.

از آیه‌ی ۵ تا ۸ بیان رفتار ظالمانه ظالمین با اهل ایمان در هر عصری بود و اینکه خودشان شاهد عدم حقانیت خود هستند و تنها جرمی که اهل ایمان مرتکب شده‌اند و مورد خشم و نفرت اهل ظلم قرار گرفته‌اند، همان ایمان‌شان به الله است و بس. در

۱- اخدود: به معنی گودالی است که چهار گوشه داشته و عمیق هم باشد. جمع خَد می‌باشد.

رابطه با اصحاب اخدود آنچه که از احادیث پیامبر نقل شده است از کتاب صحیح مسلم، قصه‌ی بسیار زیبایی است و نکات آموزنده‌ی فراوانی در آن است و آن قصه چنین است: پادشاهی بسیار ظالم بوده که ساحری داشته به عنوان وزیر و مشاور که تمام کارهایش را انجام می‌داده است. بعد از مدتی سن ساحر به کهولت و پیری می‌گراید و به پادشاه پیشنهاد می‌کند که کسی را بیابد برای اینکه تحت تعلیم این ساحر قرار گیرد و بعداً جانشین او شود تا بتواند عهده‌دار منصب وزارت و مشاور پادشاه گردد و پادشاه هم که انسان‌ها را به بندگی و بردگی خود کشانده است و البته می‌ترسد که پایه‌های ظلم و حکومتش متلاشی شود، پیشنهاد ساحر را می‌پذیرد و دستور می‌دهد که زیرک‌ترین فرد (بچه) را پیدا کنند تا تحت تعلیم ساحر قرار گیرد و نهایتاً وزیر پادشاه شود. پسر زیرکی را پیدا می‌کنند و برای او برنامه‌ریزی می‌کنند که هر روز به قصر پادشاه بیاید و تحت تعلیم ساحر قرار گیرد؛ پسر راه به غاری پیدا می‌کند، در میان غار پیرمرد اهل صلاحی را مشاهده می‌کند. ابتدا وحشت می‌کند و بعداً به او علاقمند می‌شود و پیرمرد او را دعوت می‌کند که هر روز بر سر راهش برای رفتن به کلاس درس ساحر نزد او بیاید و در کنار این پیرمرد مدتی را سپری کند. و چند روزی به همین روال می‌گذرد و در هر ملاقاتش با این پیرمرد درس‌هایی را فرا می‌گیرد. در کنار یادگیری درس‌های شیطانی از ساحر، درس‌های رحمانی را نیز از این پیرمرد راهب به تعبیر وارد در حدیث می‌آموزد و کم کم از لحاظ شخصیتی و هم از لحاظ جسمی رشد می‌کند، به طوری که افرادی از قصر به او اعتماد پیدا می‌کنند که این فرد اهل علم شده و بعد از مدتی ظاهراً یکی از صاحب منصبان در بینایی‌اش دچار مشکلی می‌شود و به این پسر جوان مراجعه می‌کند و از او تقاضای شفا و معالجه را دارد و یکی دو مورد این چنین وضعیتی پیدا می‌شود و پسر اعلام می‌کند که من شفا دهنده نیستم و شفا دهنده تنها الله است و شما از الله بخواهید که شما را شفا بدهد و یقیناً الله هم اگر خواست به شما شفا خواهد داد. راهش را به او یاد می‌دهد و نهایتاً فرد بینا می‌شود و شهرت این پسر بیشتر در این قصر شایع می‌شود و همه به این پسر اعتقاد و ایمان پیدا می‌کنند که این فرد تبحر و مهارت کافی را در سحر و ساحری پیدا کرده است. روزی دیگر در مسیری مشاهده می‌کند که حیوان بسیار عظیم الجثه‌ای راه را بر مردم بسته و مردم دچار مشکل شده‌اند و آنجا هم مردم از این جوان می‌خواهند که این مشکل را نیز برای‌شان برطرف کند. پس سنگی را برمی‌دارد و می‌گوید: که ای الله! اگر این راهب و تعلیمات او حق است، این مشکل را هم با

انداختن این سنگ به طرف این حیوان برطرف کن و با انداختن سنگ حیوان از جایش تکان می‌خورد و راه عبور مردم باز می‌شود و کم‌کم محبوبیت شخصیتی‌اش در میان مردم قوت می‌گیرد و کار به جایی می‌رسد که خبر به گوش پادشاه می‌رسد که وزیر و مشاور جدید بسیار از وزیر قبلی ماهرتر است. پادشاه او را فرا می‌خواند و به او می‌گوید که زمان آن رسیده است که جای ساحر پیر را بگیری، اما شنیده‌ام که گویا زمزمه‌هایی را نیز با درس‌های ساحر پیر درآمیخته‌ای؟ و او هم می‌گوید که اصلاً چنین چیزی نیست و سپس او را تحت شکنجه و فشار قرار می‌دهند که این تعلیمات جدید را از کجا فرا گرفته است و مجبور می‌شود که به خاطر یک سری مسایل تعهدش را زیر پا بگذارد و اقرار کند که راهب پیری این تعلیمات را به او داده و می‌تواند کارهایی را انجام بدهد که از عهده‌ی ساحر پیر ساخته نیست. اینجا است که راهب را دستگیر می‌کنند و او را با گذاشتن اژه بر فرق سرش دو نیم می‌کنند و بعداً جوان را هم تهدید می‌کنند که اگر مسیری را غیر از مسیری که ساحر ما به تو یاد داده است، ادامه بدهی و مردم را به جای دعوت به بندگی ما دعوت به بندگی الله کنی، در آن صورت ما تو را تحمل نمی‌کنیم. در اینجا جوان یقین پیدا می‌کند که راه توحید، راه حق است؛ زیرا آن پیر از جان خودش به خاطر عقیده‌اش گذشت. در اینجا پادشاه دستور می‌دهد که جوان را به بالای کوه بلندی برده و از آنجا به پایین بیندازند. و آنجا جوان دعا می‌کند که یا الله! اگر کلمات این راهب پیر بر حق است و تو نیز بر حق هستی، من را سالم نگهدار و اینها را هلاک گردان و با گفتن این دعا کوه تکان می‌خورد و افرادی که این جوان را آورده بودند، از کوه سقوط می‌کنند و جوان سالم به قصر پادشاه برمی‌گردد. این بار پادشاه دستور می‌دهد که او را بر کشتی سوار کنند و در دریا غرق نمایند، او را به دریا می‌برند و همان دعای قبلی را می‌خواند و کشتی غرق می‌شود و پسر جوان نجات پیدا می‌کند و دوباره به قصر پادشاه بازمی‌گردد، چون مسئولیت پسر مهم است و نمی‌تواند از زیر بار مسئولیت دعوت مردم به بندگی الله دست بردارد. در اینجا پادشاه بسیار نگران می‌شود و به جوان می‌گوید که: من قادر به از بین بردن تو نیستم و با دست خودم مار در آستین پرورش دادم. جوان هم که متوجه مستأصل شدن پادشاه می‌شود، به او پیشنهاد می‌کند که من راهی را می‌شناسم که تو را به هدفت می‌رساند و آن اینکه چگونه مرا بکشی و از بین ببری. پادشاه خوشحال می‌شود و با خود می‌گوید که این اوج حماقت فرد است که راه کشتن خودش را به کسی نشان می‌دهد. و می‌گوید: تنها راهی که من کشته شوم، این است

که تمام مردم را در میدان بزرگ شهر جمع کنی و مرا در بلندی قرار دهی و از دور من را با کمان نشانه بگیری و قبل از اینکه تیر را از کمان خارج کنی، نام الله را بر زبان آوری و بگویی: «بِسْمِ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِ» «به نام الله، پروردگار پسر بچه» و این را با صدای بلند بگویی و تیر را رها کنی و یقین بدانی که من کشته خواهم شد. پادشاه هم مردم را جمع می‌کند و همان کارهایی را که پسر بچه می‌گوید، انجام می‌دهد و به محض برخورد تیر با سر جوان او را از پای درمی‌آورد. یک باره مردم فریاد می‌زنند: «أَمَّا بِرَبِّ الْعَالَمِ» «همه ما به الله، پروردگار این پسر بچه ایمان آوردیم» و اینجا است که پادشاه کاملاً مات و مبهوت می‌شود که ما می‌خواستیم این یک نفر را از بین ببریم تا مشکل حل شود و مردم باز هم ما را بندگی کنند، اما الآن همه‌ی مردم بنده‌ی پروردگار این پسر بچه شدند و تنها راهی که برایش ماند این بود که تصمیم گرفت همه‌ی مردم را از بین ببرد. بنابراین دستور می‌دهد تا چاله‌هایی را حفر و پر از آتش کند، یعنی اخدود (چاله‌های پر از آتش) و دستور می‌دهد که مردم را در این آتش بیندازند تا زنده زنده بسوزند. و نگهبانانی را در اطراف این چاله گذاشت تا کسی نتواند فرار کند و به این ترتیب این‌ها اصحاب اخدود شدند. یعنی صاحبان چاله‌های آتشی که افراد مؤمن را به جرم ایمان‌شان زنده زنده سوزاندند و الله این چنین آنها را مورد نفرین قرار می‌دهد: ﴿قَتِلْ أَصْحَابُ الْأَخْدُودِ﴾ نکتته‌ی زیبایی که اینجا است، وقتی که مردم را می‌آورند تا داخل این آتش بیندازند، مادری را می‌آورند که بچه‌اش مشغول شیر خوردن از سینه‌ی اوست و مادر به بچه‌اش نگاه می‌کند و دلش به رحم می‌آید و می‌خواهد که شرک و کفر را ببذیرد و از توحید دست بردارد، همین که می‌خواهد از مسیر و برنامه‌ی ایمانی منحرف گردد، یکباره کودک دهان را از سینه جدا می‌کند و به مادرش می‌گوید: «يَا أُمَّهُ أَصْبِرِي فَإِنَّكَ عَلَى الْحَقِّ» «ای مادر صبور باش، تو بر حق هستی» و اینجا ایمان مادرش دو چندان می‌شود و می‌داند که نباید بترسد و در نهایت مادر و بچه را باهم داخل آتش می‌اندازند.^۱

به این ترتیب این جریان به عنوان نمادی در تاریخ برای ظلم ظالمین ثبت می‌شود، چرا که امروزه شاهد آن هستیم که فقط ابزار و آلات شکنجه عوض شده است، وگرنه همان شکنجه‌های سفت و سخت موجود است. درس‌های زیادی در ضمن حدیث

پیامبر ﷺ در رابطه با اصحاب اخدود وجود دارد که اولین درس این است که عملیات استشهادی در بعضی از زمان‌ها کاملاً صحیح است، به شرطی که مصلحت بزرگتری را تحقیق نماید و مصلحت بزرگ در آنجا ایمان آوردن آن همه مردم و از بین رفتن تنها یک جوان بود. درس دوم این است که انسان در کنار یادگرفتن دین و اسلام، جاهلیت را نیز باید بفهمد و بشناسد؛ زیرا در آن صورت در زمینه‌ی دین‌داری می‌تواند موفق‌تر عمل کند. کسی که چشم و گوش بسته مشغول دین‌داری است، بدون اینکه از توطئه‌ها و شیطنتهای دشمنان و جاهلیت خبر داشته باشد، یقیناً نمی‌تواند دینداری قابل قبولی داشته باشد. قرآن هم این مطلب را تأکید می‌کند که: ﴿وَمَا لَكُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِلَّهِ مِيرَاتُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنّ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَتْلَ أَوْلِيَّتِكَ أَعْظَمَ دَرَجَةً مِّنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَتْلُوا وَكَلَّا اللَّهُ أَحْسَنُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿۱۰﴾ [الحديد: ۱۰] «چرا در راه الله انفاق نمی‌کنید، حال آنکه میراث آسمان‌ها و زمین از آن الله است؟ کسانی که پیش از فتح [مکه] انفاق کردند و جنگیدند، [با دیگران] برابر نیستند؛ درجه آنان والاتر از کسانی است که پس از فتح، انفاق کردند و جنگیدند؛ ولی الله به هر دو گروه، نیکوترین [پاداش‌ها] را وعده داده است؛ و الله به آنچه انجام می‌دهید، آگاه است». کسانی که قبل از فتح مکه مسلمان می‌شوند، با آن کسانی که بعد از فتح مکه مسلمان می‌شوند، قطعاً مساوی نیستند. جوان از یک طرف با جاهلیت و از طرف دیگر با اسلام آشنا شده و در نهایت تصمیم می‌گیرد که کدام یک را انتخاب نماید^۱ و درس دیگر این است که انسان باید در مسیر ایمان صبور باشد و... از آیه ۵ توضیح می‌دهد که اصحاب اخدود چه کسانی بودند؟

﴿النَّارِ ذَاتِ الْوُقُودِ ﴿۵﴾﴾^۲.

«همان آتش [افروخته از هیزم‌های بسیار] که مؤمنان را در آن زنده می‌سوزاندند».

۱- البته مقصود اصلی آیه این است که کسانی که در ابتدای اسلام و در اوج مشکلات با جان و مال در راه اسلام فداکاری نمودند به خاطر پیشی‌گرفتن در ایمان و اعمال نیک، در درجات با مومنانی که پس از آن در راحتی بیشتری این فداکاری‌ها را انجام داده و در اسلام زندگی نمودند برابر نیستند. (مصحح)

۲- وقود: از ماده‌ی وقدت النار است. یعنی آتش برافروخته شد و به معنی هیزم است؛ وسیله‌ای که آتش را شعله‌ور می‌کند.

﴿التَّارِ﴾ را در اصطلاح نحوی می‌گویند بدل از اخدود. یعنی «قتل اصحاب النار ذات الوقود». یعنی نابود شوند کسانی که صاحبان آتش برافروخته هستند. ﴿ذَاتِ الْوُقُودِ﴾ یعنی صاحب سوخت. چون سوخت است که شعله را تقویت و تحریک می‌کند. آتشی که صاحب سوخت است، یعنی تمام نمی‌شود و شعله‌ور بودن و برافروخته‌بودنش ادامه دارد.

خندقی که دارای آتش فروزان، هیزم بسیار و افروزی فراوان بود. حرارت این آتش به حدی زیاد بود که نمی‌شد به آن نزدیک شد. کافران، هر مؤمنی را که از دین الله برنمی‌گشت، به آن آتش می‌انداختند. تا آنجا که زنی که داشت به بچه‌اش شیر می‌داد را نیز می‌خواستند به آتش اندازند، زن از ترس به آتش افتادن بچه‌اش خود را پس کشید؛ بچه‌اش به زبان آمد و گفت: «يَا أُمَّهُ اصْبِرِي فَإِنَّكَ عَلَى الْحَقِّ» «ای مادر صبور باش که تو بر حق هستی». مادر خود و کودکش را به میان آتش انداخت.

در عین حال:

﴿إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ﴾^۱

«هنگامی که بر [کناره] آن [گودال آتشین] نشسته بودند».

آن‌گاه که کافران بر حاشیه و لبه‌ی خندق با خیال راحت نشسته و نظاره‌گر زنده زنده سوختن و جزغاله شدن مؤمنان بودند و لذت می‌بردند؛ کفر در همه وقت و در همه‌جا کارش یکسان است و رحم و مهر نمی‌شناسد. سوختن مؤمنان فلسطینی که دیدن آن وحشت‌آور است در دل سنگین یهودیان؛ و سوختن مسلمانان عراق، سوریه، افغانستان، برمه، چین، ترکستان چین، کوزوو، بوسنی، لیبی، الجزایر و... در دل کمونیست‌ها، بوداییان و صلیبیان؛ و نهادن تابه‌های داغ بر سینه و شکم مؤمنان در دل سنگین کافران قریش اثری نداشت و این پیوسته با تغییر نوع عذاب‌ها و شکنجه‌ها و تغییر شکل آزارها در هر زمان و مکان تکرار می‌شود.

۱- قعود: به معنی نشستن است. و قعده یعنی یک بار نشستن. مقعد هم یعنی نشیمنگاه. قاعد به فردی گفته شده که ترسو و تنبل است و قرآن هم در مقابل مجاهدین، قاعدین را به کار برده است. قاعدین یعنی کسانی که بی‌حرکت و تنبل هستند، مسئولیت‌ناپذیرند. به زنی که از ازدواج باز ایستاده (اختیاری یا اجباری) قاعده می‌گویند که جمع آن می‌شود قواعد. مُقَاعِدٌ و مُقْتَعِدٌ یعنی بازنشسته.

﴿وَهُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ﴾^(۷)

«و آنچه را با مؤمنان انجام می‌دادند، تماشا می‌کردند».

و خود نسبت به آنچه بر سر مؤمنان می‌آوردند از قبیل اجبار برای ارتداد از اسلام و انداختن آنان در میان آتش، گواه بودند. یعنی خود، شاهد شکنجه‌هایی بودند که به اهل ایمان تحمیل می‌کردند. شاهد بودن‌شان یعنی اینکه از اعمال خودشان کاملاً لذت می‌بردند و اینکه ستمگران آن‌چنان از لحاظ روانی آشفته می‌شوند که لذت را در این می‌بینند که مؤمنی را در عذاب و شکنجه ببینند.

جرم اهل ایمان چه بود؟

﴿وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ﴾^(۸) «و [کافران] هیچ ایرادی

از مومنان نگرفتند، جز اینکه به الله پیروزمند ستوده ایمان آورده بودند!»

۱- نقموا: از ماده‌ی نقمت است، یعنی چیزی را زشت شمردن و بد دانستن، چه با زبان و چه با عقوبت و انکار.

عزیز: اصل کلمه‌ی عزیز از ماده‌ی عزاز گرفته شده است. عزیز یعنی کسی که در اثر توان و نیرومندی ناشی از ایمان یا اعتقاد و یا اخلاق و یا... امرش غالب است و هیچ وقت مغلوب نمی‌شود. عزت بر دو قسم است: یکی عزت رحمانی است و دیگری عزت شیطانی. عزت شیطانی عزتی نیست، بلکه تعزز است و فرد فکر می‌کند که محکم است. وقتش که برسد، متلاشی خواهد شد. و هر عزتی که منشأ آن الله نباشد، ضعیف و نابود شدنی است و پایدار نیست. صفت قرآن عزیز است. یعنی تک است، بدون نمونه است، عزی هم یکی از بت‌هایی بوده که عرب‌ها می‌پرستیدند. الله عزیز است، یعنی هیچ کسی مانند او نیست و هیچ کسی نمی‌تواند کم‌ترین شکستی را بر او وارد کند و نه تنها خود، محکم است، بلکه تکیه‌گاه بندگانش از رسولان و مؤمنان است و فرموده که: ﴿وَاللَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ﴾ [المنافقون: ۸] «و عزت، از آن الله و رسول او و مؤمنان است». اگر انسان، عزیز را شناخت و به مقتضای شناخت و معرفتی که از عزیز پیدا کرده است، موضع‌گیری‌های حیات خود را اصلاح کرد، آن وقت خودش هم عزیز می‌شود. بنابراین ما باید در مقابل عزیز بودن الله خود را عزیز ندانیم، بلکه دلیل بدانیم. هرچقدر انسان در مقابل عزیز بودن الله خود را دلیل دانست، با این دلیل‌بودنش به عزت می‌رسد. در مقابل عزیزهای غیر الله، مانند رسول و سایر مؤمنین، باز هم باید دلیل بود، چون قرآن خود فرموده است که اهل ایمان نسبت به هم دلیل هستند. ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِءَ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُءَ اذَلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ اَعْرَءَ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾ [المائدة: ۵۴]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هر یک از شما که از دین خود برگردد [به الله زبانی نمی‌رساند]، الله به زودی گروهی را می‌آورد که آنان را دوست دارد و آنها [نیز] او تعالی را دوست دارند، [آنان] نسبت به مؤمنان فروتن و در برابر کافران سرسخت هستند، در راه الله جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ ملامتگری نمی‌هراسند. این فضل الله است که به هر کس بخواهد می‌دهد؛ و الله گشایشگرِ داناست.» و این ذلت، یعنی فروتنی و تواضع. و با این تواضع در بین اهل ایمان خود به عزت می‌رسند؛ چون دستور الله را اجابت می‌کنند. بنابراین یکی از راه‌های کسب عزت طاعت است. یعنی هر قدر انسان الله را بیشتر اطاعت و بندگی کند، به همان اندازه عزیز می‌شود و یکی دیگر از راه‌های کسب عزت خوب حرف زدن و حرف خوب زدن است. ﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَكْرُ أُولَئِكَ هُوَ يُبَوِّرُ﴾ [فاطر: ۱۰] «هر کس سربلندی [دنیا و آخرت] را می‌خواهد، [بداند که] سربلندی همه از آن الله است. گفتار پاک [و ذکر الهی] به سویب اوج می‌گیرد و کردار شایسته، آن [گفتار] را بالا می‌برد؛ و کسانی که زشتی‌ها [و گناهان] را دسیسه‌چینی می‌کنند، عذاب سختی [در پیش] دارند و [نقشه و] نیرنگشان نابود می‌گردد». یکی دیگر از راه‌های کسب عزت، عمل صالح است.

حمید: از ماده‌ی حمد است که نوع خاصی از مدح است که مدح هم طبیعتاً نوعی از حمد است که حروفش جایجا شده است. با جایجا کردن حروف مدح، حمد ساخته می‌شود. و حمد اعم از شکر و اخص از مدح است، چرا که مدح بر فضایل ظاهری و باطنی دلالت می‌کند. اما حمد فقط برای فضایل باطنی است، یعنی معنویات. شکر در مقابل نعمت است اما حمد در مقابل نعمت نیست و وظیفه‌ی بنده است که حامد باشد و حمد کند. پس هر شکر حمد است، ولی هر حمدی شکر نیست، بنابراین به جای اینکه بگوییم: الشکر لله رب العالمین، می‌گوییم: الحمد لله رب العالمین که معنی حمد بسیار دقیق‌تر و ظریف‌تر از معنی شکر است و در عین حال هر حمدی مدح هم است. اما هر حمدی شکر نیست. اسم فاعلش حامد است، یعنی کسی که حمد (قولی و فعلی) را انجام می‌دهد و عمده‌ترین معنی حمد با توجه به آیات سوره‌ی حمد، حمد فعلی است؛ یعنی اصلاح موضع‌گیری‌ها. انسان در برابر پروردگارش خود را بنده بداند. اگر پا را از کلیم خود فراتر گذاشت و مانند ظالمین این زمان خواست به جای الله بنشیند و خدایی کند، دیگر اهل حمد نیست. در مقابل حامد، معبودی قرار دارد که محمود است، یعنی مورد حمد واقع می‌شود و ستایش شده است. کلمه دیگر محمد است که نام پیامبر است، یعنی کسی که خصلت‌های پسندیده در وجود او جایگزین و نهادینه شده است و جزء شخصیتش گشته است. محمود یعنی کسی که ستایش شده است. اما محمد یعنی کسی که با توجه به خصوصیات و صفاتی که دارد، ستایش شده است. حمید، هم در معنای محمود و هم در معنای حامد به کار رفته است.

﴿وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ﴾: «از آنان عیبی نگرفته بودند، جز اینکه به الله ایمان داشتند.»
نقمو: انتقام گرفتن.

عزیز: اسماء الحسنی، قادر، قوی؛ به سختی و شدت انتقام می‌گیرد؛ دارای عزت و قهر و غلبه؛ به کسی نیازی ندارد (تهدید کفار).

حمید: محمود؛ دارای صفات خوب و مؤمنین را به پاداش صبرشان جزا می‌دهد.
از اسماء الحسنی، (بشارت به مؤمنین).

از اهل ایمان انتقام نگرفتند مگر به این دلیل که به پروردگاری ایمان آورده بودند که عزیز و حمید بود. به پروردگاری عزیز و ستوده که صاحب آسمان‌ها و زمین است. برای بنده کافی است که معتقد به این صفات الله باشد که باعث ایمان به الله، طاعت، محبت و خشیت او می‌شود، آن پروردگاری که تمام عزت‌ها و ستایش‌ها، همه از آن اوست.

آمدن نام عزیز در اینجا به مقتضای معنی آیات است. چرا که وقتی از مومن انتقام می‌گیرند و او را تحت فشار قرار می‌دهند، اگر عزت نداشته باشد، فوراً تسلیم و نهایتاً ذلیل می‌شود. و چون الله عزیز است پس حمید هم است و بنابراین عزت، ستایش به دنبال دارد. در طول تاریخ الله عزیز است، پس حمید هم است و پیامبر عزیز بوده، پس حمید هم است. مؤمنین عزیز بوده‌اند، پس حمید هم هستند. اما در توضیح بیشتر عزیز و حمید بودن الله و اینکه می‌بیند مؤمنین دچار اذیت، آزار، شکنجه، شهادت و اعدام می‌شوند ولی بازهم به ظاهر سکوت کرده، به این معنی نیست که عزت الله از میان رفته است، بلکه این موارد هم بایستی اتفاق بیفتد تا کسانی که ایمان‌شان خفته است و از لحاظ ایمانی دچار رکود شده‌اند تکانی بخورند. و بسیاری از اوقات تنها شهادت مردانِ الله است که می‌تواند ایجاد تحرک، نشاط و بیداری نماید.

﴿الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿٩﴾ إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ ﴿١٠﴾ إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ ﴿١١﴾﴾

[البروج: ۹-۱۱].

﴿الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿٩﴾﴾

«[همان] ذاتی که فرمانروایی آسمان‌ها و زمین از آن اوست؛ و الله بر همه چیز گواه است [و چیزی از امور بندگانش بر او پوشیده نیست].»

همان الله که فرمانروای آسمان‌ها و زمین است و اوست که بر هر چیز گواه است و عملش به همه چیز احاطه دارد و آیه: ﴿وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾، بر آن دلالت دارد، پس چگونه می‌توان ایمان به جلال، کمال و جمال الله را از درون انسان مؤمن خارج ساخت که پیوسته می‌گوید: «سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ، أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، وَحَدِّكَ لَا شَرِيكَ لَكَ، أَسْتَغْفِرُكَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ»^۱ «یا الله! از هر عیب و نقصی، پاک و منزهی و تو را به پاکی می‌ستایم. گواهی می‌دهم معبود راستینی جز تو وجود ندارد، یگانه‌ای و شریکی نداری، از تو درخواست آمرزش می‌کنم و با توبه و انابت به سوی تو باز می‌گردم».

عزیز و حمید کسی است که صاحب آسمان‌ها و زمین است. اینها که چیزی نیستند (شکنجه‌ها و شهادت مؤمنین)، مالک آسمان و زمین الله است. شکنجه و آزار نسبت به مسلمانان بیشتر می‌شود، حَبَابُ بْنُ أَرْتَ^۲ به پیامبر ﷺ می‌گوید: «أَلَا تَسْتَنْصِرُ لَنَا؟ أَلَا تَدْعُو لَنَا؟» آیا برای ما درخواست پیروزی نمی‌کنی؟ آیا برای ما دعا نمی‌کنی؟ فرمود: «در امت‌های گذشته برای شخصی (که ایمان آورده بود) چاله‌ای در زمین، می‌کنند و او را در آن می‌گذاشتند. سپس اراه‌ای می‌آوردند و روی سرش می‌نهادند و او را از وسط، دو نیم می‌کردند. و شانه‌های آهنی در بدنش فرو می‌بردند تا جایی که به استخوان و عصب می‌رسید؛ ولی این همه شکنجه، او را از دینش باز نمی‌داشت».^۲ باید صبور باشید؛ زیرا الله شاهد و گواه بر همه چیز است. همه‌ی این‌ها را می‌بیند. این خود سنت الهی است. مگر قرار است که سنت الهی بر این باشد که همه‌ی داعیان راه الله در کمال رفاه و امنیت و آسایش و آرامش باشند و دین الله هم استقرار یابد و حتی یک مو هم از سر کسی کم نشود؟ الله اصلاً چنین سنتی ندارد. یکی از سنت‌های الله در پیروزی دعوتش قربانی‌شدن داعیان برای دعوت است، قرار نیست که دعوت قربانی داعیان شود، بلکه قرار است داعیان قربانی دعوت شوند و هر قدر که لازم باشد، باید خون ریخته شود تا درخت دعوت ثمرش به بار بنشیند و حتماً این نیست که قربانی باید جان باشد، بلکه می‌تواند وقت، مال، استراحت و... باشد. ﴿وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾ [التوبة: ۴۱] «و با اموال و جان‌هایتان در راه الله جهاد کنید». مهم این است که برای بقای دعوت باید هر چیزی فدا شود.

۱- [الجامع الصغیر سیوطی: ۸۶۱۶] حکم آلبانی: صحیح (مصحح)

۲- [بخاری: ۳۶۱۲ و ۳۸۵۲ و ۶۹۴۳] (مصحح)

﴿إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابٌ جَهَنَّمَ وَلَهُمْ عَذَابٌ
الْحَرِيقِ﴾^۱ ۲.

«به راستی کسانی که مردان و زنان مؤمن را شکنجه [و آزار] دادند و پس [از انجام آن کار] توبه نکردند، عذاب جهنم برایشان [مهیا] است و عذاب آتش [در پیش دارند و سبب این سوزاندن مومنان می‌باشد]».

﴿إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا﴾: کسانی که سوزاندند و کشتند و شکنجه کردند.

﴿الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ﴾: مردان و زنان مؤمن؛ زیرا در میان شکنجه‌شوندگان زنان نیز بوده‌اند و می‌گویند زن مؤمنی از ترس کودکش نزدیک بود از ایمان خود برگردد

۱- فتنوا: از ماده‌ی فتنه است. فتنه به معنای گداختن طلا در آتش است. برای اینکه طلای اصلی از طلای غیر اصلی و تقلبی جدا شود، تنها راهش حرارت دادن طلا است. به غیر از فتنه، بلا هم در قرآن آمده که یک مرتبه پایین‌تر از فتنه است؛ یعنی آزمایشی که مستمر و فرسایشی باشد. یتوبوا: معنی توبه از اعتذار و معذرت‌خواهی بیشتر است. توبه یعنی ترک گناه به خاطر زشتی گناه و پشیمان‌شدن از انجام گناه از روی قصد و اراده برای اینکه انسان مجدداً به گناه برنگردد و نهایتاً زمینه‌سازی برای جلوگیری از تکرار گناه. توبه هم برای الله به کار رفته است و هم برای بنده و به معنی توبه‌پذیر و البته توبه‌کننده هم است. ثواب یعنی کسی که زیاد توبه می‌کند و کارش توبه‌کردن است، بنده‌ای که مرحله به مرحله توبه می‌کند و دوست دارد گناهان را جبران کند تا در نهایت ثواب شود. و توبه‌ی تمام و کامل در حقیقت جمع بین ترک زشتی‌ها و اراده‌ی خوبی‌ها است. این است که وقتی در آیه‌ی ۱۱۲ سوره‌ی توبه می‌فرماید: ﴿التَّائِبُونَ الْعَبْدُونَ الْحَمِيدُونَ الْمُسْلِمُونَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَفِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ﴾^{۱۳}. صفت تائبون را توضیح می‌دهد، کسانی هستند که عابدند، کسانی هستند که حامدند، کسانی هستند که... و نهایتاً می‌فرماید: کسانی هستند که امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند و حدود الله را پاس می‌دارند.

۲- آیه عام است و مخصوص اصحاب اخدود و کافران قریش نمی‌باشد بلکه هرکس که زنان و مردان مؤمن را مورد فتنه و عذاب قرار دهد شامل می‌شود که انواع عذاب و دوزخ و آتش سوزان، آنها را در بر خواهد گرفت سوای کسانی که قبل از مرگشان توبه کردند و به عمل صالح پرداختند. از جمله کسانی که در مکه، مردان و زنان مؤمن را مورد عذاب قرار می‌دادند: ابوجهل و سران فتنه امیه بن خلف، اسود بن عبد یغوث، ولید بن مغیره و ... بودند و شماری از مردان مؤمن که مورد شکنجه و آزار آنها قرار می‌گرفتند عبارت بودند از: بلال بن رباح، ابوقحیفه، حَبَّاب بن آرْت، یاسر پدر عمار و عامر بن قُهیْره و زنان مسلمانی که مورد عذاب و شکنجه قرار می‌گرفتند عبارت بودند از: حمامه مادر بلال، زَیْبِره و سَمِیْهه مادر عمار.

ولی کودک به سخن آمد و مادر را ترغیب به ادامه راه خود کرد که برحق بود و مادر مؤمنه در آتش سوزانده شد.

﴿ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا﴾: سپس توبه نکردند، یعنی با اینکه بدترین کار را با مؤمنین کردند و آنها را زنده در آتش سوزاندند ولی بازهم اگر توبه می کردند و برمی گشتند، الله تمام آنها را می بخشید و توبه‌ی آنها را قبول می کرد. سبحان الله. و این آیه خطاب به قریش و ظالمین و ترغیب آنان به توبه است.

﴿عَذَابُ جَهَنَّمَ وَعَذَابُ الْحَرِيقِ﴾: عذاب سوزان جهنم با حرارتی مضاعف و چندین برابر حرارت آتش دنیا و بدن‌های عظیم و بزرگ برای عذاب بیشتر. و این سنت الهی است؛ آن کسانی که زنان و مردان اهل ایمان را دچار فتنه ساختند و کوشیدند تا از لحاظ ایمانی آنان را در پرتگاه سقوط قرار دهند. سپس توبه نکردند، عذاب جهنم از آنها است، چون این دنیا را برای اهل ایمان با شکنجه‌ها و اذیت و آزارها جهنم ساختند.

﴿وَالَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ﴾: چرا عذاب حریق: چون سخن از اصحاب اخدود بود، کار به جایی رسیده بود که مؤمن را به خاطر ایمانش زنده زنده به آتش می انداختند. پس جزای آنها از جنس عمل‌شان خواهد بود و عذاب آتش برای آنها است. عذاب دوزخ مربوط به قیامت و عذاب حریق - سوزان - مربوط به دنیاست. روایت شده صاحبان خندق - اخدود - مسلمانان را به آن خندق‌های آتشین می انداختند و این مسلمانان قبل از اینکه به آتش برسند، قبض روح می شدند و عذاب آتش را احساس نمی کردند. ولی زبانه‌های آتش از خندق‌ها پرید و کافران را دربرگرفت که در این دنیا هم به عذاب آتش سوختند و در قیامت به عذاب دوزخ خواهند سوخت. این چنین عذاب، مربوط به بدن‌ها و اجسام آنان است؛ زیرا که ارواح آنان به محض جدایی و مفارقت از تن، در سجین با ارواح شیاطین و کافران شریک خواهند شد و هنگام جزا و کیفر، ارواح آنان با اجسام‌شان مرتبط می شوند.

﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ ﴿۱۱﴾﴾^۱ «همانا برای کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند، باغ‌هایی [از بهشت] است که جویبارها زیر [درختان] آن جاری است و این است کامیابی بزرگ».

۱- فوز: به معنی پیروزی و ظفر یافتن به خیر و نیکی است. مفازه به بیابانی گفته می شود که انسان بعد از طی کردن آن بیابان به خیری برسد.

الله بعد از بیان عقاب و جزای مشرکان، در ادامه پاداش مؤمنین را بیان می‌فرماید؛ زیرا قرآن کریم، مثنی است و به هر دو بُعد کفر و ایمان و عقاب و پاداش آنها می‌پردازد.

کسانی که به الله ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند؛ اعمال صالح و نیک که خالصانه و طبق قرآن و سنت پیامبر انجام شود؛ یعنی الله را به عنوان پروردگار و معبود خود پذیرفتند و به وسیله ادای واجبات و ترک محرماتش، اطاعتش نمودند برای آن‌ها باغ‌هایی است که از زیر درختان و کاخ‌های آن جوی‌ها روان است. در واقع این همان رستگاری است؛ زیرا از یک طرف رهایی از آتش است و از طرف دیگر مشمول ورود به بهشت می‌شوند.

﴿ذَلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ﴾: (پیروزی بزرگ): نعیم حسی و جسمی و روحی و معنوی. منظور این است که زحمتی که در دنیا کشیدید، به کسب این پیروزی می‌ارزد و ارزشش را دارد.

در واقع اگر آخرت و قیامت هم وجود نداشت، همان امنیت و آرامشی که مؤمن با مؤمن بودنش در این دنیا به آن می‌رسد، به عنوان اجر و پاداش کافی بود. بنابراین کسی که اهل ایمان و عمل صالح است، اجر نقد خودش را در این دنیا قبل از آخرت با هر عمل صالحی که انجام می‌دهد که ثمره‌ی طبیعی همان ایمانش است، کاملاً دریافت می‌کند. اما در آخرت برای آنها باغ‌هایی است که از زیر درختان این باغ‌ها نهرهایی جاری است. در قرآن بسیار این تعبیر به عنوان جزا و پاداش اهل ایمان به کار رفته است و کیفیت آن برای ما مجهول است، اما وقتی که الله وعده‌ی باغ می‌دهد با وعده‌های اهل دنیا تفاوت دارد و وعده‌ی الله قطعی است. باغ‌ها و نهرهای دنیوی تمام‌شدنی است، اما در آنجا (آخرت) همیشگی است و این رستگاری بزرگ است؛ فوز همان چیزی است که مؤمن با رسیدن به آن احساس آرامش و امنیت می‌کند. یک جا می‌فرماید فوز عظیم؛ زمانی که انسان با جان و مالش با الله معامله می‌کند. و اینجا می‌فرماید فوز کبیر؛ یعنی تمام روان و وجود انسان را به سرور می‌رساند. بعد از این می‌فرماید:

رهنمود آیات:

۱- اثبات و تثبیت عقیده‌ی رستاخیز و جزا.

۲- بیان فضیلت دو روز جمعه و عرفه.

۳- بیان اینکه مسلمانان در این حیات دنیا آزموده می‌شوند که اگر در مقابل شکنجه و اذیت و آزار دیگران تحمل و صبر نمودند بهشت جای آنان خواهد بود.

۴- ترس و تشویق در بیان جزای کافران و مؤمنان صالح.

﴿إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ ﴿۱۳﴾ إِنَّهُ هُوَ يُبْدِي وَيُعِيدُ ﴿۱۴﴾ وَهُوَ الْعَفُورُ الْوَدُودُ ﴿۱۵﴾ ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ ﴿۱۶﴾ فَعَالٌ لِّمَا يُرِيدُ ﴿۱۷﴾﴾ [البروج: ۱۲-۱۶].

﴿إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ ﴿۱۳﴾﴾^۱.

«بی‌گمان، [مجازات و] سختگیری پروردگارت [در مورد ظالم] بسیار شدید است [هرچند زمانی را به وی مهلت دهد]».

﴿إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ﴾: «یورش و تازیدن پروردگارت بر انسان کافر، سخت و شدید است.»

هنگامی که مردان و زنان مسلمان را فقط به همین دلیل که به الله ایمان داشتند، مورد فتنه و عذاب قرار دادند، الله متعال به پیامبرش اعلام نمود که از آن عده از مشرکان و طاغوتیان قومش که مسلمانان را به خاطر ایمان‌شان به الله اذیت می‌کنند روی برتابد و می‌فرماید: یورش و تازیدن پروردگارت بر کافران وقتی انتقام بگیرد، سخت و شدید است و این عذاب اشاره به گروه‌های ذیل دارد:

(۱) اصحاب اخدود.

(۲) کفار مکه و قریش.

(۳) ظالمین و کفار هر دوره و زمانی.

الله بارها اهل ظلم را قبل از آخرت در این دنیا به هلاکت رسانده است. مانند اصحاب فیل و قبل از اصحاب فیل، قوم‌های طاغی و یاغی فراوانی بوده‌اند، مانند ثمود، عاد و... که آنها را در دنیا و قبل از آخرت از بین برد. پروردگاری که یک بار بتواند عذاب کند، بار دوم هم می‌تواند عذاب کند و هر ظلمی باقی نمی‌ماند، اگرچه مدتی دوام داشته باشد؛ زیرا بطش و گرفتن پروردگارت بسیار شدید و محکم است. یعنی به

۱- بطش: به معنی حمله کردن و چیزی را با حمله و هجوم به دست آوردن.

۲- بعضی بر این باورند که گفتار ﴿إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ ﴿۱۳﴾﴾ جواب قسم ﴿وَأَلْسَمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ﴾ است که این اگر جایز است ولی تقدیر بر جواب قسم در آغاز کلام بهتر از پایان کلام است. این آیه، مستأنفه است و دربردارنده‌ی تهدید مجرمانی چون ابوجهل و امثال وی می‌باشد.

دنبال این گرفتن‌ها عفو و بخششی در کار نیست. در جای دیگر می‌فرماید: ﴿فَأَخَذْنَاهُمْ أَخَذَ عَزِيزٍ مُّقْتَدِرٍ﴾ [القمر: ۴۲] «ما نیز چنان [که شایستهٔ پروردگار] شکست‌ناپذیرِ مقتدر [است]، آنان را عذاب کردیم». عزیز یعنی محکم و مقتدر؛ یعنی اقتدار هم دارد، پس وقتی عزت و اقتدار کنار هم باشند، در آن صورت این اخذ از بین‌رفتگی و تمام‌شدنی نیست.

﴿إِنَّهُ هُوَ يُبْدِي وَيُعِيدُ﴾^۱ ۲.

«همانا اوست که [آفرینش را] آغاز می‌کند و دوباره [بعد از مرگ] بازمی‌گرداند». پس کسی که توان آغاز و اعاده را دارد حمله و یورش او شدید است. معنی دیگر ﴿يُبْدِي﴾ این است که عذاب را آغاز می‌کند و سپس آن را باز می‌گرداند. آرای علما:

(۱) الله همه چیز را خلق کرده، می‌میراند و دوباره زنده می‌کند.

ظالم به همین حال باقی نمی‌ماند.

(۲) حالت و وضعیت همه تغییر می‌کند — مؤمن پیروز می‌شود.

رای دوم مقبولیت بیشتری دارد.

الله است که شروع کرده و او است که دوباره تکرار می‌کند. یعنی شروع‌کننده و تمام‌کننده و تکرار کننده تنها الله است و هیچ کسی نیست که در مقابل الله بگوید من هم هستم. تعبیر «یُعید» که در اینجا آمده است، اشاره می‌کند به صفتی از صفات الله که همان معید است و به ما می‌گوید تکرار ممکن است؛ در همین دنیا و بعد از

۱- بیدی: به معنی آغاز کردن کاری و مبدأ هم از همین کلمه گرفته شده است و مبدأ اسم فاعل آن است، یعنی کسی که انجام کاری را شروع می‌کند و در مقابلش یُعید است که اسم فاعلش مُعید می‌شود، به معنی بازگشتن به چیزی بعد از انصراف. اعاده هم از همین ریشه است به معنی تکرار. عادت هم از همین ماده است و اسم است برای تکرار کاری. وقتی انسان کاری را مرتب انجام دهد، به طوری که برایش طبیعی شود، آن کار را عادت می‌گویند. عید هم از همین ریشه است به خاطر اینکه پس از مدتی تکرار می‌شود.

۲- عبارت: ﴿إِنَّهُ هُوَ يُبْدِي وَيُعِيدُ﴾ یک جمله تقلیلی است یعنی آن کسی که آغاز می‌کند و باز می‌گرداند گرفتنش قوی و شدید می‌باشد و از مظاهر کمال الهی است که دو صفت «بطش و مغفرتِ ودود را با هم جمع نموده، خوشا به حال دوستان الله و وای بر دشمنان او.

تمام شدن دنیا و آمدن آخرت، پروردگاری که یک بار عذاب کرد، بار دیگر هم به تکرار، این عذاب‌ها را محقق می‌سازد. و در عین حال:

﴿وَهُوَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ﴾^۱.

«و همو آمرزنده [گناهان بندگانی که توبه می‌کنند و] دوستدار [مؤمنان] است». آنکه قادر به گرفتن دشمنانش است، بخشاینده‌ی گناهان دوستانش می‌باشد. الله مهربان بعد از بیان گناه و عذاب مشرکان در این آیات، نام‌های خود را بیان می‌کند. غفور: سترکننده، بخششگر، پوشاننده؛ همان‌طور که شمشیر در غلاف پنهان می‌شود الله نیز گناهان ما را از صحیفه‌ی اعمال مان پنهان و پاک می‌کند و ما را می‌پوشاند (صیغه‌ی مبالغه‌ی پاک‌شدن).

الله متعال می‌فرماید: من اگر بخشیدم، هم گناه را پاک می‌کنم و دیگر بنده را بابت آن گناه عذاب و مؤاخذه نمی‌کنم و هم محبت او مثل اول می‌شود.

﴿الْوَدُودُ﴾: حُب خالص و پاک و صاف؛ وُد: بالاترین مراتبِ حُب (أعلى درجات الحُب)

محبت و علاقه‌ای بالاتر از دوست‌داشتن که باعث می‌شود بعد از توبه کردن نه تنها گناه پاک و فراموش شود بلکه این علاقه مانند روز اول گشته و چیزی از آن کم نشود. پس اگر اصحاب اخدود توبه می‌کردند الله:

(۱) غفور: گناهان‌شان را پاک می‌کرد.

(۲) وُدود: حب و علاقه‌ی اول و زیاد، دوباره به دست می‌آمد.

راه کسب محبت الله: تقوا

دوری از گناه.

طاعت الله: انجام واجبات و نوافل.

۱- غفور: از ماده‌ی غفر است به معنی بیم و ترس و هرچیزی که انسان را از آلودگی و پلیدی مصون می‌دارد. غفران و مغفرت از سوی الله این است که بنده را از عذاب حفظ می‌کند. استغفار هم طلب غفران است. مَغْفَر به کلاهی گفته می‌شد که سربازان بر سر می‌گذاشتند، برای اینکه سرشان از صدماتی که در جنگ وارد می‌شود محفوظ بماند؛ کلاه‌خود.

ودود: از ماده‌ی وُد است، به معنی محبت عمیق و قلبی، یعنی مراحلی باید طی شود تا انسان به مرحله‌ی ود برسد. به معنی محبت زبانی و ظاهری هم به کار رفته است. وُد هم نام نمادی (بتی) بوده که محبوب مشرکان زمان نوح عليه السلام بود.

این آیات هشدار به دعوتگران دین و همه‌ی مردم است که به عبادت خود مغرور نشوند، چه بسا کسی با توبه‌ی بعد از انجام گناه به درجات بالاتر برسد.

پس ﴿إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ﴾^(۱۳) نسبت به کسی است که اهل کفر است. ﴿وَهُوَ الْعَفُورُ الْوَدُودُ﴾^(۱۴) نسبت به کسی است که اهل ایمان است. اهل کفری هم که توبه‌پذیر باشد و با توبه به سوی ایمان بیاید، الله با غفوریت خود او را می‌بخشد. ﴿وَهُوَ الْعَفُورُ الْوَدُودُ﴾^(۱۴) یعنی در رابطه با اهل ایمان که دچار خطا هم شده‌اند، ابتدا نسبت به خطاها و لغزش‌های‌شان غفور است و بعد از غفور بودن‌شان ودود هم هست. یعنی الله اهل ود است. در آخر سوره‌ی مریم می‌فرماید: ﴿سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا﴾^(۱۶) [مریم: ۹۶] «یقیناً [الله] رحمان [در دل‌های بندگانش] محبتی برایشان خواهد نهاد». الله محبت خاصی را برای اهل ایمان قرار داده است. پس غفوریت و ودودیت الله در رابطه با اهل ایمان و منتقم بودنش در رابطه با اهل کفر است.

﴿ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ﴾^(۱۵) ۱.

«[او الله] صاحب‌عرش [و بلندمرتبه [و شکوهمند] است». صاحب و خالق عرش عظیم

و بزرگ است.

﴿ذُو الْعَرْشِ﴾:

- (۱) محل استقرار الله: نباید به چگونگی و کیفیت آن فکر کنیم.
- (۲) الله صاحب سلطان و عرش است.

﴿مَجِيدٌ﴾:

- (۱) کمال.
- (۲) عظیم.

الله عظیم الشان صاحب عرش بزرگ است و صاحب خیر و برکت نیز هست که آسمان‌ها و زمین را فرا گرفته و چون بزرگ است و از همه‌ی مخلوقات به الله نزدیک‌تر است، آن را در این آیه ذکر فرموده و دارای صفات بزرگ و گسترده است.

۱- مجید: از ماده‌ی مَجَدَّ است، به معنی وسعت و گشایش در بخشندگی و بنابراین مجید و ماجد به معنی بزرگوار است و هر نوع وسعت در بزرگواری را مجد می‌گویند. قرآن مجید است؛ یعنی صاحب بزرگواری و خیر فراوان است.

فرق عرش الله با سایر عرش‌ها این است که صاحبان عرش‌های دیگر خیر و برکت و مجد ندارند، بزرگ هستند، اما صاحب عرشی که الله باشد، بزرگوار است و گفتیم که میان بزرگ بودن و بزرگوار بودن تفاوت وجود دارد. الله مجید است، قرآنش هم مجید است و پیامبر هم مجید است. ﴿ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ ﴿۱۵﴾﴾ الله صاحب قدرتی است که با این قدرت بزرگواری هم دارد.

﴿فَعَالٌ لِّمَا يُرِيدُ ﴿۱۶﴾﴾^۱.

«[و] آنچه را بخواهد، انجام می‌دهد».

هرچه را بخواهد انجام می‌دهد و اراده، اراده اوست ولی هر امر و فعل را براساس حکمت و علم ازلی خویش انجام می‌دهد. الله متعال بر هیچ چیزی مجبور نیست و هیچ کسی قادر به اکراه و اجبار او نخواهد بود. چون بخواهد گناهان را می‌بخشد و چون بخواهد عذاب می‌کند.

فعال: هرچه می‌خواهد می‌کند.

۱- انجام کار مناسب

- | | | |
|-----------------------------|---|-------------------------------|
| ۱- بدون جهل و نادانی | } | ۲- در مکان مناسب حَسَن. تقدیر |
| ۲- بدون ظلم (الله به جز خیر | | |
| تقدیر نمی‌کند) | | |
| | | ۳- در وقت مناسب |

۱) اراده‌ی کار را دارد.

فعال:

۲) توانایی انجام آن کار را دارد.

و چقدر زیباست که انسان خودش را با این اسماء مأنوس نماید و الله را این چنین بشناسد و در آن صورت حیات انسان چهره‌ی دیگری پیدا می‌کند. ﴿فَعَالٌ﴾ یعنی

۱- یُرِيدُ: که از ماده‌ی رَوَد است، به معنی رفت و آمد مستمر در جایی به قصد طلب چیزی. راند یعنی کسی که به دنبال علف می‌رود و می‌داند که چه جاهایی علفزار و مراتع در آن است. اراده هم از همین معنی است؛ یعنی کسی که در طلب چیزی سعی و کوشش نماید. قدرت و نیرویی که از شهوت و نیاز و آرزو ترکیب شده است.

کسی که تنبل نیست و پُرکار است و بندگان فعال را نیز دوست دارد. ﴿فَعَالٌ لِّمَا﴾ یعنی هرچه را الله خودش اراده کند، آن کار را انجام می‌دهد. در آیات بعد مثال می‌زند برای اینکه نشان دهد اراده‌ی او هم اراده‌ی فعالی است. یکی از کارهایی که انجام داده است این است که:

﴿هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ ﴿١٧﴾ فِرْعَوْنَ وَثَمُودَ ﴿١٨﴾ بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ ﴿١٩﴾﴾ [البروج: ۱۷-۱۹].

﴿هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ ﴿١٧﴾﴾^۱.

«[ای پیامبر] آیا داستان لشکریان [حق‌ستیز] به تو رسیده است؟»

آیا داستان آن سپاهیان به تو رسیده است؟ که چگونه هنگامی که طغیان و سرکشی نمودند و از پروردگار خود کافر و نافرمان شدند و پیامبران را تکذیب کردند، الله متعال آنان را نابود ساخت. آری این خبر به تو رسیده و آن را بر قوم کافرت خواندی ولی از آن بهره‌مند نشدند، به این سبب که آنان دنبال تکذیب آن چیزی بودند که تو بر آن احاطه و علم داشتی و از این تکذیب خارج نمی‌شدند؛ زیرا چنین تکذیبی نشأت گرفته از تکبر، حسادت و جهالت بود، به همین سبب آنان ایمان نمی‌آوردند. اما این سپاهیان چه کسانی هستند؟

﴿فِرْعَوْنَ وَثَمُودَ ﴿١٨﴾﴾

«[لشکر] فرعون و [قوم] ثمود [اصحاب صالح]».

فرعون ذوالاوتاد، فرعون‌ی که صاحب وُتد، یعنی میخ بود که کنایه از کثرت سپاهیان اوست؛ زیرا فرعون صاحب نیروی انسانی زیادی بود و ثمود هم از لحاظ قدرت بدنی معروف بودند. ﴿وَتَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ ﴿٩﴾﴾ [الفجر: ۹] صخره‌ها را می‌شکافتند و برای خود خانه می‌ساختند؛ فرعون با تکبر زیاد، به اعلیٰ مراتب غرور رسید و همچنین قوم ثمود که در تکذیب زیاده‌روی کردند. اما الله با آنها چه کار کرد؟

﴿بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ ﴿١٩﴾﴾

«[بلکه کسانی که کافر شدند، پیوسته در تکذیب [حق] هستند».

۱- جُنُود: جمع جند است و به سپاهی گفته می‌شود که متراکم باشد. اصل جُنْد به زمینی گفته می‌شود که بسیار سنگلاخ است.

سبب ایمان نیاوردن آنها این نبود که اخبار امت‌های تکذیب کننده پیشین به آنها نرسیده بود و از هلاکت آنها بی‌خبر بودند، بلکه این بود که به خاطر پیروی از هوی و هوس خود پیامی را که پیامبران‌شان آورده بودند تکذیب کردند.

ایمان نیاوردند.

﴿فِي تَكْذِيبٍ﴾:

در دشمنی استمرار داشتند.

با وجود فعال بودن الله و اراده‌ی قاهره‌ی او، اهل کفر بازهم در تکذیب خودشان هستند، آن هم در عمق تکذیب، تکذیب دین و حقایق دینی؛ زیرا اقرار به حقایق دینی برای‌شان مسئولیت‌ساز و تکلیف‌آور است و برای همین هم آن را تکذیب می‌کردند.

﴿وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ ﴿۲۰﴾ بَلْ هُوَ قُرْءَانٌ مَجِيدٌ ﴿۲۱﴾ فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ ﴿۲۲﴾﴾

[البروج: ۲۰-۲۲].

﴿وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ ﴿۲۰﴾﴾^۱.

«و الله از هر سو بر [اعمال] آنان احاطه دارد [و نزد او چیزی از قلم نمی‌افتد و جزای آنها را بر مبنای اعمال‌شان می‌دهد]».

﴿مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ﴾: «آنان تحت قبض، سلطان و قهر الله هستند.»

هیچ چیزی مانع آگاهی ذات الله نسبت به آنان نیست. هر وقت بخواهد آنان را در زیر قبض و قهر خود درمی‌آورد. علم و آگاهی الله کافران را از هرسو احاطه کرده و قدرت الهی بر آنان چیره است.

الله، هم می‌بیند و هم می‌داند که آنها چه کرده و چه می‌کنند و این آیه، هشدار سختی به کافران است که حتماً آنان را کیفر خواهد داد. و همه تحت نظر و اشراف مستقیم او هستند. از پشت سر آنها را تعقیب می‌کند، درحالی که خودشان هم متوجه نیستند.

﴿بَلْ هُوَ قُرْءَانٌ مَجِيدٌ ﴿۲۱﴾﴾

«آری، این [آیات، شعر و سحر نیست؛ بلکه] قرآن شکوهمند است.»

۱- محیط: از ماده‌ی حائط به معنی دیوار گرفته شده است و به چیزی گفته می‌شود که جایی را احاطه کرده باشد. بنابراین محیط یعنی: دربرگیرنده و تحت حفظ و حراست قرار دهنده.
۲- الله تواناست آنچه را به فرعون، عاد و ثمود در پیش نازل کرده، برای آنان نیز نازل نماید.

قرآن کتابی است: عظیم
 کریم
 پر از علم و منفعت

بهترین کتاب آسمانی، بلیغ و فصیح که با تلاوت و عمل، منزلت و عقل شخص بیشتر می‌شود.

یعنی قرآن کتابی است که هم خود دارای مقام و منزلتی بالاست و هم مقام و منزلت خواننده‌اش را بالا می‌برد.

آری آن پیام الهی قرآن مجید و در لوح محفوظ قرار دارد. الله با این آیه ادعای مشرکان را که می‌گفتند: قرآن سحر و شعر و افسانه‌ی پیشینیان است، ردّ می‌کند و می‌فرماید: چنین نیست که می‌گویند و ادعا می‌کنند، بلکه آن قرآن ارجمند در لوحی محفوظ قرار دارد که از شیاطین و دستبرد آنان محفوظ و مصون است، هیچ‌کسی نه شیاطین و نه غیر شیاطین آن را لمس ننموده و به آن نزدیک نشده است.

این برنامه از همان ابتدا تا اینجا که گفتیم مساله‌ی ایمان به قیامت، مساله‌ی جدا کردن صف مؤمنین و غیر مؤمنین از یکدیگر در دنیا و آخرت و عذاب و پاداش آنها همه‌اش قرآن بود. ﴿بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ ﴿۱۱﴾ قرآنش هم مجید است، همچنان که صاحب قرآن هم مجید است.

﴿فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ ﴿۱۲﴾﴾

«در لوح محفوظ [نگاشته شده] است [و از تحریف و تبدیل افزایش و کاهش در امان است]».

«در لوحی است که از دستبرد شیاطین و استراق سمع خناسان محفوظ است.»
 قرآن در لوح محفوظ که همان علم الله است جای دارد و در آنجا از هرگونه تغییر و کاستی و دستبرد شیاطین محفوظ است و الله همه چیز را در آن ثبت و ضبط کرده است و این دلیل بر بزرگی و عظمت مقام والای قرآن است.

قرآن در لوح محفوظ:

- (۱) هیچ دستی به آن نمی‌رسد و از هرگونه تغییر محفوظ است.
- (۲) شیطان نمی‌تواند به آن دست پیدا کند.
- (۳) از هرگونه نقص و کم و کاستی محفوظ است و هیچ‌کس نمی‌تواند چیزی به آن اضافه کند.

رهنمود آیات:

- ۱- تهدید ظالمان به عذاب؛ به عنوان کیفر دنیا و قیامت آنان.
- ۲- الله متعال به سبب کرم و بخشایش، نسبت به بندگان دوستدارش، محبت می‌ورزد.
- ۳- فایده‌ی داستان‌های قرآنی، پند و اندرز برای بندگان است تا از آن به بعد واجبی را ترک نکنند و حرامی را مرتکب نشوند.
- ۴- بیان اینکه الله متعال به بندگان احاطه دارد و آنان در قبضه و تحت سلطان او هستند.
- ۵- شرافت و عظمت قرآن کریم و اثبات «لوح محفوظ» و تثبیت آن.

تفسیر سوره‌ی طارق

سوره طارق: طارق به معنی: «آنچه در شب درآید» می‌باشد و این سوره، مکی است. این سوره دارای دو نام: ۱- والسماء والطارق ۲- الطارق می‌باشد.

محور این سوره استدلال است به آیات آفاق و انفس در رابطه با توضیح و تبیین مسیر زندگی انسان برای الله و اینکه انسان‌ها بدون برنامه و هدایت رها نشده‌اند و انسان وظیفه دارد از برنامه‌ای که برای هدایت او نازل شده است، تبعیت کند و به نقشه و برنامه‌ی اهل انحراف و فساد گوش فرا ندهد. و اگر چند صباحی قدرت و حکومت را در دست کفار می‌بیند از مکر الله غافل نشود و بداند که روزی از روزها الله نقشه‌های کفار را نقش بر آب خواهد کرد و این سنت جاری الله در رابطه با دعوت‌های توحیدی است. اما باید زمان مناسب فرا برسد و بعد از اینکه بندگان وظایف خود را انجام دادند، آن وقت است که الله وارد میدان شده و کار را تمام می‌کند.

شب‌ی صحابه‌ی رسول الله ﷺ نماز مغرب و به قولی نماز عشا را به جماعت و به امامت معاذ رضی الله عنه خواندند و معاذ در نماز، سوره بقره یا نسا را تلاوت کرد؛ بعد از نماز، یکی از صحابه از معاذ رضی الله عنه به پیامبر ﷺ شکایت کرد که نماز را طولانی خوانده است و رسول الله ﷺ فرمود: ای معاذ! آیا می‌خواهی مردم به فتنه افتند و دلسرد شوند. کافی است سوره‌ی ﴿وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ﴾ و ﴿وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا﴾ را بخوانی.^۱

۱- در روایات موجود در صحیحین [بخاری: ۷۰۵ و ۶۱۰۶] و [مسلم: ۴۶۵] و برخی کتب حدیث به جای سوره طارق، ﴿سَبَّحَ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾ و ﴿وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا﴾ و ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى﴾ و ﴿وَالضُّحَى﴾ و ﴿أَقْرَأَ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ﴾ آمده است و تنها در برخی کتب مانند [مستخرج ابی عوانه (۱۷۷۵)] و [صحیح ابن حبان: ۲۴۰۰]، نام سوره طارق نیز در میان سایر سوره‌ها، ذکر شده است.

جابر بن عبدالله رضی الله عنه از پیامبر ﷺ روایت کرده که به معاذ دستور داده است در نماز عشا سوره‌هایی از قبیل: ﴿وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ﴾، ﴿وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ﴾، ﴿وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا﴾ و ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى﴾ بخواند. [صحیح ابن حبان: ۲۴۰۰] حکم آلبانی: صحیح (مصحح)

تقسیم‌بندی آیات این سوره:

از آیه ۱ تا آیه ۸ استدلال است به آیات آفاق و انفس برای اثبات قضیه‌ی مهم الوهیت و اینکه فریادرس و فرمانروا الله است و انسان قرار است الله را بندگی کند. از آیه ۹ تا ۱۰ بیان مسأله‌ی قیامت و زنده‌شدن انسان‌ها بعد از مرگ و اینکه انسان در آن روز دارای قدرت و توانی نیست و تنها چیزی که او را از عذاب آخرت می‌رهاند، همان قلب سلیم است. ﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ ﴿۸۸﴾ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ ﴿۸۹﴾ [الشعراء: ۸۸-۸۹] «همان روزی که مال و فرزندان سودی نمی‌بخشد؛ مگر کسی که با قلبی پاک [و خالی از شرک و نفاق و ریا] به پیشگاه الله بیاید» و تحصیل و به دست‌آوردن قلب سلیم هم تلاش و مجاهدت می‌خواهد، آن هم تلاشی به اندازه‌ی تمام عصر انسان.

از آیه ۱۱ تا ۱۴ استدلال به آیات آفاق است، برای اثبات حقانیت وحی و حقانیت هدایت الهی و در ضمن آن اشاره‌ای است به مسأله‌ی حتمی بودن زنده شدن انسان بعد از مرگ.

از آیه ۱۵ تا آیه ۱۷ یعنی پایان سوره، تسلیت و آرامش بخشیدن به دعوتگر و در رأس همه، پیامبر الله در این مورد است که نباید از توطئه‌های بی‌دینان نگران شود و ملالی به خود راه دهد، بلکه بعد از تبلیغ و دعوت، امر آنها را به الله واگذارد.

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ ﴿۱﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ ﴿۲﴾ اللَّجْمُ الثَّاقِبُ ﴿۳﴾ إِنَّ كُلَّ نَفْسٍ لَمَّا عَلِيهَا حَافِظٌ ﴿۴﴾ فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ ﴿۵﴾ خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ ﴿۶﴾ يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ ﴿۷﴾ إِنَّهُ عَلَى رَجْعِهِ لَقَادِرٌ ﴿۸﴾ [الطارق: ۱-۸].

همچنان که گفتیم در مقطع اول استدلال است به آیات آفاق و انفس برای اثبات قضیه‌ی الوهیت و بندگی انسان.

﴿وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ ﴿۱﴾﴾^۱. «سوگند به آسمان؛ و سوگند به ستاره شبگرد»!

۱- طارق: از ماده‌ی طرُق است، به معنی کوبیدن یا نوع خاصی از زدن و عموماً به کسی که در شب حرکت می‌کند، گفته می‌شود و چون شب سکونت و آرامشی دارد، بنابراین رونده‌ی در شب یا رهرو شب صدای پایش به خاطر سکوت حاکم بر شب بیشتر به گوش می‌رسد. پس مطلقاً به

﴿وَالطَّارِقُ﴾: «هرچه که شب‌رو باشد؛ به ستاره‌ای طارق گویند که شبانگهان طلوع می‌کند.»

آرای علما در مورد طارق:

۱- آنچه در شب درآید.

۲- آن کسی که با شدت درمی‌کوبد (با سنگ به در می‌کوبد که به خانه بیاید).

الله در ابتدای سوره به آسمان و طارق قسم می‌خورد. قسم به آسمان و آن اختر شب‌گرد. وقتی که لفظ ﴿وَالطَّارِقُ﴾ شامل هر شب‌رو و شب‌گردی می‌شود و الله شب‌گرد معینی را هم منظور داشته، در این صورت استفهام درباره‌ی شأن و اهمیت ویژه‌ی آن است.

﴿وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ﴾^۲.

«و تو چه می‌دانی که ستاره‌ی شب‌گرد چیست؟!»

الله متعال در این آیه می‌فرماید که ای انسان تو نمی‌دانی طارق چیست تا زمانی که من به شما نگویم.

و حال خود توضیح می‌دهد که:

﴿التَّجْمُ الثَّقِيْبُ﴾^۳.

«همان [ستاره‌ی فروزان است [که آسمان را با نور روشن خود می‌شکافد]».

ستاره‌ی منوری که تاریکی را با نورش سوراخ می‌کند.

الله متعال در این آیه منظور خود را از طارق بیان می‌فرماید که طارق، ستاره‌ای است که مانند چراغ، تاریکی شب را روشن می‌کند ستاره‌ای است که پرتو افشانی

هرکس یا هر چیزی که شبانه ظهور و حضور پیدا کند، طارق می‌گویند، البته الله طارق را در ادامه توضیح می‌دهد که منظور از طارق چیست و کیست؟ و جمع طارق طوارق است و به حوادثی گفته می‌شود که در شب اتفاق می‌افتند. وقتی که عرب می‌گوید رجل مطروق، یعنی مردی که مصیبت زده است و بلا او را کوبیده است.

۱- علما گفته‌اند: افتتاح سوره با قسم، تحقیق مورد قسم و تشویق به سوی مفهوم آن است.

۲- «ما ادراك» استفهام، بزرگی و عظمت مورد استفهام را می‌رساند.

۳- ثاقب: از ماده‌ی ثَقِب است، یعنی نفوذکننده، ثَقِبَه یعنی سوراخ. ثَقَبَه یعنی در آن (سوراخ) نفوذ کرد. و می‌تواند برای نور صفت باشد. یعنی نوری که نفوذکننده است و به اعماق چیزی فرو می‌رود. در رابطه با «إِنْ» این توضیح لازم است که هرگاه «إِنْ» با «إِلَّا» در جمله‌ای بیاید، معنی نفی می‌دهد و اگر «إِنْ» و «إِلَّا» را از جمله حذف کنیم، جمله‌ای مثبت به دست می‌آید.

می‌کند و نوری نافذ دارد و با نورش شکافنده‌ی تاریکی می‌باشد؛ در اینجا منظور «ثریا» است؛ زیرا در میان عرب متعارف است که «نجم» به طور مطلق بر ثریا حمل می‌شود و امروزه دانشمندان کشف کرده‌اند که ستارگان در حال درخشش از خود صدایی مانند کوبیدن و در زدن ساطع می‌کنند.

آرای علما در مورد این آیه: ﴿التَّجْمُ الثَّقَابُ﴾^۳.

(۱) ستارگان هستند.

(۲) ستارگان دنباله‌دار چون شهاب‌سنگ که الله از آنها برای ضربه‌زدن و آتش گرفتن شیاطین در آسمان استفاده می‌کند.

(۳) ستاره‌ای به نام شاهد که سریع بعد از غروب آفتاب از مغرب درمی‌آید.

همه آرا صحیح است؛ زیرا همه در مورد ستارگان هستند.

یعنی کسی که در شب تاریک می‌آید. در همان شب الله او را آشکار می‌گرداند و نتیجه را آیه‌ی ۴ برای ما روشن می‌کند که:

﴿إِنْ كُلُّ نَفْسٍ لَّمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ﴾^۴! ۲.

«هیچ کس نیست، مگر اینکه نگهبانی [از فرشتگان] بر او [گماشته شده] است [که اعمال وی را برای حسابرسی در روز قیامت حفظ می‌نماید]».

﴿لَّمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ﴾: «مگر اینکه نگهبانی از ملائکه بر او گماشته شده است.»

این آیه جواب قسم آیات بالاست که هر نفسی دارای ملائکی است که:

۱- از انسان حمایت و حفاظت می‌کنند.

۲- اعمال انسان را قولی و فعلی، ظاهری و باطنی، ثبت و ضبط می‌کنند و به خوبی این کار را انجام می‌دهند.

۱- نافع با تخفیف میم «لَمَّا» و حفص با تشدید آن خوانده‌اند.

۲- در اینجا قرائت هفت‌گانه در «لَمَّا» جاری است: اولی با تخفیف میم «لَمَّا» که در این صورت زاید و برای تقویت کلام است و لاغیر؛ و «لام» برای فرق میان «إِنْ» نافی و «ان» موكده که بر سر اسم داخل می‌شود، می‌باشد و آن اسم ضمیر شأن محذوف است و تقدیر آن «انه - ای الحال و الشأن کل نفس علیها حافظ». قرائت دوم تشدید «لَمَّا» است در این صورت «ان» نافی به معنی ما و «لَمَّا» به معنی «إِلَّا» می‌باشد که تقدیر کلام چنین می‌شود «ماكل نفس إلا علیها حافظ...»: هیچ‌کسی نیست مگر اینکه نگهبانی از ملائکه بر او گماشته شده است که حافظ و نگهدارنده اعمال خیر و شر اوست.

۳- کریم هستند و از اعمال انسان کم نمی‌کنند.

فرشتگان از انسان حمایت می‌کنند تا زمانی که قضا و قدر بیاید. بعد از آن انسان را رها می‌کنند تا قضای الهی به او برسد.

منظور از این آیه این است که ای انسان به یاد داشته باش که با خود محافظ داری پس مواظب اعمال باش و حواست را جمع کن.

یک نکته در اینجا است که در ابتدا استدلالش به آیات آفاقی است و می‌خواهد بگوید که این نظم و ترتیب همه تحت حفاظت و مراقبت الله است که اگر ذات او و فرمانروایی او نبود، این نظم وجود نداشت، همچنان که بر محیط بیرون شما این حفظ و مراقبت را حاکم گردانیده، بر درون شما هم این حفاظت را دارد که: ﴿إِنَّ كُلَّ نَفْسٍ لَّمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ﴾ فکر نکنید که دنیا را آفریده و بر آن نظمی حاکم کرده و همه چیز در جای خودش است، اما شما (انسان‌ها) هر کاری که دل‌تان خواست انجام می‌دهید و کسی حافظ و رقیب و نگهبان شما نیست. تمام اعمال شما به همراه اعمال سایر کاینات تحت نظر و مراقبت الله است. هرچه در درون‌تان هست، به مانند هر آنچه در بیرون است نمی‌تواند از نظارت الله دور بماند اما ممکن است که مدتی به شما مهلتی داده شود تا در محدوده‌ی اختیار حرکت کنید؛ غیر از انسان بقیه‌ی مخلوقات مجبور هستند، چون قانون و سنت تکوینی بر آن‌ها حاکم است. اما انسان‌ها مختار آفریده شده‌اند. در رابطه با بخش جبری زندگی، کاری از انسان ساخته نیست، مانند اینکه باید ساعاتی از شب را بخوابد و یا غذا بخورد و ... که برای ادامه‌ی حیات مجبور به انجام این کارهاست و اگر انجام ندهد، هلاک خواهد شد و در بخش تشریحی و اختیاری حیات خود هم تحت نظارت الله است و اگر قرار بود که به مانند سنت‌های جبری دست انسان را بسته نگه دارد، در آن صورت معنایی برای محاسبه و پاداش و جزا در آخرت وجود نداشت. هیچ حرفی از زبان هیچ کسی خارج نمی‌شود مگر اینکه تحت نظارت مستقیم الله است و هرچه را در درون انسان‌ها است، الله از آن مطلع بوده و چشمی را که خیانت می‌کند، الله بر آن ناظر است. تا اینجا بیان الوهیت الله است، الوهیتی که بر همه‌ی زوایای حیات نظارت دارد. بعد از این اشاره به آیه‌ی انفس است. فاء که بر سر «لینظر» آمده است، درحقیقت جواب سوگندها است، یعنی ﴿وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ ﴿۲﴾ النَّجْمُ الثَّاقِبُ ﴿۳﴾ إِنَّ كُلَّ نَفْسٍ لَّمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ ﴿۴﴾.

پس وقتی که این چنین است و وقتی انسان متوجه است که الله نظارت کامل بر همه چیز و همه کس دارد پس:

﴿فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ﴾^۱!

«پس انسان باید بنگرد که از چه چیز آفریده شده است [تا اینکه قدرت الله و عجز و ناتوانی انسان برای او نمایان گردد]؟!»

سبب نزول آیه ۵: ﴿فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ﴾ این بود که ابن ابوحاتم از عکرمه روایت کرده است که ابو الاشد بر روی پوست دباغی شده ایستاد و گفت: ای قریشیان! هرکس بتواند مرا از روی این پوست دور کند چنین و چنان جایزه به او می‌دهم بعد گفت: محمد ادعا دارد که خازنان و مأمورین دوزخ نوزده نفرند من به تنهایی شما را از شر ده تایی آنها نجات می‌دهم و تمام شما مرا از شر نه تایی آنها نجات دهید؛ درباره او این آیه نازل شد.^۲

انسان هم باید متوجه باشد که از چه چیزی خلق شده است؟ چرا سؤال این چنین مطرح می‌شود که از چه چیزی آفریده شده است؟ چون هنوز انکاری در وجود انسان وجود دارد که چگونه الله این همه رفتار و کردار انسان‌ها را تحت نظارت دارد؟ مگر چنین چیزی ممکن است؟ پس الله به طریق دیگری استدلال می‌کند که بله ممکن است. ﴿فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ﴾ از چه چیز آفریده شده است؟ در واقع می‌خواهد قدرت الله را بیان کند، پروردگاری که قدیر است و قدرت دارد، پس می‌تواند حافظ هم باشد، چون یکی از بارزترین ویژگی‌های حفظ و حافظ بودن الله قدرتش است. خوب این قدرت چگونه است؟ توضیح می‌دهد که انسان از چه چیزی آفریده شده است؟ انسان با این قدرت محدودی که دارد، خودش و پروردگار خودش را فراموش کرده است. و به اینجا رسیده و این همه ادعا دارد، باید ببیند که از چه چیزی آفریده شده است؟

۱- فاء فای تفریع است وقتی جمله متفرع از آیه: ﴿إِنَّ كُلَّ نَفْسٍ لَّمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ﴾ باشد یعنی اگر انسان در واقعیت رستخیز و معاد شک کند به اصل آفرینش خود بنگرد و جایز است که فاء، فای فصیحه باشد.

۲- حکم سند: ضعیف؛ مرسل است. سیوطی در [الباب النقول: ص ۲۲۸ و الدر المنثور: ۸ / ۴۷۴، ۴۷۵] آن را ذکر نموده و به ابن ابی حاتم نسبت داده است. (مصحح)

﴿خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ﴾^۱

«از یک آب جهنده آفریده شده [که در رحم ریخته می‌شود]». از آبی بی‌مقدار و گرم به نام منی، آفریده شده است؛

﴿مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ﴾: «از آب جهنده - منی - که در رحم ریخته شود؛ دافق به معنی مدفوق است.»

این آیات بیان می‌کند هر زمان انسان پیدایش اولیه‌ی خودش را فراموش کرد، دچار طغیان و خودبینی و غرور می‌شود. ﴿أَبَىٰ وَأَسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾ [البقرة: ۳۴] «خودداری کرد و تکبر ورزید و از کافران شد». از قبول حق خودداری می‌کند. و علت این خودداری چیست؟ ﴿وَأَسْتَكْبَرَ﴾ خودش را بزرگ می‌بیند، نتیجه آن چه می‌شود؟ نتیجه‌ی ابا و استکبار، کفر می‌شود. یعنی اگر انسان متوجه نباشد، از ابا و استکبار به کفر می‌رسد. ﴿أَبَىٰ وَأَسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾ انسان از آب جهنده خلق شده است. به قول عمر رضی الله عنه که در نیمه‌های شب بیدار می‌شد و با خود نجوا می‌کرد که: يَا بَنَ الْخَطَّابِ: «أَوْلَٰكَ نُطْفَةٌ قَدِرَةٌ وَآخِرُكَ جِيفَةٌ نَتْنَةٌ»: «ای پسر خطاب! دچار تکبر نشوی چرا که ابتدای حیات تو نطفه‌ای گندیده و پایان عمرت هم مرداری بدبو خواهی بود که باید تو را زیر خاک قرار دهند تا بوی گندت محیط را به گند نکشاند، هرچند که پسر خطاب باشی.

﴿يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ﴾^۲ «که از میان [استخوان فقرات] پشت [مرد] و [استخوان] سینه [زن] بیرون می‌آید».

۱- دافق: از ماده‌ی دَفَقَ است. دَفَقَ به معنی جهیدن است. دافق یعنی جهنده، چیزی که در جای خودش مانند فنر آرام ندارد و می‌پرد.

۲- این جواب استفهام است در ﴿مِمَّ خُلِقَ﴾ که مرکب از مِنْ ابتدایی و مای استفهامی است و الف آن به سبب تخفیف حذف شده به دلیل تقدیم حرف جاره بر آن همچون «عَمَّ».

۳- بَين: برای بیان حد فاصل میان دو چیز یا وسط دو چیز است.

صُلْب: به معنی سخت است و به اعتبار این سختی و شدت به پشت انسان (چه زن و چه مرد) صُلْب گفته شده است، اگرچه در خیلی از تفاسیر فقط به مرد اطلاق شده است، درحالی‌که زن هم صُلْب دارد، یعنی ستون فقرات. کلمه‌ی صُلْب یعنی بیرون آوردن چیزی از استخوان و یا مغز استخوان. مصلوب یعنی کسی که روحش از تنش به وسیله‌ی به دار زدنش جدا شده است. و

آرا و تفاسیر علما در مورد ﴿الصُّلْبِ وَالْتَّرَائِبِ﴾:

﴿الصُّلْبِ﴾: استخوانی در کمر مرد که محل نطفه است.

﴿الْتَّرَائِبِ﴾: استخوانی در سینه‌ی زن که منشأ تخمک است.

طبق نظر بعضی علما:

(۱) منشأ تخمک زن از سینه است.

(۲) منشأ تخمک، استخوانی بالای رحم و در لگن است.

و به نظر بعضی علما:

صلب: استخوانی در کمر است.

آن آب جهنده از میان استخوان پشت مرد و استخوان‌های سینه‌ی زن، بیرون می‌آید. در تقدیر فهم این خبر از جانب الله متعال اختلاف بود تا اینکه علم جدید به تشریح این قضیه پرداخت و ثابت نمود که قطعاً منی مرد از همان جایی که الله در آیه بیان داشته بیرون می‌آید. و منی زن از استخوان‌های سینه همان‌گونه که آیه بیان داشت بیرون می‌آید.

یعنی این آب جهنده از میان یک سختی و یک نرمی خارج می‌شود. صلب یعنی سفتی و سختی و ترائب یعنی نرمی. در ترجمه‌ها آمده از پشت مرد و سینه‌ی زن. این آیه ما را به تأمل در رابطه با خلقت انسان از آب جهنده‌ای که از میان صلب و ترائب

صلیب هم در حقیقت چوبی است که نصرانیت معتقد است عیسی را با آن به دار کشیدند، درحالی‌که قرآن می‌فرماید: ﴿وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِن شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا ﴿١٥٧﴾﴾ [النساء: ۱۵۷] «و [آنان را لعنت کردیم به خاطر این] سخنشان که: ما مسیح - عیسی پسر مریم - پیامبر الله را کشتیم؛ در حالی که نه او را کشتند و نه به دار آویختند؛ ولی [امر] بر آنان مُشْتَبَه شد [و مردی را که شبیه عیسی بود به دار کشیدند] و کسانی که درباره او اختلاف کردند، قطعاً راجع به وی دچار تردیدند و هیچ علمی به آن ندارند، مگر آنکه از گمان پیروی می‌کنند؛ و یقیناً او را نکشته‌اند». نه عیسی را به دار آویختند و نه او را کشتند، بلکه امر بر آنان مشتبه گردید. صوب مصلب، یعنی لباسی که صلیب‌ها را روی آن نقاشی کرده‌اند.

ترائب: جمع تریبه و اصل آن از ماده‌ی تَرَب است. یعنی خاکستر نشین شد. بدبخت و فقیر شد. تُرَاب هم به معنی خاک است. استخوان‌های سینه را تریبه گفته‌اند، به این دلیل که نرمی در آنجا وجود دارد.

خارج می‌شود، رهنمون می‌دارد؛ زیرا تفکر و تدبر در کیفیت خلقت انسان، ما را با دلایل قدرت بزرگ الله که عقل‌ها را متحیر و دل‌ها را پُر از ایمان و خشوع می‌کند، آشنا می‌سازد و عقل‌ها و قلب‌ها را با نور هدایت قرآنی آن‌چنان نزدیک می‌کند که قدرتِ الله خالق و بدیع را مشاهده می‌کنند. آیه می‌فرماید: آب جهنده از میان صلب و ترائب خارج می‌شود. همچنین ما می‌دانیم که آب جهنده (منی) در بیضه‌های مرد تولید می‌شود. در ضمن صلب عبارت است از ستون فقرات و ترائب عبارت است از استخوان‌های سینه، بین ترقوه تا انتهای قفسه‌ی سینه و بدون شک منی (آب جهنده) از میان این دو عضو خارج می‌شود و اصولاً این آیه ارتباطی به زنان ندارد و چگونگی خروج منی را از جانب مرد با بیانی بلاغی و زیبا مطرح می‌کند. امام ابن قیم در کتاب «اعلام الموقعین» جلد اول، صفحه‌ی ۱۵۸ این مطلب را به تفصیل آورده است که علوم تجربی هم موید صحت این سخن است.

﴿إِنَّهُ عَلَىٰ رَجْعِهِ لَقَادِرٌ﴾^۱

«بی‌گمان، الله [که او را از چنین آبی خلق کرده است] بر بازگرداندن او [پس از مرگ] تواناست.»

﴿لَقَادِرٌ﴾: توانمند به انجام هر کاری است؛ می‌تواند انسان را بعد از پوسیدن استخوان‌ها، دوباره زنده کند و قدرت و توانایی این کار را دارد. همانا الله بر برگرداندن آنکه از آب کمر جهیده است تواناست و او قادر به زنده کردن انسان در قیامت است. کسی که او را از آنچه بیان داشت: از آب جهنده - منی - آفرید

۱- رَجَع: از رجوع است به معنی بازگشت، به هرچه که آغاز و شروع انسان از آنجا بوده است. گفته شده که رجوع به معنی بازگشتن است اما رجع به معنای بازگرداندن. رجوع لازم و رجع متعدی می‌باشد. رجعت در طلاق یعنی برگشتن به ابتدا و در بازگشت به دنیا پس از مرگ هم کلمه‌ی رجعت به کار رفته است. «الیه مرجعکم» در قرآن به کار رفته به معنی بازگشت. کلمه‌ی رجع به این معنی استخر و یا آب‌گیر هم به کار رفته است. و همچنین رجع به باران هم اطلاق شده به این دلیل که در اصل همان بخار است. بخاری که بالا می‌رود و در بالا دوباره منجمد می‌شود و سپس مایع و دوباره به زمین برمی‌گردد. و یک رفتن و بازگشتن در آن است، به همین خاطر کلمه‌ی رجع برای باران هم به کار رفته است.

۲- جایز است بگویم منظور رجعت آب - منی - در صلب و ترائب است جز اینکه آنچه در تفسیر بیان شده اولی است به قرینه‌ی ﴿تُبَلَىٰ السَّرَائِرُ﴾ که منظور روز قیامت که روز بازگشت به زندگی جدید است باشد.

و سپس او را انسان کاملی گردانید و پس از آن او را میراند باز دوباره همان کس توان بازگرداندن او را به صفت زنده همان گونه که بوده و بلکه بهتر از گذشته خواهد داشت. انسان را الله این چنین آفرید. یک بار آفرید و بار دیگر قادر به تکرار این آفرینش خواهد بود.

از اینجا به بعد پیرامون زنده شدن انسان بعد از مرگ است.

﴿يَوْمَ نُبِّلُ السَّرَّاءِ ﴿٩﴾ فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ ﴿١٠﴾﴾ [الطارق: ۹-۱۰].

﴿يَوْمَ نُبِّلُ السَّرَّاءِ ﴿٩﴾﴾. ۲.

«روزی که رازها آشکار می گردد [و از نیتها و عقایدی که در قلبها بوده پرده برداشته شده و صالح و فاسد از یکدیگر جدا می شود]».

﴿نُبِّلُ﴾: کشف و ظاهر شدن.

﴿السَّرَّاءِ﴾:

۱) اعمالی که در خفا و مخفیانه انجام دادی.

۲) نیت و قصد درونی انسان ظاهر می شود.

۳) تمام اعمال ظاهری و قلبی از جمله کفر و تهمت به الله آشکار می شود.

وقتی که الله این کار را انجام می دهد و انسانها را بعد از مردن زنده می گرداند، آن روز روزی است که همه ی رازها آشکار می گردد. در آن روز کارهای پنهان، آشکار و آزموده می گردد و عقاید و نیت های صالح از فاسد، و سالم از معیوب شناخته می شود. اما آشکار کردن رازها به معنی مفتضح و رسواساختن صاحب رازها نیست و اصولاً کار الله رسوا کردن نیست. نسبت به اهل ایمان می فرماید: شما خیلی از چیزها و کارهایی

۱- این بازگشت محقق و آزموده و مورد آزمایش قرار می گیرد برای اظهار و افشای آنچه که مستور و پنهان داشته است؛ از کفر و شر و یا ایمان و خیر. از علمای سلف روایت شده که وضو، غسل، نماز، روزه و زکات از مستورات و نهانی هاست و همچنین قاعدگی و حاملی زن از نهانی هاست؛ زیرا که امکان اخفا و اظهار آن را دارد.

۲- تبلی: از بلی است، یعنی لباس کهنه شد و بلا به معنی آزمایشی است که فرساینده است و جوهر اصلی هر چیز را آشکار می کند و چون بعد از آزمایش تکلیف فرد روشن می شود، معنی آشکار شدن را می دهد.

سراثر: جمع سریره است، به معنی نهانی ها، رازها و چیزهایی که بنده نزد خود مخفی و مستور می دارد، سریر و سرور هم از سر مشتق شده اند.

را انجام می‌دادید که بد و زشت بود، در دنیا با ستار بودن آنها را پوشاندم و امروز با غفار بودنم آنها را می‌بخشم و اگر هم آشکار شود، تنها برای صاحبش آشکار خواهد شد و در نتیجه:

﴿فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ﴾^{۱۰}!

[در آن روز،] انسان هیچ توان و یآوری ندارد [که او را از آتش نجات دهد].»

پس برای این کافر و تکذیب‌کننده‌ی رستاخیز و حیات دوباره، نه نیرویی است که بر زشتی‌های اعمال و عقایدش پرده بیفکند و نه یار و یآوری است تا او را از عذاب الهی رهایی بخشد.

آنجا دیگر به اصطلاح، این انسانی که دوباره برای محاسبه زنده شده است، نه نیرو و توانی برای دفاع کردن از خود دارد و نه یآوری وجود دارد که به او یاری برساند و کمی و کاستی‌های او را در آن روز جبران نماید و اینجا هم بسیار واضح و روشن تکلیف آشکار می‌گردد و بعد از این آیه منتقل می‌شویم به مقطع بعدی که استدلال به آیات آفاق است و اثبات حقانیت وحی و نیز زنده‌شدن انسان بعد از مرگ که ممکن و شدنی است.

﴿وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ ﴿۱۱﴾ وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ ﴿۱۲﴾ إِنَّهُ لَقَوْلُ فَصْلٍ ﴿۱۳﴾ وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ ﴿۱۴﴾ [الطارق: ۱۱-۱۴].

﴿وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ﴾^{۱۱}

«سوگند به آسمان پرباران».

۱- ناصر: از ماده‌ی نصر و نُصرت به معنی نوع خاصی از کمک کردن است. فرق نصر با عون در این است که عون هر نوع کمک کردن است. اما نصرت نوع خاصی از کمک کردن است که به هنگام بلا و مصیبت، انسان به آن نیازمند است. یک بخش نصرت از طرف الله نسبت به بندگان است و بخش دیگر نصرت هم در قرآن آمده که از طرف بنده برای الله است. آنجا که می‌فرماید: ﴿إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ﴾^۷ [محمد: ۷] «اگر [دین و پیامبر] الله را یاری کنید، او نیز شما را یاری می‌کند و گام‌هایتان را [ثابت و] استوار می‌دارد». اما معنی نصرت انسان برای الله چیست؟ یعنی بندگی کردن و اقامه حدود و برنامه‌هایی که الله نازل کرده است، یعنی رعایت عهد و پیمان‌های خود با الله. مجموع این معانی در نصرت انسان برای الله وجود دارد. اما در رأس همه‌ی آنها بهترین راه نصرت بنده برای الله بندگی کردن است.

﴿ذَاتِ الرَّجْعِ﴾: «دارنده‌ی باران به سبب پیاپی بودنش؛ یکی از نام‌های باران است؛ برگرداننده بخار آب‌ها و اقیانوس‌ها»

الله متعال برای دومین بار در این سوره سوگند یاد می‌کند و به آسمان پر از باران که از آب پر و خالی می‌شود قسم می‌خورد. قسم به آسمانی که صاحب بازگرداندن است. چه چیز را باز می‌گرداند؟ بخاری که به آسمان رفته است، به شکل باران برای رویدن گیاهان به زمین برمی‌گرداند. پس آسمان می‌باراند.

﴿وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ﴾^۱.

«و سوگند به زمینِ پرشکاف [که گیاهان از آن سر برمی‌آورند]».

﴿ذَاتِ الصَّدْعِ﴾: «شکاف‌دار، آماده برای کشت؛ دارنده‌ی شکاف به وسیله‌ی رویدن نباتات در آن».

قسم به زمینی که از آب باران شکافته می‌شود و گیاهان از آن می‌رویند و به وسیله‌ی آن انسان‌ها و حیوانات زندگی می‌کنند. زمینی که از گیاهان پر و خالی، کم و زیاد می‌شود. دلیل ذکر این آیات: تشابه چرخه‌ی زندگی و مرگ انسان به چرخه‌ی باران و گیاهان؛ تا اینکه قیامت و رستاخیز را فراموش نکنیم.

تا وقتی که آبی از آسمان بر زمین نبارد، زمین شکاف بر نمی‌دارد. تعبیر دیگری در سوره‌ی انبیا آمده است و در تفسیر این آیات: ﴿أَوْ لَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ﴾^۲ [الانبیاء: ۳۰]. آیا اهل کفر ملاحظه نکردند که آسمان و زمین قبلاً بسته شده بودند؟ و ما آنها را باز کردیم. ابن عباس می‌گوید: منظور از رتق بودن آسمان و زمین این است که آسمان نمی‌بارید و زمین نمی‌رویانشد، فتق‌شان کردیم، یعنی اینکه آسمان ببارد و زمین هم برویاند.^۲ و این معنی دقیق است، چرا که به دنبال آن می‌فرماید: ﴿وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ﴾^۳ [الانبیاء: ۳۰] و حیات هر چیزی را از آب قرار دادیم.

۱- صدع: به معنی هرگونه شکافی است که در اجسام سخت ایجاد می‌شود، مثلاً شیشه می‌شکند و شکافی که برمی‌دارد، صدع نام دارد. به سردرد شدید و یا همان میگرن صداع گفته می‌شود، چون فردی که دچار سردرد می‌شود، مانند این است که سرش شکاف برداشته است. تصدع هم یعنی متلاشی‌شدن، متفرق و جدا شدن دو یا چند چیز از هم و به معنی از بین بردن نیز آمده است.

۲- حکم سند: ضعیف؛ در سندش حمزة بن ابی محمد المدنی است که نووی در [التقریب: رقم ۱۵۳۲] او را ضعیف می‌داند. ابونعیم در [الحلیة: ۱ / ۳۲۰] و ابن حجر در [الإصابة: ۴ / ۱۸۴] این روایت را ذکر نموده‌اند.

حالا جواب قَسَم‌ها چیست؟ یعنی جواب ﴿وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ ﴿۱۱﴾ وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ ﴿۱۲﴾ چیست؟
 ﴿إِنَّهُ لَقَوْلُ فَصْلٍ ﴿۱۳﴾﴾

«بی‌گمان این قرآن، سخن جداکننده حق از باطل [صدق از کذب] است.»
 این کلام و برنامه که از سوی الله نازل گشته، یعنی قرآن، قول فصل است؛ گفتار جدایی‌انداز و داور عادل است درباره‌ی تمام اموری که مورد اختلاف میان حق و باطل و خیر و شر باشد. قولی که فرقان است و به ما کمک می‌کند درست را از نادرست تشخیص دهیم. آنچه قرآن خبر داده و آنچه به آن حکم نموده بر اینکه هیچ معبود بر حقی جز الله نیست و محمد ﷺ فرستاده‌ی اوست و قیامت حق است و بدون هیچ‌گونه شک و شبهه‌ای خواهد آمد، همه صادق است و دروغ در آن راه ندارد. پس باید بخوانید و تدبر کنید و عمل کنید.

﴿فَصْلٌ﴾:

(۱) حق و درست است.
 (۲) معلوماتش بین حق و باطل فاصله می‌اندازد.
 (۳) بین متقین و ظالمین فاصله می‌اندازد.
 ﴿وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ ﴿۱۴﴾﴾
 «و [سخن] هزل و بیهوده نیست». بلکه حقیقتی است از جانب پروردگاری که دروغ و خطا، به ساختش راه ندارد.

﴿هَزْلٌ﴾: بازیچه و مسخره نیست:

- (۱) کلمات آن حق است.
- (۲) اخبار آن حق است.
- (۳) تلاوت آن حق است.
- (۴) احکام آن حق است.

۱- هَزْل: یعنی کلامی که هیچ بهره و منفعتی به دنبال ندارد، از ماده‌ی هَزَلَ به معنی لاغری است. یعنی کسی که غذا می‌خورد ولی غذا جذب بدنش نمی‌شود، به شوخی کردن هم هَزَلَ گفته می‌شود، چون انسان انرژی مصرف می‌کند اما در نهایت هیچ چیزی عاید انسان نمی‌شود و شوخی کردن شخصیت را ضعیف و لاغر می‌کند.

این کلام، کلام بی‌فایده‌ای نیست که ما فقط بخوانیم و هیچ نتیجه‌ای هم از خواندن آن عاید ما نشود. پس در اینجا تکلیف ما با قرآن روشن شد و تکلیف ما با اهل کید و کافران هم باید روشن شود. نباید فکر کنیم قدرت موقتی که در دست اهل کفر و کید است، همیشگی است و هر کاری که دل‌شان بخواهد، انجام می‌دهند، نه چنین نیست.

﴿إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا ﴿١٥﴾ وَأَكِيدُ كَيْدًا ﴿١٦﴾ فَمَهْلِ الْكَافِرِينَ أَمْهَلُهُمْ رُوَيْدًا ﴿١٧﴾﴾

[الطارق: ۱-۱۷].

﴿إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا ﴿١٥﴾﴾!

«آنان [تکذیب‌کنندگان پیام‌پیامبر] پیوسته حيله و نیرنگ می‌کنند [تا دعوتش را رد کنند و آن را باطل نمایند]».

﴿يَكِيدُونَ كَيْدًا ﴿١٥﴾﴾. مفعول مطلق تأکیدی است که در حقیقت شدت مکر و کید آنها را بیان می‌کند.

این آیه در مورد کافران و قریشیان کافر است که در سعی و تلاش هستند تا مردم را از قرآن و پیامبر ﷺ و دعوتش دور کنند و این کار آنان از روی نقشه و حساب و مکر است و برای جلوگیری و تضعیف آنها، نقشه می‌کشند. کید و مکر می‌کنند.

﴿وَأَكِيدُ كَيْدًا ﴿١٦﴾﴾.

«و من [نیز برای غالب شدن دین و نابود شدن باطل] حيله [و تدبیر] می‌کنم».

و من نیرنگ آنان را بی‌اثر و نقشه آنها را نقش بر آب می‌سازم. آنان هرچه کنند کید و مکرشان ضعیف است؛ چون انسان هستند و مکرشان نیز مانند خودشان ضعیف و لایق خودشان است و انسان ناتوان‌تر و حقیرتر از آن است که الله توانمند و دانا را شکست دهد.

وقتی کار به اینجا رسید، الله متعال به دعوتگر، تسلی و آرامش می‌دهد و می‌گوید که غصه نخور، از این به بعد طرف آنها من هستم و آنها نمی‌توانند در مقابل من ایستادگی کنند، همه‌ی آنها را هلاک می‌کنم. اما وقتی که تو دعوت و مسئولیت خودت را انجام دادی، آن وقت هیچ مسئولیتی نداری. کیدی که در اینجا به الله نسبت داده می‌شود، از این نوع ممدوح آن می‌باشد.

۱- یکیدون: از ماده‌ی کید است و نوعی از چاره‌اندیشی برای انجام کاری است. می‌تواند کید نکوهیده باشد، یعنی چاره‌اندیشی مکارانه و فریبکارانه و می‌تواند کید ممدوح یعنی کید ستودنی باشد.

﴿فَمَهْلٍ الْكَافِرِينَ أَمْهَلُهُمْ رُوَيْدًا﴾^۱!

«پس ای رسول! کافران را مهلت بده [و] اندکی رهایشان کن [تا غرق گناه باشند]».

﴿أَمْهَلُهُمْ رُوَيْدًا﴾: «کافران را کمی مهلت و فرصت بده و در انتقام گرفتن از آنان

شتاب مکن.»

و می‌بینی که الله با آنها چه می‌کند و چگونه آنها را عذاب می‌دهد.

این آیه: ————— تهدید کفار قریش.

بشارت به پیامبر ﷺ.

مهلتی اندک و نزدیک و این مهلت‌دادن‌ها یکی به خاطر این است که در میان نسل کافران انسان‌های صالحی وجود دارند و نباید فرصت را از کسانی که طالب حق هستند، گرفت. پس مهلت بده. اما مهلتی اندک و نزدیک؛ تا نگویند: یا الله! به ما مهلت ندادی، چرا که اگر مهلت می‌دادی ما اصلاح می‌شدیم.

رهنمودهای آیات:

- ۱- ثابت کردن معاد و روز رستاخیز.
- ۲- بیان اینکه اعمال بندگان شمارش و محفوظ نگهداری می‌شود و حساب و بازجویی قیامت بر مبنای آن است.
- ۳- بیان ماده خلقت انسان و منبع و مصدر آن ماده.
- ۴- اجتناب از پنهان داشتن شرّ و بدی‌ها و اخفای باطل و اظهار خلاف آنچه در ضمیر است؛ زیرا الله متعال به آن داناست و بندگان را در تمام آنچه پنهان و مخفی داشته‌اند، می‌آزماید.
- ۵- اثبات اینکه قرآن گفتار جداکننده‌ی حق و باطل است و از گزافه و شوخی به دور است و به مرور زمان چنین قضیه‌ای مورد تأکید قرار گرفت و امن و استقرار احکامش به پیروزی رسید.

۱- مَهْلٌ: از ماده‌ی مهل است و به معنی سکون و آرامش و با تأنی کاری را انجام‌دادن است. مهلت

هم یعنی فرصتی را ایجاد کردن برای اینکه کاری با حوصله به پایان برسد.

رویدا: از ماده‌ی رود به معنی رفت و آمد مکرر برای طلب چیزی و معنی آرام و با حوصله حرکت کردن را هم می‌دهد. و در نهایت معنی نزدیک را برایش به کار برده‌اند، صفت برای مصدر محذوف امهالاً می‌باشد.

تفسیر سوره‌ی اعلی

سوره اعلی: اعلی به معنی برتر و این سوره مکی است و هشتمین سوره نازل شده از قرآن بر رسول الله ﷺ است.

از ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها روایت است که: پیامبر ﷺ هر شب در نماز شفع و وتر سوره «اعلی» را قرائت می‌کرد. به این صورت که سوره‌ی اعلی و کافرون را در نماز شفع و سوره‌ی اخلاص را در نماز وتر قرائت می‌فرمود.^۱

سوره‌ی اعلی از سوره‌های مهم قرآن کریم است که به علت معانی زیاد آن در بسیاری نمازها از جمله نمازهای عیدین، نماز جمعه و نماز شفع، خوانده می‌شود. این سوره بیان می‌کند که انسان‌ها چه نگاهی باید به نظام هستی و پیرامون خود و پروردگاری که حاکم بر این نظام است، داشته باشند و همچنین چه برنامه‌ای را عملی سازند تا بتوانند زندگی موفق‌تری را در دنیا و آخرت از آن خود بگردانند. اصلاح بینش در رابطه با الله که خالق و آمر است و به تعبیر این سوره، اعلی است. چرا که نام سوره اعلی است و اعلی به معنی کسی است که صاحب علو و عظمت و بزرگواری ذاتی است. عظمت و بزرگواری الله و علو و بلندمرتبه بودنش که ناشی از خالق بودن او است. و همچنین آیات سوره به بیان موضع‌گیری انسان‌ها در رابطه با مسأله‌ی هدایت می‌پردازد و اینکه فلاح و رستگاری و رسیدن به مطلوب‌ها از آن کسانی است که اهل تزکیه و نماز باشند و خسارت و شقاوت از آن کسانی است که دنیاطلب هستند و دنیا را همه چیز خود قرار داده‌اند. در این سوره کمی متفاوت‌تر از سوره‌های دیگر با الله، عظمت الله و کارها و افعال او و تصرفاتش در نظام هستی آشنا می‌شویم و اینکه در مقابل خدایی الله، ما باید بنده باشیم و اگر ما بندگی هم نکنیم، الله بازهم خدایی خود را خواهد کرد و با هرگونه نقص و ضعفی در مسیر بندگی ما هیچ نقص و ضعفی به خدایی الله وارد نمی‌شود.

۱- «سَأَلْنَا عَائِشَةَ، بِأَيِّ شَيْءٍ كَانَ يُؤْتَرُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟ قَالَتْ: كَانَ يَقْرَأُ فِي الْأُولَى: بِسْمِ اللَّهِ رَبِّكَ الْأَعْلَى، وَفِي الثَّانِيَةِ يَقُولُ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ، وَفِي الثَّالِثَةِ يَقُولُ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ، وَالْمُعَوِّذَتَيْنِ». [ترمذی: ۴۶۳] و از طریق ابن عباس رضی الله عنهما: [ترمذی: ۴۶۲] و [نسائی: ۱۷۰۲] و [ابن ماجه: ۱۱۷۲]. شیخ آلبنانی تمامی این احادیث را صحیح دانسته است. (مصحح)

تقسیم‌بندی آیات سوره:

آیه‌ی ۱ تا آیه‌ی ۵ بیان صفات الله اعلی است. رب اعلی کدام رب است؟ و علو الله در حقیقت به چه معنی است؟

آیه‌ی ۶ تا ۸ بیان تبیین هدایت و قرائت این هدایت بر دعوتگر و اینکه در مسیر تبیین هدایت و تبلیغ آن از سوی دعوتگر به مردمان مشکلات و موانعی پیش خواهد آمد که اگر الله کار را بر دعوتگر سهل و آسان نگرداند، دعوتگر به تنهایی قادر به تبلیغ هدایت نیست و ضرورت دارد، از سوی الله که مَیْسِر الامور (آسان‌کننده کارها) است، کار دعوت بر دعوتگر آسان گردد و الله از طرف دیگر یعنی مدعومین، دل‌ها را آماده‌ی قبول پذیرش هدایتی که از سوی دعوتگر ارایه می‌شود، بگرداند.

آیه‌ی ۹ تا آیه‌ی ۱۵ بیان وظیفه‌ی دعوتگر در رابطه با تذکر و پند است و موضع‌گیری مردمان در قبال این تذکر و اینکه بینیم تذکرپذیری به عنوان یک فضیلت مطرح است. و اشاره خواهیم کرد که یکی از بارزترین نشانه‌های سعادت در وجود انسان تذکرپذیری است و یکی از بارزترین نشانه‌های شقاوت در انسان تذکرناپذیری است و این بسیار مهم است و شاید در جامعه‌ی ما به آن صورت فرهنگ‌سازی نشده باشد.

آیه‌ی ۱۶ تا ۱۷ بیان علت موضع‌گیری نادرست انسان‌ها در رابطه با هدایت است که چرا همه در رابطه با هدایت آن‌چنان که بایسته است، موضع مناسبی نمی‌گیرند؟ آیه‌ی ۱۸ تا ۱۹ که انتهای سوره است، بیان سابقه‌ی این هدایت و اینکه این هدایت، هدایت تازه‌ای نیست و به تعبیر وارد در سوره‌ی احقاف بر زبان پیامبر رحمت که: ای پیامبر به مردمان بگو که: ﴿قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَا مِّنَ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا يُفَعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ إِنِّي أُنذِرُكُمْ إِلَّا مَا يُوْحَىٰ إِلَيَّ وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿۱۹﴾ [الأحقاف: ۱۹] «بگو: من پدیده‌ای نوظهور در میان پیامبران نیستم و نمی‌دانم سرنوشت من و شما چه خواهد شد؛ تنها از آنچه به من وحی می‌شود پیروی می‌کنم و فقط هشداردهنده‌ای آشکارم».

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى ﴿۱﴾ الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى ﴿۲﴾ وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى ﴿۳﴾ وَالَّذِي

أَخْرَجَ الْمَرْعَى ﴿۴﴾ فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَى ﴿۵﴾ [الأعلى: ۱-۵].

﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾^۱ ۲۱

«نام پروردگار بلند مرتبه‌ات را به پاکی یاد کن».

۱- تسبیح: در سوره‌ی نصر و این سوره صیغه‌ی تسبیح به صورت امر آمده است و در سوره‌ی صف به شکل ماضی و در سوره‌ی جمعه به شکل مضارع و حتی به صیغه‌ی جمع مضارع هم آمده است؛ حاصل معنی تسبیح در قرآن بیان‌کننده‌ی این نکته است که در همه حالت چه در گذشته، چه در حال و چه در آینده ما مکلف به تسبیح هستیم. هم در گذشته مکلف بودیم که در راستایی حرکت کنیم که حرکت ما از ضعف به قوت، از نقص به کمال، از سستی به نشاط باشد، هم در حال و هم در آینده برنامه‌ی ما باید طوری باشد که در مسیر تسبیح باشیم.

اعلی: از ماده‌ی عَلِيَ يَعْلَى و عَلَا يَعْلُو به کار رفته است، اگر ریشه‌ی آن عَلِيٌّ، يَعْلَى باشد، یعنی بلندمرتبه شد، البته از لحاظ معنوی و روحی علو پیدا کرد. اما اگر از ماده‌ی عَلِيٌّ يَعْلَى باشد، علو مادی است، یعنی از یک جای پایین‌تر به یک جای بالاتر رفت. بنابراین اسمی که از آن ساخته می‌شود، عالی و اسمی که از ریشه‌ی دیگر ساخته می‌شود عالی می‌باشد. و فرق میان عالی و عالی در این است که عالی یعنی بلندمرتبه‌ی معنوی و عالی یعنی بلندمرتبه‌ی مادی. و وقتی که عالی را برای الله به کار بردیم، هردو معنی مدنظر است، یعنی الله هم از نظر مادی و هم از نظر معنوی مقام بالا و بلند دارد. و علو مادی ذاتاً فضیلت نیست. و به کاربردن کلمه‌ی عالی برای الله یعنی تمام بلندمرتبه‌گی‌ها در او جمع شده است. و عالی برای الله دیگر افعال تفضیل نیست. مثل اکبر در الله اکبر؛ و دقیق نیست که گفته شود الله بزرگ‌تر است. چون تصور می‌رود که ما برای غیر از الله بزرگی را ثابت کرده‌ایم و بنابراین الله از او بزرگ‌تر است، در واقع الله را کوچک کرده‌ایم، بلکه هرچه بزرگی است، مخصوص الله است، در این صورت برای غیر از الله هیچ بزرگی باقی نمی‌ماند و همه کوچک خواهند بود و تکبیر الله یعنی همین. اکبر در الله اکبر، افعال وصفی است. یعنی هرچه کبر و عظمت و بزرگی است از آن الله است. و عالی هم مثل اکبر است، یعنی هرچه علو و بلندمرتگی است، از آن الله است و کسی در مقابل الله و در کنار الله حق ندارد، برای خود احساس بلندمرتگی نماید و این یعنی عبودیت و بندگی. و وقتی که الله می‌گوید، متکبر است، در مقابل متکبر بودن الله ما باید متواضع باشیم. حال اگر ذره‌ای تکبر در وجود انسان باشد، بندگی او به همان اندازه تضعیف می‌شود. و اگر ما از این منظر به عالی بنگریم، در آن صورت هر پنج معنی رب اینجا مصداق پیدا می‌کند.

۲- هنگامی که آیه: ﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾ نازل شد. پیامبر ﷺ فرمود: این تنزیه را در سجده‌هایتان قرار دهید. از آن پس اصحاب در سجده‌هایشان سه بار می‌گفتند: «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى». [ابن ماجه: ۸۸۷ و ابو داود ۸۶۹] شیخ آلبنانی ابتدا آن را ضعیف دانسته اما در تراجمات خویش حکمش را به حسن لغیره تغییر داده است. [تراجمات آلبنانی: ص ۳۲ شماره ۲۷] (مصحح)

﴿سَبِّحْ﴾:

(۱) الله از هر عیب و نقصی پاک و منزّه است.

(۲) الله از هر تشابهی به موجودات دیگر منزّه است.

﴿سَبِّحْ أَسْمَ﴾: یعنی فقط تسبیح خالی نه؛ بلکه اسم الله باید دنباله تسبیح باشد و این اسامی را باید از قرآن و احادیث صحیح استخراج کرد (أسماء الحسنی) تسبیح گفتن همراه با ذکر اسم‌های پروردگار.

﴿رَبِّكَ﴾: از ریشه رب: تربیت و پرورش دهنده.

﴿الْأَعْلَى﴾: از صفات الله؛ برتر، بالاتر، الله بالاست.

﴿الْأَعْلَى﴾:

۱- عُلُو ذات: ذاتاً در آسمان و بالاست و عرش و علمش همه جا احاطه دارد.

۲- عُلُو القهر: در مقابل ظالمان قاهر و قدرتمند است.

۳- عُلُو قدر: قدر و منزلتش بالاست.

﴿سَبِّحْ أَسْمَ رَبِّكَ﴾: «تنزیه و تمجید کن نام پروردگارت از اینکه دیگری را به آن نام بری و یا اینکه نام او را با تمسخر و شوخی به یادآوری؛ یعنی او را با اجلال و عظمت نام ببر و از آنچه شایان مقام او نیست از شرک همسر، فرزند، شبیه، نظیر و... او را منزّه و پاک دار.»

نام پروردگار خود را منزّه^۱ و مقدس دان؛ این دستوری است از جانب الله متعال خطاب به پیامبرش، محمد ﷺ و پیروان او که نام پروردگار را از اینکه دیگری خود را به آن نام گذاری کند و یا در مکان آلوده یادآور گردد و یا با بی‌احترامی و بی‌اجلالی ذکر شود، منزّه و دور دارد. «الأعلى» صفت پروردگار متعال است و دلالت دارد بر علو و والایی او بر تمام مخلوقات؛ و خلق همه تحت فرمان و اراده‌ی او می‌باشد.

۱- تنزیه اسم، مستلزم تنزیه مسمی است بنابراین نیازی به اینکه گفته شود که اسم رابط است و منظور تعظیم مسمی است ندارد، عالی‌ترین مطلب در تنزیه الله متعال این است که او را از شریک، فرزند و هر عیب و نقصی منزّه و دور داریم و قولاً و اعتقاداً بر آن باور باشیم، بیان رسول الله ﷺ که فرمود: «إِجْعَلُوهَا فِي سُجُودِكُمْ» [ابن ماجه: ۸۸۷ و ابو داود ۸۶۹]. شیخ آلبنانی ابتدا آن را ضعیف دانسته اما در تراجمات خویش حکمش را به حسن لغیره تغییر داده است. تراجمات آلبنانی: ص ۳۲ شماره ۲۷] دلالت بر تثبیت و تبیین آن دارد.

این تعبیر در سوره‌ی علق هم آمده است، آنجا فرمود: ﴿أَقْرَأْ بِاسْمِ﴾ و اینجا می‌فرماید: ﴿سَبِّحْ اسْمَ﴾ و دوباره در قرآن داریم ﴿وَأَذْكُرِ اسْمَ﴾ پس ذکر به اسم، خواندن به اسم، و نیز تسبیح به اسم داریم، همه این اسم‌هایی که در اینجا به کار رفته است، یک معنی را القا می‌کند و آن تصحیح جهت عمل است، یعنی خود عمل مهم نیست، بلکه برای چه کسی و در چه جهتی کار انجام می‌شود، مهم است. اگر برای الله است مبارک و ارزشمند است و اگر برای الله و در جهت الله نیست، در آن صورت ذره‌ای ارزش ندارد. ﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾ پس تسبیح کن، چنانکه جهت تسبیح تو الی الله باشد، تسبیح تو در جهت ربی باشد که اعلی است، اما اعلی بودن الله در چیست؟ چرا اعلی است؟ زیرا:

﴿الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى﴾

«[همان] ذاتی که [انسان را] آفرید و هماهنگ و متعادل ساخت.»

﴿خَلَقَ﴾: خلق کرد.

﴿فَسَوَّى﴾: بدون نقص و به بهترین شکل و ترکیب.

همان الله که مخلوقات را از عدم به وجود آورد؛ هر چیزی را به بهترین نحو و شکل و ترکیب و مناسب خلق کرد؛ به آفریدن هر مخلوق، استحکام، هماهنگی و تساوی بخشید. و اجزای هر کدام از آنان را تعادل و تساوی بخشید. پس می‌فرماید: من سزاوار آن هستم که مرا تسبیح گویی.

اولین معنی برای اعلی همان اولین معنی برای کریم در سوره‌ی انفطار است.

﴿يَتَأْتِيهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ﴾ و اینجا می‌فرماید: ﴿رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾

﴿الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ﴾ آنجا معانی کرامت الله کریم در خلق و تسبیح

تجلی می‌کند. اینجا معنی اعلی در آیات بعد تجلی می‌کند که می‌فرماید: ﴿الَّذِي

خَلَقَ﴾ تو را آفرید و نه آفرینش بی‌جهت و بیهوده، بلکه ﴿فَسَوَّى﴾ بعد از این خلقت به

تو جهت بخشید، هم از لحاظ صورت و هم از لحاظ سیرت. برخلاف همه‌ی حیوانات،

انسان در مقطع کوتاهی از عمرش روی دو دست و دو پا راه می‌رود و اگر تا آخر بر

روی دو دست و دو پا راه می‌رفت، در آن صورت کمال نبود و این تعادل را از لحاظ

جسمی به انسان داده است که روی دو پا راه برود، بدون اینکه نیاز به دست‌هایش

داشته باشد و از نظر بقیه‌ی اعضا بدن هم به همین شکل و از لحاظ سیرت آن چنان به انسان استعداد داده است که می‌تواند از فرشتگان هم فراتر رود. پس اولین معنی از معانی اعلیٰ: خالق است. چرا اعلیٰ است؟ برای اینکه خالق است، چرا اعلیٰ است؟ برای این که مُسَوّی است. چرا اعلیٰ است؟ برای اینکه:

﴿وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَىٰ﴾.

«و [همان] ذاتی که [اجناس و انواع و صفات مخلوقات را] اندازه‌گیری کرد و [به شایستگی آفرید] و سپس [هر مخلوقی را به سوی آنچه مناسب وی هست] هدایت نمود».

﴿فَهَدَىٰ﴾: موجودات را هدایت کرده که به دنبال مصالح دنیوی خود بروند بدون اینکه کسی به آنها یاد داده باشد.

آن کسی که در کتاب مقادیر خود، اشیای خیر و شر را اندازه‌گیری و مقدر نمود و هر مخلوقی را به‌سوی آنچه تقدیر نموده بود از منفعت و زیان، راه نمود. بنابراین این مخلوق، طالب و خواهان آن است تا در زمان و مکان خود به همان شکل و صورتی که مقدر نموده به آن دست یابد.

مُقَدِّر شده؛ برای اینکه همه چیز را به اندازه‌ای که لازم و شایسته است، قرار داده است. ﴿قَدَّرَ﴾: همه چیز را تقدیر کرده است و قضا و قدر هم بخشی از این تقدیرات پنهانی و غیبی الله است و ایمان به قدر در حقیقت باید ایمان ما به قدرهای ظاهری و قدرهای غیرظاهری باشد و وقتی ما معتقدیم تقدیر الله تابع علم و حکمت اوست، یقین داشته باشیم که این تقدیر برای ما به جا و بهتر است، پس الله مُقَدِّر است، یعنی همه چیز را دقیق و ظریف آفریده است، پس اعلیٰ است، چون مقدر است و اعلیٰ است، چون هادی است. پس از اینکه انسان را آفرید آیا دستورالعملی که در زندگی برایش مفید باشد، ارسال نموده است؟ جواب این است که بله، ﴿فَهَدَىٰ﴾: و این دستورالعمل همان قرآن است و انسان بدون قرآن در واقع مانند دستگاهی است که بخواهیم بدون دفترچه راهنما از آن استفاده کنیم و به دست هر کسی بیفتد، اجتهاد می‌کند و بنابراین می‌بینیم این پریشان‌حالی‌ها و آشفتگی‌ها مخصوصاً در میان قشر جوان ناشی از این است که این راه و راهنمایش را گم کرده است، خودش را به دست این و آن داده و هر کسی به طریقی برایش برنامه‌ریزی می‌کند تا شاید به جایی برسد! سید قطب رحمته در تفسیر «فی ظلال» تعبیر زیبایی دارد؛ می‌گوید: وقتی که عینک شما

خراب می‌شود، پیش عینک‌ساز می‌روید و وقتی که در چشم‌تان مشکلی پیدا می‌شود، نزد چشم‌پزشک می‌روید و هر عضوی دیگر از اعضای بدن شما دچار مشکلی شود، به متخصص آن مراجعه می‌کنید، حال اگر خودتان از لحاظ روانی پریشان شوید و فکر بیمار گردد! باید به خالق و سازنده‌ی خود مراجعه کنید. و خالق شما قرآن را برای‌تان فرستاده که آیین چگونه بهتر زیستن را به شما می‌آموزد. یکی دیگر از نشانه‌های اعلی بودن الله:

﴿وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى ﴿۱﴾﴾

«و [آن] ذاتی که چراگاه را [برای تغذیه جانداران] رویانید».

﴿الْمَرْعَى ﴿۲﴾﴾: «آنچه چارپایان با آن تغذیه شوند، از گیاه تر و خشک».

الله که از آسمان باران می‌فرستد و به وسیله آن، گیاهان و علف‌های زیادی می‌روید که مردم و چارپایان و همه‌ی حیوانات از آنها استفاده می‌کنند. چمن‌زارها و سبزه‌زارها را در بهار سبز می‌رویاند.

﴿فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَى ﴿۳﴾﴾^۱

«سپس آن را خشک و سیاه گردانید».

سپس آن را در فصل پاییز پس از سبزی و طراوت آن به گیاه خشک و سیاه و خار و خاشاک تبدیل نمود، آیا حیات با چنین دگرگونی می‌میرد؟ یا اینکه از شکلی به شکل دیگر تبدیل می‌شود؟ و این هشدار به انسان است که همیشه جوان و شاداب نمی‌ماند. در این پنج آیه، آیه نخست متضمن دستور به تنزیه و تقدیس نام الله است و چهار آیه‌ی بعدی در رابطه با اوصاف و تعریف الله متعال است تا بیانگر تعظیم نام الله و تعظیم ذات مبارک او و تنزیه او از شریک، همسر، فرزند و ... باشد.

﴿سَنُقَرِّبُكَ فَلَا تَنْسَى ﴿۴﴾ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى ﴿۵﴾ وَنُيَسِّرُكَ

لِلْيُسْرَى ﴿۶﴾﴾ [الأعلى: ۶-۸].

۱- غُثَاءٌ: به معنی خار و خاشاکی است که بعضی از اوقات سیل با خود می‌آورد و بر روی آب معلق و روان می‌شود. یا همان کفی که بر روی دیگ‌ها وجود دارد، هنگامی که آب یا مایعات درون دیگ به جوش می‌آید و یا هرگونه خار و خاشاکی که بر روی آب جاری و ساری باشد. و در ادبیات عرب مثالی است برای چیزهایی که فناپذیرند و دوام ندارند.

۲- أَحْوَى: موصوف به «حُوه» است و آن یکی از رنگ‌های تیره مایل به سیاهی است: أَحْوَى صفت «غُثَاءٌ» است. غُثَاءٌ گیاه خشک است.

﴿سُنْقَرُكَ فَلَا تَنْسَى﴾^۱.

«ما به زودی [قرآن را] بر تو می‌خوانیم، پس تو هرگز [آن را] فراموش نخواهی کرد». در حوزه‌ی هدایت کاستی نخواهی یافت، زیرا ما به مقتضای شرایط و ظروف و به مقتضای احوال، بر تو این هدایت را قرائت می‌کنیم، طوری که: «فَلَا تَنْسَى» آن را فراموش نکنی، پس خوف نسیان و فراموشی نداشته باش، چون به گونه‌ای این هدایت را بر تو ارزانی خواهیم داشت که آن را فراموش نکنی. این وعده‌ی الله متعال به فرستاده‌ی خود می‌باشد که هرآنچه یاد گرفتی فراموش نمی‌کنی. شاید سبب نزول آیه این بود که هرگاه جبرئیل آیات را برای پیامبر ﷺ می‌آورد، پیامبر ﷺ از ترس اینکه مبدا آنها را فراموش کند، قبل از فراغت جبرئیل ﷺ از قرائت آیات بر رسول گرامی، پیامبر شتابان و با عجله مشغول به قرائت آیات می‌شد و از این جهت برایش سخت و دشوار بود.^۲ بنابراین الله متعال به او اطمینان داد که آنچه را جبرئیل برایش قرائت می‌کند، هیچ‌گاه از یاد نخواهد برد و این معجزه‌ای از طرف الله بود تا دین و قرآن فراموش نشود.

﴿إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى﴾^۳.

«مگر آنچه را که الله بخواند [به سبب حکمتی از آن فراموش شود]؛ همانا او آشکار و نهان را می‌داند».

﴿إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ﴾^۳: «جز آنچه الله به اقتضای حکمت بخواند که تو آن را فراموش کنی، در آن موقع از یاد می‌بری و این هنگامی است که الله بخواند چیزی از الفاظ قرآن را منسوخ گرداند که آن وقت پیامبر الله آن را از یاد می‌برد.» آیاتی در قرآن وجود داشته‌اند و سپس منسوخ شده ولی حکم آنها باقی مانده است. آیاتی در قرآن وجود داشته که حکم آنها منسوخ شده ولی خود آیه باقی مانده و هست.

۱- تنسی: از ماده‌ی نسیان است، و نسیان یعنی چیزی که به هر دلیلی بعد از مدتی از حافظه‌ی انسان پاک می‌شود و از بین می‌رود.

۲- طبرانی در [المعجم الكبير: ۹۴/۱۲] رقم ۱۲۶۴۹ از طریق جویبر از ضحاک از ابن عباس آن را تخریج نموده است. حکم سند: ضعیف جداً؛ به دو علت: اول: جویبر که ضعیف جداً است. دوم:

ضحاک از ابن عباس حدیث نشنیده است. (مصحح)

۳- مستثنی مفرغ است یعنی «إِلَّا الَّذِي شَاءَ اللَّهُ ان تنساه فإنك تنساه».

حتی آیاتی هم وجود داشته که بعدها هم خود آیه، هم حکم و هم تلاوت آن، منسوخ شده است. (نمونه موارد اول و دوم وجود دارد).

کسی دلیل و علت آن را نمی‌داند فقط حکمت الله بر آن تعلق گرفته که چنین شود. یک سری از آیات را الله با علم و حکمت خودش از یادها می‌برد. ﴿مَا نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلَهَا﴾ [البقرة: ۱۰۶] «هر آیه‌ای را نسخ کنیم یا [از دل مردم برداریم و] از یادها ببریم، بهتر از آن یا همانندش را می‌آوریم». اما آن بخش را که ما از یادها بردیم، یعنی کاری کردیم که تو فراموش کنی، جایگزین آنها چیست؟ ﴿نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلَهَا﴾ بهتر از آن را بر تو نازل می‌کنیم. بعد از کتاب‌های پیشین یعنی تورات و انجیل، الله کتاب قرآن را کتاب خاتم قرار داده است و آیه‌ای بهتر از آیات انجیل و تورات نازل می‌کند، و بنابراین آنها به دست فراموشی سپرده می‌شوند و تقدیر الهی در این بوده است که تورات و انجیل تحریف شود تا قرآن بیاید و کتاب آخر باشد. در باب اصول توحید، قرآن تصدیق کننده‌ی کتاب‌های تورات و انجیل است، ولی در حوزه‌ی اخلاق، قرآن آیات تازه می‌آورد و انجیل و تورات را نسخ می‌کند. چرا الله این کار را انجام می‌دهد؟ چون:

﴿إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى﴾: زیرا الله بر آنچه که آشکار و پنهان است، عالم است، بنابراین وقتی که عالم بر پیدا و پنهان است، می‌داند نیازهای ما در حال حاضر و آینده چه می‌باشد و بر مبنای نیازهای ما در حال و آینده آیات خودش را نازل گردانیده است و اما در رابطه با تبیین هدایت و رساندن این آیات بر دل‌ها، مقداری کار بر تو مشکل است، اما ما آن کار را نیز بر تو آسان می‌کنیم.

این یک جمله‌ی تعلیلی است در رابطه با قدرت الله که قرآن را به حافظه‌ی رسول الله سپرد به نحوی که هیچ‌گاه آن را فراموش نکرد. معنی عبارت: ﴿يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى﴾ این است که الله متعال نسبت به آنچه بنده‌ای از قرائت و حدیث آشکار می‌کند و یا مخفی و پنهان کند، آگاه و مطلع است، برخلاف بندگان که از امور سری و مخفی آگاهی ندارند.

دلیل اینکه الله در این آیه ابتدا کلمه‌ی: الْجَهْرَ (آشکار) را ذکر فرموده و بعد کلمه‌ی يَخْفَى (پنهان)، این است که به بندگانش بفهماند: همان‌گونه که جهر و آشکار را می‌داند، سر و پنهان را نیز می‌داند تا به یقین برسند که الله عالم به پیدا و پنهان است.

﴿وَنُيَسِّرُكَ لِلْيُسْرَىٰ﴾^(۸)

«و آسان‌ترین [راه] را [که عمل به آنچه مورد رضایت الله است و نتیجه آن ورود به بهشت است] برایت فراهم می‌گردانیم».

راه سهل و آسان به دور از حرج که همان شریعت اسلامی است و بر پایه سهل و آسان‌گیری در دین بنیان نهاده شده است؛ آنجا که الله متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ﴾^(۷۸) [الحج: ۷۸] در دین شما حرج و سختی وجود ندارد. الله متعال در این آیه به رسولش می‌فرماید که نه تنها دین و شریعت تو از همه ادیان آسان‌تر است، بلکه هر چیزی را برای تو آسان می‌کنیم. به عبارتی هم کار تبلیغ هدایت را آسان می‌کنیم و هم تو را آماده می‌کنیم که آن کار را انجام دهی و هدایت را تبلیغ کنی، پس حال که این چنین است، تکلیف تو هم روشن است.

یک مثال برای فهم آسانی دین اسلام این است که در زمان موسی عليه السلام هرکسی هر گناهی می‌کرد، فرشتگان در شب، گناهان آن روز را روی درب خانه می‌نوشتند و فردا صبح همه آن را می‌دیدند و شخص گناهکار رسوا می‌شد.

﴿فَذَكِّرْ إِن نَّفَعَتِ الذِّكْرَىٰ﴾^(۹) سَيَذَكِّرُ مَنْ يَخْشَىٰ ﴿۱۰﴾ وَيَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَى ﴿۱۱﴾ الَّذِي يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرَىٰ ﴿۱۲﴾ ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ ﴿۱۳﴾ قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّىٰ ﴿۱۴﴾ وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّىٰ ﴿۱۵﴾ [الأعلى: ۹-۱۵].

﴿فَذَكِّرْ إِن نَّفَعَتِ الذِّكْرَىٰ﴾^(۹)!

«پس اگر پند مفید باشد [و گوش شنوا باشد]؛ [مردم را با آیات قرآن] پند ده».

آیه بیانگر این است که انسان باید پیوسته پند و تذکر دهد، چه نفع دهد و چه نفع ندهد؛ اگر کسی گوش دهد و فایده ببرد که بهتر و اگر گوش ندهد و استفاده نکند نیز بر او اقامه حجت شده است.

زیرا پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله مأمور به ابلاغ بود و پیام خود را برای کافر و مؤمن ابلاغ می‌کرد و به آنان تذکر و هشدار می‌داد اگرچه نتیجه کار مربوط به الله متعال است.

۱- در میان کافران قریش کسانی بودند که پند و اندرز پیامبر الله برای آنان نفعی را دربر نمی‌داشت ولی در هر صورت به خاطر اقامه‌ی حجت، تذکر متوجه همه می‌شد.

اقوال علما در مورد این آیه:

ای رسول، وظیفه‌ی تو تنها تعلیم و نصیحت است و اقامهٔ حجت. هر وقت نصیحت‌های تو منفعتی دارد و از آن نتیجه می‌گیری پند بده و هر وقت نتیجه‌ای ندارد و بی‌نتیجه است دیگر حرف نزن و تعلیم نده.

در جاهای دیگر توضیح داده که در چه جایی تذکر بده که نافع‌تر است؟ ﴿وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَی تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِیْنَ﴾ [الذاریات: ۵۵] تذکر بده چون تذکر نافع است برای مؤمنین، چراکه مؤمنین تذکر پذیرترند؟ چون دو خصوصیت دارند که دیگران آن را ندارند، اول این که طالب تذکر هستند تا رشد کنند و دوم اینکه تسلیم هستند و از این هدایت، کسانی می‌توانند استفاده نمایند که طالب و تسلیم باشند و قرآن ذکر و کتاب تذکر و یادآوری است، بنابراین کسانی که گوش شنوا و دل پذیرا برای آیات قرآن و احادیث پیامبر دارند، طالب و تسلیم می‌باشند.

﴿سَيَذَكِّرْ مَنْ يَحْشَى﴾

(به زودی کسی که [از الله] می‌ترسد، پند می‌پذیرد).

کسی که به الله مؤمن باشد و از قهر و عذابش ترس و خشیت داشته باشد، پند و اندرز خواهد گرفت.

کسی که از الله می‌ترسد:

۱- اگر به او پند دهند = می‌پذیرد.

۲- اگر وعظ بشنود = نفع می‌برد.

یعنی کسی که تسلیم شود و خشیت داشته باشد، متذکر و متحول می‌شود و از تذکر استفاده می‌کند و احساس نمی‌کند کسی که به او تذکر می‌دهد، خودش را نسبت به او بالاتر می‌داند. و کسی که تسلیم بود، خود به خود طالب هم بوده، چون طلب قبل از تسلیم است، در سوره عبس آمده بود که: ﴿وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى ﴿۸﴾ وَهُوَ يَحْشَى ﴿۹﴾﴾ ﴿مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى﴾ یعنی طالب است، ﴿وَهُوَ يَحْشَى﴾ یعنی تسلیم است. در اینجا فقط «من یحشی» آمده که طلب در ضمن آن است اما چه کسی تذکرناپذیر است؟ کسی که دلش سفت و سخت شده است.

﴿وَيَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَى﴾

(«و بدبخت‌ترین [مردم یعنی کافر] از آن دوری می‌گزیند [و فرار می‌کند]»).

﴿وَيَتَجَبَّبُهَا﴾: «و نگون بخت، کسی است که از آن دوری خواهد گزید.»

﴿الْأَشْقَى﴾: «کافری که اندرز قرآنی و قوانین الهی را گوش نگیرد.»

بدبخت خود را از پند و اندرز دور می‌گیرد و نصیحت در قلبش اثر نمی‌کند، کسی است که الله شقاوت و بدبختی برای او نوشته است. به تعبیر قرآن در آخر سوره مدثر:

﴿فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكَرَةِ مُعْرِضِينَ ﴿٤٩﴾﴾ چه شده آن‌هایی را که از تذکر و یادآوری

گریزانند؟ ﴿كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ ﴿٥٠﴾ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ ﴿٥١﴾﴾ [المدثر: ۴۹ - ۵۱] مانند گورخرهایی هستند که شیر ژبانی آنها را دنبال کرده است.

گروهی با نصیحت و تذکر رسول الله ﷺ متذکر می‌شوند و گروه دیگر اصلاً متذکر نمی‌شوند.

﴿الَّذِي يَصِلَى النَّارَ الْكُبْرَى﴾.

«[همان] کسی که در آتش بزرگ [جهنم] در خواهد آمد [و گرمای آن را تحمل خواهد کرد

و تا ابد در آن خواهد بود].»

چنین کسانی در آتش بزرگ که ۷۰ برابر آتش دنیا است^۱ می‌سوزند.

﴿النَّارَ الْكُبْرَى﴾ آتش بزرگ:

۱- قبر

۲- قیامت.

چون شقی‌ترین است، باید جزایش هم بر وزن و هم جنس شقاوتش باشد، یعنی در آن جزا سفتی و سختی و بی‌رحمی وجود دارد، پس ﴿يَصِلَى النَّارَ الْكُبْرَى﴾ داخل آتشی می‌شوند که آتش بزرگی است. کبری در مقابل اشقی قرار دارد، چون این شخص، اشقی است، پس وارد آتشی می‌شود که کبری است و چرا نفرموده نار اکبر؟ چون نار مؤنث مجازی است و صفتش هم بایستی مؤنث باشد، در عین حال جایگاه این شقی، نار کبری است، چون جزایش باید دقیقاً هم‌وزن عملش باشد. پس چون اینجا شقی‌ترین است در آنجا هم باید در بدترین جایگاه باشد. در توصیف نار کبری آمده است که:

۱- «النَّارُ كُمْ جُزْءٌ مِنْ سَبْعِينَ جُزْءًا مِنْ نَارِ جَهَنَّمَ»، قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ كَانَتْ لِكَافِيَةٍ قَالَ: «فُضِّلَتْ عَلَيْهِنَّ

بِتَسْعَةِ وَسْتَيْنَ جُزْءًا كَلْهِنَّ مِثْلَ حَرِّهَا» [بخاری: ۳۲۶۵ و مسلم: ۲۸۴۳] رسول الله ﷺ فرمود: «آتش

دنیا، یک هفتادم آتش دوزخ است». گفتند: یا رسول الله! مگر آتش دنیا، کافی نیست؟ فرمود:

«آتش دوزخ، شصت و نه مرتبه، سوزنده‌تر از آتش دنیا است. و هر مرتبه آن، به اندازه آتش دنیا،

سوزندگی دارد». (مصحح)

﴿ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ﴾ (۱۳)!

«و در آن [آتش] نه می‌میرد [تا از عذاب رها گردد] و نه زنده می‌ماند [تا زندگی کریمانه‌ای داشته باشد]».

سپس در آن آتش برای همیشه می‌ماند، عذاب دردناکی می‌بیند؛ نمی‌میرد که آسوده گردد؛ هیچ‌گونه استراحت و آرامشی ندارد و آرزوی مرگ می‌کند اما نمی‌میرد و از عذابش کم نمی‌شود. و نه زنده می‌ماند تا زندگی برایش گوارا گردد.

آتشی است که در آن هیچ حیاتی وجود ندارد، نمی‌میرد و البته حیاتی هم ندارد و حالت بلا تکلیف و ناخوشایندی است. کارشان به جایی می‌رسد که از دربان‌های جهنم

۱- لایحیی: از مصدر حیات گرفته شده است و به چند معنی به کار می‌رود، حیات به معنی نیرویی که در انسان و یا حیوانات و نباتات است و به آنها رشد می‌دهد. نیرویی که در انسان احساس ایجاد کند. نیرویی که انسان را به کار می‌گیرد و او را هدایت می‌کند، یا همان نیروی عاقله و یک معنی از حیات برای زندگی اخروی به کار رفته است، همچنان که برای حیات دنیا هم همین کلمه به کار رفته است. در قرآن کلمه‌ی حیات برای کسانی که عالم هستند، به کار رفته است، یعنی اهل زندگی هستند و برای کسانی که جاهل هستند، کلمه‌ی ممت به کار رفته است؛ یعنی مردگان. اما حیات به اعتبار دنیا و آخرت دو نوع است: یکی حیات دنیوی و دیگری حیات اخروی. راه رسیدن به حیات دنیوی طغیان از هدایت است: ﴿فَأَمَّا مَنْ طَغَىٰ﴾ (۳۷) ﴿وَأَثَرَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ (۳۸) [النزعات: ۳۷-۳۸] «اما آن کس که طغیان [و سرکشی] کرده باشد و زندگی دنیا را [بر آخرت] ترجیح داده باشد». پس راضی شدن به حیات دنیا و حریص بودن به حیات دنیا و... راه‌های تحصیل حیات دنیا هستند. و اما حیات آخرت هم مشخص است و انسان بایستی هم با الله خود رابطه‌اش را اصلاح کند و هم با خودش: ﴿وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ﴾ (۴۰) ﴿فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ﴾ (۴۱) [النزعات: ۴۰-۴۱] «و اما کسی که از ایستادن در حضور پروردگارش بیمناک بوده و نفس را از هوی [و هوس] بازداشته باشد، قطعاً بهشت جایگاه اوست». یعنی اگر انسان تابع اوامر نفسانی خودش نشود و از الله بترسد، بهشت جایگاه اوست. حیات هم به معنی شرم آمده است و آن نیرویی درونی است که قیاب و کارهای منکر را انجام نمی‌دهد و در مقابل محاسن و کارهای نیکو را انجام می‌دهد. تحیت هم از همین ریشه است، یعنی سلامی که پر از حیات و نشاط و شکوفایی باشد.

در جمله «ولایحیی» دقت و ظرافت وجود دارد که چه بسا گمان رود به اینکه شخص جهنمی مادامی که نمیرد پس بصورت عادی زنده است و عذاب داده نمی‌شود. این توهم و گمان رفع شده به این مطلب که او زندگی بدون عذاب ندارد همان‌گونه که شعر می‌گوید:

ألا ما لنفس لا تموت فيفتضی عنها ولا تحیا حیاها لها طعم.

می‌خواهند که از الله بخواهند یک روز از عذاب‌شان کم کند: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ لِخَازِنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَنَّا يَوْمًا مِّنَ الْعَذَابِ ﴿۹۱﴾﴾ [غافر: ۴۹] و در جایی نیز از نگهبانان جهنم می‌خواهند که به الله بگویند ﴿وَنَادُوا يَمْلِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ ﴿۷۷﴾﴾ [الزخرف: ۷۷] جان ما را بگیر ای الله، زیرا از این وضعیت خسته شده‌ایم و نیز از الله می‌خواهند که تکلیف آنها را مشخص نماید و جواب از طرف الله می‌آید که ﴿قَالَ إِنَّكُمْ مَّا كُنْتُمْ ﴿۷۷﴾﴾ [الزخرف: ۷۷] در اینجا بمانید؛ زیرا در دنیا بلا تکلیف بودند، در آخرت هم باید بلا تکلیف باشند و جزا از جنس عمل‌شان است، اما مفلح و خوشبخت چه کسی است؟

رهنمود آیات فوق:

۱- وجوب تقدیس و تنزیه نام الله از آنچه شایان او نیست همانند تنزیه ذات الله متعال از تمام آنچه شایسته جلال و کمال او نیست.

۲- مشروعیت گفتن «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى» هنگام تلاوت آیه: ﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾^۱.

۳- مسنون بودن تسبیح با «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى» در هر سجده‌ی نماز، سه‌بار یا بیشتر.

۴- مشروعیت قرائت این سوره در نماز وتر که نمازگزار در رکعت اول فاتحه و سوره‌ی اعلی و در رکعت دوم، فاتحه و سوره‌ی کافرون و در رکعت آخر فاتحه و سوره‌ی اخلاص و یا اخلاص و دو مُعَوِّذَه (سوره‌های فلق و ناس) را بخواند.

پیامبر ﷺ سوره‌ی اعلی را دوست می‌داشت به این دلیل که سوره‌ی پروردگارش بود که در آن به او دو بشارت عظیم وعده داده بود: یکی اینکه آسان‌ترین راه را برای او برگزیده است به همین دلیل هرگاه رسول الله ﷺ میان دو چیز حق انتخاب می‌داشت، آسان‌ترین آن دو گزینه را انتخاب می‌کرد. دوم اینکه الله متعال او را از فراموش کردن قرآن محفوظ داشته و هیچ‌گاه آن را فراموش نمی‌کرد؛ به همین سبب پیامبر ﷺ در نمازهای عید، جمعه^۲ و نماز شب (وتر)^۱ این سوره را بعد از حمد می‌خواند.

۱- «أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ إِذَا قَرَأَ: سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى، قَالَ: سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى» [ابوداود: ۸۸۳. حکم آلبانی:

صحیح] «پیامبر ﷺ هنگام تلاوت ﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾ می‌فرمود: سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى» (مصحح)

۲- «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَقْرَأُ فِي الْعِيدَيْنِ، وَفِي الْجُمُعَةِ بِسَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى، وَهَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْعَاشِيَةِ»، قَالَ:

«وَإِذَا اجْتَمَعَ الْعِيدُ وَالْجُمُعَةُ، فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ، يَقْرَأُ بِهِمَا أَيْضًا فِي الصَّلَاتَيْنِ» [مسلم: ۸۷۸] (مصحح)

﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى﴾^۲ ﴿وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى﴾^۳.

«یقیناً کسی که خود را [از کفر و گناه] پاک کند، رستگار خواهد شد؛ و [نیز کسی که] نام پروردگارش را یاد کند و [چنانکه امر شده] نماز بگزارد».

﴿قَدْ﴾: ادات تأکید.

﴿أَفْلَحَ﴾: «رستگار شد، از آتش دوزخ نجات یافت و وارد بهشت شد.»

﴿مَنْ تَزَكَّى﴾: «آن کسی که بعد از تخلیه از شرک و معصیت‌ها خود را به وسیله

ایمان و اعمال صالح پاک گردانید و به وسیله پرداخت زکات از بخل دوری جست.»

﴿تَزَكَّى﴾: پاک‌شدن از گناه:

۱- توبه.

۲- استغفار.

۴- حسنات ماحیه.

۵- مصائب المکفره.

۱- [ترمذی: ۴۶۳ و ۴۶۲] و [نسایی: ۱۷۰۲] و [ابن ماجه: ۱۱۷۲] (مصحح)

۲- در تزکیه معنی معالجه منظور است و آن یک عمل جراحی مربوط به تزکیه نفس است به این شکل که از هر چیزی که آن را آلوده کند از قبیل شرک و معصیت‌ها دور گردد سپس نفس را به وسیله طاعات و عبادات پاک‌کننده که همان ایمان و اعمال صالح است، آراسته گرداند.

۳- افلاح: از ماده‌ی فلح به معنی شکاف است. فَلَاح یعنی کسی که باید زمین را بشکافد و شخم بزند تا بتواند دانه را در دل زمین قرار دهد، بعد از مدتی این دانه از دل زمین به اذن الله بیرون می‌آید و رشد می‌کند و فَلَاح به معنی پیروزی و ظفر است و ظَفَر هم که یک کلمه‌ی عربی از ماده‌ی ظَفَر است، به معنی ناخن است و برای اینکه انسان پیروزی را به دست آورد، باید با سعی و تلاش خیلی از سختی‌ها را بشکافد تا بتواند به آن پیروزی برسد و فلاح هم بر دو نوع است، فلاح دنیوی و فلاح اخروی. فلاح دنیوی که مشخص است اما فلاح اخروی به چهار معنی است: ۱- به دست آوردن بقایی که به دنبالش فنا نباشد. ۲- ثروتی که به دنبالش فقر وجود نداشته باشد. ۳- عزت بدون ذلت. ۴- علم بدون جهل. به سَحَر هم گفته‌اند فَلَاح چون در آن وقت انسان به رستگاری می‌رسد. وقت سَحَر، وقت نجات است و کسی که می‌خواهد از پریشان حالی‌ها و آشفته‌گی‌های درونی رهایی یابد، باید اهل سَحَر باشد.

و در اذان و اقامه چه زیبا آمده است که: حی علی الصلاة؛ چرا؟ چون بعد از آن حی علی الفلاح است و مقدمه‌ی فلاح صلاة است و اگر انسان اهل صلاة باشد، اهل فلاح هم می‌شود.

آرای علما:

۱- کسی که زیاد ذکر الله می‌کند، بیشتر عبادت کرده و نماز می‌خواند؛ زیرا نماز ترازوی ایمان است.

۲- عبادات، هم باید زبانی باشد (ذکر) و هم عملی (نماز خواندن).

- ذکر گفتن از جمله حسنات ماحیه است که باعث تزکیه و پاکی گناهان می‌شود و باعث می‌شود که انسان بیشتر عبادت کرده و نماز بخواند.

الله متعال رستگاری و پیروزی بنده‌ی مؤمنش را اعلام می‌کند، هنگامی که خود را از شرک و معاصی پاک گرداند و به توحید الله و اعمال نیکو بیاورد و از بسترهای لازم برای شکوفا کردن استعدادهایش استفاده کند و نام پروردگارش را همیشه و در هر زمان و مکانی، هنگام خوردن، نوشیدن، لباس پوشیدن و ... یاد کند و لحظه‌ای از یاد الله غافل نماند و نمازهای پنجگانه‌ی واجب و نمازهای سنت را به جا آورد که تجلی این تزکیه و ذکر و توحید و عبودیت در اقامه‌ی نماز است. و زمانی که روی سر و روی دل هردو به سوی الله و راه الله باشد، نمازی می‌شود که از فحشا و منکر نهی می‌کند. اما شما چرا اهل فلاح نشدید؟ علتش چیست به آن جایی که باید برسید، نمی‌رسید؟!

﴿بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ﴿١٦﴾ وَالْآخِرَةَ خَيْرٌ وَأَبْقَى ﴿١٧﴾ إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى

﴿١٨﴾ صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى ﴿١٩﴾﴾ [الأعلى: ۱۶-۱۹].

﴿بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ﴿١٦﴾﴾.

«ولی شما [مردم] زندگی دنیا را [بر آخرت] ترجیح می‌دهید».

﴿تُؤْثِرُونَ﴾: «زندگی دنیا را بر زندگی آخرت ترجیح داده و مقدم می‌دارید.»

ای مردم شما زندگی دنیا و نعمت‌های گذرا و موقت آن را بر آخرت ترجیح می‌دهید و آخرت را رها می‌کنید. برای دنیا کار می‌کنید و قیامت را فراموش کرده‌اید و برای آن چیزی پیش نفرستاده‌اید، درحالی که قرار بود دنیا مرگب باشد، قرار بود که دنیا به شما سواری بدهد، قرار بود که دنیا سکوی پرتاب شما شود، نه اینکه دنیا اصل و همه چیز شما باشد؟!

ای مردم، این طبیعت و سرشت شما است، سوای کسانی که الله را به یاد می‌آورند و به دنبال ایمان و هدایت به ادای نماز می‌پردازند.

﴿وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى﴾^۱!

«در حالی که آخرت، بهتر و پاینده‌تر است [دایمی است و نعمت‌های آن ابدی]». عاقل چرا باید فانی و گذرا را بر باقی و ابدی ترجیح دهد؟! آخرت را نیز ما به شما معرفی می‌کنیم، اگر دنبال خیری هستید که اصیل باشد، در آخرت هست، اگر دنبال بقایی هستید که فناپی نداشته باشد، آخرت است. آخرت از هر نظر از دنیا بهتر است و سرای بقا و جاودانگی است و مؤمن عاقل، آخرت و آرامش و نعمت‌های همیشگی آن را به دنیا ترجیح نمی‌دهد؛ زیرا محبت دنیا و ترجیح دادن آن به آخرت اساس هر اشتباهی است.

حکماً^۲ گفته‌اند: اگر جنس دنیا از طلا باشد و قیامت از جنس خَزَف (پاره سفال) و گل، عاقل آن را که پایدار و دایمی است بر ناپایدار و فانی ترجیح می‌دهد؛ چرا که دنیا فانی و آخرت باقی است.

﴿إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ ﴿١٨﴾ صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ ﴿١٩﴾﴾^۳.

«به راستی این [پندها، اوامر و اخبار] در کتاب‌های آسمانی پیشین [نیز] بود؛ کتاب‌های نازل شده بر [ابراهیم و موسی]».

﴿صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ﴾: «از جمله در صحیفه‌های ده‌گانه‌ی ابراهیم»

﴿وَمُوسَىٰ﴾: «و تورات موسی»

از آنجا که الله متعال می‌فرماید: ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّىٰ ﴿١٤﴾﴾ تا آنجا که می‌فرماید:

﴿خَيْرٌ وَأَبْقَى﴾ در صحیفه‌های ده‌گانه‌ی ابراهیم و تورات موسی بیان گردیده است.

۱- ابقی: از ماده‌ی بقا است، یعنی ماندن بر حالتی که ضد فنا است و باقی هم دو شکل دارد، یکی کسی که قایم به ذات خود است، مانند الله باقی که فناپی برایش وجود ندارد و یکی هم که قایم به غیر

خود، یعنی بقایش در گرو بودنش با غیر است. ﴿بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ [هود: ۸۶] یعنی آن اعمال صالحه‌ای که به خاطر الله انجام می‌دهید، برای شما بهتر است، اگر اهل ایمان باشید.

۲- فضیل می‌گوید: «لَوْ كَانَتِ الدُّنْيَا مِنْ ذَهَبٍ يَبْقَىٰ وَالْآخِرَةُ مِنْ خَزَفٍ يَبْقَىٰ لَكَانَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَخْتَارَ خَزَفًا يَبْقَىٰ فَكَيْفَ نَخْتَارُ خَزَفًا يَبْقَىٰ عَلَىٰ ذَهَبٍ يَبْقَىٰ»: «اگر دنیا از طلای فانی باشد و آخرت از سفال جاویدان، واجب است که سفال جاویدان بر طلای فانی ترجیح داده شود؛ چه رسد به اینکه سفال فانی را طلای جاویدان ترجیح دهیم».

۳- موسی عليه السلام صحیفه‌های زیادی داشت که مجموع آنها را اسفار تورات می‌نامند. صحف جمع صحیفه است همانند: سُفُن جمع سفینه.

این امور مهم و معلومات که در این سوره از قرآن مجید آمده، جدید نیست بلکه اینها فرامینی هستند که در هر شریعتی آمده‌اند؛ چون به منافع هردو جهان برمی‌گردند و اوامری هستند که در هر زمان و هر مکان به سود و منفعت انسان‌هاست. این دستورات در کتاب‌های ابراهیم و موسی علیهم‌السلام نیز آمده است.

رهنمود آیات:

۱- تشویق و ترغیب درباره زکات، ذکر و نماز، که این سه مورد در هر عید فطری برای شخص مسلمان حاصل می‌شود که ابتدا اقدام به پرداخت زکات فطر می‌نماید سپس به مسجد می‌رود و به تکبیر که ذکر الله است می‌پردازد، از آن پس نماز را برگزار می‌کند تا آنجا که نظر بعضی بر این است که این آیه در رابطه با عید فطر نازل شده است.

۲- زهد و پارسایی نسبت به دنیا و ترغیب به سوی آخرت به سبب فنای دنیا و بقای قیامت.

۳- توافق کتاب‌های آسمانی با قرآن دلیلی است بر اینکه قرآن، وحی است و دیگر کتاب‌های آسمانی نیز وحی است که الله متعال بر پیامبرانش نازل فرموده است.

تفسیر سوره‌ی غاشیه

غاشیه به معنی: «قیامت و پوشنده» است و این سوره مکی می‌باشد. این سوره دارای نام‌های:

۱- ﴿الْغَاشِيَةِ﴾.

۲- ﴿هَلْ أَتَاكَ﴾.

۳- ﴿هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ﴾ می‌باشد.

پیامبر ﷺ در نمازهای عیدین و نماز جمعه، سوره‌ی غاشیه را می‌خواند^۱ چون این دو سوره دارای معانی مهمی هستند و پیامبر ﷺ می‌خواست آن معانی در ذهن مسلمانان تکرار و تثبیت شود.

محور سوره‌ی غاشیه، اصلاح بینش در ارتباط با آخرت و حیات پس از مرگ که موضوعی بدیهی است و عقلاً و نقلاً ثابت شده می‌باشد. و همچنین تاثیر ایمان به آخرت در زندگی انسان‌ها و موضع‌گیری‌شان در رابطه با این حادثه‌ی مهم که تنها یک بار روی می‌دهد. محور سوره با نام سوره که غاشیه و از ماده‌ی غشاء است و به معنی پرده‌ای است که کاملاً چیزی را می‌پوشاند، طوری که چیزی از آن پیدا نباشد، تناسب دارد، چون غاشیه یکی از نام‌های قیامت است و به همه‌گیر و فراگیر بودن قیامت اشاره می‌کند.

تقسیم‌بندی آیات:

آیه‌ی ۱ بیان آمدن قیامت است با اشاره به اینکه یکی از بارزترین خصوصیات و ویژگی‌هایی که این روز دارد، فراگیر بودنش است. مقدمه‌ی قیامت را همه می‌شناسیم که مرگ است و آن هم عمومیت دارد. شاید انسان‌ها در خیلی از مسایل و رویدادهای دنیوی بتوانند از مشارکت سر باز زنند اما در حادثه‌ی مهم مرگ قبل از قیامت، هیچکس نمی‌تواند مشارکت‌ناپذیری خود را با دیگران نفی نماید. همه در مرگ شریک

۱- «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَقْرَأُ فِي الْعِيدَيْنِ، وَفِي الْجُمُعَةِ بِسَبْحِ اسْمِ رَبِّكَ الْأَعْلَى، وَهَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ»، قَالَ: «وَإِذَا اجْتَمَعَ الْعِيدُ وَالْجُمُعَةُ، فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ، يَقْرَأُ بِهِمَا أَيْضًا فِي الصَّلَاتَيْنِ» [مسلم: ۸۷۸] (مصحح)

هستند و باید بمیرند. اما تقدم و تأخری در زمان آن وجود دارد، یکی زودتر می‌میرد و یکی دیرتر می‌میرد. پس غاشیه بودنِ قیامت به شکلی بر مرگ هم دلالت می‌کند؛ زیرا مرگ خود به نوعی غاشیه است، البته در مقیاس کوچک‌تر.

از آیه‌ی ۲ تا آیه‌ی ۷ بیان حال گروهی از مردم است که خواری و خفت در قیامت بر چهره‌ی آنها می‌نشیند، چون در دنیا با انجام معصیت و گناهان طالب این خفت و خواری بوده‌اند.

از آیه‌ی ۸ تا آیه‌ی ۱۶ بیان احوال گروهی دیگر است که از زحمات و تلاش‌های دنیوی که متحمل گشته‌اند سرفراز و شاد هستند.

از آیه‌ی ۱۷ تا آیه‌ی ۲۰ استدلال است به آیات آفاق برای اثبات عظمت هدایت الهی. آیه‌ی ۲۱ و ۲۲ بیان وظایف داعی و مُبَلِّغ در رابطه با مردم است که چه تکلیفی را یک دعوتگر بر عهده دارد.

از آیه‌ی ۲۳ تا آیه‌ی ۲۶ بیان سرنوشت کسانی است که از هدایت رویگردان شده‌اند.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

﴿هَلْ أَتٰكَ حَدِیْثُ الْغٰشِیَةِ﴾^۱ [الغاشیه: ۱].

«ای پیامبر، آیا خبر قیامت هولناک فراگیر به تو رسیده است؟»

﴿هَلْ أَتٰكَ﴾: «قطعاً به تو رسیده است.»

﴿هَلْ﴾: قد، آیا، یک روز می‌آید. الله متعال سوره را با کلمهٔ هل: «آیا» شروع می‌کند که استفهام تقریری است و هدف، سؤال کردن نیست بلکه جلب توجه است.

﴿الْغٰشِیَةِ﴾: «پوشنده، فراگیر، قیامت، روزی که برای همه می‌آید و هیچ‌کس استثنا نیست. و علت اینکه غاشیه نامیده شده این است که احوال و سختی آن مردم را فرا می‌گیرد.

در اینجا خطاب الله متعال نسبت به پیامبرش ﷺ می‌باشد که به او می‌فرماید: آیا خبر «غاشیه» آن روزی که هول و هراس آن همه‌کس را دربر می‌گیرد به تو رسیده است؟! غاشیه‌ای که تمام مخلوقات را دربر می‌گیرد و کسی توان گریز از آن را ندارد.

۱- غاشیه: از ماده‌ی غشاء است و به معنی پرده‌ای است که چیزی را کاملاً بپوشاند. در قرآن غطاء هم آمده که همان معنی غشاء را دارد اما با اندکی تفاوت. غشاء یعنی پرده‌ای نازک و غطاء یعنی پرده‌ای ضخیم. پس غاشیه، یعنی دربرگیرنده، فراگیرنده و پوشاننده.

غاشیه‌ای که به تعبیر وارد در سوره‌ی حج، وقتی می‌آید همراه خودش زلزله و تکان شدیدی ایجاد می‌کند که همه‌کس را غافل و حیران و سرگردان خواهد کرد. ﴿يَوْمَ تَرُونَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ﴾ آن روز هر زن شیر دهنده‌ای از بچه‌ای که شیر می‌دهد غافل می‌شود و او را رها می‌کند ﴿وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا﴾ و هر زنی که حامله است، حملش را سقط می‌کند ﴿وَتَرَى النَّاسَ سُكَرَى﴾ و مردم را می‌بینی که مست و حیران این طرف و آن طرف می‌روند و معلوم نیست که مشغول چه کاری هستند ﴿وَمَا هُمْ بِسُكَرَى وَلَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ﴾ درحالی که مست هم نیستند. و غاشیه این چنین وضعیتی را ایجاد می‌کند و هیچ کسی نمی‌تواند از آن بگریزد. و اگر خبر آن به تو نرسیده اکنون به طور قطع اعلام می‌گردد که آن واقعه‌ی قیامت است که همه را با هول و هراس خود و سختی و مشقتِ موقفِ آن، دربر خواهد گرفت. اینک به اختصار بعضی از ماجرای آن اعلام می‌گردد. پیامبر ﷺ وقتی این آیه را تلاوت می‌فرمود، جواب می‌داد: «بَلَى، أَتَانِي»^۱.

در آن روز مردم دو گروه می‌شوند یک گروه:

﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَلِشَعَةٌ﴾ ۲ ﴿عَامِلَةٌ تَأْسِبَةٌ﴾ ۳ ﴿تَصَلَّى نَارًا حَامِيَةً﴾ ۴ ﴿تُسْقَى مِنْ عَيْنٍ عَائِنَةٍ﴾ ۵ ﴿لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ صَرِيحٍ﴾ ۶ ﴿لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ﴾ ۷
[الغاشية: ۲-۷].

﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَلِشَعَةٌ﴾ ۲

«در آن روز، چهره‌هایی خوار و ذلیل خواهند بود [شقاوتمندان]».

﴿وَجُوهٌ﴾ ۳: چهره، صورت.

﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ﴾ ۴: «چهره‌هایی در آن روز، روزی که قیامت به پاخیزد.»

﴿خَلِشَعَةٌ﴾ ۵: «ذلیل و زبون‌اند، نگران، خوار. وجوه را بیان داشته و منظور صاحبان

وجوه است.»

۱- حکم سند: ضعیف؛ مرسل است. چنانکه در [تفسیر ابن کثیر: ۵۰۳/۴] آمده است ابن ابی حاتم در تفسیرش آن را از طریق پدرش، از علی بن محمد الطنافسی، از ابی بکر بن عیاش روایت نموده است. (مصحح)

این آیه توصیف آیهٔ اول «الغاشیه» هست که چهرهٔ گناه‌کاران را که بیان‌گر احساس قلبی و درونی آن‌هاست، بیان می‌کند که چگونه خاضع و سرافکنده هستند و نگرانی آنها به خاطر دربرگرفتن غاشیه از صورت‌های‌شان پیدا و مشخص است و چهره‌هایی ذلیل و زبونند. در همین دنیا از این نوع اشخاص وجود دارد و تنها مختص آخرت نیست. کسی که اهل طاعت نبوده و دلش پیرو هدایت الله نباشد، کسی که اهل سجده‌بردن بر درگاه عبودیت و بندگی الله نباشد، انسان خوار و ذلیلی است. در اوج تمکن مالی و مقام و منصب همیشه چشمانش حیران و سرگردان و ذلت و خواری بر وجودش حاکم است. حتی خانواده‌ی خودش هم در بعضی اوقات او را قبول ندارند و این بیانگر این است که طاعت و بندگی ما را عزیز دنیا و آخرت می‌گرداند و انحراف از بندگی و طاعت است که ما را هم در دنیا و هم در آخرت ذلیل و خوار می‌گرداند و البته این گروه در دنیا بسیار تلاش و کوشش کرده‌اند اما تلاش‌شان بی‌فایده و بی‌ثمر بوده است.

﴿عَامِلَةٌ نَّاصِبَةٌ﴾

«[در دنیا] پیوسته تلاش کرده [و] خسته شده [و] چون در راه حق نبوده نتیجه‌ای ندیده‌اند».

در اثر سلسله‌ها و زنجیرهایی که آنان را به سوی آتش می‌کشند، پیوسته در کار و زحمت بی‌پایانند و پیوسته در اعمال شاقه به سر می‌برند.

﴿عَامِلَةٌ﴾: کارهای سخت

کارهایی انجام می‌دهند که در آن خستگی زیاد است.

﴿نَّاصِبَةٌ﴾: خسته

کافران در جهنم کارهایی می‌کنند که آنها را خسته می‌کند و خسته از کار عذاب هستند. آتش جهنم مانند باتلاق است که مرتب در آن فرو رفته و از آن بیرون می‌آیند. اعمالی که جهنمیان را خسته می‌کند:

۱- نگرانی و ناراحتی ذهنی در زمین محشر.

۲- غل و زنجیرهایی به دست و پاهای‌شان بسته که به آنها گفته می‌شود با آنها بروید و بیایید.

و به عبارتی: بسیار زحمتکش بوده‌اند اما کارهای‌شان هدفدار نبوده است. و معلوم نبوده که برای چه کسی تلاش می‌کرده‌اند؟ فشارها را تحمل کرده و دنبال مادیات

بوده‌اند و... تعبیر زیبایی که در انتهای سوره‌ی کهف در رابطه با توضیح آیه‌ی ﴿عَامِلَةٌ تَأْتِي فِي الْمَكْتَبِ بِغُلَامٍ مِّنَ الْمَثَرِ خَلِقًا إِذْ يَعْتَصِمُ﴾ آمده این است که: ﴿الَّذِينَ صَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾ [الکھف: ۱۰۴] «کسانی که تلاششان در زندگی دنیا تباه گشته است و خود می‌پندارند که کار نیکو می‌کنند». این‌ها کسانی هستند که کارها و تلاش‌هایشان در دنیا گم شده، یعنی هرچه به این طرف و آن طرف می‌دوند بازهم به جایی نمی‌رسند. کمتر کسی است که صاحب مال و ثروت باشد و اگر این سؤال را بررسی که به چه چیز می‌خواهی بررسی و آیا رسیده‌ای؟ جوابش مثبت باشد و این یعنی: ﴿صَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾ و عجیب هم این است که خودشان را مرتب گول می‌زنند ﴿وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾ خودشان فکر می‌کنند که دارند بهترین کارها را انجام می‌دهند، درحالی که چنین نیست.

﴿تَصَلَّى نَارًا حَامِيَةً﴾

«در آتش سوزان درآیند». از همه سو احاطه شده و حرارت آن را می‌چشند.

﴿تَصَلَّى﴾: داخل می‌شوند، درمی‌آیند.

﴿حَامِيَةً﴾:

۱- هیچ وقت خاموش نمی‌شود و همیشه سوزان است.

۲- مانند آتش دنیا نیست که سرد و گرم و کم و زیاد شود.

۳- آتش از همه جهات و اطراف فراگیر است.

۴- در قیامت گردنی از آتش بلند می‌شود و حرف می‌زند و کافران را می‌طلبد.

اگر کسی برای الله کار نکرده، نباید منتظر گرفتن پاداش هم باشد. این فرد برای غیر الله کار کرده است، برای آتش جهنم کار کرده است، پس جزایش را هم باید بچشد و قطعاً جزایش هم از جنس عملش می‌باشد و در پایان، داخل آتش بسیار گرم و سوزاننده و غیر قابل تحمل خواهد شد.

﴿تُسْقَىٰ مِنْ عَيْنٍ عَائِنَةٍ﴾^۱ «از چشمه‌ی بسیار داغ به آنها نوشانده می‌شود».

۱- تسقی: از ماده‌ی سَقَى است. و اگر از باب افعال به کار برود، إسقاء به معنای نوشاندن چیزی به کسی است.

آئیه: از ماده‌ی إنا است. اصل إنا به زمانی گفته می‌شود که انسان باید منتظر بماند تا غذا پخته شود و در اینجا به معنی جوشاندن است. عین آئیه یعنی چشمه‌ی جوشان و گرم.

هرگاه جهنمیان کمک یا آبی طلب کنند به آنها از چشمه‌ای که «آنیه» است، آب داغ و جوشانی داده می‌شود که از حرارتش معده‌های‌شان را می‌سوزاند. چشمه‌ای که آبش به حداکثر دمای خودش رسیده است: ﴿وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ﴾^۱ [محمد: ۱۵] «و آبی چنان جوشان به آنان می‌نوشانند که روده‌هایشان را متلاشی می‌کند». با این حال هیچ‌کس نمی‌گوید من بی‌گناهم و همه به گناهان‌شان اعتراف می‌کنند و عذاب آنان به درجهٔ کفر و گناهان‌شان بستگی دارد.

این نوشیدنی اوست و اما خوراکش:

﴿لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ﴾^۲.
«غذایی جز خار خشک و تلخ ندارند».

﴿إِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ﴾: «به جز «ضریع»؛ ضریع گیاهی است که در صحرا می‌روید خوراک کثیف و گندیده و خار تلخ و بدبویی است. ضریع، گیاه خاردار است تهوع‌آور و بدبو که حیوان به خاطر بوی بدش آن را نمی‌خورد. و وقتی این گیاه خشک شد شب‌برق نامیده می‌شود که گیاهی سمی است.

غذایی که به آنها داده می‌شود عبارت است از ضریع، یعنی آن گیاه بدبویی که توضیحش گذشت. با خوردن هر غذایی دو چیز باید عاید انسان شود، یکی اینکه گرسنگی از بین برود و دوم اینکه قوت بگیرد. اما این غذاها:

﴿لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنَ جُوعٍ﴾^۳.

«که نه [آنان را] فربه کند و نه دفع گرسنگی می‌نماید».

جهنمیان هیچ وقت از خوردن این غذای بدبو و زشت و بدمزه نه سیر می‌شوند و نه برای بدن‌شان فایده‌ای دارد که آنها را چاق کند و همیشه گرسنه و تشنه‌اند. و این از

۱- و از آب جوشان نوشانده شوند که روده‌های‌شان را پاره پاره (و متلاشی) کند.

۲- ضریع: از ماده‌ی ضرع است و به معنی پستان.

کلمه‌ی ضرع به معنی ضعیف‌شدن است. زمانی هم که پستان از شیر خالی می‌شود کلمه‌ی ضرع بر آن اطلاق می‌شود و تضرع هم از همین ماده است. یعنی ضعیف‌شدن و حالت خواری و ذلت به خود گرفتن که در رابطه با الله عزت است و در رابطه با غیر الله ذلت است.

۳- یُسْمِنُ: از ماده‌ی سَمَن است. به معنی چاقی و مقابل آن هُزَال است، یعنی لاغری. به روغن هم سَمَن گفته می‌شود و شاید هم به این خاطر باشد که یکی از عوامل چاق‌شدن انسان استفاده از روغن است.

ویژگی‌های ضریع است. این وضعیت کسانی است که کافر و فاجر باشند، به الله و به آیات او و به دیدار او در دنیا کافر شده باشند و از اطاعت الله و فرستاده‌اش نافرمان شده به این صورت واجبات را ترک و مرتکب محرمات شده باشند.

نظر علما در مورد ﴿لَا يُسْمِنُ﴾:

- ۱- همیشه از درون، درد گرسنگی دارند.
 - ۲- غذای‌شان فایده‌ای ندارد و مفید نیست و هیچ وقت چاق نمی‌شوند.
 - ۳- شَبْرَق یا غذای آنها، بدبو، گندیده، بدمزه و تلخ و پر از خار است.
- و اما گروه دوم، کسانی که مؤمن به آخرت هستند و دنیا را دارند اما در واقع در این دنیا برای آخرت‌شان تلاش می‌کنند. به عبارتی دنیا را مانند پلی می‌بینند که از روی این پل باید عبور کنند تا به آخرت برسند. و پل را نیز باید محکم ساخت تا فوراً فرو نریزد و بتوانیم هم خود از آن عبور کنیم و هم دیگران از آن عبور کنند. پس:

﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاعِمَةٌ ﴿۸﴾ لِسَعْيِهَا رَاضِيَةٌ ﴿۹﴾ فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ ﴿۱۰﴾ لَا تَسْمَعُ فِيهَا لَغِيَةً ﴿۱۱﴾ فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ ﴿۱۲﴾ فِيهَا سُرُرٌ مَّرْفُوعَةٌ ﴿۱۳﴾ وَأَكْوَابٌ مَوْضُوعَةٌ ﴿۱۴﴾ وَنَمَارِقٌ مَّصْفُوفَةٌ ﴿۱۵﴾ وَزَرَارِيُّ مَبْثُوثَةٌ ﴿۱۶﴾﴾ [الغاشية: ۸-۱۶].

﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاعِمَةٌ ﴿۸﴾﴾^۱.

«[و] چهره‌هایی در آن روز شاداب و تازه باشند [و این به خاطر رویارویی با نعمت‌هاست]».

﴿نَّاعِمَةٌ ﴿۸﴾﴾: تر و تازه، در نعیم و نعمت.

صورت‌هایی که خرمی و تازگی نعمت از آنها مشخص است و چهره‌های آنها هم در قبر و هم در زمین محشر، نورانی و شادمان و مسرور است. دسته‌ی دوم کسانی هستند که از دنیا بهترین استفاده را کردند تا اینکه رضایت الله را در آن روز یعنی آخرت به دست آورند. و این گروه ناعم هستند، یعنی بسیار خوشحال و در اوج فرح و کامروایی قرار دارند و نکته‌ی اساسی این است که دسته‌ی

۱- ﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاعِمَةٌ ﴿۸﴾﴾ این جمله معطوف بر جمله اولی نیست؛ زیرا منظور از جمله‌ی اولی بیان قیامت و عذاب و آتشی است که نصیب تکذیب‌کنندگان دین می‌گردد. وقتی که بحث آنان تمام شد، شنونده در انتظار می‌ماند که وضعیت مؤمنان را بداند بنابراین با جمله: ﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاعِمَةٌ ﴿۸﴾﴾ پاسخ آنان داده می‌شود.

اول فکر می‌کردند که مشغول انجام دادن کار خوب هستند، در حالی که این طور نبود، بلکه گروه دوم است که:

﴿لَسَعِيهَا رَاضِيَةٌ﴾^(۹).

«و از سعی [و تلاش] خود [در دنیا با عمل صالح] راضیند [زیرا پاداشی مضاعف دریافت می‌کنند]».

وقتی پاداش کردار خود را در بهشت می‌بینند از سعی و کوششی که در دنیا در راستای ایمان، صبر، جهاد، تقوا و اعمال صالح انجام دادند، خشنود و راضی‌اند. زیرا الله پاداش آنان را چندین برابر می‌دهد.

﴿رَاضِيَةٌ﴾: راضی و خشنود از اجر مضاعف می‌باشند و اجرشان در برابر حسناتی که انجام داده‌اند، تا ۷۰۰ برابر و بیشتر نیز می‌شود البته به شرط اینکه اعمال آنها دو ویژگی داشته باشد:

۱- اخلاص: فقط برای الله باشد.

۲- متابعت: مطابق سنت رسول الله ﷺ باشد.

عمرشان را آباد کردند و از ساعات و لحظه لحظه‌ی عمرشان بهترین استفاده را بردند؛ زیرا بهترین کار را در بهترین وقت انجام دادند و بهترین احوال را پیدا کردند که بودن در بهشت‌های رفیع است.

﴿فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ﴾^(۱۰).

«در بهشت برین هستند [که از جایگاه والایی برخوردار است]».

﴿عَالِيَةٍ﴾:

۱- حسی و مکانی: بهشت در مکانی مرتفع در بالای هفت آسمان واقع شده است.

۲- معنوی: بالمرتبه و پرمنزلت و نزد الله است.

۳- درجات: بهشت درجه درجه و دارای منازل است.

در باغ و بهشتی که عالی و بلندمرتبه است، باغی است که دست همه‌کس به آن نمی‌رسد، مگر کسی که اهل ایمان و عمل صالح باشد.

﴿لَا تَسْمَعُ فِيهَا لَغِيَةً﴾^(۱۱) ^۱ «در آنجا هیچ سخن بیهوده‌ای نمی‌شنوند [چه رسد که

کلمه‌ی حرامی بشنوند]».

۱- نافع ﴿لَا تَسْمَعُ﴾ با فعل مجهول خوانده و ﴿لَغِيَةً﴾ نایب فاعل آن است و حفص ﴿لَا تَسْمَعُ﴾ با

فعل معلوم خوانده و ﴿لَغِيَةً﴾ مفعول به آن است.

﴿لَا تَسْمَعُ﴾: «نمی شنوند.» چه چیزی را؟:

۱- حرف زشت و ناپسند، فحش.

۲- حرف غیر مفید و بیهوده.

﴿لَغِيَّةٌ﴾: «لغو و باطل»

برخلاف مجالس دنیا نیکوکاران در بهشت سخن لغو و بیهوده‌ای که خوشبختی آنان را ناگوار کند و سخن باطلی که آسایش آنان را برهم زند، نمی شنوند و همه فقط حمد و سپاس و شکر الله می کنند.

آنجا دیگر خبری از حرف‌های بی ارزش نیست. بنابراین اگر یک مجلس طوری اداره شود که هیچ صحبت لغو و بیهوده‌ای در آن مطرح نشود، آن مجلس یک مجلس بهشتی خواهد بود. اگر در این دنیا لغو نداشتیم، یعنی در آن دنیا هم از فعل و قول لغو خبری نخواهد بود. سوره‌ی صاد احوال جهنمی‌ها را بسیار دقیق توصیف کرده است و هنگامی که در آن شرایط قرار می گیرند، می گویند: ﴿وَقَالُوا مَا لَنَا لَا نَرَىٰ رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِّنَ الْأَشْرَارِ﴾^{۱۳} چه شد؟ کسانی را که ما می گفتیم انسان‌های بدی هستند، در این جهنم نمی بینیم. ﴿أَتَخَذْتَهُمْ سِخْرِيًّا أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمْ الْأَبْصَارُ﴾^{۱۴} [ص: ۶۲-۶۳]. آیا آنها را مسخره می کردیم یا اینکه چشمان، آنها را نمی بینند.

﴿فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ﴾^{۱۵}

«در آن، چشمه [های آب] روان است.»

در بهشت رودهایی با طعم‌های متنوع جاری و روان است «آب، شیر، عسل، شراب، سلسبیل». و صدای آب به آنها آرامش می دهد و دیدن آب نیز لذت آن را دو چندان می کند. منبع آن فردوس اعلی است و از کوه‌هایی که از مسک هستند، سرازیر می شوند و:

۱- در همه جا جاری هستند.

۲- احتیاج به حفرکردن ندارند.

روی زمین پخش نمی شوند و فقط در مسیر خاص خود جاری هستند.

﴿فِيهَا سُرُرٌ مَّرْفُوعَةٌ﴾^{۱۶} «در آن، تخت‌های [زیبای] بلند [پایه] است.»

۱- مرفوع: از ماده‌ی رفع است و به معنی بلندکردن چیزی از لحاظ مادی یا از نظر معنوی. رافعه یکی از نام‌های قیامت است که در سوره‌ی واقعه آمده است.

در آن بهشت تخت‌های بلند است و با نشستن بر روی آنها احساس سرور و لذت و آرامش می‌کنند که هم در قدر و قیمت گران سنگ و هم در جاده و مکان بالامرتبه به کار گذاشته شده است.

﴿سُرُرٌ﴾: تخت و جایگاه‌های بلند که روی آن فرش‌های نرم انداخته شده است.

﴿سُرُرٌ مَّرْفُوعَةٌ﴾:

۱- حسی: بالا قرار گرفته است.

۲- معنوی:

(۱) نرم و لطیف است.

(۲) حورالعین هم روی آن نشسته است.

(۳) فرش‌های زیاد و لحاف و پتوها روی هم قرار گرفته‌اند.

﴿وَأَكْوَابٌ مَّوْضُوعَةٌ﴾^(۱۴)!

«و جام‌هایی [که در کنار چشمه‌ها برای نوشیدن شراب] نهاده شده».

﴿وَأَكْوَابٌ﴾: «جام‌های آماده برای نوشیدن ساغر‌ها که بر حاشیه چشمه نهاده

شده باشد.»

﴿أَكْوَابٌ﴾: «لیوان‌هایی برای شراب.» ویژگی‌های شراب آخرت:

۱- بدبو نیست.

۲- مست نمی‌کند.

۳- به میزانی در لیوان‌ها شراب هست که انسان را سیر کند.

۴- خالص و صاف است.

﴿مَّوْضُوعَةٌ﴾: آماده، نهاده شده.

جام‌ها و ساغر‌هایی از طلا و نقره جهت پر شدن از شراب بهشتی که ﴿لَّا يُصَدَّعُونَ

عَنْهَا وَلَا يُنْفُونَ﴾^(۱۵) [الواقعة: ۱۹]. با نوشیدن آن نه دچار سردرد می‌شوند و نه مست

۱- آکواب: از ماده‌ی کوب است، به ظرفی گفته می‌شود که خالی از آب باشد اما به ظرف یا لیوانی

که پُر از آب است کأس گفته می‌شود.

موضوعه: از کلمه‌ی وضع است. وضع یعنی کسی یا چیزی که در مقام پست و بی‌ارزش قرار

گرفته است و موضوع یعنی وضع شده و قرار داده شده.

می‌گردند، برای آنان نهاده شده تا اگر بخواهند شرابی بنوشند با دستان خود از آن می‌نوشند و یا غلامان با آن، آنان را پذیرایی می‌کنند؛ این نوعی از نوشیدنی بهشتیان است و اما فرش آنان:

﴿وَمَارِقٌ مَّصْفُوفَةٌ﴾^۱.

«و بالش‌های [منظم] چیده‌شده».

پشتی‌هایی از ابریشم کلفت و نازک که به صف گذاشته و چیده شده است که بهشتیان بر آنها تکیه دهند و خستگی‌هایی که به خاطر الله و دین او تحمل کردند، را از تن خارج کنند. و دارای زیبایی و جمال:

۱- حسی: شکل زیبا.

۲- لمسی: نرم و لطیف.

﴿وَزَرَّابٍ مَبْنُوثَةٌ﴾^۲.

«و [نیز] فرش‌های گران‌بها گسترده شده است».

﴿زَرَّابٍ﴾: این کلمه ریشه‌ی عربی ندارد و در میان اعراب نیست.

﴿زَرَّابٍ﴾: آزریبه: آزر یا یجان.

فرش‌های فاخر و گران‌بها مانند فرش ابریشم که نرم و لطیف است.

﴿مَبْنُوثَةٌ﴾: همه‌جا پهن و گسترده شده‌اند.

و فرش‌های زربافتی که بر زمین پهن شده و با نگاه‌کردن به این فرش‌ها چشمان‌شان به آرامش می‌رسند. این خلاصه‌ای گذرا و مجمل از یک صحنه‌ی بهشتیان جهت تذکر و یادآوری ذاکرین و اندرز پرهیزگاران بود.

رهنمود آیات فوق:

۱- تثبیت عقیده‌ی رستاخیز و معاد با بیانی مختصر از وضعیت آن.

۲- یکی از نام‌های قیامت «غاشیه» است که هول و هراس آن مردم را دربر خواهد گرفت.

۱- مارق: از ماده‌ی نمریق است. نمریق به معنی مُتکا و یا بالش‌هایی که در پشت قرار داده می‌شوند و به آن تکیه می‌دهند (پشتی‌ها و یا چیزی که زیر سر هنگام خواب قرار داده می‌شود).

۲- زرابی: به معنی فرش است و جمع زربیه است.

مبثوئه: از ماده‌ی بَث است، به معنی پراکنده‌کردن چیزی در جایی. به حُزن و اندوه هم کلمه‌ی بَث اطلاق شده است.

۳- بیان اینکه در آتش و دوزخ سختی و مشقت حکم فرماست برعکس بهشت که هیچ سختی و مشقتی به ساحت آن راه ندارد.

۴- از چیزهایی که نفس بشریت را به درد می‌آورد کلام بیهوده و دروغ و باطل است که خود مؤمنان از آن مبرّا هستند.

﴿أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ ﴿٧﴾ وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ ﴿٨﴾ وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ ﴿٩﴾ وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ ﴿١٠﴾﴾ [الغاشية: ۱۷-۲۰].

چون الله متعال تفاوت شقاوتمندان و سعادت‌مندان را در آخرت بیان داشت، توجه کفار را به اموری جلب می‌کند که بر قدرت خالق و خلقت نیگوی او دلالت می‌کند تا با استدلال در این موارد ایمان آورند و وارد بهشت شده و از سعادت‌مندان شوند بنابراین می‌فرماید:

﴿أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ ﴿٧﴾﴾^۱.

«آیا [کافران] به شتر نمی‌نگرند که چگونه آفریده شده است [و مسخر بنی‌آدم شده است]؟!»

﴿أَفَلَا يَنْظُرُونَ﴾^۲: کسانی که واقعه‌ی رستاخیز و جزا و آن نعمت‌های جاویدانی را که الله برای دوستان خود آماده کرده و عذاب دوزخی را که برای دشمنانش تهیه نموده، منکر می‌شوند، چرا با نگاه عبرت‌آمیز به شتر نمی‌نگرند که چگونه آفریده شده است.

۱- ایل: به معنی گله‌ی شتران است و اسم جمع می‌باشد ایاله هم که به معنی یک پشته از هیزم است و نیز به مجموعه‌ای از هر چیز گفته شده است. آبایل هم از همین ریشه است و به معنی گروه پرندگان.

کیف: لفظی است که برای سؤال کردن و پرسش از کیفیت چیزی به کار می‌رود.

۲- ﴿كَيْفَ خُلِقَتْ﴾ بدل اشمال از ایل است و ﴿كَيْفَ﴾ در محل نصب حال است، عامل آن چیزی است که بعداً می‌آید. و ﴿وَإِلَى السَّمَاءِ﴾ و ما بعد آن معطوف بر جمله‌ی: ﴿إِلَى الْإِبِلِ﴾ است و اعراب ﴿كَيْفَ﴾ در همه یکی است: ﴿الْإِبِلِ﴾ اسم جمع برای شتران است و از لفظ خود مفرد ندارد.

۳- این کلام متفرق از بیابانی گذشته است آنجا که مشرکان در رابطه با معاد و رستاخیز و توحید در اثر جهل و غفلت و عدم تفکرشان، به تکذیب و انکار پرداختند در اینجا الله متعال آنان را به دقت و تفکر وا می‌دارد و مردمان را به ترک آن توییخ می‌کند.

این آیه سرزنش و استفهام است برای کسانی که به قیامت ایمان ندارند و پیامبر ﷺ را تصدیق نمی‌کنند و همچنین مردم را تشویق می‌کند تا در آفرینش‌های شگفت‌انگیز الله دقت کنند.

به شتران نگاه کن که چگونه خلق شده و چه فوایدی برای انسان دارند:

۱- سواری.

۲- حمل و نقل بار.

۳- استفاده از شیر پرخاصیت آن.

۴- استفاده از گوشت آن.

۵- دقت در خلق شکم آن که مانند مخزنی پر از آب است.

۶- دقت در خلق کوهان شتر که دارای ذخیره‌ی چربی است.

خلق شتر با این همه منفعت: پی‌بردن به خالق آن که الله است.

آیا شتران را نمی‌نگرند (نگرشی که بر مبنای تأمل و عمق و دقت باشد) که چگونه آفریده شده‌اند؟ یکی دو مورد از کیفیت خلقت شتران را بازگو می‌کنیم که جای تأمل است. یکی اینکه برخلاف دیگر حیوانات شتر دو پلک دارد تا در گرد و غبارها و طوفان‌های صحرایی دیدش مختل نشود و بتواند به حرکت خودش در طوفان هم ادامه دهد. دوم اینکه الله متعال پاهایش را بلند آفریده تا اینکه مشکلی جهت حرکت سریع و روان در صحراها نداشته باشد و از آن چربی‌هایی که در بدنش ذخیره می‌کند، می‌تواند بدون نیاز به غذا چندین شبانه روز در صحرا استفاده نماید. شتر را ابتدا مثال می‌زند چون شتر تنها حیوانی است که در دسترس عرب‌ها قرار داشت و الله افق دید را کم کم بالا می‌برد.

﴿وَالِی السَّمَآءِ كَيْفَ رُفِعَتْ ﴿۱۸﴾﴾

«و به آسمان [نمی‌نگرند] که چگونه [برای آنها سقفی محفوظ] برافراشته شده است [و بر آنها سقوط نمی‌کند]؟!»

الله متعال در این آیه، انسان را به دقت و تفکر در خلقت آسمان تشویق می‌کند که بدون هیچ ستون و هیچ ناصافی و خللی افراشته شده است.

سماء جایی است که در آن زمان وقتی که عرب‌ها چشمان خود را از شتر برمی‌داشتند، آسمان پهناور و بزرگ را می‌دیدند و این آسمان محل رزق‌شان بود ﴿وَفِی السَّمَآءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ ﴿۲۲﴾﴾ [الذاریات: ۲۲] آسمان برای مردم منشأ رزق و روزی

بود. ﴿وَالِی السَّمَاءِ کَیْفَ رُفِعَتْ ﴿۱۸﴾ و آیا به آسمان نمی‌نگرند که چگونه رَفَعَتْ بخشیده شده است؟ چگونه بدون ستون و پایه‌ای برافراشته شده است؟ به قول سید قطب و اقبال که معتقدند یکی از راه‌های درک عظمت الله و پی‌بردن به قدرت الله و تقویت ایمان، نگاه کردن به آسمان مخصوصاً در شب است تا انسان بتواند از این تنگ‌نظری‌های زمینی فاصله بگیرد. اقبال در شب به ماه و سید به ستارگان نگاه می‌کند و هرکدام به شکلی تحت تأثر عقلی و ایمانی قرار می‌گیرند.

﴿وَالِی الْجِبَالِ کَیْفَ نُصِبَتْ ﴿۱۹﴾﴾

«و به کوه‌ها [نمی‌نگرند] که چگونه [محکم بر زمین] نصب شده است [و زمین را نگه داشته و از لرزش آن جلوگیری می‌کنند]؟!»
و به کوه‌ها با تدبیر و تأمل و تعمیق نگاه کنند که چگونه بر زمین استوار قرار داده شده‌اند.

و چگونه زیبا و شگفت‌انگیز نصب شده‌اند و:

۱- مانند میخ، زمین را پابرجا نگه داشته‌اند.

۲- جلوی باد و طوفان و گردباد را گرفته و از طغیان آب دریاها جلوگیری می‌کنند.

﴿وَالِی الْأَرْضِ کَیْفَ سَطِحَتْ ﴿۲۰﴾﴾^۱

«و به زمین [نمی‌نگرند] که چگونه گسترده شده است [و برای استقرار انسان‌ها مهیا شده است]؟!»

آیا به زمین نگاه نمی‌کنند که چگونه پهن و صاف و گسترده و در عین حال کروی و در حال چرخش هست و تسطیح شده است. تسطیح به معنی اینکه محل استقرار گشته است.

۱- راست و مسطح که همه روی آن راه رفته و زندگی می‌کنند.

۲- می‌توان آن را شخم زده و کشت و کار کرد.

۳- می‌توان در آن ساخت و ساز کرد.

و به زمین نمی‌نگرند که چگونه گسترده شده است؟ آیا آفرینش شتر بر این شکل و خصوصیات عجیب و منافع شگفتی که در آن است آنجا که شیرش نوشیده می‌شود و

۱- سطحت: از ماده‌ی سطح است، به معنی پشت بام خانه است. وقتی گفته می‌شود سطحت البیت، یعنی برای خانه سقفی قرار دادم. و تسطیح هم که از همین ریشه است، به معنی مسطح ساختن و یکسان کردن چیزی است.

مورد استفاده‌ی سواری قرار می‌گیرد و از گوشتش تغذیه می‌شود، آیا تمام این‌ها دلالت بر قدرت خالق بر احیای دوباره‌ی مردگان ندارند؟ آیا آفرینش آسمان با این خورشید و ماه و ستارگان و سپس برافراشتن آن بدون ستون و پایه‌ای که بر آن تکیه دهد، تمام این‌ها بر قدرت الله که مردگان را دوباره برای محاسبه و پاداش زنده می‌گرداند، دلالت ندارد؟ و آیا نهادن کوه‌ها پس از آفرینش خاک‌ها و صخره‌ها بر قدرت‌نمایی پروردگار بر احیا و زنده‌گرداندن خاک ریزه‌های اجسام پوسیده و غبار شده، دلالت ندارد؟ که هرگونه بخواهد و هر وقت اراده کند به ایجاد دوباره‌ی آن اقدام می‌نماید. آیا آفریدن زمین با آنچه در آن است پس از گستردن و تسطیح آن برای ادامه‌ی حیات و سیر و سیاحت بر روی آن و تعمیر عمرانات بر بستر آن، تمام این‌ها بر قدرت پروردگار بر رستاخیز مخلوقات، دلالت ندارد؟ چرا این قوم تبه‌کار نمی‌نگرند^۱ و نمی‌اندیشند؟

﴿فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ ﴿۲۱﴾ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ ﴿۲۲﴾﴾ [الغاشیه: ۲۱-۲۲].

﴿فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ ﴿۲۱﴾﴾.

«پس ای پیامبر! پند بده، که تو تنها پند دهنده‌ای».

﴿مُذَكِّرٌ﴾: «پس آنان را با نعمت‌ها و دلایل توحیدش، یادآوری کن».

اگر مشرکان به این راز آفرینش می‌نگریستند و به آن نظر اعتبار می‌افکندند و در آن می‌اندیشیدند، به‌سوی حق و واقعیت راه می‌یافتند و می‌دانستند آنکه خالق و آفریننده‌ی همه چیز است، هیچ چیزی مانع رستاخیز و احیای دوباره‌ی مردگان جهت محاسبه و جزا، نخواهد بود. پس از بیان این وقایع، الله متعال به پیامبرش دستور داد که به وظایف مهم خود بپردازد که همان تذکر و یادآوری است نه هدایت، که مخصوص خود ذات پروردگار است، بنابراین به پیامبرش فرمود: امت را به مظاهر قدرت و نشانه‌های ما در آفاق و نعمت‌های ما بر بندگان یادآوری فرما که تو تنها متذکر و یادآوری‌کننده‌ای و لاغیر؛ و وظیفه‌ی تو (پیامبر و تمام داعیان) تنها غفلت‌ستیزی

۱- از مظاهر لطف و رحمت الله نسبت به بندگان این است که آنان را متوجه هدایت‌شان می‌گرداند، با توجه و نظری به دور از تکلف و مشقت به شخص عربی که بر روی شترش سوار می‌شود و در راهی بسوی نیازمندیش راه می‌افتد در حالت سواری به آسمان می‌نگرد که بر بالای سرش برافراشته شده و به کوه‌های اطرافش می‌نگرد و به زمینی که زیرپایش قرار دارد می‌نگرد، از خود می‌پرسد، آیا کسی که بر آفرینش این‌ها توانایی و قدرت دارد، بر آفرینش دوباره آنان -رستاخیز- توانایی ندارد؟ در جواب جز بلی نمی‌گوید.

است اگر ایمان آوردند که از نصیحت فایده برده‌اند و وظیفه تو فقط پند و یادآوری است و اگر اهل تفکر و اندیشه نباشند، به جایی نخواهند رسید.

﴿لَسْتُ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ﴾^۱.

«تو بر آنان مسلط [و چیره] نیستی [که بر ایمان وادارشان کنی].»

﴿بِمُصَيِّرٍ﴾: «مسلط، چیره»

بر آنان تسلطی نداری تا آنان را به ایمان و استقامت وادار سازی و وظیفه تو فقط ابلاغ است. و وظیفه نداری که آنها را اجبار و اکراه کنی که حتماً اهل ایمان شوند و البته در قبول هدایت هیچ اجباری نیست و اگر اجباری باشد، دیگر ایمان معنی نخواهد داشت. چون ایمان یعنی به آرامش رسیدن و این با اکراه و اجبار حاصل نمی‌شود.

﴿إِلَّا مَنْ تَوَلَّى وَكَفَرَ ۖ فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ ۗ إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابُهُمْ ۖ ثُمَّ إِنَّ

عَلَيْنَا حِسَابُهُمْ ۖ﴾ [الغاشية: ۲۳-۲۶].

﴿إِلَّا مَنْ تَوَلَّى وَكَفَرَ ۖ﴾^۲ «اما کسی که [از ایمان] روی بگرداند و [به الله و رسولش]

کافر شود».

۱- مصیطر: که هم با سین و هم با صاد خوانده می‌شود و هر دو یک معنی دارد. اگر با صاد بخوانیم حرف بعدی به صورت «طا» خوانده می‌شود و اگر به سین خوانده شود، حرف بعدی نیز «تا» تلفظ می‌شود و به معنی سیطره و قدرت پیدا کردن است و از ماده‌ی سَطَرَ است، به معنی خط روی کاغذ است. تسطیر یعنی کتابت و نوشتن و کسی که قلم را به دست می‌گیرد و بر روی کاغذ می‌نویسد، در حقیقت برای این کار تسلطی پیدا کرده است و هر کسی هم این قدرت را ندارد.

۲- تولی: از ماده‌ی ولی است و توالی یعنی دو چیز که پشت سر هم فرار می‌گیرند، به طوری که فاصله‌ای میان آنها نباشد و برای بیان نزدیکی میان دو یا چند چیز از حیث زمان، مکان، دین و اعتقادات به کار می‌رود. دو کس نسبت به هم ولایت دارند، هرگاه که اخلاق و عایدشان مانند هم باشد. به همین خاطر الله در قرآن می‌فرماید: ﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ [التوبة: ۷۱] «و مردان و زنان مؤمن، دوستان یکدیگرند؛ [مردم را] به نیکی فرمان می‌دهند و از ناپسند بازمی‌دارند و نماز می‌گذارند و زکات می‌پردازند و از الله و پیامبرش اطاعت می‌نمایند. اینانند که الله آنان را مورد رحمت قرار خواهد داد. بی‌تردید، الله شکست‌ناپذیر حکیم است.» معنی ولایت این نیست که یکی بالادست و دیگری

و تو بر کسی سیطره نداری مگر کسی که: پشت گرداند و کفر ورزید، نه تنها هدایت را نپذیرفت، بلکه شروع به انکار حقایق نمود، پوشاندن حقایق و البته سیطره‌ی تو در این مورد به وسیله‌ی الله است. و سیطره این چنین است:

﴿فَيَعَذِبُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ﴾^۱.

«پس الله او را [در روز قیامت] با بزرگ‌ترین عذاب، مجازات می‌کند [چنانکه او را برای همیشه وارد دوزخ می‌کند]».

﴿الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ﴾:

۱- عذاب جسمی.

۲- عذاب روحی و نفسی.

باین دست باشد. ﴿الَّتِي أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَرْوَاجُهُمْ وَأُمَّهُتُهُمْ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَٰلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا﴾^۶ [الأحزاب: ۶] «پیامبر [در تمام امور] نسبت به مؤمنان، از خودشان سزاوارتر است [و نظر و خواستش اولویت دارد] و همسران او [از لحاظ حرمت ازدواج، در حکم] مادرانشان هستند؛ و در کتاب الله، خویشاوندان [در ارث بردن از یکدیگر،] نسبت به مؤمنان و مهاجران اولویت دارند [و ملاک ارث، خویشاوندی است نه ایمان]؛ مگر اینکه [بخواهید] به دوستانان نیکی کنید [و بخشی از اموالتان را به آنان بدهید]. این [حکم،] در آن کتاب [= لوح محفوظ] نوشته شده است». اولی هم از همین ریشه است که پیامبر از همه‌ی مؤمنین نسبت به خودشان دلسوزتر است. ولی یعنی نزدیک شد. ولی یعنی قریب و نزدیک. ولی الله یعنی کسی که نزدیک الله است و مقام قُرب را پیدا کرده است. با ایمان و تقوا انسان می‌تواند ولی الله شود و هرچه ایمان و تقوا بیشتر، قرب بیشتر و این اکتسابی است، یعنی باید تلاش کنیم که آن را به دست آوریم. مولا هم از همین ریشه است و از الفاظ مشترک می‌باشد، یعنی ولایت‌کننده و ولایت‌پذیر. تولی که در اینجا به صورت فعل به کار رفته است، اگر بدون حرف جر متعدی شود، معنی ولایت در آن وجود دارد. اما اگر به وسیله‌ی حرف جرّ «مِنْ» متعدی شود، معنی اعراض دارد، یعنی پشت‌کردن و دور شدن.

۱- یعذب: از کلمه‌ی عذب به معنی آب شیرین و گوارا و خنک است. وقتی گفته می‌شود عذب الرجل یعنی آن مرد خوردن و خوابیدن را ترک کرد. عَزَبَ داریم که با املای عذب هم به کار می‌رود، یعنی کسانی که مجردند و اما ارتباط میان آب شیرین و گوارا با کلمه‌ی عذاب این است که عذاب کردن و تعذیب یعنی وادار کردن کسی به نخوردن و نخوابیدن و ننوشیدن.

الله آنها را به بزرگ‌ترین عذاب که همان عذاب قیامت است عذاب خواهد داد. در روز قیامت با مشقت و سختی و توهین عذاب خواهند دید. و آرامش را از آنها می‌ستانند و عذاب اکبر را به آنها می‌رساند. چرا عذاب اکبر؟ چون موضع‌گیری‌شان بر مبنای تکبر و کبر و استکبار بوده و بنابراین جزا هم باید دقیقاً از جنس عمل‌شان باشد. تکبر انسان را از حق دور می‌کند و کاری می‌کند که انسان حق را نپذیرد. این در دنیا است و اما در آخرت هم:

﴿إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ﴾^۱.

«همانا بازگشت آنها [پس از مرگ، تنها] به سوی ماست» نه به سوی دیگران. هر جا که بروند پیش ما خواهند آمد. هر تلاشی که انجام دهند در نهایت به محضر الله خواهند رفت.

﴿ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ﴾.

«سپس بی‌گمان، حسابشان [نیز] با ماست [نه با تو و غیر تو]».

در آن روز از آنان به خاطر کارهای خوب و بدی که در دنیا کرده‌اند حساب می‌گیریم و محاسبه‌ی آنها وظیفه‌ی ما است و قرار نیست کس دیگری محاسبه کند. و حساب مسلمان نیکوکار با ستر گناهان و آسانی، و حساب کافران با سختی و توهین و عذاب خواهد بود. واقعیت هم همین است که ما نباید به حسابرسی از دیگران بپردازیم و دیگران را مورد تفتیش و بازرسی قرار دهیم، بلکه تنها وظیفه‌ی دعوتگران تبلیغ است و محاسبه و قضاوت نهایی در انحصار الله است.

بنابراین، ای رسول الله! سرباز زدن و اعراض نمودن آنان از برنامه‌ی شریعت، تو را زیانی نرساند، فقط تذکر و نصیحت شما به آنان کافی است، هر کس هدایت را بپذیرد رستگار می‌شود و رستگاریش برای خود می‌باشد و هر کس گمراهی را بخواهد سرانجام گمراهی و ضلالتش به خودش برمی‌گردد که زیان و خسران عظیم است.

۱- ای‌نا: حرفی است که نهایت چیزی را در امری که انسان می‌خواهد به آن برسد و بالاتر از آن وجود ندارد، بیان می‌کند.

ایاب: از ماده‌ی اوب است به معنی نوعی از بازگشت می‌باشد. فرق آن با رجوع در این است که رجوع می‌تواند برای کسانی باشد که هم علم و اراده دارند و هم علم و اراده ندارند، مانند حیوان. اما ایاب تنها برای صاحبان علم و اراده است.

رهنمود آیات:

۱- تثبیت رستاخیز و معاد به وسیله‌ی دعوت به نظر و اندیشه در آفاق و اطراف خود.

۲- بیان اینکه وظیفه‌ی مهم و اصلی یک دعوتگر اسلامی، دعوت به سوی شریعت الهی است نه هدایت دل‌ها که آن در حیطة قدرت و ارادة الله است.

۳- بیان اینکه مصیر و سرانجام کاروان بشریت به سوی الله متعال است و این حالتی است که ایمان آوردن به آن و طاعت پروردگار اقتضای نجات از عذاب دوزخ و رستگاری از رحمت الله را دارد و این خواسته‌ی هر عاقل و اندیشمندی است.

تفسیر سوره‌ی فجر

محور سوره‌ی فجر بیان گشایشی است که برای اهل ایمان در مسیر مبارزه با طغیان و طواغیت روی می‌دهد و توضیح اینکه مدت وجود ظلمت و طغیان محدود بوده و در هر حال محکوم به فنا است. همان‌طور که شب می‌رود و جای خود را به روز روشن می‌دهد. همچنین بیان سنت الهی و مسالهی مؤاخذه به خاطر گناهیانی است که انسان‌ها مرتکب شده‌اند و اینکه الله بعد از اتمام حجت، اگر کسی را مورد مؤاخذه قرار می‌دهد، به خاطر گناهیانی است که مرتکب شده و موضعگیری‌های نابجایی است که در برابر برنامه‌های الله از خود نشان داده؛ و نهایت سوره، تنها و بی‌کس ماندن انسان طاغی و ملحق شدن انسان مؤمن به الله می‌باشد.

تقسیم‌بندی آیات سوره:

از آیه‌ی ۱ تا آیه‌ی ۵ بیان گشایشی است که در مسیر دعوت برای دعوتگر روی می‌دهد و اینکه دوران ظلم و ستم محدود است، مانند محدودیت شب.

از آیه‌ی ۶ تا آیه‌ی ۱۴ بیان سنت مؤاخذه‌ی انسان‌ها به خاطر گناهان‌شان است که سنت مؤاخذه در رابطه با اقوام پیشین جاری شده و هر قوم و دسته‌ای هم امروزه مسیر اقوام طغیانگر گذشته را برود، همان محاسبه و مؤاخذه‌ای که شامل حال آنها شده است، شامل حال اینها هم خواهد شد.

آیه‌های ۱۵ و ۱۶ بیان موضع‌گیری در رابطه با نعمت‌های الهی است و اینکه نسبت‌دادن کثرتِ نعمت‌ها به خود و کمبود و قلتِ نعمت‌ها به الله اشتباه است.

از آیه‌ی ۱۷ تا ۲۱ بیان علت مبتلا شدن انسان‌ها به قَلَّتِ نعمت و کم‌شدن و کاسته‌شدن از نعمت‌ها.

از آیه‌ی ۲۲ تا ۲۶ تشکیل مجلس محاکمه با حضور الله و ملائکه و حسرت خوردن انسان‌ها در رابطه با کارهایی که باید انجام می‌دادند، اما انجام ندادند.

از آیه‌ی ۲۷ تا ۳۰ بازگشت انسان مؤمن و صاحب نفس مطمئنه به سوی الله و ملحق شدنش به او.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

﴿وَالْفَجْرِ ۱﴾ وَلَيَالٍ عَشْرٍ ۲ ﴿وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ ۳﴾ وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ ۴ ﴿هَلْ فِي ذَٰلِكَ قَسَمٌ لِّذِي حِجْرٍ ۵﴾ [الفجر: ۱-۵].

الله متعال به این چهار چیز سوگند یاد نموده که عبارتند از: فجر هر روز، می توان گفت که الله متعال فجر روز معینی را اراده کرده است.

﴿وَالْفَجْرِ ۱﴾!

«سوگند به صبح»!

الله متعال در کتاب عظیمش به دلایلی چون: تأکید، تشویق و دادن خبر مهم، به چیزهای عظیم قسم یاد می کند و در قرآن همیشه بعد از قسم، جواب قسم نیز می آید؛ ولی در سورهی فجر جواب قسم پنهان و مخفی است.

اولین قسم: قسم به صبح، وقتی روز روشن می شود، به رحمت الله متعال، از خواب که مرگ صغری است، بیدار می شویم و الله برای ذخیرهی اعمال بیشتر، روز دیگری را به انسان هدیه می دهد.

الله متعال در قرآن به دو چیز زیاد قسم یاد می کند.

۱- شب و روز: به دلیل یادآوری قیامت که روزی می آید و می میری و دیگر بیدار نمی شوی تا اینکه در قیامت زنده و برانگیخته شوی و خواب شب، موت صغری است.

۲- درختان و گیاهان.

آرای علما در تفسیر ﴿وَالْفَجْرِ﴾:

۱- فجر به طور کامل.

۲- فجر در هنگام نماز صبح: زیرا به هنگام نماز صبح، دو طیف از فرشتگان وجود دارند: فرشتگان شب بالا رفته و فرشتگان روز پایین می آیند و الله علیم از آنها می پرسد کجا بودند؟ و چه می کردند؟ و آنها جواب می دهند: در حال خواندن

۱- فجر: به معنی شکافتن چیزی است به شکلی وسیع؛ و به صبح فجر گفته شده به خاطر اینکه با آمدن خود پردهی تاریخ شب را می شکافد. فجور هم از مادهی فجر است که به معنی شکافتن پوشش و محدودهی دینداری است یا به تعبیری میدان عبودیت و بندگی را شکافتن و از قید بندگی الله خارج شدن.

نماز صبح بودند که ما آنها را ترک کردیم.^۱

هنگام نمازهای صبح و عصر، ۲ نوع ملائک بر انسان حاضر هستند که جایشان را عوض می‌کنند و اعمال روز و شب ما را به آسمان می‌برند.

﴿إِنَّ قُرْءَانَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا﴾ [الإسراء: ۷۸] «به راستی که نماز صبح [و تلاوت قرآن در این وقت]، مورد مشاهده [و در حضور فرشتگان روز و شب] است».^۲
فجر: صبح روز عید حج (قربان) (آخرین شب از شب‌های ذی‌الحجه).

و تعبیر دیگری که در قرآن آمده است فلق می‌باشد. ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ﴾: بگو: پناه می‌برم به رب فلق. و فلق یعنی شکاف، پرده‌ی تاریکی را می‌شکافد و از دل این تاریکی صبح روشن را بیرون می‌آورد. اما چرا باید به رب فلق پناه برد؟ به این دلیل که انسان گاهی اوقات از لحاظ روحی دچار پریشانی می‌شود، مانند این است که در ظلمتی قرار گرفته و برای اینکه از این ظلمت رهایی یابد، باید به الله که رب فلق است، پناه ببرد تا الله با فلق بودنش به تعبیر قرآن ﴿إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى﴾ [الأنعام: ۹۵] دل این ظللمات فکری، ایمانی و اخلاقی را بشکافد و ما را از آنها برهاند. ﴿وَالْفَجْرِ﴾ هم در حقیقت به همین معنی است و بشارتی است برای اینکه تمام‌شدن دوران ظلمت و تاریکی را اعلام کند و بنابراین این وقت، وقت مبارکی است.

﴿وَلَيَالٍ عَشْرٍ﴾^۳

«و به شب‌های ده‌گانه [آغاز ذی‌الحجه] سوگند!»

قسم به ده شب اول ماه ذی‌الحجه که عرفه و عید قربان را شامل است. حدیث رسول الله ﷺ این معنی را تأیید می‌کند آنجا که می‌فرماید: «مَا مِنْ أَيَّامٍ الْعَمَلُ الصَّالِحُ

۱- «بَتَعَابُونَ فِيكُمْ مَلَائِكَةٌ بِاللَّيْلِ وَمَلَائِكَةٌ بِالنَّهَارِ، وَيَجْتَمِعُونَ فِي صَلَاةِ الْفَجْرِ وَصَلَاةِ الْعَصْرِ، ثُمَّ يَعْرُجُ الَّذِينَ بَاتُوا فِيكُمْ، فَيَسْأَلُهُمْ وَهُوَ أَعْلَمُ بِهِمْ: كَيْفَ تَرَكْتُمْ عِبَادِي؟ فَيَقُولُونَ: تَرَكْنَاهُمْ وَهُمْ يُصَلُّونَ، وَآتَيْنَاهُمْ وَهُمْ يُصَلُّونَ» [بخاری: ۵۵۵ و ۳۲۲۳ و ۷۴۲۹ و ۷۴۸۶] و [مسلم: ۶۳۲] (مصحح)

۲- «وَجَمِيعُ مَلَائِكَةِ اللَّيْلِ وَمَلَائِكَةُ النَّهَارِ فِي صَلَاةِ الْفَجْرِ» ثُمَّ يَقُولُ أَبُو هُرَيْرَةَ: فَافْقَرُوا إِنَّ شِئْتُمْ: ﴿إِنَّ قُرْءَانَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا﴾ [الإسراء: ۷۸] {بخاری: ۶۴۸ و ۴۷۱۷} و [مسلم: ۶۴۹] (مصحح)

۳- لیال عشر: یعنی شب‌های ده‌گانه و به صیغه‌ی نکره آمده است. بعضی از مفسران مدلول این شب‌ها را به معنی ده‌ی اخیر ماه رمضان مشخص کرده‌اند، و بعضی‌ها هم معتقد به ده‌ی اول ماه ذی‌الحجه هستند و...

فِيهِنَّ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ مِنْ هَذِهِ الْأَيَّامِ الْعَشْرِ^۱: «عمل صالح در هیچ روزی به اندازه‌ی دهه‌ی اول [ماه ذی‌حجه] نزد الله متعال دوست‌داشتنی نیست».

آرای علما در مورد شب‌های ده‌گانه:

۱- دهه‌ی اول ذی‌حجه: که به ایام الله معروف است و اعمال صالح در این روزها اجر و فضیلت زیادی دارد؛ چون همه‌ی اعمال صالح در این روزها جمع می‌شود و تمام اعمالی که در شب‌های قدر انجام می‌شود، در دهه‌ی اول ذی‌حجه هم هست علاوه بر اینکه در ذی‌حجه، مناسک حج انجام می‌شود و همه‌ی مسلمانان یک‌صدا لبیک‌گو هستند و شیطان ناراحت است. فضیلت روزه و عبادت در دهه‌ی اول ذی‌حجه از جهاد در راه الله بیشتر است؛ مگر کسی که در جهاد شهید شود و تمام مال و ثروتش را نیز در راه الله و جهاد از دست بدهد؛ فقط در این صورت اجر و ثواب او بیشتر است.^۲

۲- دهه‌ی آخر رمضان: به خاطر شب‌های قدر.

علما در مورد دهه‌ی آخر رمضان دو نظریه دارند:

۱- بعضی معتقدند که منظور از شب‌های ده‌گانه، شب‌های آخر رمضان نیست؛ زیرا این سوره (الفجر) مکی است ولی روزه‌ی رمضان در سال دوم هجری در مدینه فرض شده است.

۲- بعضی دیگر معتقدند دلیلی وجود ندارد و الله به واسطه‌ی علم غیب خود می‌تواند به آنچه که هنوز نازل نشده قسم یاد کند.

در نهایت علما دو نظریه‌ی زیر را برای این آیه ارایه کرده‌اند:

۱- شب‌های رمضان بهتر و روزهای ذی‌حجه بهتر است.

۲- دهه‌ی ذی‌حجه بهتر است چون ایام الله است و دارای منزلت و فضیلت زیادی است و علاوه بر تمام اعمالی که در شب قدر انجام می‌شود در دهه‌ی ذی‌حجه، حج هم انجام می‌شود.

۱- [ترمذی: ۷۵۷] و [ابوداود: ۲۴۳۸] و [ابن ماجه: ۱۷۲۷] حکم آلبانی: صحیح (مصحح).

۲- «مَا مِنْ أَيَّامٍ الْعَمَلُ الصَّالِحُ فِيهِنَّ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ مِنْ هَذِهِ الْأَيَّامِ الْعَشْرِ»، فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَلَا الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «وَلَا الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، إِلَّا رَجُلٌ خَرَجَ بِنَفْسِهِ وَمَالِهِ فَلَمْ يَرْجِعْ مِنْ ذَلِكَ بِشَيْءٍ» [ترمذی: ۷۵۷] و [ابوداود: ۲۴۳۸] و [ابن ماجه: ۱۷۲۷] حکم آلبانی: صحیح (مصحح).

مهم این است که از این آیه معنی محدود نمودن زمان ظلمت را دریابیم. برای فجر هیچ قیدی وجود ندارد. اما برای شب محدودیت ایجاد شده است. ﴿وَلَيَالٍ عَشْرٍ﴾^۱ قسم به شب‌های ده‌گانه. قسم می‌خورد به فجری که مستمر و تمام‌ناشدنی است و قسم می‌خورد به شب‌هایی که تمام‌شدنی است. همین قدر کافی است که بدانیم ظلمت و شب دائمی نیستند و اصل این است که همیشه روشنایی باشد و ظلمت موقتی است. بنابراین، ما باید ظلمت ستیز باشیم و تلاش کنیم که خود را به نور و روشنایی رسانده و نور را درک کنیم و خود را از نظر ایمانی نورانی کنیم که اگر خود را در معرض نور حق قرار دادیم، آن وقت است که شخصیت قرآنی پیدا می‌کنیم. در آن صورت شخصیتی نیستیم و نخواهیم بود که با باد شهوت، منصب، شهرت وضعیت‌مان به هم بریزد. پس ظلمت محکوم به فنا است. ﴿وَلَيَالٍ عَشْرٍ﴾^۲.

﴿وَالشَّفَعِ وَالْوَتْرِ﴾^۳ ۱.

«و به زوج و فرد [اشیاء]!»

علما در تفسیر این آیه اختلاف نظر دارند و نظریات زیر را ارایه می‌دهند:

۱- هرچه از مخلوقات الله جفت و دوتا است شفع است؛ و هرچه فرد و یکی است، وتر است.

۲- شفع: مخلوقات الله؛ و وتر: خود الله است.

۳- شفع: روز دهم ذی‌حجه (روز عید قربان)؛ و وتر: روز قبل از آن (روز عرفه) است. نظریه‌ی اول صحیح‌تر است.

قسم به هرچیز زوج و هرچیز فردی. انسان وقتی که تنها است و هنوز الله را نشناخته است، وتر است و وقتی الله را شناخت و بندگی خود با الله را اعلام کرد و به

۱- شفع: به معنی پیوند دادن و ملحق ساختن چیزی به مثل و مانند خودش است.

۲- چون شفع و وتر برای چیزهای فراوانی صلاحیت دارد، قرطبی شماری از آنان را بیان داشته است. از جمله از عمران بن حصین روایت شده که پیامبر ﷺ فرمود: «[شفع و وتر] همان نماز است که بعضی شفع و بعضی وتر است». [ترمذی: ۳۳۴۲. حکم آلبانی: ضعیف؛ زیرا راوی‌ای که از عمران روایت می‌کند مبهم است. «عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْبُصْرَةِ عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ»]. نهایت چیزی که ما در اینجا می‌توانیم بگوییم این است که الله متعال به تمام مخلوقاتش قسم خورده؛ زیرا سوای الله متعال هر چیزی یا جفت است و یا طاق. نافع و جمهور «وتر» را با فتح واو خوانده ولی حفص آن را با کسر واو خوانده است.

سوی الله رفت و الله را ناصر و پشتیبان خود قرار داد، آن وقت می‌شود شفع که در انتهای سوره هم به آن اشاره شده است و یکی از معانی شفع، رسیدن بنده به الله است و تا زمانی که ما تنها هستیم، هیچی نیستیم و وقتی که در کنار الله قرار گرفتیم و وقتی که بندگی خودمان را برای الله به اثبات رساندیم، آن وقت همه چیز می‌شویم؛ و به عبارتی همه‌ی ما صفرهایی بیش نیستیم؛ و این صفرها بدون یک، هیچ ارزشی ندارند و هنگامی که در کنار یک قرار گرفتند، آن وقت صاحب شخصیت می‌شوند و شفع می‌گردند و گرنه تمام بندگان بدون الله صفر هستند. اگر انسان کنار انسان‌های دیگر باشد، ولی الله را بندگی نکند و حاضر نشود که بگوید: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ [البقرة: ۱۵۶] «به راستی که ما از آن الله هستیم و به سوی او بازمی‌گردیم»، در صفر بودن باقی خواهد ماند و به جایی نخواهد رسید.

﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَسَّرَ﴾^۱ «و سوگند به شب، هنگامی که [حرکت می‌کند و] می‌رود!»
 الله متعال در این آیه به شب سوگند یاد می‌کند؛ زمانی که تاریکی را بر مردم می‌گستراند و وقت استراحت است و به خاطر اینکه ثلث آخر شب دارای منزلت بالایی است؛ زیرا الله متعال هر شب پس از گذشتن دو سوم شب، به آسمان دنیا نزول می‌فرماید و می‌پرسد: آیا کسی هست که مرا بخواند تا او را اجابت کنم؟ آیا کسی هست که از من بخواهد تا به او بدهم؟ آیا کسی هست که از من طلب بخشش کند تا او را ببخشم؟^۲ و در آن موقع دعا قبول می‌شود و وقت استجاب دعاست.

﴿هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِّذِي حِجْرٍ﴾^۳ «آیا در این [چیزها] سوگندی برای صاحب‌خرد نیست [که او را قانع نماید]؟»

۱- یَسَّرَ: اصل آن سری یسری است و در اصل «واللیل اذا یسری» بوده است. اما به خاطر رعایت فواصل آیات، «یای» آن افتاده و کسره به جای «یا» قرار گرفته است. به معنی در شب حرکت کرد. یسر یعنی حرکت می‌کند و اینجا منظور حرکت آرام شب به سمت روز است.

۲- ﴿يَنْزِلُ رَبُّنَا تَبَارَكَ وَتَعَالَى كُلَّ لَيْلَةٍ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا حِينَ يَبْقَى ثُلُثُ اللَّيْلِ الْآخِرِ يَقُولُ: مَنْ يَدْعُونِي، فَأَسْتَجِيبَ لَهُ مَنْ يَسْأَلُنِي فَأُعْطِيهِ، مَنْ يَسْتَغْفِرُنِي فَأَغْفِرَ لَهُ﴾ [بخاری: ۱۱۴۵ و ۶۳۲۱ و ۷۴۹۴ و مسلم: ۷۵۸]
 نزول الله متعال معلوم است اما کیفیت آن مجهول است و باید به این صفات الهی بدون تعطیل، تمثیل، تشبیه و تکییف اعتقاد داشت. (مصحح)

۳- حِجْر: از ماده‌ی حَجَرَ است، به معنی سنگ، سنگ سفت و سخت. تحجیر هم یعنی سنگ‌چینی. محجور یعنی کسی که دور و برش سنگ‌چین شده است. کسی هم که عقلش مشکل پیدا می‌کند

﴿لِذِي حِجْرٍ﴾: «عاقل و خردمند»

آیا از قسم‌هایی که ذکر شد کسی استفاده می‌برد؟ بخشی از آنچه ذکر شد برای کسی که عقل دارد و با گوش دل می‌شنود کافی است. آری این قسم بزرگی است. جایز است که جواب قسم، این آیه باشد: ﴿إِنَّ رَبَّكَ لِبِالْمِرْصَادِ﴾ [الفجر: ۱۴] «یقیناً پروردگار تو در کمینگاه است»، که بعداً می‌آید و جایز است که این آیه باشد: ﴿لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ وَذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ﴾ [التغابن: ۷] «یقیناً همه [برانگیخته خواهید شد؛ آنگاه از آنچه می‌کردید به شما خبر خواهند داد؛ و این [کار] بر الله آسان است»، به این دلیل که سوره مکی است و سوره‌های مکی غالباً به بررسی عقاید می‌پردازند و مهم‌ترین چیزی که مورد انکار مشرکان است همان قضیه رستاخیز و جزا می‌باشد بنابراین این جواب مراد و مقصود می‌باشد و اینکه الله بعضی از مظاهر قدرتش را در آیات بعدی بیان می‌کند دلالت بر این موضوع دارد.

پیام این سوگندها اصالت نور و عدم اصالت ظلمت است. برای اثبات این حقیقت مثال‌هایی از گذشته که اتفاق افتاده می‌آورد.

﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ ﴿٦﴾ إِرْمَ ذَاتِ الْعِمَادِ ﴿٧﴾ الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ ﴿٨﴾ وَثَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ ﴿٩﴾ وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ ﴿١٠﴾ الَّذِينَ طَعَوْا فِي الْبِلَادِ ﴿١١﴾ فَأَكْفَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ ﴿١٢﴾ فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ ﴿١٣﴾ إِنَّ رَبَّكَ لِبِالْمِرْصَادِ ﴿١٤﴾﴾ [الفجر: ۶-۱۴].

﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ﴾.

«[ای پیامبر] آیا ندیدی پروردگارت با عاد [قوم هود، آنگاه که پیامبرشان را تکذیب کردند]

چه کرد؟»!

﴿أَلَمْ تَرَ﴾: آیا دیده‌ای؟ منظور، دیدن با چشم نیست بلکه فهمیدن و درک کردن و دیدن عملی و با چشم دل است.

﴿رَبُّكَ﴾: «پروردگارت»؛ بشارت به پیامبر که تو را رها نمی‌کنم و مقصود، همه امت است.

می‌گویند: محجور است یعنی حق تصرف در اموال خودش را ندارد. او را از تصرف در اموال ممنوع می‌کنند و به این حالت حَجْر یا حَجْر می‌گویند. در قرآن به عقل هم حجر گفته شده است، چون نیرویی است که انسان را از حرکت‌هایی که ظاهراً برایش ضرر دارد باز می‌دارد.

﴿بِعَادِ إِرَمَ﴾: «عاد نام پدر قوم هود است شخصی که قبیله اش به نام او بود و در منطقه یمن و سلطنت عمان زندگی می کردند و چون به مکه نزدیک بودند، اخبار آنان را شنیده بودند و پیغمبرشان هود عليه السلام بود و آنان دارای قدرت و توانمندی زیادی بودند. ارم اسم جدشان می باشد.»

این آیه خطاب به رسول صلی الله علیه و آله است که آیا ندانسته ای پروردگارت با عاد چه کرد؟ و چه بلایی بر سر آنان آورد، کسان دیگری که همسان ایشان از نظر پیکر و تنومندی باشد در شهرها و کشورها آفریده و پیدا نشده است.

قوم عاد کسانی بودند که ظلمت طلب بودند، در ظلمت زندگی می کردند، با نور سر صلح و آشتی نداشتند و قدرتمند و قدرت طلب بودند. قدرتی که آنها را به ظلمت رساند و در ظلمت نشاند.

﴿إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ﴾^۱.

«همان قبیله ای ارم که دارای [کاخهایی با] ستونهای بلند بودند.»

﴿ذَاتِ الْعِمَادِ﴾: «صاحب بناها و ساختمانهای محکم و ستون دار و مردمانی با قد و قامت آنچنانی که چه بسا طول یک مرد آنان دوازده ذراع می بود.»^۲
ارم یکی از اجداد عاد بود و هدف از ذکر آن، شناسایی دقیق قبیله عاد بود که کس دیگری به ذهن نیاید و کاملاً واضح، شناخته شوند و هود بر آنان فرستاده شده بود.

آرای علما در مورد معنی کلمه ﴿إِرَمَ﴾:

۱- جد عاد (رای اساسی و صحیح تر، این معنی می باشد).

۲- قبیله.

۱- عماد: اصل آن از ماده ی عمد است به معنی قصد انجام کاری را کردن یا تکیه کردن به چیزی و یا کسی؛ و «إرم ذات العماد» بنای سنگی محکمی بوده که ساخته شده و بسیار به آن بنا افتخار می کردند. تعمد و عمد هم از عماد گرفته شده است، چون انسان به چیزی تکیه می کند، برای اینکه بتواند کاری انجام دهد. عمده یعنی هر چیزی که بتوان بر آن اعتماد کرد.

۲- «حَدَّثَنَا بِشْرٌ، قَالَ: ثنا يَزِيدُ، قَالَ: ثنا سَعِيدٌ، عَنْ قَتَادَةَ، قَوْلُهُ: ﴿الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ﴾^(۸)

[الفجر: ۸] ذَكَرَ أَنَّهُمْ كَانُوا اثْنَيْ عَشَرَ ذِرَاعًا طُولًا فِي السَّمَاءِ. [تفسیر طبری (جامع البيان) ط هجر:

۳۶۷/۲۴] حکم سند: حسن و مقطوع است؛ رجالش ثقه و رجال شیخین هستند، غیر از بشر که

همان ابن معاذ العقدی البصری است که صدوق است. سعید همان ابن ابی عروبۀ است و یزید

همان ابن زریع است. (مصحح)

۳- قریه، روستا.

قوم ارم دارای قامت‌های بلند مانند عاد نخستین، قوم هود بودند آنانی که گفتند: چه کسی از ما نیرومندتر است، هود پیامبر به آنان گفت: الله بود که شما را این‌گونه آفرید. چه بسا قامت یک مرد آنان دوازده ذراع داشت. لفظ ارم عطف بیان برای عاد است، ارم همان عاد قوم ثمود است توصیف آنان به «ذات العماد» و ﴿الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبَلَدِ﴾^(۸): دلالت بر قوت و نیروی آنان دارد و طول اجسام و قامت آنان مستلزم و مناسب طول و بلندی ستون‌ها و عمودهای ساختمان‌ها و خیمه‌های آنان می‌باشد؛ الله این قوم را با این همه نیرو و قدرتی که داشتند، هلاک و نابود ساخت.

﴿الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبَلَدِ﴾^(۸)!

«که همانند آنها در شهرها آفریده نشده بود؟».

هم خودشان از لحاظ جسمی قوی‌هیکل و بلند بودند و هم سرزمین و خانه و خیمه‌های‌شان هیچ‌جا مشابهی نداشت و در قدرت و توانمندی همانند آنها آفریده نشده بود. این یک نمونه از کسانی بود که با وجود قدرت فراوان در ظلمت بوده و این ظلمت را بر نور ترجیح داده بودند.

الله متعال با ذکر این آیه به پیامبر ﷺ می‌فرماید که ای رسول، نترس و نگران نباش! ارم را با این همه عظمت و قدرت در جسم و مسکن، نابود کردم؛ تو از آزار قریش نگران نباش که نابود کردن‌شان آسان است و کاری ندارد.

اما گروه دوم:

﴿وَتُثَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ﴾^(۹)!

۱- مثل: اصل آن به معنی راست ایستادن است. تمثال یعنی چیزی که در جایی نصب شده و جلوی چشم است. فرق مثل و شبه این است که شبهه بودن چیزی به چیزی در باب کیفیت است. در کلمه‌ی مثل که در اینجا و جاهای دیگر هم آمده تمام معانی که گفتیم وجود دارد، هم از لحاظ کمی، و هم از لحاظ کیفی و ذاتی. به همین دلیل است که وقتی الله در سوره‌ی شوری خودش را توصیف می‌کند می‌فرماید: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ [الشوری: ۱۱] «هیچ چیز همانند الله نیست». بلاد: جمع بلد است، یعنی مکان محدودی که افرادی که با هم انس دارند، در آنجا جمع شده‌اند. بُلدان هم جمع دیگر آن است. به جنگل هم بَلَد گفته می‌شود، به این اعتبار که حیواناتی که آنجا زندگی می‌کنند به نوعی با هم تجانس دارند. به قبرستان هم بلد گفته شده، چون جایگاه مرده‌ها است و به نوعی با هم انس و سازگاری دارند.

«و [نیز] ثمود [قوم صالح]، آنهایی که صخره‌های سخت را از [کنار] وادی می‌تراشیدند [و برای خود خانه می‌ساختند]؟».

﴿ثَمُودٌ﴾: قوم صالح علیه السلام ثمود نام داشتند که در منطقه‌ی تبوک نزدیک مکه سکونت داشتند.

﴿جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ﴾: «کوه‌ها و صخره‌ها را با توانایی و نیرومندی خود بریدند و از آن صخره‌ها در وادی قری خانه‌هایی ساختند.»

﴿الْوَادِ﴾: سرزمین بین دو کوه.

و بنگر که پروردگارت چه کرد با ثمود، اصحاب حجر [مداین صالح] که در شمال مدینه منوره بودند. قوم صالح کسانی بودند بسیار قوی و نیرومند که در دره‌ای صخره‌ها را می‌شکافتند و از آن صخره‌ها و تخته‌سنگ‌ها، خانه‌ها و منازل می‌ساختند، همان‌گونه که الله متعال درباره‌ی آنان می‌فرماید: ﴿وَتَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتًا﴾ [الأعراف: ۷۴] «و از کوه‌ها خانه‌هایی می‌تراشیدند». پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لَا تَدْخُلُوا مَسَاكِنَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ، أَنْ يُصِيبَكُمْ مَا أَصَابَهُمْ، إِلَّا أَنْ تَكُونُوا بَاكِينَ، ثُمَّ قَنَّعَ رَأْسَهُ وَأَسْرَعَ السَّيْرَ حَتَّىٰ أَجَارَ الْوَادِي» [بخاری: ۴۳۳ و ۳۳۸۰ و ۳۳۸۱ و ۴۴۱۹ و ۴۴۲۰ و ۴۷۰۲ و مسلم: ۲۹۸۰] «به سکونت‌گاه‌های کسانی که بر خویش ظلم و ستم روا داشتند داخل نشوید، تا مبادا آنچه به آنها رسیده، به شما برسد، مگر اینکه گریان باشید. سپس رسول الله صلی الله علیه و آله سرش را پوشیده و به سرعت حرکت نمود، تا از وادی گذشت». پس اگر از مداین صالح گذر کردی باید رویت را بیوشانی و گریه کنی و رد شوی، زیرا آنان قومی بودند که عذاب الهی بر آنان نازل شد و هلاک شدند.

۱- ثمود: بر وزن فعول از ماده‌ی تَمَدَّ است، یعنی آب کمی که در جایی قرار گرفته و مانده است و نام قومی بوده که از لحاظ آب مشکل داشتند و قوم صالح بودند.

جابوا: اصل آن از ماده‌ی جَوَّب است، به معنی قطع کردن و بریدن چیزی. پاسخ پرسش به این دلیل «جواب» گفته می‌شود که صحبت شخص در قالب سؤال تمام می‌شود و به وسیله‌ی جواب، کلام قبلی بریده می‌شود.

واد: از ماده‌ی وَدی است، وادی به جایی گفته می‌شود که در آن آب جاری باشد و شکاف میان دو کوه که همان دره است، به عربی وادی گفته می‌شود.

نمونه‌ی سوم:

﴿وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ﴾^۱.

«و [نیز] فرعون، صاحب سپاه [بزرگ و قدرتمند که با آن مردم را عذاب می‌داد ندیدی که الله با وی چه کرد]».

﴿ذِي الْأَوْتَادِ﴾: «صاحب لشکرهایی که با آن سلطنتش را محکم می‌کرد؛ صاحب میخ‌های چهارگانه که وقتی کسی را شکنجه می‌کرد دو دست و دوپای او را به آن می‌بست.»

آرای علما در تفسیر کلمه ﴿ذِي الْأَوْتَادِ﴾:

- ۱- اصحاب کوه (هرم‌ها).
 - ۲- فرعونی که برای شکنجه‌ی مردم، شلاق به دست داشت.
 - ۳- فرعونی که سپاه و لشکریان فراوانی برای حفظ حکومت و پادشاهی‌اش دارد.
 - ۴- ستون‌هایی بلند که این قوم به هنگام جشن برپا می‌کردند.
- ای رسول‌الله! بنگر که پروردگارت با فرعون چه کرد؟ فرعونی که صاحب اوتاد بود. فرعونی که صاحب زور و قدرت بود. فرعونی که دارای ساختمان‌های محکم و استوار به شکل میخ‌های وارونه هرمی شکل بود و لشکریانی داشت که پادشاهی او را پابرجا و محکم کرده بودند همان‌طور که اشیا با میخ‌ها محکم و استوار می‌شوند. فرعونی که صاحب اعدام‌گاه‌ها، قتل‌گاه‌ها و شکنجه‌گاه‌ها بود. او صاحب چهارمیخ بود که هرگاه قصد کشتن کسی را می‌کرد چون از فرمان او خارج شده، دو دست و دوپایش را با میخ‌ها می‌بست و او را چنان شکنجه می‌کرد تا بمیرد. این‌گونه اعدام‌گاه‌ها بعد از فرعون از طاغوتیان ظالم و مستکبر بیشتر به چشم می‌خورد.

همه‌ی اقوامی که در بالا نام برده شده چه کار کردند:

﴿الَّذِينَ طَعَوْا فِي الْبَلَدِ﴾^۱.

«[همان] کسانی که در شهرها طغیان [و سرکشی] کردند».

﴿طَعَوْا﴾: در زمین فساد و طغیان کردند.

۱- جایز است که مراد از موصول «الذین»، عاد، ارم، ثمود و فرعون باشد. ولی بهتر است عاید به فرعون باشد اگرچه همه در شهرها به ظلم و طغیان می‌پرداختند و شرک و فساد را ترویج می‌دادند.

این صفت قوم عاد و ثمود و فرعون و پیروان شان است که در شهرها و آبادی‌ها سرکشی و طغیان کردند و به بندگان الله در دین و دنیا، آزار رساندند و ظلم کردند. ایجاد ظلمت می‌کردند، ظلمت‌زا و اهل ظلم بودند و رابطه‌ی بین ظالم و ظلمت همین است، یعنی ظالم با ظلم خودش، ظلمت را گسترش می‌دهد. در حدیث قدسی آمده است که الله می‌فرماید: «من ظلم را بر خود حرام کردم و در میان شما ظلم را حرام گردانیدم، پس به همدیگر ظلم نکنید». چون ظلم ظلمت می‌آورد. این‌ها همه طغیان کردند، حدود الهی را شکسته و نتیجه‌ی طغیان چه شد؟ فساد.

﴿فَأَكْثُرُوا فِيهَا الْفَسَادَ﴾^۱!

«و در آنجا فساد بسیار به بار آوردند» با شرک و معاصی؛

﴿فَسَادَ﴾:

۱- فساد معنوی: کفر، گناه.

۲- فساد حسی و عملی: ظلم و ستم به مردم.

در فساد زیاده‌روی کردند و کفر و گناه ورزیدند و از شدت کفر، ظالم شدند و در مبارزه با پیامبران و بازداشتن مردم از راه الله کوشیدند.

فساد در تمام ابعاد حیات. ﴿فَأَكْثُرُوا﴾ یعنی کثرت و گسترش دادن فساد، آن هم در تمام ابعاد حیات. با زر و زور و تزویرشان به شکل‌های مختلف فساد را رواج دادند و فساد را در جامعه فرهنگ کردند. نتیجه چه شد؟ در مقابل، الله متعال تمام آنان یعنی عاد، ارم، ثمود، فرعون و پیروان آنان را هلاک و نابود گردانید؛ آنجا که می‌فرماید:

﴿فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ﴾^۲!

«آنگاه پروردگارت تازیانه‌ی عذاب را بر آنان فرود آورد [و طعم عذاب شدید را به ایشان چشانند و آنان را از روی زمین ریشه کن نمود].»

۱- فساد: به معنی خروج از حد اعتدال است و دچار تفریط و افراط‌شدن در کاری؛ و ضد آن می‌شود صلاح یعنی به حالت اعتدال رسیدن؛ و نکته‌ی زیبایی که اینجا است، این است که اگر بخواهیم فلسفه‌ی تشریح تمام تکالیف را در یک کلمه خلاصه کنیم، آن کلمه می‌تواند عدالت باشد. یعنی رسیدن به حالت تعادل شخصیتی، رهایی یافتن از افراط و تفریط؛ و اگر انسان به این حالت تعادل برسد، اهل صلاح شده و اگر از تعادل خارج شود اهل فساد می‌شود.

۲- سوط: به معنی شلاقی که از چند تار و لایه بافته شده باشد و وقتی که از آن استفاده می‌شود، درد شدیدی را ایجاد می‌کند و به آن سوط گفته می‌شود.

﴿صَبَّ﴾: آبی که بی‌خبر می‌آید، عذاب و عقاب ناگهانی.

﴿سَوْطٌ﴾: شلاق.

﴿سَوْطٌ عَذَابٍ﴾: «تازیانه عذاب، عذابی دردناک و همیشگی»

آنان ظلم و سرکشی کردند تا جایی که سبب هلاکت‌شان شد و مانند آبی ناگهانی برای‌شان عذاب فرو آمد و پروردگارت بر سر آنان تازیانه عذاب را فرو نواخت. و هرکدام را با یک نوع عذاب گرفتار کرد. عاد را به باد صرصر و ثمود را به آواز هولناک و فرعونیان را به غرق در دریا هلاک نمود.

عذاب ثمود: قوم صالح علیه السلام زمانی که از پذیرش حق سر باز زدند، دچار عذاب شدند؛ این‌گونه که تمام بدنشان ابتدا زرد (صفراء) و بعد سرخ (حمراء) و سپس سیاه (سوداء) شد. و بعد از آن زلزله شدیدی آمد و همه نابود شدند.

عذاب قوم عاد: قوم هود علیه السلام تا سه سال از نعمت باران محروم شدند. و تصمیم گرفتند برای دعا و طلب کمک از نمادها (بت‌ها)، به مکه بروند. همان موقع سه ابر در آسمان پدیدار شد؛ سفید، سرخ و سیاه. پیغمبر به آنان گفت که از میان ابرها یکی را انتخاب کنید. آنان ابر سیاه را انتخاب نمودند چون باران بیشتری دارد. ابر سیاه هفت شبانه روز بر قبیله‌ی عاد بارید. باد و باران سیل‌آسا، عذاب آنان بود به طوری که گردن‌های‌شان از سرما خشک شد و استخوان‌های‌شان جدا گشت.

عذاب، مانند شلاق بود یعنی صدایی ناگهانی از عذاب و عذاب اصلی آن نبود و عقاب اصلی، در آخرت است.

﴿إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ ﴿۱۴﴾﴾!

«یقیناً پروردگار تو در کمینگاه است [و اعمال انسان را رصد کرده و مراقب آن می‌باشد تا اینکه نیکوکار را با بهشت و بدکار را با دوزخ پاداش دهد]».

﴿مِرْصَادٍ﴾: کمین‌گاه.

﴿لَبِالْمِرْصَادِ﴾: «در کمین اعمال و کردار بندگان است تا آنان را به مجازات خود

برساند.»

۱- مِرْصَاد: از ماده‌ی رَصَد است، یعنی آماده‌شدن برای مراقبت و نگهداری. رصدخانه جایی است که به نظاره‌ی ستاره‌ها و اجرام آسمانی می‌پردازند و مِرْصَاد هم به معنی محل و مکان کمین و رصد و کمین‌گاه است.

قطعاً پروردگارت برای هر جبار سرکش و هر طاغوت ستمگری در کمین است. او را اندک زمانی مهلت می‌دهد و سپس به شدت گرفتارش می‌کند و عذاب او تمام‌شدنی نیست. یعنی الله متعال مترصد اعمال بندگان است تا آنان را با آن اعمال، هم در دنیا و هم در آخرت مجازات کند. لفظ «مرصاد» بر مکانی اطلاق می‌شود که صیاد تحرکات صید را در نظر می‌گیرد و یا انسان در برج مراقبت، تحرکات دشمن را در نظر می‌گیرد. در اینجا پروردگار متعال در بالای عرش، مخلوقات خود را زیر نظر می‌گذارد و در کمین آنان نشسته است، آگاه به ظواهر و بواطن آنان و مراقب اعمال آنان است و برحسب اعمال، آنان را پاداش و مجازات می‌کند؛ آنجا که می‌فرماید: ﴿وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَجَهْرَكُمْ وَيَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ ﴿۳﴾﴾ [الأنعام: ۳]؛ «او اوست الله [معبود یگانه] در آسمان‌ها و زمین؛ نهان و آشکارتان را می‌داند و آنچه را به دست می‌آورد [و انجام می‌دهد نیز] می‌داند».

جواب قسم: هرکس ظلم کند الله جواب و عقاب آن را خواهد داد و عقاب مانند سوط و شلاق در این دنیا به آنان نشان داده خواهد شد و عقاب اصلی در آخرت است. این آیه طمأنینه‌ای برای مسلمانان است که بدانند، ظالم جزای ظلم خود را می‌بیند. و این بشارت است، آن پروردگاری که آن عذاب‌ها را در رابطه با قوم ثمود، عاد و فرعون انجام داد، الآن هم در کمین است. الآن هم ظالمین را می‌بیند. ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ﴾ [بِراهم: ۴۲]. ای پیامبر! مپندار که الله از اعمال ظالمین غافل است. بدان که آنها را به سزای اعمال ستمگرانه‌شان خواهد رساند. اما برای آنها وقتی را معین کرده و در همان زمان وعده داده شده آنها را به سزای ظلم‌شان می‌رساند.

رهنمود آیات:

- ۱- بیان فضیلت شب‌های اول تا دهم ذی‌حجه.
- ۲- بیان مظاهر قدرت الله در هلاک و نابود کردن امت‌های سرکش و مردمان ظالم که مستلزم قدرت الله متعال بر رستاخیز، جزا، توحید و نبوت که مورد انکار اهل مکه بود، می‌باشد.
- ۳- برحذر داشتن و دوری نمودن از عذاب و انتقام الله که او پیوسته در کمین است. بنابراین باید منحرفان از راه الله و حاکمان به غیر شریعت الله و عاملان به غیر هدایت الله، بترسند از اینکه تازیانه‌ی عذاب بر سر آنان کوفته شود.

﴿فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ ﴿١٥﴾ وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهْلَنِ ﴿١٦﴾﴾ [الفجر: ۱۵-۱۶].

اما اینکه الله متعال اقوامی را هلاک نمود که به آنها نعمت قدرت و نیرو داده بود بیانگر آن است که این نعمت‌ها دلیل رضایت الله از آنها نیست بنابراین می‌فرماید:

﴿فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ ﴿١٥﴾﴾!

۱- ابتلا: از ماده‌ی بلا است و بلا به معنی آزمایش فرساینده است. در کنار بلا فتنه را داریم که آزمایشی است گدازنده. گدازنده بودن فتنه به خاطر این است که اصیل را از غیر اصیل جدا می‌کند. درست را از نادرست و صادق را از کاذب جدا می‌کند. یک مرتبه پایین‌تر از فتنه بلا است و تنها تفاوتی که بلا با فتنه دارد، در این است که بلا یک آزمایش فرسایشی است، یعنی دوام دارد. اما فتنه آزمایش جداکننده است. الله برای تربیت شخصیت بندگان هم بلا تجویز کرده است و هم فتنه. آزمایش‌ها در ابتدا بلا هستند. وقتی که پخته شد، در آن صورت در مرحله فتنه موفق عمل خواهد کرد، اما اگر در بلاها کم آورد، در فتنه هم مشکل خواهد داشت. امتحان هم از ماده‌ی محنت است و در محنت و رنج هم چهره‌های واقعی خودشان را بیشتر نشان می‌دهند، الله ابراهیم علیه السلام را مورد ابتلا قرار می‌دهد. ﴿وَإِذْ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ ﴿١٢٤﴾﴾ به یاد آور زمانی که رب ابراهیم او را با کلماتی مورد ابتلا قرار داد. همین کلمات بیان می‌کند که ابتلا یک آزمایش دوام‌دار است و چون ابراهیم از این بلاها از قبیل دعوت کردن پدرش به توحید، دعوت کردن مشرکان و نمرد و به آتش انداختنش و فرمان سر بردن پسرش و... موفق بیرون آمد، آن زمان الله او را امام قرار داد و از همین جا می‌توان نتیجه گرفت که امام‌شدن به استناد این آیات امری اکتسابی محض است و ما نمی‌توانیم کسی را امام کنیم، مگر اینکه خودش زحمت بکشد و از انواع آزمایش‌ها سربلند خارج شود. الله در رابطه با ابراهیم همین کار را می‌کند و بعد از موفقیت در آزمایشات مختلف به او می‌گوید: ﴿قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا ﴿١٢٤﴾﴾ [البقرة: ۱۲۴] و چون در امتحانات موفق شدی، پس تو لیاقت آن را داری که امام باشی. و بعد از این ابراهیم از الله سؤال می‌کند که بعد از من این امامت ارث کیست؟ ﴿قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ ﴿١٢٥﴾﴾ [البقرة: ۱۲۴] هر کسی که ظالم باشد، عهد من در زمینه‌ی امامت شامل حال او نخواهد شد و این از منظر قرآن کاملاً روشن و واضح است و هیچ نیازی به استدلال‌های تاریخی هم ندارد و الله به همه‌ی بندگان این استعداد بالقوه را داده است که از او بخواهند که آنها را امام متقین بگرداند و اگر انتصابی باشد، در آن صورت انسان‌ها حق نداشتند که دعا کنند و این که ﴿وَأَجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا ﴿٧٤﴾﴾ [الفرقان: ۷۴] بر زبان متقین و عبادالرحمن جاری است، بعد از طی کردن بلاها است که اجازه دارند این دعا را بر زبان جاری کنند؛ بلا کدام است؟ اینکه اهل

«و اما [این طبع] انسان [است که] چون پروردگارش او را بیازماید و گرامی دارد و به او نعمت [مال و فرزند و مقام] بخشد [مغرور می‌گردد و گمان می‌برد این از جهت کرامت وی نزد الله است و] می‌گوید: پروردگرم مرا گرامی داشته است [چون استحقاق این کرامت را داشته‌ام]!»

﴿فَأَمَّا الْإِنْسَانُ﴾ «انسان کافر مشرک»

﴿أَبْتَلَهُ﴾ «او را آزمود، امتحان کرد.»

﴿فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ﴾ «او را به وسیلهٔ مال و جاه، عزیز داشت و نعمت فراوان به او

بخشید.»

﴿أَكْرَمَنِي﴾: «الله به وسیلهٔ مال مرا گرامی داشت و این حق من و شایسته‌ی من

است.»

قبلاً گفتار الله متعال بیان شد که فرمود: ﴿إِنَّ رَبَّكَ لِبِالْمِرْصَادِ﴾ که آیه دلالت دارد بر اینکه الله متعال دوست دارد بنده او را عبادت کند و شکرگزارش باشد تا در روز گرامی داشتش - قیامت - او را گرامی و محترم دارد. الله به بندگان اعلام نموده که او در کمین و مرصاد آنان است. اعمال آنان را زیر نظر دارد. و همچنین آیه دلالت دارد بر اینکه الله متعال آنان را از معاصی و نافرمانی‌اش می‌ترساند و آنان را به سوی طاعت و عبادتش تشویق و ترغیب می‌کند. خلاصه اینکه: الله به کفر بندگان راضی نیست بلکه دوست دارد آنان شکرگزار نعمت الله باشند. اما انسان چه چیزی را دوست دارد و از چه چیزی ناخوشایند است؟ بگذار از زبان الله متعال بشنویم که می‌فرماید: ﴿فَأَمَّا الْإِنْسَانُ﴾: انسان مشرک، در صورتی که بیشتر مردم مشرک‌اند ﴿إِذَا مَا أَبْتَلَهُ رَبُّهُ﴾: هنگامی که پروردگارش او را با مال، فرزند و جاه گرامی داشت و نعمت‌های فراوان از ارزاق و خیرات به او بخشید تا او را بیازماید که آیا شاکر است و یا نسبت به

توبه باشند و از آتش جهنم به الله پناه برند. اینکه اهل ترس، شرک، بی‌عفتی و... نباشند. اینکه شب را قیام کنند، اهل تلاوت قرآن باشند، اهل تواضع باشند. ﴿الَّذِينَ يَمْسُونَ عَلَى الْأَرْضِ﴾ [الفرقان: ۶۳]. اهل جهاد و... باشند و آن وقت بگویند: ﴿رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ﴾ [الفرقان: ۷۴] و واقعیت امر این است که اگر می‌خواهیم امام متقین شویم، باید بسترها را فراهم کنیم. پدر و مادرها قبل از اینکه بخواهند بچه‌های خوب و صالحی داشته باشند، باید خودشان صالح باشند.

نعمت‌هایش کفر می‌ورزد، از روی فخر فروشی می‌گوید: الله مرا بر دیگران برتری بخشیده و مرا گرامی داشته و این نعمت‌هایم به خاطر فضایل و مزایایی است که من دارم و فقیران از آن بی‌بهره‌اند!!

الله متعال در این آیه از طبیعت نادان و ستمگر انسان خبر می‌دهد که سرانجام را نمی‌داند و فکر می‌کند حالتی که در آن قرار دارد، ادامه داشته و از بین نمی‌رود و می‌پندارد که تکریم او در دنیا و نعمت دادن الله به او، بر این دلالت می‌کند که او نزد الله متعال گرامی است و مال و ثروت، جاه و مقام و سلامتی را مقیاس محبت الله می‌داند.

انسان وقتی که الله او را به شکلی فرسایشی و مستمر مورد آزمایش قرار می‌دهد، او را اکرام می‌کند، به او شخصیت و ارزش و مقام می‌بخشد، او را انعام می‌کند، آن چه از نعمات که به او آرامش و لذت می‌دهند از آن او می‌کند، در این صورت موضع‌گیری این است: ﴿فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ﴾^۱ می‌گوید: الله مرا اکرام کرد. و می‌پندارد که این ابتلا نیست، بلکه احترام است، درحالی که ابتلا است. برخوردار شدن صرف از مظاهر نعمت، ابتلا است و بس. بنابراین، این می‌تواند جوابی باشد برای بسیاری از سؤال‌هایی که در ذهن بسیاری از افراد است. مثلاً می‌گویند که الله چرا عده‌ای را فقیر قرار داده و عده‌ای را ثروتمند که این تبعیض و خلاف عدالت است و... درحالی که این سؤال از ریشه و اساس اشتباه است، زیرا الله اگر جمعی را از مظاهر نعمت خویش برخوردار می‌کند و به دنبال آن جمعی دیگر را از مظاهر نعمت محروم می‌کند، نه اقدام اول دلیل بر بزرگداشت و اکرام آنها است و نه حرکت دوم به معنی تحقیر و اهانت و خواری افراد است، بلکه هردو ابتلا هستند، اما آزمایش عده‌ای به صورت سراء یعنی خوشی است و آزمایش عده‌ای دیگر به صورت ضراء یعنی ناخوشی و زحمت است. پس قرار نیست افرادی که از لذایذ و نعمت‌ها برخوردارند حتماً خوشبخت و سعادت‌مند باشند؛ زیرا برخوردار شدن با استحقاق داشتن تفاوت دارد.

﴿وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَدَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهْنَنِ﴾^۱

۱- رزق: به عطا و بخششی گفته می‌شود که جاری است؛ چه دنیوی و چه اخروی. به کلمه‌ی سهم و نصیب هم اطلاق شده است. رازق یکی از اسماء حسنا‌ی الله است که رازق بودن به معنی خالق رزق و بخشنده‌ی آن و زمینه‌ساز آن است. پس وقتی معنی رازق را برای غیر الله به کار می‌بریم، طبیعتاً غیر الله خالق رزق نیست، بلکه فقط کاسب رزق است، یعنی از آن اسباب و مسبباتی که

«و اما هنگامی که او را بیازماید و روزی اش را بر او تنگ گیرد، [دلسرد شده و گمان می برد نزد الله خوار و زبون است و] می گوید: پروردگرم مرا خوار کرده است.»

﴿فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ﴾: «او را در تنگنا قرار داد و روزیش را کم کرد.»

﴿أَهَانٍ﴾: «پروردگرم مرا خوار کرده است، بنابراین از سایر نعمتهایی که الله متعال به وی بخشیده از قبیل سلامتی اعضا و عافیت بدنی، الله را شکر و سپاس نمی گوید.»

و هرگاه الله روزی انسان را کم نماید و یک محدودیت رفاهی برایش ایجاد کند و ارزاق محدود با زحمت در اختیارش قرار دهد، طوری که از خوراک روزانه اش بیشتر نباشد، گمان می برد الله او را خوار و زبون کرده و اکرام نکرده است و با فقر و مشکلات او را عذاب می کند و اصلاً به او توجهی ندارد درحالی که این پندار انسان نادرست است و الله اینگونه او را مورد ابتلا و آزمایش قرار می دهد و مقیاس محبت الله، مال و ثروت نیست بلکه دین است. و این درحالی است که:

﴿لَا بَلَّ لَّا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ ﴿٧﴾ وَلَا تَحَضُّونَ عَلَىٰ طَعَامِ الْمَسْكِينِ ﴿٨﴾ وَتَأْكُلُونَ الْتَرَاتُ أَكْلًا لَّمَّا ﴿٩﴾ وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا ﴿١٠﴾ كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا ﴿١١﴾﴾
[الفجر: ۱۷-۲۱].

چنین نیست و انسان به خطا رفته است، زیرا مسأله ای ادای تکلیف مطرح است. کرامت و ذلت انسان در نزد پروردگار به دارایی و نداری نمی باشد. هرکس تکلیف را درست تر انجام دهد و اهل تقوا و احساس مسئولیت باشد، کریم تر است. این امر نباید بر کسی مشتبه شود که اگر کسانی از مظاهر نعمت زیاد برخوردارند، پس مهربان درگاه الله هستند و آن کسانی که از مظاهر نعمت الله برخوردار نیستند، از رحمت الله دور

الله برای تهیه رزق فراهم کرده است، استفاده می کند و به رزق الله دست می یابد. انسان هم به این معنی که سبب وصول رزق و تحصیل رزق می شود به او گفته می شود رازق. اما رزاق فقط بر الله اطلاق می شود و کسی غیر از الله رزاق نیست.

أهانن: از ماده ی هُون است، به معنی ذلت و خواری و خفت است و اهانت را به توهین و تحقیر هم معنی کرده اند. وَهَنَ وَهُونٌ از لحاظ ریشه ای همان معنی ضعف، پستی و ذلت را می رساند.

۱- نافع «اکرمینی» و «اهانتی» را با یاء ساکنه در وقف خوانده و در وقف آن را حذف کرده ولی حفص هم در وصل و هم وقف آن را بدون یاء خوانده است. نوشتن یاء جدا از نون اشاره است به اینکه آن یاء در وقف حذف می شود.

هستند. الله به وسیله‌ی مال و ثروت، جاه و مقام و سلامتی، انسان‌ها را می‌آزماید که آیا شکر می‌کنند و عبادت الله را به جا می‌آورند و از ثروت خود به نیازمندان کمک می‌کنند و در مقابل فقر و مشکلات صبر پیشه می‌کنند یا خیر؛ و شکر نعمت در ثروت، به مراتب سخت‌تر است؛ زیرا ممکن است الله به واسطه‌ی نعمت و ثروت فراوان، موجبات غوطه‌ور شدن بیشتر انسان در گناه و فساد را فراهم آورد و شخص با عدم شکرگزاری و به جا نیوردن حق مال، باعث عذاب و هلاکت خویش شود و این سنت استدرج است که از سنت‌های الهی می‌باشد.

﴿كَلَّا بَلْ لَا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ﴾

«هرگز چنین نیست [که شما می‌پندارید]؛ بلکه شما یتیم را گرامی نمی‌دارید».

﴿كَلَّا﴾: «نه، این حقیقت ندارد. این‌گونه نیست که این کافر می‌پندارد و می‌گوید».

﴿لَا تُكْرِمُونَ﴾: «اکرام نمی‌کنید، گرامی نمی‌دارید.» به خاطر عقاید اشتباه خود:

۱- از مال و ثروت خود به یتیم نمی‌دهید.

۲- حتی از مال یتیم می‌خورید و حقش را نمی‌دهید و به او اهانت می‌کنید.

یتیم: کسی که قبل از سن بلوغ پدرش فوت کرده باشد.

یتیم:

۱- اگر فقیر باشد باید حمایت مالی شود.

اگر ثروتمند باشد باید به او محبت و احسان کرد، خود و مالش را سرپرستی کرد تا حیف نشود تا زمانی که بزرگ شود و اموالش را تحویل بگیرد.

نه! چنین نیست. بلکه شما یتیم را نمی‌نوازید؛ یتیم به عنوان محروم‌ترین قشر جامعه همیشه مطرح بوده است. پس اکرام یتیم یک ارزش است و شما این ارزش‌ها را رعایت نمی‌کنید، امکانات را الله به شما داده است، اما در مسیر نادرست استفاده می‌کنید، اگر شما مال و ثروت خود را برای دین به کار گیرید، مکرم هستید، اما اگر تنها برای خود و خانواده و دنیا به کار گرفتید، مکرم نیستید.

۱- حرف توبیخ و منع است نسبت به انسانی که می‌گوید: الله مرا گرامی داشت و مرا خوار کرد، زیرا این گفته باطلی است و دلیلی بر اکرام و یا اهانت او وجود ندارد. علت اکرام، آزمایش است که آیا الله را شاکر است یا کافر؛ و تضییق و کاستن روزی نیز برای آزمایش است که آیا آن بنده صابر است و یا جازع و نافرمان است ولی عبد کافر جاهل چنان می‌پندارد که اکرام مربوط به شخص مکرم است و اهانت هم همچنین!!

﴿وَلَا تَحْتَضُّونَ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ﴾^۱!

«و یکدیگر را بر اطعام مستمندان ترغیب نمی کنید [که چیزی به عنوان قوت نمی یابند]». نه خود به نیازمندان و بینوایان کمک می کنید و نه دیگران را به این کار تشویق می کنید و این به خاطر آن است که دنیا را به شدت دوست دارید و بر آن بخل می ورزید.

وقتی به کافران گفته می شود به فقرا کمک کنید، می گویند: الله برای شان فقر نوشته و حتماً آنان گنه کارند که الله به آنان مال و ثروت نداده پس ما هم به آنان کمک نمی کنیم.

در صورتی که این اعتقاد اشتباه است و اعتقاد اشتباه باعث انجام کارهای اشتباه می شود.

در سوره ی ماعون هم نشانه های کسی که ایمان به آخرت ندارد بیان شده است:

﴿فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ﴾^۲ وَلَا يَحْضُ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ^۳ [الماعون: ۲-۳] «او

[همان] کسی است که یتیم را [با خشونت از خود] می راند و [دیگران را] به اطعام تهیدست

تشویق نمی کند». در سوره ی حاقه هم آمده که: ﴿وَلَا يَحْضُ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ﴾^۴

[الحاقه: ۳۴] «و هرگز [مردم را] بر اطعام بینوا [یان] تشویق نمی کرد». چون این ها را در کنار

هم قرار دهیم به یک جمع بندی می رسیم که اشاره به دو قشر شده است، یکی یتیم و

دیگری مسکین که اگر انسان در خدمت این دو قشر به عنوان محروم ترین افراد قرار

گرفت، در واقع در خدمت بقیه ی اقشار محروم جامعه هم قرار گرفته است و بنابراین

اگر کسی این تکالیف را به عنوان یک مسئولیت انجام داد، این فرد کریم و مکرم است

و کریم بودن و کریم نبودن در گرو برخوردار بودن و برخوردار نبودن از نعمت ها نیست.

بلکه کریم بودن و کریم نبودن در گرو ادای تکالیف و عدم ادای تکالیف است. کدام

تکالیف؟ تکالیفی که بسیار محوری و اساسی هستند و ما باید اولویت ها را در انجام آنها

رعایت کنیم، محروم ها و محرومیت ها را بشناسیم و به یاری محروم ها و رفع

محرومیت ها بشتابیم، اگر این کار را انجام دادیم و اموال خود را در خدمت محرومان و

محرومیت زدایی قرار دادیم، در آن صورت ارزشمند هستیم، در غیر این صورت ارزشی

نخواهیم داشت. به قول مولوی: فرق ثروتمند و فقیر مانند این است که فقیر در پله ی

۱- تحاضون: از ماده ی حض به معنی تحریض و تشویق کردن کسی برای انجام کاری است و اینجا

نیز در باب تفاعل به کار رفته است.

اول و ثروتمند در پله‌ی دهم ایستاده‌اند، اگر فقیر سقوط کند، کمی خسارت می‌بیند، اما اگر ثروتمند سقوط کند استخوان‌هایش خواهد شکست.

﴿وَتَأْكُلُونَ التَّرَاثَ أَكْلًا لَّمَّا﴾^۱.

«و میراث را حریصانه می‌خورید [و حق ضعیفان از زنان و یتیمان را نمی‌دهید بدون اینکه مراعات حلال و حرام بودن آنها را بکنید]».

﴿التَّرَاثَ﴾: «میراث» مالی که بعد از مرگ کسی به خانواده و ورثه‌اش می‌رسد.

﴿أَكْلًا لَّمَّا﴾: «میراث را حریصانه می‌خورید و ملاحظه‌ی حق بستگان، محرومان، زنان و کودکان وارث را نمی‌کنید آنان را در ترکه سهم نمی‌کنید». خوردن بسیار شدید به ظلم و به ناحق؛

کسانی که به الله ایمان ندارند، اموال سه گروه را که به ارث برده‌اند، می‌خورند:

۱- یتیمان.

۲- زنان.

۳- ضعیفان.

نه فقط به داد محروم‌ترین‌ها نمی‌رسیدید، بلکه تنها مشغول پُرکردن جیب‌های خودتان بودید؛ در جامعه‌ی ما الآن هم کم و بیش رواج دارد که مثلاً دخترها و زن‌ها را کاملاً از ارث محروم می‌کنند، درحالی‌که الله آیه نازل کرده است که زن‌ها و دخترها هم ارث می‌برند و آنها هم حقی دارند.

﴿وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا﴾^۳.

«و مال و ثروت [دنیا] را بسیار دوست دارید [و از حرصی که نسبت به آن دارید آن را در راه الله انفاق نمی‌کنید]».

۱- تراث: اصل آن وراث است و از ماده‌ی ارث می‌باشد.

لما: اصل آن لم به معنی جمع کردن چیزی و متراکم کردن آن است. لم در قرآن به معنی تراکم معصیت و یا نزدیک شدن به معصیت. و در لغت به گناهی گفته شده که انسان بر انجام آن اصرار بورزد.

۲- به شدت جمع‌آوری نمودن «لعمت الطعام المّه»: وقتی آن را جمع کنم و بخورم.

۳- جم: از ماده‌ی جمت الماء یعنی جمع شدن آب در جایی. یعنی مال بسیار، چه حلال و چه حرام زیرا جَمَّ به معنی کشیر و فراوانی است.

در جمع‌آوری مال مشتاق و علاقمند هستید و مال‌اندوزی می‌کنید بدون اینکه ادای حق آن را از جمله دادن زکات و صدقه و انفاق به یاد داشته باشید.

محبت مال فطری است و دین مقدار دوست‌داشتن مال را برای انسان‌ها تنظیم کرده است. به اندازه‌ای حق داریم مال را دوست داشته باشیم که خادم ما باشد نه اینکه خائن به ما، مرکب ما باشد نه راکب بر ما. و اگر مال ما را به عبودیت خود بکشاند بسیار خطرناک است. ﴿وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا﴾ یعنی حُب افراطی، حُب بسیار زیاد، حُب خارج از محدوده، حُبی که خواب و آسایش را از انسان بگیرد. حُبی که عبادت و معنویت ... را از انسان بستاند. پس کلمه‌ی (کلا) که در ابتدای آیه‌ی ۱۷ آمده، بیانگر این است که شما اگر از مظاهر نعمت درست استفاده کنید یک وضعیت پیدا می‌کنید و اگر نادرست استفاده کردید، وضعیت دیگری پیدا خواهید کرد و

سرانجام می‌میرید. سید قطب رحمته در ذیل آیه‌ی ۱۱۱ از سوره‌ی توبه می‌فرماید: ﴿إِنَّ

اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقْتُلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدَّا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْفُرْقَانِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ [التوبه: ۱۱۱]

«بی‌تردید، الله از مؤمنان، جان‌ها و اموالشان را به [بهای] اینکه بهشت برای آنان باشد، خریده است؛ همان کسانی که در راه الله می‌جنگند و [کافران را] می‌کشند و [یا خود به دست آنها] کشته می‌شوند. [این پاداش،] به عنوان وعده‌ای راست و درست در تورات و انجیل و قرآن بر عهده اوست؛ و کیست که از الله به پیمان خویش وفادارتر است؟ پس [ای مؤمنان،] به معامله‌ای که با او کرده‌اید شادمان باشید؛ و این همان [رستگاری و] کامیابی بزرگ است.» این مالی را که در اختیار دارید چه مصرف بکنید و چه مصرف نکنید محکوم به فنا و نابودی هستید. جانی را که دارید، از دست خواهید داد. بنابراین بهتر است که فرصت را از دست ندهید و از این سرمایه‌ها در بازاری استفاده کنید که بیشترین سود را به شما بدهد. جان خود را در خدمت کسی قرار بدهید که به شما جان دائمی و فنا ناشدنی بدهد. مال خود را در خدمت کسی قرار دهید که چند برابر به شما باز پس دهد و اگر این کار را کردید، سعادت‌مند خواهید بود و اگر این کار را نکردید، دچار خسارت خواهید شد.

هان به خود آید، ای مادی‌گرایانی که همه چیز را با مقیاس مادی می‌سنجید، الله متعال وقتی نعمتش را بر بنده فراوان و ارزان می‌دارد به خاطر آزمایش است که آیا

شکر نعمت الله به وسیله‌ی ایمان و طاعت را به جا می‌آورد یا نه؟ و گاهی در جهت آزمایش، روزی را بر او تنگ می‌گیرد که آیا در مقابل قضا و قدر صبر دارد و یا ناسپاس است و جزع می‌کند. اینک شما ای مادی‌گرایانی که توسعه در مال و جاه را اکرام، و تضییق روزی و تنگدستی را اهانت تلقی می‌کنید، قطعاً چنین نیست بلکه نظریه‌ی مادی‌گرایی و محبت دنیا و مغرور شدن به آن، شما را به آن کشانده، اهانت شما به یتیمان و احترام نگذاشتن به آنان به خاطر ضعف و ناتوانی‌شان در مقابل شما و عدم استفاده‌ی مادی از آنان، گواه بر این مدّعی ماست، گواه دیگر اینکه شما خود و دیگران را به اطعام مسکینان گرسنه، تشویق و ترغیب نمی‌کنید؛ گواهی آخر اینکه شما میراث ضعیفان را با چپاول‌گری می‌خورید، مال وارثانی که کودک و زن‌اند، به مال خود می‌افزایید. و کودکان و زنان ضعیف را از آن محروم می‌نمایید و دیگر اینکه مال و دارایی را سخت دل‌باخته دوست دارید و ملاحظه‌ی مشروع و نامشروع و حلال و حرام را نمی‌کنید؛ هان باخبر شوید چرا قبل از فرارسیدن عذاب دوزخ از این دایره‌ی مادی‌گرایانه خارج نمی‌شوید؟ بنابراین به الله و پیامبرش ایمان و باور داشته باشید.

الله متعال در آیات بالا، چهار اشتباهی که انسان‌ها به خاطر پندار و باور اشتباه خود

مرتکب می‌شوند، برای ما ذکر فرموده است:

- ۱- گرامی‌نداشتن و کمک نکردن به یتیم.
- ۲- تشویق نکردن دیگران بر خوراک دادن فقیران.
- ۳- خوردن میراث دیگران به ناحق.
- ۴- مال‌اندوزی و علاقه‌ی شدید به جمع‌آوری ثروت.

رهنمود آیات:

- ۱- نظریه‌ی مادی‌گرایی یک نظریه‌ی نو و جدید نیست؛ مادی‌گرایان مشرک، پانزده قرن پیش در مکه به آن متمسک می‌شدند.
- ۲- وجوب اکرام و گرامی‌داشتن یتیمان و اطعام فقیران و مسکینان گرسنه.
- ۳- وجوب اعطای میراث به مستحقان آن، چه مذکر و مؤنث و چه کوچک و بزرگ.
- ۴- تقبیح به محبت مالی که انسان را بر منع حقوق و ا دارد و قوت و ضعف امور را با مال بسنجد.

﴿كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا﴾^۱

«هرگز چنین نیست [که شما گمان می‌کنید]؛ هنگامی که زمین سخت در هم کوبیده شود [و هموار گردد]».

﴿إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ﴾: «آن‌گاه که زمین سخت درهم کوبیده شود، به وسیله‌ی حرکت شدید و زلزله‌ی محکم، تا آنجا که هیچ شاخصی بر روی آن نماند.»

نه، چنین چیزی درست نیست، اموالی را که دوست می‌دارید و لذتهایی را که برای به دست آوردن‌شان از همدیگر پیشی می‌گیرید برای همیشه باقی نمی‌ماند. کلمه‌ی کلا می‌خواهد آن ذهنیت‌ها و تفکرات حاکم بر این افراد را نفی کند. روزی می‌آید که همه چیز تمام می‌شود و در آن روز وحشتناک، کوه‌ها و زمین، سخت درهم کوبیده می‌شود تا اینکه زمین به میدانی صاف و هموار و بدون هیچ فراز و نشیبی تبدیل می‌گردد. و این همانند قول الله متعال است که می‌فرماید: ﴿وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ ﴿۳﴾ وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ ﴿۴﴾ [الانشقاق: ۳-۴]: «و آن‌گاه که زمین گسترده [و هموار] شود، و هر چه را درون خود دارد، بیرون ریزد و تهی گردد».

﴿وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا﴾^{۲۳} وَجَاءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذِّكْرَى ﴿۲۴﴾ يَقُولُ يَلَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي ﴿۲۵﴾ فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ ﴿۲۶﴾ وَلَا يُوثِقُ وِثْقَاهُ أَحَدٌ ﴿۲۷﴾ [الفجر: ۲۱-۳۰].

﴿وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا﴾^{۲۲}.

«و پروردگارت [برای دادرسی] بیاید و [نیز] فرشتگان صف‌درصف [بایستند]».

﴿وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا﴾^۳: «فرشتگان صف‌در صف آیند.»

الله جهت قضاوت و داوری بیاید^۱. فرشتگان صف‌در صف درآیند و حاضر شوند.

۱- دک: به زمینی گفته می‌شود که خاکش نرم و درشت است و دکان هم از همین ریشه گرفته شده است و به مکانی گفته شده که خاکش نرم بوده و آمادگی آن را داشته که تخریش کنند و دوباره بسازند. ﴿دُكَّتِ الْأَرْضُ﴾ یعنی شکستن و جدا شدن اجزای آن.

۲- صف: یعنی قراردادن دو یا چند چیز در یک خط و ردیف؛ و به درختانی هم که در یک مسیر مستقیم قرار گرفته باشند، صف گفته می‌شود. صفات هم وصف فرشتگان در قرآن است.

۳- ملک، اسم جنس است منظور فرشتگان است، ﴿صَفًّا صَفًّا﴾ یعنی صف پشت صف می‌ایستند.

در آن روز قاضی که احکم الحاکمین یعنی الله ﷻ است برای قضاوت و داوری کردن میان بندگان در سایه‌ای از ابر می‌آید و فرشتگان به صف، هم جلو و هم پشت انسان‌ها ایستاده‌اند و مردم را احاطه می‌کنند و همه انسان‌ها از روز اول خلقت تا آخرالزمان حضور دارند و هیچ کسی حرف نمی‌زند و همه به فکر خویش هستند. و شما باید برای محاکمه آماده باشید، شما در آنجا به دادگاه الله عرضه می‌شوید و هیچ چیز در آنجا مخفی باقی نخواهد ماند.

﴿وَجَاءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذِّكْرَى ﴿۳۳﴾﴾

«و در آن روز جهنم آورده شود [درحالی که هفتاد هزار افسار دارد، و همراه هر افسار هفتاد هزار فرشته هستند که آن را می‌کشند]، در آن روز، انسان [کافر] پند می‌گیرد [و از افراطی که مرتکب شده توبه می‌کند]؛ و [اما] این پند گرفتن، چه سودی برایش دارد؟ [چون این روز، روز جزاست نه عمل]؟!»

﴿وَجَاءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ﴾: «و جهنم را در آن روز حاضر آورند. منظور پدیدار شدن و نشان دادن آن است.»

﴿وَأَنَّى لَهُ الذِّكْرَى﴾^۲: «ولی چه فایده، آنجا کی جای پندگرفتن است.» الله می‌فرماید: دیگر نیازی به یادآوری نیست؛ زیرا فایده‌ای ندارد و وقت عمل تمام شده و وقت حساب است.

در آن روز فرشتگان دوزخ را که هفتاد هزار زمام دارد و همراه هر زمامی هفتاد هزار فرشته است با زنجیر کشیده و می‌آورند؛ جهنم نزدیک شده و گردنی از آتش از آن زبانه می‌کشد؛ جهنم مکان است و چرا الله فرموده است که آورده می‌شود؟ آیا مکان را می‌شود جابجا کرد؟ اینجا می‌خواهد این را بیان کند که جهنم بسیار مشتاق کسانی است که باید جهنمی شوند و بنابراین به استقبال آنها می‌آید و اگر بخواهند بگریزند جهنم آنها را دنبال می‌کند؛ در آن موقع انسان مهمل، مقصر، دوری جوینده از دعوت پیامبران و کافر به دیدار الله و پاداش، در مقابل اعمالش به خود می‌آید، متذکر می‌شود و به یاد می‌آورد که چه کرده است و در دنیا به کجا می‌رفته است؟ ولی چه فایده؟ این یادکردن

۱- صفاتی مانند: دست، پا، استوی، آمدن و... برای الله متعال در آیات و احادیث ثابت است؛ ما نیز این صفات را بدون تأویل، تشبیه، تعطیل و تکییف، ثابت دانسته و بیان می‌کنیم. (مصحح).

۲- ﴿وَأَنَّى﴾ اسم استفهام به معنی «أَيُّ لَه الذِّكْرَى» است و استفهام انکاری همراه با نفی است که تقدیر آن «وَأَيُّ لَه نَفْعُ الذِّكْرَى».

سودی برایش ندارد و دیگر زمان یادآوری و تذکر نیست! زمان جبران گذشته‌ها نیست! چون زمان آن گذشته است.

و اینجاست که با حالت ندامت و پشیمانی می‌گوید:

﴿يَقُولُ يَلَيِّنِي قَدَمْتُ لِحَيَاتِي﴾^(۱۲)!

«وی می‌گوید: ای کاش [در دنیا] برای [این] زندگی [ابدی] اخروی که زندگی حقیقی است اعمال صالحی [از] پیش فرستاده بودم!»

﴿قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي﴾: «برای زندگانی خود ایمان و عمل صالح پیش می‌فرستادم.»

﴿لِحَيَاتِي﴾: «زندگانی خود.» زیرا زندگی جاوید و باقی در آنجاست.

در آن روز سخت، درد شدید درونی به ظاهر و زبان انسان منتقل می‌شود و می‌گوید: کاش برای زندگی اخروی، خیرات و حسنات و پس‌اندازی پیشاپیش خود می‌فرستادم و خود را آماده می‌کردم. همیشه می‌گوییم که باید یک چیزی برای روز مبادا پس‌انداز داشته باشیم اما نمی‌دانیم که منظور از روز مبادا چیست؟ آیا روزی که می‌میریم و به حضور الله می‌رویم، روز مبادا نیست؟ و آیا از این روز مبادا تر بازم وجود دارد؟ و آیا روز مبادا فقط این است که انسان تصادف کند و در بیمارستان بستری شود و چیزی برای درمانش داشته باشد؟ درحالی‌که به تعبیر قرآن روز مبادا روز حسرت خوردن است. ﴿وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ﴾ [مریم: ۳۹] «و [ای پیامبر]، به آنان دربارهٔ روز [پشیمانی و] حسرت هشدار بده». روز مبادا روز حسرت خوردن و آه و ناله کردن است. روزی که: ﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ﴾ [الشعراء: ۸۸] روزی که نه مال به داد انسان می‌رسد و نه فرزند. ﴿إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾ [الشعراء: ۸۹] مگر اینکه انسان سلامت دل پیدا کرده باشد و دلش پر از ایمان شده باشد. ولی آیا چنین آرزویی به او فایده‌ای خواهد رساند، به الله نه ... نه .. الله متعال از شدت عذاب آن روز خبر می‌دهد و می‌فرماید:

۱- حیات: معانی و مظاهر مختلفی دارد. یک معنی آن همان روزی رشدکننده در نبات و حیوان است. معنی دیگر آن، نیروی احساس است و در قرآن به قوه‌ی عاقله هم حیات اطلاق شده است، در ضمن به معنی از بین رفتن غم و اندوه هم به کار رفته است، همچنین در قرآن به معنی حیات اخروی و برای الله هم به کار رفته است. کلمه‌ی حیاء هم از حیات گرفته شده است و حیاء به معنی نیرویی است که نفس را از ارتکاب به فواحش و قبایح کنترل می‌کند.

﴿فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابُهُ أَحَدًا﴾^۱.

«پس در آن روز، هیچ کس همانند عذاب او [= الله] عذاب نمی‌کند [زیرا عذاب او باقی و شدید است]».

﴿لَا يُعَذِّبُ عَذَابُهُ أَحَدًا﴾: «هیچ کس مانند عذاب الله، عذاب نمی‌دهد.»

در روز قیامت الله کافران را چنان عذابی می‌دهد که هیچ کس عذابی همچون عذاب الله به آنها نمی‌رساند.

﴿يَوْمَئِذٍ﴾: آن‌گاه که قیامت برپا شود و فرمان الله جهت قضاوت و داوری فرا رسد و دوزخ حاضر گردد و آن‌گاه که انسان به خود آید و در آن روز نادم و پشیمان گردد و الله متعال به عذاب کافران، مشرکان، فاجران و فاسقان فرمان صادر کند و به فرمان الله در سلسلهٔ زنجیرهای اسارت، آنان را به شدت در بند می‌کشند و شدیدترین عذاب و شکنجه را به آنان می‌چشانند؛ آن‌چنان عذاب و شکنجه‌ای که انسان در دنیا هنگامی که مسلمانان را در بند می‌کشیدند و عذاب می‌دادند، به خود ندیده و به ذهنش نیامده است؛ به آن اشاره می‌کند و می‌فرماید: ﴿فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ أَحَدًا﴾^۱: عذاب هیچ کس در دنیا هر اندازه شدید و سخت باشد، به عذاب الله در قیامت نمی‌رسد.

﴿وَلَا يُؤْتِقُ وَثَاقَهُ أَحَدًا﴾^۲.

«و هیچ کس همچون بند کشیدن او [= الله] کسی را به بند نکشد.»

و در آن روز هیچ کس در دنیا کسی را مانند الله در قیامت به بند نمی‌کشد. و از عذاب الله رها شدن و فرار کردن ممکن نیست و معنی ندارد. جهنمیان با زنجیرهای جهنمی بسته شده و بر چهره‌هایشان کشانده شده و در دوزخ می‌سوزند و این به سبب آن است که قیامت و عمل کردن برای آن را فراموش کردند. این تصویری از عذاب الهی به دشمنانش از مشرکان و کافران به آیات و پیامبر و دیدارش می‌باشد.

۱- جائز است که بازگشت کلام به انسان کافر باشد و معنای آن چنین است: «انه يعذب عذاباً لا يعذبه

أحد غيره ويوثق وثاقاً لا يوثقه غيره من الموثقين».

۲- يوثق: از ماده‌ی وُثِّقَ است. و وثق یعنی محکم شد و قوت یافت. وِثَاقٌ و وَثَاقٌ به معنی چیزی است که به بالاترین درجه‌ی قوت خود رسیده است. میثاق هم از همین ریشه است که به پیمان محکم اطلاق می‌شود.

در این دنیا به این طرف و آن طرف می‌رویم، به شکل‌های مختلف، زد و بند می‌کنیم. اما در آنجا وقتی که قرآن می‌فرماید: ﴿فَأَخَذْنَاهُمْ أَخَذَ عَزِيزٍ مُّقْتَدِرٍ﴾ (۴۲) [القمر: ۴۲] «ما نیز چنان [که شایسته‌ی پروردگار] شکست‌ناپذیرِ مقتدر [است]، آنان را عذاب کردیم». یعنی وقتی که انسان‌های مجرم را می‌گیریم، آن چنان آنها را می‌گیریم که گرفتن ما در هر لحظه سفت‌تر و سخت‌تر می‌شود. ﴿فَأَخَذْنَاهُ أَخْذًا وَبِيَلًا﴾ (۱۶) [المزمل: ۱۶] «و ما او را به سختی مجازات کردیم». یعنی اخذ و گرفتنی که مرتب شدت پیدا می‌کند و فراری متصور نیست.

آرای علما در مورد این آیات ۲۵ و ۲۶:

- ۱- در آن روز هیچ کس به جای تو عذاب نخواهد کشید.
 - ۲- هیچ عذابی چون عذاب الله نیست که بالاترین و سخت‌ترین عذاب است و شبیه عذاب هیچ انسانی نیست.
 - ۳- هیچ کس تحمل عذاب الله را ندارد.
- حال بشنویم خطاب الله نسبت به ایمان‌داران و طاعت‌گزاران که دوستان الله هستند؛ به آنانی که در دنیا ایمان آوردند و پرهیزگار شدند می‌فرماید:

﴿يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ﴿٢٧﴾ اُرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً ﴿٢٨﴾ فَادْخُلِي فِي عِبَادِي ﴿٢٩﴾ وَادْخُلِي جَنَّتِي ﴿٣٠﴾﴾ [الفجر: ۲۷-۳۰].

﴿يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ﴿٢٧﴾﴾!

«[اما به مؤمن ندا می‌شود]: «ای روح آرام‌یافته [به ایمان و عمل صالح]!»

این آیه بشارت به مؤمنین است که ای انسان آسوده‌خاطر که به وعده و وعید پروردگار در کتابش و بر زبان پیامبرش ایمان آوردی و نفس خود را به تقوا و پارسایی عادت دادی و آن را از شرک و شر رهایی بخشیدی و با کوله‌باری از اندوخته‌ی طاعات و عبادات آرمیدی. در دنیا به حساب خود در روز حساب اطمینان داشتی و قدمی برخلاف فرمان الله برنداشتی، در نتیجه امروز تو را روحی آسوده و تنی در آسایش است.

۱- مطمئننه: از ماده‌ی طَمَن است به معنی آرامش. طمأنینه و اطمینان هم از همین ریشه گرفته شده است و به سکون و آرامشی گفته می‌شود که بعد از ناراحتی و پریشانی درونی به وجود آید و ادای تکالیف و عبادات است که انسان را به اطمینان می‌رساند.

اینجا حُسن ختام کلام است و به ما می‌گوید: سعی کنید که این نفس مطمئنه را به عنوان پس‌اندازی قبل از مرگ به دست آورید و حتماً هم به این جایگاه می‌توانید برسید. به این آرامش نفسی و رضایت و تسلیم اگر بخواهید می‌توانید برسید.

﴿أَرْجِعْ إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مَّرْضِيَةً﴾^(۳۸)

«به سوی پروردگارت بازگرد، درحالی که تو [از پاداشِ الله] راضی هستی و او از [اعمال] تو راضی است».

و این خطاب به نفس‌های مطمئنه است، نفس‌هایی که با ایمان به آرامش نهایی رسیده‌اند. در حالی که از کرده خود در دنیا و از نعمت آخرت راضی هستید و مورد رضایت الله هستید به جوار پروردگارتان و در منزل‌گاه کرامتش باز گردید؛ به سوی آن الله فریادرس و فرمانروایی که در دنیا برایش بندگی می‌کردید.

انسان مؤمن وقتی روح از بدنش خارج می‌شود، راحت و آسان مانند رهاشدن قطره‌ای آب است و ملائک به او مژده مرگ راحت و جای راحت را می‌دهند.

۱- روح آسان و راحت از بدنت خارج می‌شود.

۲- جایت در بهشت است.

۳- هم الله از تو راضی است و هم تو از الله راضی هستی.

بعد از مقام رضا چه مقامی است؟ و آیا کار تمام می‌شود؟ خیر:

﴿فَادْخُلِي فِي عِبَادِي﴾^(۳۹) ۱.

«پس در زمره بندگان [خاص و صالح] من در آی».

مژده به مؤمنین به هنگام مرگ که تو از زمره بندگان صالح هستی و نگران نباش. داخل شدن به صف بندگان باید مقدماتی داشته باشد که اگر انسان در این دنیا در صف بندگان بود، امید می‌رود که در آنجا هم در صف بندگان باشد. اما اگر در این دنیا

۱- فادخلی: از ماده‌ی دُخول و ضد خروج است. هم برای داخل شدن به مکان و هم برای داخل شدن به زمان به کار می‌رود و هم برای داخل شدن به اعمال.

عبادی: از ماده‌ی عبودیت و عبادت است. بعضی از علمای لغت معتقدند که معنی عبودیت بیشتر از عبادت است و اوج عبادت را عبودیت می‌گویند. عبادت و عبودیت دو شکل دارد، حالت اولش عبادت تسخیری است که الله تمام مخلوقات را طوری آفریده که در مسیری حرکت کنند که الله برای‌شان تعیین کرده است و عبادت دیگری هم داریم که عبادت تشریحی یا اختیاری است که مخصوص کسانی است که اهل علم و اراده هستند. عبادت تسخیری هیچ فضیلتی را برای انسان به دنبال ندارد. عبادتی که ارزشمند و دارای فضیلت است و پاداش به دنبال دارد، عبادت اختیاری است.

گوشه‌گیری کرد و فکر کرد که کمال همین است و بس، بسیار مشکل است که الله این فرد را در روز قیامت دعوت کند که وارد صف بندگان شود.

﴿وَأَدْخُلِي جَنَّتِي﴾^(۳۰).

«و [همراه آنان] به بهشت من وارد شو [که برای آنها آماده کرده‌ام].»

﴿جَنَّتِي﴾: بهشت من.

در روزی که دل‌ها در ترس حساب می‌گذرد و جان‌ها از بیم عقاب آرام ندارد، در چنان روزی ندای پروردگار به گوش آید و خطاب محبت‌آمیزش دل و جان او را بنوازد، بیا که درمیان بندگان خاص، تو را جای داده‌ام و فرود آی که بهشت برین جایگاه توست. بهشتی که از قبل خودش را برای پذیرایی و استقبال از تو آماده کرده است.

یا الله نفس ما را همچون آن نفس مطمئنه با ایمان و اخلاص قرار ده^۱.

رهنمود آیات فوق:

- ۱- اثبات معاد به عرض شبه تفصیلی برای قیامت.
- ۲- بیان شدت حسرت و ندامت بندگان که در اطاعت الله و پیامبرش کوتاهی کرده و یا سر باز زده‌اند.
- ۳- بشارت به نفس آسوده خاطر و مطمئن به ایمان، یاد الله و وعده و وعید او هنگام مرگ و هنگام رستاخیز از قبر و هنگام توزیع نامه‌ی اعمال.

۱- ابن کثیر هنگام تفسیر این آیه، دعای زیر را بیان نموده است: «اللَّهُمَّ، إِنِّي أَسْأَلُكَ نَفْسًا بِكَ مُطْمَئِنَّةً، تُؤْمِنُ بِلِقَائِكَ، وَتَرْضَى بِفَضَائِكَ، وَتَقْنَعُ بِعَطَائِكَ» [المعجم الكبير طبرانی: ۷۴۹۰] و [السلسلة الضعيفة: ۴۰۶۰] حکم آل‌بانی: ضعیف.

تفسیر سوره‌ی بلد

سوره بلد: بَلَدٌ به معنای «شهر» است و این سوره مکی می‌باشد.

این سوره دارای سه نام است:

۱- بَلَدٌ.

۲- لَا أُقْسِمُ.

۳- الْعَقَبَةُ.

این سوره هم مکی است و محور آیاتش با توجه به نام سوره (بلد) بیان مسئولیت انسان در مسیر بندگی و اینکه لازم است از امکانات موجود در مسیر رشد و کمال کمک گرفته و قدری از تعلقات دنیایی خود بکاهد، تا بتواند به صف اهل ایمان ملحق شود. نام سوره هم بیانگر مکان نزول هدایت و برکات و ارزش‌های نهفته است؛ زیرا در طول تاریخ مصدر و منبع انتشار هدایت و برکت پیش از پیامبر و در زمان پیامبر و بعد از پیامبر تا به امروز در راستای اصلاح بینش انسان‌ها بوده است. بینش‌شان در رابطه با الله که خالق است و آمر در رابطه با خود که مخلوقند و مأمور؛ و حفظ این بینش و اینکه هرچه این بینش در وجود انسان ریشه پیدا کند به همان اندازه در راستای ادای مسئولیت بندگی موفق خواهد بود و هرچه بینش مخلوق بودن و مأمور بودن در وجود انسان به ضعف گراید به همان اندازه در راستای بندگی دچار ضعف و سستی خواهد شد.

تقسیم‌بندی آیات سوره:

از آیه ۱ تا ۴ استدلال است به آیات آفاق و انفس برای اثبات اینکه انسان در راستای راشد شدن و پخته‌شدن باید مشقت‌ها را تحمل کند و به همین خاطر الله تمام حیات انسان را در سختی و مشقتی قرار داده که این سختی‌ها و مشقت‌ها به پخته‌شدن شخصیت انسان کمک می‌کند، اما تعبیر قرآن پیرامون این سختی‌ها در بعضی از آیات بلا است، در اینجا کَبِد است و در جاهای دیگر به صورت امتحان، آزمایش، فتنه که همه‌ی این‌ها در حقیقت میادین و کوره‌هایی برای آبدیده کردن انسان‌ها از لحاظ شخصیتی هستند.

از آیه‌ی ۵ تا آیه‌ی ۱۰ بیان غفلت انسان در رابطه با الله و نتیجه‌ی این غفلت و اینکه الله از بندگان، غافل نیست و غافل‌نبودن الله هم به شکل تهیه‌ی امکانات

استفاده از هدایت و ارایه طریق هدایت به انسان‌ها خود را می‌نمایاند؛ زیرا اگر الله از انسان‌ها غافل بوده، نه امکاناتی را در اختیار آنها قرار می‌داد و نه هدایت را به آنها نشان می‌داد.

از آیه‌ی ۱۱ تا آیه‌ی ۱۶ بیان مسئولیت انسان که باید آن را انجام دهد و این مسئولیت عبارت است از کم کردن تعلقات دنیوی و انجام تکالیفی که با انجام این تکالیف، ایمان در وجود انسان قوت می‌گیرد. تا زمانی که انسان خودش به اطمینان خاطر در رابطه با چیزی که دارد، نرسد، یقیناً نمی‌تواند این ایمان را به دیگری منتقل کند.

از آیه‌ی ۱۷ تا آخر سوره یعنی آیه‌ی ۲۰ هم بیان این مطلب است که انسان بعد از ادای تکلیف از بلا تکلیفی خارج می‌شود و جایگاه خودش را می‌یابد که آیا در صف مؤمنین است یا غیر مؤمنین. در صف اصحاب میمنه است و یا در صف اصحاب مشئمه.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ ﴿۱﴾ وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ ﴿۲﴾ وَوَالِدٍ وَمَا وَلَدٌ ﴿۳﴾ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ ﴿۴﴾﴾ [البلد: ۱-۴].
 ﴿لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ ﴿۱﴾﴾^۲
 «سوگند به این شهر [مکه]».

﴿لَا أُقْسِمُ﴾: از ادات تأکید قسم، نوعی از قسم طولانی؛ کلمه لا، نفی نیست بلکه تأکید است. معنی «لا أقسم» به معنای «أقسم» آمده است و گفته‌اند که این لا زائد می‌باشد. درحالی که با سیاق آیات قرآن و علم و حکمت الله سازگار نیست که چیز زایدی را در قرآن قرار داده باشد، در اصل «لا» زاید نیست، «لا أقسم» یعنی قسم نمی‌خورم. قسم نمی‌خورم یعنی تأکیداً قسم می‌خورم با استناد به آیه ذیل:

﴿لَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ ﴿۷۵﴾ وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَّوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ ﴿۷۶﴾﴾ [الواقعة: ۷۵-۷۶]
 «سوگند به جایگاه ستارگان که اگر بدانید، سوگند بزرگی است». اعلام اینکه قسم نمی‌خورم، خود شکلی از قسم خوردن می‌باشد. حالا چرا این صیغه را در ادبیات عرب

۱- بلد: به معنای سرزمین است. سرزمینی که مظاهری از آبادی و عمران در آن موجود باشد.

۲- آغاز به قسم به خاطر تشویق به آنچه بعد از قسم بیان می‌شود و کلمه «لا» اضافی، و برای تقویت کلام است.

و حتی ادبیات خودمان به کار می‌بریم؟ زیرا هنگامی که موضوعی کاملاً روشن باشد و نیاز به سوگند خوردن نباشد، اعلام می‌شود که سوگند نمی‌خورم.

﴿الْبَلَدِ﴾: شهر مکه و دارای نام‌های بَلَد، بَكَّة، بلد الامین، البلدة و مَکة می‌باشد. الله متعال در شروع سوره به شهر مکه سوگند یاد می‌کند و آن به خاطر شرف و احترام این سرزمین است و اینکه خانه الله در آن واقع شده و محبوب‌ترین مکان نزد الله متعال است و فضل و برتری این مکان بر همگان واضح است و دعا در این مکان و در خانه کعبه، رد نمی‌شود و قبول می‌شود؛ اگر انسان به اجابت دعای خود یقین داشته باشد. اما چرا احتیاج به سوگند نیست؟ برای اینکه این بلد را بسیار خوب می‌شناسید. چرا که بلدِ امین است، سرزمین وحی است. پس می‌دانید که این چه منطقه‌ای است؟ و چه ارزشی دارد؟ در جای دیگر هم الله در سوره‌ی تین به این منطقه قسم می‌خورد. حالا چرا الله اعلام می‌کند که قسم نمی‌خورم به این سرزمین؟

﴿وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ﴾^۱! «و تو در این شهر ساکنی [و جنگ و کشتن کسی که مستحق آن است و اسیرکردن کسی که مستحق اسیر شدن است، در این شهر برای تو حلال است]».

۱- حِل: اصلش از ماده حل العقده، یعنی گره را گشود. حلت از ماده حل است به معنای منزلت، یعنی در جایی ساکن شدم. گفته می‌شود حَلْ دَيْنُهُ، یعنی زمان ادا کردن قرض او فرا رسیده است. محله یعنی مکان سکونت مجموعه‌ای از مردم و حلا حلالا یعنی چیزی را الله حلال کرد. گره‌ای در آن بود و الله آن گره و مانع را باز کرد و حلال شد. پس کلمه‌ی حلال هم از ماده‌ی حل گرفته شده است. خارج شدن از احرام برای مرد یا زن احلال نام دارد. در قرآن آمده ﴿وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا﴾ [المائدة: ۲] یعنی وقتی که از احرام خارج شدید، می‌توانید صید کنید. والد: وُلْد هم از همین ریشه است و هردو از ماده‌ی وُلْد هستند و به معنی مولود به کار رفته است. مولود برای مفرد و جمع و بزرگ و کوچک به کار می‌رود که ولد دختر و یا پسر و یا تمام خانواده را دربر می‌گیرد. والد یعنی کسی که طبیعتاً این ولد را تولید می‌کند و به پدر گفته می‌شود و به مادر هم گفته می‌شود. اما چرا به آنها والد و یا والده گفته می‌شود؟ زیرا کسی که سبب ایجاد چیزی و یا اصلاح در چیزی و یا آشکار شدن چیزی شود، آب نام دارد. والد هم به این دلیل بر پدر اطلاق شده است چون سبب ایجاد شده است و البته می‌تواند سبب اصلاح هم بشود؛ زیرا ایجاد به تنهایی فایده ندارد و تنها تولد حیوانی است. بنابراین پدر و مادر واقعی کسانی هستند که اصلاح هم انجام بدهند.

۲- جمله: ﴿وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ﴾ معترضه میان دو متعاطف است و فایده‌ی آن تسلی رسول الله و وعده پیروزی او بردشمنانش می‌باشد.

﴿أَنْتَ﴾: تو، منظور از «تو» رسول الله ﷺ است.

آرای علما در مورد این آیه:

۱- قسم به مکه زمانی که تو در آن هستی و به خاطر عظمت و ارزش تو، این شهر، ارزش و فضیلت بیشتری پیدا می‌کند.

۲- زمانی می‌رسد که درهای مکه به روی تو باز می‌شود و مکه به دست تو می‌افتد و تو ای پیامبر مکه را فتح خواهی کرد و بت‌ها را در کعبه خواهی شکست. (مژده فتح مکه)

و این از اعجاز غیبی کتاب الله است که الله از قبل این خبر را به پیامبرش می‌دهد. واو در اینجا واو قسم نیست، بلکه واو حالیه می‌باشد. من قسم نمی‌خورم به این سرزمین درحالی‌که تو خود ساکن این سرزمین هستی. وقتی ساکن این سرزمین باشی، در نتیجه این سرزمین را می‌شناسی و من می‌خواهم به عنوان یک آیه از این سرزمین پُربرتک برای اثبات مطلبی استفاده کنم. پس بلد مبارک است، چون مکان وحی است و وقتی مبارک‌تر شده است که قدم تو به آنجا رسیده است و تو ساکن آنجا شده‌ای. جایی که تو را از لحاظ شخصیتی ساخته و پرداخته کرده است. جایی که تمام مشقت‌ها و رنج‌ها را در آن به جان خریدی و به اوج کمال رسیدی. جایی که بیشترین آیات قرآن بر تو نازل شده است.

﴿وَوَالِدٍ وَمَا وَلَدَ﴾

«و سوگند به پدر [= آدم] و فرزندانش!»

آرای علما در تفسیر این آیه:

۱- منظور، آدم ﷺ و اولادش می‌باشد.

۲- منظور، ابراهیم ﷺ و اولادش می‌باشد؛ چون به شهر مکه قسم یاد شده که آنها در آن زندگی می‌کردند.

۳- منظور، تمام پدران و فرزندان می‌باشد؛ چون انسان از نطفه و آبی ناچیز خلق شده که خود معجزه است.

اما این واو، واو قسم است. ﴿وَوَالِدٍ وَمَا وَلَدَ﴾ قسم به والد، یعنی کسی که تولید می‌کند و قسم به چیزی که تولید شده است. تفاسیر مختلفی برای این قسمت شده است که البته هیچکدام را نمی‌شود گفت که حتماً صحیح است و چون به صورت نکره ذکر شده است، یعنی هر والدی. و ما ولد یعنی آن چیزی را که تولید کرده و متولد

ساخته است و ﴿وَوَالِدٍ وَمَا وَلَدٌ﴾ ظاهر مطلب بسیار روشن است و اگر ما عطف هم کنیم، بهتر خواهد بود، یعنی عطف کنیم به آیه‌ی اول که قسم نمی‌خورم به این سرزمین، درحالی‌که تو در این سرزمین هستی و قسم هم نمی‌خورم به هیچ پدر و به وجود آورنده‌ای و آن چیزی که به وجود می‌آید. آیه‌ی اول از آیات آفاق و این آیه هم آیه‌ی انفس می‌باشد. همان‌طور که می‌دانیم بخشی از آیات قرآن آیات آفاق و انفس هستند و بخشی دیگر از آیات قرآن آیات ترغیب و ترهیب هستند، یعنی می‌ترسانند و تشویق می‌کنند. با آیات دسته‌ی اول (آفاق و انفس) عقل‌ها مورد خطاب قرار می‌گیرند و با آیات دسته دوم (ترغیب و ترهیب) دل‌ها مورد خطاب قرار می‌گیرند و بعد از بیان این آیات است که شخص مخاطب تکلیفش روشن می‌شود، چون هم از لحاظ عقلی مورد خطاب واقع شده است و هم از لحاظ قلبی؛ و آن وقت است که ما باید الله را بندگی کنیم، اما چگونه الله را بندگی کنیم؟ این است که آیات احکام به میان می‌آید و تمام قرآن همین سه مبحث را به انسان می‌آموزد، (آیات عقلی، آیات قلبی و آیات احکام) که شرح و تفسیر دارد و ما نباید کورکورانه بندگی کنیم. هم دلمان باید بخواهد که این تکالیف را انجام بدهیم و هم عقل‌مان به این تکلیف قانع باشد و تکلیف را حق بداند و ما با انجام آن تکالیف به کمال می‌رسیم و وقتی انسان‌ها به این بینش رسیدند، در ظلال و پرتو این آیات مکی و مدنی، جامعه رنگ و بوی بهشت پیدا خواهد کرد. ممکن است کسی بگوید این آرمانی بیش نیست و ما به آن نمی‌رسیم، اما ما باید به قناعت عقلی و قلبی برسیم و شروع کنیم و یقین داشته باشیم که می‌رسیم. و اگر قرار بود این تفکر سلبی و منفی که الآن در جامعه‌ی ما در رابطه با دین و دینداری رواج دارد، تفکر پیامبر و اصحابش می‌بود، هرگز دین آنها بعد از هزار و چهارصد سال به ما نمی‌رسید. پس معنی آن این است که ممکن و شدنی است. یعنی آرمان و ایده‌آل نیست، بلکه واقعی و دست‌یافتنی می‌باشد.

جواب قسم آیه‌ی زیر است:

﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ﴾^۱. «یقیناً ما انسان را در رنج [و مشقت] آفریدیم [چنانکه در دنیا سختی‌هایی به وی می‌رسد]».

۱- کبد: کبد و یا کباد به معنی درد و سختی است، وقتی که گفته می‌شود کَبَدَ رَجُلٌ یعنی مرد دچار سختی شد. کبد السماء یعنی وسط آسمان. کبد انسان یعنی جگرش؛ چون در وسط بدن قرار گرفته است.

این آیه جواب قسم است که ما انسان را در سختی و رنج خلق کردیم:

۱- سختی و مشقت دنیا.

۲- سختی و رنج ترک و دوری از گناه و معصیت.

استفاده از کلمه‌ی کبد به دلیل زحمت زیاد است و جگر گرم خون شده، مثالی برای

رنج زیاد است.

۱- کبد همان گبدی است که در بدن انسان وجود دارد و در همه‌ی زبان‌ها و

ملیت‌ها، ضرب المثلی است برای بیان احساس ناراحتی و رنج در هنگام

سختی.

۲- وقتی کسی دچار مشکل می‌شود، کبد و جگر او درگیر است و اگر کبد شخص

دچار آسیب شود و از بین برود، قابل درمان نیست.

کبد به معنای سختی است. مگر الله بنده‌اش را دوست ندارد؟ بله اما می‌خواهد او

را آموزش دهد. چون اگر بنده آموزش نبیند، نمی‌تواند تکلیفش را انجام دهد. مشکل

جامعه‌ی ما این است که مسئولیت‌گریز هستیم و از زیر بار مسئولیت شانه خالی

می‌کنیم، چون نه آموزش صحیح در رابطه با دین و مفاهیم دینی داشته‌ایم و نه به

دنبال این آموزش، پرورشی صورت گرفته است؛ زیرا آموزش تئوری می‌باشد و مسایل

نظری را بیان می‌کند. اما وقتی که فرد بخواهد پرورش پیدا کند، راه پرورش فرد ادای

تکالیف است و هیچ راهی جز انجام تکالیف وجود ندارد و تربیت باید با ادای تکالیف

باشد، بلکه پرورش در گرو ادای تکالیف است. هر قدر تکالیف را انجام بدهد، به همان

اندازه از لحاظ شخصیتی پرورش پیدا می‌کند. بنابراین هر قدر تکالیف انجام شود، به

همان اندازه پرورش حاصل می‌شود و ادای تکالیف هم ذاتاً مشکل می‌باشد. خواب

شیرین صبح را از دست دادن و صبح زود بیدار شدن و... مشکل می‌باشد. اما نتیجه‌ی

این سختی‌ها پرورش می‌باشد، به شرط اینکه نیت را اصلاح کنیم و آن اینکه این اعمال

فقط برای الله و بندگی او باشد. و این بندگی کردن هم آموزش می‌خواهد و هم

پرورش؛ همه چیز کبد دارد و به این خاطر گفته می‌شود تکلیف؛ زیرا در انجام آن

۱- ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ﴾ جواب قسم است «انسان» جنس است و از آن فردی مشخص منظور

نیست ولی بعضی بر این باورند که منظور أبو الاشدین أُسَید بن کَلْدَةَ الْجَمْعِی است و در این

مورد روایتی معلق و موضوع از کلبی در تفسیر قرطبی [الجامع لأحكام القرآن: ۶۳/۲۰] آمده

است. کلبی کذاب است و شیخ ابوصالح نیز متهم به کذب است. (مصحح)

زحمت است و این زحمات به قول قرآن همان کبد می‌باشد و با انجام این تکالیف و به جان خریدن زحمات است که انسان پخته می‌شود و به کمال می‌رسد. اما هرچه تکلیف‌گریزی بیشتر، راحتی بیشتر و هرچه راحتی بیشتر، خامی و نپختگی بیشتر؛ و این رنج و سختی از هنگامی که در شکم مادرش جنین است تا هنگام وفات و پایان عمرش از او جدا نمی‌شود. وقتی جنین در میان خون، ظلمت و... در شکم مادر است در کبد است، متولد می‌شود در کبد است و حیات همه‌اش در کبد است.

و اینجا بلاها است که انسان را سیراب می‌کند و به کمال می‌رساند. به جایی می‌رسد که به طور طبیعی هرگز نمی‌تواند به آنجا برسد. اما اگر در انجام تکالیف روزانه موفق گردید، الله تکالیف شبانه را بر او واجب می‌گرداند. اگر می‌خواهید خوب پرورش یابید، باید به دل شب پناه ببرید. وقتی که در مدرسه‌ی شب ثبت‌نام کردید و به دل شب پناه بردید. آن وقت از مدرسه‌ی شب فارغ‌التحصیل خواهید شد. و هنگامی که از مدرسه‌ی شب فارغ‌التحصیل شدید، دو مدال و دو جایزه از طرف الله به شما داده می‌شود، جایزه و مدال اول، این است که قدم‌های‌تان را محکم برمی‌دارید و ثابت‌قدم می‌شوید. و مدال دوم این است که حرف‌های‌تان حرف‌های محکم و اثرگذاری خواهد شد و به دل دیگران می‌نشیند. ﴿إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَظَنًا وَأَقْوَمُ قِيلاً﴾ [المزمل: ۶] «بی‌گمان، شب‌زنده‌داری [بر نفس] دشوار است، و برای گفتار [و نیایش]، مناسب‌تر و استوارتر است»، و تمام شخصیت ما هم همین است. یا عمل است و یا قول. عمل ما که اصلاح شد قدم‌های‌مان استوار می‌شود. با تردید و شک و دودلی قدم بر نمی‌داریم. حرف‌های‌مان هم که اصلاح شد، ﴿أَقْوَمُ قِيلاً﴾ یعنی راست‌ترین کلام را پیدا می‌کنیم. یعنی برای کسی حرفی باقی نمی‌ماند. البته برکاتش در نتیجه‌ی بودن با شب و استفاده از مدرسه شب است. ﴿إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ﴾ نفسی که در دل شب پرورش پیدا می‌کند، این دو ویژگی را به دست خواهد آورد. آن‌چنان محکم در مسیر حرکت می‌کند، طوری که اگر پایش را بردارد، جای پایش باقی خواهد ماند و دیگران وقتی جای پا را ببینند، به دنبالش خواهند آمد. بنابراین، سختی‌ها باید باشند و الله با کسی دشمنی ندارد، بلکه بندگان را بسیار دوست دارد و هرکسی را که بیشتر دوست داشته باشد، بیشتر در این مشقت‌ها قرار می‌دهد و در نهایت شخصیتش ساخته و پرداخته می‌شود. گفت: گلِ آدم بسرشتند و به پیمانانه زدند. در زمان قدیم مثل امروز آسفالت و ایزوبام و... نبوده، بلکه بام‌ها را گل اندود می‌کردند اما گل خالی نبوده است،

بلکه مقداری کاه هم با گل مخلوط می‌کردند و کسانی که بناهای ماهری بودند، این گل را وقتی با کاه مخلوط می‌کردند، چند روزی آن را به حال خود رها می‌کردند و در این چند روز این گل چسبندگی پیدا می‌کرد و زمانی که آن را اندود می‌کردند، دیگر ترک بر نمی‌داشت. الله گلِ آدم را وقتی که سرشت: ﴿فَأَسْتَفْتِهِمْ أَهُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ مَنْ خَلَقْنَا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِنْ طِينٍ لَازِبٍ﴾ [الصافات: ۱۱] «از آنان [= کافران] بپرس که آیا آفرینش [بیکرهای] آنان سخت‌تر است یا آنچه که ما [از زمین و آسمان‌ها و جهان بیکران] آفریده‌ایم؛ [در حالی که] ما آنها را از گلی [بی‌ارزش و] چسبنده پدید آوردیم». تعبیر قرآن (طین لازب) یعنی گل چسبنده، یعنی انسان را ساخته و پرداخته کرد و خلقت را به نحو مطلوب انجام داده است. و الله گل وجود انسان‌ها را به وسیله‌ی بلاها و آزمایش‌های گوناگون یعنی گبد خوب سرشته، طوری که شخصیت آنها دیگر ترک بر ندارد و استحکام یابد. بنابراین اگر می‌خواهیم شخصیت ما ترک بر ندارد و متلاشی و متزلزل نشویم، باید خودمان را به دست الله بسپاریم.

و به دنبال مرگ سختی‌های قیامت هم در انتظار اوست که سرانجامش یا بهشت است که دیگر رنج و زحمت از او پایان می‌یابد و یا دوزخ که آغاز سخت‌ترین و شدیدترین عذاب در کمین اوست و این بر مبنای مشیت الله علیم و حکیم می‌باشد. این خبر الهی که مؤکد به بزرگ‌ترین قسم‌هاست به اینکه انسان از آغاز زندگیش تا پایان عمر در رنج، محنت و سختی است و این خود آرامش و تسلیتی است بر روان مؤمنانی که در مکه بودند و پیوسته در سختی و نیازمندی و چه بسا تعذیب و شکنجه از دست طاغوتیان قریش به سر می‌بردند به ویژه آن مستضعفان مؤمن همچون یاسر و فرزندش عمار، بلال، صهیب، خبیب و ... حتی خود رسول گرامی هم از اذیت و آزار مشرکان در امان نماندند؛ وقتی مسلمانان به طبیعت زندگی آگاه باشند و بدانند که سعادت در راحتی و آسایشی دنیوی نیست، هرگونه سختی و مشقتی که در مسیر زندگی آنان قرار گیرد سهل و آسان می‌بینند و از نگرانی و اضطراب آنان می‌کاهد و موجب تخفیف آلام آنان می‌گردد؛ همان‌گونه که این هشداری است به طاغوتیان و اعلام خطر به آنان که شاید از این غفلت و محبت دنیا و متاع دنیا که آنان را مست نموده به هوش آیند و بیدار شوند.

﴿أَيَحْسَبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ ۖ يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَالًا لُبَدًا ۗ أَيْحَسِبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ ۗ أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ ۗ ۘ وَلَسَانًا وَشَفَتَيْنِ ۗ ۙ وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ ۗ﴾

﴿أَيَحْسَبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ﴾.

«آیا او گمان می‌کند [چون راه معصیت در پیش گیرد] هیچ کس بر [مجازات] وی توانا نیست؟ [و از او انتقام نمی‌گیرد حتی پروردگاری که او را خق کرده است]؟»
 آیا انسان تصور می‌کند احدی بر او قدرت و هیمنه ندارد و می‌تواند هر کاری که دلش می‌خواهد انجام دهد؟ زنگ‌هایی که ما را از خواب غفلت بیدار می‌کند، همین امتحانات، ابتلائات و... می‌باشد که اگر این‌ها نباشد، یقیناً انسان در چنان خواب غفلتی فرو خواهد رفت که بیدارشدنش ممکن نیست، بلکه می‌پندارد که بسیار محبوب الله است. همچنان که در سوره‌ی فجر بیان شد، وقتی که به او نعمتی داده می‌شود می‌گوید: الله مرا اکرام کرده و وقتی که کمی دچار سختی در زندگی می‌شود، می‌گوید که الله من را دوست ندارد و به من اهانت کرده است.

﴿يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَالًا لُبَدًا﴾^۱!

«می‌گوید: [به خاطر انفاق،] مال زیادی را تباه کرده‌ام».

﴿أَهْلَكْتُ﴾: تباه کردن، نابود و هلاک کردن مال چون صرف گناه شده است.

﴿مَالًا لُبَدًا﴾: مال فراوان، کثیر و زیاد.

من صاحب امکانات زیادی بودم و دارایی‌های زیادی را از بین برده‌ام و هیچ کسی هم نبود که از من بپرسد که شما به چه حقی این کارها را انجام می‌دهی؟

﴿أَيَحْسَبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ﴾.

«آیا می‌پندارد که هیچ کس او را ندیده است؟ [و در مورد مالش محاسبه نمی‌شود که از کجا به دست آورده و در چه راهی خرج کرده است].»

۱- اهلکت: از ماده‌ی هلاک است. هلاک به معنی از دست‌دادن و گم‌شدن و نابودشدن چیزی است. به معنی مرگ هم به کار رفته است و بنابراین وقتی که الله می‌فرماید: ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾ [القصص: ۸۸] «همه چیز فناپذیر است؛ مگر [ذات جاوید و] روی او». یعنی همه چیز هلاک‌شدنی و نابودشدنی هستند، جز الله.

لبد: از ماده‌ی لبد است به معنی جمع‌شدن دو یا چند چیز روی هم؛ متراکم‌شدن اشیاء بر روی هم و به یال شیر لبد یا لبد می‌گویند به خاطر این که دور گردن شیر را احاطه کرده و روی هم جمع شده‌اند و مال لبد هم یعنی مال فراوان. یعنی مالی که کم کم روی هم جمع شده و زیاد شده است.

الله متعال در این آیه کسی که اموالش را در راه شهوت‌ها خرج کرده و به کار خود افتخار می‌کند، تهدید می‌نماید که آیا گمان می‌برد الله او را نمی‌بیند و از او اطلاع ندارد؟ و اعمالش را محاسبه نمی‌کند؛ البته که چنین نیست؛ بلکه الله او را دیده، اعمالش را ثبت کرده و جزا می‌دهد. مگر معقول است که الله وسیله و طُرق شنیدن و دیدن را به انسان داده باشد اما خود فاقد آن باشد؟

گفته‌اند: که منظور از این انسان «ابوالاشدین» است که مال و دارایی‌اش را در راه دشمنی با پیامبر ﷺ و اسلام با افتخار صرف می‌کرد.^۱ آری به طور قطع الله متعال او را دیده است و دانسته که چه مقدار مال در این راه صرف کرده است و در آینده او را در مقابل چنین کارهایی، محاسبه و مجازات خواهد داد و این اعتقاد فاسدش که می‌گوید: معاد و رستخیزی نیست، باعث نجات او نخواهد شد. الله متعال قدرت و نعمتش را برای او عرضه می‌دارد و می‌فرماید:

﴿أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ﴾^۲

«آیا برای او دو چشم قرار ندادیم؟ [که با آنها می‌بیند].».

آیا معقول است که خود فاقد نیروی دیدن و مراقبت از شما باشیم؟

﴿عَيْنَيْنِ﴾: دو چشم.

﴿وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ﴾^۳. «و یک زبان و دو لب [که با آنها سخن می‌گوید].»

۱- فردی مشخص منظور نیست ولی بعضی بر این باورند که منظور ابو الاشدین اُسَید بن کَلْدَةَ الْجُمَحِي است و در این مورد روایتی بی‌سند از ابن عباس در تفسیر قرطبی [الجامع لأحكام القرآن: ۶۴/۲۰] ذکر شده است که آن را مربوط به این آیه می‌دانند. (مصحح)

۲- عینین: از ماده عین است، به معنی وسیله‌ی بینایی، یعنی چشم. و به معانی مختلف به کار رفته است. وقتی گفته می‌شود فلانی تحت نظر من است، منظور این است که دارم از او محافظت می‌کنم. الله به موسی ﷺ می‌فرماید: ﴿وَلِتُصْنَعَ عَلَى عَيْنِي﴾ [طه: ۳۹]. یعنی ای موسی! تحت نظر من ساخته و پرداخته می‌شوی.

۳- ﴿أَلَمْ نَجْعَلْ...﴾ استفهام تقریری است در معنای توبیخ.

۴- لسان: وسیله‌ی تکلم و به معنی قوه‌ی تکلم هم آمده است. اما نکته‌ی مهم این است که بعضی‌ها زبان‌شان سالم است و از لحاظ فیزیکی هیچ مشکلی ندارند اما قوه‌ی ناطقه‌شان تعطیل شده است و اختلاف لسان در قرآن: ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَأَلْوَانِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْعَالَمِينَ﴾ [الروم: ۲۲] «و از [دیگر] نشانه‌های او تعالی، آفرینش آسمان‌ها و

تا با این زبان و لب‌ها بر سخن گفتن، خوردن، آشامیدن و نفس بیرون دادن توانا گردند. از طرفی لب‌ها وسیله‌ی زیبایی صورت و پوشاندن دهان و دندان‌ها و ادای حروف هستند.

﴿لِسَانًا﴾: زبان.

﴿شَفَتَيْنِ﴾: دو لب.

اشاره به این دو نوع نعمت، بسیار مهم است. الله امکانات فراوانی را به ما ارزانی داشته است، اما چرا تنها به این نعمت‌ها اشاره می‌کند؟ (زبان و چشم و لب‌ها) زیرا بیشترین برخورداری را از عالم شهادت، چشم‌ها دارند. سپس فرمود: زبان و دو لب؛ زیرا بدون زبان و دو لب انسان نمی‌تواند سخنی بگوید، هرچه بگوید فقط صدایی از دهانش خارج می‌شود، بدون اینکه زیر و بمی داشته باشد. لب‌ها هستند که کلمات ما را جمع و جور می‌کنند. لب‌ها هستند که حرف‌ها را به هم می‌چسبانند و نتیجه و معانی را القا می‌کنند. پس لسان با شفتین هردو می‌شوند آلت ناطقه و وسیله‌ی نطق. بیشترین تحرک و بیشترین فعالیت در رابطه با سایر اعضای انسان را دو چشم و زبان دارند. نتیجه می‌گیریم که: به فرموده پیامبر رحمت، ملاک تمام ارزش‌ها و رسیدن به این کمالات زبان شما می‌باشد. اگر زبان را کنترل کردیم، به همه‌ی فضایی که نداریم خواهیم رسید. در غیر این صورت همه‌ی آن فضایل از بین خواهند رفت.

﴿وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ﴾^۲.

«و او را به دو راه [خیر و شر] راهنمایی کردیم».

زمین و اختلاف زبان‌ها و رنگ‌های شماسست. بی‌تردید، در این [امور] نشانه‌هایی [از قدرت پروردگار] برای دانشوران است» اینجا به معنی لغت است، یعنی اختلاف لغات.

شفقین: از ماده‌ی شف یعنی لب. لبه‌ی چاه را هم شفه می‌گویند. و کسی که نزدیک به هلاکت می‌شود، می‌گویند: شفا علی الهلاک. یعنی: نزدیک است که بمیرد. کلمه‌ی شفا هم از همین ریشه است.

۱- مفرد «شفتین» شفه و اصل آن شَفَوْ بده «واو» به «هاء» تبدیل شده «شفه» جمع آن شفاه است.

۲- نجدین: نجد به مکانی گفته می‌شود که مرتفع و بلند است و راه حق و باطل را هم نجدین گفته‌اند؛ زیرا هردو بلند و در معرض دید همگان قرار دارند. و باطل چون زرق و برق بیشتری دارد، افراد زیادی را به طرف خودش می‌کشاند. یکی از حکمت‌های وجود هوا و هوس، شیطان‌های درونی و بیرونی در مسیر عبودیت و بندگی این است که اگر شر و فسادی نباشد، دینداری کردن ارزشی ندارد.

و ما دو راه خیر و شر، خوشبختی و بدبختی، هدایت و گمراهی را به او نمایانندیم. هم از طریق فطرت و سرشت و هم از راه ارسال پیامبران به سوی او و هم از راه نازل کردن کتاب‌های آسمانی؛

الله متعال در این آیه از اصطلاح ﴿التَّجْدِیْنَ﴾ برای راه خیر و شر استفاده فرموده و نگفته است: «طریق الخیر والشر» و آن به خاطر معنی کلمه ﴿التَّجْدِیْنَ﴾ است. ﴿التَّجْدِیْنَ﴾: دو نجد: منطقه‌ای که در ارتفاعات بالادست واقع شده است. خیر و شر نیز مانند ارتفاعات بالا، واضح و روشن است و پنهان و مخفی نیست و همه به وضوح آنها را می‌بینند و هدایت از گمراهی مشخص است. شناخت خیر و شر بر اساس امور ذیل صورت می‌گیرد:

۱- فطرت.

۲- عقل.

۳- اخلاق.

۴- پیامبران.

۵- کتاب‌های آسمانی.

الله متعال علاوه بر نجدین، وسایل و زمینه رسیدن به آن را نیز برای ما مهیا کرده است. پس لازم است که انسان شکر نعمت‌ها را به جا آورده و از آنها برای انجام گناه کمک نگیرد.

چون ارتباط تنگاتنگی میان استفاده‌ی بهینه از چشم‌ها و زبان و اهل هدایت‌شدن انسان وجود دارد، پس زمینه‌ساز ما برای ورود به جهنم و یا بهشت، زبان و چشم‌هاست که هرچه دیده بیند، دل کند یاد. دیده می‌بیند و نظر می‌کند و دل آن را یاد می‌کند و بر زبان می‌آورد. این است که لحظات ما یعنی نگاه کردن‌های ما باید نگاه‌های استاندارد باشد. چیزهای خوب را به عنوان غذا به چشم خود بدهیم، این غذا به دل می‌رود و زبان هم از همان غذا تغذیه می‌کند که به دل وارد می‌شود. از کوزه همان برون تراود که در اوست. برای این است که گفته‌اند، لحظات بسیار مهم هستند و «لحظ» به معنای با گوشه‌ی چشم نگاه کردن است. غذای چشم بسیار مهم است. این غذا می‌تواند نگاه کردن به آیات آفاق و انفس، باران رحمت الله و... باشد و می‌تواند نگاه کردن به صحنه‌ی معصیت، گناه، فیلم‌های زشت و مستهجن از طریق رسانه‌ها، وسایل تصویری و... باشد. ﴿وَهَدَيْنَاهُ التَّجْدِیْنَ﴾ و ما دو راه را پیش بندگان خود

گذاشته‌ایم تا اختیار را از آنها سلب نکنیم و انتخاب آزادانه داشته باشند، زیرا اگر در دینداری و فرمانبرداری با اکراه و اجبار باشد ارزشی ندارد، بنابراین راه‌ها را کاملاً آشکار و واضح برایشان نمایان کردیم؛ هم راه باطل را و هم راه حق را. ﴿التَّجْدِينَ﴾ یعنی دو راه واضح و روشن. برای اینکه کسی نگوید که ما مجبور بودیم یک راه را انتخاب کنیم. و در صورتی که دو راه کاملاً مشخص شده، وجود داشته باشد، در آن صورت انتخاب راه حق بسیار زیبا خواهد بود.

آیا باید انسان تمام این نعمت‌ها را فراموش کند و به خاطر نیاورد و آن مال و سامانی را که به او بخشیده‌ایم در راه جنگ با فرستاده و دین ما صرف و هزینه کند؟! رهنمود آیات:

- ۱- بیان شرافت و عظمت مکه و اعلام مقام والای پیامبر ﷺ که در آن سکونت و اقامت دارد و عزیزتر و محبوب‌تر از او نزد الله در آنجا سکونت نداشته و ندارد.
- ۲- بیان شرافت آدم و نسل و سلاله‌ی صالح او.
- ۳- بیان اینکه انسان پیوسته در مسیر زندگی دنیا تا هنگام وفاتش در رنج و محنت است و بعد از مرگ هم به استقبال سختی‌های قیامت قرار می‌گیرد تا آنکه سرانجام جایگاهش مشخص گردد که یا در بهشت است که به نعمت‌ها و آسایش نهایی دست می‌یابد و یا در آتش جهنم است که آغاز عذاب سخت و رنج و محنت ابدی است.

﴿فَلَا أَفْتَحَمَ الْعَقَبَةَ ۝۱۱ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ ۝۱۲ فَكُلُّ رَقَبَةٍ ۝۱۳ أَوْ إِطْعَمٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْجَبَةٍ ۝۱۴ يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ ۝۱۵ أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ ۝۱۶﴾ [البلد: ۱۱-۱۶].

این قسمت از سوره در جهت کم کردن و یا متعادل ساختن تعلقات دنیایی است. و این تعادل را الله در آیه‌ی ۷۷ سوره قصص برای ما توضیح داده است که چگونه باید باشد که تعلقات دنیایی و مادی ما متعادل باشد و آن این است که هدف نهایی را، رسیدن به دارِ آخرت قرار دهیم ﴿وَأَبْتَعْ فِيمَا ءَاتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ ۖ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا﴾ [القصص: ۷۷] «و با آنچه الله به تو بخشیده است، [ثواب] سرای آخرت را بجوی و [در عین حال،] بهره‌ات را از [زندگی] دنیا نیز فراموش نکن». و در رابطه با دنیا نیز ما سهم و نصیبی داریم و باید به آن برسیم و تنبلی کردن به نام قناعت جایز نیست و در روز قیامت محاسبه دارد. اما اینکه این مقدار چقدر باشد و آیا الله آن را تعیین

کرده است و یا به دست ما خواهد بود، واقعیت این است که ما قبل از مردن باید تمام ظرفیت‌های فکری، روحی، ایمانی، اقتصادی، اجتماعی، علمی و... خود را شکوفا کنیم؛ یعنی ظرفیت خالی نباید در وجود ما باقی بماند. ﴿وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾ [آل عمران: ۱۰۲] «و جز در حال مسلمانی نمیرید». یعنی قبل از مردن باید به نصیب خود برسیم. اما راه رسیدن به این نصیب چیست؟ متعادل استفاده کردن از دنیا و مافیها به طوری که دنیا مانع انجام تکالیف الهی ما نشود؛ چون ما با ادای تکالیف به خوشبختی و سعادت می‌رسیم.

﴿فَلَا أَفْتَحَمَ الْعَقَبَةَ﴾^(۱۱)!

«اما به گردنه [سخت] قدم نگذاشت [و نیامد]».

﴿الْعَقَبَةَ﴾: راه و گردنه‌ی سخت بین دو کوه مرتفع.

چرا این «ابوالاشدین» و امثال او، آنچه را که در راه دشمنی با محمد ﷺ صرف کردند، در راه الله به مصرف نرساندند تا گردنه نجات را که همان راه سعادت است، پشت سر گذارد و از آن عبور کند.

۱- إقتحام: به معنی با فشار وارد شدن به جایی تنگ است و راه‌های باریک را طی کردن، مستلزم نوعی فشار است، در کنار کلمه‌ی إقتحام کلمه عقبه را داریم. عقبه به معنی پاشنه‌ی پا می‌باشد. چون در عقب پا قرار دارد. و به صورت غیر حقیقی و استعاره برای کسانی که پس از هر نسلی متولد می‌شوند، به کار رفته است. بچه، نوادگان و ذریه‌ی او. کلمه‌ی عقبی در قرآن به معنی ثواب و پاداش آمده است، چون انسان در آینده به آن می‌رسد. ﴿أُولَئِكَ لَهُمْ عَقَبَى الدَّارِ﴾ [الرعد: ۲۲] «آنند که فرجامی نیک خواهند داشت»، یعنی پاداش خانه آخرت که نقدی نیست و انسان در آینده به آن می‌رسد. مُعَاقِبَهُ و عَقُوبَهُ را نیز از همین ریشه داریم، به معنی عذاب و مجازاتی که انسان در آینده به آن می‌رسد. مُعَاقِبَهُ و عَقُوبَهُ را نیز از همین ریشه داریم، به معنی عذاب و مجازاتی که انسان در مرحله‌ی نهایی به آن می‌رسد، بنابراین همه در این معنای عقبه بودن یعنی، در آینده ظاهر شدن مشترک هستند. کلمه‌ی عقبه به تنگنا هم ترجمه شده که توضیح داده نشده چه ارتباطی با معنی اصلی کلمه دارد، اما واضح است که در راه‌های تنگ و باریک انسان ابتدا قسمت جلوی بدنش را باید عبور دهد و بعد از آن قسمت عقبش را. یعنی اول با سر جلو می‌رود، وقتی که سرش عبور کرد، سپس بقیه‌ی اعضای بدنش را از آنجا عبور می‌دهد. به همین خاطر به آن مسیرها و کانال‌ها و جاهای تنگ کلمه عقبه اطلاق شده است. اما معنی نهایی همان عبور از تنگناها است.

جهاد با نفس مانند عبورکردن از عقبه، سخت و دشوار است و راه آخرت خیلی طولانی و سخت است. پس انسان باید سعی کند این راه سخت را با عبادت و فرمان‌برداری الله طی نماید؛ اگر از مال دنیا به جای استفاده در خوشگذرانی دنیوی برای آسانی راه عقبه و راه آخرت استفاده شود خیلی بهتر خواهد بود. راه بهشت سخت است و باید از انفاق اموال برای رفتن در این راه استفاده شود.

به عبارتی چرا از این موانع و عقبات و مشکلات عبور نکرده است؟ چرا می‌خواهد همه‌ی کارها آسان و بر وفق مراد او باشد، آن هم بدون کمترین زحمتی؟ زیرا انسان همیشه دوست دارد، آسان و راحت به آن چیزهایی که می‌خواهد برسد و هر جا که زحمتی باشد عقب‌نشینی می‌کند. درحالی‌که پیامبر ﷺ می‌فرماید: «حُفَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ وَحُفَّتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ»^۱ «بهشت با کارهای دشوار و جهنم با خواهش‌های نفسانی پوشیده شده است». یعنی راه رسیدن به بهشت از میان مشقت‌ها و مشکلات می‌گذرد و راه رسیدن به جهنم پیروی از شهوات و آرزوها و امیال می‌باشد. بنابراین در این مسیر گام برداشتن و گذشتن از عقبه و تنگناها و پیچ‌های خطرناک و راه‌های مشکل و صعب‌العبور، انسان‌ها را به قله‌ها می‌رساند، اگرچه خطراتی هم دارد. اما نتیجه‌ی مطلوب و گوارایی خواهد داشت. پس چرا انسان عَقَبَات و سختی‌ها و مشکلات را به جان نمی‌خرد؟

﴿وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ﴾^(۱۲).

«و تو [ای رسول] چه می‌دانی که گردنه [سخت] چیست؟ [که برای رسیدن به بهشت باید آن را پیمود]».

این اهمیت دادن و بزرگی مقام عقبه است.

هرجایی که در قرآن صیغه‌ی ماضی فرموده: ﴿وَمَا أَدْرَاكَ﴾، به دنبالش جواب: ما ادراک، آمده است. اما اگر به صیغه مضارع آمده باشد که سه مورد است، یعنی ﴿وَمَا يُدْرِيكَ﴾ جواب و توضیح نیامده است.

الله علیم در آیات بعد، گردنه را تفسیر می‌فرماید و برای عبور از گردنه پیشنهاد می‌دهد:

﴿فَكُ رَقَبَةٍ﴾^{۱۳}!

«آزاد کردن برده [مرد یا زن] است».

﴿فَكُ﴾: آزاد کردن.

﴿رَقَبَةٍ﴾: برده یا مسلمانی که نزد کافران اسیر است (فقط در جنگ کفر و اسلام برده وجود دارد).

۱- آزاد کردن برده.

این عقبه چیست؟ معنی ساده‌اش، آزاد کردن و رهانیدن گردنی است. ﴿فَكُ رَقَبَةٍ﴾^{۱۳} رهانیدن گردنی و آزاد کردن برده‌ای. نجات دادن کسی که دارد به سمت جهنم و بدبختی می‌رود. باید آن شخص را از آن مسیر که در پیش گرفته جدا و آزاد کرد. حالا به دو طریق می‌توان این کار را انجام داد، یعنی دو راهکار را قرآن مطرح کرده است. یکی، کلمه طیبه و دیگری عمل صالح است. چون در سوره ی فاطر راه رسیدن به سعادت را چنین معرفی می‌کند: ﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ﴾ [فاطر: ۱۰] «هر کس سربلندی [دنیا و آخرت را] می‌خواهد، [بداند که] سربلندی همه از آنِ الله است. گفتار پاک [و ذکر الهی] به سویس اوج می‌گیرد و کردار شایسته، آن [گفتار] را بالا می‌برد». با انجام اعمال صالح و با کلمات

۱- فک: به معنی جدا کردن است و تفکیک هم از همین ریشه است. به فک انسان فک گفته می‌شود، چون دو قسمتش (بالا و پایین) از یکدیگر جدا هستند و یا اینکه چون عملیات جداسازی غذا به وسیله‌ی فک معروف در بدن است که از زیر چانه شروع می‌شود و تا قسمت انتهایی حلقوم ادامه دارد و اشاره به جزیی از بدن است و منظور تمام آن است. در میان عرب‌ها وقتی گفته می‌شود: رقبه یعنی یک فرد یا یک نفر. وقتی گفته می‌شود برای کفار فلان گناه یک رقبه مؤمنه آزاد شود، یعنی فرد مؤمنی که اسیر است، آزاد شود. بنابراین این اصطلاح بسیار رایج است که در زبان عربی بسیاری اوقات نام یک جزء از یک کل برده می‌شود و منظور کل آن چیز است و رقیب هم از همین ریشه گرفته شده است، یعنی کسی که حافظ و نگهبان است، به طوری که کنترل کامل چیز دیگری را در دست دارد. چه در رابطه با انسان و چه در رابطه با غیر انسان (حیوان). و رقیب یعنی کسی که بُب و اساس و محور چیزی را در کنترل دارد، به طوری که هیچ چیزی از آن مطلب از حفظ و حراست او خارج نمی‌شود. مُرَقَّب به جای بلندی گفته می‌شود که از آنجا بتوان همه جا را تحت کنترل و نظارت داشت. رُقُوب هم به زنی گفته می‌شود که منتظر فوت بجهاش است.

طبیات می‌توان خود و دیگران را از مسیر بدبختی و شقاوت و جهنم رهانید و به مسیر سعادت و خوشبختی رهنمون شد. این یک معنی آزاد کردن است و در حدیث پیامبر ﷺ آمده است که به علی ﷺ فرمود: «به الله سوگند که اگر الله، یک نفر را به وسیله‌ی تو هدایت کند، برای تو از شتران سرخ مو بهتر است».^۱ پس عقبه کار سخت و مشکلی می‌باشد. و هدایت فکرها، دل‌ها و اندیشه‌ها کار آسانی نیست. ارتباط منطقی با فکرها، دل‌ها و اندیشه‌ها کار دشواری است؛ زیرا این عمل بسیار ظریف، حساس و در عین حال بسیار ارزشمند و مشکل است. چون به شما اختیار داده شده و راه‌ها نیز مشخص شده‌اند، می‌توانیم به مسیر خیر یا شر برویم، حق و یا باطل را پیش بگیریم، پس مقدمات فراهم شده و استفاده از این امکانات هم با ما و نتیجه کار نیز تابع استفاده‌ی ما خواهد بود.

﴿أَوْ اطْعَمٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْعَبَةٍ﴾^۲.

«یا اطعام در روز قحطی [و گرسنگی که غذا به ندرت یافت می‌شود]».

۲- غذادادن در روز قحط‌سالی که مردم گرسنه‌اند.

﴿أَوْ اطْعَمٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْعَبَةٍ﴾^۳ غذادادن به کسی در روزی که گرسنگی همراه با خستگی به او فشار آورده است. غذادادن مطلوب است، اینکه انسان اهل طعام باشد چه برای افراد مستحق، چه برای افراد غیر مستحق؛ فعل پسندیده‌ای است. اما اینکه این کار چه وقت بسیار ارزشمند است و پاداش لازم خود را کسب می‌کند به ظروف و شرایط خاص بستگی دارد. یعنی درمانده‌ای که به اوج فقر و درماندگی رسیده است و راهی برایش باقی نمانده است، فقری که کم کم به سوی ضعف ایمان و کفر می‌رود، چنین افرادی اگر مساعدت شوند، ارزشمند خواهد بود. معنی ساده آیه این است که به کسی که گرسنه است، غذا بدهید. انسان وقتی که در آیه دقت می‌کند، بسیار ساده به یکی از راه‌های زدودن فقر در جامعه پی می‌برد و آن اینکه کاری کنیم که گرسنه‌ای در جامعه باقی نماند و می‌دانیم که اولین نیاز بشری نیازهای فیزیولوژی است. به قول مولوی: آدمی اول حریص نان بود چون که قوت نان غذای جان بود

۱- «قَوْلَ اللَّهِ لَأَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ بِكَ رَجُلًا وَاحِدًا، خَيْرٌ لَكَ مِنْ أَنْ يَكُونَ لَكَ حُمْرُ النَّعَمِ» [بخاری: ۲۹۴۲ و

۳۰۰۹ و ۳۷۰۱ و ۴۲۱۰ و مسلم: ۲۴۰۶]

۲- مَسْعَبَةٌ: از ماده‌ی سَعَبَ به معنای گرسنگی اما تفاوتش با جوع در این است که نوعی از گرسنگی که همراه با خستگی باشد، به آن سَعَبَ گفته می‌شود، به عبارتی گرسنگی که همراه با تشنگی و خستگی باشد.

یعنی اول نیازهای مادی و دوم نیازهای امنیتی. دسته سوم از نیازها، نیاز به بودن در جمع است؛ انسان می‌خواهد جایگاهی را در اجتماع داشته باشد؛ جایگاهی حقوقی و بعد از این‌ها نیاز به خود شکوفایی است و کار به جایی می‌رسد که می‌خواهد استعدادهای بالقوه‌اش شکوفا شده و عینیت یابد. پس ملاحظه می‌شود که: ﴿أَوْ إِطْعَمٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْعَبَةٍ﴾^(۱۴) یعنی اینکه ساده‌ترین نیازهای جامعه در ابتدا باید مرتفع گردد و بعد از آن به بقیه‌ی نیازها پرداخته شود و این همان فقرزدایی است.

﴿يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ﴾^(۱۵) .!

«[خواه] یتیمی از خویشاوندان [باشد]».

﴿ذَا مَقْرَبَةٍ﴾: از نزدیکان، خویشاوند.

یتیم: شخصی که قبل از سن بلوغ پدرش را از دست داده باشد.

۳- کمک به یتیمی که از نزدیکان انسان باشد که دارای اجر مضاعف است چون هم صدقه است و هم صله‌ی رحم.

۱- مقربه: از ماده قُرب است و قرب انسان به الله در حقیقت به معنی متصف شدن به صفاتی است که مطلوب و پسندیده‌ی الله است و هرچه انسان بیشتر صاحب آن فضایل اخلاقی شود، به مراتب قُربش به الله محقق شده است. مثلاً الله صاحب علم و حکمت است و انسان اگر صاحب علم، حکمت، حلم و رحمت شود، به الله نزدیک شده است و در عین حال اگر رذایل اخلاقی پیدا کند، با پیدا شدن هرکدام از رذایل یک قدم از الله دور می‌شود. پس دور شدن چیز مادی نیست که ما بخواهیم تصور مادی داشته باشیم. در قرآن تعبیر ﴿لَا تَقْرُبُوا﴾ را داریم که بلاغت و فصاحتش بیشتر از «لاتفعلوا» است. در بسیاری از آیات، الله بندگان را از انجام معاصی و کارهای زشت با صیغه‌ی ﴿لَا تَقْرُبُوا﴾ به جای لاتفعلوا... نهی می‌کند. ﴿لَا تَقْرُبُوا﴾ یعنی نزدیک نشوید. مثلاً ﴿لَا تَقْرُبُوا الزَّيْنٰٓةَ﴾ [الإسراء: ۳۲] «نزدیک زنا نشوید»، ﴿وَلَا تَقْرُبُوا مَالَ الْيَتِيْمِ﴾ [الأنعام: ۱۵۲] و [الإسراء: ۳۴] «به مال یتیم نزدیک نشوید»، ﴿لَا تَقْرُبُوا الْفَوَاحِشَ﴾ [الأنعام: ۱۵۱] «به کارهای زشت نزدیک نشوید»، به آدم و همسرش می‌فرماید: ﴿لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ﴾ [البقرة: ۳۵] و [الأعراف: ۱۹] «به این درخت نزدیک نشوید»، در این میان نکته‌ای وجود دارد و آن اینکه در باب نهی از منکر، مقدمات رفتن به سوی منکر، منکر می‌باشد. انجام مقدماتی که منجر به منکر می‌شود، خود منکر است و چون این دین، دین پیشگیری و مداوا است، این است که تعبیر پیش‌گیرانه را به کار می‌برد. یعنی می‌خواهد انسان و جامعه را واکسیناسیون کند. چرا که اگر کار به بستری شدن و مداوا بکشد، مشکل بزرگ‌تر می‌شود.

یعنی محرومیت زدایی. یتیم در هر عصری محروم‌ترین قشر جامعه است و طبیعتاً یتیم‌بودن قبل از سن بلوغ است و از سن بلوغ به بالا اگر پدر هم نداشته باشند، دیگر یتیم محسوب نمی‌شوند. حال چرا در اینجا و جاهای دیگر سخن از یتیم و مسکین بیشتر به میان می‌آید؟ و چرا الله این دو قشر را بیشتر از همه نام می‌برد؟ زیرا محروم‌ترین قشر جامعه یتیمان هستند. آن هم یتیمی که صاحب قوم و خویشی و قرابت با انسان باشد. بنابراین چون یتیم است، حقی و به سبب نزدیکی هم، حقی دیگر را پیدا می‌کند و بنابراین تعریف «اقتحام عقبه» یکی فک رقبه شد، چون توانایی‌ها و استعدادها متفاوتند و همه کس توانایی فک رقبه را با توجه به آن معنی ندارد که عبارت بود از: هدایت فکرها، دل‌ها؛ آزادکردن انسان‌ها از اسارت‌های مختلف فکری و روحی و روانی و ایمانی و اجتماعی و اخلاقی؛ و تنها بخشی از افراد جامعه این توانایی‌ها را دارند. اما آنهایی که توانایی مالی دارند، ﴿أَوْ إِطْعَمٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْعَبَةٍ﴾ می‌توانند نیازهای ابتدایی اقشار مختلف جامعه، مخصوصاً قشری که دچار فقر و محرومیت شده‌اند را برطرف سازند. به دنبال یتیم مسکین را هم اشاره کرده که بعد از یتیم مسکین هم محروم است. مسکین به کسی گفته می‌شود که فقر او را از حرکت متوقف ساخته و توانایی حرکت کردن را ندارد.

﴿أَوْ مَسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ﴾^۱!

«یا به مستمندی خاک‌نشین [که مالک چیزی نیست]».

﴿ذَا مَتْرَبَةٍ﴾: هیچ چیزی ندارد، خاک‌نشین (۱) - بدون خانه. ۲- فقیر. ۳- غریب.

۴- بدهکار. ۵- بی‌کس).

یعنی به بینوا و مسکینی که کاملاً خاکسترنشین شده است و به خاطر نیازمندی به خاک چسبیده و درمانده است و از شدت فقر چیزی جز خاک ندارد کمک کند.

۱- ذامترَبه: از ماده‌ی تُرَاب است، به معنی خاک. وقتی گفته می‌شود فلانٌ تَرَبٌ، یعنی فلانی محتاج و فقیر شد. اصل تَرَبٌ؛ یعنی به خاک چسبید، وقتی که کسی به خاک بچسبید، از لحاظ شخصیتی خاکی می‌شود و اگر از لحاظ شخصیتی هم خاکی شود، دو معنی دارد: یک معنی‌اش همان متواضع‌شدن است، معنی دیگری به معنی بیچاره و بدبخت‌شدن و به خاک‌نشستن است اما اگر همین تَرَبٌ به شکل دیگری بیان شود، مثلاً گفته شود، فلانٌ أترَبٌ؛ یعنی فلانی ثروتمند شد و اصل معنی‌اش آن است که فلانی آن قدر صاحب مال شد که مال در دستش مثل خاک شده است؛ یعنی به اندازه خاک مال و ثروت دارد.

بنابراین در باب محرومیت‌زدایی از محرومان یا فقرزدایی بایستی به لایه‌های زیرین در ابتدا رسیدگی کرد، نه به لایه‌های بالایی. از پایین باید شروع کرد و کم کم به بالا رسید و رعایت اولویات بسیار اهمیت دارد. پیرامون گذشتن از عقبه که درجه‌بندی دارد و بایستی در آغاز به کسانی که بیشتر در فشار هستند، توجه نمود.

﴿ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ ﴿١٧﴾ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ ﴿١٨﴾ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ ﴿١٩﴾ عَلَيْهِمْ نَارٌ مُّؤَصَّدَةٌ ﴿٢٠﴾﴾
[البلد: ۱۷-۲۰].

﴿ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ ﴿١٧﴾﴾^۱.

«آنگاه از کسانی باشد که ایمان آورده‌اند و یکدیگر را به صبر [بر عبادت و دوری از گناه و امتحانات] و مهربانی [با بندگان] توصیه نموده‌اند».

الله متعال بعد از ذکر اعمالی که باعث عبور از گردنه می‌شود، در این آیه از کسانی که ایمان آورده‌اند می‌گوید؛ زیرا اعمال فوق، حسنات ماحیه است و باعث پاکی گناهان و افزایش ایمان می‌شود.

اعمال فوق باعث رسیدن به اعمال زیر می‌شود.

ایمان + توصیه به: ۱- صبر ۲- رحمت

صبر:

۱- در طاعت الله.

۲- در ترک معصیت الله.

۲- در قضا و قدر الله.

﴿تَوَاصَوْا﴾: توصیه، هم به خود و هم به دیگران.

۱- مرحمه: از ماده‌ی رحمت است و رحمت در حقیقت عبارت است از نیکویی کردن به کسی که استحقاق آن را پیدا کرده است و یا جلب منافع به کسی و دفع مضار و ضرار کسی. الله رحمن و رحیم است؛ یعنی زمینه رسیدن به آنچه منفعت بندگان در آن است را فراهم کرده است، چه از لحاظ مادی، چه از لحاظ معنوی و نیز ضررهای موجود را هم مرتفع ساخته است. فرق رحمت الله با رحمت بندگان الله در این است که رحمت بندگان همراه با رقت و نازک‌دلی است، اما رحمت الله مانند رحمت بندگان محدود و انفعالی نیست، رحمت صفتی است که قایم به ذات الله می‌باشد، همیشه هست و خواهد بود.

﴿تَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ﴾: نصیحت همدیگر که به یکدیگر رحم کنید و علت ذکر کلمه‌ی مرحمه، این است که موضوع مال و فقیران و خرج بی‌هوده‌ی مال در راه هوی و هوس است.

﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾: کسانی که ایمان آوردند. فضیلت عبادت در جمع.

﴿ءَامَنُوا﴾: ایمان آوردند:

۱- به الله.

۲- ملائک.

۳- پیامبران.

۴- کتاب‌های آسمانی.

۵- روز قیامت.

۶- به قضا و قدر.

نکته‌ی مهم این آیه:

۱- چهار مورد ذکر شده، حسنات ماحیه هستند و مانند آب بر روی آتش، گناهان را پاک می‌کنند.

۲- توصیه به عبادت جمعی.

و کسی که این کارها را انجام داد و از عقبه و موانع عبور کرد و به آن قله‌ها رسید، باید سعی کند که در صف کسانی باشد که اهل ایمان هستند. در صف اهل ایمان بودن یعنی همان نیاز سوم که عبارت است از منزلت خود را در جمع پیدا کردن؛ اینکه انسان بدون جمع نمی‌تواند زندگی کند. حیوانات به محض اینکه از مادر متولد می‌شوند، بعد از زمان اندکی از والدین مستغنی می‌شوند. اما انسان حداقل ۲۰ سال از عمر خود را همراه خانواده است و در محیط خانواده پرورش پیدا می‌کند تا اجتماعی زندگی کردن برایش خصلت شود و دوست دارد در جامعه، در خانواده، در محیط کار جایگاه داشته باشد. ﴿مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ یعنی بودن در صف. نگاه ما باید یک نگاه قرآنی باشد که هر روز در جهت اصلاح آن تجدیدنظر کنیم. نگاه دیروز با نگاه امروز متفاوت است و نگاه امروز با نگاه فردا باید متفاوت باشد و این تفاوت باید وجود داشته باشد به قول اقبال: دیدن دگر آموز، شنیدن دگر آموز؛ و در یک حالت نماییم. همیشه از الله که مقلب القلوب والابصار است، بخواهیم که عملیات دگرگون کردن قلوب و ابصارمان را در راستایی قرار دهد که ما را به کمال برساند. قلوب و ابصار، یعنی دل‌ها و دیده‌ها. باید هر دو در حال تغییر باشند، آن هم به سوی رشد و کمال. اگر با نگاه دیروز

به آیات قرآن نگاه کنیم، ما را در دیروز نگاه خواهد داشت. نیازها هر روز در حال تحول و تغییر هستند و قرآن هم به عنوان آخرین کتاب هدایت این توان را دارد که پاسخگوی نیازهای هر عصری باشد، بنابراین ما باید نگاه‌مان را در جهت اصلاح عوض کنیم و به تعبیر سید قطب رحمته در تفسیر فی ظلال: قرآن آن مقدار از حجم و برکات و ثمرات و بینش‌ها را به تو می‌دهد که تو خودت را آن مقدار در اختیارش گذاشته باشی و در خدمتش باشی و متواضعانه بر سر سفره‌اش بنشینی. و این بودن در جمع، یک بودن خنثی و بی‌تفاوت و راکد نیست. بلکه یک بودن پرنشاط است. ﴿وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ﴾ بایستی هم اثرگذار بود و هم اثرپذیر. اثرگذاری فعال و اثرپذیری فہیم. پس در ﴿تَوَاصَوْا﴾ هردو طرف آن وجود دارد. یعنی وصیت کردن دو طرفه. یعنی وصیت کردنی که هم اثرگذاری در آن است و هم اثرپذیری و قرار نیست که در وصیت کردن یک عده متکلم وحده باشند، بلکه همه باید مشارکت کنند. مشارکتی فراگیر. صبر در ﴿وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ﴾ هم با توجه به معانی مختلفش که گفتیم مدلول‌های متفاوتی دارد. به دنبال توصیه به صبر، ﴿وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ﴾ افراد باید در راستایی همدیگر را به صبر سفارش کنند که جلب منفعت و دفع مضرات و موانع را به دنبال داشته باشد؛ یعنی توصیه‌ها در این راستا باشد و این رحمت را نیز نیازهای افراد مشخص می‌کند که چه نوع رحمتی را نیاز دارند؟ رحمت می‌تواند دفع ضرر فکری و جلب منفعت فکری افراد باشد و می‌تواند دفع ضرر اخلاقی و جلب منفعت اخلاقی باشد و... بنابراین، افراد بایستی بسیار به هم نزدیک باشند و یکدیگر را بهتر بشناسند، از دردهای هم اطلاع داشته و وضعیت و مشکلات هم را بدانند، خود را نامحرم هم ندانند و اگر کسی این‌چنین شد، معلوم است که خوشبخت و سعادت‌مند خواهد بود. اگر دردهای مان را به هم نگوئیم مجبور می‌شویم که به نامحرمان بگوئیم و هیچ تضمینی هم نیست که نامحرمان دردهای ما را درمان کنند.

به وسیله این چهار مورد می‌توانی از این گردنه عبور نمایی:

- ۱- آزاد کردن برده که در روایت وارد شده: کسی که برده‌ی مؤمنی را آزاد کند فدیہی او از آتش دوزخ می‌گردد.^۱

۱- «أَيُّمَا رَجُلٍ أَعْتَقَ امْرَأً مُسْلِمًا، اسْتَنْقَذَ اللَّهُ بِكُلِّ عَضْوٍ مِنْهُ عَضْوًا مِنْهُ مِنَ النَّارِ» [بخاری: ۲۵۱۷ و ۶۷۱۵ و مسلم: ۱۵۰۹] «هرکس، برده مسلمان را آزاد کند، الله در برابر هر عضو آن برده، یک عضو آزادکننده را از آتش دوزخ، نجات خواهد داد». (مصحح)

- ۲- خوراک هنگام قحطی و گرسنگی، به ویژه به یتیمی که خویشاوند است و یا به مسکینی که خاک‌آلود و در شدت فقر است.
- ۳- ایمان صادق و واقعی به الله، به رسول الله و به آیات الله و به دیدار الله تا قلبش به آن زنده گردد.
- ۴- با مؤمنان مستضعف سفارش به صبر و شکیبایی کند که برحق ثابت قدم باشند و با توانگران و مال‌داران سفارش به ترحم و مهربانی کند تا به فقیران و مسکینان رحم کنند و نیازمندی آنان را رفع نمایند.
- به وسیله‌ی این چهار مورد انسان می‌تواند از آن گردنه عاقبت‌نگری بالا رود و خود را از عذاب نجات دهد، انسان باید در این‌گونه موارد مالش را صرف کند نه در راه دسیسه‌ها و توطئه‌ها علیه مسلمانان و مؤمنان صالح.

﴿أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ﴾^۱!

«اینان [که توصیفشان گذشت] اهل سعادتند [که نامه اعمال به دست راستشان داده می‌شود و اهل بهشتند]».

آنان اصحاب دست راست، صاحبان یمن و برکت‌اند. کسانی که دارای چنین صفاتی باشند، الله به آن‌ها توفیق عبور از گردنه را عطا فرموده و آنان در روز قیامت کتاب اعمال‌شان را به دست راست می‌گیرند و اهل سعادت و خوشبختی هستند؛ چون حقوق الله و بندگان الله را ادا کرده‌اند. و در مقابل افرادی هستند که معتقد به راهی برای انتخاب نبودند.

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ﴾^۲!

«اما کسانی که به آیات ما کفر ورزیدند، آنان اهل شقاوتند [که نامه اعمال به دست چپ‌شان داده می‌شود و به دوزخ می‌روند]».

هرکس که ایمان نیاورد و کفر ورزید و دین و حق را شنید ولی قبول نکرد و برنامه هدایت ما را قبول نکرد و حاضر نبود به آن اقرار کند و در مسیری که ما می‌گوییم

۱- مِیْمَنَه: از ماده‌ی یَمین است. به معنی دست راست و از ریشه یَمَن به معنی مبارکی، خوشبختی و سعادت است. صاحبان خوشبختی را اصحاب المیمنه نام نهاده‌اند و هر کسی که برای خودش و دیگران منشأ خیر باشد، از او به اصحاب الیمین و یا اصحاب المیمنه تعبیر می‌شود.

۲- مَشْأَمَه: از ماده‌ی شَؤم به معنی نامبارک بودن و در مقابل یمن است. به افرادی که به شکلی افعال و اعمالی را انجام می‌دهند که آنها را از مسیر سعادت دور می‌کند و به شقاوت و بدبختی می‌رساند، اصحاب المشئمه گفته می‌شود.

حرکت کند و کارهای شایسته انجام داده و بر بندگان الله رحم کند؛ کتاب اعمالش را به دست چپ می گیرد و در قیامت اهل شقاوت و بدبختی است.

﴿أَصْحَابُ الْمِئْمَنَةِ﴾:

- ۱- کتاب اعمالشان را به دست راست می گیرند.
- ۲- جزء گروه اصحاب راستی هستند و اهل سعادت اند.

﴿أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ﴾:

- ۱- کتاب اعمالشان را به دست چپ می گیرند.
- ۲- جزء گروه اصحاب راستی نبوده و اهل شقاوت اند.

﴿عَلَيْهِمْ نَارٌ مُّؤَصَّدَةٌ﴾:

«بر آنان [در روز قیامت از هر سو] آتش سرپوشیده‌ای است [که راه فرار ندارند]!»
 آنان به آتشی افکنده می شوند که:

- ۱- بسته و از همه سو احاطه است.
- ۲- از آن خارج نمی شوند.

طبیعتاً اینها در آتشی سرپسته هستند و هرگز راه گریز از این آتش برایشان میسر نیست؛ زیرا آنان به آیات الله کافر شدند و از پیامبرش فرمان نبردند. بودن آنها در دنیا نیز با توجه به وضعیتی که دارند، در واقع به مثابه‌ی بودن در آتشی است که هیچ راه گریزی را برای خود باقی نگذاشته‌اند.

رهنمود آیات:

- ۱- تقبیح و سرزنش کسانی که مالشان را در راه معصیت الله و پیامبرش به مصرف می‌رسانند و نصحیت آنان به انفاق در راه خیر که رهایی بخش و نجات‌بخش از آتش دوزخ است.
- ۲- بیان اینکه گردن‌های عذاب الله در روز قیامت به وسیله انفاق در راه الله و ایمان و عمل صالح و سفارش یکدیگر به آن، پشت سرگذاشته می‌شود.
- ۳- تقبیح کفر و تهدید شدید نسبت به دارندگان آن.

تفسیر سوره‌ی شمس

نام سوره شمس به معنی خورشید است و بیانگر محور آیات سوره می‌باشد. استدلال به مجموعه‌ای از آیات آفاق و انفس برای اثبات وجود تقابل میان همه‌ی موجودات و از جمله نفوس انسان‌ها و نتیجه‌ی کار کسانی که در مسیر رشد و تعالی قدم برداشته‌اند و یا اینکه در مسیر عدم رشد و انحراف قدم برمی‌دارند. بنابراین با توجه به تقسیم‌بندی آیات سوره در این سوره هم به مانند سایر سوره‌های مکی محور کلی، اصلاح بینش مخاطبین می‌باشد.

تقسیم‌بندی آیات سوره:

از آیه‌ی ۱ تا آیه‌ی ۸ استدلال به آیات آفاق و انفس در رابطه با اینکه انسان دارای دو بُعد شخصیتی فجور و تقوا است. یعنی آمیخته‌ای از آن دو می‌باشد. استعداد رفتن به سوی خوبی‌ها و رفتن به سوی بدی‌ها را دارد و با این استعداد است که تکلیف انسان در رابطه با انتخابش روشن می‌شود و انتخاب بر مبنای استدلال و آزادی ارزشمند است.

آیات ۹ و ۱۰ سرانجام کار انسان‌ها بر حسب موضع‌گیری‌شان را بیان می‌کند. از آیه‌ی ۱۱ تا پایان سوره بیان سرانجام کسانی است که در مسیر فجور قدم برداشته‌اند و برنامه‌ی هدایت را تکذیب نموده‌اند.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

﴿وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا ۝۱ وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَّهَا ۝۲ وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّهَا ۝۳ وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا ۝۴ وَالسَّمَاءِ وَمَا بَدَنَهَا ۝۵ وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَّهَا ۝۶ وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا ۝۷ فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا ۝۸﴾ [الشمس: ۱-۸].

این سوره هم با سوگند شروع می‌شود و همان‌طور که می‌دانید سوگند در قرآن نوعی استدلال است، برای اثبات حقایق و الله متعال با قسم‌خوردن به خورشید و ماه و... می‌خواهد توجه ما را به خورشید و ماهی که هر روز می‌بینیم و نعمت بودن آنها را فراموش کرده‌ایم جلب نماید.

﴿وَالشَّمْسُ ۱ وَضَحَلَهَا﴾.

«سوگند به خورشید و روشنی آن [به هنگام بامداد]!»

﴿وَضُحَلَهَا﴾: «سوگند به خورشید و روشنایی آن»

آرای علما در تفسیر خورشید در این آیه:

۱- قسم به خورشید و اشعه‌ی روشن آن که دلیل بر حکمت و عظمت الله است؛ زیرا اگر بیش از حد معین از آن دور شویم، یخ زده و اگر بیش از حد معین به آن نزدیک شویم، می‌سوزیم و از نور آن برای انرژی و گرما و رویش گیاهان استفاده می‌شود.

۲- قسم به خورشید زمانی که طلوع می‌کند و بالا می‌آید و هنگام خواندن نماز ضحی (چاشت) است.

قسم به خورشید و قسم به زمانی که خورشید کامل‌ترین نور خود را بر زمین می‌تاباند تا کسی نتواند عظمت و نعمت نور دهندگی و گرما دهی خورشید را انکار کند.

﴿وَالْقَمَرَ إِذَا تَلَّهَا﴾.^۲

«و سوگند به ماه، هنگامی که بعد از آن درآید!»

﴿إِذَا تَلَّهَا﴾: «وقتی پی خورشید می‌رود.»

و قسم به ماه که به دنبال خورشید روان است؛ و نور خود را از خورشید می‌گیرد. زیرا ماه علاوه بر اینکه نور و روشنایی خود را از خورشید می‌گیرد به دور خورشید هم می‌گردد.

﴿وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّهَا﴾.^۳

«و سوگند به روز، هنگامی که با نور خود [آنچه بر زمین است] روشن [و جلوه‌گر] کند!»

۱- شروع آیه با قسم است؛ به خاطر تشویق به اخباری که جواب قسم است و آن یک حکم تفریری نسبت به مصیر انسان در زندگی قیامت است.

۲- تَلَّهَا: از ماده‌ی تَلَو است و به معنی حرکت کردن به دنبال چیزی و تالی یعنی چیزی که در پس چیز دیگری می‌آید. تالی قرآن یعنی کسی که آیات را پشت سر هم می‌خواند. تلاوت به معنی اقتدا و پیروی است و الله متعال در این سوره اشاره به تبعیت ماه از خورشید می‌کند و کلمه‌ی تلو به معنی پیروی کردن و به دنبال آمدن است.

۳- جَلَّهَا: از ماده‌ی جَلَو و به معنی روشن شدن و تجلی کردن چیزی که ابهام در آن بوده است؛ یعنی کشف بعد از خفا. یکی از اسم‌های الله، جلیل است که از همین ریشه است؛ یعنی کسی که کارش جلا دادن و روشن کردن است.

﴿إِذَا جَلَّهَا﴾: «وقتی خورشید را ظاهر و جلوه‌گر می‌سازد.»
 و قسم به روز وقتی که روشنایی می‌دهد و تاریکی را از بین می‌برد. روشنایی هم ناشی از وجود خورشید است. روز که با نور خورشید، خود را نمایان می‌سازد و به دنبال روز:

﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا ۝۱﴾.

«و سوگند به شب، هنگامی که [چهره] روز را بپوشاند [و تاریک شود]!»

﴿إِذَا يَغْشَاهَا﴾: «وقتی پرده بر خورشید پوشد و آفاق تاریک گردد.»

و قسم به شب آنگاه که می‌آید و هرچه در روی زمین است می‌پوشاند و پرده‌ی تاریکی را بر همه جا می‌گستراند.

﴿وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا ۝۲﴾.

«و سوگند به آسمان و به ذاتی که آن را [چنین محکم و استوار] بنا کرد!»

﴿وَمَا بَنَاهَا﴾: «و آن کس که آن را برافراشت؛ الله متعال آسمان را چون سقف

زمین قرار داده است.»

استعمال «ما» غالباً برای غیرعالم است - غیر عاقل - و گاهی برای عالم به کار گرفته می‌شود مانند این آیات؛ زیرا آن کسی که بنا کرده الله متعال است.

در تفسیر این آیه، دو قول وجود دارد:

۱- قسم به آسمان و آن کسی که آن را بنا کرد و ساخت.

۲- قسم به آسمان و بنا و ساخت محکم آن.

(ما) در این آیه مای مصدریه است، یعنی بعد از خود را به مصدر تبدیل می‌کند.

﴿وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا ۝۲﴾ یعنی قسم به آسمان و بنا شدن آسمان؛ آسمانی که حتی

یک ستون هم ندارد و با این عظمت آفریده شده است. اگر کلمه‌ی ما در این آیه و آیات

بعدی موصوله باشد، در آن صورت معنی آیه به این صورت خواهد بود: قسم به آسمان و

قسم به کسی که آسمان را بنا کرده است و در اینجا ضرورت ندارد که الله به خودش

قسم بخورد.

۱- جایز است که «ما» در سه آیه: ﴿وَمَا بَنَاهَا﴾ و ﴿وَمَا طَحَّهَا﴾ مصدری باشد یعنی قسم به آسمان

و بنای آن و به زمین و گستراندن آن و به نفس و تعدیل و تسویه‌ی آن، جز اینکه آنچه در تفسیر

است اولی است زیرا قسم به پروردگار را دربردارد.

﴿وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَّهَا﴾^۱!

«و سوگند به زمین و به ذاتی که آن را گسترانید [تا مردم بر آن سکونت گزینند]!»
 ﴿وَمَا طَحَّهَا﴾: «و آن کس که زمین را گستراند و نرم و هموار ساخت یعنی الله متعال».

قسم به زمین که الله آن را برای رفتن و کشت، مسطح و صاف خلق کرده است؛ درحالی که کروی و در حال چرخش به دور خود و به دور خورشید است. زمینی که محل استقرار و زندگی برای شماسست و در واقع قسم می خورد به عواملی که به نوعی در خدمت انسانها هستند، برای اینکه بتوانند به تکالیف خودشان عمل کنند. تا اینجا آیات آفاق بود و از اینجا به بعد آیات انفس شروع می شوند و ما را متوجهی خودمان می سازند.

﴿وَوَيْسٍ وَمَا سَوَّاهَا﴾^۲.

«و سوگند به جان [انسان] و ذاتی که آن را [آفرید و] نیکو گردانید!» دستگاه معنوی آن تعدیل و دستگاه جسمی آن را تنظیم نمود.

﴿وَمَا سَوَّاهَا﴾: «سوگند به نفس و آن ذاتی -الله بی همتا- که آن را بیافرید و به آن استعداد پیشرفت عطا فرمود».

نفس آدمی:

۱- جسم: الله جسم انسان را بی نقص و کامل خلق کرده است.
 ۲- روح: الله روح انسان را طوری خلق کرده که فطرتا به الله و نیکی گرایش دارد.

پس الله نفس آدمی را از لحاظ جسمی و روحی کامل خلق کرده است و نفس، نشانه بزرگی از نشانه های الله است که شایسته است به آن سوگند یاد شود. و قسم به نفس (ترکیب روح و جسم) و اجزای آن که هیچ برتری بین قسمت ها و اجزای آن وجود ندارد. یعنی طوری این نفس را آفریده است که هیچ یک از

۱- طَحَّهَا: از مادهی طحو به معنی بازکردن و پهن کردن چیزی می باشد.

۲- سَوَّاهَا: اشاره به نیرویی است که الله در وجود انسانها گذاشته است و از مادهی تسویه است، یعنی هموارکردن چیزی به شکلی که هیچ جنبه ای بر جنبه ی دیگر طغیان نکند. کلمه ی مساوی هم از همین ماده است.

قسمت‌های آن مثلاً جسم مانع فعالیت روح نیست و روح نیز مانع فعالیت جسم نیست و هرکدام بدون ایجاد مزاحمت برای دیگری وظایف خودشان را به نحو احسن انجام می‌دهند. یعنی به وجود انسان تعادل بخشیده است و هرکدام از اجزا (جسم و روح) با انجام تکالیف خودشان به رشد و تعادل می‌رسند و استعدادهای‌شان شکوفا می‌گردد. رشد و تعادل در گفتار، نگاه، کردار و وقتی که تک تک انسان‌ها به این وضعیت رسیدند، در آن صورت جامعه به سوی تعادل پیش خواهد رفت.

﴿قَالَ لَهُمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾^۸ ۱.

«سپس نافرمانی و پرهیزکاری‌اش را [به او] الهام کرد [تا از نافرمانی دوری نموده و به پرهیزکاری روی آورد]».

﴿قَالَ لَهُمَهَا فُجُورَهَا﴾: «سپس پلیدکاری را به نفس الهام نمود که چه چیزی را باید انجام دهد و چه چیزی را از خیر و شر باید ترک کند.»

در دل آدمی تمیز حق از باطل و خیر از شر قرار دارد، خوبی اعمال صالح و زشتی کارهای فاسد را به او نشان داد. هرکس در درون نفس خویش خوب و بد را تشخیص می‌دهد؛ چون نیک و بد در فطرت و سرشت انسان است و آن را الله متعال در وجود انسان به ودیعه گذاشته است.

فطرت:

۱- انسان خیر و شر را از هم تشخیص می‌دهد.

۲- انسان درست را از غلط تشخیص می‌دهد.

و به عبارتی الله نیرو و استعداد خارج شدن از میدان بندگی و عبودیت را به انسان‌ها داده و در عین حال نیرو و استعداد ماندن و استقامت ورزیدن بر مسیر بندگی و عبودیت را نیز به انسان‌ها ارزانی داشته است و این به معنی مختار بودن انسان است. الله متعال بر واقعیت و حقیقت جواب، به چهار نوع از آفرینش عظیم و به خود که والاتر است سوگند یاد کرد. می‌فرماید:

﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا ۙ وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾ [الشمس: ۹-۱۰].

۱- فَالْهُمَهَا: از ماده‌ی اَلْهَمَّ است که الهام یکی از انواع خواب‌ها است. درحالی‌که خواب نیست، بلکه در حالت بیداری اتفاق می‌افتد، یعنی خوابی که از جنس بیداری است. انسان بیدار است، به فکر فرو رفته و چیزی به او القا می‌شود. و این القا می‌تواند شیطانی و یا رحمانی باشد.

﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّهَا﴾^۱.

«بی‌تردید، هرکس نفس خود را [با آراستن به فضایل و زدودن از رذایل] پاک کرد، رستگار شد».

هرکس توفیق الهی رفیقش باشد و او را یاری دهد بر اینکه نفس خود را به وسیله‌ی ایمان و عمل صالح پاک گرداند و از آنچه آن را آلوده سازد از قبیل شرک و گناهان، اجتناب ورزد، قطعاً در روز قیامت رستگار است؛ یعنی از آتش جهنم نجات یافته و وارد بهشت جاوید می‌گردد؛ زیرا معنی «فلاح» فوز است و فوز در لغت سلامتی از موارد ترسناک و دستیابی به مرغوبات است.

راه‌های پاک‌کردن گناه در دنیا:

۱- توبه.

۲- استغفار.

۳- حسنات ماحیه: تزکیه.

۴- مصایب مکفره.

﴿أَفْلَحَ﴾: رستگار شد، برنده شد کسی که در طاعت الله بود.

تزکیه:

۱- پاک کردن نفس از گناه.

۲- انجام طاعات و عبادات: علم و عمل مفید.

ترجمه‌ی «زکَّها» به معنی تطهیر دقیق نیست، بلکه تطهیر مقدمه‌ی تزکیه است. پس مُفْلِح کسی است که نه تنها بیشترین، بلکه تمام ظرفیت‌های خودش را به کار می‌گیرد و خودش را تا حد ممکن ارتقا می‌بخشد. تزکیه یعنی بسترسازی و زمینه‌سازی برای اینکه استعدادهای موجود در وجود ما به حداکثر رشد و شکوفایی برسند و نقطه‌ی مقابلش هم:

﴿وَقَدْ حَابَ مَنْ دَسَّهَا﴾^۲. «و هر کس آن را [با گناه] آلوده ساخت، یقیناً زیانکار شد».

۱- اصل ﴿قَدْ أَفْلَحَ﴾ «لقد افلح» بوده زیرا «لام» جواب قسم است و به خاطر تفصیل و تطویل عبارات قسم که هشت جمله می‌باشد، «لام» حذف شده است.

۲- حَاب: به معنی حَبِیت است و حَبِیت یعنی به مطلوب نرسیدن و مقابل فَلَاح که به معنی به مطلوب رسیدن است و حَاب یعنی ناامید شد.

دَسَّها: اصل آن دَسَس بوده است، به خاطر ثقیل بودن سه‌سین در کنار هم، سین آخر را برای تخفیف به «یاء» تبدیل نموده، «دَسَّا» شده است. دَسَّا: یعنی چیزی را میان دو چیز پنهان نمود

﴿وَقَدْ خَابَ﴾: «خود و اهلش را در قیامت باخت؛ زیان دید؛ ناکام گردید؛ هلاک شد.»
 ﴿مَنْ دَسَّهَا﴾: «هرکس نفسش را آلوده ساخت؛ و آن هنگامی است که سرپوشی از کفر و معاصی بر آن نهد. اصل دَسَّهَا، دَسَّسَهَا بوده یکی از دو سین به یاء تبدیل شده است.»

﴿دَسَّهَا﴾: گناه را محکم گرفتن و پنهان کردن، آلوده کردن نفس به گناه. و هرکس الله متعال او را خوار گرداند به دلیل پیشینه شر و فساد در نهاد او است؛ یعنی اگر به وسیله ایمان و اعمال صالح به تزکیه‌ی نفس خود نپردازد بلکه انسانیت خود را در میان کفر و شرک و معصیت پنهان دارد و بپوشاند، چنین انسانی ناامید و ناکام می‌گردد.

این آیه دو مین جواب قسم است.

و اگر کسی از این ابزار و وسایل برای شکوفایی و رشد استعدادهایش استفاده نکند، یقیناً استعدادهایش شکوفا نخواهد شد و اهل فلاح و رستگاری نخواهد گشت، و قطعاً اهل خواری، خفت و دوری از رحمت الله خواهد بود.

رهنمود آیات:

- ۱- بیان مظاهر قدرت الهی در آیاتی که الله متعال به آن سوگند یاد کرده است.
- ۲- بیان اینکه انسان با چه چیزی رستگار می‌شود و با چه چیزی خسران و زیان می‌بیند؟

۳- تشویق انسان به سوی ایمان و عمل صالح و اجتناب از شرک و معاصی.
 همچنان که اشاره شد از آیه‌ی ۱ تا آیه‌ی ۸ استدلال به مجموعه‌ای از آیات آفاق و انفس در رابطه با این قضیه است که الله انسان را طوری آفریده که هم دارای استعداد رفتن به سوی فجور و هم دارای استعداد رفتن به سوی تقوا است و همچنان که در درون انسان این ترکیب وجود دارد: یعنی توانایی رفتن به سوی فجور و انحراف و توانایی رفتن به سوی تقوا و رستگاری؛ در خارج از وجود هم دو نیرو وجود دارد که یکی مهیج و تأیید کننده‌ی نیروی فجور در نفس انسان است و نیروی دیگر تقویت کننده‌ی نیروی تقوا در وجود است. و این نکته در اینجا بسیار جای دقت و تأمل

تا آشکار نگردد؛ غرق شدن در معصیت، فرو رفتن در گناه به طوری که گناه انسان را بپوشاند که در این صورت استعدادهای انسان شکوفا نمی‌شوند؛ زیرا یکی از مواردی که باعث جلوگیری از شکوفایی استعدادها می‌شود، گناه و معصیت است و تدسیه در مقابل تزکیه می‌باشد.

است که در جهان بیرون ابلیس و ذریه و جنود او که شیاطین (جن و انس) هستند هربار که انسان به سوی فجور میل می‌کند، آماده هستند که او را یاری دهند و در این مسیر او را به نهایت فجور و بی‌تقوایی برسانند. در عین حال نیرویی دیگر، نیروی فرشتگان، در بیرون از وجود انسان هستند که مؤید نیروی تقوا هستند و هربار که انسان به سوی تقوا و رستگاری میل می‌کند، اینها آماده‌اند که او را تأیید کنند و به سرمنزل مقصود برسانند و این جنگ و کشمکش میان نیروهای رحمانی و نیروهای شیطانی از درون و بیرون مستمر و متصل تا روز قیامت ادامه دارد، و زمینه و بستری را که الله آماده کرده، یعنی ابلیس به تعبیر خاص و شیطان به تعبیر عام که در بیرون وجود انسان و در درون هم زمینه‌ای برای استقبال از این نیروهای شیطانی موجود است، حکمتش بسیار واضح و آشکار است و آن این است که اگر قرار باشد الله فقط یک راه را پیش روی انسان قرار داده باشد و او نیز همان راه را انتخاب کند، در آن صورت این انتخاب ارزشمند نخواهد بود و مهم این است که از میان چند راه به انسان اختیار داده شود یکی از این راه‌ها را که به نظرش معقول و بهتر می‌باشد، انتخاب و از آن تبعیت کند. بنابراین حکمت وجود نفس اماره‌ی به سوء یا همان فجور در درون انسان و بودن ابلیس و ذریه‌اش در بیرون، شکوفا شدن استعدادهای انسان است و اگر ابلیس و ذریه‌ی او نبودند تزکیه هم هرگز معنی پیدا نمی‌کرد. پس همه‌ی زمینه‌ها برای اهل فجور و یا اهل تقوا شدن، فراهم است ﴿فَدَّ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّهَا ۙ﴾ ﴿۹﴾ وَقَدْ حَابَ مَنْ دَسَّهَا ﴿۱۰﴾ ﴿۱۰﴾ ابزار و اسباب فلاح را الله در جای جای قرآن پیش روی ما گذاشته است که چگونه مفلح شویم؟ اما می‌توان گفت که بهترین وسیله‌ی کسب فلاح نماز است. و نیز در قرآن آمده است: ﴿وَأذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ ﴿۱۲﴾ [الجمعة: ۱۰] «و الله را بسیار یاد کنید تا رستگار شوید»؛ ذکر کثیر انسان را مفلح می‌کند و تا وقتی که انسان اهل ذکر کثیر، اهل نماز، اهل اطاعت از الله و رسول و اهل دوری از گناهان نشود، تزکیه‌ای محقق نخواهد شد و وقتی هم که تزکیه محقق نشود، فلاح نیز به دنبال نخواهد آمد، اما ما خود را چگونه تزکیه کنیم؟ چگونه از شر فجور و فاجرین محفوظ بمانیم؟ راه اول اصلاح نماز است و راه دوم اهل ذکر کثیر شدن در دل شب است که الله خود به پیامبرش در آیات آغازین از سوره‌ی مُزمل تأکید می‌کند که: ﴿قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا ۖ تَبْصُهُ أَوِ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا ۖ أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا﴾ ﴿۴﴾ که اگر

شما در مرحله‌ی مزمل بمانید، به جایی نمی‌رسید و باید از حالت مزمل بودن خارج شوید، لباس استراحت را از تن در بیاورید. همان مطلبی را که اقبال بیان کرد:

چشم بی‌خواب و دل بی‌تاب ده باز ما را فطرت سیماب ده
آیتی بنماز آیات مبین تا شود اعناق ما هم خاضعین

وقتی که این چنین شد (در دل شب ذکر و نماز برپا داشتیم) در آن صورت ﴿إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأًا وَأَقْوَمُ قِيلاً﴾ هم گام‌های مان را محکم بر خواهیم داشت و هم سخنان ما محکم و اثربخش‌تر خواهد شد.

از آیه‌ی ۱۱ تا انتهای سوره بیان سرانجام کسانی است که اهل تزکیه نشدند و قدر و ارزش خود را ندانسته و نشناختند، از استعدادهایی که الله داده است آن‌چنان که بایسته است، بهره‌نجسته و از بسترهای موجود استفاده نکردند و به آن چیزهایی که داشتند بسنده کرده و فکر کردند که تکلیف همین است و همین تفکر باعث در جا زدن و ماندن و در نتیجه گنبدیدن آنها شد. یکی از اقوامی که از آن بسترهایی که الله با رحمت و حکمت خودش برای آنها فراهم کرده بود، استفاده نکردند، قوم ثمود بود.

﴿كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا﴾ ۱۱ ﴿إِذِ انبَعَثَ أَشْقَاهَا﴾ ۱۲ ﴿فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا﴾ ۱۳ ﴿فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذُنُوبِهِمْ فَسَوَّاهَا﴾ ۱۴ ﴿وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا﴾ ۱۵ [الشمس: ۱۱-۱۵].

این آیات بیانگر چند امر است از جمله اینکه: گناهان موجب عذاب الله در دنیا و قیامت می‌باشد و تکذیب پیامبر الله از جانب کافران مکه در صورتی که به آن استمرار ورزند اخطار و انذار خطر عظیمی را به دنبال دارد که چه‌بسا آنان را به هلاکت برساند، همان‌گونه که اصحاب حجر (قوم صالح علیهم‌السلام) را به هلاکت رساند و محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به طور قطع و یقین پیامبر الله است و انکار رسالت او توسط قریش فاقد ارزش است و هیچ‌کس جز پروردگار جهان، فرمانروا و فریادرس نخواهد بود و معاد و رستاخیز با دلایل قدرت و علم الله ثابت شده‌اند.

﴿كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا﴾

«ثمود [قوم صالح] از روی سرکشی [و به دلیل تجاوز در ارتکاب معصیت، پیامبرشان را]

تکذیب کردند».

﴿ثَمُودُ﴾: «اصحاب حجر که پیامبرشان صالح علیه السلام را تکذیب کردند»^۱.

﴿بِطَعْنِهَا﴾: «به سبب طغیان و سرکشی خود در شرک و معصیت‌ها»^۲.

الله متعال در این آیه قوم کوچک ثمود را مثال می‌زند و دلیل انتخاب این قوم کوچک این است که آنها به مکه و قریش نزدیک بودند و قریش آثارشان را در نزدیکی خود می‌دیدند.

و این خبری از جانب الله متعال است که منظور اخطار به قریشیان است از خطر تکذیب رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله و از طرف دیگر تسلی پیامبر الله و مسلمانان است که فرمود: قوم ثمود به تکذیب پرداختند؛ به سبب گناهایی که به حدّ طغیان رسیده بود که همان اسراف و تجاوز از حد و مرز است.

آنان به صالح علیه السلام گفتند: باید برای ما از درون صخره شتری بیرون بیاوری که حامله باشد و ناقه‌اش هم مانند مادرش به دنیا بیاید؛ صالح علیه السلام قبول کرد و چنین شد. پیامبر الله با آنان شرط کرد که یک روز شما از آب برکه بنوشید و یک روز شتر بنوشد؛ در آن روز که نوبت شتر است، از شیر شتر بنوشید که برای همه کفایت می‌کند اما آنان سخن پیامبر الله را زیر پا گذاشتند و با اینکه صالح علیه السلام به آنان گفته بود: این شتر معجزه‌ی الله است و به او کاری نداشته باشید، شتر را پی کرده و کشتند.

﴿إِذِ اتَّبَعَتْ أَشْقَاهَا﴾

«آنگاه که بدکارترین آنان [پس از تشویق قومش برای اقدام به جنایت] برخاست».

﴿إِذِ اتَّبَعَتْ﴾^۳: «آن‌گاه که بدبخت‌ترین‌شان شتابان جهت پی‌کردن ناقه برخاست؛

شقی‌ترین افراد قوم را باشتاب برانگیختند».

۱- ثمود همان قبیله‌ی معروف قوم صالح علیه السلام است و چون منازل آنان از سنگ بود بنابراین به آنان «اصحاب حجر» می‌گویند. پس از ذکر آیات گذشته، الله متعال قوم ثمود را به عنوان مثال و مصداق این آیات بیان می‌کند.

۲- طغو اسم مصدر طغیان است که طغیان عبارت از افراط در تکبر و خودبرتربینی است. «باء» سببیه است؛ یعنی قوم ثمود به سبب سرکشی و طغیان‌شان پیامبرشان را انکار نمودند؛ زیرا هرگاه تکبر در انسان بیشتر شود، انسان را به انکار، معاندت و تکذیب می‌کشاند.

۳- انبعث از فعل بعث است یعنی فرستادن، وقتی آن قوم قدار را فرستادند و قدار با موافقت آنان ناقه را کشت.

﴿أَشَقَّهَا﴾: «بدبخت‌ترین قبیله «قُدار بن سالف» بود که مثل قرار گرفته و می‌گفتند: از قدار شوم‌تر».

آن‌گاه که شقی و بدبخت‌ترین آن قبیله که «قُدار بن سالف» است به پا خاست - تا شتر را پی کند و دیگران هم مانع کار او نشدند - و این قُدار در شقاوت و کج رفتاری ضرب‌المثل قرار گرفته است، گفته می‌شد: «فلانی شوم‌تر از قدار است» پیامبر الله ﷺ درباره‌ی او می‌فرماید: «أَشَقَّى الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ قُدَارُ بْنُ سَالِفٍ»^۱: «در میان امت پیشینیان و پسینیان، قدار بن سالف بدبخت‌ترین افراد است».

اما این حدس‌کنی‌ها قوت گرفت و در شقی‌ترین و بدبخت‌ترین آنها خود را نشان داد. همه شریک جرم بودند اما یکی را به نمایندگی برگزیدند که از همه‌ی آنها شقی‌تر بود. ﴿إِذِ انْتَبَعَتْ﴾ یعنی خودش قانع و کاندید شد و گفت که شتر، مزاحم ما است، شتری که خودشان از الله درخواست کرده بودند که از دل کوه برای آنها به عنوان معجزه بیرون بیاورد، به شرط اینکه یک وعده استفاده از چشمه‌ی آب، مال مردم و قوم ثمود باشد و یک وعده آب چشمه، از آن شتر باشد. حدودی را که خود پذیرفته بودند، بعد از مدتی گفتند: این حدود آزادی را از ما سلب کرده است. از لحاظ اخلاقی افراد جامعه خود متوجه هستند که نظر به نامحرم زشت است، رشوه‌خواری و رباخواری نادرست است، بنابراین لازم نیست که داستان قوم صالح را به آن سال‌های دور محدود کنیم. البته نامش دیگر ثمود نیست، بلکه تکنولوژی و... است. علم خوب است؛ اما زمانی که انسان را به سمت جهنم ببرد و از انسان فرعون بسازد، انحصارطلبی ایجاد کند، مفید نیست. علمی که انسان را قارون کند و از انسان طاغوت

۱- حدیثی با متن بالا در هیچ یک از کتب معتبر حدیث وجود ندارد بلکه با دو متن زیر با اندکی اختلاف در الفاظ موجود است که آلبانی سند هردوشان را با مجموع طرق، صحیح می‌داند:
الف) «يَا أَبَاتْرَابِ! أَلَا أَحَدْتُكُمْ بِأَشَقَّى النَّاسِ رَجُلَيْنِ؟» قُلْنَا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «أَحْيِمِرُّ ثُمُودَ الَّذِي عَقَرَ النَّاقَةَ، وَالَّذِي يَضْرِبُكَ عَلَى هَذِهِ، (يَعْنِي قَرْنَ عَلِيٍّ)، حَتَّى تَبْتَلَّ هَذِهِ مِنْهُ الدَّمُ، يَعْنِي لِحْيَتَهُ» [المستدرک حاکم: ۴۶۷۹] و [مسند احمد: ۱۸۳۲۱] و [السنن الکبریٰ نسایی: ۸۴۸۵] و [السلسلة الصحیحة: ۱۷۴۳].

ب) «أَشَقَّى الْأَوَّلِينَ عَاوِرُ النَّاقَةِ، وَ أَشَقَّى الْآخِرِينَ الَّذِي يَطْعَنُكَ يَا عَلِيٍّ وَأَشَارَ إِلَى حَيْثُ يَطْعَنُ» [المعجم الکبیر طبرانی: ۷۳۱۱] و [مسند ابویعلیٰ موصلی: ۴۸۵] و [مسند بزار: ۱۴۲۴] و [السلسلة الصحیحة: ۱۰۸۸]. (مصحح).

بسازد علم نیست. ﴿إِذْ أَتَبَعْتَ أَشَقَّهَا﴾ بنا براین یکی پیش قدم شد که برود و این حد الهی را بشکند و مانع را بردارد و همه آزاد شوند و هر کاری که می‌خواهند انجام دهند.

﴿فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا﴾.

«پس پیامبر الله [= صالح] به آنان گفت: ماده شترِ الله و [نوبت] آب خوردنش را [حرمت نهید و بدی بر آن روا ندارید].»

﴿رَسُولُ اللَّهِ﴾: «صالح عليه السلام»

﴿نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا﴾^۱: «زنهار، ناقه‌ی الله و نوبت آب خوردنش را حرمت نهید.»

پیامبر الله صالح عليه السلام به آنان گفت: زنهار ناقه‌ی الله را مواظب باشید آن را رها کنید تا از زمین غذا بخورد و بیاشامد و آن را نکشید که عذاب الله شما را در بر خواهد گرفت، شتر و آب خوردنش را حرمت نهید؛ زیرا تقسیم‌بندی شده بود و یک روز برای ناقه و یک روز برای آنان بود.

رسول کارش تبلیغ است. رسول الله که در آنجا صالح عليه السلام است، آخرین اتمام حجت را انجام می‌دهد که: ﴿نَاقَةَ اللَّهِ﴾ این شتر الله است، از آن پرهیز کنید. و حدود الله را رعایت کنید. محدودیت ایجاد محرومیت نمی‌کند و هر محدودیتی محرومیت نیست. بسیاری از محدودیت‌ها مصونیت است و مصون بودن غیر از محروم بودن است. محروم بودن یعنی چیزی که مال شما است، از شما گرفته شود و اجازه‌ی استفاده از آن را به شما ندهند. اما مصون شدن یعنی مالکیت شما محفوظ است، اما استفاده کردن از آن برای شما فعلاً مضر است و برای اینکه شما دچار این ضرر نشوید، هرچند که ظاهراً محرومیتی برای شما دارد، ولی به دنبال آن برای شما سلامت و صحت به ارمغان می‌آورد. پزشکی که بیمار خود را از غذاهای لذیذ محروم می‌کند، این محرومیت تا زمانی که سلامت را به دنبال داشته باشد، ارزشمند است. ﴿رَسُولُ اللَّهِ﴾ که صالح عليه السلام است به آنها می‌گوید که این حدود الله است. ﴿وَسُقْيَاهَا﴾: هم حرمت این شتر را رعایت کنید و هم آن حدودی را که خودتان به عنوان محدودیت

۱- ﴿نَاقَةَ اللَّهِ﴾ منصوب به تحذیر است همان‌گونه که در تفسیر بیان شده و اضافه به خاطر شرافت ناقه است. سقیا اسم مصدر از سقی یسقی، سقیا است.

پذیرفته‌اید، رعایت کنید و آن اینکه یک نوبت این آب، مال شتر باشد و یک نوبت مال شما باشد. بعضی اوقات شکستن حدود را می‌شود با توبه جبران کرد اما بعضی از اوقات شکستن حدود با توبه هم قابل جبران نیست. تعطیل حدود جرأت مردم برای گناه را بیشتر می‌کند. اما قوم ثمود چه کار کردند، آیا این هشدار صالح علیه السلام را پذیرفتند؟

﴿فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُم بِذَنبِهِمْ فَسَوَّاهَا﴾^۱.

«[ولی آنان] او را تکذیب کردند و آن [ماده‌شتر] را کشتند؛ پس پروردگارشان به سبب گناهان‌شان بر سرشان عذاب آورد و همگی آنان را با خاک یکسان کرد.»

﴿فَكَذَّبُوهُ﴾: «ولی قومش او را در آنچه آنان را باخبر می‌نمود، تکذیب کردند.»

﴿فَعَقَرُوهَا﴾^۲: «و سپس ناقه را کشتند و پی کردند.»

﴿فَدَمْدَمَ﴾: هلاک شدند.

قوم ثمود پیامبرشان صالح علیه السلام را تکذیب کردند و شتر را که معجزه الله بود، کشتند؛ ناقه‌ی الله از آبی می‌خورد که ابر فرو می‌ریخت و از چشمه جاری می‌شد ولی قوم ثمود، آن بدکاران، آب الله را از ناقه‌ی الله دریغ کردند. و گفتند که این حد و حدود چیست؟ باید مانع را از سر راه برداشت و باید شتر را پی کرد و شتر را پی کردند. الله رحمان و رحیم با همه‌ی رحمت خویش به پیشنهاد آنها شتر را از دل کوه درآورد، برای اینکه حجت بر آنها تمام شود و اهل اصلاح و هدایت شوند. اما آنها نپذیرفتند و نهایتاً باید هلاک می‌شدند، چون حجت بر آنها تمام شده بود.

و الله آنان را به سزای گناهان‌شان هلاک کرد و صاعقه و بانگ مرگ‌باری از آسمان و زمین لرزه آنها را فرا گرفت و همه بیهوش بر زمین افتادند و آنها را با خاک یکسان کرد. و این عذاب و عقوبت همه را به طور یکسان دربر گرفت و همه هلاک شدند.

۱- فَعَقَرُوهَا: از ماده‌ی عقر و به معنی اصل است. عقر هر چیزی، یعنی اصل هر چیزی و به پی کردن شتر عقر می‌گویند، زیرا شتر با پی کردن از پا درمی‌آید.
دَمْدَمَ: یعنی آنها را هلاک و نابود کرد.

۲- عقروها: عقر، زخمی نمودن شتر است در اعضای دو دست تا به سبب درد و الم بر روی زمین بیفتد، هنگامی که افتاد آن را به کلی سرمی‌برند، ولی «عقربالعیر» بر ذبح اطلاق شده، «فاء» در «فَعَقَرُوهَا» برای ترتیب است.

﴿وَلَا يَخَافُ عُقْبَهَا﴾^۱!

«و [الله] از سرانجام آن [عذابی که بر آنان فرستاد و آنان را نابود کرد] بیم ندارد».

﴿لَا يَخَافُ﴾: نمی ترسد:

۱- الله از عاقبت و سرانجام کیفرش نمی ترسد که کسی چیزی بگوید.

۲- الله از انجام کیفر، پشیمان نمی شود.

و از پیامد کار خویش - هلاک و نابودی آنان - بیمی به خود راه نمی دهد؛ زیرا پروردگار همه، مالک همه و قاهر و قادر است و مافوق بندگان خود قرار دارد و عزیز و حکیم است. الله حکیم از روی علم و حکمت خود، کیفر و سزا می دهد و در کارش پشیمانی راه ندارد؛ زیرا به آنان هشدار داده شد ولی آنان دروغ انگاشتند و نافرمانی کردند. تعبیری که سید قطب از این آیه دارد، این است که اگر کسی به میدان جنگ برود و از هیچ چیز و هیچ کسی نترسد، بسیار قوی می جنگد اما اگر کمترین ترسی در وجودش باشد، نمی تواند قوی بجنگد و زمانی هم که قوی جنگید، قطعاً پیروز میدان خواهد بود، بنابراین الله بدون کمترین وحشت و هراسی از هیچ جهت و جنبه‌ای با قوت آنها را عقوبت کرد. یعنی قوی ترین و شدیدترین عقوبت‌ها را نسبت به آنها انجام داد؛ و قسمت آخر این سوره می خواهد به ما بگوید که الله رحمان و رحیم بعد از اینکه اتمام حجت‌ها را در قالب ارسال کُتب و ارسال انبیا برای بندگان انجام می دهد، مدتی هم بعد از آن به آنها مهلت می دهد تا متوجه و متنبه شوند و نهایتاً اگر متوجه نشدند، بندگان خود را در صورت وجود برای نابودی آنها به کار می گیرد و اگر بندگانی هم وجود نداشتند، در آن صورت الله خود وارد عمل می شود و مستقیماً کارها را به انجام می رساند.

۲ نکته‌ی مهم این سوره:

۱- جمع کردن هرچه بیشتر حسنات ماحیه: ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّهَا﴾.

۲- ﴿وَلَا يَخَافُ عُقْبَهَا﴾: الله متعال هرچه در تقدیر انسان‌ها حکم کند بی حکمت

نیست و حتماً در آن خیری نهفته است.

۱- عُقبی اسمی است برآنچه که به دنبال فعلی از افعال، چه مجازات و چه پاداش حاصل می شود و آن وضعیتی است که به دنبال خیر و شر حاصل می شود.

رهنمود آیات:

- ۱- بیان اینکه نجات و رهایی بنده از آتش و ورود او به بهشت، بستگی به تزکیه‌ی نفس و پاک کردن آن از گناهان و معاصی دارد و شقاوت و خسران بنده به سبب آلوده شدن نفس با شرک و معصیت‌هاست؛ تمام این‌ها از جمله سنت‌های الهی است و در حیطة‌ی اسباب و مسببات است.
- ۲- اجتناب از طغیان که همان اسراف در شر و فساد است و موجب تباهی انسان و نابوده کننده آن است هم در دنیا و هم در قیامت.
- ۳- تسلّی‌بخش رسول گرامی و تخفیف رنج و محنت‌های او، آن‌گاه که می‌گوید: قبل از قریش، قوم ثمود و دیگر امت‌ها همچون اصحاب مدین و قوم لوط و فرعون، پیامبران عصر خود را تکذیب کردند.
- ۴- انذار و اخطار به قریش از سرانجام شرک و تکذیب و معاصی از قبیل ظلم و تجاوز از حد.

تفسیر سوره‌ی لیل

نام سوره لیل به معنی شب که یکی از آیات آفاقی است، همچنان که در سایر سوره‌ها نیز بیان شده است. محور سوره هم در راستای نام سوره است که استدلال به آیات آفاق و انفس است که یکی از این آیات آفاقی شب است. الله متعال در میان همه‌ی کاینات و مخلوقات، سنت و قاعده‌ی تقابل و زوجیت را حاکم گردانیده است، یعنی تنها ذات منحصر به فرد، الله است و همه چیز غیر از او، از قانون زوجیت تبعیت می‌کنند؛ در مقابل لیل، نهار است، در مقابل نر ماده است و... بنابراین کوشش‌ها و تلاش‌های ما نیز در تقابل با هم هستند. همه یک نوع کوشش نمی‌کنیم و همه هم به یک نتیجه نمی‌رسیم. همچنان که بر همه چیز زوجیت حاکم است: ﴿وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾ [الذاریات: ۴۹] و زوج به معنی دو نیست، بلکه حداقل زوج دو است؛ یعنی همه چیز در تقابل با یکدیگرند و این تقابل تکامل است و به معنی ضدیت نیست. به تعبیر قرآن شب و روز خلیفه و جانشین یکدیگرند. ﴿وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً﴾ [الفرقان: ۶۲] زن و مرد هم در تقابل باهم هستند اما قرار نیست که ضد هم باشند، بلکه قرار است که تمام حرکات‌شان متمم و مکمل یکدیگر باشد و در کنار هم به کمال برسند. پس محور سوره، تقابل است و اعمال ما نیز تقابل خواهند داشت که هرکس هر راهی را که انتخاب کند، به نتیجه‌ی همان انتخاب خواهد رسید.

تقسیم‌بندی آیات سوره:

از آیه‌ی ۱ تا ۴ استدلال به آیات آفاق و انفس برای اثبات تقابل میان همه‌ی کاینات که همه چیز در مقابل یکدیگر است. الله با حاکم کردن سنت تقابل نمی‌خواهد که کاینات و مخلوقات علیه یکدیگر باشند، بلکه به شکلی منظم در فعالیت و کار هستند تا اینکه ما نیز بتوانیم همراه با آنها به تلاش هدفمند مشغول شویم و اینکه اگر ما هم مانند خورشید تلاش و حرکت کنیم، در آن صورت مانند خورشید خواهیم شد، یعنی هم نور خواهیم داد و هم گرما و انرژی.

از آیه‌ی ۵ تا آیه‌ی ۱۳ سرانجام انسان‌ها برحسب موضعگیری‌های‌شان و اینکه امکانات مادی و استعدادهای خدادادی به تنهایی قادر به حل مشکلات و معضلات نیستند، بلکه باید این استعدادها و این امکانات با هدایت‌های ربانی همراه شود تا انسان به کمال مطلوب برسد.

از آیه‌ی ۱۴ تا آخر سوره، یعنی آیه‌ی ۲۱ هشدار به کسانی است که سعی و کوشش‌های‌شان خالصانه نیست، با حیرت قدم برمی‌دارند و آتشی شعله‌ور، منتظر آنهاست؛ زیرا مسیر شقاوت را برگزیده‌اند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ ﴿۱﴾ وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ ﴿۲﴾ وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ ﴿۳﴾ إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّىٰ ﴿۴﴾﴾ [اللیل: ۱-۴].

﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ ﴿۱﴾﴾^۱

«سوگند به شب، هنگامی که [همه چیز را] بپوشاند».

﴿إِذَا يَغْشَىٰ﴾: «با تاریکی خود می‌پوشاند، فرا می‌گیرد، پرده افکند».

الله به شب قسم می‌خورد که مانند لباسی زمین را پوشانده و تاریک می‌کند و او تعالی می‌تواند به همه چیز قسم بخورد؛ زیرا مخلوقات او هستند و الله همیشه به چیزهای عظیم و بزرگ قسم یاد می‌کند و شب نیز با تاریکی خود باعث آسایش و آرامش می‌شود.

طبق نظر بعضی از علما، دلیل اینکه این سوره با شب آغاز شده، این است که در این سوره در مورد انسان‌های بخیل صحبت شده که اعمال آنان مانند شب، سیاه و تاریک است.

شب به عنوان یکی از آیات آفاقی که جلب توجه می‌کند و با آمدنش سعی و تلاش‌ها گُند می‌شود و انسان آماده می‌شود به سکون و آرامشی از لحاظ جسمی و روحی برسد. آرامش جسمی که با خوابیدن به دست می‌آید، اما آیا آرامش روحی هم با

۱- از نکته‌های ظریف این سوگندها به شب و روز این است که هر دو ضد یکدیگرند و اشاره دارد به تضاد میان مذکر و مؤنث، خوبی و بدی، سختی و آسانی، تصدیق و تکذیب که در محتوای این سوره است.

خواهیدن به دست می‌آید؟ اگر انسان روانش آرامش نداشته باشد و صاحب بینشی نباشد که به او امنیت و آرامش دهد، خوابش هم خواب مفیدی نخواهد بود و بعد از بیدار شدن احساس خستگی زیادی خواهد کرد، بنابراین شب یکی از مظاهر نعمت الله است، هم برای رسیدن به امنیت و سکون جسمی و مادی و هم برای رسیدن به امنیت و سکون روحی. و گفته‌اند که: زمستان بهار مؤمن است چرا؟ برای اینکه روزهای کوتاه و شب‌های طولانی دارد، در روزهای کوتاه انسان می‌تواند توفیقِ اهل صیام‌شدن را پیدا کند و در شب‌های طولانی هم به اندازه‌ی کافی می‌خوابد و هم قیام می‌کند و به کارهای روزمره‌اش هم هیچ صدمه‌ای وارد نمی‌شود. بنابراین کسی که روزش صیام و شبش قیام باشد، شخصیت بهاری پیدا می‌کند، افسردگی‌ها و اضطراب‌ها را نمی‌شناسد، فشارهای روحی را نمی‌شناسد و همیشه در امنیت است و هرگاه از این سکون و آرامش دور شد، دچار افسردگی و اضطراب می‌شود.

﴿وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى﴾^۱.

«و سوگند به روز، هنگامی که آشکار شود». و به واسطه‌ی روشنایی آن، مخلوقات به دنبال کارها و منافع خود می‌روند.

﴿إِذَا تَجَلَّى﴾: «در اقلیمی که هست، جلوه‌گری آغاز کند و ظلمت شب را می‌راند، کلمه «إذا» در اینجا ظرف است، شرطی نیست.»

در مقابل شب روز است، آنگاه که روشن می‌شود و روشنی می‌بخشد، در سوره‌ی شمس، ﴿وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّتْهَا﴾ و در اینجا ﴿تَجَلَّى﴾ خودش روشن می‌شود. ﴿جَلَّتْهَا﴾ یعنی روشن می‌کند. دو توصیف از نَهَار داریم. یک جا کارش روشنی و روشن‌گری است و در جای دیگر توصیف کمالی است که خود به آن نایل آمده است. تا همین جا درس‌هایی به ما می‌دهد؛ اینکه مانند شب هر جا که می‌رویم آرامش ببریم و مانند روز هر جا که می‌رویم حامل نور و روشنایی باشیم.

این دو نشانه از نشانه‌های الله متعال است که دلالت بر ربوبیت او دارد و به تبع موجب اقرار و تصدیق به الوهیت او نیز می‌باشد. و پس از این دو قسم، الله متعال به ذات خود قسم می‌خورد و می‌فرماید:

۱- تجلی روز یعنی جلوه‌گری و روشنایی آن. الله سوگند یاد کرده است به هرکدام از شب و تاریکی اش و روز و روشنایی‌اش که در آن مظاهر آفرینش الله و عظمت او در آفریدن تاریکی‌ها و نور، متجلی است.

﴿وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ﴾.

«و سوگند به آن که نر و ماده را آفرید».

و آنکه نر و ماده، آدم و حوا و سپس سایر مذکرها و عموم مؤنث‌ها از هر حیوانی آفرید که از عظمت دو آیه‌ی شب و روز کم‌تر نمی‌باشد.

علماء در مورد این آیه دو نظریه دارند:

۱- الله به خود قسم می‌خورد که نر و ماده را خلق کرده است.

۲- الله به نر و ماده قسم می‌خورد.

کمال حکمت الهی در این بوده است که از هر نوع حیوانی و حتی انسان، نر و ماده را آفریده تا نوع آن باقی بماند و نسل آن از بین نرود.

ما در اینجا، مای مصدری است. یعنی قسم به خلقت نر و ماده که مقابل همدیگر

هستند. تقابل در همه چیز، شب و روز و نر و ماده ﴿وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ﴾

زوجیت و تقابل که اساس حیات است و اگر تقابلی نبود و همیشه روز بود، حیات

تعطیل می‌شد. و اگر همیشه شب بود و روز نمی‌آمد، باز هم حیات تعطیل می‌شد. با

شب و روز است که حیات ادامه دارد و با نرها و ماده‌ها در همه‌ی مخلوقات است که

حیات جان می‌گیرد و ادامه پیدا می‌کند.

الله متعال در آیات آغازین این سوره به سه چیز سوگند یاد می‌کند:

۱- شب.

۲- روز.

۳- مرد و زن.

مقسم علیه - جواب قسم - این گفتارِ الله است که می‌فرماید:

﴿إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّىٰ﴾.

«که یقیناً سعی [و تلاش] شما مختلف [و نیک و بد] است».

ای انسان عمل و سعی شما گوناگون است بعضی نیک است و موجب خوشبختی و

کمال دنیا و قیامت می‌گردد و بعضی بد که باعث شقاوت و زیان دو جهان می‌گردد.

باید گفتار و کردارت بدون تناقض باشد تا مقبول درگاه الهی شود، ولی تلاش‌های

شما پراکنده و گوناگون است و شما در دام تناقض گرفتار آمده‌اید.

۱- شَتَّى: از ماده‌ی شَتَّ است، به معنی متفرق شدن و از هم جدا شدن دو یا چند چیز.

اعمال بندگان مختلف است: خیر و شر، موفق یا ناموفق؛ گروهی اعمالی انجام می دهند که باعث ورود آنان به بهشت می شود و گروهی دیگر اعمالی انجام می دهند که باعث رفتن آنها به جهنم می شود و الله بین اعمال بندگان فرق می گذارد.

انسان تنبل و کسل به جایی نمی رسد و الله متعال بندگان را به تلاش و کوشش تشویق می کند؛ چون هم شدت دارد و هم سرعت؛ و انسان باید همیشه زحمت بکشد و در راه دین تلاش کند چه از نظر عقلی: مانند کسب علم و حفظ قرآن و چه از نظر عملی: مانند انجام نماز و روزه و کارهای منزل با نیت خالص؛ پس اعمال انسان باید با نیت خالصانه و فقط برای الله متعال باشد.

همچنان که تقابل در همه چیز و در همه ی کاینات وجود دارد، کوشش های شما هم متفاوت و جدای از هم هستند. همه یک جور تلاش و حرکت نمی کنید. تابع طبایع، سلیقه ها، استعدادها، شخصیت، نوع بینش و... هستید و تلاش های شما پراکنده است. اما آیا همه ی تلاش ها به نتیجه می رسند و همه مطلوب هستند؟ آیا همه ی تلاش ها، تلاش های هدفمندی هستند؟ نه چنین نیست، بلکه ﴿إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى﴾ هر کسی راهی را پیش گرفته و در آن مسیر حرکت می کند. اما در جمع بندی نهایی این راه ها را می توان به دو راه کلی تقسیم کرد که هریک از راه ها نیز خود به چندین راه کوچک تقسیم می شوند.

﴿فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى ﴿۵﴾ وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى ﴿۶﴾ فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى ﴿۷﴾ وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى ﴿۸﴾ وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى ﴿۹﴾ فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَى ﴿۱۰﴾ وَمَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى ﴿۱۱﴾ إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى ﴿۱۲﴾ وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَى ﴿۱۳﴾﴾ [اللیل: ۵-۱۳].

﴿فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى ﴿۵﴾﴾^۱.

«و اما کسی که [در راه الله] بخشید [آنچه را که به آن ملزم شده بود از زکات و انفاق و کفاره] و پرهیزکاری کرد [از آنچه الله از آن نهی کرده است]».

حاکم از عامر بن عبدالله بن زبیر از پدرش روایت کرده است: ابوقحافه (پدر ابوبکر) به ابوبکر رضی الله عنه گفت: تو را می بینم بردگان ناتوان را آزاد می کنی، اگر مردان ورزیده و

۱- أعطی: از ماده ی عَطو است، به معنی انجام دادن و تحت حمایت قرار دادن کسی یا چیزی و به معنی بخشش هم به کار رفته است. چون انسان با بخشیدن چیزی به کسی او را از استفاده کردن از آن چیز برخوردار می کند.

توانا را آزاد می‌کردی در کنارت می‌ایستادند و از تو دفاع می‌کردند (بهتر بود). ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفت: مراد من تنها رضای الله است. پس ﴿فَأَمَّا مَنْ أَعْطَىٰ وَاتَّقَىٰ﴾ نازل شد.^۱

﴿أَعْطَىٰ﴾: عبادت‌های مالی اعم از زکات، نفقه، صدقه، پرداخت کفاره.

﴿وَاتَّقَىٰ﴾: پرهیزکردن از گناه و کارهای حرامی که الله نهی کرده است.

اما کسی که در مال و ثروت، حق الله را داد، به انفاق و خیرات آن در راه الله پرداخت و از الله پروا داشت تا به او ایمان آورد و او را عبادت کرد و شریکی برایش قایل نشد.

یعنی کسی که اهل عطا بود اگر بخواهد به کمال برسد (در اینجا مهم نیست که چه چیزی را عطا کند، برای همین مفعول ذکر نشده است) هرچیزی که قابلیت عطا و بخشیدن دارد، باید ببخشد؛ بعضی اوقات این بخشیدن مال است و بعضی اوقات جان است. آن وقتی که قرار است مال ببخشد، اما بگوید من جان می‌دهم این بخشیدن ارزشی ندارد و آن وقتی که قرار است جان بدهد اما بگوید من مال می‌دهم، باز هم این بخشیدن‌ها ارزشی ندارد و به دنبال عطا تقوا می‌آید. ﴿فَأَمَّا مَنْ أَعْطَىٰ وَاتَّقَىٰ﴾ یعنی عطایی که تقوا برای انسان به همراه نداشته باشد، ارزش ندارد و بعد از تقوا هم صدق می‌آید:

﴿وَصَدَقَ بِالْحُسْنَىٰ﴾^۲ «و [وعدۀ الله و سخنان] نیک را تصدیق کرد».

۱- «قَالَ أَبُو قُحَافَةَ لِأَبِي بَكْرٍ: أَرَاكَ تُعْتَقُ رِقَابًا ضِعَافًا فَلَوْ أَنَّكَ إِذْ فَعَلْتَ مَا فَعَلْتَ أَعْتَقْتَ رِجَالًا جَلْدًا يَمْنَعُونَكَ وَيَقُومُونَ دُونَكَ. فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: يَا أَبَتِ إِنِّي إِنَّمَا أُرِيدُ مَا أُرِيدُ لِمَا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَاتُ فِيهِ ﴿فَأَمَّا مَنْ أَعْطَىٰ وَاتَّقَىٰ﴾ وَصَدَقَ بِالْحُسْنَىٰ ﴿فَسُنِّيَرُهُ لِيُسْرَىٰ﴾ إِلَى قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَىٰ﴾ إِلَّا أُوْبْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَىٰ ﴿وَلَسَوْفَ يَرْضَىٰ﴾ [الليل: ۵-۲۱]» [حاکم: ۳۹۴۲] حکم سند: حسن. (مصحح)

۲- صَدَقَ: از ماده‌ی صَدَق است که مقابل آن کذب است. صدق می‌تواند در قول و فعل و یا در نیت باشد و اگر انسان سخنی را بر زبان راند که آن سخن مطابق با آن چیزی باشد که در نیت اوست و در حیاتش به مقتضای آن سخن حرکت کند، در آن صورت کلمه‌ی صادق بر او اطلاق می‌شود. یعنی صدق در هر سه بُعد قول و فعل و نیت محقق شود. و معنای صدیق از صادق بیشتر است و به کسی اطلاق می‌شود که مطلقاً دروغی بر زبان، نیت و افعالش جاری نشود. نکته‌ی زیبا این

است که در قرآن، در آیه‌ی آخر سوره‌ی قمر صدق برای چهار چیز صفت شده است؛ برای جایگاه و مکانی که اهل بهشت در آن قرار دارند: «مَقْعَدِ صَدَقٍ» یعنی جایگاه و محل نشستن که به دلیل صدقِ صادقین به آنها داده می‌شود: ﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ ﴿۵۵﴾ فِي مَقْعَدِ صَدَقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ ﴿۵۶﴾ [القمر: ۵۴-۵۵] «پرهیزگاران در باغ‌ها و [کنار] جویبارهای [بهشتی] جای دارند، در مجلسی سرشار از راستی [و شایستگی] و نزد فرمانروایی مقتدر». روز قیامت صدق صادقین برایشان سودمند است: ﴿قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمٌ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ ﴿۱۱۹﴾ [المائدة: ۱۱۹] «الله می‌فرماید: امروز روزی است که راستیِ راستگویان به آنان سود می‌بخشد». در مقام آزمایشات بسیار سخت و گدازنده یعنی فتنه؛ در آیات ابتدایی سوره‌ی عنکبوت الله می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ ۗ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكٰذِبِينَ ﴿۳﴾ [العنکبوت: ۳] «و به راستی کسانی را که پیش از آنان بودند نیز آزمودیم و تا الله کسانی را که [دربارهٔ ایمانشان] راست گفته‌اند بازشناسد و دروغگویان را [نیز] معلوم گرداند». بنابراین معیار برای موفق شدن در ابتلائات، امتحانات و آزمایشات صدق می‌باشد.

در سوره‌ی یونس آیه‌ی دوم هم آمده است که: ﴿وَبَشِّرِ الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ ﴿۲﴾ [یونس: ۲] «و به کسانی که ایمان آورده‌اند بشارت بده که برای آنان نزد پروردگارش پاداشی نیکوست». «قدم صدق» یعنی حُسن سابقه، یعنی سبقت‌های صادقانه‌ای را که بندگان الله در دنیا می‌گیرند، در آخرت برای‌شان پس انداز خوبی است. مانند صدیق اکبر که در همه چیز این سبقت‌ها را داشت. و در سوره‌ی اسرا آیه‌ی ۸۰ آمده است که: ﴿رَبِّ اَدْخِلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَاَخْرِجْنِيْ مُخْرَجَ صِدْقٍ ﴿۸۰﴾ [الاسراء: ۸۰] «پروردگارا، مرا [در هر کاری] به درستی داخل نما و به درستی خارج ساز». اینکه انسان از الله بخواهد کاری را که می‌خواهد شروع کند، صادقانه شروع و صادقانه هم کار را تمام کند و صادقانه از آن خارج شود و این کار اندکی مشکل است و این است که پیامبر رحمت به تعبیر قرآن از الله یاری می‌طلبد که: ﴿وَاَجْعَلْ لِّيْ مِنْ لَّدُنْكَ سُلْطٰنًا نَّصِيْرًا ﴿۸۱﴾ [الاسراء: ۸۱] «و از جانب خویش دلیلی یاری‌بخش برای من [در برابر دشمنانم] قرار بده». لسان صدق هم در معنای ظاهری یعنی زبان صادقانه، اما معنی دقیق آن ﴿وَاَجْعَلْ لِّيْ لِسٰنًا صِدْقٍ فِي الْاٰخِرِيْنَ ﴿۸۴﴾ [الشعراء: ۸۴] «و در آیندگان آوازهای نیک برایم قرار بده». در دعای ابراهیم عليه السلام آمده است: یعنی یا الله! کاری کن که زبان مردم به نفع من شهادت بدهد، آن هم شهادت صادقانه. کاری کن که محبوب مردم شوم و توفیق انجام اعمال صالح را پیدا کنم.

حُسنی: از ماده‌ی حُسن است و عبارت از هر چیزی است که انسان در رابطه با آن رغبت داشته باشد و می‌تواند حُسن عقلی باشد که انسان دوست دارد به آن برسد و می‌تواند از روی میل و هوا باشد، یا حُسن مادی و غیر معنوی مثل پول زیاد، خانه‌ی زیبا و... باشد و حُسنه هم که در

﴿أَعْطَى﴾:

۱- مال ۲- علم ۳- وقت ۴- جاه و مقام.

﴿وَأَتَقَى﴾:

۱- ریا ۲- مدح مردم ۳- ترک گناهان ۴- تعریف و تمجید.

صَدَقَ بِالْحَسَنَى:

۱- تصدیق حق و بهشت ۲- تصدیق جایگزین شدن (صدق بالخلف من الله) ۳-

لا إله إلا الله.

و به باقیات صالحات که عوض چند برابری است و الله متعال به آن وعده داده، باور

داشته باشد آنجا که می‌فرماید: ﴿وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِّنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ﴾

مقابلش سیئه است و طبیعتاً سیئه چیزی است که انسان را ناراحت می‌کند و اگر فطرت انسان آلوده نشده باشد، علی القاعده نباید میلی به طرف آن داشته باشد. حُسنی، مؤنث احسن است و

أفعل تفضیل یعنی نیکوتر، کامل‌تر و بنده‌ی الله کسی است که تابع احسن حسنی است: ﴿فَبَشِّرْ

عِبَادَ ﴿۱۷﴾ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ﴾ [الزمر: ۱۷-۱۸] «پس [ای پیامبر]، [بهشت را]

به بندگانم بشارت بده. [همان] کسانی که سخن [های مختلف] را می‌شنوند و از بهترین آن پیروی می‌کنند». بنده‌ی بشارت داده‌شده کسی است که متبع احسن است، یعنی در همه چیز تابع

احسن است، فکری، اخلاقی، اجتماعی، اقتصادی و... و این‌ها اهل هدایت هستند. ﴿أُولَئِكَ

الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾ [الزمر: ۱۸] «آنان کسانی هستند که الله

هدایتشان کرده و خردمندند». معنی احسان از معنی انعام بیشتر است. انعام یعنی کسی را از

چیزی برخوردار کردن که خوشحال هم بشود اما احسان یعنی کسی را از چیزی برخوردار کردن

طوری که هم خوشحال شود و هم تمام نیازهای او پاسخ داده شود. یعنی کار را تمام کردن. به

همین دلیل است که الله می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ﴾ [النحل: ۹۰] «در حقیقت،

الله [شما را] به عدالت و نیکوکاری فرمان می‌دهد». و احسان یعنی اینکه بیشتر از حق کسی را به

او دادن و کمتر از آن را از او گرفتن و الله در رابطه با بندگان این کار را انجام می‌دهد و از ما

می‌خواهد که محسن باشیم، به عبارتی بیشتر از لیاقت ما، به ما داده است و کمتر از آن چیزی را

که باید پس بدهیم، از ما می‌گیرد: ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ مَثَالٍهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا

يُجْزَىٰ إِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾ [الأنعام: ۱۶۰] «در آن روز، هر [مؤمنی] که کار نیکی بیاورد،

ده برابر آن [پاداش] خواهد داشت و هر کس کار بدی بیاورد، جز مانند آن کیفر نخواهد دید؛ و به آنان

ستم نخواهد شد».

[سبأ: ۳۹] «و هر چیزی را [که در راه الله] انفاق کنید، او به جای آن [مال - و بهتر از آن - به شما] باز پس می‌دهد؛ و او تعالی بهترین روزی‌دهنده است» و در حدیث صحیح پیامبر الله ﷺ می‌فرماید: «مَا مِنْ يَوْمٍ يُصْبِحُ الْعِبَادُ فِيهِ إِلَّا مَلَكَانِ يَنْزِلَانِ فَيَقُولُ أَحَدُهُمَا لِلَّهِمْ أَعْطِ مُنْفِقًا خَلْفًا، وَيَقُولُ الْآخَرُ لِلَّهِمْ أَعْطِ مُسِيغًا تَلْفًا»^۱: «هر روزی که بندگان صبح می‌کنند، دو فرشته از آسمان نازل می‌شود یکی می‌گوید: یا الله! کسی که در راه تو انفاق کند عوض بده و دیگری می‌گوید: یا الله! به کسی که از انفاق خودداری می‌کند ضرر و زیان برسان».

عطاکننده باید با قول و نیت و فعلش حُسنی، یعنی نیکوترین را تصدیق نماید. دو معنی برای حُسنی آورده‌اند که یکی را به عقیده‌ی توحید تفسیر کرده‌اند و یکی را به مقامِ آخرت؛ یعنی آخرت را تصدیق کند. اما بهترین این است که حُسنی را همان حُسنی معنی کنیم. یعنی نیکوترین را در هر چیزی تصدیق کند؛ بنابراین هرکس صدقه داد و برای الله این کار را کرد و باور و اعتقاد قلبی داشت که با صدقه مالش کم نمی‌شود و توسط الله جایگزین می‌شود، چنین شخصی با چنین ویژگی‌هایی، به «یُسری» می‌رسد.

در حدیثی از پیامبر ﷺ نقل شده که می‌فرماید: سه چیز است که به آن قسم می‌خورم: «مَا نَقَصَ مَالٌ عَبْدٍ مِنْ صَدَقَةٍ، وَ...» «مال بنده با صدقه کم نمی‌شود و...»^۲.

۱- [بخاری: ۱۴۴۲] و [مسلم: ۱۰۱۰].

۲- [ترمذی: ۲۳۲۵. حکم آلبانی: صحیح]. متن کامل این حدیث این گونه است: «ثَلَاثَةٌ أُقْسِمُ عَلَيْهِنَّ وَأُحَدِّثُكُمْ حَدِيثًا فَاحْفَظُوهُ» قَالَ: «مَا نَقَصَ مَالٌ عَبْدٍ مِنْ صَدَقَةٍ، وَلَا ظَلِمَ عَبْدٌ مَظْلَمَةً فَصَبَرَ عَلَيْهَا إِلَّا زَادَهُ اللَّهُ عِزًّا، وَلَا فَتَحَ عَبْدٌ بَابَ مَسْأَلَةٍ إِلَّا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ بَابَ فَقْرٍ أَوْ كَلِمَةً فُحْوَهَا» وَأُحَدِّثُكُمْ حَدِيثًا فَاحْفَظُوهُ» قَالَ: «إِنَّمَا الدُّنْيَا لِأَرْبَعَةِ نَفَرٍ، عَبْدٍ رَزَقَهُ اللَّهُ مَالًا وَعَلِمًا فَهُوَ يَتَّقِي فِيهِ رَبَّهُ، وَيَصِلُ فِيهِ رَحْمَهُ، وَيَعْلَمُ لِلَّهِ فِيهِ حَقًّا، فَهَذَا بِأَفْضَلِ الْمَنَازِلِ، وَعَبْدٍ رَزَقَهُ اللَّهُ عِلْمًا وَلَمْ يَرْزُقْهُ مَالًا فَهُوَ صَادِقُ النَّيَّةِ يَقُولُ: لَوْ أَنَّ لِي مَالًا لَعَمِلْتُ بِعَمَلِ فَلَانٍ فَهُوَ بِنَيْتِهِ فَأَجْرُهُمَا سَوَاءٌ، وَعَبْدٍ رَزَقَهُ اللَّهُ مَالًا وَلَمْ يَرْزُقْهُ عِلْمًا، فَهُوَ يَحْطِ فِي مَالِهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ لَا يَتَّقِي فِيهِ رَبَّهُ، وَلَا يَصِلُ فِيهِ رَحْمَهُ، وَلَا يَعْلَمُ لِلَّهِ فِيهِ حَقًّا، فَهَذَا بِأَخْبَثِ الْمَنَازِلِ، وَعَبْدٍ لَمْ يَرْزُقْهُ اللَّهُ مَالًا وَلَا يَعْلَمُ فَهُوَ يَقُولُ: لَوْ أَنَّ لِي مَالًا لَعَمِلْتُ فِيهِ بِعَمَلِ فَلَانٍ فَهُوَ بِنَيْتِهِ فَوَزْرُهُمَا سَوَاءٌ» «سه چیز هست که من درباره‌ی آنها سوگند می‌خورم و سخنی به شما می‌گویم که آن را به یاد داشته باشید: (۱) ثروت هیچ کس به خاطر صدقه دادن، کم نمی‌شود. (۲) به هر بنده‌ای ستم شود و او بر آن صبر نماید، الله بر عزتش می‌افزاید. (۳) هیچ بنده‌ای درب گدایی را نمی‌گشاید

﴿فَسَنِّيَرُهُۥ وَلِيُسْرَىٰ﴾^۱.

«به زودی انجام [کار خیر و] آسانی [= اعمال نیکو و انفاق در راه الله] را برایش آسان می‌کنیم».

﴿يُسْرَىٰ﴾:

- ۱- زندگی او آسان می‌شود.
- ۲- کارهایش گره نمی‌خورد + بلاها رفع می‌شود.
- ۳- سعادت + رضای الله + نعمت بهشت + نعمت دوری از جهنم.
- ۴- پاک‌شدن تمام گناهان.
- ۵- شفای بیماری.
- ۶- قرار گرفتن در سایه در زمین محشر.

و علاوه بر این‌ها، الله در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّىٰ تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ﴾ [آل عمران: ۹۲] «[ای مؤمنان،] هرگز به [منزلت و ثواب] نیکوکاری دست نمی‌یابید مگر آنکه از آنچه دوست دارید انفاق کنید».

زود است که راهش را به‌سوی خیر و آسانی هموار کنیم یعنی انجام هر کار خیر و ترک هر کار شر را برایش آسان می‌کنیم و پاداش او در قیامت در مقابل انجام نیکی‌هایش بهشت است.

مگر این که الله، دروازه‌ی فقر را به رویش باز می‌کند. - یا چنین سخنی فرمود. - و سخنی به شما می‌گویم، آن را حفظ کنید». فرمود: «دنیا برای چهار نفر است:

بنده‌ای که الله، ثروت و عملی به او داده است و او در این باره تقوای الهی پیشه می‌سازد و به این وسیله رابطه‌ی خویشاوندی‌اش را حفظ می‌کند و می‌داند که الله در آن حقی دارد. چنین بنده‌ای در بالاترین درجه و بهترین جایگاه می‌باشد.

و بنده‌ای که الله دانشی به او داده، اما ثروتی به او نداده است و او، نیت درستی دارد؛ می‌گوید: اگر ثروتی داشتیم، مانند فلان کس رفتار می‌کردم. لذا مطابق نیتش پاداش می‌یابد و اجر و ثواب هر دو برابر است.

و بنده‌ای که الله ثروتی به او داده، اما دانشی به او نداده است و او، بدون علم و دانش در ثروتش تصرف می‌کند و درباره‌ی این ثروت، تقوای الهی ندارد و صله‌ی رحم به جا نمی‌آورد و در این ثروت حقی برای الله نمی‌شناسد. چنین شخصی در پایین‌ترین و بدترین جایگاه است.

و بنده‌ای که الله ثروت و دانشی به او نداده است و او می‌گوید: اگر ثروتی داشتیم، مانند فلان کس رفتار می‌کردم. لذا مطابق نیتش مجازات می‌شود و گناه آن دو یکسان است». (مصحح).

۱- یُسْر: ضد عُسر است و به معنی آسانی.

یعنی هم از این طرف آمادگی نفسی، عقلی، روحی و ایمانی را در فرد ایجاد می‌کنیم، برای رسیدن به آن کمالی که در نظر داریم و هم از آن طرف هدف را دست یافتنی‌تر می‌کنیم. بنابراین یکی از فرق‌های اهل ایمان و اهل تصدیق با کسانی که اهل ایمان و تصدیق نیستند، این است که گفته‌اند مؤمن از کوه، کاه می‌سازد و غیر مؤمن از کاه، کوه می‌سازد. در همین تعبیر که قرآن بیان می‌کند: ﴿فَسَنُيَسِّرُهُ وَلِيُسِّرَ ۙ﴾^(۷) به برکت ایمان و قرآن هیچ سختی و ناممکنی در قاموس مؤمن وجود ندارد و اگر این ایمان به ضعف گرایید، هر کار آسانی مشکل می‌شود و اگر می‌خواهیم به جایی برسیم باید هزینه‌اش را هم پرداخت کنیم و از خیلی چیزها بگذریم و اهل عطا شویم، عطاکردنی مانند ابراهیم علیه السلام و اسماعیل علیه السلام و مانند ابوبکر صدیق رضی الله عنه؛ پس چیزی به نام گره و مشکل وجود ندارد و الله گره‌ها و مشکلات را برای انسان مؤمن آسان می‌کند.

﴿وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَىٰ ۙ﴾^(۸)!

«و اما کسی که [نسبت به مالش] بخل ورزید [و آن را در راهی که باید ببخشد نبخشید] و [با مالش از الله] بی‌نیازی طلبید [چیزی از فضل او نخواست].»

گروه دوم انسان‌هایی که بخل می‌ورزند و بخل در بخش‌های مختلفی جای می‌گیرد:

بخل:

۱- مال: بحث اساسی در مورد مال است.

۱- بخل: بخل در مقابل عطاء است. بخل یعنی چیزی را که قرار است خود و دیگران از آن بهره‌مند شویم، حبس کنیم. در مقابل بخل، جود قرار دارد. بخیل یعنی کسی که نبخشیدن آن چیزی که حق آن چیز بخشیدن است، در او خصلت شده است. بخل دو شکل دارد، بخل نفسی یا بخل در رابطه با خود و بخل در رابطه با دیگران. بخل در رابطه با خود یعنی خودمان هم از هر چیزی که داریم استفاده نکنیم. در رابطه با دیگران هم این است که اجازه ندهیم فرد دیگری غیر از خودمان از آن استفاده کند و معمولاً در رابطه با مسایل مالی است و یک تعبیر دیگر هم در قرآن داریم که شُح است که در باب مسایل غیر مادی است. شُح نفس که در قرآن آمده است، یعنی انسان از مظاهر خیر برخوردار شود و اجازه ندهد که افراد دیگری در آن با او شریک شوند. استغنی: از ماده‌ی غنا است که هر نوع بی‌نیازی را غنا می‌گویند. و بی‌نیازی مطلق تنها از آن الله است و معنای دیگرش هم غنای نفسی است و آن این است که انسان از درون، کمبودها را در خودش مرتفع ساخته باشد. و بهترین نوع بی‌نیازی آن است که انسان از لحاظ نفسی به حد اشباع رسیده باشد و نفس هم یعنی همان روح و جسم که اگر انسان از این لحاظ به غنا رسید، از لحاظ شخصیتی غنی می‌شود.

۲- علم.

۳- وقت.

۴- جاه و مقام.

﴿وَأَسْتَعْفَى﴾: «نسبت به الله بی‌نیازی کرد (و عبودیت و بندگی الله را ترک کرده و طالب اجر از طرف الله نبود).»

و اما کسی که در شهوت غرق شود، بخیلی کند و آن چیزی را که قرار است، ببخشد، نبخشد و نسبت به مالش بخل ورزد -تنگ چشمی کند- حق الله را ادا نکند و در راه الله صدقه و خیرات انجام ندهد و به وسیله مال، فرزند و مقامی که دارد، خود را از الله بی‌نیاز داند و بگوید که این مال خودم است و خود را به وسیله طاعات پروردگارش و ترک نافرمانیش و انجام واجباتش به الله نزدیک نسازد و با این بخل به یک غنای کاذب برسد و احساس کند که همه چیز دارد.

﴿وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى﴾

«و [وعدۀ الله و سخنان] نیک را تکذیب کرد.»

عوض و پاداش الهی را در مقابل انفاق و صدقه و خیرات، تکذیب کند. عقاید و باورهایی را که الله متعال واجب نموده تکذیب نماید.

بِخَلٍ + واستغنی + وكذب بالحسنى:

۱- تکذیب حق.

۲- تکذیب خلف و جایگزینی مال.

۳- تکذیب «لا إله إلا الله».

و حسنی یعنی نیکوترین از هرچیز را تکذیب کند؛ از جمله آخرت را. کلمه‌ی توحید و آخرت و هرچیزی را که نیکوترین و ارزشمندترین است، نفی می‌کند و به همه می‌گوید، این حرف‌ها همه شایعه است. بهشت و جهنم وجود ندارد. بهشت و جهنم مربوط به همین دنیا است.

نتیجه چه می‌شود؟

﴿فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَى﴾^۱ «به زودی انجام دشواری [= اعمال شر و پلید] را برایش

آسان می‌سازیم [و انجام کار خیر را بر او سخت می‌گردانیم].»

۱- عبارت: ﴿فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى﴾ تهکم و استهزا است همانند عبارت: ﴿فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾

[لقمان: ۷ و الجاثية: ۸] «او را به عذابی دردناک بشارت ده».

﴿لِّلْعُسْرَى﴾: انسان بخیل:

۱- اموراتش سخت می‌گذرد.

۲- کارهایی انجام می‌دهد که از پس آن خیری به دست نمی‌آورد.

۳- قلبش همیشه ناراحت است.

پس آن کسی که بخل ورزد و نسبت به الله بی‌نیازی کند و آیین حق و جایگزینی مال توسط الله بعد از صدقه را تکذیب کند به زودی راه دشواری را که همان عمل به نافرمانی و عدم رضایت الله است، به او خواهیم نمود؛ یعنی مرتکب گناهان و معصیت ها می‌گردد تا سرانجام او را به سوی آتش بکشاند.

یعنی او را به حال خودش وا می‌گذاریم، اوضاع و احوالش را مساعد نمی‌کنیم تا چیزی به نام آسانی و راحتی را نشناسد، حیاتش را مشکل ببیند، با هر مطلب و واقعه‌ای که مواجه می‌شود گرفتار شده و قادر به حل آن نباشد و زندگی‌اش پُر از بن بست و سرشار از مشکلات گردد، که در نتیجه‌ی آن، دچار سرخوردگی و منفی بافی می‌شود و این خود درد بسیار خطرناکی است.

﴿وَمَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى﴾^(۱۱)!

«و در هنگام [مرگ و] ورود به دوزخ، دارایی‌اش به حال او سودی نخواهد داشت».

﴿إِذَا تَرَدَّى﴾: «هلاک شد، در آتش افتاد».

الله متعال اعلام می‌کند کسی که بخل ورزد و خود را از الله بی‌نیاز داند و پاداش اخروی را دروغ پندارد و به خاطر محافظت از مال و دارایی‌اش که باعث سرکشی او شده است، تن به هر ذلت و پستی دهد و نخواهد انفاقی در راه الله انجام دهد، وقتی در روز قیامت او را به دوزخ پرت کردند و با پیشانی به قعر آن افتاد، دیگر آن مال که دل به آن بسته است، به کار او نخواهد آمد و سودی به حالش نخواهد داشت و او را از هیچ چیزی بی‌نیاز نخواهد کرد؛ زیرا با آن عمل صالحی انجام نداده است. آنجا که الله متعال می‌فرماید: ﴿وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ ﴿۸﴾ فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ ﴿۹﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَا هِيَةٌ ﴿۱۰﴾ نَارٌ حَامِيَةٌ ﴿۱۱﴾﴾: «و اما هر کس که کفّه میزانش سبک باشد، [مسکن و] پناهگاهش «هاویه» است. و تو چه دانی که آن [هاویه] چیست؟ آتشی است سوزان [و شعله‌ور]».

۱- تَرَدَّى: از ماده‌ی رَدی است. به معنی چیزی که از پی چیز دیگری می‌آید و از او تبعیت و پشتیبانی کند. در قرآن کلمه‌ی رَدی به معنی پشتیبان آمده است. رَدی یعنی چیز ناپسند و زشت و به معنی هلاکت هم آمده است و تَرَدَّى به معنی هلاک و نابود شد.

﴿إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ﴾

«مسلماً هدایت [بندگان و اینکه راه حق از باطل روشن گردد] بر [عهده] ماست».
 الله عظیم در این آیه می‌فرماید: این وظیفه‌ی من است که حق را به شما گفته و حلال و حرام را به شما نشان دهم و هیچ منفعتی از این‌ها به من نمی‌رسد. و به عبارتی بیان حق از باطل و طاعت از معصیت و راه بهشت و دوزخ برعهده ماست. و هدایت نیز از آن ما و به دست ما است و ما خود را موظف می‌دانیم که بندگان را هدایت کنیم.

﴿وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَىٰ﴾^۱

«و محققاً آخرت و دنیا [نیز] از آن ماست [و اگر بخواهیم در آنها تصرف می‌کنیم و این حق جز برای ما نیست]».

هرکس آن را در غیر ما بخواهد، به خطا و اشتباه رفته و هیچ‌گاه به آن دست نخواهد یافت؛ قیامت‌خواهی به وسیله ایمان و تقوا حاصل می‌شود و دنیاخواهی با عمل بر حسب سنت الهی که در راه کسب مال بیان فرموده، حاصل می‌شود. ابتدا و انتهای هرکاری هم به دست ما است. اگر می‌خواهید آخرت خوبی داشته باشید، راهش التزام و تبعیت از هدایت است و اگر می‌خواهید دنیای خوبی را داشته باشید، راه رسیدن به این دنیای خوب و به دور از نگرانی‌ها، التزام و تبعیت از این هدایت است و اگر می‌خواهید هم دنیا و هم آخرت خوبی را با همدیگر داشته باشید، باز هم راهش التزام و تبعیت از این هدایت است.

دلیل اینکه اول آخرت ذکر شده مطابق با قول علما:

- ۱- چون آخرت سرای باقی و جاویدان است.
- ۲- برای مراعات فاصله در آیات است.
- ۳- در آخرت نتیجه‌ی اعمال انسان مشخص می‌شود و انسان حسرت صدقه‌ندادن را می‌خورد.

﴿فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّىٰ﴾^{۱۴} لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَىٰ ﴿۱۵﴾ الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ ﴿۱۶﴾
 وَسَيَجْزِيهَا الْآتِقَىٰ ﴿۱۷﴾ الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّىٰ ﴿۱۸﴾ وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْرَىٰ ﴿۱۹﴾
 إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَىٰ ﴿۲۰﴾ وَلَسَوْفَ يَرْضَىٰ ﴿۲۱﴾ [اللیل: ۱۴-۲۱].

۱- منظور از آخرت بهشت است، اگرچه لفظ آخرت شامل همه‌ی آنچه که در آن است از نعمت و نعمت، خوشبختی و بدبختی، رستگاری و خسران و ... می‌شود.

﴿فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى﴾^۱!

«من شما را از آتشی شعله‌ور بیم دادم».

﴿فَأَنْذَرْتُكُمْ﴾: «شما را به آن ترساندم؛ هشدار دادم.»

﴿نَارًا تَلَظَّى﴾: «آتشی که زبانه می‌کشد.»

الله متعال انسان را از آتش شعله‌ور، هشدار و انذار می‌دهد؛ زیرا صدقه گناهان را پاک و انسان را از آتش دور می‌کند و اگر صدقه ندادید و تقوا پیشه نکردید و شهوات خود را در این دنیا به تعادل نرساندید به آتش آنها در آخرت می‌رسید. چو امروز آتش شهوت بکشتی بی‌گمان رستی و گرنه تَف آن آتش تو را هیزم کند فردا پس شعله‌های آتش، عملکرد خود انسان‌ها است و این نیست که الله دشمن بندگانش باشد و کمین کرده تا اگر هر بنده‌ای پایش را کج گذاشت، او را به جهنم بیندازد، بلکه این جهنم همان جهنمی است که خودمان با اعمال ناشایست در این دنیا

۱- فَأَنْذَرْتُكُمْ: از ماده‌ی انذار و از ریشه‌ی نذر است. به معنی ترساندن و نذر عبارت است از این‌که انسان بدون دخالت شریعت، بر خود انجام کاری را واجب گرداند و برای رسیدن به مطلوب خودش بخواهد از چیزی و یا چیزهایی بگذرد. وقتی کسی می‌گوید: نذرت لله امرأ: چیزی را برای الله نذر کردم؛ بر او انجام آن کار بدون اینکه از طرف الله بر او تکلیف شده باشد، واجب می‌گردد و ترس و بیمی در دل پیدا می‌شود که مبادا آن مطلوب محقق نشود. انذار از همین ریشه است، یعنی ترساندن؛ و نذر یعنی ترسیدن و ترساندن؛ یعنی اخباری که در آن ترساندن و خوف باشد. در مقابل انذار، تبشیر است، یعنی اخباری که در آن سرور و شادمانی باشد. مُنذِر یعنی کسی که انسان را از عاقبتی که پیش رو دارد، می‌ترساند و مُبَشِّر یعنی کسی که انسان را به عاقبتی که در پیش دارد، مزده می‌دهد. و در حقیقت در فرهنگ دین و قرآن انذار انبیا، خادم تبشیر آن‌هاست و مبشر بودن انبیا مقدم بر منذر بودن آن‌هاست؛ زیرا رحمت الله بر غضبش سبقت دارد. و قرار نیست انبیا کسی را از درگاه رحمت وسیع الله ناامید بگردانند، بنابراین مناسب نیست که ابتدای کار با انذار آغاز شود، مگر در مواردی که با تبشیر نتوان کار مثبتی را انجام داد و ما هم در پیروی از دستورات الله و روش پیامبر باید در تبلیغ و دعوت به دینداری، تبشیر را اساس کار بدانیم و انذار نیز به عنوان خادم هرکجا که لازم شد، حضور پیدا کند.

تَلَظَّى: از ماده‌ی لَطَى است، به معنی شعله‌ی خالص، آتش بدون دود و آتش بدون دود سوزاندگی‌اش بیشتر از آتشی است که همراه با دود باشد. در تعبیر دیگر قرآن در سوره‌ی معارج آمده که: ﴿كَلَّا إِنَّهَا لَلْظَىٰ ﴿۱۵﴾ نَزَّاعَةً لِّلشَّوٰی ﴿۱۶﴾﴾ [المعارج: ۱۵-۱۶] «[اما] هرگز چنین نیست! بی‌گمان، آن شعله‌های [آتش] سوزان است [که] پوست از سر برمی‌کند». لَطَى یعنی بسیار سوزاننده، طوری که پوست‌ها را جمع می‌کند.

رقم می‌زنیم، در همین دنیا هیزم‌هایش را جمع کرده و تمام امکاناتش را فراهم نموده و تنها منتظر یک جرقه است و بنابراین در آنجا (آخرت) شعله‌ور می‌شود. همچنان که الله خانه‌هایی را به اهل بهشت وعده داده است، می‌فرماید: خشت، خشت این خانه‌ها را اعمال صالح این افراد در دنیا تشکیل داده است و الله خود، بنای این خانه‌ها است.

﴿لَا يَصْلِيهَا إِلَّا الْأَشْقَى ﴿١٥﴾﴾

«که جز بدبخت‌ترین [مردم] در آن نیفتد».

﴿لَا يَصْلِيهَا﴾: «در آن درنیاید و با آن نمی‌سوزد».

﴿إِلَّا الْأَشْقَى﴾: «جز نگون‌بخت»

أشقی:

۱- تقوای الهی ندارد.

۲- به سعادت اخروی نمی‌رسد.

۳- کافر است.

۴- به حرف الله ایمان ندارد و جایگزین شدن مال صدقه را تصدیق نمی‌کند.

البته کسی داخل این آتش نمی‌شود غیر از اشقی و حتی نفرموده شقی: زیرا اشقی یعنی بدبخت. به عبارتی هرگونه بی‌تقوایی یا ضعف در تقوا، انسان را به شقاوت و بدبختی می‌کشاند و تقوا هم در گرو بودن با قرآن است. ﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ

هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ ﴿٢﴾﴾ [البقرة: ۲] «این کتابی است که هیچ تردیدی در [الهی بودن] آن نیست و مایه هدایت پرهیزگاران است». الله به پیامبرش می‌فرماید که: ﴿مَا أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ

لِتَشْقَى ﴿٢﴾﴾ [طه: ۲] «[ای پیامبر، ما] قرآن را بر تو نازل نکردیم تا در رنج بیفتی». بنابراین اگر این آیات را در کنار هم قرار دهیم، به این جمع‌بندی می‌رسیم که راه متقی شدن، بودن با قرآن است. اتصال و ارتباط تنگاتنگ با قرآن است که تقوا را در انسان قوت می‌بخشد و شقاوت و بدبختی را در انسان از بین می‌برد و عکس این حالت هم وجود دارد که اگر از این قرآن دور شدیم، از همه‌ی راه‌های نجات فاصله گرفته‌ایم و در واقع قرآن حبل الله است که می‌توانیم با این طناب از ظلمت‌های گوناگون نجات پیدا کنیم.

﴿لَا يَصْلِيهَا إِلَّا الْأَشْقَى ﴿١٥﴾﴾ تنها کسی که بدبخت‌ترین است و با قرآن و اهل تقوا

نیست، استحقاق وارد شدن به این آتش را دارد. اما اشقی چه کسانی هستند؟

﴿الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى﴾^(۱۶).

«همان [کسی که آیات ما را] تکذیب کرد و از امتثال امر الله روی گرداند».

﴿كَذَّبَ﴾: تکذیب زبانی و قولی.

﴿تَوَلَّى﴾^(۱۶): از دستور و فرامین الهی رویگردان شد؛ تکذیب جوارح؛ یعنی به صورت عملی.

الله متعال بیان می‌دارد و می‌فرماید: پس از آنچه که برای شما بیان نمودم، شما را ترساندم به آتشی که زبانه می‌کشد و هیچ‌کس در آن وارد نمی‌شود و از حرارت آن نمی‌سوزد جز نگون‌بخت‌ترین که همان مشرک است و کسانی که کارشان تکذیب کردن است، چون اگر قرآن را تصدیق کند، برایش تعهد می‌آورد، پس از همان آغاز، قرآن را تکذیب می‌کند و می‌گوید که قرآن کتابی کهنه است و پاسخگو نیست و ما باید از عقلانیت انسان‌های عاقل کمک بگیریم تا به جایی برسیم و نتیجه‌اش هم این شده است که ما می‌بینیم که فساد همه جای کره‌ی زمین را فرا گرفته است و این همه حوادث غیر مترقبه که روی می‌دهد، همه‌اش هشدار و انذار است که مردم قدری به خودشان بیایند. ﴿كَذَّبَ وَتَوَلَّى﴾^(۱۶) نه تنها تکذیب می‌کند، بلکه حاضر نیست کمترین توجهی را هم بکند، پشت می‌کند به هرچه که او را به سوی نجات فرا می‌خواند. و چه بسا یک شخص بدبخت که اهل توحید است، وارد آتش می‌شود ولی به خاطر توحیدش، مادامی که تکذیب نکرده و روی برنرفته باشد و فقط مرتکب بعضی گناهان و لغزش‌های آن‌چنانی گشته و به شرک و نافرمانی آلوده نشده باشد، سرانجام از دوزخ بیرون شود.

﴿وَسَيَجْزِيهَا الْأُنْفَى﴾^(۱۷).

«و به زودی پرهیزکارترین [مردم] از آن دور نگه داشته می‌شود»^۱.

اشارهٔ این آیه مطابق با قول علما:

۱- در شرح حال و مدح ابوبکر صدیق که زیاد صدقه می‌داد و باتقوا بود.

۲- اشاره به همه‌ی مردم به طور عام.

اما راه گریز از این آتش، تقوا است و بس. آن هم نه تقوایی محدود؛ زیرا هرچه فساد قوت بگیرد به همان اندازه نیاز ما به تقوا بیشتر می‌شود، تقوا در همه چیز. وقتی که

۱- پرهیزگارتر به کسی اطلاق می‌شود که مالش را در راه الله می‌بخشد تا نفس خود را از بیماری بخل، خست و آثار گناه و خطا پاک گرداند.

تقوا با همه‌ی حرکات و سکنات ما عجین شد، آن وقت است که نه تنها بهشت و آخرت را از آن خود خواهیم کرد، بلکه در این دنیا هم مانند اهل بهشت زندگی خواهیم کرد.

﴿الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى﴾^(۱۸)

«[همان] کسی که مال خود را [در راه الله] می‌بخشد تا [از گناه] پاک شود».

﴿يَتَزَكَّى﴾: «با انفاق، خود را از گناهان پاک گرداند. و در عطا و بخشش جز الله و

رضایش، چیزی را در نظر نگیرد یعنی از ریا و سمعه و تملق به دور باشد».

اما آنقی چه کسانی هستند؟ یکی از بارزترین مظاهر تقوا و تقویت‌کننده‌ی آن این است که انسان از مال بگذرد و کسی که از مال گذشت، می‌تواند از جانش هم بگذرد:

﴿الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى﴾^(۱۸) مالش را برای رضای الله می‌دهد تا از لحاظ شخصیتی

رشد کند و به شکوفایی برسد و این باعث می‌شود که تزکیه شده و گناهانش پاک شود و از لحاظ شخصیتی یک شخصیت مولد بشود نه یک شخصیت مصرف‌کننده.

شخصیت تزکیه یافته شخصیتی است که هم برای خودش و هم برای دیگران مفید است. و هر زمان احساس پوچی و درماندگی و واماندگی کردیم، یقین داشته باشیم که

از لحاظ تقوا ضعیف شده‌ایم: ﴿الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى﴾^(۱۸) تزکیه یعنی شکوفایی؛ یعنی

همیشه کالاهای تازه و مرغوب برای عرضه کردن داشتن، آن هم به قیمتی که دیگران قادر به خریدنش باشند و برای اینکه بتوانیم همیشه تقوا و کالایی برای عرضه داشته

باشیم، باید متصل به الله ﷻ باشیم، زیرا خوراک فکر ذکر است و اگر فکر به وسیله‌ی ذکر پشتیبانی و تغذیه نشود، بعد از مدتی تبدیل به یک فکر بی‌ارزش و جامد و ساکن

خواهد شد که هیچ ارزشی نخواهد داشت و نتیجه‌اش این می‌شود که می‌بینیم:

این قدر گفتیم باقی فکر کن

ذکر آرد فکر را در اهتزاز

ذکر اگر جامد بود رو ذکر کن

ذکر را خورشید این افسرده ساز

﴿وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى﴾^(۱۹)

«و هیچ کس را به قصد پاداش یافتن، نعمت نمی‌بخشد».

۱- تُجْزَى: از ماده‌ی جزا است. به معنی پاداشی که به حد کفایت به کسی داده شود. و مجازات هم

از همین ماده گرفته شده است؛ یعنی جزایی که کافی و وافی باشد و مجازات همان مکافات

است؛ یعنی طوری باشد که هیچگونه کمبود و نقصی در آن پاداش و جزا وجود نداشته باشد.

این آیات اشاره به ابوبکر صدیق رضی الله عنه می باشد که قصدش از صدقه دادن، ریا و رضایت مردم نبود و چشم‌داشتی نسبت به مالی که تقدیم می کرد نداشت؛ فقط برای رضای الله و تقوای الهی این کار را می کرد و هرکس که بر او ممتی داشت که سزاوار پاداش بود، وی را بر آن پاداش می داد.

هدف ابوبکر رضی الله عنه از صدقه:

۱- پاک‌ی گناهان: تزکیه.

۲- منتظر جواب از طرف خلق و یا استفاده‌ی شخصی نبود.

۳- هدف اصلی او از صدقه، دیدار الله بود که بهترین نعمت در بهشت است.

اما چرا این کار را می کند و انگیزه‌اش از این کار چیست؟

﴿إِلَّا أَيْتَعَاءَ وَجْهَ رَبِّهِ الْأَعْلَى﴾

«مگر [برای] کسبِ رضا [و خشنودی] پروردگار برترش».

هدفش تنها به دست آوردن رضای پروردگارش است. رب اعلی را باید در نظر داشت که بر تمام حرکات و سکانات اشراف دارد، پس اگر کسی هم قدردانی و تشکر نکرد، احساس یأس به فرد روی نمی آورد و به این درجه از اخلاص رسیدن بسیار مهم است. این است که پیامبر دو درجه برایش در نظر گرفته است اینکه به اوج اخلاص برسد و احساس کند که الله را می بیند و اگر به این نقطه نرسید، یک درجه‌ی پایین‌تر از آن این است که بداند الله او را می بیند و بر او اشراف و نظارت دارد و چون الله را ناظر بر رفتار خود می بیند، پس منتظر تشکر هیچ کسی نخواهد بود و نتیجه را هم می فرماید:

﴿وَلَسَوْفَ يَرْضَى﴾

«و به راستی که [با پاداشِ الله] خشنود خواهد شد».

﴿يَرْضَى﴾: خشنودی و رضایت:

۱- در دنیا: خَلْف و جایگزینی مال بعد از صدقه و اثرات مثبت فراوانی که صدقه در زندگی می گذارد و صاحب صدقه از آن بهره‌مند می شود.

۲- رضایت در آخرت: اجر و پاداش فراوان اخروی و رضایت الله متعال.

الله متعال می فرماید: مادامی که او به خاطر رضا و خشنودی پروردگارش انفاق و خیرات می کند، پروردگار هم در بهشت که «دارالسلام» است او را ثواب نیک و عطای

۱- ﴿وَلَسَوْفَ يَرْضَى﴾: برای تحقیق وعده‌ی آینده است، زیرا «لام» حرف ابتدا است و برای تأکید

خبر آمده است. این آخرین سوره مفصل متوسط است.

ارزنده، پاداش خواهد داد؛ یعنی به مقام رضایتی که الله از آن در قرآن نام می‌برد، می‌رسد که الله از این بندگان راضی است و آنها هم از الله راضی هستند.

این آیات دربارهٔ ابوبکر صدیق رضی الله عنه نازل شده که مال خود را همیشه در راه الله صرف می‌کرد و با آن، بردگانی را که به خاطر مسلمان شدنشان از دست آقایان‌شان شکنجه و تعذیب می‌شدند، می‌خرید و به خاطر رضایت الله آزاد می‌کرد از آن جمله بلال رضی الله عنه و ... بودند و در این کارها کسی را بر وی منتی نبود که لازم باشد او را پاداش دهد، مشرکان می‌گفتند که این عمل ابوبکر به خاطر این بوده که رسول الله صلی الله علیه و آله بر وی منت و فضلی داشته که او را به اسلام دعوت کرده، الله متعال با این آیات به ردّ پندار آنان پرداخت.

رهنمود آیات:

- ۱- بیان اینکه الله متعال متکفل راه هدایت است. پیامبرانی را ارسال نمود و قرآن را نازل فرمود، راه هدایت را آشکار و آن را توضیح داد.
- ۲- بیان اینکه دنیا و قیامت همه از آن الله است، کسی که هردوی آنها یا یکی از آن دو را بخواهد باید از الله طلب و درخواست کند. آخرت به وسیله‌ی ایمان و پرهیزگاری درخواست می‌شود و دنیا به وسیله‌ی پیروی از سنت‌های الهی برای انسان حاصل می‌شود.
- ۳- بیان فضیلت ابوبکر صدیق رضی الله عنه که در این آیات کریمه به بهشت بشارت داده شده است.

تفسیر سوره ضحیٰ

نام سوره ضحی می‌باشد و ضحی به زمانی گفته می‌شود که نور خورشید کامل‌ترین تابش خود را بر روی زمین دارد و به زبان فارسی چاشت‌گاه معنی کرده‌اند. نقطه‌ی مقابل ﴿الضُّحَى﴾ یک کلمه نیست، بلکه ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى﴾ می‌باشد. یعنی در ضحی کامل‌ترین نور را داریم و در مقابل آن کامل‌ترین تاریکی را باید داشته باشیم و شب هنگامی که از تاریک شدن آرام بگیرد، به اوج تاریکی خود رسیده است. این سوره ظاهراً با توجه به سیاق آیات در زمانی نازل شده که وحی قطع شده بود و شروع مجدد نازل شدن وحی با این سوره بوده است. قطع مقطعی وحی باعث گفتن سخنانی از سوی کفار به پیامبر ﷺ و ایجاد حالاتی برای او شده بود و الله با نازل کردن این آیات می‌خواهد این حالت‌ها را برای او و برای هر کسی که می‌خواهد از او پیروی نماید، از میان بردارد و به او آرامش ببخشد. در ابتدا بیان نعماتی است که قبل از بعثت پیامبر ﷺ، الله به او ارزانی داشته بود. پس زمانی که پیامبر می‌شود، به طور طبیعی نعمات بیشتر خواهد شد، چون محبوبیتش بیشتر است و معنی ندارد بعد از اینکه پیامبر شود، نعمات قطع و یا کم گردد. محور سوره هم پیرامون نعماتی است که الله بر پیامبرش قبلاً نازل کرده و در آینده هم برای رفع و دفع حالات و چیزهایی که در ذهن پیامبر ﷺ پیدا شده، ادامه خواهد یافت.

تقسیم‌بندی آیات:

این سوره با توجه به سیاق آیات، از آیه‌ی یک تا آیه‌ی پنج، مقطع اول را تشکیل می‌دهد. از آیه‌ی شش تا آخر سوره هم یک مقطع دیگر را تشکیل می‌دهد و به صورت کلی دو بخش می‌شود. بخش اول رفع تصوراتی است که در ذهن دعوت‌گر و در رأس همه‌ی دعوت‌گران، پیامبر الله پیدا شده است که با قطع وحی احساسی در او ایجاد شده که الله رهایش کرده است و بخش دوم هم استدلال به آیات دیگری است که نه تنها قبل از نبوت تو را رها نکرد، بلکه بعد از پیامبری هم تو را رها نخواهد کرد.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

﴿وَالضُّحَى﴾ ۱ ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى﴾ ۲ ﴿مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى﴾ ۳ ﴿وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى﴾ ۴ ﴿وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى﴾ ۵ ﴿[الضحى: ۱-۵].﴾

اسباب نزول آیه ۱-۵:

بخاری از جندب روایت کرده است که وحی بر پیامبر ﷺ چند روزی به تأخیر افتاد؛ وقتی مشرکان این موضوع را فهمیدند، شاد گشتند و به عیبجویی از رسول الله روی آوردند. زنی به نام ام جمیل همسر ابولهب نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: ای محمد! شیطان تو را ترک کرده است، رسول الله ﷺ از این گفتار سخت ناراحت شد و سپس این آیات نازل شد.^۱ بعضی در سبب نزول این آیات گفته‌اند: هنگامی که از پیامبر ﷺ درباره‌ی روح و اصحاب کهف و ذوالقرنین سوال شد: فرمود: فردا به شما خبر خواهیم داد و استثنا - إن شاء الله - را به زبان نیاورد؛ الله متعال به عنوان عتاب تربیتی، پانزده روز وحی را از او به تأخیر انداخت و مشرکان گفتند: پروردگار محمد، به محمد خشم گرفته و او را ترک گفته است در این هنگام این آیات نازل شد.^۲

﴿وَالضُّحَىٰ﴾^۳

«سوگند به آغاز روز».

قسم به روشنایی روز، وقت چاشت!

الله متعال در این آیه به روز و روشنایی سوگند یاد می‌کند و البته که خالق می‌تواند به تمام مخلوقات خود سوگند یاد کند و مخلوق نه!

۱- «اشتکی رسول الله ﷺ فَلَمْ يُقْمَ لَيْلَتَيْنِ - أَوْ ثَلَاثًا - ، فَجَاءَتْ امْرَأَةً فَقَالَتْ: يَا مُحَمَّدُ، إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ يَكُونَ سَيِّئًا لَكَ قَدْ تَرَكَكَ، لَمْ أَرَهُ قَرِيبًا مُنْذُ لَيْلَتَيْنِ - أَوْ ثَلَاثَةٍ - فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَالضُّحَىٰ﴾ وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَىٰ ﴿۲﴾ مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ ﴿۳﴾ [الضحى: ۱-۳] قَوْلُهُ: ﴿مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ﴾ [الضحى: ۳]: «تَفَرَّقَ بِالتَّشْدِيدِ وَالتَّخْفِيفِ، بِمَعْنَى وَاحِدٍ، مَا تَرَكَكَ رَبُّكَ» وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: «مَا تَرَكَكَ وَمَا أَبْغَضَكَ» [بخاری: ۱۱۲۵ و ۴۹۵۰ و ۴۹۸۳ و [مسلم: ۱۷۹۷]. (مصحح)

۲- «حَدَّثَنَا بِشْرٌ، قَالَ: ثنا يَزِيدٌ، قَالَ: ثنا سَعِيدٌ، عَنْ قَتَادَةَ، ﴿مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ﴾ [الضحى: ۳] قَالَ: إِنَّ جَبْرِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَبْطَأَ عَلَيْهِ بِالْوَحْيِ، فَقَالَ نَاسٌ مِنَ النَّاسِ، وَهُمْ يَوْمئِذٍ بِمَكَّةَ، مَا نَرَى صَاحِبَكَ إِلَّا قَدْ فَلَاكَ فَوَدَّعَكَ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ مَا تَسْمَعُ: ﴿مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ﴾ [الضحى: ۳] [جامع البيان ط هجر: ۲۳۸۰۹ (۲۴/۴۸۶)] حکم سند: حسن و مقطوع است. رجالش ثقه و رجال شیخین هستند، غیر از بشر که همان ابن معاذ العقدي البصری است و صدوق است. سعید همان ابن ابی عروبہ است و یزید همان ابن زریع است. (مصحح)

۳- این قسم برای تاکید خبری است که در آیات بعدی می‌آید ﴿وَالضُّحَىٰ﴾ را با الف مقصوره نوشته‌اند و چون اصل آن الف واو است می‌بایستی با الف منقلب از واو مانند عطا نوشته می‌شد ولی به خاطر مراعات تناسب با «سجی، قلی و اولی» با یاء نوشته شد.

دلیل قسم: بیان خبر مهم، از اسلوب عرب و برای جلب توجه است.
منظور از روشنایی و نور، محمد ﷺ است که در تاریکی شرک، نور هدایت بودند.

﴿وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَىٰ ۝۱﴾^۱.

«و سوگند به شب، هنگامی که آرام گیرد [و مردم در آن از حرکت بازایستند]».

آرای علما در تفسیر این آیه:

۱- سوگند به شب چون آرام گیرد.

۲- سوگند به شب چون تاریکی همه جا را فراگیرد.

۳- سوگند به شب چون همه جا را سیاه و تاریک کند.

۴- سوگند به شب چون طولانی است و برای عبادت و نماز، فرصت است.

الله متعال این سوره را با روز و روشنایی آغاز می‌کند تا بشارتی به رسولش، جبرئیل و همه‌ی دعوت‌گران باشد و این رمزی است از طرف الله که پیامبرش مانند صبح است که همه جا را روشن کرده و تاریکی جهل و شرک را پایان داده است.

در اینجا دو مقطع را در نظر بگیریم، یک مقطع نزول وحی که در مقابل ضحی می‌باشد و یک مقطع که وحی قطع شده است و در مقابل لیل می‌باشد و بلافاصله جواب می‌دهد:

﴿مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ ۝۲﴾^۲.

«[که] پروردگارت [با قطع وحی] تو را وانگذاشته و [بر تو] خشم نگرفته است [چنانکه مشرکان می‌گویند]».

﴿مَا وَدَّعَكَ﴾: «تو را وانگذاشته است.»

﴿وَمَا قَلَىٰ﴾: الله از وقتی که تو را دوست داشته است، هیچ‌گاه از تو متنفر نشده

است و این دوستی و محبت ادامه داشته و تو را از پله‌های کمال بالا می‌برد.

یعنی الله تو را رها نمی‌کند و تو را دوست دارد و این آیه جواب قسم است که ای

رسول، الله بر تو خشم نگرفته و نگران نباش و وحی دوباره بر تو نازل می‌شود.

۱- لیل: به معنی شب است. سَجَى: یعنی آرام گرفت.

۲- وَدَّعَ: یعنی خداحافظی کرد. وَدَّعَكَ یعنی از تو خداحافظی کرد. مَاوَدَّعَكَ یعنی از تو خداحافظی و وداع نکرد.

ماقلی: یعنی عصبانی نشد. حالا این سؤال پیش می‌آید که چرا نفرموده: مَاقَلَيْكَ؟ درحالی که قبل

از آن فرموده است: وَدَّعَكَ: (توضیح آن در تفسیر خواهد آمد)

ما اینجا ترجمه می‌کنیم که بر تو خشم نگرفت، در حالی که فرموده است: «ما قلاک» بلکه فرموده: «ماقلی». اما در ترجمه‌اش گفته می‌شود خشم نگرفت، یعنی بر تو خشم نگرفت. حالا چرا الله فرموده است: تو؟ برای اینکه کمترین لفظی را که دور از رحمت و شفقت الهی باشد، در اینجا برای پیامبر به کار نبرد. اگر غضب خود را به پیامبر نسبت می‌داد، در آن خشونت و دوری از رحمت بود. اگر چه نفی هم کرده و فرموده: «ماقلی» کاف را هم آنجا حذف کرده است و فرموده: ﴿مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ﴾ و نمی‌فرماید بر تو خشم نگرفت، بلکه با رحمت خودش می‌فرماید: خشم نگرفت، تازه این آغاز کار است.

﴿وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَىٰ﴾!

«و مسلماً آخرت برای تو از دنیا بهتر است [چراکه در آن نعمت جاویدان است].»

در تفسیر این آیه، دو قول معروف است:

قول اول:

۱- ای رسول، تو هرچه در دنیا سختی بکشی برایت بهتر است و در آخرت اجر و منزلت داری.

۲- ای رسول تو در دین و دعوت کم کم پیشرفت می‌کنی و بر دشمنانت پیروز می‌شوی و حال و اوضاع تو در آینده از گذشته بهتر خواهد شد و ایمان تو از قبل افزون‌تر خواهد شد.

قطعاً آخرت برای تو از دنیا نیکوتر خواهد بود. چون الله در آنجا ملک کبیر و نعمت عظیم و جاودانی برای تو آماده کرده است و باز الله در این دنیا نعمت‌های سرشاری بر تو ارزانی خواهد داشت از قبیل کمال دین و شفاعت در آخرت و اینکه هیچ‌کسی از امت که اهل توحید باشد در دوزخ باقی نخواهد ماند و هم‌چنین الله وسیله و درجه‌ی عالی را به تو عطا فرموده که جز تو به هیچ‌کس دیگری داده نشده است آنجا که می‌فرماید:

۱- آخره: از ماده‌ی أَخَرَ یعنی پایان. در اینجا به معنی قیامت نیست، ولی در بعضی از تفاسیر به معنی قیامت آمده است.

خَیْر: یعنی بهتر. اصل آن اخیر بوده است که همزه‌ی آن به خاطر تخفیف حذف شده است. اولی: مؤنث اول است. در مقابل آخر می‌باشد.

﴿وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ﴾^۱.

«و به زودی پروردگارت به تو [و امت تو آنقدر] عطا خواهد کرد که راضی گردی».

الله متعال در این آیه به پیامبرش ﷺ بشارت می‌دهد که آن قدر به او نعمت خواهد داد که راضی شود و این نعمت‌ها شامل نعمت‌های دنیوی و اخروی می‌باشد از جمله:

۱- ذکر و نام خوب و نیکوی رسول ﷺ.

۲- حوض کوثر و شفاعت رسول از امتش.

۳- بهشت و مقام محمود.

۴- فتوحات در جنگ‌ها و کسب غنایم.

و در آینده‌ی نه چندان دور، صاحب تو، مالک تو، رب تو، فریادرس تو، به تو چیزی را خواهد داد که تو را راضی خواهد کرد. چیزی که تو را به آرامش می‌رساند، چیزی که به تو کمال و عظمت شخصیتی می‌دهد.

بنابراین، به طریق استدلال به آیات آفاق، دعوت به حکمت و قناعت عقلی صورت گرفت ولی الله دوست دارد استدلال خود را ادامه دهد و بندگانش آگاهانه او را بندگی کنند. الله بنده‌ای را که کورکورانه بندگی کند، دوست ندارد. اینجا است که الله به او می‌فرماید: ما تو را به مقامی می‌رسانیم که راضی باشی و با دلایل ملموس‌تری پیامبر را به رضایت قلبی می‌رساند و او را به گذشته یادآور می‌شود، استدلال به آیات ترغیب و ترهیب و دعوت به موعظه‌ی حسنه «قناعت قلبی».

﴿أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَىٰ﴾^۶ ﴿وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ﴾^۷ ﴿وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَىٰ﴾^۸
 ﴿فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ﴾^۹ ﴿وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ﴾^{۱۰} ﴿وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ﴾^{۱۱}
 [الضحی: ۶-۱۱].

﴿أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَىٰ﴾^۶.

۱- يعطيك: از ماده‌ی عطا که به باب افعال می‌رود، تبدیل می‌شود به «اعطا». مضارعش می‌شود (يعطى) یعنی می‌بخشد؛ و إعطاء یعنی بخشیدن.

فترضی: از ماده‌ی رضایت است. رضا به حالتی گفته می‌شود که هیچ‌گونه اعتراضی در انسان از لحاظ درونی وجود نداشته باشد.

۲- این استفهام و استفهام‌های بعدی برای تقریر موضوع است.

۳- یجدک: از ماده‌ی وجد که مضارعش می‌شود «یجد» یعنی می‌یابد. ألم یجدک: آیا نیافت تو را؟

«آیا تو را یتیم نیافت، و پناه داد [وقتی پدر بزرگت عبدالمطلب، سپس عمویت ابوطالب نسبت به تو دلسوزی و مهربانی کردند]؟».

﴿أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا﴾: «مگر تو را یتیم نیافت آن هنگام که پدر نداشتی؛ زیرا پدرش پیش از به دنیا آمدنش وفات یافته بود.»

﴿فَقَاوَى﴾: «از آن پس پناهت داد و تو را تحت سرپرستی عبدالمطلب و سپس ابوطالب، قرار داد.» یعنی هم در کودکی و هم در جوانی و هم بعد از بعثت رسول و ایمان آوردن مردم مدینه و هجرت به مدینه.

الله متعال در این آیه نعمت‌هایی را که در کودکی به پیامبرش عطا کرده بود ذکر می‌کند؛ زیرا او قبل از به دنیا آمدن، پدرش را از دست می‌دهد و بعد از تولد، الله محبت او را در قلب حلیمه سعدیه قرار می‌دهد که از قبیله‌ی فقیر و قحطی‌زده به قصد گرفتن کودکی ثروتمند برای شیردادن آمده بود و در نهایت حلیمه با داشتن کودکی خردسال، محمد ﷺ را نیز قبول می‌کند و از برکت وجود او، سینه‌اش پرشیر و شتران و گوسفندان‌ش نیز چاق و پرشیر می‌شوند.

سرپرستی محمد ﷺ ابتدا بر عهده‌ی پدر بزرگش عبدالمطلب و بعد از فوت او بر عهده‌ی عمویش ابوطالب بود و الله در این آیه به او یادآوری می‌کند که آیا فراموش کردی که یتیم و بی‌سرپرست بودی و الله به تو جا و مأوا و پناه داد و تو را از یتیمی به آن عظمت و شخصیت و کمال رساند؟

﴿وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ﴾^۱.

«و تو را [راه‌نایافته و] سرگشته یافت [چنانکه نمی‌دانستی کتاب و ایمان چیست] پس هدایت کرد.».

یتیم: یعنی کسی که سرپرستش را از دست داده است و از ماده‌ی «یتیم» است. اصل آن به مرواریدی گفته می‌شود که در میان مرواریدها منحصر به فرد باشد.
فاوی: از ماده‌ی اوی-یاوی گرفته شده است که وقتی به باب افعال برود، آوی می‌شود و مضارعش می‌شود یؤوی، یعنی پناه داد.

۱- هدی: یعنی هدایت داد و با دلالت فرق دارد. دلالت یعنی ما آدرس جایی یا کسی را به فردی بدهیم. ولی هدایت یعنی دست فرد را بگیریم و مستقیماً به همان جایی که می‌خواهد ببریم. بنابراین هادی با دلیل فرق می‌کند. دلیل کسی است که فقط آدرس می‌دهد، ولی هادی کسی است که به سرمنزل مقصود می‌رساند. الله و پیامبر هر دو هادی هستند.

﴿وَوَجَدَكَ ضَالًّا﴾: «و تو را سرگشته و حیران یافت نه دینی و نه هدایتی را نمی‌شناختی.»

و آیا تو را سرگشته و حیران - در میان مشرکان، بت‌پرستان، کافران و خرافه‌پرستان - نیافت و رهنمودت کرد؟ آیا فراموش کردی که هیچ علمی نداشتی و نمی‌دانستی و از ایمان و قرآن چیزی نمی‌دانستی و ما به تو قرآن آموختیم و تو دعوت‌گر و پیامبر شدی در حالی که خواندن و نوشتن هم نمی‌دانستی و بر انجام بهترین کارها و رفتارها رهنمون شدی.

ضال در اینجا به معنی حیران است که تا حدودی معنی دقیقی است. یعنی پیامبر می‌دانست که عرب‌ها در جاهلیت هستند، می‌دانست که قومش به گمراهی افتاده‌اند، ولی نمی‌دانست که آنها را چگونه به مسیر الله هدایت کند، بنابراین حیران و سرگشته شده بود. «فَهَدَى» یعنی الله تو را هدایت کرد و آن هدایت را در اختیار تو گذاشت و به تو برنامه‌ای داد تا بتوانی مسیر تاریخ را تغییر دهی. تو را فقیر یافت و بی‌نیاز کرد. خدیجه را مسخر تو گردانید (تنها موردی بود که زنی تمام غرورش را زیر پا گذاشت و به خواستگاری پیامبر رفت و این بسیار مهم است). هدایتی که تمام شخصیت تو را دگرگون کرد، هدایتی که به تعبیر خود قرآن در سوره‌ی نجم، الله تنها پیامبری که از میان تمامی پیامبران، تمام ابعاد شخصیتی او را تزکیه، گزینش و تأیید کرده، پیامبر اسلام است؛ زیرا الله دل، زبان و اخلاق و چشم و همه‌ی ابعاد شخصیتی پیامبر را تأیید کرده است.

﴿وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى﴾^۱.

«و تو را فقیر یافت، پس بی‌نیاز نمود.»

﴿وَوَجَدَكَ عَائِلًا﴾: «و تو را تنگدست و بینوا یافت.»

﴿فَأَغْنَى﴾: «و بی‌نیازت گردانید، به وسیلهٔ قناعت و به وسیله‌ی مال خدیجه و ابوبکر صدیق که برایت میسر ساخت.»

۱- عائل: یعنی فقیر و عیال وار. از ماده‌ی عال، یعول است. یعنی کسی که عیال‌وار است و درآمد او کفایت نمی‌کند.

فاغنی: از ماده‌ی غنی است، به معنی حالتی که مثل رضا در انسان ایجاد می‌شود و احساس نیاز به هیچکس و هیچ چیزی پیدا نمی‌کند. یعنی بی‌نیاز کرد.

ای رسول، تو فقیر و بی‌چیز بودی و الله از طریق ازدواج با خدیجه به تو روزی داد و تو را ثروتمند ساخت. به تو غنا بخشید و هیچکدام از این نعمت‌ها را که نداشتی، به تو ارزانی داشت.

این سه نمونه از منت‌هایی است که الله متعال، رسول الله ﷺ را به آنها یادآوری می‌نماید تا فرستاده‌اش به خاطر بسپارد و یقین و اذعان داشته باشد به اینکه الله متعال با اوست و یاور اوست و او را ترک نکرده و هیچ‌گاه ترک نخواهد کرد و با این سه منت، شادمانی مشرکان در ارتباط با تأخیر وحی در فاصله چند روزی، نقش بر آب گشت.

منت نخست بیان‌گر این است که پدر رسول الله به دنبال ولادتش وفات یافت و کمی پس از شیر بریدنش مادرش را هم از دست داد. یعنی اگر پدری دل‌سوز و مادری مهربان از تو گرفته شد، الله برای تو جدّ دل‌سوزی به نام عبدالمطلب و عموی غمگسار برایت قرار داد تا به عنوان سنگر محکمی از تو حمایت کنند و الله تو را دارای جاه و منزلت کرد که تاج سر همه‌ی اقوام گشتی؛ منت دوّم: منت علم و هدایت است آنجا که پیامبر ﷺ در مکه می‌زیست و مانند مردمان آنجا از هر علم و شریعتی بی‌بهره بود همان‌گونه که الله متعال به او می‌فرمود: ﴿مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ﴾ [الشوری: ۵۲] «پیش از آن [تو آگاهی نداشتی که کتاب و ایمان چیست].»

منت سوم الله بر پیامبرش، منت توانگری و بی‌نیازی است، بعد از فقر و نیازمندی، آنجا که پدر رسول الله ﷺ وفات یافت و بیشتر از یک جاریه به نام برکه ام‌ایمن و چند شتر از خود به جای نگذاشت، از آن پس پروردگار، او را به وسیله‌ی قناعت از هرکسی بی‌نیاز ساخت و دست نیاز به سوی هیچ‌کسی دراز ننمود و می‌فرمود: «لَيْسَ الْغِنَىٰ عَنْ كَثْرَةِ الْعَرَضِ، وَلَكِنَّ الْغِنَىٰ غِنَىٰ النَّفْسِ»^۱: «بی‌نیازی، از فراوانی مال و ثروت نیست؛ بلکه بی‌نیازی، بی‌نیازی نفس - غنای درونی - است». این سه منت الهی بر فرستاده‌ی خود بود چه منت‌های عظیم و بزرگی، منت‌هایی که سزاوار شکرگزاری هستند و برای شکر آنها الله متعال پیامبرش را راهنمایی می‌کند به اینکه: پروردگاری که در یتیمی تو را در پناه خود آورد و در سرگردانی به راهنمایی خود به راه آورد و در تنگ‌دستی تو را به هستی کامیاب فرمود، می‌سزد که برای یتیمان پدری مهربان و برای فقیران مددی بیکران و برای گمراهان راهنمایی راه‌رسان باشی؛ آنجا که فرمود:

﴿فَأَمَّا الْيَتِيمَ ۱ فَلَا تَقْهَرَ ۲﴾

«پس [تو نیز] یتیم را میازار [و او را ذلیل م شمار]».

پس تو نیز به پاس نعمت ما، یتیم را میازار، تو مزه‌ی یتیمی را چشیده‌ای، مال او را به ناحق مگیر و او را ذلیل و خوار مگردان. الله از کودکی تو را یتیم کرد تا از حال یتیمان باخبر شوی و هیچ‌گاه آنان را دل‌شکسته نگردانی.

الله متعال بعد از ذکر نعمت‌هایی که به پیامبرش عطا فرموده، از او می‌خواهد که در مقابل کسی که او را توانگر ساخته و جای داده و یاری کرده و هدایت نموده سپاسگزار باشد و با یتیم بدرفتاری نکند و او را گرامی بدارد و تحقیر نکند؛ زیرا یتیم، خود قلبش شکسته است.

﴿وَأَمَّا السَّائِلَ ۳ فَلَا تَنْهَرْ ۴﴾

«و [مستمند] نیازخواه را مران [و با او خشونت مکن]».

سائل و گدا را به بانگ و سخن بد و اخلاق تند از خود مران. یعنی هرگاه فقیر، مسکین و نیازمند جهت رفع نیازمندیش از تو جويا شود تا آنجا که در توان داری به رفع نیازش اقدام کن و یا به خوبی او را برگردان و سخن خوبی که باعث تخفیف آلام و گشایش قلب او گردد از او دریغ مدار؛ چه سؤال‌کننده مال باشد و چه سؤال‌کننده علم؛ و معلم نیز باید با نرمی و اخلاق خوب جواب شاگردانش را بدهد. و وضعیت گذشته‌ی خود را به یاد آور.

﴿وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ ۴﴾ «و نعمت‌های پروردگارت را بازگو کن [و سپاس‌گزار]».

۱- «وَأَنَا وَكَافِلُ الْيَتِيمِ فِي الْحِجَّةِ هَكَذَا» وَأَشَارَ بِالسَّبَابَةِ وَالْوُسْطَى، وَفَرَّجَ بَيْنَهُمَا شَيْئًا [بخاری: ۵۳۰۴ و

۶۰۰۵] «پیامبر ﷺ اندکی میان انگشت اشاره و میانه‌اش، فاصله انداخت و فرمود: «من و سرپرست یتیم در بهشت، این‌گونه خواهیم بود»». (مصحح)

۲- تقهر: از ماده‌ی قهر است، یعنی مسلط‌شدن بر چیزی یا کسی با قدرت تمام.

۳- سائل: اصلش یعنی سؤال‌کننده، هر کسی چیزی را از ما بخواهد، چه مادی و چه معنوی، سائل نامیده می‌شود. بنابراین یکی از خصوصیات سائل تواضع است، یعنی باید متواضع باشد، در غیر این صورت به آن چیز، چه مادی باشد و چه معنوی نخواهد رسید.

افتادگی آموز اگر طالب فیضی هرگز نخورد آب زمینی که بلند است

تنهر: از ماده‌ی نهر است، یعنی خشم گرفتن.

۴- نعمة: ضد نعمت است. به آن چیزی گفته می‌شود که انسان را خوشحال کند. انعام یعنی چارپایان، چون نگاه کردن به چارپایان انسان را خوشحال می‌کند و خود قرآن هم به این مسأله

الله نعمت هدایت را شامل حال تو کرد، پس آن را ترویج کن و به دیگران با آرامی و لطافت و نرمی برسان تا همه از نعمت هدایت بهره‌مند شوند. و بلکه نعمت‌های پروردگارت را بازگو کن و در برابر نعمت پروردگارت از نعمت‌های ایمان، احسان، وحی، علم و قرآن شکرگزار باش؛ شکر نعمت مال و ثروت، با دادن آن به فقرا و مستمندان است و شکر نعمت علم با تعلیم دیگران و آموختن و راهنمایی آنان است، شکر نعمت جاه و مقام در دفاع از مظلومان و فروماندگان است که هر نعمتی شکری دارد و آن شکر مایه‌ی بقای آن نعمت است، چنان‌که ناشکری مایه‌ی زوال نعمت است، الله متعال ما را این‌گونه با پیامبر گرامیش ادب آموخته تا برای ما الگو و مقتدا می‌باشد.

شکر نعمت:

- ۱- لسانی: شکرگزاری به زبان: گفتن الحمدلله.
 - ۲- قلبی: اگر قلب پر از محبت و نعمت نباشد شکرگزاری ممکن نیست.
 - ۳- عملی: بهترین نوع شکر: انجام طاعات و عبادات عملی.
- شکرگزاری از قلب انسان شروع می‌شود و برای داشتن قلب شاکر باید تمرین‌های عملی داشت.

اسلوب‌های عملی شکرگزاری قلبی:

- ۱- فکرکردن به نعمت‌ها.
- ۲- فکرکردن به اینکه چه کسی آن را به تو داده است.
- ۳- فکرکردن به اینکه چه چیزهایی از پس این نعمت بر تو آسان شده است.
- ۴- فکرکردن به اینکه الله غنی و بی‌نیاز است و به تو احتیاجی ندارد و با عبادت انسان، قوی‌تر نمی‌شود و سودی به او نمی‌رسد.
- ۵- فکرکردن به نقش ملائک و فرشتگان و عمل آنها در شکرگزاری الله؛ زیرا در آسمان جای چهار انگشت خالی از فرشتگانی که برای الله متعال سر به سجده برده‌اند، نیست.^۱

اشاره دارد. إنعام یعنی پاداش. یعنی چیزی را به کسی بدهیم که او را خوشحال کند؛ و اصلش از نَعْم و نَعْم می‌باشد، یعنی هر چیزی که در انسان آرامش و خوشحالی را ایجاد کند. فُحْدَث: از ماده‌ی حَدَث می‌باشد، یعنی پدید آورد. حُدْث، یعنی سخن بگو و این سخن گفتن‌ها باید نو و مقتضای حال باشد. و در عین حال به کلامی گفته می‌شود که با نرمی ادا شود. محدث یعنی کسی که کلامی را با نرمی و ملاطفت و مهربانی بیان کند.

۱- «إِنِّي أَرَى مَا لَا تَرَوْنَ، وَأَسْمَعُ مَا لَا تَسْمَعُونَ أَطَّتِ السَّمَاءُ، وَحَقُّ لَهَا أَنْ تَنْظُرَ مَا فِيهَا مَوْضِعَ أَرْبَعِ أَصَابِعِ إِلَّا وَمَلَكَ وَاضِعَ جَبْهَتَهُ سَاجِدًا لِلَّهِ، وَاللَّهُ لَوْ تَعْلَمُونَ مَا أَعْلَمُ لَصَجِحْتُمْ قَلِيلًا وَلَبَكَيْتُمْ كَثِيرًا، وَمَا تَلَدَّدْتُمْ

کثرت و فراوانی نعمت:

- ۱- نادیده انگاشتن و ندیدن نعمت‌ها.
 - ۲- ناسپاسی و عدم شکرگزاری.
- بعد از اسلوب‌های عملی و شکر قلبی: حرکت از قلب به سوی زبان.
- شکر زبانی: صحبت کردن در مورد نعمت‌های الله.
- ۱- در مقابل اطفال و کودکان باید در مورد نعمت‌ها صحبت کرد تا عبرت گرفته و شکرگزار باشند.
 - ۲- شیوه‌ی صحبت کردن در مورد نعمت‌ها با انسان‌های حسود:
- اولاً: باید با آنها به طور مستقیم در مورد نعمت‌ها صحبت نکنیم؛ بلکه به صورت عام گفته شود، مثلاً فقیر بودیم و الله به ما ثروت داد.
- ثانیاً: مداومت در خواندن اذکار صبح و شام.
- وقتی قلب انسان لبریز از محبت و نعمت شد و بعد به زبان رسید، در نهایت باعث شکر عملی می‌شود.
- شکر عملی: جبران نعمت‌های الله.
- عبد شکور: عبادت قلبی مثل صبر و حُسن ظن.
- عبادات:^۱
- ۱- قلبی: تا زمانی که انسان زنده هست و قلبش می‌تپد حتی در خواب برایش اجر نوشته می‌شود مثل صبر در معصیت نکردن.
 - ۲- عملی: انجام طاعات و عبادات مثل نماز و روزه.

بِالنِّسَاءِ عَلَى الْفُرْشِ وَخَرَجْتُمْ إِلَى الصُّعَدَاتِ تَجَارُونَ إِلَى اللَّهِ» [ترمذی: ۲۳۱۲ و ابن ماجه: ۴۱۹۰. حکم آلبانی: حسن] «من چیزهایی می‌بینم که شما نمی‌بینید. و چیزهایی می‌شنوم که شما نمی‌شنوید. آسمان به صدا درآمده است و حق دارد که (از سنگینی) صدا کند؛ زیرا در آن هیچ جایی به اندازه ی چهار انگشت وجود ندارد مگر این که فرشته‌ای پیشانی‌اش را بر آنجا نهاده و برای الله متعال به سجده رفته است. به الله سوگند، اگر آنچه را که من می‌دانم شما می‌دانستید، کم می‌خندیدید و زیاد می‌گریستید و در بسترها از زنان لذت نمی‌بردید و سر به کوچه و بیابان می‌گذاشتید و به پیشگاه الله متعال لابه و زاری می‌کردید و از او کمک می‌خواستید». (مصحح)

- ۱- یکی از تقسیم بندی‌های مهم عبادات، تقسیم عبادات به صورت ذیل است: ۱- عبادات مالی: صدقه‌ی نفلی، زکات و... ۲- عبادات بدنی: روزه، نماز و... ۳- عبادات مالی بدنی مانند حج. (مصحح)

با این توضیح سوره‌ی مبارک ضحی تمام می‌شود و در حقیقت شرحی بود بر آیات سوره‌ی حمد و چگونگی حامد شدن و اینکه هرگز در مورد الله نباید دچار سوءظن شد، طوری که اگر الله چیزی را به انسان داد بگوید که الله من چقدر خوب است و اگر چیزی را از او گرفت، فوراً بگوید که الله با من قهر کرده است! باید وظایف به صورت مرتب انجام شود تا رسیدن به آن مقام و کمالی که مقدر شده است، میسر گردد.

رهنمون آیات:

۱- دنیا از کدورت و ناخوشایندی‌ها خالی نیست؛ الله متعال چه زیبا می‌فرماید:

﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ ﴿٤﴾﴾ [البلد: ۴] «به راستی که انسان را در رنج

آفریدیم».

۲- بیان مقام عالی و شرف مکانت پیامبر ﷺ.

۳- مشروعیت یادآوری نعمت‌ها و سختی‌ها به دیگران تا بنده‌ی الله را به شکر

نعمت‌ها و صبر بر سختی‌ها وا دارد.

۴- تأکید در معنی حدیث: «إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَنْعَمَ عَلَى عَبْدٍ نِعْمَةً أَحَبَّ أَنْ يَرَىٰ أَثَرَ نِعْمَتِهِ

عَلَيْهِ»^۱: «هرگاه الله متعال نعمتی را بر بنده‌ای ارزانی نماید دوست دارد که اثر

آن نعمت بر وی آشکار گردد».

۱- [المعجم الكبير طبرانی: ۲۱۸] و [مسند احمد: ۱۹۹۳۴] حکم سند: صحیح؛ همه رجال سند ثقه

هستند و به جز «فضیل بن فضالة القیسی» که او نیز ثقه است و نسایی از او روایت نموده بقیه

رجال شیخین هستند. (مصحح)

تفسیر سوره‌ی انشراح

سوره‌ی انشراح: انشراح به معنای: «گشودن» می‌باشد و مکی است.

این سوره دارای نام‌های زیر می‌باشد:

۱- اَلَمْ نَشْرَح.

۲- الشرح.

۳- الإِنْشِرَاح.

دو سوره مبارکه‌ی ضحی و شرح که در قرآن پشت سرهم واقع شده‌اند، در مورد پیامبر ﷺ هستند و الله در سوره ضحی نعمت‌های مادی و در سوره‌ی شرح، نعمت‌های معنوی را که به رسولش ارزانی داشته، بیان می‌فرماید.

بهترین نعمتی که الله منان به بندگان خاص خود و انبیا و مخصوصاً خاتم آنها یعنی محمد ﷺ هدیه فرموده، شرح صدر است و البته که دعوتگران به دین نیز از این دعا و طلب به درگاه الهی غافل نیستند و همیشه از الله شرح صدر طلب می‌کنند.

سوره‌ی شرح (انشراح) بعد از سوره‌ی ضحی نازل شده و توضیح و تأکیدی بر معانی سوره‌ی ضحی می‌باشد و فهم این سوره مستلزم فهم دقیق سوره‌ی ضحی است. همچنان که گذشت محور آیات سوره‌ی ضحی بیان مجموعه تصوراتی بود که در ذهن دعوتگر ایجاد شده بود که الله با او قهر کرده و او را به حال خویش رها ساخته است و اینکه الله بنده‌ی صالح و مخلص خود را تحت هیچ شرایطی رها نخواهد کرد و تنها نخواهد گذاشت و همیشه در کنار او خواهد بود. محور آیات سوره‌ی شرح هم پیرامون این واقعیت است که الله با امتحان و ابتلا، بنده‌ی خود را از لحاظ شخصیتی پرورش می‌دهد. بنابراین اگر ما دیدگاه خود را در رابطه با ابتلا به مصایب اصلاح کنیم، نه تنها از مصایب و آزمایشات گریزان نخواهیم بود، بلکه این دعا را که الله به ما در آخر سوره‌ی مبارک بقره یاد داده است، در حد وسعت و ظرفیت خود زمزمه کنیم که:

﴿رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ﴾ [البقرة: ۲۸۶] «پروردگارا، آنچه که تاب تحملش را نداریم بر [دوش] ما مگذار». اجازه نداریم از الله بخواهیم که ما را مطلقاً مورد امتحان و آزمایش قرار ندهد، بلکه از الله می‌خواهیم که ما را مورد آزمایشاتی قرار ندهد که خارج از حیطه‌ی توانایی ما هستند، در غیر این صورت خود را از رسیدن به کمالات محروم

کرده‌ایم، زیرا عملی‌ترین شکل تربیت الله نسبت به بندگان در آزمایشات و مصایب تجلی می‌کند. بندگان که به شکلی از مصایب گریزان هستند و حتی حاضر هم نیستند ذکر و یادی از مصایب داشته باشند و به شدت از مصایب و بلاها می‌ترسند، افرادی خام باقی خواهند ماند و این نشانه‌ی قُرب است. در حدیث صحیح از پیامبر رحمت داریم که فرمود: «أَشَدُّ النَّاسِ بَلَاءً الْأَنْبِيَاءُ ثُمَّ الْأَمْثَلُ فَالْأَمْثَلُ»^۱ «در بین مردم کسانی که به شدیدترین سختی‌ها مبتلا می‌شوند، پیامبران هستند و سپس کسانی که به لحاظ ایمان به آنها نزدیک‌ترند». چون الله می‌خواهد کامل‌ترین تربیت را داشته باشند، بنابراین آنها را مورد شدیدترین امتحانات و آزمایش‌ها قرار می‌دهد که در رأس همه‌ی پیامبران، پیامبر اسلام قرار دارد و بعد از پیامبران، هرکس که به انبیا و دست‌یافتن به کمالات آنها علاقمند باشد، به همان اندازه مورد ابتلا و آزمایش قرار خواهد گرفت. بنابراین اصلاح بینش در رابطه با بلاها و امتحانات الهی بسیار مهم است، زیرا امتحانات ربانی پرورش‌دهنده‌ی بندگان است. و بعد از اینکه فرد پرورش یافت، صلاحیت و شایستگی لازم جهت ادای مسئولیت را پیدا می‌کند و می‌تواند این مسئولیت را به نحو احسن به انجام رساند. الله برای بیان این مطلب به آیاتی از انفس اشاره می‌کند آیات آفاق و انفس را در سوره‌ی ضحی مورد بررسی قرار دادیم و در این سوره اشاره به آیات انفس است که بیان‌کننده‌ی مشکلاتی است که بنده‌ی الله با آنها مواجه می‌شود و این خود از سنت‌های الهی به شمار می‌رود و البته همیشه نیست.

چرخ‌گردون گر دو روزی بر مراد ما نرفت
دایماً یکسان نباشد حال دوران غم مخور

کلمه‌ی شرح، در لغت از ماده‌ی شَرَحْتُ اللَّحْمَ گرفته شده است؛ یعنی گوشت را به وسیله‌ی چاقو بازکردن و به شکل لایه لایه درآوردن. بنابراین کلمه‌ی شرح را عرب در رابطه با گوشت به کار برده است. حالا وقتی که گفته می‌شود، مطلبی را شرح دادم، یعنی مطلب را باز کردم که در این صورت از آن بیشتر لذت می‌برند، اما وقتی مطلبی سر بسته باشد، خیلی از افراد چیزی از آن نمی‌فهمند و بنابراین زود خسته می‌شوند.

محور سوره:

نام سوره «شرح» با محور سوره در ارتباط است، یعنی شرح انسان تا آنچه در جوهر و درونش نهفته است، آشکار گردد و توانایی او جهت حمل بار مسئولیت محک زده

۱- [ترمذی: ۲۳۹۸] و [ابن ماجه: ۴۰۲۳] حکم آلبانی: حسن صحیح. و لفظ فوق از [مسند بزار:

۱۱۵۰] و [السنن الکبری بیهقی: ۷۴۴۰] و [السلسلة الصحیحة: ۱۴۳] (مصحح)

شود. انسان به وسیله‌ی آزمایشات متحول می‌شود، استعدادهایی که در وجودش است، شکوفا شده و ظهور می‌یابد و در نتیجه می‌تواند به بهترین شکل ممکن مسئولیت خود را به انجام رساند، به همین منظور ما نیازمند شارح هستیم و آن شارح هم الله است که شرح انسان را با ارسال کُتب و رُسل تا آمدن پیامبر خاتم به انجام رسانیده و پس از انبیا، رهروان صدیق آنها این عملیات شرح را تا امروز ادامه دادند و ادامه هم خواهد داشت. سوره‌ی شرح مکی است و محور کلی آن اصلاح بینش انسان‌ها است و این بینش وقتی اصلاح می‌شود که مجموعه‌ای از تلقی‌ها و طرز تفکرها و دیدگاه‌های انسان در رابطه با موضعی که می‌گیرد اصلاح شود. موضعی که در رابطه با نظام خلقت، معاد که بعد از مرگ انسان شروع می‌شود، ملائک و... گرفته می‌شود. اصلاح بینش، مقدمه‌ای برای اصلاح منش است، و حیات واقعی نیز درگرو اصلاح بینش و منش است، هرگاه این دو اصلاح شوند، انسان هم اصلاح می‌شود. اصلاح بینش‌ها همان اصلاح سرها و تفکرها و اندیشه‌ها است و اصلاح منش‌ها یعنی اصلاح دل‌ها. دل‌ها و سرها که اصلاح شدند انسان نیز اصلاح می‌شود و مشکل جامعه‌ی ما این است که یا سرها اصلاح نشده یا دل‌ها و یا هر دو. اگر سرها اصلاح شود، اما دل اصلاح نشود، انسان صاحب شعور می‌شود اما شور نخواهد داشت و شعور بی‌شور پرنده‌ای را می‌ماند که با یک بال بخواد پرواز کند و این میسر نیست؛ و اگر دل اصلاح شود، اما سر اصلاح نشود، دوباره اصلاح اصلاح ناقصی است؛ یعنی انسان شور دارد اما شعور ندارد و انسان‌های پُرشور بی‌شعور همیشه برای خود و دیگران مشکل آفرین بوده‌اند. پیامبران آمده‌اند که شور و شعور ما را تعادل و توازن ببخشند و با متعادل شدن شور و شعور، انسان‌ها به تعادل در شخصیت می‌رسند و در پی آن جامعه به سلامت و آرامش خواهد رسید.

تقسیم‌بندی آیات سوره شرح:

از آیه‌ی ۱ الی ۴ استدلال به آیات انفس، برای قضیه‌ای است که در آیات بعد می‌آید و آن اینکه دعوتگر فکر می‌کند باید دائماً در مصیبت و بلا باشد، درحالی که چنین نیست و الله بنده‌ی خودش را دوست دارد و او را مورد بلا و مصیبت قرار می‌دهد تا رشد کند.

آیات ۵ و ۶ بیان‌کننده‌ی سنت الله در رابطه با بندگانش و در حقیقت مدلول آیات ۱ الی ۴ است. آیات ۷ و ۸ که سوره با آنها به پایان می‌رسد، بیان این موضوع است که بعد از تمام شدن مشکلات، مساله‌ی حمل مسئولیت مطرح می‌شود.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

﴿أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ ﴿۱﴾ وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ ﴿۲﴾ الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ ﴿۳﴾ وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ ﴿۴﴾﴾ [الشرح: ۱-۴].

سوره با استفهام تقریری آغاز می‌شود که در زبان فارسی هم مشابه آن را داریم. سؤالی است که مطرح می‌شود و جوابش هم مشخص است و سؤال کننده دوست دارد که جوابش را از سؤال شونده بشنود. تقریر یعنی تثبیت مطلب در ذهن مخاطب.

﴿أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ ﴿۱﴾﴾^۱.

«ای پیامبر، آیا ما سینه‌ات را [برای نزول وحی] برایت نگشودیم؟».

﴿أَلَمْ﴾: «استفهام تقریری؛ یعنی الله متعال نعمت‌هایش را برای پیامبرش بازگو می‌کند. آیا؛ (سؤال)؛ و منظور از اینکه (آیا ندادیم) یعنی (بله به تو دادیم).»

﴿نَشْرَحْ﴾: شرح؛ بازکردن، شکافتن، گشاده‌کردن و از ریشه شریحه است.

﴿نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ﴾: «آیا سینه‌ات را به وسیله نبوت و تطهیر آن، لبریز از ایمان و حکمت برای تو نگشادیم؟»

در اینجا لازم است مختصری از داستان موسی علیه السلام و فرعون را بازگو کنیم: موسی علیه السلام در زمان پادشاه ستمگر یعنی رامسس دوم به دنیا آمد که دستور به قتل نوزادان پسر داده بود و مادر موسی علیه السلام به فرمان الله او را در سبدی به رود نیل انداخت و موسی به خانه‌ی فرعون رفت و آنجا بزرگ شد؛ موسی علیه السلام بسیار تنومند و قوی‌هیكل بود و زود عصبانی می‌شد و همچنین قیافه‌ای سبزه‌رو داشت و دارای لکنت زبان نیز بود.

به طور اتفاقی باعث کشته‌شدن شخصی در مصر شد و بعد از آن از ترس فرار کرد و به سمت سرزمین مدین رفت و در آنجا با دختر مردی صالح ازدواج کرد^۱ و بعد از ۱۰

۱- صدر: یعنی سینه که اصلش از ماده‌ی صَدَرَ است. عرب‌ها وقتی که برای آب آوردن سر چاه می‌رفتند، به این رفتن‌ها وُرود می‌گفتند؛ بعد از اینکه سطل‌ها را پُر از آب می‌کردند و برمی‌گشتند و چون سطل‌ها پُر و سنگین بودند و فشاری را بر بدن وارد می‌کرد که این فشار باعث جوش آمدن سینه‌ها می‌شد و به این برگشتن‌ها صُدور می‌گفتند. پس صدور یعنی بازگشتن از جایی به همراه باری سنگین. بنابراین صَدْر هم به معنی سینه می‌باشد.

سال قصد بازگشت به سرزمینش را کرد که در میان راه از طرف الله متعال، به پیامبری برگزیده شد و مأموریت یافت که نزد فرعون رفته و او را به سوی دین الله دعوت کند. موسی علیه السلام بعد از شنیدن فرمان الهی اولین چیزی که درخواست کرد، این دعا بود:

﴿رَبِّ اَسْرَحْ لِي صَدْرِي ﴿٢٥﴾ وَيَسِّرْ لِي اَمْرِي ﴿٢٦﴾ وَاَحْلِلْ عِقْدَةَ مِنِّ لِسَانِي ﴿٢٧﴾ يَفْقَهُوا

قَوْلِي ﴿٢٨﴾: [طه: ۲۵-۲۸]

﴿رَبِّ اَسْرَحْ لِي صَدْرِي ﴿٢٥﴾﴾: «پروردگارا سینه‌ام را گشاده نما».

﴿اَسْرَحْ﴾:

۱- توسیع صدر: باز شدن قلب و سینه (هرچه سینه بازتر و گشاده‌تر باشد، تحمل

آن بیشتر و چیزهایی که در آن جای می‌گیرد بیشتر است) مانند موارد زیر:

۲- طمأنینه و آرامش + رضایت + سکینه و آرامش + نور + ایمان + حکمت + صبر.

۳- گشاده‌شدن سینه برای استقبال آخرت و آمادگی برای قیامت.

۴- گشادگی سینه برای پذیرش احکام شرعی و الهی.

۵- گشادگی سینه برای پذیرش حکم و قضای الله و مصایب و مشکلات.

نتیجه: در نهایت هرکس قلبش گشاده و منشرح باشد، هر کار خیری برایش سهل و آسان می‌شود.

﴿وَيَسِّرْ لِي اَمْرِي ﴿٢٦﴾﴾: «و کارم را آسان فرما».

با این دعا پروردگار:

۱- تبلیغ دین و دعوتگری را برایش سهل و آسان می‌کند.

۲- قوت و طاقت را برای انجام این کار و تبلیغ دین به او می‌دهد.

۱- برخی به اشتباه می‌گویند آن مرد صالح شعیب علیه السلام بوده که باید دانست هیچ دلیلی از قرآن و احادیث صحیح برای اثبات این ادعا وجود ندارد. این شخص صالح حتی پیامبر نیز نبوده و در نزد اهل کتاب نیز چنین ادعایی مطرح نشده که او پیامبر باشد و از هیچ یک از اصحاب پیامبر نیز نقل نشده که این پیرمردی که موسی علیه السلام دخترش را به همسری گرفت شعیب علیه السلام باشد؛ بلکه آنچه از اصحاب نقل شده است خلاف این قضیه را اثبات می‌کند و آن اینکه این شخص شعیب علیه السلام نبوده است. ابن تیمیة رحمه الله در این زمینه رساله‌ای به نام «رسالة في قصة شعیب علیه السلام» به رشته تحریر درآورده است که خط بطلانی بر این ادعا است. (مصحح)

۳- کلامش تأثیرگذار می‌شود و حرف‌هایش بر دل مردم می‌نشیند و نتیجه می‌دهد.

﴿وَأَحْلَلْ عُقْدَةَ مِّن لِّسَانِي﴾: «و گره از زبانم باز کن»

۱- حُسن کلام: حرف‌زدن خوب و نیکو.

۲- تأثیر بر عقل: حرف‌زدن به گونه‌ای که بر مغز و عقل دیگران موثر واقع شود.

۳- حکمت: حرف‌زدن با حکمت و از روی علم.

۴- مهربان و رحیم بودن: اخلاق خوش و نیک با دل‌رحمی و شفقت قلب و دلسوزی.

الله متعال سوره را با سؤالی از پیامبر ﷺ آغاز می‌کند و می‌فرماید:

﴿أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ﴾: «آیا سینه‌ات را گشاده نساختم؟».

شرح صدر اولین چیزی بود که موسی عليه السلام از الله خواست درحالی که طبق این آیه

به پیامبر داده شده بود.

۱- شرح معنوی: گشاده‌شدن سینه و پر از نور و ایمان و حکمت و آرامش و

رضایت شدن، و قدرت و تحمل آزار و اذیت و مصیبت را داشتن.

۲- شرح حسی: سینه‌ی رسول الله ﷺ در طول دوران زندگی مبارکش دو بار باز شد.

۱) در کودکی و در سن ۴ سالگی زمانی که نزد دایه‌اش حلیمه‌ی سعدیه در صحرا

زندگی می‌کرد.

برادران رضاعی او سراسیمه به خیمه آمدند و گفتند: کسی می‌خواهد محمد را

بکشد و همه هراسان به دنبالش رفتند و دیدند که جای شکاف و دوختن روی سینه

مبارک او مشخص است؛ بدون این‌که خونی آمده باشد و فرمود: ۲ نفر با لباس سفید

آمدند و سینه‌ام را باز کردند و قلبم را درآوردند و با آب شستند و دوباره در سینه‌ام

گذاشتند بدون اینکه خون بیاید.

در حدیث آمده است که جبرئیل عليه السلام به همراه فرشته‌ای دیگر این کار را با آب

زمزم انجام دادند.^۱

۱- «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَتَاهُ جِبْرِيلُ وَهُوَ يَلْعَبُ مَعَ الْغُلَمَانِ، فَأَخَذَهُ فَصَرَعَهُ، فَشَقَّ عَن قَلْبِهِ، فَاسْتَخْرَجَ الْقَلْبَ،

فَاسْتَخْرَجَ مِنْهُ عَلَقَةً، فَقَالَ: هَذَا حَظُّ الشَّيْطَانِ مِنْكَ، ثُمَّ غَسَلَهُ فِي طَسْتٍ مِنْ ذَهَبٍ بِمَاءِ زَمْزَمَ، ثُمَّ لَأَمَهُ،

ثُمَّ أَعَادَهُ فِي مَكَانِهِ، وَجَاءَ الْغُلَمَانُ يَسْعَوْنَ إِلَى أُمِّهِ - يَعْنِي ظَهْرَهُ - فَقَالُوا: إِنَّ مُحَمَّدًا قَدْ قُتِلَ، فَاسْتَقْبَلُوهُ وَهُوَ

مُنْتَفِعُ اللَّوْنِ» [مسلم: ۱۶۲] (مصحح)

۲) بعد از مرگ خدیجه علیها السلام پیامبر صلی الله علیه و آله در ناراحتی و اندوه به سر می برد و قبل از رفتن به اسراء و معراج، جبرئیل سینه او را شکافت و با آب زمزم شست و شو داد.^۱ پس الله تبارک و تعالی می فرماید: ما سینهات را باز کردیم و از هر آنچه بغض و حسد و کینه است، شستیم و آن را پاک و پر از خوبی ها کردیم.

بعضی از مفسران این آیه را به جریان شق الصدر پیامبر صلی الله علیه و آله ربط داده اند. اما بهترین تفسیر از آیات قرآن این است که از آیات دیگر برای تفسیر استفاده شود. در دو جای قرآن، در سوره ی زمر و انعام داریم که الله شرح را برای ما توضیح داده است. شرح صدر یعنی چه؟ یعنی آماده شدن برای قبول هدایت ﴿أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَىٰ نُورٍ مِّن رَّبِّهِ﴾ [الزمر: ۲۲] «آیا کسی که الله دلش را پذیرای اسلام کرده و از جانب پروردگارش، از نور [هدایت و بصیرت] برخوردار گشته، [همانند سختدلان است]؟» و در سوره ی انعام هم داریم: ﴿فَمَنْ يُرِدْ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ﴾ [الأنعام: ۱۲۵] «پس هر کس که الله بخواهد او را هدایت کند، دلش را برای [پذیرش] اسلام می گشاید». بنابراین ﴿أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ﴾ یعنی ما سینه ی تو را باز کردیم و می تواند تفسیر دیگری باشد، از آیه ی ۷ سوره ی ضحی ﴿وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ﴾. وقتی انسان راه را گم کرده و یا دچار حیرت و سرگردانی شده باشد، به کسی شباهت دارد که سینه اش تنگ و تحملش تمام شده است و اگر از این وضعیت نجات یابد، در حقیقت شرح صدر صورت گرفته است و الله این کار را در رابطه با پیامبر رحمت انجام داد.

﴿وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ﴾^۲ «و بار سنگین [گناه] را از تو برداشتیم؟».

۱- «فَلَمْ يَكَلِّمُوهُ حَتَّىٰ احْتَمَلُوهُ، فَوَضَعُوهُ عِنْدَ بَيْتِ زَمْزَمَ، فَتَوَلَّاهُ مِنْهُمْ جِبْرِيْلُ، فَشَقَّ جِبْرِيْلُ مَا بَيْنَ نَحْرِهِ إِلَىٰ لَبْتِهِ حَتَّىٰ فَرَعَ مِنْ صَدْرِهِ وَجُوفِهِ، فَغَسَلَهُ مِنْ مَاءِ زَمْزَمَ بِيَدِهِ، حَتَّىٰ أَذْفَىٰ جُوفَهُ، ثُمَّ أُبِيَّ بِطُسْتٍ مِّنْ ذَهَبٍ فِيهِ تَوْرٌ مِّنْ ذَهَبٍ، مُحْشُوًّا إِيمَانًا وَحِكْمَةً، فَحَشَا بِهِ صَدْرَهُ وَلَغَا بِيَدِهِ - يَعْنِي عُرُوقَ حَلْقِهِ - ثُمَّ أَطْبَقَهُ» [بخاری: ۷۵۱۷] (مصحح)

۲- وَضَعْنَا: از ماده ی وضع است، یعنی قراردادن چیزی در جایی. واضع یعنی کسی که چیزی را در جایی قرار می دهد، می تواند مادی یا غیر مادی باشد، مثلاً کلمه ی صدر را برای دلالت بر سینه وضع کرده اند.

وزر: یعنی بار سنگین و به کسی که این بار سنگین را برمی دارد وزیر می گویند. وزیر شدن آسان است اما بار سنگین را برداشتن بسیار مشکل است.

علما در مورد این آیه و تفسیر بار سنگین گناهان چنین نظر داده‌اند:
 منظور، گناهان کوچک و غیر عمدی است که اگر پیامبر ﷺ انجام نمی‌داد بهتر می‌بود مانند نگاه تند به عبدالله ابن مکتوم نابینا ﴿عَبَسَ وَتَوَلَّى﴾^۱.
 او باید همیشه از گناه دور باشد؛ زیرا گناه باعث می‌شود به هدفش نرسد. و به همین دلیل ما نیز برای پاکی گناهان مان باید همیشه استغفار کنیم و بدانیم که مشکلات و مصایب در زندگی:

۱- گناهان را پاک می‌کنند.

۲- منزلت و درجات شخص را بالا می‌برند.

منظور از «وزرک» یعنی بار سنگین مسئولیت در جهاد و بار سنگین یتیم‌بودن که همه کس تحمل آن را ندارد. بار سنگین فقیر بودن و... یا هر سختی‌ای که در راه دعوت به دین است برایت آسان کردیم.

﴿الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ﴾^۲!

«همان باری که بر پشتت سنگینی می‌کرد».

باری که تحمل آن روی شانه‌ات سنگین و سخت بود و نزدیک بود پشتت را بشکند و ما آن را برایت آسان کردیم.

که عبارت بود از: بار سنگین فقر، بار سنگین یتیمی، بار سنگین حیرت و سرگردانی. ﴿أَنْقَضَ ظَهْرَكَ﴾^۳ پشت تو داشت می‌شکست که ما به فریادت رسیدیم و نگذاشتیم پشت تو شکسته شود ﴿أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى﴾^۴ و وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ ﴿۷﴾ و وَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَىٰ ﴿۸﴾ [الضحی: ۶-۸] آن وقت که پیامبر ما نبود، آن وقت که هیچ مسئولیتی از طرف ما به تو داده نشده بود به تو کمک کردیم، آیا الآن تو را رها می‌کنیم؟

۱- أنقض: از ماده‌ی نقض، به معنی صدایی که قبل از شکستن چیزی به گوش می‌رسد. به معنی خود شکستن نیست، بلکه صدایی است که قبل از شکستن چیزی به گوش می‌رسد. وقتی که شکسته شد می‌شود کسر. نقض مقدمه‌ی کسر است. کاسر یعنی شکننده. اگر «أنقض» را شکسته شدن معنی کنیم، معنی آیه عوض می‌شود، زیرا وقتی که پشت فرد شکسته شود، دیگر کاری از او ساخته نیست. ظهر: به معنی پشت است. ظُهر به معنی پشت روز است. ظاهر هم از همین کلمه گرفته شده و اسم فاعل می‌باشد و به معنی پشتیبان و یکی از اسماء الله است. یعنی الله کسی است که از بندگان پشتیبانی می‌کند. ظاهر به معنی آشکار هم آمده است.

﴿وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ﴾^۱!

«و [نام و] آوازه‌ی تو را بلند ساختیم».

مقام و جایگاه تو را بلند گردانیدیم و یاد و ذکر و آوازه‌ی تو را [در اذان و اقامه و ...] رفعت بخشیدیم؛ تو یتیم بودی و کسی تو را نمی‌شناخت. تو بی‌کس بودی و کسی را نداشتی. عموهای تو که قرار بود پشتیبان تو باشند، علیه تو ایستادند و این ما بودیم که در کنار تو قرار داشتیم، پشتیبان تو بودیم و نگذاشتیم پشت تو شکسته شود. چه زیبا گفت حسان بن ثابت: «مهر نبوت از طرف الله بر (شانه) او جلوه‌گر شد که آشکارا بر پیامبری‌اش گواهی می‌دهد. الله اسم پیامبر را کنار اسم خودش قرار داد هنگامی که مؤذن (هر روز) پنج بار شهادتین را (در اذان) به زبان می‌آورد، الله نام پیامبر را از نام خود مشتق نموده است تا او را گرامی بدارد، زیرا نام الله محمود و نام پیامبر محمد است».^۲

اصلاً نام تو را در کنار نام خود قرار دادیم؛ با گفتن تنها «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» اسلام کامل نیست، مگر اینکه در کنار آن گفته شود: «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» و هرگاه نام الله ذکر شود، نام پیامبر ﷺ نیز به دنبال آن خواهد بود و در تمام اذان‌ها، اقامه، نمازها و خطبه‌ی جمعه و امور دیگر، نام مبارک و صلوات بر او قطعی است و این هدیه‌ای است از طرف الله متعال که حُبّ پیامبرش را در قلب همه جا داده و یادش را بلند آوازه فرموده است.

۱- رفعا: از ماده‌ی رَفَع است، یعنی بلندکردن و برداشتن یا بلندکردن و رفعت‌بخشیدن به کسی. ذکر: ضد غفلت است و غافل در مقابل ذاکر است، ذکر که در مقابل غفلت است، به هر حالتی که هوشیاری و بیداری در آن باشد، اطلاق می‌شود. امکان دارد که ذکر به معنی اصطلاحی آن باشد مثل: ذکر زبانی، عملی و اعضا و جوارح و یا حالت کلی، یعنی هر چیزی که دال بر هوشیاری و بیداری انسان باشد.

«أَعْرُ عَلَيْهِ لِلنَّبِيِّ وَوَةَ خَاتَمٌ	مِنَ اللَّهِ مَشْهُودٌ يُلَوِّحُ وَيَشْهَدُ
وَوَضَعَ الْأَلَمَةَ إِلَى اسْمِهِ	إِذَا قَالَ فِي الْخُمُوسِ الْمُؤَذِّنُ أَشْهَدُ
وَسَقَى لَهُ مِنْ اسْمِهِ لِيُجِلَّهُ	فَدُو الْعَرْشِ مُحَمَّدٌ وَهَذَا مُحَمَّدٌ»

این‌ها سه منت دیگر است بعد از آن سه منت که در سوره‌ی پیش از این بیان شد که الله متعال برای پیامبرش یادآور می‌گردد.

منت اولی راجع به شرح و سعه‌ی صدر پیامبر است تا سینه‌اش گشایش وحی و تحمل بد و بیراه گفتن قومش در حق خویش را داشته باشد که لازمه‌ی آن صبر و شکیبایی است. صبر و شکیبایی همچون دارویی است که گوهر دل را از پلیدی‌ها، غفلت و جهالت پاک می‌کند و سینه‌ی آدمی را فراخی می‌بخشد.

منت دوم، برداشتن بار سنگین و گناه از دوش رسول الله است که اگرچه قبل از نبوت گناه و وزری برای‌شان نبوده ولی در اثر ترک عبادت و ترک تقرب به سوی الله، احساس بار سنگین و درد و رنج می‌کرد؛ زیرا در مدت چهل سال از عمر شریفش به سبب نبودن شریعت، نسبت به عبادت و طاعت الله متعال شناختی نداشت. ولی در رابطه با گناه و خطا، الله متعال او را محفوظ داشته بود؛ به هیچ بتی سجده‌ای نبرده، شرابی ننوشیده و گفتار و کردار گناه و جرمی از او سرنزده است. در خبر صحیح می‌یابیم که در سن چهار سالگی سینه‌ی مبارکش شکافته شد و غده و یا علقه‌ای را در آن، که پایگاه شیطان بود و انسان با آن در وسوسه شر و بدی می‌افتد، بیرون آوردند و آن را شست‌وشو داده بر جای خود نهادند.

منت سوم پروردگار جهان، بالا بردن نام و آوازه‌ی رسول گرامی است تا آنجا که در اذان، اقامه و تشهد برای همیشه نام پیامبر الله را مقارن نام خود قرار داده است. چنین مقامی به هیچ فردی از ملائکه، انبیا و رسولان نرسیده و آنچه بر همه‌ی پیامبران داده شده بود به او تنهایی داده شد.

﴿فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا ﴿٥﴾ إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا ﴿٦﴾﴾ [الشرح: ۵-۶].

این دو آیه همان‌طور که در تقسیم‌بندی آیات سوره اشاره کردیم، مقطع دوم سوره می‌باشد و نتیجه‌گیری و بیانی است که در آیات اول سوره آمده است که الله به پیامبر خطاب می‌کند: وقتی مشکلات متعددی را که هر کدام کافی بود تو را به شکلی از پای درآورند و تو را از صحنه‌ی حیات کنار بزنند، همه را از دوش تو برداشتیم و بنابراین تو باید به این نتیجه برسی که در کنار هر مشکلی و در ضمن هر مشکلی ضد آن یعنی حل مشکل وجود دارد. به تعبیر دیگر در ضمن هر سختی آسانی وجود دارد و این تعبیر قرآن بسیار زیباست که فرمود:

﴿فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا ﴿٥﴾﴾^۱ «پس مسلماً با [هر] دشواری، آسانی است».

۱- عُسْر و یُسْر: این دو کلمه ضد هم هستند. عُسْر به معنی سختی است و یُسْر به معنی آسانی.

الله رحمان بعد از ذکر نعمت‌ها برای پیامبرش در آیات بالا اعم از گشاده‌کردن سینه و آسان‌کردن بار سنگین و کمرشکن و بلندآوازه‌کردن نامش در این آیه، می‌فرماید: تمام سختی‌ها را برایت آسان می‌کنیم و به دنبال سختی‌ها و مشکلات، برایت راحتی و آسانی می‌آوریم.

ای پیامبر پس از این همه نعمت‌های بزرگ که به تو داده شده از این به بعد نیز به تو نعمت‌های فراوان داده خواهد شد (بشارت).

و نفرمود: «فَإِنْ بَعْدَ الْعُسْرِ يُسْرًا» بعد از سختی آسانی است. اگرچه ما معتقد هستیم که بعد از سختی هم آسانی است. وقتی که چشم انسان، واقع بین و حقیقت بین شد، آسانی را در ضمن هر سختی می‌بیند. از مادری که آبستن است و درد و رنج آبستن بودن را تحمل می‌کند و این درد وقتی به اوج خودش می‌رسد، تولد با درد زایمان و به تعبیر قرآن با مخاض (درد زایمان) و خون‌ریزی همراه خواهد بود.^۱ آیا ولادت این مولود در ضمن این سختی و رنج است، یا بعد از رنج و سختی؟ قطعاً در ضمن آن و همراه درد و رنج است و با تولد این مولود تمام رنج‌ها و دردهایی را که مادر متحمل شده است به پایان خواهد رسید. ﴿فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا﴾ تعبیر «مع» بیانگر همراه بودن عُسْر و یُسْر است و نکته‌ی جالب توجه این است که در آیه‌ی ۶ ﴿إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا﴾ تکرار شده است و دلیل آن هم این است که ظاهراً بعضی اوقات سختی‌ها چنان فشاری را از نظر روحی و روانی برای فرد ایجاد می‌کند که فرد را از نصرت و رحمت الله مأیوس و ناامید می‌کند و به خاطر رفع این توهم (در وجود دعوتگر که الله من را رها کرده و به من کمک نخواهد کرد) دوباره تکرار می‌کند:

﴿إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا﴾

«[آری؛] مسلماً با [هر] دشواری، آسانی است». چون این مساله را دانستی، اذیت و آزار قومت تو را هراسان نکند و از دعوت به سوی الله باز ندارد.

این بشارتی بود به نزدیک شدن گشایش و فراخی حال برای خود رسول الله ﷺ و یارانش پس از آنکه در رنج و مشقت فراوانی به سر می‌بردند. با نزول این آیات،

۱- ﴿فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَىٰ جِذْعِ النَّخْلَةِ﴾ [مریم: ۲۳] «درد زایمان او را به سمت یک تنه نخل

رسول الله ﷺ به یارانش بشارت داد و فرمود: «لَنْ يَغْلِبَ عُسْرٌ يُسْرَيْنِ، لَنْ يَغْلِبَ عُسْرٌ يُسْرَيْنِ»^۱: «هیچ‌گاه یک سختی دو راحتی را مغلوب نخواهد کرد، هیچ‌گاه یک سختی دو راحتی را مغلوب نخواهد کرد».

این آیه مژده بزرگی برای همگان است که هرگاه سختی و دشواری در میان آید آسانی همراه آن خواهد بود.

در عربی کلمات معرفه به همراه (ال) هرچند دفعه تکرار شوند، منظور یکی و به یک معناست.

و معرفه آمدن کلمه‌ی ﴿الْعُسْرِ﴾ در هر دو آیه، دلالت می‌کند که سختی و دشواری یکی است و نکره بودن کلمه‌ی یُسْر، نشانگر آن است که آسانی تکرار خواهد شد و در دو آیه بر ۲ معنی دلالت می‌کند.

پس طبق آرای مفسران:

۱- العُسْر: مشکلات شناخته شده و یکی هستند.

۲- یُسْر: راه حل و آسانی شناخته شده نیست و دوتا هستند.

پس ای پیامبر و ای مؤمنان در مقابل یک سختی، دو آسانی است و ۲ تا از یکی بهتر است، پس مشکلات نمی‌مانند و آسانی به دنبال آن با تأکید و تضمین ۲ برابر خواهد آمد.

آسانی (یسر):

۱- یُسْر حسی: مشکل حل می‌شود.

۲- یُسْر معنوی: صبر و اجر در مقابل مشکل، فراموشی مشکل.

و تکرار به خاطر این است که تحت هیچ شرایطی یأس در قاموس داعی و دعوت وجود ندارد. و قرآن یأس را کفر می‌داند. ﴿يَبِئَاتٍ أَذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ

وَلَا تَأْيُسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَأْيُسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ ﴿۸۷﴾

[یوسف: ۸۷] «ای پسرانم، بروید و درباره یوسف و برادرش جستجو کنید [و خبر بگیرید] و از رحمت الله مأیوس نشوید؛ [زیرا] جز گروه کافران، کسی از رحمت الله مأیوس نمی‌گردد». و غیر از کافران هیچکس مأیوس از رحمت الله نخواهد شد و نتیجه‌ی یأس همان کفر است. انسان مأیوس انسان مؤمنی نیست. انسانی که همیشه نیمه‌ی خالی لیوان را

۱- [تفسیر عبد الرزاق: ۳۶۴۳] و [المستدرک حاکم: ۳۹۵۰] و [شعب الایمان بیهقی: ۹۵۴۱] و [السلسلة الضعيفة: ۴۳۴۲] حکم آلبانی: ضعیف؛ مرسل است. (مصحح).

می‌بیند، انسان مؤمنی نیست. انسان مؤمن انسانی است که نیمه‌ی پر را می‌بیند و برای پر کردن نیمه خالی لیوان برنامه‌ریزی می‌کند و به تعبیر سید قطب رحمته در تفسیر فی ظلال که می‌فرماید: باید در سینه‌ی خود جستجو کنی که آیا در آن امید، گشایش و یا نور را نمی‌بینی؟ و این بخشش ربانی را در درون مزه مزه کن و بگو: آیا با هر کدام از سختی‌ها خوشی‌هایی هم همراه نیست؟ آیا با هر خستگی استراحتی هم وجود ندارد؟ با هر سختی آسانی وجود ندارد؟ با هر محرومیتی رضایتی هم وجود ندارد؟ بنابراین همه‌ی این‌ها با هم و در کنار هم هستند. آن بارهای سنگینی را که ما یک بار از روی دوش تو برداشتیم، اگر باز هم بارهای دیگری بر دوش تو سنگینی کنند، آنها را از روی دوش تو بر خواهیم داشت و این آغاز راه است و اگر در ابتدای کار دچار یأس و سرخوردگی و ناامیدی شوی، بسیار خطرناک خواهد بود.

این ترک تعلق و این پشت پا زدن‌ها آسان نیست. باید کمی به خودمان بیاییم و تحت هیچ شرایطی در سختی‌ها غفلت به ما روی نیاورد، طوری که آسانی‌ها را اصلاً نبینیم ﴿إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا ۖ﴾؛ وقتی که انسان در مدرسه‌ی عُسر تربیت شد و الله او را موفق کرد و از عُسرها و سختی‌ها و رنج‌ها فارغ شد و تربیت لازم را در مدرسه‌ی سختی‌ها و رنج‌ها فرا گرفت، آن زمان برای حمل بارِ مسئولیت آماده شده و لیاقت آن را پیدا کرده که بار مسئولیت را بر دوش بکشد.

﴿فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ ۖ وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ ۗ﴾ [الشرح: ۷-۸].

در این دو آیه بیان می‌کند، وقتی که دعوتگر از سختی‌ها رهایی می‌یابد، لازم است ادای مسئولیت را آغاز کند و با تحمل مسئولیت‌هاست که به کمال می‌رسد. در مسیر دعوت باید آن‌چنان کار کند که نتواند پشتش را از خستگی راست کند.

این آیه بیانگر ترسیم و نقشه‌ی زندگی هر مسلمانی است که برای پیامبر صلی الله علیه و آله وضع شده تا آن شیوه و منهج را در حیات خود و مسلمانان تطبیق نماید تا به بهشت نایل آیند و از عذاب دوزخ رهایی یابند؛ یعنی هرگاه از یک کار دینی فارغ شد خود را برای یک کار دنیایی آماده سازد. برای نمونه هرگاه از نماز فراغت یافت به ذکر و دعا و چون از آن فارغ شد، به امور دنیوی مشغول شود و یا اگر از جهاد فارغ شد به مناسک حج بپردازد و از آن پس به کار دنیایی روی آورد. شخص مسلمان زندگی جدی و سختی دارد و هیچ‌گاه وقتی را برای بازی، شوخی، تنبلی، بیکاری و ... نخواهد یافت. عبارت ﴿وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ ۗ﴾: یعنی به دنبال هر کار و یا عملی که انجام می‌دهی، چشم به

انتظار ثواب و بخشش الله متعال باش که امید دریافت فضل و موهبت را فقط از او می‌توان داشت؛ و نه کس دیگر.

﴿فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ﴾^۱

«پس هنگامی که [از کار و امور دنیا] فارغ شدی، [به عبادت پروردگارت] بکوش.»

ای پیامبر هنگامی که از کار روزانه و تبلیغ دین فارغ شدی، در عبادت تلاش کن. در این آیه، پیامبر ﷺ به عنوان مخاطب اصلی و مؤمنان به تبع او دستور داده شده‌اند که زندگی را با تلاش و جدیت در طاعت و عبادت و شکرگزاری از نعمت‌ها گذرانده و از فرصت‌های عمر خود استفاده کنند که دیگر قابل بازگشت نیست؛ زیرا عمر می‌گذرد و انسان پیر و ناتوان می‌شود و فرصت عبادت و اجر غیر ممنون از دست می‌رود.

پس وقتی که از کار و فعالیت فارغ شدی، راست و محکم بایست و آماده‌ی انجام

مسئولیت‌ها شو تا به کمال برسی و عروج نمایی. ﴿يَأْتِيهَا الْمُرْمِلُ﴾^۱ قُمْ أَلَيْلٍ إِلَّا

قَلِيلًا^۲ تَصَفَّهُ أَوْ أَنْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا^۳ أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا^۴ إِنَّا

سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا^۵ [المزمل: ۱-۵] «ای جامه‌به‌خودپيچیده، شب را - جز اندکی -

به پا خیز [و عبادت کن]. نیمه‌ای از آن را، یا اندکی از آن کم کن. یا اندکی بر [انصاف] آن

بیفزای، و قرآن را با ترتیل [و تأمل] بخوان. یقیناً ما به زودی سخنی سنگین بر تو نازل

خواهیم کرد.» بلند شو و با شب خود را تغذیه کن و به آن کمال برس؛ چون قرار است

که بار برداری. راستی چرا باید خودت را این قدر زحمت بدهی و از استراحت و لذایذ

شب استفاده نکنی؟ چون با تو کار دارند و می‌خواهند بار سنگینی را بر دوش تو

بگذارند، بار سنگینی که کوه‌ها و آسمان‌ها و زمین از پذیرفتن آن سرباز زدند، اما تو

(انسان) حامل آن شدی و اگر تربیت نشوی، ظلوم و جهول می‌شوی و به سمت شرک

و نفاق خواهی رفت و اگر تربیت شدی، دیگر ظلوم و جهول نیستی و اگر دچار لغزش

۱- فَرَغْتَ: از ماده‌ی فَرَغَ، یعنی میان تهی و خالی. وقتی می‌گویند فلانی از کار فارغ شد، یعنی از آن

کار خارج شد و می‌تواند کار دیگری انجام دهد.

فَأَنْصَبْ: از ماده‌ی نصب، یعنی چیزی به صورت راست در جایی قرار داده شود، به طوری که به

هیچ سمتی میل نداشته باشد. ناصب یعنی نصب‌کننده یا قراردهنده‌ی چیزی یا کسی در جایی

که به صورت راست قرار بگیرد. وقتی که انسان دائماً این حالت را داشته باشد، خسته می‌شود؛ و

معنی رنج و زحمت هم از آن گرفته شده است. در سوره‌ی توبه کلمه‌ی نصب به معنی رنج و

زحمت به کار رفته است.

شدی، در صف مؤمنین و مؤمنانی قرار خواهی گرفت که با توبه می‌توانی آن لغزش‌ها را جبران کنی. ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا ﴿۷۲﴾ [الأحزاب: ۷۲] «ما امانت [انجام تکالیف شرعی] را بر آسمان‌ها و زمین و کوهساران عرضه داشتیم و آنها از تحمل آن سر باز زدند و از آن ترسیدند و [الی] انسان آن را پذیرفت. حقا که او [در حق خویش] همواره ستمکار و نادان است». علت حمل بار مسئولیت، ظلوم و جهول بودن انسان نیست، بلکه این آیه بیانگر آن است که انسان با دو آفت و مانع در مسیر حمل امانت روبرو است، یکی ظلوم بودنش، یعنی با نابه‌جا کار کردنش و یکی هم با جاهلانه حرکت کردنش که اگر تسلیم ظلم و جهل و یا فجوری که الله در سوره‌ی شمس به آن اشاره کرده است بشود:

﴿فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا ﴿۸﴾﴾ [الشمس: ۸] «سپس نافرمانی و پرهیزگاری‌اش را [به او] الهام کرد»، در آن صورت نتیجه چنین می‌شود: ﴿لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ﴾ [الأحزاب: ۷۳] «[انسان چنین کرد] تا الله مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را عذاب کند». و اگر تسلیم ظلم و جهل و فجورش نشد و تسلیم تقوای درونی‌اش گشت، آن وقت است که مؤمن و مؤمنه و اهل توبه می‌گردد ﴿وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ﴾ [الأحزاب: ۷۳] «و توبهٔ مردان و زنان مؤمن را [که امانتداران شایسته‌ای بوده‌اند] بپذیرد». می‌فرماید: ﴿يَتُوبَ اللَّهُ﴾ و ظاهراً باید می‌فرمود: «یجزی الله المؤمنین» جزا می‌دهد به مؤمنین و مؤمنان اما چنین نمی‌گوید. برای اینکه پاداش بعد از قبول توبه است. آن شایستگی را که به وسیله‌ی گناه‌کردن از دست داده است، باید به وسیله‌ی توبه پیدا کند و آن وقت است که الله به او جزا می‌دهد. الله غفور است، یعنی گناهان را نادیده خواهد گرفت، رحیم است، یعنی پاداش می‌دهد. وقتی انسان با این بینش حرکت کرد، آماده است که همه چیزش را قربانی کند. اما باید ابتدا این بینش را پیدا کند و بفهمد: ﴿فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ ﴿۷﴾﴾ زود نباید خسته شود و این سختی‌ها است که انسان را تربیت می‌کند و باید در این مسیر درست عمل کنیم.

﴿وَالِ رَبِّكَ فَاَرْعَبْ ﴿۸﴾﴾^۱ «و به سوی پروردگارت راغب [و مشتاق] شو».

۱- فَاَرْعَبْ: از ماده‌ی رَعَبَ یعنی میل کرد. البته کلمه‌ی رَعَبَ دو معنی دارد: یک معنی‌اش میل کردن است و معنی دیگرش هم مخالفت کردن است. بعضی از افعال با حروف جر متفاوت،

و بعد از این خستگی آیا می‌خواهی به آرامش برسی؟ برای این کار باید با الله رابطه برقرار کنی. باید به سوی الله متمایل شوی و هر قدر بیشتر میل کنی، به همان اندازه بیشتر احساس آرامش می‌کنی و تربیت هم نتیجه‌اش غیر از این نیست؛ یعنی کسب آرامش با یاد الله. در تاریخ آمده است، وقتی انسان‌ها دچار خستگی مفرط روحی می‌شدند، به ذکر، تلاوت قرآن، قیام اللیل و به مصاحبت و معاشرت با افراد صالح و... روی می‌آوردند و خود را برای برداشتن گام‌های بزرگ آماده می‌کردند. این سوره دو احساس را در دل اولین مخاطب خود، یعنی پیامبر رحمت به جای گذاشت، به قول سید قطب رحمته درک عظمت محبتی که الله به پیامبر دارد، همچنین اینکه پیامبر در ابتدایی‌ترین مراحل دعوت که ۱۳ سال در مکه و ده سال آن در مدینه بود، توانست آن‌چنان باری را تحمل کند که با حمل این امانت و مسئولیت توانست بهترین افراد را تربیت کند. بنابراین دعوت اسلامی یک امانت سنگین است و هر کسی نمی‌تواند حامل این امانت سنگین و ثقیل شود، مگر اینکه در مدرسه‌ی وحی و مدرسه‌ی هدایت ربانی شخصیتش را تربیت کند و به کمالاتی که برایش مقدر و معین شده است، دست یابد. و معنی دیگری که برای این آیه ذکر شده، این است که هرگاه از نماز فارغ شدی و آن را کامل انجام دادی، در دعا بکوش و برای نیازهایت به سوی الله رو بیاور و این دلیلی بر مشروعیت دعا و ذکر بعد از نمازهای فرض می‌باشد.

رهنمون آیات:

- ۱- بیان اینکه الله متعال رسول خود، محمد را با شرح صدر، آموزش گناه و لغزش‌ها و بالا بردن نام و آوازه‌اش گرمی داشت.
- ۲- بیان اینکه سعه‌ی صدر مسلمانان برای دین و تحمّل اذیت در راه الله نعمت بسیار بزرگی است.
- ۳- بیان اینکه پیوسته و همیشه در کنار دشواری آسانی است. و یک دشواری هرگز بر دو آسانی غالب نخواهد شد بنابراین مسلمان در سرور و شادی دایمی است.

معانی مختلفی پیدا می‌کنند، مانند: رَغَبٌ وقتی که گفته می‌شود، رَغِبَ إِلَيْهِ، یعنی به سوی او میل کرد و وقتی که گفته می‌شود رَغِبَ عَنْهُ، یعنی از او روی گردان شد. یعنی با حروفِ اِلی و عَن معانی متضاد ایجاد می‌شود. در حدیث داریم: «مَنْ رَغِبَ عَن سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي» [بخاری: ۵۰۶۳ و مسلم: ۱۴۰۱] یعنی کسی که با سنت من مخالفت کند... و در قرآن هم داریم ﴿وَمَنْ يَرْغَبْ عَن مِّلَّةِ اِبْرَاهِيمَ اِلَّا مَن سَفِهَ نَفْسَهُ﴾ [البقرة: ۱۳۰] یعنی چه کسی است که سرپیچی کند از دین ابراهیم مگر کسی که سفیه و نادان است.

۴- بیان اینکه در زندگی مسلمان، لهو، شوخی، باطل و بیکاری وجود ندارد و مسلمان هیچ‌گاه تا زمانی که حیات دارد بدون افاده و ثمر نخواهد بود و ساعتی از عمر خود را بیهوده صرف نخواهد کرد، دلیل و برهان برای این واقعیت این است که مسلمانان از آن زمانی که جهاد و فتوحات اسلامی را رها ساختند و به عقب بازگشت نمودند و تن به آسایش بدون رنج دادند، فرهنگ غرب بر آنان مسلط شده و مستعمره‌ی ابرقدرت‌ها شده‌اند و در نتیجه به عذاب و خسف و مسخ و به انحطاط و پستی دچار گشته‌اند، دیار اندلس و اسپانیا از فرهنگ اسلامی منسوخ و حکومت‌های اسلامی در سرزمین روس و چین مسخ گشتند و حتی به تغییر اسامی عرب اسلامی پرداختند!!

تفسیر سوره‌ی تین

محور سوره‌ی تین اشاره به امکاناتی است که الله در اختیار انسان‌ها قرار داده تا در جهت رشد و تکامل از آن استفاده کنند. الله برای بیان اهمیت امکاناتی که در اختیار بندگان قرار داده است، با سوگند این سوره را آغاز می‌کند و یکی از روش‌های استدلال قرآنی، استفاده از سوگند به امکانات مادی است که الله در اختیار بندگان قرار داده است. همچنین نام سوره اشاره به محور سوره هم دارد که الله برای رشد و تزکیه و تربیت شخصیت بندگان امکاناتی را در اختیار آنان قرار می‌دهد.

تقسیم‌بندی آیات:

آیه‌ی ۱ اشاره به امکانات مادی دارد که در اختیار انسان‌ها قرار داده شده است، زیرا الله بندگان را طوری آفریده که دارای دو بعد شخصیتی هستند، بعد مادی و بعد معنوی؛ و برای رشد هر بعدی از این ابعاد نیازمند امکانات خاصی هستند که در آیه‌ی ۱ اشاره به امکانات مادی می‌کند که خادم بخش مادی انسان است.

آیه‌های ۲ و ۳ اشاره به امکانات غیر مادی می‌کند. ﴿طُورِ سِينِينَ﴾ اشاره به مکانی است که قبل از پیامبر ما بر پیامبران قبلی، در آن وحی نازل شده و ﴿الْبَلَدِ الْأَمِينِ﴾ هم اشاره به مکه است که بر پیامبر اسلام وحی نازل شده است. بنابراین در آیات ۱ و ۲ و ۳ به همه‌ی امکانات مادی و غیر مادی اشاره شده است.

آیه‌ی ۴ در مورد خلقت انسان است و بیان می‌کند بعد از اینکه امکانات مادی و غیر مادی در اختیار انسان قرار داده شده، انسان هم طوری آفریده شده که بتواند از این امکانات استفاده کند. چون اگر قرار باشد، امکانات وجود داشته باشد، اما انسان قابلیت و استعداد لازم جهت استفاده از این امکانات را نداشته باشد، حکمت و رحمت الله زیر سؤال می‌رود. پس در عین حال که امکانات را آفریده، استعداد استفاده‌ی کامل از امکانات را نیز به انسان‌ها داده است تا حجت را بر آنها تمام کند و انسان‌ها با استفاده از این امکانات بتوانند به کمال مطلوب برسند.

آیات ۵ و ۶ بیان موضع‌گیری انسان‌ها و سرانجام آنها برحسب موضع‌گیری‌شان و نهایتاً در آیات ۷ و ۸ اشاره‌ای است به استیضاح الله در رابطه با بندگان که از امکانات

درست استفاده نمی‌کنند و علت استفاده‌ی غلط و نادرست از امکانات را عدم ایمان به قیامت برمی‌شمارد.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

﴿وَالَّتَيْنِ وَالزَّيْتُونَ﴾ ﴿١﴾ وَطُورِ سَيْنِينَ ﴿٢﴾ وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ ﴿٣﴾ [التین: ۱-۳].

﴿وَالَّتَيْنِ وَالزَّيْتُونَ﴾ ﴿١﴾^۱.

«سوگند به انجیر و زیتون [و به فلسطین، سرزمین رویش آنها که عیسی در آن مبعوث شد]».

قسم به انجیر و زیتون که اشاره دارد به برخی از امکانات مادی که الله در اختیار انسان‌ها قرار داده است.

الله متعال در این آیه در ابتدای سوره به دو میوه‌ی کوچک انجیر و زیتون قسم یاد می‌کند و این بسیار مورد تعجب و توجه علمای تفسیر قرار گرفته است؛ زیرا الله به چیزهای عظیم قسم می‌خورد و آنها در این مورد اختلاف نظر شدید دارند. از جمله آرای علما در تفسیر این آیه:

۱- قسم به دو میوه‌ی انجیر و زیتون؛ چون بسیار مفید و پرخاصیت هستند و دانشمندان، خواص و فواید زیادی برای این دو میوه کشف کرده‌اند.

۲- هدف، سرزمین و محل رشد این دو میوه است که محل ظهور بسیاری از پیامبران بزرگ الهی بوده است.

از میان ۱۲۴ هزار پیامبر که الله متعال برای هدایت بشریت مبعوث فرموده، فقط نام ۲۵ پیامبر در قرآن کریم ذکر شده است.

تین: در سوریه و دمشق و بلاد شام: محل نبوت عیسی علیه السلام.

زیتون: در فلسطین: محل نبوت عیسی علیه السلام.

۱- عامه سلف از ابن عباس، عکرمه، مجاهد و دیگران گفته‌اند که منظور دو میوه معروف هستند.

یعنی میوه‌ای که از آن می‌خورید و زیتونی که از آن روغن استخراج می‌نمایید.

۲- تین: به معنی انجیر است که هم خاصیت غذایی و دارویی دارد و هم میوه است.

زیتون: دانه‌ای است خوردنی و البته استفاده‌های غیر غذایی هم دارد. اشاره به تین و زیتون اشاره به کل امکانات مادی است که الله در اختیار بندگان گذاشته است، برای اینکه در بخش مادی حیات از آن امکانات استفاده کنند تا کمال مادی آنها متوقف نشود.

بعضی علما، دلیل این آیه را هم اهمیت این دو میوه و هم اشاره به محل ظهور پیامبران، در این سرزمین‌ها می‌دانند.

﴿وَطُورِ سَيْنَاءَ ۖ وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ﴾^۱!

«و سوگند به طور سینا [که کنار آن با پیامبرش موسی نجوا کرد] و سوگند به این شهر امن [مکه که محمد را در آن مبعوث کرد]».

قسم به مهبط وحی که تا قبل از پیامبر، طور سینا و با آمدن پیامبر، مکه می‌شود و در بسیاری از سوره‌های جزء سی‌ام این سوگندها ذکر شده است که به عنوان استدلال برای اثبات حقیقتی به کار رفته است.

این‌ها بعضی دیگر از سوگندهای مهم الله متعال هستند که در اینجا به چهار چیز سوگند یاد می‌کند: ۱- انجیر مشهور که به سبب نداشتن هسته بیشتر به میوه‌ی بهشت شباهت دارد. ۲- زیتون که دارای منافع فراوانی است از آن جمله خوردنی، روغنی و دارویی است. ۳- طور سینا و آن کوهی است در فلسطین که بزرگ‌ترین حادثه در تاریخ حیات بشریت بر روی آن روی داده است که الله متعال بر روی آن کوه چند بار با موسی بن عمران پیامبری از پیامبران بنی‌اسرائیل خطاب فرموده و سخنان خود را به سمع او رسانده است و تجلای خود را به آن کوه نشان داد، تاب آن تجلا را نداشت و سوخت. ۴- مکه. ام القری، که بیت الله در آن واقع است و اطراف آن خاک حرم می‌باشد.

و به عبارتی الله حکیم در این سه آیه به سه پیامبر که در دعوت به توحید مهم‌تر بوده‌اند، اشاره می‌کند؛ زیرا آنها همه با هم برادر و برای عبادت الله و جلوگیری از شرک مبعوث شده بودند و ادیان همه با هم یکی و در ارتباط با هم هستند.

دین پیامبران الهی واحد است:

۱- «اعْبُدُوا اللَّهَ».

۲- «لَا تُشْرِكُوا بِاللَّهِ».

۱- طور سینین: طور همان کوهی است که محل مناجات موسی و بسیاری از انبیا بنی اسرائیل با الله بود. سینین به معنی زرین است که بعضی‌ها گفته‌اند که منظور همین طور سینا است که در سوره‌ی مؤمنون هم آمده است.

بلد امین: در اینجا به معنی سرزمین مکه است و در لغت هم به معنی سرزمینی است که در آن امنیت و آرامش برای همه کس و همه چیز وجود دارد.

تأکید این سوره و این آیه بر این است که پیامبر ما محمد ﷺ خاتم پیامبران است و دین او واضح و بدون هیچ نقص و اشکالی و کامل‌تر از همه ادیان دیگر است. چرا که در دو آیه اول اختلاف نظر شدید وجود دارد، ولی در آیه سوم که در مورد پیامبر ماست، علما همه متفق‌اند که بلد امین، مکه است و منظور پیامبر ماست. پس دین محمد ﷺ واضح و روشن است.

۱- خاتم ادیان است.

۲- از همه ادیان بهتر و کامل‌تر است.

چرا که کتاب او یعنی قرآن کریم برای همه انسان‌ها در همه اعصار و قرن‌ها و همه زمان‌هاست ولی کتاب پیامبران دیگر فقط مخصوص زمان خود و منطقه خاص و مردم آن منطقه بوده است.

جواب این سوگندها آیه زیر است:

﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ﴿٤﴾ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ ﴿٥﴾ إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ ﴿٦﴾﴾ [التین: ۴-۶].

﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ﴿٤﴾﴾^۱ «[که] یقیناً ما انسان را در بهترین صورت [و با فطرت پاک] آفریدیم».

۱- لقد: حرف تحقیق است و با آمدن لام بر سر «قد» تأکید و تحقیق بیشتر می‌شود.

خلقنا: از مادهی خَلَقَ به معنی بریدن یک قطعه پارچه در اندازه‌های مختلف و تبدیل آن پارچه مثلاً به یک لباس. پس به عبارتی یک خیاط را می‌توانیم خالق بنامیم. الله متعال هم در رابطه با بندگانش همین کارها را انجام داده است؛ البته کلمه‌ی خلق در بعضی از جاها معنی اندازه‌گیری را دارد، یعنی خالق بودن الله در آنجا به معنی اندازه‌گیری کننده است و در بعضی جاها بریدن را که بعد از اندازه‌گیری انجام می‌شود در بر می‌گیرد، یعنی خلق، عملیات بریدن را هم شامل می‌شود و در بعضی اوقات دوختن این قطعات برای تهیه‌ی لباس مناسب را هم می‌رساند. الله به همه‌ی معانی که گفتیم، در رابطه با بندگانش خالق است، مثلاً در سوره مؤمنون می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِّن طِينٍ ﴿١٣﴾﴾ [المؤمنون: ۱۲] از یک بخش گزیده شده از گل،

انسان را خلق کردیم و حالا توضیح می‌دهد که منظور از خلق کردن از گل چه چیز است؟ آیا قسمت مادی قضیه است، یعنی از گل خلق کردیم و تمام شد؟ توضیح می‌دهد: ﴿ثُمَّ جَعَلْنَاهُ

نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ ﴿١٣﴾﴾ [المؤمنون: ۱۳] انسان را به شکل نطفه‌ای در قرار مکین که رحم است، قرار دادیم. یعنی از گل درست کردیم و تبدیل به نطفه کردیم و این نطفه نتیجه‌ی تغذیه از غذاها

است که به شکلی در ارتباط با خاک هستند. پس انتقال از طین به نطفه بسیار ظریف و دقیق است: ﴿ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً﴾ و همین نطفه را به علقه و خون آویخته به دیواره‌ی رحم تبدیل کردیم ﴿فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظْمًا فَكَسَوْنَا الْعِظْمَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ ﴿۱۴﴾﴾ [المؤمنون: ۱۴] این مراحل را که قرآن بحث می‌کند بسیار دقیق و زیباست تا نهایتاً الله برای خلقت انسان به خود آفرین می‌گوید: ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ ﴿۱۴﴾﴾ [المؤمنون: ۱۴] یعنی آفرین به خودم که چنین چیزی را خلق کردم. الله برای خلقت هیچ مخلوقی به خودش چنین تبریکی نمی‌گوید. پس خلقت انسان بسیار اهمیت دارد، همان تعبیری که در سوره‌ی مؤمنون آمده، در سوره‌ی تین هم آمده است: ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ﴿۴﴾﴾ [التین: ۴] پس وقتی که من احسن خالقین هستم، تو هم باید احسن مخلوقین باشی و در غیر این صورت رستگار نخواهی شد و برای احسن مخلوق شدن باید منزلی را طی کنی. و اگر این منازل را طی نکنی احسن مخلوقین نخواهی شد و قبل از مرگ هم باید این منازل را طی کنی، چون هنگامی که مُردی، به قول سنائی غزنوی: چو مرگ این جامه بستاند تو عریان مانی و رسوا. قبل از مرگ، ﴿وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ﴿۳۰﴾﴾ [آل عمران: ۱۰۲] نمیرید، مگر اینکه مُسلم شوید و این سلامتی را از لحاظ شخصیتی پیدا کنید تا احسن مخلوقین شوید و لیاقت بندگی احسن الخالقین را پیدا کنید تا الله بگوید آفرین به خودم که چنین مخلوقی داشتیم و پیامبر رحمت به وجود تو به عنوان امت افتخار کند. الله خود پیامبر را خلق کرده اما به پیامبر می‌گوید که تو اخلاق عظیمی داری. همه چیز تو ای پیامبر! مورد تأیید من است، اخلاق تو مورد تأیید من است، دیدن تو مورد تأیید من است، ﴿مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَىٰ ﴿۱۷﴾﴾ [النجم: ۱۷] زبان تو مورد تأیید من است، ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ﴿۴﴾﴾ [النجم: ۳] دلت مورد تأیید من است، ﴿مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ ﴿۱۱﴾﴾ [النجم: ۱۱] و تو احسن مخلوقین هستی و من به تو افتخار می‌کنم. بعد از پیامبر، اصحاب احسن مخلوقین بودند که پیامبر آنها را تربیت نمود. چرا ما نباید این طور باشیم؟ و چه چیزی کم داریم؟ آیا ظرفیت، امکانات و استعداد آن را نداریم؟ چرا، ما همه چیز را داریم.

انسان: از ماده‌ی اُنس است و می‌رساند که انسان موجودی اجتماعی است و اگر بخواهد از اجتماع ببرد و جدا شود می‌میرد. برخلاف سایر حیوانات که به محض اینکه متولد می‌شوند، بعد از مدتی از مادر بی‌نیاز می‌شوند. اما انسان تقریباً تا بیست سال اول عمرش را کاملاً متکی به پدر و مادرش است تا آداب اجتماعی زندگی کردن را بیاموزد و اجتماعی زندگی کردن، برایش خصلت شود و بعد از آن خود نیز اجتماع تشکیل دهد.

أحسن: از ماده‌ی حُسن است، یعنی تمام و کامل انجام‌دادن کاری و احسن یعنی کامل‌ترین شکل هر چیزی.

﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ﴾: «جنس انسان، آدم ﷺ و سلاله اش را».

﴿فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾: «در زیباترین صورت، با قامتی متناسب و چهره‌ای نیکو.» و در بهترین شکل، روح، ظاهر، عقل و شعور و تمام مواهب و بدون نقص و عیب خلق کردیم.

این آیه در حقیقت جواب قسم است که در آیات فوق، الله متعال به آنها قسم یاد کرده است. الله در مقابل خلقت نیکو و بهترین ترکیب ظاهر و باطن، و جسم و روح از ما عمل و شکرگزاری می‌خواهد و می‌فرماید: حجت بر انسان کامل شده و هیچ عیب و بهانه‌ای در خلقت او نیست پس باید شکرگزار باشد.

تعبیر قرآن در سوره تین: ﴿خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوْرَكُمْ وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ﴾ [التغابن: ۳] «آسمان‌ها و زمین را به حق آفرید و شما را [در رحم مادرانتان] شکل و صورت بخشید. و شکل و صورتتان را نیکو [و زیبا] گرداند، و بازگشت [همه] به سوی اوست». هم صورت‌تان و هم سیرت‌تان احسن است. ﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا﴾ [الشمس: ۷-۱۰] «و سوگند به جان [انسان] و ذاتی که آن را [آفرید و] نیکو گردانید، سپس نافرمانی و پرهیزگاری‌اش را [به او] الهام کرد. بی‌تردید، هر کس نفس خود را [از گناهان] پاک کند، رستگار می‌شود. و هر کس آن را [با گناه] آلوده سازد، یقیناً زیانکار می‌شود».

تقویم از ماده‌ی قوم است. قوم به معنی جمعی است که برپا ایستاده‌اند و معمولاً در ادبیات عرب کلمه‌ی قوم به مردان اطلاق می‌شود و شامل زنان نمی‌شود. چرا؟ چون عملیات قیام و برپایی را مردان برعهده دارند و زنان در حقیقت از این بستری که مردان با قوامیتِ درستِ خودشان فراهم می‌کنند، برای رشد و ارتقا استفاده می‌کنند. یعنی مردان زمینه را فراهم می‌کنند و زن‌ها هم رشد می‌کنند و یک بخش کم از این امکانات، امکانات مادی است. مرد باید خیلی از بسترها را فراهم کند تا زن بتواند با استفاده از این امکانات به کمال برسد. حالا آیا این قوامیت فضیلت است یا تکلیف؟ قطعاً تکلیف است و آیا زن می‌تواند این‌چنین امکانات و بستری را برای مرد فراهم کند؟ آری می‌تواند، ولی بعد از اینکه مرد وظیفه‌ی قوامیت خودش را انجام داد و زن رشد کرد و استعدادهایش شکوفا شد، می‌تواند زمینه‌ی شکوفایی مرد را فراهم کند و آن وقت است که در کنار هم جمع مسلمین و مسلمات، مؤمنین و مؤمنات، صادقین و صادقات، قانتین و قانتات و صابرین و صابرات را تشکیل می‌دهند و جامعه، جامعه‌ی اسلامی می‌شود. پس تقویم یعنی راست گرداندن و از کژی درآوردن.

استعداد لازم و متناسب با ظرفیت انسان‌ها را به آنها داد و آنها مکلف به استفاده‌ی مطلوب از امکانات برای رسیدن به کمال هستند.

﴿ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ﴾^۱.

«سپس او را [که انحراف یافت،] به پست‌ترین [مراحل] پستی برگرداندیم».

اسباب نزول:

ابن جریر از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده است: در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله افرادی بودند که سن و سال‌شان بالا رفته و پیر شده بودند. وقتی به دلیل پیری، عقل و اندیشه‌شان از بین رفته بود درباره‌ی این نوع افراد از پیامبر صلی الله علیه و آله سوال شد، پس الله وحی فرستاد و آنان را معذور داشت و فرمود: اجر و پاداش خیری که در راه اسلام قبل از دست دادن عقل و خرد خود انجام داده‌اند، نصیب آنها می‌شود.^۲

﴿أَسْفَلَ سَافِلِينَ﴾: «به منتهای سالخوردگی و پیری که انسان خرفت می‌شود تا آنجا که پس از دانایی به نادانی تبدیل می‌گردد.»

آرای علما و مفسران در مورد این آیه و عبارت: ﴿أَسْفَلَ سَافِلِينَ﴾:

۱- رأی راجح این است که کسانی که شکرگزار الله نبودند و همیشه مشغول لهو و

لعب در دنیا بودند، در آخرت به بدترین جا یعنی در ته جهنم می‌روند.

۲- رأی دوم این است که چون الله حکیم در آیه قبل در مورد تقویم (شکل و

ظاهر انسان) فرموده پس اسفل سافلین در این آیه یعنی جسم و ظاهر انسان

پیر و ناتوان می‌شود و دیگر نمی‌تواند عبادت و شکرگزاری کند.

۳- رأی سوم این است که عقل و هوش انسان در پیری کم و دچار فراموشی

می‌شود و از عبادت شایسته الله بازمی‌ماند.

پس انسان باید تا زمانی که در احسن تقویم (جوانی) است شکر نعمت‌ها را به

صورت عملی به جای آورد؛ زیرا جسم و عقل انسان دچار پیری و اسفل سافلین

می‌شود و از عبادت بازمی‌ماند.

۱- رددنه: از ماده‌ی رد، یعنی برگرداندن چیزی از جایی به جای دیگر. چیزی را که مسیری را طی

کرده، از آن مسیر برگردانی و به مسیر دیگر هدایت کنی؛ رَدَّ یعنی برگرداند.

أسفل: از ماده‌ی سف است و سف یعنی پایین و اسفل یعنی پایین‌تر. سافل یعنی پایین. حالا

أسفل سافلین یعنی پایین‌ترین پایین‌ها.

۲- طبری در [جامع البیان: ۳۷۶۱۹ (۳۰/۱۵۶)] و آن گونه که سیوطی در [الدر المنثور: (۸/

۵۵۴)] آورده است ابن ابی حاتم در [تفسیر ابن ابی حاتم: ۱۹۴۰۲] و نیز ابن مردویه در تفسیرش

نقل نموده‌اند. حکم سند: ضعیف جداً؛ مسلسل به رجال ضعیف عوفی است. (مصحح)

اما انسان با احسن مخلوق بودن خودش وقتی تسلیم ظلم و جهل شد، چه می‌شود؟ سقوط و هبوط می‌کند و دچار انحراف می‌شود، از حیوان هم پست‌تر می‌شود. ﴿ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ﴾^{۷۰} حالا چرا الله ﴿رَدَدْنَاهُ﴾ را به خودش نسبت می‌دهد و ما را به ﴿أَسْفَلَ سَافِلِينَ﴾ می‌رساند، گفتیم نتایج اعمال را الله تعیین می‌کند، ولی مقدمات را انسان‌ها فراهم می‌کنند و چون انسان مقدمه‌ی رفتن به سوی اسفل سافلین را مهیا کرده است، بنابراین نتیجه، تابع مقدمه است. و اگر قرار باشد نتیجه تابع مقدمه نشود این خلاف سنت الهی خواهد شد. سنت الهی یعنی چه؟ یعنی رابطه‌ای را که الله میان علت‌ها و معلول‌ها، اسباب و مسببات برقرار کرده است. مثلاً انسان آب بخورد، موجب رفع تشنگی می‌شود پس آب خوردن مقدمه‌ی رفع تشنگی است و این سنت الهی است. اگر گناه کردی با توبه آثارش از بین می‌رود. پس اسفل سافلین شدن انسان به دست خود انسان است. اگر اعتراض کند که یا الله تو مرا در صف اسفل سافلین قرار دادی؟ الله می‌فرماید: چنین نیست ﴿فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾^{۷۱} [التوبة: ۷۰] ما به کسی ظلم نکردیم، بلکه انسان‌ها خود به خویش ستم کردند.

﴿إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ﴾^{۷۱}.

«مگر کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند؛ پس برای آنان پاداشی [بی‌منت و] پایدار است [چنین کسانی هرچند پیر شوند پاداش جاودان و تمام نشدنی برای آنها خواهد بود که بهشت است؛ زیرا فطرت خود را تزکیه نمودند]».

۱- آمنوا: از ماده‌ی امن است که ضد خوف است. یعنی به آرامش رسیدن. در حالت امنیت و اعتدال قرار گرفتن که ماده‌ی ایمان هم از همین ریشه گرفته شده است و در حقیقت ایمان به معنی به آرامش رساندن است. حالا می‌تواند در رابطه با خودمان باشد. با نماز خواندن، ذکر و خواندن قرآن و چیزهای دیگر و در عین حال می‌توانیم دیگران را نیز به آرامش برسانیم. اجر: به معنی پاداش است.

ممنون: از ماده‌ی من است. «من» همان واحد وزن است که معادل سه کیلوگرم می‌باشد و منت هم از همین ماده گرفته شده است. یعنی چیزی که بر دوش انسان سنگینی می‌کند. «ممنون» یعنی کسی که بارش سنگین شده است. غیر ممنون یعنی کسی که بارش سنگین نشده است. اجر غیر ممنون یعنی پاداشی که بر دوش سنگینی نمی‌کند و این خود پاداش مهمی است، یعنی صاحب پاداشی می‌شوی که بر دوش انسان سنگینی نمی‌کند تا تحقیر شود. به اجر دایم و همیشگی هم اطلاق گردیده است. ممنون: قطع ناشدنی.

﴿أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ﴾: «پاداش نامقطوع، مستمر و قطع نشده، همیشگی و دائمی؛ شخص سالخورده مسلمان، آنچه را در ایام توانایی‌اش انجام داده، ثواب و پاداش آن برایش نوشته می‌شود و جز با مرگ قطع نمی‌گردد».

﴿إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا...﴾: «سوی کسانی که واجبات، مستحبات و سایر طاعات و تقریبات به سوی الله متعال را انجام داده باشند، که پاداش آنان به سبب پیری و کهن‌سالی و ناتوانی هیچ‌گاه در آن سن و سال پیری و ناتوانی و از دست دادن عقل و خرد قطع نخواهد شد»^۱.

اما به تعبیر سید قطب رحمته: ایمان کلمه‌ای نیست که بخواهد با زبان زمزمه شود، بلکه حقیقتی تکلیف‌آور و امانتی سنگین است. بنابراین ناپرده رنج، گنج میسر نمی‌شود.

پس وقتی چنین است، در اینجا علت را بیان می‌کند، چرا بعضی‌ها به سمت اسفل سافلین می‌روند؟ چون ایمان به قیامت ندارند. چرا بعضی‌ها از امکانات درست استفاده نمی‌کنند؟ چون به قیامت و محاسبه ایمان ندارند.

همچنین عقوبت و کیفر انسان کافر، ستمکار، فاسق و فاجر قطع نخواهد شد به ویژه هرکدام از آنان اگر یک سنت بد و یا یک فرهنگ خلاف شرع را وضع نموده باشند تا زمانی که کسانی باشند آن سنت و فرهنگ بد را انجام دهند، گناه آنان بعد از مرگ‌شان هیچ‌گاه قطع نخواهد شد.

این آیه بشارت به مؤمنانی است که ایمان آورده و از پی آن عمل شایسته انجام دادند که دارای اجر دائمی و مستمر هستند و به اسفل سافلین دچار نمی‌شوند.

پس با توجه به آیه قبل و آرای مفسران در مورد ﴿أَسْفَلَ سَافِلِينَ﴾:

۱- پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «إِذَا مَرَضَ الْعَبْدُ، أَوْ سَافَرَ، كُتِبَ لَهُ مِثْلُ مَا كَانَ يَعْمَلُ مُقِيمًا صَحِيحًا» [بخاری: ۲۹۹۶] «هرگاه بنده‌ای، مریض یا مسافر باشد (و نتواند اعمال دوران صحت و اقامتش را انجام دهد) پاداش اعمالی را که در زمان صحت و اقامت، انجام می‌داده است، به او می‌رسد». عبدالله بن بُسْر المازنی رضی الله عنه روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «طَوْبٌ لِمَنْ طَالَ عُمُرُهُ وَحَسَنَ عَمَلُهُ» [ترمذی: ۲۳۲۹؛ حکم آلبانی: صحیح. و لفظ از حلیة الأولیاء و طبقات الأصفیاء ابی‌نعیم: (۱۱۱/۶). حکم آلبانی: صحیح (السلسلة الصحيحة تحت حدیث شماره: ۱۸۳۶)] «خوشا به حال کسی که عمر طولانی دارد و عملش شایسته است».

۱- مؤمنان که ایمان آورده و عمل شایسته انجام داده‌اند، به ته جهنم یا اسفل سافلین نمی‌روند.

۲- مؤمنان در پیری ناتوان نمی‌شوند و اجر عبادت سنین جوانی، در پیری هم برای‌شان نوشته می‌شود.

﴿فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدَ بِالِّدَيْنِ ﴿٧﴾ أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ ﴿٨﴾﴾ [التین: ۷-۸].

﴿فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدَ بِالِّدَيْنِ ﴿٧﴾﴾^۱،^۲

«پس [ای انسان] چه چیزی بعد [از این همه دلایل روشن] تو را به تکذیب [روز] جزا و می‌دارد؟».

پس چه چیز تو را بعد از این آیات و حجت‌ها و براهین دال بر قدرت، علم، رحمت و حکمت الله متعال، به تکذیب جزا و قیامت وا می‌دارد. چرا باید کسانی به تکذیب رستاخیز و پاداش در مقابل کسب ارادی و اختیاری خود از نیک و بد بپردازند. به راستی اگر کسی دین را که همان پاداش در مقابل اعمال مکلفان است، تکذیب کند، آن تکذیب بر پایه عناد و مکابره است؛ زیرا دلایل و براهینی که دلالت بر روز قیامت و جزا نمایند آن قدر فراوانند که تکذیب کننده را جز مکابر و یا معاند به شمار نمی‌آورد.

این آیه در حقیقت سؤال و گله‌ای است از کسانی که کيفر و پاداش روز قیامت را تکذیب می‌کنند که چرا بعد از این همه پند و اندرز دین را تکذیب می‌کنید؟

چرا توبه نمی‌کنید؟ چرا عمل نمی‌کنید؟

آیا تو فکر می‌کنی الله این دنیا را با این همه رنگارنگی و تنوع، عبث و بیهوده آفریده است؟ ﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ ﴿١١٥﴾﴾ [المؤمنون: ۱۱۵] «آیا فکر می‌کنید ما شما را بیهوده خلق کردیم و به سوی ما باز نمی‌گردید؟».

﴿فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدَ بِالِّدَيْنِ ﴿٧﴾﴾ چه چیز تو را بر آن داشت که قیامت را انکار کنی و

۱- یکذبک: از ماده‌ی کذب به معنی دروغ و ضد صدق است.

دین: در اینجا چند معنی دارد. اصل معنی دین یعنی فرمانبرداری و همچنین به معنی قواعد و برنامه‌ای است که از طرف الله آمده، به معنی روز قیامت هم آمده که در آن روز، پاداش و جزای انسان‌ها داده می‌شود.

۲- و جایز است که خطاب، انسان کافر باشد در جهت توبیخ و الزام حجت؛ الله به آنها می‌فرماید: ای انسان، وقتی دانستی الله تو را آفریده و به زیباترین شکل درآورده و سپس تو را به پست‌ترین عمر تبدیل می‌کند پس چه توجیهی برای تکذیب الله و قیامت داری؟ پس استفهام توبیخی است.

آن را نپذیری، فکر می‌کنی که تمام شد و هر کاری که دوست داری انجام می‌دهی و کسی هم نیست که از تو سؤال کند و تو را مورد محاسبه و ارزیابی قرار دهد؟ چنین چیزی ممکن نیست.

﴿أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمَ الْحَكَمِينَ﴾^۱

«آیا الله [با قراردادن روز قیامت به عنوان روز جزا] بهترین داوران [و حاکم مطلق] نیست؟»

آیا الله دادگرتین داوران نیست؟ آیا صاحب حکمت و فرمان‌روا نیست و در حکم و قضاوت عدالت ندارد؟ مگر الله فرمانرواترین فرمانروایان و داورترین داوران نیست؟ آیا الله حکیم‌ترین حکیمان نیست؟ آیا الله از همه کس کارهایش به جا و شایسته‌تر نیست؟ و از همه کس کارها را به موقع و دقیق‌تر انجام نمی‌دهد؟ آیا حکم الله، حکم حکم‌ها نیست؟ پس آیا ممکن است از کنار این بی‌تفاوتی‌ها، بی‌مسئولیتی‌ها، بی‌نظمی‌ها بگذرد و کاری هم به کار انسان‌ها نداشته باشد؟ خیر، چنین نیست؛ قطعاً الله متعال محقّ و مبطل را با هم یکسان نخواهد ساخت، مؤمن و کافر را هم‌رتبه قرار نخواهد داد. هیچ‌کس همچون الله دادگرت‌تر و حکیم‌تر نخواهد بود، چگونه باید کسی گمان برد که مردم در این دنیا کردار و اعمال‌شان متفاوت باشد و سپس مرگ و قیامت‌شان مساوی و همانند باشد و پاداش و کیفری درمیان نباشد؟! چنین اندیشه‌ای، ظلم، باطل و خلاف است و پروردگار متعال از چنین چیزی پاک و مبرّاست، قضیه‌ی قیامت و جزا جای هیچ‌گونه جدال و مناقشه‌ای نیست.

۱- أحکم: از ماده‌ی حکمه می‌باشد که به افساری گفته می‌شود که به حیوان برای کنترل بسته می‌شود. در لغت هم به آهنی گفته می‌شود که در دهان اسب و یا هر حیوان دیگری قرار داده می‌شود که اگر اسب بخواهد سرکشی کند با تکان دادن طناب و افسار این تکه آهن به سقف دهان حیوان اصابت می‌کند و آرام می‌شود. حکیم یعنی کسی که چنین کنترلی را در دست دارد، مثلاً کنترل نفس خود را دارد و بر نفس خود سوار است. الله حکیم است، یعنی کنترل امور بندگانش را در دست دارد؛ و این کنترل تحت نظارتش است و در عین حال گفته شده حکیم به کسی اطلاق می‌شود که همه‌ی کارهایش را به موقع و در زمان و مکان مناسب انجام دهد. رعایت زمان و مکان مناسب، کارهای انسان را حکیمانه خواهد کرد. أحکم یعنی کسی که در این موضع‌گیری، گوی سبقت را از دیگران ربوده است. یعنی در کارها بسیار حکمت دارد و آن هم تنها الله است. حاکم طبیعتاً از احکم کمتر و پایین‌تر است، الله أحکم الحاکمین است، یعنی نهایت حکمت را در انجام تمام کارهایش دارد.

روایت شده است که هر وقت در قرآن به این آیه رسیدیم جواب دهیم: «بَلَىٰ إِنَّكَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ»^۱: «بله و بی شک که تو عادل و صاحب حکمت هستی و از هر فرمان روا و داوری بالاتری».

چرا که الله بالامر تبه کار مناسب را در زمان و وقت مناسب و به شکل مناسب به انجام می‌رساند.

پس ما یا باید بر این مسیر استقامت بورزیم و اهل ایمان شویم و ایمان را با عمل صالح ترجمه کنیم تا به حیات طیب در دنیا و اجر کامل در آخرت برسیم و یا اینکه با انحراف از این مسیر مبارک که الله برای بندگان تعیین کرده است و عدم استفاده بهینه و مطلوب از امکانات، به جحیم و بدبختی در دنیا و شقاوت در آخرت برسیم. بنابراین ملاحظه می‌کنیم الله که احکم الحاکمین است، عادلترین عادلان هم هست، وقتی که خلق کردن را دقیق انجام داده، اوامر را هم درست صادر می‌کند. وقتی که الله در خلقتش احسن الخالقین است، پس قطعاً در حکم و داوری هم احکم الحاکمین و عادلترین عادلان است.

رهنمون آیات:

۱- بیان منافع انجیر و زیتون و مستحب بودن کاشتن این دو درخت و توجه و اهتمام به آنها.

۲- بیان شرافت مکه و حرم آن.

۳- بیان فضل و امتنان الله بر انسان که آن را در بهترین شکل و مناسب‌ترین قد و قامت آراسته است.

۴- بیان فضل و بخشایش الله بر انسان مسلمان که وقتی مسلمان عمرش طولانی شود و از نیرو و عقل و خرد ناتوان بماند، الله متعال مطابق آنچه از نیکی‌ها و خیر انجام داده بر نامه‌ی اعمالش می‌افزاید و شرّ و بدی را از او دور می‌گرداند.

۱- چنین جمله‌ای در کتب حدیثی معتبر وارد نشده است اما از پیامبر ﷺ روایت شده که هرگاه یکی از شما سوره‌ی تین را خواند و به این آیه رسید: «أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ ﴿٥﴾» [التین: ۸] در جواب بگوید: «بَلَىٰ وَأَنَا عَلَىٰ ذَلِكَ مِنَ الشَّاهِدِينَ» [ابوداود: ۸۸۷] و [ترمذی: ۳۲۷۰]، حکم آلبانی: ضعیف. (مصحح)

تفسیر سوره‌ی علق

سوره‌ی علق: علق به معنای «خون بسته» می‌باشد و این سوره مکی و اولین سوره‌ای است که بر پیامبر ﷺ نازل شده است.

این سوره دارای نام‌های زیر می‌باشد:

۱- العلق.

۲- إقرأ.

۳- ﴿أَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ﴾.

محور این سوره اصلاح بینش و عقیده‌ی انسان است. آیات آغازین آن تا آیه‌ی پنجم، اولین آیاتی هستند که بر پیامبر اسلام در ابتدای بعثت نازل شده‌اند. عایشه ام‌المؤمنین رضی الله عنها می‌گوید: اولین مرحله‌ی نزول وحی بر پیامبر الله رؤیای صادق بود. خوابی بود که در واقع کاملاً تعبیر شد و هیچ خوابی را پیش از مبعوث‌شدنش به پیامبری نمی‌دید، مگر اینکه آن خواب اتفاق می‌افتاد. بعد از پیدا شدن حالت‌های روحی خاصی به دنبال رؤیاهای صادقانه، به خلوت‌نشینی روی آورد و در غار حرا مدتی قبل از بعثت خلوت می‌گزید و در آنجا مشغول عبادت می‌شد. عبادتی به پیروی از آیین ابراهیم خلیل، مانند ذکر و تفکر، یاد الله؛ و این عبادت شب‌هایی به درازا می‌کشید. وقتی توشه‌اش تمام می‌شد، برای برداشتن توشه‌ی لازم باز می‌گشت و خدیجه او را آماده می‌کرد و روانه می‌شد، تا اینکه در آخرین مرحله، الله فرمان خود را به وسیله‌ی جبرئیل امین بر او نازل کرد، درحالی‌که در غار حرا بود، فرشته‌ی وحی بر او نازل شد و به او گفت: بخوان، پیامبر پاسخ داد: من خواندن نمی‌دانم. پیامبر به کسی که او را ندیده، نشناخته و هیچ سابقه‌ی ذهنی از او ندارد، بسیار صادقانه خود را معرفی می‌کند: من نمی‌توانم بخوانم. من خواندن بلد نیستم. پیامبر ﷺ روایت می‌کند که: من را در آغوش کشید و فشار داد، طوری که احساس درد کردم. پس رهایم کرد، سپس مجدداً به من گفت: بخوان، من گفتم: نمی‌توانم بخوانم. بار دیگر مرا در آغوش کشید و فشرد، سپس رهایم کرد و بار سوم به من گفت: بخوان، باز هم گفتم من نمی‌توانم بخوانم. بار سوم هم مرا محکم فشرد، سپس گفت: ﴿أَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي

خَلَقَ ۞ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ ۞ أَقْرَأَ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ ۞ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ ۞ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ ۞ ﴿۱﴾ پیامبر الله با شنیدن این آیات، درحالی که تمام پیکرش می‌لرزید نزد خدیجه باز می‌گردد و به او می‌گوید: «زَمَّلُونِي زَمَّلُونِي» من را بپوشانید. او را می‌پوشانند. تنها ترس و لرز از او فرو می‌نشیند. از خدیجه سؤال می‌کند چه شده است؟ چه بلایی بر سر من آمده است؟ اینجا نقش محوری و اساسی خدیجه را درمی‌یابیم. و او اولین کسی است که از نزول وحی بر پیامبر مطلع می‌شود. پیامبر گفت: احساس ترس می‌کنم، احساس می‌کنم دچار توهم شده‌ام. خدیجه به او می‌گوید: خیر اینطور نیست. راستی چه کسی خدیجه را تعلیم داده است که این چنین تسلیتی به شوهرش می‌دهد؟ بشارت باد تو را، قسم به الله، الله هرگز تو را خوار و ذلیل نخواهد کرد. خدیجه الله را خوب می‌شناسد، اگرچه از مکتب وحی هنوز چیزی به او نرسیده است، دلیل آن را هم برای او توضیح می‌دهد. از همین دلایل خدیجه درس‌هایی را برای خود در حیات‌مان کسب می‌کنیم، درس‌های کسب عزت و دوری از ذلت. چه کار کنیم که خوار و ذلیل نشویم؟ خدیجه برای او توضیح می‌دهد که الله تو را خوار و ذلیل نمی‌کند. اولین دلیل این است که «إِنَّكَ لَتَصِلُ الرَّحِمَ» تو صله‌ی رَحِمِ را به جا می‌آوری. یکی از راه‌های دوری از ذلت و خواری و خفت در دنیا و آخرت به جا آوردن صله‌ی رحم است، حتی با کسانی که قطع صله‌ی رحم می‌کنند، چون در حدیث وارد است که: «صِلْ مَنْ قَطَعَكَ»^۱ با کسی که با تو قطع رابطه کرده، رابطه برقرار کن که همانا موجب عدم خواری و خفت است. بسیار سخت است و چون سخت است، در نتیجه اجرش هم بزرگ است. فلانی مال زیادی هزینه می‌کند تا خوار و ذلیل نشود، چون فکر می‌کند با مال زیاد عزت هم می‌آید، درحالی که اینطور نیست. «وَتَصَدَّقُ الْحَدِيثَ» راستگو هستی. یکی دیگر از اسباب کسب عزت و رهایی از ذلت، راستگویی است «وَوَحْمِلُ الْكَلِّ» مشکلات مردم را از دوش آنها برمی‌داری. «وَتَقْرِي الضَّيْفَ» میهمان را اکرام می‌کنی. به این دلایل الله تو را خوار و ذلیل نمی‌کند.^۲ بعد

۱- [مسند احمد: ۱۷۴۵۲] و [السلسلة الصحيحة: ۸۹۱] حکم سند: حسن؛ تمام رجال سند ثقه

هستند به جز ابن عیاش که همان اسماعیل است و در روایتش از شامی‌ها صدوق است و در این

روایت نیز چنین است. (مصحح)

۲- این روایت با همین مضمون در [بخاری: ۴۹۵۳ و ۶۹۸۲] و [مسلم: ۱۶۰] آمده است. (مصحح)

از تسلیت خاطر پیامبر ﷺ از جانب خدیجه، آرامش وجود پیامبر را فرا می‌گیرد و نزول وحی استمرار می‌یابد. عظمت ابتدای نزول وحی از زبان سید قطب قابل تأمل است: بزرگ‌ترین اتفاقی که برای تمام بشریت بر روی زمین رُخ داده است و زمان وقوع این اتفاق لحظه‌ی بسیار مبارکی است. الله با آن عظمت و جلالش و با آن کبریایی‌اش بار دیگر رحمت و عنایتش را متوجه انسان نمود، انسانی که حیران و سرگشته بود، انسانی که کمترین بها را به انسانیت نمی‌داد، انسانی که به زن‌ها به منزله‌ی موجود شوم و نامبارک می‌نگریست و به محض تولدشان آنها را زنده به گور می‌کرد، این چنین انسانی که این قدر در منش و در بینش، در حرکات و سکنت، دچار انحراف شده است، بار دیگر الله نظر لطف و رحمتش را متوجه چنین انسانی می‌کند و بار دیگر این مخلوق را تکریم می‌کند و رحمت خود را بر او نازل می‌کند و کلمات مبارکش را برای ایجاد تحول در بینش‌ها و منش‌ها بر زبان فرشته‌ی وحی بر او نازل می‌کند. این حقیقت کوچکی نیست، حقیقتی که جریان تاریخ بشریت را تغییر می‌دهد و از طرفی بیانگر این است که الله متعال به شکلی می‌بایست مظاهر کرمش را متوجه انسان‌هایی کند که از کرامت، چیزی برای‌شان باقی نمانده است. این سوره به عبارتی دیگر بیان مضامین سوره‌ی تین است، آنجا که فرموده: ﴿وَالَّتَيْنِ وَالزَّيْتُونِ ۝۱ وَطُورِ سِينِينَ ۝۲ وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ ۝۳ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ۝۴﴾ سپس از انسان با توجه به احسن تقویم بودنش انتظار می‌رود که بهترین کار را انجام دهد که در نهایت احسن مخلوق گردد؛ زیرا الله به او توانایی و استعداد احسن مخلوق شدن را داده است. اگر این فرد از این استعداد و توانایی‌ها در جهت احسن مخلوق شدن استفاده نکند، یقیناً به اسفل سافلین سقوط خواهد کرد. اما چگونه این استعدادها در جهت احسن مخلوق شدن شکوفا شوند؟ برای نیل به این منظور به دو چیز نیاز داریم: اول به برنامه، برنامه‌ای که بتواند پاسخگوی نیازهای انسان از جهت فکری، روحی، اخلاقی، اجتماعی و سایر ابعاد شخصیتی باشد. و دوم مربی که چگونگی متحول شدن را عملاً به انسان بیاموزد که همانا پیامبر الله و رهروان صدیق او در طول تاریخ‌اند و این چنین است که تاریخ تکرار می‌شود. در سوره‌ی تین راجع به امکانات مادی و امکانات معنوی مطالبی بیان گردید، در این سوره هم پیرامون امکاناتی شبیه همان امکانات و تفاوت انسان‌ها در استفاده از آنها جهت رشد و رسیدن به کمال و بیان صفات دو گروه بحث شده است؛ زیرا سوره‌ها یک وحدت متکامل هستند و هیچ سوره‌ای با سوره‌ی پیشین خودش ناپیوستگی و

جدایی ندارد. دو گروه اینجا مورد بحث هستند. گروهی که به نحو صحیح از امکانات در جهت عبودیت و بندگی و رسیدن به رشد و راشدشدن استفاده می‌کند و گروه دیگری که نه تنها خودشان از این امکانات بهره نمی‌گیرند، بلکه مانع دیگران در جهت استفاده صحیح از امکانات و رسیدن به رشد و راشد شدن می‌شوند.

تقسیم‌بندی آیات سوره:

از آیه‌ی ۱ تا ۵ بیان تکلیف انسان با توجه به امکاناتی که در اختیار او قرار داده شده است.

از آیه‌ی ۶ تا ۸ بیان عدم انجام تکالیف از سوی انسان به خاطر طغیان و استغنا.

از آیه‌ی ۹ تا ۱۴ بیان نتایج طغیانگری انسان.

از آیه‌ی ۱۵ تا ۱۹ بیان جزا و سزای انسان طغیانگر که اگر تسلیم نشود و همچنین وظیفه‌ی داعی که باید با سجده و فرمانبرداری بیشتر به الله نزدیک شود.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

﴿اَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ ۝ خَلَقَ الْاِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ ۝ اَقْرَأْ وَرَبُّكَ الْاَكْرَمُ ۝ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ ۝ عَلَّمَ الْاِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ ۝﴾ [العلق: ۱-۵].

این سوره اولین ارتباط آسمان با انسان بعد از حدود شش قرن می‌باشد و با این اتصال تحولات عظیمی در زمین به وقوع می‌پیوندد و تولد انسان با این تحولات در بینش‌ها و منش‌ها رقم می‌خورد.

نخستین آیتی که بر رسول الله ﷺ نازل شد این پنج آیه نخستین سوره‌ی علق بود. رسول الله ﷺ هر سال در ماه رمضان از مکه به غار حرا می‌رفت تا ماه رمضان را در آنجا به سر ببرد و از سر و صدا و یاهوگویی و گفتار باطل مردم به دور باشد و توشه‌ی شب‌های طولانی را با خود برمی‌داشت و در آن غار، قلب و روح خود را تصفیه می‌کرد و با تلاش و کوشش به حق نزدیک‌تر می‌شد و در صفا و جلا به حد اعلا رسید و پرتو انوار پنهانی بر آن تابیدن گرفت و بر صفحه‌ی نمایان ضمیرش تجلی می‌یافت تا آنجا که هرچه را در رؤیا می‌دید، بسان آفتاب بامدادان به وقوع می‌پیوست. در این غار، پیامبر گرامی ﷺ با عالم بالا پیوند و ارتباط یافت و پاک‌ترین و بی‌آلایش‌ترین ندای زبانی از جانب ربانی گوش او را نوازش داد و در مشاعر و احساسش نفوذ کرد. صدای فرشته‌ی پیام‌رسان را شنید که گفت: ای محمد ﷺ من جبرئیل هستم و تو فرستاده‌ی الله

هستی، بخوان؛ رسول الله ﷺ می‌گوید: گفتیم: «نمی‌توانم بخوانم.» جبرئیل مرا فشرد تا آنجا که توان داشتم؛ درخواست از جانب فرشته چندبار تکرار شده و از جانب رسول الله ﷺ پاسخ رد داده می‌شود سپس فرشته‌ی وحی پنج آیه نخستین سوره‌ی علق را خواند...^۱

﴿أَقْرَأْ بِأَسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ﴾^۲.

«ای پیامبر، به نام پروردگارت که [هستی را] آفرید بخوان.»

﴿أَقْرَأْ﴾: «قرائت را ایجاد کن. قرائت عبارت است از ترکیب کلمات با زبان.»

﴿بِ﴾: دلیل اضافه کردن حرف ﴿بِ﴾ به کلمه‌ی اسم، این است که هر علمی که بدون الله و نام او و بدون دین باشد احتمال خطا و اشتباه در آن رفته و زیاد است.

﴿بِأَسْمِ رَبِّكَ﴾: «به ذکر نام پروردگارت.»

۱- [بخاری: ۳ و ۴۹۵۳ و ۶۹۸۲] و [مسلم: ۱۶۰] (مصحح)

۲- إقرأ: اولین کلمه‌ی سوره که فعل امر است، از ماده‌ی قَرَأَ: به معنی خواند. در عربی بیشتر کلماتی که حرف اول (ق) و حرف دومشان (ر) باشد، دلالت بر جمع شدن چیز یا چیزهایی در کنار یکدیگر می‌کند. مثلاً «قرائت» در رابطه با کلماتی است که در یک مجموعه جمع شده‌اند و اگر به نسبت یک کلمه هم قرائت را به کار بریم، عبارت است از حروفی که در یک جا در کنار هم جمع شده‌اند و وقتی انسان آن حروف را به تلفظ درمی‌آورد، به آن قرائت می‌گویند. قاری یعنی کسی که چنین کاری را انجام دهد. قرء که در قرآن آمده، بر قاعده شدن زن در ایام خاص خودش دلالت دارد یعنی جمع شدن خون حیض در یک مکان برای مدتی.

خلق: خلق در یک جا معنی بریدن را می‌دهد. خیاط وقتی می‌خواهد پارچه‌ای را بدوزد، اولین کاری که انجام می‌دهد اندازه‌گیری است. بعد از اندازه‌گیری شروع می‌کند به بریدن و بعد از بُرش تکه‌های پارچه را با ترتیبی منظم به هم می‌دوزد. هرکدام از این عملیات می‌شود خلق. با این توضیح خیاط هم یک خالق است. نجار هم یک خالق است و هرکسی که بتواند کاری را به درستی انجام دهد، خالق است. حال در احسن الخالقین دقت کنید!

این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود هرکه فکرت نکند، نقش بود بر دیوار انسان با دیدن یک میز و صندلی یا مبل که زیبا ساخته شده‌اند، متعجب می‌شود و می‌گوید: واقعاً هنرمندانه ساخته شده است. با دیدن یک نقاشی بسیار مسرور می‌شود. اما الله روی آب نقاشی کرده، آن هم چه نقاشی‌ای؟! انسان را نقاشی کرده است (متعجب نمی‌شود).

دهد نطفه را صورت چون پری که کرده است بر آب صورتگری؟

﴿رَبِّكَ﴾: «پروردگارت»؛ الله متعال به این وسیله احساس لطف و رحم خود را نسبت به پیامبرش نشان می‌دهد و از آنجا که هراسان و نگران است به او می‌گوید که من پروردگارت هستم. تو را خلق کرده‌ام و رها نخواهم کرد و از تو حمایت می‌کنم.

﴿الَّذِي خَلَقَ﴾: «ذاتی که آدم را از چکیده‌ی گل آفرید.» یعنی خالق منم که امر و نهی می‌کنم و فقط حقّ خالق و آفریننده است که دین و شرع بیاورد.

الله متعال این سوره را با إقرأ شروع می‌کند (بخوان) ولی از قرآن نام نمی‌برد.

دلیل عدم ذکر کلمه قرآن در این آیه به نظر علما:

۱- منظور کلی آیه، قرآن است و طبق اسلوب سخنوری هر چیزی که واضح و روشن باشد اسمش ذکر نمی‌شود.

۲- این علم که از إقرأ ناشی می‌شود، شامل هر علمی در دین اعم از حدیث یا علوم دیگر می‌شود.

بخوان به نام پروردگارت! الله متعال به پیامبرش دستور می‌دهد که سرآغاز خواندنش با نام الله بخشاینده‌ی مهربان باشد.

﴿خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ﴾^۱.

[همان پروردگاری که] انسان را [پس از نطفه] از خون بسته آفرید».

﴿خَلَقَ الْإِنْسَانَ﴾: «و انسان را که از نسل آدم است آفرید.» تخصص خلق انسان، خاص الله است و او انسان را از نطفه‌ی کوچک و بی‌مقدار آفریده است. آدم را از گل، انسان و نسل آدم را از خون بسته؛

﴿مِنْ عَلَقٍ﴾: از خون بسته شده، آفرید. اسم جمع است مفرد آن «علقه» است که قطعه‌ای از خون غلیظ و بسته‌ای است که بعد از سپری شدن چهل روز، نطفه و تکامل آن به علقه تبدیل می‌گردد که معلق به جداره رحم است و سپس یک مرحله‌ی دیگر

۱- علق: عبارت است از خونی که معلق و آویخته به دیواره‌ی رحم است. برخلاف ترجمه‌ای که شده و گفته‌اند علق یعنی خون بسته. خون بسته که حیاتی ندارد و معنی غیر دقیقی است. علق یعنی خون آویخته به دیواره‌ی رحم. این خون آویخته در حقیقت همان نطفه بوده که منعقد شده و بعد از انعقاد نطفه تبدیل به خون می‌شود: ﴿ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً﴾ [المؤمنون: ۴۱] مرحله‌ی بعد از علقه مرحله‌ی مضغه است، تبدیل به تکه گوشتی شده که لزج و بسیار شل است.

چهل روزی بر آن سپری می‌شود و تکامل می‌یابد و «مضغه» می‌شود. از آن پس یا مشیت الله با آفرینش آن است و آن را می‌آفریند و یا آن را به عنوان پارچه گوشتی از رحم به بیرون می‌راند.

خطاب به رسول الله ﷺ است که کسی که تو را از لخته‌ی خون خلق کرده، می‌تواند تو را از اُمّی به قاری تبدیل کند و این برای او کار مهمی نیست.

ذات خلق کردن مهم است و اینکه انسان را از خون آویخته آفریده، مهم‌تر است. به خاطر همین است که انسان گل سر سبد مخلوقات است، اگر قدر خود را بشناسد، از ملائک هم بالاتر است و اگر نشناسد از حیوانات هم پست‌تر است.

﴿أَقْرَأُ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ﴾^۱.

«بخوان و پروردگارت [از همه] بزرگوارتر است».

﴿وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ﴾: «پروردگارت که بخشایش‌گر و نیکوکارترین است و هیچ

بخشاینده‌ای هم‌طراز، همانند و همسان او نیست.»

بخوان و بدان که الله نه تنها کریم، بلکه اکرم است، یعنی هرچه را بخواهی به تو می‌دهد از کرم و احسان الله، تو می‌توانی بخوانی. از هیچ کس طلب کمک نکن که الله تو کریم و بزرگوار است.

و این تأکید امر اول است. اگر برای همه‌ی مردم خواندن به طریق تعلیم، متداول است، توانایی تعلیم و تبلیغ برای پیامبران، بدون خواندن از نزد کسی متداول است.

۱- اکرم: از ماده‌ی کرم است. کرم به درخت انگور گفته می‌شود. حالا چرا به درخت انگور گفته می‌شود: شجرة الكرم؟ چون سخاوتمندترین درختان، درخت انگور است. تمام درختان وقتی که میوه‌شان می‌رسد، در مقابل چیدن میوه‌شان مقاومتی می‌کنند، تنها درختی که کمترین مقاومتی در وقت چیدن میوه‌اش ندارد، درخت انگور است. کریم هم از همین ماده‌ی کرم گرفته شده است. یعنی کسی که هرچه دارد، بدون توقع و چشم‌داشت و بدون داشتن انتظار پاداش از دیگران در اختیارشان می‌گذارد. و الله کریم است، کریمی که هیچ منتی بر دیگران در مقابل دادن نعمت‌ها نمی‌گذارد. الله کریم است و دوست دارد بنده‌اش هم کریم باشد مثل کرامت نفس، کرامت مال، کرامت در مقام، کرامت در مقابل خطاها و اشتباهات دیگران و عیب‌های دیگران را به رُخ‌شان نکشیدن.

الله اکرم است، یعنی کریم‌ترین کریم‌ها؛ و آیا معقول است انسان بندگی الله اکرم را نکند؟! بارزترین مظهر کرم الله، تعلیم انسان‌ها است و به جهالت‌ستیزی الله مربوط می‌شود.

آیات یک تا سه، بشارت به پیامبر ﷺ است که تو خواهی خواند و من تو را قاری خواهم کرد.

اما بارزترین مظهر تکریم او برای تو و بنده‌اش این است که:

﴿الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ﴾!

«همان [ذاتی که به وسیلهٔ قلم [نوشتن] آموخت».

۱- علم: از ماده‌ی علم و در مقابل جهل است. اگرچه دقیق‌تر این است که گفته شود، عقل که وسیله‌ی کسب علم و در مقابل جهل است. یعنی دانستن چیزی که البته آن چیزهایی که در جامعه امروز ما به علم معروف شده‌اند، آن هم دوباره ظلمی است که به مصطلح علم که یک مصطلح قرآنی است، شده است. آنها فن هستند مانند: فن صرف، نحو، تفسیر، فیزیک، معماری و... و اگر فنون درست استخدام شوند، آنگاه علم می‌شوند. پس طریق به کارگیری صحیح هر فنی را علم می‌گویند. و عالم کسی است که چنین کاری انجام می‌دهد:

قدر مجموعه‌ی گل، مرغ سحر داند و بس نه هر آن کو ورقی خواند معما دانست

(حافظ)

﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾ [فاطر: ۲۸] «به راستی، از [میان] بندگان الله، تنها دانایان هستند که به صفات و احکام الهی آگاهی دارند و [از او می‌ترسند]». علمی که در انسان خشیت ایجاد نکند، علم نیست. فلانی علم صرف، اصول و تفسیر بلد است اما یک ذره خوف و خشیت الله در دلش نیست، به آسانی تهمت می‌زند، به آسانی غیبت می‌کند، به آسانی ترور شخصیت می‌کند، این دیگر علم نیست، این عین جهل است. علم باید خشیت بیاورد و یکی از بارزترین ویژگی‌های علم و عالم در فرهنگ قرآن این است که باید اهل خشیت باشد. خشیت یعنی چه؟ یعنی «الخوف مع التعظیم». یعنی از الله بترسد، نه ترسی که در او جُبِن ایجاد کند، خوفی که ناشی از عظیم و بزرگ‌دانستن الله است. علم صُمت‌آور است و انسان حراف و لفاظ عالم نیست. بنابراین همه‌ی چیزهایی که در جامعه‌ی ما فرا گرفته می‌شود، فن است. ارتباط با اینترنت و خیلی مسایل دیگر که اکنون وجود دارد همه فن هستند و اگر از این فنون درست و در جای خود استفاده شود، طوری که هم خود انسان از آنها استفاده ببرد و هم به دیگران استفاده برساند، می‌شود علم. همچنین علم باید تواضع‌آور باشد و نه تکبر‌آور.

قلم: از ماده‌ی قلم به معنی کوتاه کردن است. «تقلیم الأظفار» یعنی کوتاه کردن ناخن‌ها. پس قلم یعنی وسیله‌ی کوتاه کردن و می‌تواند وسیله‌ی کوتاه کردن راه برای کسی باشد. مثلاً: شما می‌خواهید با کسی ارتباط برقرار کنید، اگر نزدیک شما باشد، راحت‌تر می‌توانید ارتباط برقرار کنید؛ اگر دور باشد به وسیله‌ی یک نامه راه را کوتاه می‌کنید. یعنی پیامی را که می‌خواهید به او برسانید به وسیله‌ی قلم آسان می‌کنید و به او می‌رسانید.

خطاب الله به رسولش که نترس و نگران نباش، من چیز جامدی مانند قلم خلق کردم که می‌نویسد پس چگونه نمی‌توانم تو را قاری کنم و به تو قدرت خواندن دهم؛ درحالی که جسم و روح داری! و این یادآوری و ذکر مجدد نعمت به رسول الله ﷺ است که خیالش راحت شود.

الله با لطف و کرم خود، نعمت‌های بی‌پایانش را بر بندگانش ارزانی داشت به این صورت الله متعال به وسیله قلم دانش‌ها و معارفی را که انسان به آن آشنایی نداشت یاد داد و این خود یک ستایش و ارج نهادن به قلم است که واسطه‌ی علوم و معارف برای بندگان است، شرافت و کرامت هر واسطه‌ای به هدف و غایت آن است بنابراین استنباط می‌شود که در دنیا هیچ چیزی به میزان بندگان صالح شرافت و ارزش ندارد و هیچ چیزی به میزان علوم الهی که همان آشنایی با کتاب و سنت و علمی که پیش‌نیاز فهم آن دو باشد، ارزش و اعتبار ندارد پس قلم که واسطه‌ی میان دو طرف است از اعتبار و شرافت ویژه‌ای برخوردار است. الله به انسان‌های مقید به جسم و اسیر در جسمانیت، به واسطه‌ی قلم، دانش آموخت.

﴿عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾.

«به انسان آنچه را که نمی‌دانست آموخت».

الله انسان را آفرید درحالی که چیزی نمی‌دانست و برایش شنوایی و بینایی و دل قرار داد و اسباب دانش را برای او فراهم کرده و به او قرآن و حکمت آموخت. الله مجدداً در این آیه به رسولش اطمینان کامل می‌دهد که تحت حمایت اوست. و می‌فرماید که به همه، آنچه را نمی‌دانند یاد داده پس چگونه نمی‌تواند به رسولش خواندن بیاموزد.

اگر دقت کنیم در ﴿أَقْرَأُ بِأَسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ﴾^۱ و ﴿أَقْرَأُ﴾ دوبار صیغه‌ی امر به مطالعه و قرائت آمده است و دوبار هم مساله تعلیم الله در رابطه با انسان آمده است، یکی ﴿عَلَّمَ بِالْقَلَمِ﴾ و دیگری ﴿عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾؛ یعنی انسانی که عالم نباشد، در میزان الله ارزشی ندارد و دو وسیله‌ی کسب علم یکی مطالعه است و دیگری نوشتن و اگر دست ما از این دو نعمت الهی کوتاه شود، در حقیقت در جهالت خود خواهیم ماند و قدر نعمت‌های الله را نخواهیم دانست و البته نکته‌ی دیگری هم در آیه‌ی اول هست که خود قرائت مهم نیست، بلکه جهت قرائت مهم است که متوجه الله باشد و انسان را بنده کند. خیلی از اوقات قرائت و مطالعه هست ولی انسان را بنده

نمی‌کند؛ زیرا: «لَوْ كَانَ لِلْعِلْمِ مِنْ دُونِ التَّقَى شَرَفٌ * لَكَانَ أَشْرَفَ خَلْقِ اللَّهِ إِبْلِيسُ» «اگر علم بدون تقوا شرافت و کرامتی داشت، آن وقت ابلیس شریف‌ترین مخلوق الله بود». تعبیر ﴿بِاسْمِ رَبِّ﴾ بیان‌کننده‌ی اصلاح جهت عمل است، چرا که عمل مهم است و مهمتر از عمل جهت عمل است که الی الله باشد. بعد از اتمام مقطع اول، مقطع دوم شروع می‌شود که انتظار می‌رفت با این همه تکریم الله نسبت به بندگانش، انسان، مسیر بندگی الله را انتخاب کند اما چنین نشد، چرا؟

رهنمون آیات:

- ۱- بیان اثبات وحی الهی و اثبات نبوت پیامبر گرامی.
- ۲- مشروعیت سرآغاز قرائت و خواندن با نام الله؛ به همین دلیل افتتاح سوره‌های قرآن سواى سوره‌ی توبه با «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» شروع می‌شوند.
- ۳- بیان تکامل نطفه در رحم به علقه، به مضغه و سپس آفرینش انسان کامل.
- ۴- بیان شأن والای الله متعال و بزرگی کرم و بخشایش او که هیچ کس در کرم، همسان و هم‌تراز پروردگار جهان نیست.
- ۵- اشاره به شأن و اعتبار نوشتن و خط به وسیله‌ی قلم؛ زیرا آگاهی بر علوم و معارف بشری جز با قلم و کتابت، تدوین نخواهد شد.
- ۶- بیان فضل و امتنان الله بر بندگان با تعلیم آنان به واسطه‌ی کتابت و قلم، آنچه را که نمی‌دانستند و به آن ناآشنا بودند.

﴿كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّا كَافٍ ﴿٦﴾ أَنْ رَأَاهُ أَسْتَعْتَبَ ﴿٧﴾ إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ أَلُّجَعِي ﴿٨﴾﴾ [العلق: ۶-۸].

الله متعال ما را باخبر می‌سازد که طبیعت انسان قبل از اینکه به ایمان و شناخت الهی که مشتمل بر پیروی از اوامر و نواهی است، آراسته و مهذب گردد، هرگاه خود را به وسیله‌ی مال، فرزند و مقام از دیگران بی‌نیاز پندارد و از حدود آداب، عدالت، حق و عرف تجاوز نماید در نتیجه متکبر، ستمگر و مانع حق دیگران می‌گردد و ضعیفان را حقیر می‌شمارد و به دیگران تمسخر و استهزا می‌کند. در این توصیف طغیان و سرکشی، ابوجهل به عنوان ضرب‌المثل قرار گرفته تا آنجا که گفته‌اند: او فرعون این امت می‌باشد. پیامبر ﷺ را می‌یابیم که در مسجدالحرام پشت مقام ابراهیم نماز می‌خواند و این طاغوت سرکش می‌آید و او را تهدید می‌کند و به او می‌گوید: مگر تو را از این کار مانع نشدم؟ این را تکرار نکن اگر بار دیگر بینم که نماز می‌خوانی، موهای پیشانی‌ت را می‌گیرم و تو را بر زمین خواهیم زد، به این سبب این آیه نازل شد.

﴿كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيْطَغَى﴾^۱!

«چنین نیست [که شما می‌پندارید]؛ حقا که انسان [فاجری چون ابوجهل] طغیان [و سرکشی کرده و از حدود الهی تجاوز] می‌کند».

اسباب نزول:

ابن منذر از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده است: ابوجهل گفت: آیا محمد پیش چشم شما صورت خود را بر زمین می‌زند؟ گفتند: آری، گفت: سوگند به لات و عزی اگر من او را ببینم که این کار را انجام می‌دهد بر گردنش سوار می‌شوم و صورتش را به خاک می‌مالم بنابراین آیه: ﴿كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيْطَغَى﴾^۲ نازل شد.

﴿كَلَّا﴾: «قطعاً، چون «إِنَّ» بعد از کلا کسره گرفته پس نمی‌تواند آن را «استفتاحیه» و یا «تنبیهی» نماید.»

﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ﴾: «یعنی بنی‌آدم قبل از اینکه مشاعر و اخلاقش به وسیله‌ی ایمان و آداب شرعی مهذب و آراسته گردد.»

﴿لَيْطَغَى﴾: «انسان در رفتار و تعامل با دیگران از حدود لازم و مقرّر خود، تجاوز می‌نماید، در گناه و معصیت از حد می‌گذرد.»

انسان به سبب نادانی و ستمکاری‌اش وقتی به ثروت رسید و خود را بی‌نیاز دید، سرکشی می‌نماید و کبر و غرور می‌ورزد.

۱- کلا: در سوره‌های مکی آمده اما در سوره‌های مدنی نیامده است. کلمه‌ای که برای انکار چیزی و رد مطلبی به کار می‌رود و در ادبیات عرب به کلمه‌ی ردع (انکار) مشهور است. وقتی کسی مطلبی را گفته و یا توقع و انتظاری که شما از کسی دارید، برآورده نمی‌شود، آنجا است که کلمه‌ی کلا به کار برده می‌شود.

کلا در چند معنا به کار می‌رود: ۱- در زجر، ردع و تنبیه مخاطب نسبت به باطل بودن سخنش؛ وقتی قبل از آن چیزی که اقتضای آن را داشته باشد بیاید در ترجمه آن گوییم: نه چنان است.

۲- حرف جواب به معنی «حقاً» آری، که همراه با قسم آورده شود. ۳- به معنای «الا»ی استفتاحیه است در صورتی که در سخن چیزی که اقتضای زجر یا نفی کند پیش از آن نیامده باشد. ۴- برای رد و نفی است. در این آیه «کلا» مردّد است میان اینکه به معنی حقّاً باشد یا به معنی «الا»ی استفتاحیه.

لیطغی: از ماده‌ی طغیان است به معنی از حد گذشتن، حدود را شکستن و بر سر مسیر نماندن. طاغی یعنی کسی که متجاوز از حدود است.

۲- [مسلّم: ۲۷۹۷] و [جامع البیان طبری ط هجر: (۲۴ / ۵۳۸) ۳۷۶۸۷] و [تفسیر شوکانی: ۲۹۵۲].

بعضی علما عقیده دارند که این آیه در مورد ابوجهل است که به مال خود مغرور بود و می‌گفت: من با ثروتم از جهنم بیرون می‌آیم و به بهشت می‌روم.

اما انسان چرا و چه وقت طغیان می‌کند؟

﴿أَنْ رَّءَاهُ اسْتَعْتَبَ﴾^۱.

«[بعد] از اینکه [به خاطر جاه و مقام و مال] خود را بی‌نیاز [و توانگر] ببیند».

این بی‌نیازی تنها مخصوص الله است که الله خود به بندگانش فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾ [فاطر: ۱۵] «ای مردم، [همه] شما به الله نیازمندید و [تنها] الله است که بی‌نیاز ستوده است». حال اگر جای این دو عوض شد و انسان خود را نسبت به الله فقیر ندانست، بلکه احساس غنا کرد، رشدش متوقف می‌شود. ما در ارتباط با غیر الله خود را غنی بدانیم، هیچ اشکالی ندارد، اما در ارتباط با الله باید فقر خود را اعلان کنیم و به این اعلان بنازیم و بیالیم و افتخار کنیم. فقیر بودن است که ما را به جایی می‌رساند اما در مقابل در برابر هیچکس اظهار عجز و فقر نکنیم که خوار می‌شویم؛ زیرا همه با هم برابر هستیم و هیچ کسی بر هیچکس دیگر برتری ندارد جز با تقوا: «لَا فَضْلَ لِعَرَبِيٍّ عَلَى عَجَمِيٍّ، وَلَا لِعَجَمِيٍّ عَلَى عَرَبِيٍّ، وَلَا أَحْمَرَ عَلَى أَسْوَدَ، وَلَا أَسْوَدَ عَلَى أَحْمَرَ، إِلَّا بِالتَّقْوَى»^۲ «هیچ فرد عرب بر فرد عجم و هیچ فرد عجم بر

۱- رءاه: از ماده‌ی رؤیت به معنی دیدن است. «رءاه» یعنی او را دید. در اینجا یعنی خودش را دید.
 ۲- استغنی: از ماده‌ی غناست که مقابل فقر است، یعنی رسیدن به حدی که انسان دیگر در ارتباط با چیزی احساس نیاز نکند و به بی‌نیازی معنی شده؛ غنی بی‌نیاز. همچنان که فقر انواعی دارد، غنا هم انواع مختلف دارد. بارزترین جلوه‌ی فقر همین فقر مادی است که در جامعه‌ی ما وجود دارد و مردم تمام کوشش خود را صرف رفع فقر مادی می‌کنند و فقرهای دیگر را فراموش کرده‌اند. فقر فکری، فقر اخلاقی، روحی، روانی و... آیا فقر فکری را می‌شود با ثروت درمان کرد؟ آیا فقر اخلاقی را می‌شود با ثروت درمان کرد و از بین برد؟ جسم و روح انسان دارای تأثیر و تأثر متقابل بر روی همدیگرند و بایستی جسم سالم داشته باشیم تا دین ما هم محفوظ و سالم باشد، پس روح و جسم مکمل یکدیگرند. همچنان که در حدیث داریم: «إِنَّ لِرَبِّكَ عَلَيْكَ حَقًّا، وَلِنَفْسِكَ عَلَيْكَ حَقًّا، وَلَا أَهْلِكَ عَلَيْكَ حَقًّا» [بخاری: ۱۹۶۸ و ۱۹۷۴ و ۱۹۷۵ و ۵۱۹۹ و ۶۱۳۴ و ۶۱۳۹ و مسلم: ۱۱۵۹] «پروردگارت بر تو حقی دارد. جسمت بر تو حقی دارد. عیال تو بر تو حقی دارد». یعنی هرکدام جای خود و حقوق خاص خود را دارند. غنا هم همین طور است، غنای روحی، غنای اخلاقی، غنای اجتماعی، غنای فرهنگی، و غنای مادی.

۲- [مسند احمد: ۲۳۴۸۹] و [السلسلة الصحيحة: ۲۷۰۰] حکم آل‌بانی: صحیح (مصحح)

فرد عرب، هیچ شخص سرخ‌پوست بر شخص سیاه‌پوست و هیچ شخص سیاه‌پوست بر شخص سرخ‌پوست برتری ندارد مگر به وسیله تقوا». ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَىٰكُمْ﴾ [الحجرات: ۱۳] «بی‌تردید، بزرگوارترین شما نزد الله پرهیزگارترین شماست».
 نفرمود «إِنْ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَغْنِيَكُمْ» کسی که پول زیاد دارد، نزد الله ارزشمندتر است. اصلاً چنین چیزی نیست بلکه: ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَىٰكُمْ﴾.
 ﴿إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَىٰ﴾^۱.

«یقیناً بازگشت [همه] به سوی پروردگار توست [و هرکس در برابر عملش پاداش داده می‌شود]». ای انسان [طاغی]! چرا تکبر می‌ورزی و سرکشی می‌کنی؟ فراموش کرده‌ای که رجوعی هست و مرگی وجود دارد؛ فراموش کرده‌ای شرایط و وضعیتی پیش می‌آید که در رابطه با عملکرد و موضعگیری‌هایت مورد محاسبه و ارزیابی قرار می‌گیری. روزی می‌آید که همه به سوی الله باز می‌گردند؛ پس به آنچه الله به شما داده مغرور نشوید. الله متعال پیامبرش را بر این حقیقت مطلع می‌سازد که آنچه از ابوجهل و طاغوتیان دیگر سر می‌زند علت آن چنین و چنان است و الله متعال پیامبرش را تسلیت می‌بخشد به اینکه اگر آنان سرکشی و تکبر ورزیدند، سرانجام آنان به سوی ماست و از آنان انتقام خواهیم گرفت.

﴿أَرْعَيْتَ الَّذِي يَنْهَىٰ ۙ عَبْدًا إِذَا صَلَّىٰ ۗ﴾^۹ ﴿أَرْعَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَىٰ الْهُدَىٰ ۙ أَوْ أَمَرَ بِالْتَّقْوَىٰ ۗ﴾^{۱۳} ﴿أَرْعَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ ۗ﴾^{۱۳} ﴿أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَىٰ ۙ﴾^{۱۴} [العلق: ۹-۱۴].
 ﴿أَرْعَيْتَ الَّذِي يَنْهَىٰ ۙ عَبْدًا إِذَا صَلَّىٰ ۗ﴾^۲.

۱- رُجْعَى: مصدر است از ریشه‌ی رجوع یعنی برگشتن.

۲- یَنْهَى: از ماده‌ی نهی که به معنی نهی کردن و بازداشتن کسی از کاری است. به عقل هم گفته شده: نُهَیْه؛ چون نیروی بازداشتن و بازدارنده‌ی انسان از مضرات است. ناهی یعنی کسی که از نیروی عقلش استفاده می‌کند برای بازداشتن خود یا دیگران از چیزی یا کاری. اولی‌النهی در قرآن آمده است: ﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآیَاتٍ لِّأُولِي النُّهَىٰ﴾ [طه: ۵۴] اولی‌النهی یعنی صاحبان عقل، صاحبان قوه‌ی ناهیه. یعنی نهی کننده.

۳- عَبْد: در اصل به راه هموار گفته می‌شود که از ماده‌ی عَبَدَ گرفته شده و به معنی بندگی و اطاعت کردن است. طریق معبد یعنی راه هموار. عبد هم باید از نظر شخصیتی تعادلی پیدا کرده باشد تا مطیع آن کسی که بر او خدایی می‌کند و الله و معبود اوست، شود.

«ای پیامبر، آیا دیده‌ای آن کسی که [از عبادت الله] باز می‌دارد. بنده‌ای را هنگامی که نماز می‌خواند».

﴿الَّذِي يَنْهَىٰ ۙ عَبْدًا إِذَا صَلَّىٰ﴾^۱: «آیا دیدی که ابوجهل، عمرو بن هشام مخزومی -نفرین الله بر او باد- مانع نماز پیامبر در کنار کعبه می‌شد.»
سبب نزول:

ابن جریر از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده است: پیامبر الله مشغول نماز خواندن بود که ابوجهل بن هشام آمد و او را از نماز خواندن منع کرد، آن‌گاه آیه: ﴿أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَىٰ ۙ عَبْدًا إِذَا صَلَّىٰ﴾ نازل شد.^۱

دیدی آن کس را که باز می‌داشت بنده‌ای را آن‌گاه که نماز می‌گذارد. آیا نماز خواندن جرم است؟ و آیا ادای نماز ضرر و زیانی بر کسی دارد؟
این آیه اشاره به ابوجهل است که به ابوالحکم معروف بود و پیامبر صلی الله علیه و آله به او لقب ابوجهل داد.

ابوجهل که از مشرکان سرسخت مکه بود، گفته بود که می‌روم و زمانی که محمد نماز می‌خواند پا روی گردنش می‌گذارم و او را خفه می‌کنم؛ اما هرچه خواست به پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک شود، به عقب بازمی‌گشت و با دستش خودش را می‌پوشاند. وقتی علتش از او پرسیده شد، گفت: میان من و او خندقی از آتش بود و ترس و بال‌های فرشتگان؛ و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر به من نزدیک می‌شد، فرشتگان او را تکه تکه می‌کردند.^۲
گفتیم کار به جایی می‌رسد که نه تنها خود رشد نمی‌کند، بلکه مانع رشد دیگران هم می‌شود. کار به جایی می‌رسد که نه تنها خود طالب خیر نیست، بلکه دوست ندارد کس دیگر هم طالب خیر باشد. این خصلت بسیار خطرناک است.

صلی: از ماده‌ی صلاه و در اصطلاح عام به معنی دعا و در اصطلاح خاصش یعنی نمازی که انسان آن را وسیله‌ی ایجاد ارتباط با الله قرار می‌دهد.

۱- [بخاری: ۴۹۵۸] و لفظ متن در [جامع البیان طبری ط هجر: (۲۴/ ۵۳۴) ۳۷۶۸۹] و [زاد المسیر ابن جوزی: ۱۵۴۶].

۲- [مسلم: ۲۷۹۷] (مصحح)

﴿أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَى الْهُدَىٰ﴾^۱.

«به من خبر بده اگر این [بنده‌ی بازداشته‌شده] بر [راه] هدایت باشد».

چه می‌پنداری؟ آیا اگر آن کس که از نماز منع می‌شود - پیامبر گرامی ﷺ - بر هدایت باشد؟ یعنی انسان را به سعادت و کرامت دنیا و آخرت برساند. ای کسی که بنده‌ی مرا از نماز خواندن بازمی‌داری، آیا شایسته است که چنین شخصی که بر هدایت و شناخت حق و عمل به آن است بازداشته شود؟ آیا اگر این فرد به جای اینکه مانع رشد دیگران شود بر مسیر هدایت می‌بود [برایش بهتر نبود].

﴿عَلَى الْهُدَىٰ﴾: صفات پیامبر ﷺ:

۱- علم.

۲- عمل.

﴿أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوَىٰ﴾^۲.

«یا [مردم را] به پرهیزگاری فرمان دهد، [سزای کسی که چنین بنده‌ای را بیازارد چیست؟]»، یا دیگران را به تقوا و پرهیزگاری وادارد، آیا این برای او بهتر نبود؟ اگر هادی و متقی بود، برایش بهتر نبود؟ خود، صالح و پرهیزکار بود و شما را نیز به آن امر می‌کرد.

۱- هدی: به معنی هدایت و فرقی با دلالت این است که در دلالت، انسان فقط آدرس کسی یا چیزی را به کسی می‌دهد، ولی در هدایت دست او را می‌گیرد و به سرمنزل مقصد می‌رساند. بنابراین هادی کسی است که ما را به منزل مقصود می‌رساند. دال کسی است که فقط آدرس و نشانی را به ما می‌دهد.

۲- أمر: به معنی فرمان دادن. آمر به معنی فرمانده یا فرمانروا.

تقوی: در اصل «وَقُؤَى» بوده؛ «واو» آن بنا به قاعده‌ی ابدال در صرف به «تاء» تبدیل شده و وَقُؤَى، تقوی شده است. ثلاثی مجردش از لحاظ لغوی وَقَى یعنی حفظ کرد. تقوا یعنی نیرویی که انسان را از آن چیزی که برایش مضر است از لحاظ شخصی (جسمی) و یا از لحاظ شخصیتی (روحی) حفظ می‌کند.

متقی: یعنی کسی که هم جسمش را از مضرات و هم روحش را از آلودگی‌های مختلف فکری، اخلاقی و ... محافظت می‌کند. تقوا دو بخش دارد: یک بخش تقوای جسم است و یک بخش تقوای روح؛ و در حالت کلی یعنی احساس مسئولیت در ارتباط با خود و الله و مردم. پس سه بُعد دارد: در ارتباط با خود یعنی رساندن خود از لحاظ شخصیتی به وضعیت مطلوب، در ارتباط با الله یعنی حق بندگی او را به جا آوردن و در ارتباط با مردم یعنی کمک به دیگران تا دیگران هم به وضعیت مطلوب برسند و متقی مسئولیتش را این چنین به اتمام می‌رساند.

آیا با دستور دهنده به هدایت و تقوا که اسباب نجات و سعادت است، دشمنی و جنگ می‌شود؟ و یا چنین کسی سزاوار است که مورد ضرب و شتم و تهدید قرار گیرد؟ چنین چیزی از شگفتی‌های روزگار است.

﴿أَرَعَيْتَ إِنْ كَذَبَ وَتَوَلَّى﴾^۱.

«به من خبر ده اگر این [شخص سرکش، حق را] تکذیب کند و رویگردان شود [آیا از الله نمی‌ترسد و سزاوار عذاب نیست؟]».

ای پیامبر ما! اگر این کسی که بنده‌ی ما را از نماز خواندن باز می‌دارد، حقیقت را تکذیب کند و از ایمان و دین و شریعت سرباز زند و از فرمان الهی رو برگرداند و از مسیر خیر و نور روی برتابد، وضعیت او هنگام دیدار با پروردگارش چگونه است؟

۱- کَذَّبَ: در مقابل صَدَّقَ است. از ماده‌ی کذب که به معنی دروغ گفتن است. مقابلش صدق است. بارزترین ویژگی انسان مؤمن، صادق بودن و بارزترین صفت غیر مؤمن، کاذب بودن است. دروغ بسیار خطرناک و بستر ساز همه‌ی گناهان دیگر است و صدق هم بستر ساز همه‌ی فضایل دیگر است. به همین خاطر است که در قرآن الله در بیان آزمایش ایمانی مؤمنین در آغاز سوره‌ی عنکبوت می‌فرماید: ﴿أَحْسِبَ الْإِنْسَ أَنْ يُتْرَكَ أَوْ أَنْ يَقُولُوا ءَإِنَّمَا هُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾^۲ [العنکبوت: ۲] «آیا مردم پنداشته‌اند همین که [به زبان] بگویند: «ایمان آوردیم»، آنان را [به حال خود] وامی‌گذارند و آزموده نمی‌شوند». بنابراین آن مطلب در حدیث با این آیه کاملاً تناسب دارد. پس هر زمان صفت دروغگویی در ما قوت گرفت و با میل آن را انجام دادیم، باید در ایمان تجدیدنظر کنیم و یقین داشته باشیم از لحاظ ایمانی دچار ضعف شده‌ایم. و هرگاه صفت صداقت و راستگویی در ما قوت بگیرد، امیدوار باشیم که از لحاظ ایمانی قوی شده‌ایم. البته همیشه راست گفتن ولی هر راستی را نگفتن، چون ظرفیت‌ها متفاوتند. اگر قرار باشد تمام سخنان راست را بگوییم، ممکن است که دیگران تحمل آن را نداشته باشند؛ چون همه کس ظرفیت این همه راست را ندارد. بایستی ظرفیت فرد را شناخت و با توجه به ظرفیت‌ها سخن گفت. قرآن هم همین طور نازل شده است. و یکی از علت‌های تدریجی نازل شدن قرآن در طول ۲۳ سال همین بود. اگر همه، ظرفیتش را داشتند، چرا در طول ۲۳ سال نازل می‌شود؟ مگر همه‌اش راست نبود؟ مگر همه‌اش صدق نبود؟ و پیامبر مگر صادق امین نبود؟

تَوَلَّى: از ماده‌ی وَلَى است، یعنی به دنبال آمدن دو یا چند چیز. وَلَى یعنی قریب و نزدیک، کسی که نزدیک شماسست، پشت سر و یا جلوی شما است. والی هم از همین ریشه است. پس تَوَلَّى دو معنی دارد و با توجه به سیاق آیات معنی می‌شود. یک معنی به کار می‌رود. یکی دوست شماسست، با شما تَوَلَّى دارد، یعنی نزدیک شماسست. یکی هم از شما بدش می‌آید و پشت سر شماسست. نزدیک شماسست اما به شما پشت کرده، چون شما را دوست ندارد. پس چه رو به شما کند و چه پشت از شما برگرداند، همین معنی را می‌رساند. با قرینه مشخص می‌شود که کدام معنی مناسب است.

صفات ابوجهل:

۱- تکذیب: قلبی.

۲- تولی: رو برگرداندن از ایمان، ایمان نداشتن.

﴿أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى﴾^(۱۴).

«آیا نمی‌داند که بی‌تردید، الله [همه اعمالش را] می‌بیند؟ [و چیزی بر او پوشیده

نیست]»؟

مگر این بازدارنده‌ی ستمگر که با افعال و اقوالش رسول الله را که در پشت مقام ابراهیم نماز می‌خواند، تهدید نموده، نمی‌داند که الله متعال او را مجازات خواهد کرد؟ و متوجه نیست که الله مراقب اوست؟ زیرا ممکن نیست به او چشم داده باشیم اما خود چشم نداشته باشیم. ﴿أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ﴾^(۸) و لِسَانًا و سَفْتَيْنِ ﴿۹﴾ [البلد: ۸-۹] «آیا دو چشم برایش قرار ندادیم؟ و یک زبان و دو لب؟». آیا او چشم و زبان دارد و ما نداریم؟! چنین چیزی ممکن نیست. ﴿أَيَحْسَبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ﴾^(۷) [البلد: ۷] فکر می‌کند کسی او را نمی‌بیند؟ توقع این است در این مقطع دوباره با این یادآوری‌ها، فرد متوجه شود. چون تذکرات به او داده شده و دعوت صورت گرفته اما این فرد متنبه نشده است.

این آیه تهدید ابوجهل و تمام مشرکان و کسانی است که بر ضد دین هستند تا بدانند جزای اعمال‌شان را در دنیا و آخرت خواهند دید و حساب و کتاب خواهند شد.

جزای اعمال:

۱- دنیا: سختی‌ها و مشکلات، دلهره و ناراحتی.

۲- آخرت: آتش جهنم.

﴿كَلَّا لَئِن لَّمْ يَنْتَه لِنَسْفَعْنَا بِالنَّاصِيَةِ﴾^(۱۵) نَاصِيَةٍ كَذِبَةٍ خَاطِئَةٍ ﴿۱۶﴾ فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ و ﴿۱۷﴾

سَدَّعُ الزَّبَانِيَةَ ﴿۱۸﴾ كَلَّا لَا تُطْعَمُهُ وَأَسْجُدْ وَاقْتَرِبْ ﴿۱۹﴾ [العلق: ۶-۱۹].

﴿كَلَّا لَئِن لَّمْ يَنْتَه لِنَسْفَعْنَا بِالنَّاصِيَةِ﴾^(۱۵)!

۱- لِنَسْفَعْنَا: اصل آن از ریشه‌ی سَفَع است، یعنی گرفتن موهای پیشانی کسی و کشاندن او بر روی زمین که دال بر ذلیل کردن است. با لام در اول و تنوین در آخر که این تنوین جانشین نون خفیفه است و صیغهی جمع هم است، بنابراین سه تأکید در آن است.
ناصیه: موهایی که روی پیشانی ریخته می‌شود.

«چنین نیست [که او گمان می‌کند]؛ اگر باز نیاید [و دست از شرارت برندارد]، قطعاً موی پیشانی‌اش را به سختی خواهیم گرفت [و به سوی دوزخ خواهیم کشاند]».

﴿لَئِنْ لَّمْ يَنْتَهِ﴾: «اگر او از اذیت و آزار پیامبر ما، محمد ﷺ و از مانع شدنش در پشت مقام، باز نایستد.»

﴿لَنْسَفَعًا بِالْغَاصِيَةِ﴾: «او را به موی پیشانی‌اش سوی آتش می‌کشیم.»

﴿الْغَاصِيَةِ﴾: موهای پیشانی؛ چون محل تمام رفتارهای حرکتی در مغز، ناصیه و جلوی پیشانی می‌باشد.

آخرین مرحله اتمام حجت است، اگر ابوجهل از اذیت و آزار رسول الله ﷺ دست برندارد و از ممانعت نماز خواندنش باز نایستد و از نافرمانی‌ها و این ممانعت‌ها و عدم رشدهایی که در آن غرق شده دست برندارد، موهای پیشانی او را محکم گرفته و او را با شدت و توهین خواهیم کشاند و او را به سوی آتش دوزخ سوق دهیم.

﴿نَاصِيَةٍ كَذِبَةٍ خَاطِئَةٍ﴾^۱.

«موی پیشانی [همان] دروغگوی خطاکار را».

﴿كَذِبَةٍ﴾: دروغ‌گو.

﴿خَاطِئَةٍ﴾: خطاکار.

امروزه دانشمندان ثابت کرده‌اند که قسمت جلوی مغز و پیشانی انسان مسئول کارهای رفتاری و دروغ است که ناصیه نام دارد و رسول الله ﷺ آن زمان چگونه این را می‌دانستند به جز اینکه این از اعجاز قرآن و کلام الله علیم است.

﴿فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ﴾^۱

۱- خاطئه: از ماده‌ی خَطَا یعنی حرکتی غلط که انسان به عمد انجام می‌دهد. فرق است میان خاطئه که اسم است و مخطئه یعنی کسی که سهواً خطا می‌کند. دلیل آن باز هم خود آیات قرآن است که در آخر سوره‌ی بقره، الله به مؤمنین یاد می‌دهد دعا کنند. در یکی از دعاها آمده: ﴿رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِن دُسِّينَا أَوْ أَخْطَاْنَا﴾ [البقرة: ۲۸۶] «اخطانا» از باب افعال است، یعنی یا الله اگر ما فراموش کردیم یا به صورت غیر عمد مرتکب خطا شدیم، بر ما مگیر. «اخطانا» با «خطانا» تفاوت دارد. چون «خطانا» از ثلاثی مجرد است، یعنی خطای عمدی. مثل قاسط یعنی کسی که ضد عدالت است. مقسط یعنی کسی که قسط را برقرار می‌کند، به اینگونه کلمات اصداد (ضد هم) گفته می‌شود.

«پس باید هم‌مجلسانش را [به کمک] بخواند [تا او را از عذاب نجات دهند]». و او هم باشگاه و مجموعه و حزب و طرفداران خود را بخواند.

سبب نزول:

ترمذی و دیگران از ابن عباس روایت کرده‌اند: رسول الله در حال نماز خواندن بود. ابوجهل آمد و گفت: آیا تو را از این کار منع نکرده بودم؟ پیامبر تهدیدش کرد. ابوجهل گفت: تو خوب می‌دانی که در این دیار اکثر انجمن‌ها و مجامع قبیله متعلق به من است بنابراین آیه‌ی: ﴿فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ﴾ نازل گردید.^۱

﴿نَادِيَهُ﴾: یاران، اطرافیان، یعنی کسی که عذاب بر او قطعی شده باید یاران و اقوامش را فرا بخواند تا او را در دفع بلا یاری کنند و اشاره به ابوجهل است که می‌گفت: من یاران زیادی دارم و آنها به من کمک خواهند کرد و الله می‌فرماید: آنها را بطلب تا بیایند.

﴿سَدَّعُ الزَّبَانِيَةَ﴾^۲

«ما [نیز] آتشبانان [دوزخ] را فرا خواهیم خواند [فرشتگانی که از فرمان الله نافرمانی نمی‌کنند و آنچه را امر شده، انجام می‌دهند پس باید نگریست که کدامین دسته قوی‌تر و قدرتمندتر است]».

ما هم آتشبانان دوزخ را فرا خواهیم خواند. هان بگذار تا این طاغوت سرکش به خود آید و بداند که هیچ‌گاه نخواهد توانست که از این پس به پیامبر ما اذیت و آزاری برساند. ﴿الزَّبَانِيَةَ﴾: نگهبانان جهنم، ملائک آتش.

۱- یدعوا: از ماده‌ی دعا به معنی خواندن کسی است.

نادیه: از ریشه‌ی ندا به معنی باشگاه و مجموعه؛ یعنی جمعی که با هم داد و ستد و روابطی دارند.

۲- «كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُصَلِّي فَجَاءَ أَبُو جَهْلٍ فَقَالَ: أَلَمْ أَنُهِكَ عَنْ هَذَا؟ أَلَمْ أَنُهِكَ عَنْ هَذَا؟ فَأَنْزَلَ اللَّهُ: ﴿فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ﴾ ﴿سَدَّعُ الزَّبَانِيَةَ﴾ [العلق: ۱۷-۱۸] فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: وَاللَّهِ لَوْ دَعَا نَادِيَهُ لَأَخَذَتْهُ زَبَانِيَةُ اللَّهِ» [ترمذی: ۳۳۴۹] و [السنن الكبرى نسایی: ۱۱۶۲۰] و [مسند احمد: ۲۳۲۱ و ۳۰۴۴]

و [جامع البیان طبری ط هجر: (۲۴/۵۳۸) ۳۷۶۸۵] حکم آلبانی: صحیح (مصحح)

۳- زبانیه: از ماده‌ی زَبَنی یعنی محافظ و نگهبان و این جا منظور نگهبانان آتش است.

﴿سَدَّعٌ﴾: می‌طلیم، صدا می‌زنیم:

۱- توهین و تمسخر.

۲- تهدید.

صفات ﴿الزَّائِنَةَ﴾ یا نگهبانان جهنم:

۱- در قلب آنها رحم نیست. (غلاظ)

۲- سخت و سنگدل هستند. (شداد)

۳- هیچ امر الله را نافرمانی نمی‌کنند.

۴- بسیار بزرگ و قوی و قدرتمند هستند.

۵- گوش به فرمان الله هستند.

الله متعال، پس از تهدید و ردع این طاغوت نابه‌کار که عملاً از اذیت و آزار پیامبر ﷺ دست کشید و بعد از آن جرات نداشت نسبت به پیامبر ﷺ زبان درازی و دست‌درازی کند، خطاب به فرستاده‌اش فرمود:

﴿كَلَّا لَا تُطَعُّهُ وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ﴾^۱.

«چنین نیست [که این ظالم می‌پندارد می‌تواند ضرری را متوجه تو کند]؛ هرگز او را [در هیچ امر و نهی] اطاعت مکن و سجده کن و [به الله] تقرب جوی».

او هرگز به راه نمی‌آید، برای همین ما تهدید را تمام کردیم؛ پس از ابوجهل پیروی مکن و از او فرمان مبر و اگر از تو می‌خواهد که در مسجد الحرام نماز نخوانی، گوش مدار، که ما به سزای او رسیدیم و می‌رسیم؛ من تو را حمایت می‌کنم و به وسیله‌ی طاعت و عبادت و فرمانبرداری کامل از الله که اهم آن نماز است خود را به الله نزدیک گردان و تقرب بجو. و با این خضوع و فرمانبرداری کامل است که به الله نزدیک می‌شوی.

اگر طالب روشنی هستی آمادگی یافتن نور را در خود پدید آور و اگر می‌خواهی از حق دورباشی، خودبینی تو را از الله دور می‌کند و اگر می‌خواهی راهی بیابی تا از این زندان رها شوی، پس از دوست حقیقی سرکشی مکن.

۱- لاتطعه: از ماده‌ی طوع است، به معنی میل و با میل تبعیت کردن.

أسجد: از ماده‌ی سجد یعنی نهایت کرنش و خضوع و فرمانبرداری و یکی از مظاهرش پیشانی بر خاک گذاشتن است.

اقترب: از ماده‌ی قُرب به معنی نزدیک شدن دو یا چند چیز به همدیگر.

این آیه مزده به دعوتگران دین است که با انواع عبادت‌ها خود را به الله نزدیک کرده و به او توکل کنند.

رهنمون آیات:

۱- بیان طبیعت و سرشت انسان هنگامی که به وسیله‌ی ایمان و تقوا آراسته نگردد.

۲- یاری رساندن فرشتگان به رسول الله ﷺ به صورت آشکار در مسجد الحرام.

۳- مشروعیت رفتن به سجده هنگام تلاوت این سوره - وقتی که قاری بگوید:

﴿وَأَسْجُدْ وَاقْتَرِبْ﴾ سنت است که انسان به سجده رود مگر اینکه قاری آن آیه

در نماز جماعت نمازهای سرّی باشد که در این حالت نباید به سجده رود که

مبادا بر مأمومین مشوش گردد.

تفسیر سوره‌ی قدر

این سوره یکی از سوره‌های مکی است که مانند سایر سوره‌های مکی محور آیاتش اصلاح بینش و اعتقاد است و با توجه به نامش در دو محور، محور اصلاح و تقدیر (ارزیابی کردن بینش‌ها) هدایتی نمود که با نزول این هدایت، قدر و منزلت بینش‌ها و منش‌ها آشکار گردید. محور آیات سوره پیرامون نزول هدایتی است که در راستای تقدیر و ارزیابی بینش‌ها و منش‌ها است.

اوقاتی است به نام مواسم الخیر.

۱- المواسم هبه: این اوقات هدیه هستند.

۲- المواسم لا یتکرر: اوقات تکرار نمی‌شوند.

۳- عمر کوتاه انسان که به فرموده‌ی رسول الله ﷺ عمر امت من بین ۶۰ تا ۷۰ سال می‌باشد و عده کمی از آن‌ها بیشتر از این عمر می‌کنند.^۱
و الله به خاطر عمر کوتاه ما این هدایا را به ما تقدیم کرده است.
لیلة القدر: شب‌های فرد دهه آخر رمضان (۲۱، ۲۳، ۲۵، ۲۷ و ۲۹) از بهترین هدیه‌هایی است که الله به بندگانش عطا فرموده است.

طاعت و عبادت در این شب، نماز تراویح (به قیام اللیل یا همان تهجد در شب‌های رمضان تراویح گفته می‌شود)، قرائت قرآن و تسبیح و ذکر الله در این شب برابر اجر عبادت ۸۳ سال و ۴ ماه می‌باشد و اگر کسی در این شب‌ها دچار مشکل و یا عذر شرعی شد و نتوانست طاعت و عبادت الله را به جا آورد برای او اجر غیر ممنون نوشته می‌شود. به این معنی که چون سال‌های قبل این کار را انجام می‌داده و نیت انجام آن را داشته ولی نتوانسته، پس الله رحمان برایش پاداش این کار را خواهد نوشت.

تقدیر:

۱- تقدیر سابق للخلق: تقدیری که الله از قبل با علم ازلی خود از آن آگاه است و در مورد بندگان می‌داند.

۱- «أَعْمَارُ أُمَّتِي مَا بَيْنَ السَّيِّئِ إِلَى السَّيِّئِ، وَأَقْلَهُمْ مَنْ يَجُوزُ ذَلِكَ» [ترمذی: ۳۵۵۰] و [ابن ماجه: ۴۲۳۶]
حکم آل‌بانی: حسن (مصحح)

- ۲- تقدیر عمری: تقدیری که در زمان حاملگی در شکم مادر در چهارماهگی نوشته می‌شود و سرنوشت تمام عمر هر شخص در آن نوشته شده است.
- ۳- تقدیر حولی: تقدیری که سالی یک بار در لیلۃ القدر ماه رمضان برای ملائکه آشکار می‌شود و فرشتگان از سرنوشت انسان در سال آینده باخبر می‌شوند.
- ۴- تقدیر یومی: تقدیری که روزانه برای هر بنده نوشته شده و اتفاق می‌افتد.
- آرای علما در مورد کلمه سلام در آخر سوره قدر:

- ۱- سلامتی: هیچ شری در آن نیست.
- ۲- شیاطین همه در بند هستند.
- ۳- ملائک و فرشتگان به نمازگزاران در شب قدر سلام می‌کنند.
- سوره‌ی قدر: این سوره مکی است.
- این سوره دارای سه نام می‌باشد:
- ۱- القدر.
- ۲- لیلۃ القدر.

۳- ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾

تقسیم‌بندی آیات سوره:

آیه‌ی ۱ و ۲ بیان نزول هدایت در شب قدر و تعظیم مقام شب قدر.

آیه‌ی ۳ و ۴ توضیحی پیرامون عظمت شب قدر و اتفاقاتی که در آن شب روی داده است و آیه‌ی ۵ آخرین وصف را پیرامون مقام و عظمت شب قدر دارد که با این آیه سوره به پایان می‌رسد. سوره قدر را می‌توان یک واقعیت و خبر به هم پیوسته دانست که دارای اجزایی است که هر جزء آن بیانگر بخشی از عظمتی است که شب قدر دارد و در آن نهفته است. به قول سیدقطب رحمته بحث از این سوره و از شبی که این حادثه‌ی عظیم تاریخ عمر بشر در آن روی داد، بحثی است بسیار ارزشمند و مهم که بایستی در نهایت فرح و غبطه و شادی عنوان شود. شبی است که اتصال مطلق میان آسمان و زمین و میان ملاً اعلی و زمین صورت گرفته است؛ شب ابتدای نزول این قرآن بر قلب پیامبر صلی الله علیه و آله، شبی که نمونه این شب را زمین و بشریت به چشم ندیده و به قلب هیچ انسانی خطور نکرده است؛ عظمتی که درک و فهمش از توانایی انسان‌ها حتی پیامبر صلی الله علیه و آله هم خارج است و نصوص قرآن بیان‌کننده‌ی این عظمت است. بیان انتشار نور هدایت الله بر روی زمینی که از ظلمت پر شده بود.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ ۝ وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ ۝﴾ [القدر: ۱-۲].

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ^۱ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ ۝﴾^۲.

«همانا ما آن [قرآن] را [به یکباره به سوی آسمان دنیا] در شب قدر نازل کردیم».

اسباب نزول:

ابن جریر از مجاهد روایت کرده است: مردی از بنی اسرائیل، هزار ماه شبها تا صبح نماز می خواند و روزها تا غروب جهاد می کرد این موضوع باعث تعجب مسلمانان شد پس ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ ۝ وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ ۝ لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ ۝﴾ نازل شد.^۳

۱- و جایز است که عبارت: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ ۝﴾ همان پنج آیه ای باشد که در غار حرا در ماه رمضان بر پیامبر نازل شد.

۲- انزلناه: انزلناه از ماده ی نزول و از مصدر انزال است و باب افعال به معنی نازل کردن و یا چیزی را در دسترس مخاطبین قرار دادن است، طوری که بتوانند آن را بفهمند و از آن مستفیض گردند. لیل: یعنی شب و شب ظرف و زمان ارزشیابی و محاسبه است. ظرف و زمان این است که انسان فاصله ی میان وضعیت موجود با وضعیت مطلوب خود را ارزیابی کند و بداند که راهی را که در آن است، چقدر پیموده و چقدر از راه باقی است. و همچنین شب، زمان سکون است. به تعبیر قرآن شب را ظرف سکون و آرامش شما قرار داده تا در آن بیارامید و آرمیدن، صرفاً خوابیدن نیست. آرمیدن یعنی از همه جا بریدن و به الله رسیدن. آرمیدن یعنی از دیگران غافل شدن و به الله پرداختن و این آرمیدن تنها در شب میسر است.

قدر: که نام سوره است به معنای اندازه گیری چیزی برای انجام کاری است و مصدر ثلاثی مجرد است، به معنی منزلت و مقام و ارزش و ارزیابی. قادر که اسم فاعل است، از همین مصدر است، یعنی کسی که با قدرت، عملیات ارزیابی را انجام می دهد. و هر ارزیابی که همراه با توانایی انجام پذیرد، ارزیابی ارزشمندی خواهد بود. مقتدر هم اسم فاعل دیگری است از باب دیگری از همین ریشه، به معنی کسی که این معنای اقتدار و توانایی در باب ارزیابی کردن و مشخص کردن جایگاهها در وی، بیشتر است. قدیر هم که صفت مشبیه است، دوباره از همین ریشه است، باز هم دلالت بر کسی یا ذاتی می کند که عملیات ارزیابی و تقدیر را به شکلی دقیق همراه با قدرت انجام می دهد. لیلۃ القدر: یعنی شب قدر، شب ارزیابی.

۳- [جامع البیان طبری ط هجر: (۲۴/۵۴۶)] حکم سند: ضعیف جداً؛ «ثنا ابن حمید ثنا حکام بن سلم عن المثنی بن الصباح عن مجاهد». به سه دلیل ضعیف جداً است: اول: ابن حمید متهم به کذب است. دوم: المثنی بن الصباح ضعیف است. سوم: مرسل است. (مصحح)

﴿إِنَّا﴾: ما، نشان عظمت و بزرگی بیش از حد و خارج از تصور ما.
 ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ﴾: «ما قرآن را یک‌باره از لوح محفوظ به آسمان دنیا، نازل کردیم.»
 نشانه علو مرتبه، عظیم، بالا.

علو:

- ۱- ذات.
 - ۲- العظمة.
 - ۳- المكان.
- الله کریم در این آیه از کلمه قرآن استفاده نفرموده است و به جای آن از ضمیر «ه» استفاده شده که به کلمه ﴿أَنْزَلْنَا﴾ متصل است. دلیل آن طبق آرای علما:
- ۱- الله در کتابش گاهی چیزهای معروف را نام نمی‌برد و خیلی جاها و در آیات مختلف از کلمه قرآن نام برده نشده و فقط به آن اشاره شده است.
 - ۲- به علت تکریم و تفخیم مقام با عظمت قرآن.

﴿فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾: «در شب قدر، شبی که در آن تقدیر احکام سال است، بهره و اندازه‌ی هرکس در آن شب معنی می‌شود.» شب‌های فرد دهه آخر ماه رمضان (۲۱، ۲۳، ۲۵، ۲۷، ۲۹).

قدر:

- ۱- تقدیر و سرنوشت در این شب برای ملائک روشن و مشخص می‌شود.
 - ۲- ارزش و منزلت این شب بالاست و برابر عبادت ۸۳ سال اجر دارد.
- علما در مورد این آیه و چگونگی نزول قرآن در شب قدر دو نظر دارند:
- ۱- کل قرآن از لوح محفوظ که ازلی است و کسی جز الله از آن خبر ندارد نزد جبرئیل آمده و سپس بر پیامبر ﷺ نازل می‌شود (لوح محفوظ + جبرئیل + محمد ﷺ) (نزول کامل و یک‌باره‌ی قرآن).
 - ۲- فقط ۵ آیه اول سوره علق در لیلۃ القدر بر پیامبر ﷺ نازل شده است و بقیه آن کم کم و متفرق و بنا به شرایط و موقعیت بر رسول الله ﷺ نازل می‌شده است. (نزول کم کم و متفرق).

ما قرآن را که دروغ‌سازان آن را تکذیب می‌کردند و کافران منکر آن می‌شدند، در شب قدر نازل نمودیم. الله متعال ما را با خبر می‌کند به اینکه آنچه بنده و فرستاده‌اش محمد ﷺ آن را تلاوت می‌کند، حق، وحی الله و کتاب الله است که آن را یک‌باره از

لوح محفوظ به آسمان دنیا فرستاده؛ در شب حکم و قضا که الله متعال در آن شب آنچه در سال فراهم آید از قبیل روزی، اجل و ... تا پایان سال، تقدیر و اندازه‌ی آن را معین می‌کند. همان‌گونه که الله متعال در جای دیگر قرآن می‌فرماید: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُّبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ ﴿۳﴾ فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ ﴿۴﴾ [الدخان: ۳-۴]: «ما قرآن را در شب مبارک [و فرخنده قدر] نازل کردیم [زیرا] که ما [همواره] هشداردهنده بوده‌ایم. در آن [شب] هر امر مهمی فیصله می‌یابد [و تدبیر می‌شود]». در آن شب هرگونه کاری به نحوی استوار فیصله می‌یابد؛ زیرا آنچه را الله متعال مقدر داشته و حکم به وجود آن نموده و از آن جمله قرآن کریم، به ثبت رسیده، سپس در شب قدر نسخه‌ای از وقایع و حوادث آن سال برگرفته و فرشتگان کلمه به کلمه آن را به اجرا درمی‌آورند، آن شب از قدر و منزلت والایی برخوردار است.

در آن شب تمام کارها و اوامر و فرامین حکیمانه به تفکیک از هم نازل شدند. آنچه واضح است و شکی در آن نیست، این است که شب قدر شبی از شب‌های ماه مبارک رمضان است. چرا که در سوره‌ی بقره هم بیان شده: ﴿شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ﴾ [البقرة: ۱۸۵] «ماه رمضان، [ماهی] است که قرآن در آن نازل شده است؛ [کتابی] که راهنمای مردم است و دلایل آشکاری از هدایت [با خود دارد] و جداکننده [حق از باطل] است». اما ابتدای نزول قرآن در این شب بر قلب پیامبر اسلام ﷺ بوده است، تا این پیام را به مردم برساند و با قرائت و تلاوت این پیام به دل‌های یخ‌زده و سنگ‌شده و قفل‌شده‌ی مردم، حیاتی تازه ببخشد و از آنها شخصیت‌های بی‌نظیر تاریخ عمر بشر را بیافریند. همچنان که می‌دانیم ابتدای نزول قرآن آیات نخستین سوره‌ی مبارک علق بوده است که در ماه مبارک رمضان بر قلب پیامبر درحالی که مشغول عبادت در غار حرا بود، نازل گشته است. در تعیین این شب سخنان فراوانی بر زبان تاریخ‌نویسان و سیره‌نویسان جاری شده است، بعضی‌ها معتقد بوده‌اند که این شب بیست و هفتم از ماه مبارک رمضان بوده است. بعضی‌ها معتقد به شب بیست و یکم بوده‌اند و بعضی‌ها هم بدون تعیین، معتقد بودند یکی از شب‌های فرد دهه‌ی اخیر از ماه مبارک رمضان بوده است. اسم این شب لیلۃ القدر است. این نکته را قبل از اینکه در بیان لیلۃ القدر سخن بگوییم، یادآور می‌شویم که فرمود: ﴿فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾ یعنی ما آن (قرآن) را در شب قدر نازل کردیم. این نکته را با صراحت باید بیان کرد که فرموده در شب قدر و اینکه فرموده در شب قدر معنایش این نیست که

حتماً همه‌ی قرآن در این شب یکجا نازل شده است، بلکه ابتدای نزول قرآن در شب قدر بوده، همچنان که ما در محاورات خودمان به کار می‌بریم که مثلاً فلانی ساعت یک بعد از ظهر ناهار را صرف نمود. معنی آن این نیست که ناهار را در ساعت یک بعد از ظهر صرف نمود و تمام شد. بلکه شروع ناهار خوردن رأس ساعت یک بوده اما چقدر طول کشیده بستگی به وضعیت او دارد. تند غذا می‌خورد یا آهسته غذا می‌خورد؟ و چقدر غذا می‌خورد؟ همچنین وقتی که مثلاً گفته می‌شود ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾^(۱) یعنی ما قرآن را در شب قدر نازل کردیم، الزاماً معنی آن این نیست که ما تمام قرآن را در همین شب نازل کردیم و تمام شد. اگرچه بعضی‌ها قایل به تفکیک میان معنی انزال و تنزیل شده و گفته‌اند تنزیل یعنی نزول تدریجی و انزال یعنی نزول دفعی که این هم جای بحث دارد. بعضی هم معتقد بودند که ابتدا قرآن از لوح محفوظ به بیت العزه آمده و از آنجا مجدداً بر زمین نازل شده است. اما ظاهر امر این است که شروع نزول قرآن در شب قدر بوده است و گفتیم که شب، زمان تقدیر و تدبیر است و مهم این است که در شب این کار انجام پذیرد که روز، زمان تطبیق آن تقدیرات است. تقدیراتی که در شب صورت می‌گیرد باید در روز عملیاتی شود. اگر قرار باشد که انسان تمام عمرش را در مسیر تقدیر و برنامه‌ریزی سپری کند، زمانی برای تطبیق و اجرا نخواهد داشت و اگر قرار باشد انسان تمام عمر را در حرکت باشد، حرکتش حرکتی صحیح و مطلوب نخواهد بود؛ زیرا بر مبنای تقدیر و تدبیر نیست. بنابراین بخشی از عمر را باید به تقدیر و تدبیر اختصاص دهد و بخشی را به تطبیق و اجرایی کردن این تدبیرها و تقدیرها تا شخصیتی معتدل و متعادل داشته باشد. آن کسی که روز را با خلق می‌گذراند، باید شب را با حق باشد و گرنه کم می‌آورد و درمانده می‌شود. حادثه‌ای در این شب اتفاق می‌افتد که همان نزول قرآن است که مجرای حیات و حرکت بشریت را کاملاً تغییر می‌دهد. بنابراین به تعبیر سید قطب رحمته لیلۃ القدر مقام و عظمتش آن چنان است که به پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

﴿وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ﴾^(۲) ۱. «و تو چه دانی شب قدر چیست؟»

۱- استفهام در ﴿وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ﴾ برای تفخیم و شأن و مقام شب قدر است؛ یعنی: چه کسی به تو یاد داده که شب قدر چیست؟ آن شب دارای قدر و منزل والایی است و اظهار دوباره ﴿لَيْلَةُ الْقَدْرِ﴾ بعد از ﴿وَمَا أَدْرَاكَ﴾ دلیل بر اتمام و شأن آن است.

و چه کسی تو را در وضعیتی قرار داد که بتوانی کُنه عظمت لیلۃ القدر را درک کنی؟ این آیه دلیل اهمیت و ارزش و فضیلت این شب مبارک است که در بین شب‌های دههٔ آخر ماه رمضان مخفی شده و هیچ کس به طور قطع از آن خبر ندارد.

به نظر علما علت اخفاء شب قدر در شب‌های فرد دههٔ آخر رمضان:

الله متعال آن را مخفی نگه داشته تا بندگانش به عبادت بیشتر تشویق شوند و عبادت خود را منحصر و خاص یک شب نکنند. و یک دورهٔ آموزشی برای تقویت ایمان همگان باشد.

﴿لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ ﴿۳﴾ تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِّن كُلِّ أَمْرٍ ﴿۴﴾﴾ [القدر: ۳-۴].

﴿لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ ﴿۳﴾﴾.

«شب قدر [برای کسی که آن را از روی ایمان و امید پاداش برپا دارد] بهتر از هزار ماه است.»

۱- وما ادراك: ادراک از ماده‌ی ادری- یدری، ثلاثی مجردش دری یدری که اگر به باب افعال برود، ماضی آن می‌شود ادری مضارعش می‌شود: یدری که مصدرش می‌شود إدراء. دری با فهم تفاوت دارد. دری در حقیقت به نوعی از فهم اطلاق می‌شود که انسان آن را با زحمت به دست آورده باشد. بنابراین مدری یعنی کسی که با زحمت به چیزی رسیده باشد. ادراک یعنی تو را در وضعیتی قرار داد که بدانی. ما ادراک: یعنی چه چیز تو را آن چنان کرد که آن را درک کنی؟ ما، مای استفهام است.

۲- خَيْرٌ: «افعل التفضیل» است، اصلش أخیر است. معمولاً برای تخفیف، همزه‌ی اخیر حذف می‌شود. این دو کلمه (خیر و شر) در حقیقت هر دو «افعل التفضیل» هستند، از اخیر و اشر. همزه‌ی آنها به جهت تخفیف و کثرت استعمال حذف شده است، پس هر جا کلمه‌ی خیر و شر را دیدید، در حقیقت دلالت می‌کنند بر تفضیل، یعنی بهتر و بدتر. آنچه مطلوب انسان است کلمه‌ی خیر بر آن اطلاق می‌شود و آنچه مطلوب انسان نیست، کلمه‌ی شر بر آن اطلاق می‌شود. ألف: به معنی هزار است و شاید به خاطر این باشد که از چند تا ده‌تایی و یا چند تا صدتایی که به هم پیوسته‌اند تشکیل شده، یعنی یک الفت و انسی میان ده‌تاها و صدتاها برقرار شده و از الفت این‌ها ألف شکل گرفته است؛ یعنی هزار.

شهر: به معنی ماه آمده، اصلش «شَهْرَةٌ» است که فعل است. شهره یعنی آشکارش کرد. شَهْرٌ سلاحه یعنی شمشیرش را از غلاف بیرون آورد. کلمه‌ی شهر هم که به ماه اطلاق می‌شود، ظاهراً به خاطر همین است؛ زیرا با آشکار شدن قمر یعنی ماه آسمان که حدود ۲۸ روز یا ۲۹ روز و اندی طول می‌کشد تا یک دور، ماه به قرص کامل و سپس کم‌کم به هلال ضعیف تبدیل گردد. این است که کلمه‌ی شهر را به زمانی که ماه خود را می‌نمایاند و کم‌کم به محاق و نهایتاً به حالت پنهان شدن می‌رسد، اطلاق کرده‌اند.

شب قدر بهتر است از هزار ماه که در آن شب قدر نباشد.

﴿أَلْفِ شَهْرٍ﴾: ۸۳ سال و ۴ ماه.

الله متعال به خاطر عمر کوتاه انسان بر ما منت نهاده که با عبادت در این شب اجر و ثواب عبادت یک عمر را داشته باشیم؛ زیرا حادثه‌ای در این ظرف زمانی صورت گرفته که عظیم‌تر از آن حادثه را در زمین سراغ نداریم. در ضمن لازم نیست کلمه‌ی ﴿أَلْفِ﴾ را محدود کنیم که منظور هزار است و بعضی از علما و محدثین آمده‌اند هزار ماه را تقدیر کرده‌اند که شده هشتاد و چند سال و نتیجه‌گیری‌هایی کرده‌اند که این نتیجه‌گیری‌ها زیاد مطلوب و با سیاق آیات جور در نمی‌آید. الله در بیان عظمت لیلة القدر می‌فرماید: ﴿لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ﴾^۱ شب قدر بهتر است از هزار ماه. اما اینکه گفته‌اند عبادت در شب قدر از هزار ماه بهتر است، جای بحث است، زیرا الله نفرموده: «العبادة في ليلة القدر خير من الف شهر». بلکه فرموده: ﴿لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ﴾^۲ خود شب قدر بهتر است از هزار ماه و این هزار برای تکثیر است. الزاماً به معنای همین هزار نیست که دقیقاً عدد هزار را برساند و در قرآن این تعبیرات بسیار زیاد به کار رفته است.

الله متعال راجع به سبب فضل و بزرگی آن شب می‌فرماید:

﴿تَنْزِيلُ الْمَلَكِ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ﴾^۱.

۱- تنزل: از ماده‌ی نزول است و باب تفعّل. این فعل در حقیقت مضارع است و به خاطر تخفیف، یک تاء آن حذف شده، اصلش تنزل بوده است که اگر فعلی به باب تفعّل برود و دارای دو «تاء» باشد، یکی از آن‌ها برداشته می‌شود. اصل آن تنزل بوده که تنزل شده است. ملائک: از ماده‌ی الک است. یعنی جویدن، بعداً به خاطر قریب المخرج بودن همزه و عین، همزه‌ی اول را به عین تبدیل کرده‌اند، یعنی آدامس و یا هرچیز جویدنی. ملائک جمع ملک، یعنی فرشته، ریشه‌ی آن از الک است. مثل این است که پیامی را از الله گرفته و آن را با خودشان زمزمه کرده‌اند. مانند کسی که حرفی را دارد با خودش تحلیل می‌کند، می‌جود و سپس آن را به دیگری منتقل می‌کند. این مرور کردن، تحلیل کردن و زمزمه کردن را ملائک انجام می‌دهند تا این پیام را از آسمان به زمین برسانند.

روح: از ماده‌ی ریح است، یعنی باد. در قرآن روح هم آمده است. ریح به باد، اطلاق می‌شود. به خاطر این که سبب حرکت اشیا می‌شود، وقتی که باد می‌آید، باعث جابجایی اشیا می‌شود. روح هم از ماده‌ی ریح گرفته شده، چون وقتی به کالبد و جسم دمیده می‌شود، در آن حرکت و تلاش و نشاط

«فرشتگان و روح [= جبرئیل] در آن [شب]، به فرمان پروردگارشان برای [انجام] هر کاری [که قضای الله در آن سال رفته است از رزق یا مرگ یا ولادت یا ...] نازل می‌شوند».

﴿وَالرُّوحُ فِيهَا﴾: «جبرئیل در شب قدر».

﴿يَأْذِنُ رَبِّهِمْ﴾: «به دستور الله متعال در آن شب نازل می‌شوند».

﴿مِّنْ كُلِّ أَمْرٍ﴾: «درباره هر کاری که در آن سال تقدیر گردد».

فرشتگان در آن شب هرچه الله فرموده و امر کند در سرنوشت و تقدیر انسان‌ها می‌نویسند. و انسان‌ها می‌توانند با عبادت و دعای خالصانه در این شب، تقدیر خود را عوض کنند باذن الله تعالی.

بنابراین عظمت این شب بستگی به آن حادثه‌ای دارد که در این شب روی داده است. و ما می‌توانیم یک قاعده کلی برای زندگی خود از این مطلبی که الله فرموده استخراج نماییم و آن این است که ارزش زمان بستگی به کاری دارد که در آن انجام می‌شود. حالا چرا لیلۃ القدر ارزشمند است؟ چون کار و حادثه‌ی مهمی در آن صورت گرفته است که همانا نزول هدایتی است که کل بشریت را تا قیامت از ظلمات مختلف می‌رهاند و به نور هدایت فرا می‌خواند. بنابراین، این شب و عظمتش و درک این عظمت، خارج از طاقت و توان درک بشریت است. اینجا است که می‌فرماید: ﴿وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ﴾ اما این جا که احیای لیالی قدر بسیار مهم است، در حقیقت به خاطر این است که انسان خود را بیابد. شب‌های خودیابی است. شب‌های ارزیابی کردن شخصیت است که ما چه داشته‌ایم و چه چیز را از دست داده‌ایم؟ چه به دست آورده‌ایم؟ و این وضعیتی را که داریم و چیزهایی را که به دست آورده‌ایم، آیا همان

ایجاد می‌کند. روح هم در قرآن به کار رفته و به معنی رحمت آمده است، به خاطر این که در انسان امید ایجاد می‌کند و باعث ایجاد نشاط زیاد در انسان می‌شود: ﴿لَا يَأْتِيَنَّكَ مِنَ رُّوحِ اللَّهِ﴾ [یوسف: ۸۷] یعنی مایوس نشوید، از رحمت الله. این جا و جاهای دیگر روح به جبرئیل هم اطلاق شده، چون با پیامی که از طرف الله برای زمینیان آورده در زمین حرکت ایجاد کرده است.

اذن: از ماده‌ی اذن یعنی گوش و اذان به اجازه‌ی گفته می‌شود که انسان با گوش خود آن را استماع کند، یعنی بشنود. بنابراین هر اجازه‌ای را اذن نمی‌گویند. مگر این که انسان آن را مستقیماً با گوش خود شنیده باشد.

امر: امر عبارت است از فرمان و در حالت کلی، تمام فرامینی که با استماع و امتثال آن‌ها انسان به کمال و عظمت شخصیتی می‌رسد.

چیزی است که مطابق و مناسب و متناسب با استعدادهای ماست؟ یا خیلی از چیزها را از دست داده‌ایم و در مقابلش چیزهای بی‌ارزش را به دست آورده‌ایم؟ آیا این وضعیتی که داریم همان وضعیت ایده‌آل و مطلوب است؟ ارزیابی یعنی خودیابی، یعنی از خود سفر کردن، یعنی به وضعیت مطلوب رسیدن. یا تصمیم‌گرفتن برای ترک خود و به الله رسیدن. تصمیم‌گرفتن برای جداشدن از حالت‌های ناسالم روحی و روانی و جسمی و سایر ابعاد شخصیتی و رفتن و رسیدن به حالت‌های سالم و مطلوب روحی و جسمی و ایمانی و اخلاقی و ماه نزول قرآن بهترین فرصت است؛ زیرا الله بدون هیچ‌گونه تقاضایی رحمت خود را شامل حال زمینیان کرده است. بدون هیچ تقاضایی آماده است که نمره بدهد. و کسانی را که طالب بخشش اویند، ببخشد. وقتی که این چنین است، پس فرصت، فرصت استثنایی و غنیمت است و زمینه کاملاً فراهم است. شیاطین همه در بند و اسیر و زندانی و رحمت الله بدون استثنا کاملاً در دسترس همه‌ی بندگان است. در این شب‌ها اگر انسان، برای جبران گذشته تلاشی نکند. دیگر برای یک سال این فرصت طلایی تکرار نمی‌شود. پس عظمت احیای این شب این است که انسان تصمیم بگیرد به احیا کردن خود، زنده کردن خود، زنده کردن ابعاد شخصیتی خود؛ اما اگر شب، شب قدر نباشد، روز هم روز نویی نخواهد بود. ماه رمضان تمرینی است برای یافتن این قدرها و این ارزش‌ها، این مقام‌ها، این چیزهایی که باید می‌داشتیم و ندارم و آن جاهایی که باید می‌رسیدیم و هنوز نرسیده‌ام و در بقیه‌ی سال این تمرین را تعمیم می‌دهد که بتواند همه‌ی شب‌های خود را به مقام شب قدر برساند. تا روزهای بعد از این شب‌ها روزهای نویی باشند. اما در این شب چه حادثه عظیمی روی داد؟ اینکه شکی نیست اگر مجلسی، مجلس قرآنی باشد، ملائک رحمت در این مجلس حضور پیدا می‌کنند. اما در اینجا الله متعال می‌خواهد آن حادثه‌ای را که در این شب روی داد، تصور کنیم و این خود یکی از روش‌های تصویرگری قرآن است. می‌خواهد عظمت حادثه‌ای را که در این شب به وقوع پیوسته و ملائکه نازل می‌شدند، تصور نماییم و ما را به آن صحنه منتقل کند. ﴿وَالرُّوحُ فِيهَا﴾ جبرئیل امین هم در میان آن‌هاست، یعنی ملائک از پیش رو و پشت سر، جبرئیل را همراهی می‌کنند. به تعبیر وارده در سوره جن: ﴿عَلِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا﴾ ﴿۲۶﴾ [الجن: ۲۶] «[الله] دانای غیب است و هیچ کس را بر [اسرار] غیب خود آگاه نمی‌سازد». که آنجا هم در انتهای سوره‌ی جن اشاره به همین مطلب دارد که الله

متعال می‌فرماید: از پیش و پس مجموعه‌ای از ملائک روح الامین یعنی جبرئیل را همراهی می‌کنند تا این پیام را به صورت تمام و کامل برسانند و وقتی این کار را انجام داد، دیگر ماموریتش تمام شده. ﴿تَنْزِيلُ الْمَلَكِ وَالرُّوحِ فِيهَا﴾ پس این تصویر حادثه‌ای است که در آن شب اتفاق افتاده و روی داده نه چیز دیگر. بعضی‌ها معتقدند که دوباره روح الامین به همراه ملائک نازل می‌شوند و قرآن را می‌آورند، این چیزی بر خلاف سیاق آیات است که بسیار واضح و روشن است. اینجا هم در انتهای سوره مبارک جن داریم که الله متعال می‌فرماید: ﴿إِلَّا مَنْ أُرْتَضِيَ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا﴾ [الجن: ۲۷] از پیش و پس به وسیله‌ی ملائک دیگری جبرئیل پشتیبانی می‌شود تا پیام خود را کامل و تمام بر زمین و زمینیان ابلاغ کند. ﴿يُؤْذِنُ رَبِّهِمْ﴾ اینکه فرمان را به طور مستقیم از الله گرفته‌اند و بدون اجازه و بدون برنامه نازل نمی‌شود. ﴿مِنْ كُلِّ أَمْرٍ﴾ در رابطه با تمام امور و فرامینی که بشریت برای رسیدن به رستگاری و خروج از ظلمات به آن نیازمند است. هر امری از اوامر الله بخشی از خروج انسان را از ظلمات به سوی نور تامین و تضمین می‌کند. من کل امر، یعنی کل اموری که انسان نیازمند به کار بستن آنهاست، برای خروج از ظلمات و داخل شدن به نور.

﴿سَلَّمَ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ﴾ [القدر: ۵].

﴿سَلَّمَ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ﴾^۱.

«[آن شب از ابتدا] تا طلوع فجر، [سراسر] سلامت [و رحمت] است.»

﴿سَلَّمَ﴾: سلامتی از هر شر و فتنه‌ای، شیطان هیچ آزار و اذیتی نمی‌تواند

برساند.

۱- سلام هی: از ماده‌ی سلم است. به معنی دوری از هرگونه آفت مادی و معنوی. سالم یعنی کسی که دور از آفات و امراض مادی و معنوی است. معنی مسلم بیشتر از سالم است، یعنی کسی که سلامتی شخصیتی و شخصی از آفات و امراض مختلف پیدا کرده است و صحت و سلامت کامل و کافی دارد. حال اگر کسی معنی مسلم را با این وصف بداند، آن را بر خود اطلاق نمی‌کند، مگر زمانی که این سلامتی لاقفل از دو بُعد مادی و معنوی و جسمی و روحی قرین حالش شود. آن وقت مسلم است و یک بخش این سلامتی، سلامت جسم است و بخش دیگر آن که مهمتر از سلامت جسم می‌باشد، سلامت روح است.

علماء در مورد در بند بودن شیاطین در این ماه سه نظر دارند:

- ۱- شیطان قبل از رمضان انسان را به حدی به گناه مشغول و آغشته می‌کند که اثر آن تا آخر ماه رمضان بر روی انسان باقی بماند و در رمضان به واسطه‌ی گناهان قبل از رمضان نتواند طاعت و عبادت الله را به جا آورد. براساس این نظر شیاطین در رمضان در بند هستند ولی انسان به واسطه‌ی اثر گناهان قبل از رمضان از عبادت شایسته الله بازمی‌ماند.
 - ۲- رئیس شیاطین در بند است و بقیه و بچه‌های‌شان آزاد هستند و فعالیت می‌کنند.
 - ۳- در لیلۃ القدر هیچ شیطانی آزاد نیست و همه در بند و در غل و زنجیر هستند. انسان در آن شب از هر بدی در امان است؛ زیرا همه‌ی آن شب سلامتی است، از غروب آفتاب تا طلوع فجر آن شب، هنگام فرود آمدن فرشتگان است پس همه‌ی شب سلامتی و ایمنی از هر مخوف است.
- عبادت از ساعات اولیه‌ی شب شروع و دارای اجر و ثواب است ولی در ثلث آخر شب و قبل از نماز صبح، الله متعال به آسمان دنیا آمده و حاجت و دعای بندگان را برآورده می‌کند. پس باید برای اجابت دعاها مان از این فرصت استفاده کنیم.
- در تمام لحظات این شب امری از اوامر الهی در شرف نزول است که این امر با خود، سلامتی را از لحاظ فکری، روحی، ایمانی و اخلاقی به ارمغان می‌آورد. بشریت از قدر لیلۃ القدر غافل بود، از حقیقت این حادثه غافل بود و عظمت این امر را نمی‌دانست اما الله بود که با لطف و کرم خاص خودش این سلامتی را ارزانی بشریت گردانید و این سلامت بار دیگر به کالبدهای خشکیده و گندیده‌ی بشریت دمیده شد تا از آن کالبدها، انسان‌های وارسته و صاحب شخصیتی ساخته و پرداخته شوند و این سلامتی تا مطلع الفجر ادامه داشت، یعنی تا طلوع صبح. چون وقتی صبح می‌شود زمان ارزیابی و برنامه‌ریزی تمام می‌شود و شروع تطبیق و اجرایی کردن و عملی کردن برنامه‌هایی است که انسان در شب قدر فرا گرفته است. از الله متعال می‌خواهیم که ما را در تطبیق آنچه در شب‌های قدر بر پیامبر نازل شده توفیق دهد.
- فلسفه‌ی اینکه شب قدر، ساعت اجابت دعا در روز جمعه، اسم اعظم درمیان نام‌های الله، نماز وسطی در میان نمازها و دوستان الله در میان بندگان، مستور و مخفی شده‌اند، این است که به خاطر شب قدر همه‌ی شب‌ها احیا گردد و به خاطر ساعت اجابت، همه‌ی ساعات روز جمعه دل مؤمن متوجّه درگاه الله باشد و همه‌ی

نام‌های پروردگار به عظمت یاد شود و بر همه‌ی نمازهای واجب مواظبت گردد و همه‌ی بندگان مؤمن را دوست بداریم.

رهنمون آیات:

- ۱- تأکید وحی و اثبات نبوت محمد ﷺ.
- ۲- تثبیت عقیده نسبت به قضا و قدر.
- ۳- بیان فضیلت شب قدر و عبادت در آن^۱.
- ۴- بیان اینکه قرآن در ماه رمضان به کلی از لوح محفوظ به آسمان دنیا نازل شده و ابتدای نزول آن باز در ماه رمضان بوده است.
- ۵- سنت است که انسان به دنبال شب قدر باشد^۲ تا به فضل و خیر آن دست یابد و آن در دهه‌ی اخیر ماه رمضان است و به ظن غالب در روزهای طاق دهه‌ی اخیر رمضان می‌باشد مانند: شب بیست و یکم تا بیست و نهم و حدیث صحیح بیانگر این است که در شب‌های فرد دهه‌ی اخیر می‌باشد.
- ۶- زیاد خواندن قرآن و گوش دادن به آن در ماه رمضان سنت و مستحب است زیرا جبرئیل در ماه رمضان سالِ آخرِ عمرِ رسولِ الله ﷺ دو مرتبه قرآن را بر او عرضه داشته است.^۳

۱- «مَنْ قَامَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ إِيمَانًا وَاحْتِسَابًا غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ» [بخاری: ۳۵ و ۱۹۰۱ و ۲۰۱۴ و مسلم: ۷۶۰] «هرکس شب قدر را از روی ایمان و اخلاص، (با انجام عبادت) به پا دارد الله از گناهان گذشته‌اش درمی‌گذرد.»

۲- ارجح اقوال این است که شب قدر در شب‌های فرد دهه‌ی اخیر رمضان هر سال است به دلیل حدیث صحیح که می‌فرماید: «الْتَمِسُوهَا فِي الْعَشْرِ الْأَوَّخِرِ فِي الْوَتْرِ» [بخاری: ۸۱۳ و ۲۰۱۶ و ۲۰۱۸ و ۲۰۲۷ و مسلم: ۱۱۶۷] «آن را در شب‌های فرد از ده شب اخیر ماه رمضان بیابید.»

۳- «كَانَ يَعْزُضُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ الْقُرْآنَ كُلَّ عَامٍ مَرَّةً، فَعَرَّضَ عَلَيْهِ مَرَّتَيْنِ فِي الْعَامِ الَّذِي قُبِضَ فِيهِ، وَكَانَ يَعْتَكِفُ كُلَّ عَامٍ عَشْرًا، فَاعْتَكَفَ عَشْرِينَ فِي الْعَامِ الَّذِي قُبِضَ فِيهِ» [بخاری: ۴۹۹۸]. (مصحح)

تفسیر سوره‌ی بینه

بینه: بینه به معنای: «برهان روشن» است. این سوره مدنی است. نام‌های مبارکه‌ی این سوره: «البینة، لم یکن الذین کفروا، لم یکن، القیمة، أهل الكتاب، البریة، الإنفکاک و منفکین» می‌باشد و همان‌طور که قبلاً اشاره شد، اعراب به چیزهای مهم، نام‌های بیشتری می‌دادند مانند شیر و شمشیر که در فرهنگ اعراب نام‌های زیادی دارد. سوره‌ی بینه در مدینه نازل شد و پیامبر ﷺ به یکی از اصحاب خود به نام اُبی بن کعب رضی الله عنه فرمود که الله متعال به من فرمان داده تا این سوره را بر تو بخوانم؛ وی به رسول الله صلی الله علیه و آله عرض کرد آیا الله اسم مرا برده است؟ رسول الله صلی الله علیه و آله جواب داد: بله! پس اُبی بن کعب به گریه افتاد.^۱

نام سوره بینه است و مدنی است؛ به معنی دلیل واضح و روشن که کمترین ابهامی در آن وجود نداشته باشد و متناسب است با محور آیات سوره، یعنی ارایه‌ی دلایل و بینات قانع‌کننده‌ای که هم دل‌نشین باشد، یعنی به انسان‌ها قناعت قلبی بدهد و هم فکر یا عقل آنها هم این دلایل را بپذیرد، یعنی قناعت عقلی هم ایجاد کند. بنابراین، آیات این سوره در ارتباط با موضع‌گیری‌های مختلفی است که از سوی مخاطبین و آحاد مختلف جامعه در ارتباط با این بینه صورت می‌گیرد. دسته‌ای هم قناعت قلبی پیدا می‌کنند و هم قناعت عقلی؛ و دسته‌ای هم هستند که هیچ‌گونه قناعتی در ارتباط با این بینات پیدا نمی‌کنند و نهایتاً راه انحراف را پیش می‌گیرند و جزای عمل‌شان هم تابع خود عمل‌شان است. یعنی اگر عمل خیر باشد، جزا هم خیر است و اگر عمل شر باشد جزا هم شر است.

تقسیم‌بندی آیات:

از آیه‌ی ۱ تا آیه‌ی ۳ بیان موضع‌گیری نابه‌جای اهل کتاب و مشرکان در ارتباط با بینه‌ی واضح و روشنی که از طرف الله بر آنها نازل شده است.

۱- «قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِأُبَيٍّ: " إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أَقْرَأَ عَلَيْكَ ﴿لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ﴾ [البينة: ۱] قَالَ: وَوَسْمَانِي؟ قَالَ: «نَعَمْ» فَبَكَى» [بخاری: ۳۸۰۹ و ۴۹۵۹ و ۴۹۶۰ و ۴۹۶۱] و [مسلم: ۷۹۹] (مصحح)

آیه ۴ و ۵ بیان آن تکلیفی است که بعد از آمدن بینه بر دوش کسانی است که به آنها کتاب داده شده است، چه اهل کتاب باشند و چه نباشند. البته تفاوتی میان دو اصطلاح اهل کتاب و «اوتوا الکتاب» وجود دارد و آن اینکه معنی و مفهوم «اوتوا الکتاب» بیشتر از اهل کتاب است و تکلیف به اندازه‌ی وسعت و توانایی بوده، اما آنها از زیر بار تکلیف شانه خالی کرده‌اند.

آیات ۶ و ۷ و ۸ که سوره با آنها تمام می‌شود بیان جزای کسانی است که موضع گیری‌های درست و نادرست را پیرامون بینات و هدایت ربانی اتخاذ کرده‌اند و اینکه هریک به پاداش و جزای خود خواهند رسید.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

﴿لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ ۝۱ رَسُولٌ مِّنَ اللَّهِ يَتْلُوا صُحُفًا مُّطَهَّرَةً ۝۲ فِيهَا كُتُبٌ قَيِّمَةٌ ۝۳﴾ [البينة: ۱-۳].

﴿لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ ۝۱﴾.

۱- کفروا: از ماده‌ی کفر است؛ یعنی پوشاند.

مشرك: از ماده‌ی شرک است. اصل شرک این است که چیزی در مشارکت چیز دیگری قرار بگیرد و از کلمه‌ی شرک به معنی دام گرفته شده است. هنگامی که کسی با کسی شریک می‌شود به شکلی محدودیت برایش ایجاد می‌شود مانند اینکه در دام بیفتد و الله هم اگر بخواهد خدایی کند و با دیگران این خدایی را تقسیم نماید، دیگر نمی‌تواند معبودی مقتدر و توانایی باشد. مثل این است که در دام دیگران گرفتار شده باشد. انسان‌های مشرک هم به شکلی این وضعیت را دارند. کسانی که غیر الله را به عنوان معبود تلقی می‌کنند و یا به همراه الله به بندگی غیر الله نیز می‌پردازند، به تعبیر قرآن بسیار اسیر هستند و اسیرترین اشخاص همانا مشرکان هستند. آیه ۲۹ سوره‌ی زمر بیانگر این معنا است: ﴿صَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَّجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ وَرَجُلًا سَلَمًا لِّرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا لِّلْحَمْدِ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ۝۲۹﴾ [الزمر: ۲۹] «الله [برای مقایسه مشرک و موحد،] مردی را مثال می‌زند که چند شریک درباره [مالکیت] او پیوسته با هم اختلاف و مشاجره دارند؛ و در مقابل آن، مردی که تحت فرمان یک نفر قرار دارد. آیا این دو نفر، [از نظر موقعیت] یکسانند؟ ستایش مخصوص الله است؛ ولی بیشتر آنان نمی‌دانند.» الله برده‌ای مملوک برای چندین شریک متخاصم را مثال زده که در خشنودساختن آنان حیران و سرگردان است، و نیز برده‌ای که فقط مال یک نفر است و از هدف صاحبش و آنچه او را خشنود می‌سازد آگاه

«کسانی از اهل کتاب و مشرکان که کافر شدند، [از آیین کفر] دست برنمی‌دارند تا اینکه برای آنان دلیل روشنی بیاید».

﴿الَّذِينَ كَفَرُوا﴾: یهود یا نصاری یا مشرکان که دینی غیر از دین اسلام دارند چه اهل کتاب و چه مشرک باشند؛ اینان هیچ وقت شرک و کفر خود را رها نمی‌کنند و هدایت نمی‌شوند تا زمانی که محمد ﷺ و قرآن برای آنها فرستاده شود و بینه به آنان برسد.

﴿مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ﴾: «یعنی یهود و نصاری».

﴿وَالْمُشْرِكِينَ﴾: «یعنی بت‌پرستان».

﴿مُنْفَكِينَ﴾: «از روشی که دارند جدا شوند».

﴿حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ﴾: «تا اینکه حجت واضح که همان محمد ﷺ با کتابش قرآن است، به سوی آنان بیاید».

﴿الْبَيِّنَةُ﴾:

۱- دین.

۲- پیامبر.

۳- قرآن.

الله در این آیه ابتدا با اهل کتاب شروع و بعد مشرکان را ذکر فرموده است و دلیل آن، این است که اهل کتاب دارای کتاب و شریعت بوده و علم بیشتری داشتند و با اینکه نسبت به مشرکان بالاتر بودند، بازهم ایمان نیآوردند و همیشه مؤاخذه‌ی بیشتر برای کسی است که علم بیشتر دارد و بالاتر است.

کافران اهل کتاب، از یهود و نصاری و مشرکان از دین و آیین خود دست‌بردار نبودند تا اینکه حجت الهی بر آنها هویدا شد و عموم کافران بدون اینکه پیامبری به

است، که آیا این دو با هم برابرند؟! الله جواب می‌دهد: ﴿هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا الْحَمْدُ لِلَّهِ﴾ نخیر هرگز با یکدیگر یکسان نیستند. اگر حمد و قدردانی قرار است انجام پذیرد، تنها برای الله است. فرد مشرک هم این‌گونه در حیرت و تردید است، اما موحد، راحت و مطمئن است، پس ثنا و ستایش کامل از آن الله یگانه است، اما مشرکان حقیقت را نمی‌شناسند و آگاه نیستند که از آن پیروی کنند. بنابراین بندگی کردن برای الله در حقیقت به سود انسان‌ها است.

من نکردم خلق تا سودی کنم بلکه تا بر بندگان جودی کنم

سوی آنان مبعوث شود، حاضر نبودند دست از کفر بردارند ولی هنگامی که حجت و بینه که همان محمد ﷺ و قرآنش بود بر آنان عرضه شد، تقسیم و متفرق شدند: بعضی به محمد و قرآنش ایمان آوردند و بعضی بر کفر خود باقی ماندند و ایمان نیاوردند. انسان می‌تواند اهل کتاب و کافر هم باشد و مشرکان هم به شکلی کافرند و اصولاً شرک و نفاق پیامد و نتیجه‌ی کفر هستند. در انتهای سوره‌ی احزاب آمده است: کسانی که بار امانت الله را حمل می‌کنند، مؤمن هستند و البته در مسیر حمل بار امانت دچار خطا هم می‌شوند و کسانی که حامل بار امانت الهی نشدند یا منافق هستند و یا مشرک؛ ﴿لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا﴾ [الأحزاب: ۷۳] «تا الله مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را عذاب کند و توبهٔ مردان و زنان مؤمن را [که امانتداران شایسته‌ای بوده‌اند] بپذیرد؛ و الله همواره آمرزندهٔ مهربان است». پس اگر انسان از مسیر حمل بار امانت، فاصله گرفت و از حمل آن سر باز زد، یا منافق و یا مشرک می‌شود و اگر حامل بار امانت شد، اما ترس این را هم داشت که نتواند این امانت را درست ادا و ایفا نماید، مشکلی نیست چون الله با توبه به استقبال او می‌آید: ﴿وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ﴾ که قرار نیست انسان حامل بار امانت شود و خطا هم نکند. همه‌ی آدم‌ها خطا می‌کنند و بهترین خطاکاران توبه‌کنندگان هستند.^۱ بنابراین هیچکس حق ندارد بگوید: مثلاً چون می‌دانم که نمی‌توانم دیندار خوبی باشم پس بی‌دینی را انتخاب می‌کنم. چون نمی‌توانم وظایف خود را در باب حمل امانت ایفا کنم، پس عبادتی را انجام می‌دهم و روزه‌ای می‌گیرم و کاری به کار دیگران ندارم. از همان لحظه‌ای که این چنین تصمیمی را می‌گیرد یا برای حفظ خودش، چون دچار مشکلات و مصایب و ناراحتی‌های دنیوی نشود و یا به این دلیل که با خود می‌گوید: من لایق حمل این بار امانت نیستم، به هر بهانه‌ای اهل خسارت است و از همان لحظه، فوت و نابود شده است، حتی اگر صد سال هم عمر کند. اما از همان لحظه‌ای که تصمیم به حمل بار امانت می‌گیرد، اگرچه این توفیق را پیدا نکند که در جهت حمل بار امانت حتی یک گام بردارد، از همان لحظه برایش اجر و پاداش حمل بار امانت لحاظ می‌شود؛ زیرا تصمیم گرفتن و عازم شدن مهم است. در قرآن چنین مطلبی وجود

۱- «كُلُّ بَنِي آدَمَ خَطَّاءٌ، وَخَيْرُ الْخَطَّائِينَ التَّوَّابُونَ» [ابن ماجه: ۴۲۵۱ و ترمذی: ۲۴۹۹. حکم آلبانی: حسن] (مصحح)

دارد و جزء سنت‌های الهی است چون الله اهل فضل است و منتظر است تا ما تصمیم خوبی بگیریم. و اگر توفیق عمل کردن به تصمیم را پیدا کردیم، چه بهتر و اگر این توفیق (عمل کردن) به هر دلیلی عاید ما نشد، اجر عمل برای ما محسوب می‌شود و این همان فضل است. و در حدیث هم آمده است: «مَنْ هَمَّ بِحَسَنَةٍ فَلَمْ يَعْمَلْهَا كَتَبَهَا اللَّهُ لَهُ عِنْدَهُ حَسَنَةً كَامِلَةً»^۱ «هرکس اراده نماید که کار نیکی انجام دهد ولی آن را عملی نکند، الله برای او نزد خودش، یک نیکی کامل، ثبت می‌نماید». این است که با همان تصمیم‌گرفتن و عازم‌شدن برای انجام کار، انسان خودش را در مسیر دین و در مسیر بندگی و عبودیت بیمه می‌کند اما اگر تصمیم به کنار رفتن از میدان دین و دعوت بگیرد، از همان لحظه‌ی تصمیم‌گرفتن، فوت و نابود شده است. پس کافران از اهل کتاب و مشرکان، از کفر خودشان جدا شونده نیستند: ﴿حَتَّىٰ تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ﴾^۱ تا وقتی که بینة و دلیل روشن و قانع‌کننده‌ی عقلی و قلبی برای آنها بیاید، به تعبیر سید قطب رحمته این سوره مجموعه‌ای از حقایق تاریخی و ایمانی را برای ما بیان می‌کند. حقیقت اول اینکه: بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله برای انتقال کافران یک ضرورت بوده؛ تا اهل کتاب و مشرکان از مسیر شرک و کفرشان به مسیر حق و هدایت راه یابند. اگرچه آنها با این بینة هم متنبه و متوجه نشدند. حقیقت دوم اینکه:

﴿رَسُولٌ مِّنَ اللَّهِ يَتْلُو صُحُفًا مُّطَهَّرَةً﴾^۲.

۱- [بخاری: ۶۴۹۱] و [مسلم: ۱۳۱] (مصحح)

۲- رسول: از ماده‌ی رسل است که مصدرش می‌باشد. یعنی پیامی که به آرامی از کسی یا جایی به کسی یا جایی دیگر منتقل شود. نبی با رسول فرق دارد؛ نبی یعنی کسی که خبری به او داده شده و در رابطه با قضیه‌ای که قبلاً از آن آگاه نبود، آگاه شده است. اما رسول خبر را گرفته و باید به دیگران منتقل کند؛ ولی در کمال متانت و آرامی. در ادبیات عرب وقتی کسی برای انجام کاری عجله می‌کند به او می‌گویند: عَلَي رَسْلِكَ، یعنی آرام باش و عجله نکن. يتلوا: از ماده‌ی تلو است. یعنی دو یا چند چیز به دنبال هم قرار گرفتن و ردیف‌شدن. تالی یعنی چیزی که بعد از چیزی می‌آید. در ریاضیات و در قضایای شرطیه نیز مُقَدِّم و تالی را داریم. مقدم آن قضیه‌ای است که پیش می‌آید و تالی آن قضیه‌ای است که به دنبالش می‌آید. تلاوت یعنی خواندن قرآن به طوری که انسان را مطیع و پیرو خود گرداند و با قرائت فرق دارد. قرائت یعنی مجموعه مطالب را خواندن و هر قرائتی تلاوت نیست اما هر تلاوتی قرائت است. پس تلاوت به آن خواندنی گفته می‌شود که انسان را به دنبال خود کشانده و او را وادار به تبعیت نماید.

«[این برهان واضح و حجت آشکار] پیامبری از سوی الله [است که فرستاده شده تا] صحیفه‌های پاک را بخواند».

﴿رَسُولٌ مِّنَ اللَّهِ﴾: «محمد، رسول الله.»

﴿صُحُفًا مَّطَهَّرَةً﴾: «نامه‌ها و صحیفه‌های پاک از باطل.»

این بینه: رسول و پیامبری بود که از طرف الله مبعوث شده بود که صُحُف و نامه‌های روشن و پاک از هرگونه پلیدی را به صورت مرتب بر ایشان بخواند. صحفِ مطهر که اهل کتاب به خاطر جهالت‌شان و به خاطر ابهام دچار اختلاف و تشتت و انحراف از دین نشدند، بلکه بعد از اتمام حجت دچار این اختلاف شدند که این نکته توجه و دقت بیشتری را می‌طلبد.

﴿فِيهَا كُتِبَ قِيمَةٌ﴾^۱!

«و نوشته‌هایی استوار [و درست] در آن [صحیفه‌ها] است [که انسان‌ها را به سوی رشد و صلاح رهنمون می‌کند]». که:

۱- هم از نظر حسی مطهر است یعنی فقط انسان پاک باید آن را لمس کند.

۲- هم از نظر معنوی، لفظی و معنا مطهر است.

صُحُف: جمع صحیفه است. یعنی نامه یا هر صفحه‌ای که در آن چیزی نوشته شده باشد. مَطَهَّرٌ: از ماده‌ی طَهَّر است، به معنی پاک‌شدن چیزی از پلیدی. طاهر یعنی کسی که خود را از نجاست و پلیدی پاک کرده است. مطهر یعنی پاک کرده شده یا تخلیه شده از هرگونه ردلیت و پلیدی. ۱- کتب: جمع کتاب است و از ماده‌ی کتب به معنی دوختن مشک آب است. وقتی مشک آب سوراخ می‌شود به وسیله‌ی تکه‌ای چرم، قسمت سوراخ‌شده را بازسازی می‌کنند. در گذشته وقتی می‌خواستند مشک آب را که سوراخ است، پنبه کنند، می‌گفتند: من این مشک را کتب کردم، یعنی خوب و محکم دوختم. حالا اگر این دوخت‌ها متصل به هم باشند، معنی‌اش این است که عملیات پینه‌کردن و پینه‌دوزی به خوبی انجام شده است، پس کتاب به مجموعه کلماتی گفته می‌شود که در کنار هم قرار می‌گیرند و دارای رابطه‌ی محکمی با همدیگر هستند. بنابراین هرکس قلم به دست گیرد، قرار نیست نویسنده باشد، چون باید مطالب کتاب کاملاً به هم متصل و مرتبط باشند تا نام کتاب را از آن خود کند.

قِيَمَةٌ: از ماده‌ی قوم است که اصلش قیوم بوده و بعداً «واو» به «یاء» تبدیل شده و بعد از ادغام تبدیل به قیم گردیده است که معنی‌اش از قائم بیشتر است. یعنی پابرجا و به دور از هرگونه کژی.

این صحف و نامه‌های پاک حاوی چه چیزی بود؟ در آن صحیفه‌ها، کتاب‌ها و نوشته‌هایی است پابنده و پایدار و گران‌بها. منظور از صحیفه‌های پاک - صحف مطهره - قرآن کریم است که فاقد هرگونه انحراف است.

یعنی گذشت زمان آنها را دچار فرسایش و خارج شدن از درجه‌ی اعتبار نمی‌کرد ﴿كُتِبَ قِيمَةً﴾ یعنی نامه‌ها و برنامه‌هایی که با گذشت زمان قوت و اصالت‌شان را از دست نمی‌دهند. اما موضعگیری «أوتوا الكتاب» که اهل کتاب و حتی مسلمان‌هایی را شامل می‌شود که به هر حال بعد از اتمام حجت باز هم از زیر بار تکالیف شانه خالی می‌کنند چه بود؟ تفرقه.

﴿وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ ۗ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ﴾ [البينة: ۴-۵].

﴿وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ ۗ﴾ !

«و کسانی که به آنان کتاب داده شد [از جمله یهودیان و مسیحیان] پراکنده نشدند [و اختلاف نکردند] مگر بعد از آنکه دلیل روشن [بعثت پیامبر] برای آنان آمد [چنانکه برخی از آنان اسلام آوردند و برخی بر کفر خود پافشاری کردند با اینکه به صداقت پیامبر واقف بودند].»

﴿وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ﴾ «و اهل کتاب - یهود و نصاری - دستخوش پراکندگی نشدند.»

﴿إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ﴾ «مگر پس از آنکه برهان آشکار - یعنی محمد و کتابش قرآن - به سوی آنان آمد.»

قبل از بعثت رسول الله ﷺ یهودیان می‌گفتند: پیامبری به نام پیامبر آخرالزمان ظهور خواهد کرد و اهل کتاب در ظهور این پیامبر خاتم الانبیاء اتفاق نظر داشتند. ولی هنگامی که رسول الله ﷺ ظهور کرد آنان دو گروه شدند: گروهی به پیامبری او ایمان

۱- تَفَرَّقَ: از ماده‌ی فرق است. فَرَّقَ یعنی شکافت، جدا کرد. فارق یعنی جداکننده. فاروق صیغه‌ی مبالغه است، یعنی کسی که کارش جدا کردن است و به صورت خاص جدا کردن حق از باطل. فَرَّقَ در باب تفاعل می‌شود: تفرق - یتفرق - تفرق. یعنی جدا شدن و کنده‌شدن چیزی از کسی یا جایی. اوتوا: از ماده‌ی آتی به باب افعال رفته و تبدیل به آتی شده و از جمع غایب مذكر مجهول اوتوا ساخته شده است: اوتوا الكتاب یعنی کسانی که به آنها کتاب داده شده است.

آورده و از او پیروی کردند؛ مانند: عبدالله بن سلام و همراهانش و گروهی به او کفر ورزیدند و بینه را قبول نکردند و در عناد و گمراهی خود دچار تفرقه شدند.

جای تعجب است ظروف و شرایطی به وجود می‌آید که ما از لحاظ عقلی و قلبی مطالبی را ارایه می‌کنیم و طرف مقابل هیچ پاسخی ندارد، اما عناد می‌ورزد و حاضر به پذیرش آن نیست. الآن هم شاهد آن هستیم. چون فردی که تا حنجره در فساد غرق شده و حیانتش با فساد اُنس گرفته است و به هیچ قیمتی حاضر نیست هواهای نفسانی و لذات و شهوات خود را اندکی کم کند، اگر این مسایل را از لحاظ عقلی و قلبی برایش تشریح کنیم، طوری که ابهامی برایش باقی نماند، باز هم حاضر نیست تسلیم شود. چرا؟ چون این تسلیم شدن برای او هزینه‌بردار است و گران تمام می‌شود؛ زیرا باید بسیاری از آن تعلقات و مألوفات و مأنوساتش را رها کند و این قدری مشکل است. این است که پیامبران کار مشکلی را انجام می‌دادند. پیامبران ابتدا مخاطبینی برای خودشان ساختند و بعداً با آنها صحبت کردند و این یکی از درس‌هایی است که انبیا به ما می‌دهند. ما باید ابتدا مخاطب را برای خودمان بسازیم و گرنه صحبت‌هایمان هرز خواهد رفت. پیامبران خطیبان بی‌مخاطب بودند و مخاطب‌هایشان را خودشان می‌ساختند و بعداً با آنها صحبت می‌کردند. پیامبر رحمت قبل از بعثت با افرادی از اصحاب دوست بوده که یکی از آنها ابوبکر صدیق است و بنابراین بعد از اینکه وحی نازل شد، اولین کسی که مخاطب پیامبر قرار می‌گیرد ابوبکر صدیق است و دعوت دینی را بسیار آسان می‌پذیرد، چون قبلاً شخصیت پیامبر را پذیرفته بود. و خطیب اگر وجهه و مقبولیت نداشته باشد، خطبه‌اش بدون مخاطب خواهد بود و مستمعی نخواهد داشت و بنابراین باید محبوبیت و مقبولیت داشته باشد. و این محبوبیت و مقبولیت است که زمینه را فراهم می‌کند تا آن پیام به مخاطبش برسد و القا شود.

﴿وَمَا أُمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ ﴿١﴾﴾^۱. «و ایشان فرمان نیافتند جز اینکه الله را عبادت کنند درحالی که

۱- أمروا: از ماده‌ی أمر است به معنی فرمان و دستور، دستوری که مشکلی در رابطه با اجرایش وجود نداشته باشد.

لیعبدوا الله: از ماده‌ی عبودیت که مصدر دوم از عبد- یعبد- عبداً- است. معنی عبودیت بیشتر از عبادت است. پس عَبَدَ- يَعْبُدُ- عَبَدًا- عِبَادَةٌ و عبوديةً حالا هرچه حروف مصدر بیشتر باشد، معنی‌اش هم بیشتر می‌شود. بعضی از مفسران معتقدند در بعضی از آیات قرآن مفعول فعل عَبَدَ

ذکر شده است. مانند این آیه که لفظ الله مفعول است. ليعبدوا الله: بعضی جاها هم مفعول ذکر نشده است. در مواردی که مفعول ذکر شده، معنی عبودیت دارد، ولی مواردی که مفعول ذکر نشده معنی عبادت است و عبودیت معنی‌اش بیشتر از عبادت است، در حقیقت کمال عبادت می‌شود عبودیت. ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ [الذاریات: ۵۶] «و جن و انس را فقط برای این آفریده‌ام که مرا عبادت کنند [و از بندگی دیگران سر باز زنند]». اینجا هم مفعول است و عبودیت مدنظر است و معنی عبودیت بسیار زیبا و کامل‌تر است.

مُخْلِص: از ماده‌ی خَلَصَ و اینجا اسم فاعل از باب افعال است که می‌شود مخلص که معنی‌اش بیشتر از خالص است. الله در قرآن هم خالص هم مُخْلِص و هم مُخْلِص را ذکر نموده است. بالاترین درجه را مُخْلِصین دارند. یک درجه پایین‌تر مُخْلِص و یک درجه پایین‌تر هم خالص قرار دارد. خالص و مخلص شدن اکتسابی ولی مُخْلِص شدن توفیق الهی است. اگر انسان مقام خالص و مخلص را پیدا کرد، الله مقام مخلص را به او تقدیم می‌کند. در بسیاری از آیات قرآن الله در توصیف انبیا می‌فرماید: ﴿إِنَّهُمْ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلِصِينَ﴾ [یوسف: ۲۴] او (یوسف) از بندگان مخلص ما بود، برای اینکه خالص و مخلص شده بود و ما هم او را مخلص گردانیدیم. و هر جا تعبیر اخلاص در کنار دین قرار گیرد، معنی آن عبارت است از اخلاص و اختیار در فرمانبرداری و اطاعت. ﴿مُخْلِصِينَ لَهُ الَّذِينَ﴾ یعنی کسانی که فرمانبرداری‌شان را برای الله خالص گردانیده‌اند، چون الله هر فرمانبرداری را نمی‌پذیرد، مگر اینکه همراه با اخلاص و اختیار باشد و عبودیت انسان زمانی که فرمانبرداریش مخلصانه باشد، معنی پیدا می‌کند.

حُنْفًا: از ماده‌ی حَنَفَ می‌باشد. حَنَفَ یعنی به سمتی میل کرد؛ یعنی در مسیری که بود به سمت دیگر میل کرد، حنیف یعنی کسی که در مسیری جهت خودش را تعیین کرده و جمع آن حنفا است. حنفا یعنی کسانی که راه‌شان را به سمت الله تنظیم کرده‌اند و به هیچ قیمتی حاضر نیستند از این راه برگردند.

يُقِيمُوا: از ماده‌ی إقامه از ریشه‌ی قوم می‌باشد. اسم فاعلش قائم می‌شود، یعنی بر پای ایستاده و راست گردانیدن چیزی که کج است. ﴿يُقِيمُوا الصَّلَاةَ﴾ نماز را اقامه می‌کنند و مقابل اقامه در قرآن إضاعه (ضایع گردانیدن) قرار دارد: ﴿فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ عَذَابًا﴾ [مریم: ۵۹] «پس از آنان، جانشینانی گمراه و ناشایست آمدند که نماز را تباه ساختند [و در آن سهل‌انگاری نمودند] و از هوس‌ها [و شهوات] پیروی کردند؛ و به زودی [کیفر] گمراهی [خویش] را خواهند دید».

صلاة: صلاة مطلقاً به معنای دعا است. عرب هر نوع داعی را صلاة می‌گوید و به صورت خاص صلاة به حرکات و سکناتی که به صورت منظم و روزانه در اوقات مشخصی انجام می‌گیرد، اطلاق می‌شود.

دین خود را برای او خالص گردانند [و از شرک و عبادت معبودان باطل] به توحید روی آورند؛ و نماز بر پای دارند و زکات پردازند؛ و این است آیین راستین و مستقیم [که هیچ کژی در آن راه ندارد].»

﴿وَمَا أُمِرُوا﴾: امر نکردم مگر اینکه برای الله عبادت کنید و الله برای عبادت واسطه نمی‌خواهد چه این واسطه بت باشد یا انسان‌های مقدس.

﴿مُخْلِصِينَ﴾: خالصانه، فقط برای من (الله).

﴿حُنَفَاءَ﴾: «از تمام ادیان صرف نظر کرده و به سوی دین اسلام روی آوردند.» دین توحید و عبادت الله به یگانگی، دین حق و خالص و بدون واسطه.

﴿دِينَ الْقِيَمَةِ﴾: «آیین راست و درست، دین ارزشمند.»

﴿يُقِيمُوا الصَّلَاةَ﴾: اقامه نماز که در همه ادیان بوده است: (حق الله).

﴿يُؤْتُوا الزَّكَاةَ﴾: دادن زکات برای کمک و همدلی با فقرا: (حق الناس).

درحالی که آنان در کتاب‌های‌شان و در زبان پیامبران‌شان و همچنین در قرآن و بر زبان پیامبر الله، محمد ﷺ فرمان نیافته بودند جز اینکه الله را عبادت کنند و درحالی که به توحید گراییده‌اند، دین خود را برای او خالص گردانند و نماز برپا دارند و زکات دهند که دین ثابت و پایدار همین است. ﴿حُنَفَاءَ﴾ یعنی از تمام ادیان دیگر رویگردانند، نمازها را در اوقات خود، با شرایط، ارکان و آداب خود برپا دارند. زکات مالی را که الله بر آنان واجب گردانیده باید در مصالح فقیران و مسکینان پردازند. دینی که راست و پایدار و مستقیم باشد و بنده را به رضای پروردگار بکشاند و از عذاب و خشم الله دور دارد همین دین پاک اسلام است.

زکاة: از ماده‌ی «زکت الشجره» می‌باشد. یعنی درخت پُربار شد. وقتی درخت پُثمر شد، اگر میوه‌ها چیده نشوند، خودشان از درخت می‌افتند و بر کسی هم منتهی نمی‌گذارند. کاملاً بر سر کسانی که منتظر بارش آن هستند می‌بارند. و میوه‌هایی که به هیچ طریقی از بوته و درخت جدا نشوند، بعد از مدتی فاسد و خراب می‌گردند. اموال متراکم و انباشته مانند میوه‌های گندیده‌ای هستند که بعد از مدتی خشک می‌شوند و با وزش بادی می‌ریزند و از بین می‌روند. و متأسفانه کسانی که اهل زکات هستند، این تفکر را ندارند و اگر معنی کلمه‌ی زکات را می‌دانستند، بسیار هوشیار می‌شدند. کسی که این همه مال را روی هم انباشته نموده و می‌پندارد که کار نیکویی انجام می‌دهد، سخت در اشتباه است.

دین: دین چندین معنی دارد به معنی جزا و پاداش و به معنی برنامه و به معنی فرمانبرداری و... آمده است.

الله متعال می‌فرماید که من چیز جدیدی در قرآن نیاوردم و در این آیه سرزنش و عتاب را برای آنان زیاد می‌کند که چرا دو فرقه شده و گروهی ایمان نیاوردند. و البته تکلیف دشواری بر عهده‌ی اوتوا الکتاب گذاشته نشده بود. بلکه تنها قرار بود الله را عبودیت و بندگی کنند. اما تجلی این عبودیت در چه بود؟ اینکه فرمانبرداری مخلصانه داشته باشند. پس هرگونه فرمانبرداری مخلصانه، عبودیت تلقی می‌شود، در مرحله‌ای انسان این توفیق را پیدا می‌کند تا در دین، خالص باشد. در مرحله‌ی بعد ﴿مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾ و در مرحله‌ی نهایی هم با توفیق الله ﴿عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ﴾ می‌شود. و به تعبیر وارد در حدیث صحیح در تعریف احسان که پیامبر ﷺ فرمود: «أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ»^۱ «الله را چنان عبادت کن که گویی او را می‌بینی». این همان مخلصین است و آن چنان الله را بندگی و عبودیت کن که احساس کنی او را می‌بینی و اگر او را ندیدی، بدان که او تو را می‌بیند و این مقام مخلصین است و خالص شدن مقدمه‌ی مخلص شدن است. اما نباید به این مقدار هم بسنده نمود. بلکه باید به سمت مخلص شدن حرکت کرد و این ممکن نیست، مگر اینکه با جمع مخلصین همراه شد. شاعر می‌گوید:

سفر بی‌روشنایی مصلحت نیست ز همراهان جدایی مصلحت نیست
حنفا خودشان را یک سویه کردند، همه کس و همه چیز را گذاشتند و به طرف الله و برنامه‌ی او رفتند. ترک مألوفات و مأنوسات کار آسانی نیست. ما اگر دنیا را رها کنیم، دنیا به دنبال ما می‌آید اما اگر به دنبال دنیا برویم، از دست ما می‌گریزد، چون طبیعت دنیا همین است. رها کردن به این معنی نیست که اصلاً کاری به کار دنیا نداشته باشیم، تعبیر قرآن این است که: ﴿وَلَا تَنَسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا﴾ [القصص: ۷۷] آن بهره و نصیبی را که از دنیا داری فراموش نکن. دنیا طالب کسی است که از او می‌گریزد و گریزنده از خواستاران خویش است. اما تجلی این اخلاص در فرمانبرداری و حنفیت چیست؟ برداشتن دو گام است؛ گام اول: اصلاح رابطه با الله در قالب اقامه‌ی نماز و گام دوم: اصلاح رابطه با سایر مخلوقات در قالب پرداختن زکات. اگر این دو گام درست برداشته شوند، بقیه‌ی گام‌ها و قدم‌ها تکرار این دو گام هستند. به قول حافظ:

دلا ز نور هدایت گر آگهی یابی چو شمع، خنده زنان ترک سر توانی کرد

شمع برای اینکه نور دهد، باید ترک سر کند و حافظ چقدر خوب مطلب را درک کرده است. ﴿وَذَلِكَ دِينَ الْقِيَمَةِ﴾ این دین و این برنامه پابرجاست. این است که اگر انسان این قدم‌ها را به عنوان یک رهرو صدیق، درست بردارد، آن وقت است که هم خودش می‌تواند به کمال برسد و هم دیگران را به کمال می‌رساند. پس کسانی هستند که آمادگی برداشتن این دو گام را دارند و کسانی هم هستند که این دو گام را بر نمی‌دارند. اما کسانی که حاضر نیستند این دو گام را بردارند، یعنی نه حاضر هستند رابطه‌شان را با الله اصلاح کنند و نه حاضرند رابطه‌شان را با غیر الله و مخلوقات دیگر اصلاح نمایند، کافر هستند.

رهنمون آیات:

- ۱- بیان اینکه دین‌ها و آیین‌های قبل از اسلام و معاصر اسلام منحرف شده بودند و حق و باطل در آنها آمیخته شده بود و با این اوضاع نه صلاحیت برنامه‌ی اسلام را داشتند و نه برای هدایت بشر مفید بودند و فرقی نداشت که آن دین غیر اسلام، یهودی باشد یا نصرانی و یا مجوسی.
- ۲- اهل کتاب - یهود و نصاری - به خصوص در انتظار بعثت پیامبر الله بودند به این دلیل که آنان در فساد و بطلانی که در دین‌شان وارد شده بود، علم و آگاهی داشتند ولی هنگامی که پیامبر موعود الله مبعوث شد و برای اهل کتاب بینه و حجت خود را برملا ساخت، آنان متفرق شدند، بعضی ایمان آوردند و بعضی کفر ورزیدند.
- ۳- آنچه از کتب یهود و نصاری استنباط می‌شود این است که آنان در کتاب‌های خود مأمور به عبادت الله یکتا و اجتناب از شرک شده‌اند و باید تمام ادیان گذشته را رها و متمسک به دین اسلام گردند، نماز را برپا دارند و زکات را پرداخت کنند. چه چیز باعث شد با اینکه اسلام به همان شیوه که در کتاب‌های‌شان دریافت کرده بودند، به سوی آنان نازل شد، به آن کفر ورزیدند و دشمن آن شدند؟ پاسخ این است که یهود و نصاری هنگامی که راه انحراف را پیش گرفتند برای‌شان گران تمام می‌شد که از شیوه و برنامه‌ای که به آن الفت گرفته و عادت کرده بودند، دست بردارند و راه مستقیم را درپیش گیرند.
- ۴- بیان اینکه دین صحیح و با ارزش، و آیین نجات‌بخش از عذاب و نیز راهیابی به سوی سعادت و کمال، همان عبادت الله یکتا، اقامه‌ی نماز، ادای زکات و ترک و صرف نظر از هر دینی غیر دین اسلام می‌باشد.

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ ﴿٦﴾ إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ ﴿٧﴾ جَزَاءُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ حَشِيَ رَبَّهُ ﴿٨﴾﴾ [البينة: ۶-۸].

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ ﴿٦﴾﴾^۱.

«بی گمان، کسانی از اهل کتاب و مشرکان که کافر شدند، جاودانه در آتش جهنم خواهند ماند. آنان [به دلیل کفر ورزیدن به الله و تکذیب رسولش] بدترین آفریدگان هستند».

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ﴾: «کسانی که به اسلام، پیامبر اسلام و کتاب، کافر شدند که همان یهود و نصاری می باشند.»

﴿أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ﴾: «آنان بدترین مخلوقاتند.»

بنابراین کسانی که اهل کفرند، از اهل کتاب و مشرکانی که در ابتدای سوره به آنان اشاره کردیم در آتش جهنم هستند و همیشه در آنجا خواهند بود. در دنیا هم اینها شر البریه هستند و بدترین مخلوقاتند. چون نه رابطه‌ی خوبی با الله دارند و نه رابطه‌ی خوبی با مخلوقات الله. این افراد از نظر الله بدترین مخلوقات هستند. اما ممکن است از نظر انسان‌های شروری مانند خودش محبوب باشند. انسان اگر بخواهد مطلوب و محبوب الله باشد، باید به راهنمایی پیامبر ﷺ در حدیث صحیح عمل کند که روزی فردی نزد پیامبر الله آمد و عرض کرد: «يَا رَسُولَ اللَّهِ دُلَّنِي عَلَى عَمَلٍ إِذَا أَنَا عَمِلْتُهُ أَحَبَّنِي اللَّهُ وَأَحَبَّنِي النَّاسُ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: ازْهَدْ فِي الدُّنْيَا يُحِبَّكَ اللَّهُ، وَازْهَدْ فِيمَا فِي أَيْدِي النَّاسِ يُحِبُّكَ النَّاسُ»^۲ «ای رسول الله! مرا به کاری راهنمایی کن که وقتی آن را انجام

۱- شَرٌّ: در این جا به معنی اَشْر است، یعنی افعال التفضیل؛ البته همزه‌اش به خاطر سنگینی تلفظ حذف می‌شود و در مقابل خیر است. بریه: اصلش بریئه بوده است. همزه تخفیف گردیده و به «یاء» تبدیل شده و در «یاء» دیگری ادغام گشته و بریه شده است. بریه بر وزن فعلیه مفعول است، به معنی مخلوق. چون اصلش از ماده‌ی برأ است و بارئ اسم فاعلش است. ﴿هُوَ اللَّهُ الْخَلِيقُ الْبَارِئُ﴾ [الحشر: ۲۴]. یعنی پدیدآورنده پس بارئ یعنی پدید آورنده و خالق.

۲- [ابن ماجه: ۴۱۰۲] حکم آلبانی: حسن (مصحح)

دهم، الله و مردم، مرا دوست بدارند. پیامبر ﷺ فرمود: در دنیا زهد و پارسایی پیشه کن تا الله تو را دوست بدارد و به آن چه مردم دارند، چشم طمع نداشته باش، در نتیجه مردم تو را دوست خواهند داشت». بنابراین اگر قرار است محبوب الله شویم، نباید دنیا در دلمان لانه کند؛ ﴿وَلَا تَنَسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا﴾ [القصص: ۷۷] «بهرهات را از [زندگی] دنیا نیز فراموش نکن». آن چیزی را که مردم مشتاقانه دوست دارند و بر آن حریص‌اند تو آن را نخواه و می‌توان با این بینش زندگی کرد و از امکانات موجود در راستای رشد و کمال بهره برد. در این صورت حرص و ولع، حسرت و آرزو و طمع و بسیاری از رذایل اخلاقی از بین می‌روند و انسان اهل رضا می‌شود. پس امکانات خوب هستند، به شرطی که انسان را به اسارت نکشانند و مرگب باشند.

﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ ۗ﴾^۱!

«همانا کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، آنان بهترین آفریدگان هستند».

﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾: «کسانی که به اسلام، پیامبر اسلام و کتاب اسلام ایمان آوردند و کارهای نیک انجام دادند.»

﴿أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾: «آنان بهترین مخلوقاتند.»

الله متعال در ادامه آیه قبل برای تشویق آنان به ایمان آوردن، این آیه را می‌آورد. کسانی که خالصانه ایمان آوردند و عبادت خالصانه‌ی قلبی، عملی و بدنی انجام دادند، اینان بهترین انسان‌ها و برترین مخلوقات هستند.

﴿ءَامَنُوا﴾ + ﴿عَمِلُوا﴾: ایمان + عمل.

یعنی کسانی که اهل ایمانند و می‌خواهند هم دنیا و هم آخرت خوبی داشته باشند و به این جمع‌بندی رسیده‌اند که فقط با ایمان می‌توان دنیای خوب و آخرت خوبی را

۱- عملوا: از عَمِلَ یعنی انجام داد و معنایش مقداری با «فعل» فرق دارد. «عمل» خاص انسان و مخلوقات صاحب علم و اراده است. اما «فعل» عام است میان صاحبان علم و اراده و سایر مخلوقات و نیز عامل با فاعل فرق است.

الصالحات: «ال» که بر سر صالحات آمده، یعنی تمام کارهای صالح از کوچک‌ترین کارها تا بزرگ‌ترین کارها را شامل می‌شود. صالحات هم از ماده‌ی صَلَحَ مقابل فَسَدَ می‌باشد. صالح هم در مقابل فاسد می‌باشد که فساد یعنی از مسیر الله خارج شدن و مشی غیر الله را پیش گرفتن. صلاح یعنی حرکت کردن بر مسیر خیر یا مسیری که الله معین کرده است.

داشت و ایمان‌شان در عمل صالح تجلی کرده، آنها بهترین مخلوقات هستند. در رأس همه‌ی اعمال صالح، اصلاح رابطه با الله در قالب اقامه‌ی نماز و اصلاح رابطه با مخلوقات در قالب پرداخت زکات قرار دارد. اگر این دو گام درست برداشته شود، انجام بقیه‌ی اعمال صالح آسان می‌شود. چون بقیه‌ی اعمال صالح در راستای تثبیت و استحکام بخشیدن رابطه‌ی انسان با الله است که در منزلت و مقام اقامه‌ی نماز قرار می‌گیرد. و با این اصلاحات تکالیف انجام شده و نتیجه اعلام می‌گردد که:

﴿جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ حَسِبَ رَبَّهُ﴾^۱

«پاداش ایشان نزد پروردگارشان، باغ‌های [بهشت] جاویدان است که جویبارها از زیر [درختان] آن جاری است؛ همیشه در آن خواهند ماند؛ الله از [اعمال] آنها راضی است و آنان [نیز] از [پاداش و رحمت] او راضیند؛ و این [مقام و پاداش] برای کسی است که از پروردگارش بترسد [و اوامر او را انجام داده و از نواهی او پرهیز کند]».

﴿جَزَاؤُهُمْ﴾: پاداش و هدیه‌ی آنان، بهشتی که همیشه در آن می‌مانند.

۱- جنات: از ماده‌ی جنه یعنی باغی که پُر از درخت باشد، طوری که اگر از بالا به این باغ نگاه کنیم، زمین باغ معلوم نباشد و شاخه‌های درختان در هم دیگر فرو رفته باشند. جن هم یعنی موجود پوشیده و مخفی و پنهان.

عدن: از ماده‌ی عدن و به معنی جاودانگی است. معدن هم از همین ریشه گرفته شده است. معدن به جایی گفته می‌شود که چیزی را از آن استخراج می‌کنند و با ادامه‌ی استخراج تمام نمی‌شود.

خالدین: از ماده‌ی خلد است به معنای جاودانگی و همیشه ماندن چیزی یا کسی در جایی است. رضی: راضی شد و مصدر آن رضا است که بعد از تسلیم، انسان به آن خواهد رسید. یعنی ابتدا انسان اهل اسلام و سپس اهل رضا می‌شود. در مقام تسلیم شاید بعضی مواقع انسان برای کاری در دلش احساس جبر و اکراه نماید. در مقام رضا، اکراه قلبی از بین می‌رود و تمام وجود تسلیم می‌شود.

خشى: ترسید و مصدر آن خشیت که به معنی خوف همراه با تعظیم است و یک مرتبه از خوفِ مطلق بالاتر است، خوفِ مطلق بین خشیت و جُبْن است. و جُبْن یک مرتبه از خوف پایین‌تر است. خوف از غیر الله را جبن گویند. خوف، مطلق است و می‌تواند ترس از الله باشد و یا ترس از غیر الله. و نوع مخصوصی از خوف که همراه با تعظیم مقام کسی باشد، خشیت نامیده می‌شود که مخصوص الله است.

﴿جَنَّتٌ عَدْنٍ﴾: «باغ‌هایی که اقامت در آنها همیشگی است.»

﴿عَدْنٍ﴾: اقامت دایم و همیشگی، جاویدان.

﴿رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ﴾: «الله به دلیل اطاعتشان از آنان راضی است.»

﴿وَرَضُوا عَنْهُ﴾: «و آنان نیز به دلیل ثواب و پاداش از الله راضیند.»

زیر درختان باغ‌های بهشت، رودخانه‌هایی جاری است که در مسیر خود روان و همه جا جاری است بدون اینکه حصار داشته باشد و همه جا پخش شود.

چهار نهر و رود در بهشت جاری است:

۱- آب.

۲- شیر.

۳- عسل.

۴- شراب.

در بهشت هیچ ناراحتی و بیماری و نگرانی برای هیچ‌کس نیست و هر شخصی احساس می‌کند خودش در بهترین نعمت است و حسادت و غل و غش وجود ندارد. پس از آنکه الله نعمت را بر بهشتیان تکمیل کرد، آنها را صدا زده و می‌فرماید: آیا راضی هستید؟ و بهشتیان جواب می‌دهند: بله راضی هستیم^۱ و الله می‌فرماید: من هم از شما راضی هستم و پرده از روی پروردگار کنار می‌رود^۲ و بهشتیان، الله متعال را

۱- «إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ لِأَهْلِ الْجَنَّةِ: يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ، فَيَقُولُونَ: لَبَّيْكَ رَبَّنَا وَسَعْدَيْكَ وَالْحَمْدُ فِي يَدَيْكَ، فَيَقُولُ: هَلْ رَضِيْتُمْ؟ فَيَقُولُونَ: وَمَا لَنَا لَا تَرْضَى يَا رَبِّ وَقَدْ أَعْظَيْتَنَا مَا لَمْ تُعْطِ أَحَدًا مِنْ خَلْقِكَ، فَيَقُولُ: أَلَا أُعْطِيكُمْ أَفْضَلَ مِنْ ذَلِكَ، فَيَقُولُونَ: يَا رَبِّ وَآيُّ شَيْءٍ أَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ، فَيَقُولُ: أَجَلُّ عَلَيْكُمْ رِضْوَانِي فَلَا أَسْخَطُ عَلَيْكُمْ بَعْدَهُ أَبَدًا» [بخاری: ۶۵۴۹ و ۷۵۱۸ و مسلم: ۲۸۲۹] «الله به بهشتیان می‌فرماید: ای اهل بهشت! و آنها پاسخ می‌دهند: پروردگارا! با رضایت کامل، گوش به فرمانیم و خیر و نیکی در دستان توست. می‌فرماید: آیا راضی شدید؟ می‌گویند: پروردگارا! چرا راضی نباشیم، در حالی که به ما نعمت‌هایی ارزانی داشته‌ای که به هیچ یک از بندگانت نداده‌ای؟ می‌فرماید: آیا بهتر از این را به شما بدهم؟ می‌گویند: چه چیزی از این، بهتر است؟ می‌فرماید: شما را از رضایت خویش بهره مند می‌سازم و هرگز بر شما خشم نمی‌گیرم.» (مصحح)

۲- «إِذَا دَخَلَ أَهْلُ الْجَنَّةِ الْجَنَّةَ، قَالَ: يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: تُرِيدُونَ شَيْئًا أَزِيدُكُمْ؟ فَيَقُولُونَ: أَلَمْ تُبَيِّضْ وُجُوهَنَا؟ أَلَمْ تُدْخِلْنَا الْجَنَّةَ، وَتُنَجِّبَنَا مِنَ النَّارِ؟ قَالَ: فَيَكْشِفُ الْحِجَابَ، فَمَا أُعْطُوا شَيْئًا أَحَبَّ إِلَيْهِمْ مِنَ النَّظَرِ إِلَى رَبِّهِمْ عَزَّ وَجَلَّ» [مسلم: ۱۸۱] «آن‌گاه که بهشتیان وارد بهشت می‌شوند، الله تبارک و تعالی

مانند ماه شب چهارده می‌بینند^۱ و این جزای کسانی است که از الله ترسیده‌اند و او را آن‌گونه عبادت کرده‌اند که انگار او را می‌دیدند و گناه نمی‌کردند.

وقتی انسان از الله بترسد به سوی او می‌رود و او را بیشتر عبادت می‌کند؛ برخلاف ترس از چیزهای دنیوی که انسان از آنها فرار می‌کند.

ترک گناهان + بازگشت به سوی الله متعال + عمل آن‌گونه که او را می‌بینی؛ دلیل استفاده از کلمه خشیت این است که خشیت از ترس بالاتر است و تنها ترس نیست.

خشیت	خوف
کامل	ناقص
خوف + علم	ترس همیشه خودش تنهاست
خوف (ترس) + تعظیم	
خوف (ترسی) + بازگشت	
به سوی الله.	

الله از بندگانش ترس خالی (خوف) نمی‌خواهد بلکه ترس همراه با عمل می‌خواهد. و هرکس چنین کند به بالاترین نعمت یعنی خشنودی و رضای الله متعال و دیدار او دست پیدا می‌کند. و کسانی که در فردوس اعلی هستند، هر روز الله متعال را ملاقات می‌کنند.

می‌فرماید: آیا چیزی افزون بر این می‌خواهید که به شما بدهم؟ می‌گویند: مگر ما را روسفید نکرده‌ای؟ مگر ما را وارد بهشت نگردانده‌ای؟ مگر ما را از آتش دوزخ نجات نداده‌ای؟ آن‌گاه حجاب را کنار می‌زند و به این ترتیب محبوب‌ترین چیزی که به بهشتیان داده می‌شود، نگریستن به پروردگارشان می‌باشد». (مصحح)

۱- «كُنَّا عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ، فَنَظَرَ إِلَى الْقَمَرِ لَيْلَةً - يَعْنِي الْبَدْرَ - فَقَالَ: إِنَّكُمْ سَتَرُونَ رَبَّكُمْ، كَمَا تَرَوْنَ هَذَا الْقَمَرَ، لَا تُضَامُونَ فِي رُؤْيَيْهِ، فَإِنْ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ لَا تُغْلَبُوا عَلَى صَلَاةٍ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا فَافْعَلُوا. ثُمَّ قَرَأَ: ﴿وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ﴾ [۳۹: ق: ۳۹]» [بخاری: ۵۵۴ و ۵۷۳ و ۴۸۵۱ و ۷۴۳۴ و ۷۴۳۶ مسلم: ۶۳۳] «نزد رسول الله ﷺ بودیم؛ نگاهی به ماه شب چهارده - یعنی قرص کامل ماه - کرد و فرمود: «همینطور که این ماه را می‌بینید، پروردگارتان را خواهید دید. در این مورد، هیچ مزاحمتی برای شما، وجود نخواهد داشت. (اگر می‌خواهید دیدار الله نصیب شما شود) سعی کنید بر نمازهای صبح و عصر، مواظبت نمایید. و حتماً این کار را انجام دهید». سپس این آیه را تلاوت فرمود: «و پیش از برآمدن آفتاب و قبل از فروشدن آن، پروردگارت را به پاکی ستایش کن [و نماز بگزار]». (مصحح)

این پاداش برای کسانی است که از الله بترسند. آیه بیانگر این است: کسانی که به الله و پیامبرش مومن باشند و تسلیم اوامر و عامل به شریعت او باشند، پس از مرگ، روزی که الله را ملاقات می‌کنند، پاداش آنان باغ‌های جاودانی است که همیشه در آن می‌مانند نه از آن بیرون می‌آیند و نه بار دیگر مرگ به سراغشان می‌آید، الله به سبب ایمان و طاعتشان از آنان راضی و خشنود است و آنان هم به خاطر عطا و بخشش و نعمت‌های جاویدانی که در دارالسلام بهره‌مند شده‌اند، از پروردگارشان راضی و خشنودند. و این پاداش که سعادت جسمی و جانی را دربردارد از آن بنده‌ای است که از پروردگارش ترسان باشد و از او نافرمانی نکند و اگر روزی خطا و لغزش از او سرزند آن را با توبه جبران کند و هنگام مرگ در اطاعت الله باشد؛ نه بر عصیان او.

مقام خُلُود و جاودانگی مقامی است که تنها الله عظمتش را می‌داند و تنها وقتی برای ما قابل درک است که در آن مقام قرار گیریم. تنها داخل شدن به بهشت نیست، بلکه ﴿رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾ به آرامش نهایی رسیدن بعد از بهشت است که مقام دیگری است که مقام رضوان می‌باشد. رضوان یعنی رضایت متقابل الله و بندگان از یکدیگر که به مقامی رسیده‌اند که بعد از آن مقام، مقام دیگری نیست. اما این مقام را به هر کسی نمی‌دهند: ﴿ذَلِكَ لِمَنْ حَثِيَ رَبَّهُ﴾ ^(۸) این مقام از آن کسانی است که تسلیم و راضی از الله خود هستند. چون خشیت در سوره ی عبس آمده است که معنی تسلیم را هم می‌دهد. آنجا که می‌فرماید: ﴿وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى﴾ ^(۸) وَهُوَ يَخْشَى ^(۹) [عبس: ۸-۹] «اما کسی که شتابان به سراغ تو می‌آید و [از الله] می‌ترسد» یعنی کسی که طالب است. یعنی کسی که تسلیم است؛ البته تسلیم همراه با رضایت. این چنین تسلیمی ارزشمند است. به تعبیر سید قطب رحمته حقایق دیگری را که سوره بیان می‌کند این است که اصل دین واحد است و قواعدش هم بسیار روشن است و به شدت از تفرق و جدا کردن صفوف نهی می‌کند و انسان‌ها را به سوی بندگی الهی واحد تشویق می‌کند و حقیقت نهایی آن است که انسان‌هایی که اهل کفر شدند، بعد از آنکه اتمام حجت شد و آنها بر موضع خود اصرار ورزیدند، بدترین مخلوقات هستند و انسان‌هایی که اهل ایمان هستند، بهترین مخلوقات می‌باشند و بنابراین پاداش تابع موضع‌گیری‌ها می‌باشد. نَدَوَى در کتابی به نام «ماذا خسر العالم بانحطاط المسلمين» نکته‌ی زیبایی را پیرامون عنادی که اهل کتاب -یهود و نصاری- در طول تاریخ داشته‌اند نقل کرده است که در این عصر نیز شاهدش هستیم که به هیچ قیمتی حاضر

نیستند از برنامه و منهج‌شان برگردند، گرچه بر انحراف و تحریف‌شدنش که به قرن ششم و هفتم میلاد مسیح برمی‌گردد، یقین دارند و این دوره از منحنی‌ترین دوره‌های تاریخ بشری است. انسانیت در آن مقطع زمانی، بسیار عقب افتاده بود. نیرویی در روی زمین نبود که دست انسانیت را رفته و وا مانده را بگیرد و به سر منزل مقصود برساند. انسان در آن قرن، به خصوص قرن ششم و هفتم میلادی معبودش را فراموش کرده بود. خودش، هدفش، رشدش و توانش را برای تشخیص خیر از شر از دست داده بود، و زشت و نیکو را به هم آویخته بود. مدتی بود که پیامبری مبعوث نشده بود و آن چراغ‌هایی که پیامبران پیشین روشن کرده بودند، همه به وسیله‌ی توفان‌های هوا و هوس انسانی خاموش شده و کار به جایی رسیده بود که دین را در حاشیه قرار داده بودند. مانند قرن کنونی که جریان سکولاریزم علم شده است و می‌خواهند به شکلی دین را به حاشیه بکشانند و بگویند که از دین کاری برای اداره‌ی جامعه و انسان‌ها ساخته نیست. و بسیاری از روشنفکرانی که در دل‌شان روشنی نیست، بسیار مات و مبهوت این سوغات اروپا شده‌اند و این جریان، خود تکرار تاریخ می‌باشد؛ زیرا در قرن ششم و هفتم هم با اصحاب کلیسا همین کار را کردند و مردم را به رهبانیت و فرار از تکالیف حیات و دوری از اداره‌ی امور مردم و سیاست دعوت کردند و قایل به تفکیک میان روحانیت و مادیت شدند و از همین رهگذر برای خودشان اموال فراوانی را انباشتند و به قول قرآن شروع به خوردن مال مردم به باطل کردند و کار به جایی رسید که دیانت‌های بزرگ مانند یهودیت و نصرانیت وسیله‌ی ملعبه و مضحکه‌ی مجرمین و منافقین قرار گرفتند و تحریف‌ها با قوت تمام در آنها صورت گرفت و کار به جایی رسید که ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصْرَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ﴾ [التوبة: ۳۰] «یهود گفتند، عزیر پسر الله است و نصاری گفتند مسیح پسر الله است». یهود نصاری را و نصاری یهود را تخطئه می‌کردند و می‌گفتند: ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتْ النَّصْرَى عَلَى شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصْرَى لَيْسَتْ الْيَهُودُ عَلَى شَيْءٍ﴾ [البقرة: ۱۱۳] «یهود گفتند: نصاری بر حق [و آیین صحیحی] نیستند؛ و نصاری [نیز] گفتند: یهود بر حق [و آیین صحیحی] نیستند». یهود کارشان به جایی رسیده بود که می‌گفتند: ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ﴾ [المائدة: ۶۴] «دست‌های الله [از خیر و بخشش] بسته است». و کاری از الله ساخته نیست و همه کاره ما هستیم و الله می‌فرماید: ﴿عُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ﴾ [المائدة: ۶۴] «دست‌هایشان بسته باد و به سزای

آنچه گفتند لعنت بر آنان باد! [هرگز چنین نیست؛] بلکه هر دو دست او گشاده است [و] هر گونه که بخواهد، می‌بخشد» و در توصیف نصاری الله فرمود: ﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ﴾ [المائدة: ۱۷] «کسانی که گفتند: الله همان مسیح - پسر مریم - است یقیناً کافر شدند». ﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ﴾ [المائدة: ۷۳] «کسانی که [معبود حقیقی را مجموعه پدر، پسر و روح القدس دانستند و] گفتند: الله سومین [نفر از] سه [معبود] است قطعاً کافر شدند». و خطاب به کافران می‌فرماید: ﴿قُلْ يَتَّبِعُهَا الْكَافِرُونَ ۱ لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ ۲ وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ ۳ وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَّا عَبَدْتُمْ ۴ وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ ۵ لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ ۶﴾ [الکافرون: ۱-۶] «ای پیامبر، بگو: ای کافران، آنچه را که شما عبادت می‌کنید، من عبادت نمی‌کنم، و [نیز] آنچه را که من عبادت می‌کنم شما عبادت نمی‌کنید. و نه من عبادت‌کننده آنچه شما عبادت کرده‌اید خواهم بود؛ و نه شما عبادت‌کننده آنچه من عبادت می‌کنم خواهید بود. [بنابراین] آیین شما [که آن را برای خویش ساخته‌اید] برای خودتان و آیین من [که الله آن را بر من فرستاده است] برای خودم» و این اهل کتاب و مشرکان که به شکلی متصل به کفر بودند از کفرشان تحت هیچ شرایطی جدا نشدند، حتی با نزول آیات هدایت الهی؛ چون منتظر بودند که از میان قوم خودشان پیامبری مبعوث شود، وقتی پیامبر از میان عرب‌ها مبعوث شد، تمام مطالب مبنی بر اینکه عیسی وعده کرده پیامبری بعد از من می‌آید که اسمش احمد است، انکار کردند؛ و یقین داشتند که این پیامبر از میان خودشان است. زمانی که پیش‌بینی‌های آنها غلط از آب درآمد جبهه‌گیری خود را قوی‌تر کردند و از همان زمان یعنی مبعوث شدن پیغمبر اسلام تا امروز، فتنه‌گری و آتش‌افروزی می‌کنند. جنگ در فلسطین تنها جنگ بر سر آب و خاک و منطقه‌ی اشغال شده نیست، بلکه جنگ عقیده و ایمان است؛ جنگ بین اسلام و یهود است. آن هم یهودی که سردمدار کفر و شرک در طول تاریخ بوده است. یهودی که انحصار طلب است. یهودی که زیادت طلب است، یهودی که به تعبیر امروز صهیونیست است. نتیجه این شد که جریان‌های قرن ششم و هفتم به قرن‌های بعد هم کشانده شد. جریان جنگ‌های صلیبی و مباحث بسیار مفصلی را که ندوی در کتاب خود به رشته‌ی تحریر درآورده و سید قطب در تفسیر فی ظلال از آن یاد کرده است. و دلایل ظریف و دقیقی را ارزیابی می‌کند و ما را به قرن خودمان مرتبط می‌سازد و دلایل انحطاط و عقب‌ماندگی مسلمانان را تبلیغ یهود و نصاری و متأثر شدن بعضی از

مسلمانان از آنان می‌داند که در باب عقیده آگاهی کافی نداشتند. و سخن آخر اینکه پیامبران از طرف الله برای اصلاح احوال جامعه‌ی انسانی مبعوث شده‌اند و آخرین پیامبر هم آخرین مصلح بوده و آن پیامبر ما است. در این راستا هرکس که پیرو مصلح آخرین شد، یقیناً اهل سعادت است و به صف ﴿خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾ خواهد پیوست و هر کسی هم که پیرو این مصلح نشود، به صف ﴿شَرُّ الْبَرِيَّةِ﴾ ملحق خواهد شد و اهل شقاوت و بدبختی است.

رهنمون آیات:

- ۱- بیان کیفر کسانی که به اسلام کفر ورزند؛ آنان بدترین عقوبت و کیفر را دارند.
- ۲- بیان پاداش کسی که به اسلام مومن باشد و شریعت آن را بر خود تطبیق نماید و بر اوامر و نواهی آن ثابت قدم ماند؛ پاداش او بهترین پاداش می‌باشد که همان رضوان الله و جاویدان ماندن در دارالسلام است.
- ۳- فضیلت خوف و خشیت از پروردگار اگر صاحبش را به طاعت الله و رسولش وا دارد و نسبت به ادای واجبات و ترک محرّمات مصمّم و ثابت قدم نماید و اقوالش مطابق با افعالش باشد.

تفسیر سوره‌ی زلزله

این سوره هم یکی از سوره‌های مکی است که محور آیاتش اصلاح بینش انسان است، به ویژه در زمینه‌ی ایمان به آخرت. ضعف در ایمان به روز قیامت و یا عدم ایمان به روز قیامت انسان را چنان دچار تزلزل شخصیتی می‌کند که در هر حرکتی که انجام می‌دهد، راه به جایی نمی‌برد و همیشه پریشان و مضطرب و نگران خواهد بود. نام سوره زلزله و یا زلزال است که اشاره به حادثه‌ی عظیمی می‌کند که در ابتدای روز قیامت روی می‌دهد و تمام کره‌ی زمین را دربر می‌گیرد. به تعبیر وارد در اولین آیه از سوره‌ی حج از آن به ﴿زُلْزَلَةَ السَّاعَةِ﴾ [الحج: ۱] یاد شده است، یعنی زلزله‌ی روز قیامت؛ و با توجه به نام سوره، محور سوره هم اشاره به همان حادثه‌ای است که زمین را آن چنان متحول و منقلب می‌کند که به جز اهل ایمان بقیه‌ی انسان‌ها را هول و هراس وحشتناکی فرا می‌گیرد. اهل ایمان آن هول و هراس را درک نمی‌کنند و قبل از آمدن آن هول و هراس بسیار وحشتناک به شکلی بسیار آرام و مطمئن جان می‌دهند و این اشاره به دومین شیپور از شیپورهایی است که نواخته می‌شود و شیپور بیدار شدن انسان‌هاست که با مرگ به خواب رفته‌اند، آنجا بیدار می‌شوند و متوجه می‌شوند زمان، زمان حساب پس دادن است. این سوره مدنی است و اشاره به آمدن قیامت، زنده‌شدن انسان‌ها بعد از مرگ و محاسبه‌ی هر کسی بر حسب عملکردی است که در دنیا داشته است.

تقسیم‌بندی آیات:

از آیه‌ی ۱ تا آیه‌ی ۵ اشاره‌ای است به آن حادثه‌ی عظیمی که روی می‌دهد و بساط دنیا برچیده می‌شود و وضعیتی که انسان در آن زمان پیدا می‌کند.
از آیه‌ی ۶ تا آخر سوره، اشاره‌ای است به تقسیم‌بندی انسان‌ها به دو گروه و ملاحظه‌ی نتیجه‌ی اعمالی که در دنیا انجام داده‌اند؛ کسانی که اهل ایمان به قیامت بوده‌اند به نتیجه‌ای می‌رسند و کسانی که مؤمن به روز قیامت نبوده‌اند به نتیجه‌ی دیگری خواهند رسید.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

﴿إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زُلْزَالَهَا ﴿۱﴾ وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا ﴿۲﴾ وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا ﴿۳﴾
يَوْمَئِذٍ تُخْبِتُ أَخْبَارَهَا ﴿۴﴾ بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا ﴿۵﴾﴾ [الزلزلة: ۱-۵].

﴿إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا﴾^۱،^۲

«هنگامی که زمین با شدیدترین تکان‌هایش به لرزه درآید [نه بخشی از زمین، بلکه تمام زمین]». و آن زلزله‌ی شدید، قیامت است.

﴿إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ﴾: «آن‌گاه که زمین برای برپایی قیامت به لرزه درآید.»

شروع سوره با خبری از زلزله‌ی زمین است که با زلزله‌ی دنیا فرق دارد؛ زیرا زلزله‌ی دنیا موقت و کوتاه‌مدت است و خرابی که به بار می‌آورد نیز موضعی است؛ اما

۱- زُلْزِلَ: که فعل مجهول است اصلش زَلَزَلَ بوده است. زلزل از دو فعل تشکیل شده که با همدیگر ترکیب شده‌اند و یک فعل را ساخته‌اند. در ادبیات عرب به معنی لغزیدن؛ کسی که پایش در جایی لیز می‌خورد و می‌افتد؛ وقتی می‌گویند «زَلَّ فلان» یعنی فلانی پایش لیز خورد و افتاد. زَلَّ یعنی لغزید. حالا هرچه این لغزش‌ها بیشتر تکرار شوند، به همان اندازه لرزه‌های زیادتری خواهیم داشت و نهایتاً می‌شود زلزله. تزلزل هم مصدر است و آن هم از رباعی مزید می‌باشد. وقتی می‌گویند فلانی فردی است که دچار تزلزل شده است، یعنی شخصیت لرزانی دارد و مرتب شخصیتش می‌لرزد، ثبات و استقامت ندارد. متزلزل هم همین معنی را دارد. آن وضعیت، وضعیت مطلوبی برای هیچکس نیست. می‌گویند انسان متزلزلی است، حالا ممکن است از لحاظ فکری یا از لحاظ اخلاقی باشد. نتیجه‌ی عدم ثبات و عدم استقرار، عدم آرامش است. این‌ها همه برمی‌گردد به ریشه‌ی زلزله که اسم سوره هم زلزال است. در سوره‌ی حج هم دوباره همین ماده به کار رفته است، اینجا به شکل فعلی و آنجا به شکل اسمی: ﴿يَتَأْتِيهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ﴾ [الحج: ۱] ای مردم تقوای الهی‌تان را رعایت کنید، از حدشکنی‌ها و حرمت‌شکنی‌های الهی دست بردارید؛ زیرا ﴿زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ﴾ یعنی آن زلزله‌ای که در ابتدای روز قیامت می‌آید، چیز بسیار بزرگی است، عظمت خاصی دارد و در آیه‌ی دوم از سوره‌ی حج توصیفش می‌کند که: ﴿يَوْمَ تَرُوهَا تَدْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَرَىٰ وَمَا هُمْ بِسُكَرَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ﴾ [الحج: ۲] «روزی که آن را می‌بینید، [آنچنان وحشتناک است که] هر مادر شیرده‌ای [فرزند] شیرخوارش را فراموش می‌کند و هر [موجود] بارداری جنین خود را [بر زمین] می‌نهد و مردم را مست می‌بینی، در حالی که مست نیستند؛ بلکه عذاب الله شدید است». این پیامدهای آن زلزله‌ی قیامت است که اینجا هم به شکلی به آن اشاره دارد. ﴿زَلْزَالَهَا﴾ در اینجا به شکل مصدری آن است که دو مصدر دارد، یکی زلزله و دومی زلزال و هر دو به یک معنی هستند.

۲- اضافه‌ی «زلزال» به «ارض» برای اشاره به هولناکی و سختی آن روز است. زلزال با کسر زاء مصدر است و با فتح زاء اسم مصدر است.

زلزله‌ی قیامت یکسره و با شدت زیاد و خرابی مطلق و یک‌پارچه است و انسان‌ها در آن هنگام مانند انسان‌های مست هستند درحالی‌که مست نیستند و الله متعال می‌فرماید:

﴿وَتَرَى الْإِنْسَانَ سُكَرَىٰ وَمَا هُمْ بِسُكَرَىٰ﴾: [الحج: ۲] «و مردم را مست می‌بینی، در حالی که مست نیستند».

﴿وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا﴾^۱.

«و زمین بارهای سنگینش [از مردگان و چیزهای دیگر] را بیرون ریزد». زمین تمام چیزهای سنگینی را که در دل و در درونش قرار دارد، بیرون می‌اندازد. بارهایش را از خزاین و اموات و... بیرون می‌ریزد. معادن گران‌بها از ته زمین بیرون انداخته شوند، مردگان از قبر بیرون ریخته شوند، کوه‌ها از هم پاشیده، زمین‌ها از هم شکافته، دریاها به آتش سوزان تبدیل شده، از آسمان‌ها ستاره‌ها از پی یکدیگر منفجر شوند و فرشتگان از بالا به زمین سرازیر شوند.

نظر علما در مورد این آیه:

۱- هرچه معادن و گنجینه و ثروت است از درون زمین بیرون می‌آیند.

۲- هرچه مرده در زمین دفن شده است، بیرون می‌آیند.

﴿وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا﴾^۲.

«و انسان [با حیرت] می‌گوید: «آن [= زمین] را چه شده است؟»

﴿مَا لَهَا﴾: «انسان کافر در آن هنگام گوید: چرا زمین این‌گونه به حرکت در می‌آید؟» چه خبر است؟ (زیرا شرایط سخت و سنگین است).

آن وقت انسان گوید: زمین را چه شده است؟ و برای آن چه اتفاقی افتاده است؟ شکی نیست که مراد از این انسان سائل، انسان کافر به قیامت است اما انسان مومن، به آن علم و آگاهی دارد؛ زیرا که آن جزیی از عقیده‌ی اوست.

۱- اخراجت: از ماده‌ی خروج است، اینجا باب افعال است، یعنی خارج گردانید یا خارج کرد. ائقال: جمع ثقل است. به معنی سنگینی و هرچیز که وزن داشته باشد، به طوری که برای منتقل کردنش از جایی به جای دیگر بایستی نیرویی مصرف شود. جمع ثقل می‌شود ائقال؛ یعنی سنگینی‌ها.

۲- استفهام ﴿مَا لَهَا﴾ ناشی از دهشت و حیرت ناگهانی است. یعنی چرا زمین این‌گونه به زلزله افتاد؟

دلیل اینکه پروردگار متعال از کلمه‌ی ﴿الْإِنْسَانُ﴾ استفاده فرموده و فرموده است: «وَقَالَ النَّاسُ» این است که در آن زمان، هرکس مشغول نفس خویش است و فقط از خودش می‌پرسد و متوجه کس دیگری نیست.

انسان بنا بر قول اکثر مفسران عبارت است از آن انسان‌هایی که هول و هراس آن روز را درک می‌کنند و اهل ایمان نیستند. و نشانه‌های قیامت فقط برای بدترین انسان‌های روی زمین پدیدار می‌شود و اهل ایمان و حتی کسانی که ذره‌ای ایمان در قلب دارند با توجه به مفاد حدیث صحیح قبل از روز قیامت با نسیمی جان‌شان گرفته می‌شود^۱ و آن هول و هراس روز قیامت را احساس نمی‌کنند و وقتی هم که بیدار می‌شوند، بیدار شدن‌شان بسیار طبیعی و آرام می‌باشد و از وضعیت موجود هیچ تعجبی ندارند، چون به آنها (مؤمنین) در دنیا وعده داده شده بود که چنین اتفاقی خواهند افتاد.

زمانی که دین فراموش شد، «الحمدلله» از زبان‌ها رفت، مسیح دجال با فتنه‌هایش ظهور کرد، کعبه خراب شد، عیسی در آخر الزمان برای نبرد با دجال ظهور می‌کند و او را از بین خواهد برد؛ این‌ها نشانه‌های نزدیک شدن قیامت است.

هرکس ۱۰ آیه‌ی اول سوره‌ی کهف را حفظ کند و همیشه بخواند، از شر فتنه‌ی مسیح دجال در امان خواهد ماند.^۲

﴿يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا﴾^۳

۱- «يَبْعَثُ اللَّهُ رِيحًا كَرِيحًا أَلْسِنِكِ مَسْهَا مَسُّ الْحَرِيرِ، فَلَا تَتْرُكُ نَفْسًا فِي قَلْبِهِ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنَ الْإِيمَانِ إِلَّا قَبَضَتْهُ، ثُمَّ يَنْفِئُ شِرَارَ النَّاسِ عَلَيْهِمْ تَقُومُ السَّاعَةُ» [مسلم: ۱۹۲۴ و ۲۹۳۷ و ۲۹۴۰] (مصحح)

۲- «مَنْ حَفِظَ عَشْرَ آيَاتٍ مِنْ أَوَّلِ سُورَةِ الْكَهْفِ عَصِمَ مِنَ الدَّجَالِ» [مسلم: ۸۰۹] (مصحح)

۳- یومئذ: یعنی در آن هنگام و در آن روز؛ از دو اسم تشکیل شده: یکی یوم و دیگری اذ. اذ به معنی زمان است. روی هم و باهم یعنی آن روز و آن هنگام؛ و تنوین آن تنوین عوض است. تحدت: از ماده‌ی حَدَّتْ است. وقتی که به باب تفعیل می‌رود می‌شود حدث- یحدث- تحدیث. اصل تحدیث یعنی ساختن، به وجود آوردن و پدید آوردن. حدیث هم یعنی قبلاً وجود نداشته و بعداً به وجود آمده است. مطلق سخن گفتن را هم حدیث گفته‌اند.

اخبارها: جمع خبر است. خبر یعنی گزارشی که از کسی یا چیزی به کس دیگری منتقل می‌شود و نوع خاصی از خبر را که صادق و مهم است، نبأ می‌گویند که در قرآن هم به کار رفته است. پیامبران نبی هستند، یعنی اخباری را که به ما می‌دهند، اخبار یقینی و قطعی است. لذا معنی نبأ از معنی خبر بیشتر است. هر خبر یقینی را نبأ می‌گویند.

«در آن روز [زمین] تمام خبرهایش [و هر خیر و شری که بر آن انجام شده] را بازگو می‌کند».

﴿تَحَدَّثُ أَخْبَارَهَا﴾: «آن روز زمین خبرهای خود را از خیر و شر برای صاحبانش بازگوید و گواهی دهد.»

در چنین روزی زمین رازهایش را باز گوید، شهادت داده و حرف می‌زند و آنچه بر روی آن از خیر و شر جاری شده خبر می‌دهد؛ زیرا در این اخبار مأمور است.
پیامبر ﷺ فرمود: «أَتَدْرُونَ مَا أَخْبَارُهَا؟»^۱.

در آن روز زمین گزارش خودش را می‌دهد و اخبارش را می‌گوید و گفتنی‌های بسیار برای بازگو کردن دارد. یکی از شاهدتها بر اعمال انسان زمین می‌باشد. انسان هر حرکتی اعم از شر یا خیر بر روی زمین انجام دهد، یکی از شاهدانش زمین است، هر کاری اعم از طاعت و یا معصیت که انجام داده باشد. حالا بعضی‌ها می‌گویند زمین چگونه سخن می‌گوید: در قرآن آمده است که در روز قیامت پوست بدن به سخن می‌آید و انسان تعجب می‌کند که علیه او شهادت می‌دهد: ﴿وَقَالُوا لَجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا﴾ به پوست‌های‌شان می‌گویند: چرا علیه ما شهادت می‌دهید. ﴿قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ﴾ [فصلت: ۲۱] می‌گویند: الله که همه چیز را به نطق آورده ما را هم به نطق آورده است، اما چگونگی آن در حیطة و قدرت الله می‌باشد. به تعبیر قرآن اگر ما کمی محبانه به افعال الله بنگریم و به اخباری که الله در قرآنش برای ما بیان فرموده است، بیندیشیم بسیار آسان‌تر تسلیم خواهیم شد و با این تسلیم‌شدن بیشتر به آرامش خواهیم رسید تا اینکه مانند بسیاری از افرادی باشیم که سنگِ عقل را به سینه می‌زنند و عجیب هم این است که هنوز مضطرب هستند و اندر خَم یک کوچه هستند و به جایی هم نرسیده‌اند. به تعبیر مولوی:

پای استدالیان چوبین بود پای چوبین سخت بی‌تمکین بود
انسان تعجب می‌کند که زمین چگونه گزارش می‌دهد و اخبار را بازگو می‌کند که چه کسانی آمدند و چه طاعت‌هایی کردند و چه کسانی آمدند و چه مصیبت‌هایی را انجام دادند. زمین از کجا این قدرت را یافته است؟ در این آیه می‌فرماید که:

﴿بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا﴾^۱ «زیرا پروردگارت به او [چنین] وحی [و حکم] کرده است».

﴿أَوْحَىٰ لَهَا﴾: «پروردگارت به آن وحی نموده است.»

یعنی زمین از خود کاری نمی‌کند و این لرزیدن، بیرون دادن اموات، انداختن گنج‌ها و بازگفتن خبرها همه به فرمان پروردگار است. زمین در آن روز حرف می‌زند و می‌گوید: می‌دانید برای چه حرف می‌زنم؟ برای اینکه الله حکم و وحی کرده است. در حقیقت الله که زمین را آفریده در آن مقطع هم (قیامت) زمین را به سخن گفتن وادار می‌کند که از آنچه بر روی آن اتفاق افتاده، گزارش دهد. مقطع اول سوره در اینجا به پایان می‌رسد و اما مقطع دوم سوره نتیجه‌گیری سوره را بیان می‌کند.

الله متعال در این آیه با بیان کلمه ﴿رَبِّكَ﴾ یعنی پروردگار تو، رسول ﷺ را خطاب قرار می‌دهد که پروردگار تو محافظ و نگهدار توست و تو را تنها نخواهد گذاشت تا برای پیامبر قوت قلب وطمأنینه بوده و باعث خوشحالی او شود.

﴿يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِّيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ ۖ فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ۗ ﴿٧﴾
وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ ۗ ﴿٨﴾ [الزلزلة: ۶-۸].

﴿يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِّيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ ۖ﴾^۲.

«در آن روز، مردم گروه‌گروه باز می‌گردند تا [نتیجه] اعمال‌شان به آنان نشان داده شود.»

﴿يَصْدُرُ﴾: بیرون آمدن از قبر.

۱- أوحى لها: کلمه‌ی اوحی از وحی است. وحی یعنی اشاره‌ای سریع و مخفی؛ وقتی الله برای پیامبر وحی می‌فرستاد، نیز درحقیقت به همین ترتیب بوده است. وقتی جبرئیل امین بر پیامبر نازل می‌شد، پیامبر متوجه می‌شد.

۲- اشتات: جمع شتیت به معنی پراکنده است. اشتات در اینجا یعنی گروه‌های پراکنده؛ یعنی گروه‌های که به اصطلاح، وضعیتی نابسامان دارند. زیرا هر کسی و گروهی به یک سمت می‌رود. لیروا: از ماده‌ی رؤیت می‌باشد، یعنی دیدن؛ البته وقتی که به باب افعال برود، ماضی آن می‌شود «أرى» و مضارعش می‌شود «یُرى» و وقتی که «یُرى» را طبق قواعد خاص خودش صرف کنیم می‌شود یُرون و بعداً که مجهول بشود می‌شود یُرون چون لام بر سرش بیاید، نون آن ساقط می‌شود، تبدیل می‌شود به لیروا و معنی آن می‌شود: تا به آنها نشان داده شود.

اعمالهم: اعمال جمع عمل است. عمل، خاص کسانی است که صاحب علم و اراده هستند و گفتیم که فعل و عمل باهم تفاوت دارند. فعل، میان انسان و حیوان مشترک است اما وقتی که عمل شد، مخصوص انسان و همه‌ی موجودات می‌شود که صاحب علم و اراده هستند.

﴿أَشْتَاتًا﴾: متفرق و هریک در یک جهت، گروه گروه.

طبق نظر علما ﴿أَشْتَاتًا﴾ در سه معنی به کار رفته است:

- ۱- متفرق و تنها، بعضی به سمت چپ و بعضی به سمت راست می‌روند و هرکس خودش تنهاست.
- ۲- مسلمانان در جهتی و کافران در جهتی دیگر می‌روند.
- ۳- هر گروه و قومی با همسان خود و همراه با رئیس‌شان؛ مشرک با مشرک، رباخوار با رباخوار.

﴿يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا﴾: «مردم برای موقف حساب، پراکنده برآیند.»

﴿لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ﴾: «تا پاداش اعمالی که انجام داده‌اند ببینند که آیا بهشتی‌اند یا جهنمی؟»

یعنی هنگام زلزله و به حرکت درآمدن زمین - که این در نفخه‌ی دوم است - مردم از قبرهای‌شان به‌سوی محشر، موقف حکم و قضاوت رهسپار می‌شوند. در آن روز افراد، گوناگون‌اند: بعضی که نامه‌ی اعمال‌شان را به دست راست‌شان می‌دهند، نیک‌بخت‌اند و سرافراز و بعضی که نامه‌ی اعمال‌شان را به دست چپ‌شان می‌دهند، بدبخت و تیره روز‌گارد؛ خلاصه بعضی سواره و دل‌آسوده، از بند آزاده و برخی بسته و به زنجیر کشیده می‌باشند.

اعمال فقط نوشته شده نیست بلکه دیده می‌شود که چه گناہانی کرده‌اند و یا چه اعمال نیکی انجام داده‌اند؛ انسان‌ها تمام اعمال و گناہان صغیره و کبیره‌ی خود را می‌بینند و آن را تأیید می‌کنند؛ «روز قیامت، الله متعال بنده مؤمن را نزد خود فرا می‌خواند و در آغوش می‌گیرد و به دور از انظار دیگران، به او می‌فرماید: آیا فلان گناه و فلان گناه را به یاد داری؟ بنده می‌گوید: بله، ای پروردگار من!

و این‌گونه الله از او، به گناہانش اعتراف می‌گیرد و بنده مؤمن، خود را در معرض هلاک می‌بیند. آنگاه الله می‌فرماید: در دنیا گناہانت را پوشانیدم. امروز نیز آنها را (می‌پوشانم و) مورد مغفرت قرار می‌دهم. سپس کارنامه اعمال صالح به او داده می‌شود. اما درباره کفار و منافقین، گواہان خواهند گفت: اینها همان کسانی هستند که بر پروردگارشان دروغ می‌بستند. هان! لعنت الله بر ستمکاران [مشرک] باد!»^۱.

۱- «إِنَّ اللَّهَ يُدْنِي الْمُؤْمِنَ، فَيَضَعُ عَلَيْهِ كَنَفَهُ وَيَسْتَرْهُ، فَيَقُولُ: أَتَعْرِفُ ذَنْبَ كَذَا، أَتَعْرِفُ ذَنْبَ كَذَا؟ فَيَقُولُ: نَعَمْ أَيُّ رَبِّ، حَتَّى إِذَا قَرَّرَهُ بِذُنُوبِهِ، وَرَأَى فِي نَفْسِهِ أَنَّهُ هَلَكَ، قَالَ: سَرَّهْتُهَا عَلَيْكَ فِي الدُّنْيَا، وَأَنَا أَعْفِرُهَا لَكَ

بحث جزای عمل نیست، نفرموده است: «لیروا جزاءهم» بلکه اعمال‌شان به صورت دقیق و کامل و بدون کم و کاست به آنها نشان داده می‌شود؛ در سوره‌ی آل عمران الله صحنه‌ی قیامت و اعمال انسان‌ها را به تصویر کشیده است: ﴿يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا﴾ [آل عمران: ۳۰] روزی می‌رسد که هر نفسی هر کار خیری را انجام داده است، به صورت فیلمی برایش نمایش داده می‌شود؛ کلمه‌ی مُحْضَر همین معنی را القا می‌کند، محضر یعنی دقیقاً زنده کردن چیزهایی که انسان فکر می‌کند انجام داده و به عبارتی از بین رفته و به تعبیر قرآن پرواز کرده است. همچنان که در آیه‌ی دیگری از قرآن آمده است: ﴿وَكُلٌّ اِنْسَلَبَ اَلْزَمَنَةُ طَيْرُهُ وَ فِي عُنُقِهِ﴾ [الإسراء: ۱۳] هر عملی را که انسان انجام داده است (طائر یعنی پرنده و منظور نامه‌ی اعمال است) همه را جمع می‌کنیم و به او ملحق می‌کنیم کلمه‌ی ﴿اَلْزَمَنَةُ﴾ یعنی به او ملحق ساختیم. ﴿فِي عُنُقِهِ﴾ آن کارهایی را که انجام داده و فکر می‌کند که تمام شده است. چنین نیست، بلکه همه‌ی گفته‌ها و کرده‌ها ثبت و ضبط می‌شوند. به قول سنایی غزنوی:

هرچه گویی بشنوی و هرچه کاری بدروی
این سخن حق است اگر نزد سخن گستر برند

و چقدر قرآن زیبا بیان فرموده است: هرکار خیری که انسان انجام می‌دهد دوست دارد نمایش آن تمام نشود: ﴿يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ اَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ اَمَدًا بَعِيدًا﴾ [آل عمران: ۳۰] «[روز قیامت،] روزی [است] که هر کس آنچه را از کار نیک [و بد] انجام داده است حاضر می‌بیند و آرزو می‌کند میان او و اعمال بدی که انجام داده است فاصله‌ی زیادی باشد». در مورد کارهای بدی که انجام داده، دوست دارد فاصله‌ی زیادی میان او و میان آنها ایجاد شود. در دنیا مردم این کارهای بد را خیلی هم با افتخار انجام می‌دهند و از آن صحنه‌های معصیت و گناه خودشان فیلم‌برداری می‌کنند و این طرف و آن طرف نمایش داده می‌شود و به این کارشان هم افتخار می‌کنند، پس وقتی که چنین است:

الْيَوْمَ، فَيُعْطَى كِتَابَ حَسَنَاتِهِ، وَأَمَّا الْكَافِرُ وَالْمُنَافِقُونَ، فَيَقُولُ الْأَشْهَادُ: ﴿هَتُوْا لَآئِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَي رَبِّهِمْ
أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ﴾ [هود: ۱۸] [بخاری: ۲۴۴۱ و ۴۶۸۵ و مسلم: ۲۷۶۸]. (مصحح)

﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ﴾^۱!

«پس هر کس به اندازه ذره‌ای کار نیک انجام داده باشد، [پاداش] آن را می‌بیند».

﴿مِثْقَالَ ذَرَّةٍ﴾: «ذره، به اندازه‌ی مورچه کوچکی».

۱- مثقال: از ماده‌ی ثقل است و می‌تواند واحد وزن باشد که همان اسم آلت، بر وزن مفعال می‌باشد یعنی چیزی که ثقل دارد و سنگینی اگرچه اندک باشد. در میزان الله هر چیزی جایگاه خودش را دارد و انسان‌هایی که الله را بندگی می‌کنند برای هر چیزی در جای خودش ارزش قایل هستند، هیچ چیزی را بی‌ارزش و بی‌بها نمی‌نگرند، چه گناه باشد و چه طاعت، چه کوچک باشد و چه بزرگ. بنابراین این‌ها وزن دارند و در سوره‌ی انبیا آمده است که: ﴿وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾ ما ترازوهای عدالت را در روز قیامت قرار می‌دهیم. ﴿فَلَا تُظَلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا﴾ به هیچ کسی کمترین ظلم و ستمی نمی‌شود: ﴿وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَىٰ بِنَا حَسِيبِينَ﴾^۲ [الانبیاء: ۴۷] هر عملی را که انسان‌ها انجام داده باشند، خیر باشد یا شر گرچه به اندازه‌ی یک دانه‌ی خردل باشد که بسیار ناچیز است ما آن را حاضر می‌کنیم و برای اندازه‌گیری آن، ما خود کافی هستیم.

ذره: کوچک‌ترین واحد از هر چیزی است.

خیر: در حقیقت تمام چیزهای را می‌گویند که مقبول انسان است و انسان مشتاق آن است و به صورت فطری به آن میل دارد و ممکن است مال، جاه و سایر امکانات مادی و دنیوی باشد، برای تمام اینها می‌توان کلمه‌ی خیر را به کار گرفت. اما اینکه عاقبت خوبی هم داشته باشد یا نه، جای بحث دارد، ظاهرش که خیر است، چون نعمت‌های الله است که در اختیار انسان می‌باشد. اما در حدیثی که از زبان پیامبر ﷺ روایت شده آمده: «حُفَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ وَحُفَّتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ» [مسلم: ۲۸۲۲] «بهشت با کارهای دشوار و جهنم با خواهش‌های نفسانی پوشیده شده است». دور و اطراف جهنم را خوشی‌ها و لذت‌ها فرا گرفته است و دور بهشت را مصایب و بلاها و ناخوشی‌ها. یعنی کسی که می‌خواهد به بهشت برود، باید همه‌ی این ناخوشی‌ها و بلاها و مصیبت‌ها را به جان بخرد. انسان‌های عاقل هرگز فریفته و وابسته به دنیا نمی‌شوند، از لذاذ استفاده می‌کنند اما گول دنیا را نمی‌خورند. این دنیا همانند عروس بی‌وفایی می‌باشد و هر لحظه‌ای شوهری دارد و او را تا مسیری می‌برد و بعداً راحت از او طلاق می‌گیرد و جدا می‌شود. به قول سعدی:

پس بگردید و بگرد روزگار دل به دنیا در نیندد هوشیار

پس خیر یعنی تمام چیزهایی که انسان به آنها میل و تمایل دارد و مشتاق آن است، اما خیلی از اوقات انسان در تشخیص خیر و شر دچار اشتباه می‌شود و برخی از شرها را خیر و بعضی از خیرها را شر می‌داند.

اسباب نزول آیه ۷-۸:

ابن ابی حاتم از سعید بن جبیر روایت کرده است: چون الله متعال آیه: ﴿وَيُطْعَمُونَ
الطَّعَامَ عَلَىٰ حَبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا﴾ [الإنسان: ۸] «و غذا را با اینکه [نیاز و]
دوست دارند به مستمند و یتیم و اسیر می‌بخشند» را نازل کرد، گروهی از مسلمانان فکر
کردند که اگر در راه الله چیز کم و اندک ببخشند پاداش داده نمی‌شوند و عده‌ای دیگر
چنان می‌پنداشتند که به سبب ارتکاب گناهان کوچک مانند: دروغ، چشم‌چرانی،
غیبت و ... توبیخ و سرزنش نمی‌شوند و مدعی بودند الله تنها به سبب گناهان کبیره
آنها را به دوزخ می‌اندازد سپس آیه: ﴿وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾ [الأنعام: ۱۷] نازل
گردید.^۱

نظر علما در مورد کلمه ﴿ذَرَّةٌ﴾:

- ۱- مورچه‌های کوچک قهوه‌ای‌رنگ.
- ۲- ذره‌های شن.
- ۳- گرد و غباری که به همراه نور آفتاب در نور روز دیده می‌شود.
- ۴- منظور از ذره هرچیز کم است و حسنه‌ی خیلی کم، حتی لبخندی هم، در
میزان اعمال حساب می‌شود و جزا داده می‌شود.

﴿مَنْ يَعْمَلُ﴾ صیغه‌ی فعل در اینجا مضارع است. معنایش این است که اگر کسی
کار بدی را یک بار، دوبار و یا چند بار در گذشته انجام داده است، اما الآن تصمیم
گرفته انجام ندهد و توبه کرده است، الله هم آن کارهای بد گذشته را به انسان نشان
نمی‌دهد و ستار و غفار است. هم پوشاننده‌ی گناه می‌باشد و هم بخشاینده گناه.

﴿وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾ [الأنعام: ۱۷].

«و هرکس به اندازه‌ی ذره‌ای کار بد کرده باشد [کیفر] آن را می‌بیند».
و گناهان هرچند به چشم ما اندک باشد ولی دقیق نوشته شده و جزا داده می‌شود.
و هرکس به صورت مستمر یعنی در حال و آینده آن‌طور که ﴿يَعْمَلُ﴾ این مفهوم را
می‌رساند، مثقال ذره‌ای کار شری انجام دهد، دوباره آن را خواهد دید، البته نباید برای

۱- سیوطی در [الباب النقول: ص ۲۳۳] و [الدر المنثور: ۸/ ۵۹۴، ۵۹۵] آن را ذکر نموده و به ابن ابی
حاتم نسبت داده است. حکم سند: ضعیف؛ مرسل است. (مصحح)

ما توهم ایجاد شود که الله می‌فرماید: من همه گناهان شما را می‌بخشم، من غفار الذنوب و ستار العیوب هستم اما این مثال ذره‌ها را چرا به رخ ما می‌کشد؟ باید دقت داشته باشیم که فرمود: ﴿وَمَنْ يَعْمَلْ﴾ نفرمود: «فمن عمِلَ». نفرمود: «فمن عمل مثقال». اگر عمِل می‌فرمود، آن وقت اعتراض وارد بود. یعنی هر کاری را که ما در گذشته انجام دادیم و کارهایی را که الآن انجام می‌دهیم، همه را می‌بینیم. بسیاری از مسلمانان مانند خالد بن ولید عامل پیروزی مشرکان بر مسلمانان در اُحد بود و تعدادی از اصحاب را شهید کرد، آن هم با دست خودش اما بعد از آنکه توبه کرد، همه‌ی آن گناهی را که انجام داده بود، بخشیده شد و «سیف الله المسلول» گردید، یعنی شمشیر از نیام بیرون آمده‌ای الله. پیامبر فرمود: خالد سیف الله المسلول است. شمشیری که از غلاف کشیده شد و هرگز تا مرگش به غلاف نرفت. همیشه آماده بود و قسم خورد در همان لحظه‌ای که گفت: آیا توبه‌ای برای من وجود دارد؟ و بلال گفت: یا خالد الاسلام یَجِبُ مَا قَبْلَهُ: مسلمان شدن همه‌ی گناهان گذشته‌ات را پاک می‌کند و خالد گفت: من در همین جا به الله سوگند می‌خورم هر جایی که مخالف اسلام شمشیر زده‌ام، بایستی در همان جا حضور پیدا کنم و به نفع اسلام شمشیر بزنم و همین کار را هم کرد تا اینکه از دنیا رفت و هیچ نقطه‌ای از بدنش نبود که جای زخم پینه بسته‌ی شمشیر و نیزه در آن نباشد که این‌ها همه شهادت‌ها و شفاعت‌هایی برای روز قیامتش هستند. پس ﴿مَنْ يَعْمَلْ﴾ بیانگر این نکته بود که هرکس به صورت مستمر در حال و آینده به اندازه‌ی مثقالی و ذره‌ای خیر و یا شر انجام دهد آن را دوباره خواهد دید.

از الله متعال می‌طلبیم که ایمان ما را در رابطه با روز قیامت و حقایق و حوادثی که در این راستا است، محکم‌تر از گذشته بگرداند؛ زیرا با ایمان به قیامت است که حیات دنیا معنی واقعی‌اش را پیدا خواهد کرد. در ضمن، راه بهتر استفاده کردن از امکانات دنیایی و همچنین لذت بیشتر بردن از لذایذ، همانا ایمان به قیامت می‌باشد. یوسف قرضاوی در انتهای «کتاب الایمان والحیة» که به فارسی هم ترجمه شده است، معتقد است ایمان کیمیایی است که اگر انسان آن کیمیا را به دست آورد، از سعادت و خوشبختی دنیا و آخرت بهره‌مند و برخوردار خواهد گشت. به تعبیر قرضاوی اگر خوشی و لذت دنیا را می‌خواهیم، راه رسیدن به آن همان ایمان است و اگر آخرت

خوبی را می‌خواهیم بازهم راه رسیدن به آن، ایمان می‌باشد و اگر دنیا و آخرت هر دو را با همدیگر می‌خواهیم، باز هم راه رسیدن به آن ایمان می‌باشد. الله این ایمان را نصیب همه‌ی ما بگرداند.

رهنمون آیات:

- ۱- تأیید عقیده‌ی رستاخیز و جزا.
- ۲- اعلام یک انقلاب در هستی که زمین غیر این زمین و آسمان‌ها غیر این آسمان‌ها خواهد بود.
- ۳- به سخن آمدن جمادات نشانه‌ای از نشانه‌های الله متعال است که بر قدرت، علم و حکمت او دلالت می‌کند و از موجبات الوهیت اوست که فقط الله مورد عبادت قرار گیرد.
- ۴- تأیید حدیث صحیح «اتَّقُوا النَّارَ وَلَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ»^۱ «از آتش دوزخ بپرهیزید هر چند با بخشش نصف خرما می‌باشد».
- ۵- عمل خیر کافر در دنیا به او سود می‌رساند، ولی در قیامت هیچ نفعی عاید او نخواهد بود.
- ۶- ممکن است عمل بد مسلمان در دنیا مجازات شود ولی پاداش اعمال صالح و نیکویش را در قیامت می‌بیند.

۱- [بخاری: ۱۴۱۷ و ۶۰۲۳ و ۶۵۴۰ و ۶۵۶۳ و ۷۵۱۲] و [مسلم: ۱۰۱۶] (مصحح)

تفسیر سوره‌ی عادیات

این سوره هم سوره‌ای مکی است و دارای دو نام: «العادیات، و العادیات ضحاً» می باشد. سوره‌ی عادیات به سوره‌ی عتاب یا گله و سرزنش هم معروف است و الله این سوره را با قسم به یک حیوان شروع می کند و هدف، بیان ناسپاسی انسان است.

محور آیاتش هم مانند سوره‌های پیشین اصلاح بینش انسان‌ها است و با بررسی هرکدام از این سوره‌ها انسان از لحاظ بینش، باید نگاهش به دنیا و خودش و مردمی که در اطرافش هستند، نگاهی پر از رحمت و شفقت باشد، مانند نگاهی که الله به بندگان دارد و دوست دارد بندگان چنین نگاه و بینشی در رابطه با همدیگر داشته باشند. در حدیث صحیح داریم که پیامبر ﷺ می فرماید: «ارْحَمُوا مَنْ فِي الْأَرْضِ يَرْحَمَكُمُ مَنْ فِي السَّمَاءِ»^۱ «به کسانی که در زمین هستند رحم و شفقت کنید، تا کسی که در آسمان است به شما رحم و شفقت کند». و این بیانگر آن است که اگر بینش انسان اصلاح شد و مؤمن به الله و قیامت و محاسبه‌ی قیامت گردید، یقیناً منش، حرکت و رفتارش هم اصلاح خواهد شد. بنابراین اهمیت سوره‌هایی مانند زلزال و این سوره بر کسی پوشیده نیست و اگر ما بخواهیم صاحب نگاهی درست، خیراندیشانه و پر از رحمت و شفقت به دنیا و مافیها شویم، باید مدتی به تحصیل بینش در این سوره‌ها پردازیم تا بتوانیم در دنیا منشأ و مفتاح خیر برای خود و دیگران شویم.

نام سوره عادیات است. جمع عادیه؛ عادیه از ماده «عدو» است و به معنی دویدن. به اسب هم عادیه گویند. پس عادیات یعنی دوندگان یا هر چیزی که با سرعت مسیری را طی کند. نام سوره ارتباط تنگاتنگی با محور سوره دارد که همانا بحث از مجموعه نعمتهایی است که الله در اختیار بندگان گذاشته و یکی از آنها همین عادیات است که در حقیقت اگر شکر این نعمت‌ها به جای آورده شود، انسان به کمال می رسد و در صورت عدم شکر و ناسپاسی این نعمت‌ها، انسان دچار نقص و ضعف و عقب ماندگی خواهد شد.

تقسیم‌بندی آیات:

در ۵ آیه اول سوره اشاره به نعمت بزرگی است که الله به انسان‌ها داده و انتظار می‌رود انسان، شاکر این نعمت‌ها باشد اما واقعیت این است که انسان تابع شهوات و میل و آرزوهای خود است و در این راستا گام بر نمی‌دارد و به جای شکر، کفر و ناسپاسی را پیش می‌گیرد.

آیه‌ی ۶ پاسخی است برای ۵ آیه‌ی اول که الله نعمت‌هایی را به بنده داده و انتظار می‌رود، بنده شکرگزار باشد اما این چنین نیست.

و از آیه‌ی ۹ تا آخر سوره اشاره‌ای است به زنده‌شدن انسان‌ها پس از مرگ و بر ملاشدن آن چیزهایی که پنهان می‌کردند و به جزا و سزای اعمال رسیدن انسان‌ها است.

اسباب نزول:

بزار، ابن ابی حاتم و حاکم از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده‌اند، رسول الله صلی الله علیه و آله دسته‌ای از سواران سپاه اسلام را به یکی از میدان‌های جهاد فرستاد، یک ماه منتظر ماند ولی از آن‌ها خبری نرسید سپس این آیات: ﴿وَالْعَدِيدِ صُبْحًا ۱﴾ فَأَلْمُورِيَّتِ قَدْحًا ۲﴾ فَأَلْمُغِيرَتِ صُبْحًا ۳﴾ فَأَثْرَنَ بِهِ نَقْعًا ۴﴾ فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا ۵﴾ إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ ۶﴾ وَإِنَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ لَشَهِيدٌ ۷﴾ وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ ۸﴾ أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ ۹﴾ وَحُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ ۱۰﴾ إِنَّ رَبَّهُم بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّخَبِيرٌ ۱۱﴾ نازل گردید.^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَالْعَدِيدِ صُبْحًا ۱﴾ فَأَلْمُورِيَّتِ قَدْحًا ۲﴾ فَأَلْمُغِيرَتِ صُبْحًا ۳﴾ فَأَثْرَنَ بِهِ نَقْعًا ۴﴾ فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا ۵﴾ [العاديات: ۱-۵].

۱- بزار در [مسند: (۳/ ۸۲) شماره ۲۲۹۱ "کشف"]، و واحدی در [اسباب النزول: ص ۳۰۵]، و دارقطنی در [الأفراد: (۳/ ۲۳۶) شماره ۲۵۲۵ - أطراف الغرائب] تخریج نموده‌اند؛ و همان‌گونه که سیوطی در [الدر المنثور: (۸/ ۵۹۹)] آورده است ابن منذر و ابن ابی حاتم و ابن مردویه در تفاسیرشان از طریق «احمد بن عبدة الضبی عن حفص بن جمیع ثنا سماک عن عكرمة عن ابن عباس» آن را نقل نموده‌اند. حکم سند: ضعیف؛ «حفص بن جمیع» ضعیف است. علت دیگری نیز برای ضعف این حدیث وجود دارد: روایت سماک از عكرمة مضرب است. (مصحح)

﴿وَالْعَدِيَّتِ صَبْحًا﴾^۱.

«سوگند به اسب‌های دونده که نفس‌زنان [به سوی میدان جهاد] پیش می‌روند!»

﴿وَالْعَدِيَّتِ﴾: «اسبان غازیان که به سرعت می‌دوند.»

﴿صَبْحًا﴾: «آواز نفس‌های تند اسبان هنگامی که می‌تازند.»

سوگند به اسبان غازیانی که به سوی میدان کارزار نفس‌زنان به پیش می‌تازند.

طبق نظر علما، عادیات به دو معنی است:

۱- شتر.

۲- اسب‌های در حال دویدن.

با توجه به آیات بعد و نشانه‌ها، معنی دوم صحیح‌تر به نظر می‌رسد.

﴿فَالْمُورِيَّتِ قَدْحًا﴾^۲.

«و سوگند به اسب‌هایی که [با برخورد سُم‌های‌شان به سنگ‌ها] جرقه [آتش] ایجاد

کردند».

۱- عادیات: به معنی اسب جهادگران یا اسب غارتگران نیز آمده است، جمع عادیه و از ریشه‌ی عدو به معنی دویدن است و عادیه یعنی دونده. اما رأی دیگری که جای تأمل است، این است که در حقیقت عادیات به معنی باد است. شاید این نظر در کمتر کتاب تفسیری آمده باشد. جمع عادیه یعنی دونده اما اینکه چرا به معنی باد است؟ زیرا باد ابرها را جابجا می‌کند و در نهایت باران تولید می‌شود که یکی از نعمت‌های بزرگ الله است و بعد از باریدن باران بر زمین و زنده شدن زمین بعد از مرگش، ما را به یاد زنده شدن انسان‌ها بعد از مرگ می‌اندازد. کسی که این نعمت‌ها را ببیند و شکر نکند، یقیناً مؤمن به قیامت هم نخواهد بود.

صَبْحًا: صبح به معنی مطلق زوزه است و می‌تواند این زوزه صدای نَفَس باشد، وقتی انسان یا هر حیوانی تند تند نفس می‌زند نفسش همراه با صدایی خارج می‌شود و سوت می‌کشد یا مانند زوزه‌ی حیواناتی مانند گرگ در زمستان یا زوزه‌ی باد وقتی به سرعت می‌وزد. بنابراین همه‌ی اینها می‌توانند کلمه‌ی صبح را برای ما معنی کند. «صبح» برای اسبان به معنی همهمه سوای شیهه است و اصل صبح و ضباح برای روباه به کار گرفته می‌شود همان‌گونه که نبج و نباح مستعمل سگ‌ها است.

۲- موریات: از ماده‌ی اوری، یوری، از ریشه‌ی وری به معنی پشت. اوریت الزند: یعنی از دل سنگ آتش زنه، آتش را بیرون آوردم، این سنگ‌ها را وقتی به هم می‌زنند از این به هم زدن‌ها آتش بیرون می‌جهد، بنابراین موریات یعنی بیرون‌آوردگان.

قدح: به معنی جرقه موریات؛ قدح یعنی بیرون‌آوردگان جرقه.

و آن اسبانی که شبانه بر اثر برخورد سنگ چخماق به سم‌های‌شان، جرقه‌های برق برمی‌افروزند.

﴿فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا﴾^۱.

«باز سوگند به اسب‌هایی که در صبحگاهان [بر دشمن] یورش برند».
سوگند به اسبانی که صبح زود در جنگ شرکت کرده، حمله می‌کنند و می‌تازند و فرار نمی‌کنند.

﴿فَأَثَرُنَّ بِهِ نَقْعًا﴾^۲.

«پس در آن هنگام گرد و غبار برمی‌انگیزند».
و برای پوشانیدن مجاهدان و نگهداری آنان از تیر دشمن، غبار عظیم به پا کنند.
﴿نَقْعًا﴾: غباری که از شرکت و حمله‌ی اسب در جنگ به هوا بلند شده است.

﴿فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا﴾^۳.

«آنگاه به میان [سپاه دشمن] در آیند».
به وسیله‌ی همین گرد و غبار به میان جمع دشمنان می‌تازند تا در قلب دشمن درآیند. تا دشمنان الله، کافران - به آیات و نشانه‌های او -، ملحدان و مفسدان روی زمین را از میان بردارند.
الله متعال به این اسبان دارای سه صفت: تازیدن، برق زنان و تاختن سوگند یاد می‌کند.

کسانی که اسب دارند در بند این حیوان می‌شوند و برایش آب، خوراک، محل تربیت و تمرین فراهم می‌کنند و صاحب اسب از نگهداری اسب هدفی دارد که او را در

۱- مغیرات: از ماده‌ی اغاره است، به معنی فرود آمدن چیزی از بلندی به پستی، بنابراین اغاره یعنی حمله کردن.

صبح: وقتی آفتاب بالا می‌آید و نورش همه جا را فرا می‌گیرد.

۲- اَثَرُنَّ: از ماده‌ی اَثَر یعنی به جای گذاشتن و اینجا معنایش بیشتر است، یعنی پراکنده کرد و یا برانگیخت.

نَقْع: گرد و غبار یا صدایی که از پاره‌شدن چیز محکمی به گوش انسان می‌رسد، مثلاً پوستی را که خشک شده، وقتی پاره می‌کنند صدای بلندی دارد که اصطلاحاً به آن نَقْع می‌گویند.

۳- وسط: چیزی که در وسط قرار گرفته. «وسطن به» متعدی است، یعنی چیزی را در وسط قرار داد. جمع: گروه و دسته.

جنگ شرکت دهد. اسب هم حیوان قدرشناسی است و به تلافی خدمت صاحبش، در میدان جنگ شرکت می‌کند و طبق آیات ذکرشده در وسط میدان به دشمن می‌تازد و فرار نمی‌کند.

الله متعال بعد از ذکر مشخصات این اسبها در میدان جنگ، انسان را سرزنش می‌کند که ای انسان! تو ناسپاس هستی و نعمت‌های بی‌شمار الله را شکرگزاری نمی‌کنی. **تفسیری متفاوت از این آیات:**

الله در اینجا سوگند می‌خورد؛ آرای مختلفی در تفاسیر پیرامون تفسیر عادیات آمده است که برای همگان شناخته‌شده است اما نظری که قدری متفاوت است، این است که: قسم به بادهایی که هنگام وزیدن زوزه می‌کشند، بادهایی که به خاطر سرعتشان زوزه می‌کشند، وقتی که سرعت دارند خودبه‌خود این ابرها را از اطراف و جاهای مختلف آسمان به یکدیگر نزدیک می‌کنند و متراکم می‌سازند، زمانی که ابرها به وسیله‌ی بادهای هم نزدیک می‌شوند، با توجه به اینکه ابرها دارای بار الکتریکی مثبت و منفی هستند، به محض برخورد باهم جرقه‌ای از میان آنها خارج می‌شود.

این ابرها مانند دو سیم برق که دارای بار الکتریکی مثبت و منفی هستند، تا وقتی که در کنار هم باشند و پوششی میان‌شان باشد، مشکلی نیست، اما به محض اینکه این پوشش‌ها کنار رفتند و به هم برخورد نمودند، جرقه‌ای ایجاد می‌شود، پس «موریات قدح» همان بادهای هستند که جرقه‌ها را از دل ابرها بیرون می‌آورند، بعد از اینکه جرقه به وجود آمد، می‌دانید که چون سرعت نور بیشتر از سرعت صوت است، این است که اول برق می‌آید و بعد از آن صداهای مهیب رعد هم به گوش می‌رسد.

رعد و برق مقدمه باران است. اغاره فرود آمدن چیزی از جای بلند به جای پست می‌باشد. باران که در وقت صبح از بلندای آسمان به زمین پست فرود می‌آید. سپس سپاه باد می‌آید و ابرها را حرکت می‌دهد و ابرها زمانی که متراکم شدند و رعد و برق ایجاد شد، سپاه باران به روی زمین سرازیر می‌شود.

ابرها پاره می‌شوند، صدای بلند به گوش می‌رسد و در نتیجه باران شروع به باریدن می‌کند و جمعی را در احاطه‌ی خود قرار می‌دهد. باران بر جمعی می‌بارد و جمعی را در احاطه‌ی خود قرار می‌دهد. تا اینجا واضح است که بحث باد است که منجر به نزول و بارش باران می‌شود که یکی از مهمترین نعمت‌های الهی بر انسان‌ها است که:

اگر باران به کوهستان نبارد به سالی دجله گردد خشک رودی

﴿وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ﴾ [الأنبياء: ۳۰] «و هر چیز زنده‌ای را از آب پدید آوردیم». انتظار می‌رود که با این نعمت بزرگ و این بارانی که الله بر کوهستان و دشت‌ها می‌باراند و جاری می‌کند و موجب احیای زمین‌های مرده می‌گردد، انسان قدر این نعمت را بداند و به یاد روزی باشد که او هم می‌میرد و بعد از مرگ دوباره زنده می‌شود و این تعبیر را الله در جاهای دیگر قرآن هم دارد که باران را بر زمین مرده بارانید و ﴿يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾ زمین را بعد از مرگش زنده می‌کند و به قول مولوی که می‌گوید: این باران که بر زمین می‌بارد، به دنبال آن زمین گیاهان را می‌رویاند، انسان هم بعد از مدتی که در روی زمین بود، سپس می‌میرد و به دل زمین می‌رود، بعد از مدتی از زمین سر بیرون می‌آورد و:

کدام دانه به زمین فرو رفت که نرست چرا به دانه‌ی انسانیت این گمان باشد این آیات را می‌توان با آیات دیگری هم مورد بررسی قرار داد که آیات دیگر، این معنا را در رابطه با معنی عادیات تایید می‌کند، مانند آیات اول سوره‌ی مرسلات: ﴿وَالْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا﴾^۱. که اینجا هم منظور باد است و آیه‌ی اول سوره نازعات: ﴿وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا﴾^۲ که آن هم دوباره باد است و مانند آیه اول سوره‌ی ذاریات: ﴿وَالذَّارِيَاتِ ذُرْوًا﴾^۳ که آنجا هم منظور باد است، یا آیاتی از سوره‌ی روم و اعراف: ﴿اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيْحَ﴾ یعنی ﴿وَالْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا﴾^۴ الله کسی است که بادها را می‌فرستد و ﴿سَحَابًا فَيَبْسُطُهُ﴾ و ابرها را می‌پراکند ﴿فَيَبْسُطُهُ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ﴾ آنها را هرطور که بخواهد در آسمان می‌پراکند و در سوره‌ی روم آیه‌ی ۴۸ هم می‌فرماید: ﴿فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ﴾ شما باران را می‌بینی که از میان ابرها خارج می‌شود. در همه‌ی آن آیات هم سخن از باد است که ابرها متراکم می‌شوند و در نتیجه باران می‌بارد. در نهایت می‌خواهد بگوید الله که باران را بر زمین مرده می‌باراند و زمین مرده را بعد از بارش باران زنده می‌گرداند، قادر به زنده کردن شما بعد از مرگتان هم هست. این، آیه‌ای از آیات الله برای اثبات آن حقیقت است اما انسان قدر این نعمت و نعمت‌های دیگر را نمی‌داند، بلکه بسیار ناسپاس است.

﴿اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيْحَ فَتَثِيرُ سَحَابًا فَيَبْسُطُهُ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ وَيَجْعَلُهُ كِسْفًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ﴾ فَإِذَا أَصَابَ بِهِ مِنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ إِذَا هُمْ

يَسْتَبْشِرُونَ ﴿٤٨﴾ [الروم: ۴۸] «الله است که باده‌ها را روانه می‌کند و [آنها نیز توده] ابری را به حرکت درمی‌آورند و [الله] آنها را چنان که می‌خواهد در [پهنه] آسمان می‌گستراند و به صورت پاره‌هایی درمی‌آورد و باران را می‌بینی که از میان آن [ابرها] بیرون می‌آید؛ و چون [پروردگار مهربان] این [باران حیات‌بخش] را به هر یک از بندگانش که بخواهد فروبارد، آنگاه است که شادمان می‌شوند».

﴿وَالْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا ﴿١﴾ فَالْعَصْفَتِ عَصْفًا ﴿٢﴾ وَالنَّشْرَتِ نَشْرًا ﴿٣﴾ فَالْفَرْقَتِ فَرْقًا ﴿٤﴾ فَالْمُلْقِيَتِ ذِكْرًا ﴿٥﴾﴾ [المرسلات: ۱-۵] «سوگند به بادهایی که پیایی فرستاده می‌شوند، و سوگند به بادهایی که می‌وزند، و سوگند به بادهایی که [ابرها را] پراکنده می‌کنند، و سوگند به فرشتگانی که جداکننده [ی حق از باطل] هستند و سوگند به فرشتگانی که وحی [الهی] را [به پیامبران] القا می‌کنند».

﴿وَالذَّارِيَتِ ذَرْوًا ﴿١﴾ فَالْحَمِيَلِتِ وَقْرًا ﴿٢﴾ فَالْجَرِيَتِ يُسْرًا ﴿٣﴾ فَالْمُقْسِمَتِ أَمْرًا ﴿٤﴾﴾ [الذاریات: ۱-۴] «سوگند به بادهای خاک [و باران و ..] افشان؛ و سوگند به ابرهای سنگین‌بار؛ و سوگند به کشتی‌های سبک‌سیر؛ و سوگند به فرشتگان که امور الهی را [میان مردم] تقسیم می‌کنند؛ که آنچه [در مورد پاداش و عذاب] به شما وعده داده شده حقیقت دارد».

﴿وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا ﴿١﴾ وَالنَّشِيطَاتِ نَشْطًا ﴿٢﴾ وَالسَّيِّحَاتِ سَبْحًا ﴿٣﴾ فَالسَّيِّقَاتِ سَبْقًا ﴿٤﴾ فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا ﴿٥﴾﴾ [النازعات: ۱-۵] «سوگند به فرشتگانی که جان [کافران] را به شدت بیرون می‌کشند؛ و سوگند به فرشتگانی که جان [مؤمنان] را به نرمی و آسانی می‌گیرند؛ و سوگند به فرشتگانی که [به امر] الله، از آسمان به سوی زمین [شناورند؛ و سوگند به فرشتگانی که [در اجرای اوامر الهی] بر یکدیگر سبقت می‌گیرند؛ و سوگند به فرشتگانی [که به امر الهی] کارها را تدبیر می‌کنند».

﴿وَالْعَادِيَتِ صَبْحًا ﴿١﴾ فَالْمُورِيَتِ قَدْحًا ﴿٢﴾ فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا ﴿٣﴾ فَأَأْتِرْنَ بِهِ نَقْعًا ﴿٤﴾ فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا ﴿٥﴾﴾ [العادیات: ۱-۵] «سوگند به اسب‌های دونده که نفس‌زنان [به سوی میدان جهاد] پیش می‌روند. و سوگند به اسب‌هایی که [با برخورد سُم‌هایشان به سنگ‌ها] جرقه [آتش] ایجاد می‌کنند. باز سوگند به اسب‌هایی که در صبحگاهان [بر دشمن] یورش می‌برند. و در آن هنگام گرد و غبار برمی‌انگیزند. آنگاه به میان [سپاه دشمن] می‌تازند».

﴿وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ ۗ حَتَّىٰ إِذَا أَقَلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا سُقْنَهُ لِبَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ ۖ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ ۗ كَذَٰلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ لَعَلَّكُمْ

تَذَكَّرُونَ ﴿٥٧﴾ [الأعراف: ۵۷] «او ذاتی است که پیشاپیش [باران] رحمتش، بادها را بشارت‌بخش می‌فرستد تا ابرهای سنگین‌بار را [بر دوش] کِشند [و] آن را به سوی سرزمینی [خشک و] مرده می‌فرستیم؛ آنگاه بر آن [سرزمین،] آب فرو می‌باریم و با [برکت] آن [آب] هر گونه میوه‌ای برمی‌آوریم. این‌گونه، مردگان را [نیز از قبر] خارج می‌سازیم؛ باشد که پند گیرید».

درس‌های تفسیر ناصر سبحانی:

﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ ﴿٦١﴾ وَإِنَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ لَشَهِيدٌ ﴿٦٢﴾ وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ ﴿٦٣﴾﴾

﴿٨﴾ [العادیات: ۶-۸].

﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ ﴿٦١﴾﴾^۱.

«یقیناً انسان در برابر [نعمت‌های] پروردگارش بسیار ناسپاس است». درحالی‌که الله متعال شکر نعمت را از او می‌خواهد.

﴿لَكَنُودٌ﴾: ناسپاس، کسل، کسی که شکر نعمت نمی‌کند و کفران می‌کند؛ پس انسان:

﴿لَكَنُودٌ﴾:

۱- کسل و تنبل است.

۲- حقوق را به جا نمی‌آورد.

۳- به خودش و در حق خودش ظلم می‌کند.

انسان نسبت به پروردگارش سخت ناسپاس است، منظور از ﴿الْإِنْسَانَ﴾: انسان کافر و جاهل به شناخت پروردگارش می‌باشد، انسانی که روانش به شناخت الهی و خشنودی‌ها مهذب و آراسته نشده باشد، الله قسم می‌خورد که چنین انسانی نسبت به پروردگارش سخت در کفران است، به ذکر مصایب الهی می‌پردازد و آن را پیوسته در خاطر دارد و بر آنها فریاد ناراضیتی سرمی‌دهد ولی از آن طرف نعمت‌ها و فضیلتی را که الله به او بخشیده هیچ‌گاه به یاد نمی‌آورد و الله را به خاطر آن نعمت‌ها شکرگزار نیست. «کنود» یعنی سخت کافر.

۱- لکنود: از ماده‌ی «کَنَدَ» یعنی بی‌خیر شد، از خیر محروم شد، کنود صیغه‌ی مبالغه است، یعنی بسیار ناسپاس و بی‌خیر.

هدف الله متعال از آفرینش ما و این همه نعمت، فقط عبادت است و عبادت به عمل است: ﴿أَعْمَلُواْ ءَالَ دَاوُدَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ﴾ [سبأ: ۱۳] «[به آنان گفتیم: «ای آل داود، سپاس [نعمت‌های مرا] به جای آوردید» و [الی] اندکی از بندگانم سپاسگزارند».

﴿وَإِنَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ لَشَهِيدٌ﴾^۱.

«و بی‌گمان، او بر این [ناسپاسی] گواه است [و به دلیل وضوح آن جای انکار ندارد]».

نظر علما در مورد ﴿لَشَهِيدٌ﴾:

۱- انسان خود شاهد بر کم‌کاری خود است که شکر نمی‌کند.

۲- الله می‌داند که بندگانش شکرگزار نیستند.

الله متعال اعلام می‌کند که او آگاه است که چه در روان انسان است و به آن گواه می‌باشد. همان‌گونه که انسان نسبت به اعمال و اقوال و کردار خود گواه است بر کفران نعمت و انکار نعمت و انکار موهبت‌های الهی نیز گواه است.

عجیب است خود انسان گواه بر ناسپاسی‌اش است، حالا چه اهل صلاح باشد و چه اهل فساد؛ و انسان‌های فاسد و مفسد خود می‌دانند که نادرست حرکت می‌کنند، اما وقتی به آنها گفته می‌شود، برگردید، می‌گویند: راهی برای بازگشت‌مان باقی نمانده است و آگاهانه کارهای غلط را انجام می‌دهند. اما به چه انگیزه‌ای و چرا در مسیر نادرست متوقف نمی‌شوند؟

﴿وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ﴾^۲.

«و همانا او علاقه فراوانی به مال [دنیا] دارد [و به این دلیل نسبت به آن بخل می‌ورزد]». این انسان، سخت شیفته مال است. و این مورد دیگر قسم الله است و توصیف دیگر «انسان کنود» است، یعنی چنین انسانی سخت مال دوست و بخیل است و نفقه، زکات و صدقه نمی‌دهد و حق مال را ادا نمی‌کند. هیچ خیری، نه مالی و نه اخلاقی به کسی نمی‌رساند.

۱- شهید: از ماده‌ی شَهِدَ یعنی کسی که حاضر و ناظر بر انجام کاری و یا چیزی است، از ماده‌ی شهید.

۲- حب: علاقه و محبت شدید.

شدید: از ماده‌ی شدت به معنی تند و سخت.

الله متعال مال را به «خیر» نام برده، به عنوان تسمیه‌ی عرفی که در میان مردم چنین متعارف است که مال «خیر» است، یعنی به وسیله‌ی آن، انسان به خیر و نیکی فراوان نایل می‌آید اگر آن را در مسیر رضای پروردگار هزینه و انفاق کند.

چون انسان اسیر و بنده‌ی خیر است و خیر همان چیزهایی است که انسان به آن رغبت دارد، مانند مال و مقام و شهرت و شهوت و...؛ و چون سخت فریفته‌ی این‌هاست، بنابراین به هیچ قیمتی حاضر نیست آنها را از دست بدهد. به خاطر همین، در خیلی از جاهای قرآن، وقتی الله متعال بندگانش را به سوی جهاد فرا می‌خواند، می‌گوید: جان و مال‌تان را بدهید؛ دو چیزی که بسیار برای‌تان محبوب است و تعبیر ﴿وَتَجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ﴾ [الصف: ۱۱] «و با اموال و جان‌هایتان در راه الله جهاد کنید» متعدد در قرآن آمده است. در همه‌ی آیات مال مقدم است، تنها در یکجا، الله جان را مقدم قرار داده است، در سوره‌ی توبه: ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنْ أَلْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ﴾ [التوبة: ۱۱۱] «بی‌تردید، الله از مؤمنان، جان‌ها و اموالشان را به [بهای] اینکه بهشت برای آنان باشد، خریده است» و در بقیه‌ی جاها مال مقدم است، چون حب مال گاهی اوقات از حب جان بیشتر است. انسان‌ها برای مال حاضرند جان‌شان را هم به خطر اندازند، به خاطر همین است که همه‌ی نعمت‌هایی را که الله به انسان‌ها داده، یک سؤال دارد اما مال دو سؤال دارد. از عمر که خیلی با ارزش است، تنها یک سؤال می‌شود که عمرت را در چه راهی صرف کردی؟ از جسم و جان هم یک سؤال می‌شود اما از مال دو سؤال می‌شود که مال را از کجا به دست آوردی و در چه راهی خرج کردی.^۱ بنابراین مال مهم است و کسی که توانست خودش را از بندگی مال برهاند، در بقیه‌ی چیزها قابل اعتماد است. برای همین می‌گویند اگر می‌خواهی کسی را در صداقت و دوستی امتحان کنی، در مسایل مالی او را مورد امتحان قرار بده. الله هم بسیار خوب بندگانش را می‌شناسد، برای همین است که از آنها مال‌شان را می‌خواهد

۱- «لَا تَزُولُ قَدَمُ ابْنِ آدَمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ عِنْدِ رَبِّهِ حَتَّى يُسْأَلَ عَنْ خَمْسٍ، عَنْ عُمْرِهِ فِيْمَ أَفْتَاهُ، وَعَنْ شَبَابِهِ فِيْمَ أَبْلَاهُ، وَمَالِهِ مِنْ أَيْنِ اكْتَسَبَهُ وَفِيْمَ أَنْفَقَهُ، وَمَاذَا عَمِلَ فِيْمَا عَلِمَ» [ترمذی: ۲۴۱۶. حکم آلبانی: حسن] «انسان در روز قیامت از پیشگاه پروردگار قدم از قدم بر نمی‌دارد مگر پس از آن که درباره‌ی پنج چیز بازخواست شود: این که عمرش را چگونه به سر برده، جوانیش را به چه صرف کرده و در چه گذرانده، مالش را از چه راهی به دست آورده و در چه راهی خرج کرده، و به آن چه می‌دانسته چگونه عمل کرده است.» (مصحح)

﴿بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ﴾ پس اگر انسان در این امتحان موفق شود، یعنی بتواند تعلقات مالی و مادی‌اش را کنترل کند، یقیناً می‌تواند در بقیه‌ی مراتب هم پیشرفت خود را چند برابر کند، پس کسی که بنده درهم و دینار گردید بیچاره است:

چشم تنگ دنیا دوست را یا قناعت پرکند یا خاک گور
بر این اساس چون حب خیر و مال و دارایی در انسان بسیار زیاد است، بنابراین یکی از مهمترین علت‌های ناسپاسی انسان همین است و یکی از مهمترین دلایل ضعف ایمان به قیامت و محاسبه‌ی روز قیامت همین حب مال است. هرگاه انسان تعلقات مادی‌اش بیشتر می‌شود، همان قدر تعلقات او به آخرت کمتر می‌شود.

از طرفی باید دانست که دنیا و مافیها بد نیست. ما نصیب و بهره‌ای داریم و باید از آن در این دنیا استفاده کنیم، اما باید هوشیار بود که مبادا محبت دنیا در دل ما نفوذ کند و به راستی اگر در دل نفوذ کرد، بسیار مشکل بیرون می‌آید. آسان داخل می‌شود اما بسیار مشکل خارج می‌شود و عجیب هم این است که هرچه انسان پیر شود، این محبت بیشتر به سراغش می‌آید.

آدمی پیر چو شد حرص جوان می‌گردد خواب در وقت سحرگاه گران می‌گردد
و واقعیت هم همین است که انسان پیر می‌شود و دو خصلت و ویژگی در او جوان می‌شود، یکی حرص و طمع و دیگری آرزوهای دور و دراز (طُولِ الْأَمَلِ).^۱ ﴿وَأِنَّهُ لَكِبٌ أَكْبَرٌ لَّشَدِيدٌ﴾ حال اگر این حب خیر و حب مال مقداری محدود شود، به یقین، ایمان به قیامت هم قوت می‌گیرد.

﴿أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ ۙ وَحُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ ۙ إِنَّ رَبَّهُم بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّخَبِيرٌ﴾ [العادیات: ۹-۱۱].

۱- این حدیث با الفاظ مختلف روایت شده است از جمله:

(الف) «يَهْرُمُ ابْنُ آدَمَ وَتَشِبُّ مِنْهُ اثْنَتَانِ: الْحِرْصُ عَلَى الْمَالِ، وَالْحِرْصُ عَلَى الْعُمْرِ» [بخاری: ۶۴۲۱ و مسلم: ۱۰۴۷]

(ب) «يَهْرُمُ ابْنُ آدَمَ وَتَبْقَى مِنْهُ اثْنَتَانِ: الْحِرْصُ، وَالْأَمَلُ» [مسند احمد: ۱۲۱۴۲ و ۱۲۲۰۲ و ۱۲۷۲۱ و ۱۳۹۱۷. حکم سند: صحیح] «بنی آدم پیر می‌شود و دو خصلتش باقی می‌ماند: حرص و آرزو».

(ج) «لَا يَزَالُ قَلْبُ الْكَبِيرِ سَابًا فِي اثْنَتَيْنِ: فِي حُبِّ الدُّنْيَا وَطُولِ الْأَمَلِ» [بخاری: ۶۴۲۰] «دل شخص کهنسال همواره در دو چیز جوان است: در محبت دنیا و آرزوهای دور و دراز». (مصحح)

﴿أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ﴾^۲.

«آیا او [انسان فریفته به دنیا] نمی‌داند که در آن روز، آنچه در گورهاست [همه برای حساب و جزا زنده و] برانگیخته می‌شوند [امر چنانکه او تصور می‌کند نخواهد بود]».

﴿إِذَا بُعْثِرَ﴾: «برانگیخته و از گورها بیرون آورده شوند.»

آیا این انسان ناسپاس و دل‌باخته مال و ثروت، نمی‌داند؛ آیا نمی‌داند زمانی فرا می‌رسد که قبرها شکافته می‌شود و صاحبان این قبور از دل قبرها بیرون آورده می‌شوند، آنجا که به قول خودشان در خواب ناز فرو رفتند، در سوره یس آیه‌ی ۵۲ می‌فرماید: ﴿قَالُوا يَوَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا﴾ وقتی آنها را زنده می‌کند، می‌گویند: وای بر ما چه کسی ما را از این خواب خوش بیدار کرد؟ یک‌بار به یادشان می‌آید که در دنیا چنین وعده‌ای داده شده بود: ﴿هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ﴾^۳ این وعده‌ای بود که الله داده بود و پیامبران همه راست گفتند.

﴿وَحُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ﴾^۳.

۱- همزه برای استفهام انکاری است و فاء تفریع است و مفعول محذوف است تا نفس انسان به دنبال آن باشد. که تقدیر آن چنین است: ﴿أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ﴾^۱ وَحُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ^۲ ﴿۱۰﴾ إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَخَبِيرٌ﴾^۳.

۲- یعلم: از ماده‌ی علم به معنی دانستن، اما دانستنی که بعضی از اوقات اگر از مهار و کنترل تقوا خارج شود، دیگر با جهالت هیچ تفاوتی ندارد، پس علم در کنار تقوا ارزشمند است. به تعبیر شاعر «لَوْ كَانَ لِلْعِلْمِ مِنْ دُونِ الثَّقَى شَرَفٌ * لَكَانَ أَشْرَفَ خَلْقِ اللَّهِ إِبْلِيسُ» اگر علم بدون تقوا کرامت و شرافتی را برای انسان به همراه داشت. شریف‌ترین مخلوقات الله ابلیس بود، چون ابلیس علم داشت و تقوا نداشت.

بعثر: مثل زلزله از دو فعل ساخته شده است. بَعَثَ + اَثَرَ. بعث یعنی قیام کرد و اثر یعنی پراکنده شد، پس تصویر بعثر به این ترتیب است که انسانی مرده است و در میان گودالی به نام قبر قرار گرفته است، قیامت می‌آید، قبرها شکافته می‌شود و صاحبان این قبرها قیام می‌کنند و از جای خودشان بلند می‌شوند.

قبور: جمع قبر، همان گودال مشهور.

۳- حَصَّلَ: از ماده‌ی حَصَلَ، پوست چیزی را کندن و مغزش را بیرون آوردن، تحصیل یعنی کنار زدن پوشش‌هایی که روی علم را گرفته‌اند.

صدر: از ماده‌ی صدر به معنی سینه‌ها.

«و آنچه در سینه‌هاست [از نیت‌ها و اعتقادات و ... همه] آشکار می‌گردد». و آنچه در سینه‌هاست و هر نیتی که در قلب باشد - از کفر و ایمان و نیت خوب و بد- فاش گردد و جزای عمل به نیت خالص داده می‌شود.

﴿يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ﴾^۹ روزی که آن چیزهای نهانی همه آشکار می‌شوند و به وضوح همه کس آنها را می‌بیند. اینجاست که: ﴿فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِمْ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَالِ هَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا﴾ [الکهف: ۴۹] «آنگاه گناهکاران را می‌بینی که از آنچه در آن [نامه] است ترسان و نگرانند و می‌گویند: ای وای بر ما! این چه نامه‌ای است که هیچ [گفتار و رفتار] کوچک و بزرگی را رها نکرده است، مگر اینکه آن را در شمار آورده است؟» روزی که کتاب و پرونده‌ای را برای او بیرون می‌آوریم که کاملاً باز شده است، یعنی هیچ چیزی از او پنهان نیست و همه چیزش آشکار است و به او گفته می‌شود: خودت پرونده‌ی اعمالت را بخوان: ﴿وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَبْعَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا﴾^{۱۳} ﴿أَفْرَأَى كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ﴾ [الإسراء: ۱۳-۱۴] «و [سنوشت] رفتار هر انسانی را [تا لحظه حسابرسی] در گردنش بسته‌ایم و روز قیامت نوشته‌ای برایش بیرون می‌آوریم که آن را گشوده می‌بیند. [به او می‌گوییم:] نامه‌ات را بخوان. کافی است که امروز خود حسابگر خویش باشی». هر چه خودت بگویی. اینجا دیگر نمی‌تواند چیزی را مخفی کند، مانند دنیا نیست، زبانش چیزی بگوید، چشمش چیزی ببیند و گوشش چیز دیگری بشنود و دلش هم چیز دیگر. وضعیت انسان‌های امروزی این‌گونه است، برای همین است که آرامش ندارند. چون در هر وضعیت و شرایطی هویت و شخصیت متفاوتی پیدا می‌کنند، کاملاً لرزان، مشوش و پریشان هستند، به تعبیر مولوی:

ساعتی میزان این و ساعتی میزان آن ساعتی میزان خود شو تا شوی موزون

﴿إِنَّ رَبَّهُم بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّخَبِيرٌ﴾^{۱۱} ۱.

۱- خبیر: فعیل به معنای مفعول نام الله است و در خیلی از جاهای قرآن تکرار شده و با علیم فرق دارد. الله علیم است، یعنی می‌داند و خبیر است، یعنی باخبر است. چون ممکن است کسانی بگویند علم الله بالاخره نامحدود نیست و ما بعضی چیزها را می‌توانیم از او مخفی کنیم. اینجا خبیر هم می‌آید و الله فرض را بر این می‌نهد که اگر شما به علیم بودن الله ایمان کامل ندارید و فکر می‌کنید چیزهایی از الله مخفی می‌ماند، با خبیر بودنش چه کار می‌کنید که فرشتگان تمام

«یقیناً در آن روز، پروردگارشان به [وضع و حال] آنان کاملاً آگاه است [و چیزی از امر بندگانش بر او پوشیده نیست و آنان را با توجه به اعمالشان پاداش می‌دهد]».

این انسانی که نسبت به پروردگارش کفر می‌ورزد و نسبت به نعمت‌ها و فضل و احسان پروردگارش ناسپاس است و به شدت مال دوست است، مانع حقوق الله می‌گردد و از حرام و راه‌های نامشروع کسب مال می‌کند، نمی‌داند وقتی که در گورها زنده گردند و از آن بیرون شوند و جهت محاسبه و مجازات در پیشگاه الله حاضر گردند و آنچه را که در سینه‌ها پنهان داشته‌اند از اعتقادات و باورها و از نیت‌های صالح و فاسد، همه و همه فاش می‌گردد و هیچ چیزی از الله پوشیده و مخفی نمی‌ماند؛ زیرا قطعاً الله متعال نسبت به حالشان، آگاه و مطلع است؛ الله متعال به هر چه در باطن و قلب انسان‌هاست، آگاه است؛ زیرا او دارای علم است؛ علم او ازلی می‌باشد و هیچ چیزی از احوال خودشان را نمی‌توانند از الله بپوشانند و کتمان کنند و الله براساس علم شاملش به احوال بندگان، جزا و سزای آنان را بر حسب اعمال خودشان به طور عادلانه تعیین می‌کند. اگر این انسان کفور و ناسپاس و مال دوست، به این وضعیت پس از مرگ آگاهی و یقین می‌داشت، از رفتارش تعدیل و تجدید نظر می‌کرد و اعتقاد، اقوال و اعمال خود را اصلاح می‌نمود، آیات این سوره پس از ایمان و استقامت بر طاعات، ما را به مراقبت الهی دعوت می‌کند.

رهنمون آیات:

- ۱- ترغیب به سوی جهاد و تهیه‌ی ساز و برگ آن؛ مانند شتران آن روز و هواپیماهای جنگنده‌ی امروزی.
- ۲- بیان این حقیقت که انسان نسبت به پروردگارش کافر و در رابطه با نعمت‌هایش ناسپاس است؛ اگر دچار مصیبتی شود آن را به خاطر می‌آورد.
- ۳- بیان اینکه انسان به شدت شیفته‌ی مال و ثروت است مگر اینکه به وسیله‌ی ایمان و عمل صالح، مهذب و آراسته گردد.
- ۴- تأیید عقیده‌ی رستاخیز و جزا.

اخبار روی زمین و همه جا را به الله گزارش می‌دهند. پس اگر فرض را هم بر این بگذاریم که علیم‌بودن الله مطلق نیست، خبیر بودنش متمم علیم بودنش است و فرشتگان همه چیز را به او اطلاع می‌دهند و بنابراین دارای علم مطلق است.

تفسیر سوره‌ی قارعه

این سوره هم سوره‌ای مکی است و محور آیات آن اصلاح بینش و ساختار عقیدتی انسان‌ها است. در باب اصلاح بینش اگر به سوره‌ی حمد مراجعه نماییم، متوجه خواهیم شد که مساله‌ی ایمان به قیامت مقدم بر مساله‌ی عبودیت و استعانت انسان‌ها است و دعوت به ایمان به قیامت مقدمه‌ی هدایت کردن انسان‌ها به عبودیت و استعانت است؛ بنابراین در سوره‌های اخیر قرآن، به صورت خاص به این مساله پرداخته شده است، یعنی متوجه ساختن سرها و دل‌ها، عقل‌ها و قلب‌ها به آنچه عبارت است از علم به قیامت و حوادث و مراحل قیامت و احساس مسئولیت. اگر علم به قیامت با احساس مسئولیت همراه شد نتیجه‌ی آن ایمان به قیامت می‌شود و هرچه ایمان به قیامت رسوخ و عمق بیشتری پیدا کند به همان اندازه حرکت سالم‌تر و پرنشاط‌تر و هرچه ایمان به قیامت ضعیف‌تر شود، به همان اندازه در راستای امر خطیر عبودیت و استعانت بی‌نشاطی، بی‌حوصلگی و تنبلی عارض خواهد شد. گفتن ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ [الفاتحة: ۵] بسیار آسان اما به مقتضای این گفتار، عمل کردن مشکل است و تنها زمانی عبودیت و استعانت بر انسان آسان است که مومن به قیامت باشد. بر این اساس به بررسی و بیان سوره‌ی قارعه می‌پردازیم و به دنبالش سوره‌ی تکاثر و متوجه‌ی پیوند و ارتباط میان این دو سوره خواهیم شد و اینکه همه یک موضوع را البته با شکل‌های مختلف مورد بررسی قرار می‌دهند و آن ایجاد زمینه‌های تقویت ایمان به قیامت در انسان‌ها است.

نام سوره قارعه است که یکی از نام‌های قیامت است از ماده‌ی قَرَع و یا قُرَع به معنای کوفتن؛ قارَع یعنی کوبنده مَقْرَع یعنی پتک و یا وسیله‌ی کوبیدن؛ و در اینجا قارعه اشاره به قیامت است، چون با آمدنش وضعیت کنونی را درهم می‌کوبد. همچنان که در سوره‌ی زلزال به آن اشارتی رفت. بنابراین، نام سوره با محوری که این سوره تعقیب می‌کند، ارتباطی تنگاتنگ دارد. نام سوره قارعه است و اشاره به حادثه‌ی هولناکی دارد. آمدن قیامت و آنکه همه چیز را درهم می‌کوبد و محور سوره هم در حقیقت، متوجه ساختن انسان‌ها به این حادثه‌ی هولناک و رهانیدن آنها از بی‌تفاوتی و

عدم احساس مسئولیت و اصلاح بینش در رابطه با مسأله‌ی قیامت و نهایتاً تقسیم‌بندی انسان‌ها بر حسب ایمان‌شان به قیامت و حوادث قیامت است.

تقسیم‌بندی آیات:

سه آیه‌ی اول اشاره به حادثه‌ی عظیم قیامت یعنی آن کوبنده است. آیه‌های ۴ و ۵ وضعیت مردم و وضعیت کوه‌ها به عنوان ملجأ و پناهگاه برای مردم توضیح داده می‌شود.

از آیه‌ی ۶ تا آخر سوره تقسیم‌بندی مردم بر حسب ایمان و عدم ایمان به قیامت است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿الْقَارِعَةُ ۝ مَا الْقَارِعَةُ ۝ وَمَا أَذْرُكَ مَا الْقَارِعَةُ ۝﴾ [الفارعة: ۱-۳].
﴿الْقَارِعَةُ ۝﴾!

۱- الفارعة: از ماده‌ی قرع به معنی کوبیدن است. فارعه یعنی کوبنده و هر آفت بزرگی را قارعه می‌گویند. همچنان که در سوره‌ی رعد آیه‌ی ۳۱ این تعبیر آمده: ﴿وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُمْ بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةً أَوْ مَحُلًّا قَرِيبًا مِّن دَارِهِمْ حَتَّىٰ يَأْتِيَ وَعْدُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ﴾ «و کسانی که کفر ورزیدند، پیوسته به [سزای] آنچه کرده‌اند گرفتار مصیبت کوبنده‌ای می‌شوند یا [عذاب الهی] نزدیک خانه‌هایشان فرود می‌آید تا [سرانجام]، وعده‌ی الله فرارسد. بی‌تردید، الله خُلف وعده نمی‌کند». و پیوسته اهل کفر به خاطر عملکردشان دچار آفات بزرگی خواهند شد. قارعه در این آیه به معنی آفت بزرگی است که وضعیت افراد را به هم می‌ریزد و اوضاع آنها را درهم می‌کوبد، به شکلی که دیگر نمی‌توانند به وضعیت خودشان نظم دهند. در سوره‌ی حاقه هم این تعبیر آمده است: ﴿الْحَاقَّةُ ۝ مَا الْحَاقَّةُ ۝ وَمَا أَذْرُكَ مَا الْحَاقَّةُ ۝ كَذَّبَتْ ثَمُودُ وَعَادٌ بِالْقَارِعَةِ ۝﴾ [الحاقه: ۱-۴] «[روز] واقع‌شدنی [رستاخیز] آن واقع‌شدنی چیست؟ و تو چه دانی آن واقع‌شدنی چیست [و چگونه است]؟ [قوم] ثمود و [قوم] عاد، [قیامت] درهم کوبنده را تکذیب کردند». در اینجا قارعه همان آفت بزرگ است. بلای بزرگی که وضعیتی را به دنبال دارد که برای انسان‌ها وضعیت مطلوبی نیست. در سوره‌ی حاقه هم منظور از کلمه‌ی قارعه همان قیامتی است که در سوره‌ی قارعه به آن اشاره شده است. ﴿كَذَّبَتْ ثَمُودُ وَعَادٌ بِالْقَارِعَةِ ۝﴾ [الحاقه: ۴] یعنی دو قوم ثمود و عاد قارعه (قیامت) را تکذیب کردند. قارعه‌ای که عبارت است از یک مصیبت بزرگ، یک بلای سنگین که اوضاع را به هم می‌ریزد و درهم می‌کوبد پس در سوره‌ی حاقه آیه‌ی چهارم و سوره‌ی رعد آیه‌ی سی و یکم و در این سوره از قارعه نام برده شده است.

«[آن] فروکوبنده [لحظه‌ای که در اثر هول و هراس آن، قلوب انسان‌ها در هم کوفته شود]!»^۱

قیامت را ﴿الْقَارِعَةُ﴾ گفته‌اند؛ زیرا به خاطر هولناکی‌اش دل‌ها را می‌کوبد. آن کوبنده، آن کوبنده‌ی مخصوص، غیر از کوبنده‌های دنیایی؛ یکی ممکن است از نظر مالی در هم کوبیده شود، یکی ممکن است خانه‌اش را بکوبد و بسازد، این هم کوبندگی است. اما این کوبنده‌ها و اصولاً کوبنده‌های دنیایی چیزی نیستند. اینجا که اشاره می‌کند ﴿الْقَارِعَةُ﴾ یعنی کوبنده مخصوص؛ کوبنده‌ای که همه چیز را درهم می‌کوبد مثل آن زلزله‌ای که می‌آید و همه زمین را درهم می‌کوبد. وقتی اسرافیل در صور می‌دمد، ترس و وحشت همه را فرا می‌گیرد و این ترس همان قارعه است.

«الْقَارِعَةُ الَّتِي يَفْرَعُ الْقَلْبُ» و یا «تَفْرَعُ الْقَلْبُ» یعنی: ترسیدن قلب و هدف پروردگار از ترساندن بندگانش، تشویق به عمل و عبادت است و باید بدانیم که الله متعال احتیاجی به این عمل و عبادت ما ندارد؛ زیرا در آسمان از فرشتگان معصوم که سجده و عبادت الله می‌کنند به اندازه‌ی چهار انگشت جای خالی نیست.^۲

﴿مَا الْقَارِعَةُ﴾^۳

«[آن] فروکوبنده چیست»؟!^۳

۱- ﴿الْقَارِعَةُ﴾ مبتدأست. «ما» اسم استفهام و مبتدای دوم است. ﴿الْقَارِعَةُ﴾ خبر مبتدای دوم

است و جمله‌ی اسمیه همه خبر مبتدای اول است و استفهام برای تهویل است.

۲- «إِنِّي أَرَىٰ مَا لَا تَرَوْنَ، وَأَسْمَعُ مَا لَا تَسْمَعُونَ أَطَّتِ السَّمَاءُ، وَحَقٌّ لَهَا أَنْ تَنْظُرَ مَا فِيهَا مَوْضِعَ أَرْبَعِ أَصَابِعٍ إِلَّا

وَمَلَكٌ وَاضِعٌ جَبْهَتَهُ سَاجِدًا لِلَّهِ، وَاللَّهُ لَوْ تَعْلَمُونَ مَا أَعْلَمُ لَصَجَّكُمْ قَلِيلًا وَلَبَكَيْتُمْ كَثِيرًا، وَمَا تَلَدَّدْتُمْ

بِالنَّسَاءِ عَلَى الْفُرْشِ وَالْخُرْجَتُمْ إِلَى الصُّعَدَاتِ تَجَارُونَ إِلَى اللَّهِ» [ترمذی: ۲۳۱۲ و ابن ماجه: ۴۱۹۰. حکم

آلبانی: حسن] «من چیزهایی می‌بینم که شما نمی‌بینید. و چیزهایی می‌شنوم که شما نمی‌شنوید.

آسمان به صدا درآمده است و حق دارد که (از سنگینی) صدا کند؛ زیرا در آن هیچ جایی به اندازه

ی چهار انگشت وجود ندارد مگر این که فرشته‌ای پیشانی‌اش را بر آنجا نهاده و برای الله متعال

به سجده رفته است. به الله سوگند، اگر آن‌چه را که من می‌دانم شما می‌دانستید، کم

می‌خندیدید و زیاد می‌گریستید و در بسترها از زنان لذت نمی‌بردید و سر به کوچه و بیابان

می‌گذاشتید و به پیشگاه الله متعال لابه و زاری می‌کردید و از او کمک می‌خواستید». (مصحح)

۳- ما القارعه: کلمه ما، مای استفهام است.

استفهام به خاطر سختی و هولناکی آن است.

آن قیامت و بلای عظیم چیست؟ این سوره دربرگیرنده‌ی یازده آیه می‌باشد که بیانگر توصیف عقیده به رستاخیز و جزاست که مشرکان آن را تکذیب کردند و در انکار خود افراط ورزیدند. الله متعال هم به آنان و هم به ما اعلان می‌دارد، قیامت به سبب هولناکی اش دل‌ها را کنده و می‌هراساند.

قرآن به زبان عربی است و از اسلوب و روش‌های اعراب برای تاکید کلام و تثبیت آن در ذهن این است که آن را تکرار کنند و به همین خاطر الله این روز مهم و عظیم را تکرار می‌کند.

آن کوبنده چیست؟! طرح سؤال یکی از روش‌های قرآن برای جلب نظر مخاطبین می‌باشد، کسانی که می‌خواهند مطلب مهمی را القا کنند، اگر شروع سخن‌شان با پرسش باشد، ذهن‌ها را برای استماع سخن آماده خواهند کرد. ﴿مَا الْقَارِعَةُ﴾^(۲) بیشتر ذهن آماده می‌شود. ﴿مَا الْقَارِعَةُ﴾^(۲) آن قارعه چیست؟

﴿وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ﴾^(۳)!

«و [ای رسول،] تو چه دانی که [آن] فروکوبنده چیست؟ [آن قیامت است]».

یعنی هرچه در مورد این روز گفته شود بازهم نمی‌توانید عظمت و وحشت این روز را تصور کنید و در عقل شما نمی‌گنجد، دانستن و شناختن آن بسیار سنگین است؛ از کجا این درک برای تو پیدا شده که آن کوبنده چیست؟ ذهن‌ها کاملاً آماده شده‌اند. می‌خواهند ببینند آن کوبنده چیست که الله این چنین از آن صحبت می‌کند و با این عظمت از آن یاد می‌کند.

﴿يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ ۝ وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ﴾

﴿[القارعة: ۴-۵].﴾

﴿يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ﴾^(۴) «روزی که مردم مانند پروانه‌های

پراکنده [حیران و سرگردان] خواهند بود».

۱- ما ادراک: از ماده‌ی دری است. دری یعنی دانستن و فهمیدن و شناختن و این شناختن و شناخت می‌تواند شناخت چیزی با زحمت عقلی و یا شناخت قلبی باشد که در نتیجه‌ی کسب آن دو، انسان به قناعت عقلی و قلبی می‌رسد.

﴿كَالْفَرَّاشِ الْمَبْثُوثِ﴾: «همچون پروانه‌های پراکنده و دسته‌های ملخ که با یکدیگر

موج می‌زنند.»

انسان، روزی چنان در کم‌خردی و حیرت عقل قرار می‌گیرد که همچون پروانه‌های حیران و سرگردان و جاهل به سرانجام‌شان، این طرف و آن طرف پراکنده می‌شوند. روزی است غیر از این روزهایی که می‌گذرد.

الله متعال انسان‌ها را در روز قیامت به دو نوع حشره تشبیه کرده است.

۱- ﴿فَرَّاشٍ﴾: پروانه‌های ریز و کوچکی که سرگردان به دنبال نور می‌گردند و همیشه در حرکت‌اند.

۲- جَرَادٍ: ملخ.

و علت این تشبیه این است که این حشرات وطن و خانه‌ای ندارند و همیشه در رفت و آمد هستند و انسان‌ها نیز در روز قیامت با اینکه دارای عقل و شعور هستند اما از هراس و وحشت، رفتاری مانند این حشرات دارند.

۱- یوم: به دوره زمانی اطلاق می‌شود که می‌تواند یک لحظه، یک روز و یا یک سال باشد و می‌تواند چندین سال باشد. لازم نیست حتماً یک روز باشد. چون ما برای روز، نهار را به کار می‌بریم و در مقابل نهار، لیل داریم. بنابراین یوم، یک دوره زمانی است (که کاری در آن انجام شود) پس لازم نیست آن را محدود کنیم به ساعتی یا روزی و یا سالی. جمع یوم هم ایام است. الله مثلاً زمین و آسمان را در شش یوم (دوره) آفرید. مدت زمان «دوره» تنها در علم الله می‌باشد. یکنون: از ماده‌ی کون است، به معنی وجود و هستی. کائن یعنی چیزی که موجود است. ناس: به معنی مردم که از اسم‌های جامد است.

فراش: به معنی پروانه است که بسیار عاشق نور و آتش است. عرب‌ها معمولاً پروانه را به عنوان سمبل و نمادی برای حیرت و جهالت در رابطه با عاقبت کارها به کار برده‌اند. می‌گویند: فلانی پروانه‌وار حرکت می‌کند، یعنی حیران و سرگردان است؛ هر جا نوری باشد، نزدیک می‌شود و در عین حال به سرانجام حرکاتش جاهل است.

مبثوث: از ماده‌ی بث به معنی پراکنده شدن است. مبثوث اینجا بر وزن مفعول که اسم مفعول است، یعنی پراکنده‌شده و متفرق که نتیجه همان حیرت است. حیرت و سرگشتگی همیشه تفرق به دنبال دارد. انسان که اهل توحید شد، هدف خواهد داشت و دچار حیرت و سرگشتگی نمی‌شود و به سمت هدف خود حرکت می‌کند.

﴿وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ﴾^۱.

«و کوه‌ها مانند پشم رنگینِ حلاجی شده خواهند شد.»

﴿كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ﴾: «چون پشم حلاجی و ندافی شده با انگشتان است، این در

حالت اول و سپس به‌سان ریگ روان شده و غباری پراکنده گردند.»

الله متعال کوه‌ها را مانند میخ در زمین فرو کرده تا آن را محکم نگه دارند، کوه‌هایی که پناهگاه انسان‌ها در بسیاری از اوقات هستند؛ کوه‌هایی که اگر در زمین زلزله بیاید و محل استقراری برای آدمیان باقی نماند، به آنجا پناه می‌برند، همین کوه‌ها به پشم حلاجی شده تبدیل می‌شوند و دیگر جایی برای استقرار و پناه بردن نیست. ولی در روزی که اسرافیل در صور می‌دمد کوه‌ها با این همه استحکام، پستی و بلندی و ضخامت حجم، به‌سان پشم ندافی شده در می‌آیند؛ که به این طرف و آن طرف پراکنده می‌شوند، این حالت در وهله‌ی نخست است. از آن پس به‌سان ریگ روان می‌گردند و در پایان چنان سبک می‌شوند که عین غبار به فضا درمی‌آید. به دنبال چنین وضعیتی، انسان‌ها مبعوث می‌شوند و جهت محاسبه و مجازات‌شان در پیشگاه الله حاضر می‌گردند. و نتیجه این می‌شود که کسانی که جاهلانه در دنیا حرکت می‌کردند، اینجا هم جاهلانه حرکت می‌کنند. کسانی که در دنیا حیران و سرگردان بودند و ساعتی میزان این و ساعتی میزان آن بودند، در آنجا هم حیران و سرگردانند. مردم دو دسته می‌شوند و دسته سومی اینجا وجود ندارد.

۱- جبال: جمع جبل یعنی کوه. اینجا هم ظاهراً بعضی از علمای لغت آن را اسم جامد گفته‌اند و بعضی علمای دیگر معتقد به مشتق بودنش هستند. اما به هرچیز مرتفعی جبال گفته می‌شود و اسم علم برای کوه‌ها است، چون معمولاً مرتفع و سر به فلک کشیده هستند. عهن: به معنی پشم است، البته پشمی که رنگ شده باشد، پشم رنگین. معمولاً پشم‌ها را در حالت پشم‌بودن رنگ نمی‌کنند، چون مشکل است. ابتدا به صورت نخ درمی‌آورند و سپس رنگ می‌کنند اما در اینجا پشم‌ها در حالت پشم‌بودن و قبل از بافتن و به شکل نخ در آمدن رنگ شده‌اند. منفوش: از ماده‌ی نقش می‌باشد. اصل نقش یعنی جدا کردن دو یا چند چیز از یکدیگر. در ادبیات عرب گفته‌اند: نقش الأصابع یعنی بازکردن انگشتان از هم. ید منفوشه یعنی دست باز شده. نفشت فیه غنم القوم... یعنی گوسفندان در آن پراکنده شدند. مقصود کلمه‌ی نقش است که آنجا به صیغه‌ی فعلی به کار رفته و اینجا به صیغه‌ی اسمی، عهن منفوش یعنی پشمی که به وسیله‌ی دست از هم جدا شده است.

﴿فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ ﴿۷﴾ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ ﴿۸﴾ وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ ﴿۹﴾ فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ ﴿۱۰﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَا هِيَ ﴿۱۱﴾ نَارٌ حَامِيَةٌ ﴿۱۲﴾﴾ [القارعه: ۶-۱۱].
 فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ ﴿۶﴾!.

«و اما هرکس که [در آن روز] کفه میزنش سنگین باشد [و اعمال نیک وی بر اعمال بدش ترجیح یابد]».

اما کسی که موازین حسناتش سنگین برآید، قطعاً نجات یافته و رستگار است.

علماء در مورد میزان یا ترازو ۳ نظریه دارند و هر سه نظریه صحیح و مورد تأیید است:^۲

۱- در روز قیامت کتاب و صحیفه‌ی اعمال انسان روی میزان وزن می‌شود.

۲- خود انسان‌ها روی میزان وزن می‌شوند.

۳- اعمال انسان در قیامت مجسم شده و وزن می‌شود.

بر روی این میزان است که نتیجه‌ی اعمال انسان مشخص می‌شود که حسنات شخص بیشتر است یا سیئات او. وقتی حسنات و سیئات شخص مساوی شد بر روی پل به نام اعراف ایستاده و به بهشتیان هنگام عبور از پل صراط سلام می‌کنند و از جهنم‌رفتن مشرکان و سقوط آنها از پل صراط وحشت می‌کنند و آنها بالای پل در هراس و نگرانی و منتظر هستند.

الله متعال بعد از سنجش اعمال بندگان بر روی میزان، از ۲ گروه صحبت می‌کند:

کسانی که میزان آنها سنگین است و حسنات و نیکی‌هایشان بیشتر است و

کسانی که میزان آنان سبک و گناهان‌شان بیشتر از نیکی‌هایشان می‌باشد.

آن کسی که موازینش سنگین است، یعنی میزان نماز و روزه و زکاتش و... کامل

است. کارنامه‌ی نماز، روزه، زکات، حج، امر به معروف و... مجموع این کارنامه‌ها و

میزان‌ها می‌شود موازین. پس همه را الله محاسبه می‌کند. چرا که ممکن است فرد در

۱- ثقلت: از ماده‌ی ثقل که در سوره‌ی زلزال هم آمده است. ﴿وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا ﴿۱۰﴾﴾ یعنی

سنگینی. ثَقُلَ یعنی سنگین شد و هر چیزی که وزین باشد، کلمه‌ی ثقیل را برایش به کار برده‌اند.

موازین: بعضی‌ها معتقدند که جمع موزون است، بعضی‌ها هم آن را جمع میزان گرفته‌اند که این

معنی ترجیح دارد. اگر موزون باشد، یعنی آن چیزی که وزن شده است که همان اعمال را شامل

می‌شود. اگر میزان باشد، وسیله‌ی وزن کردن است.

۲- با توجه به این آیه و سایر آیاتی که از میزان روز قیامت صحبت می‌کنند، میزان و ترازو حق است

و مطابق عقیده‌ی صحیح اهل سنت و جماعت، اعمال انسان‌ها با آن وزن می‌شود. (مصحح)

باب نماز مشکلاتی داشته باشد و نمره‌ی نمازش کم باشد اما در باب زکات نمره‌اش بیشتر باشد و در باب روزه بهتر از دوتای اولی باشد و... و چون الله اهل فضل است و با فضل خود بندگان را محاسبه می‌کند و این موضوع بسیار مهم است. سلاح فضل الله تیزتر و برّان‌تر از سلاح عدلش است. و از مجموع این تکالیف (نماز، زکات و...) نمره‌ی بهترین نماز را برای بقیه‌ی نمازها و به همین ترتیب به نسبت بقیه‌ی تکالیف جزا می‌دهد، زیرا خود فرموده است: ﴿وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُم بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [النحل: ۹۷] ما جزا می‌دهیم به زنان و مردانی که اهل ایمان و عمل صالح هستند، به بهترین عملی که انجام داده‌اند، جزای آن بهترین عمل را برای بقیه‌ی اعمال‌شان منظور می‌کنیم و این فقط فضل الله است. ثقلت موازین یعنی کفه‌ی حسنات بر کفه سیئات ترجیح پیدا می‌کند و الله چون اهل فضل است و رحمتش بر غضبش سبقت دارد، بنابراین می‌بینیم اینجا دیگر به بندگان وعده فرموده که هرکس توبه‌ی خالصانه و نصحانه کند، الله سیئاتش را به حسنات تبدیل می‌کند، الله به خاطر حسناتی که انجام می‌دهد سیئاتش را از بین می‌برد. ﴿إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ﴾ [هود: ۱۱۴] «بی‌تردید، نیکی‌ها بدی‌ها را از بین می‌برد». ﴿فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ ۗ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا﴾ [الفرقان: ۷۰] «اینانند که الله بدی‌هایشان را به نیکی‌ها تبدیل می‌کند و الله همواره آمرزگاری مهربان است». الله دوست دارد با فضلش بندگان را محاسبه و با آن معامله نماید. اینجا تکلیف باید روشن شود و اینکه این فضل برای آن‌هایی نیست که اصلاً عمل صالح انجام نداده و نمره نیاورده‌اند، بلکه برای کسانی است که در حد توان زحمت کشیده‌اند، اما نمره‌شان کم است.

﴿فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَّاضِيَةٍ﴾^۱

[در بهشت،] در زندگی رضایت‌بخشی خواهد بود.

چگونه راضی نباشد که در بهشت دارالنعیم برای همیشه بهره‌مند می‌شود.

۱- عیش: زندگی، حیات.

راضی: از ماده‌ی رضی می‌باشد. حالت بعد از اطمینان و آرامش قلبی را رضایت می‌گویند و به این چنین فردی راضی گفته می‌شود.

در روز قیامت همه به حق خود راضی هستند و هیچ کس هیچ اعتراضی به نتیجه‌ی اعمال خود ندارد و بهشتیان از لحاظ جسمی و روحی و قلبی در نعمت و آرامش و رضایت هستند و غم و غصه و ناراحتی ندارند.

بسیاری از مفسران گفته‌اند که او از زندگی‌اش راضی است. این چنین نیست. قرآن می‌فرماید: ﴿فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ﴾^(۷) یعنی راضی اینجا صفت برای زندگی است. صفت برای صاحب زندگی نیست. صفت برای خود زندگی است، زندگی راضی است. آیا می‌شود که زندگی راضی باشد؟ بله و این اوج بلاغت قرآن است. وقتی زندگی خودش راضی است، معلوم می‌شود که صاحب زندگی هم راضی است. حال اگر بخواهیم این را تصویر کنیم چنین می‌شود: مثلاً شما خانه‌ای دارید که بسیار از این خانه راضی هستید. اگر کسی بخواهد شاعرانه برخورد کند می‌گوید: فلانی آنقدر از خانه‌اش راضی است که خانه را هم اگر نگاه کنید، خود خانه هم راضی است که چنین صاحبی دارد. این همان معنایی است که ما باید بگیریم. ﴿عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ﴾^(۷) معنی پیشین معنی بسیار ساده‌ای است و همه کس به ذهنش می‌رسد که او از زندگی‌اش راضی است. اما خیلی‌ها هستند که از زندگی‌شان راضی‌اند ولی آیا واقعاً راضی هستند؟ یا زندگی را ضایع می‌کنند؛ اگر این زندگی بتواند اعتراض کند، اعتراض می‌کند به فلانی که این همه امکانات من در اختیار تو است، اما مشغول ضایع کردن آن هستی. زندگی واقعاً از چنین فردی راضی نیست. پس این افراد بایستی طوری از این زندگی و امکانات بهره بگیرند که اگر زندگی را به عنوان فردی تصور کنیم و از او سؤال کنیم، بگویند من خیلی از این فرد راضی هستم.

﴿وَأَمَّا مَنْ حَفَّتْ مَوَازِينُهُ﴾^(۸) ۱.

«و اما هرکس که کفه می‌زانش سبک باشد [و اعمال بدش بر اعمال نیکش ترجیح داشته باشد]».

و اما کسی که در محاسبه‌ی اعمال، حسناتش اندک و سیئاتش بیشتر باشد و یا به کلی فاقد حسنات و نیکی‌ها باشد، همچون کافران و مشرکان.
و اما آن کسی که موازین و نامه‌های اعمالش سبک است و زحمتی نکشیده، نامه‌ی اعمال نماز، روزه، حج و... همه صفر هستند. آیا فضل الله شامل حال چنین کسی

۱- خفت: در مقابل ثقلت است. خفت یعنی سبک شد. خفیف یعنی سبک.

می‌شود؟ بنابراین، کسی که مومن به قیامت نیست معنی ندارد ما بگوییم یا الله با فضلت با او رفتار کن. مگر چنین چیزی ممکن است؟ بالاخره پاداش قیامت را به کسی می‌دهند که مؤمن به قیامت باشد. کسی هم که مؤمن به قیامت نیست، خوشی‌ها و لذتها و خیر و شر خود را در این دنیا برده و تمام شده است و هر کسی آن درود عاقبت کار، که کشت.

﴿فَأْمُرْ هَاوِيَّةً﴾^۱.

«پس [مسکن و] پناهگاهش «هاویه» است».

ماوراء، مأوی و مسکن او پرتگاه دوزخ است، به دوزخ، هاویه گویند؛ زیرا که با سر به سوی آن پرت خواهد شد.

مادر و مأوی و مسکنش که او را به آغوش می‌کشد، دوزخ -هاویه- است که با سرعت به سوی آن پرتاب خواهد شد.

﴿هَآوِيَّةٌ﴾: از نام‌های جهنم است.

۱- أم: به معنی مادر یا مرجع است. به این دلیل به ام، مادر گفته می‌شود که فرزندان در اوقات مختلف به او رجوع می‌کنند و مرجع و پناهگاه آنها است. اما معنی بیشتر برای أم زمانی است که در کنار آب قرار می‌گیرد. دختر تا ازدواج نکند أم نمی‌شود. بنابراین مادر شدن دختر فضیلتی است که الله نصیب او می‌کند. وقتی دختر است فقط مقام دختر بودن را دارد، وقتی که ازدواج کرد، علاوه بر دختر بودن مادر هم می‌شود. حالا علاوه بر مادر بودن همسر هم می‌شود و علاوه بر آن، مادر بزرگ هم می‌شود و جایگاه‌های مختلفی را پیدا می‌کند و در هر جایگاهی امتیازی دارد و به حسب آن امتیاز، احترامش هم واجب‌تر می‌شود. مادر هم که مقامش مشخص است. «أَحَقُّ النَّاسِ بِحُسْنِ الصُّحْبَةِ» [بخاری: ۵۹۷۱ و مسلم: ۲۵۴۸] «شایسته‌ترین مخلوقات و حتی شایسته‌تر از پدر در حُسن مصاحبت» است. به هر حال ام در اینجا به معنی مرجع و پناهگاه و تکیه‌گاه می‌باشد.

هاویه: از ماده‌ی هوی است و در دو باب به کار رفته است. یکی هوی، یهوی و دیگری هوی، یهوی. اگر هوی، یهوی باشد به معنی سقوط مادی است، یعنی انسان از یک جای بلند به زمین پرت شود. اگر از صیغه‌ی هوی، یهوی باشد، مثل رضی، یرضی، این سقوط معنوی است و انسان از لحاظ ایمانی شخصیتی دارد و یک‌باره دچار خطا و لغزشی می‌شود و سقوط می‌کند. هردو باب در قرآن به کار رفته است. والنجم إذا هوی یعنی قسم به ستاره، وقتی که غروب می‌کند. غروب هم نوعی سقوط است.

علما در تفسیر این آیه، ۲ نظریه دارند:

- ۱- آتش جهنم مانند مادر، او را در آغوش می‌کشد گویی آتش، مادر اوست و او همیشه در آتش است. ﴿أُمُّهُ﴾ به معنی مادرش)
- ۲- به خاطر گناهانش با سر به آتش افکنده می‌شود ﴿أُمُّهُ﴾ یعنی قسمت بالای سر).

ملجأ و پناهگاه این چنین افرادی هاویه است، یعنی پرتگاهی عمیق و مکانی که جایگاه انسان‌های سقوط کرده می‌باشد. انسان‌هایی که از لحاظ شخصی و شخصیتی، و نیز مادی و یا معنوی سقوط کرده‌اند. در همه حال در هاویه هستند. در دنیا هم شاید بتوان گفت که هاویه به صورت ضعیف وجود داشته باشد. کسانی که از لحاظ ایمان و اخلاق عقب مانده‌اند و در این عقب‌ماندن خود در جا می‌زنند و افتخار هم می‌کنند؛ این‌ها در هاویه هستند و به آن سقوط کرده‌اند.

﴿وَمَا أَدْرَاكَ مَا هِيَّةٌ﴾^۱

«تو چه دانی که آن [هاویه] چیست»؟!

استفهام به خاطر هولناکی و سختی موقف است.

و تو چه می‌فهمی؟ از کجا درک کرده‌ای که آن هاویه چیست؟ ﴿مَا هِيَّةٌ﴾: آن چیست؟

﴿نَارٌ حَامِيَةٌ﴾^۲

«آتشی است سوزان [و شعله‌ور]».

آتشی است بسیار گرم و فروزان و پرشعله که کمترین رحمت و شفقتی در آن نیست و ممکن نیست چون کسی داخلش شود، بتواند از آن خارج شود که حرارت آن

۱- ما هیه: اگرچه در اینجا برای توصیف جهنم و یا پرتگاهی به کار رفته است، اما انسان‌هایی که از لحاظ انجام اعمال نیکو، عقب مانده‌اند و عمل صالحی در پرونده‌شان ثبت نشده، به هردو معنی سقوط می‌کنند. سقوط معنوی در دنیا و سقوط مادی در آخرت. بنابراین، هردو سقوط را می‌توان در ضمن هاویه برای آنها تصور کرد. پس هاویه پرتگاهی است که بسیار عمیق باشد و وقتی که عمق داشته باشد، خود را از آن پرتگاه نجات‌دادن غیر ممکن است. چرا غیر ممکن است؟ زیرا

الله خود می‌فرماید: ﴿وَمَا أَدْرَاكَ مَا هِيَّةٌ﴾ و تو چه می‌دانی که آن چیست؟

۲- نار: آتش است. چون مؤنث مجازی است و صفت آن به صورت مؤنث آمده است.

حامیه: گرم، از ریشه‌ی حم، یحم، حمأ و حماماً، به معنی بسیار گرم. ماء حمیم: یعنی آب جوشان. نار حمیم: یعنی آتش فروزان و بسیار گرم.

۷۰ برابر حرارت آتش دنیا است و جسم انسان برای تحمل این آتش تغییر می‌کند و بعد از هر بار سوختن مجدداً پوست دیگر جایگزین آن می‌شود تا دوباره عذاب شود.

رهنمون آیات:

- ۱- تثبیت عقیده‌ی رستاخیز و جزا با بیان صورتی واقعی از آن.
- ۲- پرهیز و اجتناب از هولناکی و سختی‌های روز قیامت و عذاب سخت آن.
- ۳- تثبیت عقیده نسبت به میزان اعمال بندگان خوب و بد آن و پاداش جزا برحسب آن.
- ۴- اثبات این موضوع که انسان‌ها در روز قیامت دو گروه‌اند. گروهی در بهشت‌اند و گروهی در دوزخ.

تفسیر سوره‌ی تکاثر

تکاثر: این سوره مکی و دارای نام‌های: «تکاثر، أَلْهَيْكُم و المقبره» است. سوره‌ی تکاثر به سوره‌ی تجار معروف است و هدف از نزول این سوره در حقیقت مانند شوک الکتریکی است برای تجار و ثروتمندان و کسانی که مشغول به دنیا هستند که از خواب غفلت بیدار شده و فقط به فکر دنیا و آباد کردن آن نباشند؛ بلکه برای آخرت نیز تلاش کنند.

شروع این سوره با عتاب و سرزنش است و دارای آیات تنبیه است برای کسانی که مشغول دنیا هستند.

محور سوره‌ی تکاثر بیان سرانجام ناگوار دنیاپرستی و دنیاپرستان می‌باشد و اینکه زیادت‌طلبی انسان‌ها تا لحظه‌ی مرگ ادامه دارد. نام سوره تکاثر است از باب تفاعل، به معنی زیادت‌طلبی، کثرت‌طلبی و فزون‌طلبی می‌باشد، زیرا تکاثر از ماده‌ی کثرت گرفته شده و کثرت در سه معنی به کار رفته است: معنی اول اینکه انسان فطرتاً طوری آفریده شده که برای کسب و تکثیر ثروت تلاش می‌کند، چون از باب تفاعل است و مشارکت دو یا چند نفر را در انجام کاری می‌رساند. معنی سوم فخرفروشی است که در قبال این تحصیل و تکثیر ثروت به یکدیگر فخر می‌فروشند و بسیاری از افراد جامعه‌ی ما علی‌الخصوص خانواده‌های اشرافی و به خصوص زنان را تحت تأثیر قرار داده است. تعبیر قرآن در آیه‌ی ۵۷ سوره‌ی حدید جالب توجه است، آنجا که

می‌فرماید: ﴿أَعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُمْ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَمًا وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعٌ

الْعُرُورِ ﴿۲۰﴾ [الحدید: ۲۰] «بدانید که زندگی دنیا، بازیچه و سرگرمی و زیور، و فخرفروشی در برابر یکدیگر و افزون‌طلبی در اموال و فرزندان است؛ [این زندگی]، همچون بارانی است که گیاهان [روبیده از] آن، کشاورزان را به شگفت می‌آورد؛ سپس [این گیاه شاداب] پژمرده شود؛ آنگاه می‌بینی که زرد می‌شود و سپس خاشاک می‌گردد؛ و در آخرت، [نصیب منافقان و کافران] عذابی شدید است؛ و [نصیب مؤمنان]، آمرزش و رضایت الهی است. [در هر حال]

زندگی دنیا چیزی جز [ذلت و] برخورداری فانی [و فریبنده] نیست». بدانید و آگاه باشید که حیات دنیا شش مرحله دارد، مرحله‌ی اول، دوران کودکی است که لَعِب است مانند کودکان، مشغول دنیا شدن. مرحله‌ی دوم لهو است که انسان آن چنان سرگرم و غافل می‌گردد که نسبت به بسیاری از مسایل مهم بی‌توجه و بی‌تفاوت می‌شود. مرحله‌ی سوم دوران زینت می‌باشد. دورانی که می‌خواهد مقداری از نظر شخصیتی بروز و ظهور کند. به خودش می‌رسد، لباس‌های شیک و مدل‌های مختلف و... . مرحله‌ی چهارم مرحله‌ی تفاخر می‌باشد؛ فخر فروختن به دیگران. مرحله‌ی پنجم مرحله‌ی تکاثر در اموال، یعنی مال و ثروت را زیاد کردن. مرحله‌ی ششم مرحله‌ی بعد از تکاثر در اموال می‌باشد یعنی تکاثر و زیاد شدن اولاد.

تقسیم‌بندی آیات سوره:

آیات ۱ و ۲ اشاره به دردی است که تمام جامعه از ابتدا تا به امروز و آینده و بلکه تا آمدن روز قیامت به آن مبتلا و گرفتار می‌باشد و این درد همان درد تکاثر می‌باشد با آن معنایی که به آن اشاره کردیم. آیات ۳ و ۴ آیات تهدید گونه‌ای است در ارتباط با کسانی که در غفلت تکاثر سرگشته شده‌اند، آیات ۵ و ۶ و ۷ اشاره‌ای است به درجات علم و آگاهی انسان در رابطه با مساله‌ی قیامت که علت اساسی تکاثر و زیادت‌طلبی انسان، همان ضعف و یا عدم ایمان به قیامت است. و آیه‌ی ۸ که خلاصه‌ی سوره است؛ اینکه انسان محاسبه‌ی قیامت را فراموش کند و فکر کند که این نعمت‌ها به او داده شده است و کسی نیست که او را در ارتباط با این نعمت‌ها بازخواست نماید؛ این آیه اشاره‌ای مؤکد به این قضیه دارد که حتماً روزی معین شده است که در رابطه با نعمت‌های داده شده از ما سؤال خواهد شد.

اسباب نزول:

در سبب نزول این سوره گفته شده است: بنوعبدمناف و بنوسهم دو گروه از قریش، به بسیاری خود افتخار کردند چون زنده‌ها را شمرند، شمار بنو عبدمناف بیشتر شد، بنوسهم گفتند: در ایام جاهلیت ظلم و ستم ما را نابود کرد، بیایید تا مردگان خود را بشماریم، در شمردن مردگان بنوسهم بیشتر آمد.^۱

۱- قرطبی در [الجامع لأحكام القرآن: (۲۰/ ۱۶۸)] از ابن عباس و مقاتل و ابن السائب (کلبی)؛ و بغوی در [تفسیر ط‌احیاء التراث: (۵/ ۲۹۸)] و ابن الجوزی در [زاد المسیر فی علم التفسیر: (۴/ ۴۸۵)] از مقاتل و ابن السائب کلبی روایت کرده‌اند. حکم سند: روایت ابن عباس ضعیف؛ معلق

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

﴿الْهَيْكُمُ التَّكَاثُرُ ﴿١﴾ حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ ﴿٢﴾﴾ [التكاثر: ۱-۲].

﴿الْهَيْكُمُ التَّكَاثُرُ ﴿١﴾﴾^۱.

«زیاده خواهی [در مال و فرزندان] شما را به خود مشغول [و از یادِ الله غافل] ساخته است».

﴿الْهَيْكُمُ﴾: «شما را مشغول و سرگرم کرد.»

۱- چیز بد.

۲- چیزی که تو را از الله دور کند.

هر چیزی که انسان را از ذکر و طاعت الله دور کند اعم از ثروت، علم یا اولاد، شامل ﴿الْهَيْكُمُ﴾ می شود، تنها شرط آن، نیت است. اگر نیت اعمال خالصانه برای الله باشد و طاعت الله را در پی داشته باشد، ﴿الْهَيْكُمُ التَّكَاثُرُ﴾ نیست و گرنه مشغول شدن به هر امر دنیوی به قصد رقابت و فخرفروشی همان ﴿الْهَيْكُمُ﴾ است که انسان را غافل ساخته است.

﴿التَّكَاثُرُ﴾: «تفاخر و مباهات به داشتن فزونی نعمت دنیا.»

است و مُقَاتِل و ابن السائب کلبی نیز کذاب و از جاعلین حدیث هستند و روایتشان اعتبار ندارد. (مصحح)

۱- الَّهَيْكُمُ: از مادهی لَهو است که به معنی غفلت می باشد، غفلت در رابطه با هر چیزی که مطلوب باشد و علاقهی انسان در رابطه با آن مطلوب و خواسته، به حد افراط برسد، طوری که از چیزهای مهم غافل شود، مثل مال به عنوان یک مطلوب که انسانها برای رسیدن به آن تلاش می کنند که اگر مال اندوزی و مال طلبی از حدودش فراتر رود انسان را از خیلی چیزها غافل نماید. قرآن در این رابطه کلمه ی لهو را به کار برده که همان اوج غفلت انسان است، بعضی از اوقات انسان در رابطه با قضیهی مهمی دچار غفلت عارضی و مقطعی می شود و بلافاصله یا خودش متوجه می شود و یا الله انسان اهل صلاحی را بر سر راهش قرار می دهد و او را از خواب غفلت بیدار می کند و یا مرگ کسی او را از خواب غفلت بیدار می کند و بعضی از اوقات این غفلت آن چنان در اوج است که بزرگترین مصایب و مشکلات، این غفلت را از بین می برد و انسان دوست دارد، همچنان غافلانه زندگی کند. پس لهو یعنی در اوج غفلت بودن و الَّهَيْكُمُ یعنی شما را چنان سرگرم کرد که حاضر نیستید به خیلی از مسایل و حوادث و حقایق مهم توجه کنید.

- ۱- رقابت و چشم و هم‌چشمی دو گروه یا دو نفر.
- ۲- طمع و زیاده‌خواهی شخصی در امور دنیوی بدون استفاده برای خود.
- ۳- فخرفروشی با زبان به اصل و نسب و ریشه و طایفه (قولی).
- این خطاب الله متعال در رابطه با کسانی است که به جمع و تکثیر مال و دارایی مشغول هستند تا با آن بر دیگران تفاخر و مباحثات کنند، چنین امری انسان را از اطاعت و بندگی باز می‌دارد و بدون اینکه خیری برای سرای دیگر داشته باشد مرگ به سراغش خواهد آمد. رقابت باید در ایمان و عمل صالح باشد؛ و این رقابت باید برای رسیدن به نعمت‌های اخروی که ابدی است باشد؛ نه در امور گذرا و موقت دنیوی.
- تحصیل و تکثیر ثروت، مسابقه گذاشتن در میدان مال‌اندوزی و بیشتر از این تفاخر، نازیدن و بالیدن که من ثروتم از تو بیشتر است. این داشتن‌ها به قیمت از بین رفتن بودن‌ها است. انسان‌های زیاده‌طلب وقتی از کنار یک گل می‌گذرند، گل را می‌چینند و می‌گویند من می‌خواهم این گل را داشته باشم. اما این داشتن به قیمت از بین رفتن گل است، چون زود پژمرده می‌شود. اما انسان‌هایی که عاشق گل هستند و حیات گل و بودن گل برای‌شان مهم است، از کنار گل می‌گذرند و به گل نگاه می‌کنند و از نگاه کردن و بوییدن گل لذت می‌برند و ترجیح می‌دهند آن گل باشد و بنابراین از داشتن آن صرف‌نظر می‌کنند و آن را نمی‌چینند و این نچیدن گل ادامه‌ی حیات آن گل و جاودانگی بخشیدن به گل است. و گل این زمینه را دارد که پس از سپری شدن فصل بهار پژمرده شده از بین رود، اما در بهاری دیگر از آن ساقه دوباره گل‌هایی بروید و بهار را جلوه‌ای واقعی دهد. اگر تحصیل و تکثیر ثروت برای این باشد که به ما و دیگران کمال ببخشد، مبارک است.
- مال را کز بهر دین باشی حمول نعم مال صالح خواندش رسول
- اما اگر تحصیل و تکثیر ثروت‌ها هدف نهایی باشد و انسان ثروت را به خاطر ثروت بخواهد، پسندیده نیست، بلکه انسانیت، کرامت و شخصیت و آزادی انسان‌ها را ضایع می‌کند.
- ﴿حَتَّىٰ زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ﴾^۱. «تا [پایان] کارتان به گورستان رسید».

۱- در مسلم از مطرف و او از پدرش روایت کرده که می‌گفت: به محضر رسول الله ﷺ رفتم که سوره‌ی ﴿الْهٰكُمُ التَّكْوِيْنُ...﴾ را می‌خواند و فرمود: «يَقُولُ اِنَّ اَدَمَ: مَالِي، مَالِي، قَالَ: وَهَلْ لَكَ، يَا اِبْنَ اَدَمَ مِنْ مَالِكَ اِلَّا مَا اَكَلْتَ فَاَفْتَيْتَ، اَوْ لَيْسَتْ فَاَبْلَيْتَ، اَوْ تَصَدَّقْتَ فَاَمْضَيْتَ؟» [مسلم: ۲۹۵۸] «بنی آدم گوید: مال من، مال من، چه داری از مال خود جز آنچه بخوری و نابودسازی و یا بیوشی و

﴿حَقِّي﴾: تا وقتی.

﴿زُرْتُمْ﴾: قبر محل دیدن است و در آن نمی‌مانیم و باید به دنیایی دیگر برویم.

﴿زُرْتُمُ الْمَقَابِرِ﴾: مُردید.

تا آن‌گاه که می‌میرید و به‌سوی گورستان انتقال می‌یابید و در آنجا باقی خواهید ماند تا اینکه در روز رستاخیز جهت محاسبه و جزا از قبرها بیرون آید. بعضی آیه را این‌گونه معنی کرده‌اند: دست از فخرفروشی برداشتید تا اینکه به دیدار قبرها رفتید و از بسیاریِ مردگانِ خود ادعای بیشتر و برتریِ خود نمودید.

تا وقتی که می‌خواهید بمیرید، این تکاثر از شما جدا نمی‌شود. دوست دارید این تکاثر باشد و فکر می‌کنید، بودن است درحالی‌که این، بودن نیست مُردن است. این مرگ تدریجی و یک نوع نبودن است. این چنین هم نیست که این وضعیت همیشه بر وفق مراد شما باشد.

﴿كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿۳﴾ ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿۴﴾﴾ [التكاثر: ۳-۴].

﴿كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿۳﴾﴾^۲ «هرگز چنین نیست [که شما می‌پندارید]؛ به زودی خواهید دانست [عاقبت این غفلت در اثر تفاخر به دنیا را]».

فرسوده گردانی و یا صدقه دهی و برای خود بگذاری؛ و بخاری نیز روایت کرده است که پیامبر ﷺ فرمود: «لَوْ أَنَّ لِإِبْنِ آدَمَ وَادِيًا مِنْ ذَهَبٍ أَحَبَّ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَادِيَانِ، وَلَنْ يَمْلَأَ فَاهُ إِلَّا التُّرَابَ، وَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَى مَنْ تَابَ» [بخاری: ۶۴۳۶ و ۶۴۳۷ و ۶۴۳۸ و ۶۴۳۹] «اگر فرزند آدم دره‌ای از طلا داشته باشد، می‌خواهد که دو دره داشته باشد و دهان فرزند آدم را جز خاک پر نمی‌کند؛ و الله توبه‌ی توبه‌کننده را می‌پذیرد».

۱- زُرْتُمْ: از ماده‌ی زَاو - يَزُورُ - زياره می‌باشد. اصل زَاو یعنی کسی که در مسیری می‌رود و بعداً مسیرش را کج می‌کند و به سمتی دیگر میل می‌کند که به او زائر می‌گویند. زیارت هم به همین معنی به کار می‌رود. یعنی دیدن چیزی یا کسی که توجه شما را به خودش جلب نماید. زُرْتُم یعنی میل کردید - دیدید.

مَقَابِر: جمع مقبره به معنی گور و حفره در دل زمین است.

۲- کلا: حرف انکار است.

سَوْفَ: از ادواتی است که بر سر فعل مضارع می‌آید و معنی مضارع بودنش را به آینده می‌برد، یعنی کمی دور است و فرد فکر می‌کند چون دور است، پس تحقیق نخواهد شد و روی نخواهد داد.

تَعْلَمُونَ: از ماده‌ی علم است، یعنی آگاهی پیدا کردن در رابطه با مطلبی. شناختی که انسان در رابطه با قضیه‌ای پیدا می‌کند که به آن علم گفته می‌شود. علم سه درجه دارد که دو درجه‌اش را اینجا بیان کرده و یک درجه‌اش را در انتهای سوره‌ی واقعه بیان نموده است. ابتدایی‌ترین درجه‌ی علم، علم الیقین است و یقین، خود یکی از مراتب علم می‌باشد. یک درجه بالاتر از علم الیقین، عین الیقین است، یعنی با چشم چیزی را مشاهده کردن و درجه‌ی بالاتر از عین الیقین، حق الیقین می‌باشد. ﴿إِنَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ ﴿۹۵﴾ [الواقعه: ۹۵] «این [وعدۀ پاداش و عذاب،] یقیناً حقیقت دارد [و تردیدی در آن نیست]». که در آخر سوره‌ی واقعه آمده است. پیامبر ﷺ می‌فرماید: «إِنَّ لِلَّهِ مَلَائِكَةً يَطُوفُونَ فِي الطَّرِيقِ يَلْتَمِسُونَ أَهْلَ الذُّكْرِ، فَإِذَا وَجَدُوا قَوْمًا يَذْكُرُونَ اللَّهَ تَنَادَوْا: هَلُمُّوا إِلَيَّ حَاجَتِكُمْ» قَالَ: «فَيَحْفَوْنَهُمْ بِأَجْنِحَتِهِمْ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا» قَالَ: «فَيَسْأَلُهُمْ رَبُّهُمْ، وَهُوَ أَعْلَمُ مِنْهُمْ، مَا يَقُولُ عِبَادِي؟ قَالُوا: يَقُولُونَ: يُسَبِّحُونَكَ وَيُكَبِّرُونَكَ وَيُحَمِّدُونَكَ وَيَسْأَلُونَكَ: «قَالَ: «فَيَقُولُ: هَلْ رَأَوْنِي؟» قَالَ: «فَيَقُولُونَ: لَا وَاللَّهِ مَا رَأَوْكَ؟» قَالَ: «فَيَقُولُ: وَكَيْفَ لَوْ رَأَوْنِي؟» قَالَ: «فَيَقُولُونَ: لَوْ رَأَوْكَ كَانُوا أَشَدَّ لَكَ عِبَادَةً، وَأَشَدَّ لَكَ تَمَجِيدًا وَتَحْمِيدًا، وَأَكْثَرَ لَكَ تَسْبِيحًا» قَالَ: «فَيَقُولُ: فَمَا يَسْأَلُونِي؟» قَالَ: «يَسْأَلُونَكَ الْحِجَّةَ» قَالَ: «يَقُولُ: وَهَلْ رَأَوْهَا؟» قَالَ: «يَقُولُونَ: لَا وَاللَّهِ يَا رَبِّ مَا رَأَوْهَا» قَالَ: «يَقُولُ: فَكَيْفَ لَوْ أَنَّهُمْ رَأَوْهَا؟» قَالَ: «يَقُولُونَ: لَوْ أَنَّهُمْ رَأَوْهَا كَانُوا أَشَدَّ عَلَيْهَا حِرْصًا، وَأَشَدَّ لَهَا طَلَبًا، وَأَعْظَمَ فِيهَا رَغْبَةً، قَالَ: فَمِمَّ يَتَعَوَّدُونَ؟» قَالَ: «يَقُولُونَ: مِنَ النَّارِ» قَالَ: «يَقُولُ: وَهَلْ رَأَوْهَا؟» قَالَ: «يَقُولُونَ: لَا وَاللَّهِ يَا رَبِّ مَا رَأَوْهَا» قَالَ: «يَقُولُ: فَكَيْفَ لَوْ رَأَوْهَا؟» قَالَ: «يَقُولُونَ: لَوْ رَأَوْهَا كَانُوا أَشَدَّ مِنْهَا فِرَارًا، وَأَشَدَّ لَهَا خَافَةً» قَالَ: «فَيَقُولُ: فَأُشْهِدُكُمْ أَنِّي قَدْ عَمَرْتُ لَهُمْ» قَالَ: «يَقُولُ مَلَكٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ: فِيهِمْ فَلَانٌ لَيْسَ مِنْهُمْ، إِنَّمَا جَاءَ لِحَاجَةٍ. قَالَ: هُمْ الْجُلَسَاءُ لَا يَشْفَعِي بِهِمْ جَلِيسُهُمْ» [بخاری: ۶۴۰۸] «الله، فرشتگانی دارد که در جستجوی ذاکران و یادکنندگان در راه‌ها گشت می‌زنند و چون گروهی را ببینند که به یاد الله مشغولند، یکدیگر را صدا می‌زنند و می‌گویند: به سوی چیزی که در جستجوی آن بودید، بیایید. آن‌گاه ذکرکنندگان را تا آسمان دنیا زیر بال‌هایشان می‌گیرند. سپس الله با این‌که آگاهی مطلق دارد، از فرشتگان می‌پرسد: بندگانم چه می‌گویند؟ فرشتگان پاسخ می‌دهند: پاک‌ی و بزرگی تو را بیان می‌کنند و تو را می‌ستایند و تمجیدت می‌نمایند. الله می‌فرماید: آیا مرا دیده‌اند؟ پاسخ می‌دهند: خیر؛ به خودت سوگند که تو را ندیده‌اند. الله می‌فرماید: اگر مرا می‌دیدند، چه می‌کردند؟ می‌گویند: اگر تو را می‌دیدند، بیشتر عبادتت می‌کردند و تو را بیش از این بزرگ می‌داشتند و تو را بیشتر تسبیح می‌گفتند. آن‌گاه الله می‌فرماید: چه می‌خواهند؟ فرشتگان می‌گویند: از تو بهشت را درخواست می‌کنند. الله متعال می‌فرماید: آیا آن را دیده‌اند؟ فرشتگان پاسخ می‌دهند: پروردگارا! خیر؛ سوگند به خودت که آن را ندیده‌اند. می‌فرماید: اگر آن را می‌دیدند، چه می‌کردند؟ فرشتگان می‌گویند: اگر آن را می‌دیدند، به آن علاقه‌ی بیشتری پیدا می‌کردند و بیشتر به دنبال آن می‌رفتند و رغبت بیشتری به آن نشان می‌دادند. الله می‌فرماید: از چه چیزی پناه می‌خواهند؟ می‌گویند: از دوزخ. الله می‌فرماید: آیا آن را دیده‌اند؟ پاسخ می‌دهند:

﴿كَلَّا﴾: «هان، نباید چنین کاری انجام دهید، از این تفاخر و مباهات بگذرید.»

پروردگارا! خیر؛ به خودت سوگند که آن را ندیده‌اند. الله متعال می‌فرماید: اگر آن را می‌دیدند، چه می‌کردند؟ فرشتگان می‌گویند: اگر آن را می‌دیدند، از آن بیشتر دوری می‌کردند و ترس بیشتری از آن داشتند. الله می‌فرماید: شما گواه باشید که من آنان را بخشیدم. یکی از فرشتگان می‌گوید: فلان کس که در میان آن‌هاست، جزو آن‌ها نیست؛ بلکه برای کاری به آن‌جا آمده است. الله متعال می‌فرماید: آن‌ها کسانی هستند که هم‌نشینشان نیز (بی‌نصیب نیست و) بدبخت نمی‌شود. و در روایت مسلم آمده است که: «إِنَّ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مَلَائِكَةً سَيَّارَةً، فَضَلًا يَتَّبِعُونَ مَجَالِسَ الذَّكْرِ، فَإِذَا وَجَدُوا مَجْلِسًا فِيهِ ذِكْرٌ قَعَدُوا مَعَهُمْ، وَحَفَّ بَعْضُهُمْ بَعْضًا بِأَجْنِحَتِهِمْ، حَتَّى يَمْلَأُوا مَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ السَّمَاءِ الدُّنْيَا، فَإِذَا تَفَرَّقُوا عَرَجُوا وَصَعِدُوا إِلَى السَّمَاءِ، قَالَ: فَيَسْأَلُهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ، وَهُوَ أَعْلَمُ بِهِمْ: مِنْ أَيْنَ جِئْتُمْ؟ فَيَقُولُونَ: جِئْنَا مِنْ عِنْدِ عِبَادٍ لَكَ فِي الْأَرْضِ، يُسَبِّحُونَكَ وَيُكَبِّرُونَكَ وَيُهَلِّلُونَكَ وَيُحَمِّدُونَكَ وَيَسْأَلُونَكَ، قَالَ: وَمَاذَا يَسْأَلُونِي؟ قَالُوا: يَسْأَلُونَكَ جَنَّتِكَ، قَالَ: وَهَلْ رَأَوْا جَنَّتِي؟ قَالُوا: لَا، أَيْ رَبِّ قَالَ: فَكَيْفَ لَوْ رَأَوْا جَنَّتِي؟ قَالُوا: وَدَسْتَجِيرُونَكَ، قَالَ: وَمِمَّ يَسْتَجِيرُونَني؟ قَالُوا: مِنْ نَارِكَ يَا رَبِّ، قَالَ: وَهَلْ رَأَوْا نَارِي؟ قَالُوا: لَا، قَالَ: فَكَيْفَ لَوْ رَأَوْا نَارِي؟ قَالُوا: وَيَسْتَغْفِرُونَكَ، قَالَ: فَيَقُولُ: قَدْ عَفَرْتُ لَهُمْ فَأَعْطَيْتُهُمْ مَا سَأَلُوا، وَأَجْرْتُهُمْ مِمَّا اسْتَجَارُوا، قَالَ: فَيَقُولُونَ: رَبِّ فِيهِمْ فُلَانٌ عَبْدٌ خَطَاءٌ، إِنَّمَا مَرَّ فَجَلَسَ مَعَهُمْ، قَالَ: فَيَقُولُ: وَلَهُ عَفَرْتُ هُمُ الْقَوْمُ لَا يَشْقَى بِهِمْ جَلِيسُهُمْ» [مسلم: ۲۶۸۹] «الله متعال افزون بر فرشتگان نگیهان و نویسنده‌ی اعمال، فرشتگانی دارد که در جستجوی مجالس ذکر، گشت می‌زنند و چون مجلسِ ذکر را بیابند، با آنان می‌نشینند و با بال‌های خود، آنان را در برمی‌گیرند تا آن که میان و آسمان دنیا را پُر می‌کنند و آن‌گاه که اهل مجلس پراکنده می‌شوند، فرشتگان به آسمان، بالا می‌روند و الله که خود، آگاهی مطلق دارد، از آنان می‌پرسد: از کجا می‌آید؟ فرشتگان پاسخ می‌دهند: از نزد عده‌ای از بندگانت در زمین که تو را به پاکی و بزرگی یاد می‌کردند و لاله‌الاله و حمد و ستایش تو را می‌گفتند و به تو عرض نیاز می‌نمودند. می‌فرماید: از من چه می‌خواهند؟ فرشتگان می‌گویند: از تو بهشتت را درخواست می‌کنند. می‌فرماید: آیا بهشت مرا دیده‌اند؟ پاسخ می‌دهند: پروردگارا! خیر. می‌فرماید: اگر بهشت مرا می‌دیدند، چه می‌کردند؟ فرشتگان می‌گویند: و از تو پناه می‌جویند. الله متعال می‌فرماید: از چه چیزی به من پناه می‌جویند؟ فرشتگان پاسخ می‌دهند: پروردگارا! از دوزخت. می‌فرماید: آیا دوزخ مرا دیده‌اند؟ فرشتگان در پاسخ می‌گویند: خیر. الله می‌فرماید: پس اگر دوزخم را می‌دیدند، چه می‌کردند؟ می‌گویند: از تو آموزش می‌خواهند. الله متعال می‌فرماید: من، آنان را آمرزیدم و خواسته‌ی آن‌ها را برآورده ساختم و آنان را از چیزی که پناه خواستند، پناه دادم. فرشتگان عرض می‌کنند: پروردگارا! فلان بنده‌ی گنهکار نیز در میان آن‌هاست که از کنارشان عبور می‌کرد و با آنان نشست. می‌فرماید: او را نیز آمرزیدم؛ این‌ها کسانی هستند که هم‌نشینشان نیز (بی‌نصیب و) بدبخت نمی‌شود.»

﴿سَوْفَ تَعْلَمُونَ﴾: «وقتی که وارد قبر شدید، آن وقت است که به خطا و اشتباه خود در این تکاثر و تفاخر پی خواهید برد.»

هرگز نباید چنان باشد از این شیوه و رفتارتان که شما را به هلاکت و نابودی می‌کشاند، دست بردارید. بعد از مرگ سرانجام آن فخرفروشی و اشتغال به مال و ثروت‌اندوزی را خواهید دانست که موجب شد از اطاعت و فرمان‌برداری الله بازآیید. به زودی متوجه خواهید شد این مشغولیت‌ها، مشغولیت‌هایی است که شخصیت و کرامت شما را ضایع کرده است. کار به جایی رسیده که از هر کار مهم و ارزشمندی غافل شدید و به تکاثر پرداختید. و با تأکید بیشتر این دو آیه می‌گوید که این چنین نیست.

سرانجامش «هاویه» و درک الاسفل است؛ یعنی جهنم و جحیم. ﴿كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ﴾.

﴿ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ﴾^۱.

«باز [هم] چنین نیست؛ به زودی خواهید دانست.»

﴿كَلَّا﴾: «حقاً»

تکرار آیات در قرآن کریم مطابق با قول علما، ۲ دلیل دارد:

۱- تأکید بر اینکه چنین نکنید و مشغول دنیا نباشید (مواظب خودت باش هیچ کس به درد تو نمی‌خورد).

۲- دو آیه دارای دو معنی متفاوت است و آیه‌ی دوم، معنی دیگری می‌دهد.

آیه‌ی اول به دنیا و آیه‌ی دوم به آخرت اشاره دارد. ﴿كَلَّا﴾ در آیه‌ی اول یعنی در دنیا به خاطر گناهایی که انجام می‌دهی عتاب می‌شوی (اول با ناراحتی از گناه در دنیا عذاب می‌بینی) چون انجام گناه، خود باعث قلق و ناراحتی می‌شود.

﴿كَلَّا﴾: در آیه‌ی دوم به عذاب الهی در آخرت اشاره دارد و اینکه الله در روز قیامت و در زمین محشر، به وسیله‌ی عذاب قبر و ازدحام زمین محشر، حرارت آفتاب، ترس از جهنم و روی پل صراط به وسیله‌ی خار و خاشاک، قلاب و آتش جهنم، تو را عذاب می‌دهد.

۱- ثَمَّ: حرف عطف است و به معنی سپس می‌باشد.

باز هم می‌گوییم هان بس کنید، وقتی بعد از مرگ دوباره زنده می‌شوید خواهید دانست؛ و در آن موقع می‌دانید که عمر خود را به بیهوده در فخر و مباهات برای هیچ از دست داده‌اید. اما مشکل چیست؟ علت این درد تکاثر و زیاده‌طلبی چیست؟ چرا جامعه به این درد مبتلا شده است؟

﴿كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ ﴿٥﴾ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ ﴿٦﴾ ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ ﴿٧﴾﴾

[التكاثر: ۵-۷].

﴿كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ ﴿٥﴾﴾.

«چنین نیست [که شما گمان می‌کنید]؛ اگر به دانش یقینی [و تردیدناپذیر، حقیقت قیامت را] می‌دانستید، [از زیاده‌خواهی و افتخار به اموال و فرزندانان دست برمی‌داشتید]».

﴿عِلْمَ الْيَقِينِ﴾: یعنی مطمئن که این اتفاق خواهد افتاد.

﴿لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ﴾: «اگر به طور یقین سرانجام تفاخر و مباهات به کثرت

دارایی‌تان را می‌دانستید.»

حتی کم‌ترین درجه‌ی علم را هم ندارید، یعنی علم یقین را ندارید، اگر فقط علم یقین را هم داشتید، کافی بود.

برای معرفت دینی انسان چهار مرحله قابل شده‌اند: ۱- ظن یا مظنونات. ۲- علم، اعتقاد جازم و مطابق با واقع ۳- یقین، علم یقین. ۴- عین یقین یا حق یقین. اگر علم شما به درجه‌ی یقین و به قلب برسد این علم به عمل تبدیل می‌شود. معلومات در ذهن انسان نباید یخ بزند؛ بلکه باید آب شده و جاری شود و به عمل برسد.

﴿لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ ﴿٦﴾﴾!

«سوگند که دوزخ را [در روز قیامت] خواهید دید.»

«لام» جواب قسم محذوف است یعنی سوگند به عزّت ما روز قیامت آتش را می‌بینید.

﴿وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ﴾ [النور: ۲]. سوخت آن آتش عبارت است از انسان‌ها و

سنگ؛ عبارتند از ناس. کدام ناس؟ آن‌هایی که در دنیا جهنمی بوده اعمال اهل جهنم را انجام می‌دادند. آن‌هایی که در دنیا جهنم را برای خود و مردم برافروختند خود سوخت جهنم می‌شوند.

۱- لَتَرَوُنَّ: مؤکد است به لام و نون ثقیله و از ماده‌ی رؤیت است، یعنی به تأکید می‌بینید. جَحِيم:

یعنی آتشی که بسیار متراکم است. و زود تمام نمی‌شود و نوع مخصوصی از آتش می‌باشد.

﴿ثُمَّ لَتَرَوْهَا عَيْنَ الْيَقِينِ﴾^(۷).

«باز هم سوگند که آن را با چشم یقین [که در آن تردیدی نیست] خواهید دید».
باز هم می‌گویم: شما آشکار و عیان، خود دوزخ را خواهید دید. باید دانست که اهل موقف، همه آتش دوزخ را خواهند دید. هم با چشم و هم با احساس خود این آتش را می‌بینید.

در مرحله‌ای دیگر اگر یقین‌تان بیشتر شد و به مرحله‌ی عین الیقین رسیدید، بیشتر با گنه جهنم و حقیقت جهنم آشنا خواهید شد و چقدر مهم است که بهشت و جهنم را خیلی واقعی‌تر از این تصور خیالی که هست درک کنیم. یهود و به دنبال یهود، نصاری بهتر و بیشتر از خیلی از مسلمانان بهشت و جهنم را می‌شناسند. در قرآن در توصیف آنها آمده، خصوصاً یهود و دانشمندان آنان چنان جهنم‌شناس بودند که می‌گفتند: ﴿لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَةً﴾ [البقرة: ۸۰] ما فقط چند روزی در آتش جهنم هستیم. آنها جهنم را خوب می‌شناختند و در رابطه با بهشت می‌گفتند که: ﴿لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصْرَى﴾ [البقرة: ۱۱۱] تنها کسی که یهودی یا مسیحی باشد، به بهشت می‌رود. حال اگر ما هم بهشت و جهنم را خوب شناختیم، شناخت مجرد، شناختی که کمترین تاثیری در اصلاح ساختار فردی و اجتماعی نداشته باشد، ارزشی ندارد. خودمان هم ملاحظه می‌کنیم، می‌گویند: بهشت هست جهنم هست. یهود و نصاری شناختی قوی‌تر از این‌ها داشتند. اگر اهل ایمان و عمل صالح نباشند آیا این شناخت به تنهایی آنها را از جهنم رفتن بازمی‌دارد؟ بنابراین، مسلمانان هم اگر اهل ایمان و عمل صالح نباشند، هیچ تفاوتی با آنها ندارند.

﴿ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾^(۸) [التكاثر: ۸].

﴿ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾^(۸) ۱.

۱- لتسألن: مؤکد به لام تأکید در ابتدا و نون ثقیله در انتها. تأکیدی است بر اینکه حتماً مورد سؤال واقع خواهید شد.

یومئذ: در آن روز.

نعم: باغ پر نعمت یا جایی که نعمت متراکم باشد. مقابل جحیم است. وقتی نعمت متراکم باشد، یعنی تمام شدنی نیست ﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ﴾^(۱۳) وَإِنَّ الْفَجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ^(۱۴) [الانفطار: ۱۴] «مسلمانان نیکوکاران در نعمت [های بهشت] هستند و یقیناً بدکاران در [آتش] جهنمند».

«آنگاه حتماً در آن روز از [همه] نعمت‌ها [چون صحت و سلامتی و ثروت و ...] بازخواست خواهید شد».

﴿يَوْمَئِذٍ﴾: «در آن روزی که دوزخ را به یقین می‌بینید».

﴿عَنِ النَّعِيمِ﴾: «از آن نعمت‌هایی که برخوردار شدید و از آن لذت هم بردید؛ مانند صحت، فراغت، آسایش، خوراکی‌ها، نوشیدنی‌ها و...»

روز قیامت از آن نعمت‌هایی که به شما داده شده پرسش و بازخواست خواهد شد که آیا حق الله را ادا کرده‌اید یا نه؟ با تن سالم عبادت الله کرده‌ای و با مال و ثروت، زکات و صدقه داده‌ای یا نه؟

پرسش از نعمت‌هایی که در دنیا به شما داده شده از قبیل: صحت، فراغت، آسایش، خوردنی‌ها، نوشیدنی‌ها و...؛ کسی که شکر آنها را به جای آورده باشد، نجات یافته و کسی که شکر آنها را به جای نیاورده باشد مورد مواخذه قرار خواهد گرفت. پس باید نعمت‌های الله را در خدمت دین الله و طاعت و عبادت او گرفت؛ زیرا از ما در مورد آنها سؤال خواهد شد.

می‌دانیم که الله این نعمت‌ها و امکانات، این آسمان‌ها و زمین را بیهوده خلق نکرده و در اختیار ما قرار نداده است. چنان‌که در حدیثی آمده است: پیامبر ﷺ روزی خرما می‌خورد و به دنبال آن آب و سپس این آیه را می‌خواند: ﴿ثُمَّ لَتَسْأَلَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾^۱. از این خرما و آب که دو نعمت بسیار مهم الله هستند، مورد سؤال واقع خواهید شد؛^۱ درحالی‌که شاید ما به آب و خرما به عنوان نعمت هم نگاه نکنیم و در حدیث دیگری که امام بخاری روایت کرده و این حدیث را امام ترمذی و امام ابن ماجه هم روایت کرده‌اند، پیامبر ﷺ فرمود: «نِعْمَتَانِ مَغْبُورٌ فِيهِمَا كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ الصَّحَّةُ وَالْفَرَاعُ»^۲: «دو نعمت هستند که مردم در رابطه با این دو نعمت دچار ضرر و زیان

۱- «لَمَّا نَزَلَتْ: ﴿ثُمَّ لَتَسْأَلَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾ [التكاثر: ۸] قَالَ الزُّبَيْرُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَأَيُّ النَّعِيمِ تُسْأَلُ عَنْهُ، وَإِنَّمَا هُمَا الْأَسْوَدَانِ الثَّمَرُ وَالْمَاءُ؟ قَالَ: أَمَا إِنَّهُ سَيَكُونُ [ترمذی: ۳۳۵۶ و ابن ماجه: ۴۱۵۸. حکم آلبانی: حسن] «وقتی آیه ﴿ثُمَّ لَتَسْأَلَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾ [التكاثر: ۸] نازل شد، زبیر ﷺ پرسید: ای رسول الله، از کدام نعمت‌ها سوال می‌شویم، اینها که فقط خرما و آب است؟ پیامبر ﷺ فرمود: به زودی پرسیده خواهد شد». (مصحح)

۲- [بخاری: ۶۴۱۲] (مصحح)

هستند و قدر این دو نعمت را نمی‌دانند و نمی‌شناسند: «الصَّحَّةُ وَالْفَرَاغُ». تندرستی و فراغت» و عمری که به آن‌ها داده شده و با سخاوت آن را در اختیار همه غیر از الله قرار می‌دهند: ﴿إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ﴾ [محمد: ۷] «اگر [دین و پیامبر] الله را یاری کنید، او نیز شما را یاری می‌کند و گام‌هایتان را [ثابت و] استوار می‌دارد». اگر الله را یاری کنید و با استفاده‌ی بهینه از امکانات و نعمت‌ها، کاری کنید که وقتی دیگران شما را می‌بینند به یاد الله بیفتند و به مرحله‌ای از کمال برسید که وقتی دیگران از شما می‌شنوند، معرفت‌شان زیاد شود و حرکات و سکنات شما در راستایی باشد که وقتی دیگران حرکات و سکنات شما را ملاحظه می‌کنند، بدانند که شما برای هدف والاتری مشغول هستید، با الله پیمان بسته‌اید که بهترین پاداش‌ها را می‌دهد. پاداش‌هایی که محدودیتی در آن نیست. اجر غیر ممنون و بدون منت است. پاداش‌هایی که چند برابر است. پاداش‌هایی که بی‌حساب است. از ده برابر شروع می‌شود تا هفتصد برابر و بی‌حساب. آیا معقول است انسان چنین معبود رحمان و رحیمی را رها کند و دل به آنهایی ببندد که نه رحمتی دارند و نه شفقتی. بنابراین انسان وقتی به نعمت‌هایی مانند صحت، سلامتی، فراغت، جوانی، عمر و امکانات دیگر اگرچه در حد ایده‌آل هم نباشند بنگرد، باید قدر آنها را بداند و به شکلی از آنها استفاده کند که در راستای رشد دادن به خود و دیگران باشد.

پرسش در آن روز چنان که در حدیث روایت شده بر دو نوع است: ۱- عرض، یعنی پرسشی که در به شمار آوردن نعمت‌ها باشد مثل اینکه: تندرستی، تمکن مالی، قدرت، عزت به تو داده شده و... ۲- مناقشه و سخت‌گیری در پرسش که از جزئیات هر نعمتی پرسیده می‌شود و از شکر و یا کفران آن بازخواست و یا تعذیب خواهد شد. برای مؤمنان پرسش، عرض و شمارش نعمت‌هاست ولی برای کافر بازخواست، مناقشه و عذاب است.^۱

۱- «أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: "مَنْ حُسِبَ عَذَبٌ". قَالَتْ عَائِشَةُ: فَقُلْتُ أَوْلَيْسَ يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا﴾ [الانشقاق: ۸] قَالَتْ: فَقَالَ: "إِنَّمَا ذَلِكَ الْعَرُضُ، وَلَكِنْ: مَنْ نُوقِشَ الْحِسَابَ يَهْلِكُ" [بخاری: ۱۰۳ و ۴۹۳۹ و ۶۵۳۶ و ۶۵۳۷ و مسلم: ۲۸۷۶] «پیامبر ﷺ فرمود: هر کس که محاسبه شود، گرفتار عذاب می‌گردد». عایشه می‌گوید: گفتیم: مگر نه این است که الله می‌فرماید: به زودی محاسبه آسانی خواهد شد؟ پیامبر ﷺ فرمود: «این عرضی اعمال است ولی اگر حساب دقیق به عمل آید، هلاک می‌گردد». (مصحح)

در حدیث صحیح روایت شده که پیامبر ﷺ به ابوبکر و عمر و ابن تیّهان ؓ فرمود: این از همان نعمتهایی است که در روز قیامت از آن بازخواست می‌شوید اشاره به خرمای رطب، آب سرد و دوشاب کرد.^۱ و نیز در حدیث روایت شده که پیامبر ﷺ فرمود: «لَا تَزُولُ قَدَمُ ابْنِ آدَمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ عِنْدِ رَبِّهِ حَتَّى يُسْأَلَ عَنْ خَمْسٍ، عَنْ عُمُرِهِ فِيمَ أَفْنَاهُ، وَعَنْ شَبَابِهِ فِيمَ أَبْلَاهُ، وَمَالِهِ مِنْ أَيْنَ اكْتَسَبَهُ وَفِيمَ أَنْفَقَهُ، وَمَاذَا عَمِلَ فِيمَا

۱- «خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ذَاتَ يَوْمٍ - أَوْ لَيْلَةٍ - فَإِذَا هُوَ بِأَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ، فَقَالَ: «مَا أَخْرَجَكُمَا مِنْ بُيُوتِكُمَا هَذِهِ السَّاعَةَ؟» قَالَا: الْجُوعُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «وَأَنَا، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لِأَخْرَجَنِي الَّذِي أَخْرَجَكُمَا، فُومُوا»، فَقَامُوا مَعَهُ، فَأَتَى رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ فَإِذَا هُوَ لَيْسَ فِي بَيْتِهِ، فَلَمَّا رَأَتْهُ الْمَرْأَةُ، قَالَتْ: مَرْحَبًا وَأَهْلًا، فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَيْنَ فُلَانٌ؟» قَالَتْ: ذَهَبَ يَسْتَعِذُّ لَنَا مِنَ الْمَاءِ، إِذْ جَاءَ الْأَنْصَارِيُّ، فَتَنَظَّرَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَصَاحِبَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ مَا أَحَدٌ الْيَوْمَ أَكْرَمَ أَضْيَافًا مِنِّي، قَالَ: فَانْطَلَقَ، فَجَاءَهُمْ بِعِدْقٍ فِيهِ بَسْرٌ وَتَمْرٌ وَرُطْبٌ، فَقَالَ: كُلُوا مِنْ هَذِهِ، وَأَخَذَ الْمُدْيَةَ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِيَّاكَ، وَالْحُلُوبَ»، فَذَبَحَ لَهُمْ، فَأَكَلُوا مِنْ الشَّاةِ وَمِنْ ذَلِكَ الْعِدْقِ وَشَرِبُوا، فَلَمَّا أَنْ شَبِعُوا وَرَوُوا، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِأَبِي بَكْرٍ، وَعُمَرَ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَتُسْأَلَنَّ عَنْ هَذَا التَّعِيمِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، أَخْرَجَكُمُ مِنَ بُيُوتِكُمُ الْجُوعُ، ثُمَّ لَمْ تَرْجِعُوا حَتَّى أَصَابَكُمْ هَذَا التَّعِيمُ» [مسلم: ۲۰۳۸] «رسول الله ﷺ روزی یا شبی از خانه بیرون رفت و ابوبکر ؓ و عمر ؓ را دید؛ پرسید: «چه چیزی در این هنگام، شما را به بیرون خانه آورده است؟» گفتند: گرسنگی، ای رسول الله! پیامبر ﷺ فرمود: «من نیز همین‌طور؛ سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، مرا نیز همین مساله (گرسنگی)، از خانه خارج کرده است. برخیزید». و آن دو با پیامبر ﷺ برخاستند. پیامبر ﷺ به خانه‌ی مردی از انصار رفت و او در خانه نبود. زن انصاری با دیدن پیامبر ﷺ گفت: خوش آمدید. رسول الله ﷺ از زن انصاری پرسید: «فلانی - شوهرت - کجاست؟» گفت: رفته است تا برایمان آب شیرین بیاورد. در این هنگام مرد انصاری سر رسید و به پیامبر ﷺ و دو یارش نگاه کرد و گفت: الحمدلله، امروز هیچ کس میهمانانی گرامی‌تر از میهمانان من ندارد؛ سپس رفت و یک خوشه خرما آورد که خرمای نارس، خرمای رسیده و رُطْب - خرمای تر - داشت. گفت: بفرمایید و آن گاه چاقویی برداشت - تا گوسفندی ذبح کند. - پیامبر ﷺ فرمود: «مبادا گوسفند شیردهی بکشی». و او گوسفندی ذبح کرد. به این ترتیب آنان از آن گوسفند و خرما خوردند و آب نوشیدند و چون از آب و غذا سیر شدند، رسول الله ﷺ به ابوبکر ؓ و عمر ؓ فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، روز قیامت درباره‌ی این نعمت‌ها از شما سؤال خواهد شد؛ گرسنگی شما را از خانه‌هایتان به بیرون کشاند و در حالی به خانه‌هایتان بازمی‌گردید که این نعمت‌ها به شما رسید». [آن گونه که از روایت ترمذی و دیگران برمی‌آید، میزبان، ابوهیثم بن تیّهان انصاری ؓ بوده است.]. (مصحح)

عَلِمَ»^۱ «انسان در روز قیامت از پیشگاه پروردگار قدم از قدم بر نمی‌دارد مگر پس از آن که درباره‌ی پنج چیز بازخواست شود: این که عمرش را چگونه به سر برده، جوانیش را به چه صرف کرده و در چه گذرانده، مالش را از چه راهی به دست آورده و در چه راهی خرج کرده، و به آن چه می‌دانسته چگونه عمل کرده است.»

الله متعال در سوره‌ی تکوین با وارد کردن چنین شوکی به انسان‌ها هشدار می‌دهد که از خواب غفلت بیدار شده و برگردند. مواظب باشند که زندگی با مرگ در قبر تمام نمی‌شود؛ بلکه آنان برای دیدن نتیجه‌ی اعمال‌شان در روز قیامت محسوس می‌شوند. پس مبدا که عمر تمام شود و کار ناتمام داشته باشی، بندگی و عبادت الله را نکرده باشی و بدون توبه مرده باشی.

عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنه می‌فرماید: قبر محل گذر و تماشا است و وطن اصلی، فردوس اعلی است.

در شب معراج، ابراهیم علیه السلام به رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «ای محمد! از طرف من به امت سلام برسان و به آن‌ها خبر بده که بهشت، خاکی پاکیزه و آبی گوارا دارد و زمینی هموار و حاصل خیز است که نهال‌ها و کاشته‌هایش «سُبْحَانَ اللَّهِ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ، وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَاللَّهُ أَكْبَرُ» می‌باشد»^۲.

رهنمون آیات:

۱- اجتناب از جمع و تکثیر مال بدون شکر آن و ترک فرمانبرداری از الله و پیامبرش به خاطر اشتغال به مال‌اندوزی.

۲- اثبات عذاب قبر و تاکید بر موضوعیت آن با استنباط از آیه‌ی: ﴿حَتَّىٰ زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ﴾^۳ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿۴﴾: یعنی در قبر خواهید دانست.

۳- تاکید یقینی بر عقیده‌ی رستاخیز، خیر و جزا و پاداش پس از محاسبه و بازجویی.

۴- به طور قطع و یقین، بنده درباره‌ی نعمت‌هایی که الله متعال در دنیا به او ارزانی داشته، بازجویی و بازخواست خواهد شد که اگر شاکر بوده، رستگار

۱- [ترمذی: ۲۴۱۶. حکم البانی: حسن] (مصحح)

۲- «لَقِيتُ إِبْرَاهِيمَ لَيْلَةَ أُسْرِي بِي فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، أُرِي أُمَّتَكَ مِثِّي السَّلَامَ وَأَخْبِرُهُمْ أَنَّ الْجَنَّةَ طَيِّبَةُ التَّرْتِيَةِ عَذْبَةُ الْمَاءِ، وَأَنَّهَا قِيَعَانٌ، وَأَنَّ غِرَاسَهَا سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ» [ترمذی: ۳۴۶۲]
حکم البانی: حسن (مصحح)

است و اگر کفران نعمت کرده، مؤاخذه و کیفر خواهد شد - الله ما را از آن پناه دهد-.

تفسیر سوره‌ی عصر

این سوره مکی و دارای ۳ آیه می‌باشد و به سوره نجات از خسران مسمی است. می‌گویند: زمانی که صحابه دور هم جمع می‌شدند قبل از اینکه از مجلس خارج شوند و آنجا را ترک کنند برای تدبر، سوره‌ی عصر را می‌خواندند و بعد به خانه برمی‌گشتند^۱ و این برای این بود که معنای سوره در ذهن آنها کاملاً ثبت شود.

امام شافعی رحمته می‌گوید: اگر کل قرآن نازل نمی‌شد و فقط همین سوره نازل می‌شد (سوره عصر) کافی بود.^۲

این سوره هم یکی از سوره‌های مکی است بنابراین محوری را که آیات این سوره تعقیب می‌کند و در صدد بیان آن است، همان اصلاح بینش انسان‌ها است و اینکه چرا سوره‌های مکی همه در این راستا نازل شده‌اند، زیرا همچنان که می‌دانیم دو سوم آیات قرآن در رابطه با اصلاح بینش نازل شده است و اساس حرکت درست انسان به سوی کمال و سعادت، هم در دنیا و هم در آخرت در گرو اصلاح بینش اوست؛ یعنی اصلاح ساختار فکری و اعتقادی او. و گفتیم که اگر بینش انسان اصلاح شد، به دنبال آن منش او هم اصلاح خواهد شد. هر فسادی که در منش و حرکت انسان باشد، ناشی از فساد در بینش اوست. به قول امام شافعی رحمته در گفته‌ای که منسوب به اوست: اگر ۱۱۳ سوره‌ی دیگر قرآن نازل نمی‌شد و تنها سوره‌ی عصر نازل می‌شد، برای اصلاح جامعه کافی بود. همین سوره‌ای که سه آیه دارد و اگر مردم در این سوره خوب بیندیشند و آن را برنامه‌ی زندگی خود قرار دهند، برای‌شان کافی است. بعضی بر این باورند که منظور امام شافعی از اینکه گفته است: برای‌شان کافی است، این است که با فهم دقیق این سوره آن‌چنان تحولی در ساختار بینشی آنها روی خواهد داد که به

۱- «كَانَ الرَّجُلَانِ مِنَ أَصْحَابِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا التَّقْيَا لَمْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَقْرَأَ أَحَدُهُمَا عَلَى الْآخَرِ: ﴿وَالْعَصْرِ﴾ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ ﴿۱﴾» [العصر: ۱-۲]، ثُمَّ يُسَلِّمُ أَحَدُهُمَا عَلَى الْآخَرِ [المعجم الاوسط طبرانی: ۵۱۲۴] و [شعب الایمان بیهقی: ۸۷۶۷] و [السلسلة الصحيحة: ۲۶۴۸] حکم آلبانی: صحیح (مصحح)

۲- «لَوْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ حُجَّةً عَلَى خَلْقِهِ إِلَّا هَذِهِ السُّورَةَ لَكَفَّتْهُمْ». شیخ الاسلام ابن تیمیه در [الاستقامة: ص ۴۸۲]، و ابن کثیر در [تفسیر القرآن العظیم: ۲۰۵/۱] آن را ذکر نموده‌اند. (مصحح)

وسیله‌ی آن می‌توانند جهان را متحول سازند و اگر انسان‌های وارسته در طول تاریخ بعد از خود، آثار مبارکی به جای گذاشته‌اند، ناشی از بینش صحیح آنها بوده است و به دنبال این بینش‌ها، منش‌های کمال یافته داشته‌اند؛ زیرا انسان هنگامی که بخواهد تحولی را در محیط اطرافش ایجاد کند، اصولاً با دو وسیله قادر به انجام چنین کاری است: بخشی از این تحولات را در محیط اطرافش به وسیله‌ی گفتار ایجاد می‌کند و بخش دیگر را به وسیله‌ی کردار. بنابراین گفتار، گوش‌ها را مورد خطاب خود قرار می‌دهد و کردار، دیده‌ها و دل‌ها را. و وقتی که گوش‌ها و چشم‌ها و دل‌ها متحول و متأثر شدند به دنبال آن شخصیت‌ها متحول می‌شوند و هرگونه تحول مثبت در شخصیت‌ها، زمینه‌ساز و بسترساز رسیدن انسان به کمالات و دوری از خسران است.

نام سوره که عصر است، بیانگر محور سوره می‌باشد؛ زیرا اساسی‌ترین و مهم‌ترین سرمایه‌ای را که الله در اختیار بندگانش قرار داده، عصر و فرصت عمر است. عصر بزرگ‌ترین سرمایه‌ای که برای رسیدن به سعادت، انسان به آن نیازمند است. انسان برای رسیدن به تمتعات و لذایذ دنیوی از همه‌ی سرمایه‌های خودش بالخصوص از عمرش مایه می‌گذارد. برای رسیدن به مال، جاه و شهرت سخاوتمندانه از عمر خویش سرمایه‌گذاری می‌کند. غافل از اینکه این‌ها چیزهایی نیستند که مطلوب دایمی باشند. بلکه بعد از مدتی فنا به آنها روی می‌آورد و آنجا است که انسان احساس خُسران می‌کند که ای کاش عُمرم را در این مسیر صرف نمی‌کردم. پس محور سوره در رابطه با سرمایه‌ای است که مردم درست یا نادرست از این سرمایه استفاده می‌کنند. آن‌هایی که درست استفاده می‌کنند به نتیجه‌ای می‌رسند و آن‌هایی که نادرست استفاده می‌کنند به نتیجه‌ای دیگر و تمام مطلب در دو کلمه خلاصه می‌شود: خسران و فلاح. خسران که عبارت است از ضرری که متوجه سرمایه می‌شود و بسیار ناگوار و غیر قابل تحمل است، در نتیجه انسان به مطلوبش نمی‌رسد. و فلاح یعنی انسان بهره‌مند شده و به منافی برسد و با رسیدن به این منافع به مطلوب و خواسته‌هایی نایل شود. بنابراین، خاسر یعنی کسی که به مطلوب خود در دنیا و آخرت نمی‌رسد و مفلح یعنی کسی که هم در دنیا و هم در آخرت به مطلوب خود خواهد رسید.

تقسیم‌بندی آیات:

آیات ۱ و ۲ بیان سرمایه‌هایی است که الله به بندگان خود بخشیده و اینکه انسان‌ها در مسیر استفاده‌ی بهینه و مطلوب از این سرمایه‌ها به خطا رفته‌اند، اما آیا راهی برای جبران این خطا وجود دارد؟

آیه‌ی ۳ اشاره به راهی دارد که می‌تواند خطاها و تقصیرها را جبران کند. آن راه کدام است؟ پس آیات ۱ و ۲ اشاره به دردی است و آیه‌ی ۳ اشاره به درمان این درد دارد. و چقدر زیبا است کلام الله در رابطه با تشخیص دردها و تجویز درمان‌ها و دواها؛ و بهترین کلام عبارت است از کلامی که بتواند درد را بدون اینکه بزرگ‌نمایی یا کوچک‌نمایی کند، دقیقاً به ما بنمایاند و به دنبال نشان دادن درد ما را بر درمان مؤثر آن درد راهنمایی کند. در رابطه با معالجه‌ی بیماری‌های جسم این وسواس باید وجود داشته باشد که طبیب حاذق‌تر باشد تا تشخیص هم دقیق‌تر باشد و به دنبال تشخیص دقیق، درمان مؤثرتر را تجویز نماید، در رابطه با معالجه‌ی بیماری‌های روحی هم طی کردن این مراحل ضرورت دارد، زیرا تشخیص و مداوای دردهای جسمی به هر حال تا حدودی با توجه به پیشرفت علم پزشکی سریع‌تر و دقیق‌تر شده است. اگرچه علم پزشکی هنوز موفق به تشخیص علت بسیاری از بیماری‌ها نشده است و در زمینه‌ی تشخیص و مداوای بیماری‌های روانی هم مشکلات عدیده‌ای وجود دارد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَالْعَصْرِ ﴿١﴾ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ ﴿٢﴾ إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ ﴿٣﴾﴾ [العصر: ۱-۳].

سه آیه این سوره متضمن یک حکم و یک محکوم‌علیه و یک محکوم‌به می‌باشد، حکم همان است که الله متعال بر انسان مقرر داشته که: تمام انسان‌ها در خسران و زیانند، محکوم‌علیه، انسان و بنی‌آدم است و محکوم‌به همان خسران و زیان برای کسانی است که به الله معتقد نباشند و عمل صالح انجام ندادند باشند و نجات و رستگاری از آن کسانی است که مؤمن به الله بوده و کارهای نیک انجام داده باشند و همدیگر را به حق و به شکیبایی سفارش کنند.

﴿وَالْعَصْرِ ﴿١﴾﴾^۱. «سوگند به عصر».

۱- عصر: که همان نام سوره است از ماده‌ی عَصَرَ گرفته شده است. یعنی فشرد. عاصر یعنی فشارنده. مُعَصِرَاتُ که تعبیر دیگری است در سوره‌ی نبا آمده است. ﴿وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا ﴿١٤﴾﴾ [النبا: ۱۴] «و از ابرهای باران‌زا، آبی فراوان فروفرستادیم»؛ یعنی ابرهای مترکم شده. چون ابر تا وقتی که مترکم نشود، باران‌زا نیست. پس با این تعبیر به آن مُعَصِرِ گفته می‌شود؛

یعنی فشارنده. به عبارت دیگر یعنی ابرها همدیگر را در آغوش گرفته و همدیگر را می‌فشارند. بعد از فشار دادن از میان‌شان باران جاری می‌شود. عَصْر به مقطعی از زمان گفته می‌شود که چکیده‌ی همه‌ی زمان‌هاست. عصر هر روزی عبارت از چکیده‌ی آن روز است. هنگام عصر طوری است که انسان دیگر توانی در بدنش نیست؛ اگر روز پر کاری داشته باشد، نه اینکه فقط خورد و خواب باشد. اگر برایش روزگاری بوده، دیگر توانایی انجام کار دیگری ندارد و تنها می‌خواهد استراحت کند و در همان زمانی که توانایی‌اش را برای انجام کار از دست داده، نتیجه‌ی کارش هم روشن است و می‌داند امروز چقدر درآمد داشته، چقدر مطالعه کرده و آیا امروز در مسیر خیر بوده است یا شر؟ نتیجه در عصر همان روز برایش تعیین می‌شود. حالا عمر ما هم یک عصری دارد. عمر ما هم اگر تقسیم‌بندی شود، یک دوره‌اش دوره‌ی قبل از تولد و دیگری دوران بعد از تولد؛ دوران تولد تا هفت سالگی مقطع اول است. مقطع دوم از هفت سالگی تا ۱۴ سالگی است. بعد از ۱۴ سالگی مقطع سوم است که تا ۲۱ سالگی ادامه دارد و به همین ترتیب تا چهل سالگی که مرحله‌ای است که انسان باید تمام کارهایش را انجام داده باشد، کارهای مهم انجام نشده باقی نمانده باشد، بعد از چهل سالگی دوران تثبیت و استقرار شخصیت است. قبل از چهل سالگی احتمال هرگونه تَذَدُّب و پریشانی وجود دارد: ﴿حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً﴾ [الأحقاف: ۱۵] [او پرورش می‌یابد] تا به حد رشد برسد و به چهل سالگی [که توان جسمی و ذهنی‌اش کامل است] برسد. اما در چهل سالگی باید خود را جمع کند، رو به الله آورد و محکم با الله صحبت کند و از الله بخواهد چیزهایی را به او بدهد که به هر دلیل تا آن زمان هم شایستگی و هم سلیقه‌اش را نداشته که آن چیزها را از الله بخواهد. ﴿قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي﴾ [الأحقاف: ۱۵] پروردگارا! کمکم کن تا نعمت‌هایت را شکر کنم. تا حالا شکر نعمت نکرده‌ام: ﴿وَعَلَىٰ وِلْدَانِي﴾ و نعمت‌هایی که به پدر و مادرم دادی ﴿وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ﴾ و عملی انجام دهم که تو از آن راضی باشی ﴿وَأَصْلِحَ لِي فِي ذُرِّيَّتِي﴾ و فرزندان و نوادگانم را اصلاح کن. ﴿إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾ «به درگاہت [توبه نموده و] بازگشته‌ام و تسلیم [فرمانت] هستم». من اکنون توبه کردم. اگر تاکنون راه‌های غلطی را پیمودم و کارهای اشتباه کردم، اکنون توبه می‌کنم: ﴿وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾ «و تسلیم [فرمانت] هستم». در اینجا اگر بنده‌ای با اصرار از الله خواست الله هم کمکش می‌کند: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَنَتَجَاوَزُ عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ فِي أَصْحَابِ الْجَنَّةِ وَعَدَّ الصِّدْقِ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ﴾ [الأحقاف: ۱۶] «آنان کسانی هستند که ما نیکوترین کارهایشان را می‌پذیریم و از گناهانشان درمی‌گذریم و در زمره اهل بهشتند. این وعده‌ی راستی است که به آن نوید داده شده‌اند». هر کار خوبی که کرده‌اند از زمان بلوغ تا چهل سالگی ﴿نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا﴾، به شرطی که بعد از چهل سالگی ضایعش نکنند، آن کارهای خوبی که انجام داده‌اند، بهترینش را از آنها می‌پذیریم: ﴿وَنَتَجَاوَزُ عَنْ

الله متعال سوگند یاد می‌کند به زمان، تمام زمان، شب و روز، صبح و عصر، قسم به زمانه، اعمال انسان چه خیر و چه شر همه در زمانه انجام می‌گیرد، چه شگفتی‌ها در

سَيِّئَاتِهِمْ ﴿۱۶﴾ و هر کار بدی هم کرده‌اند، از آنها می‌گذریم، چون توبه کرده‌اند. البته فضل الله بیشتر از این‌هاست: ﴿فِي أَصْحَابِ الْجَنَّةِ﴾ و به بهشت داخل می‌شوند. همان بهشتی که تمام محرومیت‌ها و خستگی‌های دنیایی را از وجودشان خارج می‌کند ﴿وَعَدَّ الْوَعْدِ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ ﴿۱۶﴾ [الأحقاف: ۱۶]. این وعده‌ی صادقانه‌ی الله است که به آن وعده داده می‌شدند. بنابراین، عصر عبارت است از زمانی که نتیجه‌ی کارها در آن روشن می‌شود. اما چه کسی از این گذشت زمان نتیجه می‌گیرد؟ کسی که از سرمایه‌اش بهترین استفاده را کرده باشد. بهترین بازارها را رفته و بازاریابی کرده باشد. یک بازاریاب خوب می‌تواند بهترین بازارها را یافته و بهترین مشتری‌ها را پیدا کند و کالای خودش را با بهترین قیمت به فروش برساند. بنابراین، به دور از عقل است که انسان به بازارهایی برود که مغبون واقع شود و با الله وارد معامله نشود، زیرا تنها کسی که کمترین سرمایه‌گذاری را از شما می‌خواهد و بیشترین بها را پرداخت می‌کند، الله است و بس. پس انسان باید با الله معامله کند، چرا که الله جان و مالی که خود به انسان بخشیده به عنوان سرمایه از او برای سرمایه‌گذاری می‌پذیرد و در دنیا حیات طیب را که عاری از حزن و خوف است و در آخرت هم بهشت را به او می‌دهد، به جز الله چه کسی است که چنین معامله‌ای را با بندگانش انجام دهد؟

بیفشان قطره‌ی اشکی که من هستم خریدارش بیاور ذره‌ای اخلاص دریا کردنش با من و این نکته بسیار مهم است که انسان مشتری خود را بشناسد و قیمت کمی روی خود نگذارد؛ انسانی که الله در مورد او می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾ [الإسراء: ۷۰] «و به راستی، ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم»، انسان به خاطر انسان بودنش مکرم و محترم است. اگر مؤمن و متقی شد، اکرم می‌شود ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقْوَمُ﴾ [الحجرات: ۱۳] «بی‌تردید، بزرگوارترین شما نزد الله پرهیزگارترین شماست». حیف است، انسان خودش را کم بفروشد، مثلاً به مقام‌های کوچک و پُست‌های بی‌ارزش و پیش خود تصور کند که به کعبه‌ی آمال و مقصود رسیده است؛ دنیا ارزش ذاتی ندارد، هرچه را که در دنیا هست، الله برای همه‌ی انسان‌ها آفریده است. ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا﴾ [البقرة: ۲۹] «اوست که همه‌ی آنچه را که در زمین است برایتان آفرید». الله سرمایه‌ای به انسان‌ها داده تا با این سرمایه به بازار او بروند و سرمایه‌شان را به الله بسپارند، زیرا تنها کسی که اگر سرمایه را به او بسپاری خیانت نمی‌کند، بلکه چند برابرش را به شما باز می‌گرداند، الله است.

۱- مفسران در تحدید کلمه: ﴿وَالْعَصْرِ ﴿۱﴾ اقولی بیان داشته‌اند بعضی گفته‌اند: منظور نماز عصر است زیرا نماز وسطی است، برخی گفته‌اند منظور عصر نبوت است ولی راجح همان زمانه است.

زمانه از قدرت آفریدگار پدید می‌آید، چه قدرتمندانی، ناتوان گشته و چه ناتوانانی مقتدر می‌گردند و ...

قسم به زمانی که نتایج کارها در آن زمان مشخص و معین می‌شود. زمانی که معلوم می‌شود چه کسی خاسر است و چه کسی مفلح؟ چه کسی رستگار است و چه کسی رستگار نیست؟ قسم به آن زمان. اهل جهنم پشیمان می‌شوند؛ زیرا از سرمایه‌ی عمرشان خوب استفاده نکرده‌اند، از الله می‌خواهند یک بار دیگر امتیازی به آنها بدهد و آنها را به دنیا برگرداند، اما دیگر فایده‌ای ندارد. می‌گویند: ﴿رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ﴾ [فاطر: ۳۷] می‌گویند: ما را از جهنم خارج گردان تا آن کارهای شایسته‌ای را که باید انجام می‌دادیم، ولی انجام ندادیم، دوباره انجام دهیم و آثار اعمال زشتی را که انجام داده‌ایم و به اینجا رسیده‌ایم جبران نماییم. الله به آنها می‌گوید: من به شما فرصت دادم، چندین سال به شما عمر دادم: ﴿أَوَلَمْ نَعْمَرْكُمْ مَّا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَن تَذَكَّرُ﴾. آیا ما به شما به آن اندازه‌ی عمر ندادیم که بشود از آن استفاده کرد و بهترین سودها را برد؟ ﴿وَجَاءَكُمْ التَّذْوِيرُ﴾ [فاطر: ۳۷] و پیامبری برای شما آمد که به شما هشدار داد داشتن چنین وضعیتی خطرناک است. فکر می‌کنید که دنیا همین طور به مراد شماست؟ و هیچ مشکلی برای شما ایجاد نمی‌شود؟ و شما می‌توانید هر روز ثروت و مقام و امکاناتی بیشتر از دیروز داشته باشید؟

﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ﴾^۲ «که انسان در زیان است».

- ۱- «ال» در «الانسان» برای استغراق جنس است جز اینکه اختصاص به کسانی دارد که در زمان نزول آیه موجود بوده‌اند و کسانی که بعداً دعوت اسلامی به آنان رسیده باشد؛ ولی کسانی که قبل از آیه و قبل از ظهور اسلام وجود داشته‌اند مشمول عموم لفظ انسان نمی‌گردند.
- ۲- خسر: در مقابل ربح است و به معنی نوعی خاصی از ضرر است. ضرر عام است و بر دو نوع: می‌تواند ضرر از مایه باشد و می‌تواند ضرر از منفعت باشد. ضرر از مایه واضح و روشن است. شما کالایی را هزار تومان می‌خرید و آن را به هشتصد تومان می‌فروشید، یعنی ۲۰۰ تومان ضرر کرده‌اید و می‌تواند ضرر از منفعت باشد، یعنی کالا را هزار تومان خریده‌اید و به جای هزار و پانصد تومان به قیمت هزار و دویست تومان می‌فروشید و شما می‌گویید، سیصد تومان از آن منفعتی که در نظر بود، ضرر کرده‌ام. بنابراین، ضرر از مایه به مراتب مشکل‌تر و جبران‌ناپذیرتر از ضرر از منفعت است، اما مایه‌ای را که الله به عنوان سرمایه به ما داده، عمر است. هر لحظه که برود دیگر بر نمی‌گردد و این لحظات ما که الآن حال است، لحظه‌ای دیگر تبدیل به گذشته می‌شود و آن

جواب قسم است؛ یعنی انسان‌ها همه زیانمندند و در نقصان و و هلاکند، آنجا که زندگی را به سختی به سر می‌برند و می‌میرند و رهسپار جهنم می‌شوند، همه‌چیز را حتی روان‌شان را هم از دست می‌دهند.

﴿لَفِي خُسْرٍ﴾: یعنی ظرفی پر از خسارت که در آن غرق می‌شوی و تمام جهات تو را، خسارت و زیان فرا گرفته است.

قبل از اینکه نتیجه اعلام شود ما به شما هشدار می‌دهیم که حرکات خود را بسنجید و تلاش بیشتری از خود نشان دهید، چون اگر با این تنبلی و بی‌تفاوتی حرکت کنید و مسئولیت‌گریزی فرهنگ شما شود، اهل خسارت هستید و این لحظات عمر

لحظاتی که آینده است، بعد از مدتی تبدیل به حال می‌شود. آینده هم هیچ تضمینی ندارد. آینده ملحق می‌شود به حال و زمان حال هم به گذشته می‌پیوندد. بنابراین زمان به سرعت می‌گذرد. خسر یعنی ضرر از مایه که بدترین نوع ضرر است و خاسر یعنی کسی که از مایه‌ی عمر ضرر می‌کند. به تعبیر قرآن مایه‌ی جانش: ﴿الْخٰسِرِيْنَ الَّذِيْنَ خَسِرُوْا اَنْفُسَهُمْ وَاٰهْلِيَهُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ﴾ [الزمر: ۱۵] «زیانکاران [واقعی] کسانی هستند که [به طمع دنیا] خود و خانواده‌هایشان را در رستاخیز به زیان انداختند». وقتی فلانی از جانش دارد مایه می‌گذارد، یعنی جانش کم می‌شود. از خانواده دارد مایه می‌گذرد، یعنی خانواده کم می‌شود، تمام افراد خانواده می‌آیند، می‌روند، می‌خورند، می‌خوانند. هیچ مشکلی ندارند. از لحاظ کمی زندگی می‌کنند، اما آیا کیفیت هم همین‌گونه است؟ یعنی از لحاظ کیفی هم دارند زندگی می‌کنند یا فقط زنده هستند؟! میان زنده‌بودن و زندگی کردن تفاوت اساسی وجود دارد. یعنی کسی که زندگی می‌کند، خاسر نیست اما آن کسی که فقط زنده است، خاسر است. چرا؟ چون حیوانات استعدادی که به آنها داده شده، این است که تنها زنده باشند. بیش از این استعدادی به آنها داده نشده و راضی هستند به آن زنده بودن‌شان و برای ادامه‌ی زنده‌بودن‌شان می‌کوشند. اما به انسان‌ها استعدادی بیشتر از حیوانات داده شده است. استعدادی که بیشتر از زنده‌بودن حق‌شان است. باید زندگی کنند و به تعبیر قرآن باید حیات داشته باشند، آن هم حیات طیبه؛ بنابراین اگر کسی به کمتر از حیات طیّب قانع باشد، خاسر است و کسب حیات طیّب تلاش و جهد می‌خواهد، بایستی انسان در بازار الله مشارکت جوید و با الله وارد معامله شود. بنابراین در مقابل خسران، ربح قرار دارد ﴿فَمَا رَبِحَت تِّجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِيْنَ﴾ [البقرة: ۱۶] «پس تجارتشان سودی نداد و هدایت‌یافته نبودند». می‌فرماید: ﴿فَمَا رَبِحَت تِّجَارَتُهُمْ﴾ چه کسانی هستند که تجارت‌شان ربح و سود نداشته باشد؟ آنان که اهل ایمان و هدایت نیستند. پس ربح در مقابل خسر است اما در مقابل نفع ضرر قرار دارد، هر چهار کلمه عربی هستند، اما باید دقت کنیم که چرا الله اینجا فرموده است إن الانسان

لفی ضرر؟ بلکه فرموده: ﴿اِنَّ الْاِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ﴾.

دیگر تکرارشدنی نیست. انسان یک بار به دنیا می‌آید و یک بار هم می‌میرد. این طور نیست که دو سه بار بمیرد و زنده شود. بنابراین باید توجه داشته باشیم که: ﴿إِنَّ

الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ ﴿۲﴾ انسان از مایه ضرر می‌کند. چه یک نفر باشد و چه یک ملت باشد و چه تمام ملت‌ها باشند، همه در خسارتند، یعنی همگی از سرمایه‌ها ضرر می‌کنند. چون قدر سرمایه را نمی‌دانند و خود را بسیار ارزان می‌فروشند.

قیمت هر کاله می‌دانی که چیست قیمت خود را ندانی ابله‌ی ست
واقعاً قیمت خود را نمی‌دانند و نمی‌شناسند. بنابراین خود را به کمترین بها می‌فروشند. عزت، کرامت، شخصیت و همه چیزشان را. مثلاً یکی می‌رود با سرمایه‌ی ۱۰۰۰۰ تومان کالایی می‌خرد و آن را ۲۰۰۰ تومان می‌فروشد و متضرر می‌شود و با خود می‌گوید فردا آن ضرر را جبران می‌کنم. حالا اگر عمری و فردایی باشد، شاید بتواند جبران کند. البته کاملاً جبران نمی‌شود، زیرا ضررهای دنیایی هم به صورت کامل قابل جبران نیستند. بعضی افراد خودشان را گول می‌زنند و فکر می‌کنند که جبران می‌شود. در قبال جبران این ضررهای دنیایی، انسان از عمرش ضرر می‌کند. باید عمر دیگری را هزینه کند تا ضررهای دنیایی را جبران کند. آیا راهی برای جبران خسارت‌ها وجود دارد؟ آری، اگر راهی نبود، آن وقت کریم‌بودن الله، اهل فضل بودن الله و رحمان و رحیم‌بودنش زیر سؤال می‌رفت.

اگر عمری گنه‌کردی مشو نوמיד از رحمت تو نام توبه را بنویس امضا کردنش با من
بنابراین راه برای جبران هست. ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ ﴿۲﴾: تمام انسان‌ها بدون استثنا در خسارتند با توضیحی که داده شد. راه جبران این خسارت‌ها عبارت است از اینکه انسان چهار ویژگی و خصلت را در خود تحقیق نماید.

﴿إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَّصَوْا بِالصَّبْرِ ﴿۳﴾^۱ «مگر کسانی که [به الله و پیامبرانش] ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، و یکدیگر را

۱- آمنوا: از ریشه‌ی امن است، یعنی به آرامش رسیدن. تعریف ما از آرامش که تعریف جامعی باید داشته باشد، از قرآن گرفته شده است. امن در حقیقت یعنی عدم، هرگونه ترس از آینده و حزن و اندوه گذشته. کسی می‌کوشد تا پولش زیاد شود و خانه‌اش چند طبقه باشد، ماشینش آخرین مدل باشد؛ خوب اگر سؤال کنید چرا این کارها را می‌کنی؟ چرا این قدر زحمت می‌کنی؟ می‌گوید: می‌خواهم راحت باشم، اما عجیب است که با کسب این‌ها به آن آرامش و اطمینان قلبی که می‌خواهد، نمی‌رسد. معنایش این است که مال و امثال آن ابزاری هستند برای تکمیل آرامش،

یعنی خودشان آرامش‌زا نیستند. اما اگر از آنها درست استفاده شود، می‌توانند منشا آرامش شوند. ما امکانات و ابزار می‌خواهیم اما خودشان مقصود و مطلوب ما نیستند. پس امنیت در گرو چیست؟ امنیت در گرو اصلاح بینش انسان‌ها است. نگاهی که انسان به این دنیا و مافیها دارد، نمی‌خواهد تنها زنده باشد، بلکه می‌خواهد زندگی کند.

هم جَعَلَ زنده است و هم پروانه لیک فرقه‌ها از زندگی تا زندگی است

زنده بودن تا زندگی کردن فاصله‌ای است. ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ﴾ [آل عمران: ۱۶۹] «هرگز کسانی را که در راه الله کشته شده‌اند مرده مپندار؛ بلکه زنده‌اند [و] نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند». این است تعبیر قرآن. کسانی که در راه الله کشته شده‌اند، ظاهراً دست‌شان از مال و لذت‌های دنیا به خاطر الله کوتاه شده است، می‌فرماید: به آنها مرده نگویید. اما این را چه کسی درک می‌کند؟ کسی که میان زنده بودن و زندگی کردن تفاوت می‌گذارد. پس «آمنوا» از ریشه‌ی امن است و آمن و مؤمن یعنی کسی که خودش به امنیت و آرامش رسیده و دیگران را نیز در آرامش خود سهیم می‌کند و در رأس همه‌ی مؤمنین، الله قرار دارد، چرا که یکی از اسماء حسنا‌ی الله مؤمن است: ﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ﴾ [الحشر: ۲۳] «او الله است که معبودی [به‌حق] جز او نیست؛ [اوست] فرمانروا، منزّه، بی‌عیب و نقص، تصدیق‌کننده پیامبرانش». الله خودش مؤمن است و بنابراین مؤمنین را هم دوست دارد. بعضی از اصحاب که خدمت پیامبر ﷺ می‌رسیدند بسیار در امنیت و آرامش بودند وقتی از حضور پیامبر ﷺ مرخص می‌شدند، اوضاع‌شان کمی به هم می‌ریخت. بعداً می‌گفتند: ما دچار نفاق شده‌ایم و وقتی درمان را از پیامبر جویا می‌شدند، پیامبر ﷺ این حالت را کاملاً طبیعی می‌شمرد. امام مسلم در صحیح خودش روایت می‌کند: «عَنْ حَنْظَلَةَ الْأَسَدِيِّ، قَالَ: - وَكَانَ مِنْ كُتَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ - قَالَ: لَقِيَنِي أَبُو بَكْرٍ، فَقَالَ: كَيْفَ أَنْتَ؟ يَا حَنْظَلَةُ قَالَ: قُلْتُ: نَافِقٌ حَنْظَلَةُ، قَالَ: سُبْحَانَ اللَّهِ مَا تَقُولُ؟ قَالَ: قُلْتُ: نَكُونُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، يُدْكَرُنَا بِالنَّارِ وَالْحِجَّةِ، حَتَّى كَأَنَّ رَأْيِي عَيْنٍ، فَإِذَا خَرَجْنَا مِنْ عِنْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، عَافَسْنَا الْأَزْوَاجَ وَالْأَوْلَادَ وَالصَّيْعَاتِ، فَتَسِينَا كَثِيرًا، قَالَ أَبُو بَكْرٍ: فَوَاللَّهِ إِنَّا لَلْتَمَعِي مِثْلَ هَذَا، فَاَنْظَلْتُ أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ، حَتَّى دَخَلْنَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، قُلْتُ: نَافِقٌ حَنْظَلَةُ، يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ «وَمَا ذَاكَ؟» قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ نَكُونُ عِنْدَكَ، تُدْكَرُنَا بِالنَّارِ وَالْحِجَّةِ، حَتَّى كَأَنَّ رَأْيِي عَيْنٍ، فَإِذَا خَرَجْنَا مِنْ عِنْدِكَ، عَافَسْنَا الْأَزْوَاجَ وَالْأَوْلَادَ وَالصَّيْعَاتِ، نَسِينَا كَثِيرًا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنْ لَوْ تَدْمُونَ عَلَى مَا تَكُونُونَ عِنْدِي، وَفِي الذِّكْرِ، لَصَافَحْتَكُمْ الْمَلَائِكَةَ عَلَى فُرُشِكُمْ وَفِي طَرِيقِكُمْ، وَلَكِنْ يَا حَنْظَلَةُ سَاعَةٌ وَسَاعَةٌ» ثَلَاثَ مَرَّاتٍ [مسلم: ۲۷۵۰] «حنظله اُسَیدی ﷺ، یکی از کاتبان پیامبر ﷺ می‌گوید: ابوبکر ﷺ مرا دید و حالم را پرسید. گفتم: حنظله منافق شده است. ابوبکر ﷺ گفت: سبحان الله! چه می‌گویی؟! گفتم: هنگامی که نزد رسول الله ﷺ هستیم و درباره‌ی بهشت و دوزخ برای ما سخن می‌گوید،

گویا بهشت و دوزخ را با چشم خود می‌بینیم؛ اما وقتی از حضور پیامبر ﷺ می‌رویم، زن و فرزند و روزمرگی‌ها و مسایل زندگی، ما را به خود مشغول می‌کنند و بسیاری از فرموده‌های پیامبر ﷺ را از یاد می‌بریم. ابوبکر رضی الله عنه گفت: به الله سوگند که ما نیز چنین حالی داریم؛ بنابراین با ابوبکر رضی الله عنه نزد پیامبر ﷺ رفتم و وقتی به محضرش رسیدیم، عرض کردم: ای رسول الله! حنظله منافق شده است؟ پیامبر ﷺ فرمود: این چه سخنی است که می‌گویی؟ گفتم: ای رسول الله! زمانی که در حضور شما هستیم و درباره‌ی بهشت و دوزخ با ما سخن می‌گویید، گویا بهشت و دوزخ را با چشم خود می‌بینیم و چون از محضر شما بیرون می‌رویم، زن و فرزند و مسایل زندگی، ما را به خود مشغول می‌کنند و بسیاری از فرموده‌های شما را از یاد می‌بریم. رسول الله ﷺ فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، اگر همیشه همان وضعی را داشته باشید که نزد من دارید و همواره در ذکر و یاد الله باشید، فرشتگان در خانه‌ها و در راه‌ها، با شما دست می‌دهند؛ اما ای حنظله، ساعتی (برای عبادت الله) و ساعتی (برای استراحت و رسیدگی به کارهای دنیا)». و این را سه بار تکرار فرمود. نتیجه‌ی امنیت و آرامش، حرکت موزون و سنجیده است که عمل صالح می‌باشد. پس عمل صالح عبارت است از حرکت موزون و سنجیده که ناشی از ایمان است. انسانی که مؤمنانه حرکت می‌کند حرکتش، حرکت سلیم و مطلوبی است. هر زمان انسان فکرش پریشان است، کاری را که انجام می‌دهد خوب انجام نمی‌دهد، بنابراین اگر امنیت و آرامش در فکر و دل بود، نتیجه‌اش سنجیده بودن عمل می‌شود که قرآن آن را عمل صالح نام نهاده است.

تواصوا: از ماده‌ی وصی و اوصی که مضارعش می‌شود یُوصی، به معنی سفارش کردن است. وصایت هم از همین ریشه است، به چیزی که مقارن با وعظ باشد، گفته می‌شود. سفارش همراه با وعظ را وصیت می‌گویند. وعظ هم که قبلاً بیان شده بود، یعنی کلامی که در آن تبشیر و انذار باشد. تبشیر و انذار اگر همراه با سفارش باشد، وصیت نام دارد. پس معنی وصیت بسیار جامع است.

حق: حق هم با حقیقت فرق دارد. حق و حقیقت را همیشه با هم به کار می‌برند، درحالی‌که معنی آنها کاملاً متفاوت است. حقیقت عبارت است از هر کلام و قولی که دلالت بر چیزی یا مطلبی کند که می‌تواند حق یا ناحق، و نیز خوب یا بد باشد. مثلاً حقیقت این است که بگوییم سیاه رنگ خوبی نیست و یا سبز و آبی رنگ خوب و آرامی هستند. هر دو این حرف یک حقیقت هستند. پس حقیقت قولی است که می‌تواند مدلولش (آنچه که بر آن دلالت می‌کند) قبیح باشد و می‌تواند حسن باشد. اما حق اینطور نیست. حق قولی است که مدلولش حتماً حسنه است.

بنابراین فرق است میان حق و حقیقت، پس لفظ حق بر چیزی که مطابق با واقع و نیکو باشد، دلالت می‌کند و وقتی که گفته می‌شود قرآن حق است، یعنی حق بودنش ناشی از این نیکو بودنش است. وقتی که می‌گویند کلام فلانی حقیقت است، لازم نیست مدلولش حتماً چیز خوبی باشد، ممکن است چیز بدی باشد، مثلاً خبر بدی را به شما بدهند که چیز خوبی نیست، در

به حق سفارش نموده و یکدیگر را به صبر توصیه کرده‌اند [اینان نجات یافته در دنیا و آخرت هستند].»

اول آیه با ﴿الَّذِينَ﴾ یعنی (کسانی که) شروع شده و الله متعال از کلمه جمع استفاده نموده است و نگفته است: انسان؛ دلیلش این است که عبادت در جمع، بهتر است و فضیلت بیشتری دارد و شیطان به فرد تنها بیشتر مسلط شده و وسوسه‌اش می‌کند. ﴿وَعَمَلُوا الصَّالِحَاتِ﴾: ایمان و محبت نسبت به الله متعال نباید فقط در دل باشد بلکه باید به عمل ترجمه شود و در اعمال و رفتار انسان نمود پیدا کند. عمل صالح ۲ شرط دارد:

۱- خالص و فقط برای الله متعال باشد. (خالصانه)

۲- همان‌گونه که رسول ﷺ انجام داده، انجام داده شود. (مطابق سنت) زیرا اگر اعمال بر طبق سنت پیامبر انجام نشود، همه چیز عوض شده و بدعت وارد دین می‌شود و از حالت اولیه و اصلی خود خارج می‌شود؛ پس باید اعمال در قالب سنت باشد.

﴿تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ﴾: سعی در تعلیم و توصیه‌ی خیر و حق به دیگران؛ حقی که الله متعال نازل کرده و در احادیث صحیح رسول الله ﷺ بیان شده است. باید با علاقه و محبت، دیگران را به انجام کارهای خیر و دوری از کارهای شر، توصیه و نصیحت کنیم. (امر به معروف و نهی از منکر) و انجام این کار در خلوت و مخفیانه بهتر است.

﴿تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ﴾: توصیه به صبر و شکیبایی.

مگر کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند و یکدیگر را به گرفتن راه حق، سفارش کردند و یکدیگر را به صبر و شکیبایی توصیه نمودند که اینان در بیماری همان ثوابی را دارند که در تندرستی داشتند و در پیری همان اجر و ثوابی را

نتیجه آرامش هم نمی‌دهد، اما شنیدن حق آرامش‌بخش است. پس توصیه‌ی اهل ایمان به حق است، نه به حقیقت و مؤمن همیشه حامل خیر برای دیگران است نه شر. صبر: تحمل انسان در مقابل مشقت‌ها است؛ کنترل خود در رویارویی با چیزهایی که ناخوشایند و نامطلوب هستند. و یا اینکه مطلوب و خوشایند هستند که اولی صبر در مقابل مصایب و دومی صبر در مقابل خوشی‌ها و لذت‌ها و دوری از غفلت است.

دارند که در جوانی داشتند، بنابراین مؤمن را زیانکاری نیست، مؤمن اگر خوشی ببیند، الله را سپاس گوید و اگر ناخوشی ببیند صبر نموده و بی‌تابی نمی‌کند و در هر دو صورت سعادت‌مند است.

قول الله که می‌فرماید: ﴿إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا...﴾: مؤمنان صالح را از زیانمندان استثنا می‌نماید که اینان به داخل شدن به بهشت و سرمنزل سعادت، سودمندند نه زیانمند؛ منظور از ایمان در اینجا ایمان به الله، به رسول الله و به هدایت و شریعتی می‌باشد که به سوی رسول الله آمده که همان دین حق است؛ و مراد از عمل صالح، انجام واجبات، مسنونات و مستحبات است؛ منظور از ﴿وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ﴾ یعنی آنچه قولاً و عملاً به آن معتقد است که آن فقط به پیروی از قرآن و سنت می‌باشد. توصیه به صبر و شکیبایی به این معناست که همدیگر را از لحاظ عقیده و قول و عمل به صبر سفارش کنند تا آنجا که وقتی یکی از آنان بمیرد، معتقد به حق باشد، به آن سفارش کند و به آن عمل کند و در راستای آن اگر دچار رنج و عذابی شود، صبر را پیشه‌ی خود سازد؛ بنابراین اسلام حق است و قرآن حق است و پیامبر الله حق است. مسلمانان باید به آن مؤمن باشند و در استقامت و ثبات بر آن تا وقت مرگ پایبند باشند.

اولین ویژگی که ما را از خسارت می‌رهاند، اهل ایمان شدن است. ایمانی که نیاز همه‌ی ما است.

ایمانی است که دکتر قرضاوی در کتاب نقش ایمان در زندگی از آن چنین می‌گوید: اگر ما دنیای خوبی می‌خواهیم راه رسیدن به دنیای خوب و راضی‌کننده ایمان است، اگر آخرت خوبی می‌خواهیم، راه رسیدن به آخرت خوب ایمان است و اگر دنیا و آخرت خوب را باهم می‌خواهیم، راه رسیدن به هر دوی آنها ایمان است. پیشرفت تکنولوژی در گرو ایمان است. پیشرفت فرهنگی، اخلاقی، اجتماعی و... در گرو ایمان است. در هر بعدی از ابعاد حیات اگر می‌خواهیم پیشرفت واقعی داشته باشد، راهش این است که ما افراد صادق داشته باشیم. دکتر انور ابراهیم نخست‌وزیر اسبق مالزی یکی از بزرگ‌ترین تئوریسین‌های مسایل اقتصادی در دنیا است. او به خاطر نظریه‌پردازی‌های اقتصادی که بسیار هم موفق بوده، در سطح کلان و بین‌المللی اکنون شخص صاحب نظری است و یکی از افراد برجسته در باب نظریه‌پردازی در سامان‌دهی به مشکلات اقتصادی می‌باشد، در سمیناری که در کشور آلمان برگزار می‌شود، از او دعوت به عمل می‌آید تا طرح خود را پیرامون حل مشکلات اقتصادی آن کشور ارائه کند. بعد از

ارایه‌ی طرح توسط او از شیوه‌ی عملیاتی کردن طرح سؤال می‌شود، در پاسخ می‌گوید: این طرح به تنهایی قابل اجرا نیست و نمی‌تواند مشکل شما و جامعه را حل کند مگر اینکه با مؤلفه‌های دیگر همراه شود. می‌پرسند: مؤلفه‌های دیگر، کدام‌ها هستند؟ می‌گوید: اینکه مؤمن به الله و قیامت و ملائکه و کتاب‌های آسمانی و... باشید. رئیس سمینار می‌گوید: پس شما می‌خواهید که ما مسلمان شویم! پاسخ می‌دهد: تنها راهش همین است؛ زیرا این طرح از متن کتاب الله و سنت پیامبر ﷺ گرفته شده است. بنابراین وجود انسان‌های اهل صداقت، طاعت و تقوا شرط لازم برای اجرای موفق این طرح می‌باشد و این طرح در جامعه‌ای که افرادش دروغگو، رباخوار، رشوه‌گیر و... باشند، جواب نمی‌دهد. واقعیت هم همین است. بحث، بحث ایمان است که اگر ایمان بود، اقتصاد هم خوب می‌شود، اگر ایمان بود، اخلاق هم خوب می‌شود. عبادت، روابط زناشویی و... هم اصلاح می‌شود. همه کس برای رسیدن به امنیت و آرامش مشمول رحمت رحمان و رحیم می‌شوند، به شرطی که اهل ایمان باشند. پس اولین قدم در راه دفع خسارت، اهل ایمان شدن است. ثمر و نتیجه‌ی طبیعی ایمان، عمل صالح است. انسان وقتی به آرامش می‌رسد، سنجیده سخن می‌گوید. پس سخنش نیکوست. وقتی به دیگران می‌نگرد، از روی عطوفت و مهربانی می‌نگرد و هنگامی که به سخن دیگران گوش فرا می‌دهد، سنجیده می‌شنود و به دیگران احترام می‌گذارد. لقمان در یکی از نصایح به پسرش می‌گوید: «يَا بُنَيَّ تَعَلَّمْ حُسْنَ الْإِسْتِمَاعِ كَمَا تَتَعَلَّمُ حُسْنَ الْحَدِيثِ»^۱: «ای پسر! یاد بگیر، خوب گوش دادن را همچنان که یاد می‌گیری خوب صحبت کردن را». خوب صحبت کردن هم تمرین می‌خواهد، زیرا از کوزه همان برون تراود که در اوست. گوش‌ها گیرنده هستند، اگر خوب گوش دادی، می‌توانی بهره را از ناسره و خیر را از شر تشخیص دهی، بنابراین هر وقت خیر را از شر تشخیص دادی، آنچه که بر زبان شما جاری می‌شود، خیرها هستند و به این ترتیب گوش‌ها اهل عمل صالح می‌شوند و سایر اعضا هم به همین ترتیب. و گاهی اوقات انسان دچار خطاهایی می‌شود که مقتضای طبیعت و ضعف انسانی است که برای جبران آن استغفار و عبادت توصیه شده است، به خصوص نماز که خیر و برکت فراوان در آن است. در حدیث صحیح آمده است که پیامبر ﷺ در قالب سؤال و تمثیل می‌فرماید: «اگر مقابل منزل کسی نهر آبی

۱- ابن عبد البر در [جامع بیان العلم (۵۱۹/۱) شماره ۸۴۶] معلقاً با این لفظ از حسین بن علی در نصیحت فرزندش روایت کرده است: «وَتَعَلَّمْ حُسْنَ الْإِسْتِمَاعِ كَمَا تَتَعَلَّمُ حُسْنَ الصَّمْتِ». (مصحح)

باشد و او روزی پنج بار در آن غسل نماید، آیا به نظر شما چرکی بر بدن او باقی خواهد ماند؟» صحابه عرض کردند: خیر. رسول الله ﷺ فرمود: نمازهای پنج‌گانه چنین هستند. یعنی الله به وسیله آنها گناهان را از بین می‌برد.^۱ و بهترین تأثیر را وقتی خواهد داشت که ما منتظرش باشیم و چقدر زیباست انتظار کسی را بکشیم که ارزش انتظار کشیدن را دارد. بسیاری از مردم منتظر چیزهایی هستند که هیچ ارزشی ندارد:

﴿إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَّوْقُوتًا﴾ [النساء: ۱۰۳] «بی‌تردید، نماز [فریضه‌ای است که] در اوقات معینی بر مؤمنان واجب شده است». و چه خوش فرمود پیامبر ﷺ که: «لَا يَزَالُ الْعَبْدُ فِي صَلَاةٍ مَا كَانَ فِي مُصَلَاةٍ يَنْتَظِرُ الصَّلَاةَ»^۲ «بنده مادامی که در مصلاهی خویش منتظر نماز باشد در نماز است». بنابراین، زمان انتظار هم حکم نماز را دارد و انسان را از لحاظ شخصیتی آراسته می‌کند و این خود یکی از بزرگ‌ترین اعمال صالح است: ﴿وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ﴾^۳ و بعد از اینکه انسان صاحب عمل صالح شد: ﴿وَعَمَلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ که در اینجا و جاهای دیگر قرآن تعبیر ﴿الصَّالِحَاتِ﴾ با «ال» آمده و این «ال» بر سر صالحات به آن عمومیت می‌دهد؛ یعنی هر عملی را از کوچک‌ترین تا بزرگ‌ترین شامل می‌شود. حتی پیامبر ﷺ فرموده است: «تَبَسُّمُكَ فِي وَجْهِ أَخِيكَ لَكَ صَدَقَةٌ»^۴ «تبسم تو بر چهره‌ی برادرت برای تو صدقه می‌باشد». یکی از نشانه‌های تصدیق ایمان در انسان تبسم کردن است، آن هم تبسم صادقانه؛ نه کاذبانه و از روی مکر و ریا. و در جای دیگر فرموده است: «لَا تَحْقِرَنَّ مِنَ الْمَعْرُوفِ شَيْئًا، وَلَوْ أَنْ تَلْقَى أَخَاكَ بِوَجْهِ طَلْقٍ»^۵ «هیچ کار نیکی را کوچک و ناچیز مپندار؛ حتی این عمل را که با برادرت با گشاده‌رویی ملاقات کنی». به تعبیر سید قطب رحمه الله: ثمره‌ی طبیعی ایمان، عمل صالح است. کدام ایمان؟ به تعبیر او: «إِنَّ الْإِيمَانَ لَيْسَتْ كَلِمَةٌ تُقَالُ بِاللِّسَانِ بَلْ هِيَ حَقِيقَةٌ ذَاتُ تَكَالِيفٍ وَأَمَانَةٌ ذَاتُ أَعْبَاءٍ».

۱- «أَرَأَيْتُمْ لَوْ أَنَّ نَهْرًا بِنَابِ أَحَدِكُمْ يَغْتَسِلُ فِيهِ كُلُّ يَوْمٍ حَمْسًا، مَا تَقُولُ: ذَلِكَ يُبْتِغِي مِنْ دَرَنِيهِ؟» قَالُوا: لَا يُبْتِغِي مِنْ دَرَنِيهِ شَيْئًا، قَالَ: «فَذَلِكَ مِثْلُ الصَّلَوَاتِ الْحَمْسِ، يَمْحُو اللَّهُ بِهِ الْخَطَايَا» [بخاری: ۵۲۸] و [مسلم: ۶۶۷] (مصحح)

۲- [بخاری: ۱۷۶] و [مسلم: ۶۴۹] (مصحح)

۳- [ترمذی: ۱۹۵۶] حکم آلبانی: صحیح (مصحح)

۴- [مسلم: ۲۶۲۶] (مصحح)

«ایمان، صرفاً لفظی زبانی نیست بلکه حقیقتی تکلیف‌آور و امانتی مسئولیت‌آور است». روایت شده است که: «لَيْسَ الْإِيمَانُ بِاللِّحَى، وَلَا بِالْتَّمِيٍّ وَلَا بِمَا وَقَرَ فِي الْقَلْبِ وَصَدَقَهُ الْعَمَلُ»^۱: «ایمان، به آراستن ظاهر و آرزو کردن نیست بلکه ایمان آن است که در دل جا گرفته و عمل، آن را تصدیق می‌کند». و سفارش به حق و سفارش کردن به صبر است. ذکر این دو به خاطر اهمیت آنها است و تخصیص آنها به خاطر اینکه ما خیر را تنها برای خود نخواهیم. بنابراین ﴿وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ﴾ همان سفارش به خیر است. و بالاترین خیرها حق می‌باشد. ﴿تَوَاصَوْا﴾ از باب تفاعل است، یعنی اهل ایمان و اعمال از هر خیری که برخوردار شدند، بلافاصله آن را به دیگری منتقل کنند؛ یعنی به صورت متقابل از یکدیگر بهره‌گرفتن و از خیر یکدیگر برخوردار گشتن. و در باب توصیه و سفارش به حق، در رأس آن دعوت به سوی الله و شناساندن الله به عنوان معبود و فرمانروا و فریادرس به مردم است و اینکه فقط اوست که شایسته الوهیت و فرمانروایی و فریادرسی است و باید همه فرمانبردار و مطیع او باشند. بالاترین حق‌ها، حق عبودیت و بندگی کردن برای الله و سفارش کردن دیگران به آن است و در نتیجه: ﴿وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ﴾^۲ چون در این مسیر مشکلات زیادی وجود دارد و باید این مشقتها را به جان خرید، در بعضی از جاها انسان باید با مشکلات مقابله نماید. در بعضی جاها هم باید از مشکلات گریز داشته باشد. مانند آب که از دل کوه درمی‌آید تا به دریا برسد، از موانع مختلفی عبور می‌کند. بعضی از موانع را مستقیماً از سر راه برمی‌دارد و بعضی از موانع را هم دور می‌زند و هرگز توقف نمی‌کند، چون ایستادن برابر با گنبدیدن است. حرکت انسان صالح و مصلح مانند حرکت آب است و موانع را به هر شکلی از سر راه برمی‌دارد. با صبر می‌شود به بسیاری از مقامات رسید. اصلاً ملاک همه‌ی ارزش‌ها و اجرها و مقامات و فضایل صبر است. در آخرین آیات از سوره‌ی مبارک فرقان، وقتی الله متعال عبادالرحمن را توصیف می‌کند، در انتها می‌فرماید: این‌ها به خاطر صبرشان، به این فضایل و ارزش‌ها رسیدند: ﴿أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْعُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا حَيَّةً وَسَلَمًا﴾^۳ [الفرقان: ۷۵] «[آری،] اینان به پاس آنکه شکیبایی کرده‌اند، منازل [عالی بهشت] را پاداش می‌گیرند و در آنجا با درود و سلام [فرشتگان] روبرو می‌گردند».

پس خلاصه‌ی مطلب در این سوره این است که ما متوجه‌ی مسئولیت‌هایی که برعهده داریم، شویم. مسئولیت در راستای دفع خسران از خود و دیگران. مسئولیت فردی ما این است که اهل ایمان و عمل صالح شویم و مسئولیت جمعی ما در ارتباط با دیگران این است که باید این خیر را به دیگران منتقل کنیم. استاد مصطفی مشهور می‌گوید: «الدَّعْوَةُ إِلَى اللَّهِ فَنُ» دعوت به سوی الله فن و هنر است، یعنی توصیه به حق روش دارد و انسان باید آن روش را یاد بگیرد و به شکلی این دین و مسایل دینی را به دیگران انتقال دهد که هم اشتباهی مخاطب را تحریک کند و هم کاری کند که مخاطب این مطالب را خوب دریابد و هر کسی نمی‌تواند در این مسیر مبلغ شود. بایستی کار کند، زحمت بکشد و... تازه وقتی هم که عرضه کرد، باید صبورانه انتظار بکشد. «وَالصَّبْرُ عَلَيْهَا جِهَادٌ» صبرکردن بر دعوت جهاد است. ما در عین حال که دعوتگر هستیم، باید مانند یک تاجر موفق و خستگی‌ناپذیر، صبورانه کار را انجام دهیم تا بتوانیم کالای دین را خوب عرضه کنیم.

تفسیر سوره‌ی هُمَزَه

نام این سوره هُمَزَه است که بر وزن فَعَلَه صیغه‌ی مبالغه می‌باشد. همزه از ماده‌ی هَمَز به معنی شکستن است. اما نوع خاصی از شکستن را بیان می‌کند که عبارت است از شکستن گردو با فشار در دست. صدایی که از شکستن گردو به گوش می‌رسد، هَمَز نامیده می‌شود. اسم فاعلش از ثلاثی مجرد می‌شود هامز، یعنی شکننده و هُمَزَه صیغه‌ی مبالغه است، یعنی کسی که کارش شکستن است، اما اینکه چه چیزهایی را می‌شکند، در ضمن آیات سوره آمده است. نام سوره بیانگر محور آیات سوره هم می‌باشد. محور سوره اشاره به خصلت‌ها و ویژگی‌های کسانی می‌کند که با این خصلت‌های ناروا بستر و زمینه را برای اینکه قیامت خوبی نداشته باشند، فراهم می‌کنند، در دنیا هم به شکلی برای دیگران بها و ارزشی از لحاظ شخصیتی قایل نیستند و در قیامت هم یقیناً به جزایی از جنس عمل قبیح و کربه خودشان خواهند رسید.

موضوع عام سوره‌ی هُمَزَه، در مورد ثروتمندان خسیسی است که حق مال خود را ادا نمی‌کنند و نسبت به مال و مسایل مربوط به آن مغرور هستند؛ و در مورد ۲ گروه صحبت می‌کند.

تقسیم‌بندی آیات:

آیات ۱ تا ۳ تهدید الله در رابطه با کسانی که با هَمَز و لَمَز به تحقیر شخصیت دیگران می‌پردازند و اینکه اعتمادشان در رابطه با انجام این گناه قبیح، ناشی از نیرو و توان مالی آنها است. اعتماد بر مال آن‌چنان آنها را متکبر و مغرور می‌سازد که برای دیگران کمترین بها و شخصیتی قایل نیستند.

آیات ۴ و ۵ بیان‌کننده‌ی جزای همزه و لمزه است که جزا دقیقاً بر وزن و از جنس عمل آنها در دنیا می‌باشد.

از آیه ۶ تا انتهای سوره، بیان تفصیلی جزا و مجازاتی است که گریبان‌گیر کسانی است که با هَمَز و لَمَز، راه الله را سد می‌کنند و نمی‌گذارند داعیان دین در این مسیر حرکت قوی و سلیمی داشته باشند. و با ترور شخصیتِ داعیان الی الله می‌خواهند دین و پندار دینی را از رونق بیندازند.

اسباب نزول:

روایت شده که این سوره در خصوص کسانی که پیامبر الله و یارانش را مورد استهزا و عیب‌جویی قرار می‌دادند، درباره کسانی مثل عاص بن وائل، ولید بن مغیره، جمیل بن عامر، امیه بن خلف و اُبَی بن خلف نازل شد ولی حقیقت این است که این سوره درباره‌ی هرکسی است که چنین خصلت‌هایی داشته باشد.^۱

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

﴿وَيُلِّ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ ﴿١﴾ الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ ﴿٢﴾ يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ ﴿٣﴾﴾

[الهمزة: ۱-۳].

﴿وَيُلِّ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ ﴿١﴾﴾^۲.^۱ «وای بر هر غیبت‌کننده [و] عیبجوی!».

۱- سیوطی در [الدر المنثور: (۸/۶۲۳)] به نقل از ابن ابی‌حاتم با سند ضعیف از طریق «عن ابن

إسحاق عن عثمان بن عمر» می‌گوید: این آیه در مورد جمیل بن عامر نازل شده است.

طبری در [جامع البیان: (۳۰/۱۸۹)] با سندی ضعیف از طریق مردی از اهل رقه می‌گوید: این آیه در مورد جمیل بن عامر الجمحی نازل شده است.

سیوطی در [الباب النقول: (ص ۲۳۴)] به نقل از ابن ابی‌حاتم با سند ضعیف (معضل) از طریق عثمان و ابن عمر می‌گوید: این آیه در مورد اُبَی بن خلف نازل شده است.

سیوطی در [الدر المنثور: (۸/۶۲۳)] و [الباب النقول: (ص ۲۳۴)] به نقل از ابن ابی‌حاتم با سند ضعیف (معضل) از طریق سدی می‌گوید: این آیه در مورد اخنس بن شریق نازل شده است.

سیوطی در [الباب النقول: (ص ۲۳۴ و ۲۳۵)] به نقل از ابن منذر با سند ضعیف (معضل) از طریق ابن اسحاق می‌گوید: این آیه در مورد امیه بن خلف نازل شده است.

...

تمامی روایاتی که نزول این آیه را به اشخاص مرتبط می‌دانند ضعیف و موضوع هستند و درست آن است که گفته شود: این آیه به صورت عام در مورد تمام اشخاصی که صفات مورد اشاره آیه را دارند نازل گشته است. (مصحح)

۲- وِبِل: تعبیرات مختلفی برایش به کار رفته است. آنچه مسلم است کلمه‌ی تهدید است، به معنی

بیان هلاکت و نابودی و از بین رفتن می‌باشد.

هُمَزَه: از ماده‌ی هَمَز می‌باشد، به معنی بسیار شکننده و بر وزن فَعَلَه می‌باشد و شکستن هم به شکل‌های مختلف می‌تواند تحقق یابد؛ یکی از آنها عیب‌جویی کردن و به دنبال عیب کسی گشتن است برای اینکه شخصیتش را بشکنند و ضایع کنند. شکل دیگرش غیبت‌کردن است. نوع دیگرش این است که به او تهمت بزنیم و به شکل‌های مختلف می‌تواند این شکستن وجود داشته

باشد. مسخره کردن شاید معنی محدودی برای همزه باشد. چون یکی از مظاهر شکستن شخصیت دیگران، مسخره کردن می‌باشد. حرکتی که انسان در راستای شکستن شخصیت دیگران انجام می‌دهد از او یک فرد هُمَزَه می‌سازد.

لُمَزَه: که از ماده‌ی لمز است و در سوره‌ی حجرات آیه‌ی ۱۱ آمده است: ﴿وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ﴾ «و از یکدیگر عیب‌جویی نکنید». در این سوره هم می‌بینیم که اگر کسی از لحاظ بینشی اصلاح شده باشد، یقیناً به تحقیر و ترور شخصیت دیگران نخواهد پرداخت. پس صفت زشت همزه و لُمَزَه بودن وقتی در انسان بروز می‌کند که فرد از لحاظ بینشی مشکل داشته باشد؛ و علت بروز این صفت زشت ناشی از ضعف و یا عدم ایمان به قیامت است. در آیه‌ی ۱۱ سوره‌ی حجرات که یک سوره‌ی مدنی است، الله بیان می‌کند: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا يَسْخَرُونَ مِنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِّنْ نِّسَاءِ﴾ «ای مؤمنان، هرگز نباید گروهی [از شما] گروهی دیگر را مسخره کند؛ چه بسا اینان از آنان بهتر باشند؛ و زنان نیز نباید زنان دیگر را مسخره نمایند». البته این مسخره کردن‌ها مخصوص قشر خاصی نیست. بنابراین هُمَزَه و لُمَزَه عام است، یعنی می‌تواند هم زن و هم مرد باشد. در این آیه کاملاً موضوع باز شده است، هیچ مردی حق ندارد شخصیت مرد دیگری را بشکند و هیچ زنی حق ندارد شخصیت زن دیگری را خرد کند؛ چه بسا شخصیت کسانی که مورد تمسخر واقع می‌شوند، بهتر از آنها باشد. اصل کلمه‌ی لُمَزَه یعنی چسباندن. لَمَز یعنی چیزی را به چیز دیگری چسباندن، حال ممکن است این همان چسباندن ظاهری و ساده باشد، مثلاً دو برگ کاغذ را به هم چسباندن و یا از لحاظ معنوی باشد. چسباندن یعنی نسبت دادن چیزی به کسی. مثل اینکه آن چیز مال او نیست، اما به شخصیت او نسبت داده می‌شود تا تحقیر شود و بیشتر کلماتی که این چنین حروفی را دارند مثل لمز، یا لزم همین معنای الصاق و چسباندن در آن هست و این نکته در کلمه‌ی لمز هست که این لمزه کاری را انجام می‌دهد که نامطلوب و نامعقول است؛ زیرا چیزی را از جایی گرفته و به زور می‌خواهد به کسی نسبت دهد و به شخصیت او بچسباند و هدف او هم تحقیر و خرد کردن شخصیت طرف مقابل می‌باشد. لُمَزَه هم مثل همزه صیغه‌ی مبالغه می‌باشد. یعنی کسی که کارش چسباندن این نسبت‌های ناروا و بی‌جا به دیگران می‌باشد.

۱- ابن عباس رضی الله عنه درباره ﴿هُمَزَةٌ لُمَزَةٌ﴾ می‌گوید: «الْمَشَاءُونَ بِالتَّيْمِيَّةِ، الْمُفْسِدُونَ بَيْنَ الْأَحْبَابِ، الْبَاغُونَ لِلْبِرَاءِ الْعَنْتَ» [تفسیر قرطبی: (۱۸۱ / ۲۰)] و مسند احمد: ۲۷۵۹۹. حکم سند: حسن لغیره (با شواهدش)؛ این سند به دلیل ضعف شهر بن حوشب ضعیف است. [«به دنبال سخن چینی و افساد در میان برادران دینی و تهمت زدن نسبت به پاکان و غافلان می‌باشند». و نیز عطاء بن ابی‌رباع می‌گوید: «الْهُمَزَةُ: الَّذِي يَغْتَابُ وَيَطْعُنُ فِي وَجْهِ الرَّجُلِ، وَاللُّمَزَةُ: الَّذِي يَغْتَابُهُ مِنْ خَلْفِهِ إِذَا غَابَ» [تفسیر قرطبی: (۱۸۱ / ۲۰)] «همزه»: کسی است که غیبت می‌کند و روبروی مردم نیز طعن می‌زند و «لمزه» کسی است که پشت‌سر کسی غیبت می‌کند».

﴿وَيْلٌ﴾:

۱- رأی ضعیف بعضی علما: نام وادی‌ای در جهنم.

۲- رأی اکثر علما: کلمهٔ عذاب و تهدید و هلاک.

با توجه به دیدگاه اول، الله متعال دارندگان این صفت‌ها را تهدید می‌کند به وادی‌ای در جهنم که جراحات و خونابه‌ی دوزخیان از آن جاری می‌گردد؛ همزه و لمزه دو صیغه‌ی مبالغه‌اند که از لحاظ معنی به هم نزدیک هستند و گاهی به معنای یکدیگر استعمال می‌گردند: همزه: بسیار غیبت‌کننده و لمزه: سخت عیب‌جو است. معنی آن چنین است ویل و یا وای بر کسانی که شخصیت مردم را پایمال می‌کنند، شرف و آبروی مردم را خرد می‌کنند، به عیب‌جویی و بدگویی مردم می‌پردازند و کارشان طعنه‌ای به این و طنّازی در برابر آن است. به جای اصلاح خود، به بر شمردن عیوب دیگران می‌پردازند.

دو نوع آدم هلاک شود:

۱- هَمَّاز.

۲- لَمَّاز. چرا؟ به دلیل ﴿الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ﴾.

﴿هُمَزَةٌ﴾: کسی که با افعال و اشاره و عمل، مردم را مورد عیب‌جویی قرار داده و مسخره می‌کند؛ کسانی که از طریق اعضای بدن: با دست، چشمک، خندیدن و ادا درآوردن، دیگران را مسخره می‌کنند؛ همان‌گونه که مشرکان در آغاز دعوت، پیامبر را آزار و اذیت می‌کردند.

﴿لُمَزَةٌ﴾: کسی که با زبان و گفتار، عیب مردم را می‌گوید و غیبت می‌کند.

طبق حدیث پیامبر ﷺ غیبت یعنی: «ذِكْرُكَ أَخَاكَ بِمَا يَكْرَهُ»^۱ «در مورد برادرت چیزی بگویی که او دوست ندارد».

بیشترین علت غیبت ناشی از حسد است: «الْحَسَدُ يَأْكُلُ الْحَسَنَاتِ، كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ»^۲ یعنی: «حسد نیکی‌ها را از بین می‌برد همان‌گونه که آتش، هیزم را از بین می‌برد». غیبت در اسلام از گناهان کبیره و حرام است و باید انسان مؤمن از آن دوری کند.

۱- [مسلم: ۲۵۸۹] (مصحح)

۲- [ابوداود: ۴۹۰۳] و [سنن ابن ماجه: ۴۲۱۰] و [السلسلة الضعيفة: ۱۹۰۱] حکم آلبانی: ضعیف

۱- غیبت، حق الناس است و گناه آن پاک نمی‌شود مگر آن‌که آن شخص از انسان درگذرد. به قول علما برای پاک کردن گناه غیبت:

الف: حسنات خود را زیاد کنیم تا اگر در قیامت از ما برداشت باز هم برای خودمان حسنات باقی بماند.

ب: برای آن شخص دعا کنیم شاید در قیامت وقتی فهمید برایش دعای خیر کرده‌ایم، ما را حلال کند.

وقتی پشت سر کسی حرف بزنیم و عیب‌جویی کنیم، اگر این صفات در او موجود باشد غیبت کرده‌ایم و اگر در او موجود نباشد، مطابق قول رسول الله ﷺ «فَقَدْ بَهَتَهُ»^۱ به او تهمت زده‌ایم و این از ضعف ایمان و اخلاق بد است.

شیطان همیشه در کمین است که با ایجاد مشکلات، به انسان فشار بیاورد تا غیبت کند و به این وسیله حسنات و اعمال او را باطل کند. باید همیشه به یاد داشته باشیم که گرچه تحملش سخت است ولی حتی اگر تحت فشار سخنان ناحق قرار گرفتیم، غیبت نکنیم و بدانیم که: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُدْفِعُ عَنِ الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ [الحج: ۳۸]: «اللّه از کسانی که ایمان آورده‌اند، دفاع می‌کند».

امام احمد بن حنبل رحمته شنید که شخصی غیبتش را کرده و به او طعنه زده است؛ ظرفی خرما تهیه کرد و برای شخص فرستاد؛ علّت را از او پرسیدند و او جواب داد: او حسناش را برای من می‌فرستد حال من چرا برای او خرما نفرستم.

۲- غیبت باعث ایجاد لکه‌های سیاه بر روی قلب انسان می‌شود.

۳- ضایع شدن حسنات: از رسول اکرم ﷺ نقل است که فرمود: «آیا می‌دانید مفلس کیست؟ عرض کردند: نزد ما مفلس کسی است که پول و ثروتی نداشته باشد. رسول الله ﷺ فرمود: همانا مفلس امت من کسی است که روز قیامت، در حالی می‌آید که نماز، روزه، حج و زکات به همراه دارد ولی به یکی ناسزا گفته، دیگری را تهمت زده، مال کسی را خورده و خون کسی را ریخته و دیگری را کتک زده است. نیکی‌هایش به این و آن، داده می‌شود. اگر نیکی‌هایش قبل از بدهکاری‌ها به پایان رسد، گناهان افراد طلبکار را به او می‌دهند و وی را به دوزخ می‌اندازند».^۲ پس غیبت نیکی‌ها را از بین می‌برد.

۱- [مسلم: ۲۵۸۹] (مصحح)

۲- «أَنْدَرُونَ مَا الْمُفْلِسُ؟» قَالُوا: الْمُفْلِسُ فِينَا مَنْ لَا دِرْهَمَ لَهُ وَلَا مَتَاعَ، فَقَالَ: «إِنَّ الْمُفْلِسَ مِنْ أُمَّتِي يَأْتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِصَلَاةٍ، وَصِيَامٍ، وَزَكَاةٍ، وَيَأْتِي قَدْ شَتَمَ هَذَا، وَقَذَفَ هَذَا، وَأَكَلَ مَالَ هَذَا، وَسَفَكَ دَمَ هَذَا، وَضَرَبَ

در سوره‌ی پیشین یعنی سوره‌ی عصر سخن از خُسْر و خاسرین بود. در این سوره نماد و نمونه‌ای از خاسرین و انسان‌های خاسر آمده است که عبارتند از: هُمَزَه و لُمَزَه. یکی از مظاهر خسران در انسان اهل هَمَز و لَمَز بودن اوست و طبیعتاً هُمَزَه و لُمَزَه کسانی نیستند که در صف ﴿وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ﴾ [العصر: ۳] «و کارهای شایسته انجام داده‌اند، و یکدیگر را به حق سفارش نموده و یکدیگر را به صبر توصیه کرده‌اند» قرار داشته باشند. ﴿وَيَلِّ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٌ﴾ [۱] «وای بر هر همزه و لمزه‌ای و این عمومیت دارد مانند اینکه در سوره‌ی عصر فرمود: ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لِفِي خُسْرٍ﴾ [العصر: ۲] جنس انسان در خسارتند. وای بر هر همزه یعنی کسی که کارش شکستن شخصیت دیگران است، آن هم به اشکال مختلف، زیرا گفتیم همزه کسی است که کارش شکستن می‌باشد، حال به هر وسیله و به هر شکلی که این شکستن شخصیت انجام پذیرد و همزه جامع بسیاری از گناهان می‌باشد، زیرا شخصیت دیگران را می‌شکند. یکی را با غیبت کردن، یکی را با تهمت زدن، یکی را با نصیحت کردن در جمع، و نیز زیر سؤال بردن کارهای خیر کسی و... همه‌ی این‌ها مصادیق همزه می‌باشند و به دنبال همزه، لمزه آمده است. اگر در جایی نتوانست به شکلی شخصیت کسی را با صحبت کردن غیبت کردن و... بشکند، با نسبت دادن صفات و ویژگی‌های ناروا و ناصحیح به دیگران کاری می‌کند که آنها از لحاظ شخصیتی تحقیر شوند. تعبیر قرآن در سوره‌ی حجرات بسیار زیبا می‌باشد که فرمود: ﴿وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ﴾ یعنی کسی که در جهت شکستن شخصیت دیگران حرکت می‌کند، در حقیقت خودش را می‌شکند. این است که قرآن می‌فرماید: ﴿وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ﴾ [الحجرات: ۱۱] «و از یکدیگر عیب‌جویی نکنید؛ و یکدیگر را با لقب‌های [زشت] خطاب نکنید». اگر این کار را بکنید، در حقیقت خودتان را خرد کرده‌اید. و در ادامه‌ی همان آیه می‌فرماید: ﴿بِئْسَ الْأَسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ﴾ بسیار قبیح است که انسان بعد از اینکه اهل ایمان شد، اهل فسق شود. و اگر کسی توبه نکند، ظالم است ﴿وَمَنْ لَّمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ [الحجرات: ۱۱] که این ویژگی‌ها و خصایل اخلاقی بسیار مهم

هَذَا، فَيُعْطَى هَذَا مِنْ حَسَنَاتِهِ، وَهَذَا مِنْ حَسَنَاتِهِ، فَإِنْ فَيَنْتِ حَسَنَاتُهُ قَبْلَ أَنْ يُقْضَى مَا عَلَيْهِ أُجِدُ مِنْ حَطَايَاهُمْ فَطَرِحَتْ عَلَيْهِ، ثُمَّ طَرِحَ فِي النَّارِ» [مسلم: ۲۵۸۱] (مصحح)

می‌باشند. و البته سخن گفتن از این خصال مطلبی است و کیفیت اتصاف به آنها مقوله‌ی دیگری است؛ زیرا اینکه چگونه صاحب این خصال شویم و کاری کنیم که اهل مسخره کردن و تحقیر و شکستن شخصیت دیگران نباشیم، بسیار مهم‌تر است. پس به جاست که الله این چنین آنها را تهدید نماید.

﴿الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ﴾^۱.

«[همان] کسی که مال فراوانی گرد آورد و آنها را بارها شمارش کرد [و تمام همت و دغدغه وی جمع مال است].»

الله متعال بعد از بیان دو خصلت زشت انسان، علّت آن را در آیه‌ی بعد بیان می‌کند که بارزترین مظهر و ویژگی شخصیتی همزه و لمزه این است که بسیار به مال و ثروتش می‌بالد و می‌نازد. و همیشه آن را می‌شمرد درحالی که حق آن را ادا نکرده و زکات نمی‌دهد و بخشش نمی‌کند. از شمردن پول و حساب و کتاب کردن دارایی‌ها لذت می‌برد و فکر می‌کند که این مال می‌تواند مشکلات او را در دنیا و آخرت حل کند، فکر و ذکرش مال شده و معبود و مسجودش درهم و دینار است. در حدیث صحیح داریم که پیامبر ﷺ می‌فرماید: «بنده‌ی دینار و درهم، و بنده‌ی پارچه‌های نفیس و لباس‌های زیبا نابود باد. اگر از اموال دنیا برخوردار شود، راضی می‌گردد و اگر برخوردار نشود، راضی نمی‌گردد».^۲ بدبخت است کسی که بنده‌ی پول و مال است، بنده‌ی مد و لباس

۱- جَمَعَ: یعنی جمع کرد و کلمه‌ی جمع، هم برای جمع‌آوری چیزهای مادی و هم برای چیزهای معنوی به کار می‌رود. اما هرگاه به باب افعال برود، یعنی اجمع بشود، در این صورت بر گردآوری معنویات دلالت می‌کند و به مادیات مربوط نمی‌شود. در قرآن هم آمده است: ﴿فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهٖ وَاَجْمَعُوا اَنْ يَّجْعَلُوهُ﴾ [یوسف: ۱۵] معنی اجماع کردن امر این است که تصمیمات روی هم گذاشته شود.

مال: همان طور که در سوره‌ی عادیات هم توضیح دادیم چیزی که محبوب انسان است. تمام چیزهایی که انسان به طرف آن می‌رود، کلمه‌ی مال به آن اطلاق می‌شود.

عَدَّدَهُ: از ماده‌ی عدد یعنی شمردن و اگر به باب تفعیل برود، می‌شود تعدید، یعنی دقیق شمردن. یعنی کلمه کلمه، جمله جمله، دانه دانه شمردن چه در رابطه با چیزهای معنوی و چه چیزهای مادی. «تعداد» یکی از مصادر است و در حقیقت به معنی شمردن است. کسانی که به مال خودشان می‌بالند و می‌نازند، خیلی دقیق حساب مال خودشان را هم دارند و خیلی از اوقات بخشی از لذت‌شان در گرو شمارش کردن مال‌شان و حساب و کتاب کردن مسایل مادی و مالی‌شان است. و استعمال باب تفعیل در اینجا برای تکثیر است.

۲- «تَعَسَّ عَبْدُ الدِّيَّارِ، وَالدَّرْهَمِ، وَالْقَطِيفَةِ، وَالْحَمِيصَةِ، اِنْ اُعْطِيَ رَحِيًّا، وَاِنْ لَمْ يُعْطَ لَمْ يَرْضَ» [بخاری:

است، بنده‌ی زن است که زن هم خصوصیتی را الله به او داده است که اگر حواسش نباشد، هم خود و هم همسرش را به جهنم می‌برد. مانند زن ابولهب؛ ﴿الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ﴾ خیلی به مال‌شان می‌نازند و می‌بالتد و فکر می‌کنند که با این مال‌شان باید صاحب همه‌ی مقدرات مردم باشند و شخصیت هر کسی را با مال می‌سنجند و هر کسی که صاحب مال و ثروت بود، برایش ارزش قایلند و کسی هم که فقیر و بی‌چیز باشد، از نظر آنها شخصیت ندارد.

فواید صدقه:

- ۱- سایه‌ی بالای سر در روز محشر.
- ۲- کفاره‌ی گناهان.
- ۳- نجات از آتش جهنم.
- ۴- جلوگیری از امراض و شفای بیماری.
- ۵- رسیدن به برّ و تقوا و نیکوکاری.
- ۶- دعای فرشتگان برای ازدیاد روزی.
- ۷- اجر و ثواب صدقه بعد از مرگ قطع نمی‌شود.
- ۸- پیروی از پیامبر ﷺ.

﴿يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ﴾! ﴿۳﴾

«گمان می‌کند که مالش او را [از مرگ نجات داده و در دنیا] جاودانه می‌سازد!»
چنان می‌پندارد که فراوانی مال و دارایی‌اش به او جاودانگی می‌بخشد و هرگز نمی‌میرد، بی‌خبر از اینکه مال هیچ‌گاه انسان را از مرگ نجات نخواهد داد و آن گمان، غروری بیش نیست، اگر مال کسی را جاویدان می‌نمود قارون جاویدان می‌شد و هیچ‌گاه نمی‌مرد.

۱- یَحْسَبُ: از ماده‌ی حَسِبَ- يَحْسَبُ که در دو وزن به کار رفته است، یکی حَسِبَ- يَحْسَبُ که به معنی حساب‌کردن امور غیر مادی است و اگر در ماده حَسَبَ- يَحْسَبُ باشد، این در رابطه با حساب‌کردن امور و چیزهای مادی است. اینجا چون بحث از مسایل غیر مادی می‌باشد، بنابراین یَحْسَبَ معنی ظن و گمان را دارد.

أَخْلَدَهُ: از ماده‌ی خُلِدَ است و خُلِدَ به معنی جاودانگی است. إِخْلَادٌ، یعنی جاودانگی بخشیدن، مُخْلَدٌ یعنی کسی که جاودانگی می‌بخشد، أَخْلَدُهُ یعنی به او جاودانگی بخشید. هر چیزی که دوام داشته باشد، کلمه‌ی خُلِدَ را برایش به کار برده‌اند.

شخص بخیل فکر می‌کند که مالش باعث می‌شود عمرش طولانی شود و فواید صدقه را نمی‌داند.

بخیل:

۱- نفرت او در دل مردم می‌افتد.

۲- نمی‌داند که صدقه عمر را طولانی و بلا را دور می‌کند.

اصولاً اصحاب مال فکر می‌کنند که مال آنها به آنها جاودانگی می‌بخشد. اما واقعیت غیر از این است و نیازی هم به استدلال ندارد. به هر حال انسان هر قدر هم مال ذخیره نماید، هر چه که عمرش می‌گذرد، قوت و قدرت استفاده از این مال برایش کم می‌شود، چرا؟ چون از لحاظ جسمی ضعیف می‌شود و... عجیب این است که انسان همه این چیزها را می‌داند، حب مال فطری است. همه‌ی ما انسان‌ها مال را دوست داریم و مال هم یکی از عوامل قدرت در انسان می‌باشد و با مال خیلی از کارها را می‌توان انجام داد، اما اعتماد بر مال کار ابلهان و احمقان است. به قول سعدی چنین انسانی بی‌بصر است و بی‌بصرها اگر تکیه بر عصاب کنند، معقول است، زیرا کور هستند و جایی را نمی‌بینند. اما کسی که بینا است و تکیه بر عصاب می‌کند، جای تعجب دارد. و مال برای کورها عصاب است و کسانی که بر مال تکیه می‌کنند بی‌بصرند که نمونه‌ی آن قارون بود: ﴿إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى﴾ [القصص: ۷۶] قارون از قوم موسی بود:

﴿فَبَغَىٰ عَلَيْهِمْ﴾ علیه موسی و دینی که موسی آورده بود ایستاد: ﴿وَوَاعَيْتُهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنِّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءَ بِالْعُصْبَةِ أُولَى الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ ﴿۷۶﴾﴾ [القصص: ۷۶] «و از گنجینه‌ها، آنقدر به وی داده بودیم که [حتی] حمل کلیدهایش برای گروهی نیرومند مشکل بود. هنگامی که [مردم] قومش به او گفتند: «[به خاطر ثروت، چنین مغرور و] سرمست نباش. بی‌تردید، الله سرمستان را دوست ندارد» و وقتی به قارون گفته می‌شود شکر این نعمت‌ها را بگزار! می‌گوید: ﴿إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي﴾ [القصص: ۷۸] به خاطر علم من بود که این مال به من داده شده. یکی از ویژگی‌های همزه و لمزه بودن این است که مرتباً به مال‌شان می‌نازند و البته انسان‌های فقیر هم داریم که اهل همز و لمز می‌باشند، اما درصد آنها بسیار کم است. ﴿الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ [الکهف: ۴۶] یعنی مال (نیروی مادی) و بنون (نیروی انسانی) زینت زندگی دنیا هستند و هر چیزی هم که زینت باشد، خیلی زود از چشم‌ها می‌افتد و کهنه می‌شود.

﴿كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ ﴿٤﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ ﴿٥﴾﴾ [الهمزة: ۴-۵].
 ﴿كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ ﴿٤﴾﴾^۱.

«هرگز چنین نیست [که او گمان می‌کند]؛ مسلماً در آتشِ درهم‌کوبنده انداخته خواهد شد». آتشی که استخوان‌ها را خرد می‌کند.

این همزه و لمزه اشتباه پنداشته‌اند که مال به آنها جاودانگی می‌دهد. مال و مقام به انسان جاودانگی نخواهد داد، بلکه تنها چیزی که به انسان جاودانگی خواهد داد، ایمان است و بس. ﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ ﴿١٥٤﴾﴾ [البقرة: ۱۵۴] «و به آنها که در راه الله کشته می‌شوند، مُرده نگویید؛ بلکه آنان [نزد پروردگارشان] زنده‌اند؛ ولی شما نمی‌فهمید». بله! همیشه جاودانه خواهند ماند. حتی بعد از مرگ‌شان یادشان همه جا را فرا گرفته است و تحت هیچ شرایطی کسی قادر نیست که یاد آنها را محو نماید. اما خیلی از ثروتمندان و صاحبان مقام و منصب و... بوده‌اند که اثری از آنها باقی نمانده است ﴿كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ ﴿٤﴾﴾ آن‌هایی که همزه و لمزه هستند، الله جزای‌شان را نیز از جنس عمل‌شان قرار خواهد داد و جزای عمل‌شان نیز بر وزن عمل‌شان تعیین شده است. «حُطَمَه، هُمَزَه، لُمَزَه، لینبذَن» یعنی پرتاب می‌شوند، پرتابی که خرد شدن اعضا و اندام‌شان را به دنبال دارد. چون گفتیم که نبذ پرتابی قوسی و کمانی است که وقتی به زمین می‌رسد، بیشترین ضربه را خواهد خورد و خصوصیت حُطَمَه که هم نام این آتش است و هم عذاب برای همزه و لمزه، بازهم خردکردن است. پس دوبار خرد و نابود می‌شود، یک بار این‌چنین پرتابی او را خرد می‌کند، از لحاظ مادی و معنوی و یک بار هم در حطمه قرار می‌گیرد.

۱- لَيُنْبَذَنَّ: از ماده‌ی نَبَذَ است. نبذ یعنی پرتاب کردن چیزی که ناشی از مطرود بودنش هم است. هر نوع پرت‌کردنی را نبذ نمی‌گویند؛ بلکه نوعی از پرتاب کردن را می‌گویند که به صورت کمانی و قوسی باشد. منبوذ یعنی چیزی که از چشم‌ها افتاده است و کسی به او کم‌ترین توجهی ندارد. لام موطئه برای جواب قسم است.

حُطَمَه: صیغه‌ی مبالغه و بر وزن فُعَلَه است. از ماده‌ی حطم، به معنی شکستن و نابود کردن. حاطم یعنی نابود کننده. حُطَمَه یعنی بسیار شکننده و نابود کننده. «حطمه» مرتبه‌ای از مراتب آتش دوزخ است. بعضی گفته‌اند: مرتبه‌ی دوم بعضی چهارم و بعضی معتقدند که نامی از نام‌های جهنم است.

حطمه یعنی آتش بسیار ریز ریز کننده و شکننده و خرد کننده. چرا؟ چون این فرد با همز و لَمْز دیگران را از لحاظ شخصیتی خرد می‌کرد.

﴿وَمَا أَدْرَاكَ مَا أَحْطَمْتُ﴾

«و تو چه دانی [ای رسول] که آتشِ درهم‌کوبنده چیست؟».

و تو چه دانی که آن آتش خردکننده -حطمه- چیست؟ استفهام برای تعظیم و تهویل آن است.

﴿نَارُ اللَّهِ الْمَوْقِدَةُ﴾ ^۶ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ ^۷ إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّوَصَّدَةٌ ^۸ فِي عَمَدٍ

مُمَدَّدَةٍ ^۹ [الهمزة: ۶-۹].

﴿نَارُ اللَّهِ الْمَوْقِدَةُ﴾ ^۶

«آتش برافروخته‌ی الهی است».

علّت ذکر ﴿نَارُ اللَّهِ﴾: الله برای تفخیم و تعظیم، از آتش الله نام می‌برد مانند ناقة الله، بیت الله.

حالا چرا فرموده موقده؟ و به صیغهی فعلی نفرموده، یوقده؟ این هم دلالت بر استمرار شعله‌وری و ادامهی آن دارد و تحت هیچ شرایطی فرو نمی‌نشیند. وقتی انسان با این بینش به این فعل قبیح نگاه می‌کند، قطعاً به این‌گونه اعمال نزدیک نخواهد شد. این اوصاف کسانی است که مؤمن به قیامت نیستند، چون اگر مؤمن به قیامت و حساب و جزا و مکافات بودند، یقیناً این‌چنین در دنیا رفتار نمی‌کردند و واقعیت این است که با این‌گونه اعمال آتش به جان دیگران می‌اندازند. اما ویژگی و خصوصیات این آتش الله چیست؟

﴿الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ﴾ ^۷ «آتشی که بر دل‌ها چیره می‌گردد [و می‌سوزاند]».

۱- مَوْقِدَةٌ: از ماده‌ی وقود است، البته از باب إفعال: اوقد- یوقد؛ إيقاد مصدرش می‌باشد، موقد اسم فاعل و موقد اسم مفعولش. چون نار مؤنث مجازی است، بنابراین صفت موقدّه هم برایش به صورت مؤنث به کار رفته است. به معنی برافروخته شده. وقود یعنی مواد سوختی، حالا چرا به سوخت گفته می‌شود وقود؟ زیرا وسیله‌ی برافروختن آتش است؛ هیزم یا نفت و یا هر وسیله‌ی دیگر می‌تواند وقود باشد. موقده عبارت است از برافروخته‌شده، یعنی چیزی که سوخت به آن رسیده و در نتیجه‌ی استفاده از این سوخت برافروخته شده است که صفت برای آتش است، آتش برافروخته شده‌ی الله.

دو رأی:

- ۱- آتش جهنم به درجهی نیّتی که در قلب انسان هاست، کم و زیاد می‌شود و حرارت آن متناسب با نیّت صاحب آن است و کم و زیاد می‌شود.
- ۲- این حرارت حتی به قلب انسان هم می‌رسد.
- آن آتشی که به ژرفای قلوب که کانون کفر و کبر و فسق و همز و لمز است، نفوذ می‌کند، زیرا مرکز حُبّ ثروت و قدرت و منزلت دنیایی همان دل می‌باشد. این است که تصفیه کردن و تزکیه کردن دل بسیار سخت است و دل را از اسارت هوا بیرون آوردن و تابع هُدی کردن کاری مشکل است و تلاش و زحمت فراوانی را می‌طلبد.
- ﴿إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّوَصَّدَةٌ﴾^۲.

«بی‌گمان، آن [آتش] بر آنان بسته شده [و از هر سو آنها را محاصره کرده است]». آن آتشی که عیب‌جویان و سخن‌چینان و طعنه‌گویان را در برمی‌گیرد.

۱- تَطَّلُعُ: ماضی آن اِطَّلَع می‌باشد. یَطَّلَع مضارعش می‌شود و طلع یعنی طلوع کرد. وقتی که خورشید طلوع می‌کند، در حقیقت با نورش بر جهان و محیط مسلط می‌شود. طالع یعنی کسی که بر اوضاعی مسلط می‌شود. در ادبیات عرب داریم: طلاع الثنایا، یعنی کسی که بر روی کوه‌ها می‌رود و از آنجا به پایین نگاه می‌کند. هنگامی که به باب اِفتعال می‌رود می‌شود «اِطَّلَع» و وقتی که «ت» به «ط» تبدیل شود، می‌شود: اِطَّلَع. اطلاع یعنی کسی را از مطلبی آگاه کردن و بعد از اینکه آگاه گشت، بر اوضاع مسلط می‌شود. مطلع یعنی کسی که از مطلبی آگاهی دارد و با این آگاهی بر اوضاع مسلط می‌شود.

أَفْنِده: از مادهی فَنَد است. عرب می‌گوید: فَنَدت النار، یعنی آتش شعله‌ور شد. و جمع فؤاد است؛ یعنی دل. در قرآن هم قلوب و هم أفئده داریم. و الله می‌فرماید: ﴿إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾^{۳۶} [الإسراء: ۳۶] «بی‌تردید [در قیامت]، گوش و چشم و دل، از همه اینها بازخواست خواهد شد». این دل‌هایی که ما به شما دادیم، باید دلش کنید. بایستی صفا و طراوتی به آن بدهید تا دلی بشود که الله این دل را بپذیرد. نکته‌ی جالبی که در تفسیر به آن اشاره خواهیم کرد، این است که این آتشی که الله به اعماق وجود همزه و لمزه چنان نفوذی می‌کند که دل‌شان را می‌سوزاند. چرا؟ چون آنها با همزه و لمزه بودن خودشان دل دیگران را می‌سوزانند، شخصیت دیگران را ضایع می‌کردند و جزا هم از جنس عمل می‌باشد.

۲- مُّوَصَّده: آتشی که سر بسته باشد. در آیهی ۲۰ سورهی بلد هم آمده است، به معنی آتشی که در بسته باشد و قطعاً بسیار سوزانده‌تر خواهد بود، چون کسانی که در آن داخل می‌شوند، تحت هیچ شرایطی نه توانایی خروج از این آتش را دارند و نه اجازه‌ی خارج شدن را.

﴿مُؤَصَّدَةٌ﴾:

- ۱- ابتدا باز و سپس بسته می‌شود. (درب‌های جهنم)
 - ۲- هیچ‌گاه از آن خارج نمی‌شوند.
 - ۳- در آن مایوس و افسرده می‌شوند.
 - ۴- رئیس آتش (مالک) را صدا می‌زنند و او بعد از ۱۰۰ سال جواب می‌دهد.^۱
- درهای دوزخ باز است و یکدفعه بسته می‌شود و جهنمیان فریاد می‌زنند: ای مالک (رئیس آتش) به پروردگارت بگو ما را بکشد و از این عذاب خلاص کند و مالک جواب نمی‌دهد و آنان همچنان آه و ناله و فریاد می‌کنند، به طوری که گونه‌های‌شان از اشک چشمان‌شان گود شده و پس از اشک، از چشمان‌شان خون سرازیر می‌شود؛ این آتش آنها را دربر می‌گیرد و مؤصده است. یعنی سربسته می‌باشد، مثل زندانی است که در آن زندانی شده‌اند و در زندان را کاملاً بسته‌اند و تحت هیچ شرایطی آنها توان خروج از این زندان را ندارند و تنها راه خروج‌شان ظاهراً ستون‌هایی است که اگر از این ستون‌ها بالا بروند، شاید بتوانند خارج شوند. اما این ستون‌ها هم ستون‌های آتشی هستند. و وقتی که ستون‌های آتشین باشند آیا می‌توان از این ستون‌ها نیز برای خروج استفاده کرد؟ مالک پس از ۱۰۰ سال جواب می‌دهد: ﴿إِنَّكُمْ مَكِثُونَ﴾ [الزخرف: ۷۷] «همین جا خواهید ماند».

﴿لَقَدْ جِئْتُمْ بِالْحَقِّ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَرِهُونَ﴾ [الزخرف: ۷۸].

«به راستی ما حق را برای شما آوردیم؛ ولی بیشتر شما از آن کراهت داشتید». پس همیشه مواظب باشیم وقتی حرف حقی را شنیدیم، نسبت به آن کراهت نداشته باشیم و آن را قبول کنیم؛ زیرا از جانب الله است.

﴿فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ﴾^۲ «[افروخته] در ستون‌های بلند است».

۱- قرطبی در [الجامع لأحكام القرآن: (۱۱۷ / ۱۶)] از مجاهد و نوف البکالی روایت نموده است.

حکم سند: ضعیف؛ معلق است. نوف البکالی نیز مستور است. (مصحح)

۲- عَمَدٌ: به معنی ستون و جمع عمود می‌باشد. پس عمد یعنی ستون‌ها.

مُمَدَّدَةٌ: از ماده‌ی مد است. ممدده اسم مفعول می‌باشد و در باب تفعیل به کار رفته است. مَدَدٌ- يُمَدَّدُ- تمديد. و تمديد یعنی گستراندن و امتداد دادن و اگر به باب تفعیل برود، دوباره این عملیات به تکرار صورت می‌گیرد. ممدد یعنی همیشه این ستون‌ها در حال امتداد پیدا کردن هستند و تحت هیچ شرایطی تصور خارج شدن از این آتش برای افرادی که در چنین آتشی گرفتار

علما در مورد معنای این آیه، دو رأی دارند:

۱- ستون‌های بلند و دراز پشت درب‌های جهنم گذاشته می‌شود تا هرگز از آن بیرون نیایند.

۲- در بدن‌های‌شان سیخ آهنی فرو برده که از دهان‌شان بیرون می‌آید و مانند سیخ کباب می‌شوند. «اللَّهُمَّ أَجِرْنَا مِنَ النَّارِ»

یعنی این‌ها در میان شعله‌های سوزان جهنم هستند و ستون‌های کشیده و ممتدی آنها را احاطه کرده است، به طوری که قادر به خروج از این آتش و این جهنم نیستند و خود این ستون‌ها نیز مزید بر علت شده که تحت هیچ شرایطی قدرت خروج از این عذاب را ندارند.

رهنمون آیات:

- ۱- تثبیت عقیده‌ی رستاخیز و جزا.
- ۲- تحذیر و اجتناب جدّی از غیبت و سخن‌چینی و طعنه‌زنی.
- ۳- توبیخ و سرزنش کسانی که با مال و دارایی خود مغرور و متکبر شده‌اند.
- ۴- بیان شدت و هولناکی عذاب جهنم در رابطه با بی‌باوران و کژاندیشان.

تفسیر سوره‌ی فیل

این سوره هم به مانند سوره‌های دیگر جزء سی‌ام محور سوره‌های مکی را دنبال می‌کند و آن، اصلاح ساختار بینشی انسان‌ها از قبیل ایمان به الله، روز آخرت و... نام سوره فیل است که اشاره می‌کند به محور سوره که دشمنان دین الله از بزرگ‌ترین ابزار و وسایل برای از بین بردن بیت الله و نیز دین الله استفاده می‌کنند. در آن زمان بزرگ‌ترین ابزار و وسیله برای برچیدن آن در روی زمین فیل بود. و امروز هم از بزرگ‌ترین و مؤثرترین اسباب‌ها در این راستا بهره می‌گیرند و یک لحظه از تلاش و کوشش برای کم‌رنگ کردن و از بین بردن بیت الله و نیز دین الله در روی زمین از پا ننشسته و نمی‌نشینند.

پنج آیه این سوره در بردارنده واقعه‌ی تاریخی بسیار عظیمی است که هنگام ولادت پیامبر ﷺ روی داد که خلاصه‌ی آن رویداد چنین است: «أَبْرَهَةَ الْأَشْرَمِ» نماینده‌ی نجاشی در یمن بود، به نظرش افتاد که در صنعاء یمن خانه‌ی بزرگی (کنیسه‌ای) بسازد و عرب را در عوض رفتن برای حج بیت الحرام به آنجا بکشاند و هدف وی این بود که محل تجارت و کسب را از مکه به یمن انتقال دهد. ابرهه این طرح و نقشه را بر پادشاه حبشه -نجاشی- عرضه داشت و او هم با این طرح موافقت نمود و خوشحال شد؛ هنگامی که ابرهه آن کنیسه را ساخت و نام آن را «قُلَيْس» نهاد که در تاریخ چنان خانه‌ی بزرگی ساخته نشده بود. یکی از مردم قریش به آنجا رفت و شبانه در کنیسه «قُلَيْس» قضای حاجت کرد و مدفوع خود را به در و دیوار آن مالید و خود فرار کرد. چون این موضوع را به ابرهه گزارش دادند. بسیار عصبانی شد و گفت: کعبه را ویران می‌کنم، بنابراین لشکریان بسیار با ساز و برگ و فیل‌ها را فراهم کرد و به طرف مکه رهسپار شد. سیزده فیل به همراه داشت که به فیل بزرگ‌تر آنها «محمود» می‌گفتند: در مسیر راه به هر روستایی می‌رسیدند آن را قتل و غارت می‌کردند تا به نزدیک مکه رسیدند به غارت اموال پرداختند، از آن جمله شترهای عبدالمطلب جد رسول الله را به غارت بردند. دیپلوماسی میان سپاه ابرهه و شیخ مکه عبدالمطلب جاری شد و مذاکرات و قراردادی جاری شد که ابرهه شتران عبدالمطلب را به‌سویش برگرداند و راه

او را به سوی مکه خالی کنند. مقرر شد که مردان شهر مکه را ترک کنند و با زنان و فرزندان‌شان به قلّه کوه‌ها رهسپار شوند تا از عار و تجاوز لشکریان ابرهه در امان مانند. سپاه ابرهه به سوی کعبه به حرکت افتاد و همین که به درّه‌ی «مُحَسَّر» رسیدند ناگاه گروه‌گروه پرندگانی یکی پس از دیگری که هرکدام سنگریزه‌ای - به اندازه‌ی یک نخود یا عدس - به منقار گرفته و بر سر و گردن آنان می‌کوبیدند ظاهر شدند. و هر سنگریزه‌ای که به آنان برخورد می‌کرد بلافاصله آن عضو ذوب و گوشتش می‌افتاد، لشکریان پا به فرار نهادند و ابرهه هم که گوشت از بدنش می‌بارید پا به فرار نهاد و در راه نابود شد.^۱ این پیروزی و فتح و ظفری بود برای ساکنان حرمش که از آن تاریخ تاکنون عرب و بلکه تمام جهان نسبت به کعبه و حرم و ساکنان آنجا احترام خاصی قایل بوده و تا ابد قایل‌اند. در اینجا الله متعال پیامبرش را مورد خطاب قرار می‌دهد و او را یادآوری می‌نماید به اینکه با فعل جباری و قهاری خود، جباران تاریخ - آن سپاه ابرهه - را هلاک و نابود ساخت با آن نیرو شوکت و قدرت، چه رسد به این قوم ضعیف قریش، مانند عاص بن وائل، عمرو بن هشام، ولید و عقبه و ... که نسبت به سپاه ابرهه بسیار ناچیزند، الله متعال پیامبرش را تسلیت می‌دهد که صبر کند و در مقابل این طاغوتیان عصر خود هم و غمّی نداشته باشد که اجل نابودی آنان هم فرا خواهد رسید و این سوره به خاطر وعظ و اعتبار است.

۱- طبری مضمون آن را با سند حسن روایت نموده است: «حَدَّثَنَا بِشْرٌ، قَالَ: ثنا يَزِيدُ، قَالَ: ثنا سَعِيدٌ، عَنْ قَتَادَةَ، قَوْلُهُ: ﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ﴾ [الفيل: ۱] أَقْبَلَ أَبْرَهَةَ الْأَشْرَمُ مِنَ الْحَبَشَةِ يَوْمًا وَمَنْ مَعَهُ مِنْ عِدَادِ الْيَمَنِ، إِلَى بَيْتِ اللَّهِ لِيَهْدِمَهُ مِنْ أَجْلِ بَيْعَةِ لَهُمْ أَصَابَهَا الْعَرَبُ بِأَرْضِ الْيَمَنِ، فَأَقْبَلُوا بِفَيْلِهِمْ، حَتَّى إِذَا كَانُوا بِالصَّفَاحِ بَرَكَ؛ فَكَانُوا إِذَا وَجَّهُوا إِلَى بَيْتِ اللَّهِ أَلْقَى جِرَانِهِ الْأَرْضَ، وَإِذَا وَجَّهُوا إِلَى بَلَدِهِمْ انْطَلَقَ وَلَهُ هَرُولَةٌ، حَتَّى إِذَا كَانَ يَنْخَلَةُ الْيَمَانِيَّةِ بَعَثَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ طَيْرًا بَيْضًا أَبَابِيلَ. وَالْأَبَابِيلُ: الْكَثِيرَةُ، مَعَ كُلِّ طَيْرٍ ثَلَاثَةُ أَحْجَارٍ: حَجْرَانِ فِي رِجْلَيْهِ، وَحَجْرٌ فِي مَنْقَارِهِ، فَجَعَلَتْ تَرْمِيهِمْ بِهَا حَتَّى جَعَلَهُمُ اللَّهُ عَرَّ وَجَلَّ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ؛ قَالَ: فَتَنَجَا أَبُو يَكْسُومَ وَهُوَ أَبْرَهَةُ، فَجَعَلَ كَمَا قَدِمَ أَرْضًا نَسَاقَطَ بَعْضُ لَحْمِهِ، حَتَّى أَتَى قَوْمَهُ، فَأَخْبَرَهُمُ الْخَبْرَ ثُمَّ هَلَكَ» [تفسیر طبری (جامع البيان) ط هجر: ۶۴۳/۲۴ حکم سند: حسن و مقطوع است؛ رجالش ثقه و رجال شیخین هستند، غیر از بشر که همان ابن معاذ العدنی البصری است که صدوق است. سعید همان ابن ابی عروبّه است و یزید همان ابن زریع است.

و شاهدهی دارد که حافظ ابن حجر آن را در [فتح الباری: ۲۰۷/۱۲] از ابن مردویه با سند حسن از طریق عکرمة از ابن عباس به صورت مختصر و شبیه همین متن ذکر نموده است. (مصحح)

تقسیم‌بندی آیات سوره:

آیات ۱ و ۲ بحثی است پیرامون توطئه‌ای که در شرف تکوین است برای برچیدن بیت الله و چگونگی خنثی کردن این توطئه از سوی الله؛ زیرا بندگانی در روی زمین نیستند که از دین الله و بیت الله دفاع کنند. پس الله خود مستقیماً وارد عمل می‌شود و این سنت الله است. در طول تاریخ هرگاه بندگانی برای دفاع از دین او وجود نداشته باشند، خود مستقیماً وارد عمل شده و مداخله می‌کند و کار را تمام می‌کند.

از آیه‌ی سوم تا پایان سوره، چگونگی از بین بردن توطئه‌گران با استفاده از ضعیف‌ترین وسیله. توطئه‌گران همیشه بزرگ‌ترین و قوی‌ترین وسیله‌ی خودشان را برای نابودی و برچیدن برنامه‌ی الله از روی زمین به کار می‌برند و الله ضعیف‌ترین وسیله را در مقام رویارویی و مواجهه با قوی‌ترین وسیله‌های بشری به کار می‌گیرد و این بیانگر این موضوع است که قرار نیست الله هم به مانند انسان‌ها وارد کار شود و بخواهد به کارها سامان دهد. انسان‌ها معمولاً از ابزار و امکانات دنیایی خودشان استفاده می‌کنند و اگر این امکانات دنیایی از آنها گرفته شود، دیگر چیزی برای مطرح کردن ندارند. اما الله مانند انسان نیست، از کمترین و ضعیف‌ترین وسایل و امکانات استفاده می‌کند و بزرگ‌ترین کارها را انجام می‌دهد.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ ﴿۱﴾ أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ ﴿۲﴾﴾

[الفیل: ۱-۲].

همیشه در طول تاریخ و حتی امروز هم علی‌الخصوص آمریکا زمینه‌سازی می‌کند تا مرکز دین الله یعنی مکه را به وضعیت و شرایط قبل از میلاد پیامبر اسلام درآورد. می‌بینیم که این حادثه در سال ۵۷۰ میلادی روی می‌دهد؛ یعنی در حقیقت ۵۷۰ سال بعد از میلاد مسیح، دشمنان نقشه می‌کشند مرکزی را که محل تجمع و وحدت مردم برای دین الله شده است، از روی زمین برچینند و امروز نیز ملاحظه می‌کنیم که آمریکا احساس می‌کند باید به شکلی در شبه جزیره عربستان همان حضوری را داشته باشد که در افغانستان، عراق و سوریه دارد و حج و کعبه را که رمز وحدت اسلام است، تعطیل کند. نقشه‌ای که کفار از حدود صد سال پیش در منطقه با فروپاشاندن و تجزیه سرزمین خلافت آغاز نمودند و با ایجاد مرزهای ساختگی و ایجاد شکاف و تفرقه، بین اقوام مختلف امت و سرگرم نمودن آنان به تعصبات جاهلی و احمقانه میهن‌پرستانه و

نشاندن طواغیت و اذتاب خویش بر مسند حکومت این کشورها پی گرفتند؛ حاکمانی دست‌نشانده که سراپا آماده اجرای فرامین کفار و دوستی و موالات با آنها و جایگزینی قوانین وضعی بشری به جای احکام دین و مبارزه با مجاهدین به نام واهی تروریست و خوارج هستند که از ذهن کفار به دهان آنان وارد شده است. در این میان دعوتگران به جهنم که همان عالم‌نماهای جیره‌خوار این حاکمان هستند نیز در این امر آنها را یاری می‌دهند. بله! در این زمان نیز تاریخ تکرار می‌شود. اما این بار و در این امت قضیه با قبل متفاوت است. پیامبر ﷺ می‌فرماید: «لَا تَزَالُ عِصَابَةٌ مِنْ أُمَّتِي يُقَاتِلُونَ عَلَيَّ أَمْرَ اللَّهِ، فَأَهْرَبِينَ لِعَدُوِّهِمْ، لَا يَضُرُّهُمْ مَنْ خَالَفَهُمْ، حَتَّى تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ وَهُمْ عَلَيَّ ذَلِكَ»^۱ «همواره گروهی از امت من مطابق فرمان الهی می‌جنگند و بر دشمن‌شان غالب هستند و مخالفین‌شان از ضرر رساندن به آنان عاجزند؛ تا اینکه قیامت فرا رسد و آنان بر همین حال هستند». و طبق این وعده پیامبر ﷺ جهاد تا روز قیامت برپا و برجا است. جهاد همیشه ماندگار و برقرار است تا سخن الله برتری و والایی گیرد. الله این کار را بر عهده مؤمنان قرار داده و این جهاد را بر آنان فرض نموده است و خود نیز آنان را نصرت خواهد داد.

﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ﴾^۲. «[ای پیامبر،] آیا ندیدی پروردگارت با اصحاب فیل، [= ابرّه و یارانش که فیل‌هایی به همراه داشتند آن‌گاه که خواستند کعبه را ویران کنند] چه کرد؟»

۱- [مسلم: ۱۹۲۴] (مصحح)

۲- فَعَلَ: این کلمه با عَمِلَ فرق دارد، چرا که معنی فَعَلَ عام است و برای انجام هر کار و حرکتی به کار برده می‌شود و فاعل آن می‌تواند صاحب علم و اراده باشد و یا نباشد. اما عَمِلَ که همان فعل است، به حرکتی اطلاق می‌شود که عامل این عمل صاحب علم و اراده باشد، بنابراین معنی فَعَلَ بیشتر از معنی عَمِلَ است. گفته شده است که هر فعلی عمل نیست، اما هر عملی فعل است. اصحاب: از ماده‌ی صَحَب است. صحب یعنی کسی در نزدیکی کسی دیگر قرار گیرد و همراه او باشد. زن و مرد نسبت به یکدیگر صاحب گفته می‌شود، یعنی بایستی در ملازمت یکدیگر باشند، سعی کنند زمان بیشتری را به هم اختصاص دهند. در نزدیکی مشترک، کمیت زمانی باهم بودن نسبت به کیفیت زمانی اولویت دارد. بنابراین باید برای تحقیق معنای صحبت به کمیت‌ها بهای بیشتری داد، حضور فیزیکی زن و مرد در منزل از نظر تربیتی هم برای خودشان و هم برای فرزندان‌شان اهمیت دارد اما کیفیت زندگی مهم‌تر است. جمع صحب، اصحاب می‌شود. گرچه بعضی از علما معتقدند کلمه‌ی صحب کلمه‌ای جمع است (مفرد نیست) و اصحاب در حقیقت

﴿يَا صَحْبِ الْفِيلِ﴾: «فیل داران که صاحب آنان ابرهه بود.»

الله اول سوره را با کلمه ﴿الْم﴾ شروع کرده است؛ به چه دلیل:

۱- به خاطر دادنِ خبر.

۲- منت به قریش و یادآوری ذکر نعمت حمایت کعبه و شکر عملی نعمت.

آیا ای پیامبر ملاحظه نکردی، ندیدی و نشنیدی که الله و رب تو با اصحاب فیل چکار کرد؟

﴿فَعَلَ رَبُّكَ﴾ حال اگر دقت شود، بیشترین معنی برای رب جلوه می‌کند، چون بحث پیرامون مقابله کردن و مواجهه است. مالک است، اقتدار دارد، پس به میدان می‌آید و کار را یکسره می‌کند و می‌خواهد در راستای این قدرت‌نمایی ثابت کند که معبود و معین هم تنها اوست. ملاحظه می‌کنید که با دقت کردن در مفهوم آیات متوجه می‌شویم که کلمه‌ی رب در هر جایی دو یا چند معنی دارد و اگر همه‌ی معانی را در نظر بگیریم با سیاق آیات متناسب نیست. در اینجا الله غضبش را نازل می‌کند و ارتباطی با رحمان و رحیم ندارد و در عین حال بشارت و تسلیت خاطری هم در آن هست که وقتی دعوتگر در مسیر دعوت دچار مشکلات و بن‌بست‌هایی می‌شود، کم بیاورد و فکر نکند که الله او را رها ساخته است که در سوره‌ی ضحی و انشراح هم به آن اشاره رفته است، بلکه الله حافظ دین و دین‌داران است و الله از اهل دین دفاع می‌کند. حال چرا فرمود: اصحاب فیل؟ چون این اصحاب چیزی از خودشان نداشتند و فیل را اگر از آنها می‌گرفتند از بین می‌رفتند و اصلاً قدرتی نداشتند. آمریکا از خودش چیزی ندارد، اسلحه و امکاناتش را از او بگیریم، چیزی برایش باقی نمی‌ماند، به این خاطر است که وقتی سربازان آمریکایی به افغانستان و عراق و سوریه و... می‌آیند، همه چیز جز معنویت را دارند اما بعد از مدتی خسته می‌شوند. از سوی دیگر با دیدن این حقد و دشمنی کفار و رو شدن دست آنها و طواغیت منطقه که از خود کوچکترین حرکتی بر ضد کفار انجام نداده بلکه در جهت تایید و موالات با کفار از هیچ‌گونه همکاری مالی و

جمع دیگری است به معنی جمعی که دارای پیوند نزدیکی هستند و یکدیگر را رها نمی‌کنند و همیشه با هم هستند.

فیل: بزرگ‌ترین حیوان خشکی است و بعد از منقرض شدن دایناسورها از نظر جثه بزرگ‌ترین و قوی‌ترین حیوان خشکی می‌باشد. مؤنث فیل «فیله» است و جمع آن «افیال، فیول و فیله» است و فیل‌بان را «فیال» گویند.

رسانه‌ای با آنان کوتاهی نمی‌کنند و با در اختیار قراردادن پایگاه‌های خویش در سرزمین مسلمین به کفار و نیز حملات و بمباران‌های خائنانه خویش مجاهدان که حقیقتاً بهترین‌های امت در هر عصر و زمان هستند را مورد آماج حملات قرار می‌دهند و به وسیله رسانه‌ها در اذهان عمومی، ظلم خویش را مبارزه با ترور و تروریسم و جهاد مقدس و فداکاری و اخلاص مجاهدان را ترور و خارجی بودن معرفی می‌نمایند امت به خواب‌رفته اندک اندک به هوش آمده و از خواب گران برمی‌خیزند. آری خون بی‌گناهان هدر نخواهد رفت و نهال اسلام بار دیگر با خون مسلمانان آبیاری خواهد شد و قوت و شوکت خویش را از سر خواهد گرفت و کفار و مشرکین غرب و شرق را خوار و ذلیل خواهد کرد. این سنت الهی برای بیداری مسلمانان است. الله برای دین خودش مدافع تربیت می‌کند. ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَفِيلاً عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ﴾ [ابراهیم: ۴۲] فکر نکنید که الله در رابطه با آنچه ظالمین انجام می‌دهند، غافل است. ﴿وَمَكْرُؤًا وَّمَكْرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرٌ الْمَكْرِينِ﴾ [آل عمران: ۵۴] «و مکر ورزیدند و الله [نیز در پاسخشان] مکر نمود و الله بهترین مکرکنندگان است». زمانی یکی از امکانات تسلیحاتی، فیل بود و با گذشت زمان این فیل ارزش و جایگاه خود را به وسایل جدید داد اما این فیل مظهر قدرت و برتری مادی و تسلیحاتی می‌باشد و همیشه مصداق دارد و اشاره به قوی‌ترین اسلحه در زمان خودش می‌باشد و امروزه تسلیحات هسته‌ای این نقش را ایفا می‌کنند. پس ما قرآن را داریم. ده‌ها بار ممکن است این سوره را زمزمه کرده باشیم اما اگر فهم خودمان را در رابطه با مفاهیم سوره‌ها اصلاح کنیم، آن وقت زمزمه کردن‌های ما حال و وضعیت دیگری خواهد داشت، انقلاب در درون ما ایجاد خواهد کرد، دل‌های مایوس و ماتم زده‌ی ما را آرامش و تسلیت داده و به ما شخصیت و عزت می‌دهد.

﴿الْمُجْعَلُ كَيْدُهُمْ فِي تَضَلِيلٍ﴾^۱. «آیا [فریب و] نقشهٔ آنان را در تباهی قرار نداد؟ [و نتوانستند مردم را از کعبه روی‌گردان کنند و آسیبی به آن برسانند]».

۱- يَجْعَلُ: از ماده‌ی جعل به معنی قرار دادن چیزی در جایی می‌باشد. جاعل یعنی قرار دهنده. کید: به معنی مکر و نقشه می‌باشد و یکی از کارهای الله کید کردن است. یا به تعبیر قرآن، الله صاحب مکر می‌باشد. این معنای مکر در رابطه با الله، غیر از معنای مکر در رابطه با انسان‌ها است. ﴿وَمَكْرُؤًا وَّمَكْرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرٌ الْمَكْرِينِ﴾ [آل عمران: ۵۴] یعنی آنها مکر می‌کنند، برنامه می‌ریزند، برای اینکه دین الله و داعیان دین او را از بین ببرند و الله هم مکر می‌کند.

﴿أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ﴾: «مگر الله کید و نیرنگ آنان را در تخریب کعبه».

﴿كَيْدٌ﴾: مکر و حيله: هدف ابرهه از حمله به مکه فقط خرابی کعبه نبود و هدف سیاسی داشت؛ او می‌خواست محل عبادت و تجارت را به سوی خود بکشد و الله با این کلمه می‌فرماید که از هدف اصلی آنان خبر دارد. ﴿كَيْدٌ﴾: «معامله‌ای که ظاهرش یک چیز و باطنش چیز دیگری است».

آیا الله مکر و توطئه‌ی آنها را در مقابل دین و برنامه‌اش خنثی نکرد؟ در تضلیل قرار نداد؟ نقشه‌های آنها را نقش بر آب نکرد؟ یعنی خواستند که بیت و حرم الله را به ویرانی کشند ولی چاره‌خواهی و کیدجویی‌شان به تباهی و نابودی خودشان کشانده شد. الله که توانست یک بار نقشه‌ها و توطئه‌های آنها را خنثی و نقش بر آب کند، یک بار دشمن را در سر جایش بنشاند، برای بار دوم هم می‌تواند این کار را انجام دهد و ضعیف‌ترین وسیله را برای از بین بردن بزرگ‌ترین وسیله به کار گرفت.

﴿وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ ﴿٣﴾ تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِّن سِجِّيلٍ ﴿٤﴾ فَجَعَلَهُمْ كَعَصِفٍ مَّا كُوِّلٍ ﴿٥﴾﴾ [الفیل: ۳-۵].

﴿وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ ﴿٣﴾﴾^۱ «و پرنده‌گانی گروه‌گروه بر [سر] آنان فرستاد»؟

وَمَكَرَ اللَّهُ: و در نهایت نقشه‌ی الله است که پیروز می‌شود. کید معنایی نزدیک به مکر است، به معنی نقشه کشیدن و برنامه‌ریزی کردن است اما در اینجا ما به توطئه معنی کردیم که توطئه هم به شکلی در ارتباط با همان نقشه و نقشه کشیدن است.

تَضْلِيلٌ: از ماده‌ی تَفْعِيل است. «ضَلَّلَ، يُضِلُّ، تَضَلَّلَ» به معنی سردرگم کردن، از هدف منحرف کردن و در اینجا معنی خنثی کردن مناسب است. چون وقتی کسی در مسیری قرار گرفت تا طبق برنامه به هدف خود برسد، اما مانعی از بیرون بر آن عارض شود و کاری کند که این فرد از مسیر منحرف و یا متوقف شود، به آن می‌گویند: تضلیل. منحرف و یا سردرگم کردن کسی از هدفی که در پیش دارد و به سوی آن می‌رود.

۱- أَرْسَلَ: از ماده‌ی رَسَلَ؛ و رَسَلَ به معنی رساندن پیام به کسی به طریقی آرام و آهسته است. ارسال یعنی پیام رسانی به صورت آرام به شکلی که فرد کاملاً متوجه محتوای آن پیام شود. رسول یعنی کسی که این پیام را آرام و آهسته تبلیغ می‌کند و الله هم این کار، یعنی ارسال عذاب برای اصحاب فیل را به آرامی انجام داد.

طَیْرٌ: به هر وسیله‌ای گفته می‌شود که بتواند خود را از زمین جدا کند و پرواز نماید. طائر یعنی پرنده، به هوابیما هم گفته می‌شود: طائره، چون مانند پرنده پرواز می‌کند. حتی بلند شدنش از روی زمین و نشستش بر روی زمین مانند پرنده است.

﴿أَبَابِيلَ﴾: گروه گروه پرندگان سیاه که قبلاً قریش آنها را ندیده بودند و سه سنگ ریزه به منقار و چنگال داشتند.

بر سر آنها دسته دسته پرندگانی -ابابیل- فرستاد. مردمان مکه که به کوه‌ها پناه برده بودند، آن پرندگان را مشاهده می‌کردند که هرکدام سه سنگ‌ریزه به حجم یک نخود و یا عدس با منقار و دو چنگال برداشته و از دریا خارج می‌شدند و بر بلندای آنان به پرواز در می‌آمدند و آن سنگ‌ریزه‌ها را بر فرق سپاهیان ابرهه می‌ریختند.

این آیه می‌فرماید: همان‌طور که ابرهه از حیوان برای جنگ استفاده کرد، الله متعال نیز مانند خودش جواب داد ولی ابرهه از حیوان بزرگی چون فیل و الله با حیوان کوچکی چون پرند با او مقابله کرد و آنان را نابود ساخت.

الله طیر فرستاد. دقت کنید چقدر زیباست! در مقابل فیل، پرنده؛ آن هم پرنده‌های کوچک ابابیل. ابابیل طیر را توضیح می‌دهد. شبیه گنجشک و شاید از گنجشک هم کوچک‌تر. این گنجشک را الله مالک، الله قادر، الله مقتدر به سوی اصحابی ضعیف، بی‌محتوا بی‌فکر و بی‌اندیشه روانه ساخته، نتیجه چه می‌شود؟ پس اسلحه به تنهایی مهم نیست. مهم آن دستی است که این اسلحه را به دست گرفته است. مهم صاحب اسلحه است که به چه منظوری این اسلحه را به دست گرفته است؟ الله خودش این اسلحه را به دست گرفته است. ﴿وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ﴾ پرندگانی فراوان و کوچک چه کاری می‌توانند انجام دهند؟ اخیراً از گوشه و کنار دنیا خبر می‌رسد که مثلاً ملخ‌ها به سرزمینی و یا کشوری حمله کرده‌اند و کاری از افراد ساخته نیست و یا یک مجموعه مورچه با وجود ضعیف بودن‌شان در تمام سیستم‌های مخابراتی اختلال و مشکلاتی ایجاد می‌کنند. وقتی الله بخواهد کاری انجام دهد، به صورتی انجام می‌دهد که کسی به فکرش خطور نمی‌کند. اما مأموریت این پرندگان در راستای امر پروردگار چه بود؟ ﴿تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِّن سِجِّيلٍ﴾^۱ «[که] با سنگِ گل [که در منقار و چنگال داشتند] آنان را سنگباران می‌کردند».

أَبَابِيل: جمع إباله است، به معنی دسته دسته. جمع مکسری است که مفرد برایش به کار نرفته است و اگرچه بعضی‌ها گفته‌اند جمع إبال است، یعنی دسته، گروه.

۱- تَرْمِيهِمْ: از ماده‌ی رمی است، یعنی پرتاب کردن و انداختنی که نتیجه‌اش از بین رفتن باشد. به تیراندازی رمی گفته می‌شود. تیرانداز کسی است که تیر را شلیک می‌کند و با شلیک کردن، تیر

﴿تَرْمِيهِمْ﴾: (فعل مضارع) پرتاب می‌کردند (یعنی در حال رخدادن؛ چنان‌که فیلمی را روبروی خود می‌بینی).

﴿سِجِّيلٍ﴾: از گلی که با آتش جهنم ساخته شده بود و بر روی هر سنگ‌ریزه اسم یکی نوشته شده بود و همه با این سنگ‌ریزه‌ها هلاک شدند یا سرخک گرفته و کور شدند. هرکدام به منقارش یکی از این کلوخ‌های کوچک را به سوی فیل‌ها می‌انداخت. حالا تصور کنید منقار پرنده که چقدر کوچک می‌باشد، یعنی چقدر وزن را می‌تواند حمل نماید؟ و باید نسبتی بین وزن پرنده و آن جسمی که برمی‌دارد، باشد و قطعاً جسم بسیار کوچکی خواهد بود. ﴿تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِّن سِجِّيلٍ﴾ نتیجه چه شد؟ همین کلوخ‌ها را به امر الله از منقارشان رها کردند.

﴿فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَّا كُوِّلٍ﴾^۱ «پس آنها را همچون کاه جویده‌شده ساخت».

هم از دست می‌رود و دیگر بر نمی‌گردد و بعد از شلیک‌شدن هم ممکن است چیزهای دیگر را از بین ببرد و رامی یعنی چنین کسی. کسی که چیزی را از خودش دور می‌کند و آن چیز دوباره بر نمی‌گردد.

حِجَارَةٌ: از ماده‌ی حَجَرَ است؛ از ریشه‌ی حَجَرَ به معنی منع کردن. تحجیر یعنی سنگ‌چینی کردن؛ افرادی که از لحاظ عقلانی عقل‌شان به هم می‌ریزد و نمی‌توانند تصرف درستی داشته باشند، در شریعت بر آنها حجر می‌گذارد و آنها را مثلاً از تصرف در اموال‌شان ممنوع می‌کند. حَجَرَ هم به معنی سنگ است که وسیله‌ی این تحجیر است. حَجَرَ به عقل هم معنی شده است ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ﴾ [طه: ۵۴] «بی‌تردید، در این [امور،] نشانه‌هایی [از قدرت الهی] برای خردمندان است». چون نیروی عقل، بازدارنده‌ی انسان است و انسان را محدود می‌کند که به برخی جاها نرود. البته عقلی که متصل به قرآن باشد، این‌چنین ویژگی را دارد و گرنه عقل‌های دیگری که با هوی و دنیا قاطی شده‌اند، نمی‌توانند انسان را حفاظت کنند.

سِجِّيلٍ: این کلمه‌ای است که وارد زبان عربی شده است. اصل و ترکیبش سنگ و گِل است. سنگ و گل باهم می‌شود: سِجِّيل. چون در زبان عربی گاف نداریم، سنگ تبدیل می‌شود به سنج. گِل هم تبدیل می‌شود به جل، حالا سنج و جل هم می‌شود: سنج جل: بنا بر قواعد صرفی (ن) حذف و (ج) ادغام می‌شوند: سجیل؛ که آمدن حرف (ی) برای هماهنگی با کسره‌ی ما قبل است، چون تلفظ سِجِّل قدری سنگین است. مشابه این در قرآن داریم کلمه استبرق است که یک کلمه‌ی فارسی و غیر عربی است. اصل آن از ماده‌ی ستبر است. یعنی چیزی ضخیم و... بنابراین سجیل، یعنی سنگ و گِل و معنی‌اش می‌شود کلوخ.

۱- عَصْف: به معنی برگ گندم، جو و یا ساده‌تر، کاه را گویند.

﴿كَعَصِفٍ مَّاكُولٍ﴾ «همچون کاهی که حیوانات از آن خورده و با پا لگدکوب کرده باشند.»

الله سرانجام آنان را مانند کاه جویده شده گردانید. بعضی گفته‌اند: «عصف مأکول» یعنی همچون زراعتی که چهارپا بر آن زند و برگ‌هایش را بخورد و شاخه‌هایش را بشکند و لگدکوب کند.

تصور کنید، ده دقیقه سنگ‌ریزه بیارد، قطعاً افراد زیادی زخمی می‌شوند. هر چند که سنگ‌ها کوچک باشند، حال تصور کنید به جای ده دقیقه یک ساعت یا بیشتر باشد و از آسمان سنگ بیارد، آیا کسی می‌تواند رهایی یابد؟ در جایی که دشمنان دین الله در آن جمع شده‌اند و کسی هم نیست که با این دشمنان مقابله کند، پس مناسب است که همه‌ی آنها از بین بروند، چون حتی یک دوست الله هم در میان آنها وجود ندارد. با فرو فرستادن این سنگ‌ها و کلوخ‌ها الله آنها را به شکل کاه خورده شده به طوری که غیر قابل استفاده باشد درمی‌آورد. ظاهراً با این تعبیر (کاه خورده شده)، سنگ‌ها و کلوخ‌ها که به بدن آنها می‌رسید، وضعیت جسمی آنها را کاملاً به هم می‌ریخت، طوری که بعد از لحظاتی جسم‌شان متلاشی می‌شد. الله وقتی بخواهد کاری را انجام دهد، انجام خواهد داد و مهم این است که ما این فهم را داشته باشیم که وقتی الله با قدرتش کسی یا چیزی را پشتیبانی کرد، از ضعیف‌ترین ابزار و وسایل برای از بین بردن بزرگ‌ترین دشمن استفاده می‌کند. این سوره با این چند آیه بسیار مناسب احوال مسلمانان در این عصر می‌باشد. چون معنویت و توکل‌شان به الله ضعیف نشود، مأیوس نشوند و تصور نکنند که الله کاری به کار بندگان در زمین ندارد. الله با همه کار دارد. الله خود وعده فرموده است: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُدْفِعُ عَنِ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ﴾ [الحج: ۳۸] «الله از کسانی که ایمان آورده‌اند قطعاً [در برابر دشمنانشان] دفاع می‌کند. بی‌تردید، الله هیچ خیانتکار ناسپاسی را دوست ندارد». بنابراین دفاع الله در هر عصر و نسلی از اهل ایمان حتمی و قطعی است.

عبرت: انسان موقعی که به زر و زور رسید، خود را فراموش می‌کند و الله را از یاد می‌برد، نمرود، فرعون، شداد، هامان، ابرهه و امثال آنان همه از این گروهند؛ به فیل و

مأکول: یعنی خورده شده و اصل معنی مأکول، جویده شده و از دهان حیوانات افتاده، یا خورده شده و به صورت کاه درآمده است.

تانک و توپ خود می‌نازند و به ساز و برگ خود می‌بالند، اما غافل از اینکه الله متعال، فیل تنومند آنان را به وسیله‌ی حیوانی ضعیف از پا درمی‌آورد، کارهای الله همه خارق‌العاده‌اند.

رهنمون آیات:

- ۱- تسلّی پیامبر ﷺ در برابر ظلم و ستیزی که از انکار قریش به او می‌رسید.
- ۲- توبیخ و تخویف قریش از قهر و انتقام الهی.
- ۳- یکی از مظاهر قدرت الله در تدبیر مخلوقاتش و انتقام‌گیری از دشمنان دین و شریعت.

فواید و اهداف سوره‌ی فیل:

- ۱- یادآوری نعمت حمایت کعبه برای اینکه قریش شکرگزاری کنند.
- ۲- کعبه خانه‌ی الله است و الله در هر حال آن را حمایت می‌کند.
- ۳- وقتی الله متعال با پرنده‌ی کوچکی کعبه را حمایت کرد، مطمئن باش که تو را نیز در مشکلات و بلاها حمایت می‌کند.
- ۴- علاوه بر ذکر نعمت بر قریش، یادآوری به رسول ﷺ که نگران نباشد و او تحت حمایت الله است.
- ۵- این سوره در ظاهر، تهدید قریش ولی در باطن آرامش و طمأنینه و قول حمایت به رسول ﷺ است؛ و ذکر نعمتی که داده شده و یادآوردن شکر عملی در حد توان و ظرفیت خود.

تفسیر سوره‌ی قریش

قریش نام قبیله‌ای از قبایل عرب است و بیان‌کننده‌ی محور سوره می‌باشد. این سوره هم مکی بوده و محور آیاتش همان محور آیات سوره‌ی فیل است. محور سوره در رابطه با نقل و انتقالاتی است که این قبیله انجام می‌دادند و در نتیجه‌ی این نقل و انتقالات به بهره‌ها و نعمت‌هایی رسیدند و در قبال این نعمت‌ها می‌بایست شکر صاحب نعمت را به جای آورند. سپس سخن پیرامون نعمتی است که الله نصیب قریشیان کرد و شکر این نعمت و نعمت‌هایی که الله به بندگان خودش برحسب مقتضیات مکانی و زمانی و برحسب توان و استعداد افراد در هر عصری داده است. الله متعال هر جا در قرآن در مورد نعمتی صحبت می‌کند، به دنبال آن، کلمه‌ی: ﴿فَلْيَعْبُدُوهُ﴾ «پس عبادت کنید» را می‌آورد و از انسان می‌خواهد که با عبادت، شکر نعمت کند.

و در این سوره الله متعال ابتدا ذکر نعمتی را می‌کند که به قریش عطا کرده است. مکه سرزمینی خشک و لم یزرع بود. گهگاه یا منتظر بارانی بودند و یا بر یکدیگر هجوم و حمله می‌بردند و یکدیگر را غارت می‌کردند؛ فقط چاه زمزمی داشتند که به برکت آن مسافرانی می‌آمدند و طواف کعبه کرده و می‌رفتند.

الله با این سختی و مشقت زندگی در مکه، به آنها نعمت تسهیل سفر داده بود و آنها به راحتی در تابستان به شام و در زمستان به یمن مسافرت می‌کردند و اجناس مختلف خرید و فروش می‌کردند و به مکه بازمی‌گشتند و تجارت می‌کردند؛ مکه به واسطه حرمت کعبه هیچ‌گاه مورد هجوم و تجاوز قرار نمی‌گرفت و تاجران مکه هم راه‌های رفت و آمد به کشورهای مختلف را یاد گرفته و به راحتی برای تجارت سفر می‌کردند.

پس الله متعال نعمت راحتی سفر و عدم تجاوز قبایل همسایه به مکه را به آنها داده بود؛ به طوری که سفر برای اهل مکه عادت شده بود و در تابستان به شام می‌رفتند؛ چون شام در زمستان سرد و یخبندان بود و یمن در زمستان هوای معتدلی داشت.

الله در سوره‌ی قریش این نعمت‌ها را به آنان یادآوری می‌کند.

در اینجا وقتی نام قریش برده شده، هیچ محدودیتی ایجاد نمی‌کند که فکر کنیم این سوره تنها در رابطه با قریش و مخصوص زمان پیامبر بوده، بلکه ویژگی‌های شخصیتی قریش مدنظر است، در آن زمان قریش صاحب اندیشمندترین و لایق‌ترین

افراد برای مدیریت و رهبری بود. حال اگر این کفایت‌ها و آن ویژگی‌هایی که قریش داشتند، در کسان دیگری باشد، مصداق تغییر می‌کند؛ پس کسانی که کنترل تمام امور را در هر عصری در دست دارند می‌توانند خود را مخاطب این آیات قرار دهند. بنابراین، محور سوره در رابطه با نعمت‌ها و وظایفی است که انسان‌ها پیرامون شکر این نعمت‌ها برعهده دارند.

تقسیم‌بندی آیات سوره:

آیات ۱ و ۲ توضیحی است پیرامون ویژگی‌های بارز شخصیتی قریش به عنوان یک قبیله که حرکات و تلاش‌هایی برای رسیدن به مقاصد دنیایی خودشان دارند. آیات ۳ و ۴ بیان وظیفه‌ی قریش در این سوره که نسبت به همه‌ی انسان‌ها عمومیت دارد.

نعمت‌هایی که از طرف الله به آنها ارزانی داشته شده و اینکه بایستی از این نعمت‌ها استفاده‌ی بهینه کنند. نکته‌ی دیگری که در آیه‌ی ۴ باید بیشتر به آن توجه شود، این است که بارزترین آفاتی که از لحاظ شخصی و شخصیتی یعنی از جنبه‌ی جسمی و جنبه‌ی روحی آرامش انسان‌ها را به هم می‌ریزد، و نیز درمان این آفت‌ها معرفی می‌شوند. دو آفت عبارتند از آفت جوع و آفت خوف؛ گرسنگی در رابطه با بعد جسمی و مادی انسان‌ها و خوف و ترس در رابطه با بعد روحی و روانی انسان‌ها.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

﴿لَا يَلْفُ قُرَيْشٍ ۝۱﴾ إِيْلَهُمْ رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ ﴿۲﴾ [قریش: ۱-۲].

﴿لَا يَلْفُ قُرَيْشٍ ۝۱﴾!

«برای انس و الفت قریش».

﴿لَا يَلْفُ﴾: الفت، عادت، آسان‌شده؛ در اینجا منظور مسافرت برای تجارت است که الله آن را برای قریش آسان نمود به‌طوری که برای آنان مانند عادت شده بود.

«برای الفت دادن قریش» جار و مجرور متعلق به کلام قبل از آن است و یا متعلق

به ﴿فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ...﴾ که در همین سوره است.

۱- ایلاف: از ماده‌ی الفت است؛ از مصدر إفعال. اصلش الف بوده است، بعداً به باب افعال می‌رود.

لایلاف: به خاطر الفت دادن، به خاطر ایجاد تفاهم میان دو یا چند چیز.

قریش: همان‌طور که گفتیم قریش قبیله‌ی معروفی در صدر اسلام بوده است. آنان از سلاله‌ی

نضر بن کنانه‌اند و دارای چند قبیله‌ی مختلف هستند.

نه اینکه افراد تنها جسمشان را در کنار هم قرار دهند، بلکه ایجاد الفت در میان قلوب قریشیان، الفت در میان آحاد افراد جامعه در هر عصری است. وقتی الله متعال این چنین الفت می‌دهد، نتیجه‌ی الفت‌های او وحدت صف است. تالیف قلوب و دل‌ها است و هم‌دلی مکمل هم‌فکری است. و با هم‌فکری و هم‌دلی است که انسان به بسیاری از مقامات و ارزش‌ها و کرامات می‌رسد. عاقل آن است که اندیشه کند پایان را. اما اگر پایان خیلی دور است، پس می‌گوییم عاقل آن است که اندیشه کند فردا را. درست است که الله کریم است! اما برنامه‌ی ما چیست؟ اگر قبل از خواب برای صبح برنامه‌ریزی نکنیم، صبح ما صبح خوبی نخواهد بود، باید هر شب قبل از خواب ارزیابی از عملکرد روزانه داشته باشیم و یک برنامه‌ریزی برای فردا که چه باید بکنیم، سپس دعا کنیم و بگوییم: «اللَّهُمَّ اجْعَلْ يَوْمَنَا خَيْرًا مِنْ أَمْسِنَا وَغَدْنَا خَيْرًا مِنْ يَوْمِنَا» که یا الله امروز را بهتر از دیروز بگردان و فردا را بهتر از امروز. البته بعد از ارزیابی این دعا را بخوانیم؛ زیرا دعای بدون تهیه‌ی اسباب مؤثر واقع نمی‌شود. الله برای چه، الفت‌دادن را انجام داد؟ برای هم‌دل و هم‌فکر کردن قریش. نصرت‌های الهی بسیار مبارک است. یکی از پیامدها و نتایج توفیق‌های الهی ایجاد هم‌فکری، هم‌سوئی و هم‌دلی در افراد است. الله فریادرس بندگانش است، کمک می‌کند، نصرت می‌فرستد، آیا معقول است که ما درست بندگی نکنیم؟ و مرتباً در جا بزنیم و رکود و جمود داشته باشیم؟ افراد برجسته از سابقین اولین از مهاجر و انصار با این بینش تربیت شدند، سپس پیامبر ﷺ فرمود: «الْأَيُّمَةُ مِنْ قُرَيْشٍ»^۱ «امامان (خلیفه‌های مسلمانان) از قریش باشند». اکنون در هر عصری افراد اندیشمند و متفکر باید مدیر باشند نه افرادی که فقط به فکر خود و خورد و خوراک‌شان هستند. و اگر به کسانی که در فکر خورد و خوراک خود هستند، مدیریت کلان جامعه را بسپاریم، قطعاً فساد ایجاد می‌کنند و کارشان تنها پرکردن جیب‌های‌شان می‌شود، نه اصلاح امور جامعه و مردم. این ایلاف را انسان‌ها در همه وقت و همه‌ی زمان‌ها و مخصوصاً در زمان سفر نیاز دارند و اینکه یکدیگر را دوست داشته باشند.

۱- [مسند احمد: ۱۲۳۰۷ و ۱۲۹۰۰ و ۱۹۷۷۷] و [مسند ابویعلی: ۳۶۴۴ و ۴۰۳۲ و ۴۰۳۳] و

[المعجم الکبیر طبرانی: ۷۲۵] حکم آلبانی: صحیح لغیره (مصحح)

﴿إِلَيْهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ﴾^۱.

[همان] الفت آنها در سفرهای زمستانی [به یمن] و تابستانی [به شام].

الفت‌شان هنگام کوچ زمستان و تابستان؛ زمستان برای تجارت به یمن می‌رفتند و تابستان به شام می‌رفتند و به این دو سفر عادت کرده بودند که با امنیت و سود فراوان انجام می‌گرفت و گرسنگی و ترس‌شان رفع می‌شد و روزی و کالا را برای دیار خود که فاقد هرگونه زراعت و صنعت بود تهیه می‌نمودند. انس و الفت گرفتن‌شان با این کاروان به تدبیر و اراده‌ی الله متعال بود تا ساکنان حرم و شهر مکه در رفاه زندگی به سر بزنند که یکی از نعمت‌های الله متعال است.

گفتیم: الله مستقیماً از دین و مرکز فرمانروایی خود دفاع می‌کند، برای اینکه محور وحدت انسان‌هاست و به این وسیله آنها را از تشتت روان‌ها و دل‌ها و فکرها حفظ می‌کند. الفتی که به آن در زمان سفرهای زمستانی و تابستانی نیازمند بودند.

﴿فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ ۚ الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَعَأَمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ﴾^۲

[قریش: ۳-۴].

﴿فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ ۚ﴾^۱ «پس باید پروردگار و صاحب این خانه [کعبه] را

بندگی و عبادت کنند [که این سفر را برای آنها میسر نمود].»

۱- ایلافهم: با قرائت دیگر «ائلافهم» که در قرآن به صورت ائلافهم نوشته می‌شود که اعلال می‌شود، وقتی اعلال شد و قواعد اعلال بر آن جاری شد، ائلاف تبدیل به ایلاف می‌شود و ایلاف به «هم» اضافه شده که در اینجا مضاف الیه می‌باشد و محلاً مجرور است.
رحله: اصلش از ماده‌ی رَحَلَ است، یعنی رفت. از جایی به جایی منتقل شد، کوچ کردن، چه کوچ زمانی و چه کوچ مکانی، به آن رحله می‌گویند. راحل یعنی کوچ کننده؛ مثلاً می‌گویند فلانی رحلت کرد، یعنی فوت کرد و معمولاً برای انسان‌های بزرگوار به کار برده می‌شود و اگر فاقد این جایگاه باشند، می‌گویند: فوت کرد و فرق است میان رحلت و فوت.
شتاء: زمستان.

صیف: یعنی تابستان ظاهراً گرمایی در یک مقطع از سال بوده است که در آن مقطع بعضی از میوه‌ها ثمر می‌دادند. برای همین منظور برای آن مقطع کلمه‌ی صیف را به کار می‌برند. در کشاورزی هم صیفی‌جات به محصولات گفته می‌شود که در گرما به عمل می‌آیند و در مقابلش شتاء می‌باشد که از ماده شتا- یشتو است و زمستان معمولاً باعث تفرق در روی زمین می‌شود و خیلی از گیاهان ثمر نمی‌دهند، اجزای‌شان از هم جدا می‌شود. خیلی از حیوانات مجبور به کوچ می‌شوند. شتاء برای آن مقطع از سال که سرما سبب تفرق می‌شود، به کار می‌رود.

﴿فَلْيَعْبُدُوا﴾: «اگر قریشی‌ها به خاطر هیچ نعمتی الله را عبادت نکنند دست کم باید به خاطر همین یک نعمت بزرگ یعنی انس و الفت آنان به کوچ تجارتی تابستانه و زمستانه الله را عبادت کنند.»

﴿رَبِّ هَذَا الْبَيْتِ﴾: «مالک و صاحب این بیت‌الحرام که صاحب همه چیز است را عبادت کنند.»

صاحب این خانه‌ای که الله آن خانه را از شر و شرارت‌های اهل کید حفظ کرد. از شر اصحاب فیل حفظ کرد. خانه را حفظ می‌کند، چون بستر و محور وحدت همه‌ی

۱- فلیعبدوا: از ماده‌ی عبد، به معنی بنده، اما بنده‌ای که آسان و از روی تمایل بندگی کند. چرا؟ چون اصل کلمه‌ی عبد از ماده‌ی عَبد می‌باشد و برای هموار کردن راه به کار رفته است. عرب گفته عَبَدَ الطریق، یعنی راه را هموار کرد. طَرِيقٌ مُعَبَّدٌ، یعنی راه هموار یعنی راه پیموده شده، راهی که رونده‌اش احساس راحتی می‌کند، بنابراین عابد یعنی کسی که به میل خودش در کمال آرامش و تمایل، مسیری را در پیش گرفته و در آن مسیر مشغول حرکت است. در مقابل عابد، معبودی هست و این معبود است که راه را برایش تعیین کرده است و بنابراین او با پیمودن این مسیر به آن کمالی که برایش در نظر گرفته شده، می‌رسد. یک نکته در اینجا وجود دارد که باید توضیح داده شود و آن این است که کلمه‌ی عبد خودش در عین حال مصدر هم است. عبد- یعبد- عبداً و دو مصدر دیگر هم دارد، عبادت و عبودیت. معنی عبودیت از دو مصدر دیگر بیشتر می‌باشد. حال ما از کجا بدانیم که در چه جاهایی به معنی عبادت‌کردن و در چه جاهایی به معنی عبودیت کردن است؟ آن جاهایی که مفعول برای ریشه‌ی عبد ذکر شود، معمولاً به معنی عبودیت آمده و نیز در مواردی که ذکر مفعول صورت نگیرد، مثل: فلانی عبادت کرد. پس در جاهایی که مفعول مذکور نیست، به معنی عبادت است. در قرآن معمولاً وقتی بحث بندگی مطرح می‌شود، الله حتماً ذات خودش را به عنوان معبود و مفعول برای این بندگی ذکر کرده است. بنابراین در همه جا معنی عبودیت مدنظر می‌باشد. مثلاً در آیه‌ی ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ [الذاریات: ۵۶] کسره‌ای که در زیر نون ليعبدون می‌باشد، در حقیقت جانشین مفعول [ی] می‌باشد. «ليعبدونی» یعنی باید من را بندگی کنند. این معنی فارسی آن می‌باشد، ولی در عربی این چنین معنی می‌شود: باید من را عبودیت کنند که معنی کامل‌تری است. الله از ما تنها عبادت نمی‌خواهد، بلکه عبودیت را می‌خواهد.

«البیت» یعنی در آنجا بتوان شب را به صبح رساند. اما اگر سقف نداشته باشد، به آن دار می‌گویند. به خانه‌ی الله هم بیت گفته می‌شود، چون سقف دارد. بیتوته‌کردن یعنی شب را در زیر یک سقف‌ماندن. بابت یعنی کسی که شب را در جایی می‌ماند و بیات هم جمع آن می‌باشد.

بندگان می‌باشد. پس بایستی با تمام وجود صاحب این خانه را عبودیت و بندگی کنند، وقتی گفته شد ﴿فَلْيَعْبُدُوا﴾ یعنی با تمام وجودشان صاحب این خانه را بندگی کنند. ﴿الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَعَاَمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ﴾^۱ «همان [پروردگاری] که آنان را از گرسنگی [رهانید و به آنان] خوراک داد؛ و از ترس و وحشت ایمن نمود».

۱- اطعمهم: از ماده‌ی اطعام می‌باشد، از ریشه طعم، وقتی می‌گوییم طعم چیزی در حقیقت یعنی خوردن آن چیز، چرا؟ چون تا انسان چیزی را نخورد، طعمش را نخواهد دانست. پس معنی اطعام یعنی خوراندن چیزی. چیزی را به کسی خوراندن به طوری که بعد از آن طعم آن چیز را به شما گزارش دهد. بنابراین اطعام یعنی تقویت کردن و غذا دادن به کسی.

جوع: به معنی گرسنگی است. البته ﴿مِنْ جُوعٍ﴾ معنایش با جوع فرق می‌کند. کلمه‌ی مِنْ مقداری معنی ﴿جُوعٍ﴾ را تغییر می‌دهد. اینجا که فرمود: ﴿مِنْ جُوعٍ﴾ در ترجمه باید دقت کرد که معنی: برای رفع گرسنگی است. اگرچه در ترجمه‌ها می‌نویسند: از گرسنگی. دقیق‌تر این است که بگویند برای رفع گرسنگی، چرا که ﴿مِنْ﴾ به معنی بدل بودن آن است، برای رفع گرسنگی. دقیق‌تر این است که بگویند برای رفع گرسنگی؛ زیرا ﴿مِنْ﴾ به معنی بدل بودن آن است، برای رفع گرسنگی. حالا همین معنی را هم برای ﴿مِنْ خَوْفٍ﴾ داشته باشید. مفهوم بسیار زیبا خواهد شد ما اگر زیبایی و جمال قرآن را درک نکنیم، آن‌گاه جمال الله را هم که صاحب قرآن می‌باشد درک خواهیم کرد و تا جمال قرآن را درک نکنیم، قادر به درک جمال صاحب قرآن که جمیل است، نخواهیم بود. به خاطر همین است که پریشان و حیران هستیم، انسجام شخصیتی و تعادل روحی و روانی نداریم. هر کسی به ما چیزی را نشان می‌دهد، فوراً شیفته‌اش می‌شویم. دل به این و آن می‌بندیم و از مطلوب و محبوب واقعی، یعنی الله غافل می‌شویم و عجیب هم این است؛ وقتی انسان دل بسته‌ی این الله جمیل صاحب جمال شد، هرگز وقتی برای دیگران نمی‌گذارد، هرچند جمیل و صاحب جمال هم باشند. چون آنها برای انسان بسیار کوچکترند. نه اینکه اهل تکبر شود، بلکه دید و نگاهش عوض می‌شود. از بالا به همه چیز نگاه می‌کند. به قول سید قطب رحمه‌الله که در مقدمه‌ی تفسیر فی ظلال می‌گوید: وقتی در سایه‌ی قرآن قرار می‌گیرم و از بلندای افق و بینش قرآنی به این جامعه‌ی جاهلیت زده می‌نگرم، آنها (مردم) را مانند کودکانی می‌بینم که در کنار تپه‌های ماسه سرگرم بازی هستند و هم و غم‌شان خانه‌سازی و مسکن آراستن و عیش و نوش کردن و... می‌باشد. خیلی از اوقات این هم و غم دنیا در ما پریشانی ایجاد می‌کند، فقر و...؛ وقتی دلی این چنین وضعیتی داشته باشد، نمی‌تواند قرآن را درک نماید. به قول سنایی این دل که دارالملک ایمان است، باید از غوغاها تخلیه شود و این کار مشکلی است. و در حدیث داریم که: «مَنْ التَّمَسَّ رِضَاءَ اللَّهِ يَسْحَطِ النَّاسُ كِفَاءَ اللَّهِ مُؤْتَةً النَّاسِ، وَمَنْ التَّمَسَّ رِضَاءَ النَّاسِ

﴿الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِّنْ جُوعٍ﴾: «الله به خاطر بیت‌الحرام آنان را از گرسنگی رهانیده است.»

﴿وَعَامَنَهُمْ مِّنْ خَوْفٍ﴾: «و به خاطر بیت‌الحرام آنان را از خوف و هراس راهزنان قباایل و ... ایمن ساخته است.»

چرا این رب را بندگی کنند؟ مگر این رب چه کاری برای آنها انجام داده است؟ چون در گرسنگی وسیله‌ی غذای‌شان را فراهم ساخت و آنان را از بیم دشمن آسوده‌خاطر نمود. پس چرا قریشیان از عبادت الله به یگانگی سرباز می‌زنند و به عبادت نمادها و صنم‌ها روی می‌آورد، الله متعال شایسته آن است که به یگانگی عبادت شود؛ زیرا اوست که به هنگام گرسنگی آنان را خوراک داده و هنگام خوف آنان را ایمنی و امان داد. الله متعال به برکت این خانه - کعبه - آنان را در سفرهای‌شان موفق کرد و آنان را همه‌جا به عنوان خدمتگزاران خانه‌ی الله، محترم قرارداد تا آمد و شد کنند و از کسی نترسند.

حال اینجا معنی رب را می‌فهمیم و اینجا مناسب است که رب پنج معنی را داشته باشد. یعنی الرحمن، الرحیم، مالک، فرمانروا و فریادرس باشد و با این پنج معنی بایستی الله را بندگی کنیم. بندگی کردن الله رحمان و رحیم یعنی در راستایی حرکت کنیم که مشمول رحمت او قرار بگیریم، بندگی کردن الله مالک، یعنی در راستایی حرکت کنیم که خود را تحت تصرف او بدانیم. طبق خواسته او در ملک او تصرف کنیم. بندگی الله معبود و معین یعنی این که الله را بندگی کنیم و در راستای این بندگی کردن اگر به مشکلی برخورد نمودیم، تنها از او کمک بخواهیم. الله رحمان و رحیم، مالک و معبود و معین است: ﴿الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِّنْ جُوعٍ وَعَامَنَهُمْ مِّنْ خَوْفٍ﴾^۱ بارزترین مظاهر این عون و یاری او برای بندگانش این است که آنها را از هرگونه

بَسَخَطَ اللَّهُ وَكَرَهُهُ اللَّهُ إِلَى النَّاسِ» [ترمذی: ۲۴۱۴. حکم آلبانی: صحیح] «هرکس رضایت الله را در چیزی طلب کند که مایه‌ی خشم مردم است، الله متعال او را از شر یا ظلم مردم حفظ می‌نماید و هرکس در ازای نارضایتی الله در پی رضایت مردم باشد، الله متعال بر او خشم می‌گیرد و او را به مردم وامی‌گذارد (و مردم را از او خشمگین می‌کند)» الله به ابراهیم گفت باید اسماعیل را سر ببری تا دل ابراهیم تماماً متوجه الله باشد و آن وقت الله کاری کرد که محبوب همه شود... و این بسیار سخت است که دل انسان کاملاً در اختیار الله باشد. و ﴿مِّنْ خَوْفٍ﴾ هم همین معنی را دارد، یعنی رفع ترس. و رفع این ترس‌ها قدم‌ها را استوار و محکم‌تر می‌گرداند.

پیشانی‌های جسمی می‌رهند. به چه طریق؟ به وسیله‌ی «اطعام من جوع». ما دو چیز داریم: جسم و روح. اگر جسم و روح آرامش داشتند، انسان کاملاً آرامش پیدا می‌کند. آن چیزی که آرامش جسم را به هم می‌زند، گرسنگی است. و چیزی که آرامش روح و روان را بر هم می‌زند، ترس است. اگر این دو عامل سلب آرامش از بین بروند، انسان به آرامش می‌رسد. و زمانی که این دو عامل سلب آرامش وجود داشته باشند، انسان کاملاً مضطرب و پریشان خواهد بود. در سوره‌ی نحل آمده است: کسانی که شکر نعمت نمی‌کنند، الله این دو آرامش را از آنها می‌ستاند. ﴿وَصَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ ءَامِنَةً مُّطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِّن كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ ﴿۱۱۲﴾﴾ [النحل: ۱۱۲] «و الله شهری [همچون مکه] را مثال می‌زند که امن و آرام بود و روزی‌اش از هر سو به آسانی و فراوانی می‌رسید؛ ولی [مردمانش] نسبت به نعمت‌های الهی ناسپاسی نمودند و آنگاه الله نیز به سزای آنچه می‌کردند، طعم گرسنگی و ترس را به [اهالی] آن چشانید». الله قریه و شهری را مثال می‌زند که امکانات رفاهی زیادی داشتند و به جای شکر نعمت، کفر نعمت کردند. و وقتی انسان‌ها در مقابل نعمت‌های الله ناسپاس باشند، الله آنها را چه کار می‌کند؟ ﴿فَأَذَقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ ﴿۱۱۲﴾﴾ الله لباس ترس و گرسنگی را بر آنها می‌پوشاند. پس اگر ما دچار هرگونه پیشانی جسمی یا روحی شویم، ناشی از عملکرد خودمان است. از بارزترین مظاهر رحمت و کرم الله نسبت به بندگانش در هر عصری این بوده است که نه تنها شر اصحاب فیل را از سر آنها کوتاه می‌کند، بلکه امکانات مقدماتی را برای ایجاد انس و الفت و هم‌فکری در افراد جامعه فراهم می‌آورد تا اینکه آنها الله را عبودیت و بندگی کنند. و در نتیجه، الله آنها را یاری می‌کند و از لحاظ شخصیتی آنها را تعادل می‌بخشد و به آرامش می‌رساند. ترس هم معمولاً از آینده می‌باشد و اگر این ترس از آینده تبدیل به آرامش و اطمینان شد، انسان با قوت و جرأت و شهامت مسئولیت‌هایش را انجام می‌دهد.

رهنمون آیات:

- ۱- مظاهر تدبیر، حکمت و رحمت الله متعال.
- ۲- بیان فضل و انعام الله متعال بر قریش که موجب شکر پروردگار بود، ولی وقتی آنان در مقابل آن نعمت ناسپاس شدند، الله لباس گرسنگی و خوف را به خاطر ترک شکر بر آنان پوشاند.

۳- فقط عبادت و بندگی الله متعال واجب است و عبادت و غیر الله قطعاً جایز نیست.

رفع گرسنگی به وسیله‌ی اطعام و فراهم ساختن امنیت، مدار تمام دستگاه‌های حکومت‌ها است که پیشرفته‌ترین حکومت‌های امروز و گذشته نتوانسته‌اند برای ملت خود این نعمت را فراهم سازند. ۱- نعمت رفاه زندگی ۲- نعمت امنیت و آسایش.

تفسیر سوره‌ی ماعون

این سوره هم یکی از سوره‌های مکی است که محور آیاتش اصلاح بینش است. نام سوره که ماعون است بر وزن فاعول از ریشه‌ی مَعَنَ است؛ یعنی جاری شد. و ماعون یعنی چیزی که بسیار در جریان است و جایی نمی‌ایستد و متوقف نمی‌شود. و به خیر جاری هم معنا شده است. خیری که منتشر می‌شود و در میان جامعه کاملاً در جریان و حرکت است و همه کس را تحت پوشش خود قرار می‌دهد. محور آیات این سوره هم با توجه به نام سوره مشخص است که اهمیت ماعون را بیان می‌کند و اینکه اهل ایمان و مخصوصاً مؤمنین به قیامت، باید همیشه در رابطه با امور خیر، خود را تنظیم کنند؛ طوری که راه تصدیق ایمان به قیامت، به جریان انداختن ماعون می‌باشد و هر کسی که به شکلی با حرکتی، اسباب و زمینه‌ی توقف این خیر را فراهم نماید، در ایمانش به قیامت ضعف و نقص وجود دارد.

این سوره دارای نام‌های: «أرءیت الذی، الیتیم، الدین، التکذیب و ماعون» می‌باشد. مطابق قول بعضی علما، این سوره مکی است ولی قول راجح این است که سه آیه‌ی اول آن مکی و ۴ آیه‌ی آخر مدنی است؛ زیرا در مورد منافقین مدینه نازل شده است که در ظاهر و جلوی مسلمانان نماز می‌خواندند ولی در اصل و در خفا جاسوس و منافق بودند.

سوره‌ی ماعون سوره‌ای است که یاد می‌دهد قرآن فقط خواندنی نیست، بلکه روش و اسلوب زندگی است و باید علم قرآن همراه با عمل باشد. پس دین فقط در باطن و قلب انسان نیست، بلکه در عمل باید نشان داد و به بهانه‌ی قلب و نیت پاک نمی‌توان گناه کرد؛ زیرا علم دین باید در زندگی به عرصه‌ی عمل برسد و الله در این سوره از ما می‌خواهد که قرآن را روش و اسلوب زندگی خود قرار دهیم.

تقسیم‌بندی آیات سوره:

از آیه‌ی ۱ تا آیه‌ی ۳ توضیحی است پیرامون کسی که تکذیب‌کننده دین است و ویژگی‌های او را بیان می‌کند. از آیه‌ی ۴ تا آخر سوره، بخش دیگری است که از ویژگی‌های تکذیب‌کنندگان به دین در رابطه با خودشان و امکاناتی که در اختیار دارند و تفاوت‌هایی که در بخش دوم سوره به آنها اشاره می‌کند سخن می‌گوید. از

ویژگی‌های بخش اول، این است که کسانی که تکذیب کننده دین هستند و یا به تعبیری مؤمن به قیامت نیستند، نه برای دیگران خیری را تجویز می‌کنند و نه برای خودشان هم خیری دارند. و این چنین کسانی خاسرین واقعی هستند که خود و هر چه را که دارند، ضایع کرده و باخت‌اند. در سوره ی ک‌هف می‌فرماید: ﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا ﴿۱۳﴾ الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا ﴿۱۴﴾﴾ [الكهف: ۱۰۳-۱۰۴] «[ای پیامبر،] بگو: «[می‌خواهید] شما را از زیانکارترین [مردم] در کارها آگاه سازم؟ کسانی که تلاششان در زندگی دنیا تباه گشته است و خود می‌پندارند که کار نیکو می‌کنند». در حقیقت نتیجه‌ی سعی‌ها و تلاش‌های‌شان در دنیا گم شده است و خود می‌پندارند که همه‌ی کارهای نیک را انجام داده‌اند و جایی نمانده که آنها در آن به کمال نرسند، خود این چنین می‌پندارند، درحالی‌که در واقع این چنین نیستند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالْإِيمَانِ ﴿۱﴾ فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ ﴿۲﴾ وَلَا يُخْضِعَ عَلَىٰ طَعَامٍ الْمِسْكِينَ ﴿۳﴾﴾ [الماعون: ۱-۳].

سه آیه اول سوره در مکه راجع به عاص بن وائل، ولید بن مغیره و امثال آنان از سران کافر قریش نازل شده است.^۱ این آیات آنان را در برابر رفتاری که دارند توبیخ و سرزنش می‌کند و آنان را مورد تهدید قرار می‌دهد.

﴿أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالْإِيمَانِ ﴿۱﴾﴾.^۲ «[ای پیامبر،] آیا کسی که روز جزا را تکذیب می‌کند دیده‌ای [و می‌شناسی]؟»

۱- قرطبی در تفسیرش [الجامع لأحكام القرآن: (۲۰/۲۱۰)] با سندی معلق از طریق «أبو صالح عن ابن عباس» و نیز از مُقَاتِل و کلبی نقل نموده است که این آیات در مورد عاص بن وائل سهمی نازل شده است. حکم سند: ضعیف؛ معلق است. علت دیگر آن نیز اینکه ابوصالح که اسمش باذام و غلام آزاد شده اُم هانی است، ضعیف است. مُقَاتِل و ابن السائب کلبی نیز کذاب و از جاعلین حدیث هستند و روایتشان اعتبار ندارد.

قرطبی در تفسیرش [الجامع لأحكام القرآن: (۲۰/۲۱۰)] با سندی معلق از سُدی نقل نموده است که در مورد ولید بن مغیره نازل شده است. حکم سند: ضعیف؛ معلق است. علت دیگر آن نیز اینکه سُدی ضعیف است. (مصحح)

- ۱- استفهام برای تعجب از حال تکذیب‌کنندگان به جزا و نتیجه تکذیب آنان است. نافع «آریت» را با تسهیل همزه بعد از راء خوانده و حفص و جمهور، آن را ثابت خوانده‌اند.
- ۲- آرأیت: از مصدر رؤیت و از ماده‌ی رأی که فعل ماضی است، به معنی دیدن. این دیدن لازم نیست حتماً دیدن ظاهری باشد، خیلی از مواقع الله متعال این تعبیر را در اینجا و جاهای دیگر قرآن به کار برده که نوعی متوجه‌ساختن افرادی است که به شکلی دچار غفلت شده‌اند. اما اینجا خطابش خاص پیامبر است و به دنبال پیامبر هر کسی از امت او؛ زیرا این غفلت به پیامبر روی نیاورده است. اما الله می‌خواهد توجه او را بیشتر متوجه‌ی کسانی که مؤمن به دین نیستند، بنماید و به دنبال پیامبر خطاب به ما انسان‌ها است که معمولاً دچار غفلت شده‌ایم و می‌شویم و لازم است که به ما نهدی زده شود که از خواب غفلت بیدار شویم.
- یکذب: از ماده‌ی کذب و در مقابل صدق است. به کلامی که خلاف واقع باشد، اطلاق می‌شود. کلامی که عاری از حقیقت باشد و در مقابلش صدق است که کلامی مطابق واقع است.
- دین: از ماده‌ی دان - دیدن. دیناً به معنی مسلط‌شدن بر کسی است، «دینونت» هم مصدر دوم آن می‌باشد. همچنان که در رابطه با عبد نیز در سوره‌ی قریش گفتیم، عبد - یعبد - عبداً دو مصدر دارد. اینجا هم معنی دینونت بیشتر از دین می‌باشد. دائن الله است که مسلط می‌باشد و مدیون یا مدین بندگانی هستند که تحت سلطه و قدرت الله می‌باشند. بنابراین دین در اینجا به معنی فرمانبرداری که یکی از معانی دین می‌باشد، آمده است. مثلاً ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾ [البقرة: ۲۵۶] یعنی اجباری در فرمانبرداری کردن نیست؛ زیرا اگر اجباری باشد، در آن صورت اخلاق از بین می‌رود و فرمانبرداری که مخلصانه نباشد، ارزشی ندارد. یکی دیگر از معانی دین، جزا و پاداش می‌باشد که از طرف الله به بندگان اعطا می‌شود و در حقیقت بنده را تحت پوشش لطف و کرم خودش قرار می‌دهد و او را مدیون می‌گرداند. سومین معنی آن روز قیامت است. زیرا در این روز بندگان الله همه محکوم و الله حاکم بر سرنوشت بندگان است. در این روز در حقیقت جزا و پاداش داده می‌شود. و صف کسانی که فرمانبردار بوده‌اند، از صف کسانی که سرکشی کرده‌اند، جدا می‌شود و بنابراین تعبیر دین را برای روز قیامت هم به کار برده‌اند و معانی دیگر هم برای دین به کار رفته است، از جمله آیین، روش، برنامه؛ و باید دقت کنیم معانی را به کار ببریم که با سیاق آیات هماهنگ باشد، در غیر این صورت در معنی کردن آیات به خطا خواهیم رفت. مثلاً: ﴿أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ﴾ [الزمر: ۳] یعنی فرمانبرداری خالص برای الله است. ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾ [البقرة: ۲۵۶] اکراه و اجباری در فرمانبرداری نیست. ﴿مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ [الفاتحة: ۴] در اینجا تعبیر «یوم» آمده و تکلیف دین را مشخص کرده است، مالک روز جزا یا قیامت می‌باشد ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾ [آل عمران: ۱۹] در اینجا دین به معنی فرمانبرداری و یا به معنای قواعد و آیین و مقررات می‌باشد.

﴿أَرَأَيْتَ﴾: آیا دیده‌ای؟ آیا خبر داری؟ این آیه خطاب به پیامبر ﷺ و پیامی برای همه‌ی مسلمانان است و الله برای تحریک ما به شنیدن خبر و جلب توجه خاص، از جمله‌ی خبری استفاده فرموده است. پس دلیل شروع با سؤال عبارت است از:

۱- استفهام تعجب.

۲- در مغز و عقل ما ثبت و ضبط گردد.

۳- کارهایی را که در ادامه آیه ذکر فرموده انجام ندهیم و از آنها دوری کنیم.

ابتدایی‌ترین مرحله تکذیب آن است که فرد انکار می‌کند و همیشه دوست دارد دیگران هم مؤید او باشند. در اینجا ظاهراً اگر دین به معنی جزا باشد، از همه معانی بهتر و نزدیک‌تر است. در سوره‌ی معارج بعد از توصیف مُصْلِحَان و کسانی که از هَلُوع بودن، از تزلزل و ناپایداری شخصیتی رسته‌اند و تزلزل و اضطراب شخصیتی ندارند، آمده است که آنها مصلین هستند. ﴿إِلَّا الْمُصَلِّينَ ﴿۲۳﴾ الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ ﴿۲۴﴾ وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ ﴿۲۵﴾ [المعارج: ۲۲-۲۴] «مگر نمازگزاران؛ همان کسانی که بر نمازشان همیشه پایداری می‌کنند و کسانی که در اموالشان، حق [معین و] معلومی است». ﴿وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ ﴿۲۶﴾ و روز قیامت را تصدیق می‌کنند و در مقابل یُكذِّبُونَ می‌باشد. کسانی هستند که جزا و روز جزا را باور ندارند، و کسانی هم هستند که هم جزا و هم روز جزا را باور دارند.

الله متعال در آیات بعد، صفات کسانی که ایمان ندارند و روز قیامت را انکار می‌کنند بیان می‌کند.

﴿فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ ﴿۲﴾﴾ «پس او [همان] کسی است که یتیم را [در برابر نیازش با خشونت از خود] می‌راند».

۱- در کلام حذف است؛ تقدیر آن: «آرایت الَّذِي يَكْذِبُ بِالدِّينِ. أمصیب هو أم مخطی؟ الجواب قطعاً مخطی».

۲- يَدْعُ: اصل آن از ماده‌ی دَعَّ است؛ یعنی راند، از خود دور کرد. البته نوع بد و زشتی از راندن؛ یعنی همراه با تندى و خشونت دور کرد. يَدْعُ که مضارع آن می‌باشد، یعنی با شدت و تندى و با خشونت دور می‌کند.

یتیم: از ماده‌ی يَتَم است. به معنی منحصر بودن است. اصل معنی آن دُر یتیم آمده است. دُر به معنی مروارید می‌باشد. صیادان مروارید که مرواریدها را صید می‌کردند، بعضی از این مرواریدها درشت و چشم‌گیرتر بودند. به این مرواریدها که زن‌ها به گردن می‌آویختند و در وسط

این همان کسی است که یتیم را به سختی از خود می‌راند، یتیمان را از حق‌شان باز می‌دارد. آنان را تحقیر و خوار شمرده و متکبرانه بر آنان می‌نگرد.

﴿يَدْعُ﴾: سخت هل دادن، به شدت از خود دور کردن.

﴿يَدْعُ﴾ فعل مضارع است و بر وقوع فعل در زمان حال به صورت مستمر و پیاپی دلالت دارد و منظور این است: کسی که به قیامت ایمان ندارد همیشه این کار را می‌کند.

﴿يَدْعُ الْيَتِيمَ﴾:

۱- هل دادن.

۲- سخت کتک‌زدن، اذیت کردن، راندن.

۳- حق او را ندادن.

در مورد این سوره دو داستان نقل شده است:

اولی این است که ابوسفیان هر روز شتری می‌کشت و گوشت آن را به مردم می‌داد. یک روز کودک یتیمی نزد او رفت و از او درخواست گوشت کرد؛ ابوسفیان کودک را زده و او را از آنجا دور کرد و به علاوه گوشتی هم به او نداد.^۱

و داستان دوم: یتیمی از ابوجهل مقداری پول طلب داشت ولی به او نمی‌داد از سران قریش پرسید که چه کنم؟ و آنها به استهزا گفتند: نزد محمد برو و از او بخواه کمکت کند و پولت را از ابوجهل بگیرد. یتیم نزد پیامبر ﷺ رفت و از او کمک خواست.

پیامبر ﷺ نزد ابوجهل رفت و به او گفت: من آمده‌ام تا مقدار پولی را که فلان شخص از تو طلب دارد به او بدهی و ابوجهل قبول کرد و پول یتیم را که حق خودش بود به او پس داد. قریش به ابوجهل گفتند که بی‌دین شده‌ای؟ گفت: نه به الله قسم بی‌دین نشدم، اما از راست و چپش نیزه‌ای دیدم و ترسیدم اگر اجابت نکنم آن را در بدنم فرو بَرَد.^۲

مرواریدهای دیگر قرار می‌دادند، دُر یتیم می‌گفتند، یعنی مروارید تک. حال وقتی گفته می‌شود فلانی یتیم است، یعنی تک افتاده است. یتیمی تا سن پانزده سالگی است. بعد از اینکه انسان بالغ شد، دیگر کلمه‌ی یتیم بر او اطلاق نمی‌شود.

۱- قرطبی در [الجامع لأحكام القرآن: (۲۰ / ۲۱۰)] از ابن جریر نقل کرده است. حکم سند: ضعیف؛ معلق است. (مصحح)

۲- رازی در [التفسیر الکبیر: (۳۲ / ۳۰۲)] آن را از ماوردی نقل کرده است. اما ماوردی در تفسیرش [النکت والعیون: (۱۶ / ۳۵۰)] تنها به گفتن: «نَزَلَتْ فِي أَبِي جَهْلٍ» بسنده نموده است و برای آن سندی نیز ذکر نموده است. حکم: موضوع؛ هیچ اصلی برای آن ذکر نشده است. (مصحح)

الله نکات ظریف و در عین حال واضحی را بیان می‌کند و آن ویژگی شخصیتی کسانی است که به روز دین ایمان ندارند. یعنی ممکن است این افراد، ظاهراً اعلام نکنند که دین را قبول ندارند، چه به معنی آیین و برنامه و یا روز قیامت و... به زبان چیزی نمی‌گویند، اما این ویژگی‌ها را از لحاظ شخصیتی دارند. چون همیشه صادرات هر کسی دال بر واردات او است. از کوزه همان برون تراود که در اوست، هرچه کسب کرده همه را پس می‌دهد. ﴿فَذَلِكَ الَّذِي يَدُعُّ الْيَتِيمَ﴾ چرا در اینجا و جاهای دیگر الله اشاره به یتیم می‌کند؟ چون یتیم محروم‌ترین قشر جامعه است. در سوره‌ی ضحی هم آمده، وقتی الله بنده‌نوازی کند و پیامبر را به یاد نعمت‌هایی بیاندازد که به او داده است، این چنین بیان می‌کند: ﴿أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى﴾ [الضحی: ۶] «آیا تو را یتیم نیافت و به تو شخصیت و کرامت نداد؟» پس ﴿فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ﴾ [الضحی: ۷] «پس [تو نیز] یتیم را میازار». و در اینجا می‌فرماید: ﴿فَذَلِكَ الَّذِي يَدُعُّ الْيَتِيمَ﴾ یتیم محروم‌ترین قشر جامعه در هر عصری است و اگر فردی به یتیم کمک نکند و محرومیت‌های او را نزداید، یقیناً نمی‌تواند برای سایر اقشار محروم جامعه هم لطف و کرمی داشته باشد. پس اولین ویژگی تکذیب‌کنندگان دین محروم‌گش بودن و لگدمال کردن افتادگان است.

﴿وَلَا يَحْضُ عَلَىٰ طَعَامِ الْمَسْكِينِ﴾^۱.

«و [خود و دیگران را] به اطعام بینوا [و مستمند] ترغیب نمی‌کند».

﴿يَحْضُ﴾: تشویق و ترغیب کردن کسی به انجام کاری (فعل مضارع).

۱- یحض: از ماده‌ی حَضَّ گرفته شده که حَضُّ یعنی تشویق کرد، تحریک کرد، مضارعش می‌شود يَحْضُ. به شکلی می‌تواند نقطه‌ی مقابل دع باشد. دع یعنی به شدت متوقف کرد، دور کرد. حض یعنی تشویق کرد. يَدُعُّ در مقابل يَحْضُ قرار دارد.

طعام: هر چیزی که خوردنی باشد، طعم داشته باشد و انسان را اشباع کند. بنابراین به میوه کلمه‌ی طعام اطلاق نمی‌شود. چون انسان را سیر نمی‌کند.

مسکین: از ماده‌ی سَكَنَ است. و سَكَنَ یعنی ساکن شد، از حرکت ایستاد. مسکین به کسی گفته می‌شود که فقر او را از حرکت بازداشته است. از فرط فقری نمی‌تواند حرکت کند. سَكِين هم به معنی چاقو از همین معنا گرفته شده است. چون وقتی برای سر بریدن حیوان از چاقو استفاده می‌کنند، بعد از اتمام کار حیوان از حرکت باز می‌ایستد و تکان نمی‌خورد، یعنی وسیله‌ی ساکن کردن می‌باشد.

- ۱- خود به فقیر چیزی نمی‌دهد و کمک نمی‌کند.
- ۲- دیگران را نصیحت و تشویق نمی‌کند که به فقیران کمک کنند و اجازه نمی‌دهد کسی به فقیر کمک کند.
- و نه خود و نه دیگران را به اطعام فقیران و مسکینان تشویق و ترغیب نمی‌کند و این در نتیجه‌ی نبودن ایمان و عقیده به دین، حساب و جزا و پاداش در قیامت است. و این صفت هر ظالم و مناع حقی است که فاقد هرگونه رحم و مهربانی است و بلکه این صفت کافران سنگدلی است که نه نسبت به یتیم مهر و محبتی دارند و نه به خوراک دادن به فقیر و مسکین رغبتی دارند، بی‌دینی آنان در درشتی با یتیمان و محروم ساختن درویشان است. هرکسی بخواهد ناباوران دینی و تکذیب‌کنندگان آن را بشناسد، ظالمان تجاوزگر و سنگدل را مشاهده کند که اینان نه رحم دارند و نه به کسی چیزی می‌بخشند و نه کار نیکی انجام می‌دهند.
- اطعام نمودن یکی از ارزش‌ها در اسلام است. و اگر اطعام مساکین باشد، ارزشش بسیار بیشتر است. عبدالله بن سلام رضی الله عنه که پیش از اسلام، عالمی یهودی بود می‌گوید: وقتی که پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه وارد شد، مردم به نزدش هجوم آوردند و من نیز همراهشان آمدم تا او را ببینم. وقتی چهره‌اش را دیدم یقین کردم که چهره‌اش، چهره شخص دروغگویی نیست. نخستین چیزی که فرمود این بود که: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَفْشُوا السَّلَامَ، وَأَطْعِمُوا الطَّعَامَ وَصَلُّوا بِاللَّيْلِ وَالنَّاسُ نِيَامٌ، تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ بِسَلَامٍ» (ای مردم سلام کردن و صلح را در بین هم گسترش دهید، و به مردم طعام و خوراک دهید، و صلح رحم بجای آرید، و شبانگهان که مردم خوابیده‌اند، نماز بخوانید، تا با سلامتی در بهشت وارد شوید).^۱ بله! به نیازمندان غذا بدهید. هم خود به این عمل کنید و هم در بین مردم تبلیغ کنید. و هر کسی که سفره‌ای را به خاطر الله پهن کند، یقین داشته باشد که الله چند برابر آن را عاید او می‌کند و بودند کریمانی که هیچ وعده‌ی غذایی را تنها نمی‌خوردند، البته این بسیار مشکل است و اگر هم وعده‌ای را مهمان نداشتند، آن روز را روزه می‌گرفتند. چون معتقد بودند برکات وقتی بر سفره‌ی آنها نازل می‌شود که مهمانی بر سر سفره‌ی آنها باشد. اکرام میهمان بسیار مهم است. ابراهیم خلیل وقتی مهمانی به منزلش می‌آید بدون اینکه از آنها سؤال کند آیا غذایی خورده‌اید؟ (چون

۱- [ترمذی: ۲۴۸۵] و [ابن ماجه: ۱۳۳۴] (صحیح)

سؤال کردن از مهمان خلاف اکرام است) گوساله‌ای را کباب می‌کند و نزد مهمان‌ها قرار می‌دهد. نباید خست داشت، زیرا خست همیشه رزق را کم می‌کند و کرم الله را در ارتباط با ما متوقف می‌سازد. پس فرمود: «أَفْشُوا السَّلَامَ، وَأَطْعَمُوا الطَّعَامَ» و علاوه بر طعام خست در سلام کردن هم نداشته باشیم، خصوصاً سلامی که طرف مقابل بشنود که دال بر ایمان، تواضع و کرامت شخصیتی ما است. و سلام کامل اهل ایمان: «السَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَکَاتُهُ» است. «وَصَلُّوا بِاللَّیْلِ وَالنَّاسُ نِیَامٌ» نیمه شب را قیام کنید و نماز بگزارید در حالی که مردمان خواب هستند.

اگر می‌خواهیم رشد کنیم و به کمال برسیم، باید کاری کنیم که توده‌ی مردم انجام نمی‌دهند و این‌گونه «تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ بِسَلَامٍ» به سلامتی به بهشت داخل شویم. اما ادامه‌ی ویژگی‌های کسانی که تکذیب‌کنندگان قیامت هستند؛ در سوره‌ی معارج فرمود: ﴿الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ﴾ [المعارج: ۲۳] «همان کسانی که بر نمازشان همیشه پایداری می‌کنند». و در ادامه می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ﴾ [المعارج: ۲۶] «و [همان] کسانی که روز جزا را تصدیق می‌کنند». تصدیق روز قیامت یکی از ویژگی‌های شخصیتی نمازگزاران واقعی می‌باشد.

﴿فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ﴾ [المعارج: ۷] ﴿الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ﴾ ﴿الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ﴾ [المعارج: ۱-۷].

چهار آیه‌ی دیگر درباره‌ی بعضی از منافقان مدینه نازل شده است، به همین خاطر نیمی از سوره مکی است و نیمی از آن مدنی است.

﴿فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ﴾^۱

«پس وای [هلاکت و عذاب] بر نمازگزاران».

پس وای -یا عذاب سخت- بر نمازگزارانی که از نمازشان غافلند. این تهدید شدیدی نسبت به چنین کسانی است؛ زیرا «ویل» وادی‌ای در دوزخ است که خونابه‌ی

۱- ویل: بعضی گفته‌اند نام چاهی در جهنم می‌باشد. همچنین «ویل» کلمه‌ی تهدید می‌باشد. الله هرگاه بخواهد بندگان را در رابطه با قضیه‌ای تهدید کند، تعبیر ویل را به کار می‌برد. مُصَلِّينَ: از ماده‌ی صلاة و نوع خاصی از دعا می‌باشد. البته نوع خاصی از دعا که نظم و ترتیبی دارد، نام صلاة را برایش به کار می‌برند. و مُصَلِّين هم اسم فاعل می‌شود.

دوزخیان از آن جاری می‌شود و آن سخت‌ترین عذاب است، چون اینان در آن وادی غوطه‌ورند و از آن جراحات و خونابه‌ها می‌خورند و یا می‌نوشند.

﴿الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ﴾^۱!

«همان کسانی که از نمازشان غافل‌اند».

﴿سَاهُونَ﴾:

۱- نماز را ترک کرده و اصلاً نماز نمی‌خوانند.

۲- سر وقت نماز نمی‌خوانند و همیشه با تأخیر است.

۳- نماز می‌خوانند ولی قلب‌شان از الله غافل است و برای الله نماز نمی‌خوانند (ریا).

۴- خیلی سریع رکوع و سجود و قیام و قعود انجام می‌دهند.

دلیل ذکر صلاة، همانا اهمیت نماز در اسلام است و در قیامت اولین حساب از نماز انسان است و شیطان خاصی به نام خَنْزَب وجود دارد که کارش وسوسه کردن انسان در نماز و پرت کردن حواس انسان از ذکر و یاد الله است. پیامبر ﷺ می‌فرماید: «هرگاه حس کردی شیطانی - که نام او خَنْزَب است - به تو نزدیک شده (تا وسوسه‌ات کند)، از شر او به الله پناه ببر («أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» بگو) و سه بار از سمت چپ خود تف کن».^۲

الله علیم و حکیم است. اگر می‌فرمود: «الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ» تمام نمازهای ما مردود می‌شد. چون در نمازهای ما قطعاً سهو، پریشانی خاطر، ضعف حضور قلب و ضعف خشوع وجود دارد و... اما الله فرموده: ﴿عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ﴾ و فرق است میان «فی» و «عن» و این فرق بسیار ظریف می‌باشد ﴿عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ﴾ یعنی کسانی که در ارتباط با نماز به طور کلی سهو می‌کنند. یعنی از کنار نماز، عادی می‌گذرند. وقت، وقت نماز است و باید توجه به نماز داشته باشند که ندارند. و تعبیری که برای «عن» در ادبیات عرب آمده است، مجاوزه است. مجاوزه یعنی از کنار چیزی عبور کردن، بی تفاوت بودن در باب طاعات و عبادات، مخصوصاً نماز. و اینجا ما اشاره کردیم که اگر نماز اصلاح شود، بخش عمده و عظیمی از شخصیت انسان ساخته

۱- سَاهُونَ: یعنی اشتباه‌کنندگان غیر عمد. اشتباهی که از روی آگاهی و تعدد نباشد.

۲- «ذَٰكَ شَيْطَانٌ يُقَالُ لَهُ خَنْزَبٌ، فَإِذَا أَحْسَسْتَهُ فَتَعَوَّذْ بِاللَّهِ مِنْهُ، وَاتَّقِ عَلَىٰ يَسَارِكَ تَلَاثًا» [مسلم: ۲۲۰۳]

می‌شود و یک بخش دیگرش زبانش است و تلاش کند که زبان را به شکل استاندارد به کار آورد. بی‌پروا و بی‌تقوا زبان خود را در رابطه با هیچ مقوله‌ای نگشاید که بسیار خطرناک است. در حدیث صحیح داریم که: حرمت مال و خون و آبرو و گمان بد بردن به انسان مؤمن نزد الله از حرمت خانه‌ی الله هم بیشتر است.^۱ یعنی مقام عبد مومن از مقام بیت الله نیز بالاتر است. پس هرگونه بی‌توجهی و بی‌تفاوتی در رابطه با نماز و وقت نماز به انسان روی آورد، ناشی از ضعف ایمان نسبت به قیامت است و نماز آنقدر مهم است که تحت هیچ شرایطی نباید تعطیل شود. توانستیم وضو می‌گیریم، نشد، تیمم می‌کنیم، اگر امکان نداشت، رو به قبله می‌ایستیم و نماز را اقامه می‌کنیم. و قطعاً باید اول وقت باشد و هرچه از نمازهای اول وقت فاصله بگیریم، حضور قلبی، خضوع و خشوع نیز کمتر خواهد شد و به فوت‌شدن و کم‌رنگ‌شدن نماز بیشتر کمک خواهد کرد. ﴿الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ﴾^۲.

یعنی منافقان از آن غافلند و آن را به یاد و خاطر خود نمی‌آورند و چه‌بسا زمانی آن را می‌خوانند که وقتی برای آن نمانده و یا هنگام خروج وقت آن را می‌خوانند. این یکی از خصوصیات آنان است و خصوصیات دیگرشان این است:

﴿الَّذِينَ هُمْ يَرَاءُونَ﴾^۲.

«کسانی که ریا و خودنمایی می‌کنند [و عمل را خالصانه برای الله انجام نمی‌دهند]». آنان نمازشان و تمام کارهای‌شان را برای ریا و نمایاندن به مردم می‌خوانند. یعنی نماز خواندن و انفاق‌شان به خاطر این است که مردم آنان را ببینند و بگویند: چنین کسانی مسلمانند، آنان فقط صورت نماز را به جای می‌آورند و اثری از نماز بر دل آنان نمی‌نشیند؛ اگر کسی آنان را دید، نماز می‌خوانند و اگر کسی آنان را نبیند نمی‌خوانند و مقید به وقت نماز نیستند. اینان با این سرپوش ریا و تظاهر، خود را از قتل و اسارت، محفوظ می‌دارند. ویژگی سوم آنان این است.

۱- «نَظَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى الْكُعْبَةِ فَقَالَ: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مَا أَظْيَبَكَ، وَأَظْيَبَ رِيحِكَ، وَأَعْظَمَ حُرْمَتِكَ، وَالْمُؤْمِنُ أَعْظَمُ حُرْمَةً مِنْكَ، إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ حَرَامًا، وَحَرَّمَ مِنَ الْمُؤْمِنِ مَالَهُ وَدَمَهُ وَعَرْضَهُ، وَأَنْ نُنْظَرَ بِهِ ظَنًّا سَيِّئًا» [مصنف ابن ابی شیبه: ۲۷۷۵۴] و [المعجم الكبير طبرانی: ۱۰۹۶۶]

و [السلسلة الصحيحة: ۳۴۲۰] حکم البانی: صحیح (مصحح)

۲- یَراءون: از ماده‌ی رؤیت است. و ریا هم از همین ریشه است. چون کسی که ریا می‌کند، دوست دارد دیگران کار او را ببینند. این است که با ریشه‌ی رؤیت کاملاً تطابق دارد. مرائی یعنی کسی که دوست دارد کاری را انجام دهد و در عین حال دیگران هم او را رؤیت کنند.

پس عذاب باد بر کسانی که در نماز خود اولاً «ساهون» هستند و ثانیاً فقط به خاطر خودنمایی و ریا و رضایت دیگران نماز می‌خوانند و کارهای دیگر انجام می‌دهند. و این آیات اشاره به گروه منافقین است که در مدینه به ظاهر مسلمان بودند ولی در باطن جاسوس و خبرچین بودند و مسجدی به نام ضرار را نیز در مدینه بنا کردند که توسط مسلمانان تخریب شد و فقط پیامبر ﷺ توسط جبرئیل آنها را می‌شناخت و یکی از صحابه^۱ که پیامبر ﷺ به او خبر داده بود و کس دیگری آنان را نمی‌شناخت. پس بنا بر این آیه کریمه، اگر در انجام کاری ذره‌ای در قلب انسان ریا و خودنمایی باشد و هدف رضایت خلق باشد، آن عمل باطل و بیهوده است.

بنابراین کسی که در رابطه با نماز این چنین بی‌تفاوت بود، بعدها این نماز خواندن برایش دوگانگی و چندگانگی شخصیتی ایجاد خواهد کرد، یعنی می‌خواهد آن چنان که باید نماز بخواند، اما نمی‌تواند و گاهی اوقات هم اصلاً حوصله‌ی نماز خواندن را ندارد، اما مجبور می‌شود به خاطر مصالحی نماز بخواند، در نتیجه شخصیت چندگانه پیدا می‌کند. به همین دلیل گفته‌اند ریا مقدماتی‌ترین شکل نفاق است. یعنی استارت و شروع نفاق با ریا است. و بدترین حالت نفاق که ریا را نیز به همراه دارد، بی‌رو بودن است، مانند آب که در هر ظرفی ریخته شود، شکل همان ظرف را به خود می‌گیرد که به این چنین افراد، منافق دو رو و یا چند رو نمی‌توان گفت، بلکه بی‌رو هستند، در واقع متخصصین در نفاق هستند. حتی کارشان به جایی رسیده بود که پیامبر هم آنها را نمی‌شناخت. در قرآن می‌فرماید: ﴿لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ﴾ [التوبة: ۱۰۱] حتی ای پیامبر! تو هم آنها را نمی‌شناسی. بلکه الله آنها را خوب می‌شناسد. ﴿الَّذِينَ هُمْ يُرْءَاوْنَ﴾^۲ انسانی که ریا را برای اولین بار انجام داد، تکرار آن برای او بسیار آسان خواهد شد و بعدها به آسانی می‌تواند فیلم بازی کند و بدترین ایفای نقش ایفای نقش دیندار است؛ زیرا یک روز و دو روز نیست و چون یک عمر باید این نقش را بازی کند، در نتیجه پایدار نخواهد بود و خودش را لو خواهد داد. و ما باید نقش واقعی دینداری را بازی کنیم تا بتوانیم موفق شویم و اگر تصمیم گرفتیم که واقعاً نقش دیندار را داشته باشیم، باید تکلیف خودمان را روشن کنیم که آیا نقش اول یا دوم و یا سوم را داشته باشیم که عبارتند از: صدیقین، شهدا و یا صالحین. و بقیه‌ی نقش‌ها نقش‌های

۱- حذیفه ؓ که به «صاحبُ السِّرِّ» مشهور بود. [بخاری: ۳۷۴۳ و ۶۲۷۸] (مصحح)

خطرناکی هستند. و حداقل آن این است که صالح شویم، در غیر این صورت وضعیت ناخوشایندی خواهیم داشت.

﴿وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ﴾^۱.

«و [از پرداخت زکات و امانت دادن وسایل ضروری زندگی] دریغ می‌ورزند».

﴿مَاعُونَ﴾: وسایل منزل.

ویژگی دیگر آنها از لحاظ شخصیتی این است که از حداقل کمکی که از دست آنها برمی‌آید تا برای دیگران انجام دهند، کوتاهی می‌کنند، مَنَاعُ الخیر هستند، هرچه خیر است، برای خودشان می‌خواهند.

و از دادن زکات و وسایل و مایحتاج خانه خودداری می‌ورزند، ماعون به معنی زکات و صدقات و آنچه به عاریت برای کمک به مردم سپرده می‌شود می‌باشد مانند ظرف و فرش و وسایل زندگی که در عرف اهل خیر همیشه به عاریت داده می‌شود. اینان کسانی‌اند که هرگاه مسلمانی وسایل مورد نیاز خود را از آنان امانت بخواهد، نمی‌دهند و با عذرهای باطل و پوچ به اعتذار می‌پردازند؛ زیرا آنان از مؤمنان خشم و تنفر دارند و نمی‌خواهند که به آنان سودی برسانند، بنابراین آنان را از عاریت دادن چیزی محروم می‌کنند.

الإحسان إلى الناس (کمک به مردم):

۱- واجب: اگر انجام ندهی گناه است؛ مثلاً کسی مضطر باشد مانند تشنه‌ای که اگر به او آب ندهی می‌میرد.

۲- احسان: اگر انجام دهی ایمانت زیاد می‌شود و اجر داری مانند امانت‌دادن وسایل خانه به همسایه و دیگران.

کسانی که به قیامت ایمان ندارند:

۱- نه برای الله خوباند (لا إلی الله).

۲- نه برای بندگان الله خوباند (لا إلی عباد الله) ﴿وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ﴾.

وقتی اخلاق و رفتار انسان با الله و بندگان الله خوب نباشد، پس نشانه‌ی ضعف ایمان است.

۱- يَمْنَعُونَ: از ماده‌ی منع است، یعنی جلوگیری کردن.

مَاعُونَ: از ریشه‌ی مَعْنٍ و صیغه‌ی مبالغه می‌باشد. ماعون یعنی چیزی که در جریان باشد، زیاد و کم بودنش مهم نیست.

یکی از صحابه در مسجد نبوی اعتکاف کرده بود؛ کسی به مسجد آمد و در مورد مشکل خود اظهار ناراحتی کرد؛ یکی از اصحاب به او گفت: من با تو می‌آیم تا مشکل تو را حل کنم. آن شخص گفت: ولی تو در مسجد معتکفی! و آن صحابی جواب داد: از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمود: کمک به دیگران از یک ماه اعتکاف در مسجد نبوی بهتر است.

پس اسلام دین عمل است و الله کریم در سوره‌ی ماعون نشانه‌ی کسانی که روز قیامت را انکار می‌کنند کوتاهی اعمال‌شان بیان می‌کند.

- ۱- یتیم را با اهانت از خود رانده و حق او را نمی‌دهند.
- ۲- بر خوراک‌دادن به فقرا نه خود پیش‌قدم شده و نه دیگران را تشویق می‌کنند.
- ۳- نمازگزارانی هستند که از نماز خود غافل‌اند و با ریا و خودنمایی و کوتاهی نماز می‌خوانند.

۴- در کارها ریاکارند و رضایت الله را طلب نمی‌کنند.

۵- از امانت‌دادن وسایل خانه به دیگران خودداری می‌کنند.

رسول الله ﷺ می‌فرماید: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُكْرِمْ ضَيْفَهُ»^۱.

«هرکس به الله و روز قیامت ایمان دارد پس مهمانش را اکرام کند».

رهنمون آیات:

- ۱- تأکید بر عقیده‌ی رستاخیز و جزا.
- ۲- هر قلبی که از ایمان و باور به روز رستاخیز و جزا خالی باشد، قطعاً صاحب آن دل بدترین خلق است و قطعاً هیچ خیری از او سر نخواهد زد.
- ۳- تویخ و انذار نسبت به کسانی که مال و دارایی یتیمان را می‌خورند و حقوق آنان را تضییع می‌کنند و با چشم حقارت و پستی به آنان می‌نگرند.
- ۴- تهدید و تویخ نسبت به کسانی که از خواندن نماز غافلند و تهاون و سستی به خرج می‌دهند و توجهی ندارند به اینکه نماز را در چه وقت و زمانی ادا نمایند که چنین عملی -پناه به الله- از علایم منافقان است.
- ۵- عدم همیاری و کمک‌نکردن به مسلمانان در نیازمندی‌های خانه و زندگی از صفات و ویژگی‌های منافقان است به دلیل حدیث «مَنْ لَمْ يَهْتَمَّ لِلْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ مِنْهُمْ»^۱:

۱- [بخاری: ۶۰۱۸ و ۶۰۱۹ و ۶۱۳۵ و ۶۱۳۶ و ۶۱۳۸ و ۶۴۷۵ و ۶۴۷۶] و [مسلم: ۴۷ و ۴۸] (مصحح)

«کسی که به امور مسلمانان بی‌اعتنا باشد از آنان نیست». پس وضعیت کسانی که مانع رفع نیازمندی‌های آنان باشند چگونه باید باشد؟

تفسیر سوره‌ی کوثر

مکی یا مدنی بودن این سوره، مورد اختلاف علما می‌باشد، ولی بنا بر قول راجح، این سوره مکی است.

این سوره دارای دو نام است:

۱- الکوثر.

۲- النحر.

نام سوره کوثر است، بر وزن فَوْعَل که صیغه‌ی مبالغه از ماده‌ی کثرت است و اینجا به معنی فراوانی است؛ یعنی کثرت در هر چیزی را شامل می‌شود و به قرینه‌ی آیات بعدی، اشاره به کثرت در خیر می‌باشد. کثرت در هر چیزی که انسان طالبش است و به آن نیازمند می‌باشد. الله طبیعت انسان را طوری آفریده است که زیاده‌طلبی یکی از ویژگی‌های شخصیتی اوست. البته باید تعدیل شود و به تعادل برسد. مال زیاد و بالاترین مقام را می‌خواهد، طولانی‌ترین عمر را می‌خواهد و نهایتاً اینکه انسان می‌خواهد نمیرد، این معنای سوره است. این سوره هم که یک سوره‌ی مکی است، بنابراین محور سوره هم مشخص است که اصلاح بینش است، زمانی که کسی می‌خواهد الله را بندگی کند و دیگران را به بندگی الله دعوت کند، می‌بایست احساس ضعف و کمبود نکند و گرنه در دعوتش موفق نخواهد شد و این نکته بسیار مهم می‌باشد. باید اهل کوثر بود و به کم قانع نشد. و چون الله تو قادر و مقتدر می‌باشد بایستی آن‌چنان از هر حیث قوت‌گیری و دارای همت بلند شوی که در هر میدانی حق انتخاب را از آن خودت سازی. مجال ندهی که دیگران تو را انتخاب کنند. بلکه تو انتخاب کنی و انتخاب کردن کار انسان‌های مقتدر است، کار انسان‌های توانا است. اگر انسان از لحاظ علمی معلوماتش بالا باشد، چه در زمینه‌ی علوم تجربی و چه در زمینه‌های دیگر، حرف اول را می‌زند و مسلمانان نباید همیشه گیرنده و ریزه‌خوار باشند، بلکه باید بخشنده و قوی باشند. اصلاح بینش خود مبنی بر اینکه تا انسان خود را اهل کوثر نسازد و در راستایی حرکت نکند که الله کوثر را از آن او بگرداند، نمی‌تواند بندگی موفق‌ی داشته باشد.

تقسیم‌بندی آیات:

آیه‌ی اول اشاره به این است که الله زمينه‌ها، بسترها و ظرفیت‌های انسان را بی‌نهایت آفریده و در اختیار او قرار داده، برای اینکه اهل کوثر شود.

آیه‌ی دوم تکلیف انسان در رابطه با کوثر و اینکه موضع‌گیری‌اش در برابر کوثر چگونه باید باشد؟ آیه‌ی سوم، برای کسی که در زمینه‌ی بندگی با استفاده از امکانات موجود خود به رشد و کمال می‌رسد و دیگران را هم به کمال می‌رساند و البته کسانی پیدا می‌شوند که او را تحقیر و سرزنش کنند و پاسخ دعوتگر به آنها باید چه باشد؟

تفسیر آیات سوره:

در تفسیر کوثر گفته‌اند نه‌ری است در بهشت چنانکه در حدیث وارد است. اما به استناد معنی لغوی کلمه‌ی کوثر، باید گفت که تمام کثرت‌ها در باب خیر را دربر می‌گیرد. انسان از هر چیزی هم بیشترش را و هم بهترین آن را می‌خواهد. از این جهت که الله کریم و مُعطی است، بنابراین در بخشیدن کم نمی‌آورد و به قول مولوی فقط مشتری می‌خواهد و این کوثر را الله به همه‌ی افراد و بندگان داد است که بهترین کوثر، قرآن و هدایت است و ما بسیار نیازمند هدایت‌های قرآنی در زمینه‌ی اصلاح بینش‌ها و منش‌ها هستیم.

موضوع این سوره درباره‌ی ذکر نعمتی است که الله به پیامبر ﷺ عطا فرموده و کارهایی که در مقابل از او می‌خواهد.

انس بن مالک رضی الله عنه می‌گوید: روزی رسول اکرم ﷺ در میان ما نشسته بود و ناگاه به خوابی سبک رفت و اندکی بعد با تبسم سرش را بلند کرد؛ پرسیدیم: پرسیدیم ای رسول الله علت خنده‌ات چیست؟ پیامبر ﷺ فرمود: «الآن سوره‌ای بر من نازل شد» و سوره کوثر را تلاوت فرمود و افزود: «آیا می‌دانید کوثر چیست؟» گفتیم الله و رسولش داناترند. فرمود: «کوثر رودی است که پروردگار آن را به من وعده داده است، بر آن خیر فراوانی هست. کوثر حوضی است که امت من در روز قیامت از کنار آن عبور می‌کنند. ظروفش (جام‌هایش) به تعداد ستارگان است. جلوی یکی از آنها گرفته می‌شود (مانع آمدن او به آنجا می‌شوند) و من می‌گویم: پروردگارا! او نیز از امت من است، الله می‌فرماید: تو نمی‌دانی که او بعد از تو چه کارهایی کرد».^۱

۱- «بَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ذَاتَ يَوْمٍ بَيْنَ أَظْهُرِنَا إِذْ أَعْفَى إِعْفَاءً ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ مُتَبَسِّمًا، فَقُلْنَا: مَا أَضْحَكَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: «أُنزِلَتْ عَلَيَّ آيَاتُ سُورَةٍ» فَقَرَأْتُ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴿إِنَّا أَعْطَيْنَكَ الْكَوْثَرَ﴾ فَصَلِّ

دیواره این نهر از طلا^۱ و خاک آن مانند مسک خوش بو^۲ و سنگ‌هایش لؤلؤ و مروارید است.^۳ طول و عرض این نهر به اندازه راه رفتن یک ماه است.^۴ آبش از غسل شیرین‌تر و از شیر سفیدتر است.^۵ لیوان‌هایش به اندازه ستارگان آسمان است.^۶

اصل نهر کوثر در بهشت است اما این رود تا بعد از پل صراط کشیده شده است. روز قیامت در منطقه‌ی عرصات هر پیامبری برای خود حوضی دارد که پیروانش را از آب آن حوض سیراب می‌کند و حوض پیامبر ما، کوثر است که از همه آنها بزرگ‌تر و بهتر است. رسول ﷺ خود در کنار حوض کوثر ایستاده و به امتش از آب این رود می‌دهد. هرکس از آب کوثر بنوشد دیگر تشنه نمی‌شود.^۷

می‌گویند در آن روز عده‌ای برای نوشیدن آب به نزدیک حوض کوثر می‌آیند ولی ملائک آنها را دور می‌کنند و نمی‌گذارند که از آن آب بنوشند. پیامبر ﷺ می‌گوید: این‌ها به دین من بودند بگذارید آب بنوشند، ولی ملائک می‌گویند: این‌ها به دین تو نیستند، این‌ها از دین منحرف شده و مبتدع گشتند^۸ (مانند فرقه‌های مختلفی که در دین بدعت و نوآوری آوردند) والله أعلم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿إِنَّا أَعْطَيْنَكَ الْكَوْثَرَ ﴿۱﴾ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ ﴿۲﴾ إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ ﴿۳﴾﴾

[الکوثر: ۱-۳].

لِرَبِّكَ وَانْحَرْ ﴿۱﴾ إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ ﴿۲﴾ [الکوثر: ۲] ثُمَّ قَالَ: «أَنْدُرُونَ مَا الْكَوْثَرُ؟» فَقُلْنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: " فَإِنَّهُ نَهْرٌ وَعَدَنِيهِ رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ، عَلَيْهِ خَيْرٌ كَثِيرٌ، هُوَ حَوْضٌ تَرِدُ عَلَيْهِ أُمَّتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ، آيَتُهُ عَدَدُ النُّجُومِ، فَيُخْتَلَجُ الْعَبْدُ مِنْهُمْ، فَأَقُولُ: رَبِّ، إِنَّهُ مِنْ أُمَّتِي فَيَقُولُ: مَا تَدْرِي مَا أَحَدَّثْتَ بَعْدَكَ " زَادَ ابْنُ حُجْرٍ، فِي حَدِيثِهِ: بَيَّنَّ أَظْهَرَنَا فِي الْمَسْجِدِ. وَقَالَ: «مَا أَحَدَّثْتَ بَعْدَكَ» [مسلم: ۴۰۰] (مصحح)

۱- «حَافَتَاهُ مِنْ ذَهَبٍ» [ترمذی: ۳۳۶۱ و ابن ماجه: ۴۳۳۴] حکم البانی: صحیح (مصحح)

۲- «طِبْنُهُ - أَوْ طَبِيئُهُ - مِسْكٌ أَذْفَرٌ» [بخاری: ۶۵۸۱] (مصحح)

۳- «حَجْرَاهُ عَلَى الْيَأْقُوتِ وَالذَّرِّ» [ترمذی: ۳۳۶۱ و ابن ماجه: ۴۳۳۴] حکم البانی: صحیح (مصحح)

۴- «حَوْضِي مَسِيرَةُ شَهْرٍ، وَرَوَايَاهُ سَوَاءٌ» [بخاری: ۶۵۷۹ و مسلم: ۲۲۹۲] (مصحح)

۵- «مَاؤُهُ أَشَدُّ بَيَاضًا مِنَ اللَّبَنِ، وَأَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ» [مسلم: ۲۳۰۰ و ۲۳۰۱] (مصحح)

۶- «إِنَّ فِيهِ مِنَ الْأَبَارِقِ كَعَدَدِ نُجُومِ السَّمَاءِ» [بخاری: ۶۵۸۰ و مسلم: ۲۳۰۳] (مصحح)

۷- «مَنْ شَرِبَ مِنْهُ لَمْ يَظْمَأْ بَعْدَهُ أَبَدًا» [بخاری: ۶۵۸۳ و ۷۰۵۰ و مسلم: ۲۲۹۰ و ۲۲۹۹ و ۲۳۰۰] (مصحح)

۸- مضمون آن در [مسلم: ۴۰۰] آمده است. (مصحح)

اسباب نزول:

هنگامی که عاص بن وائل^۱ هم سو با ابوجهل^۲، ابولهب و عقبه بن ابی معیط^۳ و یا گروه دیگر از کفار قریش و یا کعب بن اشرف یهودی^۴ - بنا به اختلاف روایات - پیامبر الله را اَبتر دانستند، چون گمان می کردند کسی که موقع وفاتش پسر نداشته باشد نام او از بین می رود و این را زمانی گفتند که پسر رسول الله درگذشته بود و رسول الله ﷺ پسر دیگری نداشت، به همین مناسبت الله متعال این سوره را نازل فرمود تا آنها بدانند که خودشان که کافرنند، می میرند و گورستان هم گم می شود اما رسول الله ﷺ تا روز

۱- متن اول: سیوطی در [الدر المنثور: (۸/ ۶۴۶، ۶۴۷)] از ابن عباس نقل نموده است و آن را به طستی نسبت داده است. حکم سند: ضعیف: معلق است.

متن دوم: سیوطی در [الدر المنثور: (۸/ ۶۵۲)] با متنی دیگر از ابن عباس نقل نموده است و آن را به ابن عساکر نسبت داده است. حکم سند: ضعیف: معلق است.

ابن سعد متن ابن عساکر را در [الطبقات الكبرى: (۱/ ۱۳۳)] از طریق «نا هشام بن محمد بن السائب الکلبی عن أبيه عن أبي صالح عن ابن عباس» تخریج نموده است. حکم سند: موضوع؛ کلبی کذاب است و شیخش نیز متهم به کذب است.

متن سوم: سیوطی در [الباب النقول: (ص ۲۳۵، ۲۳۶)]، و [الدر المنثور: (۸/ ۶۵۲)] متن دیگری را از سُدی نقل نموده است که به ابن ابی حاتم نسبت داده است. حکم سند: ضعیف؛ معضل است. متن چهارم: عبد الرزاق در [تفسیرش: (۲/ ۴۰۲)] از کلبی نقل نموده است. حکم سند: موضوع؛ کلبی کذاب است. (مصحح)

۲- سیوطی در [الدر المنثور: (۸/ ۶۵۳)] از عطاء نقل نموده است و به ابن ابی حاتم نسبت داده است. حکم سند: ضعیف؛ مرسل است و نمی توان به آن احتجاج نمود. (مصحح)

۳- طبری در [جامع البيان: (۳۰/ ۲۱۳)] از طریق «ثنا ابن حمید ثنا یعقوب القمی عن حفص بن حمید عن شمر بن عطية» تخریج نموده است. حکم سند: ضعیف جداً؛ به دو علت: اول: مرسل. دوم: ابن حمید متهم به کذب است.

سیوطی نیز آن را در [الدر المنثور: (۸/ ۶۵۳)] از طریق «عن شمر بن عطية عن إبراهيم» نقل نموده است و آن را به [ابن ابی حاتم: ۱۹۵۱۷] نسبت داده است. حکم سند: ضعیف؛ مرسل است. سیوطی نام «شمر» را به اشتباه «شهر» ذکر کرده است. (مصحح)

۴- «لَمَّا قَدِمَ كَعْبُ بْنُ الْأَشْرَفِ مَكَّةَ، قَالَتْ لَهُ قُرَيْشٌ: أَنْتَ خَيْرُ أَهْلِ الْمَدِينَةِ وَسَيِّدُهُمْ، قَالَ: نَعَمْ، قَالُوا: أَلَا تَرَى إِلَى هَذَا الْمُتَّبِرِ مِنْ قَوْمِهِ، يَزْعُمُ أَنَّهُ خَيْرٌ مِنَّا، وَنَحْنُ - يَعْنِي: أَهْلُ الْحَجِيجِ، وَأَهْلُ السَّادَةِ - قَالَ: أَنْتُمْ خَيْرٌ مِنْهُ، فَتَرَلْتُ ﴿إِنَّ شَانِكَ هُوَ الْأَبْتَرُ﴾ [الكوثر: ۳]، [السنن الكبرى نسائي: ۱۱۶۴۳ و صحيح ابن حبان: ۶۵۷۲] حکم آلبانی: صحيح (مصحح)

قیامت نام بلند آوازه‌اش از روی مناره‌ها با «أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» طنین‌انداز است. هر لحظه صلوات بی‌شماری نثار او می‌گردد و هر ساعت بر شمار پیروان او افزوده می‌گردد.

این سه آیه اختصاص به رسول الله ﷺ دارد و در بردارنده‌ی تسلیت و نوازش رسول الله است؛ زیرا روایت شده هنگامی که قاسم پسر رسول الله ﷺ وفات نمود، عاص بن وائل سهمی گفت: محمد ابتر شد، مقطوع النسل شد بنابراین الله متعال این سوره را نازل فرمود^۱ که از یک طرف ردّ و دهن کوبی بر عاص باشد و از طرف دیگر تسلی بخش و بشارت دهنده به رسول الله ﷺ باشد که به او و به امتش خیر فراوان و از جمله چشمهٔ کوثر که رود جاری در بهشت است، عطا کرده است. خاکش از مشک خوشبوتر و آبش از عسل شیرین‌تر و از برف سفیدتر است^۲ و جز صالحان امت بر آن نمی‌گذرند.

﴿إِنَّا أَعْطَيْنَكَ الْكَوْثَرَ﴾^۳.^۴ «[ای پیامبر،] به راستی که ما به تو خیر بی‌نهایت عطا کردیم».

-
- ۱- سیوطی در [الدر المنثور: (۸/ ۶۵۳)] از طریق «عن جعفر بن محمد عن أبيه» نقل نموده است و به زبیر بن بکار و ابن عساکر نسبت داده است. حکم سند: ضعیف؛ مرسل است. (مصحح)
- ۲- «لَهُوَ أَشَدُّ بَيَاضًا مِنَ اللَّحْلِج» [مسلم: ۲۴۷] (مصحح)
- ۳- لفظ کوثر در زبان عربی مشتمل بر خیر فراوان است مانند نَوْفَل، جَوْهَر؛ عرب به هر چیزی که در عدد و مقدار زیاد باشد کوثر گوید و کوثری که به پیامبر ما عطا شده رودی است در بهشت با نام کوثر و همچنین شامل نبوت، کتاب، علم و حکمت است.
- ۴- اعطینا: از عطا به معنای بخشش است. بخششی که اگر از طرف الله باشد، طبیعتاً بخششی بی‌منت است و اگر از جانب غیر الله باشد، می‌تواند بی‌منت و یا با منت باشد. بنابراین اگر این بخشش از طرف الله باشد، در انسان تحول مثبت ایجاد می‌کند و اگر دهنده غیر الله باشد، ما هر لحظه باید منتظر تحقیر باشیم، یا منتظر باشیم که پشیمان شود و آن را از ما باز پس گیرد. تنها دهنده‌ای که هرچه را به ما داده از ما نمی‌گیرد، الله است. و عجیب است که کمترین تشکر را هم انسان از الله دارد. بیشترین شکر را در رابطه با کسانی دارد که کمترین‌ها را می‌دهند و منتظر بیشترین تشکرها هستند. فعل إعطا دو مفعول می‌خواهد که یکی کاف است که مفعول اول است و دیگری کوثر است که مفعول دوم آن می‌باشد.
- کوثر: همچنان که در معنای نام سوره گفتیم به معنای مبالغه است و اینجا به معنی خیر فراوان است. چون چیزی را که الله عطا کند شر نیست. چیزی را که الله دهنده‌ی آن باشد، خیر است،

ما تو را به چشمه کوثر اختصاص دادیم که آن رودی در بهشت است^۱ و از عظیم‌ترین و با برکت‌ترین رودهای بهشت است و همچنین خیر فراوانی از جمله نبوت، دین حق، بلند آوازی و مقام محمود را به تو عطا کردیم.

﴿إِنَّا﴾: «ما» الله کریم برای بیان عظمت و جلال خود از کلمهٔ ما استفاده کرده است.

به این معنی که هدیهٔ شخص عظیم، حتماً عظیم و بزرگ خواهد بود و چون منزلت پیامبر ﷺ در نزد الله، عظیم است پس الله هدیهٔ عظیم و بزرگی به او می‌دهد و این هدیهٔ خاص، فقط برای پیامبر ﷺ است و از او گرفته نمی‌شود.

﴿أَعْطَيْنَكَ﴾: دادن به شخص خاص: تأکید بر مالکیت خاص برای رسول الله ﷺ و اینکه هیچ‌گاه از او گرفته نمی‌شود و فقط او و امتش می‌توانند از آن استفاده کنند. بشارت به پیامبر ﷺ که حوض او از حوض همهٔ پیامبران، بزرگتر و بهتر است و بقیه‌ی حوض‌ها آب عادی و کوچک‌تر دارند.

﴿أَعْطَى﴾: این کلمه در قرآن به دادن به شخص خاص دلالت دارد. «آیناک»: دادن برای همه.

چه مادی و چه غیر مادی و ما نیازمند این خیرها هستیم، احساس خود کم‌بینی نکنیم، فکر نکنیم چیزی نداریم، خیلی چیزها را الله به ما داده است و البته بعضی چیزها را هم برای ما محدود کرده است و به ما نداده است. حالا خیلی‌ها ممکن است از وضعیت اقتصادی‌شان راضی نباشند، می‌خواهند الله مرتب به صورت وافر بر آنها بباراند. اما اگر دنیا را با همه‌ی امکاناتش به کسی داد، معنی‌اش این نیست که آن فرد نزد الله بسیار مکرم است و اگر دنیا را به کسی نداد و یا کم داد، معنی‌اش این نیست که آن فرد نزد الله بی‌ارزش است. این تعبیر را الله در سوره‌ی فجر به تفصیل آورده است. همه‌ی این‌ها برای ابتلا و آزمایش می‌باشد. نکته‌ی جالبی که در حدیث است و پیامبر ﷺ اشاره می‌کند، این است که: الله دنیا را هم به دوستانش و هم به دشمنانش می‌دهد، اما دین را تنها به دوستانش می‌دهد.

۱- پیامبر ﷺ فرمود: «بَيْنَمَا أَنَا أُسِيرُ فِي الْجَنَّةِ، إِذَا أَنَا بِنَهْرٍ، حَافَتَاهُ قِيَابُ الدَّرِّ الْمُجَوَّفِ، قُلْتُ: مَا هَذَا يَا جِبْرِيلُ؟ قَالَ: هَذَا الْكَوْثَرُ، الَّذِي أَعْطَاكَ رَبُّكَ، فَإِذَا طَيْبُهُ - أَوْ طَيْبُهُ - مِسْكٌ أَذْفَرٌ " شَكَّ هُدْبُهُ » [بخاری: ۶۵۸۱] «در حالی که (در شب معراج) من در جنت قدم می‌زدم، ناگهان به ساحل نهری رسیدم که در کنار آن لیوان‌هایی از مروارید تو خالی قرار داشت: از جبرئیل پرسیدم: این چیست؟ گفت: این کوثر است که خداوند آن را به تو بخشیده است. آنگاه متوجه شدم که خاک آن مانند مشک خوشبو و معطر است».

«كُلُّ خَيْرٍ أَعْطَى اللَّهُ بِهِ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ»: «هر خیری که الله به پیامبر ﷺ عطا کرده است. خیر فرزند، امت زیاد، شفاعت امتش که در قیامت به او داده شده و حوض کوثر و دیگر خیرها.

کوثر تمام حیات ما را دربر می‌گیرد. هرچه داریم مال الله است و بدون اینکه تقاضا کنیم به ما داده است. چیزهای بسیار گران‌قیمت را به همه‌ی ما داده است. الله از ما می‌خواهد که مشتری او شویم و می‌گوید: تو فقط مشتری شو، من همه چیز را به تو می‌دهم، آن چیزهایی که برای تو خیر داشته باشد. اکثراً از دعا کردن و یا اجابت دعا این برداشت را دارند که اجابت زمانی اتفاق می‌افتد که الله با خواسته‌ی ما موافقت کند. مثلاً مریضی را بخواهیم که شفا بدهد و اگر شفا پیدا نکرد، بگوییم که دعای ما اجابت نشد. درحالی‌که اینطور نیست. قسمتی از اجابت دعا توفیق دعا کردن است و دعا کردن یکی از نمادهای بنده‌شدن است و دعا کردن نمادی از کوثر است. و اجابت دعا حتماً نباید مثبت باشد؛ گاهی اوقات، الله با جواب منفی دعا را اجابت می‌کند، زیرا الله خیر و صلاح بندگانش را بهتر می‌داند. ﴿إِنَّا أَعْطَيْنَكَ الْكُوْثَرَ﴾ ای دعوتگر! تو بسیار ثروتمندی. ای بنده، ای دین‌دار، تو هیچ کمبودی نداری. پس آیا کسی که مریض است و مرتب دکتر می‌رود و انواع دارو مصرف می‌کند، دچار کمبود نیست؟ باید گفت: نه این‌ها کمبود نیستند، بلکه این‌ها هدایای الهی هستند، حالا هرچه مشکلات بزرگ‌تر باشند، هدایای الله هم بزرگ‌تر می‌باشد درحالی‌که بینش دنیایی می‌گوید این‌ها همه دردسر، بلا و مصیبت و بدبختی هستند. الله هرگاه بخواهد به بنده‌ای هدیه‌ای دهد، مشکلی را برایش پیش می‌آورد. حال هرچه مشکل بزرگ‌تر هدیه بزرگتر؛ ﴿إِنَّا أَعْطَيْنَكَ الْكُوْثَرَ﴾.

﴿فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَنْحَرْ﴾^۱. «پس برای پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن [برخلاف مشرکان که با ذبح کردن، به غیر الله تقرب می‌جویند]».

۱- وَأَنْحَر: از ماده‌ی نَحَر است، به معنی گلوگاه و اینجا گلوی شتر را می‌گویند. اگر دقت کرده باشید و یا شنیده باشید برای سر بریدن شتر، نمی‌توان شتر را مانند سایر حیوانات سر برید. برای همین ابتدا شتر را نَحَر می‌کنند، یعنی نیزه‌هایی را به گردنش می‌زنند و بعد از اینکه بدنش سست شد، به زمین می‌افتد و سپس سرش را می‌برند. به این عمل نَحَر گفته می‌شود که به معنی قربانی نیز آمده است.

بهترین شکر، شکر عملی است:

۱- نماز.

۲- قربانی.

﴿فَصَلِّ﴾: «نماز بخوان.» بعضی علما می گویند: یعنی روز عید نماز بخوان و بعد از آن شتر قربانی کن. ولی بعضی دیگر می گویند همیشه نماز بخوان و قربانی کن. الله از پیامبر ﷺ می خواهد به شکرانه خیر بزرگ و حوض کوثری که به او عطا فرموده:

۱- زیاد نماز بخواند؛ زیرا نماز بهترین عبادت است و در آن تمام اعضای بدن شرکت دارند.

۲- قربانی کند؛ زیرا قربانی از مال انسان است که برای او بسیار عزیز است.

﴿لِرَبِّكَ﴾: پروردگارت، معبودت.

﴿وَأَنْحَرْ﴾: «کشتن شتر» الله از کلمه ی ﴿وَأَنْحَرْ﴾ استفاده کرده که برای شتر است و از کلمه ذبح که برای گاو و گوسفند است استفاده نکرده برای اینکه شتر از همه بزرگتر است و قربانی بزرگتر به افراد بیشتری می رسد.

بیان این موضوع برای آموزش امتش می باشد و اینکه منظور از نماز در اینجا نماز عید و منظور از «نحر» قربانی کردن باشد، هیچ مانعی نیست که آن نماز و قربانی مشمول سایر نمازها و مناسک باشد.

شکر کوثر را باید به جای آوری، دو قدم بردار، قدم اول رو به الله، یعنی رابطه ی خود را با الله از طریق نماز تقویت کن ﴿فَصَلِّ لِرَبِّكَ﴾ یعنی تنها برای الله سر سجده فرود آور و کسی را در عبادت شریک او مگردان و هم چنین قربانی را فقط با نام او ذبح کن. ﴿وَأَنْحَرْ﴾ یعنی رابطه ی خود را با بقیه ی مخلوقات با برداشتن گام دوم، یعنی قربانی کردن و در جای دیگر می فرماید: با زکات محکم کنید، در این صورت کسی باقی نمی ماند که بخوایم رابطه ی خود را با او اصلاح کنیم. صَلِّ: یعنی نماز خواندن تشکر از الله است، وَأَنْحَرْ: در حقیقت دیگران را بهره مند کردن از مظاهر کوثر است. چون قرار نیست که کوثر را تنها برای خود بخوایم و وقتی در کوثر ما برکت ایجاد خواهد

۱- آیه دلیل بر وجوب تقدیم نماز عید بر ذبح قربانی است و این نظر جمهور است و جایز است که منظور ادای نماز صبح در مزدلفه و هدی و قربانی در منی باشد.

شد که دیگران را نیز در این کوثر سهیم کنیم. یعنی هر چیز و همه چیز را فقط برای خودمان نخواهیم، انحصار طلب نباشیم. پس دشمن تو است که بسیار کمبود دارد، کسی که غیبت می‌کند و حرف‌های بد و ناروا می‌زند، کسی که تهمت می‌زند و دیگران را تحقیر می‌کند، در دلش کینه و بغض وجود دارد، نباید از این چنین افرادی نگران بود، زیرا کارشان بی نتیجه است.

﴿إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ﴾^۱!

«بی‌تردید، دشمنت [از همه خیرات و برکات، بی‌بهره و] بُریده است».

﴿إِنَّ شَانِئَكَ﴾: «قطعاً دشمن و بدخواه تو، بدنام و دم‌بریده و مقطوع النسل است.» قطعاً کینه‌توز و دشمن توست که در هر زمان و مکان ذلیل، خوار، بی‌نام و نشان، دم‌بریده و مقطوع النسل است.

و کارش بی‌نتیجه است. او است که بی‌نام و نشان است، او است که هیچ ارزش و شخصیتی ندارد، تو که کمبود نداری. تو همه چیز داری. او است که چیزی ندارد.

این آیه در جواب کافرانی است که به پیامبر ﷺ طعنه می‌زدند که تو پسر نداری و اصل و نسبت باقی نمی‌ماند و دم‌بریده هستی و با این کار، او را ناراحت کرده و عذاب می‌دادند و الله برخلاف حرف آنها، نام پیامبر را پرآوازه کرد و به او خیر فراوان داد؛ چنان‌که نام او در همه جا و هر مجلس و هر نماز و هر دعایی برده می‌شود و این آیه دفاع الله از پیامبرش ﷺ است.

رهنمون آیات:

- ۱- بیان اکرام و گرامیداشت الله متعال به پیامبرش، محمد ﷺ است.
- ۲- تأکید احادیث کوثر بر اینکه رودی در بهشت است.
- ۳- وجوب اخلاص در تمام عبادات به ویژه در نماز و قربانی کردن.
- ۴- مشروعیت دعا و نفرین بر ظالمان.

۱- شَانِئ: از ماده‌ی شَنَّان و از فعل شَنَّأ گرفته شده است، یعنی دشمنی کرد. شَانِئ یعنی دشمن. اینکه در رابطه با قومی بغض و کینه‌ای در دل‌تان است، این باعث نشود که شما میزان و محدوده‌ی عدالت را رعایت نکنید، دشمنی‌ها سبب نشود که شما ظالم شوید.
أَبْتَر: از ماده‌ی بَتَّر است. یعنی مقطوع و بی‌نتیجه، بی‌خیر و برکت. دم‌بریده و بی‌اصل و نسب و دنباله.

تفسیر سوره‌ی کافرون

این سوره هم یکی از سوره‌های مکی است و محور آیاتش اصلاح بینش انسان‌ها پیرامون قضایای اعتقادی است و اینکه تکلیف خود را در باب کفر و ایمان بیشتر بدانند. نام سوره که کافرون است، اشاره می‌کند به کسانی که از دو طریق ایمان و کفر، راه کفر را برگزیده‌اند و با انتخاب این راه به صف کافران ملحق شده‌اند. نام سوره در حقیقت بیانگر محور سوره هم است که به حقیقتی اشاره دارد و آن این است که مؤمن در هر زمانی باید وجوه تمایز خود را از کفر و اهل کفر حفظ کند. بایستی مظاهر ایمان در او پیدا و مظاهر کفر از او پنهان باشد.

تقسیم‌بندی آیات سوره:

آیه‌های ۱-۲-۳ اشاره‌ای است به اعلان موضع‌گیری اهل ایمان نسبت به کفر و برائت‌جستن اهل ایمان از بندگی کردن معبودهای اهل کفر در حال و آینده؛ یعنی مؤمن باید این‌گونه از کفر و اهل کفر اظهار بی‌زاری و انزجار نماید، هم در حال و هم در آینده، هیچ‌امیدی نزد اهل کفر در این رابطه که مؤمن به شکلی متمایل به معبودهای آنها شود، وجود نداشته باشد و نیز اشاره‌ای هم به این نکته رفته که اهل کفر هم تا نهایت کارشان حاضر نیستند معبود اهل ایمان را در حال و در آینده به یگانگی بندگی کنند.

آیه‌ی ۴ اشاره به اعلان برائت و دوری مؤمن از گذشته‌ی اهل کفر دارد بنابراین مفاصله و جدایی به صورت عام باید این‌چنین باشد. مؤمن باید هم از حال اهل کفر خود را جدا کند، هم از آینده و هم از گذشته و تحت هیچ شرایطی حاضر نباشد با اهل کفر در هیچ زمانی یکی شود.

در آیه‌ی ۵ و ۶ اشاره به مفاصله و جدایی نهایی اهل کفر از اهل ایمان می‌شود که اهل کفر هم حاضر نیستند، نه در حال و نه در آینده آنچه را اهل ایمان بندگی می‌کنند، به یگانگی بندگی کنند. در آیه‌ی ۶ صف‌ها کاملاً جدا می‌شود. اهل کفر مسیر خود را دارند و اهل ایمان هم مسیر خود را پی می‌گیرند. در نتیجه تکلیف باید روشن و قدم‌هایی را که برای رسیدن به مقصد برمی‌داریم، دقیق و حساب شده و ارزیابی شده باشد.

از آیه‌ی ۱ الی ۳ اعلام انزجار اهل ایمان از کفر و برائت‌جستن اهل ایمان از حال و آینده‌ی اهل کفر و برائت‌جستن اهل کفر از حال و آینده‌ی اهل ایمان. پس اینجا به این سؤال پاسخ داده می‌شود که توضیح این خطاب الله چگونه است: «یا ایها الکافرون» جواب این است که چون در علم الله ثابت شده است که دیگر تحت هیچ شرایطی کافران نه در حال و نه در آینده، از مسیر کفر جدا نمی‌شوند، پس نام کافر برای کسی ثابت می‌شود که تصمیم ندارد به هیچ قیمتی مسیر کفر را رها کند. کافرون با الذین کفروا فرق دارد. الذین کفروا یعنی کسانی که در مقطعی کفر ورزیدند و احتمال بازگشت از کفر برای‌شان وجود دارد.

چهار تن از کافران نزد رسول الله ﷺ آمدند (در حال طواف) «أسود بن عبدالمطلب، ولید بن مغیره، عاص بن وائل، امیه بن خلف» و به رسول الله ﷺ پیشنهاد دادند که یک سال تو الله و معبودان ما را عبادت کن و یک سال ما الله تو را به یگانگی عبادت می‌کنیم. الله با صراحت و شدت جواب کافران را به رسول ابلاغ کرد.^۱ آیات مکرر است و تکرار شده؛ چون کافران نیز چند بار پیشنهاد خود را تکرار کردند و الله محکم جواب آنها را داده که آنها هیچ‌گاه اسلام نمی‌آورند و به کفر خواهند مُرد. (اعجاز قرآن)

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

﴿قُلْ يٰۤاَيُّهَا الْكٰفِرُوْنَ ۙ لَاۤ اَعْبُدُ مَا تَعْبُدُوْنَ ۚ وَلَاۤ اَنْتُمْ عٰبِدُوْنَ مَاۤ اَعْبُدُ ۗ﴾

[الکافرون: ۱-۳].

تفسیر آیات:

﴿قُلْ يٰۤاَيُّهَا الْكٰفِرُوْنَ ۙ﴾^۱. «[ای پیامبر] بگو: ای کافران!»

۱- طبری در [جامع البیان: (۲۱۴/۳۰)] آن را از «سعید بن میناء مولی البختری» از طریق «ثنی یعقوب ثنا ابن علیة عن ابن إسحاق حدثنی سعید» تخریج نموده است. حکم سند: ضعیف؛ مرسل. سیوطی در [الدر المنثور: (۶۵۵/۸)] آن را نقل نموده است و به ابن ابی‌حاتم و ابن الأباری در «المصاحف» نسبت داده است. (مصحح)

۲- قل: که در این سوره و سه سوره‌ی قرآن تا انتها آمده است، مشهور به صیغه‌ی تکلیف است؛ یعنی بگو، برسان، پیامت را مطرح کن. و از ماده‌ی قول به معنای گفتن؛ و بنابراین گفتار یکی از راه‌های رساندن پیام است. و کسانی که به شکلی نیازمند گرفتن این پیام هستند، دعوتگر باید این پیام را به طور صریح و روشن به آنها ابلاغ کند و برساند.

﴿قُلْ﴾: «بگو: ای رسول الله».

کافرون: از ماده‌ی کفر است و معنای «کفر» پوشاندن است. چیزی که آشکار است و انسان چیزی روی آن قرار دهد، به طوری که پنهان شود. کافر یعنی کسی که عملیات پوشاندن را در رابطه با چیزی انجام می‌دهد. در اصطلاح قرآن در یک جا کلمه‌ی کافر به کشاورز اطلاق شده است، چون دانه‌ها را در زیر خاک پنهان می‌کند ﴿كَمْثَلٍ عَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا﴾ [الحديد: ۲۰] «[این زندگی] همچون بارانی است که گیاهان [روبیده از] آن، کشاورزان را به شگفت می‌آورد؛ سپس [این گیاه شاداب] پژمرده شود؛ آنگاه می‌بینی که زرد می‌شود». اما چرا الله این تعبیر را به کار برده است، بحث جداگانه‌ی خود را دارد. کافر چون پرده‌ای از غفلت و شهوت و حب دنیا و مافیها روی ایمانش را گرفته، به او کافر گفته می‌شود. و اگر کسی این پرده را کنار بزند، دوباره چهره‌ی ایمان آشکار می‌شود. کافرانی که در سوره‌ی کافرون از آنها نام برده شده است، کسانی هستند که آب از سرشان گذشته و حاضر نیستند پرده‌ی کفر که روی ایمان را پوشانده، کنار بزنند. این است که از طرف پیامبر ﷺ با عنوان کافرون مورد خطاب قرار گرفته‌اند. اما اختلاف است در اینکه آیا کفر نقطه‌ی مقابل ایمان است یا نه؟ بعضی‌ها گفته‌اند کفر به طور مستقیم نقطه‌ی مقابل ایمان نیست، بلکه پیامد کفر یأس است و یأس نقطه‌ی مقابل ایمان است که این نکته‌ی جالبی است، چرا که قرآن فرموده: ﴿وَلَا تَأْتِيَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَأْتِيَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ﴾ [یوسف: ۸۷] یعنی مأیوس نمی‌شوند از رحمت الله مگر قومی که اهل کفرند. پس یأس نتیجه‌ی کفر و به جای کفر در مقابل ایمان است. بنابراین ما مؤمن مأیوس نداریم و اگر مؤمنی دچار یأس شد، ایمانش ضایع شده است. در نتیجه چیزی به نام یأس در فرهنگ ایمان وجود ندارد. برای همین یأس نقطه‌ی مقابل ایمان است. چون ایمان به معنای، به آرامش رسیدن است و یأس انسان را دچار اضطراب می‌کند و آرامش را از انسان سلب می‌کند.

۱- در بیان فضیلت این سوره روایت شده که این سوره همانند سوره‌ی نصر معادل یک چهارم قرآن است: «مَنْ قَرَأَ قُلَّ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ عُدِلَتْ لَهُ بِرُبُوعِ الْقُرْآنِ» [ترمذی: ۲۸۹۳ و ۲۸۹۴. حکم آلبانی: حسن] «هرکس سوره کافرون را بخواند برایش برابر (اجر) یک چهارم قرآن است». و در حدیث صحیح روایت شده که: «سَأَلْنَا عَائِشَةَ، بَأَيِّ شَيْءٍ كَانَ يُؤْتِرُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟ قَالَتْ: كَانَ يَقْرَأُ فِي الْأُولَى: يَسْبِجُ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى، وَفِي الثَّانِيَةِ يَقُولُ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ، وَفِي الثَّلَاثَةِ يَقُولُ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ، وَالْمُعَوَّدَتَيْنِ» [ترمذی: ۴۶۳ و از طریق ابن عباس رضي الله عنهما: ترمذی: ۴۶۲ و نسایی: ۱۷۰۲ و ابن ماجه: ۱۱۷۲]. شیخ آلبانی تمامی این احادیث را صحیح دانسته است. [از عایشه رضي الله عنها پرسیدیم که پیامبر ﷺ چه سوره‌هایی را در وتر می‌خواند؟ گفت: سوره‌ی اعلی را در رکعت اول و کافرون را در رکعت دوم و سوره‌ی اخلاص را در رکعت سوم قرائت می‌فرمود».

﴿يَتَّيِّهَا الْكٰفِرُونَ﴾: «ای مشرکان، که همان ولید، عاص، ابن خلف و اسود بن مطلب

می‌باشند.»

﴿كَفِرُونَ﴾:

۱- یهود.

۲- نصاری.

۳- مجوس.

ای پیامبر! مسئولیت تو این است که اهل کفر، این پیشنهاد کنندگان باطل را مورد خطاب قرار بدهی و به آنها بگویی: ﴿يَتَّيِّهَا الْكٰفِرُونَ﴾ ای اهل کفر، ای کافران به وحی الله و یکتاپرستی، ای مشرکانی که افراد و نمادها و تندیس‌های آنان را در عبادت الله شرکت داده‌اید، ای کسانی که اسیر غفلت و شهوت و حب مال و حب جاه و چیزهای دیگر شده‌اید و کار به جایی رسیده که چراغ ایمان دل‌های‌تان خاموش شده و به هیچ صورتی روشن نمی‌شود. چرا؟ چون خود نمی‌خواهید که چراغ ایمان در دل‌های‌تان روشن شود.

﴿لَا اَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ﴾^۱.

«آنچه را که شما عبادت می‌کنید، [در حال و آینده] عبادت نمی‌کنم.»

اولین وظیفه‌ی یک دعوتگر این است که به کافران اعلام کند آنچه را که شما بندگی می‌کنید من بندگی نمی‌کنم. ﴿تَعْبُدُونَ﴾ صیغه‌ی مضارع است و ﴿لَا اَعْبُدُ﴾ هم صیغه‌ی مضارع است و صیغه‌ی مضارع در ادبیات عرب دلالت بر حال و آینده می‌کند. ﴿مَا تَعْبُدُونَ﴾ را باید این‌گونه ترجمه کرد: آنچه را شما الآن و در آینده بندگی می‌کنید. انسان باید این‌چنین صفش را جدا کند. نه اینکه من الآن از شما پیروی نمی‌کنم، اما شاید در آینده به سمت شما متمایل شوم. همچنان که شما از کافران قطع امید کرده‌اید، البته بعد از اتمام حجت، آنچه را شما الآن و در آینده بندگی می‌کنید الآن و در آینده من بندگی نمی‌کنم. یعنی بیزاری جستن و جدا کردن حال و آینده‌ی خود از حال و آینده‌ی اهل کفر.

۱- تکرار آیه هشداری است نسبت به مایوس شدن مشرکان از اینکه پیامبر الله پیشنهاد آنان را بپذیرد. چنین تکراری در سوره‌ی الرحمن و المرسلات وارد شده که چنین تکرارهایی در کلام عرب شایع است.

﴿وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ﴾.

«و آنچه را که من عبادت می‌کنم [نیز] شما عبادت نمی‌کنید».

و اکنون آنچه را من عبادت می‌کنم شما عبادت نمی‌کنید، حکم الله این‌گونه بر شما جاری شده است.

اینجا هم صیغه «عابدون» را آورده که معنی‌اش بیشتر است، یعنی عبادت‌کننده در حال و آینده نیستید، برای آن چیزی که من در حال و آینده آن را بندگی می‌کنم. این ظاهراً همان معنی آیه دوم بود، اما تفاوتی اینجا لحاظ شده است. در آیه دوم به صیغه فعلی می‌فرماید که ﴿لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ﴾ و اینجا به صیغه اسمی آمده است. برای اینکه در علم الله این افراد هرگز به راه راست رهنمون نمی‌شوند. در صدر اسلام افرادی مانند ابولهب وجود داشت که الله به ایمان نیاوردن‌شان عالم بود. وقتی پیامبر آنها را فرا خواند و آمدند و پیامبر خواست آنها را دعوت دهد، ابولهب عصبانی شد و گفت: ما را به خاطر این جمع کرده‌ای که حرف‌های بیهوده را به گوش ما برسانی؟ «تَبَّأ لَكَ» نابودی از آن تو باد. و آیه نازل شد: ﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ﴾. الله ابولهب را نابود کند. و معنی‌اش این است که ابولهب دیگر هدایت نمی‌شود. اما برای ابوسفیان این‌گونه آیه‌ای نیامد، درحالی‌که ابوسفیان هم خویشاوند و دشمن پیامبر بود. چرا؟ چون در علم الله ایمان آوردنش بود و مقدرات هم دست به دست هم دادند که در فتح مکه مسلمان شود که اگر نفرین الله شامل او هم می‌شد، دیگر ایمان نمی‌آورد. در اینجا دعوتگر، حال و آینده‌ی اهل کفر را از حال و آینده‌ی خودش جدا می‌کند، آن هم با تأکیدی بیشتر. حال یک قسمت از حیات و زندگی خودش مانده که باید آن را هم از زندگی اهل کفر جدا کند که عبارت از گذشته خودش است. تا اینجا هرچه بود، در رابطه با حال و آینده بود.

﴿وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَّا عَبَدْتُمْ﴾ [الكافرون: ۴].

﴿وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَّا عَبَدْتُمْ﴾.

«و نه من عبادت‌کننده آنچه شما عبادت کرده‌اید خواهم بود».

و آنچه را شما در آینده عبادت می‌کنید در آینده عبادت نخواهم کرد؛ زیرا حکم و قضاوت پروردگارم بر شما چنین است که شما تا مرگ دست از این کفر و شرک خود

برنخواهید داشت. الله به دل‌ها و احوال شما عالم است و به خاطر بدرفتاری و فساد اعمال‌تان شما را وارد آتش دوزخ خواهد کرد.

تا اینجا نتیجه گرفته می‌شود، من و شما باید هم تکلیف گذشته و هم حال و آینده را روشن کنیم که مسیرمان کدام است؟ حدود و برنامه‌ای که داریم چگونه است؟ آیا هیچ‌گونه سر‌صلح و آشتی با اهل کفر داریم یا نه؟ باید تکلیف روشن باشد تا اهل کفر به اهل ایمان طمع نکنند. به پیامبر پیشنهاد دادند که تو یک سال بت‌های ما را هم بندگی کن، ما هم یک سال الله تو را به یگانگی بندگی می‌کنیم. در این صورت آنچه نباید اتفاق می‌افتاد، عملی می‌شد. این سوره در حقیقت مرز میان کفر و ایمان و کافر و مسلمان را از همدیگر جدا می‌کند.

﴿وَلَا أَنْتُمْ عِبِدُونَ مَا أَعْبُدُ ﴿۶﴾ لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ ﴿۷﴾﴾ [الکافرون: ۴-۶].

﴿وَلَا أَنْتُمْ عِبِدُونَ مَا أَعْبُدُ ﴿۷﴾﴾.

«و نه شما عبادت‌کننده آنچه من عبادت می‌کنم خواهید بود».

دلیل تکرار آیات:

۱- برای اثبات معنی کار.

۲- کفار درخواست خود را تکرار می‌کردند و الله جواب را تکرار می‌کرد.

۳- ﴿وَلَا أَنَا عَابِدٌ﴾:

در آینده

﴿وَلَا أَنْتُمْ عِبِدُونَ﴾:

﴿لَا أَعْبُدُ﴾: نفی شرعی، حتی یک لحظه هم عبادت افراد و نمادها و تندیس‌های

آنان جایز نیست. (حال)

﴿وَلَا أَنْتُمْ عِبِدُونَ﴾: نفی تقدیری، حتی در آینده هم این کار را نمی‌کنیم.

و آنچه را من در حال و آینده بندگی می‌کنم شما در حال و آینده بندگی نمی‌کنید. چقدر این قضیه مهم است که مؤمن برای آینده دوراندیشی و برنامه داشته باشد. این‌گونه نیست که نسبت به آینده بی‌تفاوت باشد؟ از هم‌اکنون باید استراتژی و برنامه‌ی بلندمدت خود را در باب بندگی و عبودیت اعلام کند که او در این مسیر است و تا وقتی عمرش به دنیا است، در این مسیر حرکت می‌کند، این مفهوم هدایتی است که سوره‌ی کافرون بیانگر آن است.

﴿لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ﴾^۱.

«[بنابراین] آیین شما [که آن را برای خود ایجاد کرده‌اید] برای خودتان و آیین من [که الله بر من نازل کرده] برای خودم!»

﴿لَكُمْ دِينُكُمْ﴾: «آیین خودتان که همان شرک و عبادت غیر الله است تا مرگ از آن دست بردار نیستید».

﴿وَلِيَ دِينِ﴾: «و من هیچ‌گاه اسلام را ترک نخواهم کرد».

آیین شما برای خودتان، من هیچ‌گاه از آن پیروی نخواهم کرد. و دین من برای خودم. شما هیچ‌گاه از آن پیروی نخواهید کرد. با این آیات، الله متعال پیامبرش را از ایمان آوردن آن گروه مأیوس ساخت که بارها رسول گرامی ﷺ امید و طمع ایمان آوردن آنان را در خاطر داشت و هم‌چنین مشرکان را مأیوس نمود از اینکه طمع و امید در موافقت رسول الله ﷺ نسبت به پیشنهادشان داشته باشد. بعضی از آن مشرکان بر کفر و شرک از دنیا رفتند و هیچ‌یک از آنان ایمان نیاورد، بعضی در غزوه‌ی بدر به هلاکت رسیدند و بعضی در مکه بر همان عقیدهٔ شرک و کفرشان از دنیا رفتند. اینک فرموده‌ی الله متعال راست و صحیح از آب درآمد آنجا که خبر داد آنان عباداتی را انجام نمی‌دهند تا از عذابش نجات یابند و مشمول رحمتش گردند.

مسلمان یک شخصیت مستقل دارد. استقلال شخصیتی وقتی استقلال واقعی خواهد بود که انسان الله را بندگی کند و هرچه انسان الله را بیشتر بندگی کند، به همان اندازه استقلال شخصیتی‌اش بیشتر خواهد بود. مشکل ما در این است که احساس حریت و آزادگی نمی‌کنیم، چون در بندگی خود ضعف داریم. اگر کاملاً بنده‌ی الله باشیم، آن وقت است که آزاد می‌شویم.

با این مفاصله و جداکردن مسیر از کفر و اهل کفر، تکلیف مسلمان واضح و روشن می‌شود. پس ممکن است ما در شرایطی قرار بگیریم که تنها مکلف به حفظ دین خودمان باشیم و نتوانیم این دین را به دیگران انتقال دهیم و در حدیث صحیح داریم که پیامبر ﷺ فرمود: «يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ الصَّابِرُ فِيهِمْ عَلَى دِينِهِ كَالْقَابِضِ عَلَى الْجُمْرِ»^۱ «زمانی بر مردم می‌آید که کسی که بر دینش صبر کند، مانند کسی است که آتشی در دست بگیرد». همچنان که گرفتن آتش در دست، انسان را بسیار دچار مشقت می‌کند،

دینداری کردن هم بسیار دشوار می‌گردد و واقعیت هم این است که دینی که همراه با خودش سختی و مشقت و تکلیف نداشته باشد، باید در حقانیت آن شک کرد. ما اگر دینی را بخواهیم که مزاحم دنیایمان نشود، این چنین دینی وجود ندارد. دینی که برای ما تکلیف ایجاد نکند و برنامه‌ای به ما ندهد و در خوردن و خفتن و آمدن و رفتن محدودیت ایجاد نکند، اینکه دیگر دین نیست، در این صورت حرکات ما حرکات نسنجیده می‌شود و اگر دینی بخواهیم که دنیایمان را ذره‌ای مکدر نکند و ما را دچار مشقت ننماید، این چنین دینی را الله نفرستاده است.

تو خواهی دردها درمان کنی اما به بی‌دردی؟ تو خواهی صعبها آسان کنی اما به آسانی؟ و چنین چیزی اصلاً ممکن نیست. در حدیث صحیح آمده که پیامبر ﷺ در دو رکعت رواتب قبل از نماز صبح، در رکعت اول سوره‌ی کافرون و در رکعت دوم سوره‌ی اخلاص را می‌خواند.^۱

رهنمون آیات:

- ۱- تأیید و تأکید بر عقیده‌ی قضا و قدر و اینکه الله می‌دانست کافر در ازل کافر است و مؤمن در ازل مؤمن است.
- ۲- الله متعال در پذیرش پیشنهاد باطل مشرکان متولی عصمت رسول الله شد.
- ۳- تأکید بر وجود فواصل فراوان میان اهل ایمان با اهل کفر و شرک.

۱- «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَرَأَ فِي رَكْعَتَيْ الْفَجْرِ: قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ، وَقُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» [مسلم: ۱۷۲۶] (مصحح)

تفسیر سوره‌ی نصر

این سوره هم یکی از سوره‌های مکی است، اگرچه جمعی از اهل تفسیر معتقد به مدنی بودن آن هستند، اما محتوای آیات، این مطلب را تایید نمی‌کند، بلکه مکی بودن آن در اولویت است و همچنان که در درس‌های پیشین اشاره کردیم، محور تمام سوره‌های مکی که دو سوم قرآن را تشکیل می‌دهند، اصلاح بینش است. اگر دیدن‌ها اصلاح شدند، شنیدن‌ها هم اصلاح می‌شوند و در حقیقت اصلاح بینش یعنی اصلاح شخصیت انسان که در حیات خود حرکتی داشته باشد تا او را به هدف مطلوب و مبارکی که الله برای انسان‌ها قرار داده برساند. نام سوره نصر به معنی یاری کردن است، اما نوع خاصی از یاری کردن مدنظر است، زیرا عَوْن هم به معنی یاری کردن است. می‌دانیم که یکی از نام‌های الله ناصر است و یکی دیگر از اسماء او مُعِين است اما تفاوت میان عون و نصر این است که عَوْن یاری عام است و عمومیت دارد و زمانی انسان به این یاری نیاز دارد که دچار مشکلات شده باشد، پس عون عبارت است از یاری کردن بدون درخواست. تعاون هم از ماده‌ی عون است اما نصر نوع خاصی از کمک است. وقتی انسان به شدت گرفتار شده نیازمند نصرت الله است، پس نصرت نوع خاصی از عون است. معمولاً کسانی که در مسیر دین و دینداری حرکت می‌کنند، بیشتر نیازمند نصرت هستند.

پیروزی در امتحان، محتاج نصرت الله است، اینجا است که ما در جای، جای قرآن ملاحظه می‌کنیم الله به کرات تعبیر نصرت را به کار می‌برد و در رابطه با کسانی است که دچار مشکل و بلایی شده‌اند، به عنوان نمونه ﴿وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [الروم: ۴۷] «و یاری دادن مؤمنان [حقی] بر عهده ما بود». یعنی مشکلاتی در راه است؛ و مؤمنین با این مشکلات مواجه هستند. الله می‌فرماید: حق است و بر ما (واجب است) یاری دادن اهل ایمان. پس اینجا عون نیست، همچنین در وضعیت و شرایطی که مسلمانان گرفتار شده‌اند، در سوره‌ی بقره می‌فرماید: ﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ﴾ شما این چنین پنداشته‌اید که به بهشت می‌روید ﴿وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ﴾ درحالی که بلایی که پیشینیان به آن مبتلا شده‌اند، به شما نرسیده است.

﴿مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَاءُ وَزُلْزُلُوا﴾ دچار مشکلات و آزمایش‌ها شدند و متزلزل شدند، طوری که نزدیک بود از مسیرشان منحرف گردند ﴿حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ﴾ یعنی کار به جایی رسید که حتی پیامبر و اهل ایمان همراه او گفتند: نصرت الله کی است؟ اینجا استغفار می‌خواهد که در انتهای آیه به آن خواهیم رسید، چرا پیامبر می‌گوید: نصرت الله کجاست، آیا به نصرت الله شک دارد؟ ﴿مَتَى نَصْرُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ﴾ [البقرة: ۲۱۴] «(یاری الله کی فرا خواهد رسید؟) آگاه باشید! بی‌تردید، یاری الله نزدیک است». در انتهای آیه ۱۱۰ سوره یوسف ﴿حَتَّى إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُوا﴾ [یوسف: ۱۱۰] «(ما همچنان به کافران مهلت می‌دادیم) تا آنگاه که پیامبران [از نزول عذاب] مأیوس شدند و [مردم] پنداشتند که به آنان دروغ گفته شده است». کار به جایی می‌رسد که پیامبران مأیوس می‌شوند و در اوج ایمان چنین ظنی برای‌شان پیدا می‌شود که دیگر از جانب مردم تکذیب خواهند شد. این نکته بسیار مهم است. یعنی وضعیت آن‌چنان بحرانی می‌شود که حتی پیامبران هم تحمل‌شان تمام می‌شود و الله عمداً این کار را انجام می‌دهد، تا بیان کند یاری‌دهنده تنها اوست و از غیر او کاری ساخته نیست و تا او نخواهد هیچ امری محقق نمی‌شود. ارتباط نام سوره با محور سوره کاملاً آشکار است و محور سوره هم نصرت است، این نصرت الهی چه وقت شامل حال بندگان می‌شود؟ زمانی که زمینه‌های لازم فراهم شده باشد. ما که هیچ تکلیفی را انجام نداده‌ایم، نباید منتظر نصرت و یاری الله باشیم، این توقع نابه‌جایی است. وقتی که نصرت آمد، مأموریت دعوتگر و در رأس همه، پیامبر ﷺ پایان می‌یابد؛ اینجا دیگر باید دعوتگر آماده‌ی رفتن شود، زیرا زمان مرگش فرا رسیده و تقدیر الهی چنین است؛ زیرا بندگان را بسیار دوست دارد و عمر زاید و بیهوده به آنها نمی‌دهد، بلکه عمری که به آنها می‌دهد عمر مفید است و زمانی که کار به جایی می‌رسد که می‌خواهد عمرشان بیهوده شود و هیچ فایده‌ای در آن نباشد، آنها را می‌میراند و این محض لطف الله است. چون الله دوست ندارد بندگان مؤمنش بیکار و عاطل و باطل باشند و پیامبر ﷺ هم در یکی از دعاهایش همیشه به الله پناه می‌برد از اینکه به «أَرْدَلِ الْعُمْرِ» برسد، می‌فرمود: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ أَنْ أُرَدَّ إِلَى أَرْدَلِ الْعُمْرِ»^۱:

۱- [بخاری: ۲۸۲۲ و ۴۷۰۷ و ۶۳۶۵ و ۶۳۷۰ و ۶۳۷۴ و ۶۳۹۰] و [مسلم: ۲۷۰۶] (مصحح)

«یا الله! من از فرتوت شدنی که باعث ذلت گردد به تو پناه می‌برم». چرا ارذل العمر است؟ چون چشم‌ها دیگر خوب نمی‌بینند، گوش‌ها خوب نمی‌شنود، حتی اگر مثلاً چشم‌ها را عوض کردیم، گوش‌ها را معالجه کردیم، سایر اعضا را چه کار کنیم؟ بنابراین پیامبر ﷺ می‌فرمود از الله بخواهید تا وقتی که حیات‌تان مفید است، به شما حیات بدهد، وقتی دیگر حیات‌تان فایده ندارد شما را بمیراند: «اللَّهُمَّ أَحْيِنِي مَا كَانَتْ الْحَيَاةُ خَيْرًا لِي، وَتَوَفَّنِي إِذَا كَانَتْ الْوَفَاةُ خَيْرًا لِي»^۱ «یا الله! تا زمانی که زندگی به نفع من است، مرا زنده نگه دار و هنگامی که مرگ به نفع من است مرا بمیران». زمانی که نصرت می‌آید کار تمام است و دعوتگر باید برای جبران کاستی‌ها تسبیح و استغفار کند.

تقسیم‌بندی آیات:

آیه ۱ و ۲ توضیحی است پیرامون آمدن نصرت و فتح الهی و نتیجه‌ی نصرت و فتح این است که مردم به سوی دین الله می‌آیند. در همین دنیا و همین عصری که در آن هستیم، کار به جایی خواهد رسید که تمام دنیا و آن‌هایی که روی کره زمین هستند، به صورت اختیاری و بدون هیچ اجباری به سوی دین الله خواهند آمد. بعد از آن، مسئولیت دعوتگر پایان یافته است و حکومت اسلامی برپا می‌شود، بعد از مدتی دوباره زمینه‌های نفاق و فتنه پیدا می‌شود. اما این بار که می‌خواهد فتنه‌ها حاکم شود، دیگر مجال نیست و قیامت می‌آید و کار به اتمام می‌رسد. چند بار چنین وضعیتی اتفاق افتاده اما نهایی‌ترین حالت، وضعیتی است که بعد از آن الله روح تمام مومنین را با فرستادن بادی ملایم جدا نموده و به دنبال آن قیامت بر کفار و بدترین مخلوقات الله به پا می‌شود.^۲

آیه ۳ بیان تکلیف دعوتگر بعد از آمدن نصرت و فتح الله است. به عبارتی بیان پایان مأموریت دعوتگر و اینکه برای تقصیراتش باید الله را تسبیح کند و برای توفیقاتی که نصیبش شده حمد الله را به جا آورد.

۱- [بخاری: ۵۶۷۱ و ۶۳۵۱] و [مسلم: ۲۶۸۰] (مصحح)

۲- «يَبْعَثُ اللَّهُ رِيحًا كَرِيحِ الْمَسْكِ مَسُّهَا مَسُّ الْحَرِيرِ، فَلَا تَتْرُكُ نَفْسًا فِي قَلْبِهِ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنَ الْإِيمَانِ إِلَّا قَبَضَتْهُ، ثُمَّ يَبْقَى شِرَارُ النَّاسِ عَلَيْهِمْ تَقْوَمُ السَّاعَةُ» [مسلم: ۱۹۲۴ و ۲۹۳۷ و ۲۹۴۰] (مصحح)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ ﴿۱﴾ وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا ﴿۲﴾ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا ﴿۳﴾﴾: [النصر: ۱-۳].

این سوره دارای نام‌های «تودیع (خداحافظی)، النصر و ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ﴾» می‌باشد. این سوره در حقیقت خداحافظی رسول ﷺ می‌باشد و آخرین سوره‌ی نازل شده بر پیامبر ﷺ است^۱ و پیامبر ﷺ بعد از آن وفات می‌کند.

سوره‌ی نصر آخرین سوره و آیه‌ی مبارکه: ﴿وَأَنْتُمْ أَيُّومًا تَرْجِعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ...﴾: [البقرة: ۲۸۱] آخرین آیه‌ی است که بر پیامبر نازل شده است.^۲ قبل از موت رسول ﷺ بین زندگانی دنیا و لقای الله مخیر شد و پیامبر ﷺ لقای الله را برگزید.^۳

اعراب مکه دو قبیله‌ی بزرگ بنوبکر و خزاعه بودند که بعد از اسلام بنوبکر در پناه کفار و خزاعه در پناه مسلمانان بودند. آنها عهد و پیمان داشتند که به یکدیگر تعدی نکنند. اما کفار خیانت کردند و افرادی از قبیله‌ی بنوبکر را فرستادند تا پنهانی افرادی

۱- اتفاق مفسران بر این است که آخرین سوره‌ای که به تمامی بر رسول الله نازل شده، سوره‌ی نصر است و این نظر ابن عباس رضی الله عنهما است همان‌گونه که در صحیح مسلم روایت شده است. «عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُثْمَةَ، قَالَ: قَالَ لِي ابْنُ عَبَّاسٍ: تَعْلَمُ - وَقَالَ هَارُونُ: تُدْرِي - آخِرَ سُورَةٍ نَزَلَتْ مِنَ الْقُرْآنِ، نَزَلَتْ جَمِيعًا؟ قُلْتُ: «نَعَمْ، إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ»، قَالَ: صَدَقْتَ» [مسلم: ۳۰۲۴] (مصحح)

۲- قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: «هَذِهِ آخِرُ آيَةٍ نَزَلَتْ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ» [بخاری: (۳/ ۵۹) و (۴۵۴۴)] (مصحح)

۳- «إِنَّ عَائِشَةَ، قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَهُوَ صَاحِبٌ يَقُولُ: " إِنَّهُ لَمْ يُقْبَضْ نَبِيٌّ قَطُّ حَتَّى يَرَى مَقْعَدَهُ مِنَ الْجَنَّةِ، ثُمَّ يَحْيَا أَوْ يَخْبِرُ، فَلَمَّا اشْتَكَى وَحَصَرَهُ الْقَبْضُ وَرَأْسُهُ عَلَى فَخِذِ عَائِشَةَ عَشِيَّةَ عَشِيِّ عَلَيْهِ، فَلَمَّا أَفَاقَ شَخَصَ بَصْرُهُ نَحْوَ سَقْفِ الْبَيْتِ، ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ فِي الرَّفِيقِ الْأَعْلَى» فَقُلْتُ: إِذَا لَا يُجَاوِرُنَا، فَعَرَفْتُ أَنَّهُ حَدِيثُهُ الَّذِي كَانَ يُحَدِّثُنَا وَهُوَ صَاحِبٌ» [بخاری: ۴۴۳۷ و ۴۴۶۳ و ۶۳۴۸ و ۶۵۰۹ و مسلم: ۲۴۴۴] (از

عایشه رضی الله عنها روایت است که رسول الله ﷺ در حال صحت می‌فرمود: «هیچ پیامبری از دنیا نمی‌رود تا زمانی که جایگاهش را در بهشت نبیند. سپس به او اختیار داده می‌شود». پس هنگامی که بیمار شد و نزدیک بود قبض روح شود، در حالی که سرش بر زانوی عایشه گذاشته شده بود، بیهوش شد. و هنگامی که به هوش آمد، چشمانش به سقف خانه، دوخته شد و فرمود: یا الله! به سوی رفیق‌الاعلی. عایشه رضی الله عنها می‌گوید: گفتم: دیگر نزد ما باقی نمی‌ماند و دانستم که این، تحقق همان سخنی است که در زمان صحتش به ما می‌گفت». (مصحح)

از قبیله‌ی خزاعه را به قتل برسانند. قبیله‌ی خزاعه، به پیامبر ﷺ شکایت کردند که آنها عهد شکنی کرده‌اند و پیامبر ﷺ در مدینه بود. بدون خبر دادن اهل مکه لشکریانی از یارانش را جمع کرده و بسوی مکه رهسپار شد. قبل از ورود به مکه دستور داد تمام کوه‌های اطراف مکه را شعله‌های آتش بگذارند تا کفار مکه به وحشت بیافتند. سپس وارد مکه شدند و کفار بدون مقاومت کنار کشیدند.

با دستور پیامبر ﷺ ۳۶۰ نماد (بت) که درون کعبه قرار داشت، به فرمان الله شکسته شد؛ این اتفاق در سال هشتم هجری رخ داد و تمام اعراب و قبایل عرب بعد از فتح مکه در سال ۹ هجری ایمان آورده و مسلمان شدند و این سال، به سال عام الوفود معروف شد. اعراب به دلایل مختلف ایمان آوردند. گروهی خود مسلمان بودند و جرأت اظهارکردن نداشتند. گروهی به خاطر مال و ثروت و گروهی هم منتظر بودند که نتیجه‌ی این جنگ چه خواهد شد؛ آنها سال عام الفیل را به یاد داشتند و می‌خواستند ببینند الله چگونه از خانه‌ی خود حفاظت می‌کند. زمانی که پیامبر به یاری الله وارد مکه شد و آنجا را فتح کرد، آنها فهمیدند که دین رسول برحق است و ایمان آوردند.

﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ﴾^۱ «[ای پیامبر،] هنگامی که یاری الله [برای دین تو] و پیروزی [فتح مکه] فرا رسد».

۱- اذا: ظرف زمان.

جاء: آمد و فعل ماضی است برای تحقق. وقتی کلمه‌ی اذا بر سر فعل ماضی بیاید، معنی آینده پیدا می‌کند.

نصر: یاری مخصوص الله در مقابل مشکلات و مصایب.

فتح: گشودن و بازکردن گره‌ی مادی و معنوی. معمولاً گره‌های مادی را شاید انسان خود بتواند باز کند. اما بسیاری اوقات گره‌های مادی تنها در باب مسایل دنیوی نیست، بلکه گره‌های ساده در رابطه با مشکلات خانوادگی، اجتماعی؛ بعضی از گره‌ها هم گره‌های فکری‌اند که باید فتح شوند. یک سری بن‌بست‌های فکری برای انسان ایجاد می‌شود که همواره با خودش کلنجار می‌رود و به نتیجه نمی‌رسد و معلوم نیست به چه سمت و سویی حرکت می‌کند. یک سری گره‌ها، گره‌های روحی هستند که پیامدش همین افسردگی‌های روحی است، بیزار شدن انسان از خود و خودبیگانگی، این‌ها همه گره هستند، دسته‌ی دیگر، گره‌های اخلاقی هستند و... بنابراین همه‌ی این گره‌ها محتاج فتوحات الهی‌اند و یکی از نام‌های الله فتاح است، یعنی بسیار گشاینده؛ و بنده‌ی الله فتاح، خود باید فتاح باشد، یعنی گشاینده باشد، وقتی الله فتاح است، انتظار دارد بنده‌اش هم فتاح باشد، یعنی گره‌گشا باشد، حال چه گره‌گشای گره‌های خودش از لحاظ

شخصیتی و یا گره‌گشای گره‌های دیگران؛ و این هم به تعبیر اقبال میسر نیست مگر اینکه انسان از درون متحول شود. یک انقلاب درونی پیدا کند. آن وقت گره‌هایی را که خودش یا دیگران برایش ایجاد کرده‌اند، بسیار آسان می‌گشاید، یعنی بن‌بستی در حیاتش وجود نخواهد داشت و اگر هم بن‌بستی پیش آید، برای دیگران بن‌بست است. مؤمن خیلی آسان این گره‌ها را می‌گشاید. این معنی فتح بود. یکی از معانی فتح، پیروزی است؛ انسان با بن‌بست‌هایی مواجه می‌شود که کسانی مانع از رشدش شده و به شکل‌هایی برای او در مسیر حرکت و رشدش سد ایجاد می‌کنند، با آنها صحبت می‌کند و آنها را دعوت می‌کند، گره باز می‌شود و کار به جایی می‌رسد که بایستی علیه آنها وارد جنگ شود، اینجا هم گره است، الله وعده داده که این گره را هم باز کند، به محض اینکه ما فتح را در قرآن می‌بینیم، نباید ذهن‌مان متوجه جنگ و لشکرکشی شود؛ زیرا تنها یکی از معانی فتح، پیروزی حاصل از جنگ است. گرهی مثلاً در کار دعوتگر پیش می‌آید که هرچه بیشتر تبلیغ می‌کند، کمتر به نتیجه می‌رسد، بنابراین دلسرد می‌شود و یکباره میدان دعوت را ترک می‌کند، مانند یونس عَلَيْهِ السَّلَامُ که عصبانی می‌شود و از قومش فاصله می‌گیرد و الله او را مورد مؤاخذه قرار می‌دهد، ابتدا مدتی در شکم ماهی زندانی می‌شود، آنجا متوجه تقصیر خود می‌شود. ما هم اگر دعوت کردیم و موفق نشدیم، معنایش این نیست که میدان را خالی کنیم، باید روش را عوض کنیم، تغییر رویه بدهیم، همان مطلب را به شکل‌های دیگر بازگو کنیم، حتی مدتی با سکوت دعوت کنیم؛ زیرا این تجدیدنظر کردن‌ها بسیار مهم است تا توفیقات الهی را بیشتر درک کنیم و فتوحات الهی شامل حال ما گردد. پس معنی فتح بسیار وسیع است و این‌گونه نیست که فقط در جنگ و شمشیر کشیدن خودش را نشان دهد در مورد آیهی ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا ۝۱﴾ [الفتح: ۱] «[ای پیامبر،] به راستی که ما پیروزی آشکاری را [در صلح حدیبیه] برایت مقدر کردیم». بسیاری از مفسران می‌گویند منظور فتح مکه است. ابن عباس رضی الله عنهما که یکی از مفسران بزرگ قرآن است، این نظر را ندارد. آیهی ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا ۝۱﴾ می‌تواند مربوط به فتح مکه نباشد، بلکه منظور این باشد که گره‌گشایی کردیم، گره و بن‌بستی در تبلیغ دین ایجاد شده بود، ما آن گره را باز کردیم. اولین مرحله این بود که دعوتگر خودش را مقصر و اهل گناه می‌دانست، الله می‌فرماید: اینطور نیست: ﴿لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَبِئْسَ نِعْمَتُهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا ۝۲﴾ [الفتح: ۲] «تا الله گناه گذشته و آینده‌ات را بیامزد و نعمتش را بر تو تمام گرداند و تو را به راه راست هدایت نماید». گناهان گذشته و آینده‌ی تو را الله می‌بخشد، گره باز می‌شود، اگر یکی بیاید و به من و شما بشارت دهد که هرچه گناه کرده‌ای، همه‌اش بخشیده شد، چقدر انسان احساس فرح می‌کند. گشایش در کارش حاصل می‌شود؛ زیرا همیشه احساس گناه و معصیت کردن انسان را از لحاظ روحی قبض می‌کند، انسان ناراحت می‌شود اما وقتی که فهمید گناهانش بخشیده شده، آرامش بر او حاکم می‌شود.

﴿وَالْفَتْحُ﴾: «فتح مکه».

این پیام الله برای رسولش می‌باشد؛ هنگامی که الله توفیق پیروزی و فتح مکه را نصیب شما کرد.

بشارتی است به پیامبر ﷺ که روزی خواهد رسید که الله نصرت و فتح را نصیب شما خواهد کرد، اما قبل از این نصرت و فتح باید مقدماتی را فراهم کنید. یکی از آنها همان هجرت است، بنابراین سه مرحله در کار رساندن پیام الله به بندگانش بایستی طی شود، تا بعد از آن شما متوقع باشید که مردم به سمت دین الله بیایند، هنوز یک مرحله از این مراحل طی نشده اما شما می‌خواهید همه اهل ایمان شوند؛ این است که الله مراحل را پیش روی پیامبر می‌گذارد. هجرت‌های متعدد صورت می‌گیرد، هجرت از مکه به حبشه که اولین هجرت است، هجرت مسلمان‌ها و هجرت پیامبر به طائف و نهایتاً هجرت به مدینه بعد از سیزده سال صورت می‌گیرد و کم کم حکومت اسلامی شکل می‌گیرد، در آن وقت است که مسلمان‌ها در مکه دچار انواع مشکلات و ظلم و ستم شدند، برای اینکه مکه را ترک کنند و از کاروان قریش امکاناتی را که در مکه از آنها سلب و غصب شده بود، باز پس گیرند. و صرفاً برای جنگ نمی‌روند اما بعد از آن جنگ بدر به وقوع می‌پیوندد، اینجا است که مسلمان‌ها منتظر هستند الله اجازه دهد که بروند و حق خودشان را از دشمنان بگیرند. بعد از این هجرت و این مراحل که طی می‌شود و این همه مشقات و مصایب که تحمل می‌شود ﴿أَذِنَ لِلَّذِينَ يُقَتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ﴾ [الحج: ۳۹]. آن وقت به اهل ایمان اجازه داده می‌شود، به خاطر ظلمی که به آنها شده بود، بجنگند و ظلم را از خودشان دفع کنند و الله بر نصرت آنها قدیر است ﴿وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ﴾ این آیه نازل می‌شود، دوباره بحث، بحث نصرت است. هنوز فتح نیامده، در یک مرحله که این نصرت می‌آید، البته فتح مقدماتی صورت می‌گیرد که فتح بدر است. گره، مقداری باز می‌شود اما باز شدن این گره معنی‌اش این نیست که گره نهایی هم باز شده، بعد از آن می‌بینید که در جنگ احد مسلمانان شکست می‌خورند اما به شکلی شکست و به شکلی هم فتح است، چون مسلمانان متوجه خودشان می‌شوند و بیشتر خودشان را می‌شناسند و این فتح است و به همین ترتیب این فتح‌ها ادامه می‌یابد، تا می‌رسد به فتح مکه سال هشتم؛ پس یک فتح نیست و فتوحات بعد از پیامبر الله تا روز قیامت ادامه دارد و این

فتوحات یکی از سنت‌های الله است و دارای سه مرحله هجرت، نصرت و فتح می‌باشد. پس این نصرت‌ها بعد از هجرت می‌آید. البته باید در کار دعوت باحکمت عمل کرد و توانایی‌های افراد از قبیل علم و... در نظر گرفته شود و این بسیار نکته ظریفی است. وقتی این‌چنین شد و هجرت و نصرت و فتح آمد، به جاست با طی مراحل منتظر نتیجه باشیم.

﴿وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا﴾^۱.

«و مردم را ببینی که گروه‌گروه در دین الله داخل می‌شوند».

و ببینی که مردم از ساکنان یمن و غیره گروه‌گروه به دین اسلام درآیند. پس از آن که قبلاً تک‌تک و انفرادی و ترسان به دین اسلام وارد می‌شدند. ناس یعنی مردم کوچه و بازار همه به سوی دین الله می‌آیند، از پیام شما متأثر می‌شوند، دیگر بحث‌های پیش پا افتاده و تنگ‌نظرانه مذهبی به دست فراموشی سپرده می‌شود و همه از لحاظ فکری و ایمانی ارتقا می‌یابند.

وقتی با این بینش حرکت کردیم، دیگر تنگ‌نظری‌ها، تعطیل می‌شوند ﴿وَرَأَيْتَ النَّاسَ﴾ و تمام مردم را می‌بینی که ﴿يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا﴾ فوج فوج و گروه‌گروه همه داخل دین الله می‌شوند، کسانی که عقب مانده‌اند، کسانی که تنبلی کرده و الان می‌خواهند جبران کنند، همه می‌آیند و مسلمان می‌شوند. و این رحمت وسیعی برای همه کس و همه جا است ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾ [الانبیاء: ۱۰۷] «و [ای محمد،] تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم». پس ما حق نداریم درهای رحمت را ببندیم. همین قضیه برای پیامبر که روی می‌دهد، دقیقاً این مراحل طی می‌شود، وقتی به مکه تشریف می‌آورد، آخرین سال‌های دعوت اسلامی است، ابوسفیان با آن قساوت قلبی که داشت و با آن همه مشکلاتی که برای مسلمان‌ها ایجاد کرده بود، به خدمت پیامبر ﷺ می‌آید، بعضی از اصحاب می‌خواهند به

۱- و رأیت: و دیدی.

ناس: مردم.

یدخلون: از ماده‌ی دخل یعنی داخل می‌شوند.

فی دین الله: دین الله، اینجا به معنی برنامه‌ی الله و راه الله آمده است.

افواج: جمع فوج است، به معنی دسته و گروه.

شکلی او را تحقیر کنند، پیامبر ﷺ اجازه نمی‌دهد، بلکه تکریمش می‌کند؛ زیرا ابوسفیان رئیس مشرکان بوده و ابوسفیانی که خیب را تا حد مرگ شکنجه کرد، پیامبر ﷺ می‌فرماید: «مَنْ دَخَلَ دَارَ أَبِي سُفْيَانَ فَهُوَ آمِنٌ»^۱ «هرکس به خانه ابوسفیان داخل شود در امان است». بسیار مهم است، یعنی خانه ابوسفیان ﷺ پناهگاه می‌شود برای کسانی که تازه مسلمان می‌شوند. حتی آن‌هایی که مسلمان نمی‌شوند اگر به خانه او بروند در پناه هستند، چنین رحمتی در رابطه با ابوسفیان ﷺ بود که بسیار ظلم کرده بود و کمترین ظلمش شکنجه‌ی خیب ﷺ صحابه‌ی پیامبر بود، به دستور ابوسفیان او را لخت کردند و روی تخته‌ای که میخ‌های تیز از آن بیرون زده بود، خواباندند و او را فشار می‌دادند، طوری که خون از بدنش فوران می‌کرد و به او با تمسخر می‌گفت: ای خیب، دوست داری که محمد ﷺ جای تو باشد؟ خیب ﷺ می‌گفت: من دوست ندارم خاری به پای محمد فرو رود، چه رسد به اینکه جای من باشد.^۲ ابوسفیان این صحنه‌ها را به یاد دارد. اینجا هم پیامبر ﷺ را می‌بینید که هرگز مانند طاغوت‌های زمان طغیان نمی‌کند؛ بلکه می‌فرماید: هر کس به خانه‌ی ابوسفیان برود، در امان است. بعد از اینکه ابوسفیان ایمان می‌آورد هند هم مسلمان می‌شود.

﴿وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا﴾ اگر این شرط رحمت نبود، این‌ها کجا می‌رفتند و حالا چه زیباست که الله در قرآن نفرموده «تبت یدا ابي سفیان وتب» چون در علم الله بود که ابوسفیان، مسلمان می‌شود و اگر تبت یدا... مانند ابولهب برای ابوسفیان هم گفته می‌شد، دیگر کار تمام بود و ابوسفیان جهنمی بود، پس رحمت چنین است. این همه ظلم این همه جنایت اما با توبه و ایمان کار تمام می‌شود. وقتی که کارها را انجام دادی و ابوسفیان‌ها به صف دین و دینداران ملحق شدند، کار تو تمام می‌شود، در غیر این صورت نباید پرونده‌ی همه را مختومه اعلام کنیم و بگوییم هرکس مسلمان است، مسلمان است و هرکس نیست رهاش کنیم؛ زیرا مغضوب علیهم و ضالین است. این را تحقیر کنیم به خاطر این که ریش ندارد یا آن یکی را چون بد حجاب است یا چون لباسش مناسب نیست. رحمت دین وسیع‌تر از اینها است، اول

۱- [مسلم: ۱۷۸۰] (مصحح)

۲- این سخن را واقعی در [المغازی: ۱/ ۳۶۲] و ابن هشام در [السیرة النبویة: ۱۷۲/۲] به زید بن الدثنة نسبت می‌دهند که در قضیه بعث رجیع به زبان آورده است. (مصحح)

باید همه را زیر این چتر جا داد و کم کم زمینه‌های تحول شخصیتی و ساختاری در آنها ایجاد کرد. آن وقت خودش می‌آید و این آمدن از روی اختیار، ارزشمند است و آمدنی که از روی اجبار باشد، بی‌ارزش است. این یعنی اصلاح واقعی. پس ای پیامبر! وقتی این کارها را کردی.

﴿فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَأَسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا﴾^۱ «پس به ستایش پروردگارت تسبیح گوی و از او آمرزش بخواه؛ همانا او بسیار توبه‌پذیر است».

۱- فسبِّح: از ریشه‌ی سباح است. سباح یعنی شناکردن و سباح یعنی ملوان. تسبیح به معنی شناور شدن. اما نه اینکه حتماً در آب شناور باشد. در حقیقت همچنان که فردی در آب فرو می‌رود، اگر یک لحظه دست و پا زدنش متوقف شود، مساوی با هلاکت اوست اما اگر بر دوام در حال حرکت باشد، هم با دست‌ها و هم با پاها، نتیجه این می‌شود که غرق نمی‌گردد. در باب مسایل معنوی تسبیح یعنی مستمر حرکت کردن. بنابراین تسبیح در قرآن یعنی دست و پا زدن مستمر و به سرعت، برای اینکه انسان از نقص‌ها، ضعف‌ها، کسالت‌ها و تنبلی‌ها فاصله بگیرد. مرداب بودن هنر نیست. مرداب بودن نوعی مرگ تدریجی است؛ مرداب یعنی آب گندیده. آبی که در جای خود مانده است بوی گند می‌گیرد و محیط را به گند می‌کشانند. شخصیت مُردابی، شخصیت خوبی نیست و شخصیت‌های مردابی متأسفانه در جامعه بسیار زیادند. می‌گندند و جهان اطرافشان را به گند می‌کشاند و بنابراین باید آب جاری بود. هرچند که نهر بسیار باریکی باشد، ارزشمند است، زیرا صفا و جمالی به محیط اطرافش می‌دهد. البته قرار نیست انسان همیشه نهر باقی بماند، بایستی این نهرها دست به دست هم بدهند و بحر شوند، پس تسبیح یعنی دور کردن الله از صفات ناشایست. و این یعنی دور شدن خود از صفات ناروا. نتیجه‌ی تسبیح حمد می‌شود که در حقیقت رفتن به سوی کمالات است، هر وقتی که ما الله را و در ضمن خودمان را از صفات ناشایست و ناروا به سرعت دور می‌کنیم، باید به سمت دیگری برویم که خوب باشد، این فاصله گرفتن از ضعف‌ها و رفتن به سوی قوت‌ها، دور شدن از ضعف‌ها می‌شود، تسبیح و رفتن به سوی خوبی‌ها می‌شود؛ بنابراین تسبیح و حمد تنها در نماز نیست، فاصله گرفتن از هر مرحله‌ای که در آن وضعی است و رفتن به سوی مرحله‌ای که در آن قوت و کمالی است تسبیح می‌شود.

استغفار: یعنی طلب غفران کردن و طلب مغفرت، یعنی از الله بخواهیم پرده‌ی غفران خود را بر روی گناهان بکشیم، آن‌چنان کشیدنی که هیچکدام از این گناهان آشکار نشوند و الله خودش وعده داد که می‌بخشد، چون غفور است و رحیم، تازه نه تنها می‌پوشاند، بلکه تبدیل هم می‌کند ﴿إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ ۗ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا﴾^{۷۰} «الفرقان: ۷۰» «مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و کاری شایسته انجام دهد؛ اینانند

بنابراین به پاس شکرانه‌ی این نعمت فتح و پیروزی و ورود گروه‌گروه مردم به دین اسلام و پایان دین باطل مشرکان، به ستایش پروردگارت نیایش‌گر باش و از او آمرزش بخواه ﴿إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا﴾: همان الله که بر بندگانش توبه‌پذیر است، تائبین را مورد آمرزش قرار می‌دهد و آنان را مشمول رحم خود قرار خواهد داد.

پس تسبیح کن، تسبیح به حمد. یعنی ترک منکر به وسیله‌ی انجام معروف یعنی رها کردن ضعف‌ها و نقص‌ها و رفتن به سوی کمالات و ارزش‌ها؛ تسبیح برای تقصیرهایی که بوده است و حمد برای توفیقاتی که نصیب شده است. ﴿فَسَبِّحْ بِحَمْدِ سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ، چقدر زیبا می‌شود، وقتی این را بر زبان می‌آوریم، این معنا را هم در ذهن داشته باشیم که من بایستی عملاً در مسیری باشم که از نقص‌ها و ضعف‌ها فاصله بگیرم و به سوی قوت‌ها و کمالات بروم، همیشه باید این‌طور باشیم. الله متعال، اینجا و در جاهای دیگر به پیامبر ﷺ می‌فرماید: ﴿فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلِّبِكُمْ وَمَثْوَلَكُمْ﴾ [محمد: ۱۹] «ای پیامبر، بدان که معبودی [به‌حق] جز الله نیست؛ و برای گناه خویش و [گناه] مردان و زنان مؤمن آمرزش بخواه؛ و [به یاد داشته باش که] الله، محل رفت‌وآمد [روزانه] و آرمیدن [شبانۀ] شما را می‌داند». ذنب پیامبر چیست؟ بعضی اوقات همان بی‌صبری‌هایی که برای اصحاب پیدا می‌شود تا جایی که پیامبر هم می‌گفت: ﴿حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرَ اللَّهُ﴾ [البقرة: ۲۱۴] «پیامبر و کسانی که با او ایمان آورده بودند گفتند: یاری الله کی فرا خواهد رسید؟». نصرت کجاست؟ حتی کار به

که الله بدی‌هایشان را به نیکی‌ها تبدیل می‌کند و الله همواره آمرزگاری مهربان است». هم سیئات را به حسنات تبدیل می‌کند و هم غفور است و کمترین اثری از آن سیئات باقی نمی‌گذارد. تواب از ماده‌ی توبه. اصل توبه هم اوبه بوده و اوبه همزه‌اش به «ت» تبدیل شده و توبه گردیده است. یعنی بازگشت انسان از مسیری که بر آن می‌رود و اهل توبه شدن او. البته الله هم اهل توبه است. اما نوع توبه الله با توبه انسان تفاوت دارد. توبه‌ی انسان یعنی بازگشت از مسیری که بر آن است حال یا خودش متوجه می‌شود یا اهل صلاحی در مسیرش قرار می‌گیرد و می‌گوید: اشتباه می‌کنی، توبه می‌کند و برمی‌گردد اما توبه الله این نیست که راهی را برود و بعداً برگردد. تواب بودن الله در حقیقت مشتاق بودنش به توبه‌ی بنده است، یک معنای توبه الله، توفیق توبه است که نصیب بندگان می‌کند و یک معنای دیگر قبول توبه است، پس هم توفیق توبه می‌دهد و هم توبه را از انسان می‌پذیرد.

جایی می‌رسد که پیامبر از نصرت الهی مایوس می‌شود ﴿حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا﴾ [یوسف: ۱۱۰] «[ما همچنان به کافران مهلت می‌دادیم] تا آنگاه که پیامبران [از نزول عذاب] مایوس شدند و [مردم] پنداشتند که به آنان دروغ گفته شده است». این استغفار می‌خواهد؛ پیامبر چرا عجله کند، پیامبر چرا باید مانند یونس علیه السلام ترک پست کند. باید استغفار کند ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ [الانبیاء: ۸۷] «[پروردگارا،] هیچ معبودی [به‌حق] جز تو نیست. تو منزهی. بی‌تردید، من از ستمکاران بوده‌ام». تکلیف دعوتگر همین است که باید نقص‌ها و ضعف‌ها و کمبودها را جبران کند و این در گرو اهل استغفار شدن است، این استغفار به تعبیر وارد در سوره‌ی مبارک نوح برکات و ثمرات زیادی دارد. ثمرات نقد و نسیه. نوح علیه السلام به قومش گفت: استغفار کنید الله برای گناهان شما غفار است، پیامدها و ثمرات استغفار: ﴿فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا ﴿۱۰﴾ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا ﴿۱۱﴾ وَيُمِدِّدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا ﴿۱۲﴾﴾ [النوح: ۱۰-۱۲] «گفتم: از پروردگار خویش آمرزش بخواهید [که] بی‌گمان، او بسیار آمرزنده است تا از آسمان [باران] پیاپی بر شما بفرستد و شما را با اموال و فرزندان بسیار یاری کند، به شما باغ‌های [سرسبز] بدهد و جویبارها [ی جاری] برایتان قرار دهد». نزول رحمت الهی یعنی باران ﴿وَيُمِدِّدْكُمْ بِأَمْوَالٍ﴾ رهایی از فقر مالی. ﴿وَبَنِينَ﴾ نیروی انسانی. الآن مشکل نیروی انسانی هم داریم آن هم نیروی انسانی کارآمد، نیروی انسانی که بتواند خدمت کند، نیروی انسانی که بتواند تبلیغ کند، نیروی انسانی که بتواند چهره زیبایی از دین و دینداری ارایه کند. این چنین نیرویی کم داریم. ﴿وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ﴾ به شما باغ‌های سرسبز می‌دهد، زمین‌تان آباد می‌شود ﴿وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا﴾ منابع آبی را برای‌تان فراهم می‌کند، دسترسی به منابع آبی؛ زیرا بحران قرن آینده، بحران آب خواهد بود. اگر می‌خواهید مشکل منابع آبی‌تان حل شود، باید استغفار کنید ﴿فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا﴾ و مقصود نوح علیه السلام این بود که: هرکس اهل استغفار شود، الله همه‌ی پریشانی‌های او را از بین می‌برد. همه‌ی تنگناهای حیاتش را از بین می‌برد، اگر اهل استغفار شود. از جایی که حساسی باز نکرده رزق و روزی نصیبش می‌کنیم. ﴿وَأَسْتَغْفِرُهُ﴾ یعنی ای پیامبر استغفار کن تا راه و روشی برای کسانی که در راه تو قدم برمی‌دارند شود؛ قرار نیست مخاطب این آیات تنها پیامبر صلی الله علیه و آله باشد، هر کسی به دنبال

او می‌آید تا روز قیامت همه مخاطب این آیه هستند و این سنت الهی است: هجرت، نصرت، فتح. این کارها که انجام شد مردم به طرف دین الله می‌آیند، آن وقت است که شما باید اهل تسبیح و حمد و استغفار گردید، وقتی کارها را از این طرف انجام دادی، از آن طرف هم الله به کمک تو می‌آید ﴿إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا﴾ تو برو به طرفش با استغفار. با طلب توبه و طلب مغفرت، الله هم به طرف تو برمی‌گردد و به تو نظر می‌کند و به این ترتیب، توفیقات پی‌درپی نصیبت می‌شود. ابن عباس رضی الله عنهما به خاطر اشتیاق و تلاش خودش و دعای پیامبر صلی الله علیه و آله مشهور به حبرالامه شد؛ یعنی دانشمند امت اسلامی و مفسر قرآن و پیامبر او را بر سینه‌اش فشرد و فرمود: یا الله! او را فقیه در دین و مفسر قرآن بگردان! ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «عمر رضی الله عنه مرا با بزرگان بدر در مجلس خود جای می‌داد. گویا یکی از آن‌ها ناراحت شده و گفته بود: چرا این پسر، با ما وارد مجلس می‌شود، حال آن که ما، پسرانی به سن او داریم؟ عمر رضی الله عنه گفت: شما، خود می‌دانید که او از کجاست (و از شأن او آگاهید)؛ لذا روزی مرا صدا زد و با آن‌ها به مجلس خود برد. من دریافتم که می‌خواهد دلیل این کارش را به آنان نشان دهد. پرسید: درباره‌ی این سخن الله متعال چه می‌گویید که فرموده است: ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ﴾؟ گفتند: الله متعال، به ما دستور داد که وقتی ما را یاری نمود و پیروز گردانید، او را ستایش کنیم و از او درخواست آمرزش نماییم. برخی هم سکوت کردند و چیزی نگفتند. سپس از من پرسید: آیا تو نیز چنین نظری داری؟ گفتم: خیر. گفت: پس، چه می‌گویی؟ پاسخ دادم: این، خبر وفات رسول الله صلی الله علیه و آله بود که الله به او خبر داد و فرمود: ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ﴾ «هنگامی که یاری الله و پیروزی [فتح مکه] فرا رسد، [بدان که زمان مرگت نزدیک شده است]». و این، علامتِ اجلِ توست. ﴿فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا﴾ «پس پروردگارت را با حمد و ستایش به پاکی یاد کن و از او آمرزش بخواه. بی‌گمان او، توبه پذیر است». عمر رضی الله عنه گفت: من نیز از این سوره همان برداشتی را دارم که تو گفتی».^۲

۱- «اللَّهُمَّ فَكَّهُهُ فِي الدِّينِ» [بخاری: ۱۴۳ و مسلم: ۲۴۷۷].

«اللَّهُمَّ عَلَّمَهُ الْكِتَابَ» [بخاری: ۷۵ و ۳۷۵۶ و ۷۲۷۰] (مصحح)

۲- عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: كَانَ عُمَرُ يُدْخِلُنِي مَعَ أَشْيَاحِ بَدْرٍ فَكَأَنَّ بَعْضَهُمْ وَجَدَ فِي نَفْسِهِ، فَقَالَ: لِمَ تُدْخِلُ هَذَا مَعَنَا وَلَنَا أَبْنَاءُ مِثْلَهُ، فَقَالَ عُمَرُ: إِنَّهُ مَنْ قَدْ عَلِمْتُمْ، فَدَعَا ذَاتَ يَوْمٍ فَأَدْخَلَهُ مَعَهُمْ، فَمَا رَأَيْتُ أَنَّهُ دَعَانِي

این سوره بیان‌کننده‌ی مسیری است که پیامبر ﷺ باید طی کند تا سرانجام به مرگ او ختم شود، به همین خاطر است که باید مراحل هجرت و نصرت و فتح صورت گیرد، آن وقت مردم فوج فوج وارد دین الله می‌شوند، کوله‌بارت را ببند، تو رفتنی هستی، باید به سوی رفیق‌علی بروی. و بنابراین این بشارتی است برای رسول الله ﷺ و آن چنان قوت قلبی به او داد که موجب ثبات قدم خود و اصحابش گردید؛ زیرا دین تو پیروز است، بشارتی که بسیار به آن نیاز داشتند، وقتی که پیامبر ﷺ و اصحاب در ضعف بودند، این چنین بشارتی آمد که دین تو دینی می‌شود که تمام مردم مشتاق ورود به آن می‌شوند، چقدر تسلی خاطر پیدا می‌شود و چقدر قوت قلب می‌گیرند و چقدر استقامت پیدا می‌کنند از اینکه خبر را الله می‌دهد. الله به پیامبر ﷺ بگوید: ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ ۝۱ وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا ۝۲ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ ۝۳ وَأَسْتَغْفِرْ لَهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا ۝۴﴾ نتیجه‌اش چه شد؟ ثبات و استقامت و پایداری و پایمردی پیامبر و اصحاب و فتوحات مختلف و در نهایت، فتح مکه و بعد هم کار دعوت به وسیله‌ی خلفای راشدین ادامه یافت تا امروز که به ما رسیده است.

استغفار:

- ۱- پاک کردن گناه در دنیا و بخشش.
 - ۲- ستر و پوشاندن در دنیا و آخرت.
- مُعْفِر: پوشش شمشیر در اعراب به مغفر معروف است که آن را می‌پوشاند.
- سبحان الله: الله هیچ نقصی ندارد.
- الحمدلله: مدح و ثنا و کمال الله را گفتن.

و علت استغفار:

- ۱- برای یاد دادن به امت و الگو شدن.

يَوْمَئِذٍ إِلَّا لِيُرِيَهُمْ، قَالَ: مَا تَقُولُونَ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ ۝۱﴾ [النصر: ۱]؟ فَقَالَ بَعْضُهُمْ: أَمَرْنَا أَنْ نَحْمَدَ اللَّهَ وَنَسْتَغْفِرَهُ إِذَا نُصِرْنَا، وَفَتِحَ عَلَيْنَا، وَسَكَتَ بَعْضُهُمْ فَلَمْ يَقُلْ شَيْئًا، فَقَالَ لِي: أَكْذَابُكَ تَقُولُ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ؟ فَقُلْتُ: لَا، قَالَ: فَمَا تَقُولُ؟ قُلْتُ: «هُوَ أَجَلُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَعْلَمَهُ لَهُ»، قَالَ: ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ ۝۱﴾ [النصر: ۱] «وَذَلِكَ عَلَامَةٌ أَجْلِكَ»، ﴿فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ ۝۳ وَأَسْتَغْفِرْ لَهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا ۝۴﴾ [النصر: ۳]، فَقَالَ عُمَرُ: «مَا أَعْلَمُ مِنْهَا إِلَّا مَا تَقُولُ» [بخاری:

۲- آخر هر کاری باعث جبران نقص در آن کار می‌شود (جبران نقص در دعوت پیامبر)

۳- جبران خطاهای کوچک: عیس و تولی
تصمیم برای اسیران جنگی بعد از جنگ.

تفسیر سوره‌ی مسد

نام این سوره مسد است و مسد به معنی طنابی است که از پوست درخت خرما تهیه شده باشد. محور آیات سوره با نام سوره دارای ارتباط است، در سوره‌ی پیشین یعنی سوره‌ی نصر از هجرت و نصرت و فتح و نهایتاً بارزترین مظهر فتح الهی نسبت به بندگان که همانا داخل شدن مردم به دین الله بود سخن گفتیم. مناسبت این سوره با سوره‌ی پیشین این است که بعد از هجرت و نصرت و فتح و داخل شدن مردم به دین الله، رأس کفار باید از بین برود. به همین خاطر است که این سوره هم ارتباطی تنگاتنگ با سوره‌ی پیش از خودش یعنی سوره‌ی نصر دارد، مظهر دیگری از مظاهر فتوحات ربانی برای بندگان از بین بردن سرسخت‌ترین دشمنان است که در آن عصر ابولهب بوده و در هر عصری این دشمن تنها نام و امکاناتش عوض می‌شود، اما سرسختی و خصومتی که با دین الله و اصولاً داخل شدن مردم به دین الله دارد، تغییر نمی‌کند. در عصر ما با تمام پیشرفت‌های علمی و تکنولوژی که هر روز شاهدش هستیم دین‌ستیزی و دین‌گریزی به صورت یک فرهنگ جهانی درآمده و امنیت دینداری کردن از مسلمانان سلب شده است و نمی‌تواند اسلام واقعی را به دیگران منتقل نمایند، چرا که انواع تهمت‌ها را به آنها می‌زنند، به همین خاطر مسلمانان نیازمند فتح و نصرت از جانب الله هستند تا به کمک آنها رأس کفر از بین برود. و پیکره‌ی کفر خودبه‌خود از بین رفتنی است، زیرا بدون دست و پا و چشم و گوش ادامه‌ی حیات ممکن است اما بدون سر ادامه‌ی حیات ممکن نیست. فتوحات ربانی هم، در طول تاریخ چنین بوده و همچنان هم تکرار خواهد شد، نمونه‌ی بارزی که ما امروز نیازمند بررسی آن هستیم، محتوای سوره‌ی مسد است. محور آیات سوره، هجرت و نصرت و فتح و داخل شدن مردم به دین الله بعد از پشت سر گذاشتن مانع کفر و کافران است. این مظهر فتح یک بار در زمان پیامبر ﷺ به وقوع پیوسته و بعد از آن هم به کرات در عصرهای مختلف این فتح و نصرت تکرار شده و می‌شود، بنابراین نگاه ما به سوره‌های قرآن، از جمله سوره‌ی مسد باید یک نگاه به روز باشد تا بتوانیم قرآن را آن‌گونه که نازل شده، بفهمیم و به کار گیریم. پس نام سوره یعنی مسد اشاره به ابزار و وسیله‌ای دارد که دشمنان برای مقابله با دین الله و دین‌ستیزی و

دین‌گریزی به کار می‌گیرند و روزی خواهد رسید که مسد، صاحبان خود را به همان آزارها و مشکلاتی که دینداران را به آن مبتلا می‌کردند، گرفتار خواهد کرد و به تعبیر دیگر هر کسی که آتش فتنه را برای دعوت مخلصانه برمی‌افروزد و برای رسیدن به هدفش تمام امکانات را به کار می‌گیرد، به هیچ چیز نخواهد رسید و خود و نزدیک‌ترین همکار و معاونش که در اینجا زنش هست، به آتش انداخته می‌شود، فرعون امت پیامبر ﷺ ابولهب بود،^۱ همچنان که فرعون زمان موسی فرد دیگری بود. بنابراین، همان برخوردی را که الله با فرعون زمان موسی کرد، همان برخورد را هم با فرعون زمان پیامبر که ابولهب بود داشت که انتظار می‌رفت از حامیان و پشتیبانان دعوت باشد.

تقسیم‌بندی آیات:

آیات ۱ تا ۲ بیان نابودی رأس کفار همراه با امکاناتش می‌باشد و این خود بشارتی است و می‌طلبد که ما هم تلاش و کوشش‌مان را جهت‌دار و هدف‌دار نماییم. آیات ۳-۵ که سوره با این سه آیه پایان می‌پذیرد، بیان سرانجام کفر و کفران و اینکه در قیامت با خواری و ذلت و دخول در آتش جهنم که خودشان در دنیا مقدمات آن را فراهم آورده‌اند به اتمام می‌رسد.

تفسیر آیات:

بشارت بسیار بزرگ و ارزشمندی در آیات این سوره است. به دنبال بشارتی که در سوره‌ی پیشین (سوره نصر) بود و آن بشارتی برای پیامبر ﷺ بود که روزی فرا می‌رسد که پیروز میدان دعوت می‌شود، پیروزی که دل‌های مردمان را صاحب می‌شود و راهنمای آنها به سوی دین الله می‌شود و کار به اینجا ختم نمی‌شود. وقتی که نصرت الهی و فتح آمد و به دنبال آن مردمان از دین‌گریزی و دین‌ستیزی دست برداشتند، آن وقت است که رأس کفر آخرین نفس‌های خود را می‌کشد و آخرین خُده‌های خود را به وسیله‌ی یارانش به کار می‌گیرد. این جاست که الله دوباره کارهایی را از پشت پرده‌ی غیب انجام می‌دهد که در راستای تثبیت آن نصرتی است که در سوره‌ی نصر، نصیب بندگان کرده است. در این عصر هم می‌بینید خیلی از اوقات ما احساس کمبود می‌کنیم؛ زیرا می‌بینیم زمینه و بستر برای دورشدن مردم به صورت عام از دین بسیار فراهم‌تر است. زمینه برای اینکه جوانان به سمت بی‌دینی بروند، فراهم است. در

۱- این مساله در مورد ابوجهل مشهور است. (مصحح)

این ظروف و شرایط بسیار مناسب است که آیات این سوره را بر دل‌های خود نازل کنیم و متوجه باشیم که یقیناً این وضعیت و شرایط به همین منوال باقی نخواهد ماند. چون «دَوَامُ الْحَالِ مِنَ الْمُحَالِ» «دائماً یکسان نباشد حال دوران، غم مخور» غم نخوردن لازم است اما کافی نیست. اینکه غم نخوریم تنها بخشی از کار است اما در این راستا باید چه کنیم؟ آن وقت است که الله به وعده‌ی خود وفا کرده و آنچه را که مقتضای حکمت باشد، انجام می‌دهد.

اسباب نزول:

بخاری و غیره از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده‌اند: روزی رسول الله به کوه صفا رفت و با صدای بلند فرمود: «واصبحاه». -عرب زمانی این جمله را می‌گفتند که دشمن به شکل غافل‌گیرانه بر آنان هجوم آورده باشد- قریش به سوی پیامبر شتافتند و گفتند: چه شده است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به آنان فرمود: اگر به شما بگویم از پشت این کوه صبحگاه و یا شامگاه مورد تهاجم دشمن قرار خواهید گرفت، آیا گفتارم را تصدیق می‌کنید؟ گفتند: آری، پس فرمود: من شما را آگاه می‌سازم که عذاب شدید و دردناکی پیش‌رو دارید. ابولهب گفت: تباه شوی! آیا برای همین ما را جمع کردی؛ به همین سبب الله سوره: ﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ ۝۱ مَّا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ ۝۲ سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ ۝۳ وَأَمْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ ۝۴ فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ ۝۵﴾ را نازل فرمود.^۱

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ ۝۱ مَّا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ ۝۲ سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ ۝۳ وَأَمْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ ۝۴ فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ ۝۵﴾ [المسد: ۱-۵].
دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله ابتدا مخفیانه و در خانه‌ی نوجوانی ۱۶ ساله به نام ارقم بن ارقم بود تا اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله به فرمان الله، قوم خود را برای ابلاغ رسالت در یک‌جا جمع

۱- «صَعِدَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الصَّفا ذَاتَ يَوْمٍ، فَقَالَ: «يَا صَبَا حَاه»، فَاجْتَمَعَتْ إِلَيْهِ فُرَيْشٌ، قَالُوا: مَا لَكَ؟ قَالَ: «أَرَأَيْتُمْ لَوْ أَخْبَرْتُكُمْ أَنَّ الْعَدُوَّ يُصَبِّحُكُمْ أَوْ يَمَسِّيكُمْ، أَمَا كُنْتُمْ تُصَدِّقُونِي؟» قَالُوا: بَلَى، قَالَ: «فَإِنِّي نَذِيرٌ لَّكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ» فَقَالَ أَبُو لَهَبٍ: تَبَّ لَكَ، أَلْهَذَا جَمَعْتَنَا؟ فَأَنْزَلَ اللَّهُ: ﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ

﴿[المسد: ۱]﴾ [بخاری: ۱۳۹۴، ۳۵۲۵، ۴۸۰۱، ۴۹۷۲، ۴۹۷۳ و مسلم: ۲۰۸] (مصحح)

کرد. او ابتدا به آنها گفت: اگر به شما بگویم هم‌اکنون لشکری اسب سوار به ما حمله خواهند کرد چه می‌گویید؟ و همگان گفتند: ما حرف تو را باور می‌کنیم. پس پیامبر ﷺ فرمود: اما من خبر دیگری برای‌تان دارم؛ من پیامبر الله هستم. همه شگفت‌زده شدند و از این جمع ابولهب عمویش عصبانی شد و گفت: «تَبَّأ لَكَ أَجْمَعَتْنَا هَذَا»: «هلاک شوی آیا ما را برای این جمع کردی؟».

در مکه به خاطر شرایط آب و هوایی گرم و زمین‌های لم یزرع، امکان کشاورزی و دامداری چندانی نبود. بزرگان مکه به واسطه‌ی وجود آب زمزم و فواید و عایدات نمادها و بت‌ها و نذورات و قربانی‌هایی که مردم مکه و دیگر حجاج می‌آوردند، امرار معاش می‌کردند و صاحب ثروت‌های زیادی شده بودند و البته با آمدن رسول ﷺ و ابلاغ دین توحید و نفی شرک و بت‌ها منافع آنها به خطر می‌افتاد. یکی از این ثروتمندان عبدالعُزی بن عبدالمطلب با کنیه‌ی ابولهب عموی پیامبر بود. به این دلیل به ابولهب مشهور شده بود که سرخ‌رو و زیبا و خیلی زود عصبانی می‌شد و مانند آتش سرخ می‌شد. ابولهب به سه دلیل شروع به مخالفت با برادرزاده‌اش کرد:

۱- حسادت.

۲- اعتراض.

۳- مال و ثروت.

اروی بنت حرب بن امیه همسر ابولهب^۱ نیز ثروتمند و دارای خدمتکاران زیادی بود. در راه آزار و اذیت پیامبر با ابولهب همکاری می‌کرد. اروی گردن‌بند ارزشمند الماسی داشت که آن را فروخت تا خرج آزار رسول ﷺ نماید. با خدمتکار خود به صحرا می‌رفت و پشته‌های خار جمع می‌کرد و بر دوش می‌گذاشت و با کمک شوهرش

۱- روایت شده هنگامی که زن ابولهب شنید درباره‌ی او و شوهرش قرآن نازل شده، شتابان به سوی پیامبر الله که در کنار کعبه نشسته بود رفت و ابوبکر صدیق رضی الله عنه کنار رسول الله صلی الله علیه و آله بود، زن ابولهب یک مشت سنگ در دست داشت؛ هنگامی که مقابل رسول الله صلی الله علیه و آله ایستاد، الله بینائی او را از رسول الله برداشت و پیامبر را ندید، ابوبکر را دید و گفت: ابوبکر! رفیقت کو؟ شنیده‌ام مرا هجو کرده و به باد استهزا گرفته است؛ سوگند به الله اگر او را بینم این سنگ‌ها را بر او می‌کوبم. من شاعرم و در مذمت گویی مهارت دارم، سپس رفت. ابوبکر گفت: ای رسول الله، شما او را دیدی ولی او شما را ندید. پیامبر فرمود: الله بینایش را برداشت. [سیره ابن هشام: (۱) / ۳۵۵] حکم سند: ضعیف؛ به صورت معلق از ابن اسحاق روایت شده است.]

شب‌ها بر سر راه پیامبر می‌گذاشت تا صبح‌ها که پیامبر بیرون می‌رفت به پایش برود. آنها از شدت حقد و حسد با سنگ به پای پیامبر ﷺ زدند و او را خون‌آلود و زخمی کردند. می‌گویند: همسر ابولهب به رسول الله لقب «مُذَمَّم» بر وزن محمد داده بود و در کوچه و بازار او را به این نام دشنام می‌داد و درباره‌اش شعر می‌خواندند.

ابولهب دو پسر به نام عتبه و عتیبه داشت که دختران پیامبر ﷺ را به ازدواج خود درآورده بودند؛ رقیه و ام کلثوم رضی‌الله‌عنهما بعد از ابلاغ نبوت توسط پیامبر ﷺ، به شدت توسط خانواده‌ی ابولهب و زنش آزار و اذیت می‌شدند و زن ابولهب همه جا از آنها بدگویی می‌کرد و در نهایت آنها را طلاق دادند و به خانه‌ی پدر برگشتند تا اینکه عثمان بن عفان رضی‌الله‌عنه آنها را به ازدواج خود درآورد و به عثمان ذی النورین معروف گشت (ابتدا با رقیه رضی‌الله‌عنها و بعد از فوت او با ام کلثوم رضی‌الله‌عنها).

آزار و اذیت خانواده‌ی ابولهب بالا گرفت و الله سورهٔ تبت را نازل کرد.

زمانی که زن ابولهب در مکه با گفتن «مُذَمَّم» به پیامبر ﷺ دشنام می‌داد، پیامبر ﷺ لبخند می‌زد و می‌گفت: الله مرا دوست دارد آنها به مُذَمَّم دشنام می‌دهند ولی من محمد هستم. زمانی که پیامبر در مکه مشغول تبلیغ دین می‌شد و مردم را به اسلام دعوت می‌کرد، ابولهب پشت سر آنها می‌ایستاد و او را تکذیب می‌کرد و می‌گفت: ای مردم! حرفش را باور نکنید او برادرزادهٔ من است او دیوانه است.

ابولهب به جزای این گناه دچار لکنت زبان شد و بعد از غزوهٔ بدر دچار ناراحتی و بیماری شد. می‌گویند: تمام بدنش دچار ورم شدید شد و همه فکر می‌کردند که شاید این مرض واگیر باشد و کسی به او دست نمی‌زد؛ در نهایت در اوج ناراحتی و درد از دنیا رفت و با تکه چوبی او را به بالای تپه‌ای بردند و در گودالی انداختند و رویش را پوشاندند. فرزندان‌ش بعد از مرگ او به جز عتبه و عتیبه به اسلام ایمان آوردند و پیامبر همیشه به صحابه یادآوری می‌کرد که به آنها طعنه نزنید و گذشته پدر و مادرشان را به یاد آنها نیاورید.

نقل است که یکی از صحابه، ابولهب را در خواب دید و از او احوالش را پرسید. ابولهب گفته در آتشی که هرگز ندیده‌ام می‌سوزم و حال خوشی ندارم ولی هر دوشنبه از لای انگشتان دستم کمی به من آب می‌دهند تا بخورم. و این به خاطر برده‌ای است که هنگام تولد محمد ﷺ از خوشحالی آزاد کردم.^۱

۱- «قَالَ عُرْوَةُ: وَتُؤَيَّبَةُ مَوْلَاةٌ لِأَبِي لَهَبٍ، كَانَ أَبُو لَهَبٍ أَعْتَقَهَا، فَأَرَضَعَتِ النَّبِيَّ ﷺ، فَلَمَّا مَاتَ أَبُو لَهَبٍ أُرِيَهُ بَعْضُ أَهْلِهِ بِشَرِّ حَبِيْبَةٍ، قَالَ لَهُ: مَاذَا لَقِيتَ؟ قَالَ أَبُو لَهَبٍ: لَمْ أَلْقِ بَعْدَكُمْ غَيْرَ أَيِّ سُقِيْتُ فِي هَذِهِ بَعْتَاقِي

﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ﴾^۱ «بریده باد هر دو دست ابولهب و هلاک باد!».

تُؤَيِّبَةً» «عروه می گوید: ثویبه کنیز آزاد شده‌ی ابولهب است، ابولهب او را آزاد کرد. او کسی است که به پیامبر ﷺ شیر داده بود. وقتی ابولهب مُرد یکی از بستگانش او را در بدترین وضعیت در خواب دید، به ابولهب گفت: چه دیدی؟ ابولهب پاسخ داد: بعد از شما هیچ خوبی‌ای ندیدم، مگر اینکه به دلیل آزاد کردن ثویبه [در روایات دیگر آمده است که به مقدار سوراخ بین انگشت شست دست و انگشت اشاره] به من آب داده شد» [بخاری: تحت رقم ۵۱۰۱ به صورت معلق ذکر شده است و این روایت از معلقات امام بخاری است و نه از احادیث متصل]. که البته نکاتی در مورد آن حایز اهمیت است:

الف) ابولهب روز تولد پیامبر ﷺ ثویبه را آزاد نکرد و در روایت حتی کوچکترین اشاره‌ای به آن نشده است، بلکه او را بعد از هجرت آزاد نمود.

ب) عروه رؤیای خواب را از شخصی مجهول روایت کرده است، گفته شده که سبب عدم ذکر اسمش مشرک بودن راوی است.

ج) عروه تابعی است و روایت تابعی از پیامبر ﷺ قبول نمی‌شود مگر اینکه اسم صحابه‌ای را که از پیامبر ﷺ روایت می‌کند ذکر نماید. چه رسد به اینکه روایت تابعی از شخص مجهولی و مهم‌تر از آن حکایت رویای خوابش باشد؟! ﴿ظَلَمْتُ بَعْضَهَا فَوْقَ بَعْضٍ﴾ [النور: ۴۰] «تاریکی‌هایی است یکی بر فراز دیگری».

د) و آیا صحیح است که مسلمان، امری شرعی و ثابت‌شده از قرآن و سنت را با رؤیای خواب رد کند؟ پس کافرِ معاندِ سرکش، به جز عذاب شدید در جهنم چیزی نصیبش نخواهد شد و حکمی که در مورد ابولهب نازل شده است این است که: ﴿سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ﴾^۲ «به زودی به آتش شعله‌ور در خواهد آمد»؛ زیرا با پیامبر ﷺ و اسلام و مسلمانان دشمنی نمود و محال است که بتوان این عذاب را با رویای خواب رد نمود! (مصحح)

۱- تبت: از ماده‌ی تَبَّ به معنی دُعا است، دعا برای هلاکت و نابودی کسی یا چیزی و تَبَّ دوم تحقیق این دعاست، یعنی این دعا هم مستجاب شده است، پس کلمه‌ی تب به معنی هلاکت و نابودی است و در لغت برای دعای شر به کار رفته است، مانند وقتی که به کسی گفته می‌شود «تَبَّ لَكَ» یعنی الله تو را بکشد، الله تو را از بین ببرد؛ اما این که الله این دعا را مستجاب کند، مقوله دیگری است.

یدا: اصلش یدان بوده، یعنی دو دست اما چون در این جا مضاف به ابی شده؛ (ن) آن حذف شده است، یعنی هر دو دست ابی لهب.

ابی لهب: که کنیه عموی پیامبر بود، چون چهره‌ی سرخ و آتشین داشت، در میان اعراب به این کنیه مشهور شده بود و کسی بود که در حقیقت آتش شرارت و آتش کینه و بغض و آتش

﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ﴾: «بریده باد دو دست ابولهب بن عبدالمطلب و عملش نابود باد!»

﴿وَوَتَّبِ﴾: «مرگ بر او باد، که او از دوزخیان است.» (در جواب تَبَّأُ لَكَ که ابولهب به پیامبر گفت).

﴿تَبَّتْ﴾: قطع، بریده، زیان‌رسیده.

﴿يَدَا﴾: دو دست:

۱- اولین دلیل برای آوردن دو دست این است که با دستانش سنگ و خار برمی‌داشت و به پیامبر آزار می‌رساند و اینکه در روز دعوت ابولهب با دستانش اشاره و توهین کرد.

۲- به قول بعضی علما، دست کنایه از کل بدن یا کل جسم است.

﴿أَبِي لَهَبٍ﴾: چرا الله از لقب نام برده نه اسم اصلی او:

۱- در اعراب کنیه و لقب از اسم شخص مهم‌تر بوده است.

۲- اسم او عبدالعزّی به معنی بندهٔ بت (نماد) عَزَّی بوده^۱ و الله نمی‌خواست به این وسیله نام بت را در قرآن آورده و آن را تأیید کند (بندهٔ بت)؛ زیرا شرک‌آمیز است.

بریده باد دو دست ابولهب و مرگ بر او باد، این یک جمله‌ی دعایی است، بنابراین وی به سبب بیماری^۲ خطرناکی مرد و نتوانستند او را بشویند و بر نعشش آب ریختند. عبارت ﴿وَوَتَّبِ﴾ و حتما هم نابود گردد خبری است از جانب الله متعال نسبت به هلاک و نابودی عبدالعزّی ابولهب.

دین‌ستیزی از چهره‌ی او شعله می‌کشید، و کاملاً هویدا بود. تَبَّ دوم در حقیقت استجابت این دعای ربانی است که الله اراده‌اش به هلاکت ابولهب قرار می‌گیرد و این اراده هم مُحَقَّق می‌شود و به واقعیت می‌پیوندد.

۱- به عبدالعزّی عموی پیامبر، به چند دلیل ابولهب می‌گفتند: ۱- به سبب زیبایی صورتش که می‌درخشید. ۲- به معنی قضا و قدر؛ زیرا ابولهب از اهل آتش است.

۲- بیماری‌ای که به آن مبتلا شد مشهور به بیماری عدسه بود؛ وقتی مُرد، سه‌روز به همان حالت ماند و دفن نشد تا اینکه گندیده شد و سپس فرزندان از ترس سرایت آن بیماری، از دور بر وی آب می‌ریختند؛ زیرا عرب همان‌گونه که از طاعون پرهیز داشتند از بیماری عدسه هم پرهیز می‌کردند.

دست وسیله‌ای است در هر زمان برای انتقال قدرتی که انسان از آن برخوردار است. در زمان‌های مختلف به وسیله‌ی دست قدرت‌های درونی به بیرون و محیط منتقل شده‌اند. زمانی قدرتمند بودن در استفاده‌ی انسان از بازویش خلاصه می‌شد. کمی که به جلوتر می‌رویم این قدرت‌ها، دیگر قدرت‌های عضلانی نیستند، اکنون قدرت‌های فکری و تکنولوژی شایع‌تر است، اکنون تکنولوژی فکر و هوش هیجانی و طوفان فکری مطرح است. و به شکل‌های مختلف تحریک‌کننده‌ی نیروهای نهفته‌ای هستند که در وجود انسان‌هاست تا بتوانند بیشتر به پیشرفت‌های علمی نایل شوند و زندگی موفق و پویایی داشته باشند و ابزار انتقال این افکار دست است. بنابراین امروزه مظاهر قدرت و زور با گذشته تفاوت دارد، اما همه‌ی جوامع چه در عصر قدیم و چه در عصر جدید همه بر این نکته متفق هستند که دست آلت و وسیله‌ای است که همیشه کاربرد دارد و هیچ وقت بدون استفاده نخواهد بود. اگر دست را از کسی بگیرید، عملاً بسیاری از قدرت‌های او را محدود کرده‌اید. پس جای خود دارد که الله به جای (ید) نفرمود (رأس). وقتی دستش کوتاه شده دیگر تعطیل می‌شود. نبود دست اشاره‌ای است به تمامی قدرت‌هایی که ابولهب به آنها برای ضربه‌زدن به دین الله و کم‌رنگ کردن دینداری در میان مردم، اعتماد و استناد کرده است. مانند مباحثی که در سوره‌ی فیل به آن اشاره شد. این کار روی داد و خود بشارتی است که در هر شرایطی این‌چنین امری از سوی الله در راستای از بین بردن رأس کفر و کافران روی خواهد داد. تکلیف اهل ایمان در سوره‌ی پیشین مشخص شد که باید با هجرت زمینه‌ساز نصرت الهی شد. هجرت، سپس نصرت و بعد فتح و بعد داخل شدن مردم به دین الله و بعد از آن دیگر دعوتگر باید استغفار و تسبیح و حمد نماید و تکلیفش پایان می‌پذیرد، اما قبل از این زمینه‌سازی‌ها، هنوز کار انجام نشده است، چون هنوز هجرت و جهاد و نصرت انجام نشده و حمد و استغفار و تسبیح صورت نگرفته است.

اما بشارت بعدی که از سوی الله آمده این است که می‌فرماید:

﴿مَا أَعْطَىٰ عَنْهُ مَالُهُۥ وَمَا كَسَبَ ۗ﴾^۱ «مال و ثروتش و آنچه به دست آورده بود، او را بی‌نیاز ساخت [= نه عذابی از او دفع کرد و نه رحمتی برایش جذب کرد].»

۱- ما اغنی: ما، مای نافیه است و اغنی از ماده‌ی غنی به معنی بی‌نیازی است، اغنی یعنی بی‌نیاز کرد، ﴿أَعْطَىٰ عَنْهُ﴾ از او بی‌نیاز کرد، ﴿مَا أَعْطَىٰ عَنْهُ﴾ یعنی نیازی را از او مرتفع ساخت، به او سودی نبخشید.

﴿مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ﴾: «دارایی و آنچه از شغل و مقام بدست آورده است به وی سود نمی‌رساند و او را از آتش دوزخ نمی‌رهاند، مالش او را بی‌نیاز نساخت.»

﴿وَمَا كَسَبَ﴾: «آنچه کسب کرده از ملک، مال، فرزند و ...»

یعنی هنگامی که الله متعال بر او خشم گرفت و او را داخل آتش دوزخ نمود، مال و مقام و فرزندش او را از عذاب بی‌نیاز نساخت.

ابولهب مرد بسیار ثروتمندی بود و می‌گفت: اگر حرف شما راست باشد، در آخرت پول‌هایم را به ملائک می‌دهم تا عذابم نکنند و الله فرمود: این مال نه به خودش و نه به فرزندانش سودی نرسانید.

به عبارت دیگر نه مالش (آنچه به عنوان سرمایه در اختیار دارد) و نه آن چیزی که در پی تحصیل و به دست آوردنش است ﴿وَمَا كَسَبَ﴾ مشکلی را از او حل نخواهد کرد. مثلاً سیاست‌گذاری ابرقدرت‌ها در راستایی است که مسلمانان در زمینه فناوری عقب بیفتند. و مؤمن یکی از ویژگی‌هایش این است که بایستی امروز به فکر فردا باشد، همچنان که الله می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ﴾ [الحشر: ۱۸] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از الله پروا کنید؛ و هر کس باید بنگرد که برای فردا چه پیش فرستاده است». فهم‌های ما باید فهم‌های زنده و پویایی از قرآن باشد. این آیه را همگان این‌گونه معنی می‌کنند که: «همه بیندیشند که برای قیامت‌شان چه چیزی را حاضر کرده‌اند؟» نمی‌گوییم به قیامت فکر نکنند. قیامت فردایی است که هنوز نیامده است. منظور از فردا در این آیه می‌تواند همین فردای بعد از امروز باشد.

مال: همه‌ی چیزهایی که مطلوب و محبوب انسان هستند، یعنی انسان از روی فطرت، آنها را دوست دارد. اصل کلمه‌ی مال از میل گرفته شده، یعنی انسان به طرفش میل دارد و جاذبه‌ی خاصی در آن است؛ پس محبت مال چیزی فطری و طبیعی است و دین، ما را از جمع مال و استفاده از مال و امکانات نهی نکرده است، اما ما را از مال‌اندوزی به شکلی که مال همه چیز انسان شود و ملاک ارزشیابی ما برای کسب و درک ارزش‌ها قرار بگیرد، منع کرده است. چرا فرمود ﴿مَالُهُ وَمَا كَسَبَ﴾؟ چون «ما کسب» غیر از «مَالُهُ» است. «مال» آن چیزی است که موجود می‌باشد و نیازی به تحصیل ندارد اما «ما کسب» غیر موجود است و کسب می‌شود، الله در رابطه با آینده برای اطمینان خاطر اهل ایمان می‌فرماید: آنچه اکنون موجود است و در اختیار رأس کفر قرار دارد و آنچه در آینده به او خواهد رسید، هیچ مشکلی از او حل نخواهد کرد، چنان که انسان مؤمن هرگز احساس بی‌ارزشی و کم‌ارزشی و حقارت نمی‌کند.

استراتژی کوتاه مدت چیست؟ استراتژی میان مدت چیست؟ و استراتژی دراز مدت کدام است؟ می‌گویند: نه، الله کریم است، الله امروز کریم بوده، فردا هم کریم خواهد بود اما ما باید تکلیف‌مان روشن باشد و قدم‌هایی را که قرار است برداریم، مشخص کنیم. می‌خواهیم به کجا برسیم؟ می‌خواهیم همین که هستیم باشیم؟ خوب، اینکه مطلوب نیست، شما را این شمای مصلحت نیست. تازه مولوی این را هفتصد سال پیش می‌گوید. الان اگر مولوی را هفتصد سال جلو می‌آوردیم یعنی به قرن بیست و یکم و از او می‌پرسیدیم که آیا وضعیت کنونی را می‌پسندی، به جای یک بار، دوبار می‌گفت: (شما را این شمای مصلحت نیست) این وضعیتی که شما دارید وضعیت خوبی نیست، چون هنوز معلوم نیست چه کار می‌کنید؛ قدم‌هایی که می‌خواهید بردارید، باید کاملاً روشن باشد. پیش‌بینی آینده مطلوب، معقول و مشروع است، حال ممکن است این پیش‌بینی‌ها صد در صد تحقیق نشود، اما هیچ اشکالی ندارد. در این عصر کسی که علاوه بر استفاده از سایر توانمندی‌ها بیشتر از قوه‌ی خیالش استفاده کند، موفق‌تر است، البته نه اینکه خیال‌پردازی کند، از قوه‌ی خیال استفاده کردن غیر از خیال‌پردازی است، خیال‌پردازی مطلوب نیست، بنابراین الله وقتی می‌فرماید: ﴿مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ ۖ﴾ یعنی نه آن چیزی که موجود دارد و نه آنچه که می‌خواهد از امکانات به آن برسد، از او مشکلی را حل نخواهد کرد. خُسران را از او دفع نخواهد ساخت، چرا؟ چون مسیری را که انتخاب کرده نمی‌تواند در راستای استفاده بهینه از امکانات موجود و امکاناتی که قرار است به آن برسد او را یاری کند؛ یعنی راهش با آن امکانات سازگار نیست. خیلی از اوقات می‌بینید، کسی مال زیادی به او داده شده اما راهی که در پیش گرفته، هیچ تناسبی با آن امکانات ندارد، بنابراین آن امکانات را ضایع می‌کند و وقتی امکانات را ضایع کرد، خودش هم ضایع می‌شود، این است که انسان باید اول از الله عقل درست استفاده کردن از مال و ثروت را بخواهد و بعد امکانات را. قارون‌ها در کنار امکانات فراوان قرار گرفته‌اند، عقل‌شان پایین بود و مال‌شان زیاد و بنابراین قارون شدند و الله می‌فرماید: ﴿فَخَسَفْنَا بِهِءِ وَبَدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنْتَصِرِينَ﴾ [القصص: ۸۱] «سپس قارون را همراه خانه‌اش در زمین فروبردیم؛ آنگاه هیچ گروهی نداشت که او را در برابر [عذاب] الله یاری کنند و [خود نیز] نتوانست به خویشان یاری رساند». خودش را و

هرچه را که داشت، به زمین فرو بردیم. در مقطعی مردم از کنار قارون رد می‌شدند و می‌گفتند: ﴿فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَلِيتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ﴾ «قارون با [تجملات و] زینت‌هایش در برابر قوم خویش ظاهر شد. افرادی [از اطرافیان او] که خواستار زندگی دنیا بودند، گفتند: «ای کاش همانند آنچه به قارون داده شده است ما نیز داشتیم». ای کاش! این چیزی که به قارون داده شده، کمی از آن به ما داده می‌شد ﴿إِنَّهُ لَدُو حَظٍّ عَظِيمٍ﴾ [التقصص: ۷۹] «واقعاً او بهره‌ بزرگی [از مال دنیا] دارد». چند روز بعد دیدند که چه بلایی بر سر قارون آمد و این به خاطر اعتمادی بود که قارون بر عقلانیت خودش داشت و می‌گفت: ﴿قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي﴾ [التقصص: ۷۸] «قارون] گفت: «آنچه به من داده شده، در نتیجه [قدرت و] دانشی است که نزد من است». قارونیت یک مصیبت است، همچنان که فرعونیت یک مصیبت است. فرق قارون و فرعون در این بود که قارون عندی عندی زیاد می‌گفت و فرعون انا انا زیاد می‌گفت. قارون می‌گفت: ﴿إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي﴾ و فرعون می‌گفت: ﴿أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى﴾ [النازعات: ۲۴]. آنانیت فرعون و عندیت قارونی دو بلایی هستند که نهایتاً انسان را به جایی می‌رسانند که از امکانات هرچند زیاد، هیچ بهره‌ای نَبَرَد. تازه فرعون در کنار خود هامان را هم داشت، هامان تزویر و نیرنگ می‌کرد و زور و قدرت را هم فرعون داشت و قارون هم اهل زر بود. این‌ها نمونه‌هایی هستند که اگر کسی بخواهد ظلم کند، تنها به دلیل ظلم‌کردنش الله با او مقابله خواهد کرد، الله ضد ظالمین است ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَفِلاً عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ﴾ [ابراهیم: ۴۲] «و [هرگز] مپندار که الله از آنچه ستمکاران می‌کنند غافل است». ظالم را خوار و خفیف می‌گرداند، چه شما دعا بکنید و چه نکنید، چه کاری انجام بدهید، چه ندهید، الله ظلم‌ستیز است و ظلم‌ستیزی‌اش هم کاملاً واضح و پیداست، پس ﴿مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَ مَا كَسَبَ﴾ ﴿۲﴾ تنها مربوط به ابولهب نیست، رأس کفر، رأس بی‌دینان، رأس همه‌ی کسانی که با تنگ‌نظری مجال و میدان عرضه فرآورده‌های دینی را نمی‌دهند، الله با آنها مقابله کرده و مقابله خواهد کرد و اینجا این بشارت را به ما می‌دهد.

﴿سَيَصَلَّىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ﴾ ﴿۳﴾ وَأَمْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ ﴿۴﴾ فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ

﴿سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ﴾^۱.

«به زودی به آتش شعله‌ور در خواهد آمد».

﴿سَيَصْلَىٰ﴾: شعله‌های آتش که همه جا پراکنده و شعله‌ور است.

﴿سَيَصْلَىٰ نَارًا﴾: «به زودی در آتش پر زبانه در آید.»

﴿ذَاتَ لَهَبٍ﴾: «شعله‌ور و با شراره است.»

صلی: «نام غذایی ویژه که برای مهمانان خاص در میان اعراب پخته می‌شود چنان که آتش از همه طرف غذا را می‌پوشاند و آن را می‌پزد (گوشت تنوری)».

در این دنیا که گرفتارند و گرفتاری آنها مشهود است، اصحاب جاه و قدرت، زندگی

خوبی ندارند. در تفسیر ﴿مَا كَسَبَ﴾ گفته‌اند: دو چیز است که قرآن بسیار روی آنها

تأکید دارد: یکی جاه هست و مقام و دیگری ولد که همان قدرت انسانی است. این دو

خیلی در طول تاریخ طرفدار داشته است و اعتماد بر این دو هیچ‌گاه موفقیت‌آمیز

نبوده است. بسیاری از کسانی که بر جاه‌شان اعتماد کردند، به جایی نرسیدند، بر مال

و اولاد به عنوان دو قدرت انسانی اعتماد کردند که صاحب قبیله و عشیره و تسلیحات

نظامی بودند اما به جایی نرسیدند و این مطلب را قرآن بسیار واضح و روشن بیان کرده

است، در دنیا که اوضاع نابسامانی دارد و در قیامت هم ﴿سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ﴾^۲

چون او اهل آتش‌افروزی بود و کارش زمینه‌سازی و بسترسازی برای تعطیل کردن

دین الله و تبلیغ دینداران بود. جزای کارش هم از جنس عملش است، خودش که اهل

آتش‌افروزی است؛ بنابراین خودش داخل آتشی می‌شود که صاحب شعله است ﴿ذَاتَ

لَهَبٍ﴾. اما معاونش و همکارش و نزدیک‌ترین کس او، زنش است که بسترساز به

تعطیلی کشاندن دین الله و دینداری است؛ او هم جزایش از جنس عملش است، در

دنیا معاون بوده و در آخرت هم معاون است، در دنیا مؤید شوهرش بوده، در آخرت هم

مؤیدش است و در اینجا می‌توانیم نقطه‌ی مقابله‌ی او را نیز استخراج کنیم، زیرا پشت سر

۱- سَيَصْلَى: از ماده‌ی صَلَى، يَصْلَى، به معنی داخل شد و در سَيَصْلَى، «س» برای تأکید وقوع فعل آمده و اینکه در آینده روی می‌دهد.

نار: آتش است و اما چرا به صورت نکره آمده توضیح داده خواهد شد.

ذات لهب: این جزایی است که الله تعیین کرده برای ابولهب که جزای او از جنس عملش است.

آتشی که صاحب شعله است.

هر مردی یک زن خوب یا بد قرار گرفته است، بنابراین اگر می‌بینید مردی در امور دین و دنیایش موفق است، یکی از دلایلش آن است که زن صالحه‌ای پشت سر او قرار گرفته و از او پشتیبانی می‌کند و عکس این هم صادق است. دستور قرآن و سنت هم همین است که ﴿الْحَيِّثُ لِلْحَيِّثِينَ وَالْحَيِّثُونَ لِلْحَيِّثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ﴾ [النور: ۲۶] «زنان پلید برای مردان پلیدند و مردان پلید برای زنان پلیدند؛ و زنان پاک از آن مردان پاکند و مردان پاک از آن زنان پاکند». و اگر سؤال شود، چرا نوح و لوط این‌چنین نبودند؟ در این رابطه سنت دین با یکی دو استثنا به هم ریخته نمی‌شود، استثنا هم داریم، بعضی اوقات مردان خوبند، زنان بدی پشت سرشان هستند، این هم دلیل و حکمت دارد و عکسش هم وجود دارد که زنان خوب هستند اما مردان بدی دارند و هردو را ما در انتهای سوره‌ی تحریم داریم: ﴿وَصَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا امْرَأَاتُ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنَ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿۱۱﴾﴾ [التحریم: ۱۱] «الله برای کسانی که ایمان آورده‌اند، همسر فرعون [= آسیه] را مثل زده است؛ هنگامی که گفت: پروردگارا، نزد خود در بهشت خانه‌ای برایم بساز و مرا از فرعون و کردارش نجات بده، و مرا از قوم ستمگر رهایی بخش». یعنی در ظروف و شرایط خانه فرعون که جای هیچ آرامش و امنیتی نیست، این زن به اوج کمالات انسانی و اخلاقی خود می‌رسد و کار به جایی می‌رسد که از الله می‌خواهد در کنار و جوار خود در بهشت خانه‌ای برایش بسازد ﴿رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنَ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿۱۱﴾﴾. البته فساد همسران نوح و لوط در زمینه‌ی اخلاق نبوده، بلکه در زمینه‌ی اعتقاد بود و این آیات اخلاقی هستند. من می‌خواهم کنار تو باشم و این‌چنین قدرتی از لحاظ ایمانی پیدا می‌کند که با جزم و قاطعیت از الله می‌خواهد در جوار خودش خانه‌ای در بهشت برایش بسازد. اما اینکه چرا نوح و لوط مبتلا به این مصیبت و بلا می‌شوند، این برای ارتقا و تعالی شخصیتی آنها لازم بود. بنابراین، نزدیک‌ترین افراد به هم زن و مرد هستند و می‌توانند در مسیر شکر، یار همدیگر باشند و می‌توانند در مسیر کفر مانند زن ابولهب مؤید هم باشند و هردو باهم به جهنم بروند، اما چون همسر ابولهب مقدمه‌ی دخول به جهنم را فراهم کرده، طبیعتاً آنجا هم همین شغل را خواهد داشت، به تعبیر قرآن:

﴿وَأَمْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ﴾^۱.

«و همسرش [ام جمیل، آن] هیزم‌کش [نیز وارد آتش می‌شود که پیامبر را اذیت می‌کرد و خار در مسیر وی می‌انداخت]».

﴿وَأَمْرَأَتُهُ﴾: «زنش، ام جمیل عوراء، دختر حرب خواهر ابوسفیان.»

﴿حَمَّالَةَ الْحَطَبِ﴾: «هیزم و شاخه‌های خاردار را به دوش می‌گرفت و شبانه در راه پیامبر می‌انداخت. در نتیجه همانند شوهرش به آتش رسید.»
زن ابولهب به خاطر حمل خار در دنیا برای آزار و اذیت کردن پیامبر، در آخرت شکنجه می‌شود.

حطب وسیله‌ی برافروخته‌شدن آتش است و این هیزم‌ها را زن ابولهب فراهم می‌کند، همچنان که در دنیا هم همین کارها را انجام می‌داد. زمینه‌سازی و سخن‌چینی می‌کرد و کارهایی را در این راستا انجام می‌داد و شوهرش را تحریک می‌کرد که تو در میان عرب جاه و مقام و حشمتی داری، این فرد (محمد ﷺ) آمده این امکانات را از تو بستاند و تو نباید میدان را خالی کنی؛ و در حقیقت محرک اصلی ابولهب در پشت پرده همین زنش بود، در قیامت هم همین‌طور است ﴿حَمَّالَةَ الْحَطَبِ﴾ یعنی جمع‌کننده‌ی هیزم است و بعد از اینکه هیزم‌ها را جمع کرد، آتش جهنم را برای خود و همسرش برمی‌افروزد، همچنان که در دنیا این چنین وضعیتی را فراهم کرده بود و:

﴿فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ﴾^۲.

«بر گردنش طنابی از لیف خرماست.»

۱- وامرأته: زن او؛ اشاره به نقش آفرینی مثبت و یا منفی زنان در تاریخ دعوت دارد. یعنی زنان هم می‌توانند معاون خیر باشند و هم معاون شر. در طول تاریخ، حتی در عصر جاهلیت، زن صاحب نقش بوده؛ حال ما چگونه می‌توانیم این نقش را کنار گذاشته و بگوییم زنان در جامعه هیچ کاره هستند. آنها می‌توانند دعوتگر به سوی خیر باشند، مؤید خیر و اهل خیر و یا مؤید شر و اهل شر باشند. نمونه‌اش همین سوره‌ی مسد است.

حمالة: از ماده‌ی حمل، یعنی برداشتن، حمل: سیغهی مبالغه، یعنی کسی که کارش این است. حطب: هیزم، حمالة الحطب، یعنی کسی که کارش حمل هیزم است، هیزم‌کش.

۲- جید: گردن، گردنی که لطیف و نازک و زیباست که همان گردن زنان است.

حبل: ریسمان ضخیم، اما ریسمانی که از پوست درخت خرما یعنی مسد است. ریسمانی که خود ضخیم است و از پوست درخت خرما هم بافته می‌شود که ضخامت و زبری‌اش را بیشتر می‌کند.

﴿فِي جِيدِهَا﴾: «در گردنش».

﴿مَسَدٍ﴾: لیفی بافته شده محکم و خشن از درخت خرما (به خاطر گردن‌بندی که فروخت و خرج آزار پیامبر کرد و همچنین به خاطر کوله‌بار خار و خاشاک که به گردن می‌بست و برای اذیت پیامبر ﷺ از صحرا می‌آورد) و به قولی گردن‌بندی از آهن بر گردنش انداخته می‌شود و خود هیزم‌کش جهنم است برای سوختن شوهرش.

﴿حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ﴾: «بندی از لیف به هم‌بافته؛ شعله‌ور شدن آتش در لیف معروف است».

در گردن آن زن هیزم‌کش، رشته طناب تافته و بافته از الیاف است. در اینجا مقصود بندی است که مشتعل می‌گردد و اسارت و خواری و مزید عذاب او را می‌رساند. به آن گردن نازکش که انواع درّ گران‌قیمت از آن می‌آویخت و فخر می‌فروخت طناب و ریسمانی زبر و خشن از خرما می‌آویزند که نهایت تحقیر مقام و شخصیت دنیایی اوست. پس این سوره هم بشارت‌هایی در راستای توجیه و بیان بعضی از شبهات و ابهامات مسلمانانی است که از لحاظ ایمانی در ضعف هستند که نباید زرق و برق اهل دنیا و اهل مال و منال و اهل منصب و قدرت، آنها را به حاشیه براند، بلکه بایستی آنها جایگاه واقعی خود را در جامعه پیدا کنند و به صرف اینکه صاحب مال و صاحب مقام و قدرت مادی نیستند، نباید احساس حقارت کنند، زیرا نه مال و نه مقام نمی‌تواند مشکلی از صاحبش را حل کند، مادامی که اهل ایمان نباشند.

رهنمون آیات:

- ۱- بیان حکم الله متعال در رابطه با هلاکت ابولهب و ابطال کید و نیرنگ او که برای رسول الله ﷺ انجام می‌داد.
- ۲- مال و فرزند، مقام و منصب، بنده را هیچ‌گاه از عذاب، در امان نخواهد کرد، اگر در مسیر خشم الله حرکت کند و کاری که موجب رضوان اوست ترک نماید.
- ۳- مطلقاً اذیت مؤمنان حرام است.
- ۴- بیان اینکه همراه با شرک و کفر، قرابت با مردان الله سودی نخواهد داشت، همان‌گونه که ابولهب وارد دوزخ شد در حالی که عموی خاتم پیامبران است.

تفسیر سوره‌ی اخلاص

با توجه به حدیث صحیح پیامبر، این سوره برابر با ثلث قرآن است.^۱ دلیل آن را باید در ضمن تفسیر آیات متوجه شویم. نام این سوره اخلاص، به معنی خالص گردانیدن تفکر و بینش از آفات مختلفی است که به آن نفوذ و سرایت کرده و آن را بیمار ساخته است. می‌گویند: فلانی دیدش خوب نیست، یا اینکه دچار بدبینی شده است، به قول حافظ آینه‌ی دلش غماز نیست و حق را به او نشان نمی‌دهد، زیرا که زنگارِ گناه و معصیت روی آینه‌ی دل را می‌گیرد و در آن حالت، انسان حق را نمی‌بیند.

آینه‌ات دانی چرا غماز نیست زان که زنگار از رُخش ممتاز نیست
اگر این زنگار گناه و معصیت از دل شسته شود، حق را بسیار خوب نشان می‌دهد. پس اخلاص یعنی خالص گردانیدن بینش برای اینکه درست ببینیم و به مقصد برسیم. اخلاص را به مایه‌ای که به شیر می‌زنند و آن مایه شیر را به ماست تبدیل می‌کند، تشبیه کرده‌اند. هیچ شیر خامی به پنیر تبدیل نمی‌شود و هیچ شیر جوشانده شده‌ای هم بدون مایه به ماست تبدیل نمی‌شود. اگر شیر همان طور رها شود، می‌گندد و ضایع می‌شود و اگر جوشانده شود و مدت طولانی مصرف نشود، ضایع می‌شود، پس تنها راه دوام بخشیدن به شخصیت شیر این است که مایه بگیرد تا تبدیل به ماست شود. تمام اعمال مانند شیر خام است و برای اینکه باقی بماند و نگندد نیازمند اخلاص است و اخلاص همان مایه‌ای است که به شیر می‌زنند تا به ماست تبدیل شود و ارزش عمل به میزان اخلاص آن است. «أَخْلَصُ دِينَكَ يَكْفِيكَ الْقَلِيلُ مِنَ الْعَمَلِ»^۲ «دینت را خالص کن، عمل اندکی برایت کافی است».

بیفشان قطره‌ی اشکی که من هستم خریدارش بیاور ذره‌ای اخلاص، دریا کردنش با من

۱- «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ تَعَدِلُ تُلُكَ الْقُرْآنِ» [بخاری: ۵۰۱۳ و ۵۰۱۵ و ۶۶۴۳ و ۷۳۷۴] و [مسلم: ۸۱۱ و ۸۱۲] (مصحح)

۲- [المستدرک حاکم: ۷۸۴۴] و [شعب الایمان بیهقی: ۶۴۴۳ و ۶۴۴۴] و [السلسلة الضعیفة: ۲۱۶۰] حکم آلبانی: ضعیف؛ منقطع است. عمرو بن مرة معاذ را درک نکرده است و فاصله بین وفاتشان صد سال است و عبیدالله بن زحر نیز ضعیف است. (مصحح)

بنابراین، باید روی بینش کار شود تا خوب ببینیم، خوب ارزیابی کنیم و نهایتاً خوب هم قدم برداریم و به مقصد برسیم. خوب دیدن بخشی از اصلاح بینش است، بخش دیگر خوب شنیدن است. خوب شنیدن بسیار مهم است و برای تحقق آن لازم است در جاهایی که بد می‌گویند و بد می‌شنوند، حضور پیدا نکنیم. البته ممکن است این هم به گونه‌ای محدودیت ایجاد کند، اما ارزشش را دارد. این افسار گسیختگی که امروزه عادت شده که انسان اجازه داشته باشد در هر مجلسی حضور پیدا کند، مطلوب نیست. بعضی از این مجالس را خود تشخیص می‌دهیم که مفید هستند یا نه؟ و بعضی‌ها را هم باید کسی به ما گوش‌زد کند و یکی از رسالت‌های انبیا همین است که به ما هشدار دهند که بعضی از کارها را نکنیم، چون انجام دادن‌شان برابر با از بین رفتن خودمان است. انجام بعضی از کارها به امتحان کردنش نمی‌ارزد و انذار یعنی همین، یعنی متوجه کردن افراد به نتیجه‌ی انجام عملی خاص. پس اخلاص یعنی خالص کردن بینش‌ها. و اخلاص محور آیات این سوره است که ما را از غیر بستاند و به الله متصل کند، ما را از هرچه غیر الله است، جدا کند و به الله یگانه متصل گرداند. قصه‌های کودکان همه با عبارت یکی بود، یکی نبود شروع می‌شوند: یکی هست و هیچ نیست جز او، وحده لا اله الا هو؛ که ما هرچه داریم از این یک است و این یک است که به ما شخصیت می‌دهد. بنابراین محور آیات سوره توضیحی است پیرامون همین مقوله که همه چیز و همه کس غیر از ذات الله صفر است و تنها الله یک است.

تقسیم‌بندی آیات:

آیه ۱ توضیحی است پیرامون معرفی الله که احد است و اینکه هیچ شریکی را بر نمی‌تابد و نمی‌پذیرد. آیات ۲-۴ شرح احد است.

تفسیر آیات:

ارتباط میان سوره‌ی کافرون و اخلاص و اینکه چرا پیامبر در دو رکعت اول نماز صبح سوره‌ی کافرون و اخلاص می‌خواند، این است که چون انسان از خواب بیدار می‌شود، اولین کاری که می‌کند اقامه‌ی نماز صبح است و باید از همین ابتدای روز تکلیف خود را هم در رابطه با کفر و هم در رابطه با ایمان، هم با شرک و هم با توحید مشخص کند. در رکعت اول که سوره‌ی کافرون می‌خواند، در حقیقت جدایی خود را از صف اهل کفر اعلام می‌کند و از اهل کفر فاصله می‌گیرد. و در رکعت دوم با گفتن: ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾^(۱) به میدان توحید داخل می‌شود. و اولین کاری که باید در

ابتدای روز انجام دهد، این است که اعلام کند، من موحدم و کافر نیستم. روز که با این حرکت مبارک شروع شود، آخرش هم معلوم است که مبارک خواهد بود. اما باید مفهیم آیات سوره‌ی کافرون و اخلاص در ذهنش باشد، نه اینکه فقط مجرد تلاوت باشد. در عین حال سوره‌ها مختصر هستند تا انسان در آن دو رکعت اول آمادگی روحی پیدا کند که بتواند در ادامه‌ی نماز قرائت بیشتری داشته باشد که: ﴿إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ

كَانَ مَشْهُودًا﴾ نمازی نماز است که در آن قرآن زیاد خوانده شود. مخصوصاً نماز صبح که در آن فرشتگان حضور دارند. و بنابراین اگر نماز صبح را هم کوتاه‌تر از بقیه‌ی نمازها بخوانیم، طبیعتاً از لحاظ ایمانی برای ما ضرر دارد و روز خوبی را آغاز نکرده‌ایم که در آن روز نماز صبح را با شتاب اقامه کرده باشیم. الله متعال نام نماز صبح را در قرآن، قرآن گذاشته: ﴿أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا﴾ [الإسراء: ۷۸] «نماز را از زوال خورشید [= هنگام ظهر] تا نهایت تاریکی شب [= نیمه شب] برپا دار و [به ویژه] نماز صبح را. به راستی که نماز صبح [و تلاوت قرآن در این وقت]، مورد مشاهده [و در حضور فرشتگان روز و شب] است».

درحالی که می‌توانست بگوید: «إن صلاة الفجر». درحالی که می‌فرماید: ﴿إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا﴾ سؤال این است که چرا اینجا به جای صلاة الفجر، قرآن الفجر آمده است؟ پس نماز باید شخصیت قرآنی پیدا کند و آن‌چنان در آن قرآن خوانده شود که اگر کسی بشنود، فکر کند که شما دارید قرآن می‌خوانید، نه نماز تا اینکه قرآن فجر شود. این است که مفسران می‌گویند: قرآن فجر یعنی نماز فجر. این هم دلیل پیوند دو سوره. و ما مرتب نیازمند خروج از کفر و دخول به توحید هستیم. لا اله، یعنی خروج از کفر و الا الله، یعنی دخول به توحید. لا اله، یعنی ﴿قُلْ يَأْتِيهَا الْكُفْرُونَ﴾، الا الله، یعنی ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾. این همان توحید و موحد شدن است. و وقتی با این وضعیت نماز صبح را شروع می‌کنیم و بعد نماز ما قرآن الفجر می‌شود، این‌چنین نمازی بسیار پربارتر از نمازهای دیگر خواهد شد.

سوره‌ی إخلاص ۲۰ اسم دارد؛ زیرا سوره‌ی مهمی در قرآن می‌باشد و عرب به چیزهایی که اهمیت زیاد دارند نام‌های زیادی می‌دادند.

سوره‌ی: «صمد، توحید، قل هو الله أحد، الأساس، الإخلاص.»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ﴿۱﴾ اللَّهُ الصَّمَدُ ﴿۲﴾ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ ﴿۳﴾ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ ﴿۴﴾﴾

﴿۱﴾ [الإخلاص: ۱-۴].

این چهار آیه در جواب کسانی از مشرکان نازل شد که گفتند: ای رسول الله، اصل و تبار و یا ویژگی پروردگارت را برای ما بیان کن، پس الله متعال خطاب به رسول الله ﷺ فرمود: به آنان بگو: پروردگاری که شما از آن سؤال می‌کنید:

﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ﴿۱﴾﴾ «[ای پیامبر] بگو: «او الله یکتا[در الوهیت] است [که هیچ

معبود بر حقی جز او نیست]».

۱- «أَنَّ الْمُشْرِكِينَ قَالُوا لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ: انْصُبْ لَنَا رَبَّكَ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ: ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ﴿۱﴾ اللَّهُ الصَّمَدُ ﴿۲﴾﴾

[الإخلاص: ۱-۲] «ترمذی: ۳۳۸۴ و مسند احمد: ۲۱۲۱۹ حکم آلبانی: حسن]. در فضیلت این سوره آمده است که: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ تُعَدُّ لُكَ الْقُرْآنَ» [بخاری: ۵۰۱۳ و ۵۰۱۵ و ۶۶۴۳ و ۷۳۷۴ و مسلم: ۸۱۱ و ۸۱۲] «این سوره معادل یک سوم قرآن است». بخاری و مسلم از عایشه رضی الله عنها روایت کرده‌اند که: «أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ بَعَثَ رَجُلًا عَلَى سَرِيَّةٍ، وَكَانَ يَقْرَأُ لِأَصْحَابِهِ فِي صَلَاتِهِمْ فَيَخْتِمُ بِقُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ، فَلَمَّا رَجَعُوا ذَكَرُوا ذَلِكَ لِلنَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ: سَلُّوهُ لِأَيِّ شَيْءٍ يَصْنَعُ ذَلِكَ؟، فَسَأَلُوهُ، فَقَالَ: لِأَنَّهَا صِفَةُ الرَّحْمَنِ، وَأَنَا أُحِبُّ أَنْ أَقْرَأَ بِهَا، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: أَخْبِرُوهُ أَنَّ اللَّهَ يُحِبُّهُ» [بخاری: ۷۳۷۵ و مسلم: ۸۱۳] «رسول الله ﷺ شخصی را به عنوان فرماندهی یک دسته از مجاهدان، تعیین و اعزام کرد. او هنگامی که برای یارانش پیش نماز می‌شد، قرائتش را با ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ به پایان می‌رساند. وقتی بازگشتند، موضوع را به اطلاع پیامبر ﷺ رساندند؛ فرمود: «از او بپرسید که چرا چنین می‌کند؟» علتش را از او پرسیدند؛ پاسخ داد: «زیرا در این سوره، صفت پروردگار رحمان (گسترده مهر) بیان شده است و من، دوست دارم آن را قرائت کنم. رسول الله ﷺ فرمود: به او بگویید که الله دوستش دارد».

۲- احد: احد با واحد تفاوت دارد. الله واحد یعنی الله یکی است. اما احد یعنی اثبات یکتایی برای الله و در عین حال نفی شراکت در عبودیت از غیر الله. به تعبیر هانف: یکی هست و هیچ نیست جز او. همه‌ی این بیت می‌شود بیان احد. یعنی الله در وصف احدیتش که بحث توحید و اخلاص است به ما می‌گوید: کافی نیست که تنها به یکتایی الله اقرار کنیم، بلکه باید شراکت در عبودیت غیر الله را نیز انکار کنیم تا توحید ما کامل شود و موحد یعنی چنین کسی. الله را به احد می‌شناسند نه فقط به واحد، بنابراین معنای احد بیشتر از معنای واحد است. یک بخش از معنای احد، واحد است. پس احد دارای معانی سلب و ایجاب است. سلب شراکت در عبودیت از غیر الله

﴿اللَّهُ﴾: «الَّذِي يَعْبُدُ بِالْحُبِّ»: «معبودی که با محبت عبادت می‌شود.» (مطابق

قول برخی علما، اسم اعظم الله است.)

﴿أَحَدٌ﴾:

۱- لا مثل.

۲- لا شریک.

۳- متفرد: فرد.

احد: لا معبود بحق إلا الله (الله واحد).

اثبات کن احدیت را برای او و نفی کن شراکت در عبودیت را از غیر او. یعنی الهی است که کسی جز او شایان الوهیت نیست و هیچ کس جز او شایان عبادت نیست. در ذات و صفات و افعالش بی‌همتاست. فاقد هرگونه شبیه و مانندی است. او آفریننده همه چیز و صاحب و مالک هر چیزی است. ایجاد و آفریده شده همچون ایجاد کننده و آفریننده نیست. الله همان معبودی است که سوای او هیچ معبود برحق نیست.

همین بود که دیگر مجالی برای اهل کفر باقی نگذاشت. این سوره به شناسنامه‌ی الله هم معروف است. یعنی اگر بخواهیم الله را به کسی معرفی کنیم، باید بگوییم: احد است. ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ ۱

﴿اللَّهُ الصَّمَدُ﴾ ۲!

«الله بی‌نیاز است [و همه نیازمند او هستند]». او از همه کس بی‌نیاز است و همه به او

نیازمند.

و اثبات احدیت و یکتایی برای الله. پس لا اله الا الله تفسیر احد است. حال چه زیبا است کلام بلال وقتی شکنجه‌اش می‌کردند، نمی‌گفت: واحد، واحد، واحد، اگر واحد می‌گفت: آزادش می‌کردند و کاری به کارش نداشتند، بلکه می‌گفت: احد، احد. و محتوا را خوب فهمیده بود. احد یعنی من الله را قبول دارم و شما و نمادها و بت‌های‌تان را قبول ندارم. و این بود که تحملش نکردند و او را تا حد مرگ شکنجه کردند. بنابراین اقرار به یکتایی الله لازم است اما کافی نیست و باید نفی الله بودن از غیر الله بشود، یعنی لا اله الا الله. بنابراین، اگر قرار است که ما به کسی تکیه و اعتماد کنیم، آن تنها الله احد است.

۱- صمد: از ماده‌ی صُمود است، به معنای پُر شدن چیزی به طوری که هیچ گنجایش و ظرفیتی برای آن باقی نماند. الله صمد است، یعنی از بی‌نیازی پُر شده است. تمام ذات الله را بی‌نیازی و غنا فرا گرفته است و کمترین نیازی در او راه ندارد.

- ۱- لَا يَجْتَا جِ إِلَى أَحَدٍ (الغنى): بی‌نیاز.
- ۲- تَصْمُدُ إِلَيْهِ الْخَلَائِقُ: همه‌ی مخلوقات چه مسلمان و چه کافر به سوی او متوجه می‌شوند = ﴿الْصَّمْدُ﴾.
- ۳- کامل: چه در الوهیت چه در ربوبیت.
- ۴- لَا يَجْتَا جِ إِلَى الطَّعَامِ وَلَا شَرَابِ.
- چرا نفرموده است: «هو الصمد»؟ چون وقتی گفته می‌شود: الله احد، الله از ما یک انتظار دارد و آن اینکه او احد است و در مقابل احدیتِ الله ابتدا باید نفی شراکت معبودان باطل نماییم.
- پس موضع‌گیری ما در مقابل احدیت الله این است که ما موحد شویم. الله احد. اما در مقابل صمدیت الله قرار نیست که موضع‌گیری ما، موضع‌گیری احدیت باشد. بنابراین اگر می‌فرمود: «هو الصمد» یعنی همان موضع‌گیری را که با الله احد داریم، با الله صمد هم داشته باشیم. الله که صمد است از ما انتظار دیگری دارد. الله که احد است از ما انتظار دارد که ما موحد باشیم و الله که صمد است، از ما می‌خواهد که دست نیاز به سویش دراز کنیم، چون او بی‌نیاز است و هر اسمی از اسماء الله از ما می‌خواهد که موضع‌گیری مناسب با آن اسم را داشته باشیم. وقتی که الله سمیع است، موضع‌گیری ما هم در مقابل الله باید این‌گونه باشد که مواظب باشیم چه می‌گوییم؟ و باید مواظب باشیم که سنجیده صحبت کنیم. وقتی گفته شد الله بصیر است، باید متوجه باشیم که چه کاری انجام می‌دهیم، چون الله می‌بیند. پس در مقابل بصیر بودن الله، اعمال و رفتار خود را کنترل می‌کنیم. و در مقابل عزیز بودن الله ما باید ذلیل باشیم و... در مقابل صمد بودن، الله از ما می‌خواهد در برابر او فقیر و نیازمند باشیم. بنابراین، هر اسمی از اسماء حسنی مقتضی موضع‌گیری خاصی است، اما یک نکته وجود دارد آن این است که: الله در مرکز دایره قرار دارد و از مرکز دایره شعاع‌هایی می‌گذرد، هرکدام از این شعاع‌ها یکی از اسماء الله است، بنابراین تمام اسماء حسنای الله شرح اسمِ الله هستند. به همین خاطر در معنای اسمِ الله در کتاب‌های عقیده آمده است، ذاتی است که جامع همه‌ی صفات کمال است. و چون الله صفات مختلف دارد با شناخت هر صفت او پی به جزیی از عظمتش می‌بریم، قرآن می‌فرماید: ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا﴾ [الأعراف: ۱۸۰] الله اسماء حسنا دارد با همین اسماء او را بخوانید و بندگی کنید.

﴿لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ﴾^۱.

«نه [فرزندی] زاده و نه زاده شده است».

﴿لَمْ يَلِدْ﴾: «کسی را نزاده است».

﴿وَلَمْ يُولَدْ﴾: «و از کسی زاییده نشده، بنابراین محدث نیست به این معنی که

نبوده باشد، سپس به وجود آمده باشد پس در ازل بوده و هست».

الله برای دفع اتهام از ذات مقدس خود که می‌گفتند: عیسی یا عَزِيز پسر الله است،

اول صفت ﴿لَمْ يَلِدْ﴾ را برای خود آورده و در ادامه ﴿لَمْ يُولَدْ﴾ را ذکر کرده است.

این آیه شرح صمدیت الله است، بارزترین مظهر از مظاهر نیاز در کسی یا چیزی زاد

و ولد است. بنابراین، این آیه هرگونه زاد و ولد را از الله نفی می‌کند تا ثابت کند او

کاملاً بی‌نیاز است. نیاز به ازدواج ندارد و وقتی ازدواجی در کار نباشد، به طریق اولی

بچه هم به دنیا نمی‌آورد، «لَمْ يَلِدْ» یعنی کسی را به دنیا نیاورده، «وَلَمْ يُولَدْ» یعنی

خودش هم از کسی به دنیا نیامده است.

﴿وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾^۲.

«و هیچ کس همانند و همتای او نبوده و نیست».

کسی همسان، شبیه، نظیر و همانند او نیست، هیچ‌گاه همتایی برای الله وجود

نداشته و نیست و نخواهد بود. اگر زاد و ولد داشت همتایان بسیاری می‌داشت؛ زیرا

پسران دارای خصایص پدرانند، این را فرمود تا ذات مقدس خود را از گفتار مشرکان

عرب که ملائکه را دختران الله می‌دانستند، مبراً دارد و تا ساحت کبریایش را از گفتار

یهود: «عزیز پسر الله است» منزّه دارد و تا عظمت درگاهش از گفته‌ی نصاری: «عیسی

پسر الله است» پاک سازد. خالق و مخلوق به هم نیامیزند.

نتیجه‌ی نهایی این می‌شود که هیچ چیزی و هیچ کسی مانند او نیست. هیچ

احدی پیدا نمی‌شود به صرف احد بودنش مانند الله باشد. بنابراین الله در احدیت خود

تک و منحصر به فرد است. با درک معنای توحید از دیدگاه سوره‌ی اخلاص می‌توانیم

از پوچ بودن و هیچ بودن برهیم و به الله متصل شویم. هرچه رابطه‌ی خودمان را با الله

قوی‌تر کنیم، به همان اندازه شخصیت و کرامت و ارزش بیشتر پیدا می‌کنیم و هر

۱- لم يَلِدْ: از ماده‌ی وَلَدَ است یعنی به دنیا نیاورد.

۲- كُفُوًا: به معنای هم‌تا یا مثل و شبیه است.

مقدار از الله فاصله بگیریم، هر چند برخوردار از مال، عقلانیت، اندیشه، منصب، شهرت و... باشیم به همان اندازه ارزش و کرامت خود را از دست می‌دهیم. ﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ ﴿٢٦﴾ وَيَبْقَىٰ وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ ﴿٢٧﴾﴾ [الرحمن: ۲۶-۲۷] «هر چه روی زمین است، فناپذیر است و [تنها ذات جاوید و] روی پروردگار باشکوه و ارجمندت باقی خواهد ماند». ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَئِنَّ الْإِلَهَ لَأَكْبَرُ مِنْكُمْ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٨٨﴾﴾ [القصص: ۸۸] «همه چیز فناپذیر است؛ مگر [ذات جاوید و] روی او. فرمانروایی [تنها] از آن اوست و [روز قیامت، همگی] به پیشگاه او تعالی بازگردانده می‌شوید». از الله می‌خواهیم که دل‌های ما را به نور توحید روشن بگرداند و ما را پیرو راه مستقیمش گرداند.

رهنمون آیات:

- ۱- شناخت الله متعال با اسماء و صفاتش.
- ۲- تثبیت و تأکید بر عقیده‌ی توحید و نبوت.
- ۳- ابطال نسبت دادن فرزندان به الله متعال.
- ۴- وجوب عبادت الله یکتا و بی‌شریک که فقط او صاحب الوهیت است و سوای او چنین وصفی را نخواهند داشت.

مقدمه‌ی سوره‌های فلق و ناس

لازم است در ابتدای سوره فلق و ناس که آخرین سوره‌های قرآن هستند، مقدمه‌ای آورده شود، چون محور هردو سوره یکی است و آن بیان این مطلب است که وقتی هدایت از طرف الله برای انسان‌ها می‌آید، بعد از گذشتن از مراحل مختلف و درگیر شدن مؤمنین با اهل کفر، پیروزی نهایی و بقا، همیشه از آن صاحبان هدایت است و باطل همیشه محکوم به فنا و نابودی است ﴿وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَرَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾ [الإسراء: ۸۱] «و بگو: «حق [= اسلام] آمد و باطل [= شرک] نابود شد. به راستی که باطل نابودشدنی است». وقتی بنده به این مرحله می‌رسد، یعنی از هر ناراحتی و هر گره و مشکلی فارغ می‌شود و اهل فتح می‌گردد و به عبودیت مخلصانه می‌پردازد و مراحل را پشت سر گذاشته آن‌چنان که الله به پیامبرش در سوره نصر فرموده است: ﴿فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَأَسْتَغْفِرْ لَهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا﴾ [بدان که این امر، نشانه نزدیکی پایان وظیفه‌ای است که به آن مبعوث شده‌ای، پس برای شکرگزاری در قبال نعمت فتح و پیروزی] به ستایش پروردگارت تسبیح گوی و از او آمرزش بخواه؛ همانا او بسیار توبه‌پذیر است». و برای اینکه بر عبودیتش مستمر باشد و ارتباطش با الله قطع نشود، بایستی از عواملی که ضد این عبودیت است و شرهایی که به شکلی انسان را در مسیر عبودیت مضطرب و دچار تزلزل می‌کنند، به الله پناه ببرد. بنابراین محور هردو سوره یک کلمه می‌شود: «استعاذه» به معنی پناه بردن به الله و این خود یک تکلیف است. و معمولاً وقتی الله در جای‌جای قرآن می‌خواهد تکلیفی را بر دوش بندگان بگذارد با صیغه «قُلْ» از پیامبرش می‌خواهد که به مردم این پیام و تکلیف را ابلاغ کند. ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ﴾ و ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ﴾: اگر محتوای این دو سوره را که همان تبیین تکلیف استعاذه است، دریابیم، بسیاری از اضطراب‌های موجود در عصر ما مرتفع خواهند شد. اما استعاذه چیست؟ آیا این پناه‌بردن یک مقطع خاص دارد؟ یا ما همیشه نیازمند این پناه‌بردن و این پناهندگی و قرار دادن خود در پناه قدرتی مطلق هستیم؟ چون شرها مقطعی و پایان‌پذیر نیستند، بنابراین استعاذه‌ها هم پیرو شرها که به ما هجوم می‌آورند و از لحاظ فکری و اخلاقی و اجتماعی و ایمانی ما را دچار مرض

می‌کنند، باید موجود باشند و به زمان خاصی متعلق نیستند، زمینه‌ی تنش و تشنج و بحران همیشه فراهم است، بنابراین استعاده هم همیشه تکلیف است. اما تنش‌ها به حسب مرور زمان، نوع‌شان فرق می‌کند. در مقطعی تنش را ابولهب ایجاد می‌کند؛ با آن تحریکاتش و آن حرف‌هایی که می‌زد، با آن تبلیغات سوئی که علیه پیامبر به راه می‌انداخت و در مقطعی زن ابولهب این تنش را ایجاد می‌کرد. این تنش‌ها گاهی اوقات به تشنج تبدیل می‌شد و در مراحلی در شخصیت افراد بحران ایجاد می‌کرد. این بود که الله با پیام‌هایش و تکالیفی که بر زبان پیامبر جاری و ابلاغ می‌گردید، این تنش‌ها و تشنج‌ها و بحران‌های روحی و ایمانی و اخلاقی و فکری را می‌زدود و آرامش را حاکم می‌کرد. سوره‌ی فلق در حقیقت برای ایجاد ارتباط و پناه‌بردن به الله از شرهایی است که توسط مخلوقات مختلف به انسان می‌رسد و سوره‌ی ناس هم برای استعاده از شرهایی که به وسیله‌ی انسان‌ها و امثال ناس یعنی جن می‌رسد، نازل شده است، چون جن هم کار می‌کند، بعضی از اوقات افرادی را می‌بینیم که مجنون شده و یا دچار جنون گشته‌اند، برای رهایی از شر جنون‌های مختلف که نتیجه وسوس و برنامه‌هایی است که اهل جن و آن‌هایی که ناصالح هستند در رابطه با انسان‌ها ایجاد می‌کنند، برای مقابله با همه‌ی این‌ها تکالیف ما مشخص است که باید اهل استعاده به الله شویم، یعنی مستعید بالله گردیم و پناهنده‌ی به الله شویم. بنابراین استعاده به الله یک تکلیف است، وقتی آن را به عنوان تکلیف تلقی کردیم، همیشه به الله پناه خواهیم برد، به خصوص در زمانی که می‌خواهیم پا در مسیر دین و دینداری بگذاریم. اینجا دیگر واجب است که به تعبیر وارد در آیه‌ی ۹۸ سوره نحل پناهنده به الله شویم: ﴿فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ﴾ [النحل: ۹۸] یعنی وقتی قرآن می‌خوانی بگو «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ». معنی دقیق‌تر این است که وقتی پا در مسیر دین و دعوت گذاشتی، شرهای مختلفی به تو روی خواهند آورد. کسانی خواهند بود که تو را تحمل نخواهند کرد. حرف‌های تو برای دیگران مسئولیت‌ساز است. فرصت‌های فرصت‌طلبان را می‌سوزاند، بنابراین اگر در این مسیر می‌خواهی موفق حرکت کنی و کار را به جایی برسانی، باید به الله پناه ببری. بنابراین، با استعاده انسان در پناه الله قرار گرفته و به آرامش رسیده و با این آرامش به کمال مطلوب هم می‌رسد.

تفسیر سوره‌ی فلق

محور آیات سوره‌ی فلق با اینکه مدنی است همان محوری است که آیات سوره‌های مکی دنبال می‌کنند، یعنی اصلاح بینش. نام سوره فلق است و متناسب با محور سوره است که اگر بخواهیم محور سوره را در یک کلمه بیان کنیم، آن تکلیف بودن استعاده به الله می‌باشد. اینکه انسان مکلف است در همه‌ی حالات به الله پناه ببرد تا از ناامنی‌ها، دلهره‌ها و اضطراب‌های گوناگون رهایی یابد. و به صورت خاص نکاتی را در سوره‌ی فلق خواهیم داشت که تتمه و مکمل این نکات را در سوره‌ی ناس دنبال خواهیم کرد. ارتباط نام سوره با محور سوره بسیار واضح و روشن است؛ زیرا اگر تجسم کنیم در تنگنایی قرار داریم و منتظر گشایشی هستیم و دستی از غیب می‌رسد و ما را نجات داده و در پناه خود قرار می‌دهد و با در پناه‌دادن خودش ما را از آن تنگنا خارج می‌کند در واقع شکافی در آن وضعیت ایجاد می‌شود که این شکاف همان فلق است و شکافنده‌ی این تنگنایی که انسان گرفتار آن شده است، همان الله است که یکی از صفات او فالق است: ﴿إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى﴾ [الأنعام: ۹۵] «بی‌تردید، الله شکافنده‌ی دانه [ی گیاهان] و هسته [ی خرما در دل زمین] است».

تقسیم‌بندی آیات سوره فلق:

آیه‌ی ۱ بیان تکلیف بودن استعاده و پناه‌بردن به الله است. آیه‌ی ۲ تا ۵ بیان چیزهایی است که به صورت عام لازم است انسان از شر آنها به الله پناه ببرد. شریایی را که در این آیات به آنها اشاره شده تا آمدن قیامت موجود هستند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ ۝۱ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ ۝۲ وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ ۝۳ وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ ۝۴ وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ ۝۵﴾ [الفلق: ۱-۵].

این سوره به نام فلق و معوذ خوانده می‌شود. این سوره در مدینه توسط جبرئیل علیه السلام بر رسول الله صلی الله علیه و آله برای باطل شدن سحر یهودیان خوانده شد.^۱

۱- «عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: سُرَّ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله، حَتَّى كَانَ يُجِيلُ إِلَيْهِ أَنَّهُ يَفْعَلُ الشَّيْءَ وَمَا يَفْعَلُهُ، حَتَّى كَانَ ذَاتَ يَوْمٍ دَعَا وَدَعَا، ثُمَّ قَالَ: " أَشْعَرْتِ أَنْ اللَّهَ أَفْتَانِي فِيمَا فِيهِ شِقَائِي، أَتَانِي رَجُلَانِ: فَفَعَدَا أَحَدُهُمَا عِنْدَ رَأْسِي وَالْآخَرُ

در این سوره دشمنان آشکار انسان مطرح می‌شوند و الله به انسان یاد می‌دهد که برای نجات از دشمن آشکار بیرونی به او پناه ببریم.

﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ﴾^۱ ۲.

«ای پیامبر! بگو: به پروردگار سپیده‌دم پناه می‌برم».

﴿أَعُوذُ﴾: «پناه می‌برم».

﴿الْفَلَقِ﴾: «صبح، سپیده‌دم».

عِنْدَ رَجُلِي، فَقَالَ أَحَدُهُمَا لِأَخْرَجَ مَا وَجَعَ الرَّجُلِي؟ قَالَ: مَطْبُوبٌ، قَالَ: وَمَنْ طَبَّهُ؟ قَالَ لَبِيدُ بْنُ الْأَعْصَمِ، قَالَ: فِيمَاذَا، قَالَ: فِي مُشْطٍ وَمُشَاقَّةٍ وَجَفَّ طَلْعَةٌ ذَكَرَ، قَالَ فَأَيُّنَ هُوَ؟ قَالَ: فِي بَيْتِ ذُرْوَانَ " فَخَرَجَ إِلَيْهَا النَّبِيُّ ﷺ، ثُمَّ رَجَعَ فَقَالَ لِعَائِشَةَ حِينَ رَجَعَ: «نَخَلُهَا كَأَنَّهُ رُءُوسُ الشَّيَاطِينِ» فَقُلْتُ اسْتَخْرَجْتَهُ؟ فَقَالَ: «لَا، أَمَّا أَنَا فَقَدْ شَفَانِي اللَّهُ، وَخَشِيتُ أَنْ يُبَيِّرَ ذَلِكَ عَلَى النَّاسِ شَرًّا» ثُمَّ دُفِنَتِ الْبَيْتُ» [بخاری: ۳۲۶۸ و ۵۷۶۳ و ۵۷۶۵ و ۵۷۶۶ و ۶۰۶۳ و ۶۳۹۱ و مسلم: ۲۱۸۹] «عایشه رضی اللہ عنہا می‌گوید: نبی اکرم صلی اللہ علیہ و آله و سلم را سحر کردند طوری که کاری را که انجام نداده بود، خیال می‌کرد انجام داده است. تا این که روزی بسیار دعا کرد و سپس فرمود: «آیا می‌دانی که الله راه علاج مرا به من نشان داد؟ دو مرد نزد من آمدند. یکی از آنان بر بالینم و دیگری کنار پاهایم نشست. پس یکی از آنها به دیگری گفت: درد این مرد چیست؟ دومی گفت: سحر شده است. پرسید: چه کسی او را سحر کرده است؟ گفت: لبید بن اعصم. پرسید: به وسیله چه چیزی سحر شده است؟ گفت: به وسیله شانه، پس مانده ایاف کتان و پوست شکوفه خرما ی نر. پرسید: کجا هستند؟ گفت: در چاه ذروان». راوی می‌گوید: آن‌گاه، نبی اکرم صلی اللہ علیہ و آله و سلم به سوی آن (چاه) بیرون رفت. سپس برگشت و به عایشه رضی اللہ عنہا گفت: «نخل‌های آنجا مانند سرهای شیطان بود». عایشه رضی اللہ عنہا پرسید: آنها را از چاه بیرون آوردی؟ گفت: «خیر». مرا که الله شفا داد ولی بیم آن دارم که باعث ضرر و زیان مردم شود». سپس آن چاه را با خاک پر کردند». (مصحح)

۱- فَلَاقٍ: از مصدر فلق به معنی شکافتن است و به دنبال هر شکافتنی ظهور و آشکار شدنی قرار دارد.

۲- این یکی از دو معوذتین است که دومین آن سوره‌ی «الناس» است و قبل از آنها سوره‌ی اخلاص است. پیامبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم می‌فرماید: «لَمْ يَتَعَوَّذِ النَّاسُ بِمِثْلِهِنَّ» [نسائی: ۵۴۳۱. حکم البانی: صحیح] «برای پناه بردن چیزی بهتر از این سه سوره نیست». عایشه رضی اللہ عنہا می‌گوید: «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ إِذَا اشْتَكَى يَقْرَأُ عَلَى نَفْسِهِ بِالْمَعْوَذَاتِ وَيَنْفُثُ، فَلَمَّا اشْتَدَّ وَجَعُهُ كُنْتُ أَقْرَأُ عَلَيْهِ وَأَمْسَحُ بِبَيْدِهِ رَجَاءَ بَرَكَتِهَا» [بخاری: ۵۰۱۶ و ۵۷۳۵ و ۵۷۵۱ و مسلم: ۲۱۹۲] «هرگاه پیغمبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم مریض می‌شد، سوره اخلاص، فلق و ناس را می‌خواند و بر روی بدن خود فوت می‌کرد، وقتی دردش شدت یافت، من این دو سوره را بر او می‌خواندم و دستش را به امید برکت بر بدنش می‌مالیدم».

هنگامی که دختران لبید بن أعصم یهودی در مدینه برای بیمار کردن پیامبر الله ﷺ سحر و جادو کردند، به این سبب این دو سوره نازل شدند، ولی قبلاً جبرئیل امین جهت شفای رسول الله این دعا (رُقیه) را خواند: «بِاسْمِ اللَّهِ أَرْقِيكَ، مِنْ كُلِّ شَيْءٍ يُؤْذِيكَ، مِنْ شَرِّ كُلِّ نَفْسٍ أَوْ عَيْنٍ حَاسِدٍ، اللَّهُ يَشْفِيكَ بِاسْمِ اللَّهِ أَرْقِيكَ»^۱. در نتیجه پیامبر الله ﷺ شفا پیدا کرد.

ای پیامبر الله ﷺ بگو: پناه می‌برم به پروردگار سپیده‌دم که همان الله یکتاست، پروردگاری که شکافندهٔ صبح و شکافنده‌ی دانه و هسته است. و هیچ‌کسی جز او توان چنین چیزی را نخواهد داشت.

گفتیم که قُلْ صیغه‌ی تبلیغ است، یعنی هم خودت پناه ببر و هم دیگران را متقاعد و متوجه کن که به الله پناه ببرند. و در آینده بگو که من پناه می‌برم به پروردگاری که پروردگار شکافتن است. می‌دانیم تنگناهایی که انسان در آن گرفتار و مبتلا است. تنها تنگناهای مادی نیستند که نیازمند شکافتن این تنگناها به وسیله‌ی الله شکافنده باشد، قسمتی از این‌ها تنگناها مادی هستند. تنگناهای فکری، بحران‌های فکری، روحی، اخلاقی، ایمانی، اجتماعی و... این‌ها همه ظلمت و تاریکی هستند و ما نیازمند پروردگاری هستیم که این تاریکی‌ها را بشکافد و ما را از دل این تاریکی‌ها برهاند و نجات دهد پس هربار در ما این احساس پیدا شد که در بن‌بستی قرار گرفته‌ایم که راه نجات و گریزی برای ما نیست، اینجا است که باید به پروردگار فلق پناه ببریم تا الله فالق آن‌چنان که دانه‌ی گندم و خرما را شکافته است و به آنها حیات و شکوفایی بخشیده ما را از آن وضعیت نجات دهد و بن‌بست‌ها و ظلمت‌ها را بشکافد.

﴿مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ﴾^۲ «از شر تمام آنچه آفریده است [مخلوقات] که اذیت و آزار می‌دهند».

۱- [مسلم: ۲۱۸۶] «به نامِ الله بر تو دعای شفا می‌خوانم (و از او می‌خواهم) که تو را از آنچه که تو را می‌آزارد و از هر نفس یا چشمِ حسودی در پناه خویش قرار دهد؛ الله تو را شفا بخشد که به نام او، برای تو دعای شفا و بهبودی می‌کنم». (مصحح)

۲- شَرٌّ: شر را در مقابل خیر داریم. اما کلمه‌ی شر در بعضی از جاها أَفْعَلٌ تفضیل است. و در بعضی از جاها به صورت مصدر می‌آید. در اینجا معنی مصدری آن مدنظر است. مطلق بلا و بدی. اینکه در اینجا کلمه‌ی شر به «ما» متصل شده است، الله می‌خواهد این را بیان کند که هر شری از هر مخلوقی می‌تواند صادر شود و در ارتباط با همان مخلوق است. شَرٌّ محض، در کره‌ی زمین وجود

از شر هر آنچه الله آفریده و در جهان هستی است؛ از حیوان مکلف مانند انسان و غیر مکلف همچون سایر حیوانات و از تمام جمادات و از شر و بدی هر شریر و بدکاری؛ این شرها گوناگون و مختلف هستند و الله فالق ما را از آن شرها نجات می‌دهد، آن هم با ایجاد شکاف در دل این شرها و ظلمت‌ها. تشبیه بسیار زیباست؛ زیرا اشاره به الله کردیم که شکافنده‌ی دانه‌ها است، بیرون آورنده‌ی روز از دل شب است و رویاننده‌ی دانه از دل زمین است. همین الله قادر است که برای ما محلی برای خارج شدن از دل شرها قرار دهد. پس پناه‌بردن به الله تکلیف است. شرها مانند پرده‌ای هستند که انسان را دربر گرفته‌اند و هر شری انسان را به سمتی می‌راند و در اینجا انسان باید به الله فالق پناه ببرد تا بتواند پرده‌ی شرها را بشکافد و خود را از شر شرها برهاند. آیات بعد سه نوع شر را معرفی می‌کنند.

﴿وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ﴾^۱

«و از شر تاریکی شب آنگاه که همه جا را فراگیرد».

از شر شب چون تاریک گردد و از شر ماه چون پنهان و غایب گردد؛ زیرا با تاریکی شب و پنهانی مهتاب، انسان در معرض خروج مارهای سمی و حیوانات درنده، راهزنان و دسته‌های غارت‌گر و شرها قرار خواهد گرفت.

شر غاسق یعنی شر بسیار تاریک، وقتی که همه جا را فرا می‌گیرد. شب در رابطه با انسان به صورت نسبی شر است. کلمه‌ی غاسق را که در اینجا آورده است، اشاره می‌کند به اینکه شب به صرف شب بودنش ذاتاً منشأ شرها نیست، اما وقتی که غاسق شد و در شدت تاریکی قرار گرفت، این زمانی است که خطرات انسان را تهدید می‌کند، و سوسه‌ها تحریک می‌شوند، خیلی از افراد کارهایی را که در روز انجام نمی‌دهند، در

ندارد، بلکه تمام شرها نسبی هستند و نسبی بودن آنها به این معنا است که ممکن است نسبت به کسی شر باشد و نسبت به دیگری خیر. بنابراین در دل هر شری خیری نهفته است و شر مطلق بر روی زمین وجود ندارد. اما در باب خیر این سخن را نمی‌توان گفت. زیرا خیر مطلق وجود دارد و در رأس همه‌ی خیرها، خیرهایی است که الله معین کرده، آن هم در قالب نعمت‌ها برای بندگانش. مانند خیر هدایت، خیر قرآن و

۱- غَاسِقٍ: از مصدر غَسَقَ و به معنی تاریکی بسیار غلیظ است؛ تاریکی که در اوج خود باشد، به طوری که از آن تاریک‌تر موجود نباشد. غاسق یعنی شبی که مطلقاً تاریک است و هر مقطع زمانی که تاریکی در اوج خودش باشد، کلمه‌ی غاسق بر آن اطلاق شده است.
وَقَبَ: فرا رسید، فرا گرفت، هردو معنی را دارد.

شب جرأت بیشتری پیدا می‌کنند که آنها را انجام دهند. بنابراین باید از شر غاسق به الله پناه برد.

﴿وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ﴾^۱.

«و از شر کسانی که [با افسون] در گره‌ها می‌دمند».

﴿النَّفَّاثَاتِ﴾: «دمندگان افسون؛ ساحرانی که در افسون‌ها می‌دمند».

﴿فِي الْعُقَدِ﴾: «در گره‌ها».

یعنی به الله به پروردگار دمیدن صبح (سپیده‌دم) پناه ببر از شر آن ساحرانی که در گره‌های خود می‌دمند. نفث: به معنای دمیدنی است که همراه با هوای دهان بدون تف باشد، به همین خاطر روایت شده که: «کسی تاری را گره بزند و با هوای دهان در آن بدمد، آن سحر و جادو است».^۲

نَفَّاثَات هم گفتیم هر نفسی که کوشش می‌کند به طریقی مخفی به انسان ضربه بزند و اوضاعش را تغییر دهد و حالتی را به وجود بیاورد که انسان را از انجام عبودیت مخلصانه کنار بزند و امروزه ما شاهد این شرارت‌های نفاثات هستیم. در همه‌ی لایه‌ها و قشرهای جامعه حضور دارند، آن هم به شکل سمعی و بصری، به شکل مخفی و آشکار در کمین صید افکار انسان‌های خام هستند. به شکل‌های مختلف برنامه‌ها را در راستایی تنظیم می‌کنند که فرد را از مسیر معنویات و کمالات دور کنند و به سمت مادیات و زیاده‌طلبی و شهوات بکشانند. و چقدر ما نیازمند هستیم که از شر این نَفَّاثَات مرد یا زن

۱- نَفَّاثَات: جمع نَفَّاثه است که به زنان جادوگر معنی شده است، درحالی‌که از نظر لغوی دقیق نیست. نَفَّاثه اسمی است که صیغه‌ی مبالغه می‌باشد، مثل عَلَّامه یعنی کسی که علم زیادی دارد. نَفَّاثه از ماده‌ی نَفَث است و نَفَث به معنای دمیدن است. نَفَث یعنی در چیزی دمید. اما در اینجا به معنای همان دمیدن نیست، بلکه به معنای کسی است که کارش نقشه‌کشیدن و برنامه‌ریزی کردن و توطئه‌کردن است و در نتیجه فاعل آن می‌تواند مرد باشد و یا زن.

عُقَد: در اینجا جمع عُقْدَه است، به معنی گره؛ و نَفَث در عُقْد یعنی دمیدن در گره؛ اما در اصطلاح و بینش دینی و قرآنی یعنی برنامه‌ریزی کردن برای رسیدن به مقصدی. بهترین معنایی را که می‌توان بیان کرد، همان توطئه‌کردن است. اما چرا نَفَّاثَات به صیغه‌ی جمع مؤنث سالم آمده است؟ جواب این است که صاحبان نَفَّاثَات نفوس هستند و نفوس هم مؤنث مجازی است پس با نفوس مطابقت دارد و مصادیق این نفوس می‌تواند مرد و یا زن باشد.

۲- [نسایی: ۴۰۷۹] حکم آلبانی: ضعیف؛ عَبَاد بن مَيْسَرَةَ الْمُتَّقِرِّي لِين الْحَدِيثِ است و حسن از ابوهریره حدیث نشنیده است. (مصحح)

و دختر یا پسر به الله پناه ببریم. خیلی از اوقات دو نفر با هم دوستی بسیار صمیمی دارند، شخص سومی یعنی حاسد از این وضعیت بسیار بدش می‌آید. کاری می‌کند که روابط صمیمانه این دو نفر به هم بخورد. و یا روابط زن و مرد را به هم می‌زند تا میان آنها جدایی بیفتد و کسانی که از درون مشکل دارند، این مشکلات و امراض را به شکل‌های مختلف مانند حسد ورزیدن و یا... به دیگران منتقل می‌کنند. روابط مبارکی که بین چند نفر وجود دارد و اهل حسد طاقت دیدن این وضعیت را ندارند، به شکل‌های مختلف برنامه‌ریزی می‌کنند تا این روابط از بین برود. خطرناک‌ترین این کارها بر هم زدن روابط محکمی است که میان بندگان با الله وجود دارد و چون این افراد را نمی‌شناسیم در نتیجه از شر این افراد باید به الله پناه ببریم. و در مقیاس بالاتر می‌توان سران شرک و کفر را مثال زد که تلاش می‌کنند به هر نحوی شده ریشه‌ی دین و دینداری و ایمان به الله را در جهان بخشکانند و با رسانه‌ها و تبلیغاتشان شرک و کفر را در آنها نهادینه نمایند.

﴿وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ﴾^۱

«و از شر حسود آنگاه که حسد ورزد».

و پناه ببر به پروردگار سپیده‌دم از شر هر حسودی از مردمان، آن‌گاه که حسد ورزد و آن را ظاهر کند و به این صورت آرزوی ضرر و زیان داشته باشد یا از روی حسادت تو را به کار بدی رهنمون گردد؛ زیرا حسد عبارت از درخواست زوال نعمت از محسود است. حسد نشانهٔ بدنیتی و تنگ‌نظری و بداندیشی است. نخستین معصیت در آسمان حسد بود که ابلیس نسبت به آدم ورزید.

یعنی کسی که بخواهد شری ایجاد کند و نخواهد خیری به کسی برسد؛ زیرا الله انسان را از نیروهای زیادی برخوردار نموده است، هم نیروی شر و هم نیروی خیر.

﴿فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾ [الشمس: ۸] «سپس نافرمانی و پرهیزگاری‌اش را [به او] الهام کرد». انسان‌هایی که دارای خُبث طینت هستند و نمی‌توانند شاهد پیروزی‌ها و

۱- حاسِد: از ماده‌ی حَسَد است که به معنی آرزوی زوال نعمت دیگران می‌باشد. یعنی کسی، چه مرد و چه زن از نعمتی برخوردار شده است و چون دیگران از آن نعمت برخوردار نیستند، به جای اینکه از الله بخواهند که آنها را هم از آن نعمت برخوردار کند می‌خواهند که این نعمت از دیگری گرفته شود. به این حالت حسد گفته شده است. حاسِد یعنی کسی که این نیرو در وجود او است، تا وقتی که این نیرو در درون خودش است، ضرر آن تنها به خودش می‌رسد، اما وقتی که شروع به عملیاتی کردن آن کرد و کاری کرد که دیگران از مظاهر رحمت، محروم شوند، آن وقت لازم است انسان از شر چنین افرادی که آنها را نمی‌شناسد، به الله پناه ببرد.

موفقیت‌های دیگران باشند، از درون نیروهای شرشان غالب بر نیروهای خیرشان می‌شود و در بیرون شروع به برنامه‌ریزی کردن در راستای دور کردن خیر از دیگران می‌کنند و متأسفانه در جامعه‌ی ما به شکل عام، این حسد رواج فراوانی دارد و چون ما حسودها را نمی‌شناسیم، برای رهایی از شر حاسدان باید به الله پناه ببریم و این پناه‌بردن به انسان آرامش می‌دهد و گام برداشتن در مسیر کمال را آسان‌تر می‌کند.

رهنمون آیات:

۱- وجوب پناه بردن به الله و استعانت از پیشگاه او از هر چیز مخوفی که به خاطر پنهان بودن آن، انسان توان دفع آن را نخواهد داشت.

۲- تحریم دمیدن در گره افسون که سحر است و هر سحری کفر است و حدّ ساحر، گردن زدن با شمشیر است.

۳- حسادت قطعاً حرام است و بیماری خطرناکی است تا آنجا که فرزند آدم علیه السلام را بر قتل برادرش واداشت و برادران یوسف را بر کید و نیرنگ واداشت.

۴- غبطه، حسادت نیست به دلیل حدیث صحیح که پیامبر الله می‌فرماید: «در دو چیز حسادت نیست وقتی منظور غبطه باشد».^۱

این سوره یکی از دو معوذتین است اولی سوره «فلق» و دومی سوره «ناس» است؛ در سوره فلق انسان از چهار خصلت به الله پناه می‌برد. ۱- از شر هرچه الله آفریده ۲- از شر هرچه که در تاریکی شب و یا تاریکی روی دهد. ۳- از شر دمنندگان افسون در گره‌ها ۴- از شر هر حسودی. این چهار خصلت از آن مواردی است که انسان از آنها ترس و بیم دارد. اما در سوره ناس، پناه‌بردن به الله در رابطه با یک شر است ولی خطر و بدی آن از آن چهار خصلت «فلق» بیشتر است به این سبب که به قلب مرتبط است. و قلب هرگاه فاسد گردد تمام چیزهای دیگر فاسد می‌گردد و هرگاه اصلاح یابد تمام چیزهای دیگر اصلاح می‌یابد.^۲

۱- «لَا حَسَدَ إِلَّا فِي اثْنَتَيْنِ: رَجُلٌ آتَاهُ اللَّهُ مَالًا فَسَلَّطَ عَلَىٰ هَلْكَتِهِ فِي الْحَقِّ، وَرَجُلٌ آتَاهُ اللَّهُ الْحِكْمَةَ فَهُوَ يَقْضِي

بِهَا وَيُعَلِّمُهَا» [بخاری: ۷۳ و ۱۴۰۹ و ۵۰۲۵ و ۷۱۴۱ و ۷۳۱۶ و ۷۵۲۹ و مسلم: ۸۱۵ و ۸۱۶] «حسد جایز نیست مگر در دو مورد؛ یکی شخصی که الله به او مال و ثروت داده و به او همت بخشیده است تا آن را در راه الله خرج کند. دوم کسی که الله به او علم و معارف شرعی عنایت فرموده و او از علم خود، دیگران را بهره‌مند می‌سازد و با عدالت قضاوت می‌کند». (مصحح)

۲- «أَلَا وَإِنَّ فِي الْجَسَدِ مُضَغَةً: إِذَا صَلَحَتْ صَلَحَ الْجَسَدُ كُلُّهُ، وَإِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ الْجَسَدُ كُلُّهُ، أَلَا وَهِيَ الْقَلْبُ» [بخاری: ۵۲ و مسلم: ۱۵۹۹] «بدانید که در بدن، پاره‌گوشتی است که صلاح و فساد همه‌ی بدن وابسته به آن است. بدانید که آن عضو، قلب است». (مصحح)

بنابراین سوره‌ی «ناس» اختصاص به یک پناه بردن دارد و آن شر و سوسه‌گر نهانی است که در قلب مردم و سوسه می‌کند. خواه آن و سوسه‌گر جن باشد یا انسان. برای تأثیر بیشتر معوذتین بر علیه شیاطین جن و انس و چشم زخم باید در مواقع خاص خوانده شود.

۱- اذکار صباح و مساء: بعد از نماز صبح تا قبل از طلوع خورشید و بعد از نماز عصر تا مغرب.

۲- بعد از نمازهای فرض.

۳- قبل از خواب.

۴- به هنگام سحر (ثلث آخر شب).

تفسیر سوره‌ی ناس

نام سوره ناس است و ارتباط آن با محورِ سوره پیرامون موضعگیری‌هایی است که مردم باید در رابطه با الله داشته باشند برای اینکه از شرهای مختلف در امان باشند.

تقسیم‌بندی آیات سوره:

از آیه ۱ تا آیه‌ی ۳ بیانگر پناه‌بردن انسان به الله که پناه‌دهنده است. از آیه‌ی ۴ تا انتهای سوره، یعنی آیه‌ی ۶ بیان شریایی است که انسان لازم است برای حفظ خود از آن به الله پناه ببرد که این شرها به صورت خاص از دو گروه انس و جن سرچشمه می‌گیرند. شریایی را که در سوره‌ی فلق به آن اشاره داشتیم عام بود اما در اینجا از دو گروه انس و جن صادر می‌شود.

تفسیر سوره‌ی ناس:

سوره‌ی ناس به نوعی تفسیر آیات ابتدایی سوره‌ی حمد می‌باشد. وقتی که الله می‌فرماید: ﴿رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾؛ ﴿رَبِّ النَّاسِ﴾ بیانی است از ﴿رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾؛ ﴿الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ ﴿مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ در ابتدای قرآن، ﴿مَلِكِ النَّاسِ﴾ در سوره‌ی ناس؛ ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ در سوره‌ی حمد و در اینجا هم ﴿إِلَهَ النَّاسِ﴾. بنابراین آیات اولیه‌ی سوره‌ی ناس همان آیات آغازین سوره‌ی حمد هستند. در اینجا هم بیان می‌شود باید الهی را بندگی کنیم که رحمان و رحیم، مالک و معبود و معین است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ ﴿۱﴾ مَلِكِ النَّاسِ ﴿۲﴾ إِلَهِ النَّاسِ ﴿۳﴾ مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ ﴿۴﴾ الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ ﴿۵﴾ مِنَ الْخَيْرِ وَالْأَلْسِنِ ﴿۶﴾﴾ [الناس: ۱-۶].

﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ ﴿۱﴾﴾^۱.^۲ «[ای پیامبر] بگو: به پروردگار مردم پناه می‌برم».

۱- ناس: به معنی مردم.

۲- وقتی که در میان مردم شاهی هستند که خود را مالک مردم می‌دانند و در میان مردم کسانی هستند که غیر الله را عبادت می‌کنند، الله تصریح قاطع نمود که او خود، پروردگار، مالک و معبود به حق مردم است و جز ذات او کسی شایان عبادت نیست؛ بنابراین باید به پیشگاهش پناه برد.

﴿قُلْ﴾: یا محمد: امت محمد منظور است و دلیلی است بر اینکه قرآن از نزد الله است.

﴿أَعُوذُ﴾: «پناه می‌برم.» إعتصام والحماية (طلب حمایت از الله).

﴿بِرَبِّ﴾: خالق.

﴿بِرَبِّ النَّاسِ﴾: «به آفریننده و مالک جهان.»

رب الناس، پروردگار مردم، پروردگاری که در رابطه با مردم (ناس) رحمت دارد و این رحمتش عبارت است از جلب همه‌ی منافع برای بندگان و دفع همه‌ی مضرات از آنها؛ و ما محتاج چنین پروردگاری هستیم. فرعون نمی‌گفت من خالق شما هستم، بلکه می‌گفت من آمر شما هستم؛ نمی‌گفت من رحمان و رحیم و مالک هستم، بلکه می‌گفت من فرمانروا و فریادرس هستم. و به موسی می‌گفت: ﴿قَالَ لَئِنِ اتَّخَذَتِ إِلَهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ﴾ [الشعراء: ۲۹] اگر غیر از من را به عنوان معبود (فرمانروا و فریادرس) اتخاذ کنی، تو را زندانی خواهم کرد. در جامعه‌ی کنونی هم همین طور است. هر جا که دینداران دچار مشقت شده‌اند، علت این بوده که اقرار می‌کردند همان معبودی که رحمان و رحیم و مالک است، همان معبود فرمانروا و فریادرس هم است. پس علت این که چرا ناس در این سوره چند بار تکرار شده است، واضح است. ما باید جداگانه در مقابل معبودی که رب است و رحمان و رحیم و در مقابل معبودی که مالک و ملک است، همچنین معبودی که إله به معنی معبود و معین است، موضع مناسب را اتخاذ نماییم، آن وقت است که بنده‌ی او (الله) می‌شویم و جمع این موضعگیری‌ها است که ما را بنده‌ی الله می‌کند. در مقابل رحمان و رحیم بودن الله، موضع‌گیری ما باید طوری باشد که رحمت الله را شامل حال ما گرداند. وقتی که گفته می‌شود الله مالک و ملک است، یعنی خود و هر چیزی را که داریم از آن الله بدانیم. و در مقابل الله که معبود است و معین، حق فرمان دادن و فریادرس بودن را از خود و دیگران سلب نماییم. آن زمان است که می‌شویم عابد؛ و بنابراین جمع این موضعگیری‌ها است که از ما یک بنده‌ی عابد مخلص می‌سازد. در غیر این صورت مانند افرادی خواهیم بود که در حاشیه، الله را بندگی می‌کنند.

﴿مَلِكِ النَّاسِ﴾^۱ «فرمانروای مردم [که در مورد آنها چنان که بخواهد تصرف می‌کند

و فرمانروایی جز او برای آنها نیست]».

۱- مَلِك: به معنی صاحب و دارا است که معنی‌اش از مالک بیشتر است، مالک یعنی دارنده و مَلِك معنایش از آن بیشتر و به معنی دارا می‌باشد.

﴿مَلِكٍ﴾: پادشاه: منظور کسی که تمام نیازهای خود را باید به سوی او ببریم و او اجابت می‌کند.

با رب الناس گفتن، انسان اهل رجاء می‌شود و با مَلِكِ الناس گفتن انسان اهل خوف می‌شود. و با دو بال رجاء یعنی امید و خوف یعنی ترس است که انسان قادر به پرواز در آسمان عبودیت می‌شود و می‌تواند از جان و دل بگوید که: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ که ای الله! ما تنها تو را عبادت می‌کنیم و تنها از تو کمک می‌جوییم، تویی معبود و معین ما. و با گفتن:

﴿إِلَهَ النَّاسِ﴾!

«معبود [به حق] مردم».

﴿إِلَهٍ﴾: معبودی که با محبت عبادتش می‌کنی.

الله متعال به پیامبرش و به تبع آن به امتش دستور می‌دهد که به پروردگار، مالک و معبود خود از شرّ و سوسه‌گران پناه برند.

انسان به مقام عبودیت می‌رسد. در آسمان عبودیت به پرواز درمی‌آید. نکته‌ی زیبا در اینجا این است که ممکن است سؤال شود، چرا کلمه‌ی ناس تکرار شده است؟ و آیا به جای ناس ضمیر می‌آورد بهتر نبود؟ پاسخ این است که اگر ضمیر می‌آورد، در آن صورت آن معنایی را که الله مدنظر داشت، تطبیق نمی‌شد. برای اینکه موضع‌گیری بندگان الله در مقابل الله رحمان و رحیم با موضع‌گیری بندگان در مقابل الله مالک و یا مَلِكِ تفاوت دارد. و موضع‌گیری بنده در مقابل الله مَلِكِ با موضع‌گیری او در مقابل الله معبود و معین متفاوت است. در طول تاریخ تا به امروز هیچ طاغوتی نیامده است که به مردم بگوید من رحمان و رحیم و مالک هستم. بلکه گفته‌اند: رحمان و رحیم و مالک الله است و فرمانروا و فریادرس هم ما هستیم. نمونه‌ی بارز آن گفتن ﴿أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى﴾ [النازعات: ۲۴] «من پروردگار برتر شما هستم» از جانب فرعون است. فرعون نمی‌گفت که من خالق شما هستم، بلکه می‌گفت من آمر شما هستم. و این نوع

۱- إله: به معنی فرمانروا و فریادرس است. اصل آن از ماده‌ی أَلَّه یعنی بندگی کرد و به فریاد خواست. و حاصل معنی إله دو کلمه است: یکی معبود، یعنی فرمانروا و معنی دومش معین است، یعنی فریادرس و کسی که به داد بندگان می‌رسد.

از بندگی برای الله کافی نیست، بلکه باید سرمایه‌گذاری کنیم ﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ﴾ [آل عمران: ۹۲] «ای مؤمنان، هرگز به [منزلت و ثواب] نیکوکاری دست نمی‌یابید مگر آنکه از آنچه دوست دارید انفاق کنید؛ و بی‌تردید، الله به آنچه انفاق می‌کنید داناست». به خوبی‌ها و برها نخواهید رسید مگر اینکه از محبوب‌ها، مقداری دست بردارید و اگر قرار باشد که همه‌ی خوبی‌ها و لذت‌های دنیا و آخرت را باهم داشته باشیم، ممکن نمی‌شود و الله در قرآن می‌فرماید که در رابطه با آخرت تمام آغوشت را باز کن، برای اینکه به آخرت برسی و در دنیا هم سهم و نصیبت را فراموش نکن و نگفته است که آغوشت را کاملاً برای به دست آوردن دنیا باز کن ﴿وَأَبْتَعْ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ﴾ [القصص: ۷۷] «و با آنچه الله به تو بخشیده است، [ثواب] سرای آخرت را بجوی و [در عین حال،] بهره‌ات را از [زندگی] دنیا نیز فراموش نکن؛ و چنان که الله به تو نیکی کرده است، تو نیز [به بندگان] نیکی کن و هرگز در پی تبهکاری [و فساد] در زمین نباش. بی‌تردید، الله مفسدان را دوست ندارد».

با دو قبله در ره توحید نتوان رفت راست یا رضای دوست باید یا هوای خویشتن

﴿مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ﴾^۱،^۲

«از شر [شیطان] وسوسه‌گر که [چون انسان از ذکر الله غافل گردد او را وسوسه می‌کند و به هنگام ذکر الله] پنهان می‌گردد».

﴿مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ﴾: «از شر شیطان که کارش وسوسه انداختن است.»

۱- وَسْوَاس: از ماده‌ی وَسْوَسَ است. وسوس به صدایی گفته می‌شود که از به هم خوردن زیور آلات به گوش می‌رسد و این صداها به نوعی انسان را وسوسه می‌کند، علی‌الخصوص خانم‌ها را بیشتر تحریک می‌کند. و وسواس یعنی صداهایی که انسان را تحریک می‌کنند و معمولاً چون اضطراب ایجاد می‌کنند، صداها را خوبی نیستند.

خَنَّاس: از ماده‌ی خَنَّس به معنی پنهان شد. خَنَّس جمع خَائِس است.

۲- در حدیث صحیح از رسول الله ﷺ روایت شده که می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ تَجَاوَزَ عَنْ أُمَّتِي مَا حَدَّثَتْ بِهِ أَنْفُسَهَا، مَا لَمْ تَعْمَلْ أَوْ تَتَكَلَّمْ» [بخاری: ۲۵۲۸ و ۵۲۶۹ و ۶۶۶۴ و مسلم: ۱۲۷] «الله وسوسه‌هایی را که در دل امت من خطوط می‌کند، معاف فرموده است؛ البته تا زمانی که این وسوسه‌ها را عملی نکنند یا سخنی درباره‌ی آن، به میان نیاورند». (مصحح)

﴿الْحَتَّائِينَ﴾: «متواری و پنهان، مستور و مخفی از دید آدمیان؛ هنگام یاد الله به عقب رانده می‌شود.» کوچک و حقیر شده، پنهان‌کار. «يَخْنَسُ عِنْدَ ذِكْرِ اللَّهِ»: شیطان بعد از ذکر الله کوچک می‌شود.

پناه می‌برم به الله از شر شیطان و سوسه‌گر در دل‌های مردم که هرگاه غافل شوند، و سوسه نماید و چون یاد الله کنند خود را پس کشد. این شیطان و سوسه‌گر در دل‌ها شبهه‌ها، ترس‌ها و خوف‌ها ایجاد می‌کند و گمان‌های بد را به انسان القا می‌کند، قبیح را در نظرش خوب و خوب را قبیح می‌نمایاند و این هنگامی است که انسان از الله غافل است.

این‌چنین پروردگاری را وقتی بندگی کردیم قطعاً ما را از شر و سوسه‌ها و محرک‌های خناس حفظ می‌کند. و سواس یعنی هر چیزی که ما را تحریک می‌کند، چه صوتی یا تصویری و... و محرک‌هایی که یک لحظه خودشان را به ما نشان می‌دهند، ما را تطمیع و تحریک می‌کنند و بعد از مدتی می‌روند و پنهان می‌شوند. اما هر آنچه دیده بیند، دل کند یاد. با دیدن و نگاه کردن، محبت در دل ایجاد می‌شود و سوسه و اضطراب در درون آغاز می‌شود. فرآورده‌های فکری غرب، بسیاری از افراد را به خود مجذوب نموده و می‌گویند نباید انسان خود را محدود کند، باید چشمش را باز کند، باید محدودیت‌ها را از بین ببرد، همه چیز را ببیند و بشنود و... در نتیجه از لحاظ شخصیتی آن‌چنان دچار سرگردانی و حیرت می‌شود که راه به جایی نمی‌برد، چه رسد به اینکه بخواهد رفتاری‌های دیگران را حل کند، بنابراین ما باید به چیزهایی گوش فرا دهیم و به چیزهایی نگاه کنیم که درون ما را مضطرب و نگران نگرداند. و اگر قرار باشد هر چیزی را که به ما عرضه می‌کنند، بشنویم و یا ببینیم، مانند این است که هر غذایی را به ما بدهند، بدون توجه به مفید و مضر بودنش استفاده کنیم. بنابراین، باید در این رابطه تقوا داشته باشیم. باید از سوسه‌هایی که درون ما را مضطرب و نگران و پریشان می‌کند، پرهیز کنیم. آن سوسه‌هایی که آهسته و کم‌کم درون ما را مضطرب می‌کند. مانند میکروبی که در ابتدا بسیار ضعیف است، وارد بدن می‌شود، اگر در همان مراحل اولیه که مرحله‌ی تنش است، به متخصص مراجعه کنیم، زودتر و راحت‌تر درمان می‌شویم و اگر کمی دیر بجنبیم، تبدیل به تشنج در بدن می‌شود و خواب و استراحت و آرامش را از ما سلب می‌کند. در این مرحله درمان کمی طول می‌کشد و همراه با سختی‌هایی خواهد بود که می‌تواند به بستری شدن منجر شود و

اگر در این مرحله هم موفق عمل نکردیم، تبدیل به بحران خواهد شد که در آن صورت معلوم نیست، آیا سلامتی را دوباره به دست خواهیم آورد یا نه؟ پس در همان مراحل ابتدایی باید پیشگیری کنیم تا کار به مداوا نکشد.

﴿الَّذِي يُوسُّسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ﴾.

«همان [وسوسه‌گری] که در دل‌های مردم وسوسه می‌کند».

﴿فِي صُدُورِ النَّاسِ﴾: «در دل‌های مردمان هنگامی که از یاد الله غافل مانند».

وسوسه‌گری شیطان که در سینه‌های مردم به وسوسه می‌پردازد و آنها را به سوی زشتی و گناه و ترک خوبی‌ها و واجبات می‌خواند.

اما افرادی که میزبان خوبی برای این وسوسه‌ها می‌شوند چه کسانی هستند؟ آنها کسانی هستند که الله مالک، ملک و رحمان و رحیم و معبود و معین آنها نیست. الله، ربّ آنها نیست، زیرا اگر الله رب و صاحب انسان باشد، با این معانی پنج‌گانه که در سوره‌ی حمد گفتیم، دیگر نمی‌تواند میزبان خوبی برای وسوسه‌ها باشد و از شر وسوسه‌ها در امان خواهد بود.

﴿مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ﴾.

«از جنیان [باشد] و [یا از] آدمیان».

حال دو گروه را معرفی می‌کند، یک گروه‌شان از جنی‌ها هستند که خودشان پنهان هستند و به طور پنهانی انسان را دچار اضطراب و تشویش می‌کنند و یک گروه هم همین انسان‌های اطراف خودمان هستند که به شکل اهل حسد در میان ما زندگی می‌کنند و نمی‌توان آنها را شناخت. وسوسه‌ی انسان به این معناست که کار زشت و بد را در انظار دیگران نیکو جلوه دهد. شبهه‌های عقیدتی، درونی و شیطانی را در روان آنان القا کند و با عبارات گمراه‌کننده و تفسیرهای مکارانه و دروغین، ایمان و باورهای دیگران را سست و تخریب کند که خطر چنین انسان‌هایی از خطر شیطان کمتر نیست و این‌گونه افراد به خصوص در این عصر کم نیستند - الله مسلمانان را از آنان پناه دهد - شیطان با استعاده و پناه بردن به الله، رانده می‌شود ولی شیطان انس همراه با چنان عملی، ایمان محکم و شریعت قرآنی را می‌طلبد که با آن در جنگ و نبرد باشد. کار شیطان انس، خرافه‌سازی و خرافه‌پروری و مادی‌گرایی است. عقل ناچیز خود را شریعت قرار داده و می‌خواهد احکام را از الله بگیرد و به دست انسان فانی، ناقص و کم‌خرد دهد و با نام دموکراسی، سکولاریسم، روشن‌فکری، جهانی شدن، عقلانیت،

کم کم گزاره‌های قرآن و شریعت را کم‌رنگ نموده و چه‌بسا به مخالفت ایستاده و با کلمات عوام فریبانه و فاجرپسندانه فضای معنویات و جهان غیب را در خرد و اندیشه‌ی انسان امروزی، تنگ و شبهه‌ساز نمایند. دشمنان راه الله و دین هر کاری را برای گمراه کردن بندگان مخلص الله و داعیان دین الله انجام می‌دهند اما داعیان دین الله با پناه‌بردن به الله از شرّ تمام این پلیدی‌ها در امان هستند که به تعبیر وارد در قرآن:

﴿وَمَا يَنْزَعُكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ [فصلت: ۳۶]

اگر روزی افکار شیطانی و باطل به تو روی آورد، به الله پناه ببر، چون او سمیع است و وسوسه‌ها را می‌شنود و علیم است و از احوال کسانی که اهل وسوسه‌کردن هستند، آگاه است.

«اللهم إِنَّا نَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ كُلِّ ذِي شَرٍّ وَمِنْ شَرِّ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ فَأَعِزَّنَا رَبَّنَا فَإِنَّهُ لَا يُعِيدُنَا إِلَّا أَنْتَ رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ وَالشُّكْرُ».

رهنمون آیات:

- ۱- وجوب پناه بردن به الله متعال از شیاطین انس و جن.
- ۲- اثبات ربوبیت و الوهیت الله متعال.
- ۳- بیان اینکه لفظ «استعاذه» پناه خواستن با عبارت «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» است. همان‌گونه که سنت صحیح نبوی بیانگر آن است که دو نفر در روضه‌ی نبوی بگو مگو ایجاد کردند. پیامبر الله ﷺ فرمود: «إِنِّي لَأَعْلَمُ كَلِمَةً لَوْ قَالَهَا لَذَهَبَ غَضَبُهُ»^۱ «من عبارتی را می‌دانم که اگر این مرد آن را بگوید، خشمش فروکش خواهد کرد». و آن عبارت: «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» است.

وَآخِرُ دَعْوَانَا أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ